جهانگیر نامه

یا

توزک جهانگیری

نویسنده:

نورالدین محمد جهانگیر گورکانی

به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن
هجرت پیامبر اسلام (ص) و دومین
سالگرد پیروزی انقلاب
اسلامی ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران
-۸۱-

جهانگیرنامه

توزک جهانگیری

اثر

نورالدین محمد جهانگیر گورکانی

به کوشش

محمد هاشم



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

- ۳۰۷ -

بنیاد فرهنگ ایران
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۹ در چاپخانه زر
چاپ شد

تقدیم به :

روح پاک پدرم

فهرست مطالب

دنباله جهانگیر نامه ــ نگارش: معتمدخان

ضمیمه جهانگیرنامه تالیف : محمد هادی

پیشگفتار

ابوعثمان جاحظ علامه وادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) در تعریف ادب گفته است : "*الادب هوالاخذ من کل علم بطرف*" ادب چیدن از هر خرمنی خوشه ای و از هربوستانی غنچهایست"

ادبیات هرملتی همچون آئینهایست صافی و روشن که درجه ذوق وهوش وکمال معنوی و چگونگی حالات افراد آن ملت در آن نمایان است، میان ذوق و ادبیات همیشه رابطه مستقیم وجود داشته است .

درهرجا و هرزمان که از ذوق وزیبائی نمونه وجود داشته باشد ، ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است ، پس هرگفتار منظوم یا منثور یا کرداری که دارای بهره ای از ذوق وزیبائی ، ظرافت وموزونی ،لطافت ونازک‌کاری باشد وبدین زیور خدادادی‌آراسته داخل در مقولهٔ ادب خواهد بود .

ادبیات فارسی با سابقه دوهزار ساله خود بی‌شبهه یکی از غنی‌ترین منابع ادبی جهان را دربردارد . شعرا ونویسندگان فارسی زبان اعم از ایرانی وغیرایرانی با کلامی سحار تمامی جنبه های آفرینش وهستی را مورد تدقیق وتحقیق قرار داده اند . اگر چه عامل اصلی در تکامل ادبیات فارسی قدرت‌خلاقه این زبان وعلاقه وذوق فارسی‌زبانها بوده است ولی بدون شک نمی‌توان تاثیر تشویق وترغیب امرا وپادشاهان را در این امر نادیده گرفت . بسیاری از آثار فارسی مستقیما به اشارت سلاطین نوشته ونگاشته شده است . باری هندوستان از جمله ممالکی است که مدتها مهد گسترش زبان فارسی بوده است ودر طی دوران سلسله گورکانی فارسی زبان رسمی دربار بشمار می‌رفته وبسیاری

از تالیفات مهم به فارسی تدوین شده است ونیز بسیاری از امرا وسلاطین هندوستان در گسترش و توسعه زبان فارسی کوشیده اند .

امروز نیز اگرچه از سلاطین وصلات خبری نیست ولی مردم به هدایت ذوق‌سلیم خود فارسی می‌آموزند وسعی دارند خود را از خرمن بی‌دریغ فارسی نصیبی ببخشند .

کشش وجاذبه ای که گویا خداوند در زبان فارسی به ودیعت نهاده خیلی زود مرا نیز به مانند هزاران هزار افراد دیگر بخود کشیده در دبیرستان وکالج از میان دو زبان فارسی وعربی به عنوان زبان خارجی کلاسیک فارسی را برگزیدم وسپس در دوره فوق لیسانس مستقلا به مطالعه فارسی پرداختم و به اخذ درجه فوق‌لیسانس ومدال طلائی به عنوان شاگرد ممتاز از دانشگاه کلکته در سال ۱۹۶۲ نایل آمدم . در سنه ۱۹۶۸م وارد دانشگاه تهران شدم و دوره سه ساله دکترا مخصوص خارجیان را گذرانده "تصحیح انتقادی‌جهانگیرنامه "نوشته نورالدین محمد جهانگیر را به عنوان رساله دکترا انتخاب نمودم وتهیه میکروفیلم از کتابخانه های خارج از ایران به وسیله کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران انجام گرفت وپس از آن کار استنساخ ومقایسه آغاز شد .

تحریر وقایع سلطنت تا سال هفدهم جلوس وسیله خود جهانگیرشاه بعمل آمده و این تحریر بصورت شرح وقایع روزانه ، روزنامچه بود . پس از آنکه جهانگیر خود تحریر وقایع را متوقف ساخت معتمدخان بخشی را مامور انجام این مهم ساخت ولی خود در تصحیح آنچه معتمدخان می‌نوشت را عهده دار گشت . جهانگیر نوشته های معتمد خان را پس از تصحیح وارد در مسودات خود ساخت .

جهانگیر خود در این مورد در جهانگیرنامه چنین اشاره می‌کند :

" چون از ممر ضعفی‌که دو سال پیش ازین عارض شده بود وهنوز هست دل ودماغ همراهی ننمود که به مسودات سوانح و وقایع توانم پرداخت درین ولا که معتمدخان از خدمت دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت ، چون از بنده های مزاجدان وشاگردان سخن‌فهم بود وسابق نیز سررشته این‌خدمت وضبط‌وقایع به عهده او بود ، حکم‌فرمودم که از تاریخی‌که نوشته شده (آینده) مشارالیه به خط خود بنویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد وآنچه بعد ازاین سانح شود به‌طریق روزنامچه مسوده نموده وبه‌تصحیح من رسانیده وبه بیاض می‌سپرده باشد " ۱

۱ــ جهانگیرنامه ، ص۴۰۱

سپس معتمدخان نوشتن وقایع را ادامه می‌دهد ولی بعد از چند مدت یعنی در وسط جلوس نوزدهم بدون علت معلوم وقایع نویسی جهانگیرنامه قطع می‌شود.

جهانگیرنامه اولین‌کتابی‌نیست که خاطرات وشرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکانی را دربر دارد. قبل از جهانگیرنامه کتابهایی نظیر توزک تیموری از امیرتیمور گورکان،بابرنامه یا توزک‌بابری از ظهیرالدین‌محمد بابر به‌زبان ترکی نوشته شده بودند اما با این وجود جهانگیرنامه مهمترین واولین کتابی است که به زبان فارسی در ذکر وقایع حکومت یک پادشاه گورکانی تحریر یافته است.

این‌کتاب‌حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان سلف جهانگیر می‌باشد. این مطالب بعدها منبعی شده برای بسیاری از نویسندگان که دست اندرکار تحریر تاریخ هندوستان بودند. من‌جمله کتاب معروف "تاریخ هند بروایت مورخان هندی"[۱] درضمن وقایع دوره جهانگیری ترجمه کاملی از کتاب جهانگیرنامه است.

می‌دانیم که خاندان تیموریان هندوستان در اصل ترک وترک زبان بودند. جهانگیرشاه نیز به زبان ترکی تسلط کامل داشت. چنانکه خود می‌نویسد "باوجودآنکه درهندوستان کلان شده ام در گفتن ونوشتن ترکی عاری نیستم"[۲]

باتوجه به تسلطی که بر زبان ترکی داشت، جهانگیر شاه نیز می‌توانست شرح واقعیات خود را به روش نیاکانش در تحریر کتبی چون توزک تیموری وتوزک‌بابری‌به‌زبان ترکی بنویسد اما به خاطر علاقه شدیدی که به زبان وادب فارسی داشت این زبان شیوا را برای ادای مطالب‌خود برگزید. شاید یکی‌ازعللی که جهانگیر را وا می‌داشت‌واقعیات خود را به زبان فارسی بنویسد این بوده باشد که او می‌دید ترجمه هائی که از کتب مشابه تحریرات او به زبان فارسی شده است ناقص و نازیباست زبانی که جهانگیر در نوشتن جهانگیرنامه بکار برده است زبانی محکم ومطابق با معیار های آن عصر است، نثری دلچسب که خواننده را مطلقا خسته نمی‌کند.

اینک درآغاز هفتمین سال اقامتم در ایران بی‌غایت مسرورم که با توشه ای‌غنی‌تر واندیشه ای پربارتر به کار دیدار پایان می‌دهم. آرزوی من این است که کار کوچکی که درتصحیح وتحقیق این‌کتاب به‌انجام رسانیده ام مورد قبول اساتید وملت دانش‌دوست ایران قرار گیرد.

۱– H.M.ELLIOT:HISTORY OF INDIA AS TOLD BY ITS OWN HISTORIANS,

۲– جهانگیرنامه، ص ۶۴ – ۶۳.

مقدمه

آشنائی مختصری با سلسله تیموریان هندوستان

مهمترین و بزرگترین سلسله ای که در هندوستان به حکومت رسیدند تیموریان یا معولان بودند .اگرچه نفوذ تیموریان به‌هندوستان از زمان‌حملات امیرتیمور به‌هندوستان آغاز شد ، لیکن بابرشاه با برانداختن خاندان لودی افغانی خود را در این سرزمین مستقر ساخت .

ظهیرالدین محمد بابر موءسس سلسله تیموریان هندوستان از ترکان جعتائی‌بود. او از جانب پدر پنج پشت با تیمور فاصله داشت واز جانب مادر نسبش به چنگیز خان می‌رسید . پدرش عمر شیخ بن ابوسعید در یک امیر نشین کوچک تیموری در آسیای مرکزی یعنی فرغانه حکومت می‌کرد .

بابر بعد از درگذشت پدر خود در ماه رمضان سنه هشتصد ونود و نه در ولایت فرغانه به سن دوازده سالگی به پادشاهی رسید[1] . او بسیار کوشید که فتوحاتی در ماوراءالنهر بدست آورد اما بزودی دریافت که قدرت روزافزون ازبکان شیبانی‌استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است.ازین رو در سال ۹۱۰/۱۵۰۴ کابل را گرفت وتقریبا بلافاصله هند را تا کناره رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد .

دسته ای از درباریان ناراضی سلاطین لودی دهلی وی را به مداخله‌درامورمملکت خویش خواندند بابر نیز چنین کرد وپس از نبردی با سلطان ابراهیم دوم او را در

۱ــ بابر . بابرنامه فارسی ، ص۲

پانی‌پت درسال ۱۵۲۶/۹۳۲ شکست داد.

گویند بابر در این نبرد تنها ده یا به قولی دوازده هزار سرباز همراه داشت و حال آنکه افراد لشکر سلطان ابراهیم به صدهزار نفر بالغ می‌شد. بابر در این جنگ با استفاده از توپ که صدائی مهیب تولید می‌کرد، فیل هائی را که در لشکر مخاصم بود ترساند ودر نتیجه قدرت این فیل‌ها علیه لشکر سلطان ابراهیم بکار رفت وسرانجام شکست در لشکر او افتاده و خود او نیز در جنگ کشته شد وبدین ترتیب بابر پادشاه هندوستان گردید.

بابر سال بعد مقاومت امرای راجپوت را نیز در کانوا. در نزدیکی آگره درهم شکست. معهذا این پیروزیها هنوز مقدمهٔ کار بود وقدرت مغولان هنوز شالوده و پایهٔ محکمی در خاک هند نداشت که بابر در ۹۳۷هـ.ق وفات یافت وهمایون‌شاه جانشین او گشت. ولی براثر شورش امرای افغانی به سرکردگی شیرشاه سوری همایون پسر بابر مجبور شد از هند شمالی به سند، و از آنجا به افغانستان و ایران بگریزد و مدت پانزده سال در آن دیار بماند. بعدها ضعف جانشینان شیر شاه باعث شد که همایون دوباره در ۱۵۵۵/۹۶۲ به هند بازگردد وحکومت خویشتن را در دهلی وآگره مستقر سازد.

همایون حدود پانزده سال در حال دربدری بسربرده وسپس با کمک ارتش شاه طهماسب قندهار را درسنه ۹۵۸ وکابل را درسنه ۹۶۲ فتح کرد، سپس در سنه ۹۶۲هـ.ق هندوستان را دوباره تسخیر نمود و آب رفته را به جوی بازآورد. اما حکومت مجددش بیش از یک سال دوام نیافت وسرانجام درسال ۹۶۳ دفتر وجود او بسته شد.

تاریخ وفات همایون را ازین مصرع جسته اند:

همایون پادشاه از بام اوفتاد		۹۶۳هـ.ق[1]

جلال‌الدین محمد اکبرشاه: پس از درگذشت همایونشاه پسر او اکبر که در سال ۹۴۹ در امرکوت از همسر ایرانی او حمیده بانو بیگم به دنیا آمده بود، به سن چهارده سالگی برتخت سلطنت جلوس نمود وتا پنجاه سال در نهایت قدرت ونفوذ برهندوستان حکومت کرد.

اکبرشاه بدون تردید سردار وسیاستمداری بزرگ وجالب تر از آن یک متفکر و

۱ــ جهانگیر، جهانگیرنامه، ص۲۴

مصلحی مذهبی بود او با آوردن مذهبی بنام دین الهی پژوهش وکنجکاوی عمیق خود را درباره ادیان بطورکلی نشان داد ؛ دین الهی آورده اکبر تلفیقی از اصول کلی ومورد قبول سایر ادیان بزرگ بود .

اکبر افراد مختلف از نژادهای مختلف را که مرکب از ترک و افغان وایرانی و عرب وهندوستانی‌بود، باهم جوش‌داد وازآنها یک‌طبقه حاکمه بوجود آورد . اینان‌منصبداران مملکت را تشکیل می‌دادند وهریک ناچار به تدارک تعدادی سپاهی بودند تابه‌هنگام جنگ در اختیار اکبرشاه قرار دهند. حقوق ومواجب اینان به وسیله جاگیر یا تیول‌تامین می‌گشت . اما جاگیر مانند اقطاع که در سرزمینهای غربی اسلامی معمول بود موروثی نبود ۱ .

هنگامی که اکبرشاه فوت کرد مرزهای قلمرو او از شهر قندهار در مغرب تا شهر داکا پایتخت بنگلادش در مشرق واز سری‌نگر (کشمیر) در شمال تا حد شهر احمد نگر در جنوب امتداد داشت .

اکبر شاه بزرگ بعد از پنجاه ویک سال حکومت در تاریخ ۱۳ جمادی‌الثانی درسنه ۱۰۱۴هـ.ق/۱۶۰۵م از جهان فانی به جهان باقی شتافت .

اکبرشاه قبل از مرگ امرا و درباریان خود را جمع کرده وپسر یگانه خویش‌جهانگیر را که درآن زمان شاهزاده سلیم خوانده می‌شد جانشین خود قرار داد .

جهانگیر شاه پس از بیست و دو سال حکومت در ۱۰۳۷هـ.ق درگذشت وپسرش شاه جهان تخت‌تیموریان هندوستان را تصاحب کرد . شاه جهان نیز مانند پدر خود در حفظ و حراست ملک و ملت سعی بلیغ و جد وافر نمود وقلمرو خویش را در دکن توسعه داد .

شاه جهان چهار پسر داشت : دارا شکوه ، شاه شجاع ، اورنگ زیب و شاه مراد . شاه جهان دارا شکوه پسر ارشد خویش را به عنوان ولیعهد اعلام کرده بود ، اما اورنگ زیب علیه این تصمیم وی قیام کرد و بعد از زندانی کردن شاه جهان در ۱۰۶۹هـ.ق وکشتن برادران خود تخت تیموری را به تصرف درآورد .

اورنگ زیب که دوره پادشاهی وی پنجاه ویک سال طول کشید آخرین‌امپراطور بزرگ تیموری است . مرگ وی که در ۱۱۱۸هـ.ق روی داد عظمت و شکوه تیموریان

۱ـ فریدون بدره‌ای ، سلسله های اسلامی ، ص۳۰۶

هندوستان را پایان بخشید . پس از او سلاله تیموریان بکلی دچار هرج و مرج گردید . دولت مرکزی اندک اندک نفوذ وقدرت خود را از دست داد و دهها فرمانروائی مستقل در حدود قلمرو تیموری بوجود آمد تا آنکه بهادرشاه ظفر آخرین فرمانروای تیموریان درسال ۱۸۵۷م (۱۲۷۴هـ.ق) وسیله انگلیس از سلطنت خلع و به رنگون (برمه) تبعید شد وبدین ترتیب سلسله بزرگ تیموریان هندوستان که در ۹۳۷هـ.ق بابر آن را تاسیس کرده بود بدست انگلیسها منقرض گردید .

شرح احوال نورالدین محمد جهانگیر موءلف جهانگیر نامه یا تزوک جهانگیری

جهانگیرشاه در روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه هفتاد وهفت هجری تولد یافت[۱] . ونام اصلی او سلطان سلیم بود .

مادر سلیم که در هندوستان به "مریم زمانی" ملقب است دختر راجه بهارامل حاکم جی‌پور بود . سلیم پسر ارشد اکبر شاه نیز بود .

تحصیلات : مطابق رسم معهود تیموری چون عمر شاهزاده سلیم چهار سال وچهار ماه وچهار روز شد ، اکبر او را به تحصیل علم و دانش وهنر نزد بزرگان گذاشت . بدین منظور اکبر شاه جشن بزرگی برپا کرد ودر یکی از ایام مسعود یعنی روز چهارشنبه بیست ودوم رجب سال نهصدوهشتادویک شاهزاده را به مکتب فرستاد[۲] . او تحت نظراستادان بزرگ آن دوره مانند مولانا میرکلان هروی ، ملک‌الشعرا فیضی ، عبدالرحیم خانخانان ، مولانا احمد علی وصدرجهان تعلیم یافت . سلیم تحت توجهات بزرگان ونوابغ عصر خود در علم و ادب مهارتی بسزا بدست آورد و خصوصا هیئت وطبیعیات و فن انشاء و خطاطی را بخوبی فرا گرفت .

جهانگیر زبان ترکی را که زبان نیاکان او بود ، از خانخانان آموخت چنانکه خود می‌گوید : " باوجود اینکه من در خطه هندوستان تربیت یافته ام می‌توانم بخوبی تمام

۱ــ جهانگیر . جهانگیرنامه ، ص۱

۲ــ ابوالقاسم حالت ، شاهان شاعر ، ص۲۸۹

در زبان ترکی حرف بزنم و چیز بنویسم " ۱

جهانگیرگذشته از زبان‌عربی ،فارسی ،ترکی ، زبان محلی‌را نیز بخوبی‌می‌دانست . او در اوقات فراغت با پاندیتان و مرتاضان هندو مباحثه می‌کرد و از مصاحبت ایشان استفاده می‌برد .

ازدواج: جهانگیر نیز مانند سایر شاهزادگان و فرمانروایان آن دوره چندین بار ازدواج کرد .مهمترین ازدواج جهانگیر با نورجهان بیگم ، دختر غیاث بیگ تهرانی بود که در سال ۱۰۲۰هـ.ق اتفاق افتاد .

اوضاع واحوال سیاسی در دوران نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

در مسئله جانشینی اکبرشاه دو گروه بزرگ و زبردست به وجود آمده بودند : یکی به سرداری راجه مانسنگه (دائی خسرو پسر ارشد جهانگیرشاه) وخان اعظم (پدر زن خسرو) که سلطان خسرو پسر جهانگیر را حمایت می‌کردند ودیگر گروهی مشتمل براغلب سرداران وامیران اکبرشاه که خواهان جهانگیر بودند . ولی اکبرشاه خود در روز های بیماری همواره از جهانگیر به عنوان جانشین خود سخن می‌گفت که فرزند من سلیم (جهانگیر) جانشین من است وبنگال از آن خسرو است. اکثر بزرگان دربار نیز صلاح خود را در پشتیبانی از جهانگیر دیده و چنین کردند . اکبرشاه قبل از وفات خود در حضور کلیهٔ سرداران بزرگ ، جهانگیر را جانشین خود معرفی کرد .

شاهزاده سلیم بعد از درگذشت پدر خود ، جلال‌الدین محمد اکبر ، در روزبیستم جمادی‌الثانی در سنه۱۰۱۴هـ.ق/۱۶۰۵م در آگره برتخت سلطنت جلوس کرد و لقب نورالدین محمد جهانگیر پادشاه برخود نهاد وبدین ترتیب دوران پادشاهی را آغاز کرد .

اگرچه در مقابل زحماتی که پدر او اکبرشاه ونیاکان وی بابرشاه و همایون برای برقراری سلطنت وقدرت وجلال در هندوستان کشیده بودند ، زحمات او برای توسعه دادن سلطنت خویش وفتوحاتی که در شمال وجنوب هندوستان انجام داد ، چندان

۱ــ جهانگیر ، جهانگیرنامه ، ص ۶۴

قابل توجه نیست ولی‌استعداد و آمادگی‌ای که در محارست و محافظت کشور پهناوری مانند هندوستان نشان داد قابل تقدیر وستایش فراوان است.

همانگونه‌که مذکورافتاد قبل از درگذشت اکبرشاه برای جانشینی او دو گروه‌بوجود آمده بودند، جهانگیرشاه برای بدست آوردن دلهای رمیده در بدو پادشاهی خود همه امیران وسرداران پدرخود را به مناصب مناسب و جوایز وانعامات سرافراز کرد. مخصوصا میرزا غیاث بیگ تهرانی را لقب اعتمادالدوله داد ومنصب او را اضافه نمود ومناصب شیخ فرید بخاری، مقیم وزیرخان، عبدالرزاق معموری، شریف خان امیرالامرا، راجه مانسنگه، مهابت خان وعبدالرحیم خانخانان وغیره را علاوه برآنچه از عهد پدرش داشتند، افزونی بخشید و به تدریج آنان را مددکار خود ساخت وهریک را جاگیری داده برای نظم و نسق مملکت روانه جا و مقام خویش گردانید.

جهانگیر بعد از جلوس برای محافظت ومحارست و اداره کردن امور سلطنت وسیع خود احکامی به عنوان دستورالعمل حکام ممالک محروسه تدوین وبه اجرا درآورد.

جهانگیر نیز مانند پدر با پیروان هرمذهب و دین و طایفه با مسالمت و دوستی رفتار می‌کرد. با راجپوتان که طایفه‌ای قوی وپرقدرت وجنگجو بودند روابط حسنه‌داشته وبرای تقویت این رابطه با دخترهای حکمرانان راجپوتان مختلف ازدواج کرد و برای شاهزادگان نیز از دختران آنها خواستگاری نمود ودر اندک مدتی پیوند راجپوتان با سلسله تیموریان محکم گردید ومیانشان پیوند خویشی برقرار شد.

تصورات جاه طلبانه وتوسعه طلبانه جهانگیر

عزم‌تسخیر ولایت رانا امرسنگه حاکم اودی پور. بعد از جلوس چون تمام امرا با افواج خودشان در دربار حاضر شدند جهانگیر آنان را تحت فرماندهی پسر خودسلطان پرویز درآورد و روانه ملک رانا که سر به شورش برداشته بود،ساخت تا او را مطیع و فرمانبردارکنند. ولی‌تسخیر ملک رانا بزودی میسر نشد وسرانجام در ۱۰۲۳هـ.ق سلطان خرم پسر جهانگیر شاه که بعدها به شاه جهان شهرت پیدا کرد، آن ملک را تسخیرکرد و رانا به متابعت سلطان خرم گردن نهاد.

جهانگیر مانند پدر خود عزم تسخیر ولایت موروثی خویش ماوراءالنهر را داشت ومی‌خواست که اگر هندوستان از فتنه وفساد بطور کلی پاک شود یکی از فرزندان خویش را در هندوستان گذاشته به میامن توفیقات الهی روانه ولایت موروثی‌گردد[1] ولی‌او نیز مانند پدر موفق نشد ودر هندوستان ماند.

بعد از فتح ملک رانا شورش وطغیان عثمان افغان در بنگاله بدست اسلام خان فرونشست وعثمان بدست او به قتل رسید وبنگاله بطورکامل مفتوح شد واز فتنه وفساد پاک گردید.

جهانگیر سپس فرزند خود سلطان خرم را برسر دکنیان یعنی حکمرانان جنوب هندوستان فرستاد. کار تسخیر آن خطه نیز بخوبی انجام رسید وسلطان خرم تمام حکمرانان دکن را مجبور به اطاعت کرد واز آنها پیشکش های گرانقدر وبی‌شمارگرفته نزد پدر بازگشت وبخاطر این فتح خطاب شاه جهان گرفت.

شاه جهان بزرگترین فتحی که مایه افتخار تاریخ تیموریان است، برای جهانگیر عملی ساخت وآن فتح قلعه کانگره بود که در سال ۱۰۳۱هـ.ق بعمل آمد. جهانگیر همواره بدین امر بس‌افتخار می‌کرد[2]

جهانگیر در اواخر سلطنت همواره مریض بوده، هوای گرم هندوستان به طبع او نمی‌ساخت ولهذا او بیشتر اوقات خود را در منطقه‌بهشت گونه کشمیر می‌گذراند، و از مرکز دوربود ودرین زمان نورجهان بیگم همسر او اداره امور مملکت را در دست‌داشت. جهانگیر در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می‌نمود. البته لازم به تذکر است که امرای ایرانی نژاد نیز که در دربار جهانگیر بودند، در کلیه امور دولت نفوذ عمیقی داشتند. درهمین احوال بود که شاه عباس اول سیر وشکار را بهانه ساخته برقلعه‌قندهار حمله‌ور می‌شود وآنجا را تسخیر می‌کند. جهانگیر ازین خبر بسیار تاسف خورده وآن را در شأن شاه عباس که دارای مملکت بزرگی چون ایران است نمی‌شمارد. خصوصا باوجود دوستی ومحبتی که در میان دو سلطان استوار بود. جهانگیر می‌گفت که برای بدست آوردن قلعه قندهار شاه عباس او را فریب داده و سیر را بهانه ساخته است.

۱ــ جهانگیرنامه، ص۱۶

۲ــ جهانگیرنامه، ص ۲۶۲ تا ۲۶۳

باری پس از فتح قندهار ایلچی ایران به دربار جهانگیر می‌آید وعذرخواهی شاه عباس را بصورت نامه ای به حضور جهانگیر می‌آورد . مضمون آنکه ما برای سیر آمده بودیم ومی‌خواستیم قلعه را هم سیر کنیم ولی گماشتگان شما حاضر نبودند که از ما پذیرائی کنند . ماهم ناچار شده قلعه را تسخیر کردیم . اما حاضر هستیم که دوباره این قلعه را به گماشتگان شما بسپاریم [1]

جهانگیر درباره این واقعه درنامه ای که به شاه عباس نوشته است اظهار تاسف کرده و او را ملامت می‌کند [2]

بعد از رخصت نمودن سفیر ایران وفرستادن نامه در جواب شاه عباس جهانگیر مصمم می‌شود که با لشکر بزرگ بر ایران حمله کند وبرای انجام این مهم به شاه جهان که در آن زمان در دکن بود، نامه می‌نویسد که هرچه زودتر ملازمت نماید وخود را آماده پیکار با شاه ایران کند . شاه جهان جهت امتثال فرمان پدر عازم جنگ می‌شود ولی وقتی که به مندو می‌رسد به تصور اینکه این امر بهانه ای بیش نیست ودر واقع نورجهان بیگم می‌خواهد او را از هندوستان دور کرده شهریار پسر دیگر جهانگیر و داماد خود را جانشین وی کند ، مصمم می‌شود دراین امر تردد کند و امروز را به فردا موکول‌سازد . این تعویق بدانجا می‌رسد که جهانگیر در می‌یابد شاه جهان فی‌الواقع نمی‌خواهد دستور او را اجرا سازد، لاجرم شهریار ودیگران را برای این مهم نامزد می‌کند، اما به علت جنگ داخلی لشکر پادشاهی با شاه جهان که درین هنگام شورش کرده بود کاری از پیش نمی‌رود وقندهار تا چند سال در دست ایرانیان می‌ماند .

سالهای آخر زندگی جهانگیرشاه در ناراحتی می‌گذرد . درهمین زمان است که بنابراثر ناعاقبت‌اندیشی وبی‌احتیاطی نورجهان ودشمنی وی بابرادر خود آصف‌خان ، جهانگیر ونورجهان به اسارت مهابت خان درمی‌آیند ومهابت خان آن دو را قریب یک سال در اسارت خود می‌گیرد . ولی بعد از یک سال بواسطه کشته شدن بسیاری ازسپاه مهابت خان بدست احدیان قوای او ضعیف گشته و نورجهان با حیله ، خود و همسرش را از قید اسارت رها می‌سازد . مهابت خان پس از رهایی جهانگیر وهمسرش فرارکرده

۱ــ جهانگیرنامه ، ص۳۹۷
۲ــ ایضا ، ص۴۰۰

به شاه جهان که در آن زمان به لقب بی‌دولت شهرت داشت و در واقع علیه پدر شورش کرده بود، می‌پیوندد[1]

پسران جهانگیر سلطان خسرو درسال۱۰۳۰هـ.ق وسلطان پرویز درسال۱۰۳۶هـ.ق در زمان حیات پدر خود فوت کرده بودند.

مرض جهانگیر شاه در سال هزار وسی‌وهفت هنگام مراجعت از سیرگلزار کشمیر در راه نزدیک به راجور شدت پیدا کرد و "هنگام‌چاشت روز یکشنبه بیست وهفتم شهر صفر هزار وسی وهفت هجری مطابق پانزدهم آبان ماه الهی وبیست ودوم از جلوس اشرف همای روح آن حضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطهٔ افلاک‌افکند ودرسن شصت سالگی جان به جان‌آفرین سپردند"[2]

نورجهان بعد از درگذشت شوهر خود جهانگیر شاه وکشته شدن شهریار دامادش ناچار گوشه‌گیری اختیار کرد ودرسنه ۱۰۵۵هـ.ق/۱۶۴۵میلادی درگذشت.

مقبره جهانگیر در شاهدره درنزدیکی لاهور از جمله ساختمانهای بسیار زیبا و پرعظمت کنار رودخانه راوی است ودرنزدیکی آن نیز مقبره نورجهان است که خود در زمان حیات این هردو بنا را ساخته بود. این شعر را نیز نورجهان برای لوح مزارخویش ساخته است:

برمزار ما غریبان نی‌چراغی نی‌گلی　　نی پر پروانه سوزد، نی سراید بلبلی[3]

اخلاق و عادات جهانگیر

جهت پی بردن به اخلاق وعادات جهانگیر قبل از هرچیز مطالعه کامل و دقیق جهانگیرنامه که نوشته خود اوست، لازم می‌باشد. این تدقیق وبررسی قضاوت درباب اخلاق وعادات جهانگیرشاه را ممکن خواهد ساخت درغیر این صورت آنچه گفته شود بیشتر حدس خواهد بود تا تحقیق. هر حرف ولفظی از کتاب جهانگیرنامه چون‌آئینه‌ای صفات مصنف آن را بازتاب می‌کند.

از آنجا که جهانگیر خود شاه بود وهمگان را تحت تسلط وقدرت خود داشت از

۱ـ جهانگیرنامه، ص ۴۸۴ تا ۴۸۶
۲ـ جهانگیرنامه، ص۵۰۷
۳ـ ابوالقاسم حالت، شاهان شاعر، ص۲۹۹

هیچ کس ابا نمی‌نمود وهرآنچه از نیک وبد لازم می‌دید با صراحت و رک گوئی باز می‌کرد. حتی در مورد شخص خودش نیز از این صراحت صرافت حاصل نکرده وهرآنچه از اعمال نیک وبد داشته وکرده صریحا متذکر گردیده است. اگر شراب می‌خورد به‌بانگ کوس می‌خورد ومانند جدش بابر به این نکته معترف بود.

جهانگیر برای پدر، فرزندی فرمانبردار و خلف بود. اگرچه در عهد شباب به اقتضای جوانی وافساد چاپلوسان مدتی کوتاه علیه پدر شورید اما پس از آن که عذر تقصیر به درگاه پدر آورد دیگر هرگز سر از اطاعت او نپیچید وهرگاه ازو یاد می‌کرد مراتب احترام وسپاس را بجای می‌آورد تا آنجا که به گفته خود پدر را خدای‌مجازی می‌شمارد[1]

جهانگیر درمورد فرزندان‌خود اگرچه طاغی ویاغی می‌شدند باز به رفق ومجاملت رفتار می‌کرد. او هرگز دست به خون فرزند نیالود وحال آنکه درهمان زمان شاهان صفوی به اندک خشمی اولاد خود را به عقاب مرگ گرفتار می‌ساختند[2]. اگرچه خسرو پسر جهانگیرشاه بر او شورید و طغیانی بپا ساخت اما چون مغلوب جهانگیر شد تنها مجازاتی که در حق او اعمال گردید حبس و وتحت نظر گرفتن او بود[3].

جهانگیر با نوادگان وبرادرزادگان خود نیز با شفقت ومهربانی خارق‌العاده‌رفتار می‌کرد[4].

جهانگیر به پسران ودختران سلطان خرم پسر خود بسیار علاقه‌مند بود تا آنجاکه برای رفع خطر از وجود شاه شجاع نواده خود وپسر سلطان خرم از شکار حیوانات وآزار آنان توبه می‌کند ودست می‌کشد[5].

باری من‌حیث المجموع جهانگیر پادشاهی سلیم‌الطبع ومردم دوست و مهربان بود. ستم بی‌دلیل برکس روا نمی‌داشت والبته گناه بزرگ را نیز بی‌عقاب نمی‌گذاشت.

از حیث رسیدگی به حال رعیت فقیر ونادار در میان تمامی پادشاهان این‌سلسله وحتی سایر سلاله هندی بی‌نظیر وعدیل بود. او همواره از بی‌نوایان دستگیری کرده و

۱ــ جهانگیرنامه، ص۵۹۷

۲ــ رک: جهانگیرنامه، ص۳۰۰ و ۳۴۰

۳ــ ایضا. ص۱۳۴ ــ ۱۲۲

۴ــ جهانگیرنامه، ص۴۴

۵ــ ایضا، ص۲۸۱

چون به شهری وارد می‌شد قبلا فرستادگان بدانجا اعزام می‌داشت تا حتی‌المقدور به بیوه زنان واز پافتادگان کمک ومساعدت کنند[1].

عدالت جهانگیر: جهانگیرشاه به عنوان شاهی عادل ودادگر شهرت داشت تا آنجا که در همه اکناف مملکتش از (عدل جهانگیری) سخن در میان بود در مورد عدل جهانگیر داستانها وکتب فراوان نوشته شده است. جهانگیر در رعایت عدل حتی از همسر حرم خود نیز نگذشت و او را بدست قضات سپرد تا محاکمه شود[2].

او هرگز ظلم شاهزادگان ویا امرا را در هر نقطه از مملکت که بودند نمی‌بخشید و داد مظلوم را می‌داد[3].

اعتقادات مذهبی آن دوره وجهانگیر: در دربار اکبرشاه گورکانی همواره‌جمعی از علماء فرق مختلف و ادیان متفاوت چون مسلمان، هندو، مسیحی، کلیمی و زردشتی گرد بودند. این دانشمندان اغلب برسر مسائل دینی وارجحیت عقیده خود بادیگران در ستیز می‌شدند. اکبر به فکر افتاد که مسلک واحدی را پی‌ریزی کند که مورد قبول تمامی این افراد و هم مسلکان آنان باشد. پس مشورت و نظر خواهی این فقها و دانشمندان ایجاد کرد که خود آنرا دین الهی می‌خواند. بسیاری از علماءدرباری واطرافیان اکبر مذهب جدید را پذیرفته ویا لااقل تظاهر به ایمان بدان می‌کردند. لیکن عامه مردم و آن دسته از علمای راستین که به مذهب اصل خود اعتقاد وایمان داشتند بدعت او را نپذیرفتند و به دین سابق خود به قیمت زندان وشکنجه باقی ماندند. نارضایتی مردم از عمل اکبر در تمامی دوران حکومت او دوام یافت ودامنه آن به حکومت جهانگیر وپسر و جانشین او نیز کشیده شد لیکن جهانگیر خود در زمره افرادی بود که برعمل پدر خود اکبرشاه صحه نمی‌گذاشت وبا آن مخالفت داشت[4].

۱ــ جهانگیرنامه، ص ۱۴۴

۲ــ شبلی نعمانی، مقالات شبلی (اردو) جلد چهارم، ص۱۰۹

۳ــ رک: جهانگیرنامه، ص۹۹

۴ــ می‌گویندکه شورش وطغیان شاهزاده سلیم (جهانگیر) در زمان حکومت اکبرشاه‌موجب همین‌اختلاف نظر مذهبی بود وعلما وبزرگان هرمذهب وملت درین مورد جهانگیر را کمک کرده بودند. م

جهانگیر اگرچه خود از نظر مذهبی بسیار آزاد اندیش بود لیکن نمی‌خواست که تمام مذاهب یکی شود و وحدت مذهبی بوجود آید بلکه ترجیح می‌داد پیروان‌هرمذهب در مذهب خود بمانند و به آنچه اعتقاد دارند پابرجا باشند وخود در جهانگیرنامه می‌آورد که درعهدحکومت من مذهب آزاد است وهرکس می‌تواند به هرچه که می‌خواهد معتقد باشد[1].

جهانگیر به پیروان تمام مذاهب احترام می‌گذاشت واگرچه خود مسلمان بود ساعتها در خدمت علمای هندو وپاندیت هائی چون جدروپ بسر می‌برد و از محضر آنان کسب فیض و دانش می‌نمود[2]. وگاه در مراسم مذهبی هندوان شرکت می‌جست[3]. باوجود این آزاداندیشی جهانگیر در اواخر عمر بیشتر صبغه مسلمانی به‌خود می‌گیرد و این بیشتر تحت تاثیر تبلیغات و تلقینات علمای مسلمان درباری بود تا آنجا که پس از فتح قلعه کانگره که تا آن زمان به دست هیچ حاکم مسلمان نیفتاده بود جهانگیربه‌فتح آن مباهات می‌کند ومی‌گوید تاهمه‌جا مسجد بسازند وگاو بکشند تا درتاریخ تسخیرقلعه بدست یک مسلمان ثبت شود[4].

اگرچه ازدواج با دختران هندو از زمان اکبر میان سلسله گورکانی تداول یافته‌بود وجهانگیر خود چند زن هندو در حرم داشت اما نسبت به تزویج دختر مسلمان به پسر هندو سخت‌تعصب می‌ورزید وآنرا ناروا می‌دانست وازاین عمل به خدا پناه می‌جست[5].

عقیدت مذهبی جهانگیر و روابطاو با علمای مذاهب: جهانگیر از دوران حُکومت پدر خویش ناظر بر تشتت وآشفتگی بازار مذاهب در هند بود. مذهب‌برای جمعی شیاد وفرصت طلب آویزه ای شده بود تا بوسیله مرید ومراد بازی به مقاصد خود برسند. اگرچه دراین بازار آشفته متاع سالم و عاری از غش نیز وجود داشت وآن عالمان‌وارسته وراستین بوده که مورد احترام جهانگیر بودند لذا جهانگیر در عهد حکومت خود نظر به وحشتی که از این اوضاع درهم برهم مذهب داشت کمر به تثبیت آن بربست اوکسانی را که شیاد و متقلب می‌دید می‌کشت ولی نسبت به عرفا وعلمای واقعی چون جدروپ

۱ــ جهانگیرنامه، ص۲۳ و ۳۶
۲ـ جهانگیرنامه، ص ۷، ۲۰۲ و ۳۱۶
۳ــ ایضا، ص ۲۰۵ و ۲۰۶
۴ــ ایضا، ص۳۸۷ و ۳۸۸
۵ــ ایضا، ص۳۶۰

مرتاض وشیخ میر نهایت احترام را مبذول می‌داشت ودر هرفرصتی به مجالست با آنها می‌پرداخت. جهانگیر چون شیخ نظام تهانسیری و شیخ احمد سرهندی را که ادعای مصلحی داشت مزور شناخت و زندانی کرد وحال آنکه این دو در نزد مسلمانان احترامی خاص دارند خصوصا شیخ احمد سرهندی دارای تالیفاتی نیز هست که مورد رجوع و مطالعه مسلمانان می‌باشد.

جهانگیر خود دارای علائق مذهبی بود وهرگاه به مزار شریفی می‌رسید دست به زیارت می‌برد او سرمایه ودرآمد خاصی را همواره به تعمیر وتجدید بقعات متبرکه که رو به خرابی بودند اختصاص داده بود.

اصلاحات اجتماعی ورفاهی: جهانگیر به پیشبرد رفاه مردم علاقمند بود وهمواره درتاسیس پل ومدارس و بنگاههای خیریه نظیر دارالایتام که در سی‌شهر حدودا موجود بود می‌کوشید.

ازجمله اموری‌که جهانگیر به‌پایان دادن به‌آن مباهات می‌کند مساله‌مقطوع‌النسل کردن پسران برای خدمت در حرم بود توضیح آنکه در بنگاله رسم بود که‌مردم پسران خودرا مقطوع النسل می‌کردند تا امر خواجگی حرمسرا به‌آنان تفویض شود و ازاین راه پولی عاید آنان گردد. جهانگیر که این کار را کاری قبیح وغیرانسانی می‌دانست در پایان بخشیدن وبرچیدن این رسم کوشش فراوان نمود وسرانجام موفق شد مردم را از آن وا دارد.

دیگر برچیدن رسم جوهر بود که جهانگیر در پایان دادن به‌آن بسیار کوشید. می‌دانیم‌که هندوان مطابق رسوم‌خود همسر مردی را که بمیرد با او زنده می‌سوزانیدند وزنان به زنده سوختن لاجرم بودند وحتی بعضی از قبایل مسلمانان نیز بدین امر هندوان تاسی کرده بودند، جهانگیر سوزانیدن زنان را که رسم جوهر خوانده می‌شد متوقف و ممنوع ساخت.

همچنین جهانگیر فروش بنگ و بوزه را نیز ممنوع قرار داد[1].

۱ــ جهانگیرنامه، ص ۹۰

روابط جهانگیر با پادشاهان و حکمرانان معاصر

روابط داخلی

جهانگیر بدوا سعی زیاد نمود تا کلیه ممالک متفرق در خاک هند را که در واقع صورتی از ملوک‌الطوایفی بود تحت سلطه خویش آورد و در این امر تا حدبسیارزیادی توفیق یافت ولی در مواردی هم که نتوانست مستقیما بخشی تسخیر نماید با حاکم آنجا نوعی روابط خراجگزاری برقرار نمود وبدین ترتیب کلیه حکمرانیهای جزء در خاک هند تابع و خراجگزار حکومت مرکزی یعنی دربار جهانگیر بودند. از میان این حکمرانی ها می‌توان حکومت نظام شاهی حکمرانی قطب شاهی گلکنده وسه دیگر حکومت بیجاپور را نام برد.

روابط خارجی

روابط سیاسی بین صفویان ایران وتیموریان هندوستان: پادشاهان صفوی همواره به‌سلاطین گورکانی کمک ومعاضدت می‌کردند. شاه اسمعیل صفوی به بابرشاه در گرفتن هرات وقندهار از دست ازبکها مساعدت فراوان نمود وچون شاه اسمعیل عبدالله خان شیبانی سردار ازبک را که دشمن بابر و ایران هردو بود بشکست وکشت، خواهر بابر را که به اجبار در ید او بود به عزت و احترام به نزد بابر فرستاد و این نیز به استحکام دوستی دو سلطان نیرو بخشید. در واقع از همین اوقات بود که پادشاهان گورکانی همواره در هنگام نیاز دست کمک به سوی ایران دراز می‌کردند کما اینکه همایون شاه نیز پس از شکست از شیرشاه سوری به دربار شاه طهماسب اول پناه برد وباکمک اودوباره تاج از دست رفته بازگرفت.بدین خاطر وجهت بازگرفتن کابل وحکومت هندوستان طهماسب شاه حدود دوازده هزار سرباز ایرانی دراختیار همایون‌شاه قرار داد در وقایع جلوس جهانگیری نیز سالی نمی‌گذرد الا اینکه نفراتی چند به عنوان سفیر یا عناوین دیگر میان دو دربار هند و ایران مبادله می‌شود. و هریک از دو پادشاه که بر دشمنی پیروز می‌شد پادشاه دیگر به او تبریک می‌گفت ومتقابلا شاه پیروز بخشی از غنائم جنگ

را به هدیه نزد شاه دیگر می‌فرستاد . تنها مورد اختلاف دو دربار بر سر قندهار بود که زمانی در حیطه حکومت هند و دیگر زمان در تحت تسلط سلطنت ایران بوده است[1] .

روابط اجتماعی ایران وهندوستان

گورکانیان بیشتر مراسم و سنن خود را با شیوه ایرانیان باستان انجام می‌دادند وعلیرغم‌آنکه در آن عصر در ایران بیشتر مراسم ملی بصورت مذهبی ومستخرج از سنن مذهبی بود ، در دربار هند سال نو را در نوروز به تقویم ایرانی جشن می‌گرفتند و به سایر آداب و رسوم مربوط به آن شدیدا پای‌بند بودند وخصوصا در میان زنان حرم آداب و رسوم ایرانی سخت رواج داشت . جهانگیر نیز سنوات جلوس خود را برمبنای نوروز گذاشته است و روز اول فروردین را جشن می‌گرفته . وچندان به جشن های‌مذهبی اسلامی یا هندو در مقام مقایسه با جشن نوروز وقعی نمی‌نهاده است .

دربار جهانگیر در نوروز شکوه وجلالی خاص می‌یافت وسراپا آذین بندی می‌شد و آواره خوانان وخنیاگران همه جا در ترنم وپایکوبی می‌شدند واین سرور تا ۱۹فروردین ادامه می‌یافت[2]. حتی اگر در ایام نوروز جهانگیر در سفر بود مراسم را در خیمه گاه و با جلال و شکوه برگزار می‌نمود . از اول فروردین تا ۱۹ این ماه که روز شرف خوانده می‌شد امرا و حکام هدایای گرانبها به خدمت جهانگیر می‌آوردند ودراین مهم بایکدیگر رقابت می‌نمودند . متقابلا جهانگیر نیز به آنها هدایائی می‌داد ویا مناصب آنها را ترقی می‌بخشید[3] .

صرفنظر از اعیاد ایرانی جهانگیر هرهفته شب جمعه را جشن می‌گرفت وهیچ چیز نه سفر و نه حضر مانع از این جشن نمی‌توانست شد . در این جشن با امرا و بزرگان دربار به پیاله گردانی می‌پرداخت .

روابط سیاسی و تجاری با کشورهای اروپائی و آسیائی : علاوه بر روابط حسنه میان

۱ــ برای اطلاعات بیشتر درباره قضیه قندهار لطفا رجوع کنید به نامه های شاه عباس و جهانگیر ، کتاب حاضر ، ص ۳۹۷ تا ۴۰۱

۲ــ جهانگیر نامه ، ص ۲۹

۳ــ ایضا ، ص ۲۹ ــ ۵۰

دربار جهانگیر وصفویان ایران میان این دو دربار ممالک توران، ماوراءالنهر، تبت، مکه (عربستان) وترکیه (استانبول) از طریق مکاتبه وارسال هدایا واستخدام اتباع این کشورها در سپاه و نیز اعزاز وتکریم دانش پژوهان ودانشمندان این سرزمین‌ها که به‌هند می‌آمدند همواره ارتباط برقرار بود.

دراین زمان مهمترین مساله، مساله روابط و بهتر که گفته شود نفوذ اروپائیان چون انگلیسی‌ها وپرتغالیها به دربار جهانگیر است.

انگلیسی‌ها در نزدیکی بندر "سورت" کشتی‌های خود را مستقر نموده وبه‌تجارت می‌پرداخته وپرتغالیها نواحی (گوآ) را محل تردد خود قرار داده بودند، جهانگیر خود متمایل به جانب انگلیسیان بود وحتی یکبار که میان پرتغال وانگلیس برسربرقراری روابط و نفوذ در هند برخوردی پیش‌آمد جهانگیر به انگلیسیها کمک ومساعدت نظامی نمود. بعلاوه پادشاه انگلیس جهت تحکیم روابط سیاسی وتجاری انگلیس وهند همیشه سفیری در هند داشت.

سیاحان‌خارجی‌درهند (وپاکستان) در زمان سلطنت جهانگیر: دوران سلطنت جهانگیر از لحاظ دیدار اروپائیها از دربار او مورد توجه می‌باشد. اولین فردانگلیسی که به هند رفت ویلیام هاوکینز نام داشت او سفر خود را در ۱۶۰۸ آغاز کرد و تاسال ۱۶۱۳ در شبه قاره هند وپاکستان ماند. او می‌خواست اجازه افتتاح باب تجارت باشبه قاره را کسب کرده و در سورت کارخانه ای بنا کند. جهانگیر با نهایت مهمان نوازی از او پذیرائی نمود و به او منصب چهارصدی با مقرری ۳۰هزار بخشید. متقابلا هاوکینز نیز درتجارت‌تخفیفاتی‌برای‌جهانگیر قائل شد. اما این وضع دوامی نیاورد وپرتغالیها که بر روی جهانگیر نفوذ فوق‌العاده داشتند بساط‌ویلیام را برچیدند.

درسال ۱۶۱۲ کاپیتان بست انگلیسی در یک جنگ دریائی نیروی پرتغالیها را در محلی بنام سوالی نزدیک سورت شکست داد. درنتیجه این پیروزی نفوذ پرتغالیها را بسیار کاهش داد ولذا انگلیسی‌ها توانستند مجددا اجازه فعالیت تجارتی در هند را بیابند وکارخانه ای در سورت تاسیس کنند.

سرتامس رو، درسال ۱۶۱۷ جیمز اول پادشاه بریتانیا سرتوماس رو را به عنوان سفیر کبیر خود به دربار جهانگیر اعزام داشت. این شخص از جهانگیر خواست تا اجازه دهد تجار انگلیس در حوزه امپراطوری او به تجارت بپردازند، جهانگیر با

سرتامس رو در نهایت مهربانی وتوجه رفتار کرد واجازه داد که تجار انگلیسی آزادانه در سرزمین او تجارت کنند. سرتوماس رو سه سال یعنی تا سال ۱۶۱۹ در هند ماند. او همواره به شکوه و قدرت درگاه معولی اقرار داشت.

ادوارد تری این شخص کشیش سفارت در عهد سرتوماس بود وبا او سه سال در شبه قاره ماند ومشاهدات وشنیده های خود را دراین مدت بصورت دفتری تنظیم و تجریر کرد[1].

ادب پروری وفرهنگ دوستی تیموریان هندوستان

زبان فارسی بافتوحات مسلمانان در هندوستان ومهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام وفتوحات سلطان محمود شروع وبا سلطنت غزنویان وغوریان در آن دیار انتشار یافت وبعدا با تاسیس سلطنت تیموری در آن مملکت به اوج ترقی رسید.

شاهان تیموری هندوستان از بنیان‌گزاران سلسله بابر تا واپسین حکمران حملگی نه تنها شعر وادب فارسی را ترویج کردند بلکه خود در آن رشته درس وهنر آموختند و به تشویق گویندگان ونویسندگان فارسی پرداختند.

هرچند که بابر از خاندان تیمور و چنگیزخان بود ولی اخلاقی ملایم داشت و شباهتی به روش و رفتار خانهای سنگدل تیموری و معول نداشت وبا آنکه پس از مرگ پدر از دوازده سالگی جهانگیری را پیش گرفت باز پیوسته دنبال کسب ادب و دانش بخصوص ادبیات ترکی وفارسی بود ودر اغلب علوم مهارت پیدا کرد او به زبان ترکی وگاه به زبان فارسی شعر می‌سرائید و به تالیف وتصنیف می‌پرداخت چنانکه رساله ای در عروض و رساله ای دیگر در فقه تالیف نمود[2] وتاریخ احوال دوران خویش را در واقعیات بابری (بابرنامه) به زبان ترکی ضبط کرد.

دیوان شعری که از بابر بجا مانده است در کتابخانه رام پور (هندوستان) موجود است[3] ودارای شصت ویک بیت فارسی وبقیه ابیات ترکی است.

۱ـ M.A.Hanifi:A Short Histiry Of Muslim Rule In India;p 196-97

۲ـ نظام‌الدین، احمد: طبقات اکبری، ج۲، ص۲۷

۳ـ وحید مازندرانی: هند، ص۴۹

در واقعات بابری (بابرنامه) نیز چهارده بیت فارسی موجود است.

بابر علاوه بر تمایل شخصی به سرائیدن شعر واشتغال به تصنیف وتالیف از شعرا ونویسندگان، ادبا وفضلا، مصوران ومنجمان وموسیقی‌دانان معاصر خود نیز تشویق‌بعمل می‌آورد. علمای بزرگ‌دربارابابری‌عبارت بودند از: شیخ زین‌الدین، مولاناشهاب‌الدین بقائی، ابوالوجد فارغی وشیخ جمال‌الدین[1].

همایونشاه پسر بابرشاه نیز ذوق شعر و ادب را از پدر خود به ارث برده بود و دیوان شعری از او مانده است.

دیوان همایون توسط آقای هادی حسن استاد دانشگاه علیگر تصحیح و به چاپ رسیده است.

همایون علاوه بر شعر و ادب کنجکاوی مخصوص نسبت به علوم طبیعی ابراز می‌داشت وداستانهائی که در باره علاقه شدید او به هیئت ونجوم واصطرلاب ومشاهده اوضاع احرام فلکی نقل کرده اند از شدت علاقه او به تحقیق این علوم حکایت دارد.

همایون نیز مانند پدر خود از شعرا و نویسندگان و علما ونقاشان تحلیل وتشویق می‌کرد و به آنان احترام می‌گذاشت.

علما وفضلا وشعرای دربار همایون عبارت بودند از: میرعبدالحی بخاری، مولانا بزمی، ملامحمد صالح، شیخ گدائی دهلوی، مولانا قاسم کاهی، میرویسی، مولاناجلال هندی، سیدعلی تبریزی، خواجه عبدالصمد مصور، یوسف بن محمد هروی، مولانا محمد فاضل سمرقندی.

تصنیفات مهم دوران همایون‌شاه

جواهرالعلوم. از مولانا محمد فاضل سمرقندی

ریاض الانشاء. جامع الفواید یوسفی (علم الادویه) وبدایع الانشاء. از یوسف‌بن محمد هروی.

اکبرشاه نخستین پادشاهی است که به رسم وتقلید از سلاطین ایران ودیگر کشور های اسلامی منصبی خاص به نام ملک‌الشعرا و منصب مورخ درباری برقرار ساخت اولین

1- تاریخ ادبیات مسلمانان هند وپاکستان (اردو)، ج۴، ص۴۷

ملک‌الشعرای دربار وی غزالی مشهدی بود و اولین مورخ درباری شیخ ابوالفضل.

اکبرشاه بیشتر از سایر پادشاهان خاندان تیموری هندوستان حامی فضل و ادب بود وخود کتابخانه بزرگی در فتح پور سیکری داشت که نوشته اند بیست وچهار هزار نسخه خطی در آن وجود داشته است.

جهانگیر درباره ذوق شعری و ادبی ومیل وافر اکبرشاه به علوم وفنون مختلف با تصریح بر امی بودن او مطالبی آورده است[1].

ابوالفضل تخیلات شعری اکبر شاه را ستوده است[2].

تذکره روز روشن اکبرشاه را به عنوان یک شاعر معرفی ودو بیت از او نقل‌کرده است[3].

اکبر دیوان شعری ترتیب نداده اما ابیات متفرقه در کتب مختلف از او دیده می‌شود.

در دربار اکبر بزرگترین مجمع از شعرا ونویسندگان وفضلا ودانشمندان فراهم آمده بود وبذل وعنایتی که اکبر درحق‌ایشان می‌کرد چنان در جهان اسلام‌ومخصوصا در کشورهای مجاور پیچیده بود که شعرا ونویسندگان از ایران وآسیای مرکزی به‌سوی دربار اکبر به هند روی می‌آوردند ومورد تشویق وتجلیل قرار می‌گرفتند از جمله شعرا عرفی‌شیرازی، غزالی‌مشهدی، نظیرنیشابوری، ملک قمی، باباطالب‌اصفهانی‌مشهورند. نکته دیگر که تذکر آن لازم است آن که علاوه برشعرا ونویسندگان ایران و آسیای‌مرکزی فارسی سرایان ونویسندگان هندوستانی هم چون فیضی وابوالفضل در دربار اکبر حضور داشتند وبه علت استادی کامل ومهارت تامه در شعر وادب فارسی مورد احترام‌وتشویق سرایندگان ودانشمندان ایران بودند.

اکبر شاه به موسیقی هم علاقه وافر داشت، تانسین کلاونت که در موسیقی نظیر وعدیلی نداشت در دربار او بود[4].

۱ــ جهانگیرنامه، ص۱۹

۲ــ ابوالفضل، اکبرنامه، دفتر اول، ص۳۷۱، چاپ کلکته، ۱۸۷۷م.

۳ــ نواب صدیق خان. تذکره روز روشن، ص۶۳

۴ــ ابوالفضل، آئین اکبری، ج۱، ص۲۶۳

در میان نقاشان دربار اکبر دو استاد ایرانی میرسید‌علی تبریزی که شاعر نیزبود وخواجه عبدالصمد شیرازی معروف به شیرین قلم مقامی بس ارجمند داشتند .

تاریخ نویسی نیز در زمان اکبرشاه پیشرفت شایان کرده بود ومورخان همواره‌تحت تشویق وحمایت قرار می‌گرفتند . تاریخ نویسان دوره اکبری بدین قرارند :

شیخ ابوالفضل . اکبرنامه ، آئین اکبری .

نظام‌الدین احمد . طبقات اکبری .

عباس سروان . تحفه اکبرشاهی .

بایزید سلطان . تاریخ همایون .

مولانا عبدالحق محدث دهلوی . تاریخ حقی .

نورالحق‌بن عبدالحق . زبده‌التواریخ .

نقیب خان ، ملا محمد تهتوی ، جعفربیگ ، تاریخ الفی .

عبدالباقی نهاوندی . مآثر رحیمی .

شاه جهان نیز به شعر وادب تمایل نشان می‌داد واما تالیف یا دیوان شعری ازو بجا نمانده است لیکن نامه هائی که او به پسران خویش مخصوصا اورنگ زیب ترقیم نموده است نشانه بارز از علاقهٔ او به شعر و ادب وانشای فارسی می‌باشد .

شعرای ایرانی که در دربار شاه جهان شعر فارسی را به نور افکار و تخیلات‌خویش تجلی می‌دادند عبارتند از : حکیم رکن‌الدین مسیح کاشانی ، قدسی مشهدی ، کلیم کاشانی ، میر مهدی تهرانی ، سعیدای گیلانی زرگر باشی ، صائب تبریزی ، ملاشاه بدخشی .

شعرای هندوستان عبارتند از : مولانا ابوالبرکات منیرلاهوری ، ملاشیدا ، چندر بهان برهمن وسلطان شادمان وغیره . . .

در زمان شاه جهان نیز مانند عهد جد بزرگش اکبر در باب تاریخ کتب فراوانی نوشته شد که عبارتند از : عمل صالح از محمد صالح .

پادشاه نامه از محمد وارث ، شاه‌جهان نامه از میرزا جلال طباطبائی ، پادشاه‌نامه از محمد امین قزوینی ، تاریخ طبقات شاه جهان از محمد صادق ، تاریخ شاه جهان از منشی صادق .

شاه‌جهان درتاریخ‌فرهنگی‌هندوستان (پاکستان‌وهند) یکی‌از بزرگترین‌هواخواهان

هنرهای زیبا محسوب می‌شود وساختمان تاج محل که وی به یادگاری همسر ایرانی‌خویش ممتاز محل ساخته یکی از زیباترین ساختمانهای جهان می‌باشد ، ساختمانهای دیگری نیز از شاه جهان در هرشهر مانده است . شاهکار دیگری که از او باقی مانده تخت‌طاوس است که در تمام دنیا شهرت دارد .

دارا شکوه پسر ارشد شاه جهان صوفی ، عالم وشاعر بود ودر ادب پروری‌وسخاوت نزد شعرا ونویسندگان اشتهار داشت . خود هم شعر می‌سرائید ودیوانی نیز ازو باقی است .

شعرائی‌که تحت سرپرستی وی به راحتی‌زندگی می‌کردند وشعر می‌سرودند عبارتند از : محمد حسین‌خانی ، چندربهان برهمن ، بهوپت رای ، بیغم بیراکی وغیره .

تصنیفات داراشکوه :

۱ـ سفینه الاولیاء (احوال مشایخ وعلماء)

۲ـ سکینه الاولیاء (شرح احوال ملاشاه بدخشی)

۳ـ حق‌نما ، رساله در تصوف

۴ـ سر اکبر . ترجمه از سانسکریت اوپه نشد .

۵ـ بهگوت گیتا . ترجمه از سانسکریت .

اورنگ‌زیب که بعداز زندانی کردن پدر خویش شاه جهان تخت تیموری رامتصرف گشت علاقه زیادی به شعر مخصوصا قصیده ومدیحه سرائی نداشت ، وی شعرا وموسیقی دانان را از دربار خویش اخراج نمود ومنصب ملک‌الشعرائی را لغو کرد وهمچنین منصب تاریخ نویسی رسمی را که از زمان اکبر شروع شده بود موقوف ساخت .

اورنگ زیب شخصا نثر بسیار شیوا می‌نوشت ، چنانکه از نامه های فارسی او پیدا است . وی از علما ودانشمندان مخصوصا از فقها تشویق می‌کرد . فتاوی عالمگیری که بوسیله هیئتی از فقها تحت حمایت او تدوین یافته‌یکی‌از جامع ترین کتب فقه‌حنفیه محسوب می‌گردد .

اورنگ زیب قرآن را از حفظ داشت واز این لحاظ در میان پادشاهان‌مغول‌تیموری بی‌همتا بود .

اورنگ زیب در خطاطی مهارت تمام داشت ودو نسخه از کلام‌الله مجید به‌خط خود استنساخ نمود و به مدینه منوره فرستاد تا تلاوت کنند .

هرچند تشویق دربار از شعرا ومدیحه سرایان در زمان اورنگ زیب سلب گردید اما از زیبائی وجذابیت شعر فارسی کاسته نگردید . بلکه برخی از شعرای بزرگ مانند میرزا عبدالقادر بیدل وغنی کشمیری وناصرعلی سرهندی درین زمان زندگی کردند و شعر فارسی را به فکر خویش رونق بخشیدند .

ناگفته نماند که نه فقط پادشاهان تیموری از ادب وفرهنگ حمایت می‌نمودند و خود شعر می‌سرودند بلکه زنان آن خاندان نیز بسیار با ذوق وهنرمند بودند .گلبدن بیگم دختر بابر نخستین زن شاعره ونویسنده تیموریان هندوستان وپیش آهنگ زنان خوش زبان بود . همایون نامه (در شرح احوال بابر وهمایون واکبرشاه) یادگار قریحه ادبی اوست دراین باب از دیگر زنانی چون نورجهان بیگم زن جهانگیرشاه ، جهان‌آرا بیگم و روشن‌آرا بیگم دختر شاه جهان ومعروفتر از همه زیب‌النساء دختر اورنگ زیب را می‌توان نام برد .

گذشته از پادشاهانی که ذکر شد امرا وسرداران نیز در ترویج ادب وفرهنگ‌ایران واسلامی سهمی بزرگ داشتند مهمترین آنها بیرام‌خان در زمان همایون واکبر شاه ، عبدالرحیم خان‌خانان در زمان اکبرشاه وجهانگیرشاه وحکیم ابوالفتح‌گیلانی می‌باشند .

صیت فیاضی ودریادلی وبخشش بی‌شمار عبدالرحیم خان‌خانان غیراز هندوستان درکشورهائی مانند ایران ، توران وماوراء النهر وشهرهائی چون مکه ومدینه نیز رسیده بود شعرا وادبا ودانشمندان این‌کشورها همواره از وطن مهاجرت کرده به خدمت وی می‌پیوستند وجوایز وصلات بزرگی می‌گرفتند .

خانخانان از اشعار شعرای معاصر خود چون نظیری وعوفی که شاعران برجسته و قادرالکلام بودند انتقاد هم می‌کرد . شعرائی که سرپرستی آنها به عهده خانخانان بوده بدین قرار است : نظیری ، عوفی ، شکیبی ، خیالی ظهوری ، ملک قمی ، رسمی ، نوعی ، شیرازی ، ثنائی خراسانی .

غیر از شعرائی که در هندوستان زندگی می‌کردند شعرائی بودند که در دربار شاهان صفوی بودند ولی قصائد برای خانخانان می‌نوشتند وبه هندوستان‌می‌فرستادند وجوایز وصلات می‌گرفتند . کوثری شاعر دربار شاه عباس اول یکی از آنها بود .

علاوه بر خانخانان حکیم الوالفتح گیلانی ، اعتمادالدوله ، میرزا غازی‌خان‌حاکم قندهار ، امیرمهابت خان وآصف خان نیز شعرا وفضلا را تشویق می‌کردند ودرین کار با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند .

پادشاهان تیموری هندوستان علاوه بر حمایت وتشویق ادبیات فارسی وفرهنگ اسلامی وایرانی وعلوم وفنون مختلف زبان هندی وسانسکریت را نیز تشویق می‌کردند. در دوره آنها کتب زیادی از سانسکریت به زبان فارسی برگردانده شد.

ابوالفضل درآئین اکبری می‌گوید: " زیج جدید را از هندی به پارسی آوردند و کتاب مهابهارت" از کتب قدیم هندوستان به اهتمام نقیب خان ومولانا عبدالقادر به دایونی وشیخ سلطان تهانیسری از هندی به فارسی آمد. قریب یک لک (صدهزار) بیت است. آن حضرت (اکبرشاه) نام این داستان باستانی را "رزمنامه" نهادند وگروه کتاب "راماین" که از تالیفات قدیم هند است به فارسی آوردند وکتاب " اتهرین" را که به زعم این طایفه یکی از کتب چهارگانه الهی است حاجی ابراهیم سرهندی فارسی نمود و لیلاوتی که در حساب گزیده اثر است از حکمای هندوستان شیخ ابوالفضل فیضی از هندی به فارسی آورد. کتاب تاجیم در علم تنجیم مکمل خان گجراتی فارسی‌ساخت "[1]

گذشته از شاهان تیموری، امرا نیز به زبان وادبیات هندی توجه خاص مبذول داشته و از آن حمایت می‌کردند. بزرگترین شعرای زبان هندی عبارت اند از: تلسی داس، سورداس، بیربل[2]، عبدالرحیم خانخانان وغیره...

پس‌ازدرگذشت اورنگ زیب امپراطور گورکانی عظمت وشکوه پیشین خود را ازدست داد. دولت مرکزی کم‌کم ضعیف شد وحکمرانی‌های کوچک درگوشه و کنار هندوستان بوجود آمد.

رابطه مستقیم بین ایران وهندوستان نیز به کاهش گرائید ومهاجرت دانشمندان ونویسندگان ایران به هندوستان کمتر شد.

از اواخر قرن دوازدهم زبان اردو که ترکیبی از زبانهای فارسی هندی و عربی بود، جای زبان خالص پارسی را گرفت.

۱ـ ابوالفضل، آئین اکبری، ص۷۲

۲ـ Birbal, Surdas, Tulsidas.

اوضاع ادبی و فرهنگی در دوران جهانگیر

عهد جهانگیر ازلحاظ فرهنگی بسیار غنی است و این امر تاحدی مدیون توجهی‌است که جهانگیر شخصا درحق هنرمندان و فضلا و شعرا و نویسندگان مبذول می‌داشت.

درهمان زمان که دربار جهانگیر مهدعلم و هنر و ملجاء دانشمندان و هنرمندان بود، در ایران بعلت وضع سیاسی خاص که صفویان بوجود آورده بودند اوضاع فرهنگی چندان رضایت بخش نبود. نظر به تعصب و طرفداری که صفویان از ملیت و دین می‌نمودند بسیاری از هنرمندان و دانشمندان مجبور به ترک محیط ایران گشته و از هندوستان و دربار جهانگیر سردرآوردند. درگیری صفویان با مسائل سیاسی و جنگی کمتر فرصت ادب پروری و ادب خواهی بآنان می‌داد. چنانکه ملک الشعراء بهار چنین می‌نویسد:

"در دوره صفویه به دوسبب جمعی بسیار از ارباب ذوق و کمال و شوق و حال مهاجرت را برماندن در ایران رجحان نهادند و بیشتر از آنها به هندوستان رحت کشیدند".

"یکی سختگیری‌های متعصبانه دولت و فقها که با دولت همدست شده سیاست و روحانیت را یک کاسه کرده بودند موجب شد تا گروهی که برای تحمل آزار و اضرار و بازپرس و تقیه آماده نبودند بدر رفتند".

"دیگر طمع و انتجاع چه درایران به سبب فترات دیرین و اشتغال دولت به جنگهای پی‌درپی و تقریب یکدسته از علما یعنی فقها و محدثان به دربار، سایرین نمی‌توانستند بخوبی معیشت کنند، بنابراین از شاعر گرفته تا واعظ و نویسنده و یکه‌سوار و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد خاصه در اوایل حال ــ به سوی هند روانه شد، زیرا پادشاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود میدانستند و ازهوش و ذوق ایشان لذت می‌بردند و ثروت

بی‌پایان هند و اقتضای آب و هوا که به استراحت و صحبت می‌کشد نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذله‌گوی و خوش‌زبان و هوشمند وادار می‌ساخت. معذالک همین که ثروتی بس‌اندار می‌کردند به ایران برمی‌گشتند و بیشتری درهندوستان می‌ماندند.

"بنابراین در دهلی دربار بزرگتری شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید بلکه دربار اصلی ایران. حد رواج فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است و ظاهرا که در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می‌فرموده‌اند. ولی در دربار دهلی شاه و دربار و حرم سرائیان همه به فارسی گفتگو می‌کرده‌اند و درآن عهد زبان فارسی درهند زبان علمی و زبان مترقی و دلیل شرافت و فضل و عرب محسوب می‌شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد"

" کتبی که خود پادشاهان نوشته‌اند مانند یادداشتهای جهانگیر نورالدین پسر اکبر که همه به فارسی است اعتبار آن زبان را درهند مدلل می‌دارد". (۱)

ذوق و قریحه ادبی جهانگیر: جهانگیر به علم و ادب عشق می‌ورزید و خود دارای قریحه‌ای سرشار و ذوقی سلیم و طبعی سالم بود. او ارزش شعر و نثر را درک می‌کرد و خود به سلاست می‌نوشت و به روانی می‌سرود جهانگیرنامه شاهدی بر طبع روان اوست و به‌خاطر علاقه شدید به زبان ادبیات فارسی جهانگیرنامه را به زبان فارسی نوشته است

جهانگیر از شعرا و فضلا سرپرستی کرده و همواره آنان را تشویق و ترغیب نموده و مورد حمایت خود قرار می‌داد و بارها به شعرا و ادبا طلا و جواهر و زرو زمین می‌بخشید.

صاحب کلمات الشعرا یعنی تذکره سرخوش درباره ذوق و قریحه ادبی جهانگیر چنین می‌نویسد: باوجود مستی و بی‌پروائی و شغل جهانبانی و فرمانروائی گاه‌گاه بحسب اتفاق و تکلیف وقت زبان الهام بیان را بگفتن رباعی و بیتی و مصرعی گلفشانی می‌کرد. طبع عالی دشوار پسند خورده گیر و دقت آفرین داشت.

خانخانان غزل ملاجامی را طرح کرده بود که این مصرع از آنست.

بهر یک گل منت صد خار می‌باید کشید

بندگان حضرت عالی درباغی نشسته بودند هوائی ابر و وقت باده نوشی بود

۱ــ ملک الشعرا بهار، سبک شناسی، ج۳، ص ۲۵۷

بدیهه این مطلع فرمودند :

جام می را (۱) برخ گلزار می‌باید کشید		ابر بسیار است ، می بسیار می‌باید کشید

این دو رباعی از زادهای طبع مبارک است :

ای آنکه غم زمانه پاک خورده		اندوه دل و وسوسه باک خورده
مانند قطره‌های باران برمین		جا گرم نکرده که خاک خورده

* * * *

هرکس بضمیر خود صفا خواهد داشت		آئینه خویش را جلا خواهد داد
هرجا که شکسته بود دستش گیر		بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

* * * *

شعر ذیل هم نمونه‌ای از کلام اوست :

من چون کنم که تیر غمت برجگر رسد		تاچشم نارسیده دگر بر دگر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار		داد از جنس غمی که مرا سربسر رسد
وقتی نثار و عمر جهانگیر هر سحر		امید آنکه شعله نور و اثر رسد

جهانگیر در انتقاد نیز یدطولائی داشت و محاسن و معایب شعر خیلی زود پی می‌برد . راجع به یک رباعی که پیش او خوانده‌اند در بیاض خود چنین نوشته است : " محمدخان این رباعی را خواند مرا بغایت خوش‌آمد و دربیاض خود نوشتم : "

زهرم بعراق خود چسانی که چه شد ؟		خون ریزی و آتش فشانی که چه شد ؟
ای‌غافل از آن که تیغ هجر تو چه کرد		خاکم بفشار تا بدانی که چه شد ؟

زن جهانگیر نورجهان‌بیگم ازجهت عقل و تدبیر و کاردانی بدرجه‌ای بود که جهانگیر تقریبا در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می‌کرد . وقتیکه از امور سیاسی فراغت می‌یافت بکتاب و شعر و ادب می‌پرداخت لطف قریحه او نیز ازحسن سیاستش کمتر نبود . جهانگیر پادشاه هم گاهی شعر می‌گفت و مشاعراتی که بین این دو نفر رخ داده حاضر جوابی فوق‌العاده نورجهان را بخوبی مجسم می‌سازد .

گویند وقتی جهانگیر و نورجهان ازپشت پنجره قصر خود بیرون را تماشا می‌کردند پیرمردی باقد خمیده عصا زنان از کوچه می‌گذشت جهانگیر پرسید :

چرا خم گشته می‌گردند پیران جهاندیده ؟

نور جهان جواب داد :

۱ــ جهانگیرنامه ، ساغر می ...

بریز خاک می‌جویند ایام جوانی را

درآن موقع معمول بود که همیشه اول ماه رمضان در میخانه‌ها را بگل می‌گرفتند و آخر ماه یعنی صبح عید فطر آنرا باز می‌کردند. درشب عید بادشاه و ملکه بربام قصر آمده بودند که هلال را ببینند همینکه چشم جهانگیر بماه افتاد گفت:

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان فی‌البدیهه جواب داد:

کلید میکده گم گشته بود پیدا شد

نورجهان علاوه بر ذوق و قریحه ادبی و علاقه به امور عادی دربار و دولت سلیقه خاصی در ابتکار و طراحی مد لباس و زیور برای زنان نیز نشان داده است. لباس غراره و ساری را که امروز در سراسر هندوستان و پاکستان بالاخص میان طبقات بالا متداول می‌باشد او رایج ساخته است.

شعرای بزرگ دربار جهانگیر عبارتند از:

عرفی شیرازی، سعیدای گیلانی زرگرباشی، عبدالرحیم خانخانان، میرا رستم صفوی، باباطالب اصفهانی، طالب آملی، میرزاغیاث‌الدین تهرانی، حکیم‌رکنا کاشی، آصف‌خان قزوینی، فغفوری گیلانی، ملاصوفی مازندرانی، فسونی یزدی، ضیاءالدین کاشانی، شاپور تهرانی، ملامرشد بروجردی، آقاصفی اصفهانی، حسن‌بیگ خاکی شیرازی، اسد قزوینی.

دوره جهانگیری از لحاظ کمال علم تاریخ و برآمدن مورخان ایرانی درمیان سایر ادوار تاریخ تیموریان هند امتیاز خاصی دارد. مورخان دوره اکبرشاه بیشتر هندی‌الاصل بودند مانند ابوالفضل مولف اکبرنامه، عبدالقادر بدایونی مولف منتخب‌التواریخ، ملا احمد تتوی مولف تاریخ الفی و غیره... ولی دوره جهانگیری را بدون شک دوره مورخان ایرانی باید نامید.

کتابهایی که در زمینه تاریخ نوشته شده عبارت‌اند از:

از مورخان ایرانی:

۱ـ معتمدخان، مولف اقبالنامه جهانگیری.

۲ـ خواجه طاهر سبزواری، مولف روضة‌الطاهرین.

۳ـ اسد قزوینی، مولف حالات اسدبیگ.

۴ـ خاکی شیرازی، مولف منتخب‌التواریخ.

۵ـ نعمت‌الله هروی، مولف تاریخ خان جهان.
۶ـ عبدالباقی نهاوندی. مولف ماثر رحیمی.
۷ـ غایبی اصفهانی، مولف بهارستان غایبی (تاریخ بنگال)
۸ـ امین بلخی، مولف انفح‌الاخبار.
۹ـ تاریخ جهانگیری، درباره احوال و آثار شعرا.
۱۰ـ مجمع الشعرای جهانگیری، درباره احوال و آثار شعرا.

از مورخان هندی:

۱ـ ادراکی تتوی، مولف بیگلرنامه (تاریخ سند).
۲ـ اسکندر گجراتی، مولف مرآت اسکندری.
۳ـ احمدخان کنبو، مولف معدن اخبار جهانگیری.
۴ـ ولی سرهندی، مولف تواریخ جهانشاهی.
۵ـ حیدرملک کشمیری، مولف تواریخ جهانشاهی.
۶ـ طاهر محمد تتوی، مولف تاریخ طاهری (تاریخ سند).

لغت‌نامه‌هائی که درعهد جهانگیر نوشته شده عبارتند از:

۱ـ فرهنگ جهانگیری، از میرجمال‌الدین حسن انجو شیرازی.
۲ـ چهار عنصر دانش، از امان الله حسینی ملقب به خانه‌زاد فیروز جنگ تالیف ۱۰۱۹ هـ.ق تا ۱۰۳۷ هـ.ق.

انشاء در عهد جهانگیر:

۱ـ انشاء طرب الصبیان، از نورالدین محمد خواهرزاده شیخ ابوالفضل. سال تالیف ۱۰۳۷ هـ.ق
۲ـ مراتب الوجود، از نورالدین محمد سال تالیف ۱۰۳۸ هـ.ق.
۳ـ زبده‌الانشاء، مولفش نامعلوم، سال تالیف ۱۰۲۷ هـ.ق
۴ـ بیت الاشراف، مولف نصرای همدانی، سال تالیف ۱۰۳۰ هـ.ق.

هیئت و نجوم درعهد جهانگیر ترقی نمایانی کرده بود.

مهمترین منجم دوره جهانگیری جوتک رای بود.

ریاضی و هندسه:

درعهد جهانگیرشاه میرزاغیاث بیگ در ادب و علم‌الحساب خیلی مشهور بود.

اطبای عهد جهانگیر:

نواب امان مرزور جنگ، حسن بن بینا، ابوالقاسم بن شمس‌الدین گیلانی، محمدحسن لاهیجانی، محمد صادق کشمیری، قاسم بن عبدالرحیم، عبدالشکوه.

خطاطی در عهد جهانگیر:

خطاطی هم در زمان جهانگیر مورد حمایت و تشویق قرار می‌گرفت.

خطاطان مشهور:

خواجه شرف‌امیرالامراء بن خواجه عبدالصمد شیرین قلم، محمد حسین زرین‌قلم، عبدالله مشکین‌قلم، عبدالرحیم عنبرین‌قلم، عبدالله حسینی (لاهوری).

نقاشی در آن عهد ترقی نمایانی کرد و نقاشانی چون ابوالحسن نادرالزمان و بی‌سن داس و بسیاری دیگر آثار ارزنده‌ای بوجود آوردند.

موسیقی:

در زمینه موسیقی پیشرفتهای فراوان شده و موسیقی دانانی مانند استاد محمد نائی و تنبوره نواز شوقی که خطاب آنندخان داشت درین راه سهمی عظیم داشتند. جهانگیر خود درباره آنندخان مطالبی نوشته است که حاکی از علاقه و توجه او به آنندخان می‌باشد چنانکه در جهانگیرنامه می‌نویسد:

"شوقی تنبوره نواز را که از نادره‌های روزگار است و نغمات هندی و فارسی را به روشی می‌نوازد که زنگ از دلها می‌زداید. به خطاب آنندخان دل خوش و مسرور ساختم. آنندخان به زبان هندی خوشی و راحت را می‌گویند." (۱)

سبک نویسندگی آن دوره و جهانگیرنامه:

تاقبل از تحریر جهانگیرنامه نویسندگان آن عصر در نوشته‌های خود سبکی مغلق و پیچیده که دور از درک عامه بود بکار می‌بردند و حتی گاهی این امر به افراط و زیاده‌روی می‌کشاندند. چنانکه ملک‌الشعراء بهار می‌نویسد.

. . . حالت نثر درهندوستان بعینه ایران بود جز اینکه فضلا و علمای هندی در اظهار فضیلت زیادتر از منشیان و نویسندگان ایرانی می‌کوشیده‌اند. در مناشیر و مکاتیبی که رجال ایران نوشته‌اند و در سفینه‌ها یافت می‌شود معلوم است که نویسنده مقیم هند بیشتر می‌خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطلب بیان کردنی دارد، یا اگر دارد بجای اینکه حرف خود را بنویسد از درو دیوار صحبت داشته و کلماتی مناسب

۱ــ جهانگیر نامه: ص ۱۱۵

فضل فروشی خود بدست آورده‌است نه مناسب مطالبی که باید بنویسد. (۲) خاصه در نامه‌ائی که بین ایران و دهلی ردوبدل می‌گردید غالبا مطلب مهمی نداشتند. لذا دیده می‌شود که تمام عبارت است از تشبیب بدون مطلب، یعنی عبارت پردازی صرف و تعارف و مدح و اغراء و اطراء و الفاظ لاطایل و اطنابهای ممل و اغلاقاتی شبود کار به جایی کشید که در هندوستان مخصوصا غالب باسوادها نمی‌توانستند دوصفحه مطلبی مطابق واقع مرقوم دارند ولی همانها می‌توانستند پنجاه صفحه‌ٔ تشبیب و مقدمه" در هرموضوعی از بهاریه یا خزانیه یا شرح فراق یا بث‌الشکوری یا بیان مصیبت مآبی و امثال آنها را بنویسند زیرا طرز آموزش و پرورش و نتیجه خواندن چنین تشبیها در مکاتب و ازبرکردن الفاظ و عبارات مخصوص، طوری ذهن و فکر آنان را پرورش داده بود که جز به همان الفاظ و جمله‌ها و با مانند آنها قلمشان نوشتن چیزی دیگر قدرت نداشت. (۳)، "همین حالت را در شعر هندی می‌بینیم" (۴).

لیکن جهانگیر از روش عصر خود سربرگردانید و کتاب خویش را تاسرحد امکان به نثری ساده و روان که درخور فهم همگان باشد تحریر نمود. جهانگیر از استعمال لغات عربی و ترکی که فهم آن برای طبقه خاصی مقدور بود اغلب احتراز کرده و بجای آنها از لغات و مصطلحات محلی استفاده نمود و نتیجتا کتاب را برای عامه بیشتر درخور درک گردانید. لغاتی نظیر زیر در جهانگیرنامه فراوان بکار رفته:

جهروکه = بالکن　　　　برسات = فصل باران

گهری = ساعت　　　　درشن = دیدار

پهر = سه ساعت　　　　جهروکه درشن = دیدار از بالکن

بندوق = تفنگ　　　　تسلیم جوکی = سلام رسمی دربار

گولی = فشنگ

این روش او مورد تقلید نویسندگان معاصر و بعدی قرار گرفته و اندک اندک باعث تغییر مسیر سبک از پیچیدگی به سادگی گردید.

در اسم‌گذاری و شهرت جهانگیرنامه

همانگونه که دربیش گفتار اشارت رفت جهانگیر خود بر تحریرات خویش نام

۲و۳و۴ـ ملک الشعراء بهار، سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۵۹

جهانگیرنامه داده است و در این مورد چنین می‌نویسد :

" چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه بربیاض برده شده بود به متصدیان کتابخانه خاصه خود حکم فرموده بودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه‌های متعدد ترتیب نمایند که به بنده‌های خاص عنایت فرمایند و به سایر بلاد فرستاده شود و ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند (۱) "

ولی جهانگیر نامه بخاطر شهرت کتاب توزک تیموری و توزک بابری به توزک جهانگیری اشتهار دارد، و بارها تحت عناوین مختلف مورد تقلید و تلخیص واقع شده‌است ـ کتابهائی چون اقبال‌نامه جهانگیری، واقعات جهانگیری، و تاریخ جهانگیری، انتخاب جهانگیری، اخلاق جهانگیری، تاریخ سلیم شاهی و بسیاری دیگر حاصل این تقلید و تلخیص است .

اقبال‌نامه جهانگیری که ازسایر کتب تقلیدی معتبرتر و به متن اصلی جهانگیرنامه نزدیکتر است درواقع خلاصه جهانگیرنامه می‌باشد که توسط معتمدخان تالیف شده است و این فرد همان کسی است که به دستور جهانگیردرهنگام مریضی او به ادامه جهانگیرنامه کمر بست و وقایع دوسال و خرده‌ای از جلوس هفدهم تا نوزدهم (یعنی وقایع آخر جلوس هفدهم و جلوس هژدهم و قسمتی از جلوس نوزدهم) را به رشته تحریر درآورد .

ترجمه‌های جهانگیر نامه

ترجمه‌های انگلیسی : نقل عبارات جهانگیرنامه بعنوان شاهد در کتابهای مختلف تاریخی انگلیسی بکرات دیده شده است، گذشته از این ترجمه‌های کاملی نیز ازین کتاب بعمل آمده که از آن میان دو ترجمه ازنظر اینجانب گذشته است :

ترجمه اول از راجرز به عنوان توزک جهانگیری است که بعدا آقای بیوریج آن را بعد از تصحیح در سنه ۱۹۰۹ بچاپ رسانید و مطالبی که دربردارد همان قدر است که نسخه اصل که متن حاضر بر اساس آن است یعنی نوشته جهانگیر شاه و معتمدخان که زیر نظر وی وقایع دوسال را نوشته است : این ترجمه دوجلد در یک مجلد است . جلد اول تاجلوس دوازده سلطنت و دوم تا جلوس نوزدهم سلطنت .

۱ــ جهانگیرنامه، ص ۲۸۰ ــ ۲۷۹

ترجمه دوم توسط آقای هـ.م. الیت[1] زیر عنوان " تاریخ هندوستان بنابر روایت مورخان هندی" بعمل آمده است که غیر از وقایع نوزده‌ساله جهانگیرنامه مطالبی از تتمه جهانگیرنامه نوشته محمد هادی را هم دربر دارد ولی این ترجمه تقریبا تلخیص جهانگیرنامه است. چون از وسط واقعات مطالبی افتاده است با این‌وجود این ترجمه مورد قبول دانشمندان است زیرا که اصل وقایع جهانگیرنامه را دربردارد.

اما یک ترجمه دیگر از داوید پرایس است براساس نسخه‌ای بنام واقعات جهانگیری. این نسخه را نیز می‌توان تلخیص جهانگیرنامه دانست ولی مطالبی هم اضافه دارد که با واقعات جهانگیرنامه جهانگیرشاه و اقبال نامه جهانگیرمعتمدخان مطابقت نمی‌باید و بیشتر مطالب آن ساختگی بنظر می‌رسد و درهیچ جای دیگر نیامده است.

این ترجمه درسال ۱۸۲۹ درلندن بچاپ رسیده است و از این نظر قدیمی‌ترین ترجمه انگلیسی واقعات جهانگیری می‌باشد.

ترجمه‌های اردو: از ترجمه‌های اردو دوترجمه تا حال ازنظر بنده گذشته است: یکی از مولوی احمد علی رام‌پوری که درزانویه ۱۹۶۷م درلاهور بچاپ رسیده است ولی این ترجمه کاملی نیست. نامه‌های شاه‌عباس که معمولا عباراتی مشکل و نثری مسجع و مقفع داشته است به ترجمه نیامده و حذف گردیده است و نیز جملات مشکل جهانگیرنامه نیز گویا که عمدا از آن افتاده.

اما ترجمه دوم جهانگیرنامه در دوجلد توسط اعجاز الحق قدوسی بعمل آمده و این ترجمه کاملتر است و در سال ۱۹۶۸م در لاهور چاپ شده است. این ترجمه اشتباهاتی در اسامی رجال و اماکن دارد ولی بازهم مورد استفاده اینجانب قرار گرفته است.

ترجمه‌های انگلیسی و اردو هر دو دارای اشتباهاتی می‌باشد این اشتباهات بیشتر ناشی از عدم آشنایی مترجمین با اصطلاحات متداول آن عصر یا عدم قرائت صحیح یک لفظ یا لغات ترکی یا مغولی می‌باشد مثلا در ترجمه انگلیسی " صحب خانه" که معنای مستراح می‌دهد به بیمارستان ترجمه شده است و نیز همین اشتباه در ترجمه اردو تکرار گردیده است و یا گاهی مثلا لفظی چون نامرا بجای نه امرا، نامرا خوانده

H.M.Elliot:A History Of India As Told By　–۱
Its Own Historians.

شده و ترجمه گردیده است و نیز در عبارت " او دراین امر ملکه بهم رسانید " لفظ ملکه به شهبانو ترجمه شده است و حال آنکه معنای عبارت اینست که آن امر برای او در حکم امری ذاتی و آسان گردید .

البته شک نیست که انجام این ترجمه‌ها باوجود اغلاطی نظیر آنچه ذکر شد ، کاری بزرگ بوده و اساس تحقیقات امروز به شمار می‌رود و منظور ما از استفاده و ذکر اشتباهات آنان به خاطر تصحیح است نه عیبجوئی ، شاید این اشتباهات بیشتر ناشی از عدم دسترسی مولف به منابع اصلی و عالمان لغت و فارسی زبانان آن عصر بوده باشد . و ما بنابر قولی الفضل للمتقدمین رعایت احترام کار آنان و ادای حقشان برما فرض است .

اهمیت جهانگیرنامه و مقایسه آن با کتب دیگر نظیر آن

همانگونه که بدوا اشارت رفت جهانگیرنامه اولین کتابی نیست که خاطرات و شرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکان را در بردارد قبل از جهانگیرنامه کتابهایی نظیر آن مانند توزک تیموری و بابر نامه یا توزک بابری و همایون نامه (از گلبدن بیگم دختر بابرشاه) نوشته شده بودند . دوکتاب اول به زبان ترکی جغتائی نوشته شدد و بعدا به زبان فارسی ترجمه گردیده اما همایون نامه مستقیما به زبان فارسی تحریر گشته است .

باری جهانگیرنامه مهمترین و اولین کتابی‌است که از یک پادشاه ذی‌قدرت و ادب دوست بصورت شرح وقایع روزانه به زبان فارسی بجا مانده است . این کتاب علاوه بر شرح وقایع سلطنت جهانگیرشاه و توصیف سیر و تفریح و شکارهای او حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان قبل از جهانگیرو اطلاعات جغرافیائی و ادبی و فرهنگی و اجتماعی می‌باشد که بعدها برای نویسندگان تاریخ هندوستان منبع و مرجع قرار گرفت .

توزک تیموری و جهانگیرنامه : درباب اصالت توزک تیموری و اینکه واقعا نوشته امیرتیمور باشد دانشمندان و محققین دچار تردیدند و اکثر محققین این کتاب را نوشته امیر تیمور ندانسته و لهذا فاقد ارزش تاریخی می‌شمارند .

" از مقدمه کتاب دیگر بنام ملفوظات صاحبقرانی تالیف افضل بخاری برمی‌آید

که در ۱۰۴۷ هـ.ق وقتی که این کتاب ابوطالب حسینی تقدیم شاه جهان (پسر جهانگیرشاه) گردید و بر وی خوانده شد آن پادشاه متوجه خطاهای تاریخی آن و اختلافاتی که بین مندرجات این کتاب و مضامین ظفرنامه یزدی موجود است ، گردید و به محمد افضل پسر تربیت‌خان بخاری امر کرد که آن را با کتب تاریخ مقابله کرده اغلاط آن‌را مرتفع سازد و عباراتی را که ابوطالب حسینی از خود افزوده است حذف کند و کتاب را ازنو بصورتی مفصلتر انشاء و تحریر نماید . و او این کار را کرد " .

باوجود این نسبت کتاب ابوطالب حسینی به امیر تیمور امروز مورد قبول محققین نیست و اگرچه متن ترکی وجود داشته است او آن را در دست نداشته و بهرحال آن هم انشای خود تیمور نبوده است . . . " .

" مع هذا کتاب به خواندن می‌ارزد " . (۱)

باقبول اینکه در اصالت توزک تیموری حقا تردید شده است مقایسه این کتاب با جهانگیرنامه که کتابی اصیل و دارای ارزش فوق‌العاده تاریخی است کار درستی نمی‌باشد .

جهانگیرنامه و بابر نامه: جهانگیر در وقایع خود درباره بابر نامه چنین می‌نویسد :

" ازجمله جانوری چند آورده بود بسیار غریب و عجیب . چنانچه تاحال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمی‌دانست . حضرت فردوس مکانی (بابرشاه) اگرچه در واقعات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته‌اند ، غالبا به مصوران نفرمودند که صورت آنها تصویر نمائید . چون این جانوران درنظر من بغایت غریب آمد هم نوشتم و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آن را کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد "

کتاب بابر نامه قبلا بزبان ترکی جغتائی نوشته شده است (۲) باوجود آنکه بابر زبان فارسی را می‌دانست و بزبان فارسی شعر هم می‌سرائید بااین همه وقایع زندگی و سلطنت خود را به زبان ترکی نوشته است مسلما این کتاب در آن زبان شاهکاری عظیم

۱ــ استاد مجتبی مینوی ، دیباچه بر تزوکات تیموری ، چاپ افست ، تهران ، ص ۳ تا ۶

۲ــ متن ترکی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات توسط خانم بوریج در لندن بار اول درسال ۱۹۰۵ و بار دوم درسال ۱۹۷۱ بچاپ رسید .

است لیکن درک آن تنها برای کسانی که با این زبان آشنائی داشته باشد و بتواند آن را بخواند و بفهمد ممکن است. متاسفانه ترجمه آن دارای ظرایف و ریزه‌کاریهای زبان اصلی نیست بعلاوه مترجم درآن از سبکی بیگانه و نامتداول و کسل کننده بکار برده است و بسیاری لغات ترکی را عینا در ترجمه فارسی تکرار نموده است حال‌آنکه جهانگیر اصولا از استعمال لغات نامتداول احتراز کرد و درجائی که اجبارا لفظی محلی که برای فارسی زبانان نامانوس بوده است بکار برده معنای آنرا نیز درج کرده است.

اما بهرحال جهت اینکه درصورت لزوم مقایسه این دوکتاب تاحدی برای خوانندگان محترم مقدور باشد بعنوان نمونه قطعاتی از ترجمه فارسی بابر نامه نقل می‌شود:

"پدرش (پدر عمر شیخ) ولایت فرغانه را داده بود و چندگاه تاشکند و سیرام که برادر کلانش، سلطان احمد میرزا داده، درتصرف میرزا بود. شاهرخیه را به فرصت گرفته چندگاه متصرف بود و در اواخر تاشکند و شاهرخیه از دست برآمده بود و همین ولایت فرغانه بود" (۱).

جهانگیرنامه و همایون نامه: ازکتبی که قبلا ذکر شد فقط همایون نامه گلبدن بیگم دختر بابرشاه است که به زبان فارسی نوشته شده است، اما بیشتر مطالب آن منحصر به روایت و احتمالا ساختگی است. زیرا وقتیکه بابرشاه از این دنیا رخت سفر بربست گلبدن بیگم فقط هشت ساله بود و احتمالا واقعات بابرشاه را از دیگران شنیده نوشته لذا احتمال تحریف در آن زیاد می‌بود. گلبدن بیگم به حکم اکبرشاه همایون نامه را شروع کرد یعنی بعد از وفات بابرشاه همایون شاه به فاصله شصت سال. طبیعی است که بسیاری از واقعات را فراموش کرده باشد.

گلبدن بیگم درباره این موضوع خود می‌نویسد:

"وقتیکه حضرت فردوس مکانی (بابرشاه) از دارالفنا به دارالبقا خرامیدند این حقیر هشت ساله بود و بیان واقع شاید کمترک بخاطر مانده بود بنابر حکم پادشاه آنچه شنیده و به خاطر بود نوشته می‌شود" (۲).

باوجود اینکه همایون نامه گلبدن بیگم به زبان فارسی روان و ساده نوشته شده است مورد تقلید و مرجع تاریخ نویسان قرار نگرفته چون بیشتر وقایع آن حاوی مطالب

۱ــ بابر نامه، بتصحیح روشن آرا بیگم، ص ۱۹.

۲ــ گلبدن بیگم، همایون نامه، چاپ لاهور، ص ۱۵۱

جنگ و جدال برادران همایون است و وقایعی که قابل توجه نویسندگان و مورخان باشد، ندارد.

جهانگیرنامه و اقبال نامه جهانگیری توسط معتمدخان: سبب تألیف اقبال نامه جهانگیری: شاه‌جهان چون بر پدر خود جهانگیرشاه شورید وی او را خطاب " بیدولت" داد و در کتاب جهانگیرنامه در وقایع سالهای آخر جلوس شاه‌جهان را با همین خطاب بیدولت می‌خواند.

شایع است که بعدا چون شاه جهان به حکومت رسید دستور داد که درکتاب جهانگیرنامه هرکجا از او خطاب بیدولت یا سیاه بخت نام برده شده یا دعای بد درحقش شده است آن را به شاه‌جهان یا سلطان خرم یا خرم شاه یا شاهزاده نامدار و اقبالمند و غیره برگردانند. این امر باعث شد که وقایع نویسان به تلخیص و تقلید جهانگیرنامه پرداختند و برای اخذ صلات و کسب شهرت به عناوین مختلف جهانگیرنامه را تلخیص و تحریف کردند و به دربارشاه‌جهان ارائه دادند و مورد تحسین و تشویق قرار گرفتند. این امر باعث ایجاد نسخ متعدد و گاه پر از دروغ و غلط گردید و درنتیجه نسخه اصل جهانگیرنامه اندک اندک درمیان خیل سایر نسخ گم شد.

معتمدخان که یکی از معتمدان شاه‌جهان از زمان شاهزادگی بود به کاری بزرگ پرداخت و زحماتی فراوان کشید و حاصل کوششهای او کتاب اقبال نامه جهانگیری شد که بیشتر مورد علاقه شاه و مردم قرار گرفت. معتمدخان وقایع اقبال‌نامه جهانگیری را مثل جهانگیرنامه ازجلوس نمودن جهانگیرشاه برتخت سلطنت شروع‌کرده و در اوایل چندسال وقایع را به قلم و روایت خود نقل کرده و پس از آن صرفا به نقل و تلخیص از جهانگیرنامه پرداخته حتی عین جملات و کلیات را در اقبال‌نامه تکرار می‌نماید و بجای فرمودم و کردم و نوشتم، فرمودند، کردند و نوشتند می‌آورد.

آرای نویسندگان درباره جهانگیر و جهانگیرنامه

از مقالات شبلی نعمانی، اردو، ص ۱۱۴ ـ ۸۴، جلد چهارم :

جهانگیر و توزک جهانگیری : بزرگترین حسن کتاب توزک جهانگیری آنست که واقعات به صحت تمام در آن مندرج گردیده است . هرلفظ از الفاظ کتاب شاهد است گویا بر صدق و درستی گفتار نویسنده‌ای که از فحوای کلامش پیداست حکمت عملی سیاسی یعنی متناقض گوئی و دروغ پراکنی را نمی‌داند و لذا عیوب و نقائص را به همان وضوح و درستی نقل می‌کند که هرچیز دیگر را . و آنگاه که عملی نیکو و هنرمندانه به منصه ظهور می‌رساند بدان می‌بالد و بدیگران عرضه می‌نماید . من‌باب مثال اگرچه بسیاری از مورخین سعی کرده‌اند برای قتل ابوالفضل علل و اسبابی بیابند و آنچه یافته‌اند مفتخرند ، لیکن جهانگیردر توزک می‌نویسد :

" راجه برسنگه دیو . . . شیخ ابوالفضل را . . . در حینی که از حوالی ولایت او می‌گذشت . . . به قتل آورد و سر او را در الله‌آباد نزد من فرستاد " ،ص۲۹ .

و زمانی که شاه جهان را وادار به نوشیدن شراب می‌نمود از ضبط و ثبت این مسئله در کتاب خود ابا نمی‌کرد .

امثله دیگری که تعداد آن بسیار زیاد است در توزک یافت می‌شود که دلالت بر صحت تمامی گفتار جهانگیر دارد .

تسلط بر زبان : یکی از خصوصیات جهانگیرنامه که لازم است بدوا بیان گردد سلاست و روانی نثر آنست و نشان دهنده قدرت و تسلط جهانگیر بر زبان می‌باشد که هر واقعه‌ای را به سادگی و نیکوئی و بی‌تکلفی به‌گونه‌ای که مفهوم همگان باشد نقل می‌نماید و این خصوصیت کمتر در انشای فارسی نگاران به‌چشم می‌خورد . اینک مختصر مثالهائی مذکور می‌افتد :

جهانگیر در علم الحیوانات ذوق و دستی داشت و لذا مامورانش را در اقصا نقاط دور ارکشور خود گماشته بود تا ازهرقسم جانور عجیب و غریب برای او نمونه‌ای به هر قیمت شود خریداری کند و او این حیوانات را درجائی که (عجایب‌خانه) اش می‌نامید گرد می‌کرد .

توزک جهانگیری شرح وقایع روزانه و تفصیل کارهای یومیه جهانگیرشاه است . ازاین کتاب چنین معلوم می‌شود که قسمت عمده زندگی جهانگیرشاه در مسافرت و سیر

و گشت در کشورش گذشته است و او بدینوسیله ازحال ملک خود آگاهی و دانش واقعی کسب می‌نمود. و ازاین‌لحاظ برتمام پیشینیان و جانشینان خود پیشی دارد. دراین مسافرتها آنگاه که عیش وعشرتی دست داده جهانگیر به شرح آن پرداخته و ازبیان آن فروگزار ننموده‌است. شب را درعیش بسر بردن و شراب خوردن و درمجالس نغمه و سرود شرکت جستند ازجمله وقایعی است که درتوزک باشوق و ذوق بیان گردیده‌است. با مقایسه رفتار جهانگیر مذکور در توزک بدین نتیجه می‌رسیم که او نیز مانند اروپائیان تحصیل کرده امروز ضمن رسیدن به امور جدی مملکتی خود صرف وقت به عیش و عشرت را نیز لازم می‌دانسته است.

تحقیقات محققانه درباب جغرافیا: درباب هندوستان و شرح‌فتوحات پادشاهان مختلف صدها کتاب به تحریر رسیده لیکن درباره جغرافیای هندوستان بندرت چیزی توان یافت. دراین مورد اولین کتاب آئین اکبری است که در آن به اجمال ازجغرافیای هند سخن رفته است. لیکن در توزک جهانگیری نام هر ایالت که آمده مختصات جغرافیایی آن از مساحت و جهت و آب وهوا و نوع تولیدات کشاورزی. اثمار و اشجار و آداب ورسوم نیز به تفصیل بیان شده‌است.

سپس درباره انواع میوه و حبوبات، حیوانات و مردم و طرز زندگی آنان سخن رانده است که ذکر تمامی آنها از حوصله این مقال خارج است. انصاف باید داد که یک مورخ یا جغرافی‌دان در کتاب خود بیش از آنکه جهانگیر آورده است نتوانست آورد.

جهانگیر از آگره تا پنجاب و کشمیر و از مالوه تا گجرات را به زیر قدم کشیده و درباب تمامی این نقاط از سر تحقیق به تحریر پرداخته و برنوشته‌های او تا امروز کلامی افزوده‌نشده است.

علم الحیوانات: تاقبل از جهانگیر کسی دراین باب چیزی نمی‌دانست ولی توزک دراین باره مطالب بسیار و نیکو چنان عالمانه انگاشته که می‌توان مجموعه آنرا کتاب مقدماتی علم الحیوانات دانست.

درعلم الحیوانات با تحقیق در ماهیت جنس و نسل حیوانات عجیب و غریب از راه مطالعه اقسام گوناگون آن به نتایج مهمی می‌رسند که گاه با پیدا شدن حیوانی بزرگتر و موی‌جنبه‌تر از حیوان قبلی که درمورد آن چیزی نگاشته شده بسیاری از نوشته‌ها دراین مورد تغییر می‌یابد و نظرات جدیدی جای آن می‌نشیند ــ مثلا اگر چه شیر پلنگ که نوع سفید رنگ آن بندرت دیده می‌شود توسط نرسنگه دیو در سنه سوم جلوس برای

جهانگیر آوردند که باعث خوشحالی وی گردیده و از آن در توزک نام می‌برد می‌افزاید که جانورانی چون شاهین، باشه، شکرا، گنجشک، زاغ، تیهو و دراج و بودنه و طاووس و بار سبز که نوع سفید آن نادر است در عجایب‌خانه او موجود است. عجایب خانه جهانگیر واقعا هم که خانه عجائب بوده‌است و درآن جانورانی یافت می‌شد که از لحاظ خلقت بس‌خارق‌العاده بودند منجمله بز نری بود که فنجانی شیر می‌داد.

در نهمین سنه جلوس پرنده‌ای از زیرآباد آوردند که مانند طوطی بود و عادت آن پرنده این بود که شبا هنگام واژگونه برقفس خود می‌آویخت و تا صبح چهچه می‌زد.

درعلم الحیوانات مهمترین مسئله خصوصیات و صفات طبیعی حیوان می‌باشد. شناخت صفات و خصائص قابل تغییر وسیله تعلیم و تربیت بسیار مهم است. و درک این مسئله درعمل ممکن می‌شود.

نقاشی: از آنجا که مسلمانان معتقدند نقاشی حرام است این فن درمیان آنان رونقی نیافته و بلکه متداول نبوده است لیکن صرفنظر از لحاظ مذهب، درتاریخ آمده‌است که مسلمانان نیز دراین فن ترقیاتی کرده‌اند و بعضی از امرا و سلاطین مسلمان به ترویج آن می‌پرداختند. و جهانگیر بدین فن عاشق بود و درآن مهارتی بسیار داشت تا آنجا که خود می‌گوید:

"مرا ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن بجایی رسیده که از استادان گذشته و حال کار هرکس بنظر درآید که بی‌آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کارفلانیست بلکه اگر مجلس باشد مشتمل‌بر چند تصویر و چهره وهرچهره کار یکی‌از استادان باشد می‌توانم یافت که‌هرچهره کارکیست و اگر دریک صورت چشم‌وابرو را دیگری کشیده باشد درآن‌صورت می‌فهمم که‌اصل چهره کارکیست و چشم‌وابرو را که ساخته". (ص۴-۴۶۳)

صنعت و صنعتگری: جهانگیر به مسئله صنعت و صنعتگری بسیار اهمیت می‌داد و لذا همین امر باعث ترقی صنعت در زمان او گردید. ازباب مثال درتوزک می‌خوانیم که باری یکی از خاتم کاران خاصه بر روی پوست پسته‌ای با استفاده از عاج فیل چهار مجلس ترسیم کرده بود بغایت ظرافت و نیکوئی که عقل را به حیرت می‌انداخت. (ص۸۷)

تحقیقات درباب اشیاء: جهانگیر به تحقیق درباره همه‌چیز شوق داشت. وچون به محلی می‌رفت در مورد اشیاء خاص آنجا کنجکاوی می‌نمود و نویسندگانی را مقرر کرده بود تا درهرنقطه کشور راجع به نوادر اشیاء عجیب و دیدنی گزارش بحضور او

بنویسد . هرچیز که شهرت عمومی داشت و بنحوی درباب آن مردمان چیزی می‌گفتند مورد تحقیق جهانگیر واقع می‌شد و او اکثر مواقع فساد عقاید عمومی را ثابت می‌نمود . مثلا در مورد مومیائی که مردم را عقیده برآن بود که چون بر زخم بنهند فورا شفا یابد تجربه کرد و خلاف آن ثابت شد . (ص۱۳۶)

درذخیره خوارزمشاهی که کتاب معتبری در علم طب است نوشته شده که زعفران خنده‌آور و خنده‌زاست و چون کسی بخورد آنقدر بخندد تابمیرد جهانگیر یک زندانی محکوم به مرگ را وادار کرد تا مقدار متناسبی زعفران بخورد بدین نحو که در روز اول تجربه ۲۵۰ گرم و در روز دوم نیم کیلو زعفران بدوخورانیدند . لیکن هیچ اثری ظاهر نشد . (ص۴۷۸)

درمورد هما که سایه آن مشهور است که چون کسی درظل هما قرار می‌گیرد پادشاه شود . می‌گویند این پرنده استخوان می‌خورد . جهانگیر دستور داد تا به کسی که این پرنده شکار کند هزار روپیه انعام دهند و جمال‌خان درکوه پیر پنجال پرنده را شکار کرد جهانگیر سینه پرنده بدرید و درچینه‌دان آن آثار استخوان پیدا دید دراین باب شاعر می‌گوید :

همای برسر مرغان از آن شرف دارد   که استخوان خورد و هیچکس نیازارد

درباب عدالت جهانگیر تمام مورخین اتفاق نظر دارند و معتقدند که درنظر او غنی‌و فقیر مساوی بودند و در زمان پیری و ضعف او که نورجهان به امور می‌رسید هرچه می‌کرد جهانگیر روا می‌دانست ولی کار دادرسی بحقوق مردم را پیوسته حق خود نگهداشته و کسی را در آن دخالت نمی‌داد .

باری پیرزنی از مقرب‌خان یکی از خاصگان دربار او شکایت کرد که مالش را برده است . جهانگیر درکمال سختگیری هیچگونه رعایتی درحق او نکرد و چون امر به اثبات‌رسید منصب مقربخان را کاهش‌داد و نوکراوراکه مباشر جرم بود به‌قتل رسانید .

روایت کرده‌اند که باری نورجهان بیگم برمهتابی قصر خود گردش می‌کرد کسی از پائین او را نظاره نمود نورجهان‌بیگم به جرم بی‌حرمتی او را به تیر بکشت . کسان شخص مقتول شکایت به‌نزد جهانگیر بردند حکم به تحقیق صادر کرد . اطرافیان دیدند که کماکان است که دستور قتل نورجهان‌بیگم صادر شود . اولیاء دم را بقبول خون بها خواندند و جهانگیر خود بسختی به این امر رضا داد و دویست هزار روپیه بعنوان خون بهاء اولیاء دم پرداخت شد . ولی باز جهانگیر راضی نشد و از آنان پرسید که به

پدرش خون‌بهاء خود رضایت داده‌اند یا به تهدید و ارعاب کسان نورجهان . وآنان گفتند که خود رضا داده‌اند . وچون قافله جمع شد به پیش نورجهان رفت‌و های‌های گریه‌کنان گفت (اگر ترا می‌کشتند من چه می‌کردم) اگرچه بعضی‌ها این حکایت را باور ندارند لیکن واله داغستانی در ریاض‌الشعرا به تفصیل سخن رانده است .

خط مشی جهانگیر : جهانگیر نیز راه پدر خود یعنی اکبرشاه را می‌پیمود و اگرچه با او متحد المقصد بود ولی دریک نکته اختلاف داشت و آن اینکه : اکبر را عقیده برآن بود که پیروان کلیه ادیان و مذاهب مساویند و لذا خود به روش همه ادیان پرستش می‌کرد . صبحگاهان به سیاق هندوان و شامگاهان به نهج ترسایان و دیگر گاه به راه زرتشتیان و قس علی‌هذا لیکن جهانگیر در اسلام تعصبی خاص داشت و مانند پدر نبود و اعتقاد داشت که با صرف مسلمانی و همیشه مسلمان بودن نیز می‌توان حقوق سایر ادیان را حفظ کرد و بدین سبب گاه با پاندیت‌های هندو به مباحثه می‌نشست و خلاف عقایدشان را به ثبوت می‌رسانید . دریکی از این مباحثات راجه روز افزون را به وسیله بحث و ادله عقلی به اسلام هدایت و مشرف گردانید . جهانگیر چون قلعه کانگره را فتح کرد شعائر اسلامی را درآنجا جاری نمود و این امر را از افتخارات خود می‌شمارد که دیگر کس قبل از وی چنین نتوانست کرد . بااین همه بسیاری از هندوان چون راجه مانسینگ و راجه جگناته و راناشنکر در دربار وی به مناصب عالی رسیدند . جهانگیر همان احترامی را که درحق شیخ‌عبدالحق دهلوی می‌نمود درحق بزرگ هندوان جدروپ گسائین نیز مرعی می‌داشت . درتاریخ مذکور نیست که جهانگیر بواسطه اختلاف مذهب درحقوق کسان تبعیضی قائل شده باشد . سیاست پدر را که خود پیروآن بود بدین ترتیب می‌ساید .

" ارباب ملل مختلف در وسعت آباد دولت بی بدیلش جا داشتند ، به خلاف سایر ولایات عالم که شیعی را بغیر از ایران و سنی را در روم و توران و هندوستان جا نیست " . (ص۲۲)

احترام و دستگیری از علما و فقرا : از خصوصیات حکومت‌های آسیائی یکی اینست که رواج علم و دانش تا حدود زیادی بستگی به تشویق و ترغیب حکمرانان عصر دارد دراین باب سلاطین اسلامی بر سایر پادشاهان پیشی داشتند . جهانگیر نیز بخاطر تشویق و پشتیبانی‌ای که از علما و دانشمندان به عمل می‌آورد عمده مثال اسلاف خود بوده است .

او با علما و پرهیزگاران هر فرقه و مذهبی به گفتگو و مراوده می‌نشست و درآن لحظات مقام شاهی خود را فراموش می‌کرد و درنهایت سادگی با ایشان رفتار می‌نمود. ازآنجا که در نکته سنجی مهارتی تمام داشت چون دربابی اظهار نظر می‌نمود، نظرش محققانه و عالمانه جلوه می‌کرد.

درباب فرهنگ جهانگیری که توسط میرعضدالدوله گرد شده بود بدینگونه نظر می‌دهد :

میرعضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود. فرهنگی که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی نموده و جمیع لغات را از اشعار قدما مستشهد آورده. درین فن کتابی مثل این نمی‌باشد (ص۴۰۹).

حتی یک محقق و متخصص زبان فارسی نمی‌تواند نظر دقیق‌تر از آنچه جهانگیر بیان داشته ایراد کند.

تا آنزمان از اشعار شعرا بعنوان شاهد لغات در فرهنگ ها استفاده نمی‌شد ولی درفرهنگ جهانگیری این امر منظور گردیده و این امتیاز خاص این فرهنگ است.

استادی خان‌خانان و فیضی بر جهانگیر نیز تاییدی بر علم و فضل او می‌باشد. جهانگیر نه فقط از محضر علمای مسلمان بهره می‌برد بلکه باخلوص تمام درمدرس علمای هندو و پاندویت ها تلمذ می‌کرد. ازجمله علمای هند که جهانگیر محضرشان را دوست داشت یکی جدروپ بود که درکوهی صعب‌العبور می‌زیست و جهانگیر برای درک محضر او بیش از سه میل راه را پیاده می‌پیمود و این کار را به کرات انجام می‌داد و ساعتها در حضور جدروپ به بحث می‌نشست و خود درین باره می‌گوید :

" روز شنبه دوم بازبه صحبت جدروپ خاطر را شوق افزود. بعداز فراغ عبادت نیم‌روز برکشتی نشسته به قصد ملاقات او شتافتم و درآخر روز درگوشه آنزوای او دویده بدوصحبت داشتم. بسا سخنان بلند ازحقایق و معارف استماع افتاده بی اغراق مقدمات تصوف مقنع بیان می‌کند و از صحبت او محظوظ می‌توان شد" (ص۲۸۶).

مقدمه بیوریج به زبان انگلیسی به ترجمه انگلیسی جهانگیرنامه

آقای راجرز چندین سال پیش" خاطرات جهانگیر" (جهانگیرنامه) را از روی نسخه‌ای که وسیله سیداحمد بسال ۱۸۶۳ در غازی‌پور و بسال ۱۸۶۴ درعلی‌گر بچاپ رسانیده بود ترجمه نمود. شرق شناسان بی‌شبهه از بابت زحمات بی غرضانه و بدون طمع سیداحمد دراین باب بدو مدیونند لیکن واقع امر این است که نسخه‌ای که او بچاپ رسانیده اعتماد تنها مبتنی بریک نسخه خطی ناقص بوده است که اغلب باعث بروز اشتباهاتی خصوصا درباب اسامی خاص درآن شده‌است. من نسخه او را با مقداری نسخ معتبر موجود در ایندیا آفیس و موزهٔ بریتانیا مقایسه کرده و بسیاری از اشتباهات او را اصلاح کرده‌ام. من نسخه خطی موجود درکتابخانه انجمن سلطنتی آسیایی را نیز مورد استفاده قرار دادم که البته نسخه خوبی نیست. با اجازهٔ آقای راجرز من نسخه ترجمه ایشان را به تجدید چاپ کرده و مقداری زیاد حاشیه و یادداشت بدان افزوده‌ام. در موزه بریتانیا Add,26,611 است و ترجمه شیوائی دارد و از متن خوبی برگردان شده‌است.

جهانگیر بیست و دوسال سلطنت کرد لیکن براثر مزاج علیل و افسردگی خاطر تدوین خاطرات خود را تا پایان سال هفدهم جلوس بیشتر ادامه نداد (ر.ک به الیوت جلد ۶ ـ ص۲۸۰) پس از آن این وظیفه را بعهدهٔ معتمدخان نویسندهٔ اقبال‌نامه نهاد و این شخص ادامه خاطرات را تاپایان سال نوزدهم جلوس بنگاشت. پس از آن ازنوشتن خاطرات بنام سلطان دست کشید اما کار خود بعنوان راوی وقایع سلطنت در کتابش اقبال نامه دنبال نمود.

محمد هادی پس از معتمدخان کار تحریر خاطرات جهانگیر را از آنجائی که معتمدخان رها کرده‌بود تا زمان مرگ جهانگیر ادامه داد. لیکن کار او درواقع چیزی کمی بیشتر از خلاصه اقبال‌نامه است. چاپ سیداحمد از " خاطرات جهانگیری" شامل

ادامه خاطرات وسیله معتمدخان و محمدهادی نیز می‌باشد لیکن آقای راجرز این مقدمه و پیش‌گفتار را درکتاب خود ترجمه نکرده ومن شخصا معتقدم باین ترجمه نیازی نیست.

محمدهادی از متقدمین نویسندگان است که تاریخ حیات او به ربع اول قرن هجدهم باز می‌گردد. مقدمه‌ای که او برخاطرات جهانگیر نوشته بنظر می‌رسد که کلا از کتاب مآثر جهانگیر نوشته کامگار حسینی اقتباس شده‌باشد. (الیوت جلد ششم ص۲۵۷) مطلب عمدهٔ این مقدمه شرح حالی از زندگانی جهانگیر از تولد تا جلوس اوست.

به نظر نمی‌رسد لازم باشد درباب اهمیت "خاطرات جهانگیری" چیزی بگوییم. این خاطرات تصویر زنده‌ای از هندوستان در دهه‌های اولیه قرن هفدهم بدست می‌دهد بعلاوه این کتاب مکمل ارزشمندی برای کتاب اکبرنامه است.

از آسیای مرکزی خاطرات تیمور، بابرو حیدر وروزنامچه ابولغازی را داریم. ایران خاطرات شاه‌طهماسب را بما عرضه داشته است و هندوستان خاطرات شاهزاده خانم گلبدن و شاه‌جهانگیر در عصر جدید نیز تمایل به این سنت قدیمی شرق را مشاهده می‌کنیم که شرح‌حال امیر سابق افغانستان و "خاطرات شاه ایران" ناشی از آن است.

خاطرات بابر، حیدر و گلبدن به انگلیسی ترجمه شده‌است و خاطرات شاه‌طهماسب به آلمانی برگردان یافته اما متاسفانه خاطرات جهانگیر هیچگاه بطور کامل ترجمه نشده‌است.(۱) اگرچه گزیده از آنها درکتاب تاریخ الیوت و داوسن آمده‌است و مجر پرایس نیز سالها پیش ازین روی نسخه ناقصی شرح چندسال از خاطرات را برای‌مان ترجمه کرد. بی‌شبهه خاطرات جهانگیر از لحاظ ارزش کمتر از خاطرات بابر نیست، درواقع می‌توان جلوتر رفت و گفت درخاطرات جهانگیر دوچندان بیشتر از خاطرات بابر مطلب وجود دارد و از کتاب او بسیار سرگرم کننده‌تر است.

مشاهده می‌گردد که جهانگیرشاه کتاب مذکور را به توصیف از شخصیت خود محدود ننموده بلکه ازپدرش اکبرشاه بزرگ تصویری ترسیم کرده که مشابه آن را حتی درخاطرات بابر نیز نمی‌توان یافت.

باابن‌همه آنچه او درباره خود نیز می‌گوید خالی از گیرائی نیست. زیرا گفتار

۱ــ در پاکستان به زبان اردو بوسیله آقای قدوسی کاملا ترجمه شده و بچاپ رسیده است.

او شخصیت واقعی‌اش را نشان می‌دهد. او خاطرات خود برای ما زندگی می‌کند همانگونه که جیمز ششم (۱) در گنج‌های Nigel (۲) می‌زیست با امپراطوری کلادیوس (۳) در Suetonius و Tacitus وباعث شگفتی است که میان جهانگیر و این دو شباهتی خنده‌آور و عجیب وجود دارد.)

درواقع جهانگیر موجود عجیبی بود از طبایع آمیخته. او مردی بود که می‌توانست بایستد و پوست کندن زنده انسانی را تماشا کند یا همانطور که خود می‌گوید یکی را بکشد و پای دونفر را قطع سازد تنها بخاطر اینکه بی‌موقع سرازپناهگاه بیرون آورده و شکار او را رمانده‌اند. (۴) بااین وجود او هنوز می‌توانست دوستدار عدالت باشد و نیز می‌توانست پنج‌شنبه شب هرهفته را به مباحثات عالمانه و عارفانه بنشیند و شعر فردوسی را در منع آزار حیوانات زمزمه کند.

میازار موری که دانه‌کش است که‌جان دارد وجان شیرین‌خوش‌است (۵)

یکی از جنبه‌های خوب شخصیت جهانگیر لذت عمیقی بود که از طبیعت می‌برد عشقی که به گل می‌ورزید. بابر نیز از اینگونه احساسات داشت لیکن او دیگر پیر شده یا لااقل زمانی که به هند رسید عمری گذرانده بود. بعلاوه پس از آن درهند کوششهای برای مسموم ساختن و قتل او شد و نفرتی در او ایجاد کرد که درنتیجه دید او را از طبیعت هند ناقص و نظر او را دگرگون ساخت. اما جهانگیر، بالعکس، فرزند برحق هند است. اوباشعفی تمام به گیرائی گلهای دیار هند تن می‌دهد و خصوصا پلاس و بکول و چمپارا سخت دوست می‌دارد و آشکارا می‌گوید که درسراسر افغانستان و آسیای مرکزی میوه‌ای نیست که با انبه برابری کند. او همچنین سخت شایق بود که در مصاحبت پاندیت‌ها و مرتاضان هندی بنشیند اگرچه به خدایان آنها بابی‌اعتنائی و غرور رفتار می‌کرد و یک‌بار دستور داد تصویر ویشنو که بشکل خوک نر کشیده شده به رودخانه پشکر انداخته شود.

هالم می‌گوید شاهزاده‌های مسلمان بیشترین سعی خود را برای حفظ عدالت در تنبیه جرایم دیگران بکار می‌بردند. درین مورد جهانگیر علی‌رغم تمام نقاط ضعفش

۱- JAMES VI ۲- FORTUNES OF NIGEL

۳- CLAUDIUS

۴- جهانگیرنامه ص ۲۷۶ ۵- ایضا ۲۳٤

سهمی بسزا دارد و بههمین خاطر با بدامرور نامش بعنوان حامی و دوستدار عدالت با احترام یاد می‌شود.

مقدمه بیوریج بر قسمت دوم ترجمه جهانگیرنامه

پس از یک وقفهٔ تقریبا پنج‌ساله، جلد دوم خاطرات جهانگیر ترجمهٔ آقای آلکساندر راجرز از طرف انجمن سلطنتی آسیایی منتشر شده‌است. این جلد بلحاظ اینکه شش سال از وقایع جلوس را دربر دارد نسبت به جلد اول که دوازده سال از وقایع‌را شامل بود، کوچکتر و کم حجم‌تر است. به هرحال این دوجلد کلیه مطالبی که جهانگیر نوشته یا در نوشتن آن نظارت داشته، می‌باشد. بنظر من این جلد نیز مانند جلد قبلی جالب باشد. شرح مسکوکاتی که نقش بروج دوازده‌گانه را دارند. (۱) و شرح ستاره دنباله‌دار (۲) و شرح شیوع وبا درشهر آگره (۳) و توصیف مفصل کشمیر در شرح سنه ۱۵ جلوس دارای ارزش فراوان است. داستان پادشاه و دختر باغبانی و اشاراتی دربارهٔ نقاشان و تصاویر نیز در خور تذکر است.

اگر بابر موسس سلسله مغولان هندوستان را سزار (۴) شرق بخوانیم و اگر اکبر جامع الصفات و اعصارهٔ همه امیراطوران بزرگ چون اگوستین، تراجان، هادریان، مارکوس اورلیوس، ژولیان و ژوستی نین (۵) بدانیم بی‌شبهه جهانگیر نیز امپراطوری بود که با کلادیوس (۶) برابری می‌نمودو شباهت بسیار با جمیز اول داشت. این هرسه مردانی ضعیف بودند که هوای نفس غالب برایشان بود و هرسه دارای ذوق ادبی بوده و لااقل دوتن از آنها از راه تفرج گاه‌گاه به دین و مذهب می‌پرداختند. و هیچیک به عنوان حاکم با محیط خود مجالستی نداشتند. اگر جیمز اول (ونیز جیمز ششم

۱ـ جهانگیر نامه ص ۲۵۰

۲ـ ایضا ص ۲۸۳

۳ـ ایضا ص ۲۹۳

۴ـ CAESAR

۵ـ Augustus, Trajan, Hadrian, Marcus Aurelius, Julian, Justinian

۶ـ Claudius

اسکاتلند) آن‌طور که خود می‌خواست کتابدار یا دلیان می‌شد و جهانگیر رئیس موزه تاریخ طبیعی می‌گردید هردو خوشبخت تر بودند .

بهترین صفات جهانگیر ، عشق او به طبیعت و قدرتش در مشاهدهٔ آن و آرزویش برای عدالت و مساوات بود . متاسفانه آخرین این صفات به واسطهٔ خشونت شدید او دراعمال مجازاتهای سخت ، کاهش یافت . او نیز مانند آبا و اجداد خود به مخدرات ومسکرات معتاد بود و این امر عمر او را کاست . اوقلمرو حکومت خود را وسعتی نبخشید بلکه بالعکس با از دست دادن قندهار به ایرانیان تاحدی از مساحت دور حکومت خود کاست . اما محتملا این مزاج صلح جویانه او یا شاید تنبلی برایش حسنی محسوب می‌شود . زیرا به این امر از بسیاری خونریزی مانع شد . بزرگترین خطای او بعنوان یک امپراطور عبودیت شدیدش در مقابل زنش نورجهان بود که سرانجام باعث اختلاف جهانگیر و پسرش شاه‌جهان که لایق‌ترین و ارشدترین فرزندان ذکور او بود ، گردید .

جهانگیر سالهای اخیر حکومت را به دشواری و سختی می‌گذرانید و از مرضهای چون تنگی نفس رنج می‌برد . جهانگیر این بدنامی را نیز بدامن داشت که مدتی در اسارت یکی از خدمتگاران خویش مهابت‌خان بوده‌است .

ح — بیوریج

روش تصحیح متن حاضر

معرفی ـ نسخه‌های خطی که در تصحیح متن جهانگیرنامه مورد استفاده قرار گرفته است:

نسخه‌الف: نسخه الف که اساس متن قرار گرفته عبارت است از: نسخه خطی جهانگیرنامه که تحت شماره ۳۰۵ در کتابخانه ایندیا آفیس لندن نگهداری می‌شود. این نسخه قبل از اتمام شرح احوال سنه نوزدهم جلوس جهانگیری به پایان می‌رسد. اسم کاتب و تاریخ استنساخ آن هیچجا دیده نمی‌شود و چنان بنظر می‌رسد که کاتب قصد ادامه استنساخ را داشته اما مجال نیافته است اگرچه مطابق گفته راس و براون نسخه شماره ۹ احتمالا این نسخه دو یا سه سال بعداز فوت جهانگیر یعنی حوالی سنه ۱۰۴۰ هجری تحریر یافته‌است (۱)

این نسخه از آنجهت اساس متن قرار گرفته که به‌ظن قریب به حتم قدیمی‌ترین نسخه موجود از کتاب جهانگیرنامه مضبوط در کتابخانه‌های جُهان است و شاید به‌همین علت بیوریج هنگام تصحیح و ترجمه انگلیسی راجرز همین نسخه را اساس کار خویشتن قرار داده است. باری درهرجا که نسخه الف اشتباه به نظر می‌رسید و یا افتادگی داشت با استفاده از سایر نسخ تکمیل و تصحیح گردید.

نسخه ب: نسخه ب که تحت شماره ۲۲۱ در کتابخانه بادلیان مضبوط است بوسیله سیداحمدخان دانشمند معروف قرن نوزدهم میلادی تصحیح و استنساخ گردیده است. تاریخ استنساخ این نسخه بیستم سپتامبر ۱۸۴۶ است. مصحح در خاتمه چنان می‌نویسد که وی نسخه‌حاضر را با مقابسه با ده نسخه خطی تصحیح نموده است.

نسخه ج: عبارت است از نسخه خطی جهانگیرنامه یا توزک جهانگیری که تحت شماره ایندیا آفیس ۳۱۱۲ نگهداری می‌شود این نسخه ازنظر تاریخ استنساخ بر نسخه

۱ـ C.A.Storey:M History of India:Jahangir:p 557

قبلی تقدم دارد به وسیله محمدخان برادر ارشد سیداحمدخان تصحیح و با نسخی چند مقابله گردیده است. تاریخ استنساخ این نسخه یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و اسم کاتب آن فخرالدین محمدخان است.

عبارت ترقیم این نسخه بشرح زیر است: از کاتب صحیح نگار فخرالدین محمدخان که دریں روزگار یگانه روزگار است نویسانیده باردیگر به مقابله پرداختم هرجا که غلط بر آمد ورق مذکور را ترک داده ورق دیگر را برجای آن زیب تسطیر دادم الحمدالله و المنته که کتابی بصحت تمام بتاریخ یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و یکهزارو هشتصدو چهل و سه با تمام رسید و گلدسته بزم شایقین گردید.

اگرچه نسخه ج ازنظر تاریخ بر نسخه ب تقدم دارد و حق بود که بعد از نسخه الف نسخه ج را بجای ب قرار می‌دادیم لیکن از آن‌که نسخه ب وسیله دانشمند بزرگ سر سیداحمدخان بچاپ رسیده است و استفاده از مقدورتر و بیشتر مقرون به صحت بوده آنرا نسخه برگزیده پس از نسخه الف قرار دادیم.

نسخه دال: نسخه دال که فقط احوال شش سال اول جلوس جهانگیری را دربر دارد تحت شماره ۴۰۱۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است. این نسخه دارای تاریخ استنساخ نیست و اسم کاتب نیز درآن به‌چشم نمی‌خورد اما روش خط و استنساخ نشان می‌دهد که نسخه مزبور بسیار قدیمی است و بنا به گفتهٔ مرتب فهرست کتب خطی موزهٔ ملی دهلی نسخه مزبور محتملا دستنویس خود جهانگیرشاه است.

وجود حاشیه نقاشی شده دراین نسخه آنچنان که از میکرو فیلم آن برمی‌آید درستی این ادعا را تائید می‌کند. اما از آنجا که این نسخه کامل نیست و فقط تا سنه ششم جلوس را دربر دارد لهذا نسخه اساس قرار نگرفت.

بعلاوه این نسخه با نسخه الف که اساس کار است جز درچند مورد کوچک اختلافی ندارد و این خود صحت نسخه الف را تائید توان کرد.

از آنجا که جهانگیرنامه حاوی بسیاری اعلام اشخاص و امکنه می‌باشد و دربعضی موارد خط فارسی و متن مورد استفاده صورت صحیح این اسامی را بدست نمی‌داد بدین جهت لاجرم ترجمه اردو انگلیسی نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

درپایان از مساعی اولیاء کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که اقدام به تهیه میکرو فیلم هرچهار نسخه جهت اینجانب نموده است نهایت سپاسگزاری و تشکر را دارد.

محمد ــ هاشم

شهریورماه ۱۳۵۲

درست نامه

ص	س	اشتباه	درست
۸۹	۱	والد	والده
۹۰	۲۱	جولای	جوی
۹۵	۱۶	خرجی سال	فرجی شال
۱۰۳	۲۷	بیغایتی	بیعنایتی
۱۱۶	۱۹	به غایت	به عنایت
۱۲۴	۲۸	کناره	کتاره
۱۲۵	۱۳	فرضها	غرضها
۱۲۶	۲۴	ترایلها	تلایرها
۱۳۴	۹	خاصه	خانه
۱۳۷	۲۰	بس تعلقان	بی‌تعلقان
۱۴۰	۲۷	جواهر	چون
۱۵۲	۱۱	شمیمی	شمسی
۱۵۶	۲۵	یراق	میراق
۱۵۹	۲	نوزدهم	نوروز دهم
۱۶۰	۸	ساکنین	مساکین
۱۷۳	۷	بدلید	بدیهه
۱۸۰	۲	تعلیمات	تسلیمات
۲۰۴	۶	کقرت	کثرت
۲۰۸	۱۴	اروپا برجاست	دروپا برجاست
۲۱۳	۷	نام و نشان	بی‌نام . . .
۲۲۰	۲۳	پابوده	پالوده
۲۲۱	۱۲	فرامین مطالعد	فرامین مطاعه
۲۳۰	۲۱	ترتبب	تربیت
۲۴۹	۱۹	آن حرف	آن خرف
۲۷۵	۵	بانجات	بانجابت
۲۷۸	۲۰–۱۹	قدیم . . .ازدگام	قدم . . .دوگام
۲۸۷	۲۰	انتقام	انتظام
۲۹۶	۱۰	ننها	تنها
۳۰۰	۶	تحت	تحف
۳۱۷	۱۰	ارله	راه
۳۵۸	۳	دربالای	دربالاپور
۳۶۱	۱۷–۱۶	سکنه رمئین	سکندر مئین
۳۷۳	۲۵	جینا بندی	حنا بندی
۳۸۷	۹	فیلک	خیلک
۴۶۴	۲۲	نانکبور	مانکپور

درست نامه

درست	اشتباه	س	ص
موضع	موضوع	۱۴	۲
خلعتها	خلقها	۷	۱۳
برار	برابر	۱۸	۲۰
بد	بدل	۱۷	۲۱
که داند که	که داند	۱۷	۲۳
کشمنیهای	کشتیهای	۹	۲۴
برانغار و جرانغار	برانفار و جرانفار	۲۴	۲۵
فرحتخان	مرکتخان	۱۸	۲۶
والد	والدین	۱۳	۲۷
مشرفی	مشرقی	۱۹	۲۷
اجمیر	اجیر	۱۴	۳۰
بغی	یعتی	۲۲	۳۰
دست بد سلاح	دوست به صلاح	۱۷	۳۱
آزاری . . . ممر	آزادی . . . عمر	۱۴	۳۲
دولت	دلوت	۲۸	۳۳
بد کردار	به کردار	۱	۳۵
سوادهای عظیم	سوارهای عظیم	۱۰	۳۷
حذف شود	ازین نمی‌باشد	۲۸	۳۷
بلندترازین نمی باشد	بلندتر	۱	۳۸
حیریت و دولت	خبریت و دوست	۲۷-۲۶	۳۸
رایبهای مردم	راهیهای مردم	۶	۳۹
بهرمانده	پرونده	۲۲	۴۰
مهم	میم	۱۱	۴۱
فراه	فراق	۲۱	۴۱
دولت . . .	دوست و محل	۱۳	۴۲
تربیت	ترتیب	۱۱	۴۶
ناپسندیده	پسندیده	۲	۴۷
شیردادن	شیردان	۹	۴۷
بیاسارسانم	بیاسارانم	۱۰	۴۷
نشنیده‌ام	شنیده‌ایم	۱۳	۴۹
حریم حرمت	حریم حرکت	۱۹	۵۴
نا خلف	ماخلف	۱۰	۵۶
مار زدن	مار زون	۱۶	۵۸
درصحن	درصمن	۲۴	۶۲
کاردانی	کاروانی	۲۷	۷۶
مردم را نا	مردم را با	۲۷	۸۶

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم
(دیباچه)

تاریخ جلوس [۱ ب]:

از عنایات بیغایات الهی یك ساعت نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی‌الثانی هزار وچهارده هجری گذشته در دارالخلافه آگره درسن سی و هشت سال بر تخت سلطنت جلـوس نمودم. پدرم را تا بیست وهشت سالگی‌فرزند نمی‌زیست وهمیشه‌بجهت‌بقای‌فرزند به‌درویشان وگوشه‌نشینان که ایشان را قرب روحانی به‌درگاه الهی حاصل است، التجا می‌بردند. چـون خواجـه بزرگوار خواجه معین‌الـدین چشتی سرچشمه اکثر اولیاء هند بودند، به خـاطر گذرانیدندکه بجهت حصول این مطلب رجوع به‌آستانه متبرکه ایشان نمایند. با خـود قرار دادندکه اگر الله تعالی پسری کرامت فرماید و او را به‌من ارزانی دارد ازآگره تا به درگاه روضه منوره ایشان که یکصد وچهل کروه است پیاده از روی نیاز تمام متوجه‌گردم.

تاریخ تولد:

در سنه نهصد وهفتاد وهفت درروز چهارشنبه‌هفدهم ماه ربیع‌الاول‌هفت‌گهری (ساعت) از روز مذکور گذشته به‌طالع بیست وچهارم درجه میزان‌الله تعالی مرا ازکتم عدم به وجود آورد.

حضرت شیخ سلیم:

و درآن ایام‌که والد بزرگوارم جویای فرزند بودند، شیخ سلیم نام درویشی صـاحب حالت، که طی[۲ الف]بسیاری ازمراحل عمرنموده بود و درکوهی متصل به‌موضع سیکری، که‌ازمواضع آگره است، بسر می‌برد ومردم‌آن نواحی به‌شیخ اعتقاد تمام داشتند، چون پدرم

به‌درویشان نیازمند بودند صحبت ایشان را نیز دریافتند. روزی دراثنای توجه وبیخـودی از ایشان پرسیدند که مرا چند پسر خواهد شد؟ فـرمودندکـه بخشنده بی‌منت سه پسر بـه شما ارزانی خواهد داشت. پدرم می‌فرمایند که نذرنمودم که فرزند اول را به‌دامن تربیت‌وتوجه شما انداخته شفقت ومهربانی شما را حامی وحافظ اوسازم. شیخ این‌معنی را قبول‌می‌فرمایند و به‌زبان می‌گذرانند که مبارك باشد، ماهم ایشان را همنام خود ساختیم.

مکان تولد:

چون والده مرا هنگام وضع حمل نـزدیك می‌رسد به‌خانه شیخ می‌فـرستند تا ولادت من درآنجا واقع‌گردد بعد ازتولد مرا سلطان سلیم نام نهادند. اما من از زبان مبارك پدرخود نه‌درمستی و نه‌درهشیاری هرگز نشنیدم‌که مرا سلطان سلیم یا محمد سلیم مخاطب‌ساخته باشند همه وقت شیخو باباگفته سخن می کردند.

فتحپورسیکری:

والد بزرگـوارم موضع سیکـری را که محل ولادت من بود برخـود مبارك دانسته پایتخت ساختند. درعرض چهارده‌پانزده سال این کوه وجنگل پـر دد و دام شهری‌شد مشتمل برانواع اعمارات و باغـات ومنازل منزه وجـاهای خوش دلکش. بعد از فتح‌گجرات این موضوع به‌فتحپور موسوم‌گشت.

درتعیین اسم ولقب:

چون پادشاه شدم به‌خاطر رسید که نام خود را تغییرباید دادکه این اسم محل‌اشتباه است به‌نام قیاصره روم، ملهم غیب در خـاطرانداخت‌که کـار پادشاهان جهانگیریست خود را جهانگیر نام نهاده ولقب خودرا چون‌جلوس دروقت طلوع‌حضرت نیراعظم ونورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم. و درایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان دولت جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه نورالدین نامـی متقلد امر سلطنت خـواهد گشت، این معنی نیز در خاطر بود. بنابراین مقدمات،نـورالدین محمد جهانگیر اسم ولقب خود ساختم.

مجملی ازخصوصیات‌آگره:

[۲ ب] چون‌این‌امرعظیم در شهرآگره واقع‌گشت،ضروراست که‌مجملی‌ازخصوصیات

آنجا مرقوم گردد. آگره ازشهرهای قدیم کلان هندوستان است بر کنار دریای جمنه قلعه کهنه داشت ؛(که) پدرم پیش از تولد من آن را انداخته قلعه‌ای ازسنگ سرخ تراشیده بنانهادند که رونده‌های عالم مثل این قلعه نشان نمیدهند. در عرض پانزده شانزده سال به اتمام رسید مشتمل برچهار دروازه و دو دریچه، سی وپنج لك روپیه که یکصد وپانزده هزار تومان رایج ایران و یك کرور پنج لك خانی به حساب توران خرج این قلعه شده آبادانی این معموره برهر دوطرف دریای مذکور واقع شده.

طول وعرض معموره:

جانب غروب رویه آن که کثرت وآبادانی بیشتر دارد، دورآن هفت کروه است طول آن‌دو کروه وعرض یك کروه و دورآبادی آن طرف آب که برجانب شرقی واقع است دو ونیم کروه . طول یك کروه و عرض نیم کروه. اما کثرت عمارات به‌نوعی است که مثل شهرهای عراق وخراسان وماوراءالنهر چند شهرآباد تواند شد. اکثرمردم سه‌طبقه وچهار طبقه عمارت کرده‌اند و انبوهی خلق بحدیست که درکوچه و بازار به‌دشواری تردد توان نمود. از اواخر اقلیم ثانیست. شرقی آن ولایت قنوج وغربی ناگور وشمالی سنبل وجنوبی چندیری است.

درکتب هند مسطور است که منبع دریای جمنه کوهی است کلند نام که مردم را از شدت سردی عبور برآنجا ممکن نیست جایی که ظاهرمیشودکوهی است قریب به‌پرگنه خضر آباد.

کیفیت هوای آگره:

هوای آگره گرم وخشك است سخن اطبا اینست که روح را به تحلیل میبرد وضعف می‌آورد وبا اکثر طبایع ناسازگار است مگربلغمی وسودایی مزاجان را که ازضررآن ایمنند، و ازین جهت است که حیواناتی که‌این مزاج و طبیعت دارند مثل فیل وگاومیش وغیرآن درین آب وهواخوب میشوند.

پیش ازحکومت افغانان لودی آگره معموره کلان بود وقلعه داشت چنانکه مسعودسعد سلمان درقصیده‌ای که به‌مدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعودبن سلطان محمود غزنوی‌در فتح قلعه مذکور املا نموده مذکورساخته است. بیت.

[۳ الف]حصارآگره پیدا شد ازمیانه‌گرد بسان کوه برو بارهای چون کهسار

تاریخ قراردادن قلعه‌آگره پایه تخت سلاطین:

چون سکندر لودی اراده‌گرفتن‌گوالیار داشت از دهلی که پایه تخت سلاطین هندست به‌آگره‌آمد وجای بودن خودآنجا قرار داد.ازآن تاریخ‌آبادانی ومعموری‌آگره روی درترقی نهاد وپایه تخت سلاطین دهلی‌گشت.

چون حضرت حق سبحانه وتعالی‌پادشاهی هندبااین سلسله والاکرامت فرمود حضرت فردوس مکانی بابرپادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی وکشته شدن او و فتح شدن راناسانگا، که‌کلانترین راجه‌ها وزمینداران ولایت هندوستان بود، برطرف‌شرقی آب جمنه زمینی‌خوش‌انتخاب‌کرده چهار باغی احداث فرمودندکه درکم جایی به‌آن‌لطافت باغی‌بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند. عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته‌اند و مسجدی بریک‌جانب‌آن باغ‌به‌اتمام رسیده درخاطرداشتندکه عمارت عالی‌بسازند چون عمر وفا نکرد ازقوت بفعل نیامد.

القاب بعد ازممات سلاطین سلف‌که آباء واجداد این خلف‌بوده‌اند:

در این واقعات هرجا صاحب قرانی نوشته شود مراد امیرتیمورگورکان است، وهرجا که فردوس مکانی به‌قلم درآید حضرت بابر پادشاه است، وچون جنت‌آشیانی مرقوم‌گردد همایون پادشاه، وچون عرش‌آشیانی مذکور گردد حضرت والد بزرگوارم جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی است.

توصیف میوه هندی:

خربزه وانبه و دیگر میوه‌ها درآگره ونواحی آن خوب میشود غایتا ازمیوه ها مرا به‌انبه میل تمام است. درایام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوه‌های ولایت که درهند نبود بهم رسید.

اقسام انگور از صاحبی وحبشی وکشمشی درشهرهای مقرر شایع‌گشت. چنانکه در بازارهای لاهور درموسم انگورآنقدرکه ازهرقسم وهرجنس بهم میرسد، ازجمله میوه‌ها میوه‌ایست‌که‌آن را اناناس مینامند و دربنادر فرنگ میشود ودرغایت خوشبوئی وراست مزگی است درباغ‌گل افشان‌آگره هرسال چندین هزار برمی‌آید.

وصف انواع گل‌که مخصوص هندوستان است:

ازحیثیت ریاحین وگلهای خوشبوی،هند را برگلهای معموره عالم ترجیح میتوان داد، چندین‌گل است‌که درهیچ جای عالم نام ونشان‌آن نیست. اول‌گل‌چنپه که گلیست در

نهایت خوشبویی [۴ب] ولطافت، بههیأت گل زعفران، لیکن رنگ چنپه زرد مایل بصندلیست. درختاودرغایتموزونیاست وکلان وپربرگ وشاخ وسایه دار میشود. درایام گل یك درخت باغــی را معطر دارد و ازآن گذشته گــل کیوره است بههیأت وانــدام غیر مکرر بــوی آن در تیزی و تندی بهدرجهایست که از بوی مشك هیچ کمی ندارد. دیگر رای بیل که در بــوی از عالم یاسمین سفیدست. غایتا برگهایش دوسه طبقه برروی هم واقع شده، و دیگر گل مولسری که درخت آن نیز بسیار خوشاندام وموزون وسایه دار است وبوی گل آن درنهایت ملایمست، و دیگر گلسیوتی که از عالم گل کیوره است، غایتا کیوره خار دار است و سیوتی خارندارد. و رنگ آن بهزردی مایل است. کیــوره سفید رنگ است و از ایــن گلها و گل چنبیلی کــه یاسمین این ولایت است روغنهای خــوشبوی میسازند و دیگر گلها است که ذکــر آن طولی دارد.

صفت اشجار:

و از درختان سرو وصنوبر وچنار وسفیدار وبید موله، که هرگزدرهندوستان خیالنکرده بــودند، بهمرسیده وبسیارشده و درخت صندل کــه خــاصه جزایر بود، درباغات نشو ونمــا یافته.

صفت سکانآن بلده:

ساکنان آگره درکسب هنر وطلب علم سعی بلیغ دارند و طوایف مختلف از هردین و هرمذهب سکونت درین بلده اختیارنموده‌اند.

بستن زنجیر عدل:

بعد ازجلوس،اولین حکمی که ازمن صادرگشت بستن زنجیرعدل بود که اگــرمتصدیان مهمات دارالعدالت در دادخواهیوغوررسیستمرسیدگان ومظلومان اهمال ومداهنهورزند، آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبانگردند تا صدای آن باعث آگــاهیگردد و وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری ساختند. طولش سی گــز مشتمل برشصت زنگ. وزن آن چهارده من هندوستان که سی و دومن عراق بوده باشد و یك سرش برکنگره شاه برج قلعه آگره استوار ساخته و سر دیگر را تا کنار دریا برده برمیلی از سنگ که نصب شده بود، محکم ساختند.

احکام دوازده‌گانه:

و دوازده حکم فرمودم که درجمیع ممالك محروسه معمول‌داشته این احکام را دستور العمل سازند. اول منع زکوه از تمغا و میربحری وسایر تکالیفی که جاگیرداران هرصوبه و هرسوکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند.

دیگردر راهها[۴الف]که دزدی و راهزنی واقع شودوآن‌راه پاره ازآبادانی دور باشد جاگیر داران‌آن نواحی سرای و مسجدی بنا نهند وچاهی احداث‌کنند تا باعث آبادانی‌گشته جمعی‌در آن سرا آباد شوند و اگر به‌محال خالصه‌نزدیك‌باشد، متصدی‌آنجا سرانجام نماید. دیگـرهیچکس در راهها بارسوداگران را بی‌اذن و رضای ایشان نگشاید.

دیگر در مملکت محروسه از کافر ومسلمان هرکس (که) فوت شود مال و منال او را به ورثه او بازگذارند وهیچکس درآن مدخل نسازد و اگر وارث نداشته بـاشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علی‌حده تعیین نمایند تاآن وجه به‌مصارف شرعی کـه ساختن مساجد وسراها ومرمت پلهای شکسته و احداث تالابها وچاهها باشد، صرف شود.

دیگـر شراب و دلبهره وآنچه از اقسام مسکـرات و منهیه بـاشد، نسازند ونفروشند. با آنکه خود به خوردن شراب ارتکاب مینمایم و از هیجده سالگی تا حال که عمرمن به‌سی وهشت رسیده همیشه مداومت به‌آن کرده‌ام.

در اوایل چون به‌خوردن‌آن حریص بودم‌گاهی تا بیست پیاله عرق دوآتشه تناول‌میشد. چون رفته رفته درمن اثرتمام کرد درمقام‌کم‌کردن آن شدم و درعرض هفت سال ازپانزده پیاله به‌پنج شش‌رسانیدم. واوقات‌نوشیدن نیز مختلف بود. بعضی‌اوقات سه چهارساعت نجومی از روزباقی‌مانده‌آغاز خوردن میکردم وبعضی اوقات درشب وبرخی در روز. تا سی سالگی‌برین نهج بود. بعد ازآن وقت خوردن در شب قراردادم. درین ایام خود محض بجهت گـوارش طعام میخورم.

دیگرخانه هیچکس را نزول نسازند دیگر منع نمودم که هیچکس‌گوش وبینی‌شخصی را به‌هیچ‌گناهی نبرد وخود نیز به‌درگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم. دیگرحکم کردم که متصدیان خالصه وجاگیر داران زمین رعایا را به‌تعدی نگیرنـد و خودکاشته خود نسازند.

دیگرعامل خالصه وجاگیردار در پرگنه که باشند به‌مردم‌آن (پرگنه) بیحکم من خویشی نکنند.

دیگر در شهرهای کـلان دارالشفاء ساخته اطبا بجهت معالجه بیماران تعیین نمایند و

آنچه صرف وخرج شده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند.

منع ذبح:

دیگر به‌سنت والدبزرگوار خود،فرمودم که هر سال ازهژدهم ربیع‌الاول که روزتولد من است بعدد[۴ب] هرسالی یکروز اعتبارنموده در ممالك محروسه درین روزها ذبح نکنند و درهرهفته دو روز نیزمنع ذبح شد، یکی پنجشنبه که روزجلوس‌منست و دیگریکشنبه کـه روز تولد پدر منست، و ایشان ایـن روز را بدین‌جهت به‌نسبت‌آنکـه منسوب بحضرت نیر اعظم و روز ابتدای‌آفرینش عالم‌است، مبارك دانسته تعظیم بسیارمیکردند. از روزهائی که درممالك محروسه ذبح نمیشد یکی این روز بود.

دیگر بطریق عموم حکم کـردم که مناصب وجاگیرهای نوکران پدر من‌برقرار بـاشد و بعد از ایـن مقدمات بقدرحالت هـرکس برمنصبها افـزوده از ده دوازده کـم نه و تا ده سی و ده چهل اضافـه مقررگشت وعلـوفه جمیع احـدیان از قرار ده پانزده و ماهیانه‌کـل شاگـرد پیشه را ده دوازده زیاده فرمـودم وبراتبه مقرری پـردگیان سرا پرده عصمت والد بزرگوارخود بقدر حالت ونسبتی که داشتند، ازده دوازده‌تا ده بیست افزودم ومددمعاش اهالی وایمه ممالك محروسه را کـه لشکر دعایند، یـك قلم موافق فرامینی کـه در دست داشتند، برقرار ومسلم‌گذاشتم، وبه میران‌صدر جهان‌که ازسادات‌صحیح‌النسب هندوستانست و مـدتها منصب جلیل‌القدر صدارت پدر من باومتعلق بود، امر نمودم‌که همه روزه ارباب استحقاق را بنظـر بگذرانند. جمیع گناهکاران که ازدیرباز درقلعه‌ها و زندانها مقید ومحبوس بـودند آزاد نموده خلاص ساختم.

اوضاع سکه زدن واوزان زر مسکوك و اسامی سکه‌ها:

وبه‌ساعت سعد فرمودم که سکه بر زرزده ازطلا ونقره به وزنهای مختلف زرها مسکوك ساختند وهریك را جداگانه نامی نهادم. چنانچه مهر صد توله را نورشاهی، وپنجاه توله را نور سلطانی وبیست توله را نور دولت، و ده توله را نورکرم وپنج توله را نورمهر، ویـك توله رانورجهانی ونصف آن را نورانی، و ربع‌آن را رواجی نام‌کردم و آنچه ازجنس‌نقره سکه شد صدتوله را کوکب طالع، و پنجاه توله راکوکب‌اقبال، وبیست توله راکوکب‌مراد وده‌توله‌را کوکب بخت، وپنج‌توله را کوکب‌سعد ویك‌توله‌راجهانگیری ونصفش راسلطانی و ربع را نثاری و دهم حصه را خیر قبول نامزدگردانیدم و همچنین از مس نیز تنکجات‌سکه

کرده هریك‌را بنامی‌معروف‌کردند وبرمهرهای صدتوله وپنجاه توله و بیست توله وده توله، این ابیات‌آصف خان را فرمودم که نقش نمودند و بریك روی‌آن این بیت سکه شد. بیت:

به خط‌نور برزرکلك[۵الف] تقدیر رقم زد شاه نورالدین جهانگیر

و درفساصله مصراعها کلمه طیبه و بـرطرف دیگر این بیت که مشعر برتاریخ سکه‌است منقوش‌گشت بیت:

شد چوخور، زین سکه‌نورانی‌جهان آفتاب مملکت تاریخ آن

و درمیان هر دومصراع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس وسکه نورجهانی که‌به‌عوض مهر معمول است و در وزن ده دوازده زیاده برآن این بیت امیرالامرا قرارگرفت. بیت:

روی زر را ساخت نورانی به رنگ مهر و ماه
شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

چنانچه برهرروی یك مصراع نقش‌گشت وقید ضرب ومقام وسنه هجری وسنه جلوس شد.

سکه جهانگیری نیز که دروزن ده دوازده‌زیاده‌است و دربرابر روپیه اعتبارشده به‌دستور نورجهانی مقررگشت. و وزن توله مطابق دوونیم مثقال معمول ایران وتوران است.

تاریخها بجهت جلوس من‌گفته بودند. همه را نوشتن خوش نیامد. بهمین تاریخی که مکتوب خان داروغه کتابخانه ونقاشخانه‌که ازبنده‌های قدیم پدر منست،گفته بود اکتفا نمود. قطعه:

صاحب قران ثانی، شاهنشه جهانگیر
با عدل و داد بنشست بر تخت‌کامرانی
اقبال بخت و دولت فتح وشکوه ونصرت
پیشش کمر به‌خدمت بسته به شادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد
اقبال سر به پای صاحبقران ثانی

به‌فرزند خسرو یك لك روپیه مرحمت شدکه دربیرون قلعه خانه منعم خان خانخانان را بجهت خود عمارت نماید.

تفویض ایالت پنجاب به‌سعید خان و ذکر قدم بندگی او:

و ایالت‌وحکومت پنجاب به‌سعید خان‌که ازامرای معتبرصاحب نسبت پدرمن بودعنایت نمودم. اصل او از طایفه مغل است پدران او درپیش پدران من خدمت کرده‌اند و در وقت

پنجهزاری‌ساخته‌اتالیق پرویزگردانیدم؛ وبه‌خلعت و کمر شمشیر مرصع‌و اسپ وفیل‌اورا سربلند نموده حکم کردم که جمیع منصبداران خرد وبزرگ از صلاح وصوابدید اوبیرون نروند.

عبدالرزاق معموری را بخشی وممتاز بیك عموی‌آصف خـان را دیوان پرویز ساختم دیگر به‌راجه جگناته پسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت وکمرشمشیرمرصع لطف نمـودم. دیگر راناشنکـر که عمـوزاده رانا است و پدرم او را خطـاب رانائی داده می‌خواستند که بهمراهی خسرو برسر رانافرستند و در همان ایام شنقار شدند؛ خلعت و کمر شمشیر مرصع داده همراه نمودم.

دیگر به‌ماد هوسنگه بـرادر راجه مانسنگه و رای سال دربـاری باین اعتبار کـه در درگـاه ما حاضر می‌بود و از راجپوتـان سیکهاوت ازبنده‌هـای معتمد پدرم بـود علم‌عنایت شد واین‌هردو به‌منصب‌سه هزاری سرافرازبودند. دیگر شیخ رکن‌الدین افغان‌که او را درایام شاهـزادگی شیرخـان خطاب داده بودم ازیله هزار وپـانصدی به‌منصب سه هزار و پانصدی ممتاز ساختم. شیرخان صاحب قبیله وبه‌غایت مردانه است و در نوکریی امـرا یکـدستش به شمشیر افتاده بود.

دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل ومهاسنگه نبیره راجه مانسنگه و زاهد خان پسر صادقخان و وزیر جمیل وقراخان ترکمان‌که هر کـدام به‌منصب دوهزاری امیاز دارنـد خلعتها و اسپها یافته مـرخص گشتند. دیگر رای منوهـر که از قـوم‌کچهواههای سیکهـاوت است وپدرمن درعهدخردسالی به‌او عنایت بسیار میکردند، وفارسی زبان بـود و با آنکـه تا به‌آدم اطلاق فهم به‌هیچ یك ازقبیله اونمیتوان کرد خالی [۷الف] از فهم نیست وشعر فارسی میگوید.این بیت ازوست. بیت:

غـرض زخلقت سایه همین بـود کـه کسی
به نور حضـرت خورشید پای خـود ننهد

اگـر تفصیل جمیع منصبداران وبنده‌هایی که در خدمت تعیین یافته‌اند و حالت ونسبت منصب هریك مذکورگردد سخن به دور و دراز خواهدکشید. بسیاری از نزدیکان وخدمتکاران نزدیك وامرا زاده‌ها وخان‌زاده‌ها وخانه زادان و راجپوتـان‌کارطلب درین خدمت‌بخواهشها و التماس همراهی نمودند و یك هزار احدی‌که عبارت از یکهاست نیزتعیین گشت. مجملاً فوجی‌ترتیب یافت‌که اگر توفیق‌رفیق‌شان‌گردد، با هریـك ازسلاطین صاحب اقتدار مخاصمت ومنازعت توانند نمود.

مهر شاهی:

چون در ایام شاهزادگـی بنابر کمال اعتقاد مهر اوزك خود را بهامیرالامرا سپردهبودم وبعد از رخصت نمودن او بهصوبه بهار به پرویز سپردم. الحال کـه اوبخدمت راتامـرخص شد بهدستورقدیم بهامیرالامرا حواله شد.

زنان و اولاد جهانگیر:

پرویز از صاحب جمال خویش زینخانکوکه که در نسبت همسنك میرزا عزیزکوکه بود، درسال سی وچهارم ازجلوس حضرت عرشآشیانی دربلدهکابل بعد از دوسال و دو مـاه از ولادت خسرو، تـولـد یافت. و بعـد از آنکه بعضـی فـرزندان متولد شدند و رحمت ایزدی ایشان را دریافت ازکرمسیکه از دودمان راتهور است دختری بهوجود آمد بهار بانو- بیگم نام.

تولدخرم:

و ازجگت گساین دختر موته راجه سلطان خـرم در سنه سی وشش ازجلوس همایون والد بزرگوارممطابق سنه ۹۹۹ هجری دربلده لاهورعالم را به[۷ب]وجودخود خرمساخت، رفته رفته بحسب سن دراحوال اوترقیات ظاهرگشت. خدمت والدبزرگوارم را ازهمهفرزندان بیشتر وبهتر میکرد و ایشان ازو و از خدمت او بسیار راضی و شاکر بـودند. همیشه سفارش او بهمن میکردند بارها میفرمودندکه اورا به فرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتی نیست، واین را منفرزند حقیقیخود میدانم بعد ازآنکه بعضی فـرزندان تولد یافته دراوان صبی برحمت ایزدی پیوستند. درعرض یك ماه دوپسر ازخواصان (کنیزان) تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم.

درهمین حال عرضداشت سعید خان مبنی بررخصت میرزا غازیکه ازحاکم زادهـای ولایت تته بود رسید. فرمودمکه چون پدرمن همشیرهٔ او را بهفرزند خسرو نامـزد نمودهاند، انشاءالله تعالی چون این نسبت بهوقوعآید او را رخصت خواهم نمود.

پیش ازپادشاه شدن بیك سال بخود قرار داده بودمکه درشب جمعه مرتکب خـوردن شراب نشوم. از درگاه الهی امیدوارمکهتا حیات باقی باشدمرا بدین قرارداد استقامتبخشد. هشت هزار روپیه به میرزا محمد رضائی سبزواری داده شدکه به فقرا و ارباب احتیاج دهلی تقسیم نماید

تفویض وزارت نصف ممالك محروسه به‌وزیر الممالك:

وزارت ممالك محروسه از قرار مناصفه به‌خان بیك که او را در ایام شاهزادگی به خطاب وزیرالملکی‌سرافراز ساخته بودم و به‌وزیر خان تفویض فرمودم وشیخ فرید بخاری را که چهار هزاری بود پنجهزاری کردم. داماس کچهواهه را که از رعایت یافتهای پدر من بود و دوهزاری منصب داشت به سه هزاری سرافرازساختم و به‌میرزا رستم‌پسرمیرزاسلطان حسین‌پسر زاده شاه اسمعیل حاکم‌قندهار وعبدالرحیم خانخانان ولد بیرم خان وایرج وداراب پسران‌اوودیگرامرای تعینات‌دکن‌خلقهافرستادم. برخوردار[۸الف]پسرعبدالرحمن‌مؤید بیگ‌را را چون بیطلب بدرگاه‌آمده بود حاکم نمودم‌که بجا وجاگیر خود معاودت نماید. بیت:

از ادب دورست رفتن بیطلب در بزم شاه
ورنه پای شوق را مانع در و دیوارنیست

یك ماه ازجلوس همایونی‌گذشته لاله بیگ‌که دراوان شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او را که هزار و پانصدی بود چهار هزاری و به صاحب صوبگی صوبه بهار سرافرازگردید، وبیست هزار روپیه باوعنایت نمودم باز بهادراز خاصه خیلان سلسله ماست. پدرش نظام نام داشت وکتابدارحضرت جنت‌آشیانی بود.

کیشوداس مارو که از راجپوتان ولایت میرت است و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد به‌منصب هزار وپانصدی از اصل و اضافه سرافراز ساختم.

به‌علما و دانایان اسلامیه فرمودم‌که مفردات اسمای الهی را که دریادگرفتن‌آسان‌باشد، جمع نمایند تاآنرا ورد خود سازم، و درشبهای جمعه‌با علما و درویشان وگوشه نشینان صحبت میدارم.

صوبه داری گجرات به قلیج خان:

چون قلیج خان‌که ازبنده‌های قدیم‌دولت والد بزرگوارم بودبه‌دارای وحکومت صوبه گجرات‌تعین‌یافت یك‌لك روپیه مددخرج‌گویان باومرحمت نمودم ومیران صدرجهان راکه از اوان طفولیت در وقتی که درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالنبی که ذکر احوال او در اکبرنامه به‌تفصیل مسطور است میخواندم واورا به‌منزله خلیفه خود میدانستم تاامروز در مقام اخلاص‌ویکجهتی‌بود، از[۸ب]منصب‌دوهزاری‌به‌منصب‌چهارهزاری رساندم. درایام‌شاهزادگی قبل‌از وقوع بیماری والد بزرگوارم ودر ایام بیماری ایشان که آرای ارکان دولت وامرای ذی‌شوکت متزلزل گشته‌هریك داسودای درخاطر قرارگرفته بود و میخواستند که‌باعث امری

گردند که بجز خرابی دولت نتیجه نداشته باشد، در تردد خدمتگاری و جانسپاری تقصیری نکرد.

تفویض وزارت نصف ممالک محروسه به اعتمادالدوله و دیوانی بنگاله به وزیرخان :

غیاث بیک را که در دولت پدرمن مدتها دیوان بیوتات بود و منصب هفتصدی داشت بجای وزیرخان وزیر نصف ممالک محروسه ساخته به خطاب والای اعتمادالدوله و منصب هزار و پانصدی سربلند ساختم و وزیرخان را به دیوانی صوبه بنگاله وقرارجمع آنجا معین گردانیدم .

بیرداس که دردولت پدرم خطاب رای رایان یافته بود به راجه بکرماجین که از راجهای معتبر هندوستان بود ورصد نجوم هند درعهد او بسته شده است خطاب داده میرآتش خود ساختم وحکم کردم که همیشه در توپخانه رکساب پنجاه هزار توپچی وسه هزار ارابه توپخانه مستعد و آماده سرانجام نماید. بکرماجت مذکور از طایفه کهتریست درخدمت پدرمن ازمشرفی فیلخانه به دیوانی ومرتبه امرایی رسید. خالی از گوشه سپاهیگری وتدبیری نیست. خرم پسرخان اعظم را که دوهزاری بود دوهزار و پانصدی ساختم .

چون اراده خاطر آن بود که اکثر بنده های اکبری وجهانگیری به منتهای مطالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هرکس وطن را به جاگیر خود میخواسته باشد به من بعرض رسانند تا[۹ الف] مطابق توره وقانون چنگیزی آن محل به موجب آلتمغا به جاگیر او مقرر گردد از تغییر و تبدیل ایمن باشد .

صفت مهر آلتمغا :

آبا و اجداد ما به هرکس جاگیری به طریق ملکیت عنایت میکرده اند فرمان آن را به مهر آلتمغا که عبارت از مهریست که به شنجرف میزده اند ومزین ساخته اند. من فرمودم که جای مهر را طلاپوش ساخته مهر مذکور را بر آن نهند و آلتون تمغا نام نهادم .

میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ که نواسه میرزا سلیمان که از فرزندهای میرزا سلطان ابوسعید است ومدتها حاکم بدخشان بود، ازدیگر پسران او برگزیده و از پدر بزرگوار التماس کرده گرفته درخدمت خود کلان ساخته او را درجرگه فرزندان خود میشمارم به منصب هزاری سرافراز ساختم بهاوسنگه پسر راجه مانسنگه را که قابلترین اولاد اوست به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم .

زمانه بیك پسر غیور بیك کابلی را که از خردی بار خدمت من میکرد ودر ایام شاهزادگی از پلهٔ احدی به منصب پانصدی رسیده بود خطاب مهابتخانی داده به منصب هزار و پانصدی امتیاز بخشیدم

وخدمت بخشیگری شاگردپیشه بدومقررگشت .

سبب قتل ابوالفضل :

راجه‌نرسنگه دیو ازراجپوتان بندیله که ریاضت‌یافته‌من‌است‌ودرشجاعت‌ونیکذاتی وساده لوحی‌از امثال‌واقران خودامتیاز تمام‌دارد، به‌منصب سه‌هزاری سرافرازی یافت‌وباعث ترقی‌و رعایت‌او آن‌شدکه دراواخر عهدپدربزرگوارم شیخ‌ابوالفضل‌راکه‌از شیخ‌زاده‌های هندوستان به‌مرتبه فضل‌ودانائی امتیازتمام داشت‌و ظاهرخودرا به‌زیوراخلاص آراسته‌به‌قیمت گران‌سنگ به‌پدرم‌فروخته‌بود. ازصوبه‌دکن طلب‌داشتند وچون‌خاطراو به‌من‌صاف نبودوهمیشه درظاهروباطن سخنان مذکور می‌ساخت ودرین ایام‌که بنابر افساد فتنه‌انگیزان خاطر مبارك والد بزرگوارم فی‌الجمله‌ازمن آزردگی‌داشت‌یقین‌بود که‌اگردولت‌ملازمت‌دریابد باعث‌زیادتی آن‌اغبارخواهد گشت‌ومانع دولت مواصلت گردیده کاربجایی خواهد رسانید که‌بضرورت ازسعادت خدمت محروم‌باید گردید. چون‌ولایت نرسنگدیو برسرراه اوواقع بود ودرآن‌ایام درجرگهٔ متمردان‌جا داشت[۹ب] باو پیغام‌فرستادم که‌سرراه‌بر آن‌مفسدوفتنه‌انگیز گرفته‌اورا نیست‌ونابودسازد رعایتهای کلی‌ازمن‌خواهدیافت. توفیق‌رفیق اوگشته‌در حینی که‌ازحوالی ولایت‌او میگذشت راه‌بروبست وبه‌اندك ترددی‌مردم را پریشان‌و متفرق‌ساخته، اورا به‌قتل‌آورد وسراورادرالله‌آباد نزدمن‌فرستاد. اگرچه‌این معنی‌باعث پریشانی‌خاطر حضرت‌عرش آشیانی گردید ، غایتا این‌کار کردکه من بی‌ملاحظه‌و دغدغهٔ‌خاطر عزیمت‌استانبوس درگاه‌پدربزرگوارخودنمودم ورفته‌رفته‌آن کدورتها بصفامبدل‌گردید .میرضیاءالدین قزوینی‌راکه‌درایام‌شاهزادگی‌ازوخدمات ودولتخواهیها به‌وقوع آمده‌بود هزاری‌ساختم‌وبه‌مشرف طویله‌حکم شدکه‌هرروزسی‌اسپ‌بجهت بخشش حاضرمیساخته باشدو میرزاعلی‌اکبر شاهی‌راکه ازجوانان‌قرارداده این‌الوس‌است‌به‌منصب چهارهزاری‌ممتاز ساخته‌سرکار سنهبل رابجاگیر اومقررداشتم .

روزی‌به‌تقریبی امیرالامر این‌سخن بعرض‌رسانید و مرابغایت خوش‌آمد چنین‌گفت که دیانت‌و بی‌دیانتی مخصوص‌نقد وجنس‌نیست بلکه‌ازنمودن حالتی که‌در آشنایان نباشد وپنهان داشتن استعدادی که دربیگانگان باشد،نیز بیدیانتی است. الحق سخن درستی است میباید که مقربان‌را آشناوبیگانه منظورنباشدو حالت‌هرکس راچنانچه باشدبعرض می‌رسانیده باشند .

اندرز به‌پرویز :

دروقت رخصت به‌پرویز گفته‌بودم که‌اگررانا باپسر کلان‌او که‌کرن نام‌دارد به‌ملازمت

آن فرزند آید ودرمقام اطاعت وبندگی باشد، تعریض به ولایت او نرساند وغرض ازاین سفارش دومقدمه بود. یکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ماوراءالنهر پیش نهاد خاطر اقدس والدبزرگوارم بود، ودر هرمرتبه که عزیمت نمودند موانع روی داد. اگراین مهم یك گونه صورتی بر کندو این خدشه ازخاطر دورگردد پرویز رادرهندوستان گذاشته به میامن توفیقات الهی روانه ولایت موروثی گردم. خصوصا دراین ایام که حاکم مستقلی دراین دیار نیست. باقی خان نیز که بعدازعبدالله خان وعبدالمومن خان پسر اوفی الجمله استقلالی یافته بودفوت شده وکارولیخان برادر[۱۰ الف] او که الحال حاکم آن دیاراست ،هنوز نظامی یافته است.

دیگرسرانجام مهم نیمکاره دکن که چون درعهد والدبزرگوارم پاره ای از آن ولایت به حیز تسخیردرآمده آن ملك را به عنایت ایزد سبحانه یکباره درتحت تصرف درآورده داخل ممالك محروسه سازم. امیدبه کرم الله تعالی آنکه این هردوعزیمت روزی گردد. بیت :

ملك اقلیمی بگیرد پادشاه　　　همچنان دربند اقلیم دگر

میرزاشاهرخ نبیره میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قربت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزاری بود، به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدم، میرزا بسیار ترك طبیعت وساده لوحیست پدرمن اورا بسیارعزت میداشتند وهرگاه فرزندان خودرا حکم نشستن میفرمودند اورا هم بدین عنایت سربلندمیساختندو باوجودفسادطلبیهای بدخشیان درین قربها میرزا به دمدمه ووسوسه ایشان ازراه نرفته اصلا مرتکب امری که باعث غبارخاطر باشدنشده. صوبه مالوه به دستوری که پدرم باو مرحمت کرده بودندبرقرار داشتم.

خواجه عبدالله :

که از سلسله نقشبندیه است درابتدای ملازمت احدی بود رفته رفته منصب او به پله هزاری رسید. بیموجبی به خدمت پدرم رفت. اگرچه سعادت خودمیدانستم که ملازم ومردم من به خدمت ایشان روندغایتاچون بیرخصت ازواین عمل سرزده خاطرگران بودباوجود چنان بیحقیقتی منصب وجاگیری که پدرم باو ارزانی داشته بودند برقرار گذاشتم. اما نفس الامر آنست که از جوانان مردانه کارطلبست. اگراین تقصیر ازو به وقوع نمی آمد جوان بیعیبی بود.

ابول بی اوزبك که ازمردم قرار داده ماوراءالنهر است ودرزمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزارو پانصدی سرافراز گشت.

شیخ حسین پسرشیخ بهاء که ازاوان طفولیت تاامروز همیشه در ملازمت وخدمت من بود ودرایام شاهزادگی به خطاب مقرب خانی سربلندی داشت ودرخدمت بسیار چست وچالاك استو

درشکارها پیاده‌درجلوی‌من‌راههای‌دوررا‌قطع‌می کرد، تیرو تفنگ‌را‌خوب‌می‌اندازد ودرجراحیها سرآمد عهد خود است. پدران او‌هم این‌علم‌را خوب‌ورزیده بوده‌اند بعداز جلوس بنا بر کمال اعتمادی‌که باوداشتم به‌خدمت‌آوردن فرزندان ومتعلقان برادرم دانیال‌به‌برهانپور فرستادم و به‌خانخانان‌پست‌وبلندو‌نصایح سودمند‌پیغام‌دادم. [۱۰ب]مقرب‌خان‌این‌خدمت‌راچنانچه بایست‌در اندك‌مدت‌به‌تقدیم رسانید‌ورفع‌دغدغه‌هایی‌که درخاطرخانخانان وامرای آنجاجا گرفته‌بودنموده بازماندهای برادرم‌را به‌صحت وسلامت با کارخانجات واموال واسباب درلاهورآورده به‌نظر گذرانید.

نقیب‌خان‌را که‌ازسادات صحیح‌النسب قزوینی است وغیاث‌الدین‌علی نام‌دارد به‌منصب هزارو‌پانصدی سرافراز ساختم. پدرم‌اورا به‌خطاب نقیب‌خانی امتیاز بخشیده بودند درخدمت پدرم قرب‌ومنزلت تمام‌داشت. درابتدای‌جلوس پیش او‌بعضی مقدمات خوانده بودند و بدین تقریب‌اورا آخوند‌مخاطب ساخته‌میفرمودند درعلم تاریخ وتصحیح اسامی رجال نظیر وعدیل خودندارد. امروز‌مثل‌او مورخی‌در معموره‌عالم نیست. ازابتدای‌آفرینش تاامروز احوال ربع مسکون‌را برذکرداردد این‌قسم حافظه مگر الله‌تعالی به‌کسی کرامت کند.

شیخ‌کبیر راکه‌ازسلسلهٔ حضرت‌شیخ‌سلیم‌است بنابر شجاعت‌ومردانگی درایام شهزادگی به‌خطاب شجاعت‌خانی سرافراز ساخته‌بودم، درینولا به‌منصب هزاری‌ممتاز گردید.

دربیست‌و هفتم شعبان ازپسران اکهی‌راج ولد بهگوانداس عموی‌راجه مانسنگه امری غریب‌روی‌داد. این بی‌سعادتان که‌ابهی‌رام وبجی‌رام وسیام‌رام نام‌داشتند درنهایت بی‌اعتدالی بودند باوجودی‌که ازابهی‌رام مذکوربی‌اندامیها روی‌داده بوداغماض ازتقصیرات اونمودم. چون‌درین‌تاریخ‌به‌عرض رسید‌که‌این‌بی‌سعادت می‌خواهد که‌نسائی وفرزندان خودرا بی‌رخصت به‌وطن روانه‌سازد وبعداز آن‌خود نیزفرار نموده به‌رانا، که از نادولتخواهان این‌دولت بوده پناه‌میبرد. ره‌رامداس‌ودیگرامرای راجپوت گفتم که‌اگرازشمایان کسی‌ضامن‌شود منصب‌وجاگیر این بدبخت برقرارداشته گناهان‌گذشته‌رادرگذرانم ازغایت‌شوره‌پشتی وبدطینتی‌آنها هیچکس ضامن نشد. به‌امیرالامرا فرمودم‌که چون کس‌متضمن سلوك ومعاش‌این تیره‌بختان نمی‌شودتا بهم رسیدن ضامنی حواله‌یکی ازبنده‌های درگاه باشند.

امیرالامرا اینهارا به‌ابراهیم‌خان کاکر که‌در ثانی‌الحال به‌خطاب دلاورخانی‌سرافراز گشت‌وحاتم‌پسربابوی‌منگلی که‌خطاب شهنوازخانی‌داشت‌سپرد. [۱۱الف]چون‌اینهاخواستند‌که یراق‌ازآن‌جاهلان دورسازند‌در‌مقام ممانعت‌درآمده‌پاس‌مراتب‌ادب‌نگاه‌نداشتندو به‌اتفاق‌نوکران خود درمقام‌عربده وجنگ‌شدند، واین‌معنی راامیرالامرا بمن‌اظهار نمود. فرمودم که‌آن سیاه‌

بختان‌را به‌جزای‌عمل خودباید رسانید .

امیرالامرا به‌قصددفع آنهامتوجه‌گشت‌وشیخ فرید رانیزازعقب فرستادم، از آن جماعت دوراجپوت که‌یکی شمشیرداشت ودیگر جمدهر باامیرالامرا روبرو شدند یکی ازملازمان او که‌قطب نام‌داشت به‌جمدهردار درآویخت وبه‌زخم جمدهر کشته‌شد واورا نیزپاره‌پاره‌ساختند وبه‌دیگری که‌شمشیرداشت یکی‌از افغانان‌ملازم امیرالامرا در آویخت واورا نابود گردانید . دلاورخان جمدهر کشیده برابهی‌رام، که‌دوپسر دیگر پاقایم‌ساخته بودند، متوجه‌گشت وبه‌یکی زخم‌جمدهر رسانیده‌از دست‌آن سه‌کس نه‌زخم برداشته همانجا افتاد. چندی‌از احدیان‌ومردم امیرالامرا مقابل‌شده آن‌خون‌گرفتهارا به‌قتل آوردند . یکی‌ازراجپوتان شمشیر کشیده به‌شیخ‌فرید متوجه‌گشت غلام‌حبشی اوروبرو شده‌آن راجپوت راازپا درآورد .

این‌شورش درصحن‌خاص‌وعام‌واقع‌شد.و آن‌سیاست باعث‌تنبیه‌بسیاری‌ازعاقبت‌نااندیشان گردید. ابولبی‌اوزبك به‌عرض رسانیدکه اگراین قسم‌امری در اوزبکیه رو دهدسلسله وقبیله آن جماعت‌برمی‌اندازد ،گفتم‌چون این‌طایفه رعایت‌کرده وتربیت‌یافته والدبزرگوارم‌اند مراعات همان‌نواختگی مینمایم ومقتضای‌عدالت نیزآنست که‌به‌تقصیروجریمه‌یك کس‌خلق کثیرمواخذه نباشد .

شیخ‌حسین جامی‌که امروز برمسند درویشی جادارد واز مریدان درویش سیرت است پیش‌از جلوس به‌شش ماه ازلاهور به‌من‌نوشته بودکه در خواب دیدم‌که اولیاء بزرگان ، امر سلطنت‌را بدان برگزیده الهی تفویض فرمودند بدین‌نوید مبشر بوده‌منتظروقوع این‌امر باشند. امیدوارم که‌بعداز وقوع این‌امر تقصیرات خواجه بزرگوار زکریاکه ازسلسله احراریه است به‌عفو مقرون‌گردد .

[۱۱ب]تاش‌بیك‌قورجبی که‌ازقدیمان‌این‌دولت‌است‌پدرمن‌اورا به‌خطاب تاج‌خان‌سرافراز ساخته‌بودند ومنصب دوهزاری داشت‌سه‌هزار ساختم‌تخته‌بیگ‌کابلی‌را که‌هزاروپانصدی‌منصب دوهزاری داشت سه‌هزار ساختم تخته‌بیگ کابلی‌را که‌هزاروپانصدی منصب‌داشت، سه‌هزاری عنایت‌نمودم بسیار جوان‌مردانه کارطلب‌است درخدمت‌عم بزرگوارم میرزامحمد حکیم قرب‌و محرمیت‌تمام‌داشت .ابوالقاسم نمکین‌را که‌ازبنده‌های قدیم پدرم بودبه‌منصب هزاروپانصدی ازاصل واضافه سرافراز ساختم. درکثرت اولاد وبسیاری فرزندان کم‌کس مثل‌او بوده باشد. سی‌پسردارد ودختراگر برابرنباشد ازنصف کم نخواهد بود .

شیخ‌علاءالدین نبیره‌شیخ سلیم‌را که‌بمن‌نسبت‌های قوی‌داشت به‌خطاب اسلام‌خانی‌سر بلند گردانیدم وبه‌منصب دوهزاری ممتاز شد . او درخردسالی بامن کلان شده‌بود ازیك سال

خردتر بوده باشد بسیارجوان‌مردانه نیکذاتی است‌از قوم‌وقبیله خود به‌جمیع وجوه امتیاز تمام دارد. تاامروز ازمکیفات هیچ‌چیزی‌نخورده و اخلاص اوبمن به‌درجه‌ایست که اورا به‌خطاب والای‌فرزندی سرافراز ساخته‌ام.

علی‌اصغر بارهه‌را که‌درمردانگی وکارطلبی نظیروعدیل خودندارد وپسرسیدمحمودخان بارهه‌است که‌از امرای کلان پدرمن بود، به‌خطاب سیف‌خانی درامثال واقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان‌مردانه نمایان‌است. همیشه‌درشکارها وجاهایی‌که چندی‌از معتمدان همراه‌می‌بودند، یکی‌از آنهااوبود. هرگزدر عمرخود ازمکیفات چیزی نخورده این‌معنی‌را درایام جوانی‌ملتزم بود. عنقریب به‌مراتب بلند سرافرازی خواهد یافت.

فریدون پسرمحمد قلی خان برلاس راکه هزاری بود به‌منصب دوهزاری سربلندساختم. فریدون از اصیل زادهای الوس چغتایی است. خالی از جرأت و مـردانگی نیست. شیخ بایزید نبیره شیخ سلیم را که دوهزاری بود منصب به سه‌هزاری عنایت نمودم. اول مرتبه کسی که بمن شیر داده والده شیخ بایزید است اما زیاده از یك روزنیست.

مباحثه‌با پندتان:

روزی از پندتان‌که عبارت از دانایان هندست پرسیدم که اگر مبنای دین شما برفرود آمدن‌ذات‌مقدس‌تعالی‌است درده[۱۲الف]پیکرمختلف به‌طریق حلول، آن‌خود نزدارباب عقل مردود است و این مفسده لازم داردکه واجب تعالی‌که مجرد ازجمیع تعینات است صـاحب طول وعرض وعمیق بوده باشد و اگر مراد ظهور نورالهی است دریـن اجسام، اوخود درهمه موجودات مساوی است وباین ده پیکـر مخصوص نیست. و اگر مراد اثبات صفتی ازصفات الهی است درین صورت تخصیص درست نیست. زیرا که در هردین وآئین صاحبان معجزات وکرامات هستندکه از دیگر مردم زمان خود به‌دانش وقدرت ممتاز بوده‌اند.

بعد ازگفت وشنید بسیار ورد وبدل بیشمار معترف‌گشتند به‌خدای خدایان منزه از جسم وچـون و چگونه وگفتندکـه چون اندیشه ما در ادراك ذات مجرد ناقص است و بـی‌وسیله صورت راه به‌معرفت‌آن نمی‌بریـم. این ده پیکر را وسیله شناخت ومعرفت خـود ساخته‌ایم. پس‌گفتم این پیکرها شما را وسیله مقصود توانند بود به‌معبود؟

ذکرحضرت عرش‌آشیانی:

پدرمن دراکثراوقات با دانایان هردین ومذهب‌صحبت‌می‌داشتند. خصوصاً با پندتان و

دانشورانهند. باآنکه امی بودند ازکثرت مجالست با دانایان وافاضل درگفتگوها چنانظاهر می‌شدند که هیچکس پی به‌امی‌بودن ایشان نمی‌برد، به‌دقایق نظم ونثرچنان می‌رسیدند که‌مافوق بر آن متصور نبود.

حلیه مبارك ایشان:

درقد حد وسط بلند بالای داشتند وگندم‌گون وچشم و ابرو سیاه بودند. ملاحت ایشان برصباحت زیادی داشت وشیراندام وگشاده سینه دست وبازوها دراز وبرپره بینی چپ خالی گوشتین داشتند به‌غایت خوشنما. برابر نیم نخود. میانه جمعی که درعلم قیافه صاحب مهارت بودند این‌خال را علامت دولت‌های عظیم واقبالهای جسیم می‌دانستند. آوازمبارك ایشان‌غایت بلند بود و درتکلم وبیان تمکی خاص داشتند و دراوضاع و اطوارمناسبتی به‌اهل‌عالم‌نداشتند. فرایزدی از ایشان هویدا بود. بیت

هم بزرگی در حسب هم پادشاهی درنسب

کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

بعدازسه‌ماه‌ازتولدمن‌همشیره‌ام[۱۲ب]شاهزاده خانم ازشکم یکی‌ازخواصان (کنیزان) وخدمتگاران متولدگردید و او را به والده خود مریم مکانی سپردند. بعد از وی پسری هم از خواصان وخدمتگاران تولد یافت و او را شاه مراد نام کردند چون تولد او درکوهستان فتحپور روی داده او را پهاری مخاطب‌می‌یافتند و در وقتی که والد بزرگوارم او را به‌تسخیر دکن فرستاده بودند به واسطه مصاحبت‌با ناجنسان افراط شراب را به‌حدی رسانید که در سن سی‌سالگی درنواحی جالناپور از ولایت برابر به‌رحمت حق پیوست.

حلیه او سبز رنگ لاغر اندام قدش به‌درازی مایل تمکین و وقار از اوضاعش‌ظاهر شجاعت ومردانگی از سلوك و اطوارش باهر بود.

ذکرشاهزاده دانیال:

درشب، چهارشنبه دوم جمادی‌الاول سنه نهصد وهفتاد و نه از خواص دیگر پسری به‌وجودآمد اورا، دانیال نام نهادند. چون تولد او در اجمیر درخانه یکی ازمجاوران‌آستانهٔ متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی که شیخ دانیال‌نام داشت وقوع یافت به‌همان مناسبت به‌دانیال موسوم گردید. بعد ازفوت برادرم شاه‌مراد در اواخر عهد او را به‌تسخیر دکن فرستادند وخودهم ازعقب متوجه‌گشتند. در ایامی که والد بزرگوارم قلعهٔ اسیر را محاصره داشتند او با جمعی کثیر از امرایان مثل خانخانان‌واولادمیرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر درقبل داشت مقارن‌آنکه قلعه اسیر مفتوح گشت،

احمد نگر نیز به‌تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. بعدازآنکه حضرت عرش‌آشیانی به‌دولت ونصرت از برهانپور بصوب دارالخلافت نهضت فرمودندآن ولایت را به دانیال داده او را به‌ضبط و ربط آن محال گذاشتند به سنت نا پسندیده برادرخود شاه مراد عمل نموده در اندك مدت درسن سی وسه سالگی به‌همین افراط شراب درگذشت.

سبب مردنش: به‌تفنگ وشکاری که به‌تفنگ کنند میل تمام داشت یکی ازتفنگهای خود را یکی‌وجنازه نام نهاده بود و این بیت را خودگفته فرموده که برآن نقش کردند بیت:

از شوق شکار تو شود جان تر وتازه   بر هر که خورد تیر تو یکی وجنازه

بعد ازآنکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و این معنی به خدمت پدرم معروض گشت، فرامین‌عتاب‌آمیز به‌اسم‌خانخانان‌صادر[۱۳الف]گردید. اورا بالضرورت‌درصددمنع‌شدو خبرداران گذاشته که به واجبی از احوال او باخبر باشند. چون راه شراب بردن بالکلیه‌مسدود شد، به بعضی خدمتکاران نزدیك ابرام بلکه زاری‌کردن آغاز نهاد وگفت که بجهت من به هرروشی که ممکن باشد شراب می‌آورده باشند. به‌مرشد قلی تفنگچی که راه خدمت‌نزدیك داشت، فرمودکه در همین‌تفنگ‌یکی‌وجنازه شراب انداخته بیار. آن بی‌سعادت به امید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو آتشه را درآن تفنگ که مدتها به باروت و بوی آن پرورش یافته بود انداخته‌آورد و زنگ آهن نیزکه ازتیزی عرق تحلیل پذیرفته بود یار و معین گشت مجملا خوردن‌همان بود و افتادن همان. بیت:

کسی باید که فال بد نگیرد   وگرگیرد برای خود نگیرد.

دانیال جوان خوش قدی بود به غایت خوش ترکیب و نمایان. به فیل واسب میل‌تمام داشت‌محال بودکه‌پیش کسی‌اسب‌وفیل‌خوب بشنودکه‌دارداو را از اونگیرد. به‌نغمه هندی مایل بودگاهی به‌زبان‌اهل هند وبه‌اصطلاح ایشان شعر میگرفت، بد نبود.

بعد ازتولد دانیال ازبی‌بی دولت شاد دختری متولد گشت شکرالنساء بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیارخوب به‌بارآمد نیك ذاتی و رحم به‌عموم خلایق فطری وجبلی اوست. از ایام خردی وطفل‌سالی تا حال درمحبت من بی‌اختیار است این علاقه میان کم‌خواهری وبرادری خواهد بود. درطفلی اول‌مرتبه چنانچه عادت‌است که سینه‌اطفال را بیفشارند وقطره شیری ازآن ظاهر میگردد سینه خواهرم را افشردند. قطره شیری از آن برآمد. حضرت والد بزرگوارم به‌من فرمودند که بابا این شیر را بخورد تا درحقیقت این خواهر توبجای مادر توهم باشد عالم‌السرایر داناست که ازآن روز باز که آن‌قطرهٔ شیر را نوشیده‌ام با علاقه خواهری و دختری مهری که از فرزندان را به‌مادران

می‌باشد آن‌مهر را درخود ادراك می‌نمایم.

بعدازچندی دختری دیگرهم از بی‌بی دولتشاد مذکور[۱۳ب]به‌عالم وجودآمد به‌آرام بانوبیگم مسمی گردید مزاجش فی‌الجمله به‌گرمی وتندی مایل است. پدرم او را بسیار دوست می‌داشتندچنانچه‌اکثر بی‌ادبیهای او را به‌شرح ادب برمی‌داشتند درنظرمبارك ایشان از غایت محبت بدنمی‌نمود مکرر مرا سرافرازساخته می‌فرمودندکه بابا بجهت خاطر من به‌این‌خواهر خودکه به‌عرف هندوان لادله منست یعنی‌عزیز پرورده بعدازمن می‌بایدکه به روشی سلوك کنی که من به‌اومی کنم. ناز او را برداشته بی ادبیها وشوخیهای او را بگذرانی.

اوصاف جمیله و اخلاق پسندیده حضرت عرش‌آشیانی:

اوصاف جمیله والدبزرگوارم ازحد توصیف و اندازه تعریف افزون است اگر کتابها دراخلاق پسندیده ایشان تألیف‌یابد بی‌شائبه تکلف وقطع نظر ازمراتب پدر وفرزندی‌اندکی ازبسیار آن‌گفته نیاید. با وجود سلطنت وچنین خزاین و دفاین بیرون از اندازه حساب وقیاس وفیلان جنگی و اسبان تازی یك سر مو در درگاه الهی ازپایه فروتنی قدم برترننهاده خود راکمترین مخلوق ازمخلوقات می‌دانستند و ازیاد حق لحظه‌ای غافل نبودند. بیت:

دایم همه جا با همه کس درهمه حال　　میدار نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه در وسعت‌آباد دولت بی‌بدیلش جا داشتند به‌خلاف سایر ولایات عالم‌که شیعی را بغیر ایران وسنی را در روم وتوران وهندوستان جا نیست چنانچهٔ در دایره وسیع‌الفضای رحمت ایزدی جمیع طوایف و ارباب ملل را جاست به‌مقتضای‌آنکه سایه می‌بایدکه پیرو ذات باشد. درممالك محروسه‌اش‌که سرحدی به‌کناردریای شور منتهی‌گشته ارباب‌ملتهای مختلف وعقیده‌های صحیح وناقص را جا بود راه تعرض بسته‌گشته. سنی با شیعی دریك‌مسجد وفرنگی بایهودی دریك‌کلیسه طریق عبادت می‌سپردند. صلح کل شیوه مقرر ایشان بود. بانیکان وخوبان‌هرطایفه وهردین وآئین صحبت می‌داشتند وبقدرحالت وفهمیدگی به‌هرکدام التفاتها می‌فرمودند. شبهای‌ایشان به‌بیداری می‌گذشت. در روزها بسیارکم خواب‌بودند. چنانچه مدت خواب ایشان درشبانروزی از یك ونیم پهر زیاده نبود و بیداری شبها را بازیافتی ازعمر می‌دانستند. شجاعت ودلیری ودلاوری ایشان به‌غایتی بود که برفیلان مست سرکش سواری می‌فرمودندو بعضی‌فیلان‌خونی‌راکه‌ماده[۱۴الف]خودرا به‌نزدیك‌خودنمی‌گذاشتندباآنکه‌هرچند فیل بدخو باشد تعرض به‌ماده فیل وفیلان فیلبان اونمی‌رساند درحالتی‌که فیلبان وماده فیل را کشته باشد و او را نزد خود نگذارد درقیداطاعت درمی‌آوردند وبردیواری یا درختی‌که آن

فیل مهاوت‌را کشته ازقید اطاعت بر آمده‌ازپهلوی‌آن دیوار یا درخت می‌گذشت، تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می‌انداختند و به مجرد سوارشدن او را به‌قید ضبط درآورده رام‌می‌نمودند. مکرراین مشاهده شده‌درسن‌چهارده سالگی بر تخت‌سلطنت‌جلوس فرمودند.

ذکرجلوس ایشان وفتح دهلی وکشتن هیمو بقال:

هیموی کافر که حکام افغان منسوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت‌آشیانی در دارالخلافه دهلی سنقار شدند، جمعیت شگرف فراهم‌آورده با فیلخانه‌که درآن ایام هیچیك ازحکام عرصه‌هندوستان را نبود متوجه دهلی‌گشت. قبل‌ازوقوع این قضیه حضرت جنت‌آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان به‌دامن کوه پنجاب تعیین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال وهم تاریخ احلت و انتقال است که مصراع

همایون پادشاه از بام افتاد

قرین حال ایشان‌گشت و این خبر به‌وسیله نظرجوئی به‌پدرم رسید، بیرام خان که اتالیق بود امرائی که درآن صوبه بخدمت حاضر بودند جمع ساخته درساعت سعید ایشان را در پرگنه کلانورازمضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند. هیموچون به‌حوالی دهلی رسید تردی‌بیگ‌خان وجمعی کثیر که دردهلی‌حاضربودند جمعیت نموده درمقابله‌وصف‌آرای‌گشتند. چون‌اسباب مقابله ومجادله دست فراهم داده لشکرها درهم‌آویختند وبعد ازکشش وکوشش بسیار شکست برتردی بیگ خان ومغلان‌افتاده فوج ظلمت برافواج نورغلبه‌کردند.

همه کار وپیکار رزم ایزدیست — که داند فرجام فیروز کیست

ز خون دلیران وگرد سپاه — زمین لعل‌گون شد هوا شد سیاه

تردی بیگ خان با شکست یافته‌ها راه اردوی والد بزرگوارم پیش‌گرفتند چون بیرام خان‌باو سوء مزاجی داشت او رابیهانه شکست وتقصیر درجنگ مخاطب ساخته‌کارش را به آخر رسانید دیگرباره بنابر غروری که ازوقوع فتح در دماغ‌آن‌کافر ملعون جاکرده بود با جمعیت‌وفیلان[۱۴ب]خودازدهلی بر آمده‌متوجه پیش‌گشت‌ورایات‌جلال‌حضرت عرش‌آشیانی‌از کلانور به‌قصد دفع اوتوجه فرمودند. درحوالی پانی‌پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد در روزپنجشنبه دوم محرم نهصد وشصت وچهار مقابله ومقاتله روی داد فوج هیموسی‌هزار سوار دلاورجنگی بود وغازیان لشکر منصور زیاده ازچهارپنجهزار نبودند. درآن روزهیمو بر فیلی هوایی‌نام سواربود ناگاه تیری برچشم‌آن‌کافر رسید از پس سر او بدرکرد.

لشکراواین حالت را مشاهده نموده هزیمت یافتند. اتفاقاً شاه قلیخان‌محرم با چندی‌از

دلاوران به‌فیلی که هیمور بر بالای او زخمی بود رسیدند. میخواستند که فیلبان او را به‌تیر بزنند فریاد برآورد که مرا نکشید که هیمور بر بالای این‌فیل است، درحال او را به‌همان هیئات مجموعی نزد حضرت عرش‌آشیانی می‌آوردند. بیرام خان عرض می‌کند که مناسب‌آنست که حضرت بدست خود تیغی برکافر رانند تا ثواب غزا یافته درطغرای فرامین غازی جزو اسم مبارك گردد فرمودند که من او را قبل از این‌پاره پاره کرده‌ام وبیان می‌کنند که درکابل روزی پیش‌عبدالصمدشیرین قلم مشق تصویرمی‌کردم صورتی به‌قلم درآمد که اجزای‌آن ازیکدیگر متفرق بودند یکی ازنزدیکان پرسید که صورت‌کیست درزبان من رفت که صورت هیموست. دست خود را آلوده به‌خون اونساخته به یکــی ازخدمتکاران فرمودنــد که‌گردن او را بزند. کشتیهای لشکر مغلوب پنجهزار به‌شمار درآمد. سوای‌آنکه در اطراف وجوانب افتاده‌باشند. دیگرازکارهای نمایان‌آن حضرت فتح‌گجرات و ایلغاریست که درآن راه فرموده‌اند.

در وقتیکه میرزا ابراهیم حسین‌ومحمد حسین میرزا از این دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و تمام امرای‌گجرات وفتنه طلبان‌آن حدود متفق شده قلعهٔ احمدآباد را که میرزاعزیز کوکه باافواج قاهره‌درآنجابود درقبل‌داشتند. حضرت‌عرش‌آشیانی بنا براضطراب جیجی‌آنکه والده‌میرزای [۱۵ الف]مشارالیه باجمعیت پادشاهانه بی‌توقف ازدارالخلافه‌فتحپور متوجه‌گجرات‌می‌گردند. این‌نوع راه دور ودراز راکه به دوماه‌قطع توان‌نمود درعرض‌نه روز گاه‌به‌سواری‌اسب‌وگاه به‌سواری‌شتروگهر بهل طی‌فرموده خودرا به‌سرپله میرساندچون‌به‌تاریخ پنجم جمادی‌الاول سنه ۹۸۰ نهصد وهشتاد به‌حوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می‌پرسند. بعضی‌می‌گویند که شبیخون به‌لشکرغنیم میباید برد حضرت می‌فرمایند که شبیخون‌کار بیدلان وشیوه فریب‌کارانست درحال به‌نواختن نقاره و انداختن سورن حکم می‌فرمایند وچون به‌دریای سابرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به‌ترتیب بگذرنــد. محمد حسین میرزا از غلغله‌گذشتن افواج قاهره مضطرب‌گردیده خود به‌قراولی برمی‌آید سبحان قلی ترك هم از این جانب‌باچندی از دلاوران به‌کنار دریا تفحص حال غنیم مینمودند میرزا آن جماعت راکه می‌بینند، می‌پرسد که این چه فوجی است سبحان‌قلی‌ترك می‌گوید که جلال‌الدین اکبرشاه و فوج اوست. آن بخت برگشته این معنی را قبول نمی‌کند ومی‌گوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازاین‌پادشاه رادرفتحپور دیده آمده‌اند ظاهراًتودروغ می‌گوئی. سبحان قلی گفت. امروز نه روز است‌که حضرت ازفتحپور به‌ایلغار رسیدند میرزا گفت‌که فیلان چطور رسیده باشند؟ سبحان قلی جواب دادکه چه احتیاج به‌فیلان بود این چنین جــوانان و بهادران سنگ شکاف بهتر ازفیلان نامی مست رسیده‌اند که حالا حقیقت دعــوی‌گری وسرکشی معلــوم خواهد شد

میرزا غایتاً ازشنیدن این سخن پاره از جا در رفته متوجه ترتیب افواج میگردد وحضرت آن مقدار توقف می‌فرمایند که غنیم درسلاح پوشی‌است بعد از آن متوجه می گردند که هرچند کس می‌فرستند که‌خان کلان‌را از پتن بر آید او ایستادگی[۱۵ب]می‌نمایدومی گوید که غنیم‌دوراست تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه درین طرف‌آب باید بود. حضرت فرمودند که ما همیشه خصوصاًدرین یورش‌اعتماد بر تأیید ایزدی نموده‌ایم اگر نظر برسلسله ظاهر می‌بود، این‌جریده ایلغار نمی‌آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگ است تن زدن ما لایق نیست. این سخن‌گفته توکل فطری را سپرخود ساخته با مخصوصی چند که درطرح بههم رکابی مقرر شده بودند درآن دریا اسب انداختند با آنکه‌گمان پایاب نبود سلامت عبور فرمودند، حضرت دوبلغه خود رامی‌طلبند قور دار در اضطراب آوردن دوبلغه، پیش‌بینی دوبلغه را می‌اندازد مخصوصاً این‌معنی را به‌شگون خوب نمی‌گیرند. حضرت درحال می‌فرمایند که شگون ما بسیارخوب شد. چراکه پیش روی ماگشاده‌گشت. درین اثنامیرزای بخت‌برگشته صفها را آراسته به‌جنك ولی نعمت خود برمی‌آید.

با ولی نعمت اربیرون آئی گر سپهری که سرنگون آئـی

خان اعظم را مطلق‌گمان آن نبود که به‌این تیزی وجلدی‌آن حضرت سایه رحمت بـاین حدود خواهندانداخت‌هر کس‌خبر ازآمدن‌آن‌حضرت میداد او اصلا قبول نمی کرد تا آنکه به‌قرائن و دلائل‌آمدن آن حضرت خاطرنشان او شد، لشگر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گـردید مقارن‌این آصفخان نیزخبری باومی‌رساند پیش‌ازبرآمدن فوج از قلعه لشکرغنیم ازمیان‌درختان نمودارشد. حضرت‌تائید ایزدی رادست‌آویزهمت‌خود ساخته‌روان‌شدند. محمد قلیخان‌توقنائی تردی‌بیگ‌دیوانه باجمعی‌ازبهادران پیشتررفته باندك ترددی‌جلوگردانیدند، حضرت[۱۶الف]به راجه بهگوان داس می‌فرمایند که غنیم بیشماراست ومردم ما اندك باید همه یکسرویك دل‌گشته برغنیم حمله‌آورگردیم که مشت بسته کارگرتر از پنجه‌گشاده است، این سخن‌گفته وتیغها آخته با فدائیان خود غلغله‌الله‌اکبر و یامعین را بلندآوازه ساخته می‌تازند. بیت

بپرید هوش زمانه ز جوش بدرید گـوش سپهر ازخروش

برانغار وجرانغارباد شاهی مه مقابل وجمعی‌ازبهادران قول‌رسیده داد دلاوری دادند. کوکبانی که ازقسم‌آتشبازی است هم ازلشکر غنیم درگرفته درزفوم زاری مـی‌پیچد وآن چنان شوری می‌اندازد که‌فیل‌نامی‌غنیم‌درحرکت‌آمده باعث‌برهم خوردگی جمعیت‌غنیم می گردد، دراین‌اثناء فوج قول رسیده محمد حسین میرزا وجمعی را کـه با او در زد وخورد بودند بـرداشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات مردانه به‌تقدیم رسانیدند. مان سنگه در بـاری درنظـرآن

حضرت برغنیم خود غالب آمده، راگهوداس کچواهیه جانسپاری کرد. ومحمد وفا که ازخانه‌زادان این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسب افتاد، به‌عنایت خالق بنده نـواز و به محض همت و اقبال شهنشاه سرافرازجمعیت غنیم ازهم متفرق‌گشته شکست براحوال آنها راه یافت، به‌شکرانه‌این فتح عظیم روی نیاز به‌درگاه کرایم کارساز نهاده لوازم شکر گزاری قیام واقدام می‌نمایند. در این اثنا یکی از کلاونتها بعرض میرساندکه سیف خـان کوکلتاش نقد حیات را نثار راه دولتخواهی نمود. بعد ازتحقیق ظاهر شدکه درحالتی که محمد حسین میرزا باچندی‌ازاوباش برفوج قول‌می‌تازدسیفخان بحسب‌اتفاق باو برمی‌خورد و دادمردانگی‌داده‌شهید می‌شود. ومیرزا نیزازدست دلاوران قول زخمی می‌گرددکوکلتاش مذکوربرادرکلان زینخان کوکه‌است‌ازغرایب احوال آنکه یك روزپیش از این جنك حضرت آشیانی[۱۶ب]طعام میل می‌فرمودندازهزاره که دانای‌علم شانه بینی‌بوده می‌پرسندکه فتح ازکدام طرف است‌می‌گوید که جانب شما است. اما یکی از امرای این لشکر شهید خـواهد شد در همان اثناء سیفخان کوکه عرض‌می‌کندکه کاشکی‌این سعادت‌نصیب من شود.

بسا فالی که از بازیچه برخاست   چون اختر‌می‌گذشت‌آن‌فال شدراست

القصه میرزا محمد حسین عنان‌گردانیده پای اسبش در زقوم زاری بنده شده از اسب‌می‌افتد. گدا علی نامی از یکه‌های پادشاهی باو برمی‌خورد و او را درپیش اسب خود سوار کرده به ملازمت حضرت می‌آورد. چون دو سه کس دعوی شرکت گـرفتن اومی‌کنند حضرت از او می‌پرسند که تراکه‌گرفت‌می‌گوید که‌نمك‌پادشاه ودست‌اوراکه‌ازعقب‌بسته بودندمی‌فرمایند که‌از پیش بندند. در این اثنا آب می‌طلبد مرکتخان که ازغلامان معتمد بود هر دو دست خود برسر اومی‌زندحضرت باواعتراض‌فرموده خاص می‌طلبند واو را سیراب عنایت می‌سازند تااین‌زمان هنوز میرزا عزیز کوکه ولشکر از درون قلعه برنیامده بوده‌اند حضرت بعدازگـرفتاری میرزا محمد حسین‌آهسته آهسته متوجه شهراحمدآباد می‌شوند. میرزا را به رای رایسنگه‌که ازعهدهٔ را جپوتان بود می‌سپارندکه برفیل انداخته همـراه آورد. دراین اثنا اختیارالملك‌که یکی از سرداران معتبرگجراتیان بود بافوجی قریب به‌پنجهزارکس نمایان می‌گردد ازنمودارگشتن‌این فوج اضطراب‌تمام درمردم پادشاهی‌بهم می‌رسد. حضرت به‌مقتضای شجاعت جبلی وفطـرات اصلی حکم به‌نواختن نقاره می‌فرمایند وشجاعت خان و راجه بهگوان داس وچندی ازبنده‌ها پیشترتاخته به‌فوج مذکور تیرمی‌اندازند. بملاحظه‌آنکه مبادا فـوج غنیم محمد حسین‌میـرزا را بدست درآورندمردم رای‌را یسنگه به صلاح و تجویز راجه مذکورسرمیرزا را[۱۷الف] از تن جدا می‌سازد. پدرم اصلا به‌کشتن او راضی نبوده وفوج اختیارالملك نیز از هم پاشیده

و اسب او را در زقوم زاری می‌اندازد. سهراب بیگ ترکمان سر او را بریده مـی‌آورد. به محض کرم و عنایت ایـزدی این نوع فتحی به‌اندك مـایه مردم روی داد. همچنین فتح ولایت بنگاله وگـرفتن قلاع مشهور و معـروف هندوستان مثل قلعه چتور و تهنبور و تسخیر ولایات خاندیس وگرفتن قلعه اسیر ودیگر ولایتی که به‌سعی افواج قاهره به‌تصرف اولیای دولت در-آمده است ازحساب وشماربیرون است. اگر به‌تفصیل مذکورگردد سخن دراز میشود.

صفت تفنگ اندازی ایشان:

درمحاربه به‌چتورجتمل راکه سردارمردم قلعه بودبدست خودبه‌تفنگ زده‌اند.درتفنگ-اندازی نظیر وعدیل خود نداشتند به‌همین تفنگ که جتمل را زده‌اند سنگرام نـام دارد و از تفنگهای نادر روزگار است. قریب سه چهارهزار جانور پرنده وچرنده زده باشند. من هم در انداختن تفنگ شاگرد رشید ایشان می‌توانم بود. ازجمیع شکارها کـه به‌شکاری کـه ازتفنگ زده شود طبیعت راغب است و دریك روز هژده آهو را به‌تفنگ زده‌ام.

صفت‌ریاضت ایشان:

ازریاضتی‌که والدین بزرگوارم‌می‌کشیدند یکی ترك غذای حیوانی بودکه درتمام‌سال سه مـاه به‌گوشت میل می‌فرمودند و نه ماه دیگر به‌طعام صوفیانه قناعت می‌کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضـی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان دربسیاری از روزهـا و ماههاکشتن حیوانات منع عام بود. تفصیل ایام وشهوری‌که مرتکب خوردن‌گوشت نمی‌شدند در اکبرنامه داخل است.

در همـان تاریخ کـه اعتمادالدوله را دیوان ساختم، خـدمت دیوانی بیوتات را بـه معزالملك‌فرمودم، معزالملك‌ازسادات‌باختراست‌درایام والدبزرگوارم‌به‌مشرقی‌کرکراقخانه‌قیام واقدام‌می‌نمود.[۱۷ب]دریك‌روز از روزهای‌ایام جلوس‌صدکس‌ازبنده‌های‌اکبری‌وجهانگیری به‌زیادتی منصب و جهانگیـری به‌زیادتی منصب وجـاگیر سرافرازگشتند. درعید رمضان چون اول عیدی بود ازجلوس همایونی به‌عیدگاه برآمدم. کثرت عظیمی شده بـود به‌نماز عید قیام نموده لوازم شکر وسپاس ایزدی بجای‌آورده متوجه دولت‌سرا شدم به‌مقتضای‌آنکه. مصراع:

ازخوان پادشاهان راحت‌رسدگدارا

فرمودم‌کـه پاره زر صرف تصدقات وخیرات نمایند. ازآن جمله چند لك دام حـواله دوست محمد شدکه به‌فقرا و ارباب احتیاج قسمت‌کند و به‌میرجمال‌الدین حسین انجوومیران صـدر جهان ومیرمحمد رضا سبزواری، هریك یك لك دام داده شدکه در اطراف شهرخیرات‌کنند و

پنجهزار روپیه به‌درویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم وحکم فرمودم که هرروز یکی از منصبداران یاتش پنجاه هزار دام به‌فقرا می‌داده باشند. قبضه شمشیر مرصع به‌خانخانان‌فرستاده شد. میرجمال‌الدین حسین‌انجو را به‌منصب سه هزار سربلند ساختم. صدارت به‌دستورسابق به میران صدرجهان مفوض گردید و به‌حاجی کوکه، که از کوکهای حضرت پدرمن است‌فرمودم که درمحل عورات مستحقه‌را بجهت دادن زمین و زر نقد به‌نظرمی‌گذرانیده باشد.

زاهدخان ولد محمدصادق خان را که هزار وپانصدی بود دوهزاری ساختم. به‌هر کس فیلی‌یااسبی‌مرحمت می‌شد. رسم شده بود که نقیبان ومیرخواران ازآنکس جلوانه‌گویان مبلغی می‌گرفتند. فرمودم که‌این زر را ازسرکار بدهند‌تامردم ازطلب وخواست‌این گروه‌خلاص‌باشند.

درهمین روز سالباهن ازبرهانپور رسید و اسبان وفیلان برادرم مرحوم دانیال را به‌نظر درآورد. ازجمله‌فیلان که آورده بودیکی‌مست‌الست‌نام‌داشت. [۱۸ الف] درنظرم‌خوش‌درآمدواورا نورگنج نام نهادم عجب چیزی درین فیل مشاهده شد. هر دوطرف گوشهایش برابرهندوانه کوچکی درآمده است و ازآنجا که‌آب در ایام مستی ازفیلان میچکد برمی‌آید وهمچنین بر- بالای پیشانی بیشتر برآمدگی داردکه باین کلانی درفیلان دیگر دیده نشده، خیلی خوشنما و مهیب بنظر درمی‌آید. تسبیحی از جواهر به‌فرزند خرم عنایت‌کردم به‌نیت‌آنکه به‌منتهای‌مطالب صوری ومعنوی برسد.

منع اخذ زکوت ازسایرجهات‌کابل وقندهار:

چون زکوت ممالك محروسه راکه حاصل ازکرورها می‌گذشت معاف نموده بودم سایرجهات کابل را نیزکه ازبنادر مقرر راه هندوستان است ویك‌کرور وبیست وسه لك دام جمع‌آن میشد، بخشیدم. از این دو ولایت‌که یکی‌کابل و دیگری قندهار باشد هرسال مبلغهای کلی به‌علت زکوت بود. این رسم قدیم را از این دومحل برداشتم و ازین ممر رفاهیت تمام ونفع‌کلی به‌اهل ایران وتوران عایدگشت.

جاگیر آصف‌خان‌که درصوبه بهاربودبه‌بازبهادرخان‌مرحمت‌شد وآصف خان را فرمودم که درصوبه پنجاب جاگیر تنخواه دهند. چون بعرض رسیدکه مبلغی درمحل جاگیر آصف خان باقی‌مانده وحالاکه حکم تغییرشده وصول‌آن متعذر است فرمودم‌که یك لك روپیه ازخزانه بدو بدهند وآن زر باقی را باز بهادر به‌خالصه شریفه بازیافت نماید.

صفت‌شریف‌آملی :

شریف‌آملی را به‌منصب دوهزاری پانصد از اصل و اضافه مقررداشتم بسیار

پاکیزه نهاد و خوش نفس است باز آنکه از علم رسمی بهره ندارد اکثر اوقات از اوسخنان بلند ومعارف ارجمند سر برمیزند درلباس فقر وتجرید مسافرت بسیار نموده با بسیاری ازبزرگان‌صحبتهاداشته. مقدمات ازباب‌تصوف‌را درذکردارد واین‌معنی قالی[۱۸ب]اوست نه حالی. در زمان والد بزرگوارم ازلباس فقر و درویشی برآمده مرتبه امارت وسرداری یافت. نفسش به‌غایت قوی است روزمره وتکلمش با آنکه ازمقدمات عربیت عاری محض است در غایت فصاحت وپاکیزگی است و انشای عباراتش نیز خالی ازنمکی نیست، ازشاه قلی خان محرم درآگره باغی مانده بود چون وارث نداشت به‌دختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم بود، تکلف کردم فرزند خرم را پدرم به‌ایشان سپرده بودند. هزار مرتبه ازفرزند زائیده دوستر میدارند.

نوروز اول ازجلوس مبارك

شب سه شنبه یازدهم ذی‌القعده سنه هزاروچهارده وقت صبح که محل فیضان نور است، حضرت نیر اعظم ازبرج حوت به‌خانه شرف وخوشحالی خودکه برج حمل باشد، انتقال فرمودند. چون اولین نوروز ازجلوس همایون بود، فرمودم که دیوارهای دولتخانه خاص و عام رابه‌دستورزمان والد بزرگوارم دراقمشه نفیسه‌گرفته آئینی درغایت زیب وزینت‌بستند، واز روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روزشرف بود خلایق دادعیش وکامرانی دادند. اهل سازونغمه‌ازهرطایفه وهرجماعه جمع بودند. لولیان رقاص ودلبران هندکه‌به‌کرشمه دل‌ازفرشته می‌ربودندهنگامه‌مجلس‌راگرم داشتندفرمودم که‌هرکس‌ازمکفیات ومغیراتآنچه می‌خواسته‌باشد بخورد، منع ومانعی‌نباشد. بیت

ساقی به نور باده برافروز جام ما　　　مطرب بگوکه‌کار جهان شد به‌کام ما

در ایام پدرم، درین هفده هژده روز مقرر بودکه هر روزیکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکشهای نادر از اقسام جواهر ومرصع‌آلات واقمشه نفیسه وفیلان واسپان سان‌نموده آنحضرت را تکلیف برآمدن به مجالس خود می‌فرمودند و ایشان بنا بر سرافرازی بندگان بدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر می‌شدند وپیشکشها را ملاحظه فرموده‌آنچه خوش‌آمده برداشته‌تتمه‌را به‌صاحب‌مجلس‌می‌بخشیدندوچون‌خاطرمایل به‌رفاهیت‌وآسودگی[۱۹الف]سپاهی و رعیت بود. درین‌سال پیشکش را معاف فرمودم. مگرقلیلی که ازچندی نزدیکان، بنابررعایت خاطر اینها درجه قبول یافت. در همین روزها بسیاری ازبنده‌ها بزیادتی منصب سرافرازی یافتند ازآنجمله‌دلاورخان افغان را هزار وپانصدی ساختم. دیگرراجه باسو راکه اززمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگی تا حال طریقه بندگی و اخلاص بمن دارد

دوهزاروپانصدی منصب داشت سه هزار وپانصدی کرد. شاه بیگ خان حاکم قندهار از اصل و اضافه به‌منصب پنجهزاری سرافرازگردیده و رای رایسنگه از امرای راجپوت به‌چنین‌منصب سرافرازی‌یافت. دوازده هزار روپیه مدد خرج‌گویان فرمودم که بهرانا شنکر بدهند.

رفع شورش گجرات بسعی‌راجه بکرماجیت: درآغازجلوس‌یکی ازاولاد مظفرگجراتی که خود راحاکم زاده ازآن ولایت می‌گرفت سرشورش برآورده، طرف وجوانب شهراحمد آباد را تاخت وتاراج نموده چندی ازسرداران مثل یتیم بهادر اوزبك و رای علی بهتی که ازجوانان مردانه وقرارداده بودند درآن فته شهادت رسیدنـد اخرالامر راجه بکـرماجیت و بسیاری ازمنصبداران با شش هفت هزار سوارآراسته به‌کومك لشکرگجرات تعیین یـافت و مقرر شدکه چون خاطر از رفع ودفع مفسدان جمع سازد. راجه مذکورصاحب صوبه‌گجرات باشد و قلیچ خان که قبل از این بدان خدمت تعیین یـافته بود، متوجه ملازمت گـردد. بعد از رسیدن افواج قاهره سلك جمعیت مفسدان ازیکدیگر پاشید هر کدام به‌جنگلـی پناه جستند و آن ولایت درقید ضبط درآمد وجز این فتح در احسن ساعات به‌مسامع جاه وجلال رسیدهمه درینولا عرضه داشت فرزند پرویز به نظر درآمدکه راناتهانه مندل را که سی و چهار کروهی اجیرواقع است‌گذاشته فرا نمود وافواج قاهره متعاقب اوتعیین‌یافته‌اندامیدکه اقبال‌جهانگیری او را نیست ونابود سازد. در روزشرف بسیاری ازبنده‌ها به رعـایتها و اضافه‌های منصب سرافرازی‌یافتنـد. پیشروخان‌را که[۱۹ب]ازخدمتکاران قدیم‌است‌ودرملازمت‌حضرت‌جنت‌آشیانی از ولایت آمده بود بلکه ازجمله مردمی است کـه شاه طهماسب همراه ساخته بـودند مهتر سعادت نام داشت. چون داروغه ومهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و دراین خدمت نظیـر وعدیل خود ندارد، او را به‌خطاب پیشروخان سرافراز ساختند. اگر چه ملازم ملایم طبیعت و قلقچی مشرب است، نظر برحقوق خدمات اونموده به‌منصب دوهزاری از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم.

تمهید مقدمات یعنی سلطان خسرو: دروسط سال ازجلـوس همایون خسرو را بنابـر جوانیها وغروری که جوانان را می‌باشد وکم تجربگی و عاقبت ناانديشي ومصاحبان ناجنس خیالات فاسد راه یافته بود بـه‌تخصیص در ایام بیماری والـد بزرگوارم که بعضی ازکـوته اندیشان بنابرکثرت جـرایم وتقصیراتی که از ایشان به‌وقوع‌آمده بود و از عفـو و اغماض ناامید محض بودند، به‌خاطرگذرانیدندکه او را دست‌آویـزی ساخته امور سلطنت را ازپیش خودگیرند، از این معنی غافل‌که امورسلطنت وجهانبانی امری نیست که به سعی نـاقص عقلی چند انتظام پزیرد، خالق دادار تاکرا شایسته این امرعظیم‌القدر رفیع‌الشان داند و این خلعت

را برقامت قابلیت چه کس راست آورد.

ز دارنده نتوان ستد بخت را نشاید خرید افسر وتخت را

سری را که حق تاج پرورنمود نشاید ازو تاج دولت ربود

چون خیالات فاسدان و کوته اندیشان بغیر ازندامت وپشیمانی‌نتیجه ندارد و امور سلطنت‌باین نیازمند درگاه الهی قرارگرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوحش درمی‌یافتم هرچند درمقام عنایت وشفقت شده خواستم‌که بعضی تفرقه‌ها و دغدغه‌ها ازخاطراو دورسازم فایده‌بر- آن مترتب نگشت تا آنکه به‌کنکاش جمعی ازبخت برگشتگان درشب یکشنبه هشتم ذی‌الحجه سنه مذکور بعدازگذشتن دوگهری زیارت روضه منوره حضرت عرش‌آشیانی را مذکورساخته باصد وپنجاه سواری‌که باومتعلق بودند، از درون قلعه آگره برآمده متوجه می‌گردد. بعد از روان‌شدن‌او به‌اندك[۲۵ الف]زمانی‌یکی‌ازچراغچیان که‌باوزیرالملك آشنا بود، باوخبر می‌رساند که خسروگریخت وزیرالملك او را همراه‌گرفته پیش امیرالامرا مــی‌آورد. چون این خبر را تحقیق‌می‌نمایدمضطربانه‌بدربارمحل‌آمده یکی‌ازخواجه سرایان را می‌گوید که دعای‌من‌برسان وبگوکه عرض ضروری دارم، حضرت بیرون تشریف‌آوردند. چون در خیال من ایــن امر در نیامده بود، گمان بردم‌که ازجانب دکن یا گجرات خبری رسیده باشد ـ بعد ازبیرون‌آمــدن ظاهر شدکه ماجرا چیست؟ گفتم چه بایدکرد؟ خود سوارشده متوجه‌گردم یا خرم را بفرستم. امیرالامراعرض کردکه اگرحکم‌شود من‌بروم. فرمودم‌که چنین باشد. بعد ازآن معروض‌داشت که اگر به‌نصیحت برنگردد دوست به‌صلاح بکند چه بایدکرد؟ گفته شدکه اگــر بی‌جنگ به راه راست درنیایدآنچه از دست توآید تقصیرمکن، سلطنت خویشی وپدر وفرزندی نمی‌تابد کــه : با شاه خویشی ندارد‌کسی. چون این سخنان و دیگر مقدمات‌گفته او را مرخص ساختم به‌خاطررسیدکه خسرو از اوآزردگی تمام دارد وبنابرقرب ومنزلتی‌که داشت محسود امثال و اقران است مبادا اتفاقی درحق او اندیشند و او را ضایع سازند معزالملك را فرمودم‌که رفته اورابازگرداندوشیخ‌فریدبخشی بیگی‌رابدین خدمت‌تعیین‌نموده‌حکم کردم که‌مجموع‌منصبداران واحدیانی‌که دریاتش‌اند به‌همراهی اومتوجه شوند و اهتمام هان‌کوتوال به‌قراولی‌وخبرگیری مقررگشت وباخود قراردادم‌که به‌مقتضای‌سبحانی‌چون روزشود خودنیزمتوجه شوم ومعزالملك امیرالامرا‌را‌آورد. چون‌درهمین روزها احمد بیگ خان ودوست‌محمدپکاول مرخص‌گشته بودند و درحوالی‌سکندره‌که برسرراه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو بدان نــواحی‌با چندی از دایره‌های خود برآمده متوجه ملازمت‌گردیدند وخبر رسانیدند‌که خسرو راه پنجاب را درپیش‌گرفته به‌ایلغار می‌رود. به‌خاطرگذشت‌که مبادا راه چپ زده بجانب دیگر رود چون

راجه‌مان‌سنگه‌خالوی‌اودر بنگاله بود به‌خاطر اکثر بنده‌های درگاه میرسید که به[۲۰ب] آنجانب متوجه‌خواهدگشت به‌هرطرف کسان‌فرستادم. مشخص شد که به‌پنجاب می‌رود. در این اثناصبح طالع‌گشت تکیه بر کرم وعنایت‌الله تعالی نموده به‌عزیمت درست سوار شده ومقید به‌هیچ کس وهیچ چیز ناشده متوجه‌گردیدم.

بلی آن راکه اندوهی است درپی   نمی‌داندکه ره چون می‌کندطی
همین داندکه افتد پیش ورانـد   نداند با کـه آید با که مانـد

چون به‌روضه متبرکه والد بزرگوارم که درسه‌کروهی شهر واقـع است رسیدم استمداد همت ازروحانیت آن‌حضرت نمودم مقارن‌آن حال‌میرزا حسین پسرمیرزا شاه رخ را که اراده‌همراهی خسرو داشته‌گرفته‌آورند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته‌بر-فیل سوارکردند و این اول شگون بودکه به‌برکت وتوجه و امدادآن حضرت به ظهورآمـد. چون نیمروزشد وهوا گرمی تمام بهمرسانید لحظه درسایه درخت توقف نمود به خـان اعظم گفتم که هرگاه ما را با این امنیت خاطر اینحال بوده باشد که میعاد افیون را که در اول روز بایست‌خوردتاحال نخورده باشم و هیچکس‌بیاد نداده باشد حال‌آن بی‌سعادت را از این‌قیاس بایدکردآزادی‌که داشتم ازاین عمر بودکه فرزند بی‌موجب وسببی غنیم وخصم شد. اگرسعی بدست‌آوردن اوننمایم مفسدان وفته‌کینیان را دستگاهی بهم خواهد رسید یا او سر خودگرفته به‌اوزبك یا قزلباش خواهد رفت و ازین عمرخفتی بدین دولت راه خـواهد یافت. بنابراین مقدمات بدست‌آوردن او را پیشنهاد همت ساخته بعد از اندك آسایشی‌که ازپرگنه متهره‌که در بیست کروهی آگره واقع است دوسه‌گروه‌گذشته درموضعی ازمواضع پرگنه مذکور که‌تالابی داشت‌نزول نمودم. خسروچون به‌متهرا می‌رسد به‌حسن بیگ خان بدخشی‌که از رعایت‌یافتهای والدبزرگوارم بود و البته به‌قصد ملازمت من ازکابل می‌آمد برمی‌خوردوچون طبع‌بدخشیان‌به فتنه‌وآشوب‌پیراسته‌است‌این‌معنی‌را ازخداخواسته‌با[۲۱الف]دویست‌سیصداز‌او‌یماقات‌بدخشان که همراه اوبوده‌انـد راهبر و سپه سالار اومیگردد و در راه هرکس کـه ازپیش میآید تاراج نموده اسب واسباب او را می‌گیرند. سوداگران و راهگذاران مال اولجه وتاراج این‌مفسدان بود هرجا که میرسیدند زن وفرزند مردم ازآسیب آن فاسقان ایمن نبودند. خسرو به‌چشم خود می‌دیدکه برملك‌موروثی‌آباء واجداد اوچه قسم ستمی‌می‌رود از دیدن این افعال ناشایسته این بدبختان درساعتی هزاربار مرگ را آرزو می‌کرد. غایتا از مداراومواسا با این سگان چاره نداشت. اگربخت واقبال‌یاوری احوال اونموده ندامت وپشیمانی را دست‌آویزخودمی‌ساخت و بی‌دغدغه خاطر به ملازمت من می‌آمد. عالم‌السرایـر دانا است‌که ازتقصیرات او بـالکل

درگذشته آن مقدار لطف و شفقت می‌نمودم که سرموئی تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی‌ماند. چون درواقعه حضرت عرش آشیانی به‌فساد بعضی مفسدان ارادها از خاطر او سربرزده بود و می‌دانست که اینها به‌من رسیده است اعتماد برمهر وشفقت من نمی‌کسرد. والدهٔ او هم درایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع او و سلوك برادر خودش مادهوسنگه تریاك‌خورده و خود را کشت.

صفت نیکذاتی والده خسرو و سبب فوتش:

از خوبیها و نیکذاتی‌های او چه نـویسم: عقلی به کمال داشت و اخلاص او به‌من بدرجه‌ای بود که هزار پسرو برادر را فدای یك‌موی من می‌کرد. مکرر به‌خسرو مقدمات نوشت و او رادلالت به‌اخلاص ومحبت من می‌کرد و چون دید که هیچ فایده بران مترتب نمی‌گردد و عاقبت معلوم نیست که به‌کجا منجر خواهد شد.

از غیرتی که لازمه طبیعت راجپوتان است، خاطر برمرگ خود قرار داده وچندین مرتبه گاه‌گاهی مزاج او درشورش درمی‌آمد. چنانچه این حدیث میراثی بود که پدر و برادران او همه به‌یکبارگی درد دیوانگی خودها را ظاهرمی‌کردند و بعداز مدتی علاج‌پذیر می‌شدند. و در ایامی که من بدشکار متوجه گشته بودم روز بیست و ششم ذی‌حجه سنه هزار و سیزده هجری افیون بسیار درعین شورش دماغ خورده در اندك زمانی درگذشت. گویاکه این احوال پسر بی‌دولت[۲۱ب]خودرا پیشتر می‌دیده است اول کدخدایی که‌در آغازجوانی‌وخردسالی‌مراروی‌داد نسبت او بود و بعداز تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم. چون بدسلوکی فرزند و برادر را نسبت به‌من نتوانست دید از سرجان در وقت دماغ پریشان‌شدن درگذشته خود را ازین کلفت واندوه باز رهانید. ازفوت او بنابر تعلقی که داشتم ایامی برمن گذشت که ازحیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم. چهار شبانه‌روزکه سی ودوپهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیزی از مأکول و مشروب وارد طبیعت نگشت.

چون این قضیه به‌والد بزرگوارم رسید دلاسانامه درغایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارك که از سر برداشته بودند همان‌طور بسته بجهت من فرستادند. ایـن عنایت آبی برآتش سوز وگداز من زد، و اضطراب و اضطرار مرافی‌الجمله قراری وآرامی بخشید و غرض از ذکر این مقدمات آنکه بی‌سعادتی ازین در نمی‌گذردکه فرزندی بنابر ناخوشی سلوك و اطوار ناپسندیده باعث قتل مـادر خـود شود، و به‌پدر خود بی‌هیچگونه بـاعثی و سببی به‌محض تصورات و خیالات فاسد در مقام بغی و عناد درآمده از دلوت ملازمتش‌فرار برقرارنماید. چون منتقم جبار هرکرداری را سزای دربرابر نهاده لاجرم

مآل حالش بدان انجامید که به‌بدترین احوالی به‌قید درآمد و از درجهٔ اعتبار افتاده به‌زندان دائمی گرفتار گردید.

راه چو مستانه رود هوشمند پای بدام آورد و سر در کمند

مجملا روزسه‌شنبه دهم‌شهر ذیحجه به‌منزل هودل فرود آمدم. شیخ‌فرید بخاری باجمعی از شجاعان و بهادران به‌تعاقب خسرو و هراول لشکر فیروزی اثر معین و مشخص گشتند. دوست محمدرا که در رکاب بود بنا برسبق خدمت و ریش سفیدی به‌محافظت قلعه آگره ومحلها و خزاین فرستادم.

اعتمادالدوله وزیرالملك را در وقت برآمدن از آگره، به‌ضبط و حراست شهر گذاشته بودم به‌دوست محمدگفتم که چون به‌صوبه پنجاب‌می‌رویم وآن صوبه در دیوانی اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهی ساخت و پسران میرزا محمد حکیم راکه در آگره‌اند به قید آورده محبوس نگاه خواهی داشت. چون هرگاه‌که از فرزند صلبی این معامله رونماید از برادرزاده و عموزاده چه توقع توان‌داشت معزالملك بعداز رخصت دوست محمدبخشی شد. چهارشنبه به‌پلول و پنجشنبه به‌فریدآباد نزول اجلال واقعه گشت. روز جمعه سیزدهم به‌اتفاق دهلی دست داد. ازگرد راه به‌زیارت روضهٔ مقدسه حضرت جنت آشیانی شتافته زیارت نمودم و استمداد همت‌کردم و به[۲۲ الف]فقرا ودرویشان‌بدست‌خود زرها دادم وازانجا به‌نزهت‌گاه مقام‌حضرت شیخ نظام‌الدین‌اولیا توجه‌کردم به‌لوازم‌زیارت قیام واقدام نمودم بعداز آن پاره زرها به‌میرجمال‌الدین حسین انجو و مبلغی دیگر به‌حکیم مظفر دادم تا به‌فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند. روز شنبه چهاردهم مقام سرای نریله منزل شد این سرای را خسروسوزانیده رفته‌بود. منصب آقاملابرادرآصفخان‌که به‌خدمت حضورسرافراز بوده ازاصل و اضافه هزاری ذات و سیصد سوار مقرر می‌کرد در این راه خدمت چپان می‌کرد جمعی از ایماقات در رکاب ظفر انتساب بودند. به‌ملاحظه آنکه چون بعضی‌از این مردم باخسرواتفاق دارند مبادا به‌خاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد به‌کلان‌تران ایشان دوهزار روپیه داده شد که درخرد مردم قسمت نمایند و جماعت خود را به‌مراحم جهانگیری امیدوار سازند. به‌شیخ فضل‌الله وراجه دهبردهر زرها دادم‌که در راه به‌فقرا و برهمنان می‌داده باشند. سی‌هزار روپیه فرمودم‌که در اجمیر به‌راناشنکر به‌طریق مدد خرج بدهند. روز دوشنبه شانزدهم ذی‌حجه به پرگنه پانی‌پت رسیدم. این منزل و مقام برآبای‌کرام و اجداد ذوی‌الاحترام ما همیشه مبارك و فرخنده آمد و دوفتح‌عظیم دراین سرزمین روی‌داده. یکی شکست ابراهیم لودی‌که به‌صولت عساکر ظفر تأثیرحضرت فردوس مکان دست داده وذکر آن درتواریخ روزگار مرقوم ومسطور

است‌دوم فتح‌هیموی به‌کردار که دراول‌دولت والدبزرگوارم به تفصیلی‌که تحریریافته ازعالم اقبال به‌ظهورآمد. در حینی‌که خسرو از دهلی‌گذشته به‌پرگنه مذکور متوجه می‌گردد به‌حسب اتفاق‌دلاورخان‌آنجارسیده بوده‌است‌چون‌این‌مقدمه می‌شنودفرزندان‌خودرا از آب‌جون[۲۲ب] می‌گذراند وخود سپاهیانه وقزاقانه دل برایلغار می‌نهد وقصد می‌کندکه خودرا پیش‌از رسیدن خسرو به‌قلعه لاهورانداژد. مقارن این‌حال عبدالرحیم نیز از لاهور به‌این مقام ومنزل می‌رسد. دلاورخان‌دلالت‌می‌کندکه فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران وخود به‌کناره گرفته منتظررایات جهانگیری می‌باش از بسکه گرانبار وترسنده بود این معنی را به‌خود قرار نتوانست داد. آن مقدار توقف نمودکه خسرو رسید. رفته او را ملازمت‌کرد. وقرار همراهی از روی اختیار با اضطرار داده خطاب ملك‌الوزرائی یـافت و وزیر صاحب اختیار گشت . دلاورخان مردانه متوجه لاهورگردید و در راه به‌هرکس و هرطایفه ملازمان درگاه وکروریان وسوداگران وغیرسوداگران که می‌رسید آنهارا از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خودمی‌گرفت و بعضی‌را می‌گفت‌که از راه‌کناره گیرند.

بعدازآن بنده‌های خدا از تاراج و دست‌ تعداز آن ظالمان ایمن گشتند. غالب ظن آن بودکه اگر سیدکمال در دهلی و دلاورخان در پانی‌پت جرات و همت نموده سرراه برخسرو می‌گرفتند آن جماعه پرریخته‌که با او همراه بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان می‌گشتند و خسروبه‌دست می‌افتاد غایتا همتشان یـاری نکرد و در ثانی الحال هریك تقصیرات خود را به‌روش تلافی نمودند دلاورخـان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن خسرو به‌قلعه درآمدن که خدمت نمایانی بود تدارك آن‌کوتاهی نمود. و سیدکمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه به‌تقدیم رسانید، چنانچه درمحل خود نوشته خواهد شد.

هفدهم ذی‌حجه پرگنه‌کرنال محانزول رایات عالیات گشت دربن منزل عابدین خواجه راکه پسر خواجه کـلان جویباریست پسرزاده عبدالله‌خان اوزبك و در زمان والد بزرگوارم آمده بود به‌منصب هزاری ذات وسوار سرافراز ساختم. شیخ‌نظام تهانسیری‌که ازشیادان‌مقرر [۲۳الف] وقت خودست خسرودامی‌بیندواورا به‌نویدهای‌خوشدل‌ساخته پاره‌ازراه‌می‌بردآمده مرا دید چون این‌مقدمات برگوش خورده بود خرجی راه به او داده فرمودم‌که متوجه‌زیارت خانه مبارك‌گردد. درنوزدهم پرگنه شاه‌آباد منزل‌گردید و آب دربن مقام بسیارکم‌بود. به‌حسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگان شادلب‌گشتند.

صفت مریدگرفتن شاهنشاهی:

شیخ‌احمد لاهوری‌راکه از زمان شاهزادگی نسبت‌خدمتگاری ومریدی داشت، به‌منصب

میرعدلی مقرر داشتم مریدان و ارباب اخلاص و بوسیله او ازنظر می‌گذرانند و دست و شبیه به‌هرکس که باید داد، به‌عرض می‌رسانیده می‌دهند در وقت ارادت‌آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور می‌گردد ـ بایدکه وقت خود را به‌دشمنی ملتی از ملتها تیره و مکدر نسازند وبا جمیع ارباب ملل طریق صلح‌کل مرعی دارند هیچ جانداری‌را بدست‌خود نکشند و سلاخ طبیعت نباشند. مگر درجنگها و شکارها. بیت:

مباش در پـی بیجان‌نمودن جاندار مگر به عرصهٔ پیکار یا به وقت شکار

تعظیم نیرات که مظاهر نوراللهی‌اند . به‌قدر درجات هریک باید نمود و موثر و موجد حقیقی در جمیع اطوار و ادوار الله‌تعالی را دانست. بلکه فکر بایدکرد تا درخلوت وکثرت خاطر لمحه از فکر و اندیشهٔ او خالی نباشد. بیت:

لنگ و لوك و خفته شکل و بی‌ادب سوی او مـی غیژ و او را مـی‌طلب

والد بزرگوارم ملکه این معنی رسانیده درکم وقتی از اوقات از فکر خالی بودند در منزل آلوده ابولهی اوزبك را با پنجاه و هفت منصبدار دیگر به‌کومك شیخ‌فرید تعیین نموده چهل هزار روپیه مدد خرج‌گویان به‌آن جماعت مرحمت‌نمودم. هفت‌هزار روپیه دیگر به‌جمیل بیك داده شدکه به‌اویماقات تقسیم نماید به‌شریف آملی نیز دوهزار روپیه شفقت‌کردم روز سه شنبه بیست‌وچهارم ماه مذکورپنج‌کس ازملازمان و همراهان خسرو را گرفته‌آوردند ودوکس راکه اقرار به‌نوکری او[۲۳ب]کردند فرمودم‌که در ته پای فیل انداخته و سه‌نفرراکه انکار نمودند سپرده شد تا به‌حقیقت باز رسیده شود. دوازدهم ماه فروردین سنه اول جلوس میرزا حسین و نورالدین قلی‌کوتوال به شهر لاهور داخل می‌شوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاورخان می‌رسد و خبرمی‌کند که خسرو خروج نموده قصد لاهور داردشما خبردار باشید درهمین تاریخ دروازه‌های شهر لاهور محفوظ و مضبوط می‌گردد و دوروزبعد ازتاریخ مذکور به‌اندك مردم دلاورخان به‌قلعه داخـل می‌شود و شروع دراستحکام برج و بـاروکرده هرجا شکست و ریختی داشت مرمت نموده توپها و ضربها را به‌بـالای قلعه برآورده مستعد جنگ می‌شوند. جمع قلیلی‌از بنده‌های‌درگاه که درون قلعه بودند همگی رجوع‌آورده به‌خدمات متعین‌گشتند و مردم شهر نیز به‌اخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعداز دو روزکه فی‌الجمله سرانجامی شده بود.

محاصره‌نمودن خسروشهرلاهوررا:

خسرو در رسید و دریکـی از منـازل مقـرر منزل اختیار نموده فرمودکـه شهر را قبل کرده جنگ اندازند و یکـی از دروازه‌ها را کـه از هرجانب‌کـه میسر باشد آتش در داده

بسوزانند و به لوت‌مالان خود گفت که بعدازگرفتن قلعه تا هفت‌روز حکم خواهم کرد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند. این جماعت خون‌گرفته یکی از دروازه‌های شهر را آتش دادند. دلاورخان و حسین‌بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیواری دیگر محاذی دروازه برآوردند درهمین روزها سعیدخان که از تعینات کشمیر بود درکنار آب چناب منزل داشت این خبر را شنیده بهایلغار لاهور برگشت چون به کنار آب راوی رسید به اهل قلعه خبر فرستاد که به‌قصد دولتخواهی آمده‌ام مرا به‌درون قلعه درآورید. مردم‌قلعه شب کسی فرستاده اورا با چندی که همراه‌داشت به‌درون قلعه درمی‌آورند. بعد[۲۴ الف]ازنه‌روزکه قلعه درمحاصره بودخبررسیدن افواج‌قاهرمتواتر ومتعاقب‌به‌خسرو و تابعان اومی‌رسد. بی‌پاشده به‌خاطرمی‌گذرانندکه روبروی لشکر فیروزی اثر باید رفت. چون لاهور از سوارهای عظیم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیم دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند به‌قصد آنکه برفوج پیش‌شبیخون آورند از حوالی شهر برمی‌خیزند و در سرای قاضی شب پنجشنبه شانزدهم به‌من این خبررسید. هم درشب با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ‌زده سوار شدم. صباح آن به‌سلطانپور رسیده شد. تا نیمروز در سلطانپور بودم به‌حسب اتفاق در همین وقت و ساعت میان افواج قاهره وجماعت مقهوره مقابله ومقاتله دست می‌دهد. معزالملك تشت بریانی آورده بود می‌خواستم که ازروی رغبت میل‌نمایم که خبر جنگ به‌من رسید به‌مجرد شنیدن با آنکه طبیعت مایل بخوردن بریانی بود یك لقمه به‌جهت شگون خورده سوار شدم و مقید به رسیدن مردم و کمی افواج قاهره نگشته به‌شتاب هرچه تمامتر متوجه‌گشتم چنه خاصه خود را هرچند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیری حاضر نبود خودرا به‌لطف ایزدی سپرده بی‌ملاحظه روانه شدم در اول سواری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند وهیچکس را هم خبری نبودکه امروز جنگ خواهدشد مجملا تا به‌سرپل گوبندوال رسیدن چهارصدپانصد سوار از نیك وبد جمع شده باشند در وقتی‌که از پل می‌گذشتم خبر فتح رسید. اول کسی‌که این مژده رسانید ، شمسی توشکچی بود . بدین خوشخبری خوشخبرخان خطاب یافت. میرجمال‌الدین حسین‌راکه پیش‌ازین بجهت‌نصیحت خسرو فرستاده بودم درهمین وقت رسیده بودازکثرت و[۲۴ ب]شوکت‌مردم خسروچندان‌گفت‌که باعث بیم مردم‌شد. با آنکه متواترخبر فتح خرم‌رسیده این‌سید ساده‌لوح به‌هیچ‌وجه باورنمی‌کند وتعجب می‌نمایدکه آن‌نوع لشکری که‌من دیده‌ام‌چگونه‌ازفوج‌شیخ‌فرید که درنهایت‌قلت‌وبی‌استعدادی‌اندشکست‌می‌خورد. وقتی که سنگهاسن خسرو بادوخواجه‌سرای او آوردند میرقبول این معنی نموده‌ازاسپ‌فروداز بن نمی‌باشد.

آمده سردرپای من نهاد وانواع خضوع وخشوع به‌تقدیم‌رسانید وگفت که اقبال بالاتروبلندتر

صفت شیخ فرید وسادات بارهه درین جنگ:

شیخ‌فرید درین سرداری مخلصانه وفدائیانه پیش‌آمد. سادات بارهه راکه از شجاعان زمان خودند ودرهرمعرکه که بوده‌اند کار ازایشان شده هـراولی ساخت، سیف‌خان‌ولد سید محمودخان بارهه سردار قوم به نفس خورد ترددات مردانه نموده هفده زخـم برداشت وسید جلال هم ازبرادران طایفه تیری به شقیقه خود وبعدازچند روز درگذشت. در اثنای‌که سادات بارهه که پنجاه وشصتی بیش نبودند زخم وضرب‌هزار هزاروپانصد سوار بدخشی رابرداشته پاره پاره شده بودند. سیدکمال بابرادران خودکه به‌کمك هراول‌تعیین‌شده بودندازیك‌کناره درآمده زد وخوردی‌کردندکه فوق تهور ومردانگی‌بود. بعدازآن‌مردم برانغـار پادشاه‌سلامت گفته تاختند. اهل بغی وفساد ازشنیدن این‌کلمه بیدست وپا شده هریك به‌گوشه متفرق گشتند قریب به چهارصد نفرازایماقات میدان پایمال قهروغلبه لشکر فیروزی اثرگردیدنـد. صندوق جواهرخسرو ونفایسی‌که همیشه باخودمی‌داشت بدست‌افتاده. ابیات:

که دانست کین کسودك خردسال　　شود با بـزرگان چنین بـدسگال
به اول قدح دردی آرد به پیش　　گذارد شکوه من و شرم خـویش
بسوزاند اورنك خـورشید را　　تمنـا کنـد جـای جمشید را

مراهم‌مردم‌کوته‌بین‌درالله‌آبادبسیاردلالت‌به‌مخالفت[۲۵ الف]پدرمی‌کردندغایتاً این‌سخن اصلامفهوم ومعقول من‌نمی‌گشت ومی‌دانستم دولتی‌که بنای‌آن برمخاصمت پدرباشد چه‌مقدار پایداری‌خواهدنمود، به‌کنکاش‌ناقص‌عقلان‌ازجانرفتم‌ومقتضای‌عقل‌ودانش راکارفرموده به‌ملازمت پدرومرشد وقبله وخدای مجازی خودرسیدم وبه برکت این‌نیت درست‌رسیدبه‌من‌آنچه رسید.

درشب همان روزی‌که خسروگریخت راجه‌باسوراکه زمیندارمعتبرکوهستان لاهوراست رخصت‌نمودم‌که به‌آن حدود رفته هرجاکه خبری واثری ازوشنود در بدست آوردن او آنچه امکان سعی باشد به تقدیم رساند ومهابتخان ومیرزاعلی‌اکبرشاهی را بالشکرانبوه تعیین‌نمودم ومقررچنان‌شدکه هرطرف‌که‌خسرو روانه‌گردد فوج مذکورتعاقب نمایند ومن‌هم به خود قرار داده بودم‌که اگرخسرو به‌کابل رود من سردرپی اونهاده تا اورابدست نیارم برنگردم واگردر کابل‌توقف‌نکرده به بدخشان وانحدودمتوجه شودمهابت‌خان را درکابل‌گذاشته خودبه خیریت ودوست معاودت‌نمایم ومنشاء رفتن‌بدخشان این‌بودکه‌آن بی‌دولت‌البته بااوزبکان درخواهشی آیدوآن‌خفت به این دولت‌لاحق می‌گردید.

کیفیت گرفتاری خسرو

در روزی کـه افواج قاهره بـه تعـاقب خسرو تعیین یافتند یـازده هـزار روپیـه به مهابتخان و بیست هـزار روپیه دیگر به احدیان مرحمت شده و ده هـزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که درراه به هر کس بایدداد بدهند. شنبه بیست‌وهشتم اردوی ظفرقرین درمنزل‌چیپال که درهفت کروهی لاهور واقع است‌نزول اجلال دست‌داد. درهمین روزخسرو با معدودی چند به کناردریای‌چناب می‌رسد. خلاصه سخن آنکه بعدازشکست راهیهای مردمی که همراهاوازمعرکه جنگ بر آمده بودند، مختلف‌گشت افغانان واهل هند که اکثرقدیمیان‌اوبودند می‌خواستند که‌به هندوستان‌رویه بازگردد ومصدربعضی‌فسادها[۲۵ب]شود وحسین بیگ که اهل وعیال‌وخزانه ومردم اوبرسمت‌کابل‌واقعه بودند،اورا دلالت‌به‌رفتن کابل‌می‌نمودآخرالامرچون به‌کنکاش‌حسین بیك عمل‌نمودیك‌قلم مردم هندوستان وافغانان ازاوجدائی اختیارنمودند بعداز رسیدن به‌دریای‌چناب اراده می‌کندکه ازگذرشاهپورکه ازگذرهای‌معین است‌عبورنماید. کشتی بهم نمی‌رسدبگذرسودپره روانه می‌شود درگذرمذکورمردم اویك کشتی بی‌ملاح و کشتی‌دیگر پرازهیمه وکاه بدست درمی‌آورند. پیش‌ازشکست خسرو به جمیع جاگیرداران و راهداران و گذربانان صوبه پنجاب‌حکم صادرگشته بودکه این قسم قضیه روی داده خبردار وهشیارباشند بنابراین تاکیدات‌گذرها وآبها دربندبود. حسین بیگ خواست که ملاحان هیمه وکاه را به‌آن کشتی بی‌ملاح آورده خسرو رابگذراند دراین گفتگو داماد کمال‌چودهری سودهره می‌رسد و می‌بیند که جماعت‌درین‌شب درمقام‌گذشتن‌ازآب‌اند. به ملاحان فریاد می‌کندکه حکم جهانگیر پادشاه نیست که درشب‌مردم ازآب نادانسته می‌گذشته‌باشند هشیارباشید ازشور وغوغای این مردمی که درآن نواحی بوده‌اند جمع می‌شوند وداماد کمال‌چوبی راکه‌کشتی بدان می‌رانند ازدست‌ملاحان‌کشیده کشتی راسرگردان می‌سازد وهرچند زره‌ها قبول کردندکه ازملاحان‌کس متصدی‌گذرانیدن آنها شود هیچکس قبول ننمود به ابوالقاسم تمکی که در گجرات حوالی چناب بود خبررسید که جمعی درین شب می‌خواهندکه ازآب چناب عبورنمایند اوچون‌برین معنی‌مطلع بود درشب‌بافرزندان وجمعیت‌سوارشده خودرا به‌کنارگذرمذکور رسانید. صحبت بجائی رسیدکه حسین‌بیگ ملاحان را به تیرگرفت وازکنارآب دامادکمال نیز بـه تیراندازی درآمده ناچارکرده‌کشتی بطورخود به پایان رویه آب می‌رفت‌تاآنکه آخرآن شب در ریگ نشست‌وهرچندخواستند که کشتی[۲۶الف]راازریگ‌جداسازندمیسر نگشت‌دراین‌اثناصبح‌صادق دمیدن‌گرفت وابوالقاسم وخواجه‌خضرخان که‌به اهتمام هلال‌خان درین‌آب‌جمعیت کرده بودند کنارغربی آبرا مستحکم ساختند وجانب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند هلال‌خان

را قبل ازوقوع این حادثه سزاولی لشکری که به سرداری سعیدخان به کمشیر تعیین یافته بود فرستاده بودم به‌حسب‌اتفاق درهمین‌شب‌بدین نواحی‌می‌رسد. بسیار به وقت‌رسیده بود واهتمام او در آوردن‌ابوالقاسم تمکی‌وجماعه خواجه خضرخان وبدست‌آوردن خسرو بسیاردخل‌داشت. صبح‌روزیکشنبه بیست‌ونهم ماه مذکورمردم برفیل و کشتی‌سوارشده خسرورا بدست‌درآوردند. روز دوشنبه سیوم درباغ میرزا کامران خبرگرفتاری‌اوبه‌من رسید. همان ساعت بـه امیرالامرا فرمودم که بدگجرات رفته خسرو را به ملازمت‌آورد. درکنکاش امورسلطنت وملکداری اکثر آنست که به رای وفهمیدگی‌خودعمل می‌نمایم. ازکنکاش تنهای خود دو کنکاش معتبرمی‌دانم اول‌آنکه به خلاف صلاح وصوابدید جمیع بندگان مخلص از الله‌آباد ملازمت پدر بزرگوار اختیارنموده دولت‌خدمات‌ایشان را دریافتم وصلاح دین ودنیای‌من دراین‌بوده به همان کنکاش پادشاه شدم، دوم تعقیب خسرو که به هیچ چیزازتعیین ساختن ساعت وغیـره مقیدنشده تااورا بدست درنیاوردم‌آرام نگرفتم. ازغرایب‌اموراست که بعدازتوجه ازحکیم‌علی کـه دانای فن ریاضی‌است‌پرسیدم که‌ساعت‌توجه‌من‌چگونه بوده‌است به‌عرض‌رسانید که بجهت‌حصول‌این‌مطلب اگرخواهند ساعتی اختیارنمایند درسالها مثل‌این‌ساعتی که به دولت سوارشده‌اندنتوان‌یافت .

آوردن‌خسرو را دست بسته وزنجیردرپا:

در روز پنجشنبه سیوم محـرم سنه هـزار و پانزده در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته زنجیر در پا از طرف چپ به رسم و توره [۶۷ب] چنگیزخانی به نظر من درآوردند . حسین بیـگ را بـردست راست او و عبـدالرحیـم را بـردست چپ او ایستـاده کـرده بودند وخسرو درمیان این‌هردو ایستاده می‌لرزید ومی‌گریست حسین‌بیك بگمان آنکه شاید او را نفعی کند. سخن‌پریشان‌گفتن آغازنمودچون غرض اومعلوم شد اورا به حرف زدن نگذاشتند خسرورا مسلسل سپردم وآن دومفتن را فرمودم کـه درپوست‌گاو وخـر کشیدند وروز جمع بر درازگوش‌واژگونه‌سوارکردندوبرگردشهرگردانیدند وچون‌پوست‌گاو زودتر ازپوست‌خرقبول خشکی‌نمود، حسین‌بیگ تاچهار پرونده مانده وبه تنگی نفس درگذشت وعبـدالرحیم که در پوست خربود وازخارج بداو رطوبات رسانیدند زنده ماند. از روزدوشنبه آخرذیحجه تانهم محرم سنه مذکوربه واسطه زبونی ساعت در باغ میرزا کامران توقف‌واقع شد. بهیروال‌راکه جنك درآن‌مقام دست داده بودبه شیخ فرید مرحمت‌نمودم واورا به خطاب والای مرتضی‌خان سرافرازگردانیدم. وبجهت‌نظام وانتظام سلطنت‌ازباغ مذکور تاشهرفرمودم که دو رویه چوبها برپاکرده فتنه‌انگیزان اویماق وجمعی راکه درآن شورش‌همراهی‌کرده بودندبردارها وچوبها آویخته هریك‌را به سیاستی غیرمکرربه سزا و جزا رسانیدند وزمینداران کـه در این خدمت

دولتخواهی بجا آورده بودند ریاست وچودهرابی میانه دریای چناب و بهت فرموده زمینها به طریق مدد معاش به هریك مرحمت فرمودم ازجمله اموال حسین‌بیگ که بعدازاین هرجا اسم او مذکور گردد‌گاوان وخران خواهدگشت ازخانه‌ملك‌محمدنامی قریب به‌هفت لك روپیه‌ظاهر شد سوای آنچه به‌محل دیگر سپرده وهمراه خود داشته وقتیکه به‌همراهی میرزا شاه‌رخ بدین درگاه آمده بود یك اسب داشت رفته رفته کارش بدین درجه رسیدکه صاحب خزینه و دفینه [۲۷ الف]گردیده امثال‌این‌اراده‌هادرخاطرش‌جا کرد. درا ثنای‌راه که‌معامله‌خسرو وهنوزدرمشیت حق‌بود ، چون میان ولایت و دارالخلافه آگره‌که منبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجودخالی‌بود به‌دغدغهٔ آنکه مبادا معامله خسرو به‌طول انجامد فرمودم‌که فرزندپرویز بعضی از سرداران را برسرا‌تاگذاشته خـود با آصف خان و جمعی‌که بدو نسبت خدمت نزدیك داشته باشند متوجه آگره‌گردد وحفظ وحراست آن حدود را به‌عهدهٔ اهتمام خود مقررشناسند. به‌برکت عنایت‌الهی پیش از آنکه پرویز به آگـره رسد میم‌خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تمشیت پذیرفت بنابرین فرمودم‌که فرزند مذکور روانه ملازمت‌گردد.

چهارم شنبه نهم محرم به مبارکی به قلعه لاهور درآمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتندکه معاودت به‌دارالخلافه آگره درین ایام‌که فی‌الجمله خللی درصوبه‌گجرات و دکن و بنگاله واقع است به‌صلاح دولت اقرب خواهد بود این کنکاش پسند خاطر من نیفتاد چه از عرایض‌شاه‌بیگ‌خان‌که حاکم قندهار بعضی مقدمات‌مسموع افتاده بودکه دلالت برآن می‌کرد که امرای سرحد قزلباش ، بنابرفساد چندی از بقایای لشکر میرزایان آنجا که همیشه محرك سلسله خصومت ونزاع‌اند و ترغیب نامجات درگرفتن قندهار به‌آن طایفه می‌نویسدکه‌حرکتی خواهند نمود به‌خاطر رسیدکه مبادا از شنقارشدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت بی‌هنگام خسرو داعیه آنها را تیز ساخته برسر قندهار یورش نمایند . به‌حسب اتفاق آنچه به خـاطر اشرف پرتو انداخته بود از قوت به فعل آمده حاکم فراق و ملك سیستان و جاگیرداران آن نواحی به‌کومك و مدد حسین‌خان حاکم هرات برسر قندهار متوجه‌گشتند. شاباش برهمت و مردانگی شاه‌بیگ‌خان‌که مردانه پاقایم‌کرده‌قلعه[۲۷ب]رامضبوط ومستحکم ساخت وخودبر‌ـ بالای‌ارگ‌سیوم ازقلعه مذکورچنان نشست‌که بیرونیان معاینه مجلس‌او را می‌دیدند و در مدت محاصره میان نه نسبت وسر وپا برهنه مجلس عیش و عشرت ترتیب می‌داد و هیچ روزی نبود که فوجی دربرابر لشکرغنیم ازقلعه‌بیرون‌نمی‌فرستاد وکوششهای مردانه به‌تقدیم به‌من‌رسانیدند تا درقلعه بود چنین بود. لشکر قزلباش سه‌طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این‌خبر در لاهور به‌من رسید ظاهر شدکه توقف درین حدود اقرب واصلح بوده درحال فوجی کلانی به

منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و نقاره عنایت کرده (میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان که پادشاه ملك تتهه بود و بهسعی عبدالرحیم خانخانان سپه سالار درعهدحضرت عرش آشیانی آن دیار مفتوح و ملك تتهه درجاگیر او که منصب پنجهزاری ذات و سوار مقرر گشته بود، تفویض یافت وبعداز فوت او میرزاغازی پسرش بهمنصب و خدمت پدر سرافراز بود. آبا و اجداد اینها از امرای سلطانحسین میرزا بایقرا والی خراسان بودند و دراصل از سلسلهامرای صاحب قرانیاند) خواجه عاقل بهخدمت بخشیگری این لشکر مقررشد. چهل و سههزار روپیه مدد خرج‌گویان بهقراخان و پانزده هزار روپیه به نقدی بیگ وقلیج بیگ که از همراهان میرزاغازی بودند مرحمت شد بجهت رفع این خدشه و اراده سیر کابل توقف لاهور را بهخود قرار دادم.

درهمین روزها منصب حکیم فتحالله ازاصل واضافه بهزاری ذات و سیصدسوار قرار گرفت چون از شیخ حسین جامی خوابهای نزدیك بوقوع بهمن رسیده بود بیست لك دام که مبلغ سیوپنج‌چهل‌هزارروپیه بوده باشدبهخرج‌اووخانقاه ودرویشانی که بااومی باشندمقررنمودم.

در بیست و دوم عبداللهخان را نواخته بهمنصب دوهزار وپانصد ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم. دو لك روپیه بهاحدیان فرمودم که مساعدت بدهند و بهمرور ازماهیانه آنها وضع‌نمایند شش‌هزار روپیه بهقاسم‌بیگ خویش شاه‌بیگ‌خان وسههزار روپیه بهسیدبهادرخان‌شفقت‌فرمودم. درکوبندوال که بر کناردریای بیاه‌واقع است‌هندوئی[۲۸ الف] بود ادجن نام درلباس پیری و شیخی چنانچه بسیاریاز سادهلوحان هنوز بلکه نادان و سفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت را بلندآوازهگردانیده بود او راگرو میگفتند و از اطراف و جوانب کولان بسیار بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار میکردند سهچهار پشت او این دکان‌را گرم میداشتند. مدتها بهخاطرمیگذشت که این دکان باطل را برطرف میباید ساخت یا اورا درجرگهٔ اهل اسلام درباید آورد تا آنکه دراین ایام که خسرو از آن راه عبور مینمود این مردك مجهول اراده کرد که ملازمت او را دریابد. در منزلی که جا ومقام او بود خسرو را نزول افتاده آمده او را دید و بعضی مقدمات فرایافته بهاو رسانیده برپیشانیاوانگشتیاز زعفران که بهاصطلاح هنداونقشقه گویندو آنراشگونمیدانندکشید.

چوناین مقدمه بهمسامع جاه وجلال رسید بطلان او راکه بروجه اکمل میدانستم، امر کردم که اورا حاضر ساختند ومنازل ومساکن اورا و فرزندان اورا بهمرتضیخان عنایت‌نمودم سرداری میرزاغازی وهمراهی جمعیاز منصبداران وبندههای درگاه مثل قرابیگ که بهخطاب قراخانی و تختهبیگ که بهخطاب سردارخانی سرافراز گردیده تعیین‌گشتند میرزا غازی را به

و اسباب و اموال او را به‌قید ضبط درآورده فرمودم‌که اورا به‌سیاست رسانند و دوکس دیگر را کـه راجو و انبا نام داشتند در ظل حمایت دولتخان خواجه‌سرا به‌ظلم و تعدی زندگانی می‌کردند ودرین چند روزی‌که خسرو لاهور را قبل داشت دست‌اندازیها و بی‌اندامیها نموده بودند. فرمودم که راجو را به‌دار کشیده و از انبا که به‌زرداری مشهور بود، جریمه گرفتند. مجملا یك لك وپانزده هزار روپیه ازو به‌وصول رسید. این مبلغ را فرمودم‌که به‌غلوخانه‌ها و مصارف خیرات صرف نمایند. سعدالله پسر سعیدخان به‌منصب دو هزاری ذات و هزار سوار افتخار یافت.

پرویزازغایت‌اشتیاق[۲۸ب]به‌ملازمت‌وخدمت من‌مسافتهای‌دور ودراز درایام برسات‌که باران دست از تقاطر بار نمی‌داشت به اندك مدتی طی نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دوپهروسه‌گهـری سعادت ملازمت دریـافت از غایت مهربانی و شفقت او را در کنار عطوفت‌گرفته پیشانی اورا بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد به‌خود قرار داده بودم که تا اورا به‌دست درنیاورم هیچ جا توقف نکنم و احتمال داشت که به‌جانب هندوستان رویه بازگردد درین‌حالت خالی‌گذاشتن دارالخلافه اگره‌که مرکز دوست ومحل سلطنت ومقام‌نزول سراپردگیان‌محفل قدس ومدفن گنجهای عالم بود ازصلاح ملك‌داری دور می‌نمود بنابراین از آگره درحالت توجه به‌تعاقب خسرو به‌پرویز نوشته شدکه اخلاص وخدمت تو این‌نتیجه دارد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتو آورد و ما به‌تعاقب او ایلغار نمودیم. مهمات رانا را به‌مقتضای وقت وصلاح دولت یك‌نوع صورتی داده خودرا به‌زودی به‌آگره برسان‌که پای تخت و خزانه راکه سرما به‌گنج قارون است به‌توسپردیم وترا به‌خدای حی قادر. پیش از آنکه این حکم به‌پرویز برسد رانا در مقام عجز درآمده کس نزد آصف‌خان فرستاده بودکه چون ازکردهای خود خجالت وشرمندگی تمام دارم امیدوارم‌که شفیع من شده نوعی کن‌که شاهزاده به‌فرستادن باگهه‌که از فرزندان من است راضی گردند. پرویز بدین‌معنی رضا نداده می‌گفت‌که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را بفرستد. در این وقت جزفتنه‌انگیزی خسرو می‌رسدبنابرملاحظه وقت‌آصف‌خان و دیگر دولتخواهان به‌آمدن باگهه راضی‌گشته درنواحی مندل‌گه سعادت‌خدمت‌شاهزاده درمی‌آید. پرویز راجه جگناتهه واکثرامرای تعینات آن لشکر راگذاشته‌خود[۲۹الف]با آصف‌خان وچندی‌ازنزدیکان‌واهل‌خدمت‌روانه‌آگره می‌گرددوباگهه رابه‌همراهی قرابیگ روانه درگاه بالاجاه می‌کردند وچون به‌حوالی آگره می‌رسدخبرفتح و گرفتاری‌خسرو راشنیده بعداز دو روزکه مقام می‌نمایدحکم بدومی‌رسدکه چون‌خاطر ازجمیع جوانب واطراف‌جمع‌است خودرا به‌زودی به‌ما برسان تا آنکه به‌تاریخ مسطور سعادت‌ملازمت

دریافت آفتاب‌گیر که ازعلامات سلاطین است به‌او مرحمت فرمودم و منصب او ده‌هزاری‌حکم شد و به‌دیوانیان فرمودم که جاگیر تنخواه بدهند. میرزاعلی‌بیگ را درهمین روزها به‌حکومت فرستادم. ده هزار روپیه به‌قاضی عزت‌اله حواله شد که به‌فقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید. احمدبیگ‌خان به‌منصب دوهزاری ذات وهزار و دویست وپنجاه سوار از اصل واضافه سرافرازگردید. درهمین‌روز مقرب‌خان که به‌آوردن فرزندان دانیال مقررگشته بود بعدازششماه و بیست و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت و وقایع آن‌حدود را به‌تفصیل معروض داشت سیف‌خان به‌منصب دوهزاری ذات و هزارسوار افتخار یافت. شیخ عبدالوهاب از سادات بخاری که در زمان حضرت عرش آشیانی حاکم دهلی بود بنابر بعضی قبایح که از مردم او صادرگردید از آن خدمت تغییریافته داخل ایمه و ارباب سعادت‌گشت. درتمام ممالك محروسه خواه درمحال خالصه و خواه جاگیردار حکم فرمودم که غلورخانها ترتیب‌داده‌بجهت فقرا فراخورگنجایش آن محل طعام درویشانه طبخ می‌نموده باشند که تا مجاور و مسافران آن به‌فیض رسند. انبه‌خان کشمیری که از نژاد حکام کشمیر است به‌منصب هزاری ذات و سیصدی سوار ممتاز گردید. در روز دو شنبه هشتم ربیع‌الاخر شمشیر خاصه به‌پرویز مرحمت نمودم. به‌قطب‌الدین‌خان کوکه و امیرالامراهم شمشیرهای مرصع عنایت شد.

من‌الاشفاق: فرزندان‌دانیال‌راکه‌مقرب‌خان‌آورده‌بود[۲۹ب]درین‌روزدیدم.سه‌پسرو چهار دختر ازو مانده بودند پسران طهمورث و بایسنغر و هوشنگ نام دارند. آن مقدار شفقت و مرحمت باین اطفال از من به‌وقوع آمد که در گمان هیچکس نبود. طهمورث راکه از همه کلانتر بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را به‌همشیرهای خود سپردم تا به‌واجبی از احوال آنها خبردار باشند. خلعت خاصه بجهت راج مانسنگه به‌بنگاله فرستاده شد. سی‌لك دام به‌میرزا غازی انعام فرمودم. شیخ ابراهیم پسر قطب‌الدین‌خان کوکه به‌منصب هزاری ذات و سیصدسوار سرافرازگردید و به‌خطاب کشورخانی ممتازگشت.

چون درحین توجه به‌تعاقب خسرو فرزند خرم‌را در آگره برسرمحلها و خزاین‌گذاشته بودم بعداز جمعیت خاطر ازین‌مهم حکم‌شد که فرزند مذکور درملازمت حضرت‌مریم‌الزمانی و محلها روانه ملازمت گردد. چون به‌حوالی لاهور رسیدند، روز جمعه دوازدهم ماه مذکور برکشتی سوار شده به‌استقبال والده خود در حوالی دهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسرگشت بعداز آن ادای کورنش و سجده وتسلیم و مراعات آدابی که از خوردان به‌کلانان موافق تورهٔ چنگیزی و قانون تیموری ضابطه و بربست است، به‌عبادت شام وطاعت ملك‌علام قیام و اقدام‌نموده چون ازین شغل فارغ‌گشتم رخصت مراجعت‌یافته به‌قلعه لاهور درآمدم.

در هفدهم معزالملک را به‌بخشیگری لشکر رانا تعیین نموده بدان‌صوب فرستادم و چون خبر مخالفت رای رایسنگه و دلیپ سنگه پسر او در حوالی ناگور و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتهه با جمعی‌از بنده‌های درگاه و معزالملک ایلغار نموده دفع‌فتنه وفساد آنها نمایند. سردارخان را که بجای شاه‌بیگ‌خان به‌حکومت قندهار مقرر گشته بود به‌منصب سه‌هزاری‌ذات ودوهزار[۳۰الف]و پانصدسوارممتازساخته پنجاه هزار روپیه‌به‌او عنایت نمودم برخضرخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمدخان سه‌هزار روپیه مرحمت شد هاشم‌خان پسر قاسم‌خان‌که از خانه‌زادان این دولت و لایق تربیت است به‌منصب دوهزار وپانصدی‌ذات و هزار و پانصدی سوار سرافرازی یافت واسب خاصه نیز به‌دو عنایت نمودم به‌هشت نفر از امرای تعینات لشکر امرای مقهور خلعتها فرستادم پنجهزار روپیه به‌انعام نظام شیرازی قصه خوان مرحمت شد. سه‌هزار روپیه بجهت خرج غلورخانه‌کشمیر به‌وکیل میرزاعلی‌بیگ حاکم آنجا داده شده‌که به‌بلده مذکور فرستد. خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت به قطب‌الدین‌خان بخشیدم.

به‌من خبر رسیدکه شیخ ابراهیم‌نام افغانی دکان شیخی ومریدی در یکی از پرکنات حوالی لاهور ترتیب‌داده چنانچه طریقه‌او باش‌وسفهاست جمع‌کثیری از افغانان وغیره بروگرد آمده‌اند. فرمودم‌که اورا حاضر آورده به‌پرویز سپارندکه درقلعه چنار نگاه دارد تااین‌هنگامه باطل برهم خورد. روز یکشنبه هفتم جمادی‌الاولی بسیاری‌از منصبداران و احدیان به‌رعایت سرافرازگشتند، منصب مهابتخان دو هزاری ذات و هزار و سیصد سوار مقرر گشت دلاورخان به‌دوهزاری ذات و هزار و چهارصد سوار سرافرازگردید و وزیرالملک به‌هزار وسیصدی‌ذات و پانصد وپنجاه سوار امتیاز یافت و قیام‌خان هزاری ذات وسوار شد و سیام سنگه به‌هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار ممتاز گشت، همچنین چهل و دو نفر از منصبداران به زیادتی منصب سرافرازی یافتند. در اکثر روزها همین شیوه مرعی ومنظور است لعلی به‌قیمت بیست و پنجهزار روپیه به‌پرویز مرحمت نمودم.

جشن وزن شمسی ازآغازسال سی‌وهشتم از سن مبارک:

روز چهارشنبه نهم ماه مذکور مطابق بیست ویکم شهریور بعد از گذشتن‌سه [۳۰ب] پهروچهارگهری مجلس وزن شمسی که از ابتدای سال سی و هشتم بود از عمر من منعقد گشت به دستوری‌که برسر و آئین بود اسباب وزن را با ترازو در خانه حضرت مریم زمانی مرتب و آماده ساخته در ساعت و وقت مقرر به خیریت و مبارکی در ترازو نشسته هرعلاقه آن را یکی ازکلان سالان در دست‌گرفته دعا کردند اول مرتبه به‌طلا وزن شد. سه من

و ده سیر به وزن هندوستان و بعد از آن به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و مکیفات تا دوازده وزن که تفصیل آن بعد از این مرقوم خواهد گشت. در سال دو مرتبه خودرا به‌طلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و اقسام حبوبات و غیره وزن می‌کنم. یك مرتبه درسرسال شمسی و یك مرتبه درسرسال قمری و زر این دو وزن را به تحویلداران علی حده می‌سپارم که به‌فقرا و ارباب احتیاج برسانند. در همین روز مبارك قطب‌الدین‌خان کوکه راکه سالها در آروزی چنین‌روزی بود به‌انواع عنایات سرافرازساخته اول منصب او را پنجهزاری ذات وسوار مقرر داشتم وبعداً آن به‌خلعت خاصه وشمشیرمرصع و اسب خاصه با زین مرصع امتیاز بخشیده به‌صوبه‌داری وحکومت دارالملك بنگاله واودیسه که جای پنجاه هزار سوار است مرخصی ساختم و از روی عزت روانه آن صوب گشته و دولك روپیه نیز مدد خرج‌گویان مرحمت شد. نسبت والده او بمن ازآن مقوله است‌که چون درایام طفولیت به‌رعایت ترتیب او پرورش یافته‌ام این مقدار انس که مرا باو است به‌والده حقیقی‌خود ندارم. والده‌قطب‌الدین‌خان‌بجای[۳۱ الف]والده‌مهربان‌منست‌وخودش‌را‌ازفرزندان و برادران‌حقیقی کمتر دوست‌ندارم ازکوکها کسی‌که قابلیت کوکگی من دارد قطب‌الدین‌خان است و سه‌لك روپیه به‌کومکیان قطب‌الدین‌خان مرحمت‌شد. وهمدرین روز یك لك وسی‌هزار روپیه به‌طریق ساچق بجهت دختر بهاری‌که نامزد پرویز بود فرستادم.

دربیست دوم بازبها در قلماق‌که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود به‌راهنمونی بخت درین تاریخ دولت آستانبوس دریافت. خنجر مرصع و بیست هزار روپیه بدو مرحمت نمودم و به‌منصب هزاری ذات و سوار سرافراز ساختم. یك لك روپیه نقد و جنس به‌پرویز عنایت شد. کیشوداس‌مارو به‌منصب هزار وپانصدی ذات وسوار سرافرازگردید. ابوالحسن که‌دیوان و مدار سرکار برادرم دانیال بود به همراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت و به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سربلندگردید. در اوایل ماه جمادی‌الثانی شیخ بایزیدکه از شیخ زادهای سیکری بود به‌فروغ عقل و دانایی و نسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد به خطاب معظم خانی ممتازگشت و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و دربیست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهارقطعه لعل وصد دانه مروارید به‌پرویز شفقت‌کردم ومنصب حکیم مظفر سه‌هزاری ذات وهزارسواراز‌اصل واضافه مقررگشت‌پنجهزارروپیه به‌تنهمل راجه منجهولی‌مرحمت‌نمودم.

ظاهر شدن‌کتابت منافقانه اعظم میرزاکوکه و عفو شدن وی:

از سوانحی‌که تازه روی داد ظاهرشدن کتابت میرزاکوکه است‌که به‌راجی علی‌خان ضابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بودکه نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت

دامادی او به‌خصوص به‌من باشد. از فحوای این نوشته که به‌خط او بود، ظاهر گشت که نفاق جبلی‌خود را درهیچ وقت ازدست نداده، این‌شیوه پسندیده با والد بزرگوارم نیزسلوك[۳۱ب] می‌داشته‌است. مجملا کتابتی در وقتی از اوقات بدراجی علی‌خان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بربدی و بدپسندی و مقدماتی که هیچ دشمن ننویسد و اسناد هیچ کس نتوان کرد. چه جای آنکه به‌مثل حضرت عرش اشیانی پادشاه وصاحب قدردانی که از ابتدای طفولیت بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش به‌درجه رسانیده که در نسبت خود هم سنگ و همتا نداشت. این کتابت در هرهانپور درمیان اموال و اسباب راجی علی‌خان بدست خواجه ابوالحسن می‌افتد و خواجه آورده به‌من‌گذرانید. ازخواندن ودیدن آن مو بر اعضای من راست شد. اگرنه ملاحظه بعضی تصورات مردم وحقوق شیردان مادر او می‌بودگنجایش داشت که اورا بدست خود بیاسارانم. بهرتقدیر اورا حاضر ساخته این‌نوشته را بدست او داده فرمودم که به‌آواز بلند درمیان مردم بخواند. مظنه آن بودکه ازدیدن‌کتابت قالب از روح پرداخته خواهد گشت. از غایت بی‌آزرمی و خیرگی او خود بروش خواندن گرفت که‌گویااین‌نوشته او نیست و به‌حکم می‌خواند. حاضران مجلس‌بهشت‌آئین از بنده‌های اکبری و جهانگیری هرکس شنید زبان به‌طعن و لعن اوگشوده ملامتها کردند. پرسیده شدکه قطع‌نظر از نفاقهای که به‌دولت من‌کرده به‌اعتقاد ناقص‌خود وجود برآن ترتیب دادی ازوالد بزرگوارم که از خاك راه ترا وسلسله ترا برداشته باین دولت ومرتبه رسانیده بودندکه‌محسود امثال و اقران خودگشته بودی چه امر روی داده بودکه با دشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت وخود را در جرگه حرامخواران و بی‌سعادتان جا دادی بلی با فطرت اصلی و جبلت طبیعی چه توان کرد هرگاه طینت تو به‌آب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امورچه‌سرخواهدزد. آنچه[۳۲الف]بامن‌کرده‌بودی ازسران‌درگذشته بازبهمان منصب و حالتی‌که داشتی سرافرازگردانیدم وگمان آن بودکه نفاق تومخصوص به‌من بوده‌باشد. الحال که این معنی دانسته شدکه با خدای مجازی ومربی خودهم درین مقام بوده ترا به‌عمل و نیتی که داری و داشتی حواله نمودم. بعداز ذکر این‌مقدمات لب از جواب بسته دربرابر این‌نوع روسیاهی چه‌گوید. حکم به‌تغییر جاگیر اوکردم آنچه ازاین ناسپاس به‌عمل آمده‌بود. اگرچه گنجایش عفو وگذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضی ملاحظتها گذرانیدم.

کدخدائی سلطان پرویز با دختر شاهمراد:

روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز به دختر شاهزاده مراد منعقد گشت. در منزل حضرت مریم زمانی عقد شده وجشن طوی در خانه پرویز ترتیب یافته.

هر کس که در آن انجمن حاضر بود به انواع نوازش و تشریفات سرافراز گردید. نه هزار روپیه به‌شریف آملی و چندی دیگر از امرا حواله شد که به‌فقرا و مساکین صدقه نمایند.

روز یکشنبه دهم رجب به‌عزم شکار کرجاك و ننده از شهر برآمده و باغ دامداس را منزل گزیدم و چهار روز در انجام مقام شد. روز چهارشنبه سیزدهم وزن شمسی پرویز به‌عمل آمد او را دوازده مرتبه به‌اقسام فلزات و دیگر اجناس به‌وزن درآوردند. هر وزنی دومن و هژده سیر شد حکم کردم که مجموع را به‌فقرا قسمت نمایند، درین روز منصب شجاعت‌خان هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت. بعد از آنکه میرزا غازی و لشکری که بهمراهی او تعین بودند روانه گشتند به‌خاطر رسید که جماعه دیگر از عقب باید فرستاد بهادرخان قوربیگی را به‌منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعه اویماق پوری را که قریب سه‌هزار نفر بودند به‌سرداری شاه‌بیگ و محمدامین باو همراه ساخته روانه نمودم دولك روپیه مدد خرج گویان به‌جماعه مذکور مرحمت شد و یك‌هزار برق‌انداز نیز مقرر گشت. آصف‌خان را به‌محافظت خسرو و ضبط لاهور تعیین نموده گذاشتم امیرالامراهم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده درشهر ماند. عبدالرزاق معموری که از صوبه رانا طلب شده بود به‌منصب بخشگیری حضور سرافراز گردید و حکم شد که به‌اتفاق ابوالحسن بلخ لوازم این‌خدمت قیام و اقدام مینموده باشد ضابطه‌پدر من بود ومن نیز بههمین ضابطه عمل می‌نمایم که درخدمات‌عمده دوکس را شریك می‌ساختند، نه به‌واسطه بی‌اعتمادی بلکه بدین جهت که چون بشر است و آدمی از کوفتها وبیماری خالی نمیباشد اگر یکی را تشویشی یا مانعی روی دهد آن دیگر حاضر بوده کار ومهمات بنده‌های خدا معطل نماند.

همدرین ایام خبر رسید که روز سهره که از روزهای مقرر هندوان است عبدالله‌خان از کالپی که جاگیر اوست ایلغار نموده به‌ولایت‌بندیله درمی‌آید و ترددات‌سپاهیانه نموده رامچند پسر تندکوار که مدتی در آن جنگل و زمین قلب فتنه‌انگیزی می‌کرددستگیر ساخته به کالپی آورد. به‌واسطهٔ این خدمت پسندیده به عنایت علم و منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرافراز شد. از عرایض صوبه بهار به‌عرض رسید که جهانگیر قلی‌خان به‌سنگرام که از زمینداران عمدهٔ صوبه بهار است اقرب به‌سه چهار هزار سوار و پیاده بی‌شمار دارد. بنابر بعضی مخالفتها ونادولتخواهی‌ها در زمین سویدار جنگ دست می‌دهد. در این معرکه خان مذکور به‌نفس‌خود ترددات مردانه به‌تقدیم‌رسانید. آخرالامر سنگرام به‌زخم تفنگ نابودگشته. بسیاری از مردم او در معرکه افتاده بقیةالسیف فرار برقرار اختیار می‌نمایند چون این کار

نمایانی بود که از جهانگیر قلی‌خان به‌وقوع آمد او را به‌منصب چهار هزار وپانصدی ذات و سه‌هزار وپانصد سوار سرافرازساختم. مدت سه‌ماه و شش روز اوقات به‌مشغولی شکارگذشت پانصد و هشتاد ویك جانور به‌تفنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد. از این جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود به‌تفنگ زده بودم دومرتبه قمرغه واقعه شده. یك مرتبه درکرجهاك که پردگیان حرم‌سرای عفت همراه بودند یکصد وپنجاه وپنج جانور کشته شد و مرتبه دیگر در نندنه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران‌که شکار شده بودند قوچ‌کوهی یکصد وهشتاد بزکوهی بیست ونه وگور خرده و نیله‌گاو نه و آهو وغیره سیصد وچهل وهشت.

روز چهارشنبه شانزدهم شوال بخیر وخوبی ازشکار معاودت واقع شد و بعدازگذشتن یك پهر و شش‌گهری از روز مذکور به‌شهر لاهور درآمدم امر غریبی درشکار مشاهده‌گشت آهوی سیاهی را درحوالی دید چنداله که میناری درآنجا ساخته شده تفنگ در شکم او زدم چون زخمی‌گشت آوازی از او ظاهر شد که درغیرمستی این‌قسمت‌آواز از آهوی شنیده‌نشده بود. شکاریان کهن‌سال و جمعی که درملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردندکه مایان یاد نداریم بلکه ازپدران‌خود شنیده‌ایم که این قسم آوازی درغیرمستی از آهو سرزده باشد چون خالی‌از غرابیی نبود نوشته شد.

گوشت بزکوهی‌را ازگوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذتر یافتم باآنکه پوست‌بزان به‌غایت بدبوست‌که به‌دباغت آن بو ازو زایل نمی‌گرددگوشت آن مطلقاً بوی نـاك نیست یکی‌از بزهای نر راکه از همه‌کلانتر بود فرمودم‌که به‌وزن درآورند. دومن وبیست وچهارسیر که بیست و یك‌من ولایت بوده‌باشد ظاهرشد. همچنین یك قوچ‌کلان رانیز فرمودم‌که کشیدند دومن و سه‌سیر اکبری مطابق‌هفده‌من ولایت[۳۳ب]به‌وزن درآمد. ازگورخرهای‌شکاری‌یکی را که‌به‌جثه ازهمه قویتر بودنه‌من وشانزده‌سیرمطابق‌هفتاد وشش‌من ولایت سنجیده‌شد. ازشکاریان هوسناکان شکر مکرر شنیده بودم‌که در شاخ قوچ‌کوهی به‌وقت معین‌کـرمی بهم رسدکه از حرکت آن، خارخار درد پیدا می‌شودکه به‌انواع خود اورا به‌جنگ‌درمی‌آورد واگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خودرا بردرختی یا سنگی‌زده تسکین‌آن خارخار می‌دهد بعدازتفحص آن‌کرم درشاخ ماده آن جانور ظاهرگشت و حـال‌آنکه ماده جنگ نمی‌کندپس ظاهر شدکه این سخن اصلی نداشته است: گوشت‌گورخر اگرچه حلال است و اکثر مردم به‌میل خوردند اما به‌هیچوجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد.

چون بجهت تادیب و تنبیه دلیپ به‌رای رایسنگه پدر او قبل از این فرمان صادر گشته بود درنیولا خبر رسیدکه زاهدخان پسر صادق‌خان و رانا شنکر و معزالملك با جمعی دیگر از

منصبداران و بنده‌های درگاه خبر دلیپ را در نواحی ناگور که از مضافات صوبه‌اجمیهر است می‌شنوند. برسر او یلغار نموده اورا درمی‌یابند. چون مجال گریز نمی‌یابد ناچار پاقایم‌ساخته با افواج قاهره به‌مجادله و مقاتله درمی‌آید. بعد از اندك زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمعی کثیر را به‌کشتن می‌دهد و اسباب خودرا گریز آینده.

شکسته صلاح و گسسته کمر   نه یارای جنگ و نه پروای سر

به وادی ادبار فرار می‌نماید قلیچ‌خان را با وجود پیریها بنابر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او برقرار داشته درسرکار کالپی جاگیر حکم کردم.

فوت والده قطب‌الدین‌کوکه درماه ذیقعده قطب‌الدین‌خان‌کوکه‌که مرا شیرداده به‌جای والده من بلکه از والده‌مهربانتر از فردی باز درکنار ترتیب اوپرورش یافته بودم [۳۴الف] به‌رحمت ایزدی پیوست پایه‌نعش اورا بردوش خود برداشته پاره راه بردم. چندروز ازکثرت حزن والم‌میل بخوردن طعام نشد وتغییر لباس نکردم.

نوروز دوم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و دوم ذی‌قعده سنه ۱۰۱۵ هزار و پانزده، بعداز گذشتن سه ونیم گهری حضرت نیراعظم به‌خانه شرف خود تحویل‌نمودند، دولت خانه همایون‌را به‌رسم‌معهود آئین بسته بودند. جشن عظیم ترتیب یافت و درساعت مسعود برتخت جلوس واقعه شد. امر او مقربان را به‌نوازش‌ها و عنایات سربلند گردانیدم. درهمین روز مبارك از عرایض قندهار به‌موقف عرض رسید که، لشکری که، به‌سرکردگی میرزاغازی ولد میرزا جانی، به‌کومك شاه بیك‌خان تعین یافته‌بود، در دوازدهم شهرشوال سنه مذکور داخل بلده قندهار می‌شوند وطایفه قزلباشیه، چون خبررسیدن عساکرگردون مآثر را به‌شش منزلی بلده‌مذکور می‌شنوند،سراسیمه و پشیمان تاکنار آب هیرمند که پنجاه‌شصت‌کروه بوده‌باشد، عنان باز نمی‌کشند درثانی‌الحال ظاهر شدکه حاکم فراه و جمعی از حکام‌آن نواحی بعداز شنقارشدن حضرت عرش‌آشیانی، به‌خاطر می‌گذرانند که قندهار دراین فترت و آشوب آسان‌بدست خواهد آمد بی‌آنکه از جانب شاه‌عباس (اول) به آنها حکمی برسد، جمعیت نموده ملك سیستان را با خود متفق می‌سازند وکس نزدحسین‌خان حاکم هرات فرستاده ازوکومك طلب می‌دارند و اوهم جمعی می‌فرستد بعد ازآن به‌اتفاق‌برسر قندهار متوجه‌می‌شوند. شاه بیك‌خان حاکم آنجا به‌ملاحظه آنکه چون جنگ دوسر دارد، اگر عیاذا بالله شکستی روی‌دهد، قندهار ازتصرف بیرون‌خواهد رفت، قلعگی‌شدن را بهتر ازجنگ دانسته، قرار برقلعه‌داری‌می‌دهد، وقاصدان‌سریع‌السیر به‌درگاه می‌فرستد، به‌حسب اتفاق درین[۳۴ب]ایام رایات‌جلال که به‌تعاقب خسروازدارالخلافه آگره

حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت. به مجرد شنیدن این‌خبر بـلاتوقف فـوج کلانی از امراء ومنصبداران به‌سرداری میرزاغازی فرستاده شد. پیش ازآنکه میرزای‌مذکور به قندهار رسد، این خبر به‌شاه می‌رسد که حاکم فراه بابعضی از جاگیرداران آن نواحـی قصد ولایت قندهار نموده‌اند. این‌معنی‌را لایق نادانسته به قدغن حسین بیگ نامی را ازمـردم روشناس خودمی‌فرستد، وفرمانی به‌اسم آنها صادر می‌گردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا ومقام خود شوندکه نسبت محبت وموالات آبای کرام مـا وسلسله علیه جهانگیـر پادشاه قدیم استـ‌آن جماعت پیش از آنکه حسین‌بیگ برسد وحکم شاه به‌ایشان بـرساند تاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت می‌شمارند. حسین بیگ مذکور آن مردم را ملامت نموده روانه ملازمت‌می‌شودـ درلاهور سعادت خدمت دریافت و این معنی را اظهار نمود که این جماعت بیعاقبت‌که برسر قندهار آمده بودند، بغیر فرموده شاه‌عباس این حرکت از آنها به وقوع آمده. مبادا که به‌خاطر ازین‌ممر گرانی راه یافته باشد. القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار، حسب‌الحکم قلعه‌را به‌سردارخان می‌سپارند وشاه‌بیگ خان بالشکر کومك عازم درگاه می‌شود.

در بیست‌وهفتم ذی‌قعده عبدالله‌خـان، رامچندبندیله را دربند و زنجیر آورده بـه نظر گذرانید. فرمودم که زنجیر ازپای اوبرداشتند وخلعت درو پوشانیده به راجه باسو حـواله نمودم که ضامن گرفته اورا باجمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذارند. آنچه ازکرم ومرحمت در حق او به ظهور آمد در خیال او نگذشته بود.

منصب یافتن سلطان خرم: در دوم ذی‌حجه به فرزند خرم تومان [۳۵الف] وطوغ و علم ونقاره مرحمت فرموده به منصب هشت‌هزاری ذات وپنجهزاری سوار امتیاز بخشیده‌حکم جاگیر کردم.

احوال پیرخان ولد دولت‌خان و حمله‌کردن بابربرهندوستان: در همین‌روزپیرخان ولددولتخان لودی راکه‌همراه فرزندان دانیال از خاندیس‌آمده بود، به‌خطاب صلابت خانی سرافراز ساخته منصب او سه‌هزاری ذات‌ویکهزاروپانصد سوار مشخص شد و علم ونقاره‌داده مرتبه اورا به خطاب والای فرزندی ازامثال واقران درگذرانیدیم. پدران و اعمام صلابت‌خان درمیان قوم‌لودی به غایت بزرگ ومعتبر بوده‌اند. چنانچه دولت‌خـان سابق‌کـه عموی جد صلابت‌خان بود، چون بعد از سکندر، ابراهیم پسرش باامرای پدر بدسلوکی آغاز نهاده به اندك تقصیری جمعی‌را به قتل درمی‌آورد، دولت‌خان ازو اندیشه‌مند شده پسرخود دلاورخان را به ملازمت‌حضرت فردوس‌مکانی درکابل فرستاد وآن‌حضرت را دلالت به تسخیرهندوستان

نمود. چون ایشان نیز این عزیمت درخاطر داشتند بی‌توقف متوجه گردیدند وتانواحی‌لاهور عنان باز نکشیدند. دولت‌خان باتوابع ولواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم بندگی بجای آورد. چون مردکهنسال آراسته ظاهر وپیراسته باطن‌بود ومصدرخدمات ودولتخواهی‌ها گردیده اکثر اوقات اورا پدر گفته‌مخاطب‌می‌ساختندوحکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراء وجاگیرداران، صوبه مذکور را به متابعت او مامور ساختند ودلاورخان‌را همراه گرفته به کابل مراجعت فرمودند، و باردیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولت‌خان به دولت ملازمت سرافراز گردیده در همان روزها وفات [۳۵ب] یافت. دلاورخان به خطاب خانخانانی ممتاز گردید ودرجنگی که حضرت‌فردوس مکانی را باابراهیم‌لودی دست داد همراه بود وهمچنین درملازمت حضرت جنت آشیانی‌هم به لوازم بندگی قیام داشت ودر تهانه منگیر به‌وقت مراجعت‌آن حضرت از بنگاله باشیرخان افغان‌جنگ مردانه نموده درین‌معرکه گرفتار شد. هرچند شیرخان تکلیف نوکری نمود قبول نکرد وگفت پدران توهمیشه نوکری پدران من کرده‌اند درین‌صورت چه گنجایش دارد که این امر ازمن به وقوع آید. شیرخان برآشفته فرمودکه اورا درمیان دیوار نهادند، وعمرخان جد فرزند صلابت‌خان که عمزاده دلاورخان باشد در دولت سلیم‌خان رعایت خوب یافته بود. بعد از فوت سلیم‌خان وکشته‌شدن فیروز پسر او بدست‌محمدخان، عمرخان وبرادران‌او ازمحمدخان متوهم شده به گجرات رفتند وعمرخان‌آنجا درگذشت، و دولت‌خان پسرش که جوان شجاع وخوش‌صورت همه‌چیز خوش بود همراهی، عبدالرحیم ولد بیرم‌خان‌را که در دولت حضرت عرش آشیانی به خطاب خانخانانی سرافراز گردید، اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب یافت. خانخانان اورا به‌منزله برادر حقیقی خود می‌دانست بلکه هزارمرتبه از برادر بهتر ومهربانتر. اکثر فتوحاتی که خانخانان‌را دست داد، بپایمردی ومردانگی او بود وچون والد بزرگوارم ولایت خاندیس وقلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را در آن ولایت وسایر ولایاتی که از تصرفات حکام دکن برآمده بودگذاشته خود [۳۶الف] به دارالخلافه‌آگره مراجعت فرمودند، درین ایام دانیال دولتخان را از خانخانان جدا ساخته درملازمت خود نگاهداشت ومهمات سرکار خودرا باو حواله نموده عنایت وشفقت تمام باو ظاهر می‌نمود تاآنکه‌درملازمت‌او وفات‌یافت. دوپسر ازاو ماند. یکی محمدخان ودیگری‌پیرخان. محمدخان که برادر کلان بود بعد از فوت پدر به اندک‌مدتی درگذشت و دانیال نیز به افراط شراب خودرا درباخت. بعد از جلوس پیرخان را به درگاه طلبداشتم. چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری اورا ملاحظه نمودم‌پایه رعایت اورا به‌مرتبه‌ای‌که نوشته‌شد رسانیدم. امروز در

دولت من ازو صاحب نسبت‌تری نیست. چنانکه گناهان‌عظیم که به شفاعت هیچیك ازبنده‌های درگاه به عفو مقرون نمی‌رود به‌التماس‌او می گذرانم الحق‌جوان نیکذات مردانه لایق‌رعایت است و آنچه درباب‌او به‌عمل آورده‌ام بجا واقع‌شده وبه‌دیگر رعایتها نیز سرافرازی خواهد یافت.

چون پیشنهاد همت‌والا نهمت فتح‌ولایت ماوراءالنهرست که ملك موروثی آبا واجداد منست می‌خواستم که عرصه هندوستان از خش وخاشاك مفسدان ومتمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندان را درین‌ملك بگذارم وخود با لشکر آراسته جرار وفیلان کوه شکوه‌برق رفتار و خزانه کلی همراه گرفته به استعداد تمام عازم تسخیر ولایت موروث گردم، بنابراین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملك دکن داشتم که دراین اثناء از خسرو آن حرکت ناشایسته به‌وقوع آمد وضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم، مهمات پرویز به همین‌جهت‌صورت پسندیده پیدا نکرد ونظر برمصلحت وقت‌رانا را مهلت‌داده ویکی از پسران اورا همراه گرفته روانه ملازمت گشت ودر [۳۶ب] لاهور سعادت خدمت دریافت.

عزیمت سیر کابل: چون خاطر از فساد خسرو جمع‌گشت ودفع‌شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند، باسهل وجوه میسر شد به‌خاطر رسید که سیرو شکار کابل را که حکم وطن مادارد دریافته بعد از آن متوجه هندوستان شوم. واراده‌های خاطر از قوت به‌فعل آید. بنابراین به تاریخ‌هفتم ذی‌حجه به ساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل‌آمیز را که درآن روی‌آب راوی است منزل گزیدم، وچهارروز توقف واقع‌شد. روزیکشنبه نوزدهم فروردین‌که روز شرف حضرت نیر اعظم بود دربین باغ گذرانیدم بعضی از بنده‌های درگاه به منصب واضافه‌منصب سرافرازی یافته به رعایتها وشفقتهاممتاز گشتند ده‌هزار روپیه به‌حسن‌بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت‌شد قلیج‌خان ومیران صدر جهان ومیرشریف عاملی را در لاهور گذاشته، فرمودم که به اتفاق، مهماتی که روی دهد، به‌تفصیل رسانند.

روز دوشنبه ازباغ مذکور کوچ نموده به موضع هرهر که در سه‌گروه‌ونیم شهر واقعه است، منزل‌شد. روز سه‌شنبه‌جهانگیرپورنزول رایات جلال گشت. این‌موضع از شکارگاههای مقرر منست. درحوالی آن میناری به فرموده‌من برسر قبر آهوی هنسراج نام‌که در جنگ آهوان خانگی وصید آهوان صحرایی بی‌نظیر بود، احداث نموده‌اند. در آن منارملامحمد‌حسین کشمیری که سرآمد خوش‌نویسان زمان خود بود، این نثر را نوشته برسنگی نقش کرده‌اند که: «درین فضای دلکش آهوی به‌دام جهاندار خداآگاه نورالدین محمدجهانگیر

پادشاه آمده در عرض یک‌ماه از وحشت صحرائیت درآمده، سردار آهوان خاصه گشت».
بنابرندرت آهوی مذکور حکم فرمودم که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها برکافر حکم گوشت گاو داشته برمسلمان از مقوله گوشت‌خوک باشد [۳۷الف] وسنگ قبر او را به‌صورت آهومرتب‌ساخته نصب‌کنند وبه سکندر معین که جاگیردار پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید.

پنجشنبه چهاردهم در پرگنه چنداله منزل شد و از آنجا روزشنبه یک‌منزل در میان به حافظ آباد در منازلی که به اهتمام کروری آنجا میرقوام‌الدین به اتمام رسیده بود توقف روی داد وبدو کوچ به‌کنار دریای چناب رسیده روزپنجشنبه بیست‌ویکم ذی‌حجه از پلی که برآب مذکور بسته بودند، عبور اتفاق افتاد وحوالی پرگنه گجرات منزل شد.

وجه تسمیهٔ گجرات: در زمانی که حضرت عرش آشیانی متوجه کشمیر بودند، قلعه درآن روی‌آب احداث فرموده بودند وجماعه گوجران را که درآن‌نواحی به دزدی وراهزنی می‌گذرانیدند بدین‌قلعه درآورده آبادان ساختند. وچون مسکن گوجران شد بدین‌جهت آن را گجرات نام نهاده پرگنه علی‌حده مقرر ساختند. گوجر، جماعه را می‌گویند که‌کسب وکار کمتر می‌نمایند. اوقات‌گذر آنها از شیر جغرات‌می‌باشد.

روزجمعه‌خواص‌پورکه‌از گجرات‌پنج کروه‌است وآنرا خواص‌خان‌افغان‌آبادان ساخته بودمنزل‌شد. از اینجا دومنزل درمیان‌کناردریای بهت مقام‌گردید. درین شب‌بادعظیم دروزیدن آمده ابر سیاه‌فضای آسمان را فروگرفت‌وباران به شدتی‌شد که پیران کهنسال یادنداشتند. آخر به ژاله منجرشد وهرژاله برابر به تخم‌مرغی افتاد. از طغیان آب وشدت باد وباران پل شکست. من‌بانزدیکان حریم حرکت بکشتی عبور نمودم، چون کشتی کم بسود فرمودم که مردم به کشتی نگذرند وپل را ازسر نو ببندند بعداز یک‌هفته که‌پل بسته شد تمام لشکر به فراغت گذشتند.

ذکر منبع دریای بهت‌و وجه تسمیه ویرناگ: منبع دریای بهت چشمه‌ایست‌درکشمیر ویرناگ‌نام. ویرناگ به‌زبان هندی، ماررا می‌گویند ظاهراً دراین‌مکان‌ماری‌بزرگ بوده‌است. درایام حیات پدر خود دومرتبه برسراین چشمه [۳۷ب] رسیده‌ام. از شهر کشمیر تا بدانجا بیست‌کروه بوده باشد. مثمن‌طورحوضی است تخمیناً بیست‌گز در بیست گز آثار عبادتگاه ریاضتمندان در نواحی آن از حجره‌های سنگین وغارهای متعدد بسیار است. آب این چشمه درنهایت صافیست باآنکه عمق آنرا قیاس نمی‌توان کرد اگر دانه خشخاش در آن اندازند تارسیدن به‌زمین مشخص دیده می‌شود. ماهی بسیار درآن جلوه‌گراست. چون شنیده بودم که

این چشمه پایاب ندارد بنابراین ریسمانی به سنگ بسته دراین چشمه گفتم که انداختند. چون گزنموده شدظاهر شد که از قدیك ونیم آدم بیشتر نبوده است. بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه را به‌سنگ‌بسته باغچه بر اطراف آن‌ترتیب داده جوی آن را جد ولی ساختند وایوانها وخانها بردور چشمه‌ساختند جای‌مرتب گشته که رونده‌ها مثل آن‌کم نشان‌می‌دهند. چون این‌آب به‌موضع بم‌پور که دردهٔ کروهی شهراست می‌رسد، زیاده‌می‌گردد و تمام‌زعفران کشمیر درین موضع حاصل می‌شود ــ معلوم نیست که درهیچ جای‌عالم این‌مقدار زعفران می‌شده‌باشد. هرسال به‌وزن هندوستان پانصدمن که چهارهزارمن ولایت بوده باشد، حاصل زعفران است. درموسم گل‌زعفران درملازمت والد بزرگوار خود، درین سرزمین رسیدم، جمیع گلهای عالم اول شاخ وبعد از آن برگ وگل برمی‌آورند، به‌خلاف گل زعفران که چون از زمین‌خشك چهار انگشت ساق آن سربرمی‌زند گل‌سوسنی رنگ مشتمل برچهاربرگ شگفته‌می‌گردد وچهار ریشه نارنجی مثل گل معصفر درمیان دارد به درازای یك‌بند انگشت. زعفران همین است. درزمین شدیارکرده آب نادیده درمیان کلوخها برمی‌آید. بعضی‌جا یك کروه وبعضی نیم کروه زعفران زاریست. از دور بهتر به نظر درمی‌آید بـه وقت‌گل چیدن از تندی بوی‌آن تمام‌نزدیکان را دردسر پیداشد[۳۸الف] . باآنکه کیفیت شراب داشتم وپیاله می‌خوردم‌مراهم دردسربهم رسید. ازکشمیریان حیوان‌صفت که به گل‌چیدن‌مشغول بودند، پرسیدم که حال شمایان چیست؟ از جوابشان معلوم‌شد که درد سر را در مدت عمرتعقل نکرده‌اند.

آب چشمه ویرناگ که در کشمیر بهت می‌گویند بادیگر ناله‌ها وآبها که از دست راست وچپ‌داخل‌گردیده دریای می‌شود وازمیان حقیقی شهرمی‌گذرد وعرضش دراکثر جاها از یکه اندازی زیاده نخواهد بود. این آب را به‌واسطه‌کثافت وناگـواری هیچکس نمی‌ـخورد تمام مردم کشمیر آب از آب‌گیری که به‌شهر متصل است ودل‌تمام دارد می‌خورند. وآب بهت بدین‌تالاب درآمده ازراه باره موله وپکلی ودهمتور به پنجاب می‌رود. در کشمیر آب‌رودخانه وچشمه بسیاراست. غایتا بهترین‌آنها آب دره لار است برکناره دریای بهت‌واقعه شده وغریب صدچنار خوش‌اندام بریك‌قطعه زمین سبز وخرم دست به یکدیگر داده چنانکه تمام این سرزمین را سایه آن‌چنارها فراگرفته است وسطح زمین تمام‌سبزه وسه‌برگه است‌به نوعی که فرش بربالای آنها انداختن بیدروی وکم‌سلیقگی است.

صفت آثار سلطان‌زین‌العابدین و بیان‌کرامت او : این ده آبادان کرده سلطان زین‌ـالعابدین است که پنجاه‌و دوسال از روی استقلال حکومت کشمیر نموده بود واورا بدو شاه کلان‌می‌گویندخوارق‌عادات ازو بسیارنقل‌می‌کند. آثار وعلامات عمارات، او در کشمیر بسیار

است. از آن جمله درمیان آبگیری که اولیرنام دارد وعرض وطول آن از سه‌چهار کروه بیشتر نیست عمارتی ساخته به‌زین لنکا نام، سعی بسیار دربنای این عمارت به تقدیم رسانیده چشمه آن آبگیر به درجه دریا عمیق است،مرتبه اول به‌کشتی سنگ بسیاری آورده درجائیکه آن عمارت ساخته‌شده ریخته‌اند هیچگونه [۳۸ب] نفعی نکرده آخرچندین هزار کشتی را باسنگ غرق نموده به محنت بسیار یك‌قطعه زمینی که صدگز درصدگز بوده باشد، از آب برآورده صفه بسته است وبریك‌طرف آن‌صفه عمارتی به‌اتمام رسانیده و عبادتکده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از آن نفیس‌تر جایی نمی‌باشد. اکثر اوقات درکشتی براه آب بدینجا ومقام آمده به عبادت ملك علام قیام‌واقدام می‌نموده است، می‌گویند که چندین اربعین در آنجا بسر آورده.

روزی یکی از ما خلف‌زادگان به قصد قتل او درآن عبادتخانه اورا تنها یافته شمشیر کشیده درمی‌آید، چون نظر اوبرسلطان می‌افتد بنابر صلابت پدری و شکوه صلاح سراسیمه ومضطرب گشته برمی‌گردد وبعد از لحظه سلطان از عبادتخانه برآمده باهمان پسر در کشتی می‌نشیند وروانه شهرمی‌گردد ودراثنای راه به‌آن پسرمی‌گوید که: تسبیح خودرا درعبادتخانه فراموش کرده‌ام به زورقی سوارشده تسبیح را خواهی آورد پسر به عبادتخانه درآمده‌پدررا در آنجا می‌بیند آن بیسعادت ازروی شرمندگی‌تمام درپای پدر افتاده عذرخواهی تقصیرخود می‌نماید. ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده‌اند. می‌گویندکه علم خلع بدن را نیزخوب ورزیده بود. چون از اطوار واوضاع فرزندان آثار تعجیل در طلب حکومت وریاست‌می‌فهمدمی‌گویدکه برمن ترك حکومت، بلکه گذشتن از حیات بسیار آسان است اما بعد از من کاری نخواهید ساخت ومدت دولت شمایان بقایی نخواهد داشت، و به اندك روزی به جزای عمل ونیت خود خواهید رسید. این سخن گفته ترك‌خوردن وآشامیدن نمود ویك‌اربعین به‌همین‌روش‌گذرانید وچشم خود را به خواب‌آشنا نکرده باارباب سلوك وریاضت به عبادت حی‌قدیر مشغول نموده روز چهلم ودیعت حیات را باز سپرده به جوار رحمت ایزدی [۳۹الف]پیوست سه‌پسر ازو ماند. آدم‌خان‌وحاجی‌خان‌وبهرام‌خان. باهمدیگر درمقام منازعت درآمده هرسه مستاجل شدند وحکومت کشمیر بجماعه چکان که از عوام‌الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل شد. سه‌کس از حکام آنجا برسه‌ضلع دیگر آن‌صفه که زین‌العابدین در تال‌اولر ساخته بود جاها ساختند اما هیچکدام به استحکام عمارت زین‌العابدین نیست.

خزان وبهار کشمیر از دیدنیهاست. فصل خزان را دریافتم و آنچه شنیده بودم، بهتر از آن به‌نظر درآمد. غایتا فصل بهار آن ولایت را ندیده‌ام امید که روزی گردد.

روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۶ از کنار دریای بهت کوچ فرموده یك‌روز درمیان به قلعه رهتاس که ازبناهای شیرخان افغان است رسیدم. این‌قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که به آن استحکام جای خیال نتوان کرد. چون این‌سرزمین به ولایت گهکران متصل است، وآنها جمیع متمردوسر کشند،آن قلعه را خاص بجهت‌تنبیه وسرکوب آنها به خاطر گذرانیده بود که بسازد، چون باره‌کار کردند شیرخان درگذشت ــ پسر او سلیم‌خان توفیق اتمام آن یافت وبریکی از دروازه‌ها خرج قلعه را برسنگی کنده نصب نموده‌اند. شانزده‌کرور وده لك وام وکسری صرف عمارت آن شده که بحساب هندوستان چهل لك وبیست‌وپنج هزار روپیه باشد وموافق دادوستد ایران یکصدو بیست‌هزارتومان ومطابق معمول توران یك‌ارب وبیست‌ویك لك وهفتادوپنجهزار خانی می‌شود.

روز سه‌شنبه چهارم‌ماه چهارکروه وسه‌پا وقطع نموده به پیله منزل واقعه شد. پیله به زبان گهکران پشته رامی‌گویند. از اینجا بهده بهکرا فرود آمدم وبهکرا به زبان همین‌جماعت بیشه‌ایست مشتمل بربوته‌های گل‌سفید بی‌بو. از پیله تا بهکراد تمام راه درمیان رودخانه آمده‌ام که آب روان داشت وگلهای کنیر که از عالم شکوفه شفت‌آلو در غایت رنگین و شگفتی است ودر زمین هندوستان این گل همیشه شگفته وپربار است در [۳۹ب] اطراف این رودخانه بسیار بود. به سوار وپیاده که همراه بودند، حکم شد که دسته‌ها ازین گل برسرزنند وهرکس که گل برسرنداشته باشد دستار اورا بردارند عجب گلزاری بهم رسید.

روز پنجشنبه ازشهر گذشته به هتیا منزل شد ودر این راه گل‌پلاس بسیاری شگفته‌بود این گل‌هم مخصوص جنگلهای هندوستان است. بوندارد، اما رنگش نارنجی آتشین است، وبیخ آن سیاه بوته آن برابر به بوته گل سرخ‌می‌شود واز آن کلانتر هم می‌باشد به نوعی به‌نظر درمی‌آید که چشم از آن برنمی‌توان داشت ــ چون هوا درغایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور وضیای حضرت نیراعظم گشته بارش آهسته ترشح‌می‌نمود، بخوردن شراب رغبت نمودم ــ مجملا در غایت شگفتی و خوشحالی این راه طی‌شد. این‌محل را هتیا به آن تقریب می‌گویند که آبادان کرده گهکریست‌ها‌تهی‌نام واین ملك را از مارکله تاهتیاپونهوهار می‌گویند. درین حدود زاغ کم می‌باشد. از رهتاس تاهتیا جا ومقام بهوکیالانست که به گهکران خویش وهم‌جدند.

روز جمعه کوچ نموده چون‌چهار کروه وسه پاوطی شد به‌منزل پکه فرود آمدم. پکه بدان سبب می‌گویند که سرای از خشت‌پخته دارد. به زبان اهل‌هند پکه پخته را می‌گویند عجب پرگرد وخاك‌منزلی بود. ارابه‌هابواسطه ناخوشی راه به مشقت تمام به منزل رسیدند.

در همین‌جا دیواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده‌بود. روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهارونیم کروه به موضع کور منزل شد. کوربه زبان گهکران جروشکستگی را می‌گویند. این ولایت بسیار کم درختیست. روز یکشنبه از راول‌پندی گذشته محل نزول گشت. این موضع را راول نامی هندوئی آبادان ساخته است وپندی به‌همین زبان ده را گویند. قریب به این منزل درمیان دره رودآبی جاری بود ودرپیش آن حوضی که آب رود آمده درآن حوض [۱۴۰الف] جمع می‌گشت. چون سرمنزل‌مذ کور خالی از صفائی نبود زمانی آنجا فرود آمده از گهکران پرسیدم‌که عمق این آب چه مقدار باشد؟ جواب مشخص نگفتند واظهار کردند که از پدران خود شنیده‌ایم که درین آب نهنگ می‌باشد جانورانی که‌به‌آب درمی‌رفتند زخمی ومجروح برمی‌آمدند بدین جهت‌کس جرأت درآمدن درین آب نمی‌کند. فرمودم که گوسفندی را درآنجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد. بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که درآید اوهم به‌همین دستور سالم برآمد. ظاهر شد که آنچه گهکران می‌گفتند اصلی نداشت غرض این آب یك‌تکه اندازه بوده باشد. دوشنبه موضع خربزه منزل گردید. گنبدی درزمان سابق گهکران ساخته در آنجا از مترددین باج می‌گرفته‌اند. چون اندام آن گنبد به خربزه مشابهتی دارد بدین اسم اشتهار یافته است.

سه‌شنبه یازدهم به‌کالاپانی فرود آمدم که به‌زبان هندی مسراد آب سیاه است. درین منزل کوتلیست مارکله نام. به‌لفظ هندی مارزون راه وکله قافله را می‌گویند یعنی محل زدن قافله. حدولایت گهکران تا اینجاست. حیوان‌صفت جماعتی‌اند. دایم بایکدیگر در مقام منازهت ومجادله‌اند. هرچند خواستم که رفع این نزاع بشود فایده نکرد. ع : جان‌جاهل به سختی ارزانی

روز چهارشنبه منزل‌با باحسن‌ابدال‌شد. برشرق رویه‌این‌مقام‌به‌یك‌کروه فاصله‌آبشاریست که آبش به غایت تندمی‌ریزد در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست. در راه کشمیر دو سه‌جا ازین‌قسم‌آبشارهاهست در میان آبگیری که منبع این آب است، راجه مانسنگه عمارت مختصری ساخته‌است. ماهیها که به درازی‌نیم‌گز وربع گز بوده باشد درین آب بسیاریست. سه‌روز درین مقام دلکش توقف افتاد. بانزدیکان شرابها خورده شد وبه‌شکار ماهی توجه نمودم. تاحال‌سفره دام‌که از دامهای‌مقررست وبه‌زبان هندی بهنورجال می‌گویند، نینداخته بودم. انداختن آن خالی از اشکالی نیست. بدست خود این دام را انداخته ده [۴۰ب] دوازده‌ماهی گرفتم ومرواریدها دربینی آنها کشیده به آب سردادند.

از مورخان ومتوطنان آنجا احوال باباحسن را استفسار نمـودم هیچکس خبر مشخص نگفت. جای به مقام مذکور مشهور است چشمه‌ایست از دامن کوهچه بـرمی‌آید در غایت صافی و لطافت، چنانچه این بیت امیر خسرو را شامل است:

در ته‌آبش‌زصفاریگ خرد کورتواندبه دل شب شمرد

خواجه‌شمس‌الدین خوافی، که مدتی به شغل وزارت والد بزرگوارم مشغول داشت، صفه بسته‌وحوض درمیان آن‌ترتیب داده که آب چشمه آنجا درمی‌آید، واز آنجا به‌زراعت وباغات صرف می‌شود بر کنار این صفه گنبدی بجهت مدفن خود ساخته بوده است بحسب اتفاق آنجا نصیب اونشد وحکیم ابوالفتح گیلانی وبرادرش حکیم همام را، که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت وقرب محرمیت تمام داشتند، حسب‌الحکم آنحضرت در آن گنبد نهاده‌اند.

در پانزدهم امروهی منزل شد. عجب سبزه زاریکدستی بود که اصلا پستی و بلندی نداشت، به‌نظردرآمد درین‌موضع وحوالی آن‌هفت‌هشت هزارخانه کهتر ودله‌زاك(ولگردان) متوطن‌اند وانواع فساد وتعدی‌وراهزنی‌ازاین‌جماعه به وقوع‌می‌یابد. حکم فرمودم که‌سرکار اتك واین حدود به ظفرخان پسر زین‌خان کوکه تعلق داشته باشد و تازمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دله‌زاکان را کوچانیده به‌جانب لاهور روانه سازد وکلانتران کهتران را بدست درآورده مقید ومحبوس نگاهدارد.

زمان بنای قلعه اتك: روز دوشنبه هفدهم کوچ شدویك‌منزل‌درمیان نزدیك به قلعه‌اتك بر کنار دریای نیلاب‌محل نزول رایات‌اجلال گشت. درین‌منزل مهابت‌خان به منصب‌دوهزارو پانصدی سرافرازی یافت. قلعه مذکور ازبناهای حضرت عرش آشیانی است که به سعی و اهتمام خواجه‌شمس‌الدین خوافی‌باتمام‌رسیده. مستحکم قلعه‌ایست. درین روزها [۴۱الف] آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه به هژده‌کشتی پل‌بسته‌شد ومردم بـه سهولت و آسانی گذشتند.

امیرالامرا را به‌واسطه ضعف‌دل وبیماری دراتك گذاشتم وبه بخشیان حکم‌شد، کـه چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوای نزدیکان ومقربـان دیگری را از آب نگذرانند و اردو تامعاودت رایات جلال‌دراتك بوده باشد. روزچهارشنبه نوزدهم باشهزادها وچندی از خاصگان برجاله‌سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته بـه کنار دریای کـامه فرود آمدم، دریای کامه آبی است که پیش قصبه جلال‌آباد می‌گذرد. جاله جائیست که از بانس وخش ترتیب داده، درته آن مشکهای پربادکـردهٔ مـی‌بندند ودرین ولایت آن‌راشال

می‌گویند ودر دریاها وآبهای که سنگها درمیان دارد از کشتی ایمن‌تریست.

دوازده‌هزار روپیه به‌میرشریف آملی‌وجمعی که در لاهور بخدمات تعیین بودند داده شد که به‌فقرا تقسیم نمایند. به‌عبدالرزاق معموری وبهاری داس بخشی احدیان حکم‌شد که سرانجام جمعی که به‌همراهی ظفرخان تعیین شده‌اند، نموده وآنهارا روانه سازند و ازآنجا یك‌منزل درمیان به‌سرای باره منزل شد. مقابل سرای‌باره در آن‌طرف آب‌کامه قلعه‌ایست که زینخان کوکه دروقتی که باستیصال افغانان یوسف زیئی تعیین شده بود احداث نموده به نوشهره موسوم ساخته است وقریب پنجاه‌هزار روپیه خرج آن شده ومی‌گویند که حضرت جنت آشیانی‌درین زمین شکار گرگ‌می‌نموده‌اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من‌هم درملازمت پدر خود دوسه‌مرتبه تماشای این‌شکار کرده‌ام.

روز سه‌شنبه بیست‌وپنجم به سرای دولت آباد فرود آمدم احمدبیگ کابل جاگیردار پرشاور بـاملکان یوسف زیئی غوریه خیل آمده ملازمت نمودند. چون خدمت احمدبیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذکور ازو تغییر نموده به‌شیرخان افغان عنایت کـردم. چهارشنبه بیست‌وششم درباغ سردارخان کـه در حوالی پرشاور ساخته منزل شد. گورکهـتری راکه معبد [۴۱ب] مقررجوگیان است ودرین‌نواحی واقع بود سیرنمودم ـ بـه‌گمان آنکـه شاید فقیری به‌نظر درآید که‌از صحبت او فیضی‌توان یافت آن‌خود حکم عنقا کیمیا داشت‌یك‌گله یگی بی‌معرفت‌به‌نظر درآمدندکه از دیدن آنها بجز تیرگی‌خاطر چیزی حاصل نشد.

روز پنجشنبه به‌منزل جمرود روزجمعه به کوتل خیبر برآمده درعلی مسجد منزل شد وشنبه ازکوتل مارپیچ‌گذشته به‌غریب خانه فرود آمدم. درین‌منزل ابوالقاسم نمکی جاگیردار جلال‌آباد زردآلوی آورد که در خوبی کم از زردآلوی خوب کشمیر نبود. درین‌منزل‌دکه گیلاس که والد بزرگوارم آن را شاه آلو نام نهاده‌اند از کابل آوردند. چـون میل بسیار بخوردن آن داشتم باآنکه بمدعا نرسیده بود، در گزك شراب بـه رغبت تمام خـورده‌شد. سه‌شنبه دوم صفر ظاهر بساول که برکنار دریا واقع‌بود، منزل شد. آن‌طرف دریا کوهی‌است که اصلا درخت وسبزه ندارد و ازین جهت این کوه‌را کوه بیدولت می‌نامند. از پدر خود شنیدم‌که امثال این‌کوهها معدن طلا می‌باشد. درکوه‌اله‌بوغان دروقتی که والد بزرگـوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم. صد آهوی سرخه شکارشد.

چون خدمات مالی وملکی‌خودرا بامیرالامرا فرموده بودم وبیماری او امتداد تمام‌پیدا کرد ونسیان برطبیعت اوبنوعی غالب گشت که آنچه درساعت مقـرر مـذکور می‌گشت در ساعت دیگر به یاد اونمی‌ماند، وروزبروز این نسیان در زیادتی بود. بنابراین روز چهارشنبه

سوم‌صفرخدمت‌وزارت‌را به‌آصف‌خان فرموده خلعت خاصه ودوات وقلم مرصع بدو مرحمت کردم. از اتفاقات حسنه، قبل ازین به بیست‌وهشت سال، درهمین منزل والد بزرگوارم، اورا به منصب میربخشی سرفراز ساخته بودند. لعلی که برادرش ابوالقاسم به چهل هزار روپیه خریداری نموده فرستاده بود، آن لعل را بجهت تسلیم وزارت [۴۲الف] پیشکش نمسود. خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشیگری داشت به‌همراهی خود التماس نمود. جلال‌آباد را از ابوالقاسم تمکین تغییر نموده به‌عربخان مرحمت فرمودم. درمیان رودخانه نیمله سنگ سفید واقع بود فرمودم که آن را بصورت فیلی ترتیب داده در سینه آن فیل اين‌مصراع را که مطابق تاریخ‌هجری بود نقش کردند. ع: سنك سفید فیل جهانگیر پادشاه (سنه ۱۰۱۶)

در همین‌روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد ومقدمات غیر مکــرر ازین حرامزاده مفسد به‌سمع اشرف رسیده بود از آنجمله لولی زن مسلمانی را در خــانه خــود نگاهداشته به‌ملاحظه آنکه مبادا این‌مقدمه شهرت کند، مادر وپدران اورا کشته در خانه خود گور کرده است. فرمودم که اورا دربندنگاه‌دارند تا به‌حقیقت اعمال وافعال اوباز رسیده‌شود. بعد از تحقیق فرمودم‌که اول زبان اورا ببریدند. بعد از آن فرمودم که درزندان ابدی بوده باسگبانان وحلالخوران طعام‌می‌خورده باشد. چهارشنبه سرخـــاب منزل شد و از آنجا بـــه چکدلك نزول‌نمودم. درین‌منزل چوب بلوت که برای سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد. این منزل اگر چه کوتل و کریوه نداشت اما تمام سنگلاخ بود. جمعه دوازدهم بـــه آب باریك وشنبه به یورت بادشاه مقام شد. یکشنبه چهاردهم به‌حدود کابل فرود آمدم. صدارت وقضایی بلده مذکور درین‌منزل به‌قاضی عارف پسر ملاصادق حلوابی تفویض شد شاه‌آلوی رسیده ازموضع گلبهار دربن‌مقام آوردند قریب به‌صد عدد به رغبت تمام خورده شد. دولت رئیس ده‌چکری [۴۲ب] گلی چند غیرمکرر آورده گذرانید که درمدت‌العمر نـــدیده بودم. ازآنجا به‌گرامی نزول اجلال اتفاق افتاد درین‌منزل جانوری ابلق به‌شکل موش‌پران کـــه‌به زبان هندی‌گلهری می‌گویند آورده به‌نظر گذرانیدند وچنین‌گویند که درخانه که این جانور باشد موش پیرامون آن خانه نمی‌گردد. به‌این تقریب‌این‌جانور را میرموشان می‌گویند. چون تاحال ندیده‌بودم، مصوران فرمودم‌که شبیه آن‌را بکشند. از راسوکلان‌تراست غایتا صورت او به گربه مشکین مشابهت تمام دارد.

احمدبیگ‌خان را به‌تنبیه وتادیب افغانان بنکش تعیین نموده به عبدالرزاق معموری

که در اتك بود حکم‌شد که دولك‌روپیه به‌تحویلداری موهن داس پسر راجه بکرماجیت‌همراه سازد که به‌کومکیان لشکر مذکور تقسیم نمایند وهزاربرق‌انداز نیز به‌همراهی این‌لشکر مقررگشت. شیخ‌عبدالرحمن ولد شیخ‌ابوالفضل به‌منصب دوهزاری ذات وهزارو پانصدسوار سرفراز گشته به‌خطاب افضلخانی ممتاز گردید. پانزده‌هزار روپیه به‌عزتخان مرحمت شد و بیست‌هزار روپیه دیگر بجهت مرمت قلعهٔ پیش‌بلاغ تحویل او مقررگشت. سرکار جونپوررا به‌جاگیر دلاورخان افغان مرحمت نمودم.

ورود به‌کابل: روز پنجشنبه هژدهم از پل مستان تاباغ شهرآرا که محل نزول رایات جلال بود دورویه روپیه‌ونصف‌وربع آن برفقرا ومحتاجان افشانده به باغ مذکور داخل‌شدم. بسیار به‌صفا وطراوت به‌نظر درآمد. چون‌روز پنجشنبه بود به‌مقربان ونزدیکان صحبت‌شراب داشته به‌جهت گرمی هنگامه ازجویی‌که در وسط این‌باغ جاریست و تخمینا چهارگز عرض آن بوده باشد به‌همسالان وهمسنان فرمودم‌که ازین جوبجهند. اکثر نتوانستند جست درکنار جوی ومیان‌جوی افتادند. من‌هم اگرچه جستم اما به‌آن چستی‌که درسن سی‌سالگی درخدمت والدبزرگوار خود جسته بودم دراین‌ایام که عمرمن به‌چهل‌سالگی رسیده بود به آن قدرت و چالاکی‌نتوانستم جست.[۴۳الف] در همین روز هفت‌باغ‌که از باغات مقرر کابل است پیاده سیرنمودم- تاحال‌به‌خاطر نمی‌رسد‌که این‌قدر راه پیاده رفته باشم- اول‌باغ‌شهرآراسیرکردم. بعد از آن به‌باغ مهتاب وباغی‌که مادرکلان پدرمن بیگه بیگم تعمیرکرده رسیدم و از آنجا به اورته باغ وباغی که مریم مکانی‌که مادرمن باشد ساخته، گذرکردم وباغ صورت خانه یك‌چنارکلان دارد که مثل آن چناردردیگر باغات کابل نیست، وچهارباغ را که بزرگترین باغات بلدهٔ مذکور است، دیده بجا ومقام مقرر مراجعت نمودم. شاه آلوی بردرخت طـور نمودی دارد- پروانه ازآن‌چنان بنظر درمی‌آیدکه گویا قطعه یاقوت مدوریست‌که‌برشاخهای درخت معلق داشته‌اند. بنای باغ شهرآرا شهربانوبیگم دختر میرزا ابوسعید کـه عمه حقیقی حضرت‌فردوس مکانی است، نهاده‌اند ومرتبه‌مرتبه برآن اضافه‌ها شده درشهر کابل بـه این لطافت وصفا باغی نیست. اقسام‌میوه‌ها وانگورها داردوطراوت آن به درجه‌ایست که‌به‌کفش پای در ضمن آن گذاشتن از طبع راست وسلیقه درست دوراست. درحوالی این‌باغ زمینی لایق به‌نظر درآمد، ازمالکان آن‌زمین را خریداری نموده فرمودم که آبی، که از اطـراف گذرگاه می‌آید، دروسط این‌زمین گرفته، باغی ترتیب دهند که بـه‌آن خوبی ولطافـت در معموره عالم نبوده باشد ونام آنرا جهان آرا نهادم تادرکابل بودم بعضی‌اوقات بـامقربان ونزدیکان وگاهی بااهل‌محل درباغ شهرآرا صحبت می‌داشتم، وشبها به‌علما وطلبه کابل‌می-

فرمودم که مجلس طبع‌افزا وتیراندازی ترتیب داده به‌رقص ارغشتك قیام واقــدام می‌نمودند. به‌هر کدام ازجماعه یقراثیان‌خلعتها داده هزارروپیه مرحمت فرمودم که در [۴۳ب]میانه‌خودها تقسیم‌نمایند وبه دوازده کس‌ازمعتمدان درگاه فرمودم که‌یك‌هزارروپیه در هرروز که درکابل باشم به فقرا ومساکین وارباب احتیاج برسانند وحکم کردم‌که درمیان دوچناری که برکناره جوی وسط باغ واقع است‌که یکی‌را فرح‌بخش ودیگری‌را سایه‌بخش نام کرده‌ام، برپارچه سنگی سفیدی، که طول‌آن یك‌گز وعرض آن سه‌ربع گزبوده باشد نصب کردند ونام مراتا به‌صاحب‌قرانی‌به‌ترتیب بر آنجا نقش نمودند وبه‌طرف‌دیگر نگاشته‌شد که زکات واخراجات کابل‌را بالتمام بخشیدم. هرکس ازاولاد واعقاب‌ها به‌خلاف‌این عمل نماید، به غضب وسخط الهی گرفتار آید. تازمان جلوس من این اخراجات معمول ومستمر بود وهرسال مبلغهای‌کلی بدین علت ازبنده‌های خدا می‌گرفتند. رفع این بدعت در زمان سلطنت‌من‌شد- درین آمــدن به کابل تخفیف ورفاهیت تمام دراحوال رعایا ومردم آنجا واقع شد وملکان ورئیسان غزنی ونواحی آن به خلعتها ونوازشها سرفراز گشته ومطالب ومقاصدی که داشتند بــاحسن وجوه فیصل پذیرفت- ازعجایب اتفاقات آنکه روزپنجشنبه هژدهم صفر که به‌شهر کابل داخل‌شدم مطابق تاریخ هجری است. فرمودم که بر آن سنگ نقش کردند وقریب به تختی کــه دردامنه کوه جنوب رویه‌کابل واقع است، مشهوربه‌تخت شاه، صفه از سنگ برآورده‌اند که‌حضرت فردوس مکانی در آنجا نشسته شراب نوشجان فرموده‌اند، یك‌حوضه مدور بریك‌گوشه این صفه برسنگ کنده‌اند که قریب‌به دومن هندوستان شراب می‌گرفته باشد. نام مبارك خود را باتاریخ به‌دیوار صفه مذکورکه‌متصل به‌کوه است، این عبارت نقش نموده‌اند که-«تختگاه بادشاه عالم پناه ظهیرالدین بابربن عمرشیخ گورکان خلدالله ملکــه فی‌سنه۹۱۴»- من‌هــم فرمودم‌که تختی دیگر دربرابر این‌صفه تراشیده‌برحوضچه به‌همان دستور برکنار آن کندند ونام مرا بانام‌صاحبقرانی‌برآنجانقش کردند. درروزی که من بران تخت نشستم، هردوحوضچه را [۴۴الف]فرمودم که‌ازشراب پرساختند وبه‌بنده‌هایی که درآنجاحاضربودند دادند.شاعری از شعرای غزنی در تاریخ آمدن من به‌کابل یافته بودکه: ع: پادشاه بلادهفت‌اقلیم

او را به‌خلعت و انعــام نوازش نموده، فرمودم که بردیوار متصل‌به‌تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند.

پنجاه‌هزار روپیه به‌پرویز مرحمت شد. وزیرالملك را میربخشی ساختم. به قلیچ‌خان

فرمان‌شد که یك‌لك وهفتادهزار روپیه از خزانه لاهور به‌مددخرج لشکر قندهار روانه‌نماید. سیر خیابان کابل وبی‌بی‌ماهرونموده به‌حکام آنجا فرمودم که به‌جای‌درختانی که حسین‌بیگ روسیاه بریده‌بود نهالها نشانندند واولنگ‌یورت چالاك را نیز سیر نموده‌عجب‌جای باصفایی به نظردرآمد. رئیس چکری، یك رنگی را به تیر زده‌آورد. تااین وقت رنگ را ندیده بودم به‌بزکوهی می‌ماندوتفاوت به بز همین‌شاخ است، شاخ رنگ، خم داراست وشاخ بز راست مارپیچ است.

صفت ترکی‌دانی خویش: به تقریب احوال کابل واقعات حضرت فردوس مکانی به نظر میگذشت ــ تمام به‌خط‌مبارك ایشان‌بود. مگر چهارجزء آن را به‌خط خود نوشتم ودرآخر اجزای مذکورهم عبارتی به ترکی درقلم آوردم تاظاهر شود که این چهارجزء بـه‌خط من است، وباوجود آنکه درهندوستان کلان‌شده‌ام، در گفتن ونوشتن ترکی عاری نیستم. دربیست وپنجم صفر بااهل محل‌سیرجلگاه سفیدسنگ که‌درنهایت‌صفا وخرمی بود. نموده‌شد. روز جمعه بیست‌وششم سعادت زیارت حضرت‌فردوس مکانی دریافتم. زرو طعام ونان و حلوای فراوان به‌روح گذشتگان فرمودم‌که به‌فقرا تقسیم نمودند. رقیه سلطان‌بیگم دختر میرزاهندال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند، درین‌روز به‌آن شرف رسیدند. روزپنجشنبه سیوم ربیع‌الاول در خیابان فرمودم که اسپان دوندهٔ خاصه وشاهزاده‌ها وامراء را [۴۴ب] دوانیدند. یك‌اسپ کرنگ عربی که عادلخانی والی دکن‌به‌جهت من فرستاده بود، از همه اسبان بهتر دوید.

در همین‌روزها پسر میرزا سنجر هزاره وپسر میرزاباشی که کلانتران وسرداران هزاره بودند، آمده ملازمت کردند. هزاره‌های دهنه میرداد دورنگ که به تیر زده بـودند آورده گذرانیدند. به‌کلانی این‌رنگها دیگردیده نشد وده دوازده از تکه مارخورکلان بزرگتر بود.

خبر رسیدن شاه‌بیگ‌خان حاکم قندهار به پرگنه شورکه جاگیر اوست رسید. به‌خاطر قراردادم که کابل را باو عنایت‌کرده روانه هندوستان شوم. عرضداشت راجه نـرسنگدیو آمدکه‌برادرزاده‌خود راکه فتنه‌انگیزی‌می کردبه‌دست‌درآورده بسیاری‌ازمردم اورابه‌قتل‌رسانیده است. فرمودم که به‌قلعه گوالیا فرستند. تا درآنجا محبوس ومقیدباشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به‌شیرخان افغان مرحمت شد. چین‌قلیچ ولد قلیچ‌خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصدسوار سرافراز ساختم. دوازدهم خسرورا طلبیده فرمودم که زنجیر ازپـای او بجهت سیرباغ شهرآرابرداشتند ومهرپدری نگذاشت که اورا به سیرباغ مذکور نفرمایم. قلعه‌اتك ونواحی آن از تغییر احمدبیگ به‌ظفرخان مرحمت نمودم تاجخان که به دفع افغانان مفسد بنگش تعیین یافته بود، پنجاه‌هزار روپیه شفقت نمودم درچهاردهم علی‌خان کرور را که از

ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود، وداروغگی نقاره‌خان باو تعلق داشت، بخطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به‌منصب پانصدی‌ذات ودویست سوار ممتاز گردانیدم. مهاسنگه پسرزاده‌راجه‌مان سنگه‌را هم بجهت دفع مردودان بنگش تعیین نموده رامداس را اتالیق او ساختم. روز جمعه هژدهم وزن‌قمری سال چهلم واقع شد. دوپهر ازروز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت. ده‌هزار روپیه از جمله زروزن مذکور به ده کس از بنده‌های معتمد خود دادم که به مستحقین وارباب احتیاج قسمت نمایند. درین‌روز عرضداشت سردارخان حاکم قندهار از راه هزاره وغزنین رسید، به‌دوازده‌روز به مضمون آنکه ایلچی شاه‌عباس که روانه درگاه است داخل هرات‌شد. شاه به‌مردم خودنوشته است که‌کدام واقعه طلب فتنه‌جو بیحکم من برسر قندهار [۴۵الف] رفته است. مگر نمی‌داند که نسبت ما باسلسله علیه حضرت صاحب‌قرانی بخصوص به‌حضرت جنت آشیانی‌اولاد امجاد ایشان‌درچه مرتبه است. اگر احیاناً آن ملك را درتصرف درآورده باشند به‌کسان وملازمان برادرم جهانگیر پادشاه سپرده وبجا ومقام خود مراجعت نمایند. بخاطر رسید که به‌شاه‌بیگ‌خان فرمایم که راه غزنین به‌روشی ضبط نماید که مترددین قندهار به فراغت به کابل توانند آمد. قاضی نورالدین را درهمین روزها به منصب صدارت سرکار مالوه واوجین تعیین نمودم. پسرمیرزا شادمان هزاره پسرزاده قراچه‌خان که از امرای معتبر عمده‌حضرت جنت آشیانی بود آمده ملازمت نمود. قراچه‌خان زنی از مردم هزاره خواسته‌بود. این‌پسر ازو متولد شده است.

روزشنبه نوزدهم راناشنکر ولد رانااودیسنگه را به منصب دوهزارو پانصدی ذات و هزارسوار سرافراز ساختم به رای منوهر منصب هزاری وششصد سوار حکم شد. افغانان شنواری قوچی آوردند که هردوشاخ اویکی‌شده بود به شاخ آهوی رنگ شباهت داشت. همین افغانان بزمارخوری کشته آوردند که مثل او ندیده‌بودم بلکه تخیل‌هم نکرده بودم به مصوران فرمودم که شبیه او را بکشند. چهارمن‌وزن هندوستان کشیده‌شد درازای شاخ اویك ونیم گز، نیم‌پا وکم (نصف یك‌چهارم) به‌گز درآمد. روز یکشنبه بیست‌وهفتم شجاعت‌خان را به منصب هزاروپانصدی ذات وهزارسوارامتیاز بخشیدم. حویلی گوالیاربه جاگیر اعتبارخان مرحمت‌شد. قاضی عزت‌الله را بابرادران به‌خدمت بنگش تعیین فرمود.

آخرهای همین‌روز عرضداشت [۴۵ب] اسلام‌خان از آگره باخطی که جهانگیرقلی‌خان ازبهار باو نوشته بود رسید. مضمون‌آنکه به‌تاریخ‌سیوم صفر بعد از یك پهرقطب‌الدین‌خان را در بردوان از ولایت بنگاله علیقلی استاجلو زخم زد وبعد از دوپهر شب درگذشت. تفصیل این مجمل آنکه علیقلی مذکور که سفره‌چی شاه‌اسماعیل والی ایران بود بعد

از فوت او بنابر شرارت وفتنه‌انگیزی که در طبیعت داشت، گریخته به قندهار آمـد درملتان خانخانان‌راکه برسرولایت تعیین شده بود ملاقات نموده به‌همراهی او روانه ولایت مذکور شد. خانخانان غایبانه اورا داخل بنده‌های عرش آشیانی ساخت ودر آن سفر خـدمات بـه تقدیم رسانده، به منصب فراخورحالت خود سرفراز گردید، ومدتی در خدمت والدبزرگوارم بود، ودر ایامی‌که به دولت متوجه ولایت دکن‌شدند ومرا برسر رانا تعیین فرمودند آمـده نوکرمن شد. اورا به‌خطاب شیرافکن سرفراز ساختم. چون از الله‌آبـاد به ملازمت والد بزرگوار خود آمدم وبنابر بی‌التفاتی که نسبت به‌من به‌ظهور رسید اکثر ملازم و مـردم من متفرق‌شدند، اوهم درین‌وقت ازخدمت‌من جدائی اختیار نمود. بعد از جلوس از روی مروت تقصیرات اورا درنظر نیاورده، درصوبه بنگاله حکم جاگیر کردم از آنجا اخبار رسید کـه امثال این‌فتنه‌جویان را درین ولایت گذاشتن لایق نیست. به قطب‌الدین‌خان حکم رفت که اورا به درگاه فرستد واگر خیال‌باطلی کند به سزادساند. خان مشارالیه اورا به واجبی می‌شناخت بامردمی‌که حاضر بودند، به مجرد رسیدن حکم به بردوان کـه جاگیر اوبود، ایلغار می‌نمایدواوچون ازرسیدن قطب‌الدین‌خان خبردار می‌شود تنها بادوجلودار به استقبال متوجه می‌گردد وبعدازرسیدن ودرآمدن به میان فوج مردم‌خان مشارالیه مردم اورا فرو می‌گیرند. او چون فی‌الجمله ازین روش آمدن قطب‌الدین‌خان کوکه به مظنه شده بـود ازروی فـریب می‌گوید [۴۶الف]، که این چه‌روش توزك است؟ خان‌مذکور مردم خود را مانع کرده تنها به‌او همراه‌می‌شود که مضمون حکم را خاطرنشان سازد ودراین‌وقت فرصت جسته فـی‌الفور شمشیرکشیده دوسه‌زخم‌کاری به‌او می‌رساند انبه‌خان کشمیری از حاکم‌زاده‌های آنجا چون به‌خان مشارالیه نسبت وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی ومردانگی خـود را رسانیده، زخم‌کاری برسر علیقلی‌خان می‌زند وآن مفتن شمشیر سیخگی به انبه‌خان زده زخمش کـاری می‌افتد. چون قطب‌الدین‌خان را به‌این‌حال‌دیدند مردم هجوم‌آورده او را پاره پاره کردند و به‌جهنم فرستادند. امید که همیشه درجهنم‌جای آن بدبخت روسیاه بوده باشد. انبه‌خان همان جا شهادت یافت. قطب‌الدین‌خان‌کوکه بعد ازچهارپهر درمنزل‌خود به رحمت ایزدی پیوست ازین‌خبر ناخوش چه‌نویسم که چه‌مقدار متالم وآزرده گشتم قطب‌الدین‌خان کـوکه به‌منزله فرزند عزیز وبرادر مهربان ویار یکجهت من بود باتقدیرات الهی چه‌توان کرد. رضا برقضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم. بعد ازرحلت حضرت عرش آشیانـی وشنفارشدن ایشان مثل این دوقضیه، که فوت مادر قطب‌الدین کوکه و شهادت‌یافتن اوبوده باشد، برمن نگذشته است.

روزجمعه ششم ربیع‌الاخر به‌منزل خرم‌که در اورته باق‌ساخته بـود والحق عمـارت است بس موزون، رفتم اگر چه سنت‌پدرم این بودکه در هرسالی دومرتبه مطابـق سال‌شمسی وسال‌قمری‌خودرا وزن‌می‌فرمودند وشاهزاده‌هارا درهمین روزسال‌شمسی به وزن درمی‌آوردند، غایتا دربن‌سال که ابتدای شانزدهم قمری بود ازسن فرزند خرم جوتکیان و منجمان به‌عرض رسانیدند که فی‌الجمله گرانی طالع درسال مذکور واقع است ومزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود، فرمودم که اورا به‌طلا ونقره وسایر فلزات به‌دستور معهود برکشیدند و به فقرا و ارباب احتیاج زر وزن مذکور را تقسیم [۴۶ب] نمودند تمام آنروز در منزل بـابا خرم به خرمی وخوشحالی گذشت واکثر پیشکشهای او پسندیده افتاد.

چون خوبیهای کابل را دریافته اکثر میوه‌هایش خورده شده بود بنابر بعضی مصلحتا ودوری ازپایه تخت، روزیکشنبه چهارم جمادی‌الاول حکم کردم که پیشخانه به‌جانب‌هندوستان بیرون برند. بعد از چند روز ازشهر برآمده جلگه سفیدسنگ محل رایات جلال گشت. اگر چه‌هنوز انگور به‌کمال نرسیده بوداما پیش ازین انگور خوب کابل خورده شده بود. اقسام انگور خوب می‌شود. خصوصا صاحبی وکشمشی. شاه‌آلوهم میوه خوشخوار خوش چاشنی است. نسبت به‌دیگر میوه‌ها بیشتر می‌توان خورد.

من دریك‌روز تاصدوپنجاه ازآن خورده‌ام. مراد از شاه‌آلو گیلاس است که دراکثر جاهای ولایت (= ماوراءالنهر) می‌شود. چون گیلاس به‌گیلاسی که ازنامهای چلپاسه است. مشتبه می‌شد، حضرت‌والد بزرگوارم آن‌را شاه‌آلو نام‌فرمودند. زردآلوی پیوندی خوب‌می‌شود وفراوان است. غایتا درباغ شهرآرا درختیست که آن را میرزامحمد حکیم، عموی من، نشانیده بود وبه میرزایی مشهور است. زردآلوی‌این‌درخت نسبتی به دیگر زردآلوها ندارد. شفتالوهم به غایت نفیس وبالیده می‌شود. ازاستالف شفتالوی آورده بودند، در حضور خود وزن نمودم‌برابر بیست‌وپنج روپیه که شصت‌وهشت‌مثقال معمول است، به‌وزن درآمد، باوجود لطافت میوه‌های‌کابل هیچکدام در ذایقه من لذت انبه ندارد. پرگنه مهابن به‌جاگیرمهابت‌خان مرحمت شد. عبدالرحیم بخشی‌احدیان به‌منصب هفتصدی ذات ودویست‌سوار سرفرازگردید. مبارك‌خان سروالی به فوجداری سرکار حصار تعیین یافت. فرمودم که میرزا فریدون برلاس را درصوبه‌الله‌آباد جاگیرنمایند. درچهاردهم ماه‌مذکور ارادت‌خان [۴۷الف] برادر آصف‌خان را به‌منصب هزاری ذات و پانصدسوار سرفراز ساخته خلعت خاصه واسپ عنایت نموده خدمت بخشیگری صوبه پتنه وحاجی‌پور به‌اومرحمت‌کردم. چون قوربیگی من بود، بدست اوشمشیر مرصع به‌جهت فرزند اسلام‌خان صاحب صوبه ولایت مذکور فرستادم. در وقتی که

می‌رفتم در حوالی علی‌مسجد و غریب‌خانه عنکبوت کلانی را که در جثه برابر به خرچنگی بود دیدم که گلوی ماری‌را به درازی یك‌گزونیم خفه‌کرده اورا نیم‌جان ساخته است، بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لحمه‌ای جان داد. در کابل خبر به‌من‌رسید که درزمان سلطان‌محمودغزنوی به حوالی ضحاك وبامیان شخصی خواجه تابوت‌نام وفات یافته درغاری مدفون است وجسد او تاحال از یکدیگر نپاشیده، بسیار غریب‌بود. یکی از واقعه‌نویسان معتمد خود را باجراحی فرستادم که به‌غار رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند. آمده چنین به عرض رسانیدند که نصف بدن‌که به‌زمین متصل است، اکثراز یکدیگر فروریخته ونصفی‌دیگر که به زمین نرسیده، بحال خود است. ناخن دست و پای وموی‌سر نریخته موی‌ریش وبروت تایکطرف بینی فروریخته. از تاریخی که بردر آن غار نقش کرده‌اند، چنین ظاهر می‌شود که وفات اوبیشتر از زمان سلطان‌محمودغزنوی بوده است. کسی این شخص را به‌واقعی نمی‌داند.

روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بی‌حاکم قلعه‌کاه مرو که از نوکران میانه ولیخان‌والی توران‌بود آمده ملازمت کرد همیشه شنیده می‌شدکه میرزاحسین‌پسر میرزا شاهرخ را اوزبکان کشته‌اند دربن ایام شخص آمده عرضداشتی بنام اوگذرانید ولعل پیازی‌رنگ که به صد روپیه می‌ارزید، به رسم پیشکش آورده بود، اراده واستدعا آنکه فوجی به کمك او تعیین گردد. تابدخشان را از دست اوزبکان برآرد. کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد و فرمان [۴۷ب] صادر گشت که چون رایات اجلال درین حدود نزول دارد اگر فی‌الواقع میرزاحسین پسرمیرزاشاهرخ‌توئی، اولی آنکه به‌خدمت شتابی تاملتمسات و مدعیات تورا برآورده روانه بدخشان سازیم. دولك‌روپیه بجهت مدد خرج لشکری‌که به همراهی‌مهاسنگه ورامداس که برسر متمردان بنکش تعیین یافته بودند فرستاده‌شد. روز پنجشنبه بیست‌دوم به بالاحصار رفته تماشای عمارات آنجا نمودم جایی‌که قابل نشیمن من باشد نبود، فرمودم‌که آن عمارت را ویران کنند ومحل ودیوانخانه پادشاهانه ترتیب دهند. درهمین‌روز از استالف شفتالوی آوردند، برابربه به‌کلانی که تاحال به‌این کلانی شفتالو دیده‌نشده بود، فرمودم‌که به‌وزن درآوردند به‌قدر شصت‌وسه روپیه اکبری که شصت‌توله بوده باشد، برآمد. چون دو نصف کردم، دانه اونیز دونصف شد ومغز آن شیرین بود. درکابل بهترازین میوه از اقسام میوه‌های سردرختی خورده‌نشد. دربیست‌وپنجم از مالوه خبر رسید که میرزاشاهرخ عالم‌فانی را وداع کرد الله‌تعالی اورا غریق بحر رحمت‌گرداناد از آن‌روزکه به‌خدمت‌والد بزرگوارم آمده تاوقت‌رحلت ازاو امری به‌فعل نیامده‌که باعث غبارخاطر اشرف گردد. همیشه مخلصانه

خدمت می‌کرد. میرزای مذکور بحسب ظاهر چهارپسر داشت حسن وحسین که از یك‌شکم برآمده بودند. حسین از برهانپور گریخته از راه دریا به عراق رفت و از آنجا به‌بدخشان. می‌گویند که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان اووکس‌فرستاده اونوشته‌شد. اماهیچکس به تحقیق نمی‌داند که این‌همان‌میرزاحسین است یا بدخشیان. به‌دستور دیگر میرزایان جعلی آنرا برانگیخته میرزاحسین‌نام‌نهاده‌اند. اززمانی که میرزاشاهرخ از بدخشان‌برآمده سعادت‌ملازمت پدرم دریافت تاحال‌که قریب بیست‌وپنج‌سال بوده باشد، به‌هرچندوقت بدخشیان بنابـر جفاء وآزادی که [۴۸الف] از اوزبکان دارند بدخشی پسر را که فی‌الجمله چهره و نمـودی داشته باشد وآثار نجابتی دروظاهر به‌پسر میرزاشاهرخ ونژاد میرزاسلیمان شهرت‌داده جمعی کثیر از اویماقات متفرقه وکوهستانیان بدخشان که آنها را غرچه می‌گویند، بر سر او جمع می‌شوند وبااوزبکان‌مجادله‌ومخاصمه نموده بعضی ازولایـات بدخشان را ازتصرف آنها بـر می‌آورند، واوزبکان هجوم‌آورده آن میرزایی جعلی را بدست درمی‌آورند وسر اورا برسر نیزه کرده در تمام ملك بدخشان می‌گردانند، وبازبدخشیان فتنه‌انگیز تانگاه کرده میرزای‌دیگر بهم رسانده‌اند تاحال‌چندین میرزا کشته‌شده‌باشد، به‌خاطرمی‌رسدکه تاازبدخشانی اثر وخبر خواهد بود این‌هنگامه را گرم خواهند داشت. پسرسوم میرزا، میرزاسلطان است‌که صورتا و سیرتا از جمیع اولاد میرزا امتیاز تمام دارد. من اورا ازوالد بزرگوار خود التماس کرده در خدمت خود نگاه‌داشتم وبه‌تربیت احوال اوپرداخته اورا ازجمله‌فرزندان می‌دانم. در جمیع اطوار واوضاع هیچ تسبتی به برادران خودندارد. بعدازجلوس اورا به‌منصب دوهزاری‌ذات وهزارسوارسر فراز ساختم وبه صوبه مالوه، که جاگیرپدراو بود، فرستادم. پسرچهارم‌بدیع‌الزمان است که میرزا اورا همیشه درخدمت خود نگاه می‌داشت، بـه‌منصب هـزاری‌ذات و پانصدسوار سرفراز یافت. تابه‌کابل آمده بودیم شکار قمرغه واقع‌نشده بود. چون ساعت توجه به‌هندوستان نزدیك‌شد وشوق شکار آهوی سرخه برطبیعت غالب بود، فرمودم‌که کوه قرق‌راکه ازکابل هفت‌کروه‌بوده باشد به تعجیل قبل‌نمایند. روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الاول به‌شکار متوجه شدم قریب صدآهو به‌قمرغه درآمده بود. نصف‌آن شکار شده‌باشد. بـه غایت شکارگرمی دست‌بهم داد. پنجهزارروپیه درقمرغه به‌انعام رعایائی که حاضر گشته بـودند، مرحمت نمود.

در همین‌روز بر[۴۸ب] منصب شیخ‌عبدالرحمن پسر شیخ‌ابوالفضل پانصدسوار اضافه حکم‌شد که دوهزارذات وسوار بوده‌باشد. روز پنجشنبه ششم به‌تختگاه حضرت‌فردوس‌مکانی رفتم. چون فردای آن ازکابل برمی‌آمدم امروز رامثل‌عرفه عید دانسته در آن سرمنزل فرمودم

که مجلس شراب‌ترتیب دهند وآن حوضچه را که درسنگ کنده بودند پرازشراب سازند. مجموع‌مقربان وبنده‌هایی‌که درمجلس‌حاضربودند، پیاله‌هادادەشد. به‌آن‌خوشحالی وشگفتگی کم روزی‌شده باشد.

روزجمعه هفتم بعد از گذشتن یك‌پهر به‌مبارکی وفرخی ازشهر برآمده جلگه‌سفید سنگ‌محل نزول گشت. ازباغ شهرآرا تاجلگه مذکور بردودست راه از قسم زر درب‌وچونی که نصف‌وربع روپیه بوده‌باشد به‌فقرا ومساکین می‌پاشیدم درین‌روزدروقتی که به نیت‌برآمدن ازکابل برفیل‌سوارمی‌شدم، خبرصحت امیرالأمراوشاه‌بیك‌خان رسید. خبر تندرستی این‌دوبنده عمده را برخود به‌فال مبارك داشتم، روزسه‌شنبه دوازدهم از جلگه سفید سنگ یك کره کوچ نموده به‌گرامی‌منزل‌شد. تاش‌بیگ‌خان را درکابل گذاشتم که تاآمدن شاه‌بیگ‌خان به‌واجبی از شهر ونواحی خبردار باشد.

روزدوشنبه هژدهم ازمنزل پنچاك دونیم کروه براه دوآبه طی‌نموده در چشمه کـه بر کنار آن چهارچنار است نزول واقع‌شد. هیچکس تا غایت درصدد تربیت این‌سرزمین نشده ازحالت وقابلیت‌آن‌غافل‌افتاده‌اند. بسیار به‌کیفیت‌جائیست وقابل‌آن‌هست که درآنجا عمارتی وجایی به‌سازند. درهمین‌منزل شکارقمرغه دیگر واقع‌شد. تخمینا یکصدودوازده‌آهـو و غیره شکارشده باشد. بیست‌وچهار آهوی‌رنگ وپنجاه آهوی سرخه وشانزده بزکوهی. تا حـال من آهوی [۴۹الف] رنگ‌را ندیده بودم. الحق که عجب جانور خوش‌شکلیست اگـرچه آهوی‌سیاه هندوستان‌بسیار خوش‌نسبت‌به‌نظر درمی‌آید غایتا این آهورا نسبت وترکیب دیگر است. فرمودم که قوچ ورنگی‌را وزن‌کردند. قوچ‌یك‌من وسی‌وسه‌سیر برآمد ورنگ دومن و ده‌سیر. رنگی به این‌کلانی چنان‌می‌دوید که دوازده‌سگ دونده وتیزتگ، بعد از آنکه مانده شده بودند اورا به‌صدهزار محنت گرفتند. از گوشت گوسفند و بزبربری گذشته گوشتی به لذت آهوی رنگ نمی‌باشد. درهمین‌موضع شکار کلنگ نیزشد.

خروج خسرو باردیگر: اگرچه‌مکرراز‌خسرواعمال‌ناشایسته‌به‌وقوع آمد وقابل‌هزارگونه عقوبت بود، مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم. باآنکه درقانون سلطنت و طـریقه جهانداری مراعات این امور ناپسندیده است، چشم از تقصیرات اوپوشیده اورا درنهـایت آسودگی ورفاهیت نگاه‌می‌داشتند ظاهرشد که اوکسان‌نزدبعضی اوباش ناعاقبت‌اندیش می‌فرستاد وآنهارا به‌فساد وقصد من‌ترغیب‌نموده به‌وعده‌ها امیدوارساخته جمعی ازتیره‌روزگاران کوتاه‌فکر به‌یکدیگر اتفاق نموده می‌خواسته‌اند که درشکارهای‌که درکابل و اطـراف آن واقع‌می‌شد، قصدمن‌نمایند. از آنجا که کرم واجب‌تعالی حافظ وپاسبان این‌طایفه علیه است،

توفیق این‌معنی نمی‌یابد. روزی که سرخاب محل نزول گردید یکی از آن‌جماعت سرباززده خودرا به‌خواجه‌ویسی، دیوان فرزندخرم، می‌رساندومی‌گوید که قریب به پانصدکس بافساد خسرو بافتح‌الله پسر حکیم ابوالفتح ونورالدین پسرعنایت‌الدین علی‌آصف‌خان‌وشریف پسر اعتمادالدوله متفق شده.فرصت‌طلب وقابوجویند، که[۴۹ب] قصد دشمنان وبدخواهان‌پادشاه نمایند. خواجه‌ویسی این‌سخن را به خرم می‌رساند واو بیطاقت شده این‌معنی‌رادرساعت‌به‌من گفت. من خرم‌را دعای برخورداری نموده در صددآن‌شدم که مجموع آن کوته‌اندیشان را به‌دست درآورده به عقوبتهای گوناگون سیاست نمایم. بازبه خاطر رسید که چون بـرسرسفر واقع‌ایم، گرفت‌وگیر آنها باعث شورش وبرهم‌خوردگی اردوخواهد شد. همان سرفتنه‌هارا فرمودم که گرفتند وفتح‌الله را مقید ومحبوس به‌معتمدان سپرده، آن‌دو بی‌سعادت دیگر راباسه چهاری که عمده آن‌سیاه رویان‌بودند به‌یاسا رسانیدند.

قاسم‌علی که ازملازمان حضرت‌عرش‌آشیانی‌بود، بعداز جلوس اورابه‌خطاب‌دیانتخانی سرفرازگردانیدم، دایم فتح‌الله را تادولتخواه بازمی‌نمودودرباب‌او سخنان مـذکورمی‌ساخت روزی به فتح‌الله گفت که در محلی که خسرو گریخته بود وحضرت اوراتعاقب‌می‌نمودندبه‌من گفتی که پنجاب را به‌خسرو می‌باید داد واین‌بحث را کوتاه‌کرد فتح‌الله منکرشد وازطرفین رجوع به‌سوگند نموده مباهله کردند. ازاین‌گفتگو ده‌پانزده‌روز زیاده نگذشته بـود کـه آن بدبخت منافق گرفتار گردید وشامت سوگند دروغ کارخودکرد. روز شنبه بیست‌ودوجمادی‌ـ الاول خبرفوت جلال‌الدین مظفراردستانی که ازخانواده حکمت و طبابت بود رسید مـدعی این‌معنی بودکه نسب‌من به جالینوس می‌رسد. بهرتقدیر معالج بی‌نظیر بود. تجربه او بـر علم اوزیادتی‌داشت. چون به‌غایت‌خوش‌قیافه وخوش‌ترکیب بوددر ایام ساده‌روئیها به‌مجلس شاه‌طهماسب‌می‌رسد، شاه این‌مصرع رابرومی‌خواند. ع: خوش‌طبیبی است بیا تـاهمه بیمار شویم.

حکیم نادعلی که معاصر او بود، درفضیلت برو زیادتی دارد درعـلاج ویمن قـدم و صلاح وپاکیزگی[۵۰الف] اطوار واخلاق حکیم مذکور زیاده است ودیگر اطبای‌زمان‌به‌او نسبتی نداشتند. ورای طبابت بسیار خوبیها بااو بود. اخلاص خاص به‌من‌داشت. در لاهـور خانه ساخت درغایت لطافت وصفا، مکرر التماس نمودکه او را سرفراز سازم. چون‌خاطراو به‌غایت‌عزیز بود قبول‌این‌معنی نمودم. حکیم‌مذکـور قطع‌نظر از نسبت مصاحبت وطبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستی داشت. چنانچه درالله‌آباد مدتی دیوان سرکارخود

کردم. بنابر کثرت دیانت در مهمات بسیار سخت‌گیر بود و از این رهگذر مردم از سلوك اوبسیار آزرده بودند. قریب بیست‌سال قرحه شش داشت و به‌حکمت یك‌طوری خودرا نگاه می‌داشت دراثنای‌سخن‌کردن اکثراوقات اورا سرفه دست می‌داد که رخساره و چشمان اوسرخ می‌شد ورفته‌رفته رنگ‌او به‌کبودی‌منجرمی‌گشت. مکرر به‌او می‌گفتم که تو طبیب‌دانایی، چرا علاج‌کوفت خودنمی‌کنی؟ به عرض رسانید که قرحه‌شش ازان بابت نیست کسه علاج آن توان کرد دراثنای‌این کوفت،یکی ازخدمتگاران‌نزدیك اودرمیان ادویه‌که همه‌روز به‌خوردن آن معتاد بود، زهر داخل‌نموده به‌حکیم می‌خوراند. چون این معنی ظاهر می‌گردد، در صدد علاج آن می‌شود. درخون‌کم‌ناکردن بسیار مبالغه داشت، هرچند ضروری بود. بحسب اتفاق شبی به‌صحت خانه می‌رود وسرفه بروغلبه نموده‌آندیش وجراحت شش‌اومی‌گشاید و چندان خون‌از دهن ودماغ اوروان می‌شود که بی‌هوش گشته می‌افتد وآواز مهیب ازوظاهرمی‌گردد. آفتابچی خبردار شده به‌صحت‌خانه درمی‌آید واورا درخون آغشته دیده فریاد برمی‌آورد که حکیم را کشته‌اند ــ بعداز ملاحظه ظاهر می‌گردد که دربدن اوآثار زخم نیست وهمان قرحه شش است که منفجرشده. قلیج‌خان [۵۰ب] را که حاکم لاهوربود خبردار می‌سازند و این معامله را به‌تحقیق‌نمودن اورا به‌خاك می‌سپارند. فرزند قابلی ازو نماند.

دربیست‌وچهارم میان باغ‌وفاونیمله شکاری واقع‌شد، قریب چهل‌آهوی‌سرخه کشته شده باشد ماده‌یوزی درین شکارگاه به‌دست افتاد. زمینداران آنجا یغمانی وافغان شاتسی آمسده گفتند که درین صدسال صد و بیست سال‌نه ما یاد داریم نه از پدران‌خود شنیده‌ایم که درین سرزمین یوزدیده‌باشند.

دوم جمادی‌الاخر در باغ وفا منزل‌شد ومجلس وزن شمسی منعقدگشت. در همین روز ارسلان بی‌نام اوزبکی که از سرداران و امرای عبدالموخان بود و درینولا حکومت قلعه‌کاه مرو به‌او تعلق‌داشت قلعه را برتافته سعادت ملازمت دریافت، چون ازروی اخلاص آمده بود اورا به‌خلعت خاصه سرفرازگردانیدم. اوزبك ساده پرکاریست قابلیت رعایت وتربیت دارد. چهارم ماه حکم‌شد که عرب‌خان درجلال‌آباد شکارگاه دشت‌ارنه‌را قمرغه به‌نماید. قریب به سیصد جانورشکارکرده شد.سی‌وپنج قوچ‌وقوشچی‌بیست‌وپنج‌ارغانی‌نود وتوغلی پنجاه‌وپنج، سفیده‌نودوپنج چون میان روز بود که به‌شکارگاه رسیدم وهوا فی‌الجمله گرمی داشت‌سگان تازی خوب ضایع‌شدند، وقت‌دواندن سگ صباح یاآخر روز است.

روز شنبه دوازدهم درسرای کوره‌منزل شد درین‌منزل شاه‌بیگخان باجمعیت خوب‌آمده ملازمت نمود. از تربیت یافته‌های‌پدربزرگوارمن‌حضرت‌عرش‌آشیانی است. به‌ذات خودبسیار

مردانه وصاحب تردد است. چنانکه مکرر درزمان‌دولت پدرم شمشیرهای نمایان زده ودرزمان جهانداری من قلعه قندهاررا دربرابر افواج داری ایران خوب نگاه داشت و تایك سال‌قبلی بود تاآنکه افواج قاهره‌به‌کمك‌اورسیدند. سلوکش باسپاهی امرایانه واز روی قدرت نیست به محض همین[۱۵۱الف] که درجنگها بااو موافقت نموده‌اند تابمانند ناز بسیاری از نوکر می‌کشد واین معنی اورا به‌نظرها سبك دارد. مکرر ازین سلوك اورا منع کردم. چون جبلی اوشده فایده برآن مترتب نگشت.

روز دوشنبه چهاردهم‌هاشم‌خان‌راکه ازخانه زادان این‌دولت‌است، به منصب سه‌هزاری ذات ودوهزاری سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اودیسه ساختم. درهمین روز خبر رسید که بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ که درولایت مالوه بود، از روی‌نادانی وخردسالی با فساد جمعی ازفتنه‌جویان روانه می‌شود که خودرا به ولایت رانارسانیده او را ببینند. عبدالله‌خان حاکم آنجا ازین‌معنی آگاهی یافته تعاقب‌می‌نماید ودر اثنای راه اورا گرفته بدبخت چندی راکه بااو درین‌امر متفق بودند به‌قتل‌می‌رساند. حکم‌شد که اهتمام‌خان ازآگره روانه گشته میرزارا به درگاه آورد.

بیست‌وپنجم ماه مذکور خبررسیدکه امام‌قلی‌خان برادرزاده ولی‌خان‌حاکم‌ماوراءالنهر میرزاحسن نامی‌راکه به‌پسری میرزا شاهرخ شهرت یافته‌بود می‌کشد. مجملا کشتن فرزندان میرزاشاهرخ ازعالم کشتن دیوشده است. چنانچه می‌گویند که ازهرقطرهٔ او دیو دیگر پیدا می‌شود.

درمقام دهکه شیرخان افغان، که دروقت رفتن اورا به پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودم، آمده ملازمت‌کرد. درحفظ وحراست راه تقصیرنکرده بوده است ظفرخان ولد زین‌کوکه که به‌کوچانیدن افغانان دلەزاك وجماعه کهترین که در حوالی اتك‌بیاس و آن‌نواحی مصدر انواع قبایح بودند، مأمور گشته‌بود. بعد ازانصرام آن خدمت و برآوردن آن‌مفسدان‌که قریب به‌صد هزارخانه بودند، روان‌ساختن آنها به‌جانب لاهور درهمین‌منزل به سعادت ملازمت‌سرفراز گردید وظاهر شدکه این‌خدمت را چنانچه‌بایدوشاید به‌تقدیم‌رسانیده است. چون‌ماه‌رجب که مطابق آبان‌ماه الهی‌بوده، دررسید ومعلوم گشت که از ماههای مقرر وزن‌قمری والد بزرگوارمن است، مقرر داشتم‌که قیمت مجموع اجناس را که درسال شمسی وقمری خودرا بدان‌وزن‌می‌فرمودند، حساب نمایند وآن‌چه‌شود آن‌مبلغ را به شهرهای کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویج روح‌مطرح منورآنحضرت به‌ارباب‌احتیاج[۱۵۱ب] وفقرا تقسیم نمایند. مجموع یك‌لك روپیه که سه‌هزارتومان ولایت عراق است وسه‌لك‌خانی بـه حساب

اهل ماوراءالنهر باده باشد. این‌را مردم معتمد دردوازده‌شهر عمده مثل آگره ودهلی و لاهور وگجرات وغیره قسمت نمودند.

روزپنجشنبه سوم‌ماه‌رجب فرزند صلابت‌خان را که کم‌ازفرزندان حقیقی نمی‌دانم،به خطاب‌خان جهانی‌امتیاز بخشیدم وفرمودم‌که اورا درفرامین واحکام‌خان جهان می‌نوشته‌باشند وخلعت خاصه وشمشیر مرصع‌نیز عنایت شد. وشاه‌بیک‌خان را به‌خان دوران مخاطب ساخته کمر خنجرمرصع وفیل‌مست واسپ‌خاصه مرحمت نمودم وتمام سرکار کابل وتیراه‌وبنگش و ولایت سواد وبجود ودفع ورفع افغانان آن حدود به‌جاگیر وفوجداری اومقررشد، واز باباحسن ابدال مرخص‌گشت. رامداس کچهواهه را نیز فرمودم‌که درین ولایت جاگیرنموده داخل‌کومکیان‌این‌صوبه می‌سازند. منصب‌کشن‌سنگه ولدموتهه راجه را هزاری ذات وپانصد سوار ساختم.

فرمانی به‌مرتضی‌خان حاکم‌گجرات درقلم‌آمدکه چون ازصلاح وفضیلت وپرهیزگاری پسرمیان وجیه‌الدین به‌من رسیده است. مبلغی ازجانب‌ما به‌اوگذرانیده ازاسمای الهی‌اسمی چندکه مجرب‌بوده باشد، نویسانیده به‌فرستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت می‌نموده باشم.

قبل‌ازاین ظفرخان را به بابا حسن‌ابدال به‌جمع‌کردن شکار رخصت کرده بودم. شاخ بندی‌کرده بود. بیست‌وهفت‌آهوی سرخه وشصت‌وهشت آهوی سفید درشاخبند درآمده بود. بیست‌ونه آهورامن‌خودبه‌تیرزدم وپرویز وخرم‌باهم چندی را به تیر انداختند. دیگر به‌خاصان ونزدیکان‌حکم‌شدکه آنهاهم تیراندازی نمایند خان‌جهان ازهمه خوبتر تیر انداخت. هرآهو که زد برسر تیررفت.

در چهاردهم ماه باظفرخان در راول‌پندی قمرغه ترتیب داده‌بود یك‌آهوی سرخه را ازپله دور به تیرزدم ازرسیدن تیروافتادن آهو بسیار شگفته‌شدم. سی‌وچهارآهوی سرخه سی‌و پنج آهو قراقورغ که به‌زبان هندی اورا چکاره‌می‌گویند ودوخوك شکارشد. دربیست‌ویکم قمرغه دیگر به‌سعی واهتمام بلال‌خان، درسه‌کروهی‌قلعه رهتاس دست‌بهم‌داد نزدیکان سرادق عزت‌را درین شکار همراه برده‌بودم شکارخوبی شد. به شکفتگی تمام گذشت. دویست آهو ازسرخه وسفیده شکارشده بود از رهتاس که کوههای آن از این‌آهو دارد گذشته سوای کرجهاك و نندنه [۵۲الف] درتمام هندوستان جای‌دیگر این‌نوع‌آهوی سرخه نیست. فرمودم که آهوی‌سرخه را زنده گرفته نگاهدارند که شاید چندی از آینها به‌جهت تخم‌زنده به هندوستان برسند بیست‌وپنجم در حوالی رهتاس شکار دیگرشد. درین شکارنیز همشیره‌ها

واهل‌محل همراه بودند قریب به‌صد آهوی‌سرخه شکارشد. مذکورشد که شمس‌خان عموی جلال‌خان گهکر که‌دراین‌نواحی می‌باشد باوجودکلان سالی به‌شکار یك‌گونه رغبتی دارد که جوانان خردسال‌را آن شوق وشعف نباشد. چون طبعش‌را برفقر ودرویشها مایل شنیدم‌به‌خانه اورفتم. وضع طورش‌خوش‌آمد. دوهزار روپیه به‌او وموازی‌همین مبلغ را به زنان وفرزندان اوداده پنج‌ده دیگر که حاصل کلی‌داشت دروجه مدد معاش اومقرر نمودم تاازروی رفاهیت وجمعیت‌خاطر اوقات‌می‌گذرانده باشد.

ششم‌ماه‌شعبان درمقان چنداله امیرالامرا آمده ملازمت‌نمود. ازصحت‌یافتن اوخوشحال شدم. جمیع اطبای هندو و مسلمان، قرار مردن او داده بودند. الله تعالی به‌فضل وکرم خود اورا تشریف‌شفا ارزانی داشت تااسباب‌پرستان مشیت ناشناس‌را معلوم‌گردد که قادرپرکمال هردرد دشوار را که ظاهربینان اسباب گزین دست‌از آن بـازداشته‌باشند بـه محض لطف و مرحمت ذاتی خویش علاج ودرمان می‌تواندکرد. درهمین‌روز رای رایسنگه کـه ازامـرای معتبر راجپوت بود به‌سبب تقصیری‌که ازو درقضیه خسروبه‌وقوع آمده خجالت‌زده وشرمسار درجا ومقام خودمی‌گشت، به وسیله امیرالامرا سعادت ملازمت دریـافت، وگناه او عفومقرون گردید. درحینی‌که ازآگره به‌عزم تعاقب خسروبرآمدم، اورا ازغایت اعتماد درآگره گذاشته مقررکردم که چون‌محلها طلب شود، همراهی‌نماید. بعد از طلب محلها دوسه‌منزل آمـده در موضع متوره به‌محض شنیدن سخنان اراجیف از محل جداشده به‌وطن خـود رفت وبخـاطر گذرانید که فتنه وشورشی به‌میان درآمده، ببینم که منجر به‌کجا خواهد شد.

کریم‌کارساز بنده‌نواز آن‌قضیه را در [۵۲ب] عـرض اندك‌روزی صورت داده سلك جمعیت آن مفسدان را ازهم‌پاشانید واین‌حرام نمکی برگردن اوماند. بجهت‌خاطر امیرالامرا فرمودم که همان‌منصبی‌که داشت به‌حال خود باشد وجاگیر اورا مسلم وبرقراردارند. سلیمان‌بیگ را که ازملازمان ایام شاهزادگی بود به‌خطاب فدائـی‌خانی‌سربلندساختم. روزدوشنبه دوازدهم باغ دل‌آمیز که برکنار دریای راوی واقع است منزل شد. والده خوداردرین‌بـاغ ملازمت نمودم. میرزاغازی که در سرداری‌لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده شده بـود ملازمت نمود. عنایت‌بسیار به‌اوفرمودم.

سلسله شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی: روزسه‌شنبه سیزدهم به‌مبارکی داخـل لاهورشدم.روز دیگرش‌میرخلیل‌الله ولدمیرغیاث‌الدین‌محمد میرمیران‌که ازاولاد شاه‌نعمت‌الله‌ولی‌بود، ملازمت نمود. دردولت شاه‌طهماسب درتمام‌قلمرواو به‌بزرگی این‌سلسله، سلسله نبود. چنانچه خواهر شاه‌خانش بیگم نام درخانه میرنعمت‌الله پدر میرمیران بود، دختری‌که ازایشان بهم‌رسیده،شاه

به‌پسر رشید خود، اسمعیل‌میرزا خواستگاری نمود وپسران میرمیران را داماد ساخته دختر خود را به‌پسر کلان‌او که همنام‌پدر کلان‌خودبود، داده دختر اسمعیل میرزا را که ازخواهرزاده شاه بهمرسیده‌بود، به‌پسر دیگرش میرخلیل مذکور نسبت کردند. بعد اوفوت شاه رفته‌رفته خرابیها به‌این‌سلسله راه یافت، تا درعهد دولت‌شاه‌عباس یکبارگی مستاصل گشتند واملاك و اسبابی که داشتند ازدست آنها بیرون‌رفت. دیگر درجا ومقام خود نتوانستندبود میرخلیل به ملازمت من آمد. چون در راه محنتها کشیده بود وآثار اخلاص ازوجنات احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بی‌دریغ کردم ودوازده‌هزارروپیه نقدبه‌او مرحمت‌نمودم ومنصب‌هزاری ذات ودویست‌سوارسرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم.

به‌دیوانیان حکم‌شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزاری و پنجهزار سوار سرفراز گردانیده [۵۳الف] جاگیر از حویلی اوجین وسرکار حصار فیروزه تنخواه دهند. روزپنجشنبه بیست‌ودوم حسب‌التماس آصف‌خان، بااهل‌محل به‌خانه اورفتم، وشب در آنجا گذرانیده روزدیگر پیشکشهای خود را ازنظرگذرانید تاده‌لك روپیه ازجواهرات و مرصع آلات واقمشه وفیلان واسبان سامان نموده بود. چندقطعه لعل ویاقوت وچنددانه مروارید و پاره اقمشه وچندپارچه چینی فغفوری وخطایی به‌معرض قبول افتاده تتمه‌را به‌اوبخشیدم.

مرتضی‌خان ازگجرات انگشتری که ازیك‌قطعه‌لعل‌خوشرنگ خوش‌آب نگین ونگین خانه وحلقه‌آن را تراشیده بودندبه‌وزن یك‌ونیم‌تانك ویك‌سرخ که یك‌مثقال وپانزده‌سرخ‌بوده باشد، به‌طریق‌پیشکش فرستاده بود ازنظرگذشت وبه‌غایت پسندخاطر افتاد. تاامروز چنین انگشتری شنیده‌نشده بودکه به‌دست‌هیچیك ازسلاطین درآمده باشد. یك‌قطعه‌لعل و شش‌پرچه هم‌که دوتانگ‌پانزده‌سرخ وزن داشت وبیست‌وپنج‌هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود. انگشتری به‌همین‌مبلغ قیمت شد. درهمین‌روزها فرستاده‌شریف مکه باعرض داشت و پرده در خانه کعبه به‌ملازمت‌رسیده، اظهاراخلاص بسیارنموده‌بود. پنج‌لك‌دام که هفت‌هشت‌هزارروپیه بوده‌باشد به فرستاده‌های مذکور مرحمت‌شد ومقررنمودم که موازی یك‌لك‌روپیه بجهت شریف از تحف ونفایس هندوستان روانه سازند.

صوبه قندهار به‌میرزاغازی: روزپنجشنبه دهم ماه میرزاغازی را به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سرفراز ساخته باآنکه کل ولایت تهته به‌جاگیراو مقرر بود پاره از صوبه‌ملتان نیز به جاگیراو مقررگشت وحکومت قندهار ومحافظت آن ملك که سرحد هندوستان است، به عهده کاردانی وحسن سلوك اومقرر گردید وخلعت [۵۳ب] وشمشیر مرصع‌عنایت نموده رخصت‌دادم. (میرزای غازی فی‌الجمله کمالی داشت. شعرهم خوب می‌گفت وقاری‌تخلص

می کرد. این بیت ازوست. بیت:

گریهٔ من گرسبب خندهٔ اوشد چه‌عجب ابر هرچند که گریدرخ گلشن خندد)

درپانزدهم پیشکش خانخانان به‌نظر درآمد چهل‌زنجیرفیل وپاره جواهر ومرصع آلات واقمشه ولایتی وپارچه که‌در دکن وآنحدودبه‌هم‌می‌رسد،فرستاده‌بود. مجموع یك‌لـك وپنجاه هزارروپیه قیمت‌شد. میرزارستم واکثر بنده‌های تعینات صوبـه مذکورهم پیشکشها فـرستاده بودند. چندفیل‌ازآنجمله‌پسند افتاد. خبرفوت رای درگاکه از نواختهای والد بزرگوارم بود، درهژدهم همین‌ماه رسید. چهل‌سال زیاده‌درملازمت حضرت‌عرش‌آشیانی در جرگه امرا منتظم بود تارفته‌رفته پله منصب او به‌چهارهزاری رسید. پیش از آنکـه سعادت ملازمت پـدرمن دریابد، ازنوکران معتبر راناواودیسنگه بود. درشهریور دهم‌گذشت کنکاش سپاهیگری خوب می‌رسید.سلطان‌شه افغانی که طبعش به‌شر وفسادآمیخته بود درخدمت خسروبسرمی‌برد ونسبت محرمیت تمام داشت. چنانچه علت نامه‌گریختن آن بی‌سعادت این‌مفسدبـود. چه ازشکست و به‌دست‌افتادن خسروجانی‌بتك پابیرون برده خودرا به‌دامن کوه خضرآبـاد وآن حدودکشید. آخرالامر بدست میرمغل کروری آنجا گرفتارشد. چون باعث ضلالت وخرابی‌این‌قسم‌پسری شده بود، حکم‌کردم که اورا درمیدان لاهور تیرباران کردند وکـروری مذکور به‌زیـادتی منصب وخلعت مفتخر وسرفراز گردید. در بیست‌ونهم شیرخان افغان که از بنده‌های قدیم من بود، فوت‌شد. توان‌گفت که خود قصد خودکرد چراکه به‌شراب‌مـداومت تمام داشت. بـه نوعی‌که درپهری چهار پیاله لبریزعرق دوآتشه‌می‌خورد. وروزه‌رمضان سال‌گذشته را خورده بود. دراین‌سال به‌خاطرش رسیدکه ماه‌شعبان را درعوض قضای رمضان گذشته روزه گـرفته دوماه متصل روزه‌دار باشد ازترك‌عادت‌که طبیعت ثانی است ضعف‌معده پیداکرد واشتهامطلق برطرف‌شدورفته‌رفته ضعف‌قوی‌شده درپنجاه‌وهفت‌سالگی درگذشت. فـرزندان[۵۴الف] و برادران اورا به‌قدر حالت نواخته پاره ازمنصب وجاگیر اورا به‌آنها مرحمت نمودم.

در غره‌شهرشوال به‌صحبت مولانای محمدامین که ازمریدان شیخ‌محمود کانکرست رسیدم. شیخ‌محمود مذکور از بزرگان وقت خودبوده است وحضرت جنت‌آشیانی بـدیشان عقیده تمام داشتند چنانچه یك‌مرتبه‌آب بردست ایشان ریخته‌اند. ومولانای مشارالیه مردیست نیك‌ذات وباوجود علایق وعوایق وارسته وبروش وشیوه فقر و شکستگـی نفس‌آشنا، صحبت ایشان مرا بسیار خوش‌آمد. بعضی وردهاکه درخاطـره کرده بودند مذکور ساخته نصایـح ارجمند وسخنان دل‌پسند از ایشان شنیدم، وخیلی تسلی حاصل‌گشت هزاربگهه زمین به طریق مدد معاش وهزارروپیه نقدگذرانیده ازایشان وداع کردم. یك‌پهر از روز یکشنبه گـذشته از

لاهور بهقصدتوجه دارالخلافت آگره برآمدم. قلیج‌خان را حاکم و میرقوام‌الدین را دیوان وشیخ‌یوسف‌را بخشی وجمال‌الدین‌را کوتوال ساخته که‌هریك فراخور حالت‌خلعت‌مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم. بیست‌وپنجم از دریای سلطانپور گذشته در دوکروهی نکودرنزول واقع‌شد. والد بزرگوارم از زرو زن‌بیست‌هزار روپیه به‌شیخ‌ابوالفضل داده بودند که در میان این‌دوپرگنه پلی بسته آبشاری ترتیب دهند. الحق درغایت صفا وطراوت وسرپلی سامان یافته است. به معزالملك جاگیردار نکودر فرمودم که بریك‌دست این‌پل عمارتی و باغچه بسازد که آینده وروند از دیدن آن‌محظوظ شوند. دوشنبه دهم ذی‌القعده‌وزیرالملك که پیش از از جلوس سعادت خدمت دریافته، دیوان سرکارمن بود به‌مرض اسهال درگذشت درآخر آن عمرپسری شوم قدم درخانه‌او متولد گشت که در عرض چهل‌روز سرمادرو پدر را خورد. درسن [۵۴ب] دوسه‌سالگی اوهم برطرف شد. تاخانه وزیرالملك بیکبارگی خراب نشود، منصور برادرزاده اورا نواخته به منصب سرفراز ساختم غایتا :ع: بوی‌عشق ازو نمی‌آید

روزدوشنبه چهاردهم دراثنای راه شنیده‌شد که درمیان پانی‌پت و کرنال دوشیرهست که آزار بسیار از آنها به مترددین‌می‌رسد. فیلان‌را جمع نموده روانه گشتم چون بجا ومقام آنها رسیدم، خودبرماده فیلی سوار گشته فرمودم که فیلان را بردورآنها بطرین قمرغه‌ایستاده کردند وهردورا به عنایت الهی به‌تفنگ‌زده شرآن دورا که راه‌بربنده‌های خدا بسته‌بودند، دور کردم. روزپنجشنبه دهلی‌محل نزول‌گردید ودرمنزل‌که سلیم‌خان افغان درایام‌حکومت‌خود درمیان آب چون‌ساخته وسلیم کده‌نام نهاده والدبزرگوادم اینجارا به مرتضی‌خان که دهلی وطن اصلی اوست داده‌بودند، فرودآمدم. خان‌مذکور مشرف بردریا صفه ازسنگ ساخته در غایت صفاولطافت درته‌آن‌عمارت متصل‌به‌آب چوگنبدی مربعی کاشی کاری به‌فرموده‌حضرت آشیانی ساخته‌اند که به‌آن‌هوا کم جای بوده باشد درزمانی‌که حضرت‌جنت آشیانی دردهلی تشریف داشته‌اند اکثر اوقات آنجا نشسته بامصاحبان ومجلسیان خود صحبت می‌داشته‌اند من چهارروز درین‌سرمنزل بسر برده بامقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم. معظم‌خان که حاکم‌دهلی بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند به‌قدر حالت خود پیشکشها ونذرها سامان‌نموده به‌نظر درآورند. خواستم که درپرگنه پالم که ازمضافات بلده مذکور است وازشکارگاههای مقررست طرح‌شکار قمرغه انداخته‌چندروز بدین‌امر مشغولی نمایم. چون به‌عرض‌رسید که ساعت نزدیك‌شدن‌آگره نزدیك است ودیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمی‌رسد فسخ عزیمت نموده به کشتی نشسته براه دریا متوجه‌گشتم.

رسیدن اولاد میرزا شاهرخ: [۵۵الف] در بیستم ماه ذی‌قعده چهار پسر و سه دختر از اولاد میرزا شاهرخ که به‌پدرم ظاهر نساخته بود، آوردند. پسران را به بنده‌های معتبر و دختران را به خدمه محل سپردم که به‌محافظت آنها قیام و اقدام نمایند.

در بیست‌ویکم ماه مذکور راجه‌مان‌سنگه از قلعه رهتاس که درولایت پتنه و بهار واقع است، بعداز فرستادن شش‌هفت‌فرمان آمده ملازمت کرد. اوهم به‌طریق خان‌اعظم از منافقان و کهنه گرگان این دولت ابد پیوند است. آنچه اینها بامن کرده‌اند و آنچه از من نسبت‌به‌آنها به‌وقوع آمده، عالم‌السرایر به‌آن داناست. شایدهیچکس نتواند گذرانید. راجه مذکور یکصد زنجیر فیل ازنرو ماده به‌طریق پیشکش گذرانید غایتایکی‌هم لیاقت آن‌نداشت که داخل فیلان خاصه‌شود. چون‌ازرعایت‌یافته‌های پدرم بودتقصیرات‌او برروی اونیاورده به‌عنایت‌پادشاهانه سرفراز ساختم. درین روزجل سخنگوی که مشخص میان طوطی گفته آواز می‌کرد، آوردند. به‌غایت غریب‌وعجیب نمود. در ترکی این جانور را طرغی می‌گویند.

ظهور نوروزسوم ازجلوس همایون

روزپنجشنبه بتاریخ دوم‌ذی‌حجه مطابق غره‌فروردین‌ماه آفتاب عالمتاب که جهان را به فروغ‌خود روشن وتابان‌دارد، ازبرج‌حوت به‌عشرت‌سرای‌حمل، که مقام‌فرح وشادمانی است، انتقال نموده عالم‌را رونق‌دیگر بخشیده وتاراج‌دیدگان وسرما و ستم‌رسیدگان خزان را به دستیاری‌بهار خلعتهای نوروزی وقباهای سبز فیروزی پوشانیده تلافی وتدارك نمود بیت:

باز فرمان‌آمد از سالارده   مرعدم‌را کانچه خوردی بازده

درموضع رنکته که درپنج کروهی آگره واقع است مجلس‌نوروز منعقد گشت و در ساعت‌تحویل فیروزی وخرمی برتخت‌نشستم، وامراونزدیکان وسایربندگان به‌لوازم‌مبارکبادی قیام‌واقدام نمودند. خان‌جهان را درهمین مجلس منصب پنجهزاری ذات وسوار سرفرازساختم وخواجه جهان‌را به‌خدمت بخشیگری امتیازدادم. وزیرخان‌را از وزارت‌صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی‌را بجای‌او فرستادم ونورالدین‌قلی کوتوال آگره‌گشت. چون مقبره منوره‌حضرت‌عرش‌آشیانی برسرراه واقع‌بود، بخاطر رسید[۵۵ب] که اگر دراین‌گذشتن سعادت زیارت ایشان‌را دریابم، کوته‌اندیشان را بخاطر خواهد رسید، که چون ممر عبور برآنجا واقع‌بود، زیارت نمودند به خودقراردادم که درین‌مرتبه به‌آگره داخل‌شوم وبعد از آن بدنیت زیارت چنانچه حضرت‌ایشان به‌جهت‌حصول وجودمن ازآگره تااجمیر پیاده توجه فرموده بودند من‌هم از آگره تامقبره منوره ایشان‌که دونیم کروه است پیاده رفته این سعادت

دریابم. و کاشکی میسر می‌بود که به‌سر این راه را طی‌می‌کردم. دوپهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته به‌ساعت‌سعید متوجه آگره گشتم وموازی پنجهزار روپیه زر ریزگـی از دودست راه پاشیده به‌دولت سرای همایون که دردرون قلعه بود، داخل گردیدم. دریں‌روز راجـه نوسنگه دیو یوز سفیدی آورده گذرانید. اگرچه ازدیگر انواع حیوانات پرنده وچرنده جنس‌سفید که آن‌راطویغول‌می‌گویند پیدا می‌شود، غایتا یوزسفید دیده‌نشده بود. خطهای او که‌سیاه‌می‌باشند بدرنگ بود وسفیدی بدن‌او نیز به‌نیلی میل‌داشت. از جانوران طویغان آنچه‌من دیده‌ام شاهین وباشه وشکره که درزبان فارسی بیغو می‌گویند وگنجشك، زاغ وکبك ودراج وبودنه وطاوس است.اکثراوقات درقوشخانه بازطویغون می‌باشدوموش‌بران طویغون‌هم‌دیده‌ام ازجنس‌آهوی سیاه نیز که بغیراز هندوستان درجای‌دیگر نمی‌باشد وآهوی چهکاره که به‌زبان فارسی‌سفبده می‌گویند. طویغون‌مکرر به نظردرآمده است. درین‌روزها رتن پسر بهوج هاده که از امرای معتبر را جپوت است آمده ملازمت‌کرد. سه‌فیل پیشکش آورده‌بود یکی ازآنها به‌غایت‌پسند افتاد. درسرکار به‌پانزده‌هزار روپیه قیمت‌نموده داخل فیلان خاصه شد و نـام اورا رتن گج نهادم. نهایت‌قیمت فیل پیش راجهای کلان هند از بیست‌وپنج هزار روپیه زیاده نمی‌بـاشد. اماحالا بسیارگران شده است. رتن را به خطاب سر[۵۶الف] بلندی رای سرفراز ساختم. میران‌صدرجهان را به‌منصب پنجهزاری ذات ویکهزاروپانصد سوارومعظم‌خان‌را چهارهزاری ذات ودوهزارسوار ممتازگردانیدم. عبدالله‌خان بمنصب سه‌هزاروپـانصدی سرفـراز گشت. مظفرخان‌وبهاوسنگه هریك به‌منصب‌دودهزاری‌ذات وهزارسوار امتیاز یافتند. ابوالحسن دیوان را هزاروپانصدی واعتمادالدوله را هزاری‌ذات ودویست‌وپنجاه سوار ساختم.

در بیست‌وچهارم‌راجه‌سورج‌سنگه،طغائی‌فرزندخرم آمده ملازمت‌کرد. شیام پسرعموی امـرای مقهور را آورد فی‌الجمله شعوری داردوسواری فیل را خـوب می‌داند. راجـه سورج‌سنگه از شعرای هندی زبان شاعری‌همراه آورده بود. درمدح‌من به‌این مضمون شعری گذرانید: که اگر آفتاب پسرمی‌داشت، همیشه روزمی‌بود هرگز شب‌نمی‌شد. چرا که بعد از غروب‌آن پسرجانشین اومی‌شد و عالم‌را روشن می‌داشت. بحمدالله‌والمنة که پدرشمارا‌خدای این‌نوع‌پسری‌کرامت‌کرد، که بعداز شنقارشدن‌مردم ماتم‌که مانند شب است نداشتند. آفتاب ازین رشك‌می‌برد که‌کاشکی مراهم‌پسری می‌بود که جانشینی‌من کرده شب را بـه‌عـالم راه نمی‌داد. چنانچه‌ازروشنی طالع ونورعدالت شما باوجود چنین‌واقعه، آفـاق چنان منوراست که گویا شب‌را نام ونشان نیست. به‌این نازکی مضمون ازشعرای هند کم به‌گوش رسیده به جلدوی این‌مدح فیلی‌به‌اومرحمت کردم. راجپوتان شاعر را چارن می‌گویند. یکی ازشعرای

وقت این مضمون را چنین به‌نظم درآورده:

گر پسر داشتی جهان افروز | شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه او چون نهفت افسرزر | بنمودی کلاه گوشه پسر
شکر کز بعد آنچنان پدری | جانشین‌گشت این چنین پسری
کـه ز شنقار گشتن آن شاه | کس به ماتم نکرد جامه سیاه

روزپنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۷ جلال‌الدین مسعود که منصب چهارصدی داشت و خالی‌ازمردانگی نبود ودرچند معرکه ازوکارها[۵۶ب] به‌وقوع آمد، غایتاً خالی‌ازخبطی نبود. تخمیناً درسن پنجاه شصت سالگی به‌مرض اسهال فوت شد. افیونی‌گذرائی بود. افیون رامثل پنیر ریزه ریزه کرده میخورد ومقرربودکه اکثر اوقات افیون ازدست مادر خود می‌خورده‌باشد چون مرض اوقوت‌گرفت وحالت مرگ ظاهرگردید مادرش ازنهایت تعلق ازهمان افیون کـه به‌پسرخودمی‌خورانید زیاده براندازه خورده بعدازگذشتن پسر به‌یکدوساعت اوهم درگذشت تا غایت این قدرمحبت ازمادر به فرزند شنیده نشده‌است. درمیان هندوان رسمی است که‌زنان بعد ازفوت شوهران خواه بجهت محبت وخواه به‌حفظ ناموس پدران وشرم خویشان خود را میسوزند اما ازمادران درمیان مسلمانان وهندوان مثل این کاری به‌ظهـورنیامده. درپانزدهم ماه مذکور اسپی‌که سرآمد اسپان خاصه من بود، از روی عنایت به‌راجه‌مان سنگ‌مرحمت‌نمودم شاه عباس این اسپ را با چند اسپ دیگر و تحفه‌های لایق مصحوب منوچهر، کـه ازغلامان معتبرشاه است، به‌حضرت عرش‌آشیانی ارسال‌نموده بود. از دادن این اسپ راجـه آن مقدار خوشحالی وشعف نمودکه اگر مملکتی بدوعنایت می‌کردم معلوم نبودکه‌آن قدرشادی نماید. وقتی کـه آوردند سه چهارساله بـود درهندوستان ترقی عظیم نمود. چنانچه جمیع بنده‌های درگاه ازمغول و راجپوت به اتفاق معـروض داشتند از عـراق مثل ایـن اسپی به هندوستان نیامده است. چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس وصوبه دکن را به‌برادرم دانیال مرحمت نموده به‌آگره مراجعت‌می‌فرمودند، از روی مرحمت به‌اوحکم‌شدکه یك چیزی که خاطرخواه توباشد، ازمن بطلب او وقت یافته این‌اسپ را التماس‌نمود. بدین جهت به‌اوعنایت‌فرمودند.

روز سه‌شنبه بیستم عرضداشت اسلام خان مشعر برخبر فوت جهانگیر قلی‌خان صاحب صوبه‌بنگاله که‌غلام خاص‌بااخلاص من‌بود، رسید. بنابر[۵۷الف]جوهر ذاتی واستعدادفطری درجرگه امرای‌کلان انتظام داشت. ازفوت اوخیلی‌آزرده‌خاطر گشتم. حکومت بنگاله واتالیقی شاهزاده‌جهاندار را به‌فرزند اسلام‌خان‌مرحمت کردم. وافضل‌خان را به‌جای‌اوصاحب‌صوبه‌ولایت بهارساختم. پسرحکیم علی راکه بجهت‌بعضی خدمات به‌برهانپورفرستاده بودم آمده‌بازیگری

چند کرناتکی همراه آوردند که نظیر وعدیل خود نداشتند. چنانچه یکی از آنها به ده گوی که هریك برابر نارنجی بود ویك ترنج و یك سرخ آنچنان بازی می کرد که باوجود بزرگی و خردی یکی خطا نمی‌شد. وهمچنین از اقسام بازیها آنچنان می کرد که عقل حیران می‌گشت. در همین روزها درویشی ازسراندیب آمده جانوری غیرمکرری آورد دیونك نام روی پشت برك کلان مشابهت تمام دارد وهیأت مجموعی او به‌میمون شبیه است. اما دم ندارد وحرکاتش به میمون سیاه بی‌دم که به‌زبان هندی بن‌مانس گویند می‌ماند. جثه او برابر میمون بچه دو سه ماهه باشد. پنج سال پیش از این درویش بوده است معلوم شد که از این کلانتر نمی‌شود. خورش اوشیراست. کیله هم می‌خورد. چون بغایت عجیب نمود به مصوران نموده فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند. خیلی‌درنظرها کریه می نماید. در این روز میرزا فریدون برلاس به‌منصب یکهزار و پانصدی ذات وهزار وسیصد سوار سرفراز گردید وحکم شد که پاینده‌خان مغول چون از ترددسپاهیگری به پایه کبرسن افتاده است، موافق دوهزاری ذات جاگیرمی‌یافته باشد. الف خان به‌منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفرازگردید. منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله به‌چهارهزاری ذات وسه هزارسوار مقرر گشت ومحافظت قلعه‌رهتاس به کشورخان[۵۷ب]ولدقطب‌الدین کوکه مفوض گردید واهتمام‌خان به‌منصب‌هزاری ذات‌وسیصد سوار ممتازگشته به‌خدمت میربحری وسامان‌نواره بنگاله تعیین یافت. درغره صفرشمس‌الدین ولد خان اعظم ده زنجیر فیل‌پیشکش نموده و به‌منصب دوهزاری ذات وهزار و پانصد سوار سرفرازگردیده به‌خطاب جهانگیر قلی خانی ممتازگشت وظفر خان به‌منصب دوهزاری ذات و هزارسوار مفتخرگردید. چون دخترجگت سنگه پسر کلان راجه‌مان سنگه را خواستگاری‌نموده بودم، به‌تاریخ شانزدهم مبلغ هشتاد هزار روپیه ساچق‌گویان به‌خانه راجه مذکور بجهت سر-افرازی اوفرستادم. مغرب خان ازبندر کهمبایت پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت‌بداین خوبی کارمصوران فرنگ دیده نشده بود. درهمین روزها عمه‌ام بخت نسا بیگم درسن شصت ویك سالگی به‌مرض سل و دق به‌جوار رحمت ایزدی پیوستند.

میرزا والی پسر او را به‌منصب هزاری ذات و دویست سوار سرافراز گردانیدم. اقم حاجی نام ماوراءالنهری که مدتها در روم بوده وخالی از معقولیت ومعرفتی نیست خود را ایلچی خوندکارگفته درآگره ملازمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظربه‌احوال و اوضاع کرده هیچکس را ازبنده‌های درگاه تصدیق به‌ایلچی بودن او نکردند. از زمانی که حضرت صاحب قرانی فتح روم فرمودند و ایلدرم بایزید حاکم آنجا زنده به‌دست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش وتحصیل مال یك ساله کل ولایت روم قرار دادند که به‌دستورملك مذکور را

به‌تصرف اوبازگرداند. در همین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت. ملك را به‌پسر اوموسی چلپی مرحمت کرده خود معاودت فرمودند. تاحال ازجانب قیاصره آنجا با وجود چنین احسانی کس نیامده و ایلچی نفرستاده‌اند الحال چگونه باورتوان کرد که این شخص ماوراء‌النهری فرستاده خوندگار باشد. اصلااین‌سخن [۵۸الف]معقول نیفتاد وهیچکس برصدق‌دعوی‌اوگواهی نداد. بنا براین فرمودم که هرجا می‌خواسته باشد برود.

ازدواج با دختر جگت سنگه: در چهارم ربیع‌اول دخترجگت سنگه داخل خدمه محل گردید و درمنزل حضرت مریم زمانی‌مجلس عقد وطوی منعقدگشت ازجمله جهیزی که راجه مانسنگه همراه نموده، شصت زنجیر فیل بود.

چون دفع و رفع رانا را پیش‌نهاد خاطر همت داشتم بخاطرگذرانیدم که مهابت خان را باید فرستاد. دوازده هزارسوار مکمل با سرداران‌کاردیده بهمراهی اوتعیین نمودم وسوای آن پانصد نفر احدی و دوهزاربرق انداز پیاده باتوبخانه مشتملبر هفتاد هشتاد توپ و گجنال وشترنال وشصت زنجیر فیل خدمت معین‌کرده بیست لك روپیه خزانه حکم شدکه همراه این شکربوده باشد. در شانزدهم ماه مذکـور میرخلیل‌الله پسر شاه نعمت‌الله یـزدی‌که مجملی از احوال او وسلسلهٔ او پیش از این نوشته شده به‌مرض اسهال درگـذشت، ازسیمای اوآثـار اخلاص‌مندی ودرویش مشربی ظاهربود. اگرعمرش امان می‌داد و مدتی درخدمت می‌گذرانید به مناصب عالی سرافرازی می‌یافت. بخشی برهانپور انبه‌ای چند فرستاده بود یکی ازآنهارا فرمودم کـه به‌وزن در آوردند. پنجاه و دونیم توله برآمـد. روز چهارشنبه هـژدهم در منزل مریم‌الزمانی مجالس وزن سال چهلم ازسال‌های قمری ترتیب‌یافت وزر وزن را فرمودم‌که به عورات ومستحقان قسمت نمودند.

روزپنجشنبه چهارم ربیع‌الاخر ظاهر بیگ بخشی احـدیان به‌خطاب مخلص خـانی و ملاتقیای شبستری که به‌فضیلت وکمالات‌آراسته بود وعلم تاریخ و انساب را خوب می‌دانست به‌خطاب مورخ خانی سرافرازگردید. و دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان راخطاب بهادرخانی‌داده[۵۸ب]ازاقران‌ممتاز گردانیدم. مونس پسرمهترخان کوزه‌ای‌ازسنگ‌یشم که‌درعهد دولت‌میرزاالغ بیگ‌گورکان بنام نامی ایشان‌ساخته‌شده بودگذرانید. بغایت‌تحفه‌نفیس وخوش اندام وسنگش‌درنهایت سفیدی وپاکیزگی بود. درگردن‌کوزه‌اسم مبارك میرزا را با سنه‌هجری به‌خط رقاعی‌کنده‌اند. درحد ذات خود غایت نفاست دارد. من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارك عرش‌آشیانی را برکناره لب‌کوزه نقش کردند. مهترخان‌ازغلامان قـدیمی این دولت است. سعادت خدمت جنت‌آشیانی دریافته و درعهد سلطنت والد بـزرگوارم به‌مرتبه امارت

رسیده بود و اورا از معتمدان‌می‌دانستند. درشانزدهم فرمان صادرشدکه ولایت سنگرام چنانچه یك سال دروجه انعام فرزند اسلام خان مقرربود، یکسال دیگر در وجه‌انعام افضل خان‌صاحب صوبه بهار مقررباشد ــ درین روز مهابت خان را به‌منصب سه هزاری ذات و دوهزار وپانصد سوار سرافرازگردانیدم ویوسف خان ولد حسین خان تکریه به‌منصب دوهزاری ذات وهشتصد سوارممتازگردید.

دربیست وچهارم مهابت خان را با امراء مردمی که بجهت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند، مرخص ساختم، خان مذکور به‌خلعت واسپ وفیل خاصه وشمشیرمرصع سربلندگشت. ظفرخان به‌عنایت علم سرافرازگردیده به خلعت خاصه وخنجرمرصع امتیاز یافت. به‌شجاعت خان هم علم مرحمت شده خلعت وفیل خاصه عنایت کردم. راجه نرسنگه دیـوخلعت و اسپ خاصه ومنگلی‌خان اسپ‌وخنجر ،رصع ونراین داس کچهواهه وعلی‌قلی درمن‌وهژبرخان بهمین دستوریافتند. به‌بهادرخان ومعزالملك بخشی خنجر مرصع شفقت شد. همین طریق جمیع [۵۹ الف] امرا وسرداران هریك بقدرحالت ومرتبه خود به‌عنایت‌پادشاهانه سرافرازگردیدند.

یك پهر از روزمذکورگذشته خانخانان کـه به‌مرتبه بلند اتالیقی مـن ممتاز است، از برهانپورآمده ملازمت کردآن مقدارشوق وخوشحالی برو غلبه‌کرده بودکه نمی‌دانست کـه به پا می‌آید یا بسر مضطربانه خود را درپای من انداخت ومن‌نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را درکنارعطوفت وشفقت‌کشیدم و روی او را بوسیدم. دوتسبیح‌مروارید وچند قطعه لعل و زمرد پیش‌گـذرانید. قیمت جواهر مذکور سه لك روپیه شد وسوای‌آن از هرجنس وبهرمتاع بسیاری به‌نظر درآورد.

هفدهم جمادی‌الاول وزیرخان دیوان بنگاله آمده ملازمت‌کرد. شصت زنجیر فیل نر و ماده ویك قطعه لعل قطبی پیشکش‌آورده بود. چون ازخدمتگاران قدیم بود و ازو همه خدمتی می‌آید فرمودم‌که درملازمت باشد. چون قاسم خان با برادرکلان خود اسلام خان اصلاساز-گاری نمی‌کرد، او رااز‌بهاربه‌خدمت حضورطلبیده شده بود در این روزآمده ملازمت نمود. دربیست و دوم‌آصف خان لعلی به وزن هفت تانگ‌که ابوالقاسم بـرادر او دربندرکهمبایت به‌هفتاد وپنج هزار روپیه خریده بود، پیشکش نمود به‌غایت خوش رنگ وخوش‌اندام است. اما به عقیده من زیاده ازشصت هزار روپیه نمی‌ارزد. با آنکه از دلیپ پسر رایسنگه تقصیرات عظیم به وقوع‌آمده بود، چون پناه به فرزند خـان جهان‌آوردگناهان او به عفومقرون‌گشت و دیده ودانسته ازجرایم او درگذشتم. دربیست وچهارم‌فرزندان خانخانان‌که ازعقب می‌آمدند، رسیده ملازمت کردند وموازی بیست وپنجهزار روپیه پیشکش‌گذرانیدند. درهمین روز خـان

مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد.

روز پنجشنبه غره جمادی‌الثانی درمنزل حضرت مریم‌الزمانی مجلس [۵۹ ب] وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پاره ازآن زر به عورات قسمت نمودم وتتمه حکم شد که به فقرای ممالك محروسه تقسیم نمایند. چهارم ماه فرمودم که دیوانیان به خان اعظم مطابق منصب هفت‌هزاری جاگیر تنخواه دهند. درین روزماده آهوی شیردار آوردند که بفراغت می‌گذاشت که او را می‌دوشیدند. و هر روزچهار سیر شیر ازو دوشیده می‌شد تا غایت دیده و شنیده شده بود مزه شیر آهو وشیرگاو وگاومیش تفاوتی ندارد. می‌گویند که تنگی نفس رافایده می‌دهد.

درپانزدهم ماه راجه‌مان سنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعیین یافته بود، التماس رخصت آنبیر که وطن اوست نمود. فیل خاصه هشیارمست نام به‌او عنایت کرده رخصت دادم. روزدوشنبه دوازدهم ماه غرس حضرت عرش‌آشیانی بود سوای اخراجات مجلس مذکور که علی‌حده مقرر است، چهارهزار روپیه دیگر فرستادم که به‌فقرا و درویشان که در روضه منوره حاضراند تقسیم کنند. درین روزعبدالله ولد خان اعظم را به‌خطاب سرافرازخان وعبدالرحیم پسر قاسم خان را به‌خطاب تربیت خانی سرافراز گردانیدم. روز سه‌شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که این قدر به پدر ماند کسی یاد ندارد. منجمان می‌گفتند که قدم او بر پدرش مبارك نیست. اما برشما مبارك است. آخرظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید. چو ازسن مذکور درگذشت دیده شد.

دربیست‌ویکم خان‌خانان متعهد صاف‌ساختن ولایت نظام‌الملکیه که‌درشنقارشدن حضرت عرش‌آشیانی بعضی فتورها به‌آن راه یافته بودگردیده نوشته داد که اگر درعرض دوسال این خدمت با نصرام نرسانم، مجرم باشم مشروط باآنکه سوای لشکری که درآن صوبه تعیین‌اند دوازده هزار دیگرباده لك روپیه خزانه بهمراهی اومعین گردد. فرمودم که به‌زودی سامان لشکر وخزانه‌نموده اورا روانه سازند. دربیست وششم مخلصخان بخشی احدیان را به‌خدمت‌بخشیگری صوبه دکن سرافراز ساخته جای [۶۰ الف] او را به ابراهیم حسین پسر بحر عنایت‌نمودم.

درغره رجب پیشرو خان وکمال خان که ازبنده‌های روشناس مقرر بودند وفات یافتند. پیشروخان را شاه طهماسب به‌عنوان غلامی به پدرکلان من داده بودند. سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش‌آشیانی‌چون به‌داروغگی ومهتری فراشخانه سرافرازگردیده خطاب‌پیشرو خانی یافت درین‌خدمت به نوعی ماهر بودکه‌گویا جامه‌ایست‌که برقامت قابلیت اودوخته‌اند. درسن نود سالگی ازجوانان چهارده ساله جلدتر بود. سعادت خدمت پدرکلان من وپدرمن و من دریافت. تا دم مرگ یك لمحه بی‌کیفیت شراب نبود.

آلوده شراب فغانی به‌خاك رفت   آه ازملایکش کفن تازه بو کنند
(فغانی)

پانزده لك روپیه ازوماند. پسری درغایت ناقابلی دارد رعایت نام، بنابرحقوق خدمت پدرش مهتری نصف فراشخانه به‌او ونصف دیگر به تخماق خان مرحمت شد. کمال‌خان که از بنده‌های فدوی با اخلاص من بود از طایفه کلالان دهلی است بنابرظهور و دیانت وغایت اعتماد او را بکاول‌بیگی ساختم. این‌چنین خدمتگاران بسیارکم بهم‌می‌رسند. دوپسرداشت‌بهر دوشفقت بسیارکردم اما مثل او کجا.

در دوم ماه مذکور لعل‌کلاونت که ازخردی باز درخدمت پدر من کلان شده بود وهر نقش وصوتی که به‌زبان و روش هندی می‌بستند و به‌اویاد می‌دادند در سن شصت وپنج‌سالگی بلکه هفتاد سالگی فوت‌کرد. یکی از کنیزان او در این قضیه افیون خورده خود را هلاك ساخت ازمسلمانان کم زنی چنین‌وفا بجا آورده باشد.

خواجه سرایان بنگاله: در هندوستان خصوصاً در ولایت سلهت که از توابع بنگاله است ازقدیم‌رسم‌شده بود که رعایا ومردم‌آنجا بعضی ازفرزندان خود راخواجه سرا نموده و درعوض مال واجبی به‌حکام می‌دادند. و این رسم رفته رفته به‌دیگر ولایت نیز سرایت‌کرده [۶۰ ب] هر سال چندین اطفال ضایع و مقطوع‌النسل می‌شدند و این عمل‌رواج تمام یافته بود. در این ولا حکم کردم که من بعد هیچکس‌به‌این‌امرقبیح قیام و اقدام ننماید وخرید وفروخت خواجه سرایان خرد سال بالکل برطرف باشد. به اسلام خان وسایرحکام صوبه بنگاله فرمانها صادرگشت که هرکس‌مرتکب این امر شود تنبیه وسیاست نمایند. خواجه‌سرای خردسال نزد هرکس باشد بگیرند تا غایت هیچکس ازسلاطین سابق این توفیق نیافتند. انشاالله تعالی در اندك فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود بالکلیه برطرف شود وهرگاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد، هیچکس به‌این‌فعل ناخوش بی‌فایده اقدام نخواهد نمود.

اسب سمندی ازجمله اسپان فرستاده شاه عباس که سرطویله اسپان خاصه من بود، به خانخانان‌مرحمت کردم، آن‌قدرخوشحال شد که به‌شرح راست‌نیاید. الحق‌به‌این کلانی‌وخوبی اسپی تاغایت به‌هندوستان نیامده است وفیل فتوحه راکه درجنگ بی‌بدل است با بیست‌زنجیر فیل دیگربه‌اوعنایت نمودم. چون کشن سنگه خالوی خرد خرم‌که بهمراهی مهابت خان تعیین بود، خدمات پسندیده به‌تقدیم رسانیده در جنگ مردم را با زخم برچه به‌پای او رسید. تا بیست‌کس نامی او به‌قتل‌آورده بود وقریب سه هزارکس را دستگیر ساخته به‌منصب دوهزاری

ذات وهزارسوارسرافرازشد. درچهاردهم ماه مذکورحکم کردم که میرزای‌غازی متوجه‌قندهار شود از اتفاقات حسنه به‌مجرد آنکه میرزامشارالیه ازبهکر روانه ولایت مذکور می‌گردد. خبر فوت سردارخان که از ملازمان مقرر روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود و بـه تخته‌ یك اشتهار داشت‌می‌رسد نصف منصب او را به‌فرزندان اومرحمت نمودم.

زیارت روضه منوره‌عرش آشیانی: روز دوشنبه‌هفدهم پیاده به‌قصد زیارت روضه‌منوره حضرت عرش‌آشیانی متوجه شدم. اگرمیسر می‌بـود این راه به‌مژه و بسر می‌پیمودم. حضرت والد بزرگوارم بجهت [۶۱ الف] ولادت من ازفتحپور به اجمیر کـه یکصد وبیست کـروه است پیاده به زیادت حضرت خواجه بزرگوارخواجه معین‌الدین چشتی متوجه‌گشته بـودند. اگر من به سر وچشم این راه بپیمایم هنوز چه‌کرده باشم. چون به‌سعادت زیارت مشرف‌شدم وعمارتی که برسر روضه منوره شده بود دیدم به‌نوعی که خاطرخواه من بود، بنظـر درنیامد. چراکه منظورآن بود که رونده‌های عالم مثل این‌عمارت درمعموره دنیا نشان ندهند. چون در اثنای عمارت مذکور ازخسرو بیطالع این نوع امری به‌ظهورآمد وبالضروره روانه لاهـور گشتم معماران به سلیقه خود یك طوری ساخته بودند. آخرالامر بعضی تصرفات نموده شد و با آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کارکرده بودند، فرمودم که دیگر باره معماران ماهربه‌اتفاق مردم‌صاحب وقوف بعضی‌جاها را به‌نوعی که قرار یابد بیندازند. رفته رفته‌عمارت عالی سامان پذیرگردید وباغی درغایت صفا بردورعمارت مقبره منوره تـرتیب یافت. دروازه درنهایت رفعت وعظمت مشتمل برمیناره‌ها ازسنگ سفید ساخته و پرداخته‌شد. مجملاً پـانزده لك روپیه که موازی پنجاه هزار تومان رایج ایران وپنجلك خانی مطابق زرتوران بوده‌باشد، خرج این عمارت عالی را به‌من شنوانیدند.

روزیکشنبه بیست وسیوم به‌خانه‌حکیم علی به تماشای حوضی که مثل آن درزمان‌حضرت عرش‌آشیانی درلاهور ساخته بود، با جمعی از مقـربان که آن حوض را ندیده بودند، رفتم. حوض مذکور شش‌گز درشش‌گز است، ودرپهلوی‌حوض خانه ساخته شده درغایت روشنی که راه به‌آن خانه هم از درون‌آب است وآب ازآن راه به‌درون درنمی‌آید، و ده دوازده‌کس در درآن خانه صحبت می‌توانستند داشت ازنقـد و جنس آنچه در وقت اوگنجید پیشکش‌نمود. بعد ازملاحظه خانه و درآمدن جمعی ازنزدیکان درآنجا حکیم را به‌منصب دو هزاری سرفراز ساخته، به دولت خانه معاودت نمودم.

روزیکشنبه چهاردهم شعبان‌خانخانان به‌عنایت‌کمر شمشیرمرصع وخلعت [۶۱ ب] وفیل خاصه سرافرازگردیده بخدمت دکن مرخص‌گشت و راجه سورجسنگه که از تعینات خـدمت

مذکوربود، به‌منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوارممتازشد. چون مکرر به‌عرض رسیدکه ازبرادران وملازمان مرتضی خـان آزاد به رعایا وسکنه احمدآباد گجـرات‌می‌رسد و ضبط خویشان ومـردم خود به‌واجبی نمی‌توانندکـرد، صوبه مذکور ازو تغییرنموده به‌اعظـم خان مرحمت فرمودم ومقررشدکه خود درملازمت‌بـوده جهانگیر قلی‌خان پسرکـلان او به‌نیابت او روانه‌گجرات‌گردد. منصب جهانگیرقلی خان از اصل و اضافه سه هزار ذات و دوهزاروپانصد سوارمقررگردید وحکم شدکه به‌اتفاق موهنداس دیوان ومسعود بیگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را فیصل‌می‌داده باشند. موهنداس به‌منصب هشتصدی ذات وپانصد سوارمسعود بیگ‌به‌سیصدی ذات ویکصد وپنجاه سوار سرافـرازگردیدند ازبنده‌های حضـور تربیت خان به منصب هفتصدی ذات وچهارصد سوارونصرالله خان بهمین منصب ممتازگشتند. مهترخان‌که مجملی از احوال اونوشته شده درهمین روز وفات نمود ومونس خان پسر او را بـه منصب پانصدی ذات ویکصد وسی سوار سرافراز ساختم.

روزچهارشنبه‌چهاردهم ذی حجه خسرو را از دخترخان اعظم پسری متولد شد. نام او را بلند اختر نهادم. درششم ماه مذکور مقرب خان صورتی فرستاده‌که عقیده فرنگان این‌است که [۶۲ الف] این صورت شبیه حضرت صاحب قرانی است. در وقتی‌کـه ایلدرم با یـزید بدست لشکر فیروزی اثرایشان‌گرفتارآمد، نصرانی‌که درآن وقت حاکم استنبول بود، ایلچی با تحف وهدایا فرستاده اظهار اطاعت وبندگی نمود ومصوری که‌همراه ایلچی ساخته بودند، صورت‌آن حضرت را شبیه‌کشیده برده اگر این‌دعوی اصلی داشته باشد، هیچ تحفه پیش‌مـن بهتر ازاین نخواهد بود. چون به‌صورت وحلیه اولاد وفرزندان سلسله علیه‌آن حضرت‌مشابهتی ندارد، خاطر به‌راست بودن این تسلی نمی‌شود.

نوروز چهارم ازجلوس همایون

تحویل حضرت نیر اعظم فیض‌بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهـاردهم ذی حجه سنه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد ونوروزگیتی افروزبه‌مبارکی وفرخی‌آغازشد. روزجمعه۵محرم سنه ۱۰۱۸ ه. ق حکیم علی وفات یافت. حکیم بی نظیری بود و ازعلوم عربیه نیز بهره تمام داشت. شرحی برقانون درعهد خلافت والد بزرگوارم تألیف نموده است. گـدش [۶۲ ب] برفهمش زیادتی داشت چنانچه صورت او برسیرت وکسبی برذاتی. مجملا بد باطن و شریر-النفس بود. دربیستم صفر میرزا برخوردار را به‌خطاب خـانعالم سرافرازساختم. ازنـواحی فتحپور هندوانه‌ای‌آوردندکه به‌این‌کلانی تا حال دیده‌نشده‌بود. فرمودم‌که به‌وزن درآوردند.

سی وسه سیر ونیم کشیده شد. روز دوشنبه نوزدهم ربیع‌الاول مجلس وزن قمری درخانه والد بزرگوارم ترتیب یافت. پاره ازان زر به‌عوراتی کـه دران روزجمع گشته بودند قسمت شد. چون ظاهرشد که‌بجهت نظام وسرانجام‌مهمات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاه‌زاده‌هارا روانه سازم بنابراین بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد. فرمودم که سامان فرستادن اونموده ساعت رخصت تعیین نمایند. مهابت خان راکه بخدمت سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، به‌مصلحت بعضی خدمات حضور به درگاه طلبداشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگی سرافرازی ساخته به‌عوض اوتعیین نمودم و عبدالرزاق بخشی را فرستادم کـه به‌جمیع منصبداران آن لشکرحکم برساند که ازگفته خان مـذکور بیرون نرفته شکـر وشکایت او را عظیم مؤثر شناسند. درچهارم جمادی‌الاول یکی ازبـزبانیان که قبیله مقرداند بـز خصی بنظر گذرانید که به‌طریق‌بزماده پستان داشت ومقداریك پیاله قهوه خوری هرروز شیرمی‌داد. چون شیر ازنعمتهای الهی است وماده پرورش بسیاری از حیوانات است. این امر غریب راشگون خوب دانستم. هشتم ماه مذکـور خرم پسرخان اعظم را بـه‌منصب دوهزاری ذات وهـزار و پانصدی سوار سرافرازساخته و دارائیی ولایت سورتهه که به‌جونگده مشهور است فرستادم. حکیم صدرا را به‌منصب پانصدی ذات وسی سوارممتازساخته بـه‌خطاب مسیح‌الزمان نـامور گردانیدم. درشانزدهم کمر شمشیرمرصع به راجه‌مان سنگه فرستاده شد. دربیست و دوم بیست لك روپیه بجهت مدد خرج لشکر [۶۳الف] دکن که‌بهمراهی فرزند پرویز تعیین‌یافته‌اند، از تحویل خزانچی علی‌حده نموده پنج‌لك روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقررگشت. روز چهارشنبه بیست وپنجم‌جهانداد که قبل ازاین به‌همراهی‌قطب‌الدین‌خان‌کوکه به ولایت بنگاله تعیین یـافته‌بود، آمده ملازمت نمود. به واقعی به‌من معلوم شد که اومجذوب مادرزاد است.

چون خاطر متعلق به سامان دکن بود به‌تاریخ غره جمادی‌الاخـر امیرالامرا را نیز بـه خدمت مذکور تعیین نمودم و به‌عنایت خلعت و اسپ سرافرازگردید. کـرم چند پسر جگناته را به‌منصب دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوارنواخته به‌همراهی فرزند پرویزمقررفـرمودم. درچهارم ماه سیصد وهفتاد نفرسوار احدی به‌کومك لشکر رانا به همراهی عبدالله خان مقرر گشتند. یك صد رأس اسپ نیز ازطوایل سرکارفرستاده شد که بهرکس از منصبداران واحدی که صلاح داند، بدهد. درهفدهم یك قطعه لعل کـه قیمت‌آن شصت هزار روپیه بود به‌فـرزند پرویز عنایت‌کردم ویك قطعه دیگر با دومروارید که تخمیناً چهل هزار روپیه می‌ارزید به‌فرزند خرم مرحمت شد. روز دوشنبه بیست وهشتم جگناتهه‌به‌منصب پنجهزاری ذات و سه هزارسوار سرافرازگردید. دربیستم ماه‌رجب راجسنگه به‌منصب‌چهارهزاری ذات و سه‌هزارسوارسربلندی

یافت‌وبخدمت دکن مرخص گشت. روزپنجشنبه‌نهم‌شاهزاده‌شهریارازگجرات آمده‌ملازمت‌نمود.

رخصت شدن پرویز به مهم دکن: روز سه‌شنبه چهاردهم فرزند پرویز را به‌خدمت تسخیر ملك‌دکن رخصت نمودم. خلعت و اسپ خاصه و کمر شمشیر وخنجرمرصع عنایت شد، وسرداران و امرائی که به‌همراهی او تعیین یافته بودند به‌قدرمرتبه وحالت خود هریك به‌عنایت خلعت و اسپ وفیل وکمر وشمشیر وخنجرمرصع خوشدل وسرافراز گردیدند. هزارنفر احدی درملازمت پرویز به‌خدمت دکن تعیین نمودم. در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را درکوهستان وجاهای قلب تعاقب نموده[۶۳ ب] چند زنجیر فیل و اسباب اوبدست افتاد. چون شب درآمد جانی بتك پا بیرون برده بدر رفت. چون کار را بـروتنگ ساخته‌ام عنقریب گرفتارخواهد گشت یا بقتل خواهد رسید. خان مذکور را به‌منصب‌پنجهزاری سرافرازساختم وتسبیح مرواریدکه به دوهزار روپیه می‌ارزید به‌پرویزعنایت شد. چون ولایت خاندیس وبرار به‌فرزند مشارالیه داده شده بود، قلعه اسیر را هم بدو مرحمت‌کردم و سیصد رأس اسپ به‌همراهی اومقررگشت‌که به احدیان ومنصبداران وهرکس که لایق عنایت باشد، بدهد. دربیست وششم سیفخان بارهه به‌منصب دوهزار وپانصدی ذات و هـزار وسیصد وپنجاه سوار سرافرازگردید و به‌خدمت فوجداری سرکارحصارمقررگشت.

روز دوشنبه چهارم شعبان یك زنجیر فیل به وزیر خان عنایت شد. درجمعه بیست و دوم حکم فرمودم که بنگ وبوره که منشاء فسادهای کلی است، دربازارنفروشند وقمارخانه‌ها را بر-طرف سازند و درین باب تأکید تمام نمودم.

دربیست‌وپنجم شیری ازشیرخانهٔ خاصه‌آوردندکه‌به‌گاوجنگ اندازند، مردم‌بسیاربجهت تماشاایستاده جماعه‌ازجوگیان هم بودند شیربه‌یکی ازجوگیان‌که برهنه‌بود، به‌طریق‌بازی نهاز روی غضب متوجه شده او رابزمین انداخت و چنانچه به‌ماده خودجفت‌می‌شودبا همان‌طریق، بالای‌جولای برآمده جنبیدن‌گرفت روز دیگر هم‌همان‌طورحرکتی نموده‌چندنوبت این‌حرکت ازو به‌وقوع آمده. چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود وغرایب تمام داشت نوشته شد.

در دوم رمضان غیاثخان حسب‌الالتماس اسلام خان به‌منصب هزار وپانصدی و هشتصد سوار سرافرازگردید. فریدون خان برلاس را به‌منصب دوهزار وپانصدی ذات و دوهزارسوار ممتازساختم. هزارتولچه طلا ونقره وهزار روپیه درروزتحویل حضرت نیر اعظم به‌برج‌عقرب که به اصطلاح هندوان‌سنگرات می‌گویند تصدق نموده [۶۴ الف] شد. در دهم ماه مـذکور فیلی به‌شاه بیگ خان یوزی مرحمت‌کردم. وسلام‌الله عرب‌که ازجوانان قرار داده عرب‌است، ازخویشان مبارك‌حاکم دزفول بنابر توهمی که ازشاه عباس درخـاطر اوقرارگرفته بـود، به

ملازمت من‌آمد. او را نواخته به‌منصب چهارصدی ذات ودویست‌سوار سرافرازساختم. مجدداً فوج دیگرکه یکصد ونود وسه منصبدار وچهل وشش نفر احدی بودند ازعقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد وپنجاه رأس اسپ نیزحواله یکی ازبنده‌های درگاه شدکه به پرویز رساند.
در روزجمعه سیزدهم مضمونی به‌خاطر رسید و این غزل درسلك نظم درآمد.غزل:

۱ من چون‌کنم که تیر غمت برجگـر رسد
تا چشم نـارسیده دگـر بـرد گـر رسد
۲ مستانه میخرامـی و مست تـو عالمی
اسپند میکنـم کـه مبادا نـظـر رسد
۳ مدهوش گشته‌ام کـه بپویم ره وصال
فریـاد از ان کنم کـه مبادا خبر رسد
۴ در وصل دوست مستم و در هجر بیقـرار
داد از چنین غمی که مـرا سر بسر رسد
وقت نیـاز و عجـز جهـانگیر سر بنه
امیـد آنکـه شعلـهٔ نـور اثـر رسد

روزیکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق به‌خانه صبیه مظفر حسین میرزا پسرسلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند خرم خـواستگاری شده بود فرستادم، وهفدهم ماه مبارك خان شیروانی به‌منصب هزاری ذات وسیصد سوار سرافـراز گردید وپنجهزار روپیه نیز به‌اومرحمت‌کردم وچهار هزار روپیه به‌حاجی‌بن اوزبك عنایت‌شد. دربیست و دوم یك قطعه لعل ویك‌دانه مروارید به‌شهریار شفقت‌کردم. یك‌لك روپیه مددخرج گویان به‌جماعه اویماقات‌که به‌خدمت دکن تعیین یافته بودند داده شد. دوهزار روپیه به فرخ بیگ مصورکه از بی‌بدلان عصر است لطف نمودم. چهارهزار روپیه بجهت خرج بابا حسن ابدال فرستاده شد وهزار روپیه حواله ملاعلی احمد مهرکن و ملاروزبهان شیرازی نمودم‌که درعرش حضرت [۶۴ ب] شیخ سلیم به‌روضه ایشان صرف نمایند. یك فیل بـه محمد حسین کاتب وهزار روپیه به‌خواجه عبدالحق انصاری مرحمت‌شد. به دیوانیان حکم کردم‌که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات وسوار اعتبارنموده جاگیر تنخواه دهند. به‌برادر زاده باری چند قانوی‌گوی سرکارآگره حکم کردم که هزارپیاده از زمینداران‌آگره سامان نموده وماهیانه قرار داده به‌دکن نزد پرویز برد وپنج لك روپیه دیگربجهت مدد خرج پـرویز مقرر گشت.

روزپنجشنبه چهارم شوال اسلام خان به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز گردید. ابوالبی اوزبك به‌منصب یك هزار وپانصدی و ظفرخان به‌منصب دوهزار وپانصدی امتیاز یافتند. دوهزار روپیه به بدیع‌الزمان میرزا پسر شاهرخ وهزار روپیه به‌تهیان مصرمرحمت شد وحکم کردکه نقاره به‌جمعی مرحمت شودکه پله منصب آنها سه هزاری وبالاتر ازآن رسیده باشد. پنجهزار روپیه دیگر از زر وزن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال وعماراتی‌که درآنجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شدکه اهتمام نموده پل وعمارات مذکور را درغایت استحکام به‌انصرام رساند.

وقوع خسوف ماه: روز دوشنبه سیزدهم چهارگهری از روزمانده ماه‌آغاز گرفتن نمود به‌مرتبه‌که تمامی جرم‌آن منخسف‌گشت. و تا پنج گهری شب‌گرفته بود. بجهت دفع نحوست آن خود را به‌طلا ونقره وپارچه وغله وزن نموده اقسام حیوانـان ازفیل و اسپ وغیره تصدق کردم. قیمت مجموع پانزده‌هزار روپیه شد. فرمودم‌که به مستحقان وفقرا قسمت نمودنـد. در بیست و پنجم دخررام چند بندیله به‌التماس پدر او به‌خدمت‌گاری خودگرفتم و به میرفاضل برادر زاده میرشریف‌که به‌فوجداری قبوله وآن نواحی مقررشده بود یك فیل عنایت فرمودم وعنایت‌الله به‌خطاب‌عنایتخان سرافرازشد.

چهارشنبه غره ذی‌قعده باری‌چند به‌منصب پانصدی ذات وسیصد سوار ممتازگشت ویك قبضه کهپوه [۶۵ الف] مرصع به‌فرزند بابا خرم مرحمت شد. ملاحیاتی‌که پیش‌خانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی‌که مشعر برانواع مرحمت وشفقت بود، پیغام داده بودم، آمـد و یك قطعه لعل و دومرواریدکه خانخانان بدست او فـرستاده بود وتخمیناً بیست هـزار روپیه قیمت داشت‌آورده‌گذرانید. میرجمال‌الدین حسین‌که دربرهانپور بود و به‌حضـور اوطلبداشته بودم‌آمده ملازمت‌کرد. دوهزار روپیه به‌شجاعت‌خان دکنی مرحمت شد. در ششم ماه مذکور پیش ازآنکه پرویز به‌برهانپور برسد، عرضداشت خانخانان و امرا رسید که دکنیان جمعیت نموده درمقام فسادانـد. چون معلوم شدکه با وجود تعیین پرویز ولشکری که درخدمت او رفته ومقررشده هنوز به‌مدد وکمك‌احتیاج دارند، به‌خاطرگذرانیدم‌که خود متوجه شوم و به‌عنایت الهی خاطر ازآن مهم جمع نمایم. در این اثنا عـرضداشت آصف خان هم‌آمد، کـه توجه حضرت بدین جانب لایق‌اقبال روز افزون است وعرضداشت عادل خان بیجاپوری رسیدکـه اگریکی ازمعتمدان‌درگاه باین‌طرف مقررشودکه ملتمسات ومستدعیات خود را باوبگویم تا او به‌عرض اشرف رساند امید هست‌که باعث صلاح حال این بنده‌ها گردد. بنابراین مقدمات با امرا و دولتخواهان کنکاش نمودم تا هرکسی را آنچه بخاطر رسیدبه‌عرض رساند. فرزندخان

جهان عرض کرد که با آنکه چندی از امرای معتبر بجهت تسخیر آن ملك مرخص شده باشند، توجه حضرت به‌نفس نفیس ضرور نیست. اگر حکم شود بنده هم به‌ملازمت شاهزاده پرویز برود. و این خدمت را درملازمت ایشان انشاالله به تقدیم رساند. همه دولتخواهان را این سخن معقول وپسندیده نمود. با آنکه هرگز جدائی او را بخاطر قرارنداده بودم، چون مهم کلانی بود، به‌ضرورت رضا دادم وفرمودم که به‌مجرد آنکه مهمات آنجا صورت یابد، بیتوقف متوجه ملازمت شود و زیاده ازیك سال درآن حدود [۶۵ ب] نباشد.

روز سه‌شنبه هفتم ذی‌قعده اختیارساعت رخصت او بود، خلعت خاصه زر دوزی و اسپ خاصه با زین مرصع و کمرشمشیر مرصع وفیل خاصه عنایت فرمودم وتومان توغ هم مرحمت شد. وفدائی خان را که ازبنده‌های صاحب اخلاص است خلعت و اسپ ومدد خرج لطف نموده به‌منصب هزاری ذات وچهارصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم، وهمراه‌خان جهان تعیین نمودم که اگر کسی را نزد عادلخان حسب‌الالتماس او باید فرستاد، او را روانه گرداند ولنکو پندت که در زمان حضرت عرش‌آشیانی‌ازجانب عادلخان همراه پیشکش اوآمده بود، او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ وخلعت و زرعنایت کردم. و از امرا و لشکریان که همراه عبدالله خان به‌خدمت دفع رانای مقهورتعیین بودند، مثل راجه نرسنگه‌دیو وشجاعت خان و راجه بکرماجیت وغیره با چهار پنجهزار سوار به‌کومك فرزند خان جهان تعیین شدند ومعتمد خان را به‌قدغن‌فرستادم که آن مردم را سزا ولی کرده دراجین به‌خان‌جهان همراه سازد، و ازمردم درخانه شش هزار هفت هزارسوارمثل یوسف خان بارهه وحاجی بی-اوزبك وسلام‌الله عرب برادرزاده مبارك‌عرب که ولایت‌حویزه و دزفول وآن نواحی درتصرف دارد و دیگرنزدیکان ومنصبداران همراه اوساختم و در وقت رخصت هریك را به‌اضافه منصب وخلعت ومدد خرج سرافرازنمودم ومحمد بیك را بخشی لشکرساخته ده لك روپیه مقررساختم که همراه سازند. به پرویز اسپ خاصه و به‌خانخانان و دیگر امرا و بنده‌های که تعیین‌یافته آن صوبه بودند، خلعتها مرحمت نموده فرستادم. وبعد از اتمام این امور به‌قصد شکارازشهر برآمدم وهزار روپیه به‌میرعلی اکبر عنایت شد. چون فصل رسیده بود، به‌ملاحظه آنکه مبادا ازعبور لشکر نقصانی به‌مزروعات رعایابرسد وبا وجودآنکه قوریساول را با جمعی ازاحدیان [۶۶ الف] بجهت ضبط زراعت تعیین نموده بودم چندی را حکم فرمودم که منزل به‌منزل ملاحظه پایمالی نموده عرض نقصانی که به زراعتها برسد به رعایا زرمی‌داده‌باشند و دوهزار روپیه به‌دختر خانخانان کوچ دانیال وهزار روپیه به عبدالرحیم خر مدد خرج گویان وهزار روپیه به‌قباجای دکنی مرحمت نمودم. در دوازدهم خنجر خان برادرعبدالله خان از اصل و

اضافه به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار وبهادرخان بـرادر دیگر به‌منصب ششصدی ذات و سیصد سوار سرافرازگشتند درین روز دوآهوی شاخدارویك آهوی ماده شکار شد. درسیزدهم یك اسپ خاصه برخان جهان مرحمت نموده فرستادم بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاهـرخ را به منصب هزاری ذات وپانصد سوار سرافراز ساخته پنجهزار روپیه مدد خرج عنایت کـردم و همراهی خانجهان به‌خدمت دکن رخصت شد. دراین روز دوآهوی نروسه آهوی ماده شکار شد. چهارشنبه دهم یك نیله‌گاو ماده ویك چهکاره به‌بندوق زده‌شد. درهفدهم قطعه لعل ویك دانه مروارید جهانگیر قلی‌خان ازگجرات و افیون دان مرصع‌کاری که مقرب خـان ازبندر کهنبایت فرستاده بود به‌نظر گذشت.

بیستم ماه یك ماده شیر ویك نیله‌گاو به‌بندوق زده شد. دوبچه همراه ماده شیر بودنـد بجهت انبوهی‌جنگل وبسیاری درخت ازنظر ناپدیدگشتند. حکم شدکه تفحص نموده بدست درآورنـد. چون به‌منزل رسیدم یکـی ازشیربچهـا را فرزندم خرم آورده از نظرگـذرانید و روز دوم مهابت خان بچه دیگر گرفته حاضر ساخت بیست و دوم در وقتی کـه نیله‌گاوی را به‌قابوی زدن نزدیك ساخته بودم ناگاه جلوداری و دوکهارظاهرشدند و نیله‌گـاو رم خورده بدر رفت. ازغایت اعتراض فرمودم که جلودار را همانجا کشته پاهای‌کهاران بریده بـرخر سوارساخته‌گرد اردو بگردانند تا دیگری این جرأت نکند. بعد ازآن شکارکنان براسپ شکار بازو جره کرده به‌منزل‌آمدم. روز دیگر نیله‌گاو کلانی را به‌قراولی اسکندریان به‌بندوق زدم و او را به‌منصب ششصدی ذات وپانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم [۶۶ ب]. روز جمعه بیست وچهارم صفدرخان که ازصوبه بهارآمده بود به سعادت کورنش سربلندی یـافت. یکصد مهر نذر ویك قبضه شمشیر وپنج فیل‌ازپیشکش‌گذرانید. فیل ترمقبول افتاد. درهمین‌روز یادگارخواجه سمرقندی ازبلخ آمده ملازمت نمود ویکجلد مرقع و چند رأس اسپ بادیگـر تحف پیشکش‌گذرانید و به‌خلعت امتیازیافت.

روزچهارشنبه ششم معزالملك که ازخدمت بخشیگری لشکر رانـای مقهور تغییر یـافته بود بیمار وخراب آمده ملازمت نمود درچهاردهم ماه مذکور عبدالـرحیم خر را با وجـود تقصیرات‌کلی‌گناه‌های او را عفوفرموده به‌منصب یـوزباشی وبیست سوار سرافـرازساختم و فرمودم‌که کشمیر رفته به اتفاق‌آنجا محله مردم قلیچ خان را وسایر جاگیرداران و اویماقات نوکروغیرنوکر دیده طومار واقعی به‌درگاه آورد. کشورخان ولدقطب‌الدین‌خان‌ازقلعه رهتاس آمده سعادت خدمت وکورنش دریافت.

نوروز پنجم ازجلوس همایون

روزیکشنبه بیست وچهارم بعد از دوپهر و سه‌گـهری حضرت نیر اعظم بــه‌برج حمل که خانه شرف و سعادت است، تحویل نمودند. در این ساعت فیض بخش در مقام ناگ تهل که ازمواضع پرگنه باری بوده باشد، مجلس نوروزی ترتیب داده به‌سنت پدربزرگوارم، بر نخت جلوس نمودم. صباح آن روز نوروز عالم افروزبود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس درهمین‌مقام بارعام داده جمیع بنده‌ها و امرای‌درگاه به‌سعادت کورنش وتسلیم مبارکباد سرافــراز گشتند. پیشکشی بعضی امــرا ازنظرگذشت، خان اعظم یك دانه مروارید که چهار هزار روپیه قیمت شده بودگذرانید. ومیران صـدرجهان بیست وهشت دست جـانور شکاری از بازو وجره با دیگرتحف به‌نظرگذرانید. مهابت خان دوصندوق چه‌کار فرنگ که اطراف آن را به‌تختهای بلور وصدف ترتیب داده بودند هرچه در درون آن نهاده می‌شد، ازبیرون به نوعی می‌نمود که گویا هیچ جایی نیست پیشکش نمود. کشورخان بیست و دو زنجیر فیل از نر وماده پیشکش‌گذرانید. همچنین هرکس ازبنده‌های درگاه [۶۷ الف] تحفه وپیشکش کــه داشتند گذرانیدند. نصرالله پسر فتح‌الله شربتچی به‌تحویلداری پیشکش مقررگشت. سارنگ‌دیو که به بردن فرامین به‌لشکر ظفر اثر دکن تعیین یافته بود، بجهت پرویز و هریك ازامــرا تبرك خاصه سرافراز ساختم. به‌شیخ حسام‌الدین ولد غازی خان بدخشی که طریقه درویشی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه وخرجی سال شفقت نمودم. روز دیگرنوروز به قصــد شکارشیر سوارشدم سه شیر دو نر ویك ماده شکارشد. به احدیانی که آثارجلادت ظاهرنموده به‌شیر درآمده بودند، انعامها داده به‌زیادتی ماهانه سرافرازساختم. به‌تاریخ بیست وششم‌مـاه مذکور اکثر روزها به‌شکار نیله‌گاوهامشغولی داشتم. چون هوارو به‌گرمی نهاد وساعت‌داخل شدن‌آگره نزدیك رسید به‌جانب روپ باس توجه نموده چند روز دیگــر در‌آن نواحی شکار آهونمودم.

روزشنبه‌غره محرم سنه‌هزارونوزده روپ خاص که روپ باس‌آبادان کرده‌است پیشکشی که ترتیب داده بود، به‌نظرگذرانید. آنچه خوش‌آمد، درجه قبول یافته تتمه به‌انعام او مقــرر گشت. درهمین‌ایام با یزیدمنگلی وبرادران او که ازصوبه‌بنگاله‌آمده بودند، به‌سعادت‌کورنش سرافرازگشتند. سیدآدم ولد سیدقاسم بارهه نیز از احمدآبادگجرات‌آمده بود، به‌دین سعادت امتیازیافت ویك‌زنجیرفیل‌پیشکش گذرانید. فوجداری صوبه ملاخان ازتغییر تاجخان به‌ابولبی اوزبك‌مرحمت‌شد. دوشنبه‌سیوم نزول‌اجلال درباغ منداکرکه‌درنزدیکی‌شهراست‌واقع[۶۷ب] شد. صباح‌آن ساعت دخول شهربود. بعد ازگذشتن یك پهر و دوگهری سوارشدم. تا ابتدای

معموره بر اسپ سواری نموده چون سوار شهر ظاهرگشت، بجهت‌آنکه ازخلایق از دور و نزدیك دید سواری فیل اختیارنمودم و از دوطرف راه زرافشانده بعد از دوپهر در وقتی که منجمان اختیارنموده بودند به‌مبارکی وخرمی به دولتخانه همایون داخل‌گشتم. بنابررسم مقرر ایام نوروزفرموده بودم‌که دولتخانه را آئین بسته بارگاهی‌آسمان تمثال ایستاده کرده بودند. بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی‌که ترتیب داده بود، ازنظر اشرف گذرانید. آنچه از هرقسم و هرجنس خواه جواهر وخواه اقمشه وامتعه پسند خاطر به‌گزین‌گردید، قبول فرموده تتمه را به‌انعام اومقررساختم، به‌مشرفان شکارفرموده بودم‌که مجموع جانورانی که از روزآمدن تا تاریخ دخول شهر شکارشده باشد، معروضدارند. به‌دین موجب به‌عرض رسانیدندکه درمدن پنجاه وشش روزیك هزار وسیصد وشصت و دوجانورجاندار ازپرنده و وچرنده شکارشده بود. هفت عدد شیر، نیله گاو نر وماده هفتاد راس‌آهوی سیاه پنجاه ویك راس، سایرجانوران ازماده‌آهو وقره قویروغ وغیره هشتاد و دو راس، کلنگ سیاه وطاوس و سرخاب وسایرجانوران پرنده یك صد وبیست ونه قطعه شکارماهی یك هزار وبیست وسه‌عدد.

روزجمعه‌هفتم مقرب‌خان ازبندرکهمبایت وسورت‌آمده سعادت‌ملازمت دریافت. جواهر ومرصع‌آلات وظرفها وآلات طلا ونقره به‌کار فرنگ و دیگر نفایس وتحفهای غیر [۶۸الف] مکرر آورد، وغلام حبشی و اسپان عربی و ازهرقسم چیزی‌که به‌خاطر رسیدآورده بود. چنانچه درعرض دونیم ماه تحفهای او ازنظر گذشت و اکثر مرضی خاطر ما گردید. درین روزصفدر-خان‌که به‌منصب هزاری وپانصد سوار سرافرازبود، زیادتی منصب‌که پانصدی ذات و دویست سوارباشد ممتازگشته به‌عنایت علم سربلندی یافت و به‌جاگیر سابق خود مرخص‌گردید. و به کشورخان وفریدون خان برلاس نیزعلم مرحمت شد. ویك زنجیر فیل فوج بجهت افضل‌خان به حواله پشوتن پسر اوشدکه به‌پدرخود ببرد. به‌خواجه حسین‌که ازنبایرخواجه معین‌الدین چشتی است به میعاد همه ساله هزار وپانصد روپیه عنایت نمودم یوسف و زلیخای به‌خط ملا میرعلی مصور ومذهب جلد طلا به‌غایت تکلف وصفا که هزار مهرقیمت دارد، خان خانان پیشکش فرستاده بود، معصوم وکیل او آورده‌گذرانید. تا روزشرف‌که انتهای صحبت نوروز است، هرروز پیشکش چندی از امرا وبنده‌های درگاه به‌نظرگذشت و از نفایس پیشکش هر-کس‌آنچه پسند خاطر می‌افتاد، قبول نموده تتمه را باز می‌دادند. روزپنجشنبه‌سیزدهم مطابق نوزدهم فروردین ماه روزشرف‌که روزخرمی وخوشحالی حضرت نیر اعظم بود فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضرسازند و به‌امرا وسایربنده‌ها حکم شدکه هر کس، بخواهش طبیعت خود هرچه می‌خواسته باشد اختیارنماید اکثری شراب وچندی مفرح

و بعضی از افیونیات آنچه خواستند خوردند و مجلس شگفته گشت. دیگر جهانگیرقلی خان از گجرات یك تخت نقره منبت مصور بروش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود، به نظر گذشت به مهاسنگه نیز علم شفقت شد. در ابتدای جلوس مکرر[۸۶ب]حکم کرده بودم که من بعد هیچکس خواجه سرا نکند وخرید وفروخت نشود و هـر کس که مرتکب این عمل گردد گناهکار باشد، درینولا افضلخان چندی از آن بدکاران را ازصوبه بهارفرستاد، که بـدین عمل شنیع قیام می نموده اند آن بیعاقبتان را فرمودم که حبس مؤبد نموده نگاهدارند.

در شب پنجشنبه دوازدهم امرعجیب وقضیه غریب روی داد جمعی از قوالان در حضور سرود می گفتند وسید شاه بروش تقلید سماع می نمود. و این بیت امیرخسرو که: بیت

هرقوم راست راهی دینی و قبله گاهی

ما قبله راست کردیم برسمت کج کلاهی

میان خانه این سروده بود. من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم. ملاعلی مهرکن که درفن خود ازبی نظیران عصر وعهد بود ونسبت خلیفه وخدمتکاری قدیم داشت، و درایام خردسالی ها که سبق پیش پدرم او می خواندم، پیش آمده چنین نقل کرد، که ازپدرخودشنیده ام، که روزی شیخ نظام اولیا کلاهی برگوشه سرنهاده درکنارآب جون بالای پشت بامی تماشای عبادت وپرستش هندوان می نمودند در این اثنا میرخسروظاهر می شود شیخ بدیشان متوجه شده می فرمایند که این جماعت رامی بینی؟ و این مصراع را برزبان جاری می سازند. ع

هرقوم راست راهی دینی وقبله گاهی

میربی تامل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را که: ع

ما قبله راست کردیم برسمت کج کلاهی

می خوانند. ملای مشارالیه چون سخن را بدینجا رسانید وکلمه آخرمصرع ثانی را که برسمت کج کلاهی برزبانش جاری شد، حال براو متغیر گشته بیخود افتاد ومـرا از افتادن اووحشتی عظیم شده برسر اوحاضر شدم اکثری را مظنه شد که مگر صرع حادث گشته است. اطبائی که درخدمت حاضر بودند، مضطربانه پی تشخیص مرض و دیدن نبض وحاضرساختن دوا شده هرچند دست وپا زدند بحال نیامد. اوخود درمرتبه اول که افتاده بوده است جـان بجان آفـرین تسلیم نموده. چون بدن فی الجمله حرارتی داشت، گمان می بردند که شاید جانی باقی بـوده باشد بعد از اندك زمانی ظاهرشد که کار ازکارگذشته وفرو رفته است. او را ازمجلس مرده برداشته بمنزل ومقامش بردند. این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بـود. مبلغی بجهت کفن و دفن او بفرزندانش فرستادم وصباح آن او را به دهلی نقل نموده بگورخانه آبا واجـدادش

مدفون ساختند.

روزجمعه بیست ویکم کشور خان که به‌منصب هزاروپانصدی سرافراز بود، به دوهزاری ذات وسوار سرافرازگردید و به‌عنایت اسپ عراقی ازطویله خـاصه وخلعت و فیل خاصه بنام بخت جیت نوازش‌یافته به‌خدمت فوجداری ملك اوده وتنبیه وتأدیب متمردان‌آن حدودمرخص گشت. بایزید منگلی به‌خلعت واسپ ممتازگردیده با برادران به‌همراهی کشور حکم‌شد. فیلی ازحلقه خاصه عالم‌کمان نام به‌حبیب‌الله حواله‌نموده‌جهت راجه‌مان سنگه عنایت کرده‌فرستادم. به کیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت‌کرده شد. به‌عرب خان جـاگیرداد جلال‌آباد فیل شفقت شد. دراین ایام افتخارخان فیل نادری از بنگاله پیشکش فرستاده بود. چون پسند خاطر من‌گشت داخل فیلان خاصه نمودم. احمد بیگ خان کـه به‌سرداری لشکر بنگش معین است بناپسر نیکو خـدمتیها بـا فرزندان به اضافهای منصب سرافراز گشتند. منصب خـاصه او دوهزار ذات [۶۹ ب] وپانصد سوار بود پـانصدی دیگر بر ذات او اضافـه مرحمت شد. تختی طلای مرصع‌کاری بجهت پرویز وسرپیچ که به‌لعل ومروارید ترتیب‌یافته بود، به‌بیست ویك هزار روپیه قیمت شد، بجهت خان جهان‌به‌دست حبیب پسرسربراه خان به‌برهانپورعنایت کرده‌فرستادم. درین روزها ظاهرشدکه کوکب پسر قمرخان به‌سنیاسی آشنائی پیدا کـرده و رفته رفته سخنان اوکه تمام‌کفر و زندقه است، درمذاق این جاهل جا کرده. عبداللطیف پسر نقیب خان‌وشریف عمزاده‌های خود را درین ضلالت با خود شریك ساخته بـوده است. چون این معنی شگافته شد به‌مجرد اندك نرسانیدن مقدمه چند خودها مذکور ساختند که ذکر آن کراهیت تمام داشت. تأدیب وتنبیه آن را لازم دانسته‌کوکب وشریف را بعد از شلاق به‌قید مؤبد محبوس‌ساختم وعبداللطیف را یکصد دره جد فرمودم‌که درحضور زدند. این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بود تا دیگرجاهلان امثال این امورهوس نکنند.

روز دوشنبه بیست وچهارم معظم‌خان به‌دهلی‌مرخص شد تا متمردان ومفسدان‌آن‌نواحی را گوشمال دهد. به شجاعت خان دکنی دوهزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درمن را که بجهت بردن‌فرامین به‌بنگاله ومرحمتهایی‌که بهریك از امرای‌آن صوبه واقع شده بود، حکـم کرده بودم مرخص‌ساختم. اسلام خان را نظر برتردات وخدمات شایسته، به‌منصب پنجهزاری ذات وسواروخلعت خاصه سرافرازساختم و به‌کشورخان نیزخلعت خاصه و به‌راجه‌کلیان [۷۰ الف] اسپ عراقی وهمچنین‌به‌سایرامرا به‌بعضی خلعت خاصه وبه بعضی اسپ مرحمت‌نمودم. فریدون برلاس‌که به‌منصب هزار وپانصدی ذات وهزار سیصد سوارسرافراز بود، به‌دوهزاری ذات وپانصد سوارممتازگردید.

درشب دوشنبه غره ماه صفر بنا بر غفلت خدمتگاران آتش عظیم درخانه‌خواجه ابوالحسن افتادتا خبردارشدن وفرونشانیدن آتش اسباب واشیای بسیارسوخته شد. بنابرتسلی خاطرخواجه تدارك زیانی که به‌او رسیده بود، چهل هزار روپیه بدو مرحمت نمودم و به سیفخان بارهه که برداشته ونواخته من بودعلم‌مرحمت نمودم. معزالملك را که به دیوانی کابل تعیین یافته بود، دوصدی ذات وهفتاد وپنج سوار برمنصب سابق اوکه هزاری ذات و دویست وبیست وپنج سوار بوده افزوده مرخص‌ساختم. روز دیگر پهول‌کتاره مرصع به‌جواهر قیمتی به‌خان جهان مرحمت نموده به‌برهانپورفرستادم.

شکایت بیوه‌زنی علیه مقرب‌خان: چون بیوه زنی ازمقرب خان شکوه نمودکــه دختر مرا دربندر کهمبایت به زور کشیده گرفته بودبعد ازمدتی که درمنزل خود نگاهداشت‌چون‌طلب دختر نمودم، چنین گفت که به‌اجل‌موعود مرده، بنابراین فرمودم که این‌قضیه را تفحص نمایند. بعد ازجستجوی‌بسیار شخصی‌را ازملازمان او کــه باعث وبانی این تعــدی او بوده سیاست رسانیدم ونصف منصب مقرب‌خان کم نموده، به‌این ضعیفه ستم رسیده مدد معاش وخرجی راه مرحمت کردم. چون در روزیکشنبه هفتم ماه قــران نحسین واقع شده بــود تصدقات ازطلا و نقره وسایرفلزات واقسام حبوبات به‌فقرا و اربــاب حاجات مقرر نمودم کــه در اکثر ممالك محروسه تقسیم نمایند. شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی وشیخ مصطفی را که به عنوان درویشی وکیفیت وحالت فقرمشهور ومعروف بودند. طلبیده [۷۵ ب] صحبت داشته شد. رفته رفته مجلس به‌سماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد. خالی از کیفیت وحالت نبودند... بعد از اتمام صحبت به‌هریك زرها داده مرخص ساختم.. چون مقررمیرزا غازی بیگ ترخان بجهت سامان‌آذوقه قندهار و ماهیانه برق اندازان قلعه مذکور عرضداشت نموده بود، فرمودم که دو لك روپیه ازخزانه لاهور روانه قندهار سازند. به تاریخ نوزدهم ماه اردی‌بهشت سنه پنجــم جلوس مطابق چهارم صفر در پتنه‌که حاکم نشین صوبه بهار است امری غریب وحادثه‌عجیب روی‌داد، وافضلخان‌حاکم‌صوبه مذکور به‌گورکپور که‌به‌تازگی‌به‌جاگیر اومقررگشته‌بود وازپتنه تاآنجا شصت کروه‌مسافت است، متوجه می‌شود، وقلعه وشهررا به‌شیخ بنارسی وغیاث‌زینخانی دیوان‌آنصوبه وجمعی از دیگرمنصبداران‌می‌سپارد و به‌گمان‌آنکه درین حدود غنیم نیست‌خاطر ازمحافظت قلعه وشهر چنانچه باید جمع نمــی‌سازد وبحسب اتفاق درهمین ایام قطب نــامی مجهولی ازمردم او چه‌که خلقت‌سراورشته فتنه وفساد بود به درویشان لباس به ولایت اجینه‌که درنواحی پتنه واقع است درمی‌آید و به‌مردم‌آنجا که از مفصدان مقررند، آشنایی پیدا کرده اظهارمی‌کندکه من خسروام‌که ازبندیخانه گریخته خود را بدین‌حدود رسانیده‌ام، اگر به‌من

همراهی نموده درمقام امداد و اعانت شوید بعد ازآنکه کاری سرانجام یابد مدار دولت من برشمایان خواهد بود. مجملاً بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق‌ساخته، مشخص آنهامی‌سازدکه من خسروام و اطراف چشم خود راکه در وقتی از اوقات داغ کرده بود وعلامت آن به‌نظر می‌آمده است بدان گمراهان می‌نموده ومی‌گفته که دربندیخانه کتوری بر چشم من بسته بودند، این علامت آن است [۷۱ الف] وبدین تزویر وفریب، جمعی ازسوار وپیاده برسر او جمع می‌شوند وخبریافته بودندکه افضل‌خان درپتنه نیست این معنی را فتوری عظیم دانسته ایلغارمی‌نماید و دوسه ساعت از روزیکشنبه‌گذشته خود را به‌شهر می‌رساند و به هیچ‌چیزمقید نشده روبه‌قلعه می‌کند وشیخ بنارسی که درقلعه بود، خبر یافته مضطربانه خود را به‌درقلعه‌می‌رساند وغنیم که درجلو ریز می‌آمده، فرصت آن نمی‌دهد که دروازه قلعه را ببندند و به‌اتفاق غیاث ازراه کهرکی خودرا به‌کنارآب می‌رساند وکشتی به‌دست آورده قصد آن می‌کند که خودرا بهافضلخان رساند. آن‌مفسدان به‌خاطر جمع به‌قلعه درآمده اموال و اسباب افضل‌خان را باخزانه‌پادشاهی به تصرف درمی‌آورند. جمعی‌ازبیدولتان واقعه‌طلب که درشهر ونواحی بودند، به سراوجمع‌می‌شوند. این خبر درگورکپور به‌افضل‌خان می‌رسد وشیخ بنارسی وغیاث‌هم ازراه‌آب خودرا می‌رسانند وکتابات ازشهر می‌آیدکه این بدبختی که‌خود را خسرو می‌گوید، به تحقیق‌خسرو نیست. افضل‌خان تکیه به‌فضل وکرم الهی وبدولت واقبال مانموده، بیتوقف برسر آن مفسدان روانه می‌گردد، ودرعرض پنجروز خودرا به حوالی پتنه می‌رساند. چون خبرآمدن او به آن‌حرامزاده ومفسدان می‌رسد قلعه‌را به‌یکی ازمعتمدان خود می‌سپارد وسوار وپیاده خودرا توزوك نموده‌چهارکروه ازشهر به‌استقبال برمی‌آیند، ودرکنار آب‌پن‌پن جنگ می‌شود وبه اندك زد وخوردی سلك جمعیت آن تیره روزگاران ازهم‌پاشیده متفرق می‌گردند. واز غایت اضطراب دیگرباره آن بخت‌برگشته باچندی به‌قلعه درمی‌آید و افضل‌خان سردرپی‌اونهاده امان‌نمی‌دهد که درقلعه را توانند بست مضطربانه به‌خانه افضل‌خان درآمده آن‌خانه‌را قایم‌می‌سازد وتاسه‌پهر درآنخانه بوده زدوخورد می‌نماید وتخمینا سی کس‌را به‌زخم ضایع‌می‌سازد وبعدازآنکه همراهان اوبه‌جهنم می‌روند وخود عاجز وزبون می‌شود به‌امان برآمده افضل‌خان‌را می‌بیند. به‌جهت‌تسکین این ماده فساد افضل‌خان درهمان‌روز اورا به‌قصاص رسانیده چندی [۷۱ب] از همراهان اورا که زنده به‌دست‌درآمده‌بودند، مقید می‌سازد. این‌اخبار متعاقب یکدیگر به‌مسامع جلال می‌رسد شیخ‌بنارسی وغیاث‌زین‌خانی ودیگر منصبدارانی که درحفظ وحراست شهروقلعه تقصیرنموده‌بودند، به آگره‌طلب داشتم وفرمودم که همه را سروریش تراشیده ومعجرپوشانیده وبرخر سوار کرده برگرد شهر وبازار

گردانیده‌اند تا باعث تنبیه دیگران گردد.

چون درین ایام عرایض پرویز و امرای تعینات دکن و دولتخواهان آنجا متعاقب یکدیگر رسید که عادلخان بیجاپوری التماس واستدعا دارد که میرجمال‌الدین حسین انجو را که مجموع دنیاداران دکن برقول وفعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا به‌آن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دورسازد. ومعامله آنجا را حسب‌الاستصواب عادلخان که طریقه دولتخواهی وبندگی اختیار نموده صورت‌پسندیده دهد وبه‌همه‌جهتی تفرقه و وحشت‌را از خاطر اودورساخته ودلاسای اونموده، ازالطاف وعنایت‌پادشاهی اورا امیدوار سازد. بنابر حصول‌این‌مدعا میرمومی‌الیه‌را به‌تاریخ‌شانزدهم ماه‌مذکور مرخص ساخته ده‌هزار روپیه‌انعام مرحمت نمودم وبرمنصب سابق قاسم‌خان که هزاری‌ذات وپانصدسوار بود، به‌جهت آنکه به کمك‌برادرخود اسلام‌خان‌روانه بنگاله‌گردد، پانصدی‌ذات وسوارافزودم. درهمین‌ایام به‌جهت تنبیه وتأدیب بکرماجیت زمیندار ولایت‌ماندهو که قدم از دایره اطاعت وبندگی کشیده‌است مهاسنگه پسرزاده راجه‌مان‌سنگه را تعیین‌نمودم که هم به‌دفع متمردان آن سرزمین قیام واقدام نموده‌هم محال‌جاگیر راجه را که درآن‌نواحی واقع است، عمل‌نماید. روزهشتم ماه مذکور فیلی‌را به‌شجاعت‌خان دکنی‌مرحمت‌نمودم.

چون‌حاکم جلال‌آباد از خرابی قلعه آنجا عرضداشت نموده بود، حکم‌نمودم که از خزانه لاهور آنچه به‌جهت تعمیر قلعه مذکور درکاه باشد برده صرف‌نمایند افتخارخان در بنگاله خدمات [۱۷۲الف] پسندیده‌به‌تقدیم رسانیده بود، حسب‌الالتماس صاحب‌صوبه آنجا پانصدی‌برمنصب‌سابق‌او که هزاروپانصدی‌بود اضافه‌نمودم. به‌تاریخ بیست‌وهشتم عرضداشت عبدالله‌خان فیروز جنگ مشتمل برسفارش بعضی‌بنده‌های کارطلب که به‌همراهی اوبه دفع امرای مقهور مردود تعیین بودند، به‌عرض رسید. چون‌ازهمه‌بیشتر اظهار خدمتگاری وکار طلبی غزنین‌خان جالوری‌نموده‌بود برمنصب‌سابق اوکه هزاروپانصدی‌ذات وسیصد سوار بود پانصدی‌ذات وچهارصدسوار افزودم و همچنین درخور خدمت هریك ازآن‌بنده‌ها به زیادتی منصب سرافراز گردیدند. دولت‌خان که به‌جهت‌آوردن تخت‌سنگ‌سیاه قبل‌ازاین به‌الله‌آباد مرخص‌گشته‌بود، روزچهارشنبه چهارم‌ماه‌مهر آمده ملازمت کرد وآن‌تخت‌را صحیح‌وسالم آورد الحق عجایب تخته‌سنگیست از غایت سیاهی وبراقی بسیار برآنند که ازقسم سنگ‌محك بوده باشد. طول‌آن چهارذرع‌ونیم‌پا کم وعرض‌آن‌دو ذرع‌ونیم ویك‌طسو و حجم آن سه‌طسو بوده‌باشد. اطراف آنرا به سنگتراشان‌ماهر فرموده‌ام که ابیات مناسب نقش‌کرده‌اند وپایها هم ازآن‌قسم سنگ‌براق نصب‌نموده‌اند. اکثراوقات برآن‌تخت می‌نشینم. عبدالسبحان به‌جهت

بعضی تقصیرات دربندخانه مقید بود. چون برادر اوخان عالم ضامن ومتعهد کاراوشد، اورا ازقید برآورده به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار سرافراز ساختم وبه فوجداری صوبه الله‌آباد تعیین یافته جاگیر قاسم‌خان برادر اسلام‌خان را بدو مرحمت کردم، و تربیت‌خان را به فوجداری سرکار الور فرستادم. به تاریخ دوازدهم ماه‌مذکور عرضداشت‌خان جهان به عرض رسید که خانخانان حسب‌الحکم به‌رفاقت‌مهابتخان روانه درگاه گشت ومیرجمال‌الدین حسین که به‌رفتن بیجاپور ازدرگاه تعیین‌یافته‌بود ازبرهانپور به‌همراهی وکلای عادلخان‌متوجه بیجاپورشد. درتاریخ بیست‌ویکم ماه‌مذکور مرتضی‌خان به‌صاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالك محروسه است سرافراز ساخته. شال‌خاصه مرحمت فرمودم تاجخان [۷۲ب]را که درصوبه ملتان‌بود، به‌دارای کابل تعیین‌فرموده برمنصب سابق‌اوکه سه‌هزاری‌ذات وهزارو پانصد سوار بود، پانصد سوار دیگر افزودم. حسب‌الالتماس عبدالله‌خان فیروز جنگ پسر راناشنکر نیز به‌اضافه‌منصب سرافراز گشت. مهابت‌خان که قبل‌ازین به‌جهت تحقیق جمعیت امرای تعینات دکن وآوردن خانخانان به‌برهانپور مرخص گشته‌بود، چون به‌نواحی آگره رسید خانخانان را درچند منزل شهرگذاشته خود پیشتر آمد وبه‌سعادت کورنش وآستانبوسی سرافرازگشت وبعدازچندروز به‌تاریخ‌دوم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد. چون درباب‌او اکثر دولتخواهان مقدمات واقع وغیرواقع ازروی‌نفهمیدگی خود عرضداشت نموده بودند، خاطرازو منحرف گشته‌بود آن‌التفات وعنایتی که همیشه درباره‌او می کردم وازپدر بزرگوارم دیده بودم‌این بار به‌فعل نیامده ودرین‌سلوك به‌حق بودم‌چراکه قبل‌ازاین خط تعهدخدمت‌صوبه دکن به‌مدتی معین سپرده درملازمت سلطان‌پرویز بادیگر امرا بدان مهم‌عظیم متوجه گشته بود. بعدازرسیدن به‌برهانپور ملاحظه وقت‌نکرده در هنگامی که حرکت لایق نبود، وسرانجام رسد ودیگر ضروریات نشده، سلطان‌پرویز لشکرهارا به بالاگهاتی برآورده رفته‌رفته به‌واسطه بی‌التفاتی سرداران ونفاق‌ایشان واختلاف رائیهای ناصواب کاری‌کشید که غله تعسر تمام پیدا کرده یك‌من به مبلغها به‌دست درنمی‌آمد وکارسپاه مختل ودرهم‌شده هیچگونه کاری‌از پیش‌نرفت واسب وشتر ودیگرچهارپایان ضایع‌شدند وبنا برمصلحت وقت‌صلح‌گونه بامخالفان تیره‌بخت نموده سلطان‌پرویز لشکر را به برهانپور بازگردانید. چون معامله خوب‌ننشست‌این تفرقه وپریشانی‌را مجموع دولتخواهان از نفاق وبی‌سرانجامی خانخانان دانسته، دربن‌باب عرایض به‌درگاه ارسال‌داشتند. اگرچه این‌معنی مطلق باور نمی‌افتاد غایتا این‌خدشه بخاطر راه‌یافت تاآنکه عرضداشت خانجهان رسیدکه این خلل وپریشانی تمام ازنفاق خانخانان دست‌داد. یااین‌خدمت‌را بازباید بدوگذاشت‌یااورا به‌درگاه‌طلبیده این‌نواخته‌برداشته[۷۳الف]

خودرا بدین خدمت تعیین فرموده سی‌هزار سوارمعین مشخص به‌کمك این‌بنده مقررداشت تا درعرض‌دوسال تمام ولایت‌پادشاهی را که درتصرف غنیم است، مستخلص ساخته وقلعه‌قندهار ودیگرقلعه‌های سرحدرا به تصرف بنده‌های درگاه درآورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالك‌محروسه‌سازم. واگر این خدمت‌را درمدت‌مذکور به‌انصرام نرسانم از سعادت‌کورنش محروم بوده روی‌خودرا به‌بنده‌های درگاه ننمایم. چون صحبت میان سرداران وخانخانان‌بـه اینجا رسیده بود بودن اورا در آنجـا مصلحت ندیده سرداری را به خان جهان تفویض‌ـ فرمودم واورا به‌درگاه طلب‌داشتم بالفعل سبب بیتوجهی وبی‌التفاتی اینست، بعدازاین آنچه ظاهرگردد درخورآن ازمراتب‌توجه وبی‌توجهی به‌عمل خواهد آمد.

سیدعلی‌بارهه‌که از جوانان‌مقرراست نواخته پانصدی ذات و دویست سوار برمنصب سابق‌اوکه هزاری‌ذات وپانصدسواربود، افزودم. داراب ولدخانخانان را به منصب هـزاری ذات وسوار سرافراز ساخته سرکاری غازیپور را به‌جاگیر اومقررداشتم.قبل‌ازاین صبیه مظفر حسین‌ولد سلطان‌حسین میرزای صفوی حاکم‌قندهار را به‌فرزند سلطان خرم نامزد نموده‌بودم دراین‌تاریخ‌هفدهم آبان چون مجلس طوی‌منعقد گشته بود، به‌خانه باباخـرم‌رفته، شب‌نیز در آنجا گذرانیدم واکثر امرا را به خلعت سرافراز ساختم وچندتن از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی‌میرك ازبند خلاصی یافتند ویك‌لك روپیه‌که اسلام‌خان از پرگنات‌خـالصه تحصیل نموده بود، چون برسرلشکر وخدمت بود به انعام اومقرر داشتم. پاره طلاونقـره از هرجنس زروغله به‌معتمدان داده مقرر داشتم که به‌فقرای آگـره تقسیم نمـایند. در همین‌روز عرضداشت خانجهان به‌عرض‌رسید‌که ایرج‌ولدخانخانان‌را ازشاهزاده رخصت حاصل‌نموده، حسب‌الحکم روانه درگاه‌ساخت وآنچه درباب ابوالفتح بیجاپوری حکم‌شده‌بود، چون‌مشارـ الیه مردکارآمدنی بود از فرستادن او بالفعل باعث نومیدی دیگرسرداران دکن که قولها به جهت ایشان رفته می‌شد بنابرآن اورا نگه‌داشت وحکم شده‌بودکه چون کیشوداس پسر رای کله‌را که [۷۳ب]در خدمت پرویزمی‌باشد، طلبیده‌ایم. اگر درفرستادن او اهمالی‌رودخواهی نخواهی اورا روانه خواهی ساخت. چون این‌معلوم‌پرویزگشت فی‌الفور اورا رخصت‌کرد و گفت که این‌چندکلمه از زبان‌من عرضداشت خواهی نمودکه چون حیات خودرا به جهت خدمت‌آن خدای‌مجازی می‌خواهم وجود وعدم کیشوداس چه‌خواهد بود کـه درفرستادن او ایستادگی‌نمایم. غایتا خدمتگاران اعتباری‌مراکه به‌هرتقریب طلب‌می‌دارند باعث نـومیدی و شکست‌خاطر دیگران می‌گردد ودرسرحد مشهورشده حمل بربیغایتی صاحب وقبله مـی‌شود. دیگر امر از حضرت است.

از تاریخی که‌قلعه احمدنگر به‌سعی برادرم مرحوم دانیال به‌تصرف اولیای دولت‌قاهره درآمد، تا تاریخ حال‌حفظ وحراست آنجا به‌خواجه‌بیگ میرزای صفوی که ازخویشان‌غفران پناه‌شاه‌طهماسب است، مقرر بوده، بعدازآنکه‌شورش دکیان مقهور بسیارشد، قلعه‌را محاصره کردند درلوازم جانسپاری وقلعه‌داری تقصیر نکرد. تاآنکه خانخانان وامرا وسردارانی که در برهانپور جمع‌شده بودند درملازمت‌پرویز متوجه دفع ورفع‌مقهوران شدند و از اختلاف رایها و نفاق امرا وبی‌سرانجامی رسد وغله لشکرگران سنگی‌را که صلاحیت کارهای کلان داشتند به‌راههای نامناسب وکوهها وکتلهای صعب درآورده در عرض اندك روز پریشان و بی‌سامان ساخت. چون کار بدینجا رسید و تعسر غله بجایی انجامید که جانی درعوض‌نانی می‌دادند، بی‌علاج به‌مقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برامداد این لشکر داشتند از شنیدن این‌خبر بیدل وبی‌پاشده به‌یکباره جوشیدند وخواستند که از قلعه برآیند. خواجه‌ـ بیگ میرزا چون براین‌معنی مطلع‌گشت درمقام تسلی ودلاسایی مردم شد وهرچند کوشیدنتیجه نداد. آخرالامر به‌قول وقراربامردم‌خود ازقلعه برآمده متوجه برهانپور گشت ودر تاریخ‌هشتم شاهزاده را ملازمت نموده عرایض که درباب‌آمدن او رسید چون ظاهر گشت‌که در تسردد ونمك‌حلالی تقصیرنکرده، فرمودم که منصب‌اوکه پنجهزاری ذات وسوار بود بسرقرار داشته جاگیر [۱۷۴الف] تنخواه دهند. به تاریخ نهم عرضداشت بعضی امرای دکن رسید که به تاریخ بیست‌ودوم‌شعبان میرجمال‌الدین حسین به‌بیجاپور رسید عادلخان وکیل خودرا به‌پیشباز به‌بیست‌کروه فرستاده خودهم‌تاسه‌کروه استقبال نمود واز همان‌راه میررا به منزل خویش‌برد.

چون‌هوای‌شکار برطبیعت غالب بود درساعت مسعودکه‌منجمان اختیارنموده بودند از شب‌پنجشنبه پانزدهم رمضان‌مطابق دهم‌آذر سنه پنجم یك‌پهرو شش‌گهری گذشته متوجه شکار شدم، ودرباغ‌دهره که متصل به شهراست منزل نخستین واقـع‌شد، درین‌منزل دوهزارروپیه و فرگل‌برم نرم خاصگی به میرعلی‌اکبرداده اورا رخصت‌شهرنمودم و ازملاحظه آنکه غلات و مزروعات پی‌سپر وپامال مردم نشود، حکم‌فرمودم که غیرازمردم ضروری‌وبنده‌های خاص‌پیش خدمت‌همه درشهر بوده‌باشند. وحفظ وحراست‌شهر به‌خواجه‌جهان فرموده اورا رخصت دادم. به‌تاریخ چهاردهم سعدالله ولدسعیدخان‌را فیل‌مرحمت کردم. به تاریخ هژدهم مطابق بیست‌وـ یکم رمضان چهل‌وچهار فیل که هاشم‌خان ولدقاسم‌خان از اودیسه‌که دراقصای بنگاله است، پیشکش فرستاده بود، ازنظرگذشت، ازآن‌جمله یك‌فیل‌بسیارخوب ومطبوع‌بود، لذا آن‌را خاصه ساختم.

به‌تاریخ بیست‌وسیوم‌کسوف واقع‌شد. ازبرای دفع‌نحوست آن خودرا بسه‌طلا ونقره

وزن کردم ویك‌هزارو هشت‌صدتو له طلا وچهارهزارو نهصد روپیه‌شد. آنرا بـادیگـر اقسام حبوبات وانواع حیوانات ازفیل واسب و گاو فرمودم که دربلده آگره ودیگر شهرهای حوالی برمستحقان بیمایه ومحتاجان درمانده تقسیم نمودند.

چون‌مهمات لشکری که به سرداری پرویز وسر کردگی‌وسر براهی خانخانان وهمراهی چندی از امرای کلان منصب مثل راجه‌مان‌سنگه وخانجهان وآصف‌خان واميرالامرا ودیگـر منصبداران وسرداران ازهرطایفه وهردست که به تسخیر دکن تعیین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه بر گشته به برهانپور معاودت نمودند وهمگی بنده‌های معتمد واقعه نویسان راست‌گفتار عرایض به‌درگاه فرستاده بازنمودند که اگرچه برهم‌خوردگی وخرابی این‌لشکر را جهتها و سببها بسیار بود اما عمده اسباب بی‌اتفاقی امرا به تخصیص نفاق خانخانان شد. بنابراین بخاطر گذرانیدم که خان اعظم‌را بالشکر [۷۴ب] تازه زور باید فرستاد تـاتلافی وتدارك بعضی‌امور نالایق وناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکورشد، روی‌داده،نماید. یازدهم ذی‌قعده به تسلیم این‌خدمت سرافرازی یافت وحکم‌شد که دیوانیان سرانجـام نموده اورا به‌زودی روانه سازند وخان‌عالم وفریدون‌خان برلاس ویوسف‌خان ولد حسین‌خان‌تکریه وعلیخان نیازی وباز بهادر قلماق ودیگر منصبداران‌قریب ده‌هزارسوار همراه او تعیین‌نمودم. مقررشد که ورای احدیانی که بدین‌خدمت تعیین‌اند دوهزار احدی‌دیگر همراه سازندکـه همگی دوازده‌هزار بوده باشد وسی‌لك روپیه خزانه وچندحلقه فیل همراه ساخته رخصت‌دادم وخلعت‌فاخره وکمرشمشیر مرصع واسب وزین‌مرصع وفیل خاصه وپنج‌لك روپیه مدد خرج بدو عنایت نمودم وحکم‌شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او بازیافت نمایند وامـرای تعینات به خلعتها واسبهاورعایتها سرافراز شدند،ومهابت‌خان‌راکه چهارهزاری ذات وسه‌هزار سوار بودپانصدسواردیگر برمنصب او افزودم وحکم‌کردم که خان اعظم واین لشکر را بـه برهانپور رساند وبه حقیقت برهم‌خوردگی لشکر پیش‌بازکرده رسیده حکم سرداری‌خان‌اعظم به امرای آن حدود رسانیده وهمه‌را به‌او متفق ویك‌جهت‌ساخته وسامان لشکر آنجا دیده بعد از انتظام ونظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته به‌درگاه آورد. روزیکشنبه چهارم شوال قریب به آخرهای روزگار چیته مشغول نمودم دراین روز وروز پنجشنبه مقررنمودم‌که جاندارکشته‌نشود وگوشت‌تناول نمی‌کنم. روزیکشنبه خاصه‌به‌جهت تعظیمی که پدربزرگوارم آن‌روز را می‌داشتندچنانچه گوشت میل‌نمی‌فرمودند وکشتن جاندار منع‌بود سبب آنکه روز یکشنبه تولد مبارك ایشان واقع‌شده‌بود می‌فرمودند که دراین‌روز بهتر آنست‌که جاندارن از آسیب قصاب طبیعتان خلاص باشند وروز پنجشنبه‌که روزجلوس من است درین‌روزهم فرمودم

که جاندار را بیجان نسازند. درایام شکار درین‌روز تفنگ به جانوران شکاری نمی‌اندازم. درحالتی که‌شکارچیته می‌شد. انوپ رای که‌خدمتگزاران‌نزدیک‌دست جمعی را که درشکارهمراه [۷۵الف]می‌باشند پاره راه دورتر ازمن‌سیر کرده به‌درختی می‌رسدکه زغنی چند برآن‌نشسته بودند چون نظرش برآن‌زغنها می‌افتد باکمان وتکه‌چند گرفته بدان طرف متوجه‌می‌شود. اتفاقا درحوالی آن درخت گاوی‌نیم‌خورده می‌بیند. مقارن آن‌شیری بزرگ قوی‌جثه ازمیان بوته چند که درآن حوالی بود برخاسته روان می‌شود باآنکه ازروز دوگهری بیشتر نمانده بود، چون ذوق مرابه شکارشیر می‌دانست خود باچندی‌که همراه اوبودند، شیر را قبل‌نموده کس به‌من فرستاده خبرکرد. چون خبر به‌من رسید جلوریز متوجه گشتم. باباخرم ورامداس واعتماد رای وحیاتخان ویک‌دوی‌دیگر بامن همراه بودند به مجرد رسیدن دیدم که شیردرسایه درختی نشسته است، خواستم که سواره تفنگی بیندازم دیدم که اسب بی‌طاقتی نمود پیاده شدم وتفنگ را سرراست ساخته گشاددادم چومن دربلندی ایستاده‌بودم وشیر درپستی بود ندانستم که بدورسید یانرسید تفنگی‌دیگر انداختم به‌خاطررسید که این‌تفنگ به‌اورسیده باشد. شیر برخاسته حمله‌کرد ومیرشکاری‌را که شاهین دردست‌داشت وبه‌حسب‌اتفاق در برابر اوواقع‌شده بود، زخمی‌کرده به‌جای خودنشست، درین‌حالت بندوقی دیگر برسه‌پایه نهاده مجرای‌گرفتم. انوپ رای سه‌پایه‌را گرفته ایستاده بود شمشیری درکمروکلته چوبی دردست و باباخرم درجانب چپ به‌اندک‌فاصله ورامداس ودیگر بنده‌ها درعقب اووکمال قراول‌تفنگ پرکرده به‌دست‌من می‌داد وچون خواستم که گشادنمایم شیرغران بجانب مایان روان‌شده حمله‌آور گشت، مقارن آن تفنگ را گشاد دادم از محاذی دهن و دندان اوگذشت صدای تفنگ او را پرتیزکرد، جمعی از خدمتگاران که هجوم آورده بودند تاب حمله او نیاورده همه بیکدیگر خوردند، چنانکه من ازدکه و آسیب ایشان یک دوقدم از جای خود در پس‌رفته افتادم. به‌تحقیق می‌دانم که دوسه‌کس پابرسینه من‌نهاده ازبالای من گذشتند. به‌مدد اعتماد رای وکمال‌بیگ قراول‌ایستاده‌شدم. درین‌وقت شیر به‌مردمی که دردست چپ‌بودند قصد نمود انوپ رای سه‌پایه ازدست گذاشته متوجه شیرشد شیر به‌همان چستی چالاکی که حمله [۷۵ب] آورگشته بود، بروبرگشت واو مردانه به شیر روبروشد وآن‌چوب را که دردست داشت به هردو دست دوبار برسرشیر محکم کوفت شیردهن بازکرده هردو دست انوپ رای را دردهن گرفت وچنان خائیدکه دندان او از آن سرهردودست او گذشت اما آن چوب وانگشتری‌چندکه دردست داشت، خیلی مدد شد ونگذاشت که دستهای او ازکاربرود ازحمله ودکه‌شیر انوپ رای‌درمیان بردودست اوبه‌پشت افتاد چنانچه سرورو

اومحاذی سینه‌شیرشد دراین‌وقت باباخرم ورامداس متوجه شدند تامدد انوپ رای نمایند. شاهزاده تیغی برکمرشیر انداخت ورامداس هم دو شمشیر بکار برد. یکی که به شانه شیر می‌رسد فی‌الجمله کارگر می‌افتد و حیاتخان به‌چوبی که در دست داشت، چندی برسر اوزد، انوپ رای زور کرده دستهای خودرا ازدهن شیر برمی‌آورد ودوسه مشتی برکله اومی‌زند وبه‌پهلو غلطیده به‌زور زانو راست می‌ایستد. دروقت‌کشیدن دستها از دهن‌شیر چون‌دندان اوازجانب دیگر سر برآورده بودپاره‌چاک‌می‌شود وهردوپنجه اوازدوش گذشته درحین ایستادن که شیرهم ایستاده می‌شود سینه اورابه‌آسیب ناخن وچنگال مجروح‌می‌سازد، چنانچه‌زخمهای مذکور روزی چند اوراآزرده داشت وبه‌جائی که زمین سراشیبی‌داشت در رنگ دوکشتی‌گیر بریکدیگر چسبیده غلطین‌شدند ودرجائی که من ایستاده بودم زمین فی‌الجمله هموار داشت. انوپ رای می‌گوید که الله‌تعالی این‌مقدار شعور به‌من داد که شیر را عمداً بدان‌سو بردم، دیگر از خود خبر ندارم، درین‌زمان شیراورا گذاشته روان می‌شود. اودرآن‌بیخبری شمشیر علم‌کرده ازپس‌او درمی‌آید وبرسراو می‌زند. شیرچون روی‌می‌گرداند تیغی‌دیگر برصورت اومی‌اندازد چنانچه هردو چشم او بریده‌می‌شود وپوست وابروی اوکه به‌شمشیر جداشده‌بود بربالای چشمهای اومی‌افتد. درین‌حالت‌صالح نام چراغچی چون‌وقت چراغ شده بود، مضطربانه می‌آمد به‌حسب اتفاق به‌شیرکورکی برمی‌خورد، شیر به یك‌طپانچه اورا برداشته می‌اندازد وافتادن وجان‌دادن یکی‌بود ومردم‌دیگر رسیده کار شیررا تمام می‌سازند. چون این قسم خدمت ازو به‌فعل آمدوجانسپاری او مشاهده‌گشت بعدازآنکه ازالم‌زخمها خلاصی‌یافت وبه سعادت ملازمت شتافت به‌خطاب‌انی رای سنگدلن اورا امتیاز بخشیدم. انی‌رای به‌زبان هندی‌سردار [۱۷۶الف]فوج‌را می‌گویندوازسنگدلن شیرمار مراداست، وشمشیرخاصه مرحمت کرده برمنصب اوپاره‌ای‌افزودم. خرم پسرخان اعظم‌راکه‌به‌حکومت ولایت جون‌گر تعیین‌یافته بود به‌خطاب کامل خانی سرافراز ساختم.

روزیکشنبه سیوم‌ذی‌قعده به‌شکارماهی مشغول داشتم، هفتصدوشصت‌وشش ماهی‌شکار شد ودرحضور به امرا وابچکیان واکثر بنده‌ها تقسیم یافت. من بغیرازماهی پولکدار نمی‌خورم اما ازاین‌جهت نیست که شیعه‌مذهبان غیرپولکدار را حرام می‌دانند بلکه سبب تنفرمن از این‌جهت است که ازمردم‌کهنه شنیده‌ام وبه‌تجربه نیز معلوم‌شده که ماهی غیرپولکدار گوشتهای حیوانات مرده می‌خوردوماهی پولکدار نمی‌خورد. ازاین‌ممر خوردن‌آن برطبیعت من مکروه‌آمد. شیعه نمی‌داند که بچه سبب نمی‌خورد وازچه‌سبب حرام می‌داند از شیران خانگی که درشکارهمراه می‌باشند یك‌شیر پنج تیله گاوراکه بوزن چهل‌ودومن هندوستان‌بود،

برداشته ایستاده‌شد.

نظیری نیشابوری که درفن‌شعر وشاعری از مردم قرارداده بود و درگجرات به عنوان تجارت بسر می‌برد، قبل‌ازین طلبیده‌بودم در پنولا آمده ملازمت کرد، قصیده انوری‌را که:ع بازاین چه‌جوانی وجمال است جهان‌را تتبع‌نموده.قصیده‌به‌جهت‌من گفته‌بودگذرانید. هزار روپیه واسپ وخلعت به‌صله این‌قصیده بدومرحمت نمودم. حکیم عمید گجراتی راکه‌مرتضی خان تعریف بسیارنموده‌بود، اوراهم طلبیده‌بودم آمد وملازمت کرد. نیك‌نفسیها وسادگیهای اوبیشتر از طبابت اوبود. مدتی درملازمت بسربرد. چون‌ظاهرشد که در گجرات سوای او طبیبی نیست واوراهم خواهان رخصت‌یافتم هزارروپیه وچندعدد شال به‌او و فرزندان اوداده یك‌ده دربست به‌مدد معاش او مقرر داشتم وخوشحال به‌وطن مألوف مرخص گشت. یوسف ولدحسین‌خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت کرد روز پنجشنبه دهم ذی‌حجه عید قربان‌شد. چون درروزمذکور منع است‌که جاندار کشته‌نشود درروزجمعه فرمودم که حیوانات‌قربانی را قربان ساختند سه‌گوسفند را به‌دست‌خود قربان کرده به‌شکار سوارشدم وشش‌گهری از شب‌گذشته بود که بازگشتم. درین روز نیله گاوی شکارشد به وزن نه من وسی‌وپنج سیر چون حکایت این‌نیله‌گاو خالی از غرابیی نبودنوشته‌شد. دردوسال‌گذشته که به‌سیر و شکار به همین منزل آمده بودم این‌نیله‌را درهرمرتبه بندوق‌زدم چون زخم به‌جای کاری واقع‌نشده بود، نیفتاد وبدر رفت. دراین مرتبه نیز این نیله درشکارگاه به‌نظر درآمد وقراولان شناختند که درسال پیش زخمی بدر رفته‌بود، مجملاً سه‌تفنگ دیگرهم‌درین روزبروزدم اصلاً کارگر نیفتاد وسردربی اونهاده تا سه‌کروه مسافت‌درعقب اوپیاده‌طی کردم. هرچند ترددکردم‌به‌دست درنیامد آخرالامر نذرکردم که اگر این‌نیله به‌دست بیفتد گوشت او را طعام پخته به روح حضرت‌خواجه معین‌الدین به‌فقرا بخورانم ویك‌مهر ویك‌روپیه نذر حضرت‌والد بزرگوارم نمودم. مقارن این‌نیت نیله ازتردد بازماند. برسرو دویده فرمودم‌که درحال حلال کردند و به اردوآورده به طوری که نذرکرده بودم به‌جا آوردم. گوشت‌نیله‌گاو را طعام پختند ومهرو روپیه‌را حلوا ونان سامان نموده درویشان وگرسنه‌ها را جمع‌کرده درحضور خودتقسیم نمودم بعد ازدوسه‌روزی بازنیله‌گاوی به‌نظر درآمد هرچند تردد نموده خواستم‌که دریك جا قرار گیرد تاتفنگ انداخته‌شود، مطلقاً قابو به‌دست درنیامد تاقریب شام ازعقب او تفنگ بردوش می‌رفتم‌تاوقتی‌که آفتاب غروب نمود.مایوس اززدن اوشدم یك‌بار برزبان‌من گذشت[۷۶ب] که خواجه این‌نیله هم نذر شماست، گفتن من ونشستن اومقارن واقع‌شد، تفنگ چاق‌ساخته انداختم واورا زدم واین‌هم به‌دستور نیله سابق فرمودم‌که طعام پخته به‌فقرا خورانیدند.

روز یکشنبه نوزدهم‌ذی‌حجه بازشکار ماهی‌شد. درین‌روز تخمیناً سیصدوسی‌ماهی شکار شده‌باشد. چهارشنبه‌بیست‌وهشتم‌ماه مذکوه درروپ‌باس نزول واقع‌شد. چون ازشکارگاههای مقررمن است وحکم است که هیچکس درآن حوالی شکار نکنند، آهوی بی‌نهایتی دران صحراها بهمرسیده چنانچه‌به آبادیها درمی‌آیند واز مضرت هرگونه آسیبی ایمن‌اند. دوروز دران صحرا شکارنمودم آهوی بسیار به تفنگ وچیته زده شکارکردم. چون ساعت دخول به شهر نزدیك‌بود دومنزل درمیان کرده‌شب‌شنبه دوم‌محرم سنه ۱۰۲۰ به باغ عبدالرزاق‌معموری که نزدیك بلکه متصل شهر است نزول‌اجلال واقع شد. درین‌شب اکثر بنده‌های درگاه‌مثل خواجه جهان ودولتخان وجمعی که درشهر مانده بودند، آمده ملازمت نمودند. ایرج راهم که از دکن طلبیده بودم به‌سعادت‌آستانبوس مشرف‌گشت. روز یکشنبه‌هم در باغ‌مذکورتوقف واقع‌شد وعبدالرزاق درین روز پیشکشهای خودراگذرانید. چون آخرین‌روز ایام شکار بود حکم‌شد که مدت شکار وعدد جانوران را که شکارشده به‌عرض رسانند. مدت شکار از نهم ماه آذر لغایت بیست‌ونهم اسفند ارمز سنه پنج سه‌ماه و بیست‌روز وشکار برین موجب: شیر دوازده‌قلاده، گوزن یك‌راس، چهلکاره چهل‌وچهار، کوته پاچه یك‌راس، آهوبره دوراس، آهوی‌سیاه شصت‌وسه‌راس، آهوی‌ماده سی‌ویك راس، روباه چهارقلاده آهوی‌کوراده هشت‌راس، پاتل یك‌راس، خرس پنج‌قلاده، کفتار سه‌قلاده، خرگوش شش، نیله گاو یکصدوهشت‌راس، ماهی‌یك‌هزارونودوشش قطعه، عقاب یك‌دست، تتعذری یك‌قطعه، طاوس‌پنج‌قطعه وسگ یکقطعه، کاروانك پنج‌قطعه، دراج پنج‌قطعه، سرخاب یك قطعه، سارس پنج‌قطعه، مجموع یك‌هزارو چهارصد چهارده. روز شنبه بیست‌ونهم اسفندارمز مطابق چهارم محرم برفیل سوار شده متوجه شهرشدم. ازباغ عبدالرزاق تابه‌دولت خانه قلعه‌که یك‌کروه وبیست‌طناب‌مسافت است هزارو پانصد روپیه نثار کردم. ودر ساعتی‌که قراریافته‌بود داخل دولتخانه شدم. دربار را به طریق معهود بجهت جشن نوروز دراقشمه گرفته آئین بسته بودند. چون در ایام سیرو شکار خواجه‌جهان را حکم‌شده که درمحل عمارتی تمام راست نماید که قابلیت نشستن‌من داشته باشد، خواجه مشارالیه این‌نوع عمارت عالی‌شان را در سه‌ماه تیار ومکمل ساخته‌بود. به غایت کار نمایانی دست‌بسته‌کرد ومصوران نیز کارنمایان و جلد دستی خوب کرده‌اند از گرداه به‌همان عمارت بهشت مثال داخل‌شده تماشای آن‌منزل نمودم، به‌غایت الغایت‌متحسن افتاده به‌تعریف وتحسین بسیار خواجه جهان سربلندی یافت. پیشکشی که ترتیب داده بود، درهمین عمارت به‌نظراشرف‌گذرانید وبعضی ازآن پسند خاطر گردید، تتمه را به اوبخشیدم.

نوروزششم ازجلوس همایون

دوگهری وچهل پل ازروز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود، که حمل باشد، تحویل نمود. روزمذکور غره فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروز ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم. امرا و سایر بنده‌های درگاه سعادت کورنش دریافته تسلیمات مبارکبادی به‌جای آوردند. پیشکش بنده‌ها درگاه مثل میران صدر جهان و عبدالله‌خان فیروز جنگ وجهانگیرقلی‌خان ازنظر اشرف گذشت. روزهشتم محرم پیشکش راجه کلیان که ازبنگاله فرستاده بود، از نظر گذشت. روز پنجشنبه نهم‌ماه مذکور شجاعت‌خان وبعضی از منصبداران که به‌طلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند، خنجر مرصع به‌رزاق وردی اوزبك مرحمت شد. درهمین‌ایام پیشکش نوروزی مرتضی‌خان از نظر اشرف گذشت چیزبسیاری ازهرقسم‌وهرجنس ترتیب داده‌بود. همه را دیدم‌وآنچه‌پسندخاطرگردید، ازجواهر گران‌بها اقشمه [۷۷الف] نفیسه و فیل واسب‌گرفته تتمه را بازگردانیدم، وخنجر مرصع به ابوالفتح دکنی وسه‌هزار روپیه به میرعبدالله ویك‌اسب عراقی به‌مقیم‌خان مرحمت نمودم. شجاعتخان را به‌همین قصد از دکن طلبیده بودم که اورا به‌بنگاله نزداسلام‌خان فرستم که در حقیقت قایم‌مقام اوباشد. منصب اوراکه هزاروپانصدی ذات وهزارسوار بود، پانصدی ذات وسوار افزوده به‌خدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم وخواجه‌ابوالحسن دوقطعه لعل ویك‌دانه مروارید وده انگشتری گذرانید، به ایرج پسر خانخانان کمر خنجرمرصع مرحمت نمودم، منصب خرم، هشت‌هزاری ذات وپنجهزار سوار بود، دوهزاری‌دیگر برذات اوافزودم وخواجه جهان راکه‌هزارو پانصدی‌ذات‌وهزارسوار داشت، پانصدی‌درذات‌ودویست‌سوار دیگر اضافه نمودم.

ملازمت نمودن یادگار علی‌سلطان ایلچی دارای ایران: بیست‌وچهارم‌محرم که‌هژدهم فروردین روز شرف باشد، یادگارعلی‌سلطان ایلچی شاه‌عباس دارای ایران که به‌پرسش تعزیت حضرت عرش‌آشیانی وتهنیت‌جلوس من‌آمده بود، سعادت ملازمت دریافت وسوغاتی که برادرم شاه‌عباس فرستاده بود، ازنظر اشرف گذرانید. اسبان خوب واقشمه وازهر جنسی تحفه‌های لایق آورده بود، بعد از گذرانیدن سوغات درهمین روز خلعت فاخر وسی‌هزار روپیه که به‌حساب ولایت هزارتومان بوده باشد به او مرحمت نمودم وکتاباتی که مبنی بر تهنیت وپرسش قضیه والد بزرگوارم بود، گذرانید. چون درکتابت تهنیت اظهارمحبت بیش ازپیش نموده ودرمراعات نسبت ادب وبیگانگی‌دقیقه‌ای‌فروگذاشت‌نکرده خوش آمد که

کتابت به‌جنس داخل گردد.

نقل کتابت شاه‌عباس: «تارشحات سحاب‌فیض ربانی‌وقطرات‌غمام فضل‌سبحانی‌طراوت بخش حدایق ابداع واختراع‌باشد، همیشه‌گلشن سلطنت وجهانبانی وچمن زار ابهت وکامرانی اعلی‌حضرت فلك مرتبت، خورشید منزلت، پادشاه جوان بخت، کیوان وقار، شهریار نامدار، سپهر اقتدار، خدیوجهانگیر کشورگشا، خسروسکندرشکوه، دارالوا، مسند نشین بارگاه‌عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و جلال، نــزهت افزای ریاض کــامرانی، چمن‌آرای‌گلشن صاحبقرانی، چهره‌گشای جمال جهانبانی، مبین رموزآسمانی، زیورچهره دانش وبینش [۷۷ ب]، فهرست‌کتاب‌آفرینش، مجموعه‌کمالات‌انسانی، مرآت تجلیات‌یزدانی، بلندی‌بخش‌همت بلند، سعادت افزای طالع ارجمند، آفتاب فلك اقتدار، سایه عاطفت‌آفریدگار، جم جاه‌انجم سپاه، فلك بارگاه، صاحبقران، خورشیدکلاه، عالم پناه، از جــویبارعنایت الهی وچشمه‌سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده، ساحت‌قدس مساحتش ازآسیب خشکسال‌عین‌الکمال، محروس باد. حقیقت شوق ومحبت وکیفیت خلت ومودت تحریرپذیر نیست. ع

قلم را آن زبان نبودکه رازعشق‌گوید باز

اگر چه از راه صورت بعد مسانت مانع دریافت‌کعبه مقصودگردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی وقرب باطنی است. للهالحمد کــه به‌حسب وحــدت ذاتی این نیازمند درگــاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال این معنی بــه‌تحقیق پیوسته بعــد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قربت خیالی و وصال روحانی‌نگشته رو دریکجهتی است و ازین‌جهت گرد ملال برآئینه خاطرخورشید مثال‌ننشسته عکس‌پذیر جمال‌آن مظهرکمال است و همــواره مشام جان به روایح فوایح خلت و وداد ونسایم عبهر شمایــم محبت و اتحــاد معطرگشته، به مؤانست روحانی ومواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوست است. بیت

همنشینم بــه خیال تــو وآسوده دلم این‌وصالی‌است که‌درپی‌غم‌هجرانش‌نیست

المنة‌لله تعالی و تقدس‌که نهال‌آرزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد بارورشده شاهد مقصودی که سالها درپرده قضا مستوربود و به‌تضرع و ابتهال از بارگــاه واهب متعال جلوه‌گــری‌آن مسالت می‌شد، با حسن‌وجهی ازحجلهٔ غیب به‌ظهور درآمده پرتوجمال برساحت‌آمال‌خجسته مآل منتظران انداخته، برفراز تخت همایــون و سریرسلطنت ابد مقرون هم‌آغوش‌آن انجمن‌آرای پادشاهی و زینت افزای سریرشاهنشاهی‌گردیده ولوای جهانگشای خلافت وشهریاری وچترفلك فرسای معدلت وجهانداری‌آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقــده‌گشای دانش و وفرهنگ ظل معدلت ومرحمت برمفارق عــالمیان انداخت ــ امیدکه مهیمن مراد [۷۸ الف]

بخش جلوس میمنت مأنوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج وفروزنده تخت بر همگنان مبارك ومیمون وفرخنده وهمایون گردانیده وهمیشه اسباب سلطنت وجهانبانی وموجبات حشمت و کامرانی درتزاید وتضاعف باد آمین. طریق وداد و روش اتحاد که بین الاباء والاجداد انعقاد یافته بتازگی میانه این مخلص محبت گزین وآن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژده جلوس آن جانشین مسندگورکانی و وارث افسرصاحبقرانی بدین دیاررسد یکی ازمحرمان حریم عزت برسبیل تعجیل تعیین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید. لیکن چون مهم آذربایجان وتسخیر ولایت شیروان درمیان بود تا خاطرمهم آئین ازمهمات ولایات مذکورجمع نمی‌شد؛ مراجعت بـه مستقر سلطنت میسر نبود. در لوازم این امر خطیر تأخیر و تقصیر واقع شد. هـرچند رسوم وآداب ظاهری نـزد ارباب دانش وبینش چندان اعتباری ندارد اماطی آن بالکلیه بحسب ظاهر درنظر قواصرکـه مطمح نظر ایشان جز امورظاهری نیست طی مـراتب دوستی ماست لاجرم درین ایام خجسته فرجام به یمن توجه خدام ملایك احترام مهمات ولایت ازدست رفته برحسب مدعای احباصورت یافت. بالکلیه ازآن طرف خاطر جمع گشته بدارالسلطنه اصفهان که مقرسلطنت است، نزول واقع شد. امارت شعار کامل الاخلاص، راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که اباعن جد از زمـره بندگـان یکجهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است، روانه درگـاه معلی و بـارگاه اعلی نمود، که بعد از دریافت سعادت کورنش وتسلیم و ادراك شرف تقبل وتلثیم بساط عزت وادای لوازم پرسش وتهنیت رخصت مراجعت یافته اخبار مسرت آثارسلامتی ذات مـلایك صفات وصحت مزاج و هاج خورشیدابتهاج، بهجت افزای خاطرمخلص خیرخواه گردد. مرجو آنکه پیوسته دوحهٔ محبت و وداد موروثی ومکتسبی وحدیقه خلت واتحاد صوری ومعنوی که باروانی آنهارموالات و اجرای جداول مضافات غایت نضرت وخضرت پذیرفته ازنشو ونما نینداخته به ارسال رسل [۷۸ب] و رسایل که مجالست روحانی است محرك سلسله یگانگی و رافع غائله بیگانگی بوده باشندو روابط معنوی رابه ائتلاف صوری متفق ساخته به ارجاع وانجام مهام ممنون دارند. حق سبحانه وتعالی آن زبدهٔ خاندان جاه وجلال و خلاصهٔ دودمان ابهت و اقبال را به تائید غیب الغیب مؤید دارد.»

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد، برادرانم سلطان مراد و دانیال راکـه در ایام حیات والد بزرگوارم به رحمت خدا رفته بودند مردم به اسامی مختلف نام می بـردند. فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور دوم را شاهزاده مـرحوم می گفته بـاشند. اعتمادالدوله و عبدالرزاق معموری راکه هریك به منصب هزار وپانصدی سرافرازبودند به منصب هزار وهشتصدی سرافرازساختم و برسواران قاسم خان برادراسلام خان دویست وپنجاه سوارافزودم. ایرج پسر کلان

خانخانان را که خانه زاد قابل مستعد بود به‌خطاب شاهنواز خانی وسعداللەولد سعید خـان رابه‌لقب‌نوازشخانی سربلندی بخشیدم.درین‌هنگام بروزنهاوگزها پاره‌ای‌افزوده بودم، چنانچه سوای بروزن مهر و روپیه اضافه شده بود. درین ایام به‌عرض رسیدکه درداد وستدها رفاهیت خلق درآن است‌که مهر و روپیه به وزن سابق باشد. چون درجمیع امور رفـاهیت وآسایش خلق منظور است، حکم کردم‌که ازتاریخ حال‌که یازدهم اردی‌بهشت سنه شش جلـوس باشد در دارالضربهای‌ممالك محروسه مهر وروپیه را به دستـورسابق مسکوك ومضـروب‌می‌ساخته باشند. چون قبل ازاین به تاریخ یکشنبه ازماه صفر سنه یکهزار وبیست و دو احداد بـد نهاد شنیدکه‌کابل ازسردار صاحب وجود خالی است وخان دوران درنیکنمار است و معزالملك با معدودی چند ازملازمان خود وچندی ازملازمان مومی‌الیه درکابل است فرصت غنیمت دانسته با سوار وپیاده بسیار غافل وبیخبر خود را به‌کابل‌رسانیده ومعزالملك به‌اندازه قوت وحالت خود فی‌الجمله‌تردد‌ی‌نموده کابلیان ومتوطنان‌وسکنه‌شهرخصوصاً جماعه‌فرملیان کوچها را کوچه بندی‌نموده جاهای خودرامضبوط ومستحکم‌ساختند. افغانان[۱۷۹الف] چند توپ‌شده‌ازاطراف به‌کوچه‌ها وبازارها درآمدند. مردم ازپشت‌بامها وسراهای خودآن بدبختان را از تیروتفنگ گرفته جمعی کثیر به‌قتل رسانیدند. بارکـی‌که ازسرداران معتبرآن مخـذول بودکشته شد. از وقوع این مقدمه به‌ملاحظه‌آنکه مبادا مردم ازاطراف وجوانب جمع شده راه بیرون شدن بر-آنها مسدودگردد دلداده ترسان وهراسان بازگشتند. قریب به‌هشتاد نفـر ازآن سگان به جهنم رفتند تا دویست اسپ‌گیرانده ازآن مهلکه جان پتك پا بیرون برند میدانی‌کـه درلوه‌کر بود آخر همان روزخود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود. چون فاصله بسیارشده بود وجمعیت‌او اندك‌کاری نساخته برگشت به‌همان‌که در زودآمدن نمود وفی‌الجمله ترددی کـه ازمعزالملك واقع شد هریك به‌زیادتی منصب سرافرازی یـافتند. نادعلی‌که به‌منصب هزاری مفتخر بـود هزار وپانصدی شده معزالملك‌که هزار وپانصدی بود به‌هزاروهشتصدی سرافرازگشت، چون ظاهرشدکه خان داوران وکابلیان درمقام روزگذرانیدند و دفع احداد بدنهاد به دور و دراز کشید به‌خاطرگذرانیدم که خان خانان بر درخانه بیکار ایستاده است او را با پسرانش‌بدین خدمت تعیین بایدکرد. مقارن این اندیشه قلیج خان‌که قبل ازین به‌طلب اوفرمان صـادر شده بود ازپنجاب‌آمده سعادت خدمت دریافت ازناصیه احوالش ظاهرگشت‌که بجهت‌آنکه‌خدمت دفع احداد نامزد به خان خانان شده‌آزرده خاطر است تا آنکه صریح تعهد خدمت نمودقرار یافت‌که صاحب صوبگی‌پنجاب متعلق به‌مرتضی خان باشد وخود درخانه بسر برد، وقلیج خان شش‌هزاری ذات وپنج هزار سوار سرافرازی یافته خدمت‌کابل دفع و رفع احداد بدنهاد و

دزدان کوهستان را تعهد نمود. برای خانخانان فرمودم که درصوبه آگسره ازسرکـار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه دهند تا مفسدان ومتمردان‌آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ وبنیاد آنها را براندازد. در وقت رخصت هریك به خلعتهای خاص و اسپ وفیل سرافـرازی یافته روانه شدند. درهمین ایام بنابرحسن اخلاص وقدم خدمت اعتمادالدوله را به‌منصب دو هزاری ذات وپانصدسوارسربلندی بخشیدم ومبلغ‌پنجهزار روپیه نقدبه‌طریق انعام مرحمت فرمودم. مهابت‌خان راکه بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکتا دلی فرستاده بودم بـه‌تاریخ [۷۹ ب] دوازدهم ماه تیرمطـابق بیست ویکم ربیع‌الثانـی در دارالخلافه‌آگره ملازمت نمود.

ازعرضداشت اسلام خان به‌ظهورپیوست که غیاث خان درصوبه بنگاله مصدرخـدمات پسندیده‌گشته بنابراین پانصدی برذات او افزودم که دوهـزاری بوده باشد. برمنصب راجـه کلیان نیزکه ازتعینات صوبه مذکوراست پانصدی ذات وسیصد سواراضافه نمودم‌که مجموع هزار وپانصدی وهشتصد سوار بوده باشد. هاشم خان را که در اودیسه بود غایبانه او را به حکومت کشمیر سرافراز ساخته عم اوخواجگی‌محمد حسین را به‌کشمیر فرستادم‌که تا رسیدن او از احوال‌آنجا با خبر باشد در زمان والد بزرگوارم پدر اوقاسم خان‌کشمیر را گرفته بود چین قلیج که ارشد اولاد قلیج خان است ازصوبه‌کـابل‌آمده سعادت ملازمت دریافت. چـون نسبت خانه زادی با جوهر ذاتی جمع داشت به‌خطاب چین قلیج خـانی سربلندگشت.وصب‌الالتماس پدر او به‌شرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات وسیصد سوار برمنصب او افزودم.

به‌تاریخ چهاردهم امرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص وکاردانی اعتمادالدوله را به‌منصب والای وزارت ممالك محروسه‌سربلندی بخشیدم. و درهمین روزها کمرخنجر مرصع به‌یادگار علی ایلچی دارای ایران مرحمت فرمودم عبدالله خان که بـه سرداری لشکر رانای مقهورتعیین بود، چون تعهد نمودکه ازجانب‌گجرات به ولایت دکن درآید، او را به صاحب صوبگی وحکومت صوبه مذکور سرافراز ساخته راجه باسورا به‌عوض او به‌سرداری لشکر امرا تعیین نمودم وپانصد سوار برمنصب او اضافه نمودم و درعوض‌گجرات صوبه مـالوه به خان اعظم مرحمت‌کردم وچهار لك روپیه بجهت سامـان و سرانجام لشکری‌که بـه همراهی عبدالله خان از راه ناسك ترینگ به‌ولایت دکن تعیین یافته بودند فرستاده شد. صفدر خان با برادران ازصوبه بهارآمده به‌سعادت‌آستانبوس‌مشرف گشت.

یکی ازملازمان پادشاهی که‌درخاتم بندخانه‌کارمی کند کارنامه‌ساخته بنظرگذرانید که تا امروزمثل این کاری‌دیده‌نشده‌بود بلکه‌نشنیده‌ایم. چون‌نهایت غرایب داردبه‌تفصیل‌نوشته‌میشود

[۸۰ الف]. درپوست فندقی چهار مجلس از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است. اول مجلس گشتی‌گیران است. دوکس با هم درکشتی‌گرفتن؛ یکی در دست نیزه‌گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها برزمین نهاده نشسته است درپیش او چوبی وکمانی وظرفی تعبیه نموده است. مجلس دوم تختی ساخته وبربالای آن شامیانه‌ترتیب داده و صاحب دولتی برتخت نشسته یك پای خود را بربالای پای دیگرنهاده و تکیه در پس پشت اونمایان‌ساخته وپنج‌نفر ازخدمتگاران درگرد وپیش او ایستاده‌کرده است وشاخ درختی برین تخت سایه انداخته. مجلس سیوم صحبت ریسمان بازیست، چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته‌اند و ریسمان‌بازی بربالای آن پای راست خود ازپس‌سربدست چپ گرفته و بربازی ایستاده بزی را برسرچوب‌گرفته وشخصی دهلی درگردن انداخته می‌نوازد و مردی دیگر دستها را بالا کرده ایستاده است و چشم برریسمان بازدارد و پنج‌کس دیگر ایستاده‌اند. از آن پنجکس یکی چوبی در دست دارد. مجلس چهارم درختی است در ته‌آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته وشخصی سر برپای ایشان نهاده و پیرمردی با ایشان درسخن است وچهارکس دیگر ایستاده‌اند. چون چنین‌کارنامه ساخته‌بود او را به انعام و زیادتی علوفه سرافرازساختم.

دربیستم شهریور میرزا سلطان راکه ازدکن‌طلبیده بودم، آمده ملازمت‌کرد صفدرخان به اضافه منصب سرافرازی یافته به‌کومکی لشکر امرای مقهورتعیین یافت. چون عبدالله خان فیروز جنگ اراده نموده بودکه از راه ناسك ترینگ به ولایت دکن درآید بخاطر رسانیدم که رامداس‌کچهواهه راکه از بنده‌های با اخلاص والد بزرگوارم بود، بهمراهی او تعیین نمایم‌که همه‌جا خبرداراحوال‌اوبوده نگذاردکه‌ازو تهور وشتاب‌زدگی‌بیوقت به‌فعل‌آیدبجهت این‌قسم خدمت او را به‌رعایتهای‌عالی سرافراز [۸۰ ب] ساخته خطاب راجگی‌که درگمان‌او نبودکرامت نمودم.نقاره‌عنایت‌نمودم وهم قلعه رتنبهور راکه ازقلعه‌های مشهورهندوستان است بدوشفقت‌کردم وخلعت فاخر وفیل و اسپ داده مرخص ساختم. خواجه ابوالحسن را که از دیوانی‌کل تغییر یافته بود بخدمت صوبه دکن به‌مناسبت‌آنکه درخدمت برادر مرحومم مدتها درآن‌حدود بوده تعیین نمودم.ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را به‌خطاب اعتقاد خان سرافرازی بخشیدم. پسران معظم خان را به‌مناصب لایق ممتاز ساخته به‌بنگاله پیش اسلام خان‌فرستادم. راجه‌کلیان به‌سرداری اودیسه به‌تجویز اسلام خان مقررگشت و به‌اضافه دوصدی ذات وسوار سرافرازگردید. چهارهزار روپیه به‌شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم. هفتم‌آبان بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکن‌آمده ملازمت‌کرد.درین روزها بجهت شوریدگی وهرج ومرج

که درولایت ماوراءالنهرواقع شده بسیاری از امرای وسپاهیان‌اوزبك‌مثل حسین بی و پهلوان بابا ونورس بی درمن وبیرم وغیره التجا به درگاه ما آورده ملازمت‌نمودند. هریکی به‌خلعت واسپ و زر نقد ومنصب وجاگیر سرافرازگشتند. روز دوم‌آذرهاشم‌خان ازبنگاله‌آمده سعادت ملازمت وآستانبوسی دریافت.

پنج لك روپیه بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثردکن‌که به‌سرداری عبدالله خان‌مقرر بوده است به‌دست روپ خواص وشیخ انبیاء به‌احمد آبادگجرات فرستادم.درغره دی به قصد شکارموضع سمونگره‌که ازشکارگاه مقررمن است، متوجه شدم. بیست و دوآهو شکارشد از آن جمله شانزده‌آهو را خود شکارکرد. وشش دیگر را خرم شکارنمود. دو روزودوشب‌آنجا بوده شب یکشنبه بخیروخوبی به‌شهرمعاودت نمودم.شبی این بیت‌درخاطرم پرتوانداخت: بیت

بود برآسمان تا مهر را نور مبادا عکس او ازچتر شه دور

به‌چراغچیان وقصه خوانان فرمودم که در وقت سلام [۸۱ الف] وصلوات فرستادن وقصه گذرانیدن درآید باین بیت‌کنند وحالا شایع است. سیوم دی روزشنبه عرضداشت خان اعظم رسیدکه عادلخان بیجاپوری ازتقصیرات‌گذشته خود پشیمان‌گشته درصدد بندگی و دولتخواهی بیش ازپیش است. چهاردهم دی مطابق سلخ شوال هاشم خان به‌کشمیر رخصت یافت. به یادگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم. به اعتقاد خان شمشیری ازشمشیرهای خاصه شیراندام نام شفقت نمودم.شادمان ولد خان اعظم را به‌خطاب شادخانی سرافرازساخته منصب او از اصل و اضافه به‌یك هزار وهفتصدی‌ذات وپانصد سوارمشخص‌شد، وبه‌رعایت‌علم سربلندی یافت وسردار خان برادرعبدالله‌خان‌فیروز و ارسلان بی اوزبك که حراست‌سیوستان به‌اومقرر است‌به‌غایت علم سرافرازگشتند.

پوستهای‌آهوی شکار خاصه را فرمودم که‌جای‌نمازها ترتیب‌داده دردیوان خانه خاص وعام نگاهدارندکه‌مردم‌بران نمازمی‌گذارده‌باشند. میرعدل وقاضی‌راکه مدار امورشرعیه بر ایشان‌است، خاصه به‌جهت‌حرمت‌شرح فرمودم که زمین بوس‌که به‌صورت سجده است‌نکنند.

روزپنجشنبه بیست‌ودوم ماه‌دی باز به‌شکار سموکره متوجه شدم. چون آهوی بسیاری درآن‌حوالی جمع شده بود. درین‌مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته آهوان را ازهرطرف رانده درجای وسیعی‌که دورآن سراپرده‌ها وکلالبارها کشیده باشند درآورده ضبط نمایند. یك‌ونیم کروه زمین‌را سراپرده گرفته‌بودند. چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته وشکاری بسیار به‌قید درآمده است متوجه گشتم. روزجمعه شکارشدوتاپنجشنبه‌آینده هرروز بامردم محل به قمرغه درآمده آن‌مقدارکه خاطررغبت‌می‌نمود

شکارمی‌کردم پاره زنده گرفتار می‌گشتند وبعضی به تفنگ وتیر کشته می‌شدند. روزیکشنبه وپنجشنبه که تفنگ به جانور نمی‌اندازم به‌دام زنده گرفتند. درین هفت‌روز نهصدوهفده آهوی نروماده شکارشده بود از آن‌جمله ششصدوچهل‌ویك‌راس آهوی نروماده‌که زنده گرفتار شده بودند. چهارصد وچهارراس به‌فتحپورفرستاده شدکه درمیان جوگانگاه آنجاسردهندوهشتادو چهار راس دیگر را فرمودم‌که حلقه‌های نقره دربینی کرده در همان زمین آزاد کردند و دویست‌وهفتاد [۸۱ب]وشش آهوی که به تفنگ‌وتیروچیته کشته شده بودندروز بروز به بیگمان وخادمان محل وامرا و بنده‌های درگاه قسمت می‌شد. چون از شکار کردن بسیار دلگیرشدم به‌امرای فرمودم‌که به‌شکارگاه رفته آنچه مانده باشد مجموع‌را شکارنمایندوخود بخیریت روانه‌شهر شدم.

درغره بهمن مطابق هفدهم ذی‌قعده حکم کردم که درشهرهای کلان ممالك محروسه مثل احمد آباد والله‌آباد ولاهور و آگره ودهلی وغیره غلورخانها به‌جهت فقرا ترتیب دهند. تاسی محل نوشته‌شد. ازاین‌جمله شش‌محل سابق دایر بود بیست‌وچهارمحل دیگر الحال‌حکم شد که دایرسازند. درچهارم‌بهمن هزاری برذات راجه‌نرسنگ دیو اضافه نمودم که ذات چهارهزاری وسوار دوهزاری‌نفر باشد وشمشیر مرصع بدو مرحمت‌کردم و شمشیردیگر از شمشیرهای خاصه‌که شاه بچه نام‌داشت به شاهنوازخان عنایت شد و درشانزدهم اسفندارمز-بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاهرخ به‌لشکر امرای مقهور تعیین یافت وشمشیری به‌جهت راجه‌باسو به‌دست او فرستاده‌شد.

چون مکرر به مسامع جلال رسیدکه امرای سرحد بعضی مقدمات‌که به ایشان مناسبتی ندارد، ازقوت به فعل می‌آورند وملاحظه توره وضوابط آن نمی‌کنند به بخشیان فرمودم که فرامین مطاعه به‌امرای سرحدصادر گردانند که من‌بعد مرتکب این امور که خاصه پادشاهان است،نگردند. اول آنکه در جهروکه ننشینند وبه امر او سرداران کمکی‌خود تکلیف چوکی وتسلیم چوکی نکنند وفیل به‌جنگ نیندازند ودرسیاستها کورنکنند وگوش وبینی نبرند وبه‌زور تکلیف مسلمانی بکسی نکنند وخطاب به ملازمان خود ندهند و نوکران‌پادشاهی را کورنش وتسلیم نفرمایند و اهل‌نغمه را بروشی‌که در دربارمعمول است تکلیف چوکی‌دادن نکنند و وقت برآمدن نقاره ننوازند واسب وفیل که به‌مردم دهند خواه ملازمان پادشاهی و خواه‌به‌نوکران خودجلو وکجلك بردوش آنهاداده تسلیم نکنانندودرسواری ملازمان‌پادشاهی را درجلو خود پیاده نبرند واگر چیزی به‌آنها بنویسند مهر براو نکنند. این ضوابط که به آئین جهانگیری اشتهاریافته، الحال معمول است.

نوروز هفتم ازجلوس همایونی

غره فروردین سنه هفت جلوس روزسه‌شنبه شانزدهم شهر محرم‌سنه یکهزار و بیست‌ویکم در دارالخلافه‌آگره مجلس نوروز عالم افروز وجشن مسرت [۸۲ الف] بخش عشرت‌اندوز سازمان پذیرفت. بعد ازگذشتن چهارگهری ازشب پنجشنبه سیوم ماه مذکورکه ساعت اختیار کرده منجمان بود، برتخت نشستم. بدستورهمه ساله فرموده بودم که دربار را آئین بسته تا روزشرف این مجلس برقرارباشد. خسرو بی اوزبك که درمیان اوزبکیه به‌خسروقرقچی‌اشتهار دارد، در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت. چون ازمردم قرار داده ماوراءالنهربود او را به‌عنایتها سربلندی بخشیده خلعت فاخره دادم. یادگار علی ایلچی دارای ایران راپانزده هزار روپیه مدد خرج‌گویان عنایت نمودم. درهمین ایام پیشکش افضل‌خان‌که از صوبه‌بهار فرستاده بودازنظر اشرف‌گذشت. سی زنجیر فیل وهژده رأس کونت و پاره‌ای‌اقمشه بنگاله و چوب صندل ونافه‌های مشك وچوب عود و ازهرجنس چیزها بود. پیشکش خان دوران هم به‌نظر درآمد. چهل وپنج رأس اسپ و دوقطار شتر وچینی خطایی وپوستینهای سمور و دیگر تحف وهدایا که درکابل و آن حدود بهم‌می‌رسد فرستاده بود و امرای درخانه‌تکلیفات در پیشکشهای خود نموده‌بودند. بضابطه‌همه‌ساله‌درهرروز از روزهای جشن‌مذکور پیشکش‌یکی از بنده‌هامی گذشت و به‌تفصیل‌ملاحظه‌نموده آنچه پسندخاطرمی‌افتادمی‌گرفتم وباقی به‌اومرحمت می‌شد وسیزدهم‌فروردین مطابق بیست ونهم محرم عرضداشت اسلام خان رسید. مشعر برآنکه به‌یمن‌الهی وبیرکت وتوجه اقبال شاهنشاهی بنگاله ازفساد عثمان افغان پاك گشت.

پیش ازآنکه حقیقت این جنگ مرقوم‌گردد سطری چند ازخصوصیات آنجا درقلم‌آورد: بنگاله ملکی است درنهایت وسیعت و اقلیم دوم. طول‌آن ازبندرچاتگام تا گهری چهارصد وپنجاه‌کروه وعرض‌آن ازکوههای شمالی تا پایان سرکارمدارن دویست و بیست‌کروه جمع آن تخمیناً شصت‌کرور دام بوده باشد. حکام سابق همیشه بیست هزار سوار ویك لك پیاده ویکهزار زنجیر فیل چهارپنج هزار منزل‌کشتی ازنواره جنگی وغیره‌سرانجام می‌نموده‌اند.

از زمان شیرخان وسلیم خان پسر او این ولایت درتصرف او و افغانان بود. چون اورنگ سلطنت وفرمان روای دارالملك‌هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت‌گرفت افواج [۸۲ ب] قاهره بر سرآن ملك تعیین فرمودند ومدت مدیدی فتح‌آنجا را پیش نهاد همت داشتند تا آنکه ولایت مذکور بحسن سعی اولیای دولت قاهره از تصرف داودکرانی‌که آخرین حکام‌آنجا است برآمد، وآن مخذول العاقبت درجنگ خانجهان‌کشته گشت ولشکر اوپریشان‌ومتفرق‌گردید. ازآن تاریخ بازتا حال این ولایت درتصرف بنده‌های

درگاه است. غایتاً پاره ازبقایای افغانان درگوشه وکنار این ملك مانده بودند بعضی جاهای دور دست را تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثری ازین‌جماعه عاجز و زبون‌گشتند. ولایاتی که متصرف بودند، بدست اولیای دولت قاهره درآمد. چون انتظام امورسلطنت وفرمان‌روائی به محض فیض وفضل ایزدی‌به‌این نیازمند درگاه الهی مفوض‌گشت، در اول‌سال جلوس‌راجه‌مان سنگه را که به‌حکومت و دارای آنجا مقرربود، به درگاه طلب داشته، قطب‌الدین‌خان را که به‌شرف کوکلتاشی من ازسایربنده‌ها امتیاز داشت، بجای اوفرستادم. درابتدای درآمد به آنولایت به‌دست یکی ازفتنه‌کیشان‌که تعینات آن ملك بود، درجه شهادت یافت. وآن عاقبت نااندیشی نیز بجزای عمل خود رسید وکشته‌گشت.

جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه وجاگیردار ولایت بهاربود، بنابر قرب وجوار به منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز ساخته، حکم فرمودم که بـه بنگاله رفته‌آن ولایت را متصرف شود و به‌اسلام خان‌که در دارالخلافه‌آگره بودفرمان فرستادم‌که به‌صوبه بهار متوجه گشته‌آن ولایت را به‌جاگیر خود مقرر شناسد. چون اندك مدتی ازحکومت دارای جهانگیر قلیخان‌گذشت به واسطه زبونی‌آب وهوای آنجا بیماری صعب‌بهم‌رسانید و رفته رفته مرض قوی وقوی ضعیف‌گشته‌کار او به‌هلاك انجامید. چون خبر بیماری و درگذشتن او درلاهور مسموع‌گردید فرمان به‌اسم اسلام خان صادرگردیدکه صوبه بهار را به‌افضلخان سپرده خود تأکید هرچه تمامتر روانه بنگاله‌گردد. درتعیین این خدمت بزرگ اکثربنده‌های درگاه بنابر خردسالی وکم تجربگی اوسخنان‌می‌گفتند. چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظورنظر حق بین بوده خود او را بجهت این خدمت اختیارنمودم. بحسب اتفاق مهمات‌این ملك بروشی ازو سرانجام پذیرفت‌که از ابتدای درآمد این ولایت به تصرف اولیای دولت ابد پیوند تا امروزهیچکس ازبنده‌های درگاه را میسر نشده بود.

یکی ازکارهای نمایان [۸۳ الف] او دفع عثمان افغان مقهور است‌که مکرر در زمان حیات حضرت عرش‌آشیانی او را با افواج قاهره مقابله و مقاتله دست داد و دفع اومیسر نگشت. درین ولاکه اسلام خان دهاکه را محل نزول ساخته بود و دفع و رفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشت، بخاطرگذرانیدکه فوجی برسرعثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد. اگر اختیار دولتخواهی وبندگی نماید چه بهتر والا به طریق دیگر متمردان او را سزا داده نیست ونابود سازند. چون شجاعت خان درهمان ایام به اسلام خان پیوسته بود، قرعه سرداری این خدمت به اسم او انداخته شد. چندی دیگر ازبنده‌های مثل‌کشور خان و افتخار خان وسیدآدم بارهم وشیخ‌آچهه برادرزاده مقربخان ومعتمد خان و پسران معظم خان

واهتمام خان ودیگر بنده‌ها به‌همراهی او تعیین نمود، وازمردم خودنیز جمعی همراه کرد. در ساعتی که مشتری کسب سعادت ازومی‌نمود این جماعه را روان ساخت و میرقاسم پسر میر- مراد را بخشی و واقعه‌نویس نمود و از زمینداران نیز چندی بجهت راه‌نمونی همراه کرد در ساعتی افواج‌نصرت قرین روانه گشتند.

چون به‌حوالی قلعه وزمین‌او نزدیك‌شدند چندی از مردم زبان‌دان را بـه نصیحت او- فرستادند تااورا دلالت به دولتخواهی نموده ازطریق بغی وطغیان براه صواب بـاز آورنـد. چون غرور بسیار درکاخ دماغ او جا گرفته‌بود وهمیشه هوای گرفتن ملك بلکه دیگر داعیه‌هـا درسرداشت اصلا گوش به سخنان این‌جماعت‌ننموده مستعد جدال وقتال گردید و درکنار ناله که زمین آن تمام جهله ودلدل بود، جای جنگ‌قـرارداد. روز یکشنبه نهم محـرم شجاعتخان ساعت جنگ اختیار نموده افواج‌نامبرده را مقرر ساخت که هریك بجا ومقام‌خود رفته آماده جنگ باشند. عثمان‌دران روز قرارجنگ باخود نداده بود. چون شنید که لشکر پادشاهی‌مستعد گشته آماده‌اندناچاراوهم‌سوارشده به‌کنار ناله آمدوسواروپیاده خودرا برابر افواج منصوره بازداشت. چون‌هنگامه‌جنگ گرم گشت، هرفوج به‌فوج روبرو خود متوجه گردید، درمرتبه‌اول آن‌جاهل‌خیره‌سرفیل مست‌جنگی خودرا پیش انداخته برغول هراول میتازد. بعد از زد وخورد بسیار ازسرداران هراول سیدآدم وشیخ‌آچهه به درجه‌شهادت می‌رسند. سرداربرانغارافتخار- خان هم درستیز وآویز تقصیرنکرده جان خودرا نثار می‌نماید وجمعی کـه در سر او بوده‌اند آن‌قدر تلاش می‌کنند که پاره‌پاره می‌شوند. همچنان سرکرده جرانغار کشورخان داد مردی ومردانگی داده خودرا فدای‌کار صاحب [۸۳ب] می‌سازدباآنکه ازان تیره‌بخت نیز بسیاری کشته وزخمی‌شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را ازروی‌دانستگی و فهمیدگی به‌خـاطر می‌آورد ومشخص خود می‌ساخت که سرداران هراول وبرانغار وجرانغار کشته‌شدند. همین غول مانده ازکشته وزخمی خود پروانکرده درهمان‌گرمی برغول می‌تازد و درین‌جـانب پسر وبرادران وخویشان شجاعتخان ودیگر بنده‌ها راه بران گمراهان گرفته برمثال شیران‌وپلنگان به‌پنجه ودندان‌تلاش‌می‌کردند. چنانچه بعضی‌درجه شهادت یافته‌جمعی که زنده ماندندزخمهای منکر برداشتند. دراین‌وقت‌فیل مستی‌بخته نام‌که فیل اول بوده برشجاعتخان میدواندشجاعتخان دست به‌برچه برده برفیل می‌زندآن‌طور فیل‌مستی‌را ازبرچه چه‌پروا است به‌شمشیر برده‌شمشیر پی‌درپی می‌زنداز آن‌هم چه‌محابا. بعد ازآن جمدهر کشیده دوجمدهر می‌رساند.وآن‌هم برنمی گردد وشجاعتخان‌را بااسپ‌زیرمی‌کند به مجرد از اسپ جداشدن جهانگیر شادگفته برمی‌جهد وجلودار اوشمشیری دودستی بردستهای فیل می‌رساند چون فیل به زانو در می‌آید، به اتفاق

جلودار فیلبان‌را از بالای فیل به‌زیر می‌کشد و به همان جمدهر که دردست داشت،درین پیادگی به نوعی برخرطوم وپیشانی فیل می‌زند که فیل از الم آن فریادزنان برمی‌گردد. وچون زخمهای بسیار داشت به فوج‌خودرسیده می‌افتد واسب شجاعتخان سالم برمی‌خیزد ودر حینی‌که سوارمی‌شود، آن مخذولان فیلی‌دیگر برعلمدار او میدوانند وعلمدار اورا بااسپ‌زیر می‌کنند که از آنجا شجاعتخان نعره مردانه برکشیده علمداررا خبردار می‌سازد ومی‌گوید که مردانه‌باش‌که من زنده‌ام، ودرپای علم درین‌وقت تنگ هرکس از بنده‌های درگاه حاضر بودند، دست‌به تیرو جمدهر وشمشیر برده برفیل می‌دوند وشجاعتخان‌هم خود را رسانیده به علمدار نهیب می‌دهد که برخیز واسب‌دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته اوراسوارمی‌سازند، و علم‌را برافراخته برجای خود می‌ایستد، ودراثنای این گیرودار تفنگی برپیشانی آن مقهور می‌رسد که هرچند زنده‌آن‌را تفحص کردند ظاهرنشد. به مجردرسیدن این‌تفنگ ازآن‌گرمی بازآمده می‌داند که از این زخم جان برنیست تادوپهرونیم باوجود چنین‌زخمی منکر، مردم خودرا به جنگ ترغیب می‌نمود، ومعرکه قتال وجدال‌گرم بود، بعدازآن غنیم روگردان شده افواج قاهره سردرپی آنها می‌نهند وزده زده آن مخذولان را در محلی که دایره کرده‌بودند درمی‌آورند. آن‌مخذولان به تیرو تفنگ مردم را نگاهداشته نمی‌گذارندکه مردم پادشاهی بجا ومقام آنها درآیند. [۸۴الف] چون ولی‌برادر عثمان وممریز پسراو ودیگر خویشان‌ونزدیکان برزخم عثمان مطلع‌می‌شوند، به‌خاطر می‌گذرانندکه از این‌زخم‌خود اورا خلاصی میسرنیست اگر ماهمچنین شکسته وریخته به‌قلعه خود رویم‌یك‌کس‌زنده نخواهد رسید. صلاح چنین‌است که امشب درهمین‌جای که دایره کرده‌ایم بمانیم وشب فرصت جسته خودرا به قلعه خود رسانیم.

دوپهر ازشب گذشته عثمان به‌جهنم واصل‌می‌گردد ودوپهرسوم جسد بیجان اورابرداشته وخیمه واسبانی که همراه داشتند درمنزل‌گذاشته به محکمه‌خود متوجه‌می‌شوند. قراولان لشکر فیروزی اثر ازاین‌معنی خبریافته، شجاعتخان را آگاه‌می‌سازند صبح دوشنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می‌بینند که تعاقب باید نمود ونگذاشت که این تیره‌بختان نفس‌برآورند. غایتاً به‌جهت‌ماندگی سپاهیان وکفن ودفن شهیدان وغمخواری مجروحان وزخمیان در پیش‌رفتن یا فرودآمدن متردد خاطر بودند. درین‌اثنا عبدالسلام پسرمعظم‌خان باجمعی ازبنده‌های درگاه‌که مجموع سیصدسوار وچهارصدتوپچی باشند می‌رسند چون این‌جماعه تازه‌زور در رسیدند به همان‌قرارداد تعاقب عمل‌نموده، متوجه پیش‌شدند. این‌خبر به‌ولی، که بعد از عثمان سرمایه فتنه وشورش‌بود،می‌رسدکه‌شجاعتخان‌با لشکرظفرآزما بافوج‌دیگر تازه‌زورکه الحال‌پیوسته‌اند

اینك رسیده‌آمد چاره‌خود جز این نمی‌بیند که به‌وسیله اخلاص درست وبازگشت بطریق‌مستقیم دولتخواهی به شجاعتخان رجوع‌آورد. آخرالامر درمیان داده پیغام میفرستند- که آن کسی که باعث‌فتنه وفساد بود رفت‌ما جمعی که مانده‌ایم نسبت بندگی ومسلمانی درمیان است. اگرقول بدهند آمده شما رابه‌بینیم وبندگی درگاه اختیارکنیم وفیلان خودرا برسم پیشکش بگذرانیم، شجاعت‌خان ومعتقدخان که روزجنگ رسیده مصدرخدمات پسندیده‌گشته بودند وسایردولت‌خواهان به مقتضای وقت ومصلحت دولت‌قول داده وبه‌آن جماعه راتسلی ساخته روزدیگر ولی [ب۸۴]وپسران وبرادران وخویشان عثمان‌همگی‌آمده شجاعتخان ودیگر بنده‌هارا دیدند وچهل‌ونه زنجیر فیل پیشکش‌گویان آورده گذرانیدند. بعداز انصرام این خدمت شجاعتخان چندی از بنده‌های درگاه را درادهارو آنطرف که در تصرف آن‌تیره روزگار بود گذاشته ولی وافغانان را همراه گرفته به تاریخ ششم شهر صفر روزدوشنبه بافواج قاهره درجهانگیر نگر آمده به‌اسلام‌خان پیوستند چون این اخبارمسرت‌آثار درآگره باین نیازمند درگاه‌الهی رسید سجدات‌شکر به تقدم رسانیده دفع ورفع این‌قسم غنیمی رامحض‌ازکرم بی‌دریغ‌واجب تعالی‌دانست،وبنابراین دربرابراین‌نیکو خدمتی اسلام‌خان به‌منصب‌شش‌هزاری‌ذات‌سرافرازی یافت وشجاعتخان‌را بخطاب رستم زمان سربلند کردم وهزاری‌ذات وسوار برمنصب اواضافه فرمودم ودیگر بنده‌ها هریك به‌اندازه خدمتی‌که از ایشان به فعل‌آمده بود، به زیادتی منصب ودیگر رعایتها ممتاز گشتند. ودرمرتبه اول‌که این خبررسید کشته‌شدن عثمان به‌طریق اراجیف مذکور می‌شد. به جهت صدق وکذب این‌سخن به‌دیوان لسان‌الغیب خواجه‌حافظ شیرازی تفأل نمودم این غزل برآمد. غزل

دیده دریاکنم وصبر به صحرافکنم — واندرین‌کار دل‌خویش به‌دریا فکنم
خورده‌ام تیرفلك باده‌بده تاسرمست — عقده دربند کمر ترکش جوزا فکنم

چون این بیت به‌غایت مناسب مقام بود تفأل به‌آن نموده بعد از چندی خبرآمد که عثمان را تیر قضای بل خدای‌رسیده. هرچند تفحص نمودند زننده آن پیدا نشد. بنابرغرابتی که داشت این‌معنی مرقوم گردید.

درشانزدهم فروردین ماه مقربخان که ازبنده‌های عمده ومحرم‌قدیم الخدمت‌جهانگیری است وبه منصب سه‌هزاری‌ذات ودوهزارسوار سرافرازی یافته، ازبندرکهنبایت رسید سعادت ملازمت دریافت. به او به‌جهت بعضی مصلحتها حکم‌کرده‌بودم که بندر کووه رفته وزیری‌را که حاکم کووه است ببیند ونفایسی‌که در آنجا به‌دست آید جهت سرکار خاصه خریداری نماید.حسب‌الحکم به استعداد تمام به‌کووه رفت ومدتی درآنجا بود. نفایسی که در آنجا

به‌دست افتاد اصلاروی زرندید به‌هر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نمود متوجه درگاه گشت واسباب ونفایسی که آورده بود به‌دفعات در نظر گذرانید و از هرجنس چیزها وتحفها داشت. ازجمله جانوری چندآورده بود بسیارغریب وعجیب چنانچه تاحال ندیده‌بودم. بلکه نام اورا کسی نمیدانست. حضرت فردوس مکانی اگرچه درواقعیات‌خود صورت واشکال بعضی‌جانوران‌را نوشته‌اند غایتاً به مصوران‌نفرمودند که صورت آنها تصویر نمایند. چون [۸۵الف] این جانوران در نظرمن به‌غایت غریب درآمدهم نوشتم وهم درجهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آن‌را کشیدند تاحیرتی که ازشنیدن دست‌دهد از دیدن زیاده گردد. یکی ازان جانوران درجثه از طاوس ماده کلان‌تر و ازنرفی‌الجمله خردتر، گاهی که درمستی جلوه مینماید دم خود را ودیگرپرها را طاوس‌آسا پریشان می‌سازد وبه رقص درمی‌آید. نول وپای اوشبیه به نول وپای خروس است. سروگردن وزیرحلقوم اوهرساعتی به رنگی ظاهر می‌شود وقتی که درمستی است سرخ سرخست. گویا که تمام‌را به مرجان مرصع ساخته‌اند وبعد از زمانی همین‌جاها سفیدمی‌شود. وبطریق پنبه به نظر درمی‌آید وگاهی فیروزه‌رنگ ظاهرمی‌گردد بوقلمون آسا هرزمان به رنگی دیگر دیده می‌شود ودرپارچه‌گوشتی که برسر خود دارد به تاج فردوس مشابهت دارد وغریب اینست که درهنگام مستی پارچه گوشت مذکور به طریق خرطوم از بالای سراو تایک‌وجب می‌آویزد وباز که آن‌را بالا می کشد چون‌شاخ کرگدن‌برسراو مقداردوانگشت نمایان می گردد. اطراف چشم او همیشه فیروزه گون است ودرآن تغییروتبدیل نمی‌رود وپرهای به الوان مختلف به‌نظر می‌آید به خلاف رنگهای پرطاوس دیگر میمونی آورده بود به هیات عجیب و شکل غریب دست‌وپا وگوش وسراو بعینه میمون است وروی او به روباه می‌ماند. رنگ چشمهای او به رنگ چشم‌باز لیکن چشم او ازچشم باز کلان‌تر است از سر او تا سردم یک‌ذرع معمول‌بوده باشد؛از میمون پست‌تروازروباه بلندتر.پشم او به‌طریق پشم گوسفند ورنگ آن‌خاکستریست از بناگوش تازنخ سرخ‌است میگون، دم اواز نیم ذرع وسه‌انگشت درازتر. غایتاً به خلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است به طریق دم‌گربه. گاهی آوازی ازو ظاهر می‌شود به طریق آواز آهوی بره مجملا خیلی غرابت [۸۵ب] داشت.

ازمرغ‌دشتی که اورا تذرومی گویند تاحال شنیده‌نشده که درخانه ازو بچه گرفته باشند. درزمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیارکردند که تخم بچه بکند، نشد، من‌فرمودم که چندی از نرومادهٔاو به یکجا نگاه داشته رفته‌رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که درزیر ماکیان گذاشتند. درعرض دوسال مقدار شصت‌هفتاد بچه برآمد وتاپنجاه شصت کلان شدند.

هر کس این‌معنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که درولایت هم برادرم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد وبچه ازو حاصل نشد.

درهمین ایام برمنصب مهابت‌خان هزاری ذات وپانصدسوار افزودم‌که چهارهزاری ذات هزاروپانصد سوار بوده باشد، ومنصب اعتمادالدوله از اصل واضافه چهار هزاری ذات وسه‌هزار مقرر گشت. وبرمنصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات وسوار افزوده‌شدکه ازاصل واضافه سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بوده باشد وبرمنصب اعتمادخان‌پانصدی ذات ودویست سوار افزوده هزاری ذات وسیصدسوار کردم.خواجه ابوالحسن درین‌روزها ازدکن آمده سعادت ملازمت دریافت ودولتخان که به فوجداری الله‌آباد وسرکارجونپور تعیین یافته بود آمده ملازمت نمود. برمنصب اوکه هزاری بود پانصدی افزوده‌شد. روزشرف‌که نوزدهم فروردین‌باشد منصب‌سلطان‌خرم را که ده‌هزاری‌بود، دوازده‌هزاری سرافراز ساختم اعتبارخان راکه به منصب سه‌هزاری ذات وهزار سواربلندبود چهارهزاری کردم. مقربخان راکه منصب او دوهزاری ذات وهزار سوار بود، پانصدی ذات وسوار افزودم وبرمنصب خواجه جهان که دوهزاری ذات وهزارودویست سوار بود، پانصدی دیگر اضافه فرمودم.

چون ایام‌نوروز بود اکثربنده‌ها به اضافه منصب سرافرازی یافتند. درهمین تاریخ دلیپ ازدکن آمده ملازمت نمود. چون‌پدر او راجه‌رایسنگه وفات‌یافته بود، اورا به خطاب رای سربلند ساخته خلعت پوشانیدم. پسردیگر داشت سورج سنگه نام باوجود که دلیپ پسر تیکه اوبود، می‌خواست که سورج‌سنگه جانشین او باشد به تقریب محبتی که بامادر او داشت دروقتی‌که احوال اوقات‌او مذکورمی‌شد، سورج‌سنگه ازکم خردی وخردسالی‌بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خودساخته وتیکه داده است. این‌عبارت مرا خوش‌نیامد. فرمودم که اگر پدرتراتیکه داده مادلیپ‌را تیکه داده سرافراز می‌کنیم وبه‌دست‌خود اوراتیکه کشیده جاگیر و وطن‌پدر اورا به او مرحمت کردم به اعتمادالدوله دوات وقلم مرصع عنایت شد. لکهمی چند راجه کماون که از راجهای معتبر کوهستان است وپدر اوراجه اودرهم درزمان حضرت عرش آشیانی آمده بود دروقت آمدن التماس نمود که پسر راجه تودرمل آمده‌دست دست مراگرفته به ملازمت‌آورد. بنابرالتماس او پسر راجه به‌آوردن‌او مأمورگشته بود. لکهمی چندهم التماس نمود که پسر اعتمادالدوله آمده مرا به‌ملازمت‌آورد. شاپور را فرستادم‌که او را به ملازمت آورد. از تحفهای کوهستان خود اسبان کونت اعلی وجانوران شکاری از بازجره‌وشاهین‌وطاوس ونافهای‌مشک‌وپوستهای آهوی مشک‌که نافه بران بند بود و شمشیر ها که به‌زبان آنها کتاره می‌گویند وازهرجنس چیزها آورده گذرانید. درمیان‌راجه‌های کوهستان

این راجه مذکور با آنکه طلای بسیار دارد، معروف ومشهور است. می‌گویند که کان طلا در ولایت اوهست. به‌جهت طرح عمارت‌دولتخانه لاهور خواجه‌جهان‌را، که درین کارها مهارت تمام دارد، فرستادم چون مهمات دکن به‌جهت‌نفاق سرداری وبی‌پروائیهای خان‌اعظم صورت خوبی پیدا نکرد وشکست عبدالله‌خان دست‌داد خواجه‌ابوالحسن را که به جهت تحقیق این قضایا طلبیده‌بودم، بعد از تحقیق‌وتفحص بسیار ظاهر شد که شکست عبدالله‌خان پاره‌ای‌ازممر غرور وتیز جلویها وسخن‌نشنویهای او وپاره‌ای‌به سبب نفاق وبی‌التفاتی امر واقع‌شده بود. مجملا قرارداد آن‌بود که عبدالله‌خان از جانب ناسك‌تربنك بالشکرگجرات و امرای که به همراهی اوتعیین‌یافته‌بودند روانه‌گردد. این‌فوج سرداران معتبر وامرای‌کار طلب مثل [۸۶ب] راجه رامداس وخان‌عالم وسیفخان وعلی مردان بهادر وظفرخان ودیگر بنده‌های آراستگی تمام‌داشت عددلشکر ازده‌هزارگذشته وبه‌چهارده‌هزار رسیده ازجانب برادر مقرر بود که راجه‌مان‌سنگه وخان جهان وامیرالامرا وبسیاری از سرداران متوجه‌شوند واین‌دوفوج از کوچ ومقام خبردار باشند تادرتاریخ معین از دوجانب‌غنیم را درمیان گیرند. اگر این‌ضابطه منظور می‌بود ودلها متفق می‌گشت وغرضها دامنگیر نمی‌شد غالب‌ظن آن‌بود که الله‌تعالی فتح‌روزی کردی.

عبدالله‌خان چون ازگهاتیها گذشت وبه‌ولایت‌غنیم درآمد، مقید نشد که قاصدان فرستاده ازآن فوج خبری بگیرد وبه‌موجب قرارداد حرکت خودرا باحرکت آنها موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین‌غنیم رادرمیان گیرند. بلکه‌تکیه‌برقوت‌وقدرت خود کرده این‌معنی را درخاطر آورد که اگر به تنهایی این‌فتح از جانب من‌شود بهتر خواهر بود، واین داعیه را درخاطر قرارداده هرچند رامداس خواست که به او قرار دهد که‌به‌تأنی و آهستگی پیش می‌رفته باشد، فایده نکرد. غنیم که ازو ملاحظه تمام داشت جمعی‌کثیر ازسرداران وبرکیان برسراو فرستاد وروزها بااو درزدوخورد بودند وشبها درانداختن بان واقسام آتشبازی تقصیر نمی‌کردند. تاآن‌که غنیم نزدیك‌شد واصلا ازآن فوج به‌او خبری‌نرسید. هرچند به‌دولت‌آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیك می‌رسد عنبر سیاه‌رو یکی از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله‌نظام‌الملکیه به‌اعتقاداو دارد، به‌جهت آنکه‌مردم‌ازشان‌سرداری اوقبول‌کنند، بسروری برداشته به‌دست خودگرفته‌است وخودرا پیشوا وسردار قرارداده مرتبه‌به‌مرتبه مردم می‌فرستد وکثرت وازدحام غنیم زمان، بیشتر می‌شد تاآنکه هجوم آورده به‌انداختن به‌آن ودیگر اقسام آتشبازی کار را بروتنگ‌تر ساختند. آخرالامر دولتخواهان‌صلاح دیدندکه چون ازان فوج مددی نرسید ودکنیان تمام‌روبه ما نهاده‌اند، مصلحت دولت در آن است که بالفعل بازگشته

سرانجام دیگر نموده شود همگی یکدل ویك [۸۷الف] زبان‌شده پیش از طلوع صبح‌صادق روانه شدند تاسرحدولایت خوددکنیان‌همراه و هرفوجی که بافوجی روبروگشته درزد وخورد تقصیر نمی‌نمودند. درین‌روز چندی از جوانان مردانه کارطلب به‌کارآمدند. علی‌مردان‌بهادر داد بهادری‌ومردانگی‌داده زخمهای منکر برداشت وزنده به‌دست غنیم افتاده معنی حلال نمکی وجانفشانی را بهمرهان خودفهمانید وذوالفقاربیگ هم ترددات مردانه نموده بانسی بپای او رسید وبعد ازدوروز دیگر درگذشت.چون به‌ولایت راجه بهرجو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند آن‌جماعه بازگشتند وعبدالله‌خان متوجه گجرات گردید. سخن ایسن است که اگر دررفتن عنان‌کشیده می‌رفت ومی گذاشت که این‌فوج دیگر به او ملحق می‌شد کـار خاطرخواه اولیای دولت قاهره صورت می‌ساخت. به مجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله‌خان به سرداران فوجی که از راه برار متوجه بودند، دیگر توقف را مصلحت ندیده بازگشتند و درعادل‌آباد که درحوالی برهانپور واقع است به اردوی پرویز ملحق شدند.

چون این اخبار درآگره به‌من رسید شورش تمام درطبیعت خود یافتم وعزیمت نمودم که خود متوجه شده‌این غلامان صاحب‌کش‌را ازبیخ وبنیاد براندازم. امرا ودولتخواهان‌بدین معنی اصلا راضی نشدند. خواجه‌ابوالحسن بعرض‌رسانید که مهمات آن‌طرف را بروشی که خانخانان فهمیده دیگری نفهمیده، اورا باید فرستاد تااین‌مهم ازنظام افتاده را به نظام‌آورد وبه‌مصلحت وقت صلحی درمیان اندازد تابه‌مرور ایام سرانجام بـراصل نموده شود. دیگـر دولتخواهان درین‌مقدمه همداستان گشتند.رایهای همه باین قرارگرفت که خان‌خانان را باید فرستاد وخواجه‌ابوالحسن نیز همراه برود وبه‌همین‌قرارداد دیوانیان مهم‌سازی او وهمراهیان او نموده‌روزیکشنبه‌هفدهم اردی بهشت‌سنه‌هفت‌جلوس‌مرخص گشت‌شاهنوازخان‌وخواجه‌ابوالحسن ورزاق اوزبك وچندی‌دیگر از همراهیان درهمین‌تاریخ تسلیم رخصت‌نمودند. خانخانان بـه منصب شش‌هزاری ذات وسوار سرافرازی یافت. شاهنوازخان سه‌هزاری ذات وسوار تسلیم نموده دارابخان به اضافه پانصدی ذات وسیصد سوارکه مجموع [۸۷ب] دوهـزاری ذات ویکهزاروپانصد سوار باشد سربلند گردید. وبه‌رحمن داد پسر خوردادهم منصب لایق دادم. به خانخانان خلعت‌فاخره وخنجرمرصع وفیل‌خاصه باترایلها واسب‌های عراقی عنایت نمودم. وهمچنین به‌پسران وهمراهان او نیز خلعت واسب مرحمت شد.درهمین‌ماه معزالملك باپسران ازکابل آمده به‌سعادت‌آستانبوسی سرافرازگشت. شیام‌سنگه ورای مکند بدوریه که ازتعینات لشکربنکش‌بودند، حسب‌الالتماس قلیج‌خان به‌زیادتی منصب سربلندی یافتند. شیام سنگه‌هزارو پانصدی‌بود پانصدی دیگر به‌منصب او اضافه‌شد ورای مکندنیز به‌زیادتی‌منصب مفتخرگردید.

وفات آصف خان: مدتی بود که اخبار بیماری آصف‌خان می‌رسید وچندمرتبه رفع‌مرض شد و بازعود نمود تا آنکه دربرهانپور درسن شصت‌وسه‌سالگی درگذشت. فهم واستعدادش به‌غایت خوب‌بود غایتاً خست وسبکی برطبیعتش غالب بود، شعرهم مـی‌گفت. خسروشیرین به‌نام من نظم کـرده نام آن را نورنامه نهاده‌ام در زمان والد بزرگـوارم به درجه امارت و وزارت رسیده بود باآنکه درزمان پادشاهزادگی چندمرتبه ازوسبکیها به فعل‌آمد واکثر مردم بلکه خسرو هم‌براین مذاق بود که بعد از جلوس ازمن نسبت به او ناخوشیها به فعل خواهد آمد، به خلاف آنچه‌درخاطر او ودیگران قراریافته بود درمقام رعایت شده اورا بـه منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز ساختم. و بعد از اندك مدتی وزیرصاحب استقلال شدمجملا در رعایت احوال اودقیقه فروگذاشت نشد وبعد ازفوت او فرزندان اورا منصبها داده رعایتها کردم. آخرالامر ظاهر شد که نیت اخلاص او درست نبوده ونظر بر اعمال ناخوش خـود کرده همیشه ازمن توهمی درخاطرداشت. از قضیه وشورشی که در راه کابل واقع شدمی‌گویند خبردار بوده، بلکه تقویت آن تیره‌بختان مینموده باری‌مرا باورنمی‌افتد که در برابر این رعایت وشفقت مصدر نادولتخواهی وتیره‌بختی گردد.

فوت میرزاغای ترخان به اندك فاصله دربیست‌وپنجم‌همین‌ماه‌که اردی‌بهشت بـاشد خبرفوت میرزاغازی‌خان رسید. میرزامشارالیه ازحاکم‌زاده‌های‌ته ازذات ترخان است درزمان والد بزرگوارم پدر او میرزاجانی بندگی ودولتخواهی اختیارنموده [۸۸الف] به همراهی خانخانان که برسر ولایت اوتعیین یافته‌بود درلاهور بشرف ملازمت استسعادیافت و به‌کرم پادشاهانه ولایت اورا بدوارزانی‌داشته خودملازمت دربار اختیارنموده‌مردم خود را به‌جهت حفظ وحراست ته رخصت کنانید. وتا بود درملازمت گذرانید. آخرالامر دربرهانپور وفات یافت. میرزاغازی ولد او که درتهته بود به‌موجب فرامین عرت آشیانی به ایالت وحکومت آن‌ملك سرافرازی یافت به سعیدخان که در بهکر بود حکم‌شد که اورا دلاسانموده به درگاه آورد. خان‌مشارالیه کسان فرستاده اورا به دولتخواهی دلالت‌نموده، آخرالامر اورا به‌آگره آورده به‌شرف‌پای‌بوسی‌والدبزرگوارم سرافرازگردانید. درآگره بودکه حضرت‌عرش‌آشیانی شنقارشدند ومن برتخت دولت جلوس‌نمودم. بعدازآنکه خسرورا تعاقب نموده و بـه‌لاهور داخل‌شدم خبر رسیدکه امرای سرحد خراسان جمعیت‌نموده برسرسمرقند آمده‌اند، وشاه‌بیگ خان حاکم آنجا درقلعه قبلی شده‌منتظر کمك است. بالضروره فوجی به سرداری میرزاغازی ودیگر امراوسرداران به‌کمك‌قندهار تعیین‌شدند این‌فوج چون‌به‌حوالی قندهار می‌رسد لشکر خراسان قوت توقف درخودنادیده معاودت نمودند. میرزاغازی به قندهار درآمده ملك وقلعه

را به سردارخان که به‌حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده‌شاه‌بیگ‌خان به‌جاگیر خود متوجه گشت ومیرزا غازی ازراه بهکر عزیمت لاهور نمود. سردارخان‌اندك‌مدتی که در قندهار بود وفات‌یافت وباز آن ولایت محتاج به سردارصاحب وجود می‌گشت دربن‌مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده به میرزا غازی نمودم. ازآن‌تاریخ تازمان رحلت در آنجا لوازم‌حفظ و حراست قیام واقدام می‌نمود. سلوك اوبامترددین به‌عنوان پسندیده بود.

چون میرزا غازی وفات یافت، سرداری‌به‌قندهار بایست فرستاد، ابول بی اوزبك راکه درملتان وآن‌حدود واقع بود، بدین‌خدمت‌مأمورساختم. منصب او هزاروپانصدی ذات وهزار سوارمقررنمودم و به‌خطاب بهادرخان وعلم سربلندی‌یافت. حکومت‌دهلی وحفظ وحراست‌آن ولایت به‌مقربخان مقررگشت. روپ خواص رابه‌خطاب [۸۸ب] خواصخانی ومنصب هزاری ذات‌وپانصد سوارسرافرازساخته‌فوجداری‌سرکارقنوج رابدومرحمت نمودم وچون صبیه‌اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله را جهت خرم خواستگاری نموده بودم ومجالس‌کتخدائی او درمیان بود روز پنجشنبه هژدهم خورداد به‌منزل او رفته یك روز وشب آنجا بودم. پیشکشها گذرانید وبیگمان ومادران خود وخادمان محل را تورهها سامان نموده به امرا سر وپاها داده.

عبدالرزاق را که بخشی درخانه بود بجهت سرانجام ولایت تهته فرستادم که تا تعیین سردار صاحب وجود سپاهی و رعیت‌آنجا را دلاسا نموده‌آن ولایت را به‌قید وضبط درآورد. به‌اضافه منصب فیل وپرم نرم خاصه سرافرازی یافته مرخص گشت. معزالملك رابجای او بخشی ساختم. خواجه جهان‌که بدیدن عمارت لاهور و قرارطرح‌آن مرخص‌گشته بود، در اواخرهمین ماه‌آمد ملازمت‌کرد. میرزا عیسی ترخان ازخویشان میرزا غازی‌که درلشکر دکن تعیین بود بجهت مصلحت تهته او را طلبیده بودم، درهمین تاریخ بخدمت استعسادیافت. چون قابل رعایت وتربیت بود او را به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار ممتاز فرمودم، چون پاره برمزاج غلبه‌کرده بود به‌استصواب‌اطبا روزچهارشنبه ماه مذکور قریب به یك انار از دست چپ خون‌کشیدم.چون خفت وسبکی تمام دست داد بخاطر رسیدکه اگر در محاورت خون کشیدن را سبك شدن میگفته باشندبهترخواهد بود. الحال همین عبارت‌گفته میشود. به‌مقربخان که فصدکرده بود کهپوه مرصع عنایت نمودم. کشنداس مشرف فیلخانه و اسطبل‌که از زمان حضرت عرش‌آشیانی تا حال متصدی‌آن دوخدمت بود، عمرها آرزوی راجگی داشت‌بخطاب راجگی و به‌منصب هزاری کامروا گشت. میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزا صفوی را که در لشکر دکن تعیین بود، حسب التماس اوطلب [۸۹ الف] نموده بودم. روز شنبه نهم (ماه) تیر با فرزندان‌آمده‌ملازمت‌کرد. یك قطعه لعل وچهل وشش دانه مروارید پیشکش‌گذرانید.

بر منصب تاجخان‌حاکم بهکر که از امرای قدیم این دولت است پانصدی ذات و سوار افزوده شد.

قصه فوت شجاعتخان از امورغریبه است. بعد ازآنکه مصدرچنان خدمتی گشت اسلام‌خان او را به‌سرکار رودیسه رخصت‌می‌کند. در اثنای راه شبی برماده فیلی چوکندی دار سوار می‌شود وخواجه سرای‌خرد سالی را به‌عقب خود جا می‌دهد. وقتی که از اردوی خود برمی‌آید فیل مستی‌بر سرراه بسته‌بوده‌اند، آن فیل ازآواز سم اسپان وحرکت سواران درصدد آن می‌شود که زنجیر بگسلاند بدین جهت شور وغوغا بلند می‌شود. چون شوروغوغا به‌گوش خواجه سرامی‌رسد مضطربانه شجاعتخان راکه درخواب یا دربیشعوری شراب بوده بیدار میسازد ومی‌گوید که‌فیل‌مست بازشده‌ومتوجه این‌طرف است. به‌مجرد شنیدن این سخن‌مضطرب شده بیتابانه خود را ازبالای‌فیل‌می‌اندازد وبعد از انداختن انگشت پای‌اوبه‌سنگ‌می‌خورد و شکافته‌میشود وبهمین زخم‌بعدازدوسه روز درمی‌گذرد. مجملاازشنیدن این‌خبرحیرت تمام دست داد. چون‌مردانه به‌مجرد فریادی که‌به‌او رسیدیا سخنی که ازخردسالی‌شنید این قسم‌مضطربانه خود را بیندازد درواقع جای حیرت است.درنوزدهم ماه تیرخبر این حادثه به‌من رسیدپسران او را بنوازشات ومنصبها دلجوی کردم. اگراین قضیه او را دست‌نمی‌داد چون خدمت‌نمایانی کرده بود به رعایتها وشفقتها سرافرازی می‌یافت. ع

با قضا برنمی‌توان آمد

یکصد وشصت زنجیرفیل نر وماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود درهمین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خاصه شریفه‌گشت. راجه‌لکهمی چند راجه کماون [۸۹ ب] استدعای رخصت نمود. چون به‌پدر او در زمان حضرت عرش آشیانی یکصد رأس اسپ مرحمت‌شده‌بود، به‌همان دستوربه‌اومرحمت نمودم وفیلی نیز داده شد و تا اینجا بود به خلعت سرافرازی یافت وخنجر مرصع هم دادم. به برادران اونیزخلعتها و اسپها داده شد، ولایت او را بدستوربه‌اوعنایت فرمودم شادمان وکامروا بجا ومقام بازگشت. به تقریبی این بیت امیر-الامرا خوانده شد. بیت

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق

یك زنده‌کردن تو به صد خون برابر است

چون طبع من موزون است‌گاهی به اختیار یا بی اختیارمصراعی یا بیتی ازخاطر من سرمی-زند این بیت برزبان‌گذشت. بیت

از مـن متاب رخ کـه نیم بی تـو یك نفس
یکـدل شکستن تو به صـد خون بـرابـر است

چون خوانده شد هرکه طبع نظمی‌داشت درین زمینه بیتی‌گفته‌گذرانید. ملاعلی احمد که احوال او پیش ازین‌گذشت بدنگفته بود. بیت

ای محتسب ز گسریه پیر مغـان بترس
یك خم شکستن تو به‌صد خون برابر است

ابوالفتح دکنی که از امرای معتبر عادلخان بود قبل از این بدوسال دولتخواهی اختیار نموده خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت‌آمد ومنظـورعنایت و تربیت‌گشته به‌شمشیر وخلعت سرافرازی یافت. وبعد ازچند روز اسپ خاصه نیز بدومرحمت نمودم. خواجگی محمد حسین که بنیابت برادر زاده خود به‌کشمیر رفته چون خاطر ازمهمات آنجا جمع ساخت درهمین روزها آمده ملازمت نمود. چـون به‌حکومت تهته و دارای‌آنجا سرداری بایست فرستاد بخاطر رسانیدم‌که میرزا رستم را فرستم. منصب او را که پنجهزاری ذات وهزار وپانصد سوار بود، پنجهزاری ذات وسوارساخته بـه‌تاریخ بیست وششم جمادی‌الثانی مطابق دوم‌شهریورتسلیم حکومت‌تهته نموده وفیل خاصه بااسپ و زین مرصع وشمشیر [۹۰الف] مرصع وخلعت فاخره داده رخصت نمودم. و پسران او وپسران مظفرحسین میرزای برادر او به اضافه‌های منصب وفیل وخلعت سرافرازی یافته، بهمراهی اومـرخص‌گشتند. رای دلیپ را به‌کومکی میرزا رستم تعیین نمودم‌که چون جا ومقام اونزدیك به این حـدود است، جمعیت خوب درآنجا حاضر سازد وپانصدی ذات وسوار برمنصب او افزودم‌کـه دوهزاری ذات وهزارسوارباشد. فیل هم عنایت شد. ابـوالفتح دکنی در سرکار مـانکپور وآن حدود جاگیرگرفته بود مرخص‌گشت‌که هم سرانجام جاگیرخود وهم به‌حفظ وحراست‌آن ملك‌نماید. خسرو بی اوزبك‌کـه به‌فوجداری سرکـار میوات تعیین شد منصب اوهشتصدی ذات وسیصد سواربود الحال هزاری ذات وپانصد سوارحکم شد، واسپ نیز مرحمت نمودم. چون نظر بر خدمت قدیم مقربخان نمودم بخاطر رسیدکه آرزو در دل اونبایدگذاشت ومنصب او راکلان کرده بودم وجاگیرهای خوب یافته بود، آرزوی علم ونقاره داشت به‌این عنایت هم سرافراز وکامروا گشت.

صالح پسرخواندۀ خواجه بیگ‌میرزا بسیارجوانك تردد وکارطلب است اورا به‌خطاب خنجر خانی سرگرم خدمت ساختم. روزپنجشنبه بیست و دوم شهریورموافق هفدهم رجب‌سنه ۱۰۲۱ هزار وبیست ویك درمنزل مریم‌الزمانی مجلس وزن شمسی منعقد شد. به‌این‌روش خود

را وزن کردن طریق هندو است حضرت عرش آشیانی که مظهر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده خود را هرسال دومرتبه به‌اقسام فلزات ازطلا ونقره وغیره و اکثراً امتعه‌نفیسه وزن می‌فرمودند. یك‌مرتبه مطابق سال شمسی و دیگرموافق سال قمری، ومجموع آن را که قریب به‌یك‌لك روپیه است به‌فقرا وارباب حاجت تقسیم‌می‌کردند. من هم این سنت را مرعی‌می‌دارم، و به‌همان دستور خود را وزن نموده‌آن اجناس را به‌فقرامی‌دهم. معتقدخان دیوان بنگاله چون ازآن خدمت معزول‌گشت، پسر او وبرادران وبعضی خدمتگاران عثمان را که اسلام خان بهمراهی او بدرگاه فرستاده بود، بعد ازملازمت بنظر اشرف گذرانید وتعهد احوال هریکی‌از آن افغانان به‌عهده یکی از بنده‌های معتبر [۹۰ ب] مقررشد وپیشکش خود را که بیست وپنج زنجیر فیل ودوقطعه لعل وپهول کتاره مرصع وخواجه سرایان معتبر و اقمشه بنگاله غیره‌ترتیب داده بود بنظر درآورد. میرمیران پسر سلطان خواجه که درلشکر دکن تعیین بود، بطلب آمد سعادت‌آستانبوس دریافت. یك قطعه لعل پیشکش‌گذرانید. چون میان قلیچ خان که سردارلشکر بنگش و سرورکابل است ومیان امرای‌آن صوبه که بهمراهی وسرداری او تعیین یافته‌اند به تخصیص خاندوران نزاع وگفت و شنود بود بجهت تحقیق‌آنکه ناسازی ازجانب کیست خواجه جهان را فرستادم. یازدهم ماه مهر معتقد خان به‌منصب والای بخشیگری سرافرازی یافت و منصب دوهزاری ذات وسیصد سوار مقرر شد دیگر مرتبه برمنصب مقربخان پاره افزودم که منصبش دو هزاری ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه بوده باشد. حسب‌الالتماس‌خانخانان فریدون خان برلاس به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات و دوهزارسوار ازاصل و اضافه سرافرازگردید. رای منوهر به‌هزاری ذات وهشتصد سوار سرافراز شد و راجه نرسنگ دیو بمنصب چهار هزاری ذات و دویست سوار سرافراز شد. بهارت را که نبیره رام چند بندیله است بعد ازگذشتن رام چند به‌خطاب راجگی سرافراز ساختم. ظفر خان از صوبه گجرات به‌موجب‌طلب دربیست وهشتم آبان‌آمده ملازمت کرد ویکقطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش گذرانید.

ششم آذرمطابق‌سیوم‌شوال ازبرهانپورخبر رسید که امیرالامرا روزیکشنبه‌بیست‌وهفتم آبان دربرگنه تهانیسرفوت‌کرد[۹۱ الف] بعدازبیماری که اورا درلاهوردست داده بوددیگربارشعور وهوش ازوکمترظاهرمی‌شدبه‌حافظه‌اش‌نقصان‌تمام راه یافته بود. اخلاص‌بسیاری داشت.حیف که ازو فرزندی نماندکه قابل تربیت وعنایت باشد.

چین قلیچ خان راکه‌ازپیش پدر خودکه‌درپشاور بودآمده بیستم‌آذر ملازمت کردیکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید وپیشکش خود را از اسب و اقمشه و دیگر اجناس‌که همراه

داشت، بنظردرآورد. ظفرخان راکه ازخانه‌زادان وکوك زاده‌های معتبراست نواخته بصاحب صوبگی بهار سرافراز ساختم، وپانصدی ذات وسوار به منصب او افزوده سه هزاری ذات و دوهزار سوارمقرر داشتم. با برادران به‌خلعت و اسپ سرافرازی یافته رخصت شد. همیشه آرزوی او این بودکه بخدمت علی‌حده سرافرازی یابد تا جوهر ذاتی را بفهماند. من هم خواستم که او را بیازمایم این خدمت را محك آزمایش او ساختم.

چون هنگام سیر و شکار بود، روز سه‌شنبه دویم ذیقعده مطابق چهارم ماه دی از دار-الخلافه‌آگره به‌قصد شکاربرآمدم و درباغ دهره منزل شد وچهار روز درآن باغ توقف‌افتاد.

روزدهم ماه مذکور خبرفوت‌سلیمه سلطان بیگم که درشهربیمار بودند شنیده شد. والده ایشان‌گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی بودند وپدر ایشان نورالدین محمد از خواجه زاده‌های‌خواجه نقشبندند. بجمیع صفات حسنه‌آراستگی داشتند. درزنان این‌مقدارهنر وقابلیت کم جمع‌می‌شود وحضرت جنت‌آشیانی این خواهر زاده خود را از روی شفقت تمام نامزد بیرم خان‌نموده بودند، بعدازشنقارشدن‌ایشان درآغازسلطنت‌حضرت عرش‌آشیانی‌این کتخدائی واقع شد وپس ازکشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را به عقد خود درآوردند و درسن شصت و سه سالگی برحمت خدا واصل‌گشتند. همان روز از باغ دهره کوچ شد و اعتمادالدوله را بجهت سرانجام برداشتن ایشان [۹۱ ب] فرستادم و در عمارت باغ منداکر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم‌که ایشان را نهادند. درهفدهم ماه دی میرزا علی بیگ‌اکبر شاهی از لشکر دکن‌آمده ملازمت نموده خواجه جهان‌که درصوبه‌کابل مرخص شده بود، دربیست ویکم ماه مذکور بازگشته سعادت‌خدمت دریافت ومدت رفتن وآمدن سه ماه ویازده روزکشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذرگویان‌آورد. درهمان روز راجه را مداس نیزاز لشکرفیروزی دکن‌آمده ملازمت‌نمود. یکصد ویك مهر گذرانید. به‌امرای‌دکن خلعت زمستانی فرستاده شد. چون بندر سورت به‌جاگیر قلیچ خان مقرربود، چین قلیچ خان را بجهت ضبط وحراست‌آنجا التماس نمود که مرخص‌گردد. دربیست وهفتم دی به‌خلعت و خطاب خان وعلم سرافرازی یافته مرخص شد. بجهت نصیحت امرای‌کابل وناسازی‌که میان ایشان و قلیچ-خان واقع بود، راجه را مداس را فرستادم و اسپ وخلعت وسی هزار روپیه مدد خرج عنایت شد.

درششم بهمن که پرگنه باری محل نزول بود، خبرفوت خواجگی محمد حسین که از بنده‌های قدیم‌الخدمت این دولت بود، رسید. برادرکلان اومحمد قاسم خان در زمان والد بزرگوارم رعایت‌کلی‌یافته بود وخواجگی‌محمد حسین هم بخدمات که از روی اعتماد فرموده

شود، مثل بکاولی و امثال آن سرافرازمی گشت. ازوفرزندی نماند وکوسه بود که اصلا خط محاسن وبروت اویك موی ظاهرنمی‌شد. در وقت سخن کردن اوهم بسیارفریاد می کرد ومثل خواجه‌سرایان فهمیده می‌شد. دیگر شاهنوازخان که خانخانان از برهانپوربجهت عرض بعضی مقدمات روان ساخته بود، درپانزدهم ماه مذکورآمده ملازمت کرد. یکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید، چون معاملات دکن بجهت تیزجلویهای عبدالله خان ونفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد و دکنیان راه سخن یافته به‌امرا و دولتخواهان آنجا حکایت صلح درمیان آوردند وعادلخان طریقه دولتخواهی اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکنیان بمن رجوع شود، چنان کنم که بعضی [۹۲ الف] محال که ازتصرف اولیای دولت برآمده باز بتصرف درآید. دولتخواهان نظر برمصلحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمودند و به‌تجویز گونه شد وخانخانان متعهد سرانجام مهمات آنجا گردید و به‌خان اعظم که همیشه خواهان دفع امرای مقهوربود این خدمت را بجهت کسب ثواب التماس نمود. حکم شدکه به‌مالوه که به جاگیر اومقرر است رفته از سرانجام متوجه این خدمت شود وبرمنصب ابول بی اوزبك هزاری ذات وپانصد سوار دیگر افزوده شدکه چهارهزاری ذات وسه هزار و پانصد سوار بوده باشد. مدت شکار دوماه وبیست روزکشید. در این ایام همه روزمتوجه شکاربودم چون به‌نوروز عالم افروز پنج شش روزبیش نمانده بود بخیریت معاودت نموده بیست چهارم اسفندار مذ باغ دهره محل نزول گشت. مقربخان وجمعی ازمنصبداران که حسب الحکم درشهر مانده بودند دربن روزآمده ملازمت کردند. مقربخان صراحی مرصع وکلاه فرنگی و گنجشك مرصع پیشکش گذرانید سه روز درباغ مذکورتوقف واقع شد. روزبیست وهفتم داخل شهر شدم. دربن مدت دویست وبیست وسه رأس آهو وغیره ونود وپنج نیله‌گاو و دوخوك وسی و شش قطعه کاروانك وغیره ویك هزار وچهارصد وهفت ماهی شکارشد.

نوروز هشتم ازجلوس همایونی

مطابق محرم سنه ۱۰۲۲ شب پنجشنبه بیست وهشتم ماه مذکور و موافق غره فروردین سنه جلوس بعد ازگذشتن سه ونیم گهری حضرت نیر اعظم ازبرج حوت به‌برج حمل که خانه فرخی وفیروزی اوست نقل نمود وصباح آن روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن به‌آئین همه ساله ترتیب وتزئین یافت وآخرهای آن روز برتخت دولت جلوس واقع شد وامرا و اعیان دولت ومقربان درگاه تسلیم مبارکباد بجا آوردند و دربن ایام خجسته فرجام همه روز به دیوانخانه خاص وعام برمی‌آمدم ومطالب ومدعیات بعرض رسید. و پیشکشهای بنده‌های

درگاه ازنظرمی‌گذشت. ابولبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود، بنظر درآمد. درنهم ماه مذکور افضل [۹۲ب] خان از صوبه بهارآمده ملازمت نمود و یکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید و یك زنجیر فیل بنظر درآورد. در دوازدهم پیشکش اعتمادالدوله به‌نظر درگذشت از جواهر و اقمشه و دیگر نفایس آنچه خوش افتاد به‌درجهٔقبول پیوست و از فیلان پیشکش افضلخان ده‌زنجیر دیگر درین روز دیده شد. درسیزدهم پیشکش تربیت خان به‌نظردرآمد معتقد خان منزلی درآگره خریداری نموه وچند روزی آنجا به‌سرشد ومصیبت پی دربی او را روی داد.

شنیده‌ایم که برچهارچیزحکم سعادت ونحوست‌می‌کنند. اول برزن ودوبم بربنده وسیوم برمنزل وچهارم براسپ. بجهت دانستن سعادت ونحوست‌خاصه ضابطه قراریافته بلکه‌می‌گویند که به‌صحت پیوسته است، اندك زمینی را ازخاك خالی باید ساخت و بازآن خـاکها را در آن زمین می‌باید ریخت اگر برابرآید میانه است‌آن خانه را نه سعدمی‌توان‌گفت و نه نحس و اگر کمی کرد حکم برنحوست آن‌می‌کنند و اگر زیاده برآید سعد ومبارك‌است.

درچهاردهم پیشکش اعتبارخان به‌نظرگذشت وآنچه مقبـول افتاد برداشته شد. منصب اعتبارخان که هزاری وسیصد سواربود دوهزاری ذات وپانصد سوارشد پانصدی ذات و پنجاه سوار برمنصب تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات وهشتصد وپنجاه سواربوده باشد.

هوشنگ پسر اسلام خان که دربنگاله پیش‌پدرخود بود، درین روزها آمده ملازمت‌کرد. چندی ازمردم مگهه راکه ملك ایشان متصل به‌پیگودارجلنگ است بلکه درین ولایـات هم در تصرف اینها است همراه‌آورده بود. ازکیش و روشهای‌آنها مقدمـات به‌تحقیق شد. مجملاً حیوانی چندند بصورت‌آدمی، ازحیوانات‌بری وبحری همه چیزمی‌خورند وهیچ چیز درکیش ایشان منع نیست و باهمه‌کس می‌خورند. خواهرخود را که از مادر دیگر باشد می‌گیرند و تصرف‌می‌کنند و صورتهای ایشان به‌قراقلمان شبیه است. اما زبـان ایشان تبتی است و اصلا به ترکی‌نمی‌ماند وهمین‌یك‌کوه است‌که‌یك[۹۳الف]سرآن ولایت به‌کاشغرمتصل است وسر دیگرآن ولایت به‌پیکو. دینی درست وآئینی‌که ازآن تعبیر به دین‌توان‌کرد، ندارند. از دین مسلمانی دور و ازکیش هندوئی مهجورند.

دو سه روز به‌شرف مانده فرزند خرم خواهش نمودکه به‌منزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز ازنظربگذرد. التماس اودرجه قبول یافت. یك روز ویك شب درمنزل‌آن‌فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را به‌نظرآورده آنچه پسند خاطـر افتادگرفته شد وتتمه را بداوبخشیدم. روزدیگرمرتضی خان پیشکش خود را گذرانید. از هرجنس چیزها سامان نموده

بود. تا روزشرف هر روزپیشکش یکی ازامرا بلکه دو سه ازنظرمی گذشت. روزدوشنبه نوزدهم فروردین مجلس شرف ترتیب یافت درآن روزسعادت اندوز برتخت دولت جلوس نمودم حکم شدکه اقسام کیفها ازشراب وغیره آن حاضرسازندتا هرکس بخواهش خاطرخودآنچه خواهد بخورد. بسیاری ارتکاب شراب نمودند. پیشکش مهابت خان درین روزگذشت. یك مهرهزار توله که به کوکب طالع موسوم است به یادگار علی ایلچی والــی ایران دادم. مجلس شگفته گذشت. بعد ازبرخاستن حکم کردم که اسباب آئین را بازکنند. چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافته بود، از هــر قسم نفایس وتحفهای خــوب بهم رسانیده بود. ازجمله دوازده رأس اسپ عربی که به جهاز آورده بود و دیگر زین مرصع کارفرنگی ازنظرگذشت برمنصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شدکه دوهزاری ذات وسوار بــوده باشد. فیل مهنی بدن نام که اسلام خان ازبنگاله فرستاده بود به نظر درآمده و داخل فیلان خاصه شد.

درسیوم اردی بهشت خواجه یادگار برادرعبدالله خان ازگجرات آمــده ملازمت کرد. یکصد مهرجهانگیری نذرگذرانید. بعد ازچند روزکه درملازمت بــود به خطاب سردارخانی سرافرازی یافت. چون بخشی صاحب استقلال به لشکر بنگش وآن حدود بایست فرستاد، معتقدخان رابه این خدمت اختیارنمودم و برمنصب اوسیصدی ذات وپنجاه سواراضافه شدکه هزاروپانصدی ذات وسیصد [۳۹ب] وپنجاه سوار بوده باشد، رخصت نمودم مقررشد که بزودی روانه گردد.

محمد حسین خان چلبی راکه درخریدن جواهر وبهم رسانیدن تحفه وقوف تمام داشت پاره ای زر داده رخصت نمودم مقررشد که از راه عراق به استنبول رود وتحفهای خوب ونفایسی که بهمرساند بجهت سرکار ما خریداری نماید. درین صورت ضروری بودکــه والی ایران را ملازمت کند کتابی به اوداده بودم وباد بودی هم به آن همراه بود. مجملا در حوالی مشهد برادرم شاه عباس رامی بیند. شاه ازو تفحص می کندکه چه چیزحکم است که بجهت سرکــار ایشان خریداری نمائی؟ چون مبالغه می کند چلبی یادداشتی که همراه داشت ظاهر می سازد. در آن یادداشت فیروزه خوب وموميائی کانی اسپهانی داخل بود. می فرمایدکه این دوجنس بخریدن میسرنیست بجهت ایشان می فرستم. اویسی تــوپچی را که ازملازمان روشناس اوبــود اختیار نموده شش انبانچه فیروزه که تخمیناً سی سیر خاکه داشت وچهارده توله مومیائی وچهاراسپ عراقی که یکی ازآن ابلق بودحواله اومی کند وکتابی مشعر براظهارمحبت ودوستی بیش ازپیش نوشته درباب زبونی خاکه وکمی مومیائی عذر بسیارخواسته بودند. خاکهای بسیاربنظرآمد هرچند حکاکان ونگین سازان تفحص کردند يك نگینی که قابلیت انگشتری ساختن داشته باشد پیدا نشد غالباً دراین ایام خــاکه فیروزه بطریقی که در زمان مرحــوم شاه طهماسب ازمعدن

برمی‌آمده حالا برنمی‌آید. همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده بود.

در باب اثر مومیائی ازحکما سخنان شنیده بودم. چون تجربه شد،ظاهر نگشت. نمی‌دانم که اطبا در اثرآن مبالغه ازحدگذرانیده‌اند یا بجهت کهنگی اثرآن کم شده باشد. بهرتقدیر به‌روشی که قرار داداطبا بود، پای‌مرغ راشکسته‌زیاده ازآنچه می‌گفتندخورانده‌پاره‌ای برمحل شکستگی مالیده شد و تا سه روزمحافظت نمودند وحال‌آنکه مذکورمی‌شدکه صباح تا‌شام کافی است بعد ازآنکه ملاحظه نموده شد اثری ظاهرنشد وشکستگی [۹۴ الف] بحال خود بود. درکاغذ علی‌حده‌سفارش‌سلام‌الله عرب را نوشته‌بودند، همان لحظه منصب وعلوفه وجاگیر او را افزودم.

فیلی ازفیلان خاصه باتلایر به‌عبدالله‌خان فرستادم وفیل‌دیگرهم به‌قلیج‌خان مرحمت‌شدو دوهزارسوار برادرعبدالله را دواسپه وسه‌اسپه فرمودم که تنخواه دهند وچون سابقاً بـه‌جهت خدمت‌جونگر پانصدی‌ذات وسیصد سوار برمنصب برادراو سردارخان افزوده‌شده بوددرثانی‌ـ الحال این‌خدمت به‌کامل‌خان مقررگشت. حکم کردم که آن‌اضافه را برقرار گذشته در منصب او اعتبار نمایند وسرفرازخان‌را که هزاروپانصدی ذات وپانصد سوار، صد سوار دیگر اضافه فرمودم.

بیست‌وهشتم اردی‌بهشت‌مـاه‌نیز مطابق بیست‌وششم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۲ روزپنجشنبه مجلس‌وزن‌قمری‌درخانه‌مریم‌ازمانی ترتیب‌یافت وپاره‌ای‌ازوزن‌مذکور به‌عورات ومستحقان که درخانه والده‌ام جمع‌شده‌بودند، فرمودم که بخشش کردند ودرین‌روز هزاری بـرمنصب مرتضی‌خان افزوده‌شدکه شش‌هزاری ذات وپنجهزارسوار بوده باشد. خسروبیگ غلام‌میرزاـ جانی ازتهته‌به‌همراهی‌عبدالرزاق معموری‌آمده ملازمت نمود. سردارخان برادرعبدالله‌خان به احمدآباد گجرات رخصت یافت. دوبزکه پازهرداشتند ازکرناتك افغانی آورده بود. همیشه شنیده‌می‌شدکه هرجانوری که پازهر می‌دارد، بسیار لاغر وزبون می‌باشد وحال‌آنکه این‌بزها درنهایت فربهی وتازگی بودند. یکی‌ازآنهاراکه ماده بود، فرمودم‌که کشتند. چهارپازهرظاهر می‌شود این‌معنی باعث حیرت تمام‌گشت.

یوزمقرر است‌که‌غیرجایی که می‌باشد،به‌ماده‌خود جفت‌نمی‌شود چنانچه والدبزرگوارم یك‌مدتی تاهزاریوز جمع‌نموده بسیارخواهان این بودندکه اینها بایکدیگر جفت‌شوند واصلا نمی‌شدند وبارهایوزهای‌نروماده درباغات قلاده برآورده سردادند. دراینجاهم‌نشد. درین‌ایام یوز نری قلاده خودرا گسیخته برسرماده یوزی می‌رود وجفت می‌شود وبعد از دونیم‌ماه سه بچه‌زائیدوکلان شد. چون فی‌الجمله [۹۴ب] غرابیی‌داشت، نوشته شد. ظاهر این‌معنی یمن

داشت هرگاه یوز با یوز جفت نگردد شیرخود به‌طریق اولی هرگز شنیده نشده بودکه بعداز گرفتاری جفت شده باشد. چون درعهد دولت‌این نیازمند الهی وحشت ازطبیعت جانوران صحرای برداشته شده، چنانچه شیران به نوعی‌رام گشته‌اندکه بی‌قید وزنجیر گله‌گله در میان مردم می‌گردند، نه ضررایشان به‌مردم می‌رسد ونه وحشت ورمندگی دارند. به‌حسب اتفاق‌ماده شیری آبستن‌شدبعدازسه‌ماه سه‌بچه زائید واین‌هرگز نشنیده‌بودیم که شیرجنگلی‌بعدازگرفتاری به‌جفت‌خود جمع‌شده باشد. از حکما شنیده می‌شودکه شیر شیر به‌جهت‌روشنائی چشم به‌غایت فایده‌مند است.هرچندسعی کردیم که نم‌شیر درپستان‌اوظاهر شود میسر نگشت به‌خاطر می‌رسد که‌چون جانور غضبناك است وشیردرپستان مادران ازروی مهری که به‌بچه‌خود دارند، چون در پستان او مقارن خوردن ومکیدن‌شیر می‌شده باشد یادروقت‌گرفتن‌او به‌جهت آوردن شیرغضب اوزیاده گشته درپستان خشك می‌گشته باشد.

دراواخر اردی‌بهشت خواجه‌قاسم برادر خواجه‌عبدالعزیز که از خواجهای نقشبندیه است ازماوراءالنهر آمده ملازمت نمود. بعدازچندروز دوازده‌هزار روپیه به طریق انعام به‌او مرحمت‌شد. چون خواجه‌جهان درحوالی‌شهر، پالیز خربزه به‌عمل آورده بود، بعدازگذشتن دوپهر روزپنجشنبه دهم‌خرداد برکشتی سوار شده از راه دریا به‌سیرپالیز روانه‌شدم. مردم‌محل همراه‌بودند. دوسه‌گهری روزمانده رسیدیم. شب درپالیز گذرانیدم.. عجب باد وجکری‌شد که خیمه‌ها وسراپرده به‌پا نماند. برکشتی درآمده آن‌شب‌را بسربردم. پاده‌ای‌ازشب‌جمعه درسیر پالیز گذرانیده به‌شهربازگشت نمودم. افضلخان که مدتی مدید به‌الم دنبل وزخمهای غریب گرفتار بود، دردهم خرداد درگذشت. جاگیر و وطن‌راجه‌جمگن را که درخدمت دکن‌تقصیر کرده بود، تغییرنموده [۹۵الف] به‌مهابت‌خان عنایت‌نمودم.

شیخ‌پیرکه ازوارستگان وبی‌تعلقان وقت است وخاص به‌جهت محبت واخلاص‌که بامن دارد طریقه خدمتکاری وهمراهی اختیارنموده است و درپرکنه میرتهه که وطن اوست قبل‌از این بنای مسجد نهاده‌بود دربنولا به‌تقریبی مذکور گشت. چون خاطر او را متعلق باتمام این بنای خیریافتم، چهارهزار روپیه به‌اودادم‌که خود رفته به اوصرف نماید و خرجی شال خاصه به او مرحمت نمودم رخصت کردم. دردیوانخانه خاص وعام دومحجر از چوب ترتیب می‌یابد. درمحجراول امرا وایلچیان واهل‌عزت می‌باشند. دراین‌دایره کس به‌غیر حکم داخل نمی‌شود ودرمحجر دوم که وسیع‌تر ازمحجراول است، جمیع بندگان ازمنصبداران‌وریزه‌منصب واحدیان وکسانیکه‌اطلاق نوکری توان‌کرد،راه می‌یابند. دربیرون این‌محجر نوکران وامرا وسایرمردمی که در دیوانخانه مذکور می‌آیند، می‌ایستند. چون میان محجر اول ودوم تفرقه

نبود به‌خاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت. فرمودم که محجر مذکور ونردبانی که ازاین‌محجر به بالاخانه جهروکه نهاده‌اند ودوفیل را که بردودست نشیمن جهروکه کـه هنرمندان از چوب ترتیب داده‌اند، درنقره گیرند. بعداز اتمام به‌عرض‌رسید که یکصدوبیست وپنج من نقره به‌وزن هندوستان که هشت‌صدوهشتادمن ولایت باشد، صرف‌فرموده شد الحق که صفا ونمود دیگر پیدا کرد چنانچه گویا چنین باشد.

سیوم‌ماه‌تیر مظفرخان ازتهته آمـد و ملازمت‌کرد. دوازده مهـر نذرگذرانید مصحف جلدمرصع ودوگل مرصع پیشکش‌گویان به‌نظر درآورد. چهارم‌ماه‌مذکور صفدرخان از صوبه بهار آمده ملازمت‌کرد ویکصدعدد مهر به‌نظر گذرانید بعد ازآنکه مظفرخـان روزی‌چند در ملازمت بود، پانصدی ذات برمنصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم وشال خـاصه داده رخصت‌تهته کردم. می‌دانستم که سگ‌دیوانه هرجانوری را که مـی‌گزد البته می‌میرد، غایتاً این‌معنی درفیل به صحت نپیوسته بود. در زمان من‌چنین‌واقع‌شد که شبی سگی دیوانه به‌جای بستن‌یکی ازفیلان خاصه کجهی نام‌درآمده پای‌ماده فیلی‌را کـه همراه فیل‌خـاصه مـی‌باشد می‌گزد [۹۵ب] وماده‌فیل به یکبار به‌فریاددرمی‌آید.فیلبانان دویده خودرا می‌رسانند آن‌سگ روبه‌گریز نهاده به زقوم‌زاری که درآن‌حوالی بود درمی‌آید وبعد از زمانی بازدرآمده خود را به‌فیل‌خاصه می‌رساند ودست اورا می‌گزد. فیل اورا زیر کرده می‌کشد چـون مدت‌یك‌ماه وپنج‌روز ازاین‌مقدمه می‌گذرد روزی که هوا ابرناك بود، غریدن رعد به‌گوش‌ماده فیلی که در عین چرا بود می‌رسد وبه‌یك‌بار فریاد می‌کند واعضای او به‌لرزه درآمده خود را می‌اندازد باز برخاسته تاهفت‌روز آب از دهان او می‌رفت وناگاه فریاد می‌کرد وبـی‌آرامـی‌داشت. فیلبانان هرچند درصدد علاج‌شدند، نفع‌نکرد وروزهفتم افتاده مرد. وبعداز مردن مـاده‌فیل به یکماه فیل‌کلان‌را به‌کناره‌آب به‌صحرا می‌برند به‌همان‌طریق ابر و رعد ظاهرشد. فیل‌مذکور درمستی به لرزه درآمده‌برزمین نشست وفیلبانان اورا به هزارمشقت به‌جا ومقام خود آورند. بعد ازهمان‌مدت وهمان حالت که ماده‌فیل را دست داده بود، این‌فیل‌نیز تصدق‌شد. ازوقوع این‌مقدمه حیرت تمام دست داد. الحق جای حیرت است که جانوری باین کلانی و بزرگی هیکل وترکیب به‌اندك‌جراحتی که ازحیوان ضعیفی به‌اورسد این‌مقدار متأثرگردد.

چون‌خانخانان‌مکرر استدعای رخصت شاهنوازخان‌پسر خود نموده‌بود، به‌تاریخ‌چهارم امرداد اسپ وخلعت داده رخصت‌دکن‌نمودم. یعقوب بدخشی را کـه منصب او هفتصدی و پنجاهی بود بنابرتردّدی که ازو به‌وقوع آمده بود به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهزارسوار سرافراز ساخته به‌خطاب خانی اورا سربلند گردانیدم وعلم‌نیز کرامت‌شد.

طوایف هند: طوایف‌هند برچهارگروه قراریافته وهرکدام به‌آئین وطریق‌خاص‌عمل می‌نمایند، ودرهرسال روزی معین دارند. اول‌طایفه برهمن یعنی شناسنده ایزد بی‌چون. وظیفه ایشان شش‌چیز است علم‌آموختن ودیگران‌را تعلیم‌دادن وآتش‌پرستیدن ومردم‌را دلالت، پیرستش‌کردن وچیزها به محتاجان دادن وچیزی گرفتن واین‌طایفه [۹۶الف] را روزی معین است وآن‌روز آخرماه ساون است‌که ماه‌دوم ازبرسات است این روزرا مبارك دانسته عابدان ایشان به‌کنار دریاها وتالابها می‌روند وافسونها خوانده برریسمانها ورشته‌هامیدمند وروزدوم که اول‌سال نواست این‌رشته‌هارا بردست راجها وبزرگان عهد می‌بندند وشگون‌می‌دانند و این‌رشته را راکهی می‌گویند یعنی نگاه‌داشت. این‌روز درماه‌تیر که آفتاب جهانتاب دربرج سرطان است واقع‌می‌گردد.

دوم چهتریست‌که به کهتری معروف ومشهور است ومراد ازچهتری طایفه‌ایست‌که مظلومان را ازشرظالمان محفوظ‌دارند. آئین‌این‌طایفه را سه‌چیزاست یکی‌آنکه خود علم بخواند ودیگری، تعلیم ندهد ودوم‌آنکه خود آتش‌پرستی نماید ودیگری‌را به‌پرستش دعوت نکند. سیوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود باوجود احتیاج چیزی نگیرد. روز این طایفه بنجی رسمی‌است. درین‌روز سواری‌کردن ولشکر برسرخصم‌کشیدن پیش ایشان مبارك است ورام چندکه اورا به‌خدای می‌پرستند دراین‌روز برخصم ظفریافته است. این روز را معتبر می‌دارند وفیلان واسبان آرایش‌کرده پرستش می‌نمایند واین روز درماه شهریور که آفتاب در برج سنبله است، واقع می‌شود. به نگاه دارنده های اسبان وفیلان انعامها می‌دهند.

سیوم طایفه بیش است واین‌جماعه این‌دوطایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت می‌کنند وزراعت وخرید وفروخت وسود وسود اشغل مقررایشان است. این طایفه را هم روزی معین است‌که آن‌را دیوالی می‌گویند، واین روز درماه‌مهر که آفتاب دربرج میزان است واقع‌می‌گردد. درروزبیست‌وهفتم ماههای قمری می‌باشد ودرشب این‌روز چراغها می‌افروزند ودوستان وعزیزان درخانهای یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قماربازی گرم می‌سازند. چون معاش این‌طایفه برسود وسودا است بردن وپای‌دادن را دراین روزشگون می‌گیرند.

طایفه چهارم شودر است این‌گروه کهترین طوایف هنودند. همه را خدمت می‌کنند و ازین چیزها که مخصوص هرطایفه‌مذکورگشت بهره ندارند وروز [۹۶ب] اینها هولی است که به‌اعتقاد ایشان روز آخرسال است. این‌روز ماه‌اسفندارمذ‌که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع می‌شود. درشب این‌روز آتشها درهرکوچه‌هاوگذرها برمی‌افروزند و

چون روزمی‌شود تایك‌پهر خاکسترها برسروروی یکدیگر مــی‌افشانند وشور وغوغای عجیبی برمی‌انگیزند وبعدازآن خودرا شست‌وشوی می‌داده رختها می‌پوشند وبه‌سیر باغات وصحراها می‌روند. چون ضابطه مقررهنود است که مردهای‌خودرا می‌سوزانند. آتش‌افروختن درین‌شب که شب‌آخرسال گذشته است‌کنایه از آنست که سال گذشته را که به منزله مرده است‌می‌ـسوزانند. درایام والد بزرگوارم‌امرای‌هند ودیگر طوایف به‌تقلید ایشان رسم راکهی به‌جای رسانیدندکه لعلها ومرواریدها وگلهای مرصع بــه‌جواهر گــران‌بها در رشته‌ها کشیده بردست مبارك ایشان می‌بستند وتاچندسال این‌رسم معمول بود. چون تکلف‌را ازحدگذرانید، این‌معنی برایشان‌گران آمده منع‌فرمودند وبرهمنان به‌شگون همان رشته‌هاوابریشمها راکه ضابطه‌ایشان است می‌بستند. من درین‌سال به‌سنت پسندیده ایشان عمل‌نموده فرمودم‌که امــرای‌هند واعیان این‌طایفه راکهی بردست من به‌بندند. روزراکهی‌که نهم امرداد بود بازهمان معرکه قایم‌شده دیگر طوایف بران تقلید رفته ازاین تعصب باز نداشته‌اند همین سال را قبول نموده فرمودم که‌به‌همان‌ضابطه قدیم برهمنان‌رشته‌های وابریشمها بسته باشند.

دراین‌روز به‌حسب‌اتفاق عرس‌حضرت عرش آشیانی واقع‌شد وعرس‌قاعده‌هــای است که درهندوستان معمول‌است درهرسال درروز فــوت مرد عزیز خود طعامها و حلواها و اقسام خوشبوئیها به‌اندازه حالت وقدرت خود ترتیب داده علما وصلحا وسایر مردم جمع می‌شوند واین‌مجلس گاه‌باشدکه به‌یك هفته بکشد. دراین‌روز باباخرم‌را فرستادم که بــه‌روضه متبرکه ایشان‌رفته این‌مجلس‌را منعقد سازد. دوهزارروپیه به‌دوکس از بنده‌های معتبر داده‌شدکه به‌فقرا وارباب احتیاج تقسیم نمایند.

درپانزدهم‌ماه امرداد پیشکش اسلام‌خان از نظرگذشت. شصت‌وهشت‌زنجیرفیل و چهار رأس اسپ آن سرزمین که به‌تانگی [۱۹۷الف] مشهور است وپنجاه نفر خواجه‌سرا و پانصد پرگاله نفیس سنارگامی فرستاده بود.

چون‌ضابطه‌شده‌کــه وقایع جمیع صوبها به‌تخصیص سرحد به‌عرض می‌رسیده باشد و واقعه‌نویسان ازدرگاه بدین‌خدمت تعیین می‌شوندواین ضوابط است‌که پدربزرگوارم‌کرده‌اند ومن‌هم موافق آن‌عمل می‌کنم وفوایدکلی ونفع عظیم مشاهده می‌شود واطلاع دیگر براحوال عالم وعالمیان بهم می‌رسد. اگر فوایدکلی آن‌مرقوم گردد، سخن دراز می‌شود. و دراین‌ایام واقعه‌نویس لاهور نوشته بودکه درآخرماه تیرده‌کس ازشهر به‌امن‌آباد که در دوازده‌کروهی واقع است می‌رفته‌اند جواهرگرمی به‌هم‌می‌رساند پناه به‌سایه درختی می‌برند. مقارن آن‌باد و جکری می‌رسد وآن بادچون برجماعه مذکور می‌وزد به‌لرزه درآمده‌نه‌کس از آنها درزیــر

درخت جان دادند ویك کس زنده ماند وآن زنده مدتها بیماری داشت تا بعداز محنتهای بسیار خلاص شد. جانورانی که بردرخت مذکور نشیمن داشتند، همگی افتاده مردند ودرآن نواحی هوا این قسم خرابی پیدا کرد که جانوران صحرایی به کشت‌زارها آمده خودرا می‌انداختند وبربالای سبزه غلطان جان می‌دادند. مجملاً جانوران بسیار هلاك گشتند.

درروز پنجشنبه بیست ویکم امرداد تسبیح نموده بەقصد شکار به کشتی سوارشده متوجه موضع سمونگر که ازشکارگاههای مقرر من است گشتم. درسیوم شهریورخان عالم‌را کـه ازدکن بەمصلحت فرستادن عراق وهمراهی ایلچی دارای ایران طلب نموده بودم، دراینجارسیده ملازمت کرد وصدمهر نذر گذرانید. چون سمونگر بەجاگیر مهابتخان مقرر بـود، منزلـی دلگشا در غایت تکلف برکنار دریا ساخته بود، بسیارخوش افتاد. یك زنجیر فیل و یـك انگشتری نگین زمرد پیشکش نمود. فیل‌را داخل فیلان خاصه نمودم. تاششم شهریور مشغول بودم. دراین چند روز چهل وهفت راس آهوی نروماده ودیگرجانوران شکارشد. درین روزها دلاورخان یك قطعه لعل پیشکش فرستاده بود. مقبول افتاد، وشمشیر [۹۷ب] خاصه جهت اسلام خان فـرستادم. برمنصب حسن‌علی ترکمان که هزاری ذات وهفتصدسوار بود پانصدی ذات و یـك صدسوار افزوده شد. آخرهای روزپنجشنبه بیستم ماه مذکور درمنزل مریم‌الزمانی وزن شمسی بەفعل آمد، خودرا بەفلزات ودیگر چیزها بەدستور معمول وزن نمودم. درین سال سن من چهل وچهار سال شمسی بوده باشد.

ودرهمین روزها یادگارعلی ایلچی دارای ایران وخان عالم که از این جانب به همراهی او تعیین شده بود مرخص گشتند بەیادگار علی اسپ بازین مرصع وکمر شمشیر مرصع وچارقب طلادوزی وکلگی مرصع باپرجیغه وسی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هـزار روپیه بوده باشد بەخان عالم کهپوه مرصع باپهولکناره که علاقۀ آن از مروارید بـود شفقت نمودم.

دربیست ودوم ماه مذکور بەروضه‌مقدسه منوره والدبزرگوارم بهشت آباد فیل سوارمتوجه گشتم. دررفتن پنج هزار روپیه زر ریزگی افشانده شد وپنج هزارروپیه دیگر به خـواجه‌جهان دادم که بەدرویشان قسمت نماید وتسبیح نماز شام کرده به کشتی متوجه شهر گشتم. چون منزل اعتمادالدوله برکنار آب جمنه واقع بود، آنجا فرودآمدم وشب درمنزل اوگذرانیده تا آخرهای روزدیگر آنجا بسر بردم وازپیشکشهای او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولتخانه گشتم. منزل اعتقادخان هم درکنار آب جمنا واقع بود، حسب‌الالتماس او بامردم محل آنجـا فرود آمده منازل اوراکه تازه ساخته بود سیر کردم. الحق جاهای مطبوع ودلپسند بود. بسیار خوش

آمد. پیشکشهای لایق از اقمشه وجواهر ودیگر نفایس سرانجام نموده بود. مجموع ازنظر اشرف گذشت واکثر پسندخاطر افتاد وقریب بهشام داخل دولتخانه همایون شدم.

چون منجمان واخترشناسان امشب ساعت توجه به جانب اجمیر اختیار نموده بودند هفت گهری ازشب دوم شعبان مطابق بیست وچهارم شهریور گذشته بهفیروزی واقبال بهقصد آن صوب از دارالخلافه آگره برآمدم. ودراین عزیمت دوچیز منظورخاطر بود اول زیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی که [۹۸الف] از برکات روح پرفتوح ایشان گشایشهای بزرگ به این دودمان والارسیده وبعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسرنگشته بود. دوم رفع ودفع رانا امرسنگه مقهور که از زمینداران وراجهای معتبر هندوستان است وسری وسرداری او وآبا واجداد اورا جمیع راجها ورایان این ولایت قبول دارند. دیریست که دولت وریاست درخانواده اینهاست، مدتی درحدود مشرق که پورب رویه باشد، حکومت داشته اند ودرآن ایام بهخطاب راجگی معروف ومشهور بوده اند. بعدازآن بهزمین دکن افتادند وبیشتر ولایات آنجا به تصرف درآوردند وبه جای راجه لقب روپ را جزو اسم خود ساختند. بعداز آن به کوهستان میوات درآمدند ورفته رفته قلعه های چتور را به تصرف درآوردند. از آن تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس من است، یك هزارو چارصدوهفتادویك سال می شود. بیست وشش ازاین طایفه که مدت حکومت ایشان یك هزاروده سال است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخص است که بهرایی اشتهار یافته تارانا امرسنگه که امروز راناست، بیست وشش نفرند که در عرض چهارصدوشصت ویك سال ریاست وسرداری داشته دراین مدت مدید گردن به اطاعت هیچ یك از سلاطین کشورهند درنیاورده واکثر اوقات درمقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده اند. چنانچه درعهد سلطنت حضرت فردوس مکانی راناسانگا جمیع راجها ورایان وزمینداران این ولایت را جمع ساخته بایك لك وهشتادهزارسوار وچندین لك پیاده درحوالی بیانه جنگ صف نموده وبتائید باری تعالی ویاری ویاوری بخت لشکر ظفر اثر اسلامیه برفوج کفرغلبه کردند وشکست عظیم براحوال او راه یافت. تفصیل این جنگ را درتواریخ معتبر تخصیص درواقعیات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانی است مذکور ومسطور است. والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیض نامتناهی باد، دررفع این سرکشان سعیهای بلیغ [۹۸ب] بهجا آوردند وچندین مرتبه لشکرها برسراوتعیین نمودند ودرسال دوازدهم ازجلوس خود بهقصد تسخیر قلعه چتور که از محکمهای مقرر معموره عالم است و برهم زدن ملك رانا عزیمت فرمودند وقلعه مذکور را بعداز آنکه چهارماه وده روز قبل داشتنداز کسان پدر رانا امرسنگه بهجنگ وجدال ازروی قوت وقدرت تمام گرفتند وقلعه را خراب نموده برگشتند درهرمرتبه

افواج قاهره کار را براو تنگ ساخته چنان‌می کردند که به‌دست درآید یاخراب وآواره گردد مقارن‌این امری‌رو می‌داد که این‌مهم انصرام نمی‌یافت تادر اواخر عهد دریك‌روز ویك‌ساعت خود به‌تسخیر ملك‌دکن متوجه گشته ومرا بالشکر عظیم وسرداران معتبر برسرراناه فرستادنـد به‌حسب اتفاق این‌هردو کار به‌واسطه اسبابی که ذکرآن طول‌دارد صورت‌پذیر نگشت تاآنکه زمان خلافت به‌من‌رسید.

چون این‌مهم نیم‌کاره من‌بود، بعداز جلوس اولین‌لشکری که به‌حدود ممالك‌فرستادم این لشکر بود. فرزند پرویزرا سردارساخته عظمای‌دولت که درپایه تخت حاضر بودندبدین خدمت‌تعیین‌گشتند وخزانه معموره وتوپخانه موفوره همراه داده روانه ساختم. چون‌هر کاری موقوف بروقت است دربن‌اثنا قضیه خسرو بد عاقبت به‌وقوع آمد ناچار تعاقب او به جانب پنجاب بایستی نمود ومیانه ولایت وپایه تخت که دارالخلافه آگـره بود خالـی می‌ماند، بالضرورت نوشته‌شدکه پرویز بابعضی از امرا برگشته به‌محافظت آگره وحوالی وحـواشی آن قیام نماید، مجملاً‌درین مرتبه‌هم مهم راناچنان‌که می‌بایست نشد. چـون بـه‌عنایت‌الهی خاطر از فتنه خسرو جمع‌گردید ودیگرباره آگره محل نزول رایات عالیات گشت، افـواج قاهره به‌سرکردگی مهابت‌خان وعبدالله‌خان ودیگر سرداران تعیین‌نموده‌شد. از آن تاریخ تا وقت‌عزیمت رایات جلال به‌اجمیر پیوسته ولایت اوپایمال عساکر فیروزی اثربود. غایتاً آن مهم صورت‌پسندیده پیدانمی کرد. به‌خاطر گذرانیدم‌که چون درآگره کاری ندارم ویقین‌مـن گشت‌که تاخود متوجه نشوم این‌کار صورتی [۱۹۹الف] پیدا نمی کند. ساعت‌مقـرر ازقلعه آگره برآمده منزل درباغ دهره واقع‌شد. روزدیگر جشن دسهره روی‌داد و بـه‌دستور معمول اسبان وفیلان را آرایش‌کرده ازنظرگذرانیدند.

خسرو: چون مکرر والده‌ها وهمشیره‌ها به عرض رسانیدند که خسرو ازکـرده خود بسیارنادم وپشیمان است، عرق عطوف وشفقت پدری درحرکت آمده اورا طلبیده مقررکردم که هرروز به‌کورنش می‌آمده باشد. درباغ مذکور هشت‌روز مقام واقع‌شد بیست‌وهشتم‌خبر رسیدکه راجه را مداس‌که دربنگش وحدود کابل همراهی صوبه‌دار خدمت می‌نمود، وفات یافت.

غره ماه‌مهر ازباغ‌کوچ‌شده خواجه‌جهان را برای نگاهبان دارالسلطنه آگره ومحافظت خزاین‌وعملها رخصت فرمودم. وفیل ومرگل خاصه به‌او مرحمت شد. درروزدوم مهر خبررسید که راجه‌باسود درتهانه شاه‌آباد که‌سرحدولایت‌رانای مقهور است وفات‌یافت. دهم‌ماه‌مذکور روپ‌باس‌که الحال‌به‌امن‌آباد موسوم است منزل‌گشت. سابق این‌محال به‌جاگیر روپ‌خواص

مقرر بود. بعدازآن به‌پسر مهابت‌خان که امان‌الله نام‌دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او می‌خوانده باشند. یازده‌روز دراین‌منزل مقام واقع‌شد. چون ازشکارگاههای مقرر است هر روز به‌شکار سوار می‌شدم. چنان‌که درین‌چندروز یك‌صدوپنجاه‌وهشت آهوی‌ماده ونر وسایر جانوران شکارند. بیست‌وپنجم ماه‌مذکور ازامن‌آبادکوچ‌فرمودم ودرسی‌ویکم این‌ماه مطابق هشتم‌رمضان خواجه‌ابوالحسن‌را که ازبرهانپور طلب‌نموده بودم آمده ملازمت‌کرد. پنجاه‌مهر وپاره مرصع آلات ویك‌زنجیر فیل‌که اورا داخل فیلان خاصه کردم، پیشکش گذرانید.

دوم آبان موافق دهم رمضان خبر فوت قلیج‌خان رسید که از قدیمان این دولت بود در هشتادسالگی به رحمت خدا رفت. درپرشاور به‌خدمت دفع ورفع افغانان پیر تاریکی قیام داشت منصب او شش‌هزاری ذات وپنجهزاری سوار بود. مرتضی‌خان دکنی که در علم‌پولتهه بازی‌که به اصطلاح‌دکنیان پکنکی[۹۹ب]ومغولان شمشیربازی می‌گویند، بی‌نظیر بود. مدتی پیش او به‌این ورزش متوجه بودم. درنبولا اورا به خطاب ورزش خانی سرافراز ساختم.

چون ضابطه کرده‌ام که شبها ارباب استحقاق ودرویشان ازنظرمن گذرانیده باشند تا نظر به‌حالت هریك انداخته زمین وزرنقد وپوشش به‌آنها مرحمت نمایم درمیان آن مردم شخصی اسم جهانگیر را بااسم «الله‌اکبر» به حساب ابجد مطابق یافته بود. به عرض رسانید واین معنی‌را به تفأول او وشگون به یابنده آن زمین واسپ وخلعت کرامت نمودم.

روز دوشنبه پنجم‌شوال مطابق‌بیست‌وششم آبان ساعت داخل‌شدن به اجمیر قراریافته بود صبح‌روز مذکور متوجه‌گشتم. چون قلعه وعمارات روضه حضرت خواجه بزرگوارظاهر گشت، قریب به‌یك‌کروه راه را پیاده طی‌کردم و از دوجانب معتمدان تعیین کردم که به فقرا وارباب احتیاج زرداده می‌رفتند. چون‌چهارگهری از روزگذشته داخل شهرو معموره شدم ودرگهری پنجم شرف زیارت روضه متبرکه دست داد بعداز دریافت زیارت به دولتخانه همایون متوجه گشتم وروزدیگر فرمودم‌که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ وشهری ورهگذری از نظربگذرانند تافراخور استحقاق به عطایای جزیل خشنود گردند.

هفتم آذر به‌قصد سیروشکار تالاب بشکر که از معابد مقرر هنود است ودرفضیلت آن‌سخنان می‌گویند که‌به‌هیچ‌عقلی‌راست نیاید ودرسه‌کروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم، ودوسه‌روز درآن تالاب شکارمرغابی کردم وبه اجمیر معاودت نموده معبدهای قدیم وجدید که به اصطلاح هنود دیوهره می‌گویند، به اطراف این تالاب به‌نظر درآمد از جمله راناشنکر که عم امرای مقهور است، ودر دولت‌ما ازامرای بزرگ است دیوهره ساخته درغایت‌تکلف. چنانکه یك‌لك‌روپیه مذکور شد که صرف‌نموده به تماشای این عمارت درآمدم. صورتی

به‌نظر آمد ازسنگ سیاه تراشیده ازگردن بالابه‌هیأت سرخوك [۱۰۰الف] ومابقی شبیه‌به‌بدن آدمی.عقیده ناقص هنود آنست که یك وقتی بنابر مصلحتی که رای حکیم وعلیم اقتضا فرموده بدین‌صورت جلوه ظهور نموده است. این صورت را بدینجهت عزیزداشته پرستش نمایند. فرمودم که‌آن صورت کریه رادرهم‌شکسته درتالاب مذکور انداختند. بعد ازملاحظه این‌عمارت برقله‌کوه‌گنبدی سفید مشاهده‌گشت که مردم ازهرطرف بدانجادرمی‌آیند. ازحقیقت آن‌پرسیدم. گفتند جوگی‌درآنجامی‌باشد ساده‌لوحانی که‌بدیدن اومی‌روند کف آردبه‌دست‌آنها میدهند که دردهان انداخته‌آوازجانوری‌که ازآن سفیهان‌دریك وقت ایذایی یافته باشند نمایند تاآن‌گناه بدین عمل‌زایل‌گردد. فرمودم تا آن‌محل‌را خراب نموده‌آن جوگی‌را ازآنجا اخراج نمودندوصورت بتی‌که درآن‌گنبد بود شکستند.دیگرعقیده داشتند که این‌تالاب را عمق نیست. بعدازتفحص ظاهرشدکه هیچ جای آن ازدوازده‌گز زیاده عمق ندارد. دورآن را نیزپیمودند. قریب یك ونیم کروه بود.

شانزدهم آذرخبررسیدکه قراولان ماده‌شیری‌را قبل نموده‌اند. درساعت متوجه شده به مجرد رسیدن به‌تفنگ زده بازگشتم. بعدازچند روز نیله‌گاوی شکارشد وحضورخود فرمودم تا ازوپوست‌برآورده بجهت فقراطعام پختند. دویست‌وچند نفرجمع شده بودندازآن‌طعام‌خوردند وبه‌هریك بدست خود زرها دادم. درهمین ماه خبررسیدکه فرنگان‌گووه بی‌قولی نموده چهار جهاز اجنبی‌راکه ازجهازات مقرربندرسورت‌بود درحوالی بندرتاراج نمودند وجمعی کثیر ازمسلمانان اسیرساخته مال ومتاعی‌که درآن جهاز بودمتصرف گشتند. این معنی برخاطرگران آمده مقرب‌خان راکه بندرمذکورحواله اوبود، بجهت تلافی‌وتدارك این‌امراسپ‌وفیل‌وخلعت داده هژدهم‌آذرمرخص ساختم. بنابرحسن‌تردد وخدماتی‌که ازیوسف‌خان وبهادرملك درصوبه دکن به‌وقوع‌آمده بودبه‌علم آنهاراسرفرازساخته فرستادم ونوشته‌شدکه‌مقصداصلی‌ازین‌عزیمت بعد [۱۰۰ب] اززیارت حضرت خواجه سرانجام رانای مقهوربود بنابرین به‌خاطرگذرانیدم که خود دراجمیرتوقف نموده فرزند سعادتمند باباخرم راپیش بفرستم واین اندیشه به‌خاطر صواب بود. بنابرین ششم‌دی‌که اختیارساعت شده‌بود به‌فرخی و فیروزی اورا مرخص ساختم وقبای طلادوزی‌گل مرصع که مروارید براطراف‌گلهای‌آن‌کشیده بودند وجیره زردوزی ریشه مروارید وفوطه زربفت مسلسل مروارید وفیل فتح‌گنج نام خاصه مع‌تلایرواسپ‌خاصه‌وشمشیر مرصع وکهپوه مرصع مع پهول‌کناره بدومرحمت‌نمودم. سوای‌مردمی‌که سابق به‌سرکردگی خان اعظم درین خدمت تعیین بودند، دوازده هزارسواردیگربه‌همراهی‌آن فرزند معین ساختم وسران‌سپاه رافراخورقدرهریك اسپان خاصه وفیلان و خلعتهای فاخره سرافراز ساخته‌رخصت

نمودم وفدائیخان به‌خدمت بخشیگری این لشکر تعیین یافت. درهمین ساعت صفدرخان به‌حکومت کشمیر ازتغییر هاشم‌خان مرخص شده اسپ وخلعت یافت. روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل ساخته خلعت مرحمت نمودم.

یك دیگ کلانی فرموده بودم که درآگره بجهت روضه متبرکه خواجه بسازند، درهمین روزها آورده بودند. فرمودم که بجهت فقراطعامی درآن دیگ طبخ نمایند. و درویشان اجمیر را جمع سازند تادرحضور به‌آنها خورانیده شود. پنج هزار کس حاضرشدند وهمه ازین طعام سیرخوردند وبعدازخوردن طعام به‌دست خود به‌هریك ازدرویشان زرها داده مرخص ساختم. اسلام خان‌حاکم بنگاله درین ایام به‌منصب شش‌هزاری سرافرازی یافت وبه‌مکرم‌خان پسر معظم‌خان علم مرحمت شد.

غره اسفندارمذمطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکارنیله‌گاو ازاجمیر برآمدم.[۱۰۱ الف] روزنهم معاودت نموده به‌چشمه حافظ جمال که دردو کروهی شهرواقع است، منزل نمودم و شب‌جمعه را درآنجا گذرانیده آخرروزبه‌شهرداخل شدم. درین‌هشت‌روزده نیله‌گاو شکار شد. چون نیکوخدمتی خواجه جهان وکم جمعیتی اوبجهت حفظ وحراست آگره وآن‌نواحی به عرض رسید، پانصدی‌ذات ویك‌صدسواربرمنصب سابق اوافزوده شد. درهمین روزها ابوالفتح دکنی که ازجاگیرآمده ملازمت دریافت. درسیوم ماه مذکورخبرفوت اسلام خان رسید که در روز پنجشنبه رجب‌سنه ۱۰۲۳ وفات یافته بود. دریك روزبی‌سابقه بیمـاری وتشویش این‌امر ناگزیراورادست داد. ازخانه‌زادان وتربیت یافتها این‌مقدار جوهرکاردانی که‌ازوبه‌ظهوررسید، ازدیگرظاهرنشد. حکومت بنگاله را ازروی‌استقلال کرده وولایاتی که‌درعمل‌هریك ازجاگیرـ داران سابق به‌تصرف اولیای دولت درنیامده بود، داخل ولایات عملی شد. اگــر اجل اورا درنمی‌یافت مصدرخدمات کلی‌می‌گشت. خان‌اعظم باآنکه خود استدعا نموده بودکه شاهزاده فیروزمند بدین‌خدمت مأمورگردد وباوجود به‌انواع دلاسا ورضــا جویی ازجانب آن فرزند تن بسازگاری درنداده به‌شیوه ناستوده خــود عمل می‌نمود. چون این مقدمه مسموع گشت، ابراهیم حسین‌راکه ازخدمتگاران معتمد حضوربود، نزداوفرستادم وسخنان‌لطف‌انگیزمهرآمیز بدو پیغام کردم، که دروقتی که دربرهانپوربودی به‌آرزوها این‌خدمت را ازمن‌التماس نمــودی چون این خدمت‌راکه سعادت دارین خوددران‌می‌دانستی درمجالس ومحافل مذکورمی‌کردی که درین عزیمت اگرکشته شوم شهید واگرغالب آیم غازی خواهم بود، به‌توتفویض نمودم. آنچه ازکومك ومدد وتوپخانه خواستی سرانجام یافت. بعدازآن نوشتی که بیحرکت رایات جلال بدین حدود فیصل این‌مهم خالی ازاشکال نیست به‌کنکاش تونزول اجلال دراجمیرواقع

شد واین نواحی‌محل سرادقات جاه‌وجلال گشت، الحال که شاهزاده را به‌فرایض‌وجوه‌معقوله استدعا نمودی ومجموع مقدمات برای کنکاش وصوابدید تو به‌عمل آمد، باعث چیست گویا از معرکه‌به کنارمی کشی ودرمقام ناسازگاری درآمده باباخرم را که درین‌مدت‌هرگز ازخود جدا نساخته بودم، محض به‌اعتمادکاردانی توفرستادم، باید که طریق [۱۰۱ب] نیکخواهسی ونیك اندیشی منظورومرعی‌داشته، شب‌وروز ازخدمت فرزند سعادت‌مند غافل نباشی، واگر بخلاف این‌سخنان عمل‌نموده ازقرارداد خود قدم بیرون بنهی‌دانسته‌باش که زیانکارخواهی‌بود. ابراهیم حسین‌رفت واین‌سخنان را به‌همین تفصیل خاطرنشان اوساخت. اصلانتیجه نداد وازجهل‌وقرار داد خود بازنیامد. باباخرم چون دید که وجود اودرین‌کارمخل‌است‌اورانگاهداشته‌عرضداشت نمود که بودن او به‌هیچ وجه لایق نیست ومحض بجهت نسبتی که به‌خسرو دارد، در مقسام کار شکستیست. به‌مهابت خان فرمودم که رفته اورا ازاو دیپوربیاورد.

محمدتقی‌دیوان بیوتات تعیین شد که به مندسور رفته فرزندان و متعلقان او را به‌اجمیر رساند. درپانزدهم ماه مذکورخبررسید که دلیپ ولددای رایسنگه که جبلت او سررشته بغی و فساد بود ازبرادرکوچك خود سورج سنگه که برسراوتعیین شده بــود، شکست عظیم خورده دریکی‌ازمحکمهای سرکارحصاردرقبل است، مقارن‌آن‌هاشم خوشتی‌فوجداروجــاگیرداران آن نواحی اورا به‌دست‌درآورده مقید به‌درگاه رسانید. چون‌مکرر ازو وقایع قبایح سرزده بود، بیاسا رسیدوکشتن اوباعث عبرت‌بسی‌ازمفسدان شد. وبه‌جلدوی این‌خدمت برمنصب‌راوسورج سنگه پانصدی ذات ودویست سوارافزوده گشت. درچهاردهم عرضداشت باباخرم رسید که فیل عالم‌کمان‌که رانارا بدان نازش تمام بود، باهفده زنجیرفیل‌دیگر به‌دست بهادران لشکرظفراثر افتاد. عنقریب صاحبش نیز گرفتارخواهدشد.

نوروز نهم از جلوس همایون

سنه ۱۰۲۳ دوپهرویك‌گهری ازشب جمعه نهم شهرصفر گذشته‌آفتاب عالمتاب به برج حمل که خانه قوت وشوکت وشرف اوست پرتوافکن‌گشت وصباح آن‌کــه غره فروردین‌ماه سنه ۹ بوده باشد، مجلس جشن نوروزی درخطه دلپذیراجمیردست داد. دروقت تحــویل کــه ساعت سعدبود، جلوس برتخت سعادت واقبال واقع‌شد. به‌رسم مقرردولتخانه را به‌اقمشه‌نفیسه وجواهر مرصع‌آلات آئین بسته بودند. درهمین وقت خجسته فیل عالم‌کمان‌که لیاقت خاصه شدن‌داشت باهفده زنجیرفیل دیگر از نرماده‌که فرزند باباخرم از فیلان رانا فرستاده [۱۰۲ الف] بود،ازنظر گذشت‌وباعث انبساط خاطردولت خواهان گردید. روزدوم نوروز به‌سواری

آن را یمنا خوب‌دانسته بران سوارشدم وزر بسیاری نثارشد. در تاریخ سیوم منصب اعتقادخان که دوهزاری ذات وپانصدسوار بود، سه‌هزاری وهزارسوارمقررفرمودم وبه‌خطاب آصف‌خانی که دوکس هم ازسلسله اینها بدین‌خطاب سرافرازی یافته بودندسربلند ساختم، وبرمنصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتمادالدوله را به‌منصب پنجهزاری ذات ودوهزارسوارازاصل واضافه سرافراز ساختم. حسب‌الالتماس باباخرم منصب سیفخان پانصدی ذات ودویست سواروبرمنصب دلاورخان پانصدی ذات وسواربرمنصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و برمنصب سرفرازخان پانصدی ذات وششصد سوار افزوده شد. روزیکشنبه دهم پیشکش آصف‌خان ازنظراشرف گذشت. در چهاردهم اعتمادالدوله پیشکش خود گذرانید. درین دو پیشکش نفایس بنظر درآمد. آنچه پسند خاطر افتاد گرفته تتمه را بازدادم.

چین‌قلیج‌خان را با برادران وخویشان ولشکروجمعیت پدرخود ازکابل آمده سعادت ملازمت دریافت. ابراهیم‌خان که منصب هفتصدی‌ذات‌وسیصدسوارداشت به‌منصب‌هزاروپانصدی ذات وششصد سوار سرافرازی یافته، به‌منصب جلیل‌القدربخشی‌گری درخانه به‌شرکت خواجه ابوالحسن‌مقررگشت. درپانزدهم این‌ماه مهابت‌خان که به‌آوردن‌خان اعظم وپسراوعبدالله مقرر گشته بود، آمده ملازمت کرد. درنوزدهم مجلس شرف ترتیب‌یافت. درین روز پیشکش‌مهابت خان ازنظرگذشت وفیل روپ‌سندرنام بجهت فرزندپرویز فرستاده‌شد. بعدازگذشتن‌روزمذکور فرمودم‌که خان اعظم رابه آصف‌خان بسپارندکه اورا درقلعه‌گوالیارنگاه دارد. چون‌غرض‌از فرستادن او به‌قلعه‌آن بودکه مبادا درمهم رانا بنابررابطه وجهتی که به خسرودارد نفاق وفساد ازوبه‌وقوع‌آید. حکم فرمودم‌که اورا درقلعه بطریق بندیان نگاه ندارند بلکه اسباب فراغت‌و آسودگی‌ازخوردنی‌وپوشیدنی جهت اوآماده و مهیا دارند.

چین‌قلیج‌خان را درهمین روزها به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات وهفتصدسوارازاصل واضافه سرافرازساختم. بر[۱۰۲ب] منصب تاجخان که به‌دارایی‌ولایت‌بهکرمعین‌بود، پانصدی ذات وسوارافزوده شد. درهژدهم اردی‌بهشت خسرورامنع کورنش‌نمودم وسبب آن‌بودکه‌بنا بر عطوفت وشفقت پدری والتماس والده‌ها وهمشیره‌های او مقرر فرموده بودم‌که همه روزها به کورنش‌می‌آمده باشد، چون ازسیمای‌اوآثارشکفتگی و خوشحالی ظاهرنمی‌شد وهمیشه ملول وگرفته‌خاطر به‌نظر من‌درآمد، فرمودم‌که به‌کورنش درنیاید.

درزمان والد بزرگوارم مظفرحسین میرزا ومیرزا رستم پسران‌سلطان حسین‌میرزا برادر شاه طهماسب صفوی‌که قندهار وزمین داوروآن‌حدود درتحت تصرف داشتند به‌واسطه قرب

خراسان و آمدن عبدالله خان اوزبك بدان ملك عرایض فرستادند که ما ازعهـده نگاهداشتن این ولایت بیرون نمی‌توانیم آمد اگر یکی از بنده‌های درگاه را بفرستند تا این محال بدو سپرده خودها روانه ملازمت شویم. چون مکرر این معنی را عرضداشت نمودند شاه بیك خان را که الحال به خطاب خان دورانی سرافراز است به دارائی و حکومت قندهار وزمین‌داور و آن حدود فرستادند و فرامین عنایت آمیز به میرزایان نوشته ایشان را به درگاه طلب نمودند بعداز آمدن عنایات شامل حال هریك نموده ولایاتی که دوسه برابر قندهار جمع داشتند به آنها مرحمت شد. غایتاسرانجامی که بایست از آنها نشد. رفته‌رفته آن ولایات تغییر یافت. مظفرحسین میرزا هم درایام حیات والد بزرگوارم به رحمت خدا رفت و میرزا رستم را به همراهی خانخانان به صوبه دکن فـرستادند. در آنجا اندك مایه جاگیری داشت. چون تخت سلطنت به وجود من آرایش یافت اورا ازدکن به قصد آنکه رعایت ننموده به یکی ازسرحدها بفرستم طلب نمودم. مقارن آمدن او میرزا غازی ترخان که حکومت تتهه وقندهار و آن نواحی متعلق بدو بود، به رحمت خدا رفت. به خاطر رسید که او را به تهته بفرستم تادرآنجا جوهرذاتی خودرا خاطرنشان ساخته آن ملك را به عنوان پسندیده محافظت نماید و به منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافرازساخته دولك روپیه نقد مددخرج بدو مرحمت فرموده به صوبه‌داری ملك [۱۰۳الف] تهته اورا رخصت نمودم و عقیده آن بود که ازو درآن سرحد خدمتها به وقوع آید به خلاف توقع مصدرهیچگونه خدمتی نشد ظلم وتعدی را بجای رسانید که خلق بسیاری ازسلوك زشت او به شکوه درآمدند وخبری ضد ازو شنیده شد که آوردن اولازم گشت. یکی ازبنده‌های درگاه را به طلب او تعیین نموده اورا به درگاه طلبیدم ودربیست وششم اردی بهشت اورا آوردند. چون ظلم وتعدی ازو بر خلق خدا بسیاررسیده بود بازخواست آن به مقتضای عدالت لازم گشته اورا به انیرای سنگه‌لن سپردم تا به حقیقت عمل او باز رسیده شود. اوفی الجمله تنبیهی یافته دیگران نیز تنبیه وعبرت پذیرگردند.

هم دربن روزها خبرشکست احداد افغان رسید وحقیقتش آنکه معتقدخان در پولم گذر که درحوالی پرشاور واقع است باافواج قاهره نشسته بود وخان دوران باجمعی دیگـــردرحدود کابل و آن نواحی سرراه آن روسیاه داشتند. دراین اثنا نوشته ازپیش بلاغ معتقدخان می‌رسد که احداد به کوت تیراه که دربیست کروهی جلال آباد است باجمعیت بسیارازسوار وپیاده آمـده است وازجماعتی که دولتخواهی واطاعت اختیارنموده بودند پاره راکشته وچندی را بنــدی کرده می‌خواهد که به تیراه فرستد واراده تاختن جلال آباد وپیش بلاغ دارد به مجــرد رسیدن این خبر معتقدخان باجماعتی که بااو بودند به سرعت تمام روانه می‌شود وچون به پیش بلاغ می‌رسد جاسوسان جهت تفحص غنیم می‌فرستد. صبح چهارشنبه ششم خبر می‌یابد که احداد در همانجا

هست تکیه به‌عنایت الهی که درباره این نیازمند درگاه است، کرده افواج قاهره را دوفوج می‌سازد و خودرا به‌غنیم می‌رساند. او باچهارهزار پنجهزار سوار و پیاده کارکرده به‌غرور وغفلت تمام نشسته درگمان اونبود که بغیرازخان دوران‌درین نواحی فوجی باشد که بروچیره تواندشد. چون خبررسید افواج بادشاهی بآن بخت برگشته می‌رسدو آثاروعلامت لشکرظاهرمی گردد. مضطربانه مردم خودرا چهارتوپ ساخته خود بربلندی که یک بندوق انداز رفعت داشت و برآمدن برای به‌دشواری‌میسرمی‌شدنشسته مردم خودرا به‌جنگ می‌اندازد و برق اندازان‌افواج قاهره آن مقهوران را بسته تفنگ ساخته جمعی کثیررا به‌جهنم می‌فرستند. معتقدخان بالشکرغول خودرا به‌هراول‌رساننده غنیم را فرصت‌زیاده ازانداختن دوسه تیرناداده پاک‌وپاکیزه برمی‌دارند وسه‌چهارکروه تعاقب نموده قریب هزاروپانصد نفرسوار وپیاده به‌قتل می‌رسند وبقیة‌السیف اکثری زخمی‌ومجروح ویراق انداخته فراربرقرارمی‌دهند. افواج قاهره شب‌درجنگ‌گاه‌بسر برده صباح آن ششصد سرجدا کرده به پرشاورمی‌آورند. کله منارها درآنجا می‌سازند وپانصد سراسپ‌ومواشی بی‌شماروومال [۱۰۳ب] واسلحه بسیاربه‌دست می‌افتد وبندیان تیراهی خلاص می‌شوند وازین‌طرف ازمردم روشناس کسی‌ضایع نمی‌شود.

شب پنجشنبه غره خرداد به‌عزم شکارشیرمتوجه بهکرشدم، وروز جمعه دوقلاده شیررا به تفنگ زدم درهمین روزمعروض‌گشت که نقیب‌خان به‌رحمت‌خدا پیوست خان‌مشارالیه‌ازسادات سیفی‌وقزوینی الاصل است مزارپدراومیرعبداللطیف هم دراجمیر بوده دوماه پیش‌ازآنکه‌وفات یابدکوچ، اوکه بایکدیگرانس والفت تمام داشتند دوازده روزی دربیماری وتب گذرانیده شربت ناگوارمرگ‌نوشید. فرمودم که اوراهم درپهلوی زن‌که درروضه متبرکه‌خواجه‌بزرگوار نهاده بودند، نهادند چون ازمعتقدخان خدمت شایسته درجنگ احداد به‌وقوع آمد به‌جلدوی این‌خدمت به‌خطاب لشکرخانی سرافراز گشت، و دیانتخان که به‌او دیپوربه خدمت باباخرم ورسانیدن بعضی‌احکام مرخص‌گشته بود، هفتم خردادآمد وازسربراهیهاوتوزک باباخرم‌مقدمات خوب به‌عرض رسانید. فدائیخان که ازنوکران ایام شاهزادگی من‌بود وبعدازجلوس‌رعایتها یافته، درین‌لشکراورا بخشی‌ساخته بودم. دردوازدهم همین ماه ودیعت حیات بازسپرد.میرزا رستم چون ازکردهای‌ناخوش خود اظهارندامت وپشیمانی‌تمام می‌نمود مروت ومردمی مقتضی آن شدکه تقصیرات اورا به‌عفومقرون گردانم.درآخرهمین ماه او را به‌حضور طلبیده تلافی خاطراونمودم وخلعت پوشانیده حکم کردم که به‌کورنش وسلام می‌آمده باشد.

دریازدهم ماه‌تیر شب‌یکشنبه ماده فیلی‌ازفیلخانه خاصه درحضورمن‌زائید. مکررفرموده بودم که تحقیق مدت حمل فیل‌نمایند. آخرالامرظاهرشدکه بچه ماده یك سال وشش‌ماه وبچه

نرنوزده‌ماه درشکم مادرمی‌ماند، بخلاف تولدآدمی که اکثر بچه ازشکم مادربه‌سرفرودمی‌آید وبچه فیل اکثربه‌پا برمی‌آید. چون بچه ازمادرجدا شد مادربه‌پاخاك بربالای اوافشانده آغاز مهربانی‌ولانه‌گری نمود وبچه‌لمحه‌افتاده بعدازآن برخاسته متوجه پستان مادرشد. چهاردهم مجلس گلاب پاشی که درزمان قدیم به‌آب پاشی‌مشهوررست وازرسوم مقرب پیشینیان است‌منعقد گشت. درپنجم‌امرداد خبرفوت راجه‌مان سنگه رسید. راجه‌مذکور ازعمده‌های دولت والد بزرگوارم بود. چون اکثربنده‌های درگاه رامرتبه مرتبه به‌خدمت‌دکن‌فرستاده بودم اوهم تعینات این‌خدمت بود. بعدازآنکه دراین‌خدمت وفات یافت، میرزا بهاوسنگه راکه پسررشید او بود، به درگاه طلب نمودم. چون درایام شاهزادگی‌طریقه خدمتگاری بیش‌ازپیش به‌من [۱۰۴ الف] داشت تاآنکه ریاست‌وکلانتری سلسله آنها مطابق ضابطه‌که درهندمعمول است به‌مهاسنگه پسرجگت سنگه‌که کلانتر اولاد راجه بود ودرایام‌حیات او وفات یافت، می‌رسید، من‌آنرا منظور نداشته بهاوسنگه را به‌خطاب میرزا راجه ممتازساختم وبه‌منصب‌چهارهزاری ذات وسه هزارسوارسرافرازگشت وانبیر که وطن‌آباواجداد اوبود به‌اومرحمت کردم وتلافی‌و تراضی‌خاطرمهاسنگه نموده پانصدی برمنصب سابق اوافزودم. وولایت کرهه رابه‌انعام اومقرر داشتم وکمرخنجرمرصع واسب وخلعت‌بجهت اوفرستادم.

درهشتم این‌ماه‌که امرداد باشد تغییری درمزاج خود یافتم رفته‌رفته به‌تب وسردردکشید به‌ملاحظه‌آنکه مبادا اختلالی به‌احوال ملك وبنده‌های خداراه یابد این‌معنی‌را ازاکثرمحرمان ونزدیکان پنهان داشته حکماء واطبارا نیزآگاه نساختم. چندروزچنین‌گذشت از حریم عصمت بغیرازنورجهان بیگم که ازوبخود مهربان‌تری‌گمان‌نداشتم، هیچکس‌رابرین قضیه محرم‌نساختم وپرهیزازخورشهای‌گران می‌نمودم‌وبه‌اندك مایه‌غذای سبك قناعت کرده، همه روز به‌قاعده‌مقرر به‌دیوان خانه‌خاص وعام وجهروکه درشن وغسلخانه بطریق‌معتاد برمی‌آمدم، تاآنکه دربشره آثارضعف ظاهرگشت، بعضی‌ازبزرگان مطلع گشتند. یك دوئی ازاطباکه محل‌اعتماد بودند، مثل مسیح‌الزمان وحکیم‌ابوالقاسم وحکیم عبدالشکور اظهارنمودم. چون‌تب‌مفارقت‌نکرددوسه شب معتاد شراب‌خورده نشد این‌معنی باعث زیادتی‌ضعف وکم‌قوتی گشت. در اثنای تشویش وغلبه تب شبی به‌روضه منوره خواجه بزرگوازرفتم ودرآن‌آشیانه متبرکه صحت خودراازباری تعالی درخواستم وصدقات ونذورات قبول نمودم. الله‌تعالی به‌محض فضل‌وکرم خود خلعت صحت عطا فرمود، رفته‌رفته تخفیف یافت ودردسرکه شدت عظیم داشت‌به‌تصرف وعلاج‌حکیم عبدالشکورفرونشست ومزاج درعرض بیست‌ودوروز به‌حالت‌اصلی بازآمد. بنده‌های درگاه بل سایرخلایق‌به‌شکرانه این عطیه بزرگ تصدقات‌گذرانیدند. تصدق هیچیك را قبول نکردم و

فرمودم که هرکس درخانه خود آنچه می‌خواهد به‌فقرا تقسیم نماید.

دردهم شهریور خبررسید که تاجخان حاکم تهته وفات یافت. ازامرای قدیم این‌دولت بود. در بیماری به‌خاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گردد، چنانچه درباطن از حلقه بگوشان‌ومعتقدان خواجه بزرگوارم وتوجه[۱۰۴ب] ایشان راسبب‌وجود می‌دانم، ظاهراً نیز گوش خودرا سوراخ نموده در جرگه حلقه‌بگوشان ایشان باشم. شب پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهررجب گوش خودرا سوراخ نموده درهرگوش یك دانه مروارید آبدار درکشیدم. چون این معنی‌مشاهده بنده‌های درگاه ومخلصان هواخواه گشت، چه جمعی که در حضور وبرخی که درسرحدها بودند، همگی به‌تلاش ومبالغه گوشهای خودرا سوراخ نموده به درروآلی که درجواهرخانه خاصه بود بدیشان مرحمت‌می‌شد، زینت‌بخش‌حسن اخلاص گشتند تاآنکه رفته‌رفته سرایت به‌احدی‌وسایرمردم نمود.

آخرروز پنجشنبه بیست ودوم ماه‌مذکور مطابق دهم شهرشعبان مجلس وزن شمیمی‌در دیوانخانه خاص آراسته گشت وبه‌دستور مقرر شرایط بجا آمد. درهمین‌روزمیرزا راجه بهاوسنگه کامروا ودوستکام به وطن خود رخصت‌یافت. به‌وعده آنکه زیاده بردوسه ماه توقف‌نکند. در بیست وهفتم ماه مهرخبررسید که فریدون‌خان برلاس دراودیپور به‌رحمت خدا واصل‌گشت. از طبقه برلاسیه بغیراو سرداری نمانده‌بود. چون این طایفه رادرین‌دولت حقوق بسیار و نسبت بی‌شمارست مهرعلی‌پسراورا نوازش‌نموده به‌منصب هزاری ذات وسوارسرافرازساختم. بنابر خدمات پسندیده که ازخان دوران به‌وقوع آمده هزاری‌برذات اوافزودم که از اصل واضافه ششهزاری ذات وپنجهزارسوار بوده باشد.

ششم آبان قراولان خبرآوردند که درشش کروهی‌سه شیردیده شد. بعداز تسبیح نیمروز متوجه شده هرسه شیررا به‌تفنگ شکار کردم. روزهشتم ماه‌مذکور هنگامه دیوالی آغازشد. دوسه شب درحضور خود فرمودم که بنده‌های درگاه بایکدیگر بازیها نمودند. بردهاو باختها واقع شد. درهژدهم این ماه نعش‌اسکندرمعین قراول راکه از خدمتگاران قدیم من‌بود ودر زمان شاهزادگی‌خدمت بسیار[۱۰۵الف] کرده از اودیپورکه محل نزول فرزند باباخرم‌بود، به اجمیر آوردند. به‌قراولان دهم جرگهای اوفرمودم که نعش اورا برده درکنار تال‌شنکسر بسپارند. خدمتگاری به‌اخلاص‌بود. دردوازدهم آذر دودختر که اسلام خان درحیات خود از زمیندار کوچ که ملك اوبودوانتهای ولایات شرق واقع است‌گرفته بودباپسراونودوچهارزنجیر فیل‌ازنظرگذشت ازفیلان مذکور چندی داخل‌فیلان خاصه شدند. درهمین تاریخ هوشنگ پسر اسلام خان ازبنگاله‌آمده سعادت آستانبوسی‌دریافت. دوزنجیرفیل پیشکش ویکصد مهرویکصد

روپیچه نذر گذرانید.

در شبی از شبهای دی بخواب می‌بینیم که حضرت عرش آشیانی به‌من‌می‌گویندکه بابا گناه عزیز را که خان‌اعظم باشد بجهت خاطر من ببخش. بعدازین خواب بخاطر قرار داد که اورا از قلعه بطلبم. در حوالی اجمیر‌دده واقع است در نهایت صفا و انتهای ایـن دده چشمه ظاهر شد که آب آن درآبگیری دراز پهناور جمع می‌شودوبهترین آبهای اجمیراین آب است و این دره و این چشمه به‌حافظ‌جمال معروف و مشهور بود. چون عبور درین‌مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور اینجا بسازند (چون محل مستعد وقابل تربیت بود) در مدت یك‌سال جای ومقامی ترتیب یافت که رونده‌های عالم مثل این جـای نشان‌نمی‌دهند. حوضی چهل‌گز در چهل‌گز ساخته شد وآب‌چشمه را به‌فواره در این حوض جاری ساخته‌اند فواره ده‌دوازده گزمیجهد وبرکنار این‌حوض نشیمنهای عمارات یافته همچنین درمرتبه‌بالای آنکه تالاب وچشمه در آنجا واقع است جاهای موزون وایوانهای‌دلکش‌وآرامگاهی‌خاطر۔ پسند بعضی ازان مصور ومنقش به‌عمل استادان ماهر ونقاشان چابکدست ساخته وپرداخته‌اند. چون خواستم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارك من داشته باشد نام‌آن‌را نورچشمه نهـادم. مجملا عیبی‌که دارد اینست‌که بایستی اینجا واین مقام در شهری عظیم با گذرهایی که خلایق را بران عبور افتادی واقع میبود. ازآن تاریخی‌که اتمام یافته اکثراوقات پنجشنبه‌ها وجمعه‌ها را درآنجامیگذرانم وفرمودم‌که به‌جهت اتمام‌آن‌شعرتاریخی‌بگویند. سعیدای‌گیلانی[۱۰۵ب] زرگر باشی این مصرع را که محل شاه‌نورالدین جهانگیر تاریخ یافت و خوب گفته است فرمودم‌که بربالای ایوان عمارت پایان این قطعه را به‌سنگ نقش‌کرده نصب‌کنند.

در اوایل ماه‌دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد وخربزه کاریز کـه سرآمد خربزه‌های خراسان است،آوردند. چنانچه جمیع بنده‌های درگاه وامرای سرحد از این‌میوه حصه یافته به‌لوازم شکرگزاری‌منعم حقیقی پرداختند. تاغایت‌گویا فرداعلی خـربوزه و انار را درنیافته بودم. باآنکه همه‌ساله از بدخشان خربزه وازکابل انارالسادبخراد می‌آورندغایتا آن خربزه و انار را هیچگونه مناسبتی باانار یزد وخربزه کـاریز نبود. چون حضـرت‌والد بزرگوارم را انارالله برهانه به‌میوه میل ورغبت تمام بود، افسوس بسیار خورده شد که این میوه کاشکی در ایام فیروزی بخش آنحضرت ازولایت به‌هندوستان می‌آمد تا از آن بهره‌ور ومحظوظ می گشتند.

اختراع عطر جهـانگیری: همین تأسف به‌عطر جهانگیری دارم کـه مشام شریف‌شان ازین‌عطر بوی‌یاب نگشت. این عطر اختراعی است‌که در زمان دولت ابد پیوندما بـه‌سعی

والده نورجهان‌بیگم به‌ظهور آمد. در هنگامی که گلاب‌میگیرند فی‌الجمله چربی از ظرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمی‌آید در آنجا ظاهرمی‌شود و این چربی را اندك‌اندك جمع ساخته چون ازگل بسیار گرفته شود قدر محسوسی ازآن چربی بهم‌می‌رسد، در خوشبوئی و عطریت به‌درجه‌ایست که اگر یك‌قطره از آن بر کف مالیده شود، مجلسی را معطر می‌سازد و چنان ظاهرمی‌شود که چندین غنچه گل سرخ یك بار در شگفتن آمده باین شوخی و ملایمت بوی‌نمی باشد. دلهای‌رفته را بجا می‌آورد وجانهای پژمرده را شگفته می‌سازد. بـه‌جلد وی‌این اختراع یك‌عقد مروارید به‌مخترع آن عطا فرمودم. سلیمه سلطان‌بیگم نورالله مرقدها حاضر بودند. این‌روغن را عطر جهانگیری نام نهادند.

در هوای هندوستان اختلاف تمـام مشاهده [۱۰۶ الف] میشود . در همین فصل دی در لاهورکه‌واسطه است میان ولایت وهندوستان درخت توت بارآورد به‌همان شیرینی و لطافتی کـه در وقت خود میرساند رسانید ومردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند، این معنی راواقعه‌نویس نوشته بود.

در همین ایام بخترخان کلاونت کـه به عادلخان نسبت تمـام دارد چنانچه برادرزاده خود را به‌عقد او درآورده واورا درگویندگی دوربت گفتن‌خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان‌وفقیران‌ظاهر گشت. اوراطلبیدم واستفسار احوال او نموده در رعایت خاطراو کوشیدم. در مجلس‌اول ده‌هزار روپیه نقد وپنجاه‌پارچه ازهمه قسم ویك تسبیح مروارید بـاو بخشیدم و اورا مهمان آصف‌خان ساخته فرمودم که به‌واجبی از احوال او خبردار باشد. این معنی‌ظاهر نشده که خود بی‌اذن ورخصت عادلخان آمده یاآنکه‌اورا به‌این لباس فرستاده تاحقیقت‌کنکاش اینجا دریافته خبر مشخص جهت‌او ببرد، وغالب ظن‌آن است‌کـه اوبـااین نسبت بـی‌تجویز عادلخان نیامده باشد ودلیل برصحت این‌معنی عرضداشتی است‌که میرجمال‌الدین حسین که درین‌ایام به‌عنوان ایلچی‌گری در بیجاپور است، نوشته بود کـه عادلخان اظهار نموده کـه آنچه‌نسبت به‌بخترخان از جانب بندگان حضرت‌به‌وقوع‌آید گویا آن شفقت ومرحمت درباره من از قوه به فعل آمده است. بدین‌جهت در رعایت او افزوده تااینجا بود هرروز به عنایت تازه سرافرازی می‌یافت. شبها در ملازمت بسرمی‌برد. ودر پتها که عادلخان بسته و مخترع‌آن طرز است که آن را نورس نام نهاده میشنوانید. تتمه‌احوال او در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد.

درین‌روزها جانوری از ولایت زیرآباد آورده بودند که رنگ‌اصلی بدن او مـوافق رنگ طوطی است. لیکن در جثه ازو کوچکتر است. یکی از خصوصیات این جانورآن است

که تمام شب پای خودرا برشاخ درختی ویاچوبی که اورا برآن نشانیده باشند بندکرده‌خود را سراشیب می‌سازد وباخود زمزمه‌می‌کند. چون روز شد بربالای آن شاخ درخت درست می‌نشیندا گرچه می‌گویند که جانورانرا هم‌عبادتی [۱۰۶ب]می‌باشد، اماغالب ظن آن است که این فعل طبیعی او باشد. آب‌مطلق نمی‌خورد در طبیعت او کار زهر می‌کند باآنکه بقای حیوانات برآب است.

اخبارخوش: درماه بهمن اخبار خوش پیامی رسید. اول خبر اختیارکردن رانا امرسنگه اطاعت وبندگی درگاه را. کیفیت این‌مقدمه آن است که چون فرزند سعادت‌مند بلنداقبال سلطان‌خرم از جهت نشاندن تهانجات بسیار خصوصاً درجایی که به‌چند واسطه زبونی آب وهوا وصعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در آنجاها نشستن تهانجات ممکن نباشد و از جهت دوانیدن افواج قاهره متعاقب یکدیگر به‌ملاحظه شدت گرما وکثرت باران واسیرشدن واهل وعیال اکثر سکنه آنذبار کار بر رانا بنوعی تنگ ساخته بودند که معلوم اوشد که اگر زمان‌قلیلی دیگر باین روش بروبگذرد یاازآن ملك آواره یاگرفتار خواهدشد، لاعلاج اختیاراطاعت ودولتخواهی کرده لوپ‌کردن خالوی خودرا باهرداس چهاله که‌ازمردم معتبر فهمیده اوبود، پیش آن فرزند اقبال‌مند فرستاده التماس نمودکه اگر آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از تقصیرات اونموده تسلی‌خاطر اوشود ونشان پنجه مبارك از برای او بگیرد، او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید، وپسر جانشین خودرا که‌کرن است به درگاه والا فرستد تابطریق سایر راجه‌ها درسلك بندگان این درگاه منتظم بوده خدمت نماید، و ازجهت پیری اوراازآمدن به‌درگاه معاف دارند. بنابربن آن‌فرزند نیز آنهارا همراه ملاشکراللهدیوان خودکه اورا بعد ازاتمام این‌مهم به‌خطاب افضلخانی سرافراز فرمودم وسندرداس میرسامان خود که‌بعدازانصرام این‌کار به‌خطاب رای رایان ممتاز شد، به‌درگاه والافرستاده حقیقت را معروض داشت.

چون پیوسته همت‌والا نهمت معروف آن است که تاممکن باشد خانواده‌های قدیم را خراب نسازیم، غرض‌اصلی‌آن بودکه چون‌رانا امرسنگه وآبای او مغرور به‌استحکام‌کوهستان ومکان خودشده یکی از پادشاهان هندوستان [۱۰۷الف] را ندیده‌اند واطاعت ننموده‌اند در ایام دولت من این‌مقدمه از پیش نرود حسب‌الالتماس آن فرزند تقصیرات او را مقرون به عفونموده فرمان عنایت‌آمیزی که سبب خاطرجمعی اوباشد ونشان پنجه مبارك عنایت فرمودم وفرمان مرحمت عنوان‌به‌آن‌فرزند نوشتم‌که اگر نوعی نماید که آن مقدمه به‌وقوع آیداین خدمت‌عمده را دلخواه کرده خواهد بود. آن فرزندنیز آنهارا همراه ملاشکرالله وسندرداس

پیش رانا فرستاد تاتسلی‌اونموده امیدوار به‌عنایت‌ومراحم شاهی ساختند وفرمان‌عنایت‌عنوان و نشان پنجه‌مبارك را باو دادند. وقرار یافت که روز یکشنبه بیست‌وششم اوبافرزندان آمده آن فرزند اقبالمند را ملازمت نماید.

ودوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیرمایه فتنه وفساد بود رسید که الله‌تعالی از کرم خود اورا نیست ونابود ساخت و به اجل طبیعی درگذشت.

سیوم خبر شکست‌ورزی که به‌قصد گرفتن قلعه وبندرسورت استعداد تمام نموده آمده ودر حوالی بندر مذکور میان انگلیزان که پناه بدین بندر آوردنـد و ورزی جنگ افتاد و اکثر جهازات او ازآتش‌بازی‌انگلیزان سوخته شد ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت وکس‌نزد مقربخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاده ودرصلح زده اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم نه به‌قصدجنگ.انگلیزان این جنگ را برانگیختند. دیگر خبررسید که چندی از راجپوتان که زدن وکشتن عنبررا بخود قرارداده‌بودند، درهمین‌روزها کمین‌کرده و فرصت جسته‌خود را باومیرسانند وزخم ناقص ازدست‌یکی ازآنها بدو میرسد مردمی که در گـرد عنبر بودند، آن‌راجپوتان‌را کشته عنبررا به‌منزل اومی‌رسانند. هیچ نمانده بود که آن‌مخذول معدوم گردد. آخر این ماه که در بیرونهای اجمیر به‌شکار مشغول می‌بودم، محمدبیگ ملازم فـرزند بلنداقبال‌مند سلطان خرم رسید وعرضداشت آن‌فرزند گذرانیده معروض داشت کـه رانا با پسران خود آمده شاهزاده‌را ملازمت نمود. وکیفیت اینحال از عرضداشت او معلوم‌میشود در حال روی نیاز به‌درگاه بی‌نیاز آورده‌سجده شکرنمودم واسب وفیل وخنجرمرصع به محمد-بیگ‌مذکور عنایت‌کرده اورا بهخطاب ذوالفقارخانی سرافراز فرمودم. ازمضمون عرضداشت چنان‌معلوم‌شد که روز یکشنبه بیست‌وششم بهمن‌ماه رانا باآداب [۱۰۷ب] وتوره‌که بنده‌هـا ملازمت نمایند فرزند اقبالمند را ملازمت کرد. یك‌لعل‌کلان مشهوری کـه در خانه اوبود با پاره مرصع آلات وهفت‌زنجیر فیل که بعضی ازآن لایق خاصه بود و ازفیلان اوکـه بدست نیامده‌بود همین مانده بود ونه راس اسب پیشکش گذرانید. آن‌فرزند هم‌ازروی‌کمال عنایت نسبت به‌او پیش آمد چنانچه وقتی که رانا پای‌آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود می-خواست آن فرزند اقبالمند سراورا دربرگرفته بنوعی تسلی نمود کـه خاطراو جمـع‌شد و خلعت فاخره باشمشیر مرصع واسب‌بازین مرصع وفیل‌خاصه بابراق نقره بـاوعنایت کرد و چون از جمله آن جماعه که بااو بودند بیشتراز صدکس نبودکه قابل سروپادادن باشد صدو بیست سروپاوپنجاه رأس اسب ودوازده کهپوه مرصع به‌آنها داد. چـون روش زمینداران آن است که پسر جانشین باپدر به‌یکجا ملازمت سلاطین نمی‌آید، اوهم اینشیوه را مرعی داشته

کرن را که پسر صاحب‌تیکه او بود، همراه خود نیاورده بود. ازین جهت که ساعت‌روان‌شدن آن فرزندسعادتمند بلنداقبال ازآنجا آخرهای همان‌روز بود، اورا رخصت نموده تارفته کرن را بملازمت فرستد. بعد ازرفتن اوکرن‌آمده ملازمت کرد. باوهم خلعت فاخره باشمشیرمرصع واسب‌بازین‌مرصع وفیل خاصه عنایت کرد وهمان‌روزکرن را دررکاب خودگرفته روانه‌درگاه والاشد.

سیوم اسفند ارمذ از شکار به‌اجمیر معاودت واقع‌شد. از هفدهم بهمن تاغایت تـاریخ مذکور که ایام شکار بود، یك‌ماده‌شیر باسه‌بچه وسیزده‌نیله‌گاو شکارشده بود. شاهزاده‌کامکار دوشنبه دهم‌ماه‌مذکور در ظاهرموضع‌دیورانی که درنزدیکی‌شهراجمیر واقع است نزول نموده حکم‌شد که جمیع امرا به‌استقبال‌رفته هریك‌درخور حالت‌خود ونسبت خود پیشکش بگذرانند وفردا که روزیکشنبه یازدهم باشد به‌سعادت ملازمت مشرف گردد. روزدیگر شاهزاده بکوکبه و شکوه‌تمام باجمیع عساکر فیروزکه همراهی آن فرزند به‌خدمت تعیین بودند داخل‌دولتخانه خاص وعام گشت، ودوپهرو دوگهری ازروزگذشته که‌ساعات ملازمت بود دولت کـورنش یافت وسجدات‌وتسلیمات بجاآورده، یك [۱۰۸ الف] هزار اشرفی وهزار روپیه‌بطریق‌نذر و یك‌هزارمهرو یك‌هزار روپیه به‌عنوان تصدق گـذرانید. آن‌فرزند را پیش طلبیده درآغـوش گرفتم‌وسروروی اورا بوسیده به‌مهربانیها ونوازشهای خاص اختصاص بخشیدم. چون ازلوازم خدمت وگذرانیدن نذر وتصدق بازپرداخت معروض‌داشت که اگر حکم شودکرن به سعادت سجده وکورنش سرافراز گردد. حکم فرمودم‌که اورا بیاورند. بخشیان به‌آداب مقرر حاضر ساختند. بعد از فراغ کورنش وسجده حسب‌الالتماس فرزند خرم حکم کردم‌که اورا برجهرو- که دست‌چپ مقدم‌ایستاده کنند. بعد ازآن به‌خرم‌حکم فرمودم که‌رفته‌والده‌های خود را ملازمت نماید. وخلعت خاصه که مشتمل بود برچارقب مرصع وقبای زربفت ویك‌تسبیح مـروارید به آن‌فرزند عنایت‌شد. وبعدازتسلیم خلعت خاصه واسب خاصه‌بازین مرصع وفیل خاصه‌مرحمت شد وکرن‌را هم به‌خلعت فاخره وشمشیر مرصع سرافراز ساختم وامرا و منصبداران جماعه به سعادت‌کورنش وسجده سربلندی یافته نذرها گذرانیدند وهریك درخور خدمت ومرتبه خـود به عنایت سرافراز گشتند. چون‌به‌دست‌آوردن دل کرن‌که وحشی طبیعت ومجلس نـادیده ودر کوهستان به‌سربرده ضرور بود، بنابران هرروز مرحمتی تـازه مینمودم. چنانچه در روز دوم ملازمت خنجرمرصع وروزدیگر اسپ خاصه عراقی بازین مرصع بدوعنایت شد. ودر همیـن روز به دربار محل رفته از جانب نورجهان‌بیگم هم به‌خلعت فاخره وشمشیر مـرصع واسب بازین وفیل خاصه باتلایر مرحمت شد. سربـلندی یافت و بعدازاین عنایات تسبیح مروارید

گرانبها مرحمت نمودم. روز دیگر فیل‌خاصه باتلایر مرحمت شد. چون در خاطر بود که از هرجنس وازهرچیز باو داده‌شود، سه‌دست‌باز وسه‌دست‌جره ویك‌قبضه شمشیر خاصگی ویك بکتر ویك‌جوشن خاصگی ودوانگشتری یکی نگین‌لعل ویکی نگین زمرد بدوعنایت نمودم، و در اواخرماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه از قماش‌گرفته تا بقالی ونمد وتکیه و از هرقسم‌خوشبوی باظرفهای طلا ودومنزل بهل گجراتی‌واقمشه را درصدخوان نهاده واحدیها به‌دست ودوش گرفته در دیوانخانه خاص وعام حاضر ساختند ومجموع بدو مرحمت نمودم.

دیانتخان همیشه درمجلس بهشت آئین سخنان نالایق وکنایتهای صریح به‌اعتمادالدوله وپسر او آصف‌خان میگفت یك‌دومرتبه اعراض‌نموده اورا ازین گفت‌شنود ناخوش منع کردم به‌هیچوجه با [۱۰۸ب] خود پس نیامد. چون خاطراعتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم وبا سلسله ایشان نسبتها وپیوندها شده‌بود. این معنی برطبع من گران آمد تاآنکه شبی بی‌تقریب وبیجهت‌باز سخنان گفتن آغازکرد وآن‌مقدارگفت‌که آثار رقت وآزردگی تمام دربشره‌اعتماد الدوله ظاهرگشت. صباح آن بدست یکی‌از خدمتیهای درگاه اورا به نزد آصف‌خان فرستادم که چون شب سخنان‌بی‌مزه نسبت به‌پدرت مذکور ساخته اورا بتو سپردم خواه دراینجاخواه درقلعه گوالیار هرجا میخواهی نگاه‌دار. مادام‌که تلافی وتدارك خاطر پدرت نکند گناه اورا نخواهم بخشید. حسب‌الحکم آصف‌خان اورا به‌قلعه‌گوالیار فرستاد ودرهمین‌ماه جهانگیرقلی‌خان به‌اضافه منصب سرافراز گشت دوهزاروپانصدی ذات ودوهزارسوار بود پانصدی ذات و سوار اضافه‌منصب‌عنایت شد.

احمدبیگ‌خان که از بنده‌های‌قدیم این دولت است درسفر صوبه کابل ازو بعضی تقصیرات به‌وقوع آمد ومکرر از نفاق ونارسائیهای او قلیج‌خان که سردار لشکر بود، شکوه نمود بالضرورت اورا به‌درگاه طلب‌نمودم وبجهت تنبیه وتأدیب به‌مهابت‌خان سپردم که در قلعه رنتنبهور نگاهدارد. وقاسم‌خان حاکم بنگاله دوقطعه لعل پیشکش فرستاده بود به‌نظر گذشت چون ضابطه کرده‌ام که درویشان وارباب حاجت راکه دردرگاه والا جمع شده‌باشد، بعدازدو پهرشب به‌نظر درآوردند. درین‌سال به‌همین‌روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه‌هزار روپیه‌ویك‌لك‌ونودهزاربیگه زمین وچهارده‌موضع دروبست و بیست شش قلبه‌زراعت ویازده‌هزار خروارشالی مرحمت نمودم وهفتصدوسی ودودانه مروارید به‌قیمت سی‌وشش‌هزار روپیه به‌جمعی از بندگان که ازروی اخلاص گوش خودرا سوراخ نموده بودند عنایت‌کردم ودراواخر ماه‌مذکور خبر رسید که چهارگهری‌ونیم از شب‌یکشنبه یازدهم‌ماه گذشته دربلده برهانپور الله‌تعالی از دختر شاهزاده‌مراد به‌فرزند سعادتمند سلطان‌پرویز پسری کرامت فرمود

سلطان دوراندیش اورا نام نهادم.

نوزدهم ازجلوس همایونی

روز شنبه غره فروردین ماه‌سنه۱۰ مطابق بیستم‌شهر صفرسنه ۱۰۲۴ پنجاه‌وپنج پل گذشته حضرت‌نیراعظم ازبرج حوت به‌شرف‌خانه‌حمل‌نزول‌اجلال ارزانی [۱۰۹ الف] داشت بعدازگذشتن ازسه‌گهری ازشب یکشنبه برتخت دولت جلوس واقع‌شد. جشن نوروزی‌وآئین‌بندی به‌همه‌ساله ترتیب‌یافته شاهزاده‌های والاقدر وخوانین‌عظام واعیان حضرت وارکان‌دولت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند. روزغره‌برمنصب اعتمادالدوله که پنجهزاری‌ذات و پنجهزار سوار بود هزاری‌ذات افزوده شدو به‌کنورکرن وجهانگیرقلی‌خان‌وراجه‌نرسنگه دیواسبان خاصه مرحمت نمودم‌وروز دوم پیشکش آصف‌خان ازنظر گذشت‌پیشکش‌پسندیده از جواهر ومرصع آلات واقمشه ازهرقسم وهرجنس ترتیب داده بود. به‌تفصیل دیده‌شد. آنچه پسند خاطر افتاد موازی هشتادوپنجهزار روپیه بود. در همین روز شمشیرمرصع مع‌پردله و بندوبار به‌کرن و یك‌زنجیر فیل به‌جهانگیرقلی‌خان مرحمت شد.

چون اراده توجه به‌طرف دکن و آن حدود قرار داد خاطر بود به‌عبدالکریم‌معموری حکم فرمودم که به‌مندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سرنو تعمیرنماید وعمارات سلاطین ماضی را مرمت‌کند. روزسیوم پیشکش راجه نرسنگه دیو به‌نظر درآمد یك‌لعل‌و پنج دانه مروارید ویك‌زنجیر فیل به‌درجه قبول افتاد. روزچهارم به‌منصب مصطفی‌خان پانصدی‌ذات ودوصدسوار افزوده‌شدکه هزاروپانصدی ذات ودوصدوپنجاه سوار بوده باشد. روز پنجم‌علم ونقاره به‌اعتمادالدوله مرحمت نمودم وحکم‌شدکه نقاره می‌نواخته باشد وبرمنصب آصف‌خان هزاری‌ذات وهزارسوار افزوده شد، که چهارهزاری ذات ودوهزار سوار بوده باشد وهفتصد سوار نیزبر منصب‌راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت‌وطن‌یافت که به موعد مقرر به درگاه حاضرشود. درهمین‌روزپیشکش ابراهیم‌خان ازنظرگذشت، ازهرقسم‌چیزها پسندیده خاطرافتاد وگشن چند از راجه زادهای ولایت نگرکوت به‌خطاب راجگی سرافراز گردید. روزپنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله درچشمهٔ نور ازنظر اشرف‌گذشت. مجلس‌عالی ترتیب یافته بود. ازروی شگفتگی تمام پیشکش‌او دیده‌شد. از جواهرمرصع‌آلات و اقمشه نفیسه موازی یك‌لك روپیه مقبول افتاد وتتمه بازگشت‌شد. وروزهفتم برمنصب گشن سنگه که‌دوهزاروپانصد سوار بود هزاری‌ذات افزودم، درین‌روز در حوالی چشمه نوریك شیرشکار شد. درهشتم کرن را به منصب‌پنجهزاری‌ذات وسوارسرافراز ساختم ویك‌تسبیح مرواریدازمرواریدو زمردکه لعلی در

میان‌داشت و به‌اصطلاح هندوان‌آن‌را‌سمرنی گویند باو عنایت شد. برمنصب ابراهیم‌خان هزاری ذات وچهارصدسوار افزودم که اصل [۱۰۹ب] واضافه دوهزاری ذات وهزارسوار بوده‌باشد و برمنصب حاجی بی‌اوزبك‌سیصدسوار افزوده‌شد. و برمنصب راجه‌سیام‌سنگه‌پانصدی ذات‌افزودم که دوهزاروپانصدی ذات وهزاروچهارصد سوار بوده باشد.

روزیکشنبه کسوف شد.دوازده گری از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن نمود و از پنج‌حصه چهارحصه حضرت نیراعظم درعقده ذنب منکسف شد و از آغاز گرفتن خود تاروشن شدن به‌هشت گهری کشید تصدقات از هرجنس وهرچیز از فلـزات وحیوانات و نباتات وحبوبات به‌فقرا وساکنین وارباب احتیاج داده شد. دریـن‌روز پیشکش راجه‌سورج سنگه ازنظر گذشت. آنچه‌برداشته شدموازی‌چهل‌وسه‌هزار روپیه بود. پیشکش بهادرخان حاکم قندهار درین‌روز بنظر گذشت مجموع به‌چهارده‌هزار روپیه رسید.

تولد داراشکوه: دوپهر ازشب گذشته مطابق‌شب دوشنبه بیست‌ونهم صفر به طالع‌قوس درخانه باباخرم از دختر آصف‌خان پسر تولد شد اورا داراشکوه نام نهادم. امید که قدم او درین دولت ابد پیوند وبرپـدر اقبال مندش مبارك بـاشد. برمنصب سیدعلی بارهه پانصدی ذات وسیصد سوار افزوده‌شد که هزاروپانصدی ذات وهزارسوار بوده باشد. درتاریخ دهم پیشکش اعتبارخان به‌نظر درآمد ازجمله‌پیشکش اوموازی چهل‌هزار روپیه مقبول افتاد. درین روز برمنصب خسرو بی‌اوزبك سیصدسوار وبرمنصب منگلی‌خان پانصدی‌ذات ودوصـدسوار افزوده‌شد. یازدهم پیشکش مرتضی‌خان ازنظر گذشت. از جمله جواهـر او هفت‌قطعه لعل و یك‌تسبیح مروارید ودوصد وهفتاددانه دیگر برداشته آنچه ازپیشکش‌او مقبول افتاد موازی‌یك لك وچهل وپنجهزارروپیه بود. دردوازدهم پیشکش میرزا راجه بها وسنگه وراوت شنگر از نظر گذشت. درسیزدهم ازپیشکش خواجه‌ابوالحسن یك‌قطعه لعل‌قطبی ویك الماس و یك‌عقد مروارید وپنج انگشتری‌وچهاردانه مروارید کلان وپاره‌اقمشه که مجموع سی‌ودوهزار روپیه باشد مقبول افتاد.

روز چهاردهم برمنصب خواجه ابوالحسن‌هزاری ذات وپانصدسوار افزودم و برمنصب وفادار خان هفتصد وپنجاهی ذات ودوصدسوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزارو دوصدسوار بوده باشد.درهمین‌روزمصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت‌دریافت. بعدازسرانجام مهام گرجستان برادر [۱۱۰الف] عالی مقدار اورا باکتابت مشتمل برانواع محبت واظهار صداقت فرستاده بود. باچنداس اسپ و اشتر وچنداقمشه حلب کـه از جانب روم بجهت آن برادر کامگار آمده بود ونه قلاده‌سگ فرنگی کلان‌درنده کـه به طلب آن

آن‌ایمای رفته بودبه‌دست اوروانه ساخته‌بودند،بنظر درآورد.

مرتضی‌خان به‌خدمت تسخیر قلعه کانکره که درکوهستان پنجاب بلکه از معموره‌عالم به‌استواری و استحکام آن قلعه نشان نمی‌دهند، درین روز رخصت یافت. از ابتدای که صیت‌اسلام به‌دیار هندوستان‌رسیده تااین‌زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت به‌وجود این نیازمند درگاه الهی‌آراستگی دارد، هیچ‌یك از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته. در ایام‌والدین بزرگوارم‌یك‌مرتبه لشکر پنجاب برسراین‌قلعه تعیین شدند. مدتی در قبل‌ومحاصره داشتند. آخرالامر منصوبه‌بد نشست که قلعه‌به‌دست نیامد وآن لشکر به‌مهمی از آن ضرورتر مقررگشت. دروقت رخصت فیل‌خاصه باتلایر به‌مرتضی‌خان مرحمت نمودم وراجه‌سورج مل ولد راجه باسوهم چون‌ولایت اومتصل بدین‌قلعه بود تعیین یافت وبرمنصب سابق او پانصدی ذات وسوار افزوده‌شد ورای سورج‌سنگه از جاگیر خود آمده ملازمت کرده یکصد و یکعدد اشرفی نذر گذرانید. درهفدهم پیشکش میرزارستم به‌نظر درآمد. دوخنجر مرصع ویك‌تسبیح مروارید وباچندطاق پارچه ویك‌زنجیر فیل‌وچهاراسب به‌درجه قبول‌رسید وتتمه بازگردانیدم. پانزده‌هزار روپیه به‌قیمت‌آنها باشد. درین‌تاریخ پیشکش کشن‌سنگه که موازی ده‌هزارروپیه بود و پیشکش اعتقادخان که هژده‌هزارروپیه‌به‌قیمت درآمد ازنظر گذشت. روزهژدهم پیشکش جهانگیرقلی‌خان دیده‌شد. ازجواهر واقمشه مقدار یازده‌هزارروپیه قبول افتاد. برمنصب‌اعتقاد-خان که هفتصدی ذات ودویست‌سوار بود، هشتصدی ذات وسیصدسوار افزودم که اصل و اضافه هزارو پانصدی ذات وپانصد سوار باشد خسروبی‌اوزبك که از سپاهیان قرار داده‌بود به مرض اسهال درگذشت.

روز بیستم که پنجشنبه بود، بعد از گذشتن دوپهر وچهارگهری آغاز شرف شد. درین روز فرخنده برتخت سعادت وفیروزی جلوس [۱۱۰ب] نمودم. مردم تسلیمات مبارك‌بادی بجای آوردند. چون‌یك‌پهر ازروزمذکور باقی ماند، متوجه چشمه نور شدم. پیشکش مهابت خان به‌موجب قرارداد درآنجا به‌نظر درآمد. از جواهر نفیسی ومرصع‌آلات واقمشه وآنچه ازهرقسم‌وهرجنس بخاطر رسید ترتیب‌داده‌بود؛ازجمله کهپوه مرصع‌حسب‌الالتماس او زرگران سرکار خاصه ساخته بودند که از روی‌قیمت مثل آن در سرکارخاصه‌من نبود. یك‌لك‌روپیه قیمت‌شده سوای آن ازجواهر دیگر اجناس یك‌لك وسی‌وهشت‌هزار روپیه برداشته‌شد.الحق که پیشکش‌نمایانی‌بود. به‌مصطفی‌بیگ فرستاده دارای ایران بیست‌هزار درب که ده‌هزارروپیه باشد، عنایت‌کردم. در بیست‌ویکم خلعت به‌دست عبدالغفور به‌پانزده‌کس از امرای دکن فرستادم. راجه بکرماجیت به‌جاگیر خود رخصت یافت وپرم نرم خاصه به‌اومرحمت شد. در

همین روزها کمرمرصع به‌مصطفی‌بیگ ایلچی عنایت نمودم. برمنصب هوشنگ پسراسلام‌خان که هزاری ذات و پانصدسوار بود، پانصدی‌ذات ودوصد سوار افزودم. دربیست وسیوم ابراهیم خان به‌صاحب صوبگی بهار سرافراز شد. ظفرخان‌را حکم شد که متوجه‌درگاه شود. برمنصب ابراهیم‌خان که دوهزاری ذات وهزارسوار بود پانصدی‌ذات وهزارسوار افزودم. سیف‌خان در همین روزها به‌جاگیر مرخص‌شد.

حاجی‌بی‌اوزبك به‌خطاب اوزبك‌خانی سربلند گشته رخصت جاگیر یافت. بهادر ملك از تعینات لشکر دکن که منصب دوهزارو پانصدی ذات ودوهزارو یکصدسوار داشت به اضافه پانصدی ذات ودوصدسوار ممتاز گشت. برمنصب خواجه‌تقی که هشتصدی ذات ویکصد وهفتاد سوار بود، دوصدی‌دیگر افزوده‌شد. در بیست‌وپنجم برمنصب سلام‌الله عرب دویست سوار اضافه مقرر‌گشت که هزاروپانصدی ذات وهزار سوار باشد. از اسپان‌خاصه سیاه‌ابلقی که دارای ایران فرستاده بود به‌مهابت‌خان عنایت نمودم.

آخر روزپنجشنبه به‌خانه باباخرم رفتم وتایك‌پهرشب آنجا بودم. پیشکش دوم اودر این‌روز از نظر اشرف گذشت. درروز اول که ملازمت نمود یك‌قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت به‌آن فرزند گذرانیده بود وجوهریان [۱۱۱الف] به شصت‌هزار روپیه قیمت نمودند گذرانید. اما آنقدر که تعریف مـی‌کردند نبود. وزن این‌لعل هشت تانگ است و سابق رای مالدیو که سردار قبیله‌را تهور واز رایان عمده هندوستان بود، درتصرف داشت. ازو به‌پسراو چندرسین منتقل گشت واو درایام پریشانی‌وناکامی به رانا اودی‌سنگه فروخت. و ازو به‌رانا پرتاب‌سنگه رسید واز رانا پرتاب به‌این‌رانا امرسنگه انتقال‌یافت وچون‌تحفه‌ای به ازآن درسلسله‌آنها نبود باتمام فیلان خودکه دراصطلاح هندوان کهته چهار می‌گویند درروز ملازمت به‌فرزند اقبالمند باباخرم گذرانید و حکم کردم که درآن لعل چنین نقش کنند که به سلطان‌خرم درحین ملازمت راناامرسنگه پیشکش نموده چند‌چیز دیگرهم‌درآن‌روز ازپیشکش‌ـ های باباخرم مقبول افتاد. ازآن‌جمله صندوقچه بلوری بود کاروندیك در غایت تکلف‌ساخته بودند باچندقطعه زمرد وسه‌انگشتری وچهارراس اسپ عراقی ودیگر متفرقات که قیمت آنها هشتادهزار روپیه می‌شد.درین‌روزکه بخانه‌او رفتم پیشکش کلانی ترتیب داده بود تقریباً چهار پنج لك روپیه اسباب نفایس به‌نظر درآمد. ازمجموع آنها موازی‌یك‌لك روپیه برداشته تتمه را به‌اومرحمت‌نمودم. دربیست‌وهشتم برمنصب خواجه‌جهان که سه‌هزاری ذات وهزاروهشتصد سوار بود پانصدی ذات وچهارصد سوار افزودم. درآخرماه به ابراهیم‌خـان اسپ وخلعت و خنجر مرصع وعلم ونقاره مرحمت نموده رخصت‌صوبه بهار ارزانـی داشتم. خدمت عـرض

مکرر را که به‌خواجگی حاجی‌محمد تعلق داشت، چون او وفات یافت به‌مخلص‌خان که اعتمادی بود، مرحمت فرمودم. سیصدسوار برمنصب زورآورخان افزوده‌شد که هزاری ذات و سوار باشد.

چون ساعت‌رخصت کنورکرن نزدیك‌بود میخواستم که اورا پاره برتفنگ‌اندازیهای خود آگاه سازم. درین‌اثنا قراولان خبرماده‌شیری آوردند. باآنکه قرارداد آن‌است‌که بغیرشیر نر شکارنکنم به‌ملاحظه آنکه مبادا تارفتن‌او شیری دیگر بهم‌نرسد به‌همین‌شیرماده متوجه شدم وکرن‌را همراه برده ازوپرسیدم که‌هرجای اوراکه بگویی‌حکمی بزنم بعداز قرارداد بجایی که شیررا در قبل داشتند رسیدم. برحسب اتفاق باد وشورش درهوابهم رسید و فیل ماده که بران [۱۱۱ب] سوار بودم واهمه شیراورا مضطرب‌داشت، دریکجا قرار نمی‌گرفت باین‌مانع قوی تفنگ را به‌جانب‌اوراست ساخته آتش‌دادم. اللّه‌تعالی به‌کرم خودمرا ازآن راجه‌زاده شرمنده نساخت وچنانچه قرارداد بود، در میان چشم‌او زده اورا انداختم. کرن در همین روز التماس تفنگ خاصه نمود. تفنگ‌رومی‌خاصگی بدومرحمت‌نمودم. چون‌به‌ابراهیم‌خان درروز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل‌خاصگی مرحمت نمودم یك‌فیل به‌بهادر ملك وفیل دیگر به وفادارخان عنایت نموده‌فرستادم. هشتم‌اردی‌بهشت مجلس‌وزن قمری ترتیب‌یافت وخودرا به نقره ودیگر اجناس وزن‌کرده به‌مستحقان ومحتاجان‌تقسیم‌فرمودم. نوازش‌خان به‌جاگیرخود که درصوبه مالوده بود رخصت‌یافت. درهمین روزها فیلی به‌خواجه‌ابوالحسن مرحمت کردم. در تاریخ نهم خان‌اعظم که درآگره اورا نگاه می‌داشتم وحکم‌طلب شده بود آوردند. باآنکه‌ازو تقصیرات‌بسیار به‌وقوع آمده بود وآنچه درباب اوبه‌عملی آورده بودم همگی حق باحق بوده دروقتی‌که اورا به‌حضورمن آوردند وچشم برو افتاد آثار خجالت درخود بیشتر ازو یافتم. تمامی تقصیرات اوبه عفومقرون ساخته شالی که درکمر داشتم به‌او مرحمت‌فرمودم.

به‌کنورکرن یك‌لك درب عنایت نمودم وراجه‌سورج‌سنگه درهمین‌روز فیل کلانسی رن راوت‌نام‌که از فیلان نامی اوبود آورده گذرانید. الحق نادر فیلی است. داخل فیلان خاصه کردم در دهم پیشکش خواجه‌جهان که ازآگره بجهت من به‌دست‌پسرخود فرستاده بود به‌نظر اشرف گذشت ازهرقسم چیزهابودبه‌چهل‌هزار روپیه قیمت‌شد. در دوازدهم پیشکش‌خان‌دوران که پنج‌توقوز اسب ودوقطارشتر وسگان تازی وجانوران شکاری بودبه‌نظر درآمد و درهمین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه‌سورج‌سنگه پیشکش گذرانید و داخل فیلخانه خاصه شد. بخترخان بعد ازآنکه مدت چهارماه درملازمت‌گذرانیده بود، دربن‌روز مرخص‌گشت. سخنان به‌عادل‌خان پیغام داده شد وسود و زیان دوستی ودشمنی را خاطرنشان اونمودم. تعهدات‌کرد

وچنین‌قرارداد که مجموع این‌سخنان را معقول‌عادلخان ساخته اورا به‌راه دولتخواهی واطاعت درآورد. دروقت رخصت‌هم به‌اوچیزها عنایت کردم. مجملا درین‌مدت اندك چه [۱۱۲الف] از سرکار خاصه وچه ازشاهزاده‌ها از تکلفات‌امرا که حسب‌الحکم به‌اونموده بودند قریب‌به یك‌لك‌روپیه حساب شد که‌به‌اورسیده است. درچهاردهم منصب وجلدوی باباخرم مشخص‌شد. منصب او دوازده‌هزاری ذات وشش هزار سوار بود به‌منصب برادرش پانزده‌هزاری ذات و هفت‌هزار سوار فرمودم که منصب او را برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوای دیگر را به‌صیغه انعام وجلدوی خدمت به‌اضافه‌منظور دارند و فیل خاصه بجی گج نام مع‌یراق که دوازده‌هزار روپیه را بود بدو مرحمت نمودم. درشانزدهم فیلی بـه‌مهابت‌خان عنایت شد. در هفدهم برمنصب راجه‌سورج‌سنگه که چهارهزاری ذات وسه‌هزارسوار بود، هزاری افزوده‌او را به‌منصب پنجهزاری سربلند ساختم. حسب‌الالتماس عبدالله‌خان برمنصب خواجه‌عبداللطیف که پانصدی ذات ودویست سوار بوده دویست اضافه نموده که هزاری ذات و چهارصدسوار باشد. عبدالله پسر خان‌اعظم که درقلعه رتهنبور محبوس بود به‌التماس پدرش اورا طلبیده‌بودم به‌درگاه رسید وبند ازپای اوبرداشته به‌خانه‌پدرش‌فرستادم. دربیست و چهارم راجه‌سورج‌سنگه فیل‌دیگر فوج سنگار نام به‌طریق پیشکش گذرانید. اگرچه این‌هم فیل خوب است و داخـل فیلان خاصه شد اما به‌آن فیل او نسبتی ندارد واو از نوادر روزگار است. بیست هزار روپیه قیمت شده.

دربیست‌وششم برمنصب‌بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ که هفتصدی‌ذات وپانصدسواربود سیصدی‌ذات افزوده شد که هزاری‌ذات وپانصدسوار باشد و برمنصب میرحاج والله‌یارکوکه که‌هریك هشتصدی‌ذات وپانصدسوار بودند دوصدی ذات‌اضافه مقرر گشت. درهمین‌روزخواجه زین‌الدین که از خواجه‌زاده‌های‌نقشبندی است ازماوراءالنهر آمده ملازمت نمود. هژده‌رأس اسپ پیشکش گذرانید. قزلباش‌خان که از کومکیان صوبه گجرات بود، چون بـی‌رخصت صاحب صوبه به‌درگاه‌آمده‌بود، حکم فرمودم که احدی اورا مقید ساخته بازنزد حاکم گجرات برده رساند، تادیگری‌را این‌هوس نشود. برمنصب مبارکخان شیروانی پانصدی افزوده شد که هزاروپانصدی ذات وهفتصدسوار باشد. دربیست‌ونهم یك‌لك‌روپیه به‌خان‌اعظم مرحمت‌نمودم وحکم‌شد که پرگنه داسنه و پرگنه کاسنه که موافق پنجهزاری ذات مـی‌شود، به‌جاگیراو مقرر باشد. ودرآخرهمین‌ماه جهانگیرقلی‌خان را بابرادران وخویشان به‌آله‌آباد که جاگیرآن مقرر شده‌بود رخصت [۱۱۲ب] فرمودم. ودرین‌مجلس بیست‌رأس اسپ وقبای پرم‌نرم خاصگـی و دوازده‌رأس آهو وده‌قلاده‌سگ تازی به‌کرن مرحمت‌شد وروزدیگر که غره خرداد بود چهل

رأس اسب وروزدوم چهل‌ویك‌رأس،وروزسیوم بیست‌رأس که درعرض سه‌روز یکصدو یـك رأس بوده باشد به‌انعام کنون‌کرن مقرر گشت. ودرعوض‌فیل فوج سنگارفیلی از فیلان خاصه که ده‌هزار روپیه قیمت داشت به‌راجه‌سورج‌سنگه مرحمت نمودم. ودرپنجم ماه مذکور جیره وده‌قبا وده‌کمربند به‌کرن عنایت‌شد. ودد بیستم یك‌زنجیرفیل دیگر مرحمت نمودم.

ملاگدایی:درین روزها واقعه‌نویس کشمیرنوشته بود که ملاگدایی نام درویشی‌مرتاض که چهل‌سال دریکی از خانقاهای بلده مذکور منزوی بوده دوسال‌قبل ازآنکه ودیعت حیات بازسپارد ازوارثان آن خانقاه استدعانموده که اگر رخصت باشد جهت‌دفن‌خودگوشه‌ای‌درین خانقاه اختیارنمایم. آنها گفتند چنین باشد. القصه جای اختیار نموده چون مدت‌مذکورسپری می‌گردد به‌دوستان وعزیزان وآشنایان خود اظهارمی‌نمایندکه به‌من حکم‌رسیده که امانتی‌که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شوم. چندی‌که حاضربودند ازگفت‌وشنود او متعجب شده اظهار می‌کنند که انبیارا برین‌سر اطلاع‌نیست‌چگونه باور توان نمود؟ می‌گویدکه‌به‌من چنین حکم‌شده. وبعد از آن به‌یکی از معتقدان خود که از قاضی‌زاده‌های آن‌ملك است‌متوجه شده می‌گویدکه مصحف مرا که به‌مقصدتنکه می‌ارزد هدیه نموده صرف‌برداشتن من خواهی نمود. چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من‌خبرخواهی گرفت واین گفتگو درروز پنجشنبه‌واقع می‌شود وهمه اسباب حجره خودرا به‌آشنایان ومریدان‌قسمت‌نموده آخرهمان‌روز به‌حمام رفته غسل‌مینماید. قاضی‌زاده مذکور پیش‌ازآنکه بانگ نماز بشنود به‌خانقاه آمده تفحص احوال می‌نماید. چون به‌درحجره‌می‌رسد. در حجره‌را پیش‌کرده خادمی‌را بردرنشسته‌می‌بیند. ازخادم احوال رامی‌پرسد. او می‌گوید که ملاسفارش نموده که دراین خانه تابخودی خود بازنشود به‌حجره درنخواهی‌آمد.ساعتی ازاین‌سخن نگذشته‌که درحجره باز می‌شود. قاضی‌زاده باآن خادم درمی‌آیند می‌بینندکه روبه‌قبله به‌دوزانو نشسته جان به‌حق تسلیم نموده است. خوشاحال وارستگان که ازین دامگاه تعلق بدین‌آسانی پرواز توانند نمود.

برمنصب کرم سین راتهور دوصدی ذات وپنجـاه‌سوار اضافه نموده هـزاری ذات و سیصدسوار مقررفرمودم. در یازدهم این‌ماه پیشکش لشکرخـان‌که سه‌قطار شترولایتی وبیست پیاله‌ور کابی خطایی وبیست‌قلاده سگ‌تازی بود، از نظرگذشت. دردوازدهم خنجر مرصع [۱۱۳الف] به‌اعتبارخان عنایت‌شد وبه‌کرن کلگی کـه دوهزار روپیه قیمت داشت مرحمت کردم. در چهاردهم به‌سربلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم.

در شب جمعه پانزدهم امر غریبی روی‌داد. بحسب‌اتفاق من درین‌شب دربهکر بـودم. حاصل‌سخن آنکه‌کشن سنگه‌برادر حقیقی راجه‌سورج سنگه ازگوبند داس کـه وکیل راجه

مذکور بود به‌واسطه کشتن برادرزاده‌خود گوپال داس نام‌جوانی که پیش‌ازین به‌مدتی به‌دست گوبند داس مذکور ضایع شده بود و آزار تمام داشت وسبب این‌نزاع طولی دارد. القصه کشن‌سنگه توقع آن داشت که گوپال داس چون درحقیقت برادرزاده راجه‌هم بود او به انتقام این‌امر گوبنداس را می‌کشد. راجه به‌واسطه کاردانی وسربراهی که گوبند داس‌قطع نظر ازبازخواست خون برادرزاده خود نموده به‌تغافل می‌گذرانید. کشن‌سنگه چون این‌قسم اغماض از راجه دید به‌خاطر گذرانید که من انتقام برادرزاده خودرا می‌کشم ونمی‌گذارم‌که این خون بخسپد.مدتی این‌معنی را درخاطر داشت تاآنکه درشب‌مذکور برادران ویاران و ملازمان خودرا جمع‌نموده اظهار این‌مقدمه‌می‌نماید که‌امشب به‌قصد کشتن‌گوبنداس‌می‌رویم. هرچه‌شود ودرخاطر نداشت که به‌راجه ضرروآسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر، قریب به‌صبح صادق‌به‌اتفاق‌کرن برادرزاده‌خود ودیگرهمراهان روان می‌شود چون به‌دروازه حویلی راجه می‌رسد چندی ازمردم آزموده خودرا پیاده ساخته برسرخانه گوبنداس که متصل به خانه‌راجه‌بود می‌فرستد وخود همچنان سواره برسردروازه می‌ایستد. آن‌پیاده‌ها به‌درون خانه گوبند داس درآمده چندین‌را که به‌طریق‌محافظت وچوکی بیدار بوده‌اند درته شمشیر کشیده می‌کشند دراثناء این‌زدوخورد گوبند داس بیدار می‌شود ومضطربانه شمشیر خودرا برداشته از یك‌طرف خانه برمی‌آید تاخودرا به‌چوکیداران بیرون خانه می‌رساند.آن‌پیاده‌ها چون‌از کشتن آن چندنفر فارغ می‌شوند ازخیمه [۱۳ ۱ب] آمده تفحص وتجسس گوبند داس می‌کنند. به‌اوبرمی‌خورندوکار اورا تمام می‌سازند. پیش‌ازآنکه خبر کشتن گوبنداس مشخص شود وبه‌کشتن سنگه رسد بی‌تابانه از اسب پیاده‌شده به‌درون حویلی درمی‌آید. هرچندمردم او اضطراب می‌کنند که پیاده‌شدن لایق نیست اصلا گوش به‌سخن نمی‌کند. اگر اندك زمانی دیگر توقف می‌کرد وخبر کشته‌شدن غنیم بدو می‌رسید همچنان سواره ممکن بودکه کار اورا تمام ساخته سالم وآزاد برمی‌گردید، اما چون قلم تقدیر به روش‌دیگر رفته بود، مقارن پیاده شدن ودرآمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور وغوغای مردم بیدار می‌شود وبه دروازه خانه خود برهنه شمشیری دردست می‌ایستد. مردم ازاطراف و جوانب خبردار شده روبروی‌مردمی که پیاده‌شده درآمده بودند متوجه می‌شوند.پیاده‌شده‌ها معلوم که چه‌مقدار کس بودند ومردم راجه ازحد وشمار بیرون به‌هریك ازمردم‌کشن سنگه‌ده کس روبرو مـی‌شدند. مجملاکشن‌سنگه وبرادرزاده‌اش کرن‌چون برابرخانه راجه می‌رسند مردم هجوم‌آورده هردورا می‌کشند. کشن‌سنگه هفت‌زخم وکرن نه‌زخم برمی‌دارند. همگی‌دربن‌معرکه شصت‌وشش نفراز طرفین به‌قتل در می‌آیند. ازطرف راجه سی‌نفر وازجانب کشن‌سنگه سی‌وشش‌نفر.چـون‌آفتاب

عالمتاب سرزد وعالم‌را بنور خود منور ساخت این‌قضیه بروی کار افتاد. راجه برادر و برادرزاده و چنان‌نوکری‌که ازخود عزیزتر می‌دانست کشته دید و مابقی مردم متفرق هرکس به‌جای‌بدر رفتند. این‌خبر دربهکر به‌من‌رسید حکم‌کردم که کشته‌هارا بنوعی‌که رسم‌آنهاست بسوزند وتحقیق این‌قضیه را به‌واقعی نمایند. آخرالامر ظاهر شد که حقیقت بنوعی بوده که نوشته‌شد وبازخواست دیگر نداشت.

درهشتم میزان صدر جهان ازوطن خود آمده ملازمت نمود ویکصد مهر نذر گذرانید ورای سورج‌سنگه به‌خدمت دکن مرخص گشت. یکجفت مروارید بجهت گوش‌او وپرم نرم خاصه مرحمت [۱۱۴الف] نمودم وبجهت‌خان جهان نیز یك‌جفت مروارید فرستاده شد.

دربیست‌وپنجم برمنصب اعتبارخان ششصد سوار اضافه نمودم که پنجهزاری ذات ودو هزاری سوار باشد. درین‌روز کرن به‌جاگیرخود رخصت یافت. اسپ وفیل‌خاصه باخلعت و عقد مروارید که پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت وخنجر مرصع که به‌دوهزار روپیه اتمام یافته بود، باو مرحمت نمودم. از روز ملازمت‌تاهنگام‌رخصت مجموع آنچه از نقد وجنس وجواهر ومرصع‌آلات‌به‌او عنایت‌کردم دولك‌روپیه ویکصدو ده‌راس‌اسپ وپنج زنجیر فیل بود. سوای آنچه فرزند باباخرم به‌دفعات‌بدو داده است. مبارکخان شیروانی را اسب وفیل عنایت نموده بهمراهی اومقرر ساختم وبعضی سخنان زبانی به‌رانا پیغام نمودم. راجه‌سورج‌سنگه نیز به‌وعده دوماه به‌وطن خود رخصت حاصل‌نمود دربیست‌وهفتم پاینده‌خان مغول که از امرای قدیم این دولت بود ودیعت حیات سپرد.

کشته‌شدن‌صفی‌میرزا: دراواخراین‌ماه خبررسید که‌دارای‌ایران‌پسرکلان‌صفی‌میرزا را به‌قتل رسانید. این‌معنی باعث حیرانی تمام گشت. چون تحقیق نموده شد، گفتند که در رشت که یکی ازشهرهای مقرگیلان است به بهبودنام غلامی را حکم فرمود که صفی‌میرزا بکش. غلام مذکور وقت فرصت جسته در صباح‌محرم سنه هزاروبیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود به‌دوزخم شمشیر سیخگی کار اورا باتمام می‌سازد وبعد از سه روز که جسداو درمیان آب وگل بود شیخ‌بهاءالدین محمدکه به‌دانایی وپارسایی معروف و مشهورآن‌دیار است وشاه رابه‌اوعقیده تمام این‌سخن‌رااظهار می‌کند ورخصت‌برداشتن گرفته نعش اورا به‌اردبیل که گورخانه آبا واجداد ایشان است‌می‌فرستد. هرچند ازمترددین ایران‌به تحقیق این‌معنی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر را ازآن تسلی گردد چه فرزند کشتن را قوی‌سببی باید تارفع آن بدنامی نماید.

درغره تیرماه یك‌زنجیر فیل رنجیت نام باتلایر به‌میرزا رستم مرحمت نمودم و به‌سید

علی بارهه نیز یك‌زنجیر فیل عنایت شد. میرك‌حسین خویش خواجه‌شمس‌الدین به‌بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبه بهار مقرر گشته رخصت یافت. خواجه [۱۱۴ب] عبداللطیف قوش‌بیگی را فیل وخلعت داده بجاگیرخود رخصت‌نمودم. درنهم ماه‌مذکور شمشیرمرصع به‌خاندوران وخنجری بجهت‌الله داد ولد جلاله افغان که طریقه دولتخواهی نموده فرستاده شد. سیزدهم مجلس عید آب‌پاشی منعقد گشت و بنده‌های درگاه گلابهای بریکدیگر پاشیده شگفتگیها کردند.

هفدهم امانت‌خان به‌بندرکهنبایت تعیین شد ـ چون مقرب‌خان اراده آمدن به‌درگاه‌داشن بندر مذکور ازو تغییر شد. درهمین‌روزها خنجرمرصع به‌فرزند پرویز فرستادم. در هیجدهم پیشکش خانخانان ازنظر گذشت. ازهمه‌جنس‌چیزها ترتیب داده بود. جواهر مرصع‌آلاتش که سه‌قطعه لعل ویکصد ونه‌دانه مروارید ویکصد یاقوت وده‌خنجر مرصع به‌یاقوت ومروارید وصراحی مرصع وشمشیر مرصع وترکش مخمل بند وبارمرصع ویك‌انگشتری‌نگین الماس بود. قریب به‌یك‌لك روپیه پیمت شده سوای جواهر ومرصع آلات وپارچه دکنی و کرناتکی وازهرقسم زر دار وساده وپانزده‌زنجیر فیل ویك‌رأس اسپ که یالش به‌زمین می‌رسید، نیز به‌نظر درآمد. پیشکش شاهنوازخان نیز که پنج‌زنجیر فیل وسیصدعدد پارچه ازهرقسم بود به‌نظر گذشت.

در بیستم هوشنگ را به‌خطاب اکرام‌خانی سرافراز ساختم. روزافزون که از راجه‌زاده‌های معتبر صوبه بهاربود وازخردی باز به‌خدمت حضور قیام می‌نمود، اورابه‌شرف اسلام مشرف ساخته باآنکه پدرش راجه‌سنگرام درمخالفت به‌اولیای دولت قاهره کشته بود راجگی ولایت پدرش‌را به‌اوعنایت‌نموده وفیل مرحمت نموده رخصت وطن‌فرمودم. یك‌زنجیر فیل به‌جهانگیرقلی‌خان عنایت نموده فرستاده‌شد. بیست‌وچهارم جگت‌سنگه ولدکنورکرن که در سن ده دوازده سالگی بود آمده ملازمت کرد وعرضداشت پدر وپدرکلان خود را امرسنگه گذرانید. آثار نجابت و بزرگ زادگی ازچهره‌او ظاهر است. به‌خلعت و دلجوئی خاطراوراخوش ساختم. برمنصب میرزاعیسی‌ترخان دو[۱۱۵ الف] صدی‌ذات افزوده شد که هزارو دوصدی ذات‌وششصد سوار بوده‌باشد. دراواخر همین‌ماه شیخ‌حسین روهیله را به‌خطاب مبارزخانی سرفراز ساخته به‌موعد مقرر رخصت جاگیرنمودم. به‌خویشان میرزا اشرف‌الدین حسین کاشغری که درنیولا آمده سعادت آستانبوسی دریافتند ده‌هزار درب مرحمت‌شد.

درپنجم امرداد برمنصب راجه نتهمل‌که هزاروپانصدی ذات ویکهزارو یکصدسوار بود پانصدی ذات ویکصدسوار افزوده شد. درهفتم کیشو مارو که سرکار اودیسه جاگیر داشت

وبه واسطه شکوه‌صاحب صوبه‌آنجا به‌درگاه طلب‌داشته بودم آمده ملازمت نمود. چهارزنجیر فیل پیشکش گذرانید. چون اشتیاق‌دیدن فرزندخان جهان بسیار داشتم وبجهت تحقیق مهمات صوبه‌دکن‌هم یك‌مرتبه‌آمدن او ضروری بود، اورا طلبیده‌بودم، روز شنبه‌هشتم‌ماه‌مذکور ملازمت نمود. یك‌هزارمهر ویك‌هزار روپیه نذر وچهارقطعه لعل وبیست‌دانه مروارید ویکقطعه زمرد و پهولکتاره مرصع که قیمت آنها پنجاه‌هزار روپیه باشد بطریق پیشکش گذرانید. یکشنبه‌چون عرس حضرت‌خواجه بزرگوار بود به‌روضه متبرکه ایشان رفته تانصف شب درآنجا گذراندم وخدام صوفیان وجدها وحالها نموده به‌فقرا وخدام زرها به‌دست‌خود دادم همگـی شش‌هزار روپیه نقد ویکصدتوپ کرته وهفتادتسبیح مرجان وکهربا وغیره داده‌شد. مهاسنگـه پسرزاده راجه‌مان‌سنگه را به‌خطاب راجگی سرافراز ساخته نقاره وعلم‌عنایت نمودم.

در شانزدهم یك‌رأس اسب عراقی از طویله خاصگی ویك‌اسب‌دیگر بـه مهابت‌خـان مرحمت شد. درنوزدهم فیل به‌خان‌اعظم عنایت شد. دربیستم برمنصب کیشومارو که دو هزاری ذات‌وهزارسوار بوددویست‌سوار اضافه نموده‌به‌خلعت سربلندی یافت وبرمنصب خواجه عاقل که هزارو دوصدی ذات وششصد سوار بود دوصد ذات وسوار افزوده شد. دربیست ودوم‌به میرزا راجه بهاوسنگه رخصت انبیر که وطن قدیم آنهایت یافته جامه بهول کشمیری خاصه عنایت نمودم. در بیست‌وپنجم احمدبیگ‌خان که درقلعه رنتنبور محبوس بـود ملازمت نمود. تقصیرات اوبنا برسبق خدمت به‌عفو مقرون‌گشت.دربیست‌وهشتم مقرب‌خان‌ازصوبه گجرات‌آمده ملازمت نمود ویك کلگی‌ویك قطعه‌لعل تختی مرصع گذرانید وبرمنصب‌سلام‌الله عرب‌پانصدی ذات وسوار افزوده [۱۱۵ب] شدکه دوهزاری ذات وهزارویکصدسوار باشد.

در اول‌ماه شهریور برمنصب‌های جمعی که به‌خدمت دکن می‌رفتند بدین‌موجب‌افزوده شد. برمنصب مبارزخان سیصدسوار که‌هزاری‌ذات وسوار باشد وناهرخان‌نیز هـزاری ذات و سوار سرافراز گردید.دلاورخان به‌اضافه سیصدسوار سرافراز گشت که دوهزارو پـانصدی ذات وسوار باشد ومنگلی‌خان را دوصدسوار افزوده هزاروپانصدی‌ذات وسوار ساختم.گردـ هرپسر رای سال به‌هشتصدی ذات وسوارممتاز گشت. لفخان قیام‌خانی به‌همین منصب ازاصل واضافه سربلند گردید. یادگار حسین به‌هفتصدی ذات وپانصد سوارامتیاز یافت.کمال‌الدین پسرشیرخان‌را همین منصب نواخته‌شدوصدو پنجاه‌سوار برمنصب سیدعبدالله بارهه افزودم‌که از اصل واضافه هفتصدی ذات وسیصد سوار باشد. درهشتم ماه‌مذکور یك‌عدد مهرنورجهانی که ششهزار وچهارصدروپیه می‌شدبه‌مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت نمـودم وپنج قلاده چیته به‌قاسم‌خان حاکم بنگاله مرحمت نمـودم. میرزامراد پسر میرزارستم در دوازدهم

همین‌ماه به‌خطاب التفات‌خانی سرافراز گشت. درشب شانزدهم که شب برات بود فرمودم که کوههای اطراف اناساگر وکناره‌های آن‌را چراغان نموده خود به تماشای آن رفتم. عکس چراغها درآب افتاده عجب نمودی داشت! بیشتر آن‌شب را بامردم محل درکنار تال مذکور گذرانیدم. روزهفدهم‌میرجمال‌الدین حسین که‌به‌ایلچی‌گری به‌بیجاپور رفته بود، آمده ملازمت نمود. سه‌عدد انگشتری نگین که یکی ازآنها عقیق یمنی بود، درغایت لطافت وسیرابی که از جنس عقیق به‌آن‌خوبی کم‌دیده شده است به‌نظر درآورد. عادلخان‌سیدکبیر نام‌شخصی ازجانب خود همراه میرمذکور نموده از فیلان مع یراق طلا ونقره واسپان عرب وجواهر و مرصع آلات واقسام اقمشه‌که درآن ملك به‌عمل می‌آمد فرستاده بود. در بیست‌وچهارم این‌ماه ازنظر گذشت وعرضداشتی که آورده بود از نظر گذرانید. درهمین‌روز مجلس وزن شمسی‌نیزمنعقد گشت. در بیست‌وششم مصطفی‌بیگ ایلچی رخصت یافت. سوای آن چه‌درمدت خدمت به‌او مرحمت شده بود، بیست‌هزار روپیه دیگر نقد وخلعت عنایت نمودم ودر جواب [۱۱۶الف] کتابتی که‌آورده بود محبت نامه‌مشعر برکمال دوستی نوشته‌شد.

درچهارم‌ماه مهر منصب میرجمال‌الدین حسین که دوهزاری ذات وپانصدسوار بود، چهارهزاری‌ذات ودوهزارسوار مقررگشت. درپنجم مهابت‌خان به‌همراهی خان‌جهان به‌خدمت دکن نامزد شده‌بود به‌ملاحظه ساعتی‌که به‌جهت او اختیار نموده بودند رخصت‌یافت به‌خلعت وخنجر مرصع‌باپهولکتاره وشمشیرخاصه وفیل سربلند گردید. درنهم خان‌جهان مرخص گشت وخلعت ونادری خاصه واسپ را هوار بازین وفیل خاصه وشمشیر خاصه مرحمت نمودم. در همین تاریخ هزاروهفتصدسوار از تابینان مهابت‌خان را حکم‌شد که دواسپه وسه‌اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که دربن‌مرتبه به‌خدمت دکن تعیین یافتند سیصد وسی‌نفر منصبدار وسه هزار احدی وهفتصدسوار اویماق وسه‌هزارافغان دله‌راك بودکه همگی سی‌هزار موجود می‌شود باسی‌لك روپیه خزانه وتوپخانه مستعد وفیلان جنگی به‌خدمت مذکور متوجه شدند. بر منصب سربلندی رای پانصدی ذات ودویست‌وشصت‌نفر سوار افزوده‌شد که دوهزاری ذات و یکهزاروپانصد سوار بوده باشد. بالجیو برادرزاده قلیج‌خان به‌منصب هزاری و هفتصد سوار از اصل واضافه سرافراز گشت. برمنصب راجه‌کشن داس‌هم پانصدی ذات واضافه نمودم. حسب‌الالتماس خان‌جهان منصب شهبازخان لودی‌که از تعینات دکن است از اصل واضافه دوهزاری ذات وهزارسوار مقررشد ودویست‌سوار برمنصب وزیرخان افزوده شد و منصب سهراب‌خان پسرمیرزارستم هزاری ذات وچهارصد سوار از اصل واضافه قراریافت.

در چهاردهم همین‌ماه هزاری دیگر برذات میرجمال‌الدین حسین و پانصدسوار افزوده

اورا به‌منصب والای پنجهزاری ذات ودوهزارو پانصد سوار سرفراز گردانیدم. در نوزدهم راجه‌سورج‌سنگه باپسرخود گج‌سنگه که به‌وطن رخصت‌شده بودند آمده ملازمت کردند یکصدمهرویك‌هزار روپیه نذرگذرانیدند. به‌سیدکبیر فرستاده عادلخان یك‌عدد مهر نورجهانی که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم. در بیست‌وسیوم نود زنجیر فیل از فیلانی که قاسم‌خان از فتح ولایت کوچ و فتح مگه وزمینداران [۱۱۶ب] اودیسه به‌دست‌آورده بود، به‌نظر گذشت وداخل فیلخانه‌های خاصه شریفه گردید. دربیست‌وششم ارادتخان به‌منصب میرسامانی ومعتمدخان به‌خدمت بخشیگری احدیان ورضا جابری به‌بخشیگری صوبه پنجاب و واقعه‌نویسی آنجا سرفرازی یافت. سیدکبیر که ازجانب عادلخان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیاداران دکن وتعهد بازگذاشتن قلعه احمد نگرو ولایات پادشاهی که به‌افساد بعضی مفسدان ازتصرف اولیای دولت قاهره آمده بود دربن تاریخ رخصت‌شد وخلعت وفیل واسپ یافته روانه گردید. چون راجه راج‌سنگه کچهواهه دردکن وفات یافت رامداس پسر اورا به‌منصب هزاری ذات وچهارصد سوار سرفراز ساختم.

درچهارم‌ماه آبان به‌سیفخان بارهه نقاره مرحمت شده وبرمنصب او سیصدسوار اضافه نمودم که سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بوده باشد. درهمین‌تاریخ راجه‌مان‌راکه در گوالیار دربند بود به‌ضامنیت‌مرتضی‌خان خلاصی‌ساخته ومنصب اورابرقرار داشته به‌خدمت‌قلعه‌کانکره نزد خان مذکور فرستادم. حسب‌الالتماس خان دوران برمنصب صادق‌خان سیصدسوار اضافه حکم‌شد که هزاری ذات وسوار باشد. میرزاترخان از ولایت سنبل که بجاگیر اومقرر بود آمده ملازمت کرد ویکصدمهرنذر گذرانید.درشانزدهم‌راجه‌سورج‌سنگه به‌خدمت دکن‌رخصت شد. سیصدسوار برمنصب اواضافه‌کردم‌که پنجهزاری ذات وسه‌هزارو سیصد سوار بوده‌باشد. وخلعت واسپ‌یافته روانه گردید. درهژدهم‌منصب میرزاعیسی از اصل واضافه هزاروپانصدی ذات وهشتصدسوار مقرر ساخته خلعت وفیل مرحمت نمودم وبه‌دکن رخصت‌یافت.

درهمین‌روزها خبرفوت‌چین‌قلیچ بدبخت از مضمون‌عرضداشت جهانگیرقلی‌خان مسموع گشت. بعد از فوت قلیچ‌خان که از بنده‌های قدیم این‌دولت بود من این بی‌سعادت راعنایت کلی نموده امراساختم ومثل جونپور ولایتی را به‌جاگیر او مقرر داشتم دیگر برادران و خویشان اورا به‌اوهمراه ساخته همه را بتابینی او دادم. لاهوری نام برادری داشت درغایت بی‌اندامی وشرارت‌نفس. به‌من‌رسیدکه بنده [۱۱۷الف] های خدا از سلوك او در عذاب‌اند احدی فرستادم که اورا از جانپور بیاورند. به‌رسیدن احدی بی‌سببی و باعثی واهمه برچین قلیچ غلبه کرده بخاطرمی‌گذراند که برادر مخبط خودرا همراه گرفته می‌بایدگریخت. منصب

وحکومت وجاه وجاگیر وسرسامان وفرزندان ومردم خود را گذاشته پاره زرو طلا وجواهر برمی‌دارد وبامعدودی چندبه‌میان زمینداران می‌رود. این‌خبر چندروزپیش ازاین رسید وتعجب تمام‌دست‌داد. مجملا به هرزمینداری که می‌رسد مبلغها ازوگرفته اورا ازحدودخودمی گذرانند تاآنکه خبر رسیدکه به‌ولایت جوهرهت درآمد. به‌حسب تقدیر زمیندار آنجا پیش جهانگیر قلیخان می‌باشد اورا باچندی از مردم‌خود می‌فرستدکه آن بی‌عاقبت راگرفته بیاورند. به‌مجرد رسیدن اورا به‌دست آورده اراده می‌کنندکه به‌جهانگیرقلی‌خان برسانند، درهمین‌اثنا به جهنم واصل می‌گردد، وچندی که بااو همراه بودند چنین تقریر کردندکه پیش‌از این بیماری بهمرسانیده بود وآن بیماری اورا کشت واین‌مقدمه نیز مسموع گشت که قصد خود نموده باشدتابدین حال‌اورا نزد جهانگیرقلی‌خان‌نیاورند. بهرتقدیر جسد اورا بافرزندان وخدمتکاران که همراه داشت به‌الله‌آباد درآوردند. اکثر زرها ضایع ساخته زمینداران ازوگرفته بودند. حاشا که نمك مثل این‌نوع روسیاهان را به‌چنین عقوبتها گرفتار بکند. بیت.

از پس فرضی که بودبرامم فرض بود حق ولی النعم

دربیست‌ودوم حسب‌الالتماس‌خان دوران برمنصب‌نادعلی میدانی که تعینات لشکربنگش بود دویست سوار افزوده‌شد که هزاروپانصدی ذات وهزار سوار باشد و لشکرخان را که دوهزاری ذات ونهصد سوار بود صدسوار دیگر اضافه مرحمت شد. در بیست‌وچهارم منصب مقرب‌خان راکه سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بود پنج‌هزاری ذات ودوهزارو پانصد سوار مقرر داشتم. درهمین‌روزها قیام‌پسرشاه محمد قندهاری که از امرا زاده‌ها بود وخدمت‌قراولی خاصه داشت. به‌خطاب خان سرفراز شد.

در پنجم‌ماه‌آذر خنجر مرصع به‌دارابخان عنایت‌شد و درنهم به‌دست راجه‌سارنگدیو خلعت بجهت امرای دکن عنایت نمودم. چون از صفدرخان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع [۱۱۷ب] گشت، اورا از حکومت آنجا معزول ساخته احمدبیگ‌خان را بنابرسبق خدمت نواخته به‌صاحب صوابگی ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم ومنصب اورا که دوهزارو پانصدی ذات وپانصد سوار بود برقرار داشته به‌عنایت‌کمر خنجر مرصع وخلعت امتیازیافت ورخصت‌شد. وبه‌دست‌اهتمام‌خان‌خلعت زمستانی به‌قاسم‌خان حاکم بنگاله وامرای تعینات‌آنجا فرستادم. پیشکش مکی ولد افتخارخان که یك‌زنجیر فیل وچهارده‌راس کونت وپاده اقمشه بود در پانزدهم ماه‌مذکور ازنظر گذشت وبه‌خطاب مروت‌خانی ممتاز گردید. دیانت خان‌را که دریافت و اموال اوکه به‌قید ضبط درآمده‌بود بدو مرحمت شد. درنیولا خواجه‌هاشم ده‌بندی که درماوراءالنهر امروز سلسله درویشی گرم دارد ومردم آن‌ملك را نسبت‌به ایشان اعتقادتمام

است به‌دست یکی از درویشان سلسله خودکتابتی مبنی براظهار دعاگوی‌قدیم ونسبت اخلاص آبا واجداد به‌این‌دودمان ابافرجی وکمان فرستاده وبیتی که حضرت‌فردوس مکانی بجهت خواجگی نام عزیزی‌هم ازآن سلسله در سلك نظم آورده بودند ومصرع آخرین آن این‌است که:

خواجگی را بنده‌ایم وخواجگی را بنده‌ایم.

درآن کتابت درج‌بود ماهم‌در برابرآن کتابت سطری چندبه‌قلم خاص مرقوم ساخته و این رباعی را در بدلیه گفته باهزارمهر جهانگیری به‌خواجه مذکور فرستادیم. رباعی

ای‌آنکه مرا مهرتو بیش از پیش است — از دولت یادبودت ای درویش است
چندان که ز مژده ات دلم‌شاد شود — شادیم ازانکه لطفت از حد بیش است

چون فرموده‌بودم که این رباعی را هرکس‌که طبع نظمی داشته باشد بگوید مسیح‌الزمان گفت وبسیار خوب‌گفت:

داریم اگرچه‌شغل‌شاهی در پیش — هرلحظه‌کنیم یاد درویشان بیش
گرشادشود زمادل یك درویش — آنرا شمریم‌حاصل‌شاهی خویش

هزارمهر دیگر به‌جایزه وصله این رباعی به‌حکیم مذکور عنایت کردم.

درهفتم ماه‌دی‌که از سیر بهکرباز گشته متوجه اجمیر[۱۱۸الف] بودم در راه چهل‌ودو خوك شكار شد. درهشتم میرمیران آمده ملازمت نمود مجملی از احوال او وسلسله او مرقوم می‌گردد. از جانب‌پدر پسرزاده پسر غیاث‌الدین محمد میرمیران ولد شاه نعمت‌الله است. در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته‌بودندچنانکه حضرت‌شاه طهماسب همشیره خود خانش خانم‌را به‌شاه‌نعمت‌الله داده ازمشیخت وهدایت به‌نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزاده شاه‌اسماعیل صفویست. بعد از فوت شاه‌نعمت‌الله پسراو میر غیاث‌الدین محمد میرمیران رعایت تمام یافت وشاه‌غفران پناه‌دختری از کرام خانواده سلطنت و عظمت را به‌پسر کلان اوعقد بسته دختر شاه‌اسماعیل مذکور پسر خود را به‌پسر دیگرش خلیل‌الله دادکه میر میران ازو متولد شد. میرخلیل‌الله مذکور هفت سال قبل ازین از ولایت‌آمده در لاهور مرا ملازمت نمود. چون از سلسله مردم عزیز بود به احوال اوبسیار پرداختم ومنصب و جاگیر و عزت او را معمور ساخته درصدد تربیت و رعایت او بودم. بعد ازآنکه آگره مقام خلافت شد به اندك مدتی به سبب افراط در خوردن انبه او را بیماری اسهال‌کبدی روی داد حد عرض ده دوازده روز جان را به جان‌آفرین بسپرد. از رفتن او آزرده خاطر شدم. از گذاشتهای او را از نقد و جنس فرمودم به فرزندان او

که در ولایت بودند رسانیدند. در نیولا میرمیران در سن بیست و دو سالگی قلندر و درویش شده به روشی که او را در راه نشناختند خود را دراجمیر به ما رسانید، جمیع کلفتهای خاطر و پریشانیهای باطن و ظاهر اورا اصلاح و تدارك نموده بهمنصب هزاری ذات و چهارصدسوار سرفراز ساختم وسیهزار درب نقد بهاو انعام کردم. الحال در خدمت و ملازمت است.

در دوازدهم ظفرخان که از صوبهداری بهار تغییر یافته بود آمده ملازمت نمود ویکصد ویکمهر نذر گذرانید وسهفیل پیشکش نمود. در پانزدهم مادهی برمنصب قاسمخان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات وسوار افزودهشد که چهارهزاری ذات وسوار بوده باشد. چون از دیوان وبخشی بنگاله که حسینبیگ وطاهر باشند خدمت پسندیده بهوقوع نیامده مخلصخان را که از بندههای [۱۱۸ب] معتمدان این درگاه بود بهخدمت مذکور تعیین نموده شد. منصب اورا از اصل واضافه دوهزاری ذات وهفتصدسوار مقرر داشتم و علمنیز عنایت کردم وخدمت عرض مکرر به دیابتخان حکم فرمودم. دربیستوپنجم روزجمعه وزن فرزند خرم واقع شد، تاسالحال کهسنش بهبیستوچهارسالگی رسیده وکدخدائیها کرده وصاحبفرزندان شده اصلا خودرا بهخوردنشراب آلوده نساخته بود. درینروز که مجلسوزن او بود گفتم که باباصاحبفرزندانشده وپادشاهان وپادشاهزادگان شرابخوردهاند. امروزکه روز جشنوزن تست بتو شراب میخورانم ورخصت میدهم که در روزهایجشن وایام نوروز ومجلسهای بزرگ میخورده باشی، اما طریقه اعتدال را مرعیداری که خوردنشراب بهاندازه که عقل را زایل کند دانایان روانداشتهاندومیباید که ازخوردن آنغرض نفع وفایده باشد و بوعلی که بزرگ طبقه حکما واطبا است اینمعنی را بهنظم درآورده: رباعی

می دشمن مست و دوست هوشیار است اندك تریاق و بیش زهر مار است
در بسیارش مضرت اندك نیست در اندك او منفعتی بسیار است

بهمبالغه بسیار شراب بهاو دادهشد. من تاسن هژدهسالگی نخوردهبودم مگر در ایام طفولیت که دوسهمرتبه والده وانکههایمن بهتقریب علاج اطفالدیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یکتوله آنهم بهگلاب وآب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند ودرآن ایام که اردوی والدبزرگوارم بجهت دفع فساد افغانسان یوسف زیئی در قلعه اتك که برکنار آب نیلاب واقعاست نزول اجلال داشت. روزی بهعزم شکار برنشستمچون تردد بسیار واقعشد وآثار ماندگی ظاهرشد، استاد شاهقلینامتوپچی نادری که سرآمد توپچیهایعم بزرگوارم میرزامحمدحکیم بود، بهمن گفت که اگر یک پیاله شراب نوشجان

فرمایند دفع ماندگی و کسالت خواهد شد. چون ایام جوانی بود وطبیعت مایل به ارتکاب این امور، به محمود آبدار فرمودم که به خانه حکیم علی رفته شربت کیفیت ناك بیار. حکیم مقدار یك پیاله ونیم شراب زرد رنگ شیرین مزه درشیشه خورد فرستاد. آنرا خوردم کیف آن خوش آمد. بعد از آن شروع [۱۱۹الف] در شراب خوردن کردم وروز به روز می افزودم تا آنکه شراب انگوری از کیفیت کردن بازماند وعرق خوردن گرفتم. رفته رفته درمدت نه سال به بیست پیاله عرق دوآتشه کشید. چهارده درروز باقی درشب خورده می شد. وزن آن شش سیر هندوستان که یك ونیم من ایران باشد وخورش من درین ایام مقدار یك تغذری با نان وتـرب بـود. درینحال هیچکس را قدرت منع نبود. کار بجایی کشید که در خمارها از بسیاری رعشه ولرزیدن دست پیاله خود نمی توانستم خورد بلکه دیگران می خوراندند، تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود، طلبیده براحوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص ونهایت دلسوزی بی حجابانه به من گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوش جان می کنید، نعوذبالله تاششماه دیگر کار بجائی خواهد کشید که علاج پذیرنباشد، چون سخن او از خیراندیشی بود و جان شیرین عزیز است درمن اثر عظیم کرد. من ازآن تاریخ شروع درکم ساختن کرده خودرا به خوردن فلونیا انداختم هرچند درشراب می کاستم درفلونیا می افزودم. فرمودم که عرق را بهشراب انگوری ممزوج سازند، چنانکه دوحصه انگوری ویك بخش عرق بوده باشد وهرروز آنچه میخوردم چیزی کم نموده درمدت هفت سال ابه شش پیاله رسانیدم. وزن هر پیاله هژده مثقال ویك پاو. الحال پانزده سال می شود که به همین دستور خورده می شود وازاین نه کم می شود ونه زیاده ودرشب می خورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارك مـن است و شب جمعه که از شبهای متبرکه ایام هفته است، درپیش دارد به ملاحظه این دوچیز درآخرهای روز می خورم که خوش نمی آید که این شب را به غفلت گذرانیده در ادای شکـر منعم حقیقی تقصیر رود. روز پنجشنبه وروز یکشنبه گوشت هم نمی خورم. در پنجشنبه چون جلوس مبارك من واقع شده روز یکشنبه که روز ولادت والد بزرگوارمن است این روز را بسیار تعظیم مـی داشتند بعداز چندگاه فلونیارا به افیون بدل ساختم. اکنون که عمرمن بچهل وشش سال وچهار ماه شمسی وچهل وهفت سال ونه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد [۱۱۹ب] از گـذشتن پنج گهری روز وشش سرخ بعد از یکپهرشب می خورم.

خنجرمرصع به دست مقصودعلی به عبدالله خان مرحمت نموده شیخ موسی خویش قاسم خان به خطاب خانی سرفراز گشته به منصب هشتصدی ذات وچهارصد سوار امتیاز یافت و به بنگـاله مرخص گشت. برمنصب ظفرخان پانصدی ذات وسوار اضافه مرحمت شد وبـه خدمت بنگش

تعیین یافت. در همین‌روز آقامحمدحسین برادرخواجه‌جهان به‌خدمت فوجداری سرکار آگره سرافراز شده مرخص گردید ودویست‌سوار برمنصب او اضافه مرحمت‌نمودم که پانصدی‌ذات وچهارصد سوار باشد وفیل نیز عنایت‌کردم.

در پنجم بهمن به‌میرمیران فیل عنایت شد. خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی‌مقدارم شاه‌عباس به‌دست‌او تسبیح عقیق یمنی ورکابی کاروندیك که بسیار تحفه نادر بود فرستاده بودند درنهم ماه‌مذکوربه‌نظر درآمد. درهژدهم بعضی پیشکشها ازهرقسم مرصع‌آلات وغیره که سلطان‌پرویز ارسال داشته بودبه‌نظر درآمد. در هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله‌که به‌خدمت بخشیگری قیام داشته به‌خطاب خانی سرفراز گشته. این خطاب راکه به‌خواجه‌عبدالعزیز مرحمت‌شده بود، مناسبتهارا مرعی داشت. اورا به‌خطاب عبدالعزیزخان وصادق خان را به‌خطاب صادق‌خان سرافراز ساختم. در دهم جگت‌سنگه ولدکنورکرن به‌وطن‌خود دستوری یافت ودر هنگام رخصت بیست‌هزارروپیه ویك‌اسب ویك‌زنجیرفیل‌وخلعت وشال خاصه بدومرحمت‌نمودم وهرداس چهاله که ازمعتمدان رانا است‌واتالیق پسرکرن بود به‌اوهم پنج‌هزار روپیه واسپ وخلعت عنایت نمودم و به‌دست اوشش‌پری از طلا بجهت رانا فرستادم.

در بیستم همین‌ماه راجه سورج‌مل ولد راجه باسوکه بنابرنزدیکی‌جا، ومقام به‌همراهی مرتضی‌خان به‌گرفتن قلعه کانگره تعیین یافته بود به‌طلب آمده ملازمت کرد. خان مذکوررا بعضی مظنها درخاطر ازو قرار یافته بود بدین‌جهت همراهی اورا مخل دانسته مکررعرایض به‌درگاه فرستاده درباب اوسخنان نوشت. تاآنکه حکم طلب اوصادر گشت. دربیست‌وششم نظام‌الدین‌خان از ملتان آمده ملازمت [۱۲۰الف] کرد.

در اواخر همین‌سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالك‌محروسه رسید.

اول قضیه احداد افغان که از دیرباز در کوهستان کابل درمقام سرکشی وفتنه‌انگیزی است وبسیاری از افغانان سرحد برسراو جمع‌شده‌اند و از زمان والد بزرگوارم تاحال که سال‌دهم ازجلوس من است افواج همیشه برسر او تعیین بوده‌اند. رفته‌رفته شکستها خورد و وپریشانیها کشیده جمعیت اوپاره‌ای متفرق شد وپاره‌ای کشته گشت. ودر چرخی که محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آن را خان دوران قبل نموده راه درآمد را برو بست. چون بجهت حیوانات کاه وآب وخوراك در محکمه مذکور نماند. شبها مواشی خودرا از کوه پایان آورده در دامنهای کوه چرانید وخودنیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می‌آمد

تاآنکه این‌خبر به‌خان دوران رسید. جمعی از سرداران ومردم‌کار کرده را درشبی معین‌تعیین کرد که به‌حوالی چرخی رفته کمین نمایند وآن‌جماعت رفته‌هم درشب خودرا درپناهگاهها پنهان ساختند. روزروشن‌خان دوران به‌همان‌طرف سواری نمود. چون آن‌تیره‌بختان حیوانات خود را برآورده به‌چرا سرمی‌دهند واحداد بدنهاد باجماعه خودراازکمین‌گاهها‌گذشته به‌یك بارگردی درپیش‌ظاهر می‌شود. چون خبر می‌گیرند معلوم‌می‌گرددکه خان دوران است‌متلاشی ومضطرب گشته قصدبازگشتن می‌کنند وقراولان خان مذکور نیز خبر می‌رسانند کـه احداد است. خان جلوداده خودرا به‌احداد می‌رساند و مردمی که در کمین‌گاهها بودنـد، آنها نیز سرراهها گرفته حمله‌آور گشتند و تا دوپهر بجهت قلبی وشکستگی‌جا وبسیاری جنگل معرکه جنگ قایم‌بوده. آخرالامر شکست برآن‌مخذولان افتاده خودرا به‌کوه ودره می‌کشند وقریب سیصد کس از مردم‌کاری به‌جهنم می‌روند و یکصدنفر اسیر می‌گردند. احداد نمی‌تواند که دیگرباره خودرا بدان محکمه رسانیده یا قایم سازد. بالضروره خود را به‌جانب قندهار رویه می‌کشد. افواج قاهره به‌چرخ وجاها وخانهای آن تیره‌روزگاران درآمده [۱۲۰ب] همه را می‌سوزانند وخراب‌ساخته ازبیخ وبنیاد برمی‌اندازند.

خبردیگر شکست‌خوردن عنبر بداختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست. خـلاصه کلام‌آنکه جمعی از سرداران معتبر وجماعه از برگیان‌که قوم‌می‌اند درنهایت سخت‌جـانی و مدار فطره و تردد درآن ملك به‌آنهـا است، از عنبر رنجیده اراده دولتخواهی نمـودند. از شاهنوازخان که بافوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود استدعای قول نموده قرار دادند که خان مذکور را ببینند و خاطر از قول وقرار جمع‌نموده آدم خان و یاقوت‌خان و جمعی دیگر از سرداران وبرگیان وجادون رای وباباجیو کاینه‌آمده دیدند. شاهنوازخان به‌هریك از آنها اسپ وفیل وزر وخلعت فراخور قدر وحالتی‌که داشتندداده سرگرم خدمت ودولتخواهی ساخت واز بالاپور کوچ نموده به‌همراهی این‌مردم برسر عنبر مقهور روانه شدنـد. دراثنای راه به‌فوجی از دکنیان که محلدار ودانش ودلاور وتجلی وفیروز وچندی دیگـر از سرداران برخورده آن‌فوج را تارومار ساختند وآن مقهوران. بیت

شکسته سلاح وگسسته کمر　　　نه یارای جنگ ونه پروای‌سر

خـود را به‌اردوی‌آن بداختر رسانیدند و او از غایت غرور درآن مقام شدکه با فوج قاهره جنگ نماید. مقهورانی که بااوبودند ولشکر عادلخانیه وقطب‌الملکیه جمع ساخته وتوپخانه واستعداد از خود سرانجام نموده روبروی لشکر ظفر اثر روانه‌شد تاآنکه فـاصله پنج شش کروهی بیش نماند. روزیکشنبه بیست‌وپنجم بهمن افواج نوروظلمت بههم نزدیك‌شده فوجها

ونشانها نمایان‌گشتند. سه‌پهر از روزمذکور گذشته آغاز بان‌کاری وتوپ‌اندازی شد. آخر‌الامر داراب‌خان که سردار هراول بود، با دیگر سرداران وکارطلبان مثل راجه‌نرسنگ‌دیو و رایچند وعلیخان نیازی وجهانگیر [۱۲۱ الف] قلی‌بیگ ترکمان وسایر شیران‌بیشه دلاوری شمشیرها کشیده برفوج هراول غنیم تاختند ودادمردی ومردانگی داده این فوج را پراکنده ساختند ومقید به‌طرف دیگر نشده خودرا به‌قوج قول رسانیدند. و همچنین هرفوج برفوج روبروی خود متوجه شده چاپقلشی دست دادکه دیده نظارگیان از مشاهده آن خیره‌ماند. تا دوگهری تخمینا این‌زدوخورد درکاربود از کشته‌ها پشته‌ها شد؛ وعنبر تیره‌بخت تاب مقاومت نیاورده روبگریز نهاد. اگر رسیدن تاریکی وظلمت‌به‌فریاد آن‌سیاه‌بختان نرسیدی یکی ازآنها راه به‌وادی سلامت نبردی نهنگان دریای هیجاسردرپی گریختگان نهاده قریب دوسه‌کروه راه تعاقب نمودند چون دراسپ وآدمی هیچ‌حرکت نماند و شکست‌یافتها متفرق‌گشتند جلو باز کشیده به‌جا و مقام خود معاودت‌نمودند وتوپخانه‌غنیم به‌یك‌قلم وسیصدشترکه به‌آن بارگران داشت وفیلان‌جنگی واسبان تازی ویراق واسلحه ازاندازه حساب بیرون به‌دست‌اولیای دولت افتاده؛ کشته وافتاده‌را حساب وشمار نبود وجمع کثیری از سرداران زنده به‌دست‌افتاده‌بودند.

روزدیگر افواج قاهره از منزل فتحپور کوچ نموده متوجه گهرکی که آشیانه آن بوم‌صفتان بودگشتند واثری از آن‌جماعه ندیده همانجا دایره کردند وخبر یافتندکه هریك از آنها درآن‌شب وروز ابتر بجای افتاده‌بودند چندروزعساکر منصوره در گهرکی توقف نموده عمارات ومنازل مخالفان را به‌خاك تیره برابر ساخته‌آن معموره را سوختند وبه‌واسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن دربن‌مقام باعث طول کلام است از آنجا بازگشته ازگهاتی رهون گذه فرودآمدند به‌جلدوی این خدمت برمنصبهای جمعی که ترددات و خدمات نموده‌بودند اضافه حکم‌شد.

یکی‌دیگر فتح ولایت کهوکهرهه و به‌دست‌آمدن کان الماس است‌که به حسن سعی ابراهیم‌خان گرفته شد. این ولایت از توابع [۱۲۱ب] صوبه بهار وپتنه است و رودخانه در آنجا جاری است که به‌روش خاص الماس از آنجا برمی‌آورند وطریقش آن است که در ایام کمی آب گودالها وآب‌کندها بهم می‌رسد وجمعی‌را که به‌این‌کار مشغولی دارند، بطریق تجربه معلوم شده که بالای هرگودالی که الماس دارد البته جانورکان ریزه‌پرنده از عالم‌پشه که اهل هند آن‌را جنگر می‌گویند هجوم‌آورده در پروازند طول رودخانه را تا بجایی‌که راه توان یافت بنظر درآورد، اطراف گودالها را سنگچین می‌سازند، وبعد از آن به‌بیل وکلنگ گودالهارا تایك‌گز ویك‌نیم‌گز به‌پایان برده دورآن را میکاوند وتفحص نموده

در سنگریزه که از آنجا برمی‌آید الماس خرد و کلان برمی‌آورند گاه. بـاشد که پارچه‌ای الماس به‌دست درآید که به‌یك‌لك روپیه قیمت‌کنند. مجملا این‌ولایت واین رودخانه هندوی درجن سال نام متصرف بود وهرچند مدت‌که حکام صوبه‌بهار برسراوفوجی مـی‌فرستادند و یاخود متوجه می‌گشتند بنابراستحکام راهها وجنگل بسیار به‌گرفتن دوسه‌الماس قناعت نموده اورا به‌حال خود می‌گذاشتند

چون صوبه مذکور از ظفرخان تغییریافت وابراهیم‌خان بجـای او مقررگشت، دروقت رخصت فرمودم که بر سرآن ولایت رفته آن زمین را از تصرف آن مردك مجهـول‌برآورند. ابراهیم‌خان به‌مجرد درآمدن به‌ولایت بهار جمعیت‌کرده برسر آن زمینداران روان مـی‌شود. اوبه دستور سابق کسان فرستاده تعهددادن چنددانه الماس وچند زنجیر فیل مـی‌نماید. خان مذکور بدین‌معنی راضی نگشته تیز وتند در ولایت او درمی‌آید وپیش از آنکه آن مـردك جمیع جمعیت خودرا سازد راه برانبند ساخته ایلغارمی‌نماید ومقارن آنکه خبر بدورسدکوه ودره را که مسکن مقرراوبود، قبل می‌کند وکسان به‌تفحص او پریشان ساخته اورا درغـاری باچندی از عورات که یکی مادر حقیقی او ودیگری از زنان پدرش بودنـد بـابرادری از برادران اوبدست درمی‌آورند وتفحص [۱۲۲الف] نموده الماسها را که همـراه داشته‌اند ازآنها می‌گیرند. بیست‌وسه‌زنجیر فیل نرو‌ماده‌هم بدست می‌افتد. به‌جلدوی این خدمت منصب ابراهیم‌خان را از اصل واضافه چهارهزاری ذات وسوار مرحمت شده بـه‌خطاب فتح‌جنگی سرافرازی یافت . همچنین برمنصبهای جمعی که درین‌خدمت همراهی‌کرده و ترددات مردانه نموده بودند اضافه حکم‌شد. الحال آن ولایت در تصرف اولیای دولت قاهره است و درآن رودخانه کار می‌کند وروزبروز که الماس برمی‌آید به‌درگاه می‌آورند درین نزدیکیها یـك الماس‌کلان که به‌پنجاه‌هزار روپیه می‌ارزد برمی‌آید.چون‌پاره کارکنند یحتمل‌که الماسهای خوب داخل جواهرخانه خاصه می‌گردد.

نوروز یازدهم ازجلوس‌همایون

روزیکشنبه آخر اسفندارمذ مطابق غره ربیع‌الاول‌سنه ۱۰۲۵ هزارو بیست‌وپنج هجری پانزده‌گهری گذشته حضرت نیراعظم ازبرج حوت به‌دولت‌سرای حمل پرتو سعادت افکند و در این ساعت خجسته لوازم بندگی ونیازمندی به‌درگاه حضـرت باری تقدیـم رسانیده در دیوانخانه خاص وعام‌که صحن‌آنرا به‌پارچه‌های وشامیانها واطراف آنرا به‌پرده‌های‌فرنگی

و زریفتهای مصور واقمشه نادر مرتب وآراسته ساخته بودند برتخت دولت جلوس نمودم، و شاهزادهها وامرا واعیان حضرت وارکان دولت وسایر بندههای درگاه تعلیمات مبارك بادی بجا آوردند. چون حافظ نادعلی گوینده از بندههای قدیم بود فرمودم کـه آنچه در روز دوشنبه هرکس از نقد وجنس پیشکش کند بهانعام اومقرر باشد در روز دوم پیشکش بعضیاز بندهها بهنظر درآمد ودر روز چهارم پیشکش خواجهجهان کـه از آگره فرستاده بود مشتمل برچندقطعه الماس وچنددانه مروارید وبعضی مرصعآلات واقمشه ازهـرقسم و یـك زنجیر [۱۲۲ب] فیل که مجموع آن پنجاههزارروپیه میشد بهنظر درآمد. در پنجم، کنورکرن کـه بجا ومقام خود رخصت شده بود آمده ملازمت نمود. یكصدمهر ویكهزار روپیه نذر و یك زنجیر فیل مع یراق وچهارراس اسپ پیشکش گذرانید.

در هفتم برمنصب آصفخان که چهارهزاری ذات ودوهزار سوار بـود، هزاری ذات ودوهزارسوار اضافه نموده بهعنایت نقاره و علـم اورا سربلند ساختم. دریـن روز پیشکش میرجمالالدین حسین بهنظر درآمد آنچه گذرانید همه مستحسن و پسندیده افتاد. ازآن جمله خنجر مرصع که خود هنرکاری نموده بهاتمام رسانیده بود. بربالای دسته آن یـاقوت زردی نشانیده بـودند در رعایت صفا و لطـافت وکلانـی از این قسم یاقـوت زردی دیده نشده است. بار دیگر یاقوتهای فرنگ دلپسند بادیگر یاقوتهای فـرنگ دلپسند افتاد و زمـردهای کهنه بهطرح واندام خاص صورت اتمام یافتهبود. مقیمان بهپنجاههزار روپیه قیمت نمـودند برمنصب میرمذکور هزارسوار افزودم که پنجهزار ذات وسههزاروپانصدسوار بودهباشد.

درهشتم برمنصب صادقخان سیصدیذات وسوار برمنصب ارادتخـان سیصدی ذات و دویستسوار اضافه مرحمت نمودم که هریك بههزاریذات ودویستسوار ممتاز بـاشند. در نهمپیشکش خواجهابوالحسن بهنظرگذشت. ازجواهر ومرصعآلات واقمشه موازی چهلهزار روپیه درجهقبول یافت. تتمه را بهاو مرحمت نمودم. پیشکش تاتارخان بکاولبیگی یكقطعه لعل ویكقطعه یاقوت ویكعدد تختی مرصع ودوعددانگشتری و چندپارچه اقمشه قبول افتاد. دردهم سهزنجیر فیل که راجهمهاسنگه از دکن ویکصدوچند طاق زربفت وغیره که مرتضیخان از لاهور فرستاده بود از نظرگذشت. دیانتخانهم پیشکش خودرا که دوتسبیح مروارید ودو قطعه لعل وششدانه مروارید کلان ویكخوانچه طلابود بهبیستوهشتهزار روپیه قیمت شد، دریتاریخ گذرانید. آخرهای روز پنجشنبه یازدهم بهجهت سرفرازی اعتمادالدوله بـهخانه اورفتم که پیشکش خود [۱۲۳الف]را همانجا بهنظر درآورد. اسباب واشیای پیشکش اورا که اکثر درکمال نفاست بود به تفصیل دیدم. از جواهر دودانه مروارید کـه سیهزار روپیه

قیمت داشت و یك قطعه لعل قطبی که به‌بیست و دوهزار روپیه به‌بیع درآمده بود. بـا دیگر مرواریدهاو لعلها که مجموع قیمت‌آنها یك لك و ده‌هزار روپیه می‌شد؛ درجه قبول یافت واز اقمشه وغیره نیزموازی پانزده هزار روپیه برداشته شد.

چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداختم قریب یك پهرشب را بـه‌صحبـت و خوشی‌گذرانیده باامرا و بنده‌ها فرمودم‌که پیاله دادند. مردم محل نیز همراه بودند. مجلس خوبی منعقد شد بعد از اتمام صحبت اعتمادالدوله را عذرخواهی نموده متوجـه دولتخانـه شدم. درهمین روزها فرمودم که نور محل را نورجهان بیگم می‌گفته باشند.

در دوازدهم‌پیشکش اعتبارخان به‌نظرگذشت ظرفی به‌شکل ماهی مرصع به‌جواهرنفیسه درغایت تکلف و اندام به‌اندازه ،عتاد من ساخته بودند.آن را با دیگر جواهر و مرصع‌آلات واقمشه که مجموع قیمت‌آنها پنجاه و شش‌هزار روپیه می‌شد قبول نمودم و تتمه را باز دادم. بهادرخان از قندهار هفت رأس اسپ عراقی ونه تقوز اقمشه فرستاده بود با پیشکش‌ارادتخان و راجه سورج مل ولـد راجه باسو در سیزدهم بنظرگذشت. عبدالسبحان که به‌منصب هزارو دوصدی ذات و ششصد سوار سرافراز بود، به‌هزار وپانصدی ذات و هفتصد سوارامتیازیافت. در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهتهه وآن حدود از شمشیرخـان اوزبـك تغییر یـافتـه به‌مظفرخان مرحمت شد.

درشانزدهم پیشکش اعتقادخان ولد اعتمادالدوله به‌نظردرآمد. ازآن‌جمله موازی سی‌و دوهزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت نمودم. درهفدهم پیشکش تربیت‌خان دیـده شد. از جواهرواقمشه هفده[۱۲۳ب] هزارروپیه پسند افتاد. در هژدهم به‌خانه‌آصف‌خان رفتم‌وپیشکش او همانجا به‌نظردرآمد. از دولتخانه تا به‌منزل اوتخمینا یك‌کروه مسافت‌بود.نصف‌راه مخمل وزربفت و دارائی باف و مخمل ساده پای انداز نموده‌بود. چنانچه ده‌هزار روپیه قیمت آن به‌عرض رسید.آن روز تا نصف شب با اهل محل درمنزل او بسربرده پیشکشهایی که سرانجام نموده‌بود به‌تفصیل ازنظرگذشت. ازجواهر و مرصع‌آلات و طلاآلات واقمشه نفیسه‌موازی‌یك لك‌و چهارده هزار روپیه و چهار راس اسپ و یك‌رأس اشتر،پسندخاطراشرف افتاد.

نوزدهم که روز شرف نیراعظم بود در دولتخانه مجلس‌عالی ترتیب‌یافت. بنابرملاحظه ساعت دونیم‌گهری از روز مذکور مانده برتخت جلوس نمودم. فرزند باباخرم دربن‌ساعت متبرکه لعلی درغایت‌آب و صفاگذرانیدکه هشتادهزار روپیه قیمت‌نمودند. منصب‌آن‌فرزندرا که پانزده هزاری ذات و هشت‌هزار سواربود به‌بیست هـزاری ذات و ده‌هـزار سوار مقـرر داشتم. هم‌دراین‌روز وزن‌قمری به‌عمل‌آمد.

اعتمادالدوله را که به‌منصب ششهزاری ذات و سه‌هزاری سوار ممتاز بود بـه‌منصب هفت‌هزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز ساخته تومن توغ نیز به‌اوعنایت نمودم وحـکم کردم که نقاره او را بعد از نقاره فرزند خرم می‌نواخته باشند. برمنصب تربیت‌خان پانصدی ذات و سوارافزوده شد که سه‌هزارو پانصدی ذات و هزاروپانصد سوار بوده باشد. اعتقادخان به‌اضافه هزاری ذات و چهارصد سوارسرافرازگشت‌نظام‌الدین‌خان از اصل و اضافه به‌منصب هفتصدی‌ذات وسیصد[۱۲۴ الف]سوار ممتازگردیده به‌خدمت صوبه بهار تعیین یافت. سلام‌الله عرب به‌خطاب شجاعتخان سربلندی یافت و به‌حلقه مروارید سرفرازگشته از حلقه‌بگـوشان درگاه شد؛ ومیرجمال‌الدین حسین انجورا به‌خطاب عضدالدوله سرفراز ساختم. دربیست‌ویکم الله‌تعالی ازدختر مقیم‌ولد مهترفاضل رکابدارپسری به‌خسروداد. اللهداد افغان که طریقه بندگی اختیارنموده ازروی‌اخلاص‌تمام‌از احداد بدنهاد جداشده‌آمده است بیست‌هزار درب مرحمت شد. دربیست‌وپنجم خبرفوت رای منوهر که ازتعینات لشکرظفر اثرد‌کن بود رسید. پسراو را به‌منصب پانصدی ذات و سیصدسوار سرافراز ساخته جا و مقام پدر او راباوعنایت کردم. در بیست وششم پیشکش نادعلی میدانی که نه رأس اسپ و صددانه کیش و چهارشترولایتی بود ازنظر گذشت. دربیست‌وهفتم یك زنجیرفیل به‌بهادرخان حاکم قندها رویك‌زنجیرفیل به‌میرمیران ولد میرخلیل‌الله و یك زنجیر به‌سید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم.

درغره اردی‌بهشت حسب‌الالتماس عبدالله‌خان به‌برادر او سردارخـان نقاره عنایـت نمودم. در سیوم کهپوه مرصع به‌الله‌خان افغان مرحمت نمودم. درهمین روزهـا خبررسید کـه قدم یگانه بیگانه از افغانان‌آفریدی که دولتخواه و فرمان‌بردار بود و راهداری‌کوتل خیبر بدو تعلق داشت به‌اندك توهمی قدم از دایره اطاعت بیرون‌نهاده سر به‌فساد برآورده برسر هرتهانه جمعی را فرستاده هرجا [۱۲۴ب] که او و مردم او رسیدند بنابر غفلت‌آن مردم دست‌به‌قتل و غارت برآورده خلقی کثیر را ضایع ساختند. مجملا ازحرکت شنیع این افغان بی‌عقل‌شوری مجدد درکوهستان‌کابل روی‌داد. چون این خبررسید هارون برادر قدم و جلال پسراو کـه در دربار بودند فرمودم که‌گرفته به‌آصف‌خان سپارند که درقلعه‌گوالیار محبوس سازد.

از اشارات رحم‌وشفقت سبحانی و علامات عنایات یزدانی امری درین روزها مشاهده افتاد که خالی ازغرابیی نیست. لعل درغایت لطافت و صفافرزند خرم بعد ازفتح راناداجمیر به‌من‌گذرانید به‌شصت‌هزار روپیه قیمت‌نمودند درخاطرمی گذشت که این‌لعل را دربازوی خود باید بست. غایتا دومروارید نادر خوشاب یك اندام که هم‌آغـوشی این نـوع لعـل راسزد می‌بایست تاآنکه یك دانه مروارید اعلی به‌قیمت هشت‌هزار روپیه مقربخان به‌دست‌آورده در

پیشکش نوروزی خودگذرانید، بخاطررسید که اگرهمتای این بهم رسد بازوبند مکمل خواهد شد. خرم که ازخردی بازشرف‌ملازمت حضرت والد بزرگوارم دریافته شب‌وروز درخدمت بود، به‌عرض رسانید که درمرواریدهای سربند قدیم به‌همین وزن واندام مرواریدی به‌نظر من درآمده‌است. سرپیچ کلان قدیمی را حاضرساختند و بعد از ملاحظه بـه‌همان مقـدار و وزن و اندام مرواریدی ظاهرشد که‌دروزن یك‌ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان ازین معنی تعجبها نمودند و درقیمت و اندام وآب‌وتاب موافق [۱۲۵الف] بود. گویا از یك‌قالـب ریخته‌شده است. مرواریدها را براطراف لعل کشیده بربازوی‌خود بستم و سربه‌شکرانه خداوند بنده‌نواز برزمین نیاز و فروتنی نهاده زبان به‌شکر گویا ساختم. بیت

از دست و زبان که برآیـد کزعهده شکرش بدر آید (سعدی)

درپنجم سی رأس اسپ عراقی و ترکی که مرتضی‌خان از لاهور فرستاده بـود بنظر گذشت. شصت‌وسه رأس اسپ و پانزده نفرشترنرو ماده و یك دسته پرکلکی و نه عـدد عاقری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جواهردار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکشهـای خان دوران که ازکابل فرستاده‌بود منظور نظرگشت. یك زنجیرفیل خرد از فیلان حبشه کـه از راه دریا به‌جهازآورده بودند، مقرب‌خان پیشکش گذرانید. نسبت بـه‌فیلان هندوستان درخلقت بعضی تفاوتها دارد. ازجمله گوشهای اوکلانتر ازگوشهای فیلان اینجاست، خرطـوم و دم‌او هم درازتر واقع شده.

درزمان والد بزرگوارم یك فیل بچه‌اعتمادخان‌گجراتی پیشکش فرستاده بود، رفته‌رفته کلان شد بسیار تندوتیز و بد خو بود. درهفتم خنجرمرصع به‌مظفرخان حاکم تهته مرحمت شد. درهمین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان یکانه پگانه برسر عبدالسبحان بـرادرخـان عالم که دریکی از تهانهای مقرر بود رفته تهانه او را قبل‌کردند. عبدالسبحان. باچندی دیگر از منصبداران و بنده‌هائی که به‌همراهی او تعیین بوده‌اند داد مردانگـی داده درزد و خـورد به‌تقصیراز خود راضی‌نگشته‌اند. آخر به‌مقتضای آنکه. ع پشه چو پرشدبه‌زند [۱۲۵ب] پیل را آن سگان دست‌بر آنها یافته عبدالسبحان را باچندی‌ازمردم آن تهانه به‌درجه شهادت‌رسانیده‌اند. بجهت پرسش این قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه به‌خان عالم که به‌ایلچی گـری ایران تعیین شده بود، عنایت نموده فرستادم. درچهاردهم پیشکش مکرم‌خان ولدمعظم‌خان که ازبنگ‌الی آمده‌بود، ازاجناس وامتعه که درآن ولایت به‌هم‌می‌رسد به‌نظردرآوردبرمنصب چندی از جاگیرداران‌گجرات اضافه حکم نمودم. ازجمله سردارخان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به‌منصب هـزاروپانصـدی ذات و ششصد سوار سرفرازگشت و علم نیز به‌اومرحمت شد.

سید قاسم ولد سیدلادبارهه ازاصل‌واضافه به‌منصب‌هشتصدی ذات وچهارصد وپنجاه‌ویار بیگ برادرزاده احمدقاسم کوکه به‌منصب ششصدی ذات و دویست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند.

درهفدهم خبرفوت رزاق‌وردی اوزبك که از تعینات لشکردکن بود شنیده شد به‌کنگاش سپاهگری خوب می‌رسید و از امرای مقرر ماوراءالنهر بود. در بیست‌ویکم الله دادافغان را به‌خطاب خانی سرفراز ساخته منصب او که هزاری ذات و ششصدسوار بود دوهزاری ذات و هزار سوار ساختم. سه لك روپیه ازخزانه لاهور به‌انعام ومددخرج خان دوران که درشورش افغانان سعی [۱۲۶ الف] بلیغ بجای‌آورده بود مقرر گشت. دربیست وهشتم کنور کرن بجهت کتخدائی بجا و مقام خود رخصت‌شد.خلعت و اسپ عراقی خاصه مع زین و فیل وکمرخنجر مرصع به‌او مرحمت‌نمودم. درسیم این ماه خبرفوت مرتضی‌خان رسید. از قدیمیان این دولت بود. حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده به‌درجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند ودر زمان دولت من نیز توفیق نمایانی‌یافت که‌آن زیر کردن خسرو بود. پایهٔ منصب او به‌ششهزاری ذات و پنجهزاری سوار رسید. و درین ولاچون صاحب صوبه پنجاب بود تعهدگرفتن قلعه کانگره که درکوهستان‌آن‌ولایت بلکه درمعمورهٔعالم به‌استحکام ان قلعه‌نمی‌باشد نموده بدان خدمت رخصت یافته مشغول‌داشت. ازین خبرناخوش آزردگی‌خاطرتمام بهم رسانیدوالحق بجهت فوت این‌چنین دولتخواهی‌آزردگی گنجایش داشت چون‌درددولتخواهی روزگار گذرانیده به‌کارآمد مغفرت اورا ازالله تعالی مسئلت نمودم.

درچهارم خرداد ماه منصب سیدنظام ازاصل و اضافه نهصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار مقررگشت خدمت مهمانداری‌ایلچیان اطراف به‌نورالدین‌قلی فرموده. درهفتم خبرفوت سیفخان بارهه رسید. بسیار جوان مردانه‌کارطلب بود. درجنگ خسرو ترددهای نمایان کرد. در صوبه دکن به‌علت هیضه جهان فانی را وداع نمود. پسران او را رعایتها نمودم وعلی‌محمد که بزرگ‌و ارشد [۱۲۶ ب] اولاد او بود به‌منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار و برادر دیگرش بهادر نام چهارصدی ودویست‌سوار سرافراز گردیدند. سیدعلی برادرزاده او به‌اضافه پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت. درهمین روزها خوب‌الله پسرشهبازخان‌کنبو به‌خطاب زنبازخان امتیاز یافت.

در هژدهم منصب هاشم‌خان از اصل واضافه به‌دوهزار و پانصدی ذات و یک هزارو هشت‌صد سوار مقررشد. دربن‌تاریخ بیست‌هزار درب به‌الله‌داد افغان‌مرحمت نمودم. بکرماجیت راجه‌ولایت ماند هو که آبا واجداد او اززمینداران معتبر هندوستان‌اند به‌وسیله فرزنداقبالمند باباخرم سعادت‌کورنش دریافته تقصیرات او بـه‌عفو مقرون گشت. دربیستم کلیان جیسلمیری

که راجه کشنداس به‌طلب او رفته بود آمده ملازمت نمود. یك‌صدمهر و هزار روپیه به‌طریق نذرگذرانید. برادر کلان او راول بهیم صاحب‌جاه ومقام بود. چون درگذشت ازوطفلی دوماهه ماند و او هم چندروز بیش نزیست. صبیه اورا درایام شاهزادگی به‌جهت‌خود خواستگاری نموده به‌خطاب ملکه جهان ممتازگشت (چون آباواجداد این‌طایفه ازقدیم دولتخواه آمده‌اند این‌پیوند نیز به‌میان آمده بود. کلیان مذکوررا که برادر اول‌بهیم بود طلب‌داشته به‌تکیه‌راگی وخطاب راول سرافرازی ساختم.)

دراین‌تاریخ واقعه‌ای روی‌نمود که هرچند خواستم که درسلك تحریر درکشم دست و دلم یاری‌نداد وهرگاه قلم گرفتم حالم متغیر شد ناگزیر بهاعتمادالدوله فرمودم که بنویسد.

درتاریخ یازدهم خردادماه‌سنه یازده صبیه قدسیه شاهزاده بلنداقبال خرم‌را که بندگان حضرت بآن نوزاده بوستان سعادت تعلق ونهایت الفت داشتند اثرتبی به‌هم رسید وبعد از سه‌روز نشان آبله ظاهرشد وبه‌تاریخ بیست‌وششم ماه‌مذکور مطابق روزچهارشنبه بیست‌ونهم شهرجمادی‌الاول سنه هزاروبیست‌وپنج طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده به‌ریاض رضوان خرامید. درین‌تاریخ حکم‌شد که روزچهارشنبه‌را گم‌شنبه [۱۲۷الف] می‌گفته باشند. چه‌نویسم که ازین‌واقعه جانسوز وسانحه‌غم‌اندوز برذات مقدس حضرت ظل‌اللهی چه‌گذشته باشد هرگاه جان جهان را جانب برین‌منوال بوده باشد دیگر بنده‌ها را که حیات به‌آن ذات قدسی صفات‌دانسته احوال‌چون خواهد بود. دوروز بنده‌ها بارنیافتند وخانه‌که جای نشست وبرخاست آن طایر بهشتی بود حکم‌شد که دیواری ازپیش برآورند تا به‌نظر درنیامد معهذا در دولتخانه نیاراستند. روز سیوم بی‌تابانه به‌منزل شاهزاده والاقدر تشریف فرمودند وبنده‌ها به‌سعادت کورنش سرفراز شده حیات تازه یافتند. درین راه آن حضرت هرچند می‌خواستند که ضبط خود فرمایند بی‌اختیار اشك ازچشم مبارك می‌ریخت ومدتهای مدید چنین بود که به‌مجرد شنیدن حرفی که به‌وی دروی از آن آمدی حال آن‌حضرت متغیر می‌شد. چندروز در منزل شاهزاده‌عالمیان گذرانیده روز دوشنبه‌ششم تیرماه الهی به‌خانه آصف‌خان تشریف بردند واز آنجا روزمبارك‌شنبه نهم چشمه‌نور توجه فرمودند دو سه‌روز دیگر خاطر مبارك خود را آنجا مشغول داشتند تا اجمیر معسکر اقبال بود ضبط خود نمی‌توانستند فرمود. هرگاه سخن آشنایی به‌گوش می‌رسید بی‌اختیار اشك ازچشم می‌چکید. دل مخلصان فدائی شرحه شرحه می‌شد وچون‌نهضت موکب اقبال به‌صوب دکن اتفاق افتاد قدری تسکین وآرام حاصل شد.

تولد شاهزاده شاه‌شجاع: روز شنبه یازدهم ازچشمه‌نور متوجه دولتخانه اجمیرگشتم، یکشنبه دوازدهم بعداز گذشتن سی‌وهفت پل دروقتی که بیست‌وهفتم درجه قوس طالع بود

به‌حساب منجمان هند و پانزدهم درجه جدی به‌حساب یونانیان از شکم صبیه آصف‌خان دری گرانمایه به‌عالم وجود آمد به‌شادمانی وخوشدلی این‌عطیه والانقاره‌ها بلندآوازه گردیدند و درعیش وخرمی بروی خلایق گشوده شد وبی‌تامل وتفکر نام‌اوشاه‌شجاع بهزبان می‌آمد. امید که قدم او برمادر وپدر مبارك وفرخنده باشد.

دوازدهم‌یك‌قبضه‌خنجرمرصع ویك‌زنجیرفیل به‌راول [۱۲۷ب] کلیان جیسلمیری‌مرحمت نمودم. درهمین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او درسرکار قنوج بود رسید. فیلی به رای کنور دیوان گجراتی مرحمت نمودم.دربیست‌ودوم همین‌ماه پانصدی بسرذات و سوار راجه‌مهاسنگه اضافه مرحمت فرمودم که چهارهزاری ذات وسه‌هزارسوار باشد. منصب علی‌خان نیازی که قبل از این به‌خطاب نصرت‌خانی سرافراز گشته‌بود دوهزاری‌ذات و هزارو-پانصدسوار مقررگردید علم‌تیز به‌اومرحمت‌شد. به‌جهت‌برآمدن بعضی مطالب نذر نموده‌بودم که مجمری ازطلا شبکه‌دار بردور مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهند.دربیست‌وهفتم این‌ماه اتمام یافت فرمودم‌که پرده نصب نمایند. به‌یك‌لك وده‌وهزارروپیه تمام‌شده‌بود.

چون سرداری وسرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطرمن می‌خواست از فرزند سلطان‌پرویز سرنشد به‌خاطر رسیدکه فرزند مذکور را طلب داشته باباخرم راکه آثار رشد وکاردانی از احوال اوظاهراست،هراول لشکر فیروزی اثرساخته خود به‌نفس نفیس ازعقب او روانه گردیم و این‌مهم درضمن همین یورش به‌اتمام رسد. بنابراین قرارداد قبل‌ازین‌فرمان به‌اسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه‌الله‌آباد که دروسط ممالك محروسه واقع‌است گردد، ودرایامی‌که ما درآن عزیمت باشیم به‌حفظ وحراست‌آن ملك قیام و اقدام نماید. در تاریخ بیست‌ونهم ماه‌مذکور عرضداشت بهاری داس واقعه‌نویس برهانپور رسیدکه شاهزاده درتاریخ بیستم به‌خیریت وخوبی ازشهر برآمده متوجه صوبه مذکورشدند.

درغره خردادطره‌مرصع به‌میرزابها وسنگه‌عنایت‌نمودم. به‌درگاهی‌کشتی‌گیر فیل‌مرحمت شد. درهژدهم‌چهاررأس اسب‌راهوارکه‌لشکرخان ارسال [۱۲۸الف] داشته‌بوداز‌نظرگذشت. میرمغل، فوجداری سرکار سنبهل از تغییر سیدعبدالوارث که به‌جای خواصخان بـه‌حکومت سرکاقنوج تعیین یافته‌بود، مقررگشت ومنصب‌او به‌شرط خدمت مذکور پانصدی ذات وسوار قرارگرفت. دربیست‌ویکم پیشکش راول کلیان جیسلمیری ازنظر گذشت. سه‌هزار مهرونه‌راس اسب وبیست‌وپنج‌نفر شتر ویك‌زنجیر فیل بود ومنصب قزلباش‌خان را ازاصل واضافـه هزارو دوصدی ذات وهزارسوارمقرر گشت. دربیست‌وسیوم شجاعتخان رخصت جاگیریافت‌که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده ودرموعد مقرر حاضرشود. درین‌سال بلکه دراثنای سال

دهم جلوس وبای عظیم در بعضی از جاهای هندوستان ظاهرگشت وآغاز این بلیه ازپرگنات پنجاب ظهور نموده رفته‌رفته به‌شهر لاهور سرایت‌کرد وخلق بسیاری ازمسلمانان وهندوبدین علت تلف‌شدند. وبعد ازآن به‌سرهندو میان دوآب تادهلی وپرگنات اطراف‌آن رسیده دهها وپرگنهارا خراب ساخت. درین‌ایام تخفیف تمام دارد. ازمردم درازعمر واز تواریخ پیشینیان ظاهرشد که این‌مرضی درین‌ولایت هرگز ننموده سبب آن از حکما ودانایان پرسیده شد. چون‌دوسال پی‌درپی خشکی روی‌داد وباران برساتی‌کمی کرد بعضی‌گفتند که به‌واسطه‌عفونت هوا که از ممرخشکی وکمی باران بهمرسیده این حادثه روی‌داد. بعضی حواله به‌امور دیگر می‌کردند. العلم عندالله. تقدیرات الهی‌را گردن باید نهاد. ع

چکند بنده که گردن ننهد فرمان‌را

چون درپنجم‌شهریور پنجهزارعدد روپیه به‌صیغه مدد خرج والده میرمیران که صبیه شاه‌اسماعیل ثانی بود مصحوب به‌سوداگران به‌ولایت عراق فرستاده‌شد. درتاریخ ششم عرضداشت عابدخان بخشی و واقعه‌نویس احمدآباد آمد مبنی برآنکه عبدالله‌خان‌بهادرفیروز جنگ به‌جهت آنکه بعضی مقدمات که مرضی‌خاطر اونبوده در واقعه داخل ساخته‌ام بامن در مقام ستیزه درآمده جمعی برسرراه من فرستاد ومرا بی‌عزت ساخته به‌خانه خود برده چنین و چنان‌کرد. این‌معنی به‌نوعی در خاطر من گران آمد که می‌خواستم که یک‌بارگی اورا از نظر انداخته ضایع مطلق سازم. آخرالامر به‌خاطر رسیدکه دیانت [۱۲۸ب] را به‌احمدآباد فرستم تااین قضیه درآنجا ازمردم بی‌غرض تحقیق نموده اگر این امر واقعی باشد، عبدالله‌خان‌را همراه‌گرفته به‌درگاه‌آورد وحفظ وحراست احمدآباد به‌عهده‌سردارخان‌که برادراوست باشد. پیش ازروان شدن دیانت‌خان این‌خبر به‌خان فیروزجنگ می‌رسد. اوازغایت اضطراب خودرا گناهکار قرارداده پیاده روانه درگاه می‌گردد. دیانت‌خان دراثنای راه به‌خان مذکور می‌رسد واورا به‌حالت عجبی مشاهده نموده چون پیادگی پاهای اورا مجروح وآزرده ساخته بود تکلیف سواری می‌کند وهمراه گرفته روانه ملازمت می‌شود. مقربخان که ازخدمتکاران قدیم این‌درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعای صوبه گجرات التماس از من می‌کرد. چون این‌نوع حرکتی ازعبدالله‌خان به‌وقوع آمد به‌خاطر رسیدکه آرزوهای خدمتکار قدیم خود را برآورده اورا به‌جای خان مذکور به‌احمدآباد فرستم. درهمین‌روزها ساعت اختیار نموده به‌تسلیم حکومت وصاحب‌صوبگی مذکور اورا کامروای صورت ومعنی‌ساختم. در دهم برمنصب بهادرخان حاکم قندهار که چهارهزاری ذات و سه‌هزار بود پانصدی‌ذات افزوده شد شوقی. تنبوره نواز را که ازنادرهای روزگار است و نغمات هندی و فارسی را

به‌روشی می‌نوازد که زنگ از دلها می‌زداید به‌خطاب آنندخانی‌دل‌خوش ومسرور ساختم‌آنند به‌زبان هندی خوشی وراحت را می‌گویند.

انبه درولایت هندوستان تااواخر تیرماه بیش‌نیست. مقرب‌خان ازپرگنه کرانه‌که وطن آباواجداد اوست وباغات احداث نموده انبه را تادوماه دیگر زیاده برایام‌بودن آن به‌نوعی محافظت نموده وسامان کرده بود که همه‌روزه در اجمیرانبه به‌میوه خانه می‌رسانید چون‌این امرفی‌الجمله غرابیی داشت نوشته‌شد. دربیستم‌اسپ عراقی نادری لعل بی‌بهانام جهت پرویز به‌دست‌شریف‌خدمتکار [۱۲۹الف] فرستاده‌شد. صورت رانا وکرن پسراورا به‌سنگ‌تراشان تیزچنگ فرموده‌بودم که از سنگ مرمر به‌قد وترکیب که دارند تراشند، درین تاریخ‌صورت تمام یافت وبه‌نظر درآمد. فرمودم‌که به‌آگره برده درباغ پای جهروکه درشن نصب کنند.

دربیست‌وششم مجلس وزن شمسی به‌طریق مقررمنعقد گشت. وزن‌اول ششهزار وپانصدو چهارده‌تولچه طلابوده وتادوازده وزن هروزن به یك‌جنسی می‌شود چنانچه وزن‌دوم به سیماب و وزن سیوم به‌ابریشم و وزن چهارم اقسام عطریات ازعنبر مشك وتاصندل و عـود وبان وبه همین روش تادوازده‌وزن اتمام یابند ازحیوانات به‌عدد هرسالی که گذشته یك‌گـوسفند وبز و یك‌قطعه مرغ به‌دست نهاده به‌فقرا ودرویشان می‌دهند. این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تاامروز درین دولت‌ابد پیوند معمول وجاری است وبعد از وزن مجموع آن اجناس را کـه قریب به‌یك‌لك روپیه می‌شود به‌فقرا و ارباب حاجت تقسیم نمایند.

درین‌روز لعلی که مهابت‌خان دربرهانپور به‌مبلغ شصت‌وپنج‌هزار روپیه از عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ خریداری نموده‌بود ازنظر گذشت ومستحسن افتاد. خیلی لعلی خوش‌اندام است. منصب‌خاصه خان‌اعظم از قرار هفت‌هزاری ذات مقررگشت و حکم شد کـه دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند وآنچه از منصب دیانت‌خان به‌واسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب‌الالتماس اعتمادالدوله برقرار ماند وعضدالدوله که‌جاگیر در مـالوه یـافته بود به‌جاگیر مرخص گشت وبه‌عنایت‌اسپ وخلعت‌سرفرازی یافت. منصب راول کلیان جیسلمیری به‌دوهزاری ذات وهزارسوار مقررگشت وحکم شدکه ولایت مذکور را به‌جاگیر او تنخواه دهند وچون ساعت رخصت او در همین تاریخ بود اسپ وفیل وشمشیر مرصع وخلعت و پرم نرم خاصه [۱۲۹ب] یافته به‌دل‌خوشی وسرفرازی تمام بـه ولایت خـود رخصت یافت. در سی‌ویکم مقربخان به‌احمدآباد مرخص گشت ومنصب‌او که پنج‌هـزاری ذات ودوهزاروپانصد سوار بود وبه پنج‌هزاری ذات وسوار قرار گرفت وبه‌خلعت خاصه وکرته و نادری مع‌تکمه مروارید سربلند یافت ودوراًس اسپ از طویله خاصه ویك‌زنجیر فیل خاصه ویك‌قبضه شمشیر

مرصع به‌او مرحمت شد و به خوشحالی وشادکامی متوجه صوبه مذکور گردید.

درپانزدهم ماه مهر جگن سنگه ولـد کنورکرن ازوطـن خودآمده ملازمـت نمود. در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی ازولایت اوده که بجاگیر او مقرر بودآمده ملازمت‌نمود و هزارروپیه نذرگذرانید و فیلی که یکی اززمینداران‌آن نواحی داشت و حکم شده بودکـه اززمیندار مذکور بگیرد آن‌فیل‌به‌نظردرآورد. دربیست و یکم‌پیشکش قطب‌الملك حاکم‌گلکنده که مشتمل بربعضی مرصع‌آلات بود دیده‌شد. منصب سیدقاسم بارهه ازاصل و اضافه هزاری ذات و ششصد سوار مقررگشت.درشب جمعه بیست‌ودوم میرزاعلی‌بیگ‌که سن او ازهفتاد وپنج درگذشته بود ودیعت حیات سپرد. درین دولت تردفات و خدمات خوب ازو به‌وقوع‌آمد، پله منصبش رفته‌رفته چهارهزاری رسید ازجوانان قرارداده کریم‌الطبع مردانه این الوس بود.ازو فرزند ونسب نماند. طبع نظمی هم داشت. چون‌درروزی‌که به‌زیارت روضه منوره بزرگوار خواجه معین‌الدین رفته بود حالت‌ناگزیر او را دست داد فرمودم‌که او را درهمان مقام متبرك مدفون ساختند.

دروقتی‌که ایلچیان عادلخان بیجاپوری را رخصت می‌نمودم سفارش [۱۳۰الف] کرده بودم‌که اگردر ولایت مذکورکشتی‌گیری سرآمدی یا شمشیرباز نامی بوده‌باشد بـه عادلخان بگویندکه بجهت ما بفرستد. بعد ازمدتی‌که ایلچیان بازآمدنـد شیرعلی نام مغل‌زاده‌کـه در بیجاپور تولد یافته بود و ورزش‌کشتی‌گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت بـا چندنفر شمشیربازآورده بودند. شمشیربازان خود سهل ظاهرشدند اما شیرعلی را بـاکشتی‌گیران و پهلوانان‌که درملازمت بودند به‌کشتی انداختم.هیچکدام به‌او مقاومت نتوانستندکرد خلعت و هزار روپیه و فیل بدو مرحمت شد. بسیار خوش نسبت و خوش‌ترکیب و زورآور ظاهرگشت او را ملازمت خود نگاهداشته پهلوان پای تخت مخاطب ساختم و منصب جاگیر داده‌رعایت تمام نمودم.

دربیست و چهارم دیانت‌خان‌که به‌آوردن عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ تعیین یافته بود اوراآورده‌ملازمت نمود.یك صد مهرنذرگذرانید.درهمین تاریخ رامداس ولد راجه راجسنگه از امرای راجپوت‌که درخدمت دکن‌وفات یافته بود منصب هزاری‌ذات وپانصد سوارسرفراز گردید. چون ازعبدالله‌خان تقصیرات به‌وقوع‌آمده‌بود باباخرم را شفیع‌گناهان خود ساخت. دربیست‌وهشتم بجهت باباخرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی‌تمام ملازمت کرد. یکصد مهرو یکهزار روپیه نذر گذرانید.

چون قبل ازآمدن ایلچیان عادلخان قرار خاطرآن بودکه باباخرم را هراول‌خودساخته

خود متوجه دکن شوم و این مهم را بجهت بعضی امور درکسال افتاد صورتی دهم بنابراین حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیراز شاهزاده دیگری بعرض نرساند. دربن‌روز شاهزاده ایلچیان را به‌ملازمت‌آورده عرایضی‌که داشتند‌گذرانید. بعد از وفات مرتضی‌خان و راجه‌مان و اکثرسرداران‌کومکی‌خان مذکور [۱۳۰ب] به‌درگاه‌آمده بودند. درین تاریخ راجه‌مان را حسب‌الالتماس اعتمادالدوله به‌سرداری‌گرفتن قلعه‌کانگره تعیین فرمودم‌ومجموع آن‌مردم را به‌همراهی او مقرر داشتم و هرکدام را فراخور حالت و منزلت‌که‌داشتندبه‌انعام واسپ و فیل و خلعت وزر دلخوش ساخته رخصت دادم. بعد ازچند روز به‌عبدالله‌خان که بسیار دل شکسته وآزرده خاطر بود بنابرالتماس باباخرم خنجرمرصع عنایت نمودم وحکم‌شد که منصب اورا به‌دستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن باشد.

درسیوم‌آبان ماه منصب وزیرخان که درملازمت بابا پرویزمی‌بود به‌دوهزاری ذات‌وهزار سوار ازاصل و اضافه حکم نمودم و درچهارم خسرو راکه انی رای سنگه‌لن به‌محافظت‌و خبرداری او مقرر بود، بنابربعضی‌ملاحظه‌های به‌آصف‌خان سپرده شال خاصه به‌اوعنایت‌کردم.

درهفتم مطابق هفدهم شوال محمدرضا بیگ نام شخصی راکه دارای ایران بطریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود. بعد از ادای مراسم‌کورنش و سجده و تسلیم کتابتی‌که داشت‌گذرانید و مقررگشت‌که اسپان و هدیه همراه‌آورده ازنظر بگذراند‌آنچه نوشته‌وگفته فرستاده بودند همگی ازروی برادری‌و صداقت‌بود. به‌ایلچی مذکور درهمین روز تاج‌مرصع و خلعت عنایت نمودم. چون درکتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودندخوش‌آمد که به‌جنس‌آن‌کتابت داخل جهانگیرنامه شود.

نقل‌کتابت شاه عباس: نضارت‌بخش سرابستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت درنیایش معبودی موجود است‌که افسردولت و اقبال برگزیدگان عرضه فرمان‌روائی و دیهیم سلطنت و اجلال فارسان مضمار جهان‌گشایی را به‌جواهر توفیقات نامتناهی‌آراسته به بدرقه توفیق شاهراه [۱۳۱الف] ترویج دین و دولت و تنسیق ملك‌وملك هدایت نمود. چون وسعت‌آباد خاطرراگنجایش شمه از مراتب ستایش شایسته پرستش‌نیست، بهترآن است‌که پای اندیشه ازطی این بیدای‌حیرت افزاباز دارد و دست‌استشفاع را درادیال مقدمه حضرت سلطان رسل و هادی سبل و سیدالکل فی‌الکل و حضرت ائمه هدی و شفیعان روز جزا سیما شاه اولیا و سرور اصفیا علیهم من‌الصلوات ازکیاکه غواصان بحارمکرمت ربانی و جوهریان دیار مرحمت یزدانی‌اند استوار نموده از خصایص نسبت معنوی وقرب

باطنی که پیش‌نهاد همن حقیقت شناسان دوربین وآگاه دلان حق گزین است به‌جلوه‌گاه ظهور آورده برمرآت ضمیرانوروآئینه خاطر فیض‌گسترکه مقتبس از انوار ولایت و متجلی‌ازاشعه هدایت است، مختفی و محتجب نیست‌که درین عالم چیزی برمحنت فایق نیست‌که درین‌عالم چیزی برمحبت فایق نیست و امری چون مودت لایق نی، چه مدار نظام‌کون برمودت وتألف آمده خوشادلی‌که پذیرای پرتوآفتاب محبت‌گشته جهان جان‌وعالم روح را ازظلمت وحشت پردازد. للهالحمدکه‌این شیوه رضیه وشیمه مرضیه ارثا واکتسابا میانه این دوسلسله علیه‌استقرار یافته صیت اتحاد وآواز ده و داد چون هبوب صبا و فروغ ذکا دربسیط غبر افایح ولایح گشته مسرت افزای خواطرنیک‌خواهان‌عاقبت اندیش‌وحقیقت‌گزینان‌و فاکیش‌گردیده و بنابراقتضای وحدت‌حقیقی وتالف ازلی‌که میان‌این‌اخلاص‌شعار وآن‌برادر نامدارکامگار به‌مرتبه‌ای‌استحکام یافته‌که. مصرع

اندر غلطم‌که من توام یا تو منی

توافق صورت و معنی‌بحدی انجامیدکه‌دوئی وجدائی را در دنیا وعقبی‌گنجائی‌نماند، ازظهور این معنی‌گلزار دوستی سرسبزی‌گرفته غنچه‌آرزوآن چنان شگفتن‌آغازکردکه عندلیب جان مشتاق و مرغ روح‌کثیرالاشتیاق به‌هزار دستان از عهده[۱۳۱ب] شکربعضی ازآن‌بیرون تواندآمد. خواهش ضمیرمحبت تاثیرآن است‌که من بعد یکی ازطرز دانان بساط عزت پیوسته‌جلیس مجلس‌انس باشد وچون رفعت‌پناه عزت دستگاه محمدحسین‌چلبی‌که سبق‌ارادت‌و اخلاص‌آن دودمان را با نسبت خدمت و اختصاص‌آن آستان ارتباط داده به‌وفور عقل‌کامل و کیاست متصف وازطرز خدمت سلاطین واقف است و اوضاع او پسندیده خاطراشرف افتاده ازجانب عالی به‌انجام بعضی مهام‌که بتاخیرافتاده مامور و به‌خدمت دیگرمترصد بوده شایسته این امردانسته چند روزی توقف فرمویم بنابرآن‌که جمیع مملکت و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالیست و تکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشارالیه راکه مردآگاه و مزاجدان پادشاهان عالیجاه هست مقرر نموده‌ایم‌که هرچه درسرکار محب بی‌ریا باشد با امتعه‌واجناس آن ولایت به‌نظردرآورده که‌آنچه پسند خاطراقدس داند فرستاده شود و بعد ازآنکه‌خدمات برحسب دلخواه به‌تقدیم رسد اگرتوقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایندکه‌بجهت فیصل مهمات‌آن‌حضرت درین ولایت باشد والاشخصی دیگرکه قابل این خدمت باشد تعیین فرمایند. سفارشی‌که درباب خریداری جواهرنفیسه خصوصا چندقطعه لعل‌که درین دودمان‌بود و یکی‌ازآنها به‌اسم سامی‌آبا واجدادآن والانژاد مزین است وبه‌موجب وقف شرعی‌به‌سرکار مقدس نجف‌اشرف تعلق‌گرفته به‌چلپی مذکور فرموده بودند، چشم داشت‌آن‌بودکه هرخدمتی

که درین دیار داشته باشند از روی بی‌تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع فرمایند که هرچند ولایت ایران را محقرشمارند و قابل رجوع خدمات ندانند ازعهده این‌گونه خدمتی بیرون می‌آید. لعلهای مذکور را به‌مصلحت علما و صدور از سرکار فیض‌آثارگرفته‌صندوقچه ازفرنگ بجهت مخلص‌آورده [۱۳۲الف] بودند که لیاقت ظرفیت‌آنها داشت چون صندوقی راکه چلپی مذکور جهت سرکارآنحضرت بهمرسانیده دیده دانستیم که خاطرعاطر به‌چیزهای که فی‌الجمله غرابت داشته باشد مائل است به‌استادان‌کاردان دادیم که ترتیب نمایند.انشاءالله تعالی بعدازاتمام بالعلها به‌خدمت سامی می‌فرستیم. چون خاطرمحبت ذخایر به‌افتتاح ابواب بی‌تکلفیها متعلق است وازآن جانب استشمام روایح این التفات نمی‌شد و معتمد قدیمی محمد رضابیگ راکه از ایام‌صبی‌الی یومناهذا در ملازمت من بسر برده بجهت تحقیق این معنی به‌ملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده‌ایم که در وحدت سرای انس بعرض رساند و سعادت‌آثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلپی مذکور راکه ملازم خاصه شریعه است به‌واسطه سرانجام و سامان بعضی مهمات‌فرستادیم مرجوآنکه برخلاف‌گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی وجدائی فرموده مرغوبات خاطرخورشید مانند رابی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهما را به‌زودی مرخص نموده به اعلام احوال و مکنوباب ضمیر بی‌همال مسرور و خوشحال سازند، همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد.

روزیکشنبه‌هیژدهم شوال‌مطابق‌هشتم‌آبان پیشخانه باباخرم به‌عزیمت تسخیر ولایت‌دکن از اجمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور به‌طریق هراول روان شده رایات جلال نیزاز عقب متوجه‌گردد.روزدوشنبه نوزدهم‌مطابق‌نهم سه گهری از روزگذشته‌دولتخانه همایون‌برهمان سمت حرکت‌نمود. دردهم‌آبانماه منصب راجه سورج مل که به‌همراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دوهزاری ذات و سوار مشخص‌گشت.

درشب نوزدهم به‌عادت معهود در غسلخانه بودم. بعضی از امرا و خدمتگاران به‌حسب اتفاق محمدرضا بیگ ایلچی دارای ایران هم حاضربودند. بومی بعد ازگذشتن شش‌گهری برбالای یکی ازبامهای محل‌آمده‌نشست [۱۳۲ب] و بسیارکم به‌نظر درمی‌آمد، چنانچه‌اکثر مردم ازتشخیص‌آن عاجزبودند. تفنگ طلبیده برسمتی که او را می‌نمودند سرراست ساخته گشاد دادم تفنگ چون فضای‌آسمانی بدان جانور شوم رسیده پاش‌پاش‌گردید. فریاد از حاضران برخاسته بی‌اختیار لب به‌تحسین وآفرین‌گشادند. درهمین شب از فرستاده برادرم‌شاه عباس سخنان پرسیده شد تاآنکه سخن به‌کشتن صفی‌میرزا پسرکلان ایشاق‌کشید چون این

عقده درخاطر گره کرده بود این معنی‌را ازوپرسیدم، چنین اظهارنمودکه اگر در همان‌روزها کشتن او ازقوت به‌فعل نمی‌آمد البته‌او قصد شاه می‌کرد چون این مقدمه از آثار وعـلامت زشت وسلوك او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم به‌کشتن اوفرمودند.

منصب میرزاحسن ولد میرزارستم درهمین‌روزها از اصل‌واضافه به‌هزارای ذات وسیصد سوار مشخص‌شد ومنصب معتمدخان‌هم که به‌خدمت بخشیگری لشکری‌که به‌همراهی باباخرم مقرر بود تعیین یافته‌بود به‌هزاری ذات ودویست‌وپنجاه‌سوار قرار یافت.

عزیمت خرم‌به طرف‌دکن: روزجمعه بیستم ساعت رخصت باباخرم بود. آخرهای این روز در دیوانخانه خاص وعام خلاصه مردم خودرا مسلح ومکمل سوار بـه‌درون درآورده از نظر گذرانید. از عنایات نمایان که به‌فرزند مذکور واقع شد خطاب شاهی است که جزو اسم‌او گردانیده فرمودم که اورا من بعد شاه‌سلطان خرم مـی‌گفته بـاشند وخلعت وچارقب مرصع که اطراف دامن وگریبان به‌مروارید ترتیب‌یافته بود ویك اسب‌عراقی بسازین مرصع ویك‌اسب‌ترکی وفیل خاصه مهنی‌بدن نام ورتهه از فرنگ‌انگریزی کـه بران نشسته متوجـه گردد وشمشیر مرصع باپردله‌اول که در فتح احمدنگر بـدست افتاده بود بسیار پردله نامی مشهور است وخنجر مرصع بدومرحمت نمودم. وبه استعداد تمام متوجه گشت امید از کـرم واجب‌تعالی [۱۳۳ الف]آن است‌که درین‌خدمت سرخروگردد وبه‌هریك از امرا ومنصبداران به‌قدرحال‌ومنزلت‌اسپ وخلعت مرحمت‌شد. شمشیر خاصه ازکمر خود بازکرده به‌عبدالله‌خان فیروز جنگ مرحمت نمودم.چون دیانت‌خان به‌همراهی شاهزاده تعیین‌یافته بود خدمت عرض مکرر را به‌خواجه‌قاسم قلیچ‌خانی فرمودم.

پیش‌ازاین‌جمعی‌ازدزدان برخزانه‌ای ازخزاین‌پادشاهی‌که درحوالی چبوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برآورده بردند. بعداز چندروز هفت‌نفر ازآن جماعت باسردار آنها که‌نول نام داشت بدست افتادند، وپاره ازآن زرها نیز پیداشد: به‌خاطر رسید کـه چون مصدر این قسم دلیری شده‌اند اینهارا به‌سیاستهای عظیم باید رسانید، هریك را سیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودم‌که به پای‌فیل‌اندازند. اوبه‌عرض رسانیدکه اگر حکم‌شود من به‌فیل جنگ کنم؟ فرمودم‌که چنین باشد. فیل بدمستی را حاضر ساخته مقرر نمـودم کـه خنجری به‌دست اوداده به‌فیل روبرو ساختند. چندمرتبه فیل اورا انداخت ودرهرمرتبه آن‌مقهور بیباك باآنکه سیاستهای رفیقان خودرا دیده ومشاهده‌کرده بود پای‌خود قایم ساخته همان‌طور قوی‌دل ومردانه خنجرها به‌خرطوم فیل رسانیده چنان‌کرد‌که فیل ازحمله‌کردن به‌جانب اوباز ایستاد. چون این‌دلیری و مردانگی از او مشاهده‌شد فرمودم که از احوال او باخبر باشند.

بعد از اندك مدتی به مقتضای بدذاتی ودون طبیعتی هوای جاه‌ومقام نموده گریخت. بسه‌خاطر بغایت گران آمده به‌جاگیر از آن نواحی فرمودم که آن ناسپاس قدر نسا‌شناس را از حلق بر کشیدند. مضمون گفته شیخ‌مصلح‌الدین سعدی مطابق حال او آمده. بیت

عاقبت گرگ‌زاده گرگ‌شود گرچه با آدمی بزرگ شود

روزشنبه غره ذیقعده مطابق بیست‌ویکم آبان بعداز آنکه دوپهروپنج گهـری از روز مذکور گذشته به‌خیریت وعزیمت درست از بلده [۱۳۳ب] اجمیر به‌رتهه فرنگی کـه چهار اسپ بسته بودند سوار شده بر آمدم و حکم کردم که اکثر امرا به‌رتهه سوارشده در ملازمت باشند وقریب به‌غروب نیراعظم به منزلی که دوکروه پاوکم بود درموضع دیورانـی نزول نمودم. قرارداد اهل‌هند آن‌است که اگر به‌سوی شرق پادشاهان وبزرگان را حرکتی به قصد ملك‌گیری واقع شود برفیل دندان داد سوار شوند واگر حرکت به‌جانب مغرب‌باشد براسپ یك‌رنگ واگر شمالی بود برپالکی وسنگها سن وجانب جنوب که دکن رویه است بررتهه که از عالم عرابه است وبهل سوارنمی‌کنند و مدت سه‌سال وپنج روز در اجمیر توقف شد. معموره اجمیر را که محل مرقد متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین است از اقلیم‌دوم دانسته‌اند. هوایش قریب به‌اعتدال است شرق آن دارالخلافه آگره واقع‌شده وشمال قصبات دهلی وجنوب آن صوبه گجرات است ومغرب‌آن ملتان ودیبال پوربوم آن ولایت همه ریگ است. آب به‌دشواری اززمین آن‌برمی‌آید ومدار کشت وکار این‌صوبه‌برزمین باهر فروریختن باران است. زمستانش اعتدال تمام‌دارد وتابستانش ازآگره ملایم‌تراست ازاین صوبه هشتادو شش هزاروپانصد سوار وسه‌لك وچهل‌و هفت‌هزار پیاده راجپوت هنگام کارزار برمـی‌آیند. دراین‌معموره دوتال کلان واقع‌است. یکی‌ازنیل‌تال ودیگر را نـاساگر مـی گویند. نیل‌تال خراب است وبندآن شکسته دراینولا حکم فرمودم که آن‌را ببندند واناساگر دراین مدت مدید که رایات جلال دراین‌مقام نزول‌اجلال داشت همیشه پرآب ومواج بود وتال مذکـور بکنیم کروه‌وپنج‌طناب‌است. در هنگام توقف نه‌مرتبه به‌زیارت روضه‌منوره خواجه‌بزرگوارم‌شرف استسعاد یافتم ویازده‌مرتبه به‌تماشای تال [۱۳۴الف] بهکر متوجه گشتم وسی‌وهشت‌مرتبه‌به چشمه‌نورحرکت واقع‌شد وپنجاه‌مرتبه به‌قصدشکار شیروغیره‌سواری نمودم پانزده قلاده‌شیرو یك‌قلاده‌چیته‌ویك‌قلاده سیه‌گوش‌وپنجاه‌وسه‌رأس نیله‌گاو وسی‌وسه رأس‌گوزن ونودرأس آهو وهشتادرأس خوك وسیصدوچهل‌قطعه مرغابی شکار کردم. درمنزل دیوانـی هفت‌روز مقام شد دراین‌ایام پنج‌نیله‌گاو ودوازده‌قطعه مرغابی شکارگشت در بیست‌ونهم از دیورانی کوچ نموده به‌موضوع داسه والی که ازدیورانی تاآنجا دوکروه ویك‌نیم پاو بود نزول‌اجلال واقـع‌شد.

فیلی درین‌روز به‌معتمدخان مرحمت کردم. سه‌روزدیگر درین‌موضع مقام افتاد. درین‌روزها یك نیله‌گاو شکارشد ودودست باز خاصه به‌جهت فرزند باباخرم فرستادم.

درسیوم‌آذر از مواضع مذکور کوچ واقع‌شد وبه‌موضع مادهل که دوکروه و یك‌پاو بود نزول‌اجلال روی‌داد. دراثنای راه شش‌قطعه مرغابی وغیره شکار کرده شد. در چهارم یکنیم‌کروه راه‌رفته درحوالی رامسر که تعلق به‌نورجهان‌بیگم دارد محل‌نزول‌جاه وجلال‌شد و هشت‌روز درین‌منزل مقام واقع‌شد. میرتزکی ازتغییر خدمتکارخان به‌هدایت‌الله فرمودم. روز پنجم ازروزهای‌مذکور هشت‌آهو ویك‌قطعه کلنگ وپانزده‌ماهی شکارشد. روز دیگر جگت سنگه ولد کنورکرن اسپ وخلعت یافته به‌وطن خود مرخص‌گشت. به‌کیشوداس ماروهم اسپ شفقت شد. در همین‌روز یك‌گوزن وسه‌آهو وبیست‌وهفت ماهی ودومرغابی شکار کردم خبر فوت راجه‌سیام‌سنگه که از تعینات لشکری بنگش بود هم‌دراین روزها شنیده شد. روز هفتم شی‌آهو وپنج‌مرغابی ویك‌قشقلداغ شکار گردید. روز پنجشنبه وشب‌جمعه چون رامسر جاگیر نورجهان‌بیگم بود مجلس جشن‌ومهمانی ترتیب یافت واز جواهر ومرصع‌آلات واقمشه نفیسه زرچوب دوخته وهرجنس و هرقسم پیشکشها ازنظر گذشت وشب [۱۳۴ب] اطراف و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان‌نموده بودند بسیار مجلسی خوب ترتیب یافته بود آخر روزپنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته حکم پیاله بهاکثر بنده‌ها نمودم. درسفرهای خشکی همیشه چندمنزلی کشتی همراه اردوی ظفر قرین می‌باشد که ملاحان آنهارا به ارابها همراه‌می‌گردانند روز دیگر این مجلس به‌کشتیها نشسته متوجه شکار ماهی‌شدم. دراندك‌مدتی دویست وهشت‌ماهی کلان بیکدام درآمد که نصف‌آن ازقسم همین رهوی تنها بود. شب در حضور خود به‌بنده‌ها قسمت نمودم.درسیزدهم آذر از رامسر کوچ واقع‌شد وچهارکروه راه شکارکنان به‌موضع بلوده جاومقام منزل اردوی کیهان پوی‌گشت و روزدیگر دریـن‌منزل مقام فرمودم.شانزدهم سه‌کروه ویك‌پاو راه رفته به‌موضع نهان محل نزول‌اجلال گردید. هژدهم کوچ‌شد. دوکروه ویك‌پاوقطع نموده‌شد. درین‌روز فیلی به‌محمدرضابیگ‌ایلچی دارای ایران عنایت‌شد. موضع چونسه محل سرادقات عظمت واقبال گشت.روزبیستم کوچ نموده منزل به‌موضع‌دیوگام‌شد. مسافت سه‌کروه‌راه شکارکنان قطع شد. دوروز دریـن‌منزل مقام افتاد و آخرهای هرروز به‌قصد شکار سوادی دست می‌داد.

درین منزل امری عجیب مشاهده‌گشت پیش ازآنکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجه‌سرای به‌کنار تال عظیمی که درین موضع واقع است می‌رسددوبچه سارس را که ازعالم کلنگ جانوریست‌می‌گیرد. شب که به‌منزل مذکور نزول افتاد دوسارس کلان

فریادکنان درحوالی غسلخانه که برلب همین تالزده بودند ظاهرشدند و چنانچه کسی تظلمی داشته باشد به‌دهشت ووحشت آغاز فریادکرده پیش[۱۳۵الف] آمدند، بخاطررسید کـه البته به‌اینها ستم رسیده‌است و بیشتر آن است که بچه اینها راگرفته باشند بعد از تفحص خواجه سرای که‌سارس بچه‌هار راگرفته بودآورده بنظر گذرانید. چون سارسها فریادآواز این بچها را شنیدند بی‌تابانه خودرا برسرآنها انداختندو به گمان‌آنکه شاید طعمه به‌اینها نرسیده‌باشد هریك ازاین دوسارس طعمه در دهن آن بچه‌ها می‌سپارند و انواع غمخواری می کردند وآن دوبچه را درمیان‌گرفته بال افشانان و شوق‌کنان به‌آشیانه خود متوجه گشتند.

بیست‌وسیوم کوچ نموده سه‌کروه و سه‌پا و قطع کرده موضع بهاسو حمل نزول‌اجلال گردید. دوروز درین منزل مقام‌شد هرروز بشکـار سواری دست‌داد. دربیست وششم رایـات اجلال درحرکت آمد و ظاهرموضع کاکل محل بعد ازقطع دوکروه منزل ومقـام شد. بیست‌و هفتم منصب بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ ازاصل واضافه هزاروپانصدی ذات و هفتصدوپنجاه سوار مقررشد. دربیست ونهم کوچ شد دوکروه وسه‌پا وقطع نموده موضع‌لاسه که درنزدیکی پرگنه توده است محل اقامت گشت. این‌روز مطابق عیدقربان بود فرمودم‌که لوازم‌آن بجای آورند. ازتاریخ برآمدن اجمیرتاآخرماه مذکورکه سی‌ام‌آذر بـاشد شصت راس نیله‌گاو و آهو وغیره و سی‌وهفت قطعه از مرغابی و غیره شکار خاصه شده‌بود.

دویم دیماه از لاسه‌کوچ واقع‌شد و سه‌کروه و ده‌جریب شکارکنان قطع نموده حوالی موضع‌کانره منزل‌ومقام‌گردید. درچهارم‌کوچ شد و سه‌کروه و یك پاورفته مـوضع سورنهـه منزل‌گردید. درششم چهارونیم‌کروه قطع نموده درظاهرموضع برد را نزول واقع‌شد. درهفتم که مقام شد پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قطعه قشقلداغ شکارگشت. روزدیگر هم مقام دست داد. درین روزبیست وهفت قطعه مرغابی صیدگردید. روزنهم‌کوچ واقع‌شد و چهـارونیم کروه شکارکنان وصید افکنان به‌منزل‌خوش تال فرود[۱۳۵ب]آمدم. درین منزل عرضداشت معتمدخان رسیدکه چون حالی ولایت رانامحل نزول شاهزاده خرم‌گردید باآنکه قـرار داد نه‌این بود صیت صلابت افواج قاهره تزلزل در ارکان صبروثبات او انداخته درمنزل‌اودیپور که سرحد جاگیر اوست‌آمده ملازمت نمود وجمیع شرایط وآداب بندگی را بجاآورده‌دقیقه فروگذاشت نکرد. سلطان خرم مراعات خاطراو نموده به‌خلعت چارقب و شمشیروکپوه مرصع واسپ عراقی وترکی وفیل اورا خوشدل ساخته به‌عزت تمام مرخص ساخـت،و فرزندان و نزدیکان او را نیز به‌خلعت نواخت و از پیشکش ازوکه پنج زنجیرفیل و بیست وهفـت‌رأس اسپ و خوانچه پر از جواهرومرصع‌آلات بود سه رأس اسپ‌گرفته همه را به‌او بازدادند و

قرار یافت که پسرش کرن درین یورش با هزاروپانصد سوار دررکاب باباخرم بوده باشد.در دهم پسران راجه شیام سنگه ازجاگیر و وطن خودآمده درحوالی زتنبهور ملازمت نمودند. سه زنجیرفیل و نه راس اسپ پیشکش گذرانیدند و هریك فراخور حالت خود بهمنصب سرفرازی یافتند، چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال‌گشت بندیانی راکه درآن قلعه مقید بودند چندی راآزاد ساختم. درین منزل دوروز مقام افتاد و هرروز بهشکار سواری روی داد سی‌وهفت قطعه مرغابی و قشقلداغ شکارشد. دردوازدهم کوچ نموده بعد ازقطع چهارکروه موضع کویله محل نزول‌گردید.دراثنای راه چهار قطع مرغابی و یك‌آهو شکار نمودم. چهاردهم‌سه‌کروه و سه‌پاوراه درنوشته حوالی موضع آبکنوره منزل‌گشت و یك‌راس نیله‌گاو و دوازده قطعه‌کاروانك و غیره دراثنای راه شکارشد. درهمین تاریخ‌آقا افضل‌که به‌نیابت اعتمادالدوله به‌حکومت لاهور معین است به‌خطاب فاضلخانی سربلندگردید. درین منزل دولتخانه همایون را برکنار تالا بی‌ایستاده‌کرده بودندکه نهایت صفا و لطافت داشت. بنابرخوبی منزل دو روز مقام [۱۳۶الف] افتاد و آخرهای روز بهشکار مرغابی توجه نمودم.

پسرخرد مهابت‌خان بهروز نام درین منزل ازقلعه رنتنهبورکه جاگیرپدر اوست‌آمده ملازمت نمود.دوزنجیرفیل‌آورده بود. هردو فیل داخل فیلان خاصه شد.صفی پسرامانتخان را به‌خطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه‌گجرات ساختم. هفدهم چهارونیم کروه در نوردیده‌موضع سایه محل‌اقامت‌گشت. در روزمقام یك قطعه‌مرغابی و بیست و سه قطعه دراج شکارشد. چون لشکرخان رابجهت ناسازی‌که میان او وخان‌دوران روداده به‌درگاه طلب نموده بودم درین منزل عابدخان را بجای او به‌خدمت بخشیگری‌وواقعه نویسی تعیین نموده شد.

نوزدهم کوچ روی داد. دوکروه یك پا و ویك جریب قلع نموده‌گورانه‌که برکنارآب چنبل واقع است محل نزول‌گردید.بنابرخوبی جا ولطافت‌آب و هوا سه روز (درین منزل توقف دست داد.هرروز در کشتی) بکشتی سوار شده بهشکار مرغابی و سیروگشت دریای مذکور توجه واقع‌شد. دربیست‌وسوم کوچ اتفاق افتاد.چهارونیم کروه شکارکنان قطع نموده موضع سلطانپور و چیله‌پله محل نزول اردوی ظفرقرین‌گشت.روزمقام به‌پسران صدر جهان پنجهزار روپیه داده اورا بجا و مقام اوکه به‌جاگیرش مقرربود رخصت نمودم؛ و هزارروپیه دیگر به‌شیخ پیرمرحمت شد. دربیست و پنجم کوچ دست داد و سه‌ونیم کروه شکارکنان قطع کرده موضع‌مانپورمحل نزول‌گردید. بنابرضابطه‌مقرریك مقام یك کوچ روز بیست‌وهفتم فرموده

چهار کروه یك‌نیم پاو شکار کنان درنوردیده موضع حاردوها منزل ومقام‌گردید. دو روز درین منزل توقف افتاد. درین‌ماه دی‌چهارصد وشانزده‌قطعه جانورشکارشد نودوهفت‌دراج، یکصدو نود قشقلداغ ویك‌قطعه سارس وهفت‌قطعه کاروانك ویکصدوهژده‌مرغابی ویك‌خرگوش.

غره [۱۳۶ب] بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ بامحل در کشتیها نشسته متوجه منزل‌پیش‌شدم. یك‌گهری از روزمانده درحوالی موضع روپاهیره که محل اقامت بود رسیده شد. چهارکروه وپانزده‌جریب راه قطع‌کرده شد وپنج‌قطعه دراج شکارکردم. درهمین ایام به‌بیست‌ویك‌کس از امرای تعینات دکن خلعت زمستانی بدست کنجکنه فرستاده شد. دوازده هزار روپیه مقرر گشت‌که ازامرای مذکور بشکرانه خلعت بگیرد. این‌منزل طراوت ولطافت تمام‌داشت. روزسیوم کوچ‌شد وباز به‌دستور روز پیش بر کشتی سوارشده بعداز دو کروه و یك‌ونیم‌پاو موضع‌کاوالهاس محل نزول اردوی ظفرقرین‌گشت. در اثناء راه‌که‌شکار کنان‌می‌آمدم دراجی پریده‌دربوته افتاد وپس‌ازآنکه تفحص بسیارنموده شد یکی از قراولان را امر کردم‌که اطراف این‌بوته را قبل نموده دراج رابه‌دست آورد وخود گذارده شدم. درین‌اثناء دراجی دیگر برخاست آن را به‌باز گیرانیدم. مقارن‌آن قراول‌آمد وآن دراج را آورده به‌نظر گذرانید. فرمودم‌که باز را بدان‌دراج سیرگردانیده آن‌دراج‌را که ما گیرانده‌ایم چون جوانه است نگاهدارند تارسیدن این‌حکم میرشکاران باز رابهمان دراج سیر کرده‌بودند. بعداز ساعتی قراول معروضداشت که اگر دراج‌را نمی‌کشیم می‌میرد. فرمودم‌که چنین باشد بکشند. چون تیغ برحلق اونهادند بداندك حرکتی از زیر تیغ خودرا خلاص نموده به‌پرواز درآمد بعدازآنکه ازکشتی براسب سوارشدم ناگاه گنجشکی از آسیب باد بـرپیکان تیریکـی از قراولان‌که دردست داشت ودرجلومن می‌رفت خودرا زد ودرساعت افتاد جان‌داد. ازنیرنگهای زمانه‌حیرت وتعجب نمودم. آنجا دراج‌وقت نارسیده راحفظ دارد دراندك زمانی ازسرمخاطره جانش را خلاصی داد واینجا گنجشك اجل‌رسیده را اینچنین به‌پیکان تقدیر درپنجه هلاك‌اسیر گردانید.

اگر تیغ عالـم بجنبد زجای نبرد[۱۳۸الف] رگی تانخواهد خدای

به‌امرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست قرایساول فرستاده شد. به واسطه لطافت جا وخوبی آب وهوا دوروز درین‌منزل مقام افتاد. دریـن‌روزها خبرفوت نادعلی میدانی‌ازکابل رسید. پسران اورا به‌مناصب سرفراز ساختم. بر منصب راوت‌شنگر حسب‌الالتماس ابراهیم‌خان فتح‌جنگ پانصدی ذات و هزارسوار افزوده شد.ششم کوچ وقوع یافت و چهـار کروه ویك‌نیم پاو ازدره‌که به‌گهاتی چاندا مشهور است گذشته موضع امحار محل نـزول اردوی

معلی گردید. این‌دره بغایت سبز وخرم وخوش درخت به‌نظر درآمد. تا این‌منزل که انتهای‌ولایت صوبه اجمیر است هشتادوچهار کروه راه‌قطع شد. این منزل‌هم ازمنازل خوب بود. نورجهان‌ـ بیگم قریشه اینجا به‌بندوق زدکه تاحال به‌آن کلانی و خوشرنگی دیده‌نشده‌بود. فرمودم وزن نمودند نوزده‌توله وپنج‌ماشه به‌وزن درآمد. موضع‌مذکور ابتدای مالوه است. مالوه ازاقلیم دوم است. درازی این‌صوبه ازپایان ولایت کرهه تاولایت بانسواله دویست‌وچهل‌وپنج کروه می‌شود پهنایش ازپرگنه چندیری تاپرگنه ندربار دویست‌وسی کروه وشرقی آن ولایت ماندو وشمال نروزجنوبی ولایت بکلانه غربی صوبه گجرات واجمیر بسیار ولایت پرآب وخوش هوائیست. پنج‌دریا بغیراز نهرها وجویها وچشمه‌ها دروجاریست. گودی وبهیمه وکالی سند و نیرادان ونریدا وهوایش به‌اعتدال نزدیك است. زمین آن ولایت نسبت بـه‌اطراف پاره بلند است. درقصبه دهارکه از جاهای مقرر مالوه است تاك درسالی دومرتبه انگور می‌دهد. دراول حوت ودر ابتدای اسد. اما درحوت انگورش شیرین‌تراست. کشاورز ومحرفـه‌اش بی‌سلاح نمی‌باشند. بیست‌وچهار کروه وهفت‌لك دام جمیع این ولایت است ودروقت کـار نه‌هزار و سی‌صد وچندنفر سوار وچهارلك وهفتادهزارو سیصد پیاده بایك‌صد زنجیر فیل از این‌ولایت برمی‌آیند. هشتم سه‌کروه ودونیم‌پاو قطع نموده حوالی خیرآباد منزل ومقام گردید. دراثناء راه چهارده‌قطعه دراج [۱۳۷ب]وسه‌قطعه کاروانك شکارشد وسه‌کروه شکارکنان درنوردیده حوالی موضع‌سند اره محل‌نزول گردید. دریازدهم که مقام بود آخرهای روز به شکار سوار شده نیله‌گاو را به‌بندوق‌زدم. دوازدهم بعداز قطع چهارکروه و یك‌پاو ظاهرموضع به‌چهیاری منزل‌گشت. درهمین‌روزها رانا امرسنگه چندسبد انجیر فرستاده بـود الحق که میوه خـوشی است وتاغایت من‌انجیر هند به‌این لطافت ندیده‌بودم اما کمتر می‌توان خـورد. درپیش من چهاردهم کوچ دست داد چهارکروه ویکنیم پاو قطع نموده بیل محل اقامت گردید. راجه جانبا که از زمینداران معتبر این‌حدود است دوزنجیر فیل پیشکش‌فرستاده بود. ازنظرگذشت. درهمین‌منزل خربزه بسیاری ازکاریز که درنواحی هرات واقع است آوردنـد. خانعالـم‌هم پنجاه‌شتر فرستاده‌بود. مجملاً به‌این‌فراوانی درسالهای پیش نیاورده بودند. دریك‌خوان‌چندین قسم میوه حاضر آوردند. خربوزه کاریز وخربزه بدخشان وکابل وانگور سمرقند وکـابل و انار شیرین یزد ومیخوش فراه وناشپاتی بدخشان وسیب سمرقند وکشمیر وکابل و جلال‌آباد که از توابع کابل است واناس‌که ازمیوه‌های بنادر فرنگ است درآگره بوته‌آن‌را نشانیده بودند هرسال چندین‌هزار درباغات آگره که متعلق به‌خاصه شریفه است برمی‌دهد، وکوله‌که درشکل واندام خردتر ازنارنج است و چاشنی آن به‌شیرینی مـایلتر است درصوبه بنگـاله

خوب می‌شود.شکر این نعمت به‌کدام‌زبان ادا توان کرد پدربزرگوارم را به‌میوه میل تمام بود. به‌تخصیص به‌خربزه وانار وانگور وانبه.چون درعهد دولت ایشان خربزهٔ کاریز که فرد اعلی‌خربزه‌است وانار یزدکه مشهور ومعروف است وانگور سمرقند به‌هندوستان آورده‌بودند هرگاه که این‌میوه‌ها به‌نظر درمی‌آید تاسف تمام روی می‌دهد کـه کاش این‌میوه‌هـا درآن عهد وایام می‌آمد تاادراك لذات آن مـی‌فرمودند. در پانزدهم که روز مقام بـود خبرفوت مهرعلی ولد فریدون‌خان برلاس [۱۳۸الف] که ازامرازاده‌های این‌الوس بوده شنیده‌شد.

روزشانزدهم کوچ دست‌داد. چهارکروه‌ونیم‌پاو قطع نموده حوالی موضع گهری‌محل نزول اردوی فلك شکوه گردید. دراثنای راه قراولان خبر آوردند که شیری درین نواحـی هست. به‌قصد شکـار او متوجه گشتم و بـه‌یك بندوق کار او تمـام ساختم. چون دلاوری و مردانگی شیر وببر امر قرارداده ایست خواستم که افشای درون اورا مـلاحظه نمایـم بعداز برآوردن ظاهر شدکه به‌خلاف حیوانات دیگرکه زهره آنها درخارج جگر واقع است‌زهره شیر وببر در درون جگر جادارد. به‌خاطر می‌رسدکه دلاوری شیر وببر ازین ممرخواهد بـود. هژدهم بعد ازقطع دوکروه وسه‌ونیم‌پاو موضع امریامنزل گشت درنوزدهم که مقام بـود به قصد شکار سوار شدم. بعدازقطع دوکروه موضعی به‌نظر درآمد درغایت لطافت ونزاهت و قریب به‌صددرخت انبه دریك‌باغ مشاهده گشت که به‌آن کلانی وسبزی وخرمی درخـت‌انبه کم دیده‌شده‌بود. درهمین‌باغ درخت بری به‌نظر درآمد درغایت‌عظمت وکلانی فرمودم کـه طول وعرض‌وبلندی آن‌را به‌گزدرآوردند بلندی آن از روی زمین تاسرشاخ هفتادوچهارذرع ودورتنه آن چهل‌وچهارذرع ونیم‌وپهنای آن‌یکصدوهفتادوپنج گزونیم به‌گزدرآمد. چون‌غرابت تمام داشت نوشته‌شد. روز بیست‌ویکم که مقام بود آخرهای روز به‌قصد شکارسوارشده‌بودم بعداز معاودت به‌خانه اعتمادالدوله که به‌جهت جشن خواجه‌خضر که آن‌را خضری می‌گویند آمدم وتایك‌پهر شب‌آنجا بسربرده طعام میل‌نموده به‌دولت‌سرای همایون مراجعت اتفاق‌افتاد. درین روز اعتمادالدوله را به‌نسبت محرمیت نواخته به‌مقیمان حرم سرای عزت فرمودم کـه ازو رونپوشند وبدین‌عنایت والاسربلند ساختم. بیست‌ودویم‌حکم کوچ شد وسه کـروه ونیم‌پاو قطع‌نموده موضع بول گهری محل اقامت‌گردید. دراثنای‌راه [۱۳۸ب] دونیله‌گاو شکار شد. روز بیست‌وسیوم نیزکه مقام بود یك‌نیله‌گاوبه‌بندوق زدم. بیست‌وچهارم بعد ازقطع پنج‌کروه ظاهر موضع قاسم گره منزل گشت. دراثنای راه جانوری سفید شکارشد که از عالم کوتاه پاچه بود غایتاً چهارشاخ داشت دوشاخ که به‌محاذی دنبالـه چشم اوواقع بـود دوانگشت بلندی داشت ودوشاخ‌دیگر به‌فاصله چهارانگشت به‌جانب قفابود چهـارانگشت بلندی‌داشت.

اهل هند این جانور رادودهارا می‌گویند ومقرر است که نرآن شاخدار است وماده آنشاخ ندارد وچنین مذکور می‌شد که نوع آهو زهره‌ندارد. چون احشای درون اوملاحظه‌شدزهره ظاهر گشت ومعلوم‌شد که این‌سخن اصلی نداشته است.

روز بیست‌وپنجم که مقام بود آخرهای روز به‌شکارسواری دست‌داد. یك‌نیله گاوماده به‌بندوق زدم. بالجوی برادرزاده قلیچ‌خان را که به‌منصب هزاری ذات و هفتصدوپنجاه‌سوار سرفراز بود ودرصوبه‌اوده‌جاگیر داشت دوهزاری‌ذات ودویست‌سوار سرافراز ساخته به‌خطاب قلیچ‌خانی‌سربلندگردانیده به‌صوبه بنگاله تعیین‌نمودم. بیست‌وششم کوچ واقع‌شده وچهارکروه وسه‌پاو قطع مسافت نموده دهقاضیان که در نواحـی اوجین واقع‌است منزل‌شد. درخت‌انبه بسیاری درین‌منزل‌گلی‌کرده بود، دایره‌را برکنار آبی ایستاده نموده جای دلنشین ترتیب داده بودند. بهار ولدغزنی‌خان درین‌منزل به‌سیاست رسید. آن بی‌سعادت را بعدازفوت پدرنواخته قلعه و ولایت جالور را که جاومقام پدران اوبود به‌او مـرحمت نمودم. چون خـردسال بود مادرش اورا ازبعضی قبایح منع می‌کرد آن‌روسیاه ازل وابد باچندی از ملازمان خـود شبی به‌درون خانه درآید وآن بدبخت مادر حقیقی خودرابه‌دست‌خود می‌کشد. این‌خبر به‌من‌رسید حکم نمودم که اورا حاضر ساختند وبعد ازآنکه گناه او به‌ثبوت [۱۳۹الف] رسید فرمودم که به‌یاسا رسانیدند.

درین‌منزل درخت خرمائی به‌نظر درآمد که اندام او و وضعش خیلی غـرایب داشت اصل این درخت یك‌تنه دارد که چون شش‌گزبالا رفته دوشاخ شده یك‌شاخ‌آن ده گزوشاخ دیگر نه‌گزونیم فاصله میان هردوشاخ چهارونیم‌گز از زمین تاجای که شاخ و برگ برآمده از طرف شاخ کلان شانزده‌گز وازطرف شاخ دیگر پانزده‌ونیم‌گز بود واز جای که شاخ و برگ سبزشده تاسر درخت دونیم‌گز ودورآن دوگز ویك‌پا وفرمودم‌که چبوتره به‌بلندی‌سه‌گز به‌دورآن ببندند،چون درنهایت‌راستی وموزونی بود ،صروان را گفتم که درمجلس جهانگیر-نامه شبیه آن‌را بکشند.

بیست‌وهفتم کوچ‌شد دوکروه ونیم‌پاو درنوردیده ظاهر مـوضع هندوال نزول واقع گردید دراثنای راه یك‌نیله شکارشد. بیست‌وهشتم دوکروه راه قطع‌نموده منزل کالیاده محل نزول گشت‌کالیا ده‌عمارتی است از بناهای ناصرالدین ولـدسلطان غیاث‌الـدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود ودرایام حکومت خود درنواحی اوجین که از شهرهای معروف ومشهور صوبه مالوه است ساخته می‌گویند که حرارت برطبیعت اوغالب بودچنانچه در آب‌بسرمی‌برده واین عمارت‌را در میان رودخانه بـرآورده وآب این رود را تقسیم نموده

جویها ترتیب‌داده است ودراطراف وجوانب وبیرون واندرون این‌عمارت آب‌مذکوردرآورده و حوضهای خردوکلان مناسب جاومقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح‌انگیز جای است و از عمارات و منازل مقرر هندوستان است. پیش ازآنکه این منزل محل نزول‌گرددمعماران را فرستاده بودم که‌آنجا را ازسرنو صفادهند. سه‌روز بجهت خوبی و لطافت درین منزل مقام شد. شجاعتخان ازجاگیرخوددرهمین جا آمده ملازمت‌کرد.

اوجین از شهرهای قدیم است و ازهفت معبد مقرر هنود یکی این شهراست و راجـه بکرماجیت که رصدافلاك و ستارگان درهندوستان[۱۳۹ب] او نموده درین‌شهروولایت‌می‌بوده ازرصد او تاحال‌که هزارو بیست‌وشش هجری‌و یازده‌سال ازجلوس من است یك‌هزاروششصد وهفتادوپنج سال‌گذشته بود و مداراستخراج هند بدین رصداست. این شهربرکنارآب سپرا واقع‌است. اعتقاد هندوان این‌است‌که درسالی یك‌بار بی‌تعیین‌وقت‌آب دریاشیرمی‌گرددودر زمان والد بزرگوارم دروقتی‌که شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مـراد فرستاده‌بودنداو ازبلده مذکورعرضداشت نموده‌بودکه جمعی‌کثیر ازهندو و مسلمان‌گـواهی داده‌اند‌که چندروزقبل ازاین، این‌آب شیرشده‌بود. چنانچه مردمی‌که درآن‌شب‌آب را از آن دریا برداشته بودند صباح ظروف‌آنها پرشیرشده‌بود. چون این سخن شهرت تمام داشته‌نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمی‌کند تحقیق این سخن را العلم عندالله.

تاریخ دویم اسفند ارمذاز منزل‌کالیاده برکشتی سوارشده متوجه منزل پیش شدم. مکرر شنیده بودکه سنیاسی مرتاضی جدروپ‌آشرم نام چندسال است‌که نزدیك معموره اوجین در گوشه صحرائی ازآبادانی دورمشغول پرستیدن معبود حقیقت است خواهش صحبت او بسیار داشتم‌که وقتی درداراالخلافه‌آگره‌بودم می‌خواستم‌که او را طلبیده ببینم غایتا ملاحظه تصدیع او کرده نطلبیدم. چون به‌حوالی بلده مذکور رسیده‌شد. ازکشتی برآمده نیم‌پاو کـروه پیـاده بدیدن او متوجه‌گشتم. جائی‌که بودن خود اختیارنموده سوراخی است‌که درمیان پشته‌کنـده دروازه درآمد. اول‌آن‌محرابی‌شکل‌افتاده به‌طول‌یك گزو به‌عرض ده‌گره و فاصله ازین‌دروازه تا سوراخی‌که اصل نشیمنگاه اوست دوگزو پنج‌گره طول و یازده‌گره و یك‌پاو عرض‌دارد. ارتفاع اززمین تا سقف یك‌گزو سه‌گره و سوراخی‌که به‌درون‌آن نشیمن جـای درمی‌آیـد طولش پنج‌ونیم‌گره وعرضش سه‌ونیم‌گره است. شخص ضعیف جثه به‌صد تشویش به‌درون‌آن تواند درآمد.طول‌وعرض‌آن سوراخ همین مقدار بوده باشد. نه‌بوریائی [۱۴۰الف] دارد و نه‌کاهی به‌طریق درویشان دیگرکه درته می‌اندازندو تنها درآن سوراخ تیره و تنگ‌می‌گذراند. درزمستان و هوای سرد باآنکه برهنه محض است و جزپارچه لهته‌کـه پیش و پس خـودرا

پوشیده لباس‌ندارد و هرگز آتش هم نمی‌افروزد و چنانچه ملای روم از زبان درویشی به‌نظم درآورده: بیت

پوشش ما روز تاب آفتاب　　　شب نهالی ولحیف از ماهتاب

درآبی که نزدیك به‌محل بودن اوست هرروز دوبار رفته غسل می‌کندو هرروز یك‌بار به‌درون معموره اجین درمی‌آید و به‌جز به خانه سه نفر برهمن ازجمله هفت‌نفرکه اختیار کرده اوست وصاحب زن‌وفرزندند واعتقاد درویشی وقناعت به‌آنها دارد. درآمده پنج‌لقمه از خوردنی که‌آنها بجهت خوردن خود ترتیب‌داده‌اند به‌طریق گدائی برکف دست‌گرفته بخائیدن فرومی‌برد تا ذائقه ادراك لذت‌آن نکند. به‌شرطی که درین سه‌خانه مصیبتی رونداده باشد و ولادتی واقع‌نگشته وزن حایض درآن خانه نباشد. طریق زیست وزندگانی برین نهج‌است که نوشته‌شد. خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته، مردم به‌دیدن او می‌روند.خالی‌ازدانش نیست علم بیدانت راکه علم تصوف باشد خوب ورزیده.تاشش گهری با اوصحبت داشتم سخنان خوب مذکورساخت چنانچه خیلی درمن اثرکرد و اورا هم صحبت من درافتاد. در حالتی‌که والد بزرگوارم قلعه اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه‌آگره بودند درهمن‌جا ومقام اورا دیده‌بودند وهمیشه خوب یادمی‌کردند.

روش زندگی‌کردن برهمنان‌هند: دانایان هندبرای زیست وزندگانی طایفه‌برهمن که اشرف طوایف هندواند چهارروش قرارداده‌اند ومدت عمرچهارقسم ساخته‌اند و این‌چهار طور راچهارآشرم‌می‌گویند. درخانه برهمن‌که پسری تولدمی‌گردد تا مدت هفت‌سال‌که‌مدت طفولیت است اورا برهمن نمی‌گویند و تکلیف برونیست بعد ازآنکه به‌سن هشت سالگی رسید مجلسی ترتیب‌داده برهمنان راجمع می‌سازند ورسنی ازکاه مونج که‌آن را مونجی [۱۴۰ب]گویند، به‌درازی دوگز و یك‌پاو می‌باشد و دعاها و افسونها برآن خوانده وسه‌گره به‌نام سه‌تن ازپاکنهادان که به‌آنها اعتقاد دارند برآن زده درمیان او می‌بندند و زناری از ریسمان خام بافته حمایل بردوش راست او می‌اندازند و چوبی به‌درازی یك‌گزوکسری بجهت محفوظ داشتن خود ازآسیب موذیات و ظرفی ازمس بجهت‌آب خوردن بدست‌او داده اورا به‌برهمن دانایی سپارندکه دوازده سال به‌خانه او بسربرده بخواندن بیدکه‌آن را کتاب الهی اعتقاددارند مشغولی نماید و ازین روز اورا برهمن می‌خوانند و دراین‌مدت می‌بایدکه‌مطلق‌گردلذات جسمانی نگردد.چون نیمه روز بگذرد به‌طریق‌گدائی به‌خانه برهمن دیگررفته‌آنچه باو دهند نزد استادآورده به‌رخصت او تناول نماید و ازپوشش بغیرلنگی کرباسی که سترعورت کندو دوسه‌گز کرباس‌دیگرکه بردوش اندازد چیزی دیگراختیارننماید.

این حالت را برهمن چرج(چارج) گویند یعنی مشغولی به‌کتاب الهی. بعد از گذشتن مدت مذکور به‌رخصت استاد و پدر کتخدا شود. درین‌وقت اورا رخصت است که ازجمیع لذات حواس پنجگانه خودرا بهره‌مند گرداند تا وقتی‌که اورا فرزندی بهمرسد که سنش به‌شانزده سالگی رسیده باشد و اگراورا فرزند نمی‌شود تا سن چهل وهشت‌سالگی درلباس تعلق بسر برد. این ایام راگرهست خوانند یعنی صاحب منزل. آنگاه ازخویشان و اقربا و بیگانه وآشنا جدایی گزیده و اسباب عیش‌وعشرت را فروهشته ازتعلق‌آبادکضرت به‌مقام تنهایی نقل‌نموده درجنگل بسربرد. واین‌حالت را بان‌پرست نامند یعنی سکونت درجنگل و چون مقررهنود است که هیچ عمل خیرازاهل تعلق بی‌شرکت و حضور زن که اورا نیمه مردگفته‌اند تمام‌شود و هنوز بعضی اعمال و عبارات اورا درپیش است زن را همراه جنگل ببرد، و اگراوحامله باشد رفتن او موقوف دارد تا وقتی‌که بزاید وسن بچه به‌پنج سالگی‌رسد. آنگاه فرزند را به‌پسر کلان ویا دیگرخویشان‌سپرده خود [۱۴۱ الف] رابه‌فعل‌آورد. وهمچنین اگرزن حایضه باشد توقف نماید تا وقتی‌که پاك‌گردد. بعد ازاین باو مباشرت ننماید و خودرا به‌ملاقات او آلوده نسازد وشبهاآلت قطع به‌میان نهاده خواب‌کنند و تا دوازده سال درین مقام بسربرد و خورش‌ازنباتاتی باشدکه درصحراها و جنگلها خود رشته باشد وزناربا خود می‌دارد وعبادت آتش بجا می‌آورد و اوقات‌را بگرفتن ناخن وموی سرواصلاح ریش و بروت‌ضایع‌نمی‌سازد وچون این‌مدت به‌روشی‌که مذکورگشت به‌انتهارسد دیگرباره به‌خانه خود بیاید وزن را به‌فرزندان یا برادران و خویشان او سفارش نموده خود به‌ملازمت مرشدکامل رفته هرچه باو باشد از زنار و موی‌سروغیره درحضور او درآتش انداخته بسوزد و بگویدکه داشتم حتی ریاضت‌وعبادت به‌اختیار ازدل خود بیرون‌کردم و راه خواطررا بردل بندد و درمراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ‌چیزرا بغیراز موجود حقیقی‌صاحب‌وجود نداند و اگرسخن از علم کند بیدانت باشدکه حاصل‌آن را باباغانی درین بیت به‌نظم درآورده: بیت

یك چراغ است درین‌خانه و ازپرتوآن هرطرف مینگرم انجمنی‌ساخته‌اند

واین حالت را سرب‌بیاس‌گویند یعنی همه‌گذاشتن و صاحب‌این‌مقام را سرب‌بیاسی نامند. بعد ازملاقات جدروپ برفیل سوارشده‌ازمیان معموره اجین‌گذشتم وموازی سه‌هزارو پانصدی روپیه ازریزگی درگذشتن بردست راست‌وچپ خود افشاندم و یك‌کروه وسه‌پاوقطع نموده به‌ظاهرموضع داودگهیراکه محل نزول اردوی ظفرقرین بود فرودآمدم.

درروزسیوم‌که روزمقام‌بود بنابراشتیاق صحبت جدروپ بعد ازنیمروز به‌دیدن اومتوجه گشتم و تا شش‌گهری به‌ملاقات او مسرورخاطربودم درین روزهم سخنان خوب مذکور گشت

قریب به‌شام داخل‌دولت سرای خاص گشتم. روزچهارم سه کروه و یك‌پا و درنوردید حوالی موضع جراوپرانیه نزول اجلال گشت. این منزل هم به‌غایت خوش‌وخرم و پردرخت جای بود.

درششم کوچ واقعه شد. بعد ازقطع مسافت چهار کروه و سه‌پاو برکنار تال دیپالپور بهریه نزول[۱۴۱ب] افتاد. بنابرخوبی‌جا و مقام لطافت تال‌درین منزل چهار روزمقام نموده شد وآخرهای‌هرروز برکشتی‌سوارشده به‌شکار مرغابی و دیگرجانوران آبی‌مشغولی می‌نمودم. دراین منزل انگور فخری احمد نگرآورده بردند. اگرچه دربزرگی به‌انگور فخری‌کابل نمی‌رسد اما درلطافت ازان هیچ کمی‌نداشت. منصب بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ‌به‌التماس فرزند باباخرم به‌هزاروپانصدی ذات وهزارسوار مقررگشت.

یازدهم کوچ نمودم بعد ازقطع سه‌کروه و یك‌پاو حوالی پرگنه دولت‌آباد محل‌اقامت گردید. دردوازدهم که مقام بود به‌قصدشکار سواری دست‌داد. درموضع شیخوپور ازمضافات پرگنه‌سطور درخت بهری به‌نظردرآمده درغایت بزرگی و تناوری. دوز تنه‌آن هژده‌گزونیم و بلندی ازبیخ تاسرشاخ بیست‌وهشت ذرع و یکپاو واطراف‌شاخه‌ها که از تنه جدا شده سایه گسترگردیده است.دویست‌وسه ذرع‌ونیم. شاخی که‌هیأت دندان فیل بران ظاهرساخته‌اند چهل گزدرازی‌آن است. دروقتی که حضرت والد بزرگوارم ازاینجامی‌گذشته‌اند سه‌گزوسه‌پاوبالا ازتنه بربیخی که سربرزمین نهاده پنجه خودرا به‌طریق نشانی برآنجا نهاده‌اند. من‌برشاخ‌بیخ دیگرهشت‌گزباز فرمودم که پنجه مرا نیزنقش کنند و بجهت‌آنکه به‌مرور زمان این‌نقش‌فرسوده نگردد صورت هردوپنجه را برسنگ مرمرنگار نموده برهمان تنه‌ها نصب سازند وفرمودم‌که براطراف‌آن درخت چبوتره به‌صفا ترتیب دهند.

چون درایام شاهزادگی به‌میرضیاءالدین قزوینی که ازسادات سیفی‌است و درزمان دولت من به‌خطاب مصطفی‌خان سرافرازی یافته وعده نمودم که پرگنه مالده راکه‌ازپرگنات مشهور صوبه بنگاله‌است به‌طریق‌آلتمغا به‌او و فرزندان او مرحمت نمایم؛ درین منزل این عطیه عظمی درشان او ازقوت بفعل‌آمد. درسیزدهم کوچ واقع‌شد. ازمنزل مذکور به‌قصدسیر وشکار با بعضی ازمحلهای و چندی ازنزدیکان و خدمتگاران [۱۴۲الف] از اردو جداشده به‌موضع حاصلپور متوجه‌گشتم واردو درحوالی نعلچه فرودآمد و مادرموضع سارنکپور منزل زدیم.ازخوبی ولطافت این موضع چه نویسد. ازدرخت انبه و بسیاری و زمینهای سبزوخرم. مجملا دراین منزل بنابرسبزی و خرمی‌جا سه‌روز مقام شد، واین موضع را ازتغییر کبشومارو به‌کمال‌خان قراول مرحمت نمودم و حکم شدکه بعد ازین موضع مذکور راکمالپورمی‌گفته

باشند. درهمن منزل شب سیورات واقع‌شد. جوگی بسیار جمع آمده بودند، لوازم این‌شب به‌فعل آمد و بادانایان این طایفه صحبتها داشته شد درین روزها سه نیله‌گاو شکارنمودم.

خبرکشته شدن راجه‌مان دراینجا رسید. اورا به‌سرداری لشکری برسرقلعه کانگره‌تعیین ساخته بودم. چون به لاهور می‌رسد می‌شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان است برسرجاومقام او آمده بعضی از ولایات اورا به‌تصرف درآورده‌است. دفع‌اورا اولی دانسته برسراو متوجه‌می‌شود. سنگرام مذکور راقوت مقاومت با اونبود ولایات متصرف شده را می‌گرداندوبه‌کوههای‌صعب ومحکمهای مشکل پناه می‌برد. راجه‌مان سردرپی اونهاده به‌همان محکمها درمی‌آید و ازغایت غرور ملاحظه پیش‌وپس و درآمد و برآمد خود ناکرده به‌اندك جمعی خودراباو می‌رساند. سنگرام چون می‌بیند که جای گریزومحل بدررو ندارد به‌مقتضای این بیت که: بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز

درمقام مقابله ومدافعه درمی‌آید وبه‌حسب تقدیرسنگی به‌راجه‌مان می‌رسد و جابجاجان به‌جان‌آفرین سپرده شکست برمردم او می‌افتد وجمع کثیر کشته می‌شوند وبقیه مردم زخمی‌اسپ ویراق انداخته به‌صد تشویش نیم‌جانی برمی‌آورند.

هفدهم ازسارنگپورکوچ نموده بعدازقطع سه‌کروه به‌موضع حاصل‌پور رسیدم‌دراثنای راه یك نیله‌گاو شکارشد. موضع مذکور ازجاهـای مقررمتعین صوبه مالوه است. انـگـور [۱۴۲ب] فراوان و درخت انبه بیرون ازحساب و شماره وآبهای‌روان بـراطراف‌آن جاری. وقتی رسیدیم که انگورآن بخلاف انگور ولایت رسیده بود به‌ارزانی و فراوانی که ادنی‌باعی آنمقدارکه خواهد میسر باشدکه بخرد و خشخاش گل کرده بودو قطعه‌قطعه به‌رنگهای‌گوناگون بنظردرمی‌آمد.مجملا بااین‌لطافت دهی کم می‌باشد. سه‌روزدیگردراین موضع مقام‌افتاد سه‌راس نیله‌گاو به‌بندوق انداخته‌شد. دربیست‌ویکم ازحاصل‌پور به‌دوکوچ به‌ارودی بـزرگ داخـل گشتم دراثنای راه یك نیله شکارشد. روزیکشنبه بیست‌ودوم ازحوالی نعلچه‌کوچ کرده تالی که درپایان قلعه ماندو واقع بودمحل نزول‌گشت، دربنولا قراولان خبرآوردندکه شیری را درین سه‌کروهی درقبل داریم‌با آنکه روزیکشنبه بود دوروزکه روزمذکور و پنجشنبه باشد به‌شکار بندوق‌متوجه نمی‌شوم‌به‌خاطررسیدکه چون ازجانوران موذی است دفع اورا بایدکرد متوجه شدم چون به‌جا ومقام اورسیدم درسایه درختی نشسته بود ازبالای فیل دهن اوراکه نیم‌باز بود درنظرداشته بندوق راگشاد دادم.به‌حسب اتفاق به‌درون دهن او درآمده درکله و مغزاوجاکرد و به‌همین یك بندوق‌کار اورا تمام ساختم. بعد ازآن جمعی که همراه بودند هرچند تفحص

کردندکه محل زخم‌را بیابند نتوانستند یافت. چه‌به‌حسب‌ظاهر برهیچیك از اعضای‌او علامت زخم بندوق نبود. آخرالامر فرمودم‌که دهن‌اورا ملاحظه نمایند. بعداز آن ظاهر شدکه‌گولی به‌درون دهن‌اورسیده‌بود وبدین‌زخم ازپادرآمده.گرگ نری میرزا رستم شکـار کرده آورد. می‌خواستم‌که ملاحظه‌نمایم که آیا زهره اوبطریق زهره شیردردرون‌جگر واقع است باما‌نند جانوران دیگر در بیرون جگر جادارد. بعـد از تفحص ظاهـرشد کـه زهره او هم در درون جگر میباشد.

روزدوشنبه بیست‌وسیوم یك‌پهرگذشته به‌طالع سعد وساعت فرخ به‌مبارکی به‌فیل سوار [۱۴۳الف]شده به‌قلعه مندو متوجـه‌گشتم. یـك‌پهر وسه‌گهری ازروزمذکـور گذشته داخل منازی که جهت نزول‌اجلال ترتیب داده‌بودند شدم. یك‌هزاروپانصدروپیه درراه افشانـدم از اجمیر تابه‌مندو که یکصدو پنجاه‌ته‌کروه بود. در عرض چهارماه وچهار روز بـه‌چهل وشش کوچ وهفتادوهشت‌مقام درنوردیده‌آمد. دربن‌چهل‌وشش‌کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهای دلکش برکنار تالابها یاجویهاونهرهای عظیم که برکنار درختها وسبزه‌ها وخشخاش زارهـا گل‌کرده داشت واقع‌می‌گشت وروزی نگذشت‌که درمقام وکوچ شکار نشده باشد. تمام راه براسب وفیل‌سوار سیرکنان‌وشکارافکنان می‌آمدیم ومشقت سفر اصلا ظاهر نگشت گویا کـه از باغی به‌باغی نقل می‌افتد. دربن شکارها آصف خـان ومیرزارستم و میرمیران وانیرای و هدایت‌الله ووراجه‌سارنگدیو وسید کاسو وخواصخان همیشه درجلومن‌حاضرمی بودند.

چون پیش‌ازآنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد عبدالکریم معموری را بجهت تعمیر عمارت حکام سابق مندو فرستاده بودم مشارالیه درمدتی‌که رایات اقبال دراجمیر نزول اجلال داشت بعضی ازعمارات که قابل تعمیربود مرمت نموده بعضی جاهارا مجـدد احداث نموده مجملا منزلی ترتیب داده که غایت در هیچ‌جا بدان نـزاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که به‌اتمام رسیده باشد.قریب‌سه‌لك روپیه که ده‌هزارتومان ولایت بـوده باشد صرف آن‌شد. بایستی که این‌عمارت در شهرهائیکه قابلیت نزول‌اجلال می‌داشت واقع می‌بود واین قلعه دربالای کوه رفیع واقع‌است دور آنده‌کروه بمسافت درآمده درایـام برسات جـائی به‌خوشی‌ولطافت این‌قلعه‌نمی‌باشد. شبهادرقلب‌الاسدبه‌مرتبه‌سرد می‌شود که بی‌لحاف‌نمی‌توان گذرانید وروزهااحتیاج به‌بادزدن نمی‌شود. گویندکه پیش از زمان راجه کرماجیت‌راجه‌بود جیسنگدیو نام. درزمان اوشخصی‌بجهت آوردن‌کاه به‌صحرا برآمده‌بود. دراثنای دویدن داسی که دردست داشت به‌رنگ طلا گشت واوداس خودرا چون متغیردید نزدماندن نام آهنگـری آورد که اصلاح آن نماید. آهنگر [۱۴۳ب] دانست‌که این داس طلاشده و قبل ازین شنیده

بود که درین‌دیار سنگ‌پارس که به‌ملاقات آن آهن و مس طلامـی گردد، هست درساعت آن کاهی‌را همراه گرفته بدان جا ومقام آمد وسنگ‌را به‌دست آورد وبعدازآن این گوهر بی‌بها را به‌نظر راجه‌وقت گذرانید. راجه به‌وسیله این‌سنگ زر حاصل‌نموده‌پاره آنرا صرف‌عمارت این‌قلعه نمود ودرعرض دوازده‌سال به‌اتمام رسانید وبه‌خواهش‌آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار این‌قلعه‌تعبیه نموده‌اند بهیأت سندان تراشیده فرمود که به‌کار برند.درآخـرهای عمر که دل‌ازدنیا برگرفته‌بود برساحل دریای نربده که ازمعابد مقرر هنود است مجلسی‌ترتیب‌داده برهمنان راحاضرساخته به‌هریك لطفها وشفقتها ازنقد وجنس نموده. چون نوبت برهمن که نسبت‌قدیم باوداشت رسید این‌سنگ‌را به‌دست اوداده او ازناشناسایی خشمگین‌شده آن گوهر بی‌بهارا درآب انداخت. بعدازآنکه برحقیقت او مطلع گشت به‌حسرت جاوید گرفتارآمده هرچند تفحص نمود اثری ازآن ظاهرنگشت. این مقدمات کتابی‌نیست از زبان و افواه‌شنیده شده. اما این‌حکایت را اصلاً عقل‌من قبول نمی‌کند ودرپیش من متالی می‌نماید.

بازدید ازعمارات‌ماندو: .ندوسرکاری است ازسرکارهای مقرر صوبه مالوه یك کرور وسی و نه‌لکدام جمع‌اوست. مدتها تختگاه سلاطین این دیار بود عمارات واثرهای قدیم در اروپا برجاست وتاحال نقصانی بدانجاراه نیافته. دربیست وچهارم به‌قصد سیر عمارت‌سلاطین سابق سوارشدم اول‌مسجد جامع که ازبناهای سلطان هوشنگ غوری است درآمـدم. بغایت عمارت عالی به‌نظر درآمد. تمام ازسنگ تراشیده ساخته‌اند وباآنکه یکصـدوهشتاد سال از زمان ساختن‌آن گذشته چنان مشاهده می‌شود که گویا امروز بنادست از عمارت این کشیده است. بعدازآن به‌عمارت مقبره حکام‌طبقه خلجیه که‌قبر روسیاه ازل وابد نصیرالـدین سلطان غیاث‌الدین نیز دراین‌جا واقع بود چون مشهوراست که این‌بی‌سعادت به‌قتل پدر خود سلطان غیاث‌الدین [۱۱۴الف] که درسن هشتادسالگی بوده اقدام نموده دومرتبه زهرداد و او زهر مهره که در بازو داشت دفع‌آن نمود. درمرتبه‌سیوم کاسه شربتی به‌زهر آمیخته به‌دست خسود به‌پدر دادکه این‌را می‌باید نوشید. پدر چون اهتمام‌آن دراین‌کار فهمید اول زهر مهره را از بازوی خود بازکرده پیش‌او انداخت وروی عجزونیاز به‌درگاه خالق بی‌نیاز آورده برزبان راند که خداوندا عمرمن به‌هشتادرسیده واین مدت‌رابه‌دولت وعشرت وکامرانی گذرانیده‌ام چنانچه هیچ‌پادشاهی را میسرنگشته، اکنون‌که زمان بازپسین منست امیدوارم کـه نصیرا را به‌خون نگیری وموت مرا به‌اجل مقدر حساب‌کنی وازو بازخواست آن ننمائی. بعد از ادای این‌کلمات آن‌کاسه شربت زهرآمیخته را درکشید وجان‌را به‌جان‌آفرین سپرد.

مقصود او ازذکر این‌مقدمه که ایام دولت را به‌عیش و عشرت گذرانیدم کـه هیچیك

از سلاطین‌را میسر نگشته‌است آن‌است که چون درسن چهل‌وهشت‌سالگی به اورنگ حکومت نشست، بمحرمان ونزدیکان خود اظهار نمود که درخدمت پدربزرگوارخود سی‌سال است که لشکرکشی نموده در لوازم تردد وسپاهگری تقصیر نکرده‌ام الحال‌که نوبت من رسیده اراده ملك‌گیری ندارم ومی‌خواهم که بقیه‌عمررادرعیش وعشرت‌بگذرانم. می گویند که پانزده‌هزار زن در محل خود جمع‌نموده بود. شهری ازین‌طایفه ترتیب داده مشتمل برجمیع طـوایف از اقسام اصناف پیشه‌کار وحاکم وقاضی وکوتوال وآنچه به‌جهت انتظام شهر درکار است از زنان تعیین‌نموده‌بود وهرجا کنیزی صاحب‌جمال شنیدی تا به‌دست‌نیاوردی ازپا ننشستی. اقسام صنایع وعلوم به‌کنیزان آموخت وبه‌شکار میل بسیار داشت. آهوخانه‌هاساخته دراینجااصناف جانوران جمع‌آورده اکثراوقات بازنان درآن‌آهوخانه‌هاشکار می‌کـرد. مجملاً [۱۴۴ب] درمدت سی‌ودوسال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده‌بود برسرهیچ غنیمی سوارنکـرده این‌مدت‌را به‌فراغت وآسودگـی وعشرت گذرانید. همچنین هیچ‌کس برسرملـك اونیامده. برزبانهاست که چون شیرخان افغان درایام سلطنت وحکومت خود باوجود حیوان طبعی‌برسر قبر نصیرالدین رسید به‌جهت همین‌عمل‌شنیع به‌جمعی‌که همراه اوبودند فرمود که چوبها بر قبراوزدند. من‌نیزچون به‌قبر اورسیدم لگدی‌چند برگور زده به‌بنده‌هایی‌که‌درملازمت بـودند فرمودم تاقبراورالگدکاری‌نمودند. چون خاطر بدین‌تسلی نشد گفتم که گور اوراشکافته‌اجزای ناپاك اورا به‌آتش اندازند. باز به‌خاطر رسیدکه چون آتش نوریست از انوارالهـی حیف است که به‌سوختن جسد کثیف اوآن جوهر لطیف آلوده گردد ونیز مباداکه ازین سوختن درنشئه دیگرتخفیفی درعذاب او رود، فرمودم‌که استخوانهای فرسوده اورا بااجزای خاك‌شده در دریای‌نربده‌انداختند. چون درایام‌حیات به‌واسطه حرارتی که درطبیعت اوغالب بودهمیشه درآب به‌سرمی‌برد چنانکه مشهور است‌که درحالت مستی یك‌بار خودرا به‌یکی ازحـوضهای کالیاده که عمق تمام‌داشت انداخت چندی ازخدمتکاران‌محل سعی‌نموده موی‌اورا بـه‌دست آوردند وازآب بیرون‌کشیدند. بعدازآنکه به‌هوش‌آمدمذکور ساختندکه چنین‌امری واقع‌شد. ازشنیدن این‌مقدمه که موی اوراکشیده برآورده‌اند بسیار غضبناك گشته فرمودکـه دست آن خدمتکار را بریدند. باردیگرکه این‌حالتی دست‌داد هیچکس برآوردن او جرأت نکرد تادر آب غوطه‌خورده جان‌داد. به‌حسب اتفاق بعدازگذشتن یکصدودوسال ازفوت او این مقدمه به وقوع آمدکه اجزای فرسوده اوهم به‌آب پیوست.

دربیست‌وهشتم عبدالکریم را به‌جلدوی عمارات مندو که به حسن‌سعی و اهتمـام اوبه اتمام رسیده‌بود به‌منصب‌هشتصدی ذات وچهارصد[۱۴۵الف]نفرسوار ازاصل واضافه‌سرفراز

ساخته به‌خطاب معمورخانی بلند نام گردانیدم.

درهمان‌تاریخ که رایات جلال به‌قلعه‌مندو درآمد فرزند بلنداقبال سلطان‌خرم باعساکر منصوره به‌شهر برهانپور که حاکم‌نشین ولایت خاندیس‌است داخل می‌شود. و بعدازچندروز عریضه افضلخان ورای رایان که دربرآمد اجمیر فرزند مشارالیه آنهـارا به‌همراهی ایلچیان عادلخان مرخص‌ساخته‌بود می‌رسد. مشعر برآنکه چون خبرآمدن مایان به عادلخان رسیدهفت کروه به‌استقبال فرمان ونشان شاهزاده بلنداقبال برآمده درلوازم تسلیم وسجـده وادای کـه معمول درگاه است سرموی‌فروگذاشت ننموده ودرهمین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از پیش نموده تعهد کردکه ولایاتی که از تصرف اولیای دولت قاهره برآمده مجمـوع را از عنبر تیره‌بخت انتزاع‌نموده به‌تصرف‌بنده‌های پادشاهی بازگذارد وتقبل نمود که پیشکش‌لایق به‌همراه ایلچیان روانه درگاه‌سازد. بعداز ذکر این‌مقدمات ایلچیان‌را به‌عزت‌تمام بجا ومقامی که به‌جهت آنها ترتیب یافته بود فرود می‌آرند وهمان‌روزکس به‌عنبر فرستاده مقدماتی کـه به‌او اعلام می‌بایست نمود پیغام می‌دهد. این‌اخبار باعرایض افضلخان ورای‌رایان به‌مسامع جلال رسید.

ازاجمیر تاروز دوشنبه بیست‌وسیوم ماه‌مذکور درمدت چهارمـاه دوقلاده شیر وبیست‌و هفت نیله‌گاو وشش‌راس چیتل وشصت‌رأس آهو وبیست‌وسه خرگوش وروباه ویـك‌هـزارو دویست قطعه مرغابی وسایر جانوران شکار شده بود. دربن شبها حکایت شکارهای ایام‌پیش وشوق وخواهشی که خاطر را بدان شغل میل بود، به‌استادهای پـایه‌سریر خـلافت‌مصیر نقل می‌نمودم. به‌خاطر رسیدکه آیا شمار آنکه از ابتدای آن تمیز تاحال واقع‌شده به‌دست توان آورد. بنابربن مقدمه به‌واقعه نویسان ومشرفان شکار وقراولان و عمله وفعله این خـدمت امر نمودم که درصدد تحقیق‌شده آنچه ازهرجنس جانور شکارشده مجموع [۱۴۵ب] را فراهم آورده به‌من بشنوانند. ظاهرشدکه از ابتدای سن دوازده‌سالگی سنه نهصد وهشتاد وهشت سال هجری است لغایت آخر این‌سال‌که یازدهم سال است ازجلوس همایون وسن‌من به‌پنجاه‌سال قمری رسیده بیست‌وهشت‌هزاروپانصد وسی‌ودوشکار درحضور واقع شده از این‌جمله هفـده هزارو یکصدوشصت‌و هشت جانور به‌دست خود به‌بندوق وغیره‌براین موجب شکار نموده‌ام. جانوران چرنده سه‌هزارودویست وسه‌قلاده ورأس وغیره شیر هشتادشش‌قلاده وخرس وچیته و روباه واودبلاو وکفتار نه‌قلاده نیله‌گاو هشت‌صد وهشتاد ونه‌راس مهاکه از عالم گوزن‌است غایتا دربزرگی وکلانی برابر به‌نیله‌گاو می‌شود سی‌وپنج راس آهـوی‌نرومـاده وچهکاره و چیتل وبزکوهی‌وغیره‌یك‌هزارو شش‌صدوهفتاد و دورأس وقوچ وآهوی سرخه‌دویست‌وپانزده

رأس گرگ شصت‌وچهار راس گاومیش صحرایی سی‌وشش رأس خوك نود رأس، رنگ بیست‌وشش رأس، قوچ کوهی بیست‌ودوراس گورخر شش رأس خرگوش بیست‌وسه رأس جانوران پرنده سیزده هزارونهصدوشصت‌وچهار کبوترده‌هزاروسیصدوچهل‌وهشت قطعه لگروجگروسه قطعه عقاب دودست غلیواج بیست‌وسه قطعه چغدسی‌ونه قطعه ترطان دوازده قطعه موش‌خور پنج قطعه گنجشك چهل‌ویك قطعه فاخته بیست‌وپنج قطعه بوم سی قطعه مرغابی وقاز وکاروانك وغیره یکصدوپنجاه قطعه زاغ سه‌هزاروچهارصدوهفتادوسه قطعه جانوران آبی مگرمچ که نهنگ ازان تعبیر توان کرد، ده عدد.

نوروز دوازدهم از جلوس همایون

یك گهری ازروزدوشنبه سی‌ام ماه‌مذکور مطابق دوازدهم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۶ مانده حضرت نیراعظم از برج حوت به‌عشرت‌سرای محسل کـه خانه شرف وسعادت اوست انتقال نمودند درهمین‌وقت تحویل که ساعت‌سعد بود بـرتخت جلوس نموده بسه[۱۴۶الف]دستور مقرر فرمودم که دیوانخانه خاص و عام‌را دراقمشه نفیسه گرفته آئین‌بندی نمایند باوجود که اکثر امرا واعیان دولت درخدمت‌فرزند خرم بودند مجلس ترتیب یافته‌بود که ازسنوات‌سابق هیچ کمی نداشت. پیشکش روزشنبه به‌آنندخان مرحمت نمودم درهمین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت سلطان‌خرم رسید مضمون آنکه جشن نـوروزی به‌دستورسالهای گذشته ترتیب‌یافته چون ایام سفر ویساق درمیان بود پیشکش همه‌ساله به‌بندهای درگـاه معاف نمودم. این‌معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبندرا به‌دعای‌خیرمند یادآورده ازدرگاه الهی خیریت‌دراین به‌جهت او مسئلت نمودم وحکم کردم که درین‌نوروز هیچکس پیشکش نگذراند.

به‌واسطه‌فساد تنباکو که دراکثر مزاجها وطبعها فرموده بودم که هیچکس متوجه‌خوردن آن نشود وبرادرم شاه‌عباس به‌ضررآن مطلع گشته در ایران می‌فرماید کـه هیچکس مرتکب کشیدن‌آن نگردد. چون خان‌عالم به‌مداومت کشیدن تنباکو بی‌اختیار بود دراکثراوقات بدین امر قیام واقدام می‌نمود. یادگارعلی‌سلطان ایلچی‌دارای ایران این‌معنی را به‌شاه‌عباس عـرض می‌نماید که خان‌عالم یك‌لحظه بی‌تنباکو نمی‌توان بود در جواب عرضداشت او ایـن بیت مرقوم‌می‌سازد. بیت:

رسول یارمی‌خواهد کند اظهار تنباکو   من ازشمع وفا روشن کنم بازار تنباکو

خان عالم نیز درجواب بیتی گفته فرستاده است. بیت

من‌بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو   زلطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

درسیوم ماه‌مذکور حسین‌بیگ دیوان بنگاله سعادت آستانبوسی دریافته دوازده زنجیر فیل‌نروماده پیشکش گذرانید. طاهربخش بنگاله که مخاطب ومعاتب بعضی تقصیرات بود سعادت کورنش درنیافته فیلان‌اوکه بیست‌ویك‌زنجیر بود ازنظر اشرف گذشت. دوازده‌زنجیر پسندافتاد تتمه را به‌اومرحمت نمودم ودراین‌روز مجلس‌شراب ترتیب [۱۴۶ب] داده بهاکثر بنده‌هائی که درملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست باده اخلاص ساختم. درچهارم قراولان خبرآوردندکه ببری درحوالی شکرتلاو که درون‌قلعه از عمارت مقررحکام مالوه‌است درقبل داریم همان‌لحظه سوار شده متوجه آن‌شکار گشتم چون ببر مذکور ظاهر گشت براحدیان وجماعتی که درجلو بودند حمله‌آور گشته دوازده‌نفر را مجروح وزخمی ساخته آخرالامر بسه‌تیربندوق کار اوتمام ساخته شراو ازبنده‌های‌خدا دور ساختم.

درهشتم منصب میرمیرانکه هزاری ذات وچهارصدسوار بود به‌هزارو پانصدی‌ذات و پانصدسوار مقررگشت. درنهم حسب‌الالتماس فرزند خرم برمنصب‌خان جهان هزاری ذات و سوار افزوده شدکه شش‌هزاری ذات وسوار بوده باشد. وبه یعقوب‌خانکه به‌هزارو پانصدی ذات وهزارسوارسرافرازبود به‌دوهزاری ذات ویك‌هزار وپانصدسوار سربلندگردید وبرمنصب بهلول‌خان میانه پانصدی ذات وسیصدسوار افزوده شد که هزاروپانصدی ذات و هزار سوار بوده‌باشد ومنصب میرزااشرف‌الدین حسین کاشغری که درصوبه‌دکن ترددات مردانه ازو و پسر اوبه‌وقوع آمده بود از اصل واضافه به‌هزاروپانصدی ذات وهزارسوار مقرر گشت.

دردهم ماه‌مذکور مطابق بیست‌ودوم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۶ هزاروبیست‌وشش وزن قمری منعقدگشت دراین‌روز دوراًس اسب‌عراقی‌ازطویله خاصه وخلعت به‌فرزندم خرم‌مرحمت نموده مصحوب بیرم‌بیگ فرستاده‌شد وهزارسوار برمنصب اعتبارخان افزودم که به‌پنج‌هزاری ذات وسه‌هزارسوار سرافرازگشت. دریازدهم حسن‌بیگ تبریزی که دارای ایران اورا نزد حاکم گلکنده به‌طریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطه نزاع فرنگیان باقزلباشان راه هرموز مسدود بود باایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند ودوراًس اسپ وچند [۱۴۷الف] تقوز پارچه دکن وگجرات پیشکش اوگشت درهمین‌تاریخ اسپ‌عراقی از طویله خاصه به خانخانان مرحمت نموده شد. درپانزدهم هزاری ذات برمنصب میرزا راجه بها وسنگه‌افزوده شد که پنج‌هزاری ذات وسه‌هزار سوار بوده باشد. درهفدهم پانصدسوار دیگر برمنصب‌میرزا۔ رستم افزوده پنج‌هزاری ذات ویك‌هزار سوارکردم ومنصب‌صادق‌خان به‌هزارو پانصدی ذات وهفتصد سوار از اصل واضافه مقررگشت واراد‌تخان به‌منصب هزاروپانصدی ذات و ششصد

سوار به‌همین دستور سرافراز گردید. برمنصب انی‌رای پانصدی‌ذات و یکصدسوار افزوده گشت که هزارو پانصدی ذات و پانصدسوار بوده باشد.

سه‌گهری ازروزشنبه نوزدهم مانده آغاز شرف‌شد. درهمین‌وقت مجدداً جلوس نمودم. از گرفتاران‌لشکر عنبر مقهور که سی‌ودونفر بودند درجنگ شاهنوازخان وشکست آن‌بداختران به‌دست اولیای‌دولت قاهره افتاده‌بودند یکی‌را به‌اعتقادخان سپرده‌بودم. محافظانی که به‌جهت حفظ اومعین بودند، غفلت ورزیده اورا می‌گذرانند. این‌معنی برخاطرمن بسیار گران آمد. اعتقادخان را مدت سه‌ماه از کورنش منع‌نموده بودم چون محبوس مذکور نام ونشان بود هرچند تردد نمودند به‌دست درنیامد. آخرالامر فرمودم که سردارآن جماعه را که درمحافظت اوغفلت نموده‌بود به‌سیاست رسانند واعتقادخان درین‌روز متبرك حسب‌الالتماس اعتمادالدوله سعادت کورنش دریافت.

چون‌مدتی‌بود که احوال بنگاله وسلوك قاسم‌خان خوب شنیده نمی‌شد، به‌خاطر رسید که ابراهیم‌خان فتح‌جنگ راکه مهمات صوبه بهاررا صورتی داده‌کان‌الماس به‌تصرف وعمل بنده‌های‌درگاه درآورده‌است به‌صوبه‌بنگاله فرستاده‌جهانگیرقلیخان‌را که درصوبه‌الله‌آبادجاگیر دارد، به‌جای اوبه‌بهار روانه‌سازد وقاسم‌خان را به‌درگاه طلب دارد درهمین‌ساعت وروز متبرك حکم‌شد که دراین‌باب فرامین‌مطاعه به‌قلم درآورند وسزاولان تعیین‌شدند که جهانگیرقلی‌خان را به‌بهاربرده [۱۴۷ب] ابراهیم‌خان فتح‌جنگ را روانه بنگاله سازند. سکندر جوهری را نواخته به‌هزاری‌ذات وسیصدسوار سرافراز ساختم.

دربیست‌ویکم محمدرضاایلچی دارای ایرانرا رخصت نمودم شصت‌هزاردرب که سی‌هزار روپیه بوده باشد باخلعت به‌اومرحمت شد. دربرابریادبودی که برادرم شاه‌عباس به‌جهت من فرستاده‌بودند تحفه‌چند ازقسم مرصع‌آلات که دنیاداران دکن فرستاده‌بودند بادیگرپارچه‌ها ونفایس ازهرقسم وهرجنس که تحفگی راشایان بود موازی یك‌لك‌روپیه همراه ایلچی‌مذکور روانه ساختم. ازاین‌جمله پیاله‌بلوری بودکه چلبی ازعراق فرستاده بود وآن پیاله را شاه دیده بود به‌ایلچی گفته‌باشندکه اگر درین‌پیاله برادرم شراب نوشیدن به‌جهت‌من‌فرستند شفقت تمام خواهد بود. چون ایلچی این‌معنی را اظهارنمود درحضوراو چندمرتبه ازاین پیاله شراب خورده فرمودم‌که سرپوش ورکابی به‌جهت آن‌تیار ساختند وداخل سوغاتها نموده فرستادم. سرپوش میناکاری‌بود به‌منشیان عطار درقم فرمودم که جواب کتابت‌که آورده بروجه صواب مرقوم سازند دربیست‌ودوم قراولان‌خبرشیر آوردندهمان‌لحظه سوارشده خودرا به‌شیررسانیدم وبه‌سه‌تیر بندوق خلق را از شراو واورا ازشرنفس خویش خلاص ساختم.

مسیح‌الزمان گربه‌آورده گذرانیدکه این گربه خنثی است. درمنزل‌من‌هم بچه‌ها ازو تولد یافت وهم به‌گربه دیگرجفت‌شده بچه‌ازو بهمرسید. در بیست‌وپنجم فوج اعتمادالدوله درمیدان جهروکه درشن ازنظر گذشت. دوهزارسوار خوش‌رسیدکه اکثر آن مغول بودند وپانصدسوار تیرانداز ازو توپچی وچهارده‌زنجیر فیل فوج بخشیان به‌شمار درآورده به‌عرض رسانیدند. فوج مذکور بسیار آراسته و به توزك به‌نظر درآمد. در بیست‌وپنجم شیر ماده شکارشد.

روزپنجشنبه غره‌اردی بهشت الماسی که مقرب‌خان به مصحوب قاصدان فرستاده بود به‌نظر [۱۴۸الف] درآمد. بیست‌وسه‌سرخ‌وزن داشت جوهریان سی‌هزار روپیه قیمت‌نمودند. فرداعلی‌الماسی بود. بغایت‌پسندافتاد. فرمودم که انگشتری ساختند درسیوم منصب یوسف‌خان حسب‌الالتماس باباخرم از اصل و اضافه سه‌هزاری ذات و هزاروپانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندی‌دیگر ازامرا ومنصبداران به‌تجویز فرزندمذکور اضافه حکم‌شد.

تفنگ‌اندازی نورجهان‌بیگم: درهفتم‌چون قراولان چهارشیر درقبل‌داشتندبعداز گذشتن دوپهروسه گهری بامحل متوجه شکارآنها گشتم چون شیران به‌نظر درآمدند نورجهان‌بیگم ازمن التماس نمود که اگر حکم‌شود من این‌شیران را به بندوق (تفنگ) بزنم. فرمودم که چنین باشد. دوشیررا به‌بندوق ودوی دیگر را هریك‌به‌دوتیر زده انداخت وتاچشم برنمی‌زدیم قالب این‌چهار شیررا به‌شش‌تیر ازحیات پرداخت. تاحال چنین تفنگ‌اندازی مشاهده نشده بودکه ازبالای فیل ازدرون عماری شش‌تیرانداخته‌شود که یکی خطا نرفتد وچهارعدوی چنین فرصت‌حرکتی وجنبیدن نیابند. به‌جلدوی این کمانداری هزاراشرفی نثار نموده یك‌جفت مروارید وقطعه الماس که یك لك روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم.

درهمین‌روز معمورخان به‌اتمام عمارات دولتخانه لاهورمرخص گشت دردهم خبر فوت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود به‌عرض‌رسید. دردوازدهم میرمحمود شیر دونیم چون استدعای‌فوجداری‌می‌نمود اورا به‌خطاب‌تهورخانی واضافه‌منصب سرافراز ساخته به‌فوجداری بعضی ازپرگنات صوبه ملتان تعیین‌نمودم. دربیست‌ودوم طاهربخشی بنگاله که منع‌کورنش‌او شده بود ملازمت‌نمود. نذر وپیشکشی که داشت گذرانید. هشت‌زنجیر فیل پیشکش قاسم‌خان حاکم‌بنگاله یادوزنجیر فیل‌شیخ‌مودود دراین‌روز ازنظر گذشت. دربیست‌وهشتم به‌التماس‌خان دوران پانصدی برمنصب عبدالعزیز اضافه حکم شد. درپنجم خرداد خدمت دیوانی صوبه گجرات ازتغییر کیشو به‌میرزاحسین مقررشد اورا [۱۴۸ب] به‌خطاب کفایت خانی سرافراز ساختم. درهشتم لشکرخان که به‌خدمت بخشیگری لشکربنکش تعیین بود آمده ملازمت نمود

یکصدمهرو پانصدروپیه نذرگذرانید. چند روز قبل ازاین‌استادمحمد نائی را که در فن خود ازبی‌نظیران بود فرزندم خرم به‌موجب طلب به‌ملازمت فرستاده بود چون چند مجلس‌ساز ازو شنیده شد ونقشی که درغزل به‌نام من بسته بود گذرانید. دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به‌روپیه وزن نمودند. ششهزارو سیصدروپیه شد. فیل حوضه‌داری نیز به‌او عنایت نموده مقررفرمودم که بران‌فیل‌سوار شده وزرها براطراف وجوانب خود چیده به‌منزل‌خود برود.

ملااسد قصه‌خوان ازملازمان میرزاغازی درهمین‌روز از تهته آمده ملازمت نمودچون پرنقل وشیرین حکایت وخوش‌بیان بود صحبت‌او به‌من درافتاد او را به‌خطاب محظوظ‌خانی خوشدل‌ساخته یك‌هزارعدد روپیه وخلعت واسپ ویك‌زنجیر فیل وپالکی بدوعنایت نمودم و بعداز چندروز فرمودم که به‌روپیه اورا برکشند چهارهزاروچهارصدعدد روپیه‌شد وبه‌منصب دوصدی ذات وبیست‌سوار سرافرازگردید وفرمودم که همیشه درمجلس گپ حاضر مـی‌بوده باشد. درهمین‌تاریخ لشکرخان‌جمعیت خودرا درجهروکه درشن به‌نظر درآورد. پانصدی‌سوار وچهارده‌زنجیرفیل‌ویکصدنفر بندوقچی‌بود. دربیست‌وچهارم‌خبررسید که مهاسنگه‌نبیره راجه‌مان سنگه که داخل امرای کلان بود دربالاپور ولایت برار به‌افراط شراب درگذشت. پدر اوهم درهمین‌سن‌سی‌ودوسالگی به‌خوردن شراب بیرون ازاندازه وحساب ضایع‌شده بـود. درهمین روزها انبه بسیاری ازاطراف ولایت‌دکن وبرهانپور وگجرات وپرگنات مالوه به‌میوه خـانه خاصه شریفه آورده‌بودند باآنکه این‌ولایت به‌خوش‌انبگـی مشهور ومعـروف‌اند درشیرین و کم‌ریشگی وکلانی انبه کم‌جائی برابری به‌انبه این‌ولایات می‌کند. چنانچه مکرر درحضور فرمودم‌که به وزن درآورند. [۱۴۹الف] یك‌سیرو یك‌پاو بلکه چیزی زیاده ظاهرگشت غایتاً به‌خوش‌آبی ولذت وچاشنی وکم‌ثقلی انبه چپرامؤو که درحوالی آگره واقع است زیـادتی تمام برجمیع انبه‌ها واین‌ولایات وسایرجاهای هندوستان دارد.

دربیست وهشتم نادری خاصه که تاحال به‌نفاست نادری زردوزی درسرکار من دوخته نشده‌بود. به‌جهت فرزند باباخرم فرستادم وحکم شد که برنده آن مذکور سازد کـه چون نادری این‌خصوصیات داشت که درروز برآمدن ازاجمیر به‌قصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت‌آن فرزند فرستاده‌شد. درهمین‌تاریخ دستاری‌که ازسرخود برداشته‌بودم به‌همانطور پیچیده برسراعتمادالدوله گذاشتم واورا بدین‌سعادت سربلند ساختم.

سه‌قطعه زمرد ویك‌قطعه اوربسی مرصع‌انگشتری نگین یاقوت مهابتخان به‌طریق‌پیشکش فرستاده‌بود ازنظر اشرف گذشت. مبلغ هفت‌هزارروپیه به‌قیمت رسید. درروز مذکور باران کرم وعنایت الهی متقاطر گشت. آب درماند وخیلی روی‌کمی نهاده بود وخلق از این ممر

مضطرب بودند. چنانچه به‌اکثر بنده‌ها حکم‌شد که به کناردریای نربده روند وامید بارش و باریدن درین‌روزها نبود به‌جهت اضطراب خلایق ازروی نیازمندی تمام متوجه به‌درگاه باری‌تعالی گشتم. الله‌تعالی به‌کرم وفضل خود بارانی عطافرمود که درعرض یك‌شبانروز تالابها و برکه‌ها ونالـه‌ها پرگشت وآن اضطراب خلایق به‌آرامش‌تمام مبدل گردید. شکر این‌عنایت را به‌کدام زبان ادا توان‌کرد.

غره‌ماه تیرعلم به‌وزیرخان مرحمت‌شد وپیشکش‌رانا که مشتمل بردورأس اسب وپارۀ پارچه گجراتی وچندکوزه اچارومربا بود به‌نظردرآمد. درسیوم مغرا خبرگرفتاری عبداللطیف نامی ازحاکم زاده‌های‌ولایت گجرات که همیشه درآن صوبه منشأ فتنه وفساد بود آورد. چون گرفتاری اوباعث رفاهیت خلق بود حمد وسپاس باری‌بجاآورده شد. فرمودم کـه مقرب‌خان اورا به‌دست یکی ازمنصبداران تعینات آنجا به‌درگاه فرستد. [۱۴۹ب] زمینداران نـواحی ماندواکثر آمده ملازمت نموده پیشکش‌ها گذرانیدند. درهشتم را مداس پسرراجه‌راجسنگه کچهواهه‌راتیکه راجگی کشیده او را بـدین خطاب سرفـراز ساختم. یـادگار بیگ که در ماوراءالنهر به‌یادگار قورچی مشهوراست ونزد حکام آنجا خالی از نسبت وحالتی‌نبوده آمده ملازمت‌کرده ازپیشکش اوپیاله‌سفیدخطائی پایه‌داری مستحسن افتاد، وپیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نه‌رأس اسب ونه‌تقوزاقمشه نفیسه ودودانه‌پوست روباه‌سیاه ودیگرچیزها بود ازنظرگذشت.

همدرین‌تاریخ راجه گدهه بهیم‌نراین نام سعادت ملازمت دریافت وهفت زنجیر فیل‌نرو ماده پیشکش گذرانید. دردهم خلعت واسپ به یادگارقورچی مرحمت‌شد درسیزدهم عید گلاب پاشان بود لوازم آن‌روز بجاآورده‌شد. شیخ‌ودودچشتی که از تعینات‌صوبه بنگاله است به خطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسب بدومرحمت‌شد. درچهـاردهم راول سمرسی پسر راول اودیسنگه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی‌هزارروپیه وسه‌زنجیرفیل ویکعددپـاندان مرصع‌ویك کمرمرصع‌پیشکش گذرانید. درپانزدهم نه‌قطعه الماس ازحاصل‌کان وازاندوختهای زمیندارآنجا ابراهیم‌خان‌فتح‌جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمدبیگ فرستاده بود از نظر گذشت. ازجمله یك‌قطعه چهارده‌ونیم تانك‌بود به‌یك‌لك روپیه قیمت‌شد. درهمین‌روز به‌یادگار قورچی چهارده‌هزاردرب انعام‌شد اورا به‌منصب پـانصدی ذات وسیصدسوار سرافـراز کردم منصب تاتارخان بکاول‌بیگی‌را از اصـل واضافه دوهزاری ذات وسیصدسوار مقـرر داشتم. پسران‌او هریك‌علیحده به‌اضافه منصب سرفراز شدند حسب‌الالتماس شاهـزاده‌سلطان پـرویز پانصدی برمنصب وزیرخان افزوده‌شد.

دربیست‌ونهم که روز مبارک‌شنبه بود سیدعبدالله بارهه فرستاده فرزند بلنداقبال باباخرم به‌ملازمت [۱۵۰ الف] رسیده عرایض آن فرزند رسانید. مشتمل براخبارات فتح‌ولایات‌دکن که جمیع دنیاداران آنجا سرخدمت بزیربقه اطاعت نهاده بندگی وفرمانبرداری قبول نمودند ومقالید قلعه‌هاوحصنها به‌تحصین‌قلعه احمدنگر به‌نظر درآورد به‌شکرانه این‌نعمت عظیم وعطیه کبری سرنیازمندی به‌درگاه بی‌نیاز نهاده لب به‌شکر گشاده داد عجز ونیازمندی داده فرمودم که نقاره‌های شادیانه بنوازش درآوردند. لله‌الحمد که ولایات ازدست رفته به‌تصرف اولیای دولت‌قاهره درآمد مفسدانی که دم‌سرکشی واستکبار می‌زدند به‌عجز وناتوانی خود اعتراف نموده مال‌سپار وخراج‌گذار گشتند. چون این‌خبربه‌وسیله نورجهان‌بیگم به‌مسامع جلال‌رسید پرگنه تودهرا که دولك روپیه حاصل دارد به او عنایت نمودم. انشاءالله‌تعالی چون افواج قاهره به‌ولایت‌دکن وقلاع آنجا درآیند وخاطر فرزند ارجمند باباخرم ازتصرف آنجا جمع گردد وپیشکش دنیاداران دکن‌را دراین‌مدت‌این‌چنین پیشکش‌به هیچیك ازسلاطین عهدو عصر خود نداده‌اند همراه‌گرفته باایلچیان آنها روانه ملازمت خواهدشد. امرائی که درایــن‌صوبه جاگیردار خواهند بود مقرراست که همراه آورد تاسعادت ملازمت دریافته مرخص گـردند و رایات جلال بافتح وفیروزی عازم پایه‌سریر خلافت مسیر گردد.

چندروز قبل ازآنکه اخبار فتح‌مذکور برسد شبی‌به‌دیوان خواجه‌حافظ تفاول نمـــودم که عاقبت این‌کار چه‌نوع خواهدشد، این‌غزل برآمد.

روز هجران وشب فرقت یار آخر شد　　　زدم این فال‌وگذشت اخترو کار آخرشد

چون لسان‌الغیب‌حافظ‌چنین املانمود مرا امیدواری تمام‌دست‌داد. چنانچه بعد ازبیست وپنج‌روزاخبارفتح‌وفیروزی‌رسید دربسیاری ازمطالب به‌دیوان‌خواجه‌حافظ رجوع [۱۵۰ب] نموده‌ام وبه‌حسب اتفاق آنچه‌برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده وکم‌است که مختلف‌نموده باشد. درهمین‌روز هزارسوار برمنصب آصف‌خان افـزوده اورا به‌پنج‌هـزاری ذات وسوار سرفرازی ساختم وآخرهای روز باмردم محل بـه‌سیرعمارت هفت منظر متوجه شدم وابتدای شام به‌دولتخانه بازگشتم. این عمارت ازاحداث یافتهای حکام سابق مالوه است که سلطان محمودخلجی باشد.هفت‌طبقه قرارداده‌اندودرهرطبقه‌چهارصفحه ساخته‌اندمشتمل برچهاردریچه بلندی این‌مناره پنجاه‌وچهارزرع‌ونیم است ودور پنجاه‌گز وزینه از سطـح‌زمین تـاطبقه هفتم یکصدو هفتادیك‌است.دررفتن وآمدن یك‌هزارو چهارصدروپیه نثارشد. درسی‌ویك سیدعبدالله رابه‌خطاب سیفخانی سرافراز ساخته به‌خلعت واسپ وفیل وخنجرمرصع سربلندگردانیدم وبه خدمت فرزنداقبالمند مرخص‌ساختم ولعلی‌که از سی‌هزارروپیه زیاده می‌ارزید بـه‌دست‌او به

فرزند بلنداقبال فرستادم و نظر برقیمت آن نکرده چون مدتی برسرخود مسی بستم اورا مبارك دانسته به‌طریق شگون فرستاده‌شد.

محمودخویش خواجه ابوالحسن بخشی را به‌خدمت بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبه بهارتعیین‌نمودم ودر وقت رخصت فیلی به‌او عنایت کردم آخرهای روز پنجشنبه امرداد بامردم محل به‌قصد سیر نبل کنتهه که از جاهای دلگشای قلعه ماندو است متوجه گشتم. شاه بداغخان که ازامرای معتبر والدبزرگوارم بود، دروقتی که این ولایت را به‌جاگیر داشت عمارتی در آنجا ساخته [۱۵۱الف] به‌غایت دلنشین وفرح‌بخش تادوسه‌گهری‌شب توقف نموده بعداز آن متوجه دولتخانه مبارك گشتم. چون ازمخلص‌خان که دیوان وبخشی صوبه بنگاله بود وبعضی سبکیها به‌عرض رسید از منصب‌او هزاری‌ذات ودویست‌سوار کم نمودم. در هفتم فیل مستی ازفیلان پیشکش عادلخان عادل‌گنج نام‌به‌جهت رانا امرسنگه فرستاده‌شد. در پانزدهم به قصدشکار متوجه گشتم ویك‌منزل ازقلعه پائین‌آمدم. غایتاً کثرت‌بارندگی وگل به‌درجه بودکه مطلق تردد وحرکت میسرنشد بنابررفاهیت مردم وآسودگی حیوانات فسخ این‌عزیمت نموده روزپنجشنبه دربیرون گذرانیده شب‌جمعه بازگشتم درهمین‌روز هدایت‌الله که درخدمت توزك وترددات حضور بسیار چسبان است به‌خطاب فدائیخان سرافراز گشت.

این برسات (فصل‌باران) بارش به‌درجه‌شدکه پیران کهنسال گفتندکه این‌قسم بارانی درهیچ عهد وعصر یاد نداریم. قریب به‌چهل‌روز ابروباران بود چنانچه گاهی نیراعظم ظهور کرد بادوکثرت باران به‌مرتبه رسید که اکثر عمارتهای قدیم وجدید ازپا درآمدند ودرشب اول‌باران وبرق وصاعقه چندی افتادکه باآن صلابت و صداکم به‌گوش رسید بود. قریب به بیست‌کس از زن ومرد دران ضایع‌شدند وبربعضی از عمارات سنگین برق رسیده شکست در بناهای آن راه یافت، هیچ‌صدا پیش‌ازاین دلکوب‌تر نیست. تاوسط ماه‌مذکور شدت بادو باران درترقی بود. بعد ازآن رفته‌رفته روبه‌کمی نهاد. ازکثرت سبزه ورياحين خود روچه نویسد درودشت وکوه وصحرا فروگرفته‌است درمعموره عالم معلوم نیست‌که مثل ماندوجائی ازحیثیت خوبی وهوا ولطافت جا وصحرا بوده باشد به‌تخصیص درفصل برسات دراین‌فصل که‌ماههای‌تابان است شبهادردرون‌خانه‌ها بی‌لحاف نمی‌توان خوابید وروزها‌به‌نوعی می گذرد که مطلق به‌بادزن وتغییرجا ومنزل احتیاج نمی‌افتد. آنچه ازین‌عالم[۱۵۱ب]نوشته شود هنوز اندکی‌از بسیاری خوبیهای اینجاست.

دوچیز مشاهده‌افتادکه درهیچ‌جای ازهندوستان ندیده بودم یکی درخت کیله جنگلی که‌دراکثرصحراهای این‌قلعه رسته است دیگرآشیانه ممولە که به‌زبان فارسی سربچه گویند.

تا حال هیچ یك ازصیادان خبر ازآشیان اونداده بودند به‌حسب اتفاق درعماراتی که درینجا بسرمی‌بردیم آشیانه اوظاهرشد. دوبچه برآورده بود. سه پهرازپنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل به‌قصد سیر وتماشای محلها و عمارات شنکر تالاب که از احـداث یافتهای حکام سابق مالوه است سوارشدم چون به‌جهت‌دارائی وحکومت صوبهٔ پنجاب به‌اعتمادالدوله فیل‌مرحمت نشده بود در اثنای راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت به او مرحمت کردم. تا شام دران عمارات‌دلکش‌بسر برده ازخرمی وسبزی صحراهای اطراف به‌غایب محظوظ گشتم وبعد از ادای عبادت وتسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدم. در روز جمعه فیلی رن باوله‌نام که جهانگیر قلی خان به‌طریق پیشکش فرستاده بود ازنظر گذشت.

بعضی لباسها وقماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم نمودم‌که هیچکس نپوشد مگرآنکه من عنایت‌کنم. اول دگله نادری‌که بربالای قبا می‌پوشند درازی قدآن ازکمر پایان سرآستین ندارد وپیش‌آن به تکمه بسته می‌شود. مردم ولایت آن را کردی می‌گویندمن نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوسی است‌که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند. دیگر قبای پتو گریبان و سرآستین چکن دوز پوشیدن آن را نیز مخصوص خـود ساخته بودند. دیگر قبای حاشیه دار که علمهای پارچه محرمات را بریده بر دور دامن وگریبان و سرآستین می‌دوزند دیگر قبای اطلس گجراتی و دیگر جیره‌وکمربند ابریشم باف‌که گلابتون طلا ونقره را درآن بافته‌باشند. چون ماهیانه‌پارهٔ ازسواران‌مهابت خان مطابق بربست [۱۵۲ الف] سه اسپه‌و دو اسپه بجهت سرانجام خدمت دکن‌اضافه شده بود و درثانی الحال‌آن خدمت به انصرام‌نرسید حکم‌کردم‌که دیوانیان آن تفاوت را جاگیر او بازیافت نمایند.

آخرهای روز پنجشنبه بیست وششم موافق چهاردهم شهر شعبان‌کـه شب برأت بود در یکی ازمنازل وعمارات محل نور جهان بیگم‌که درمیان تالاب کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا ومقربان درین مجلس‌که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم‌کردم‌کـه به مردم پیاله و اقسام کیفات به مقتضای خواهش هرکس بدهند. بسیاری پیاله اختیار نمودنـدفرمودم که هرکس‌که پیاله بخورد بمثل منصب وحالت خود بنشیند و اقسام کبابها ومیوه‌ها بطـریق گزك مقرر شده‌که پیش هرکس بنهند عجب مجلس منعقد گشت. درآغازشام بـراطراف این تال وعمارات فانوسها وچـراغها روشن ساخته چراغانی دست بهم داد کـه تا این رسم را معمول ساخته‌اند شاید درهیچ جای مثل‌آن چراغان شده‌باشد. جمیع چراغها وفانوسها عکس درآب انداخته بنوعی بنظر در می‌آمدکه گویا تمام صحن این تـالاب یك میدان‌آتش است بسیارشگفته مجلسی‌گذشت وپیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیاله‌ها تناول نمودند. بیت

دل افروز بزمی شد آراسته | به خوبی بدان سان که دل خواسته
فکندند در پیش آن سبز کاخ | بساطی چو میدان همت فراخ
ز بس نکهت بزم میرفت دور | فلك نافه مشك بود از بخور
شده جلوه گر نازنینان باغ | رخ افروخته هریکی چون چراغ

بعد از گذشتن سه چهارگهری از شام مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب‌نموده و تا یك پهر شبدرین موضع منزه به‌سر برده داد خرمی وعیش دادم.

چون درین پنجشنبه بعضی خصوصیات دست به‌هم‌داده بود. اول آنکه روزجلوس من بود دیگر آنکه شب برأت بود. دیگر[۱۵۲ب]روز را کهی که پیش از این شرح داده شد و نزد هنود از روزهای معتبر است بنابراین سعادت این روز را مبارك شنبه نام نهادیم. دیگر روز چهارشنبه بههمان رنگ که پنجشنبه بهمن نیك افتاده است آن روز برعکس من بد افتاده است بنابراین نام این روز شوم را گم شنبه نهادیم دایم این روز از جهان کم باد. در بیست وهفتم سید کامو بخطاب پرورش خانی سرافراز گردید. در روز دیگر خنجر مرصع به یادگار قوچی مرحمت شد وفرمودیم که او را بعد از این یادگار بیگ می‌گفته باشند. جیسنگه پسرراجه‌مهاسنگه را که درسن هشت سالگی است طلب نموده بودم در همین روزها ملازمت نمود ویك زنجیر فیل پیشکش گذرانید.

یك پهروسه گهری از روزمبارك شنبه دویم شهریور ماه به قصد سیر بجانب نیل کنتهه و آن حدود سواری دست داد و ازآنجا به صحرای عیدگاه بربالای پشته که نهایت سبزی و خرمی دارد گذر افتادگل چنپا و دیگر ریاحین صحرایی بهدرجه شگفته بود که برهرطرف که نظرمی‌افتاد عالم عالم سبزه وگل مشاهده می‌گشت. یك پهر از شب گذشته به دولت سرای همایون داخل گشتم. چون مکرر مذکورمی‌شد که از کیله صحرایی یك‌قسم شیرین بهم می‌رسد که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آنرا قوت خود می‌سازند درصدد تفحص آن شدم. ظاهر شد که میوه آن چیزی سخت بیحلاوتیست غایتاً درطرف پایان صنوبری شکلی که اصل میوه کیله ازآن بیرون می‌آید یك پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم ومزه وقوام پا بوده داشت ظاهر می‌گردد که مردم آن را تناول می‌نمایند و ذایقه از ادراك لذت آن بسیارمحظوظ می‌شود.

کبوتران نامه‌بر: در باب کبوتر نامه برسخنان به‌گوش رسیده بود که در زمان خلفای بنی عباس کبوتران بغدادی را که نامه‌برمی‌گویند والحق که ازکبوتران صحرائی ده پانزدهی کلانتر [۱۵۳ الف] هستند. به کبوتر بازان فرمودم که آنها را آموخته بکنند و این کبوتربازان چند جفتی را چنان آموخته کردند که از اول روز که ازمندو پرواز آنها می‌نمودیم اگر اکثرت

باران بسیار می‌شدنهایتش تا یکنیم پهر بلکه تا دونیم گهری و پهر ازمند و به برهانپور می‌رسیدند واگرهوا بغایت صاف می‌بود اکثری دریك پهر می‌رسیدند و بعضی کبوتـران چهار گهری هم رسیدند.

درسیوم عرضداشت بابا خـرم رسید مشعر برآمدن افضلخان و رای رایـان و رسیدن ایلچیان عادلخان وآوردن پیشکشهای لایق ازجواهر ومرصع آلات وفیلان و اسپان که درهیچ عهدی و عصـری این چنین پیشکش نیامده بـود و اظهار شکرگزاری بسیاری ازخـدمات و دولتخواهی خـان مشارالیه و وفا به قول وعهد خود نمودن و التماس فرمـان عنایت عنوان درباره اومزین به خطاب مستطاب فرزندی و دیگر عنایات که تا حال درشأن اوصـادر نگشته بود چون خاطر فرزند مذکور به‌غایت عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم کـه منشیان عطارد رقـم فرمانی به اسم عادلخان ساختند. مبنی بر انـواع شفقت و مرحمت و در تعریف و القاب او ده دوازده برآنچه که در ایام سابق نوشته می‌شد افزودند و قید شد که او را در فرامین مطالعه فرزند می‌نوشته باشند ودرصدر فرمان به قلم خاص این بیت مرقوم گردید: بیت

شدی از التمـاس شاه خـرم به فرزندی ما مشهور عالم

در روزچهارم فرمان مذکوربا نقل فرستاده شدتا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد. درروزمبارکشنبه نهم با اهل‌محل به‌خانه‌آصفخان رفتم. منزل اودرحوالی دره واقع بود درنهایت‌لطافت وصفا وچند دره دیگر براطراف دارد وچند جا آبشارها جاری و درختان انبه درنهایت سبزی وخرمی سایه افکن گشته قریب به دویست سیصد گل کیوره در یك دره رشته است. مجملا [۱۵۳ ب] روزمذکور درغایت شگفتگی وخرمی گذشت ومجلس شراب منعقد گردید به‌امرا ونزدیکان پیاله‌هامرحمت‌شد وپیشکش‌آصف خان به‌نظردرآمد اکثر نفایس بـود. آنچه پسند خاطر افتاد برداشته تتمه را به‌اوعنایت کـردم. درهمین روز خواجه میرولد سلطان خواجه که ازخدمت بنگش به‌موجب طلب‌آمده بود ملازمت نمود. یك قطعه‌لعل و دو دانه مروارید ویك زنجیر فیل بطریق پیشکش‌گذرانید. راجه بهیم نـراین زمیندار ولایت گده به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سرافرازگردید وحکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند. در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسیدکه راجه سورجمل ولد راجه باسوکه زمین‌وولایت اومتصل به‌قلعه‌گانگره است، تعهد می‌نمایدکه درعرض‌یك‌سال آن قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره درآورد وخط تعهد او را نیز فرستاده بود. حکم شدکه مطالب و مدعای که‌داردفهمیده وخاطرنشان‌خودساخته‌راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خودنموده به‌خدمت مذکور متوجه گردد. درهمین روزکه یکشنبه دوازدهم باشدمطابق رمضان

بعد ازگذشتن چهـار گهری وهفت پل صبیه فرزند مذکور از کمر مادر شاهزاده‌های که دختر آصفخان باشد تولد یافت ومسمی به روشن آرا بیگم حکم‌گردید.

زمیندار جیت‌پور که درحوالی ماندو واقع است چون به مقتضای بی‌سعادتیهای ادراك آستانبوس ننمود فدائی خان را فرمودم‌که با چندی از منصبداران و چهارصـد پانصد نفـر برق‌انداز برسر او رفته‌ولایت اورا بتازند. درسیزدهم یك‌فیل به‌فدائیخان ویك فیل به‌میرقاسم ولد میرمراد مرحمت شد. درشانزدهم جیسنگه ولد راجه مهاسنگه‌که در سن ده دوازده سالگی بوده باشد به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سرافرازگـردید به میرمیران ولد میر خلیل‌الله یك زنجیر فیل‌که خود پسند نموده بود مرحمت شد. و به ملا عبدالستارهم [۱۵۴ الف] فیل عنایت نمودم. بهوج پسر راجه بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پـدرش ازصوبه دکن‌آمده ملازمت نمود ویکصد مهر نذرگذرانید.

در دهم به‌عرض رسید کـه راجه‌کلیان از ولایت اودیسه آمده اراده آستانبوسی دارد. چون‌درباب اوحکایت ناخوش‌به‌عرض رسیده بود حکم شد که او با پسرش بـه‌آصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانی که‌در باب اومذکورشده است نماید.

درنوزدهم یك زنجیر فیل به‌جیسنگه مرحمت شد. دربیستم دویسـت سوار برمنصب کیشو مارو اضافه شدکه منصب او از اصل واضافه دوهزاری ذات وهزار و دویست سوار بوده‌باشد. در بیست وسیوم الله داد خان افغان را به خطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمودم. فیلان راجه‌کلیان که هژده زنجیر بود از نظرگذشته شانزده زنجیر داخل فیلخانه خاصه شده دو زنجیررا به‌اومرحمت کردم‌چون‌ازولایت‌عراق خبروفات‌والده میرمیران‌دختر شاه‌اسمعیل ثانی ازطبقه سلاطین صفویه‌رسیده بود خلعت بجهت اوفرستاده او را ازلباس تعزیت برآوردم. در بیست وپنجم فدائیخان خلعتی یافته به اتفاق برادرش روح‌الله و دیگر منصب داران به تنبیه زمیندار جیت پوری مرخص‌گشتند. دربیست وهشتم به‌قصد تماشای نربده وشکارآن حدود از قلعه فرودآمده با اهل محل متوجه گشتم و به دومنزل کنارآب مذکورمحل نزول اجلال گشت چون پشه وکیك بسیار داشت زیاده ازیك شب توقف نیفتاد، روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی ویکم مراجعت واقع شد.

درغره مهرماه به‌محسن خواجه‌که در نیولا ازماوراءالنهر آمده خلعت‌وپنج هزارروپیه مرحمت شد. دردوم بعداز تفحص مقدماتی که در باب راجه کلیان به‌عرض رسانیده بودند و آصف‌خان به‌تفحص آن مـامور بود چـون گناه ظاهـر نگشت سعادت آستانبوسی دریافته یکصدمهر ویکهزارروپیه‌نذر [۱۵۴ب] گذرانید وپیشکش‌او که یك‌سلك مروازید بودمشتمل

برهشتاددانه ودوقطعه‌لعل ویك‌پونهچی که یك‌قطعه لعل ودودانه مروارید داشت وصورت‌اسپ طلامرصع به‌جواهرازنظرگذشت. عرضداشت‌فدائیخان رسید که چون افواج قاهره به‌ولایت جیت‌پور درآمدند زمیندار آنجا فرار اختیارنموده تاب مقاومت نیاورده ولایت‌اوبه تاراج حادثه‌رفت. الحال ازکرده خود پشیمان است واراده داردکه به‌درگاه جهان‌پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید. روح‌الله را بافوجی به‌عقب‌او فرستادم که اورا به‌دست آورده به‌درگاه آرد یااورا آواره‌وادی ادبار سازد واز زنان ومتعلقان اورا که به‌میان ولایت زمیندار همسایه درآمده‌اند به‌بند درآورد. درهشتم خواجه‌نظام چهارده‌عدد انار از بندرمـوخا آورده گذرانید ازبندر مذکور به‌سورت درعرض چهارده‌روز آورده‌بودند واز سورت به‌مندوبه هشت روزآمده بودکلانی‌انار مذکوربرابر باانار تهتهه است. غایتاً انار تهتهه بیدانه واین‌اناردانه نازکی‌دارد ودرشادابی به‌انار تهتهه زیادتی می‌کند.

درنهم خبر رسید که روح الله به‌دهی ازدیه‌های آن‌نوحی می‌رسد وبدوخبر می‌رسانند که زنان ومتعلقان جیت‌پوری دراین دیهه است به‌قصد تفحص دربیرون دیهه فرود آمده کسان می‌فرستد ومردمی‌را که درآن دیه بودند حاضر می‌سازد. دراثنای تحقیق و تفحص یکسی از فدویان زمیندار مذکور به‌میان مردم دیهه درآمده درحینی کـه مردم جابجا فرودآمـده‌بودند روح الله باچندی رخت‌برآورده بربالای قالیچه نشسته‌بود آن‌فدوی‌خودرا به‌عقب‌سراورسانیده برچه به‌او می‌رساند وآن برچه کارگر افتاده سرازسینه‌او برمی‌آورد. کشیدن برچه و واصل گشتن روح‌الله مقارن یك‌دگر واقع می‌گردد. چندی‌که حاضر [۱۵۵ الف] بوده‌اند آن‌مردك رابه‌جهنم می‌فرستند. مجموع مردمی‌که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده برسردیهه‌روانه می‌شوند آن‌خون‌گرفتها به‌مشامت جاودان مخالفان ومتمردان دریك‌ساعت‌نجومی به‌قتل رسیده زنان‌وخردان آنها به‌بندگرفتار می‌گردندوآتش دردیهه‌زده‌چنان می‌کنندکه به‌جز تل‌خاکستری به‌نظر درنمی‌آید وتمامی آن‌مردم جسد روح‌الله را برداشته به‌فدائیان ملحق می‌سازنـد ودر مردانگی وکارطلبی روح‌الله‌سخن نبود. غایتاً غفلت این‌شعبده برانگیخت چون آثار آبادانی درآن ولایت نماند زمیندار آنجا به‌کوه وجنگل درآمده خـود را پنهان وگمنام ساخت وبـه فدائیخان کسی فرستاده التماس عفوگناهان خود نمود. حکم‌شد که اورا قول داده به درگاه آورد. منصب مروتخان از اصل واضافه به‌شرط نیست و نـابود ساختن هربهان زمیندار چند رکونه‌که مترددین ازو آزار تمام می‌یابند. به‌دوهزاری‌ذات وهزاروپانصد سوار مقرر گشت.
درسیزدهم راجه‌سورج مل‌به‌همراهی محمدتقی بخشی باباخرم آمده ملازمت کرد ومطالبی که داشت‌مجموع به‌عرض‌رسیده‌سرانجام خدمتی که تعهدنموده بود به‌واجبی شغد وحسب‌الالتماس

فرزند مشارالیه به‌عنایت علم ونقاره سربلندی یافت. به‌تقی که به‌همراهی او تعیین بود کهپوه مرصع شفقت شد ومقرر گشت که سرانجام کارخود نموده به‌زودی روانه‌گردد. منصب خواجه بیگ را که به‌حفظ وحراست قلعه احمدنگر تعیین یافته پنجهزاری ذات و سوار حکم شد به نورالدین‌قلی وخواجه‌گی طاهر وسیدجان‌محمد مرتضی‌خان و ولی‌بیگ‌بهر کدام یك‌زنجیر فیل‌مرحمت نمودم. در هفدهم منصب‌حاکم‌بیگ ازاصل واضافه به‌هزاری ذات ودویست‌سوار مقررگردید. درهمین‌روز راجه‌سورج‌مل را خلعت وفیل وکیوه مرصع و تقی را خلعت داده به خدمت کانگره مرخص ساختم.

چون فرستاده‌های فرزند بلنداقبال‌شاه‌خرم باایلچیان عادلخان و پیشکشهای که فرستاده بود داخل برهانپور [۱۵۵ب]شدند وخاطرآن فرزند بالکلیه ازمهمات صوبه‌دکن جمع‌گشت صاحب‌صوبگی براروخاندیس احمد نگربه سپه‌سالار خانخانان التماس نموده شاهنوازخان پسر اوراکه درحقیقت خانخانان جوان‌است بادوازده‌هزارسوار موجود به‌ضبط ولایت‌مفتوحه فرستادم وهرجا وهرمحل را به‌جاگیر یکی ازمعتبران قرارداده بندوبست آنجا به‌روشن که لایق ومناسب‌بود سرانجام نمود. وازجمله لشکری‌که به‌همراهی آن فرزند مقرر بودند موازی سی‌هزارسوار وهفت‌هزار پیاده برق‌اندازرا درآ نجا گذاشته تتمه مردم را که بیست‌وپنج‌هزار سوار ودوهزار توپچی‌بود همراه گرفته روانه ملازمت شد وتاریخ مبارك‌شنبه بیستم‌ماه‌مهرالهی سنه‌دوازده‌جلوس‌موافق‌پانردهم‌شهرشوال سنه هزارو بیست‌وشش هجری(۱۰۲۶) بعدازگذشتن سه‌پهر ویك‌گهری درقلعه ماندو به‌مبارکی و فرخی سعادت ملازمت دریافت. مدت مفارقت به یازده ماه و یازده‌روز کشید. بعدازتقدیم آداب کورنش وزمین بوس بالای جهروکه طلبیدم وازغایت محبت وشوق بی‌اختیار ازجای خود برخاسته درآغوش عاطفت گرفتم. چندانکه او درآداب وفروتنی مبالغه نمود من‌درعنایت وشفقت افزودم ونزدیك به‌خود حکم‌نشستن فرمودم. هزار اشرفی هزارروپیه به‌صیغه نذر و هزاراشرفی روپیه به‌رسم تصدق معروض‌داشت. چون فرصت مقتضی آن نبودکه پیشکشهای‌خودرا تمام درنظرآرد فیل بیرناك را کـه سرحلقه فیلان پیشکش عادلخان‌بود وصندوقچه ازجواهرنفیس دراین‌وقت گذرانیده بعدازآن به‌بخشیان حکم شدکه امرای که همراه آن فرزند آمده‌اند به ترتیب منصب ملازمت دریابند. اول‌خان جهان به‌سعادت ملازمت سرفرازی یافت اورا بالا طلبیده به‌دولت قدمبوس امتیاز بخشیدم. هزارمهر وهزارروپیه نذر وصندوقچه جواهر ومرصع‌آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهای او آنچه مقبول‌افتاد چهل‌پنج‌هزارروپیه قیمت‌شد. بعد [۱۵۶الف] ازآن عبدالله‌خان آستانبوس نموده صدمهر نذر آورد. آنگاه مهابت‌خان به‌زمین بوس سربلندی یافت. صدمهر و هزارروپیه نذر

وکرهی از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید. یك لك و بیست‌وچهار هزارروپیه قیمت آن شد. ازآن‌جمله لعلی است به‌وزن یازده‌مثقال که سال‌گذشته دراجمیر فرنگـی بجهت‌فروختن آورده بود ولك روپیه بهامی کرد وجوهریان هشتادهزارروپیه قیمت می‌نمودند. بنابراین این سودا راست نیامد وبازگردانیده‌بود. چون‌به‌برهانپور می‌رسد مهابت‌خان بـه‌یك‌لك روپیه ازاو می‌خرد. بعداز او راجه‌بهاوسنگه ملازمت نمود. هزار روپیه نذرقدری مـرصع آلات پیشکش گذرانید وهمچنین داراب‌خان پسر خانخانان وسردارخان برادر عبدالله‌خان وشجاعت‌خان‌عرب ودربارخان وشهبازخان ومعتمدخان بخشی و اودارام که از سرداران نظام مملکت بود به قول فرزند شاه‌خرم آمده درسلك دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا به‌ترتیب منصب مـلازمت نمودند. بعدازآن وکلای عادلخان دولت زمین بوس دریافته عرض‌داشت اورا گذرانیدند.

خطاب‌شاه‌جهان‌به‌خرم: پیش‌ازین به‌جلدوی رانا منصب بیست‌هزاری ذات و ده‌هـزار سوار به‌فرزند اقبال‌مند مرحمت شده‌بود، چون به‌تسخیر دکن شتافت به‌خطاب‌شاهی‌اختصاص یافت الحال به‌جلدوی این‌خدمت شایسته منصب سی‌هزاری ذات وبیست‌هزاری‌سوار و خطاب شاه‌جهان عنایت‌فرمودم و حکم شدکـه بعداز این در مجلس‌بهشت آئین صندلـی نزدیك به تخت می‌نهاده باشند که آن فرزند می‌نشسته‌باشد و این عنایتی است مخصوص به آن فرزند که پیش‌از این درسلسله مارسم نبود وخلعت خاصه وچارقب زربفت ودرگریبان وسرآستین و حاشیه دامن مروارید دوخته پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت وشمشیر مرصع باپردله مرصع و خنجرمرصع مرحمت‌شده به‌جهت سرفرازی او خود ازجهروکه پائین‌آمده خوانچه‌از جواهر وخوانی زربفت برسراو نثار کردم وفیل سرناك را نـزدیك طلبیده دیـدم بی‌تکلف آنچه از تعریف این‌فیل‌شنیده شدبه‌جای خوداست. در[۱۵۶ب] کلانی وآراستگی‌وجمال وخوش فعلی تمام‌عیاراست. وبه‌این‌خوبی فیل کمتر دیده‌شده‌ازبسکه درنظر مقبول آمد سوار شده تا درون دولتخانه خاص رفتم و پاره زربرسر او نثار کردم وحکم فرمودم که درون دولتخانه می‌بسته باشند و به‌این نسبت نورتخت نام اونهاده‌شد.

روزجمعه بیست‌وچهـارم راجـه‌بهر جیوزمیندار بکـلانه آمده ملازمت نمـود. نام او پرتاب است وراجه آنجارا هرکس بوده باشد بهرجیو می‌گویند. قریب به هزارو پانصد سوار مواجب خـوار اوست. دروقت کار تاسه‌هزارسوار هم موجود می‌تواند نمود.ولایت بکلانه درمیان ملك‌گجرات وخاندیس ودکن واقع است. دوقلعه مستحکم دارد سالیرومـالیر چون‌مالیر درمیان معموره است خوددرآن‌جا به‌غایت‌لطیف وپاکیزه می‌شود. از ابتدای‌غرکی تاآخرتیرماه می‌کشد. انگورش فراوان است‌اما فرداعلی‌نیست. راجه مذکور باحکام گجرات

ودکن وخاندیس سررشته مدار ملایمت از دست نمی‌داد. غالباً خود بدیدن هیچکدام نمی‌رفته وچون یکی از اینها خواستی که دست تصرف به‌ملك او دراز سازد به‌حمایت دیگری از آسیب دیگری محفوظ ماندی. بعداز آنکه ولایت گجرات ودکن و خاندیس به‌تصرف حضرت عرش آشیانی درآمد به برهان‌پور آمده سعادت زمین بوس دریافت ودرسلك بنده‌ها منتظم گشته به‌منصب سه‌هزاری سرفرازشد. ودرنیولا که شاه‌جهان به‌برهانپور رسیده پانزده زنجیر فیل پیشکش آورده ملازمت نمود ودرخدمت‌آن فرزند به‌درگاه آمد ودر خورا خلاص وبندگی به‌عواطف ومراحم خسروانه سربلندی یافت وبه عنایت شمشیر مرصع وفیل واسپ و خلعت ممتاز گشته بعداز چندروز سه‌انگشتری از یاقوت والماس بدومرحمت فرمودیم.

روز مبارکشنبه بیست‌وهفتم نور [۱۵۷الف] جهان‌بیگم جشن فتح فرزندشاه جهان کرد وبه‌شاه جهان خلعتهای گران‌بها بانادری‌که به‌گلهای، مرصع و مرواریدهای نفیس آراسته بود وسرپیچ مرصع به‌جواهر نادر ودستار باطره مروارید وکمربند بامسلسل مروارید وشمشیر با پردله مرصع باپهول کناره وبندمروارید ودواسپ که یکی زین‌مرصع داشت وفیل خاصه با دوماده فیل‌عنایت نمودند وهمچنین به‌فرزندان واهل‌حرم او خلعتهای و تقوزهای اقمشه به‌اقسام زرین بخشیدندو بنده‌های عمده اورا اسپ وخلعت وخنجر مرصع انعام فرمودند. به‌همه جهت سه‌لك روپیه صرف این‌جشن شده باشد. ودرهمین‌روزعبدالله‌خان وسردارخان برادر اورا خلعت واسپ‌عنایت‌نموده به‌صوبه کابلی‌که به‌جاگیر آنها مقرر گشته بود رخصت فرمودم‌وشجاعتخان را نیز به‌جاگیرش که به‌صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت واسپ وفیل‌مرحمت شد وسید حاجی را که جاگیردار صوبه بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم. چون مکرر به‌عرض رسیدکه خان دوران پیروضعیف شده وچنانچه تاب فطره وتردد ندارد وصوبه کابل وبنگش سرزمین فتنه‌خیز است وبه‌جهت استیصال افغانان پیوسته سواری وفطره لازم دارد از آنجاکه احتیاط شرط جهانداریست مهابتخان رابه‌صاحب صوبگی کابل وبنگش تسلیم‌فرموده خلعت عنایت‌کردم وخان دوران به‌حکومت ولایت‌تهته سرفرازی یافت. ابراهیم‌خان فتح‌جنگ چهل‌ونه زنجیرفیل ازبهار پیشکش فرستاده بود به‌نظرگذشت.

دراین‌ایام به‌جهت من‌سون‌کیله آوردند تاامروز این‌قسم کیله نخورده شده‌بود درکلانی مقدار یك انگشت بوده باشد. خیلی شیرین وراست مزه است هیچ‌نسبه به اقسام کیله ندارد وغالباً خالی از ثقلی نیست. چنانچه‌دوعدد ازآن من‌خوردم اثر گرانی درخود یافتم ودیگران می‌گویند که تاهفت‌هشت می‌توان خورد. اگرچه کیله در [۱۵۷ب] اصل قابل خوردن‌نیست اما ازاقسام او آنچه توان خورد همین‌است وبس.

امسال تابیست‌وسیوم‌ماه‌مهر مقربخان‌انبه گجرات را به‌داکچوکی رسانید. دراین‌تاریخ شنیده‌شد که محمدرضاایلچی برادرم شاه‌عباس درآگـره به‌مرض اسهال ودیعت‌حیات سپرد و محمدقاسم سوداگر که ازپیش برادرم آمده بود وصی‌خود ساخته حکم فرمودم‌که به‌موجب وصیت اسباب واشیای‌اورا به‌خدمت‌شاه رسانید تاایشان درحضور خود به‌ورثه اولطف‌نمایند. به‌سیدکبیر وبخترخان وکلای عادلخان خلعت وفیل مـرحمت‌شد. روز مبارك‌شنبه سیزدهـم ماه آبان جهانگیرخان‌قلی‌بیگ ترکمان که به‌خطاب جـان‌سپارخانی سرفرازاست ازدکن آمده ملازمت نمود. پدرش درسلك امرای دارای ایران انتظام داشت درزمان حضرت‌عرش آشیانی ازولایت آمده‌بود. منصب عنایت نموده به‌صوبه دکن فرستاده درآن‌صوبه نشو نما یافت‌اگر چه غایبانه مکرر مجرای خدمات او شده‌بود درینولا که فرزند شاه‌خرم به‌ملازمت رسید و از اخلاص وجان‌سپاری او معروض داشت، حکم فرمودم‌که جریده به‌درگاه آمده سعادت‌ملازمت دریابد وبازمراجعت نماید. دراین‌روزاو دیرام را به‌منصب سه‌هزاری‌ذات وهزار وپانصدسوار سرفراز ساختم. ذات‌اوبرهمن‌است وپیش‌عنبر اعتبارتمام داشت. دروقتی‌که شاه‌نوازخان برسر عنبر می‌رفت، آدم‌خان‌حبشی وجادون‌رای وبابورای کایتهه واودیرام‌وچندی ازسرداران‌نظام‌ـ الملکی جداشده نزد شاه‌نوازخان آمده بودند بعد از شکست عنبر باز به‌ملامتهای عادلخان‌و فریب عنبر از راه‌رفته ترك بندگی و دولتخواهی نمودند و عنبر بـا آدم‌خان سوگند مصحف خورده اورا غافل ساخت وبه‌فریب گرفته در قلعه دولت‌آبـاد محبوس گـردانید. آخر اورا کشت وبابورای کایتهه واودارام برآمده[۱۵۸الف] به سرحد عادلخان رفتند. عادلخان در ملك‌خود راه نداده درهمان چندروز بابورای کایتهه به‌فریب و غدریکی ازآشنایان نقدهستی درباخت وعنبرفوجی برسراو دارام فرستاد واو جنگ‌خوب‌کرده فـوج‌عنبر را شکست داد، و بعد ازآن درآن ملك نتوانست بود. خود را به‌سرحد ولایت پادشاهی انداخت وقـول گرفته بااهل‌وعیال وخویش وپیوند به‌خدمت فرزند شاه جهان آمد وآن فرزند اورا به‌انواع عنایت واقسام رعایت سرفراز ساخت ومنصب‌سه‌هزاری ذات ویك‌هزارسوار ابدواد گردانیده همراه به‌درگاه آورد. چون بنده کارآمدنی بود پانصدسوار دیگر اضافه مرحمت فرمودم وشهبازخان راکه به‌منصب دوهزاری‌ذات وهزارو پانصدسوارداشت پانصدسوار دیگر افزوده به‌فوجداری سرکار سارنکپور و بعضی از محالات صوبه مالوه تعیین فرمودم. به‌خان جهان اسپ خاصه و فیل عنایت‌شد.

پیشکش شاه‌جهان: روز مبارك‌شنبه‌دهم ماه‌مذکور فرزند شاه‌جهان‌پیشکشهای خود راکه به‌نظر درآوردجواهرومرصع‌آلات واقمشه نفیسه ودیگر نفایس‌ونوادر تمام درصحن جهروکه

به‌ترتیب چیده فیلان واسبان را بـاسازهای طلا ونقره آراسته در برابر داشته بود بـه‌جهت خاطر جوی او خود از جهروکه پائین آمده به‌تفصیل دیده‌شد. از آن جمله لعلی است نفیس که در بندر گووه به‌جهت آن‌فرزند به‌مبلغ دولك روپیه ابتیاع نموده‌اند وزنش نوزده‌تانك‌است که هفده‌مثقال وپنج‌ونیم سرخ باشد. درسرکارمن لعل از دوازده‌تانك بیشتر نبود. جـوهریان نیز به‌همان قیمت منظور داشتند ودیگر نیلمی است، ازبـابت پیشکش عادل‌خان شش‌تـانك و هشت‌سرخ یك‌لك روپیه‌قیمت شد. تاحال به‌این‌کلانی ونفاست وخوش‌رنگی وشادابی نیلم در نظرنیامده ودیگرالماس چمکوره است ازبابت عادل‌خان وزن یك‌تانك وشش‌سرخ چهل‌هزار روپیه بهاگـردید وجه تسمیه چمکوره آنکه در دکـن سبزی است که آن را ساگ [۱۵۸ب] چمکوره می‌گویند دروقتی که مرتضی نظام‌الملك برار را فتح‌کرد روزی با اهل‌حرم خـود به‌سیرباغ رفته‌بود یکی از عورات درمیان ساگ چمکوره این‌الماس را یافته پیش‌نظام‌الملك برده ازان‌روز به‌الماس چمکوره شهرت‌یافت ودرقرات احمدنگر به‌تصرف ابراهیم عادل‌خان که الحال نیست درآمد. دیگر زمردی است هم‌از پیشکش عادل‌خان اگرچه ازکـان نوست اما به‌غایت خوش‌رنگ ونفیس چنانچه تاحال این‌طور دیده‌نشده. دیگر دومرواریدکـه یکی به‌وزن شصت‌وچهار سرخ که دومثقال ویازده‌سرخ بـاشد بیست‌وپنج‌هزار روپیه قیمت‌شد. دوم شانزده‌سرخ در نهایت غلطان ولطافت دوازده‌هزار روپیه قیمت‌نمودند(دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب‌الملك به‌وزن یك‌تانك سی‌هزارروپیه قیمت کردند) ویکصدوپنجاه فیل از آن‌جمله سه‌فیل باسازهای طلا از زنجیر وغیره ونه فیل باساز نقره. اگرچه بیست فیل داخـل حلقه شد اما پنج‌فیل به‌غایت کلانی ونامی است. ازبابت پیشکش نظام‌الملك اول نوربخت که آن فرزند درروز ملازمت گذرانید. تایك‌لك وبیست‌وپنج‌هـزارروپیه قیمت قرار یافت. دیگر مهوپت از بابت عادل‌خان یك‌لك‌روپیه قیمت فـرموده در جنسال نهادم دیگر بخت‌بلند هم ازپیشکش اویك‌لك روپیه قیمت نموده گرانبار نام‌کردم. دیگر فیل قدوسخان وامـام‌رضا ازبابت پیشکش قطب‌الملك اینهارانیز هرکدام یك‌لك‌روپیه بهاشد دیگر صدرأس اسپ‌عربی وعراقی که آنها اسپ‌های‌خوب بود ازاین‌جمله سه‌اسپ‌زینهای‌مرصع داشت اگرپیشکش‌های آن‌فرزند آنچه ازخاصه بود وآنچه ازدنیاداران دکن گرفته‌است به‌تفصیل مرقوم‌گرد به طول می‌کشد.مجملاً آنچه پیشکش‌های اومقبول افتاد موازی بیست‌لك‌روپیه به‌والده خـود نورـ جهان‌بیگم پیشکش نمود وشصت‌هزارروپیه به‌دیگر والده‌ها و بی‌گمان گذرانیدکـه مجموع پیشکش آن‌فرزند بیست‌ودولك وشصت‌هزار روپیه‌شد که هفتادوپنج هزارتومان رایج ایران و شصت‌وهفت‌لك و هشتادهزار [۱۵۹الف] خانی رایج توران باشد. چنین پیش‌کشی درایـن

دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود. توجه وعنایت بسیار بدو نمودم. درحقیقت فرزندی که شایان لطف وشفقت باشد اوست ونهایت رضامندی و خوشنودی ازو دارم. الله‌تعالی اورا از عمر ودولت برخوردار گرداناد.

توجه موکب‌کیهان شکوه به صوب ملك گجرات: چون درمدت عمر شکار فیل نکـرده بودم ومیل‌دیدن ولایت گجرات وتماشای دریای شورهم داشتم ومکرر قـراولان رفته فیلهای صحرائی را دیده جای‌شکار قرارداده‌بودند به‌خاطر رسید که شهر احمدآباد وتماشای دریا نموده وقت برگشتن که هواگرم شود وموسم شکارفیل‌بود شکار کرده متوجه دارالخلافه‌آگره شوم. به‌این‌عزیمت‌حضرت‌مریم‌الزمانی ودیگر بیگمان واهل محل را بااسبابی و کارخانجات زیادتی روانه آگره ساخته خود باجمعی که ازهمراهی آنها گزیر نیست به‌رسم سیروشکـار متوجه صوبه گجرات شدم وشب‌جمعه آباد نماه به‌مبارکی وفرخی ازمندو کوچ‌کرده درکنار تال نعلچه فرودآمده‌شد. صباح به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاو بـه‌بندوق‌زدم. شب‌شنبه مهـابتخان را اسپ وفیل‌خاصه‌عنایت‌نموده به‌حکومت کابل وبنگش رخصت فرمودم وبه‌التماس اورشیدخان را خلعت واسپ وفیل وخنجرمرصع مرحمت نموده به‌کمك اوتعیین کردم وابراهیم حسین را به‌خدمت بخشیگری دکن سرفراز ساختم ومیرك حسین به‌واقعه‌نویسی صوبه مذکور مقررشد. راجه‌کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه‌اودیسه آمده بود به‌سبب تقصیراتی که به اونسبت می‌کردند روزی‌چند ازسعادت‌کورنش‌محرومی داشت بعداز تحقیق بیگناهی اوظاهرشداسپ وخلعت عنایت نموده همراه مهابت‌خان به‌خدمت بنگش تعیین نمودم. روز دوشنبه به وکـلای عادل‌خان طره‌های مرصع به‌طرح دکن مرحمت‌شد. یکی پنج‌هزار روپیه ودیگری چهار هزار روپیه قیمت داشت. چون افضل‌خان ورای‌رایان وکلای فرزند شاه‌جهان آن‌خدمت را چنانچه شرط بندگیست وخدمتکاری به‌تقدیم [۱۵۹ب] رسانیده بودند. هردو را بـه‌زیادتـی منصب سرافراز ساختم. رای‌رایان را به خطاب راجه بکرماجیت که درهندوان خطاب عمده ایست ممتاز ساختم. الحق بنده شایسته قابل‌تربیت است. روزشنبه دوازدهم به شکار رفته دونیله‌گاو ماده‌را به‌بندوق‌زدم.

چون از این‌منزل شکار دور بود روزدوشنبه چهاردهم چهارکروه پاوکم کوچ فرموده درمنزل موضع‌کید حسن فرودآمدم. روزسه‌شنبه پانزدهم سه‌نیله‌گاوزدم یکی ازآنها که کلانتر بود دوازده‌من به‌وزن درآمد در این‌روز از میرزارستم غریب‌خطری گذشت ظاهـراً بندوق را به‌نشانه سرراست می‌کرد اول یك‌تیر می‌اندازد وباز بندوق را پرمی‌کند چـون تیرش بسیار روان بوده سربندوق‌را تکیه برسینه خرد داده غلوله را به‌دندان زیرمی‌کشد که درست شود و

گرفتگی‌داشته باشد. قضارادراین‌وقت فتیله به‌آتش‌خانه می‌رسد وبالای‌سینه جای که سربندوق نهاده بود مقدار کفدست می‌سوزد. چنانچه ریزهای باروت‌در پوست وگوشت فرومی‌نشیند و خیلی جراحت می‌شود والم بسیار به‌میرزا رسید. روز یك‌شنبه شانزدهم چهارنیله شکـار شد. سه‌ماده نیله‌گاو ویك‌پو کهره نیله‌گاو. روز مبارك‌شنبه هفدهم بدره کوهی که آبشاری داشت ونزدیك به‌اردو واقع بود رفته‌شد اگرچه دراین‌ایام آب کمتر داشت اما چـون دوسه روزی پیشتر ممر آب را از بالابسته بودند ونزدیك به‌رسیدن من گذاشتند به‌غایت خـوب می‌ریخت ارتفاعش بیست‌گز بوده باشد. ازفرازکوه جداشده می‌ریزد دراین‌قسم سرراهی غنیمت است. پیاله‌های معتادرا برلب‌آب وسایه‌کوه خورده شب به‌اردوآمدم دراین‌روز زمیندار جیت‌پوری که به التماس فرزند شاه جهان گناه اورا بخشیده شده بود دولت آستان‌بوس دریافت.

روزجمعه هژدهم یك‌نیله‌گاو وکلان ویك‌بوکره [۱۶۰الف] وروز شنبه نوزدهم دوماده شکارشد. چون قراولان عرض کردندکه درپرگنه حاصل‌پور شکارفراوان است اردوی‌کلانی را دراین منزل گذاشته روزیك‌شنبه بیستم باجمعی ازبنده‌های نزدیك به‌حاصل‌پور که سه‌کروه مسافت داشت شتافتم. میرحسام‌الدین ولد میرجمال‌الدین‌حسین‌انجو که به‌خطاب عضدالدوله اختصاص دارد به‌منصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار از اصل واضافه‌سرافرازی یافت. یادگار حسین‌قوش‌بیگی ویادگار قورچی را که به‌خدمت بنگش تعین شده‌اند فیل مرحمت فـرمودم. دراین‌تاریخ انگور حسینی وبیدانه ازکابل‌رسید به‌غایت تروتازه آمده بوده. زبان این‌نیازمند درگاه الهی از ادای شکر نعمتهای اوقاصر است که باوجود سه‌ماه مسافت راه انگور کابل در دکن‌تازه به‌تازه می‌رسیده باشد. روزدوشنبه بیست‌ویکم‌سه‌رأس یوز وروز سه‌شنبه‌بیست‌ودوم یك‌نیله‌گاو نروسه‌ماده وروزیك‌شنبه بیست‌سیوم یك‌ماده شکارشد. روز مبارك‌شنبه بیست‌وچهارم درکنار تال حاصل‌پور بزم‌پیاله‌ترتیب یافت به‌فرزندشاه‌جهان‌وچندی ازامرای عظام وبنده‌های خاص‌پیاله عنایت‌شد. یوسف‌خان پسر حسین‌خان‌راکه ازخانه زادان لایق ترتیب است. منصب سه‌هزاری ذات وهزاروپانصدی‌سوار از اصل واضافه مرحمت نمودم وبه‌فوجداری گوندوانه رخصت فرمودم وبه‌انعام خلعت وفیل سرافرازی یافت. رأی بهاری داس دیوان صوبه دکن به سعادت آستانبوس ممتاز گشت.

روز جمعه‌بیست‌وپنجم جان‌سپارخان را به‌عنایت‌علم‌سر بلندی‌یافته وخلعت واسپ‌مرحمت نموده به‌صوبه‌دکن رخصت فرمودم. امروز بندوق نمایانی انداختم قضارا دردرون دولتخانـه درخت‌کهرنی واقع‌شده‌بود قریشه آمده برسرشاخ بلندی نشست وهمین میانه سینه‌اش به‌نظر درآمدبندوق‌را برروی دست‌گرفته‌درمیان سینه‌او زدم واز جای‌که ایستاده بودم تاسر[۱۶۰ب]

شاخ بیست‌ودوگز بود.

روزشنبه بیست‌وششم قریب به‌دوکروه کوچ کرده درموضع جمال‌پور منزل‌شد. یك‌یوز دراین‌روز به بندوق زدم. رستم‌خان که از بنده‌های عمده فرزندشاه‌جهان است و از برهانپور باجمعی از بنده‌های درگاه برسرزمینداران گوندوانه تعیین‌نموده‌بودوصدوده زنجیر فیل‌ویك‌لك وبیست‌هزار روپیه پیشکش گـرفته. دراین تاریخ به‌آستانبوس رسیدند وزاهد واد شجاعت‌خان به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار از اصل و اضافه سرفرازشد. روز یـك‌شنبه بیست‌وهفتم شکار باز وجره کردم. روزدوشنبه بیست‌وهشتم یك نیله‌گاو کلان ویك‌پوکهره شکار شد. نیله دوازده من‌ونیم به‌وزن درآمد. روز سه‌شنبه بیست‌ونهم سه‌جرز شکار شد. بهلول میانه والله‌یار کوکه ازخدمت گوندوانه آمـده سعادت ملازمت دریافتند. بهلـول پسرحسن میانـه الوسی است از افغانان. در مبـادی حـال حسن نوکر صادق‌خـان بود. اما نوکـر پـادشاه‌شناس روز آخر درسلك بنده‌های پادشاهی انتظام‌یافت ودرخدمت دکن فوت‌شد وبعدازو پسرانش به‌مناصب سرفرازگشتند اگرچه هشت پسر داشت امادوپسرش هردو به‌جوهر شمشیر روشناس آمدند. برادر کلان درآغازجوانی ودیعت‌حیات سپرد و بهلـول رفته‌رفته بـه‌منصب هزاری سربلند یافت. دراین‌وقت که فرزند شاه‌جهان به برهانپور رسیده اورا قابل‌تربیت دانسته به منصب هزارو پانصدی‌ذات وهزارسوار امیدوار ساخت وچون تاحال‌مـرا ملازمت نکرده بود بسیارآرزوی آستانبوس‌داشت به‌درگاه طلب فرمودم بی‌تکلف خوب‌خانه‌زادیست. همچنانکه باطنش به‌حسن وشجاعت آراستگی دارد درظاهرش‌هم خالـی ازنمودی نیست. منصبی کـه فرزندشاه‌جهان تجویز نموده بود به‌التماس او مرحمت‌شد وخطـاب‌سربلند خانـی سرافراز [۱۶۱الف] گشت. الله‌یار کوکه نیز جوان مردانه است و بنده لایق تـربیت است اورا به خدمت حضور مناسب وچسپان یافته به‌درگاه طلب‌فرمودم.

روزکم‌شنبه غره ماه‌آذر به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاو به‌بندوق زدم. دراین‌تاریخ ازواقعیات کشمیر به‌عرض رسیدنوشته بودندکه درخانه ابریشم‌فروشی دودختر دندان‌دار به‌وجودآمدند که پشت هردو تاکمر بهم متصل بود اما سرودست وپاهرکدام جداجدا بودند. اندك‌زمانی زنده بوده فوت‌شدند. روزمبارك‌شنبه دوم درکنار تالی‌که دایره شده بـود بزم پیاله تـرتیب یافت. لشکر خان را خلعت وفیل مرحمت نموده به‌خدمت دیوانی صوبه دکن‌سرافرازساختم ومنصب او از اصل واضافه دوهزارو پانصدی ذات و هزاروپانصدسوار حکم شد بـه‌وکلای عادل‌خان دومهر کوکب طالع‌که هرکدام به‌وزن‌پانصدمهر دستوری‌می‌شودانعـام‌شد. سربلند خان را اسپ وخلعت انعام نمودم چون ازالله یارکوکه هم‌خدمات شایسته وترددان پسندیده

به‌وقوع آمده بود به‌خطاب همت‌خانی سرافراز ساخته خلعت مرحمت‌شد.

روزجمعه چهارکروه و یکپاوکسوچ فرموده پرکنه دیکنان محل نزول رایـال اقبـال گشت روز یکشنبه‌هم چهارکروه‌ویك‌پاو کوچ کرده درقصبه دهار منزل شد. دهار ازشهرهای قدیم است وراجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستان است دراین‌شهر می‌بوده از عهد او هزارسال بیشتر گذشته ودرزمان سلاطین‌مالوه نیز مدتهاحاکم‌نشین بوده.وقتی‌که سلطان‌محمود تغلق به‌عزم تسخیر دکن می‌رفت قلعه از سنگ تـراشیده برفراز پشته اساس نهـاده. ظاهرش غایت نمود وصفا دارد ودرون‌قلعه از عمارات خالی است فرمودم‌که عرض وطول وارتفاعش را مساحت کنند. طول درون قلعه دوازده‌طناب وهفت‌گز عرض هفت‌طناب وسیزده گز وعرض دیوارقلعه نوزده‌ونیم گز. ارتفاع تاکنگره هفده‌ونیم گز ظاهرشد. دور بیرون حصار پنجاه‌پنج طناب‌بود. عمیدشه‌غوری مخاطب به‌دلاورخان که درزمان سلطان [۱۶۱ب] محمود پسرسلطان فیروز پادشاه دهلی‌حکومت ولایت‌مالوه به‌استقلال داشت در معموره بیرون قلعه مسجد جامعی بنا نهاده‌درمقابل درمسجد میل آهنی مربع‌نصب‌کرده بود. چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را به‌تصرف درآورد خواست که این‌میل را به گجرات نقل نماید کارفرمایان دروقت فرود آوردن احتیاط‌نکردند برزمین افتاد ودوپاره‌شد. یکی ازآن هفت‌ونیم‌گز ودیگر چهارگز ویکپاو. دورش یك‌گز یك‌پاو است. چون درآنجا ضایع افتاده بود حکم‌کردم که لخت‌کلان را به‌آگره برده درصحن روضه حضرت‌عرش آشیانی نصب‌کنند که شبها چـراغ بـالای آن می‌سوخته باشند. مسجد مذکور دودر دارد. برپیش طاق یك‌درفقره از نثربرلوح سنگی نقش کرده‌اندمضمون آنکه عمیدشه‌غوری درسنه سبع وثمانمایه این‌مسجد را اساس نهاده وبرپیش طاق دیگر قصیده نوشته‌اند که این چند بیت از آنجاست نظم.

خدایگان زمین‌کوکب سپهر جـلال — مدار اهل زمان آفتاب اوج کمال

پناه و پشت شریعت عمیدشه داود — که افتخارکند غورازان‌حمیده‌خصال

معین وناصردیـن نبـی دلاورخـان — که بـرگزیده خـداوند ایزد متعال

به‌شهر دهار بناکـرد مسجد جـامع — به‌وقت سعد و خجسته به‌روز فرخ‌فال

گذشته‌بود زتاریخ سال‌هشتصدوهفت — که شد تمام ز اقبال درگهم آمـال

وچون دلاورخـان ودیعت حیات سپرد درآن وقت هندوستان پـادشاه بـه استقلال نداشت وایام‌هرج‌ومرج‌بود هوشنگ پسر دلاورخان که جوان رشید صاحب همت بود دانسته برسریر سلطنت مالوه جلوس نمود، بعد از فوت او به حسب تقدیر سلطنت بـه‌محمود خلجی پسرخان جهان که وزیر هوشنگ بود منتقل‌شد وازو به پسرش غیاث‌الدین رسید. و بعد از آن

ناصرالدین پسر غیاث‌الدین پدر را زهر داده [۱۶۲الف] برمسند شاهی نشست و ازو به فرزندش محمود انتقال یافت وسلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه به‌محمود مذکور تمام شد. روز دوشنبه ششم به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاوماده را به‌بندوق زدم. به‌میرزا‌اشرف‌الدین حسین‌کاشغری فیلی عنایت نموده به خدمت صوبه‌بنگش رخصت نمودم. به‌او دارام خنجر مرصع ومهرصدتوله وهشت‌هزاردرب انعام شد. روزسه‌شنبه هفتم در تال دهاریك مگرمچ به‌بندون زدم باآنکه سربینی او به‌نظر درآمد وباقی تنه‌اش درآب پنهان بود به‌قیاس وقرینه میان پشتش زدم یك‌زخم تمام‌شد. مگرمچ ازعالم نهنگ جانوریست ودراکثر آب‌های هندوستان می‌باشد به‌غایت کلان می‌شود واین چندان کلان نبود. مگر مچ دیده‌شده که هشت‌گز طول ویك‌گز و یك پا عرض داشت.

روزکم‌شنبه هشتم‌چهارونیم کروه کوچ کرده سعدلپور منزل‌شد. دراین‌منزل رودخانه است‌که ناصرالدین خلجی بالای آنرا پل‌بسته ونشیمنها ساخته ازعالم کالیاده جایی است واین‌هردو بنا ازاثرهای اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست. چون در میان رودخانه ساخته‌شده وجویها وحوضها ترتیب داده‌اند یك‌طوری به‌نظر درمی‌آید. شب فرمودم که بر دور جویها وآب‌ها چراغان کردند.

روز مبارك‌شنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت دراین‌روز به‌فرزند شاه‌جهان یك‌قطعه لعل یك‌رنگ به‌وزن نه‌تانك وپنج‌سرخ که‌یك‌لك و بیست‌وپنج هزارروپیه‌قیمت‌داشت بادومرواریدانعام شد. واین لعلی است‌که در زمان ولادت من حضرت‌مریم مکانی والده حضرت‌عرش‌آشیانی به رسم رونما به‌من التفات‌نموده بودند وسالها درسرپیچ خاصه آن‌حضرت بود بعداز آن من‌هم تبرکاً باخوددرسرپیچ می‌داشتم. قطع‌نظراز مالیات ونفاست چون به‌حسب شگون‌برین دولت ابد مقرون مبارك و میمون آمده به‌آن [۱۶۲ب] فرزند مرحمت شد. مبارك خان را به‌منصب هزارو‌پانصدی ذات وسوار از اصل واضافه سربلند ساخته به‌فوجداری سرکار میوات تعیین فرمودم وبه‌انعام وخلعت وشمشیر وفیل ممتاز گشت به‌همت‌خان ورستم‌خان شمشیر مرحمت‌شد. به‌کمال‌خان قراول که از خدمتکاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر می‌باشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم واودارام که به‌خدمت صوبه دکن تعیین‌شده بود به‌انعام خلعت و فیل وما‌دیان‌عراقی‌سرافرازی یافته وخنجر زرنشان‌خاصه مصحوب او به سپه‌سالار خان خانان‌اتالیق مرحمت‌شد.

روزجمعه دهم مقام فرمودم روزشنبه یازدهم چهارکروه پاوکم کوچ نموده درموضع حلوت نزول اقبال اتفاق افتاد. روزیکشنبه دوازدهم پنج کروه کوچ‌کرده درپرگنه بدنور منزل

شد. این پرگنه اززمان پدرم به‌جاگیر کیشوداس‌مارو مقرر است ودرحقیقت وطن‌خود او شده عمارات وباغات ساخته ازجمله‌باولی‌درسرراه اساس‌نهاده به‌غایت خوش‌طرح واندام به‌خاطر رسید که اگر جای باولی ساخته شود به‌همین‌طرح باید فرمود که بسازند. اما اقلا دوبرابر این باید ساخت. روز دوشنبه سیزدهم به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاو به‌بندوق زدم.

از تاریخی که فیل نوربخت به‌فیلخانه خاصه آمده است که دردولت‌خانه خاص‌وعام می‌بسته باشند. چون ازحیوانات فیل را به‌آب الفت تمام است وباوجود زمستان وسردی‌هوا از درآمدن به‌آب‌محظوظ می‌شود واگر آبی نباشد که تواند درآمد آب از مشك به‌خرطوم گرفته بربدن‌خود می‌ریزد. به‌خاطررسیدکه هرچند فیل از آب محفوظ است وطبع او بـه آن مجبول اما یقین‌که در زمستان ازآب‌سرد متأثر خواهدبود. فرمودم‌که آب‌را شیرگرم کرده در خرطوم او می‌ریخته باشند روزهای دیگرکه آب‌سرد برخود می‌ریخت اثر رعشه ولرزه‌ظاهر می‌شد وازآب‌گرم به‌خلاف آن آسوده ومحظوظ گشت. واین‌تصرف خاصه من است.

روز سه‌شنبه چهاردهم شش‌کروه کوچ کرده درمقام سیلگره‌منزل‌شد. روز [۱۶۳ الف] کم شنبه پانزدهم از دریای مهی گذشته نزدیك رامگده نزول اقبال نمـودم شش‌کروه کـوچ واقع‌شد روز مبارك‌شنبه شانزدهم مقام‌نموده درسرآبشاری کـه قریب به‌اردو واقع بـود بزم پیاله‌ترتیب یافت. سربلندخان‌را به‌عنایت علم‌ممتازی ساخته وفیل بخشیده به‌خدمت صوبه‌دکن رخصت فرمودم و منصب‌او ازاصل واضافه هزاروپانصدی ذات وهزار ودوصدسوار حکم شد راجه‌بهیم نراین زمیندار گدهه‌که به‌منصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت. راجه بهرجیو زمیندار بکلانه را به‌منصب چهارهزاری سربلند ساخته به‌وطن اورخصت فرمودم وحکم شد که چون به‌ملك خود برسد پسر کلان‌راکه جانشین اوست به درگاه فرستد که درخدمت حضورمی‌بوده باشد. حاجی‌بلوچ‌که سردار قراولان است ونسبت سبقت خدمت وبندگی قدیم دارد به‌خطاب خانی سرافراز گشت.

روزجمعه هفدهم پنج کروه کوچ‌نموده درموضع دهاوله نزول فرمودم. روزشنبه هژدهم که عیدقربان بود بعداز فراغ‌قربانی ولوازم آن‌سه‌کروه ویکپاو کوچ فرموده‌درکنار تال‌موضع ناگور منزل شد. روزیکشنبه نوزدهم قریب به‌پنج کروه مسافت طی‌نموده درکنار تال موضع سمریه‌رایات‌اقبال برافراشت. روزدوشنبه‌بیستم چهارکروه ویك‌پاو کوچ کرده پرگنه (دوحد) محل نزول رایات جلال‌گشت. این‌پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه وگجرات تا ازبدنور عبور واقع‌شد تمام راه جنگل وانبوهی درخت وسنگلاخ بود. روزسه‌شنبه بیست‌ویکـم مقام کردم. روزکم‌شنبه بیست‌ودوم پنج‌کروه ویکپاو کوچ‌نموده درموضع ربناو نزول‌نمودم. روز

مبارکشنبه بیست‌وسوم مقام فرموده درکنارتال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب‌یافت.

روزجمعه بیست‌وچهارم‌دونیم کروه قطع کرده درموضع جالوت رایات اقبال برافراشت دراین‌منزل بازیگران ملك کرناتك [۱۶۳ب] آمده فنون‌بازی خود نمودند یکی ازآنهازنجیر آهنی را که پنج‌ونیم گز طول ویك‌سیر ودودام وزن داشت یك‌سر آن‌را درحلق نهاده آهسته آهسته تمام‌را به‌مدد آب‌فروبرد وساعتی‌درشکم اوبود وبعدازآن‌برآورد، روزشنبه بیست‌وپنجم مقام‌شد. روزیکشنبه پنج کروه کوچ نموده به‌موضع نیمده فرود آمدم. روزدوشنبه بیست‌وهفتم نیز پنج کروه کوچ کرده درکنار تالی‌میران نام نزول فرمودم روزسه‌شنبه بیست‌وهشتم چهار-کروه پاوکم کوچ‌نموده نزدیك به‌قصبه‌صحرا درکنارتال ورود رایات اقبال گشت گل نیلوفر را که به‌زبان هندی کمودنی گویند به‌سه‌رنگ می‌شود سفید وکبود وسرخ پیش‌ازاین کبود وسفید دیده اما سرخ تاحال به‌نظر درنیامده بود. درین تال سرخ گل‌پاره سبزرنگ مشاهده شد بی‌تکلف گلی است به‌غایت نادر ولطیف چنانکه گفته‌اند. بیت:

زسرخی وتری خواهدچکیدن

گل کنول از کمودنی کلانتر می‌باشد ورنگش سرخ‌چهره است ومن درکشمیر کنول صدبرگ هم بسیار دیده‌ام ومقرر است‌که کنول روزمی‌شکفدوشب غنچه می‌شود وکمودنی به خلاف‌آن روز غنچه می گردد وشب‌می‌شکفدوزنبور سیاه که اهل هندآن‌را بهانوره می گویند همیشه‌برین گلها می‌نشیند و به‌جهت خوردن‌شیره که درمیان این هردو گل‌است به‌درون می‌رود وبسیار چنین واقع می‌شود که گل کنول‌غنچه می گردد وتمام‌شب بهونره درآن غنچه‌می‌ماند وهمین طور درگل کمودنی‌هم و بعداز شگفتن ازمیان‌برآمده پرواز می‌کند. چون زنبورسیاه ملازم دایمی‌این گلهاست شعرای هندی‌آن‌را بلبل عاشق گل‌اعتبار نموده مضامین‌عالی‌درسلك نظم کشیده‌اند. از جمله تانسین‌کلاونت که‌درخدمت پدرم بی‌نظیرزمان خود بوده بلکه درهیچ عهد وقرن مصنفی‌مثل ازنگذشته ازنقشها روی جوان را به آفتاب‌وچشم‌گشودن اورا به شگفتن گل‌کنول وبرآمدن بهونره ازمیان آن تشبیه داده ودر [۱۶۴الف] جای دیگر به‌گوشه چشم نگرستن محبوب را به حرکت‌گل‌کنول درهنگام نشستن بهونره نسبت‌کرده.

دراین‌منزل انجیر ازاحمدآباد رسید اگرچه انجیر برهانپور بالیده وشیرین‌می‌شود،اما این‌انجیر کمدانه وشیرین‌تر است. ده‌دوازده‌بهتر توان گفت.روزکم‌شنبه بیست‌ونهم و مبارکشنبه سی‌ام مقام شد ودراین‌منزل‌سرافرازخان ازاحمدآباد سعادت آستانبوس‌دریافت. ازپیشکشهای اوتسبیح مرواریدی که به‌یازده‌هزار روپیه خریده بود باده‌فیل ودواسپ وهفت‌رأس گاو بهل وچندتقوز پارچه گجراتی‌مقبول افتاد و تتمه را به‌او بخشیدم. سرافرازخان نبیره مصاحب‌بیگ

است که از امرای حضرت‌جنت آشیانی‌بود وحضرت عرش‌آشیانی اورا به‌نام جدش مصاحب‌بیگ می‌خواندند ومن در آغاز جلوس منصب اورا افزوده به‌صوبه گجرات تعیین فرمودم و چون نسبت خانه‌زادی موروثی به‌این‌درگاه داشت ودرخدمت صوبه گجرات‌هم خود را نغزك ظاهر ساخت‌لایق تربیت دانسته به‌خطاب‌سرافرازخان درعالم سربلند گردانیدم ومنصب‌او بـه دوهزاری ذات وهزارسوار رسیده.

روزجمعه غره‌دیماه چهارکروه‌پاوکم کوچ نموده درکنار تال‌جهسور نزول فرمودم. در این‌منزل رایمان‌سردار پیاده‌های خدمتیه ماهی‌رو هوشکارکرده آورد. چون طبعم بـه‌گوشت ماهی رغبت‌تمام دارد خصوصاً به‌ماهی روهو که بهترین اقسام‌ماهی هندوستان است و ازتاریخ عبورگاتی‌چنداتاحال‌که یازده‌ماه گذشته باوجود نهایت تفحص بهم‌نرسیده بود وامـروز به دست‌آمد. به‌غایت‌محظوظ‌شدم واسپی به‌رایمان عنایت فرمودم.

اگرچه‌ازپرگنه داهوت داخل‌سرحد گجرات است غایتاًازاین منزل درهمه چیزاختلاف صریح ظاهر می‌شود صحرا وزمین نوعی‌دیگر، مردم به‌وضعی‌دیگـر، زبانها بـه‌روش دیگر، جنگلی [۱۶۴ب] که دراین‌راه به‌نظر درآمد درخت میوه‌دار مثل انبه وکهرنی و تمر هندی داشت ومدار محافظت زراعت برخار زقوم است. مزارعان بردورمزرعه خویش زقوم نشانیده هرکدام قطعه‌زمین خودرا جدا ساخته‌اند ودرمیان‌کوچه راه تنگ به‌جهت آمد وشد گذاشته وچون‌تمام این‌ملك ریگ‌بوم‌است به‌اندك تردد واژدهامی که واقع می‌شود چندان گرد و غبار به‌هم می‌رسد که چهره‌آدم به‌دشواری به‌نظر درمی‌آید. به‌خاطر رسیدکه احمدآباد را بعد از این گردآباد باید گفت نه احمدآباد.

روزشنبه دوم‌چهارکروه پاوکم‌کوچ‌کرده درکنار دریای مهی منزل‌شد. روزیکشنبه‌سیوم هم چهارکروه پاوکم‌کوچ‌کرده درموضع بردله نزول‌نمودم دراین منزل جمعی ازمنصبداران که به‌خدمت صوبه گجرات تعیین بودند سعادت آستان‌بوس دریافتند. روز دوشنبه چهارم‌پنج کروه کوچ‌کرده چتر سیما نزول رایات جلال اتفاق افتاد. روز سه‌شنبه پنجم پنج‌ونیم کـروه مسافت طی‌نموده درپرگنه موده رایات اقبال برافراشت دراین‌روز سه‌نیله‌گاو شکارشد. یکی ازهمه کلانتر بودسیزده‌من وده‌سیر به‌وزن آمد. روزکمشنبه ششم شش‌کروه کوچ فرموده در پرگنه نریاد منزل‌شد وازمیان قصبه‌گذشته موازی یك‌هزاروپانصد روپیه نثارکـردم. روزمبارك شنبه هفتم شش‌ونیم‌کروه کوچ‌کرده درپرگنه تیلاد نزول‌فرمودم. درملـك گجرات کلانتر از این‌پرگنه نیست. هفت‌لك‌روپیه‌که بیست‌وسه‌هزارتومان رایج عراق باشدحاصل دارد.معموری قصبه هم‌خیلکی است. دروقت آمدن از میان قصبه‌گذشته هزارروپیه نثارکردم. همگـی همت

مصروف برآن است که به‌هربهانه فیض به‌خلق خدا برسد. چون مدارسواری مردم این‌ملك به‌عرابه است مراهم‌میل سواری عرابه شد وتادوکروه برعرابه نشستم. اما ازگردوغبار بسیار آزار کشیدم وبعدازآن تاآخرمنزل براسپ سواری کردم در [۱۶۵الف] اثنای راه‌مقربخان ازاحمدآباد رسیده سعادت ملازمت دریافت ویك‌دانه مروارید که به‌سی‌هزار روپیه‌خریده بود پیشکش گذرانید.

روزجمعه هشتم شش کروه‌ونیم کوچ‌نموده ساحل دریای شور محل‌نزول بارگاه‌اقبال گشت. کهنبایت ازبندرهای قدیم است وبه‌قول برهمنان چندین‌هزارسال ازبنای این گذشته در ابتدا نامش ترنباوتی‌بود وراجه‌ترنبگ‌کنوار حکومت این‌ملك داشته. اگر تفصیل احوال راجه مذکور بشرحی‌که برهمنان می‌گویند نوشته‌شود به‌طول می‌کشد. مجملا چون نوبت ریاست به‌راجه ابهی‌کمارکه نباپراوبوده می‌رسد به‌قضای‌آسمانی بلائی در این‌شهر نازل می‌شود وچندان گردوخاك می‌ریزدکه تمام منازل‌وعمارت شهر درزیرخاك پنهان می‌گردد و بنیاد حیات‌بسیاری ازمردم زیروزبرمی‌گردد غایتاً پیش‌ازنزول بلایتی که راجه آنرا پرستش می‌کرد به‌خواهش‌آمده ازاین‌حادثات‌آگاه می‌سازد وراجه باعیال خود به جهاز درمی‌آید و آن بت را باستونی که درپس بت به‌جهت تکیه اوداشته بودند همراه می‌برد قضارا جهازهم از طوفان بلامی‌کشند. چون مدت‌حیات راجه باقی بود به‌مدد همان ستون کشتی وجودش به ساحل‌سلامت برسد وبازاراده تعمیر این شهر می‌نمایند وآن ستون را به‌جهت علامت‌آبادانی وفراهم‌آمدن‌مردم نصب می‌کند. چون به‌زبان هندی ستون را استهب وکهنب هردو می‌گویند. به‌این‌نسبت اسهنب‌نگری می‌گویندوگاه به‌مناسبت ترنباوتی کهنباوتی نیز می گفتند وکهنباوتی رفته‌رفته به‌کثرت استعمال کهنبایت شده و این بندر از اعاظم بنادر هندوستان است و متصل به‌جودی از جودهای دریای‌عمان واقع شده جهاز به‌درون‌جور درنمی‌آید ودر بند رگووه‌که از توابع کنهبایت است ونزدیك به‌دریا واقع‌گشته لنگرمی‌کنند وازآنجا اسباب را به‌عرابها انداخته به‌بندرکهنبات‌می‌آورند وهمین‌طور در[۱۶۵ب] وقت‌پرساختن‌جهاز اسباب درغرابها کرده می‌برند وبه جهاز درمی‌آرند . پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادرفرنگ به کهنبایت آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند. روز یکشنبه دهم غرابها را آراسته به نظردرآوردند ورخصت گرفته متوجه مقصدشدند. روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یك کروه برزوی آب‌سیرکردم.

روز سه شنبه دوازدهم به شکار یوز رفته ده آهو گیرانده شد. روز کمشنبه سیزدهم به تماشای تال تارنگ سر سوارشده از میان رسته بازار گذشتم وقریب پنجهزار روپیه

نثار کردم . در زمان حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه کلیان رای متصدی بندر مذکور به حکم آن حضرت حصاری پخته ازخشت و آهك بردور شهر ساخته وسوداگر بسیار ازاطراف آمده دراین شهر توطن گزیده‌اندوخانه‌های بصفا ومنازل نیك اساس نهاده مرفه‌الحال روزگار به‌سرمی برند. بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پرجمعیت و کثرت است. درزمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلی بود والحال دراین‌دولت حکم است که از چهل یك زیاده نگیرند ودردیگر بنادر عشور گویان ده‌یك‌وهشت‌یك‌می گیرنـد وانواع تکـالیف و مزاحمت به‌تجار ومترددین می‌رسانند ودرجده که بندرمکه است چاریك می‌گیرند بلکه‌بیشتر هم واز اینجا قیاس می‌توان نمود که تمغای بنادر گجرات درزمان حکام سابق چه مبلغ بوده والله‌الحمد که این‌نیازمند درگاه ایزدی توفیق‌بخشش تمغای کل‌ممالك محروسه که از حساب وشمار بیرون است یافته ونام تمغا از قلمرو من برافتاده. درینولا حکم‌شد کـه تنکه طلا ونقره ده‌بیست وزن مهر وروپیه معمول تنکه کنند. سکه تنکه طلا یك‌طرف لفظ جهـانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷ وجانب دیگر ضرب کهنبایت سنه۱۲ جلوس مقررشد وسکه تنکه نقره یك رو درمیان تنکه جهانگیرشاهی سنه ۱۰۲۷ وبردور آن این مصرع [۱۶۶ الف]: ع

به‌زر سکه‌زد شاه‌جهانگیر ظفر پرتو

وبرروی‌دیگر درمیان ضرب کهنبایت وسنه۱۲ جلوس وبردور مصرع دوم: ع

پس ازفتح دکن آمد چودر گجرات ازمندو

درهیچ‌عهدی تنکه غیراز مس‌سکه نشده وتنکه طلا ونقره اختراع من است. نامش‌تنکه جهانگیری فرمودم.

روز مبارك‌شنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدی بندر کهنبایت درمحل به‌نظر گذشت منصب او ازاصل واضافه هزاروپانصدی‌ذات وچهارصدسوار حکم‌شد. نورالدین‌قلی به‌منصب هزاری‌ذات وششصدسوار ازاصل واضافه‌سرافرازی یافت. روزجمعه پانزدهم برفیل نوربخت سوارشده براسپ دوانیدم به غایت خوب دوید. دروقت نگاهداشتن‌هم خوب می‌ایستاد و این مرتبه سیوم است که من خود سوارمی‌شوم. روزشنبه شانزدهم را مداس ولدرا جسنگه به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهفتصد سوار ازاصل‌واضافه سرافرازشد. روزیکشنبه هفدهم به‌داراب‌خان امانتخان وسید بایزید بارهه فیل عنایت شد. دراین‌چندروز که ساحل دریای شور معسکراقبال بود از سوداگر واهل حرفه وارباب استحقاق وسایرمتوطنان بندرکهنبایت را به‌نظر درآورده فراخورحال هرکس اسپ وخلعت وخرجی ومددمعاش مرحمت فرمودم وهمدرین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه‌عالم وفرزندان شیخ‌محمدغوث وشیخ‌حیدر نبیره میان وجیهه‌الدین و

دیگر مشایخ که دراحمدآباد توطن دارند به‌استقبال آمده ملازمت نمودند، و چون غرض تماشای دریا ومد وجزر آب بود، در روز تمام مقام نموده روزسه‌شنبه نوزدهم رایات عزیمت به‌صوب احمدآباد برافراشت. بهترین اقسام ماهی که دراینجا بهم می‌رسد نامش عربیت است وماهیگیران مکرر به‌جهت من گرفته آوردند. بی‌تکلف نسبت به‌دیگر اقسام ماهی که در این‌ملك می‌شود لذیذ تروبهتر است. امابالذات ماهی روهو نیست ده‌نه‌بلکه ده‌هشت‌توان گفت واز غذاها که مخصوص اهل گجرات است‌کچهری باجره است وآنرا لهدره نیز [۱۶۶ب] می‌گویند ازاقسام ریزه غله‌است واین‌غله غیراز هندوستان در دیگر دیار نمی‌شود و نسبت به سایر بلاد هند درگجرات بیشتر است وازاکثر حبوبات ارزان تر،چون هرگز نخورده بودم فرمودم‌که تیار (آماده) ساخته آوردند. خالی‌از لذتی نیست. مراخود خیلکی در افتاد. حکم کردم‌که درایام صوفیانه که التزام‌ترك حیوانی نموده‌ام (و) از طعامهای بی‌گوشت می‌خوردم اکثر ازاین کچهری می‌آورده باشند. روزسه‌شنبه مذکور شش‌کروه ویك‌پاو کوچ کرده در موضع کوساله منزل‌شد.

روزکم‌شنبه بیستم ازپرگنه‌بابره گذشته درکنار دریا فرودآمدم این‌منزل شش‌کروه‌بود. روز مبارك‌شنبه بیست‌ویکم مقام‌نموده بزم‌پیاله ترتیب یافت و درهمین‌آب ماهی بسیار شکار کرده به‌جمعی‌ازبنده‌های که داخل مجلس بودند قسمت‌شد. روزجمعه بیست‌ودوم چهار کروه مسافت‌طی نموده درموضع‌باریچه سعادت نزول اتفاق افتاد. دراین راه دیوارها به‌نظر درآمد. از دونیم‌گز تاسه‌گز. بعداز تحقیق معلوم شد که مردم به‌قصد ثواب ساخته‌اند که چون‌حمالان در راه مانده شوند بارخود بران‌دیوار نهاده نفسی راست سازند و باز بی‌مسدد غیر به‌فراغت برداشته متوجه مقصد گردند واین‌تصرف خاصه گجرات است. بسیار مرا این‌دیوار ساختن خوش‌آمد. فرمودم که درجمیع شهرها به‌همین‌دستور دیوارها ازطرف پادشاهی سازند.

روزسه‌شنبه بیست‌وسیوم پنج کروه‌پاوکم کوچ نموده کنار تالکاکریه محل نزول اردوی کیهان شکوه‌شد. این‌تال را قطب‌الدین محمدنبیره سلطان احمدبانی شهراحمدآباد ساخته وبر دورش‌زینه پایها ازسنگ وآهك نشانده درمیان‌تال باغچه مختصر ویك‌دست عمارت بنانهاده وازکنار تال تاعمارت میان پلی بسته‌اند که راه آمدوشد باشد وچون مدتها برین‌گذشته‌اکثر ازهم‌ریخته وضایع‌شده وجایی‌که قابل‌نشستن باشد نمانده بود. درینولا که مرکب اقبال به صوبه احمدآباد توجه فرمود صفی‌خان بخشی گجرات ازسرکار پادشاهی شکست و ریخت‌آن را مرمت نموده وباغچه آنرا صفاداده عمارتی نومشرف [۱۶۷الف] برتال وباغچه ساخته بی‌تکلف‌منزلیست به‌غایت مطبوع ودلنشین طرحش مرا خوش درافتاد. ودر ضلعی که پل‌واقع

است نظام‌الدین احمد که دروقت پدرم یک‌چندی بخشی گجرات بود باغی ساخته درکنار تال مذکور. دراین وقت به‌عرض رسید که عبدالله‌خان به‌جهت نزاعی که باعابد پسر نظام‌الدین احمد داشت درختهای این باغ را بریده است ونیزشنیده‌شدکه درایام حکومت خود درمجلس شراب مرد نامرادی را که خالی ازظرفگی ومضحکی نبوده به‌مجرد آنکه درمستی و بیشعوری حرفی ناملایم ازروی مطائبه گفته طریق‌شده به‌یکی ازغلامان خـود اشارت کـرده که درهمان مجلس گردنش‌را زده است ازشنیدن این‌مقدمه خاطرعدالت آئین به‌غایت آشفته گشت وحکم فرمودم‌که دیوانیان عظام‌هزار سوار دواسپه وسه‌اسپه اورا موافق یک‌اسپه مقررداشته، تفاوت‌آن را که هفتادلکدام می‌شود ازمحال جاگیراو وضع نمایند.

مزارشاه عالم: چون دراین‌منزل مزارشاه عالم‌برسرراه واقع بود، فاتحه‌خوانده گذشتم تخمیناً یک‌لک روپیه خرج عمارت این‌مقبره شده باشد. شاه‌عالم پسرقطب عالم است و سلسله ایشان به‌مخدوم جهانیان منتهی می‌شود. مردم‌این ملک را ازخاص وعام غریب اعتقادی بدیشان است. چنانکه می گویند که شاه‌عالم احیای اموات می کرده و بعداز آنکه چندین‌مرده را زنده ساخته‌بودند پدرش براین‌معنی وقوف یافته مانع آمده است که دخل درکارخانه الهی کردن گستاخی است‌وشرط‌بندگی‌نیست. قضارا شاه‌عالم‌خادمی داشت واورا فرزند نمی‌شد وبه‌دعای ایشان حق‌تعالی پسری به‌اوکرامت فرمود. چون به‌بیست‌وهفت‌سالگی رسید درگـذشت و آن خادم گریه وزاری‌کنان به‌خدمت ایشان آمده معروض داشت‌که پسر من فوت‌شده و مرا همین یک‌فرزند بود. چون به‌توجه شما حق‌تعالی به‌من کرامت فرموده بود امیدوارم‌که بادعای شما زنده‌شود. شاه‌عالم‌لحظه متفکر گشته به‌درون حجره رفته‌اند وخادم مذکور به‌خدمت پسرایشان که اورا بسیاردوست [۱۶۷ب] می‌داشتند رفته الحاح وزاری می‌نماید که شما ازشاه التماس کنیدکه‌فرزند مرا زنده سازند. پسر ایشان چون خردسال بوده به‌درون‌حجره درآمـده دراین باب مبالغه می کند. شاه‌عالم می گویندکه اگرشماراضی باشید که به‌عوض‌او جان‌به‌حق‌تسلیم کنید شاید التماس من مقبول افتد عرض‌کرده که در آنچه رضای‌شما وخواست خدا باشدعین رضای‌من است. شاه‌عالم دستهای پسر خودرا گـرفته از زمین برداشته‌اند وروی سوی‌آسمان کرده گرفته‌اند که بارخدایا عوض آن بزغاله این‌بزغاله‌را بگیرد. درلحظه پسرجان بـه‌حق تسلیم‌کرد وشاه اورا بربالای پلنگ خود خوابانیده چادری بروی پوشیده‌اند و خود ازحجره برآمده به‌آن خادم گفته‌اند که به‌خانه برود وازپسر خود خبربگیرد شاید سکته‌کرده بـاشد و نمرده باشد. چون‌او به‌خانه می‌آید پسر را زنده می‌بیند.

مجملا درملک گجرات این‌قسم حرفها بسیار به‌شاه‌عالم نسبت می کنند ومن خود ازسید

محمد که صاحب‌سجاده ایشان است وخالی ازفضل ومعقولیت نیست پرسیدم که این حرف‌چه صورت دارد او گفت‌ماهم ازپدر وجدخود همین‌طور شنیده‌ایم وبه‌تواتر رسیده والعلم عندالله. اگرچه این‌مقدمه ازآئین‌خرد وعقل دور است غایتاً چون درمردم شهرت تمام داشت بـه‌جهت غرایب نوشته‌شد و رحلت‌ایشان ازاین‌سرای فانی به عالم جاودانی درسنهٔ‌هشتصدوهشتاد واقع شد. درزمان سلطنت سلطان‌محمود بیکره، وعمارت مقبره‌ایشان از آثار تاجخان تریالـی است که از امرای سلطان‌مظفر بن‌محمود بوده.

روز دوشنبه ساعت به‌جهت درآمدن به‌شهر اختیارشده بـود. روزکم‌شنبه بیست‌وچهارم مقام فرمودم. درین ایام خربوزه کاریز که قصبه‌ایست ازتوابع هرات، رسید، و مقرراست که درخراسان هیچ‌جا خربوزه به‌خوبی کاریز نمی‌شود باآنکه یك‌هزارو چهارصدکروه مسافت است وقافله به‌پنج‌ماه می‌آید بسیار [۱۶۸الف] درست وتازه آمده وآن‌قدر آورده‌اند که به جمیع بنده‌ها کفایت‌کند ومقارن این کونله ازبنگاله رسیده و با وجود هزارکروه مسافت‌اکثر تروتازه آمده چون به‌غایت میوه لطیف ونازك است همانقدر که به‌جهت خاصگی کفاف‌باشد پیاده‌های داکچوکی دست به‌دست می‌رسانند، زبان از ادای شکرنعم الهی‌قاصراست. مصرع:

شکر نعمتهای توچندان که نعمتهای‌تو

درین‌تاریخ‌امانت‌خان دو دندان فیل‌گذرانید به‌غایت کلان‌که یکی ازآن‌سه‌ذرع‌وهشت طسوطول وشانزده طسو ذخامت داشت. سه‌من و دوسیر به‌وزن درآمدکه بیست‌وچهارونیم من عراق‌باشد. روزدوشنبه بیست‌وپنجم بعدازگذشتن شش گهری درساعت مسعودبه‌مبارکی وفرخی متوجه شهرشدم. وهرفیل صورت‌گج که ازفیلان دوستدار من است و درصورت وسیرت تمـام عیار باآنکه مست بود، چون‌اعتماد برسواری خود وخوش جلوی اوداشتم‌سوارگشتم. خلقـی انبوه‌ازمردوزن درکوچه وبازار ودرودیوار برآمده منتظربودند، تعریف‌شهر احمدآبادچنانچه شنیده‌شده‌بود به‌نظر درنیامد. اگرچه میان‌راسته‌بازار وسیع و عریض گرفته‌اند غایتاً دکانها را درخورد وسعت بازارنساخته‌اند عمارتش‌همه ازچوب است وستون دکـانها باریك و زبون و کوچه وبازار پرگرد وغبار ازتال کاکریه تادرون‌ارك که به اصطلاح آن ملك به‌هدر گویند نثارکنان شتافتم وبه‌هدر به‌معنی مبارك است منازل سلاطین گجرات که در درون به‌هدر واقع بود درین پنجاه‌شصت‌سال خراب‌شده واثری ازآنها نمانده غایتاً جمعی ازبندگـان‌مـا که به حکومت آن‌ملك تعیین بوده‌اند عمارات ساخته‌اند ودراین‌ولا که‌ازمندو متوجه احمدآباد شدم مقربخان منازل قدیم‌را ازسرنوساخته نشیمنهای دیگرکه ضروری بود مثل جهروکه خاص‌وعام وغیره ترتیب داد.

چون امروز روز وزن مبارك فرزند شاه‌جهان بود [۱۶۸ب] به‌رسم معهود اورا به‌طلا و دیگر اجناس وزن فرمودم وسال بیست‌وهفتم ازمولود مسعود او به‌خرمی و نشاط آغازشد امید که‌حضرت واهب‌العطایا اورا به‌این‌نیازمند درگاه خود ارزانی دارا د وازعمرودولت برخوردار کناد. همدرین روز ولایت گجرات را به جاگیران فرزند مرحمت فرمودم. از قلعه مندو تابندر کهنبایت به‌راهی که آمدیم یکصدوبیست‌وچهار کروه هست وبیست‌وهشت کوچ وسی‌مقام واقع شد ودرکهنبایت ده‌روز مقام اتفاق افتاد وازآنجا تابه‌شهر احمدآباد بیست‌ویك کروه بود و به پنج کوچ ودومقام طی‌شد. مجملا ازمندو تاکهنبایت و ازکهنبایت تااحمدآباد به‌شرحـی که گذارش یافت یکصدوچهل‌وپنج کروه مسافت به‌دوماه وپانزده‌روز آمدیم ودراین‌مدت همگی سی‌وسه کوچ وچهل‌ودو مقام‌شد.

روزسه‌شنبه بیست‌وششم به‌دیدن مسجد جامع که درمیان بازار واقع است رفته به چندی از فقراکه‌آنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه به‌دست خود خیرکردم ایـن مسجد از آثار سلطان احمدبانی شهر احمدآباد است مشتمل برسه‌در ودرهرطرف بازاری ومقابل دری‌که به جانب‌مشرق واقع‌شده مقبره سلطان‌مذکور است ودرآن گنبد سلطان‌احمد ومحمدپسر وقطبـ الدین نبیرۀاو آسوده‌اند. طول‌صحن مسجد غیرازمقصوره یکصدوسه‌ذرع است وعرض‌هشتاد و نه‌ذرع. بردورآن ایوانی ساخته‌اند به‌عرض چهارذرع وسه‌پاو وفرش صحن از خشت تراشیده وستونهای ایوان ازسنگ‌سرخ است. ومقصوره مشتمل است برسی‌صد وپنجاه‌وچهـار ستون و بالای ستونها گنبد داده‌اند. طول مقصوره هفتادوپنج‌ذرع وعرض سی‌وهفت‌ذرع است. وفرش مقصوره ومحراب ومنبر ازسنگ مرمر ترتیب‌یافته هردو بازوی پیش‌طاق دومنـاره پرکـار از سنگ تراشیده مشتمل برسه آشیانه درغایت اندام نقاشی ونگاری کـرده‌اند وبه‌جانب دست راست منبر متصل به‌کنج مقصوره شاه‌نشین جدا کرده وازمیان‌ستونها به‌تخته‌سنگ تراشیده‌اند ودورآن‌را تاسقف[۱۶۹الف] مقصوره پنجره سنگ‌نشانیده‌اند غرض‌آنکه چون پادشاه به‌نماز جمعه وعید حاضرشود باجمعی از مخصوصان ومقربان خود بران بالا رفته ادای صلوة نمایـد وآن‌را به‌اصطلاح آن ملك ملوکخانه‌گویند وهمانا که این‌تصرف واحتیاط به جهت هجوم عام شده باشد والحق این‌مسجد بنایی است به‌غایت عالی.

روز کم‌شنبه بیست‌وهفتم به‌خانقاه شیخ‌وجیه‌الدین‌که نزدیك به دولتخانه بود رفته‌برسر مزار ایشان‌که درصحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده‌شد. این‌خانقاه را صادق‌خـان که از امرای عمدۀ پدرم بود ساخته‌است. شیخ ازخلفای شیخ‌محمد غوث است اماخلیفه کـه مرشد به‌خلافت اومباهات کند وارادت ایشان برهانیست روشن بربزرگی شیخ‌محمـد غوث و شیخ

وجیه‌الدین به‌فضایل صوری وکمالات معنوی آراستگی داشت وپیش از این به‌سی‌سال درین شهر ودیعت حیات سپرده وبعدازآن شیخ‌عبدالله بوصیت پدر برمسند ارشاد نشسته وبه‌غایت درویشی‌مرتاض بوده‌وچون‌مشارالیه به‌جوار رحمت‌ایزدی پیوست فرزندش‌شیخ‌اسدالله‌جانشین گشت‌وهمدران زودی به‌عالم‌بقا شتافت وبعدازو برادرش شیخ‌حیدرصاحب‌سجاده‌شد و الحال درقید حیات است وبرسرمزار جدوآبای خود به‌خدمت درویشان وتیمار حال‌ایشان مشغول‌واثر صلاح ازناحیهٔ‌روزگارش ظاهر. چون عرس شیخ وجیه‌الدین درمیان بود یك [۱۶۹ب]هزارو پانصدروپیه به‌جهت خرج‌عرس عنایت‌شد و هزاروپانصدروپیه دیگر به‌جمعی ازفقرائی که در خانقاه ایشان حاضر بودند به‌دست‌خود خیرکردم و پانصدروپیه به‌پسر شیخ وجیه‌الدین لطف نمودم. همچنین به‌هرکدام از خویشان ومنسوبان ایشان درخور حالت خرجی وزمین مرحمت شد وشیخ‌حیدر فرمودم که به‌جمعی ازدرویشان مستحقان را که معرفی به‌حال آنها داشته‌باشد به‌حضور آورده خرجی وزمین التماس نماید.

روزمبارك‌شنبه‌به‌سیر رستم باری رفته‌یك‌هزاروپانصدروپیه‌درراه‌نثارکردم باری‌به‌اصطلاح اهل‌هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه‌مراد به‌نام پسرخود رستم ساخته بود یك جشن مبارك‌شنبه را دراین باغ کرده به‌چندی ازبنده‌های خاص پیاله عنایت نمودم وآخردفعه به‌باغچه حویلی سکندرکه در جوار این‌باغ واقع است وانجیرش به‌غایت خوب رسیده بود رفته‌شد. چون‌میوه‌را به‌دست‌خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تاحال انجیری به دست خود نچیده بودم‌درین‌ضمن سرافرازی اوهم منظور بود. بی‌تکلفانه رفتم شیخ‌سکندرگجراتی الاصل است وخالی ازمعقولیت نیست وبراحوال سلاطین‌گجرات استحضار تمام دارد ومدت هشت‌نه سال است‌که درسلك بندها منتظم است. چون فرزندشاه‌جهان رستم‌خان راکه از عمده‌های اوست به‌حکومت احمدآباد مقرر فرموده بود به‌التماس‌آن فرزند رستم باری را به‌مناسبت اسمی به‌او بخشیده‌شد.

دراین‌روز راجه کلیان زمیندار ولایت‌ایدر سعادت‌آستانبوس دریافته یك‌زنجیر فیل ونه اسپ پیشکش گذرانید. فیل را به‌اوبخشیدم. این زمینداران معتبر سرحد گجراتست و ملك او متصل‌به‌کوهستان رانا واقع‌است‌وسلاطین‌گجرات پیوسته برسر راجه آنجالشکر می‌کشیده‌اند اگرچه بعضی اطاعت کوته می‌کرده‌اند وپیشکش می‌داده غایتاً خودبه‌دیدن هیچکدام نرفته‌اند وبعداز آنکه حضرت عرش آشیانی فتح‌گجرات فرموده‌اند افواج منصور برسراو تعیین‌شده، چون‌خلاصی خودرا منحصر دراطاعت وفرمان‌پذیری‌ناگزیر بندگی ودولتخواهی اختیارنموده به‌سعادت، آستانبوسی شتافت وازآن‌تاریخ درسلك بنده‌های منتظم است وهرکس به حکومت

احمدآباد تعیین می‌شود به‌دیدن‌او آمده دروقت‌کار وخدمت باجمعیت خود حاضر می‌باشد.

روزشنبه غره‌ماه بهمن‌سنه ۱۲ چندرسین که از زمینداران عمده [۱۷۰الف] این ملک است دولت آستانبوس دریافته نه‌اسپ پیشکش گذرانید. روز یکشنبه دوم به راجه‌کلیان زمیندارایدروسیدمصطفی ومیرفاضل فیل‌عنایت‌شد. روزدوشنبه به‌شکارباز وجره سوارشده‌قریب به‌پانصدروپیه در راه نثارکردم. درین‌تاریخ ناشپاتی ازولایت بدخشان رسید.

روزمبارك‌شنبه ششم به‌سیرباغ فتح که درموضع سیر خیز واقع است شتافته یك‌هزارو پانصد روپیه در راه نثار کردم وچون مزار شیخ‌احمد کهتو برسرراه واقع‌بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده‌شد. کهتو نام قصبه‌ایست ازسرکار ناگورو مولد شیخ از آنجاست و شیخ درعهد سلطان‌احمد که بانی شهر احمدآباد بود، بوده‌اند وسلطان‌احمد به‌ایشان ارادت واخلاص تمام‌داشته ومردم این‌ملك را غریب اعتقادیست به‌ایشان واز اولیای کبار می‌دانند و در هرشب جمعه خلقی انبوه از وضیع وشریف به‌زیارت ایشان حاضر می‌شوند. سلطان‌محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالی ازمقبره ومسجد وخانقاه برسرمزار ایشان بنانهاده ومنصل به‌مقبره درضلع جنوب‌تالی کلان ساخته ودور این‌را ازسنگ وآهك ریخته برآورده واتمام این‌عمارت درزمان قطب‌الدین ولدمحمد مذکور شده مقبره‌چندی ازسلاطین گجرات برکنارتال در طرف پای‌شیخ واقع است ودرآن گنبد سلطان‌محمود بیکره وسلطان‌مظفر پسراو و محمود شهید نبیره سلطان‌مظفر که آخرین‌سلاطین‌گجرات است آسوده‌اند. بیکره درزبان اهل‌گجرات بروت برگشته را گویند وسلطان‌محمود بروتهای کلان برگشته داشته بدین‌نسبت بیکره می‌گفته‌اند ومتصل به‌مقبره ایشان گنبدخوانین آنهاست وبی‌تکلف مقبره شیخ‌به‌غایت عمارت عالی و جای نفیس است وازروی قیاس وتخمین پنج‌لك روپیه صرف این عماری شده باشد [۱۷۰ب] الله‌اعلم بالصواب.

بعدازفراغ‌زیارت به‌باغ فتح‌رفته‌شد. این باغ درزمینی واقع است که‌سپه‌سالار خانخانان اتالیق‌باننو که خود را به‌مظفر مخاطب ساخته بود، جنگ صف‌کرده شکست‌داده ازاین جهت باغ فتح‌نام نهاده واهل گجرات فتح باری می‌گویند.

تفصیل این‌اجمال آنکه چون به‌میامن اقبال حضرت عرش آشیانی ملك‌گجرات مفتوح گشت وننو به‌دست افتاداعتمادخان به‌عرض رسانید که پسر فیلبانی است چون ازسلطان‌محمود فرزند نماند واز اولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که به‌سلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت‌را منظور داشته چنین ظاهرساختیم که این پسرسلطان‌محمود است، سلطان‌مظفر نام کرده به‌سلطنت برداشتیم ومردم بنابرضرورت قبول این‌معنی نمودند. چون‌آن‌حضرت قول اعتماد—

خان‌را درین مواد معتبر نداشتند او را وجـودی ننهادند ومدتها در میان خـواصان خدمت می‌کرد وتوجه به‌حال اونمی‌فرمودند بنابرین‌ازفتحپور گریخته به‌گجرات‌آمد وچندگاه درپناه زمینداران می‌گذرانید و روزگار به سرمی‌برد تاآنکه شهاب‌الدین احمدخان را ازحکـومت گجرات معزول ساخته اعتمادخان را به‌جای‌او تعیین فرمودند وجمعی از نوکران شهاب‌الدین که‌دلنهادگجرات‌شده بودند ازو جدائی گزیده به‌امید نوکری اعتمادخان دراحمدآبادماندند. بعدازآنکه اعتمادخان به‌شهردرآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب‌او نیافتند نه‌روی رفتن نزد شهاب‌خان داشتند ونه‌رای ماندن در احمدآباد. چون ازهمه جهت نومیدی است دادچاره کار درآن دیدند که خودرا به‌ننو رسانیده اورا دست‌آویز فتنه وآشوب سازند وبه‌این‌عزیمت ششصدهفتصدسوار ازآن‌جماعه نزد ننو رفته اورا لوبناکاتهی که ننو درپناه او بـود برداشته متوجه احمدآباد شدند وتارسیدن به‌حوالی‌شهر بسیاری از بیدولتان واقعه‌طلب به‌اوپیوستند و قریب به دوهزارسوار ازمغول واهل‌گجرات جمع‌شدند. چون اعتمادخان ازاین [۱۷۱الف] سانحه وقوف یـافت شیرخان پسر خود را در شهرگذاشته خود به‌طلب شهاب‌خان که متوجه درگاه شده بود شتافت تابامداد اوتسکین این‌شورش دهد باآنکه اکثر ازمردم خوب ازو جدا شده بودند وازنقوش پیشانی‌بازمانده‌ها نیز حرف بیوفائی می‌خواند ناچار به‌رفاقت اعتماد‌ـ خان عطف عنان نموده قضارا پیشتر از رسیدن اینها ننو بـه‌حصار احمدآباد در آمـده بود. دولتخواهان در سوادشهر به‌ترتیب صفوف پرداختند ومفسدان ازقلعه برآمده برعرصه کارزار شتافتند وچون فوج‌اهل ادبار نمودارشد آنچه ازنوکران شهاب‌خان مانده بودند همه به‌یکبار راه بی‌حقیقی‌سپرده به‌غنیم‌پیوستند وشهاب‌خان‌شکست‌خورده به‌صوب پتن‌که درتصرف‌بنده‌های پادشاهی بود شتافت حشم وبنگاه‌او به‌غارت‌رفته وننو به‌این‌مفسدان منصبها وخطابها داده‌برسر قطب‌الدین محمدخان که درپرگنه بروده بود رفت و نوکران مشارالیه نیز بـه‌روش نوکران شهاب‌خان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند. چنانچه شرح این‌وقایع در اکبرنـامه مسطور است‌آخر قطب‌الدین محمد خان‌را قول‌داده به‌درجه شهادت رسانیده مال واموال اوکه برابر خزینه هرذی شوکت بود، به‌تاراج حادثات رفت وقریب به‌چهل هـزارسوار دراندك فرصت‌برگرداوفراهم آمدند. چون صورت واقعه به‌عرض حضرت عرش‌آشیانی رسید میرزا‌ـ خان خلف بیرم‌خان‌را باجمعی ازبهادران رزمجوی برسراو تعیین فرمودند وروزی که میرزا‌ـ خان به‌حوالـی شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمینا هشت‌نـه‌هزار سوار داشت وننو با سی‌هزارسوار دربرابرآمده‌عساکر ادبار ماثر خودرا ترتیب‌داد. بعداز قتال وجدال بسیار نسیم فتح فیروزی برعلم دولتخواهان وزید وننو شکست خورده به‌حال‌تباه راه ادبار پیش‌گرفت و

پدرم [۱۷۱ب] به‌جلدوی‌این‌فتح منصب پنجهزاری وخطاب خانخانان وحکومت ملك گجرات به‌میرزاخان عنایت نمودند وباغی‌که خانخانان درعرصه کارزار ساخته برکنار دریای‌سابرمتی واقع است وعمارت عالی باصفه درخورآن مشرف بر دریا بنانهاده واطراف باغ را دیواری از سنگ‌وآهك درغایت استحکام‌کشیده واین باغ یکصدوبیست جریب است وبی‌تکلف‌سیرگاه خوبی است. یمکن‌که برو دولك روپیه خرج شده باشد. مرا خود خیلکی درافتاد. توان گفت‌که درتمام گجرات مثل‌این باغی نباشد. جشن مبارك‌شنبه کرده به‌بنده‌های خاص پیاله عنایت‌نمودم وشب دراینجا بسربرده آخرهای روزجمعه به‌شهرآمدم وقریب سه‌هزار روپیه در راه نثارشد. درین‌وقت باغبان به‌عرض رسانید که چند درخت گل چنپه ازبالای صفه‌که مشرف بردریا است نوکر مقربخان بریده است. ازشنیدن‌این حرف خاطرم مشوش گشت وخودمتوجه تحقیق وبازخواست شدم چون به‌ثبوت پیوست که این فعل زشت ازو سرزده حکم فرمودم که هردو انگشت‌ابهام اورا قطع‌کردند تاموجب عبرت دیگران‌شود وظاهر این است‌که مقربخان را درین‌معنی اطلاعی نبوده والا درهمان‌وقت به‌سزا می‌رسانید.

روزسه‌شنبه ۱۱ کوتوال شهردزدی را گرفته آورد که پیش‌ازین درچند واقعه اورا به دزدی‌گرفته هربار عضوی ازاعضایش بریده‌بودند. یك‌رتبه دست وباردوم انگشت ابهام‌دست چپ ودفعه سیوم گوش‌چپ وبابت‌چهارم پی‌هردوپا وبارآخر بینی ومعهذا ترك‌کارخودنکرده. دوش بخانه کاه‌فروشی به‌دزدیدن آمده بود وقضارا صاحب‌خانه خبردارشده اورا می‌گیرد دزد چندزخم کارد به‌کاه‌فروش‌زده اوراهلاك‌می‌سازد. درین‌شور وغوغا خویشان‌او هجوم‌آورده دزد را می‌گیرند. فرمودم دزدرا به‌خویشان مقتول حواله نمایند تااورا به‌قصاص رسانند. ع

هم درسرآن روی که در سرداری

روز کم‌شنبه دوازدهم مبلغ سه‌هزار روپیه به‌عظمت‌خان [۱۷۲الف] و معتمدخان سپرده شد‌که فردا برسرمزار شیخ‌احمد کهتو رفته به‌فقرا وارباب استحقاق‌که درآن‌بقعه توطن‌دارند قسمت نمایند. روز مبارك‌شنبه سیزدهم به‌منزل فرزند شاه‌جهان رفته جشن مبارك‌شنبه در آنجا ترتیب‌یافت وبه‌جمعی ازبنده‌های خاص پیاله عنایت‌شد وفیل‌بلندرس‌که درفیلان‌خاصه به‌جلدی وسبکساری وخوش جلوی امتیاز تمام داشت و بااسپ هم خوب می‌دوید وازفیلان اول اول بود وحضرت‌عرش آشیانی به‌غایت این‌را دوست می‌داشتند. چون فرزند شاه‌جهان بسیار مایل بود ومکرر التماس‌نموده بیچارەشده باسازطلا از زنجیر وغیره بایك‌ماده فیل در این‌روز به‌آن فرزند مرحمت‌نمودم ویك‌لك درب به‌وکلای عادلخان انعام‌شد. درینولا به‌عرض رسید که مکرم‌خان ولدمعظم‌خان که صاحب صوبگی‌او دیسه سرافراز است فتح‌ولایت خورده‌کرده

وراجه آنجا گریخته بهراج مهندره رفته است. چون ازخانهزادان لایق تربیت بود، منصب او ازاصل واضافه سههزاریذات ودوهزارسوار حکمفرمودهبهغایت نقاره واسپ وخلعتسرافراز ساختم. درمیان سرحد اودیسه و گلکنده دوزمیندار وراجه بودند. یکیراجه خورده دوم راجه مهندره. ولایت خورده بهتصرفبندههای درگاه درآمد. بعدازاین نوبت راجه مهندره است و بهکرم الهی امید چنان است که قدم همت بیشترهم بگذارد درینوقت عرضداشت قطبالملك بهفرزند شاهجهان رسیدکه چون ملك من بهسرحد پادشاهی قریب شده مرا نسبت بندگـی به ایندرگاه هست امیدوارم که بهمکرمخان فرمان شود که دست تصرف بـهملك من دراز نسازد واین‌دلیل است برجرأت وجلادت او کـه مثل قطبالملك همسایـه ازو درحساب است. درین تاریخ اکرامخان ولد اسلامخان را بهفوجداری فتحپور ونواحی آنسرافراز ساختم وخلعت وفیل مرحمت نمودم. چندرسین زمیندار هلود به خلعت واسپ وفیل ممتازگشت وبهلاچینقاقشال فیل عنایتشد وهمدرین روز مظفر [۱۷۲ب] پسر میرزاباقیترخان سعادت استانبوس دریافت والده او دختر بارهه زمیندار کیچ بود. چون میرزاباقی بهرحمت حقپیوست وریـاست تهته به میرزاجانی رسید ازترس میرزاجانی پناه بهزمیندار مذکـور برده ازطفولیت تـاحال دران حدود گذرانیده درینولا که نزول موکب اقبال به احمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود. اگرچه درمیان مردم صحرایی نشونما یافته واز رسم و عادت بیگانه است غایتاً چـون سلسله ایشان را نسبت خدمتکاری و حقوقبندگی از زمان حضرت صاحب قران اناراالله برهانهدرین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوالاولازم شمرده بالفعل دوهزار روپیه خرجی و خلعت عنایت فرمودم ومنصبی که درخور حال اوباشد مرحمت خواهد شد. شاید کـه درسپاهیگری خودرا خوب سازد. روزکمشنبه بهباغفتح رفته سیرگل سرخ کرده شد. یكتخته خـوب شگفته بود. درینملك گلسرخ کمترشود ودریکجا اینقدر غنیمت بود. شقایقزارش بدنبود، انجیررسیده همداشت. هرچندانجیر بهدستخودچیدم آنکه ازهمه کلانتر بود وزن فرمودم. هفتونیمتوله به وزن درآمد. درین تاریخ هزاروپانصد خربوزه کاریزکه خانعالم پیشکش فرستاده بود رسید. هزار خربوزه بهبندههایکه در رکاب حاضر بودند انعام شد وپانصدخربوزه بهاهلمحـل، و چهار روز درینباغ بهعیش وکامرانی گذرانیدهشبدوشنبه بیستوچهارم بهشهر درآمدم ازاین خربزه چندی بهمشایخ احمدآباد عنایتشد وباعث تعجب آنها گشت. چه در ملك گجـرات خربزه بهغایت زبون دیدهمیشود وازخوردن اینخربزه حیران ماندند که درعالم چنیننعمتی هم بوده است. روز مبارك‌شنبه درباغچه یکینهنام که درون دولتخانه واقع است وآنرا یکی از سلاطینگجرات ساخته بزمپیالهترتیب یافت وبندههای خاص بهساغرهای لبریزعنایت سرخوش

گشتند. یك تخته انگور درین باغچه به‌کمال رسیده بود. حکم فرمودم که جمعی از بنده‌ها که پیاله‌خورده‌اند خوشه‌های [۱۷۳الف] انگور به‌دست‌خود چیده مزه‌سازند.

روزدوشنبه غره اسفندارمذ ازاحمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت به‌صوب مالوه برافراشت وتا دولتخانه،که برکنارتال کاکریه ترتیب‌داده‌بودند نثارکنان شتافتم سه‌روزدرین منزل‌مقام واقع‌شد. روز مبارك‌شنبه چهارم پیشکش مقربخان به‌نظرگذشت. تحفه که نفاست‌داشته باشد وخاطر به‌آن رغبت‌نماید، نبود. ازهمین‌خجالت پیشکش‌را به‌فرزندان خود داد که درون محل گذرانیدند ازجواهر ومرصع‌آلات واقمشه موازی‌یك‌لك روپیه قبول‌نموده تتمه‌را به‌او بخشیدم وازاسپان‌کچهی‌هم قریب به‌صدرأس گرفته شد. اما اسپ برجسته نبود که تعریف‌توان کرد. روزجمعه پنج‌شش کروه کوچ فرموده برکنار دریای محمودآباد نزول‌اجلال اتفاق افتاد. چون فرزندشاه‌جهان رستم‌خان‌را که‌ازعهده بنده‌های اوست به‌حکومت گجرات می‌گذاشت به التماس آن‌فرزند علم ونقاره وخلعت باخنجر مرصع عنایت فرمودم. تاحال درین‌دولت رسم نبود که به‌نوکر شاهزاده علم‌ونقاره مرحمت‌شود. چنانچه حضرت‌عرش آشیانی باکمال‌شفقت ومهربانی که به‌من داشتند تجویز خطاب وعلم ونقاره به‌امرای من‌نفرموده بودند. چون توجه والتفات‌من نسبت به‌آن فرزند به‌حدی است که درهیچ مرتبه ازمراتب‌خاطر جوئی‌او ازدست توانم‌داد ودرواقع فرزندیست شایسته وبه‌همه رعایت زیبنده ودرعنفوان عمرودولت بهر جانب که روی‌همت نهاده آن‌مهم‌را خاطرخواه من‌صورت‌داده، وهمدرین‌روز مقربخان رخصت وطن یافت.

چون مزار قطب عالم پدرشاه‌عالم بخاری‌که در موضع‌بتوه واقع است برسرراه واقع بود، خود به‌آنجا رفته پانصد روپیه به مقیمان آن مقام خیر کردم. روزشنبه ششم در دریای محمودآباد به‌کشتی نشسته شکارماهی کرده‌شد. برکنارآب مذکور مقبره سیدمبارك بخاری واقع است که ازامرای عهده‌گجرات بوده واین عمارت را بعد [۱۷۳ب] ازو فرزندش سید میران ساخته وبه‌غایت گنبدیست‌عالی وبردور آن حصاری از سنگ وآهك درنهایت استحکام ترتیب‌یافته. تخمیناً ازدولك روپیه بیشتر خرج‌شده باشد. مقبره‌های سلاطین‌گجرات که به نظر درآمده هیچکدام ده‌یك این‌نیست. هرچند آنها صاحب بوده‌اند واین‌نوکر غایتاً همت وتوفیق خداداد است. خ

کزو ماند به‌گیتی یادگاری

روزیکشنبه مقام فرموده شکارماهی کرده شد. چهارصدماهی به‌دام افتاد. ازآن جمله‌یك ماهی بی‌پولك به‌نظر درآمد که آن‌را سنگ‌ماهی می‌گویند. شکمش به‌غایت کلان و برآمده

می‌نمود. فرمودم که درحضورچاک کردند. ازمیانش‌ماهی پولکدار برآمد که تازه فرو برده‌بود. هنوز تغییری درآن نرفته، حکم کردم که هردورا وزن کنند. سنگ‌ماهی شش‌ونیم‌سیر بـه‌نظر درآمد وآن‌را که فروبرده‌بود، قریب به‌دوسیر ظاهرشد. روز دوشنبه هشتم چهارکروه ویك‌پاو کوچك فرموده درموضع‌موده منزل‌شد. مردم آنجا تعریف برسات گجرات می‌کردند. قضارا شب گذشته وامروز ناچاست خیلکی باران‌شد. گردوخاك فرونشست وچون این‌ملك ریگ بوم است یقین که دربرسات گردوخاك نباشد وگل‌ولای نشود وصحرا سبزوخرم گردد خوب‌خواهد بود. بهرحال نمونه برسات هم دیده‌شد.

روزسه‌شنبه پنج‌ونیم‌کروه کوچ کرده درکنار موضع چترسیما نزول‌اقبال افتاد و دراین منزل خبررسید که ماسنگه‌سیوره‌جان به‌مالکان‌جهنم سپرده وتفصیل ایـن‌اجمال آنکـه سیوره گروهی است از ملاحده هنود وهمیشه سروپا برهنه می‌باشند. جمعی مـوی سروریش وبروت می‌کنند وبعضی میتراشند ولباس دوخته نمی‌پوشند و مدار اعتقاد آنها بـراین است کـه هیچ جانداررا آزرده نباید ساخت وطـایفه بانیا (خواربارفروش) آنهارا پیرومرشد خود می‌دانند بلکه سجده وپرستش می‌نمایند؛ واین سیوره‌ها دوفرقه اندیکی را پتاگویند ودیگری راکرتهل مان‌سنگه مذکور سردار طایفه کرتهل بود وبالچند کلان [۱۷۴ الف] گروه پتا هردو پیوسته درخدمت‌حضرت عرش آشیانی می‌بودند. چون آن‌حضرت شنقار شدند وخسرو گریخت ومن ازپی اوایلغار کردم رای‌سنگه برنیه زمیندار بیکانیر که بیمن تربیت ونوازش آن حضرت به مرتبه‌امارت رسیده بود ازمان‌سنگه مذکور مدت سلطنت وپیش‌آمدن احوال مرا می‌پرسد وآن سیاه زبان که خودرا در علم‌نجوم وتسخیرات ماهر می‌گرفت به‌او می‌گوید که نهایت‌سلطنت ایشان تادوسال است وآن حرف مبهوت به‌اعتماد این‌سخن‌بی‌رخصت به‌وطن خود رفت وبعداز آنکه حق‌جل سبحانه این‌نیازمندرا به‌کرم‌خود برگزید وهمچنان فتح ونصرت به‌مسند خلافت متمکن گشتم شرمنده وسرافکنده به‌درگاه آمد چنانچه احوال او درجای خود گذارش‌یافته.

القصه‌مان‌سنگه مذکور درهمان سه‌چهارماه به‌علت جزام مبتلاشد واعضایش ازهم‌ریخت تاحال‌به‌زندگانی که مرگ ازآن به‌مراتب بهتر است، دربیکانیر روزگار به‌سرمی‌برد. درینولا اورا به‌یادآورده حکم طلب فرمودم. دراثنای راه‌که به‌درگاه می‌آوردند، از غایت توهم زهر خورده جان به‌مالکان جهنم‌سپرده. هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف برعدالت و خیر باشد، یقین‌که هرکس درحق‌من بداندیشد درخور نیت خود جزا خواهد یافت. طـایفه سیوره دراکثر بلاد هند می‌باشند غایتاً درملك گجرات، چون مـدارسود او خرید وفـروخت بربانیه است. سیوره بیشتر می‌باشند و غیراز بتخانه منازل به جهت بودن و عبادت کردن آنها

ساخته‌اندکه درحقیقت دارالفساد است زن ودختر خود را پیش سیورها می‌فرستند و اصلاً حیا وناموس درمیان نیست. انواع فساد وبیباکی ازآنها به‌وقوع می‌آید. بنابرین حکم به‌اخراج سیورها فرمودم وفرامین به‌اطراف فرستاده شدکه هرجا سیورها باشند، از قلمرو من برآورند. [۱۷۴ب]

روز کم‌شنبه دهم به‌شکار رفته دونیله‌گاو یکی نرو دیگری ماده به‌بندوق زدم. درین‌روز پسردلاورم خان ازپتن که به‌جای پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریافت و اسپ کچهی پیشکش گذرانید. به‌غایت خوش‌شکل وخوش‌سواری. تا به‌ملك گجرات درآمده‌ایم به‌این خوبی اسپ هیچکس پیشکش نیاورده باشد. قیمت هزارروپیه حکم‌شد.

روز مبارك‌شنبه یازدهم درکنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. جمعی از بنده‌های درگاه راکه به‌خدمت این‌صوبه تعیین‌شده‌اند مشمول‌عواطف ونوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم. از جمله شجاعتخان عرب‌را به‌منصب دوهزارو پانصد ذات و دوهزارسوار از اصل و اضافه سرافراز فرموده نقاره واسپ وخلعت عنایت‌شد. وهمت‌خان را به‌منصب هزاروپانصدی وششصد سوار سربلند ساخته خلعت وفیل لطف نمودم‌کفایت‌خان‌که به‌خدمت دیوانی صوبه مذکور اختصاص دارد هزارودوصدی‌ذات وسیصدسوار ازاصل واضافه ممتازگشت. صفی‌خان بخشی به‌اسپ وخلعت سرافرازشد. خواجه عاقل‌را به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات وششصدوپنجاه سوار ازاصل واضافه اختصاص بخشیده به‌خدمت بخشیگری احدیان تعیین فرمودم و به خطاب عاقل‌خانی امتیاز یافت. وسی‌هزار درب بــه وکیل قطب‌الملك‌که پیشکش آورده بــود انعام مرحمت‌شد. درین‌تاریخ فرزندشاه‌جهان انار وبهی که ازفرح‌آباد به‌جهت‌او آورده بودند به نظرگذرانید. تاحال این‌کلانی دیده‌نشده‌بود. فرمودم‌که وزن‌کنند. بهی‌بیست‌ونه توله ونه‌ماشه وانار چهل‌ونیم توله بروزن درآمد.روزجمعه دوازدهم به‌شکار رفته دونیله‌گاو یکی‌نر و دیگری ماده به‌بندوق زدم.

روز یکشنبه چهاردهم به‌شیخ‌اسمعیل ولد شیخ‌محمد غوث خلعت و پانصدروپیه خرجی عنایت فرمودم. روزدوشنبه پانزدهم شکار رفته دونیله‌گــاو به‌بندوق‌زدم. روز سه‌شنبه‌شانــزدهم مشایخ گجرات راکه به‌مشایعت آمده‌بودند، مرتبه [۱۷۵الف] دیگرخلعت وخرجی به‌اراضی مددمعاش لطف‌نموده رخصت فرمودم وبه‌هریك ازینها کتابی ازکتابخانــه خــاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسینی وروضةالاحباب مرحمت شد وبرپشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات وعنایت نمودن کتاب مرقوم‌گشت.

درین‌مدت که شهر احمدآباد به‌نزول‌رایات جلال آراستگی داشت نقل شبانروزی من

این بود که اهل استحقاق‌را به‌نظر درآورده‌زر وزمین عنایت فرمایم و باآنکه شیخ‌احمد صدر وچندی ازبنده‌های مزاجدان تعیین‌شده بودند که درویشان ومستحقان‌را به‌ملازمت می‌آورده باشند وبه‌فرزندان شیخ‌محمدغوث ونبیره شیخ‌وجیهه‌الدین ودیگر مشایخ نیز حکم فرموده‌بودم که ازارباب استحقاق هرجا که به‌گمان داشته‌باشند به‌خدمت حاضر سازند وهمچنین درمحل چندی ازعورات بهمین‌خدمت مقرربودند که ضعیفه‌هارا به‌نظر بگذرانندوهمگی همت مصروف بران بودکه چون بعدازسالها مثل من‌پادشاهی به‌طالع فقرای این ملك آمده باشند باید که هیچ‌احدی محروم نماند وحق‌تعالی شاهد است که دربن‌عزیمت کوتاهی‌نکرده‌ام و هیچوقت از این‌شغل فارغ‌نبوده‌ام. اگرچه ازآمدن احمدآباد اصلا محفوظ نشدم غایتاً خاطر حقیقت شناس را به‌این خرسند دارم که آمدن‌من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقی به‌نوا رسید.

روز سه‌شنبه شانزدهم کوکب پسر قمرخان را که در برهانپور به‌لباس‌فقر درآمده سربه صحرای غربت نهاده بود آوردند وشرح این به‌رسم اجمال آنکه کوکب نبیره میرعبداللطف قزوینی است که از سادات سیفی بوده ونسبت خانه‌زادی موروثی به‌این‌درگاه دارد وازتعینات لشکر دکن بود. گویا روزی چنددران لشکر به‌تنگدستی وپریشانی می‌گذارند. چون مدتی بودکه به‌اضافه منصب سرافرازی نیافته توهم بیعنایتی[۱۷۵ب] من علاوه می‌شود واز آشوب خاطر وتنگ حوصلگی به‌لباس تجرد درآمده‌سربه‌صحرای آوارگی می‌نهند ودرعرض ششماه تمام ملك دکن را ازدولت‌آباد وبیدر و بیجاپور وکرناتك وگلکنده سیرکرده بندردابل می‌رسد واز آنجا به‌کشتی نشسته در بندرکوکه می‌آید و بندرسورت و بروج ودیگر قصبات را که درسرراه واقع بود. سیرنموده به‌شهر احمدآباد می‌رسد.

در این‌وقت زاهد نام‌یکی ازنوکران فرزند شاه‌جهان اوراگرفته به‌درگاه آورد. حکم فرمودم که بابندگران به‌حضور آورند. چون به‌نظر درآمد، پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پدر وجد نسبت خانه‌زادی باعث بی‌سعادتی چه بود؟ عرض‌کرد که درخدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ نمی‌توان گفت. راستی آنکه پیش‌از این امیدوار مرحمت بودم واز این که طالع موافقت نکرد ترك تعلقات ظاهری نموده سراسیمه دل بروادی غربت نهادم. چون ازگفتارش‌آثارصدق‌ظاهربود دردلم اثرکرد وازان‌شدت‌فرودآمده،پرسیدم که دربن سرگشتگی عادلخان وقطب‌الملك و غیره هیچکدام را دیده؟ معروض داشت که هرگاه طالع من دربن درگاه مددنکرده باشد وازین‌دولت که بحری است بیکران لب‌تشنه مراد مانده باشم حاشاکه ازچشمه‌نیازها لب‌همت ترسازم وبریده‌بادسری که به‌سجود این‌درگاه رسیده باشد و به‌دیگری

فرود آید. ازروزی‌که قدم به‌وادی غربت‌نهاده‌ام تاحال وقایع خود را به‌طریق روزنامچه بر بیاضی ثبت‌نموده‌ام. حقیقت احوال من‌ازآنجاظاهر خواهدشد. این‌حرف بیشتر موجب ترحم گشت ومسودات اورا طلبیده خواندم معلوم‌شد که درین سرگشتگی وغربت محنت و ریاضت بسیارکشیده واکثر پیاده‌گردیده وبه‌قوت ناگزیر عاجز بوده ازاین جهت خاطرم به‌او مهربان شد. روزدیگر به‌حضور طلبیده بند ازدست وپایش فرمودم‌که بردارند وخلعت واسپ وهزار روپیه خرجی عنایت شد ومنصب‌او ازآنچه بود ده‌یازده اضافه مرحمت نمودم وچندان اظهار لطف وعنایت فرمودم که درمخیله اونگذشته بود وبه‌زبان حال می‌گفت. بیت

اینکه [۱۷۶الف] می‌بینم به‌بیداریست‌یارب یا بخواب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

شیوع وبا درکشمیر: روز کم‌شنبه هفدهم شش‌کروه کوچ‌فرموده در مقام باره سینور نزول‌اقبال اتفاق افتاد. پیش‌از این مذکور می‌گشت که درکشمیر اثروبائی ظاهرشده، درین‌تاریخ عرضداشت‌واقعه‌نویس آنجا رسید. نوشته بودکه درین‌ملک علت وبا اشتدادتمام یافته وکس بسیارتلف می‌شود. به‌این‌طریق که روزاول‌دردسر وتب بهم می‌رسد وخون‌بسیاری ازبینی می‌آید وروزدوم‌جان به‌حق تسلیم می‌کنندوازخانه که یکی فوت شد تمام مردم آن‌خانه درمعرض تلف می‌آیند وهرکه نزد بیماری ومرده می‌رود به‌همان‌حال مبتلا می‌گردد. از جمله شخص‌مرده بود اورا بربالای‌کاه انداخته‌شسته‌اند، اتفاقاً گاوی‌آمده‌ازآن‌کاه‌می‌خوردومی‌میرد وبعدازآن سگی‌چندازگوشت این‌گاوخورده تمام مرده‌اندوکار بجایی‌رسیده که ازتوهم‌مرگ پدر نزدیك‌پسروپسرنزدیك‌پدر نمی‌رود. واز غرایب‌آنکه درمحله‌که ابتدای بیماری ازآنجا شده بود آتش درگرفته قریب به‌سه‌هزار خانه می‌سوزد ودراثنای طغیان این‌حادثه صباحی که اهل‌شهر ومحله و مواضع ونوحی برمی‌خیزند شکل مستدیری بردرهای خانه ظاهرشده می‌بینند سه‌دایره‌کلان‌برروی‌هم ودودایره اوسط ویك‌دایره‌خرد ودیگر دودوایر که میان این‌ابیاض ندارد واین‌اشکال‌درهمه خانه‌ها به‌هم‌رسیده درمساجدنیز ظاهر می‌گردد. ازروزی‌که‌آتش‌افتاده واین‌اشکال نمایان گشته فی‌الجمله تخفیفی دروبا می‌گویند که شده است چون این مقدمه غرایب تمام داشت نوشته شد، غایتا به‌قانون خرد راست نمی‌آید وعقل من قبول این معنی نمی‌کند والعلم عندالله.امیدکه حق جل‌سبحانه وتعالی بربنده‌های گناهکار خود مهربان‌گردد واز این بلیه بالکلیه نجات یابند.

روزمبارکشنبه هژدهم دونیم‌کروه کوچ نموده درکنار آب مهی منزل شد درین روز زمیندارجام‌دولت [۱۷۶ب] زمین بوس دریافته پنجاه‌رأس اسپ پیشکش وصدمهر وصد روپیه

نذر گذرانید. نامش جساست و جام لقب است هرکس که جانشین شود اورا جام می‌گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهـای‌نامی هندوستان است. ملکش به‌دریـای شور متصل است. پنج ششهزار سوار همیشه می‌دارد و دروقت کـار تاده دوازده هزار سوار سامان‌توان نمودددرولایت او اسپ بسیار بهم‌می‌رسد. چنانچه‌تادوهزاو روپیه‌اسپ‌کچهی خرید وفروخت می‌شود وبه‌راجه مذکور خلعت عنایت فرمودم. و درهمین‌روز لچهمی نـراین راجه ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است سعادت استانبوس دریافته پانصد مهر نذر گذرانید وبه عنایت خلعت وخنجر مرصع سرافراز گشت. نوازش‌خان پسر معتمد سعیدخـان که به‌حکومت ولایت جونگر تعیین بود به‌دولت زمین بوس استسعار یافت. روزجمعه نوزدهم مقام شد روزشنبه بیست‌چهارونیم کروه کوچ‌نموده برکنارتال جهنود نزول نمودم. روزیکشنبه بیست‌ویکم چهار کروه پاوکم طی‌نموده کنارتال بدرواله فرود آمـده‌شد. درین‌روز خبرفوت عظمت‌خان گجراتی که به‌جهت بیماری دراحمدآباد مـانده بود به‌مسامع‌جلال رسید. او از بنده‌های مزاجدان بوده خدمات نیك‌ازوی می‌آمد وازحقیقت ملك‌دکن و گجرات وقوف تمام داشت. خاطر حق‌شناس ازخبر فوت او گرانی پذیرفت.

درتال‌مذکور گیاهی به‌نظر درآمدکه به‌مجرد رسیدن انگشت یاسرچوبی‌به‌رگهایش نیز بهم‌می‌آورد بعداز زمانی‌بازشگفته می گردد وبرگش‌ازعالم برگ‌درخت تمرهندی‌است نامش به‌عربی شجرالحیوان است و به‌هندی لجوری مـی‌گویند ولاج به‌معنی حیا است. چـون به رسیدن دست وانگشت سربهم می‌آرد، ازین‌جهت به‌حیا نسبت کرده شده بـی‌تکلف خالی از غرایب نیست ونامش [۱۷۷الف]را هم نغزك یافته‌اند ومی‌گویند که در خشکی هم می‌شود.

روز دوشنبه بیست‌ودوم مقام‌شد. قراولان خبرآوردند که درین نزدیکی شیری است که که به‌مردم راهگذری مزاحمت وآسیب می‌رساند ودربیشه که مـی‌باشدکله واستخوان چندی ازآدمی که تازه خورده بود دیده‌شد. بعدازدوپهر روز بشکـار آن شیرسواری نموده به‌یك زخم بندوق‌کارش ساختم. اگرچه شیرکلانی بود، غایتاً ازاین‌هم کلانتر بارها زده شده‌بود. جمله شیری که درقلعه ماندوزده‌ام هشت ونیم من‌بود واین‌هفت‌ونیم من‌به‌وزن درآمد. یـك‌من ازآن کمتر. روزسه‌شنبه بیست‌وسیوم سه‌ونیم کروه‌وکسری کوچ کرده برلب‌آب بـایب نزول نمودم. روزکم‌شنبه قریب به‌شش‌کروه طی‌نموده درکنارتال نیمده منزل‌شد.

روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم مقام فرموده بزم‌پیاله ترتیب یافت وبنده‌های‌خاص به ساغر عنایت سرخوش‌گشته نوازش‌خان را به‌منصب سه‌هزاری ذات ودوهزارسوارکه اضافه پانصدی ذات باشد سرافرازساخته وخلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم. محمـدحسین

سوداگر را که به‌جهت ابتیاع اسپان‌را هوار به‌بلخ فرستاده بودم درین‌تاریخ به‌درگاه رسیده سعادت‌زمین‌بوس دریافت. از اسپان‌آورده اویك‌اسپ ابرش به‌غایت خوش‌رنگ وخوش‌نسبت است تاحال به این‌رنگ ابرش دیده‌نشده وچند دیگر را هوار خوب آورده‌بود. بنابراین‌او را به‌خطاب‌تجارتخانی سرافراز نمودم روزجمعه بیست‌وششم پنج‌کروه ویك‌پاو طی‌نموده در موضع جالود منزل شد وراجه لچهمن نراین عموی راجه کوچ که الحال ملك کوچ را به اوعنایت فرمودم اسپ عنایت کردم. روزشنبه بیست‌وهفتم سه‌کروه کوچ کرده درمقام رنسود نزول‌اجلال اتفاق افتاد. روزیکشنبه بیست وهشتم پنج‌کروه طی‌نموده کنار قصبه دوحد سرحد گجرات ومالوه است محل [۱۷۷ب] نزول رایات‌جلال‌گشت.

پهلوان‌بهاءالدین برق‌انداز بچهٔ لنگوری با بزی‌به‌ملازمت‌آورده عرض‌نمودکه در راه یکی‌ازتوپچیان این‌بنده لنگورماده‌که بچه خود را در سینه گرفته‌بودبربالای درختی‌نشسته بود می‌بیند وآن سنگدل رحم‌نکرده ماده لنگور را به‌بندوق می‌زند به‌مجرد رسیدن بندوق بچه‌را ازسینه جدا کرده برشاخی‌می‌گذارد وخود برزمین افتاده جان می‌سپارد ودراین اثنا من‌رسیدم وآن بچه‌را فرود آورده به‌جهت شیر خوراندن نزدیك به‌این بز بردم حق‌تعالی بزرا برو مهربان ساخته شروع درلیسیدن ومهربانی کرد وباوجودعدم جنسیت باهم‌چنان الفت گرفته‌اند که‌گویا ازشکم او برآمده، فرمودم‌که بچه‌را ازو جداسازند به مجرد جداشدن به‌آغاز فریاد وبی‌طاقتی کرد وبچه لنگو نیز بی‌تابی‌بسیارنمود الفت‌بچه لنگور به‌جهت شیرخوردن چندان تعجب ندارد مهربانی بز باآن بچه جای تعجب بسیار است. لنگور جانوریست از عالم میمون غایتاً موی‌میمون به‌زردی مایل است ورویش سرخ وموی‌لنگور سفید ورویش سیاه و دم لنگور دو چندان ازدم میمون دراز است. بنابرغرایب این مقدمه نوشته‌شد. روز دوشنبه بیست‌ونهم مقام‌نموده به‌شکار نیله‌گاو رفتم ودونیله‌گاو یکی نر ویکی ماده به‌بندوق زدم. روز سه‌شنبه سیم‌نیز مقام‌شد. به‌توفیق حق جل ذکره نخستین دفتر جهانگیرنامه ازآغاز جلوس تا آخرسال دوازدهم حسن‌انجام پذیرفت.

نوروزسیزدهم از جلوس‌همایون

شب کم‌شنبه بیست‌وسیوم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۷ هجری بعدازگذشتن چهاروتیم‌گهری تحویل حضرت‌نیراعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد. تااین نوروز جهان افروز دوازده‌سال ازجلوس این‌نیازمند درگاه الهی به‌خیر وخوبی گذشت وسال‌نو به‌مبارکی وفرخی آغازشد. روز مبارکشنبه دوم فروردین ماه الهی جشن وزن قمری انجمن‌افروز گشت و سال

پنجاه‌ویکم از [۱۷۸الف] عمر این نیازمند درگاه ایزدی به‌مبارکی آغازشد. امید که مدت حیات درمرضیات الهی صرف شود ونفس بی‌یاداو نگذرد. بعداز فراغ وزن بـه‌تازگی بزم نشاط ترتیب‌یافت وبنده‌های‌خاص به‌ساغر لبریز عنایت سرخوش‌گشتند. درین‌روز آصف‌خان که به‌منصب پنجهزاری ذات وسه‌هزارسوار سرافرازی‌داشت به‌عنایت چهارهزارسوار دواسپه وسه‌اسپه ممتازشد. دیانت‌خان به‌خدمت عرض‌مکرر سربلندی یافت وخدمت توپخانه به معتمد خان مرحمت فرمودم واسپ کچهی که پسردلاورخان پیشکش آورده بود باآنکه تادرولایت گجرات نزول‌مرکب اقبال اتفاق افتاده مثل این‌اسپ به‌سرکار نیامده چون میرزارستم بسیار میل وخواهش‌نمود وخاطر اورا بسیار عزیز داشتم، به‌اوعنایت نمودم به‌جام چهار انگشتری از الماس ویاقوت وزمرد ونیلم‌ودودست هار (گردن‌بند) مرحمت شد وبه‌راجه لچهمی‌نراین نیز چهارانگشتری ازلعل وعین‌الهریره وزمرد ونیلم عنایت‌فرمودم مروت‌خان ازبنگاله سه‌زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دوفیل خاصه شد. شب جمعه فرمودم که دورتال را چراغان کردند به‌غایت‌خوب شده بود.

روزیکشنبه حاجی‌رفیق از عراق آمده سعادت آستانبوس دریافت ومکتوبی که برادرم شاه‌عباس مصحوب‌او ارسال داشته بود گذرانید. مشارالیه غلام میرمحمد امین قافله‌باشی‌است، ومیر اورا ازعالم فرزندان تربیت‌کرده در واقع خوب خدمتگاری است. مکرر به‌عراق آمدو رفت نموده. به‌برادرم‌شاه‌عباس آشنا شده دراین‌دفعه ازاسپان قبچاق واقمشه نفیس آورده‌بود، چنانچه ازاسپهای‌او چنداسپ داخل طوایل خاصه شد. چون بنده کارآمدنی وخدمتگارلایق عنایتیست به‌خطاب ملک‌التجار مخاطب ساختم. روزدوشنبه ششم به راجه‌لچهمی نراین شمشیر خاصه وتسبیح مرصع وچهاردانه‌مروارید به‌جهت حلقه‌گوش مرحمت نمـودم روز مبارکشنبه نهم میرزارستم که به‌منصب پنجهزاری ذات وهزارسوار سرافراز بود به اضافه پانصد سوار امتیاز یافت.

اعتقادخان [۱۷۸ب] منصب چهارهزاری ذات وهزار سوار ممتازشد. سرافرازخان به منصب دوهزاروپانصدی‌ذات وهزاروچهارصدسوار سرافرازگشت. معتمدخان به‌منصب‌هزاری وسیصدوپنجاه‌سوار سربلندی یافت. به‌انیرای سنگدلان وفدائیخان اسپ‌صدمهری عنایت شد. چون‌صوبه‌پنجاب‌به‌حفظ وحراست اعتمادالدوله مقرر است حسب‌الالتماس‌او میرقاسم بخشی احدیان‌راکه نسبت سلسله ایشان دارد به‌حکومت صوبـه مذکور سرافـراز فرمودم ومنصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار وخطاب قاسم‌خانی مرحمت‌شد پیش‌ازین به‌راجه‌لچهمی نـراین اسپ‌عراقی عنایت‌نموده‌بودم. درین‌تاریخ فیل واسپ‌ترکی بخشیده ورخصت صوبـه بنگاله

فرمودم. جام به‌انعام کمر شمشیرمرصع وتسبیح مرصع وفیل ودواسپ یکی‌عراقی ودیگری ترکی وخلعت سرافرازی یافته رخصت وطن‌شد. صالح برادرزاده آصف‌خان مرحوم را به منصب هزاری وششصدسوار ممتاز ساخته رخصت صوبه بنگاله فرمودم واسپی بسه‌مشارالیه مرحمت‌شد.

درین‌تاریخ میرجمله ازعراق آمده‌دولت زمین‌بوس دریافت مشارالیه ازسادات معتبر اصفهان است. وسلسله آنها درعراق همیشه عزت‌داشته‌اند. الحال برادرزاده‌او میرزضی در خدمت برادرم شاه‌عباس به‌منصب صدارت اختصاص دارد وشاه‌صبیه خودرا به‌او نسبت‌کرده. میرجمله پیش‌ازین به‌چهارده‌سال ازعراق برآمده نزد محمد قلی قطب‌الملك به گلکنده رفته‌بود. نامش‌محمد امین است وقطب‌الملك اورا میرجمله خطاب‌داده ومدت دوسال مدارعلیه او بوده صاحب‌سامان‌شده وبعدازآنکه قطب‌الملك‌مذکور ودیعت‌حیات‌سپرده‌نوبت‌ریاست به‌برادرزاده اورسید، به‌میرسلوکی که خاطرخواه اوباشد نکرد. میررخصت گرفته به‌وطن خود شتافت. و شاه بنابر نسبت میرزضی عزتی‌که مردم صاحب‌سامان‌را درنظرها می‌باشد، به‌میرمذکور توجه و شفقت [۱۷۹ الف] بسیار ظاهرفرموده، واونیز پیشکشهای لایق گذرانیده مدت سه‌چهار سال درعراق بسر نموده وملکها بهم رسانیده، چون مکرر معروض گشت که اواراده خدمت این درگاه دارد فرمان فرستاده به‌درگاه طلب فرمودم مشارالیه به‌مجرد رسیدن فرمان‌ترك تعلقات نموده جریده روی‌اخلاص به‌درگاه‌نهاده درین تاریخ به عز بساط بوس مفتخر گشته دوازده‌ رأس اسپ و نه‌تغوز قماش ودوانگشتری پیشکش گذرانید. چون ازروی عقیده واخلاص آمده مشمول عواطف ومراحم ساخته بالفعل بیست‌هزارروپیه خرجی وخلعت عنایت‌شد. و درین‌روز خدمت بخشیگری احدیان از تغییر قاسم‌خان به‌عنایت‌خان مرحمت فرمودم. خواجه‌عاقل را که ازبنده‌های قدیم است به‌خطاب عاقل‌خانی سرفراز ساخته اسپ عنایت فرمودم.

روزجمعه دلاورخان ازدکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صدمهر وهزارروپیه نذر گذرانید. باقرخان فوجدار صوبهٔ ملتان به‌منصب هشتصدی ذات وسیصدسوار سرافراز گشت. تجارتخان وباهوی زمیندار صوبه ملتان به‌انعام‌فیل ممتازشدند. روز شنبه یازدهم به عزم شکار فیل ازدوحد کوچ‌نموده درموضع کرهه باره‌نزول‌اجلال اتفاق افتاد. یکشنبه دوازدهم موضع سجارا ورود موکب منصورگشت. ازینجاتا دوحدهشت‌کروه است وتاشکارگاه یك‌ونیم کروه.

شکار فیل: صباح روزدوشنبه سیزدهم باجمعی ازبنده‌های خاص به‌شکار فیل متوجه شدم. چراگاه فیل درکوهستان واقع است ونشیب وفراز بسیار دارد. گذارپیاده بـه صعوبت میسراست پیش‌ازین جمعی کثیر ازسوار وپیاده به‌طریق قمرغه دورجنگل‌را احاطه نموده‌بودند

وبیرون جنگل برفراز درختی بجهت نشستن من‌تختی ازچوب ترتیب‌داده در اطراف آن‌هرچند درخت دیگر نشیمنها بجهت امرا ساخته بودند،ودویست فیل‌نیز [۱۷۹ب] باکمندهای مستحکم وبسیاری از فیلان ماده آماده داشته وبرهرفیل دونفر فیلبان از قوم جریه شکار فیل مخصوص بآنها است، نشسته ومقرر شده‌بودکه فیلان صحرائی از اطراف جنگل رانده به‌حضوربیاورند تا تماشای شکار کرده شود. قضارا دروقتی‌که مردم از اطراف جنگل درآمدند از انبوهـی درخت وپست وبلندبسیار سلسله انتظام ازهم‌گسیخت ترتیب قمرغه‌برجا نماند. فیلان‌صحرائی سراسیمه به‌هرطرف روی نهادند، ودوازده زنجیر فیل از نروماده به‌این‌ضلع افتادند. چون‌بیم آن‌بودکه مبادا بدر روند فیلهای خانگی را پیش‌کرده هرجا یافتند بستند، اگرچه فیل بسیار به‌دست‌نیامد، غایتاً دوفیل‌نفیس‌شکارشد به‌غایت خوش‌صورت واصیل وتمام‌عیار. چون‌کوهی را که در میان جنگل واقع است و این فیلان درآنجا می‌بودند راکس‌پهاری می‌گویند یعنی دیوکوه به‌این نسبت راون بیروبان بیرکه نام دیوهاست این هردوفیل را نام‌کردم.

روز سه‌شنبه چهاردهم وگمشنبه پانزدهم مقام فـرمودم. شب‌مبارکشنبه شانزدهم کـوچ نموده کرهه باره نزول اقبال اتفاق افتاد. حاکم‌بیگ که از خانه‌زادان درگاه است به‌خطاب حاکم‌خان سرافرازگشت ومبلغ سه‌هزارروپیه به‌سنگرام زمیندار کـوهستان پنجاب انعام شد. چون گرما اشتداد [۱۸۰الف] داشت وسواری روز متعذر بود، کوچ به‌شب قرار یافت. روز شنبه هژدهم در پرگنه دوحد منزل‌شد.

روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیراعظم عطیه‌ٔ بخش عالم به شرف‌خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود. دربن‌روز جشن‌عالی ترتیب داده برتخت مراد جلوس نمودم. شاهنوازخان را که به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافرازی‌داشت به‌عنایت دوهزارسوار دواسپه و سه‌اسپه ممتازساختم. خواجه‌ابوالحسن میربخشی بـه‌منصب چهارهزار ذات ودوهزارسوار از اصل و اضافه سربلندی یافت.

چون احمدبیگ کابلی‌که به‌حکومت کشمیر سرافرازی داشت تعهد نموده بود که در عرض دوسال‌فتح‌ولایت تبت وکشتوار نماید وآن‌وعده منقضی‌گشت واین‌خدمت ازو به‌انصرام نرسید، بنابراین اورا معزول ساخته دلاورخان کاکر را به صاحب‌صوبگـی کشمیر سربلندی بخشیدم وخلعت وفیل مرحمت‌نموده رخصت فرمودم، واو نیز خط تعهد سپردکه درعوض دو- سال فتح تبت وکشتوار نماید. بدیع پسر میرزا شاهرخ ازجاگیرخود که درسلطانپور داشت آمده آستانبوس دریافت. قاسم‌خان را به‌عنایت خنجر مرصع وفیل سرافراز ساخته به‌خدمت صوبه پنجاب رخصت فرمودم. شب سه‌شنبه بیست‌ویکم از منزل مذکـور کـوچ فرموده عنان

موکب اقبال به‌صوب احمدآباد معطوف داشت.

چون از شدت گرما و عفونت هـوا مردم محنت بسیار می‌کشیدند و تارسیدن بـه آگره مسافت بعید قطع بایستی نمود بخاطرم گذشت که ایام زمستان وموسم (باران) بدارالخلافه آگره توجه فرمایم چون تعریف برشگال ملك گجرات بسیار شنیده‌می‌شد وشهریت احمدآباد را نسبتی به‌مندو نبود. آخر رای‌به‌بودن احمدآباد قرارگرفت.واز آنجا که حمایت وحراست ایزد حق سبحانه همه‌جا وهمه‌وقت حافظ وناصر این‌نیاز مندست مقارن این‌حال خبر رسید که باز در آگره‌اثر وبائی‌ظاهر شده ومردم‌بسیار تلف می‌شود. بنا بر آن‌فسخ‌عزیمت آگره که با لهام‌غیبی درخاطر پرتوافکنده‌بود، مصمم‌گشت. جشن مبارکشنبه بیست‌وسیوم درمنزل جالودترتیب‌یافت.

پیش از ین ضابطه سکه چنان بود که بریك روی زراسم مرا نقش می‌کردند و برروی دیگرنام مقام وماه وسنه‌جلوس. دربن‌ولا به‌خاطر رسید که بجای‌ماه، صورت‌برجی را که به‌آن ماه منسوب باشد، نقش [۱۸۰ب] کنند، مثلاً درماه فروردین صورت‌حمل ودر اردی بهشت شکل‌ثور وهمچنین درهرماه که سکه‌شود یکطرف صورت آن برج را بنوعی نقش‌کنند کـه حضرت نیراعظم از آن طالع باشد و این تصرف خاصه من است وتاحال نشده‌بود، و درین روز اعتقادخان به‌عنایت علم سرافرازی یافت. به‌مروت‌خان که از تعینات صوبه بنگاله است، نیز علم مرحمت شد.

شب دوشنبه بیست‌وهفتم درموضع بدرواله ازپرگنه شهر نزول‌اقبال اتفاق افتاد. دراین منزل آواز کویل شنیده شد. کویل مرغی است ازعالم زاغ، غایتاً در جثه خـرد، هردو چشم زاغ سیاه می‌باشد واز کویل‌سرخ ماده او خالهای سفید دارد ونرسیاه یك‌رنگ است و نراو به‌غایت‌خوش‌آواز می‌باشدبلکه‌آواز اورا با آواز ماده هیچ‌نسبتی‌نیست وکویل درحقیقت بلبل هند است همچنانکه مستی وشورش بلبل در بهـار می‌باشد، مستی وآشوب کویل در درآمـد برسات که بهارهندوستان است می‌شود و ناله‌اش به‌غایت دلنشین باشد وآغاز مستی اومقارن است به رسیدن انبه واکثر بردرخت انبه می‌نشیند، واز رنگ وبـوی انبه محظوظ است، از غرایب آنکه کویل خود بچه از بیضه برنمی‌آورد ودر وقت بیضه‌نهادن هـرجا آشیانه زاغ را خالی می‌یابد بیضه اورا به‌منقار شکسته بیرون می‌اندازد و خود بجـای آن‌بیضه می‌نهد و می‌رود. زاغ‌آنرا بیضه خود تصور نموده‌بچه‌برمی‌آورد وپرورش می‌دهد واین‌امر عجیب را من خود درالله‌آباد مشاهده نموده‌ام.

شب کمشنبه بیست‌ونهم در کنار دریای مهی منزل شد وجشن مبارکشنبه سی‌ام در محـل ترتیب یافت. دوچشمه درکنار دریای مهی‌ظاهرشد. به‌غایت آب‌صاف‌داشت. چنانچه اگر دانه

خشخاش‌هم درو بینند تمام‌ظاهر می‌شود. تمام آن روز را به‌همراهی اهل محــل گذرانیده‌شد. چون منزل دلکش بود فرمودم که برلب هــرچشمه صفه بستند. روزجمعه سی‌ویکم در دریــای مهی شکارماهی کرده شد وماهیهای کلانی پولکدار بدام افتاد وبه‌حسب بــه‌فرزند شاه‌جهان حکم‌شد که شمشیر خودرا بیازماید [۱۸۱الف] بعداز آن به امرا فرمودم که شمشیرهای که درکمر بسته‌اند بیندازند، شمشیر آن فرزند بهتر ازهمه برید، ماهیان را به‌جمعی از بنده‌هــا که حاضر بودند قسمت نموده‌شد.

شب‌شنبه غره اردیبهشت‌ماه ازمنزل مذکورکوچ فرموده یساولان وتواجیان حکم‌کردم که از مواضعی‌که برسرراه ونزدیك به‌راه واقع است، بیوه وبیچاره آنجــا را جمع ساخته بحضور بیارندکه به‌دست خود خیرکنم کههم باعث مشغولیت است وهم نامــرادان به‌فیضی می‌رسند وکدام مشغولی به‌ازین خواهد بود. روزدوشنبه سیوم شجاعتخان عرب و همت‌خان و دیگر بنده‌های که از تعینات صوبه‌گجرات بودند دولت آستانبوس دریافتند. مشایخ وارباب سعادت که در احمدآباد تــوطن دارند، ملازمت نمــودند. روز سه‌شنبه چهــارم‌کنار دریای محمودآباد محــل نزول عساکر اقبال گشت. رستم‌خان راکــه فرزند شاه‌جهان به‌حکــومت گجرات گذاشته بــود به‌سعــادت زمین‌بــوس سرافــراز شد. جشن مبارکشنبه ششم درکنار تال‌کاکره ترتیب یافت، ناهرخان‌که حسب‌الحکم ازصوبه دکن آمده به سعادت کــورنش فرق‌عزت برافراخت. به‌فرزند شاه‌جهان انگشتری الماس ازبابت پیشکش قطب‌الملك که‌هزار مهر قیمت داشت، مرحمت شد. اتفاقاً درآن الماس سه‌خط در برابر یکدیگر وخط منحــرف درزیر آن واقع بود، چنانکه نقش‌الله ظاهر می‌شد و این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده‌بود. حال‌آنکه رگ وتراش درجواهرعیب است، لیکن به‌ظاهرعام‌فریب بود. معهذا از معدنی که معتبرست، نبود. چون فرزندشاه‌جهان می‌خواست‌که از غنایم فتح دکن، یادبودی، بجهت برادر شاه‌عباس فرستد، این الماس‌را بادیگر تحفه‌ها بجهت ایشان ارسال دارد. درین روز هزار روپیه دروجه انعام برکهرای باده فروش عنایت فــرمودم مشارالیه گجراتی‌الاصل است، واز نقل وسرگذشت احوال آن‌ملك استحضار تمام دارد، نامش تنه بود یعنی نهال. بخاطر رسیدکه پیرمردی راتنه گفتن بی‌نسبت[۱۸۱ب] است، خصوص‌الحال که از سحاب مکرمت‌ما سرسبز وبارور شده‌باشد. بنابرین حکم فرمودم که بعدازین اورا برکهرای‌می‌گفته باشند وبرکهه به‌زبان هندوی درخت را می‌گویند.

روز جمعه هفتم ماه‌مذکور موافق غره جمادی‌الاول درساعت مسعود مختار به مبارکی وفرخی به‌شهراحمدآباد درآمدم. وقت سواری فرزند اقبالمندشاه‌جهان بیست‌هزارچرن کــه

پنجهزار روپیه باشد بجهت نثارآورده بود تادردولتخانه نثارکنان شتافتم، وچون به دولتخانه نزول اقبال فرمودم طره مرصع که بیست‌وپنجهزار روپیه‌قیمت داشت به‌رسم پیشکش گذرانید، وازبنده‌های او که درین صوبه‌گذاشته بود، نیز پیشکشهای آوردند. به‌همه جهت قریب به‌چهل هزار روپیه شده باشد. چون به‌عرض‌رسیدکه خواجه بیگ میرزای صفوی دراحمدنگر به جوارمغفرت ایزدی‌پیوسته خنجرخان‌راکه به‌فرزندی برگزیده بودبلکه ازفرزندصلبی گرامی‌تر می‌داشت ودرحقیقت جوان‌رشید خدمت طلب وبنده قابل تربیت است، به‌منصب دوهزاری‌ذات وسوار از اصل واضافه سرافرازساخته حراست قلعه احمدنگررا به‌عهده اومقرر فرمودم.

درین‌ایام ازشدت‌گرما وعفونت هوا بیماری درمیان مردم شایع‌شد وازاهل‌شهر واردو کم‌کسی مانده‌باشدکه دوسه روزی به‌این‌محنت مبتلانشده باشد، تب محرق بادرد اعضاء بهم می‌رسد ودرعرض دوسه‌روز آزارتمام می‌رساند. چنانچه بعدازصحت‌مدتی اثرضعف وسستی باقی‌می‌ماند . غایتاً عاقبت بخیرست و ضررجانی بکسی‌کم می‌رسد وازمردم‌کهنسال که درین ملك توطن‌دارند شنیده شدکه پیش‌ازین به‌سی‌سال همین‌قسم تبی‌به‌هم‌رسیده‌بود و بخیر گذشت بهرحال درآب وهوای‌گجرات‌زبوبی ظاهرشد وازین‌آمدن به‌غایت پشیمانم. امیدکه حق جل‌وعلا به‌فضل وکرم خویش این‌گرانی‌را که سبب‌نگرانی خاطراست از میان مردم بردارد.

روزمبارك شنبه دوازدهم بدیع‌الزمان [۱۸۲الف] پسر میرزا شاهرخ به‌منصب هزار وپانصدی ذات وسوار وعنایت علم سرافرازی یافته بخدمت فوجداری سرکارپتن تعیین‌شد . سیدنظام فوجدارلکهنو به‌منصب هزاری ذات وهفتصد سوارممتاز گشت . منصب‌علی‌قلی درمن که ازتعینات صوبه قندهار است، به‌التماس بهادرخان صاحب صوبه قندهار، هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت سیدهزبرخان بارهه به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار سربلندی یافت. زبردستخان را به‌منصب هشتصدی ذات وسیصد وپنجاه سوار سرافراز فرمودم. درین‌ولا هاشم خواجه ده‌بندی‌پنج دست بازطویغون از ماوراءالنهر مصحوب یکی ازاقوام خودبه‌رسم نیاز ارسال داشته بود. یك دست در راه ضایع‌شد وچهاردست به‌سلامت دراوجین رسیدند . حکم فرمودم که مبلغ پنجهزار روپیه حواله‌کس ایشان نمایندکه او هرقسم مطاع که مرضی خواجه داند، ابتیاع‌نموده ببرد وهزار روپیه به‌مشارالیه انعام‌شد وهمدرین وقت‌خان عالم که نزد دارای ایران به‌ایلچی‌گری رفته یك‌دست بازآشیانی‌که به‌زبان فارسی اکنه می‌گویند، پیشکش فرستاده بود . از نظر گذشت بظاهرعلامتی‌که از بازدامی تمیز توان‌کرد، ندارد بعداز پرانیدن تفاوت ظاهر می‌شود .

روزمبارکشنبه بیستم میرابوصالح خویش مرحوم میرزا یوسف‌خان، حسب‌الحکم از

دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت. صدروپیه نذروکلکی مرصع گذرانید. میرزا یوسف‌خان ازسادات رضوی مشهد است وسلسله اینهـا درخراسان همیشه معزز ومکرم بوده‌اند ، وبالفعل شاه عباس‌صبیه خودرا به‌برادر خود میرابوصالح مذکور نسبت‌کرده وپدرش میرزا الغ خادم باشی روضه امام هشتم‌است، ومیرزا یوسف خان به‌میامن تربیت حضرت عرش‌آشیانی به‌مرتبه امـارت ومنصب پنجهزاری رسیده بود وبی‌تکلف خوب امیـری بود و نوکر[۱۸۲ ب] را بسیار بتوزوك نگاه می‌داشت وبسیاری ازخویشان برگرد اوفراهم‌آمده بودند. درصوبه دکن به‌رحمت حق‌پیوست . اگـرچه فرزند بسیار ازوماند ونظر به حقوق قـدیم رعایتهـا یافتند، خصوص‌درتربیت پسر کلانش نهایت‌توجه مبذول گشت، ودراندك مدت‌به‌مرتبه امارت‌رسانیدم غایتاً ازو تاپدر فرق بسیار است .

روز مبارکشنبه بیست‌وهفتم به‌حکیم مسیح‌الزمان بیست‌هزار درب انعام مرحمت شدوبه حکیم روح‌الله صدمهر وهزار روپیه عنایت فرمودم . چون مزاج مرا خوب دریافته بود ودید که هوای‌گجرات به غایت ناسازگار است حکیم مذکور گفت همین کـه شمادرشراب وافیون معتاد اندك‌کمی خواهید فرمود تمام این‌کوفت شما به‌یکبارگی برطرف خواهدشد. همین‌که من‌دریك روز هردو از اینها کم‌کردم درهمان‌اول روزبه‌من فایده بسیارکرد.

روزمبارکشنبه سیوم خردادماه قزلباش‌خان به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهزارودویست سوار اصل‌واضافه سرافرازی یافت. عرضداشت گجپت‌خان داروغه فیلخانه وبلوچخان قراول بیگی که تاحال‌نصت‌ونه زنجیرفیل ازنروماده شکارشده بودوبعداز این‌هرچه شودعرضداشت خواهدشد حکم‌کردم کـه فیل‌پیروآنچه بسیار خرد باشد زنهار نگیرند وغیراز این‌دوقسم از نروماده هرچه‌به‌نظردرآیدشکارکنند. روز دوشنبه بیست‌وچهارم مبلغ‌دوهزار روپیه‌بجهت‌عرس شاه عالم به سید محمدصاحب سجاده ایشان عنایت نمودم واسپ‌خاصگی‌کچهی‌که از اسپان پیشکش‌جام بود بـه راجه نرسنگه دیو مرحمت‌شد. هزار روپیه به بلوچ خان قراول‌بیگی که بخدمت شکارفیل تعیین‌است، انعام فرمودم .

روزسه‌شنبه‌بیست‌وپنجم اثرگرانی‌ودرد سردرخودیافتم وآخربه تب‌منجرشد شب‌پیاله‌های معتادرا نخوردم بعدازنیم شب‌آزار خماربرمحنت تب افزود وتادم [۱۸۳ الف] صبح بربستر میطپیدم. آخرروزیکشنبه تب‌تخفیف یافت وبه‌استصواب حکماء شب‌ثالثان معتادپیاله خورده شد وبجهت خوردن شوربای ماش‌وبرنج هرچندتکلیف می‌کردند ومبالغه نمودند، نتوانستم‌بخود قرارداد تابصدتمیز رسیده‌ام یادندارم‌که هرگزشوربای بوغان خورده باشم. امیدکه بعدازین هم حاجت‌نیفتد . چون درین دو روزغذا وارد طبیعت‌نشده بودآن چندپیاله راهم نتوانست

برداشت. مجملا دوروز وسه شب بهفاقه گذشت با آنکه یك شبانروز تب کشیدهام ضعف و بی‌قوتی بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بودهام . اشتها مطلق نمانده و بهطعام رغبت نمی‌شود ودر حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت وخوبی منظور بوده که درچنین سرزمین بی‌فیض شهر ساخته وبعدازو دیگران نیز عمرعزیز خودرا درین خاکدان بههمه چیز گذرانیدند هـوایش مسموم وزمینش کم‌آب وریگ‌بوم وگردوغبار بحدی که پیش‌ازین شرح دادهشد. آب بهغایت زبون وناگوار. رودخانه که درکنارشهر واقع‌است غیراز ایام برسات همیشه خشك می‌باشد. چاهها اکثر شور وتلخ، تالابها که درسواد شهر واقع است بـهصابون گـازران دوغاب‌شده مردم اعیان که بهقدر سامانی دارند درخانههای خود برکهها ساختهاند ودرایام برسات ازآب باران پرمی‌سازند وتاسال‌دیگر ازآن‌آب می‌خورند ومضرت آبی‌که هرگز هوا باو نرسیده و راه برآمد بخارنداشته باشد دیگر ازآن آب می‌خورند ومضرت آبی‌که هرگزهوا باونرسیده و راه برآمد بخار نداشتهباشد ظاهرست. بیرون‌شهر بهجای سبزه وریاحین تمام صحرا ز قوم زاریست ونسیمی که از روی زقوم وزد فیض آن معلوم. ع

ای تو مجموعهٔ خوبی بچه‌نامت خوانم

پیش‌ازین احمدآبادرا گردآباد گفتهبودم الحال نمی‌دانم موسمتان نام نهم یا بیمارستان خوانم یازقوم‌زاریا جهنم‌آبادگویم [۱۸۳ب] که شامل جمیع صفات باشداگر موسم برسات مانع‌نبود یك‌روز درین محنت‌سرا توقف نمی‌فرمودم وسلیمان‌وار برتخت بـاد نشسته بیرون می‌شتافتم وخلق خدارا ازین رنج ومحنت خلاص‌می‌ساختم. چون مردم این‌شهر بهغایت‌ضعیف دل وعاجزند بجهت احتیاط که مبادا بعضی از اهل اردوبه تعدی وستم درخانه ملکی آنها فرود آیند ومزاحم احوال فقرا ومساکین شوند وقاضی ومیرعدل بجهت رودیدگی مسداهنه نمایند یانتوانند بهآن‌ستم پیشها بس‌آمد، از تاریخی‌که درین‌شهر نزول سعادت اتفاق افتاد باوجود حدت وحرارت هوا هرروز بعداز فراغت عبادت دوپهر بهجهروکه طرف‌دریا کـه هیچگونه حایلی ومانعی از درودیوار وساول وچوبدار ندارد برآمده دوسهساعت نجومی می‌نشینم وبه مقتضای عدالت بهفریاد دادخواهان رسیده ستم پیشهارا درخور جـرایم و تقصیرات سیاست می‌فرمایم. حتی درایام‌ضعف باکمال درد والم هرروز بهدستور معهود بهجهروکه برآمده تن‌- آسائی برخود حرام داشتهام. ابیات

بهر نگهبانـی خلق خـدا — شب‌نکنم دیده بهخواب آشنا
از پـی آسودگی جمله تن — رنج‌پسندم بـه تن خـویشتن

بهکرم الهی عادت چنان‌شده که در شبانروزی بیش‌از دوساعت نجـومی نقد وقت به

تاراج خواب نمی‌رود ودرین‌ضمن دوفایده منظور است، یکی آگاهی از احوال ملک‌دوم بیدار‌دلی به‌یاد حق وحیف باشد که این‌عمر چندروزه ناقص به‌غفلت بگذرد وچون خواب گرانی درپیش است این بیداری را که دیگر درخواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک‌چشم‌زدن از یادحق غافل نباید بود. ع

باش بیدار که خواب‌عجبی درپیش است

وهمان‌روز که من تب کردم، فرزند، به‌جان‌پیوند، شاهجهان نیز تب کرد، وکوفت او به امتدادانجامید [۱۸۴الف] وتاده‌روز به‌کورنش نتوانست رسید. روز مبارکشنبه آمده ملازمت نمود به‌غایت‌ضعیف وناتوان به‌نظر درآمد. چنانچه اگر کسی نگوید توان‌فهمید که این‌کس بیماری یک‌ماهه بلکه بیشتر کشیده باشد. شکر که عاقبت بخیر گذشت.

روز مبارکشنبه سی‌ویکم میرجمله که درین‌ولا از ایران آمده و مجملی از احوال‌او رقمزده کلک وقایع‌نگار شده به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات وهزار ودویست‌سوار فرق عزت برافراخت. درین‌روز بجهت ضعفی که کشیده‌بودم یک‌زنجیرفیل ویک‌رأس‌اسپ واقسام چهارپا بامقداری از طلا ونقره ودیگر اجناس به‌رسم تصدق به مستحقان عنایت شد اکثری از بنده‌ها درخور مرتبه وپایه‌خویش تصدقات آورده بودند فرمودم که اگر غرض اظهار اخلاص مجزاست، معقول نیست واگر ازصدق عقیدت است چه‌حاجت به‌آوردن حضور است غایبانه خود به‌فقرا وارباب استحقاق قسمت نمایند.

روز مبارکشنبه هفتم تیرماه الهی صادق‌خان بخشی به‌منصب دوهزاری وهزار از اصل واضافه سرافرازی یافت. اردتخان میرسلمان به‌منصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت. میر ابوصالح رضوی به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوار و خطاب رضوی خانی وعنایت‌علم وفیل سرافرازشده به‌صوبه دکن رخصت یافت درین‌ولا به‌عرض‌رسید که سپهسالار اتالیق خانخانان در تتبع این‌مصرع مشهور که: ع

بهر یک گل زحمت صدخار می‌باید کشید

غزلی گفته ومیرزارستم‌صفوی ومیرزامراد پسر او نیز طبع آزمائیها کرده‌اند در بدیهه مطلعی بخاطر رسید. بیت.

ساغر می بررخ گلزار می‌باید کشید ابر بسیاراست می‌بسیار می‌باید کشید

از استادهای بزم هرکه طبع نظمی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر شد که از مولاناعبدالرحمن‌جامی است وغزل‌او تمام‌به‌نظردرآمد. غیرازین‌مصرع که بطریق [۱۸۴ب] مثل زبان‌زد اهل روزگارشده دیگر کاری نساخته وبه‌غایت ساده وهموارگفته.

در این تاریخ خبرفوت احمدبیگ‌خان حاکم کشمیر رسید وپسران اوکه ازخانه‌زادان این درگاه‌اند و اثر رشد وکار طلبی از ناحیه احوال آنها ظاهر بود. به مناصب مناسب سرافرازی یافته بخدمت صوبه کابل و بنگش تعیین شدند. منصب‌او دوهزاروپانصدی بود. پسر کلانش به‌منصب هزاری و سه‌پسر دیگرش به‌منصب نهصدی ممتاز گشتند. روز مبارکشنبه چهاردهم خواجه‌باقی‌خان که به‌جوهر اصالت و نجابت وشجاعت آراستگی دارد و یکی از تنها نجات برابر به‌عهده اوست، به‌منصب هزارو پانصدی وهزارسوار ازاصل واضافه وبه خطاب باقی‌خانی وعلم فرق عزت برافراخت. رای‌کنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود به دیوانی صوبه مالوه ممتاز گشت.

داستانهای جفت سارس. درین‌ولا جفت‌شدن سارس که تاحال دیده‌نشده بود ودر مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده به‌نظر درآمد. سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده کلانتر ومیان‌سرپر ندارد. پوستی است براستخوان کشیده و از پشت چشم تامقدار شش‌انگشت ازگردن‌او سرخ می‌باشد واکثر درصحرا جفت‌جفت بسرمی‌برند واحیاناً خیل‌خیل‌هم به‌نظر درمی‌آیند. وجوجه آنرا از صحرا آورده درخانه‌ها نگاه می‌دارند وبامردم انس می‌گیرد القصه جفت سارسی است درسرکار من‌که لیلی ومجنون نام نهاده‌ام روزی‌یکی از خواجه‌سرایان عرض‌کرد که در حضورمن اینها باهم جفت‌شدند. حکم فرمودم‌که هرگاه باز اراده جفت‌شدن داشته‌باشند مرا آگاه سازند هنگام سفیده‌صبح آمده عرض کرد که باز می‌خواهند جفت بشوند در لحظه خود بجهت‌تماشا شتافتم ماده پاهای خودرا راست گذاشته پاهارا اندک خم [۱۸۵الف] کرد، نراول یک‌پای خود را از زمین برداشته برپشت‌او نهاد بعدازآن پای دوم‌را زلحظه برپشت‌او نشسته جفت‌شد. آنگاه فرودآمد وگردن را درازساخته نول‌را برزمین رسانیده یک مرتبه گرد ماده گشت. ممکن‌که بیضه نهاده بچه هم‌برآرند و از الفت ومحبت سارس باجفت خود نقلهای غریب وعجیب بسیار شنیده‌شد چون به‌تواتر رسیده وغرایب تمام‌دارد نوشته می‌شود. از جمله قیام‌خان که از خانه‌زادان این درگاه است و ازفن شکار قراولی وقوف تمام دارد عرض‌کرد که روزی به‌شکار رفته‌بودم سارسی نشسته‌یافتم چون نزدیک‌تر شتافتم از جای خود برخاسته روان‌شد از رفتاراو اثر ضعفی والمی ظاهر گشت تاجائی‌که نشسته‌بود رفتم استخوان چند بامشتی پربه‌نظر درآمد که درزیر خود گرفته نشسته‌بود بردور آن‌دام چیده خودرا به‌گوشه کشیدم. خواست که به‌جای‌خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد. پیش‌رفته‌گرفتم به‌غایت سبک بدست درآمد. چون نیک دیدم در سینه و شکم او اصلاً پرنمانده بودگوشت و پوست از هم ریخته وکرم افتاده بلکه درتمام اعضا

اثری ازگوشت‌نمانده مشت‌پری بااستخوانی چند به‌دست درآمد ظاهرشد که جفتش مرده و از فراق او بدین‌روز نشسته. ابیات

بگداخت تن از هجردل افروز مرا افروخت چوشمع آه جانسوز مرا

روز طربم سیاه شد چون شب‌غم بنشاند فراق تو بدین روز مرا

وهمت‌خان که از بنده‌های خوب من است وسخن او اعتماد را می‌شاید نقل می‌کردکه درپرگنه دوحدجفت سارسی برکنار تال به‌نظر درآمد واز بندوقچیان من یکی‌را زد وهمانجا سرش‌را بریده پاك ساخت قضارا درآن منزل دوسه‌روز مقام واقع‌شد جفت او پیوسته درآن گرد وپیش‌می‌گشت وفریاد وفغان‌می‌کرد ومرا ازبیقراری او دل به‌درد می‌آمد وغیر[۱۸۵ب] از ندامت چاره نبود. وچون از آن منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعداز بیست‌وپنج‌روز بران مقام‌عبور افتاد. از متوطنان‌آنجا فأل حال وخاتمت احوال آن‌سارس پرسیدم. گفتندکه در همان‌دوروز جان‌دادوهنوز اثری ازاستخوان وپروبال‌او برجاست. من‌خودبه‌آنجارفته‌دیدم‌نوعی که‌گفته‌بودند نشان یافتم وازین عالم نقلها درمیان مردم بسیارست‌که نوشتن‌آنها طولی دارد.

روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت‌شنکر که از تعینات صوبه بهار بود به عرض رسید ومان‌سنگه پسر کلان‌او به‌منصب‌دوهزاری ذات وششصدسوار سرافراز گشت، ودیگر فرزندان واقوام‌او به‌اضافه‌منصب سرافراز شدند و به‌متابعت‌او مأمور گشتند. روز مبارکشنبه بیست‌ویکم فیل باون بیرشکار خاصه‌که به‌جهت رام‌شدن درپرگنه دوحد گذاشته‌شده‌بود به‌درگاه رسید. حکم فرمودم‌که نزدیك به‌جهروکه طرف دریانگاه دارند که همیشه درمدنظر باشد درفیلخانه حضرت عرش آشیانی کلانتر از فیل درجن‌سال‌که مدتی سرحلقه فیلان خاصه بود، به‌نظر درنیامده. ارتفاع آن چهارذرع وسه‌ونیم‌پاوگز رسمی بودکه هشت ذرع وسه‌انگشت شرعی باشد وبالفعل درفیلان‌سرکارمن ازهمه‌کلانتر پهلوان عالم‌گجرات است که‌عرش‌آشیانی خود بدولت شکارفرموده‌بودند وسرحلقه فیلان من است ارتفاعش چهارذرع‌ونیم پاواست که هفت‌ذرع وهفده‌انگشت شرعی باشد که شرعی به‌عرض بیست‌وچهارانگشت آدم متساوی‌الخلقت قراریافته وگزالهی به‌عرض‌چهل‌انگشت است. درین‌تاریخ مظفرخان‌که به‌خدمت صاحب‌صوبگی ولایت تهتهه سرافراز بود، سعادت آستانبوس دریافت صدمهر وصدروپیه‌نذر وموازی یك‌لك روپیه ازجواهرمرصع‌آلات پیشکش گذرانید. دراین‌روز خبر رسید که حق جل‌سبحانه تعالی به‌فرزند پرویز پسری ازصبیه مغفوری شاه‌مراد کرامت فرمود. امید که قدمش [۱۸۶الف] براین‌دولت مبارك باشد.

روزیکشنبه بیست وچهارم رای بهاره دولت آستان بوس دریافت . درملك گجرات

کلانتر ازین زمینداری نیست . ملکش به‌دریای شور پیوسته است بهاره وجام ازیك جدانند. ده پشت بالاتر بهم می‌رسند . غایتاً بحسب ملك وجمعیت واعتبار بهاره ازجام درپیش است می‌گویند که به‌دیدن هیچ‌یك ازسلاطین گجرات نیامده وسلطان محمود فوجی برسر اوفرستاده بود، جنگ صف کرد وشکست برفوج محمود افتاد القصه دروقتی که خان اعظم به‌تسخیر قلعه جونه‌کر وملك سورته شتافت ننو که مخاطب به‌سلطان مظفر بود وخود را وارث‌ملك می‌گرفت و بحالت‌تباه درپناه زمینداران روزگار بسرمی‌برد. بعدازآنکه جام بهافواج منصورجنگ کرده شکست خورد ننو به پناه رای بهاره آمد خان اعظم ننورا ازرای بهاره طلب‌نمود . مشارالیه چون‌تاب مقاومت بالشکر منصوره نداشت‌ننورا سپرد وبه‌این دولتخواهی ازصدمات افواج قاهره محفوظ ماند . دران دفعه که احمدآباد به‌ورود موکب اقبال راستگی یافت وبه زودی کوچ شد او به‌ملازمت نرسید وزمین اوهم خیلکی راه داشت فرصت نیزمقتضی تعیین افواج نبود. چون بحسب اتفاق باز مراجعت واقع‌شد درین دفعه فرزند شاه جهان راجه بکرماجیت را بافوجی از بنده‌های درگاه برسر او تعیین فرمود اونجات خود را منحصر درآمدن دانسته خودرا به‌سعادت آستانبوس رسانید ودویست مهر ودوهزار روپیه نذر وصد اسپ پیشکش گذرانید . غایتاً از اسپان او یکی آنچنان نبود که خاطرپسند باشد . عمرش از هفتاد وهشتاد زیاده به‌نظر در می‌آید وخود می‌گوید که نودسال دارم. درحواس وقوی به‌ظاهر فتوری نرفته ازمردم او پیری سرتاسی به‌نظر درآمد که موی ریش وبروت وابروی سفیدشده می‌گوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره یاد دارد ودرپیش اوکلان [۱۸۶ب] شده‌ام .

دراین تاریخ ابوالحسن مصور که به‌خطاب نادرالزمانی سرافراز است مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیرنامه کشیده به‌نظر درآورد . چون سزاوار تحسین وآفرین بود مورد الطاف بیکران گشت . بی اغراق‌کارش به‌عیارکامل رسیده وتصویر او ازکار نامهای روزگار است ودرین عصرعدیل ونظیرخود ندارد واگر امروز استاد عبدالحی واستاد بهزاد درصفحه روزگار می‌بودند انصاف کار او می‌دادند. پدرش آقارضای هروی بود که درزمان شاهزادگی به خدمت من پیوسته واورا نسبت خانه زادی به‌این درگاه است غایتاً کار اورا به‌هیچ وجه آشنائی ومناسبت به‌کارپدرش‌نیست‌بلکه ازیك‌عالم‌نمی‌توان‌گفت ومرا نسبت به‌اوحقوق‌تربیت بسیارست وازصغرسن‌تاحال‌خاطرهمیشه متوجه‌تربیت‌او بوده تاکارش به‌این‌درجه‌رسیده والحق نادره زمان خودشد و همچنین استاد منصور نقاش که به‌خطاب نادرالعصری‌ممتاز است در فن نقاشی یگانه عصرخود است و درعهد دولت پدر من ومن این دوتن ثالث خود ندارند.

ذوق تصویر ومهارت درتمیزآن: مرا ذوق‌تصویر ومهارت درتمیز آن بجائی رسیده که

از استادان گذشته وحال کار هرکس به‌نظر درآید بی آنکه نامش مذکورشود بدیهه دریابم که کار فلانیست بلکه اگرمجلسی باشد مشتمل برچند تصویر و هرچهره کار یکی‌از استادان باشد می‌توانم یافت که هرچهره کار کیست واگر دریك صورت چشم وابرو را دیگری کشیده باشد درآن صورت می‌فهمم که اصل چهره کارکیست وچشم وابرو را که ساخته.

شب یکشنبه سی‌ویکم تیرمـاه باران عظیم شد وتاروز سه‌شنبه غره امرداد ماه الهی به شدت هرچه تمامتـر بارید وتاشانزده روز پیوسته ابروباران بود. چون این ملك ریگ بوم است وبناهایش در غایت زبونی عمارت بسیار افتـاده اساس حیات [۱۸۷ الف] جمعی از پا درآمد. ازمتوطنان این شهرشنیده شدکه مثل باران امسال یاد نداریم که درهیچ سنه شده باشد. رودخانه صابرمتی، اگرچه بظاهرپرآب می‌نماید غایتاً اکثرجاها پایاب‌است وفیل خود همیشه‌آمد ورفت می‌کند وهمین که یك روز امساك باران شد اسپ وآدم نیزپایاب می‌گذرند سرچشمه این‌رودخانه درکوهستان ملك‌رانا واقع‌است. ازکریوه‌کرکره برمی‌آید ویك‌ونیم کروه طی‌نموده ازته میرپور می‌گذرد ودرانجا این‌رودخانه را دریای واکل می‌گویند وچون سه‌کروه‌ازمیرپورگذشت صابرمتی می‌نامند. روزمبارکشنبه‌دهم رای بهاره به‌عنایت فیل‌نرماده فیل وخنجر مرصع وچهارانگشتری ازیاقوت زرد وزمرد نیلم سرافرازی یافت.

پیش‌از این اتالیق‌جان سپارخان خـانان سپه سالار حسب‌الحکم فوجی به‌سرکردگی پسرخود امرالله به‌جانب‌گوندوانه به‌جهت‌گرفتن‌کان الماس براکرکه درتصرف‌پنجو زمیندار خاندیس است، تعیین‌نموده بود. دراین تاریخ عرضداشت اورسیدکه زمیندار مذکورمقاومت بالشکر منصور زیاده از اندازه مقدور خویش دانسته‌کان را پیشکش نمود وداروغه پادشاهی به‌ضبط‌آن مقررگشت. الماس‌آنجا به‌اصالت ونفاست ازسایر اقسام الماس امتیاز دارد ونـزد جوهریان به‌غایت معتبر است وهمه یك اندام بهتر وبرتر میوشد ودوم‌کان‌کوکره‌که درحدود ملك‌بهار واقع است والماس‌آنجا ازکان برنمی‌آید رودخانه ایست‌که در ایام‌برسات سیل از فرازکوه‌می‌آید و پیش‌آن رامی بندند وچون سیل از روی بندگذشت و آب‌کم شد جمعی که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کارند به رودخانه درآمده الماس بر می‌آرند و الحال سه‌سال است‌که این‌ملك به‌تصرف اولیای دولت ابدقرین درآمد وزمیندارآنجامحبوس است غایتـاً آب آن سرزمین به‌غایت مسمومست ومردم [۱۸۷ب] بیگانه درآنجا نمی‌تواند بسربرد. سیوم درولایت کرناتك متصل به‌سرحد قطب‌الملك درپنجاه‌کروه مسافت چهارکان واقع است ودرتصرف زمینداران است والماس‌آنجا اکثرپخته بهم‌می‌رسد.

روز مبارکشنبه دهم ناهرخان به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهزار سوار سرافرازگشت

و یك زنجیر فیل به‌اوعنایت‌شد. مکتوب‌خان داروغه کتابخانه به‌منصب ششصدی سر بلند یافت. چون حکم فرموده بودم که شب برات بردورتال کانکره چراغان ترتیب نمایند آخرهای روز دوشنبه چهاردهم ماه‌شعبان به‌قصد تماشای‌آن توجه فرمودم اطراف تال‌را باعمارت میان بفانوس الوان واقسام صنایع که درچراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب داده بودند به‌غایت چراغان عالی‌شد وباآنکه پیوسته دراین مدت ابرو باران بود به‌عنایت الهی اول‌شب هوا صاف شد واثری از ابرنماند وبرحسب دلخواه تماشای چراغان میسر گشت و بنده‌های خاص به‌ساغر نشاط خوشوقت گردیدند وحکم کردم که شب‌جمعه باز به‌همین دستور چراغان کنند واز غرایب اتفاقات آنکه تا آخر روز مبارکشنبه هفدهم‌هم متصل بارندگی بود ودروقت روشنی چراغ باران ایستاد وتماشای چراغان خاطرخواه‌شد. دربن‌روز اعتمادالدوله یك‌قطعه نیلم قطبی درغایت نفاست ویك‌زنجیر فیل بی‌دندان بایراق‌نقره پیشکش نمود. چون خوب صورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقررشد.

درکنار تال‌کانکریه سنیاسی که از مرتاشان طایفه هنودند کلبه درویشانه ساخته منزوی بود؛ چون خاطر همواره به‌نصیحت درویشان راغب است بی‌تکلفانه به ملاقات او شتافتم و زمان ممتد صحبت اورا دریافتم. خالی از آگاهی ومعقولیت نیست وبسرآئین دین خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام‌دارد وظاهر خودرا به‌روش اهل‌فقر وتجرید موافق ساخته وخودرا از طلب وخواهش [۱۸۸الف] گذرانیده توان‌گفت که ازین طایفه بهتر از وی به‌نظر نیامده.

روز دوشنبه بیست‌ویکم سارسی که جفت‌شدن آنرا در اوراق پیش ثبت‌نموده‌ام در باغچه خس وخاشاك فراهم آورده اول یك‌بیضه نهاده روز سیوم بیضه دوم نهاده. این جفت سارس‌را دریك‌ماهگی گرفته شده‌بود وپنج‌سال درسرکار مانده القصه بعداز پنج‌ماه‌ونیم‌سال جفت‌شدند وتایك‌ماه جفت‌می‌شدند ودر بیست‌ویکم‌ماه امرداد که به‌اصطلاح اهل هندساون گویند بیضه نهادند. ماده تمام‌شب تنها بربیضه می‌نشیند ونر نزدیك ماده ایستاده پاس می‌دارد وچنان آگاه می‌باشد که هیچ‌جانداری را مجال آن نیست که نزدیك به‌اوتوان گذشت. یك مرتبه راسوی کلان نمودار شد به‌شدت هرچه تمامتر به‌جانب او دویده تاراسو خودرا به سوراخ نرسانید دست ازوی بازنداشت، وچون نیراعظم جهان را به‌نور خویش نورانی ساخت نر برسرماده‌آمده به‌منقار پشت اورا می‌خارد. بعداز آن ماده برمی‌خیزد و نرمی نشیند وباز ماده‌نیز به‌همین‌دستور آمده‌اورا برمی‌خیزاند وخود می‌نشیند ودر وقت نشستن وبرخاستن نهایت احتیاط به‌جا می‌آورند که مبادا آسیبی به‌بیضه رسد.

در هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود گجپت‌خان داروغه و

بلوچخان قراول‌بیگی را گذاشته شده‌بود که تا ممکن ومقدور باشد فیل بگیرنـد وهمچنین جمعی از قراولان فرزند شاه‌جهان‌نیز به‌این‌خدمت تعیین شده‌بودند، درین تا یخ‌آمده‌ملازمت نمودند. همگی یکصدوهشتادوپنج زنجیر فیل ازنرو ماده شکارشد. هفتادوسه‌زنجیر نر ویکصد ودوازده [۱۸۸ب] ماده. ازین جمله چهل‌هفت زنجیر نر وهفتادوپنج ماده که یکصدوبیست‌دو زنجیر باشد، قراولان و فوجداران پادشاهی شکار کـردند وبیست‌وشش زنجیر نر وسی‌هفت ماده که شصت وسه‌زنجیر باشد قـراولان وفیلبانان فـرزند شاه‌جهان گرفتند. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم به‌سیر باغ فتح رفته دوروز درآنجا به‌عیش‌و نشاط گذرانیده شد و آخـر روز شنبه به‌دولتخانه معاودت اتفاق افتاد.

چون آصف‌خان به‌عرض رسانید که باغچه‌حویلی بنده به‌غایت سبز وخرم شده انواع گل ورباحین شگفته حسب‌التماس مشارالیه روز مبارکشنبه سی‌ویکم بـه منزل‌او رفتم الحق خوب سرسبزمنزلی به‌نظر درآمد وبه‌غایت خوش وقت گشتم. ازجواهر ومرصع آلات واقمشه موازی سی‌وپنج‌هزار روپیه پیشکش‌او مقبول افتاد. مظفرخان به‌عنایت خلعت وفیل سرافرازی یافته به‌دستور سابق به‌حکومت تهته سرافراز گشت. خواجه عبدالکریم گیلانی که بـه‌رسم تجارت از ایران آمده بود و برادرم شاه‌عباس مکتوبی بـامختصر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند. در این‌تاریخ مشارالیه را خلعت وفیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزانـی فرمودم وجواب‌کتابت شاه بایادبودی مرسل‌گشت وخان‌عالم به‌فرمان مرحمت عنوان وخلعت خاصه سرافرازی یافت.

روز جمعه غره شهریورماه شد روز کمشنبه ششم وشب مبارکشنبه بـاران بارید و از غرایب آنکه روزهای دیگر جفت سارس پنج‌شش‌دفعه به‌نوبت بالای بیضه می‌نشستند و درین شبانروزی که پیوسته باران بود وهوا به‌قدر برودت‌داشت به‌جهت‌گرم داشتن بیضه‌ها ازاول صبح تانصف‌النهار متصل نر نشست و از نیم روز تاصباح روز دیگر بیفاصله ماده نشست که مبادا از برخاستن ونشستن بسیار برودت هوا تأثیر کند ونم به‌بیضه‌هـا برسد وضایع شوند. مجملاً آنکه آدمی به رهنموئی [۱۸۹الف] عقل ادراك می‌کند حیوان بـه مقتضای حکمت ازلی‌مجبول به‌آن شده وغریب‌ترآنکه دراوایل‌بیضه‌هارا متصل بهم درزیر سینه نگاه‌می‌داشت بعدازآنکه چهارده پانزده‌روزگذشت درمیان بیضه‌ها به‌قدر فاصله گذاشت‌که مبادا از اتصال آنها حرارت به‌افراط شود وازگرمی بسیار فاسد گردند.

روز مبارکشنبه هفتم به‌مبارکی وخرمی پیشخانه را به جانب آگره برآورده شد. پیش ازین منجمان و اخترشناسان به‌جهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران به

افراط شد واز رودخانه محمودآباد ودریای مهمی عبور لشکر منصور متعذر بود نـاگزیز در این‌ساعت پیشخانه را برآورده روز بیست‌ویکم شهریور ساعت کوچ مقرر گشت. چون فرزند شاه‌جهان خدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ‌یـك از سلاطین والاشکوه بـرفراز کنگره آن نرسیده برذمت همت‌خویش لازم شمرده فوجی به‌سرکردگی راجه‌سورج مل‌پسر راجه باسو وتقی که از بنده‌های روشناس اوست پیش‌ازین فرستاده بود. درین‌ولا چنان ظاهر شدکه فتح این‌حصن متین به‌جمعی که پیش‌از این تعیین فرموده صورت‌پذیر نیست. بنابرآن راجه بکرما جیت را که از بنده‌های عمده اوست بادوهزارسوار موجود ازملازمان خـاصه خود وجمعی از بنده‌های جهانگیر مثل شاهباز خان‌لودی وهردی‌نراین‌ها داورای پرتهی چند وپسران را چمند ودویست‌نفر برق‌انداز سوار وپانصدنفر توپچی پیاده سوای فوجی که‌سابقاً فرستاده تعیین فرمود وچون ساعت رخصت او درین‌روز مقرر گشته‌بود مشارالیه تسبیح زمرد که دوهزار روپیه قیمت داشت به‌رسم پیشکش گذرانیده به‌عنایت خلعت و شمشیر سرافرازی یافته به‌آن خدمت رخصت شد وچون درآن صوبه جاگیر نداشت [۱۸۹ب] فرزند شاه‌جهان پرگنه برهانه‌را که بیست‌دولکدام جمع دارد به‌انعام خود التماس نمودکه به‌جاگیر اومقرر دارد. خواجه‌تقی دیوان بیوتات که به‌خدمت دیوانی صوبه‌دکن مقرر گشته‌بود به‌خطاب‌معتمد خانی وفیل وخلعت ممتازشده همت‌خان را به فوجداری سرکار بهروج و آن حدود رخصت فرموده اسپ وپرم‌نرم خاصه عنایت نمودم وپرگنه بهروج به‌جاگیر اومقرر شد رای پـرتهی چند که به‌خدمت کانگره مقرر گشته به‌منصب هشتصدی وچهارصدوپنجاه سوار فـرق عزت برافراخت.

چون عرس شیخ محمدغوث درمیان بود هزار درب به‌جهت خرج‌آن به فرزندان‌ایشان لطف شد مظفرالدوله بهادرالملك که از تعینات صوبه دکن است به‌منصب هزاروصدی‌ذات وسوار سربلندی یافت.

چون وقایع دوازده‌سال از جهانگیرنامه بـربیاض برده شده‌بود به‌متصدیان کتابخـانه خاصه حکم فرموده بودم که این دوازده‌سال احوال را یك جلد ساخته نسخهای متعددترتیب نمایند که به‌بنده‌های خاص عنایت فرمائیم وبه‌سایر بلاد فـرستاده شود کـه ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند. روزجمعه هشتم یکی از واقعه‌نویسان‌تمام را نوشته وجلدکرده به‌نظر درآورد. چون اول‌نسخه بودکه ترتیب یافت به‌فرزند شاه‌جهـان که اورا در همه چیز از همه فرزندان خود اول‌می‌دانم مرحمت نمودم وبرپشت کتاب به‌خط خاص مرقوم‌گشت که درفلان تاریخ وفلان‌مقام به‌آن فرزند عنایت شد. امید که توفیق‌دریافت

این مطالب که باعث رضاجوئی خالق ودعاگوئی خلق است نصیب وروزی باد.

روز سه‌شنبه دوازدهم سبحان‌قلی قراول به‌سیاست رسید و تفصیل این اجمال آنکه او پسر حاجی جمال بلوچ است که ازقراولان خوب پدرم بود وبعداز شنقارشدن آن‌حضرت نوکر اسلام‌خان شده همراه‌او به بنگاله رفته بود. اورا اسلام‌خان بنابرنسبت خانه‌زادی این درگاه مراعات احوال به‌راجبی نموده ومحل اعتماد دانسته پیوسته درسواری وشکار [۱۹۰الف] نزدیك به‌خود می‌داشت. عثمان افغان‌که سالها به‌تمرد وعصیان درآن صوبه‌گذرانیده خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش‌یافته چون هراس بی‌قیاس از اسلام‌خان داشت کس نزد این بی‌سعادت فرستاده به‌جهت قتل مقبلات می‌نماید و او تعهد این‌کارکرده دوسه‌کس دیگر را باخود متعلق می‌سازد وقضارا پیش‌از آنکه اراده باطل این‌حق ناشناس از حیز قوه به‌فعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه می‌کند اسلام‌خان در لحظه آن نمك حرام را گرفته مقید ومحبوس می‌گرداند. القصه بعدازفوت مشارالیه به‌درگاه آمد. چون برادران وخویشان او در سلك قراولان انتظام داشتند حکم‌شد که اونیز در زمره قراولان منظم باشد درین وقت پسر اسلام‌خان به‌طریق معما عرض‌کرد که لایق خدمت نزدیك نیست و بعداز شکفتن ظاهر شد که چنین مقدمه به‌او نسبت کرده‌بودند معهذا چون برادرانش عرض‌کردند که محض تهمت بوده وبلوچ‌خان قراول‌بیگی ضامن شده از قتل وسیاست او درگذشتم وحکم‌کردم که همراه بلوچ‌خان خدمت می‌کرده باشد بااین کرامت وجان‌بخشی بی‌سبب وجهت ازدرگاه گریخته به‌جانب آگره وآن حدود رفت. به‌بلوچ‌خان حکم‌شدکه چون ضامن بوده اورا حاضرسازد. اوکسان به‌تفحص فرستاده ودر یکی ازمواضع آگره که خالی از تمردی نیست، جهنده نام برادر بلوچ‌خان که به‌تفحص او رفته‌بود اورا یافت هرچند به‌ملایمت خواست‌که به درگاه آورد به‌هیچوجه راضی نشد ومردم به‌حمایت برخاستند ناگزیر نزد خواجه‌جهان به‌آگره‌رفته حقیقت‌را بازنمود. مشارالیه‌فوجی برسرآن دیه تعیین فرمودکه جبراً وقهراً اوراگرفته‌بیاورند. مردم آن موضع چون ویرانی دیه وخرابی خود درآئینه حال مشاهده نمودند، او را به‌ دست دادند ودرین‌تاریخ مسلسل ومقید به‌درگاه رسید حکم به‌قتل اوفرمودم ومیرغضب به‌سرعت هرچه‌تمامتر اورا به‌سیاستگاه برد. بعداززمانی به‌شفاعت‌یکی ازنزدیکان جان‌بخشی[۱۹۰ب] فرموده حکم به‌بریدن‌پای‌شد. به‌حسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم به‌سیاست رسیده‌بود. هرچند آن خون‌گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا حق‌شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعداز این حکم به‌قتل هرکس شود باوجود تأکید ومبالغه تاوقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند واگر تاآن‌وقت حکم به‌نجات نرسد ناگزیر به‌سیاست رسانند.

روزیکشنبه دریای سابرمتی عظیم طغیان بود وموجهای کلان کلان بنظر درآمد باوجود بارانهای گذشته هرگز به‌آن شدت بلک نصف این‌نیامده بود . ازاول روزآغاز آمدن سیل‌شد وآخرروز روبه‌کمی نهاد مردم کهن سال درین شهرتوطن دارند عرض کردندکه یکدفعه دیگر درایام حکومت مرتضی‌خان چنین سیل‌آمده بود وغیراز آن بخاطر نمی‌رسد . دراین ایام یکی ازقصاید معزی که مداح سلطان‌سنجر وملک‌الشعرای او بوده استماع افتاد به‌غایت سلیس وهموارگفته مطلعش این است . بیت

ای آسمان مسخر حکم روان تو کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیدای زرگرباشی که طبع نظمی دارد، قصیده مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود. این‌چند بیت ازآن قصیده است . ابیات

ای نه‌فلک نمونه‌ای از آستان تو دوران پیرگشته جوان در زمان‌تو
بخشددل‌توفیض‌ونجویدسبب چومهر جانها همه فدای دل مهربان تو
از باغ قدرتست فلک یک ترنج سبز انداخته بروی هوا باغبان تو
یارب‌چه‌جوهری‌توکه‌افروخت‌درازل جانهای قدسیان‌همه ازنورجان‌تو
بادا جهان به‌کام تو ای پادشاه عهد درسایه تو خرم شاه جهان تو
ای‌سایه خدا ز تو پرنور شد جهان بادا همیشه نور خدا سایبان تو

روز مبارکشنبه چهاردهم به صله این قصیده حکم فرمودم‌که سعیدا رابه زر وزن کنند. آخر روز به‌سیرباغ رستم‌بای رفته‌شد به‌غایت سبزوخرم به‌نظردرآمد وقت شام برگشتی نشسته از راه دریا به دولتخانه معاودت نمودم . روز جمعه پانزدهم مـلا اسیری نام پیرمردی ازطرف ماوراءالنهر آمده سعادت‌آستانبوس دریافت وچنین به‌عرض رسیدکه از قدیمیان عبدالله خان اوزبک بوده واز ایام جوانی وعنفوان نشو ونما تاوقتی‌که خان شنقارشد درسلک خدمتگاران قدیم ونزدیک انتظام داشته ودرخلاوملا محرم‌بوده وبعدازگذشتن‌خان تاحال درآن ملک‌به‌آبرو گذرانیده درین‌ولا به‌قصدزیارت خانه مبارک ازوطن‌مألوف برآمده خودرا به‌ملازمت رسانیده او را در بودن ورفتن مختار ساختم. عرض‌نمودکه روزی چند درخدمت خواهم بود. هـزار روپیه خرجی وخلعت مرحمت‌شد به‌غایت پیرشگفته روی پرنقل وسخن است. فرزند شاه جهان نیز پانصد روپیه وسروپا لطف کرد .

درمیان باغچه دولتخانه خـرم صفه وحوض واقـع است وبریک ضلع آن صفه درخت مولسریست که پشت‌بران داده می‌توان نشست وچون یک طرف تنـه اومقدار ربع گز کاواک شده بدنما بود فرمودم‌که لوح سنگ مرمر تراشیده درآنجا مضبوط سازندکه پشت‌برو نهاده

توان نشست. درین وقت بیتی بدیهه برزبان جاری گشت به سنگ تراشان حکم شد که در آن لوح نقش کنند تا به‌طریق یادگار درصفحه روزگار بماند وآن بیت این است: بیت [۱۹۱ب]

نشیمنگاه شاه هفت کشور   جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه‌شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت. پیش از این ضابطه چنان بود که اهل بازار ومحرفه شهر حسب‌الحکم درصحن دولتخانه دکانها آراسته از جواهر مرصع‌آلات وانواع مخترعه واقسام اقمشه واقسام امتعه آنچه در بازارها بفروش می‌رود حاضر ساخته بنظر درمی‌آورند بخاطر رسید که اگردرشب این بازار ترتیب یابد وفانوس بسیاری درپیش دکانها چیده شود طورنمودی خواهد داشت. بی‌تکلف خوب برآمد وغیرمکرر بود. به‌جمیع دکانها سیر کرده آنچه ازجواهر ومرصع‌آلات وهرقسم چیزی خوش‌آمد خریدم وازهردکان متاعی به‌ملا اسیری انعام‌شد. وچندان جنس به‌اورسید که ازضبط آن عاجز بود روز مبارکشنبه ویکم شهریورماه الهی‌سنه سیزده جلوس مبارك مطابق بیست‌ودوم رمضان سنه هزارو بیست هفت هجری بعدازگذشتن دونیم‌ساعت نجومی به‌مبارکی وفرخی رایات عزیمت‌به‌صوبه دارالخلافه آگره برافراشته شد واز دولت‌خانه تاتال کانکریه که محل‌نزول رایات اقبال بود به‌دستور معهود نثارکنان شنافتم. درهمین روز جشن‌وزن شمسی منعقد گشت وبه حساب سنه شمسی‌سال پنجاهم ازعمر این‌نیازمنددرگاه ایزدی به‌مبارکی‌آغازشد وبه‌ضابطه مقررخودرا به‌طلا ودیگر اجناس وزن فرموده مروارید وگل‌زرین نثارکردم وشب تماشای چراغان نموده درحرم سرای دولت به‌عیش وعشرت گذرانیده شد روزجمعه بیست‌دوم حکم کردم که جمیع مشایخ وارباب سعادت را که درین شهرتوطن دارند، حاضر سازند که درملازمت افطار نمایند وسه‌شب برین وتیره گذشت وهرشب تاآخرمجلس خود برسرپا ایستاده به‌زبان حال می‌گفتم. ابیات

خداوند گارا توانگر توئی   توانا ودرویش پرور توئی
نه‌کشور گشایم نه فرماندهم   یکی از گدایان این درگهم
توبر خیرو نیکی دهم دسترس   وگرنه چه خیرآید ازمن بکس
منم بندگان را خداوندگار   خداوند را بنده حق‌گذار

جمعی ازفقرا را که تاحال بملازمت نرسیده بودند والتماس مدد معاش داشتند درخور استحقاق هریك زمین وخرجی مرحمت‌شده کامیاب خواهش‌گردانیدم. شب مبارکشنبه بیست ویکم سارس یك‌بچه برآورد وشب دوشنبه بیست‌وپنجم بچه دوم. مجملا یك‌بچه بعدازسی و چهار روز ودوم بعدازسی وشش روز برآمد. درجثه ازبچه قاز ده پانزده‌کلانتر یا برابر بچه طاوس یك‌ماهه توان‌گفت. پشمش نیله‌رنگ است. روز اول‌هیچ نخورد واز روز دوم مادرش

ملخهـای خردرا به‌منقار گرفته‌گاه مثل کبوتر می‌خورانیده و گاه به دروش مـرغ درپیش بچه می‌انداخت کـه خود بچینند . اگرملخ ریـزه بود درست می‌گذاشت واگر کلانتر بعضی را سه‌پاره وبعضی‌را سه‌پاره می‌کرد تا به‌فراغت بچهـای اوتوانند خورد. چـون بسیارمیل دیدن آنهاداشتم حکم فرمودم که به‌احتیاط تمـام چنانچه آزاری وآسیبی به‌آنهـا نرسد به حضور بیاورند وبعداز دیدن بازفرمودم که به‌همان باغچه درون دولتخانه برده به‌محافظت تمام نگاه دارند . هرگاه نقل‌وحرکت توان فرمود به ملازمت خواهند آورد .درین روز حکیم‌روح‌الله به‌انعام هـزار روپیه سرافرازشد . بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاهرخ ازجاگیر خودآمده ملازمت نمود . روز سه‌شنبه بیست‌وششم ازتال‌کانکریه کوچ کرده درموضوع گج منزل گردیدم. روز یکشنبه بیست‌وهفتم برکناردریای محمودآبادکه ایزك نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد . چون آب و هـوای احمـدآباد [۱۹۲ ب] بسیار زبون بود، محمود بیکـره به‌استصواب حکماء برساحل دریای مذکور شهری اساس‌نهاده اقامت‌گزیده بود وبعدازآنکه چانپانیررا فتح‌کرد آنجارا دارالملك ساخت وتازمان محمودشهید حاکم گجرات اکثر اوقات دراینجا می‌بودند، ومحمود مذکورکه آخرین سلاطین‌گجرات است باز درمحمودآباد نشیمنگاه خود قرارداد و بی‌تکلف آب وهوای محمودآباد را هیچ‌نسبتی بـه احمدآباد نیست . بجهت امتحان فرمودم که گوسفندی‌را پوست کنده درکنار تال‌کانکریه بیاویزند وهمچنین گوسفندی‌را درمحمودآباد تاتفاوت هوا ظاهر گردد ، اتفـاقاً بعدازگذشتن هفت‌گهری روز درآنجا گوسفند را آویختند چون سه‌گهری از روز مانده به‌مرتبه متعفن ومتغیر گشت که عبور ازحوالی آن دشوار بود ودر محمودآباد وقت صبح گوسفند را آویختند وتاشام اصلا متغیر نشد وبعدازگذشتن یك پهرونیم ازشب تعفن پیدا کرد . مجملا درسواد شهر احمدآباد بعدازهشت ساعت نجومی متعفن گشت و درمحمودآباد بعداز چهارده ساعت .

روز مبارکشنبه بیست‌وهشتم رستم خان را که فرزند اقبالمند شاه جهـان به حکومت و حراست ملك‌گجرات مقررنموده به‌عنایت اسپ وفیل وپرم نرم‌خاصه سرافراز ساخته رخصت فرمودم وبنده‌های جهانگیری‌که ازتعینات صوبه مذکوراند درخور رتبه وپایه خویش به‌اسپ وخلعت ممتاز گشتند . روز جمعه بیست‌ونهم شهریور مطابق غره شوال رای بهـاره به خلعت شمشیر مرصع واسپ خاصه فرق‌عزت برافراخته به‌وطن خود مرخص گشت و فرزندان اونیز به اسپ وخلعت سرافرازی یافتند .

روزشنبه سی‌ام بـه سید محمود نبیره شاه عالم فرمودم‌که هرچه می‌خواسته باشد بی‌ـ حجابانه‌التماس‌نماید وبرطبق‌این‌سوگندمصحف‌دادم. مومی‌الیه عرض‌کردکه‌چون[۱۹۳الف]

به مصحف قسم‌می‌دهید التماس مصحفی می‌نمایم که پیوسته باخود داشته باشم واز تلاوت ثواب بحضرت رسد . بنا برین مصحفی به خط یاقوت به‌قطع مطبوع مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود به میرمذکور عنایت‌شد وبر پشت‌آن به‌خط خاص مرقوم گشت که درفلان تاریخ وفلان مقام به‌سیدمحمد این کرامت به‌ظهور رسید . نفس‌الامر آنکه میر به‌غایت‌نیك‌نهاد ومغتنم‌است‌وبانجابت ذاتی‌وفضایل کسبی‌به‌اخلاق‌حمیده واطوار پسندیده آراسته بسیارشگفته‌رو وگشاده‌پیشانی است. ازمردم آن ملك به خوش ذاتی میرکس دیده نشده به شرح وبسط وشأن نزول‌آن مقید نشده به‌غایت ریخته قرآن‌را لفظ باللفظ به‌فارسی ترجمه‌کند ویك‌حرف برمتنی تحت‌اللفظ نیفزاید وبعداز اتمام‌آن مصحف‌را مصحوب‌فرزند خویش سیدجلال روانه درگاه والا سازد . فرزند میرنیز جوانیست به‌فنون ظاهری وباطنی‌آراسته وآثار صلاح و سعادتمندی ازناحیه احوالش ظاهر ومیر به فرزندی می‌نازد والحق شایستگی این‌دارد ونغزك جوانی است .

با آنکه مکرر به مشایخ گجرات موهبتها به‌ظهور رسیده بود، مجدداً درخور استحقاق هریك ازنقد وجنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم . چون‌آب وهوای این‌ملك به مزاج من ناسازگار بود وحکماء چنین صلاح دیدندکه قدری ازمعتاد پیاله‌کم بایدکرد به صوابدید آنها درکم ساختن پیاله نموده شد ودرعرض یك‌هفته به‌وزن یك پیاله کم‌کردم . اول هرشب شش‌پیاله بود وهرپیاله هفت‌ونیم توله‌که مجموع‌آن چهل [ب ۱۹۳ الف] وپنج توله‌باشدشراب ممزوج معتادبودالحال شش‌پیاله‌هرپیاله‌شش‌توله وسه‌ماشه‌که‌درکل‌سی‌وهفت و نیم‌توله‌باشدخورده می‌شود. ازبدایع‌وقایع‌آنکه پیش‌ازین‌به‌شانزده‌هفده‌سال درالله‌آبادباخدای خود عهدکرده بودم که چون سنین‌عمرم به خمسین رسد ترك شکارتیر و بندوق نموده هیچ جانداری را به‌دست خودآزرده نسازم ومقربخان که ازمنظوران محفل‌قدس بود ازاین نیت آگاهی‌داشت. القصه درین تاریخ که عمرم به‌سن‌مذکور رسیده وآغازسال پنجاه است روزی ازکثرت دود وبخار نفسم تنگی‌کرد وآزار بسیارکشیدم درآن حالت به‌الهام غیبی ازعهدی که باخدای خودکرده بودم به‌یادم آمد وعزیمت سابق در خاطرم تصمیم یافت وباخود قرار دادم که چون‌سال پنجاهم به‌آخر رسد و مدت وعده بسرآید به‌توفیق الله‌تعالی روزی‌که به سعادت زیارت عرش‌آشیانی واناراللّه برهانه مشرف گردم استمدادهمت ازبواطن قدس‌مواطن آن حضرت جسته دل ازان شغل بازدارم . به مجرد خطور این‌نیت درخاطر رفع آن‌کلفت و آزردگی شد وخودرا تازه وخوشوقت یافتم وزبان را به حمد وسپاس ایزد جل‌شأنه وشکر مواهب اوچاشنی بخشید . امیدکه توفیق میسر گردد . ابیات

چه خوش گفت فردوسی پاك زاد | که رحمت برآن تربت پاك باد
میازار موری که دانه‌کش است | که‌جان‌داردوجان‌شیرین‌خوش‌است

روز مبارکشنبه چهارم مهرماه الهی سیدکبیر وبخترخان وکلای عادلخان‌را که‌پیشکش او به‌درگاه آورده بودند رخصت انعطاف ارزانی داشتم. سیدکبیر به‌خلعت وخنجر مرصع و اسپ سرافرازی یافت وبخترخان به‌اسپ [۱۹۴ الف] وخلعت واوربسی مرصع که اصل آن ملك درگردن می‌آویزند ممتازگشت ومبلغ شصت هزار درب خرجی به‌هردو انعام‌شد وچون عادلخان مکرر به‌وسیله فرزند اقبالمند شاه جهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود، شبیه خودرا با یك قطعه لعل گران بهاوفیل خاصه به مشارالیه عنایت فرمودم وفرمان مرحمت عنوان صادرگشت که ازولایت نظام‌الملك بهرجا وهرقدر تواند تصرف نمود به‌انعام اومقرر باشد وهرگاه کومك ومدد خواسته باشد شاهنوازخان فوجی‌آراسته به‌کومك اوتعیین نماید ودر زمان سابق نظام‌الملك که کلانترین حکام دکن بود وهمه اورا به‌کلانی قبول داشتند و برادر مهین می‌دانستند درین ولاچون عادلخان مصدرخدمات شایسته‌گشت وبه‌خطاب والای فرزندی شرف اختصاص یافت وبه‌سری وسرداری تمام ملك دکن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبیه این رباعی به خط خاص مرقوم‌گشت. رباعی

ای سوی تو دایم نظر رحمت ما | آسوده نشین به سایه دولت ما
سوی‌توشبیه خویش‌کردیم روان | تامعنی ما بینی از صورت ما

فرزندشاه جهان حکیم خوشحال پسرحکیم همام را که ازخانه زادان خوب این‌درگاه است واز صغرسن درخدمت آن فرزندکلان شده بجهت رسانیدن نوید مراحم جهانگیری به موافقت وکلای عادلخان نزد اوفرستاده. همدرین روز میرجمله به‌خدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت. چون‌کفایت خان دیوان صوبه‌گجرات را درهنگامی که به‌دیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود وازسامان افتاده بنابر این‌مبلغ پانزده هزار روپیه به‌انعام او مرحمت شد. درین‌ولا دوجلد جهانگیرنامه ترتیب یافته به‌نظرگذشت یکی را چندروزپیش ازین به‌مدارالملکی [۱۹۴ب] اعتمادالدوله لطف‌فرمودم ودرین تاریخ دیگری‌را به‌فرزندی آصف‌خان عنایت نمودم.

روز جمعه پنجم بهرام پسرجهانگیرقلیخان ازصوبه بهارآمده دولت زمین‌بوس دریافت والماسی چنداز حاصل‌کان‌کوکره آورده گذرانید، چون درآن صوبه ازجهانگیرقلیخان خدمت‌شایسته به‌ظهور نرسیده بود ومعهذالك مکرر به‌عرض رسیدکه چندی از برادران و خویشان اودرآن ملك دست‌تسلط وتعدی درازساخته بنده‌های خدارا زحمت وآزارمی‌رسانند

وهر کدام خودرا حاکمی تراشیده جهانگیرقلی‌خان را تمکین نمی‌نهند. بنابراین به‌قربخان که بنده قدیم‌الخدمت مزاج‌دان‌است فرمان به‌دستخط خاص صادر گشت که به‌صاحب‌صوبگی بهار سرافراز وممتاز بوده به‌مجردرسیدن فرمان قضا جریان بدان‌صوب شتابد. از الماسهایی که ابراهیم‌خان فتح جنگ بعداز فتح کان مذکور بدرگاه ارسال داشته‌بود چندقطعه به‌جهت تراشیدن حواله حکاکان سرکار شده‌بود، درین‌وقت که بهرام به‌آگره رسیده روانه درگـاه می‌شدخواجه‌جهان چندی‌را که تیارشده‌بود مصحوب‌او بدرگاه فرستاد. یکی ازآنها به‌نقش اسم است وبه ظاهر ازنیلم تمیز نمی‌توان‌کرد تاالماس به‌این رنگ دیده نشده سی‌سرخ به‌وزن درآمد جوهریان سه‌هزار روپیه قیمت کردند وعرض کردند کـه اگر سفید وتمام عیار می‌بود بیست‌هزار روپیه می‌ارزید.

امسال تا تاریخ ششم مهرماه الهی انبه خورده‌شد. درین‌ملك لیمون فـراوان است و بالیده می‌شود وازباغ کانگو نام هندوئی چندلیمو آورده‌بودند به‌غایت لطیف وبالیده یکی را که ازهمه کلانتر بود فرمودم که وزن کنند. هفت‌توله برآمد. روزشنبه ششم جشن دسهره ترتیب یافت. اول [۱۹۵الف] اسپان خاصه را آراسته به‌نظر درآوردند بعدازآن فیلان‌خاصه را آراسته به‌نظر گذرانید. چون دریای مهی هنوز پایاب نشده‌بود که اردوی کیهان شکـوه عبور توانند نمود وآب وهوای‌محمودآباد را هیچ‌نسبتی به‌دیگر منازل نبود. یازده روزدرین سرزمین مقام واقع شد. روز دوشنبه هشتم ازمنزل مذکور کوچ فرموده درموده‌هنه نزول اتفاق افتاد. خواجه ابوالحسن بخشی را باجمعی ازبنده‌های کارگذار وملاح وخاروه (کشتی‌ران) بسیار پیشتر فرستادم که دریای مهی را پل بندند کـه تاانتظار پایـاب نباید کشید واردوی ظفر قرین به‌سهولت عبور تواندنمود. روز سه‌شنبه نهم مقام‌شد. روز کمشنبه دهم موضع‌اینه نزول رایات جلال گشت.

در اوایل سارس نرپای بچه خودرا به‌منقار گرفته سرنگون‌آویزان می‌ساخت و بیم آن که مبادا از اثر بی‌مهری باشد و ضایع‌سازد. بنابراین حکم فرموده‌بودم‌که نررا جدا نگـاه دارند و پیش‌بچه‌ها نگذارند، درین‌ولا به‌جهت امتحان فرمودم که نزدیك بچه‌ها بگذارند تا حقیقت بی‌مهری ومحبت ظاهر گردد. بعداز گذاشتن نهایت تعلق ومهر دریافته شد ومحبت او هیچ کمتر ازمحبت ماده نبود ومعلوم می‌شود که آن اداهم ازروی دوستی بوده.

روزیکشنبه چهاردهم نیز به‌شکاریوز رفته پانزده‌راس آهو از نروماده گیرانده شد به میرزارستم وسهراب‌خان پسراو حکم فرموده‌بودم که به‌شکار نیله‌گاو رفته هرقدر که توانند بابندوق بزنند. هفت‌راس از نروماده پدر وپسر شکار کردند. چون به‌عرض‌رسید که درنواحی

ببریست مردم آزار که به‌گوشت آدم عادت کرده وآسیب‌او [۱۹۵ب] به‌خلق خدا می‌رسد. فرزند شاه‌جهان حکم‌شد که شر اورا از بنده‌های خدا کفایت کند، آن فرزند حسب‌الحکم به‌بندوق‌زده شب به‌نظر درآورد. فرمودم که درحضور پوست کندند. اگرچه به‌ظاهر کلان می‌نمود چون لاغربود از ببرهای کلان که من‌خود انداخته‌ام دروزن کمتر برآمد. روز دوشنبه پانزدهم وسه‌شنبه شانزدهم به‌شکار نیله‌گاو شتافته هرروز دونیله‌گاو به‌تفنگ زده‌شد.

روز مبارکشنبه هژدهم برکنارتالی‌که مخیم بارگاه اقبال‌بود بزم پیاله آراستگی‌یافت. گلهای کنول برروی آب نغزك شگفته‌بود. بنده‌های خاص به‌ساغر نشاطخوشوقت گشتند. جهانگیرقلی‌خان بیست‌زنجیر فیل‌از صوبه بهار ومروتخان هشت‌زنجیر ازبنگاله به‌رسم‌پیشکش ارسال‌داشته‌بود به‌نظر گذشت. یك‌فیل ازجهانگیرقلی‌خان ودوفیل ازمروتخان‌داخل فیلان‌خاصه شدند وتتمه به‌خلفها تقسیم یافت. میرخان پسر میرابوالقاسم‌نمکین که ازخانه‌زادان این‌درگاه است به‌منصب هشتصدی ذات وششصدسوار از اصل واضافه سرافرازی یافت. قیام‌خان به خدمت قراول‌بیگی ومنصب ششصدی ذات وصدوپنجاه‌سوار ممتاز گشت. عزتخان که سادات بارهه وبه مزیدشجاعت وکارطلبی امتیاز دارد واز تعینات صوبه بنگش است حسب‌الالتماس مهابت‌خان صاحب صوبه مذکور به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات و هشتصدسوار فرق عزت برافراخت‌کفایت‌خان‌دیوان‌صوبه‌گجرات به‌عنایت‌فیل‌سرافراز شده مرخص گشت. به‌صفی‌خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم.

روزجمعه نوزدهم به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاونر زدم در مدت‌العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله‌گاونر کلان پران‌گذاشته‌باشد، ازماده بسیار می‌گذرد. دربن‌تاریخ [۱۹۶الف] با آنکه چهل‌وپنج قدم مسافت بود از دو پوست آزادگذشت به‌اصطلاح اهل شکار قدیم عبارت ازدگام است‌که پیش‌وپس نهاده‌شود. روزشنبه بیست‌ویکم خود به‌شکار باز وجره خوشوقت گشته به‌میرزارستم‌خان وداراب‌خان ومیرمیران ودیگر بنده‌ها حکم فرمودم که به شکار نیله‌گاو رفته هرقدر توانند به‌بندوق بزنند. نوزده‌رأس از نروماده شکار کردند وده رأس آهو ازهرقسم به‌یوز گیرانده شد.

ابراهیم‌حسین‌بخشی صوبه دکن حسب‌الالتماس‌خان خانان سپه‌سالار به‌منصب‌هزاری ذات ودویست‌سوار سرافرازی یافت. روز دوشنبه بیست‌ودوم از منزل مذکور کوچ واقع‌شد. روز سه‌شنبه بیست‌وسیوم باز کوچ‌فرمودم قراولان عرض‌کردند که دربن‌نواحی ماده شیری باسه‌بچه به‌نظر درآمده. چون نزدیك به‌راه‌بود خودبه‌مقصد شکار متوجه گشته هرچهاررا به تفنگ زدم واز آنجا به‌منزل پیش شتافته ازپلی که بالای مهی بسته‌شده بود عبور فرمودم. با

آنکه درین‌دریا کشتی نبود که پل‌توان بست و آب به‌غایت عمیق‌بود و تند می‌گذشت به‌حسن اهتمام خواجه‌ابوالحسن میربخشی درسه‌روزپلی درنهایت استحکام که طول یك‌صدوچهل ذرع است مرتب گشت و به‌جهت امتحان فرمودم که فیل گن سندر خاصه را که از فیلان کلان‌قوی‌هیکل است باسه‌ماده فیل ازروی پل گذرانیدند. بنوعی مستحکم بسته‌شده قوام (ستون) او از بار فیل‌کوه‌پیکر اصلاً متزلزل نگشت.

از زبان معجربیان حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه شنیده‌ام‌که می‌فرمودند که روزی درعنفوان جوانی دوسه‌پیاله خورده‌بودم و برفیل‌مست سوارشده و باآنکه هوشیار بودم وفیل درغایت خوش‌جلوی به‌اراده واختیارمن می‌گشت وخودرا مست‌وبیهوش وفیل رابدمست وسرکش وانموده به‌جانب‌مردم‌می‌دوانیدم. بعدازآن‌فیل دیگر طلبیده هردورا به‌جنگ‌انداختم وآنها جنگ‌کنان تاسرپل‌که بردریای جمنه بسته‌شده‌بود شتافتند قضارا آن‌فیل گریخت وچون ازطرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر برسمت پل‌روان شد وفیل‌که من بروسوار بودم ازپی اوشتافت، هرچندعنان‌اختیار او به‌دست‌من بود و به‌اندك اشارتی می‌ایستاد. به خاطر رسید که فیل را ازرفتن [۱۹۶ب] پل بازدارم مردم آن اداهای مستانه را محمول برساختگی خواهند دانست وظاهر خواهدشدکه نه‌مست وبی‌خود بوده‌ام نه‌فیل بدمست وخود سرواین اداها از پادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتأیید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خـود را از تعقیب‌او باز نداشتم وهردو.برروی پل‌روان شدند وچون به‌کشتی ترتیب‌یافته‌بود هرگاه دستهای خودرا برکنار کشتی می‌نهاد نصف کشتی به‌آب می‌رفت ونصف‌دیگر بلند می‌ایستاد ودرهـرقدم گمان آن می‌شدکه پیوند کشتی ازهم گسیخته گردد ومردم از مشاهده این حال غریق بهراضطراب وشورش می‌بودند. چون‌حمایت وحراست حق‌جل‌وعلا همه‌جا وهمه‌وقت حامی وحـارس این نیازمند است هردوفیل در ضمان سلامت از آن‌پل عبور نمودند.

روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم برکنار آب‌مهی‌بزم پیاله ترتیب یافت وچندی از بنده‌های خاص که درین‌قسم مجالس ومحفل راه دارند به‌ساغرهای لبریز وعنایتهای سرشار کـام دل برگرفتند. بی‌تکلف منزلی است به‌غایت دلنشین. به‌دو وجه درآن منزل چهار روز مقام‌واقع شد. یکی خوبی‌جای، دوم آنکه مردم درگذشتن اضطراب ننمایند.

روز یکشنبه بیست‌وهشتم از کنار آب‌مهی کوچ فرمودم. روز دوشنبه باز کوچ اتفاق افتاد درین‌روز غریب تماشای مشاهده‌شد. جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارکشنبه از احمدآباد آورده بودند درصحن دولتخانه که برکنار تال ترتیب یافته بود بابچه‌هـای خود می‌گشتند. اتفاقاً نروماده هردو آواز کـردند و جفت سارس صحرای آوازاینها را شنیده از

آن‌طرف تال‌فریاد برآوردند و براثر آن پروازکنان آمده نرباز وماده باماده به‌جنگ افتادند وبا آنکه چندکس ایستاده بودند اصلا محابا وملاحظه مردم نکردند وخواجه‌سرایانی که به محافظت آنها مقررند به‌قصدگرفتن شتافته یکی‌بانر درآویخت ودیگری به‌ماده. آنکه نر را گرفته‌بود به‌تلاش بسیار نگاهداشت وآنکه به‌ماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از چنگ‌او بدررفت. من به‌دست خود حلقه دربینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم وهردو بجا ومقام خویش رفته قرارگرفتند. غایتاً هردفعه که سارسهای خانگی فریاد می‌کردند آنها نیز دربرابرآواز می‌دادند وهم ازین‌عالم تماشای آهوی صحرائی دیده‌شده. در پرگنه کرنال‌به شکار رفته‌بودم [۱۹۷الف] وقریب به‌سی‌کس از اهل شکار وخدمتکار درملازمت حاضر بودند. آهوی سیاه باماده آهوی‌چند به‌نظر درآمد. یك‌مرتبه آهوی آهوگیچر را به‌جنگ‌او سردادیم. دوسه‌شاخ جنگ کرده‌پیش‌ما برگشته آمد ودفعه‌دیگرخواستیم که پهانه برشاخ‌آهوی آهوگیر بسته بگذاریم تاگرفتار شود. دراین اثنا آهوی صحرائی از شدت غضب وغیرت هجوم مردم‌را به‌نظر درنیاورده بی‌محابا دویده آمد دوسه‌شاخ باآهوی‌خانگی جنگ درگریز کرده ازمیان بدررفت.

در این تاریخ خبرفوت عنایت‌خان رسید اواز خدمتکاران وبنده‌های نزدیك بود باآنکه افیون می‌خورد درهنگام فرصت‌مرتکب پیاله‌هم‌می‌شد. رفته‌رفته شیفته‌شراب‌گشت وچون ضعیف بنیه‌بودزیاده ازحوصله وطاقت خویش ارتکاب می‌نمود. به‌مرض اسهال مبتلاشد ودرین‌ضعیف دوسه دفعه از عالم صرع‌غشی برمزاجش مستولی‌گشت. حسب‌الحکم حکیم رکنا به معالجه او پرداخت. هرچندتدبیرات‌بکاربرد،نفعی برآن‌مترتب‌نگشت. مع‌ذالك‌غریب‌جوعی به‌هم‌رسانیده وباآنکه حکیم مبالغه وتأکید می‌نمود که درشبانروزی بیش‌از یك‌نوبت مرتکب غذا نشود. ضبط احوال خود نمی‌توانست‌کرد دیوانه‌وار خوددرا برآب‌وآتش‌می‌زد تاآنکه به‌سوءالقنیه و استسقا منجرگشت وبسیار زبون وضعیف‌شد چندروزپیش ازین التماس نمودکه خوددا پیشتربه آگره رساند. حکم فرمودم‌که به‌حضورآمده رخصت‌شود درپالکی انداخته آوردند. به حدی ضعیف ونحیف به‌نظر درآمد که موجب حیرت‌گشت. ع

کشیده پوستی براستخوانی

بلکه استخوان‌هم به‌تحلیل‌رفته باآنکه مصوران درکشیدن شبیه لاغر نهایت اغراق بکار می‌بردند اما ازاین عالم ونزدیك به‌این‌هم تاحال به‌نظر درنیامده. سبحان‌الله آدم زنده به‌این [۱۹۷ب] هیأت وترکیب‌هم می‌شده این‌دوبیت استاد درین‌مقام مناسب افتاد. ابیات

سایهٔ من گرم نگیردپای | تاقیامت ندارم برجای

تا له ازبسکه ضعف دل بیند تا بلب چند جای بنشیند

ازغایت فرمودم که مصورشبیه اورا کشند . القصه حال اورا بسیارمتغیر یافتم گفتم که زنهار درچنین وقت نفسی ازیادحق غافل نبایدشد وازکرم اونومید نبایدبود . اگرمرگ امان بخشدآنرا دستگاه معذرت وفرصت تدارك بایدشمرد واگرمدت حیات بسرآمده هرنفس که بیاد او برآید غنیمت است واز بازماندههای ذل مذغول ندارونگران احوال آنها مباش که اندك حقخدمت پیشما بسیاراست وچون ازپریشانیاوبهعرض رسیده بود وهزار روپیه خرج راه باوعنایت نموده رخصت کردم روز دوم مسافرراه عدم شد روزسهشنبه سیام کنارآب مانب محل نزول اردوی کیهان پوی گردید .

جشن روز مبارکشنبه دومآبان ماه الهی درین منزل آراستگی یافت . امانالله پسر مهابت خان حسب الحکم او بهمنصب هزاری ذات وهشتصد سوار سرافرازشد . گرد هر ولدرای سال بهمنصب هزاری ذات وهشتصد سوار ممتاز گشت عبدالله خان پسرخان اعظم به هزاری ذات وسیصد سوارسربلندی یافت بـه دلیرخان که ازجاگیر داران صوبه گجرات است اسپ وفیل مرحمت نمودم . انبازخان پسرشهباز خان کنبهو حسبالحکم ازصوبه دکن آمدهبهخدمت بخشیگری وواقعه نویس لشکربنگش سرافرازگشت ومنصب او هشتصدی ذات وچهارصد سوار مقررشد .

روزجمعه سیوم کوچ فرمودم. دراین منزل شاهزاده شجاع جگرگوشه فرزندشاه جهان که در دامنعصمت نورجهان بیکم پرورشمییابد ومرا نسبت به [۱۹۸ الف] ازتعلق خاطر ودلبستگی به مرتبهای است کـه ازجان خود عزیزمیدارم، بیماری کـه مخصوص اطفال است وآنرا امالصبیان میگویندبهمرسانید وزمانیممتد ازهوش رفت. هرچند اهلتجربه تدبیرات ومعالجات بکاربردند سودنداد و بیهوشی اوهوش ازمن ربود . چـون از مداوای ظاهری نومیدی دست داد ازروی خشوع وخضوع فرق نیاز بهدرگاه کریم کارساز ورحیم بنده نواز سوده صحت اورا مسئلتنمودم . درین حالتبه خاطرگذشت که چون بهخدای خودعهدکرده شده که بعداز اتمام سنه خمسین ازعمر ایننیازمند ترك شكار بندوق نموده هیچ جانداری را بهدستخودآزرده نسازم، اگر بهنیت سلامتی او از تاریخ حال دست ازآن کاروبار باز دارم ممکن که حیات او وسیله نجات چندین جاندارشود . حق سبحانه تعالی اورا بهایننیازمند ارزانی دارد . القصه بهعزم درست واعتقاد صادق باخدا عهدکردم که بعدازین هیچ جانداری را بهدستخود نیازارم بکرم الهیکوفت اوتخفیف تمام یافت . ودرهنگامیکه این نیازمند در بطنوالده بود بهدستوری که دیگر اطفال درشکم حرکت میکنند روزیاثرحرکت ظاهرنشد.

پرستاران مضطرب و متلاشی گشته صورت حال را به‌عرض حضرت عرش آشیانی‌رسانیدند و درآن ایام پدرم پیوسته به‌شکار یوزمی‌فرمودند وچون‌آن روزجمعه بود به‌نیت سلامتی من نذر فرمودندکه درمدت عمر روزجمعه شکار یوز نکنند وتا انتهای حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند ومن نیزمتابعت آن حضرت نموده تاحال شکاریوز روز جمعه نکرده‌ام . مجملا بجهت ضعف نورچشمی شاه شجاع سه روز درین منزل توقف واقع‌شد امیدکه حق‌تعالی اورا عمر طبیعی کرامت فرماید .

روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسرحکیم [۱۹۸ ب] علی تعریف شیرشتر می‌کرد به‌خاطررسیدکه اگر روزی چند بدان مداومت نمایم ممکن‌که نفعی‌داشته باشد وبه مزاج من‌گوارا افتد . آصف خان ماده ولایتی شیردار داشت قدری ازآن شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگرشتران که خالی ازشوری نیست به‌مذاق من‌شیرین ولذیذآمد والحال قریب یك ماه است‌که هرروز یك‌پیاله‌که مقدارنیم‌کاسه آبخوری باشد، ازآن شیرمیخورم ونفعی که ظاهرشده رفع تشنگی است. وازغرایب آن‌که دوسال پیش‌ازین آصف خان این‌مایه (ماده شتر) را خریده بود ودرآن وقت بچه نداشت واصلاً اثرشیر ظاهرنبود . دراین ایام بحسب اتفاق ازپستان اوشیربرآمد . هرروز چهارسیر شیرگاو وپنج سیر گندم ویك سیرقند سیاه ویك سیرباديان بخورد اومی‌دهندکه شیرش‌لذیذ ومفیدباشد. بی‌تکلف به‌مذاق من‌خیلکی درافتاده و گواراآمده وبه‌جهت‌امتحان شیرگاو وگاومیش‌را طلبیده وهرسه‌را چشیدم درشیرینی وعذوبت شیر این‌شتررا نسبتی نیست . فرمودم‌که چندمایه دیگررا هم ازاین‌قسم خوراك بدهند تاظاهر شودکه عذوبت از اثرغذاهای لطیف است یادراصل شیراین شترشیرین است .

روز کمشنبه هشتم کوچ فرمودم . روز مبارکشنبه نهم مقام واقع‌شد . دولتخانه برکنار تال‌کلانی ترتیب‌یافته بود فرزندشاه جهان‌کشتی طرح کشمیرکه نشمینگاه‌آن را ازنقره ساخته بودند پیشکش‌نمود . آخرهای روزبرآن‌کشتی نشسته سیرتال‌کرده شد عابدخان بخشی صوبه بنگش‌را که به‌درگاه طلبداشته‌شده درین روزسعادت آستانبوس دریافته به‌خدمت دیوانی بیوتات سرفرازگشت . سرافرازخان‌که ازکرمکیان‌صوبه‌گجرات است به‌عنایت اسب قبچاق خاصه وفیل فرق‌عزت برافراخته رخصت یافت . عزتخان‌که ازتعینات لشکر بنگش است‌به عنایت علم سربلند [۱۹۹ الف] گردید روزجمعه دهم کوچ فرموده شد میرمیران به‌منصب دوهزاری‌ذات وششصد سوار سرافرازی یافت روزشنبه یازدهم پرگنه دوحد محل‌ورود موکب مسعود گشت .

تولدشاهزاده اورنگ‌زیب: شب یکشنبه دوازدهم‌آبان ماه الهی‌سیزده ازجلوس مطابق

پانزدهم ذی‌قعده هزارو بیست و هفت هجری به‌طالع نوزده درجه‌میزان بخشنده‌یمنت به‌فرزند اقبالمند شاه جهان ازصبیه‌آصف خان گرامی فرزندکرامت فرمود. امیدکه قدمش برین دولت ابد قرین مبارك وفرخنده باد . سه‌روز درمنزل مذکورمقام نموده روزکمشنبه پانزدهم درموضع ثمرنه نزول اقبال اتفاق افتاد .

چون التزام شده‌که جشن مبارکشنبه تامقدور وممکن باشد درکنارآب وجای با صفا ترتیب یابد . درین نزدیکی سرزمینی‌که قابلیت‌آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب‌نیمی ازشب مبارکشنبه شانزدهم‌گذشته بازسواری فرمودم وهنگام طلوع نیر اعظم‌فروغ بخش‌عالم درکنار تال‌باکهور نزول اجلال واقع شد وآخرروز بزم پیاله آراسته به‌چندی ازبنده‌های خاص‌پیاله عنایت نموده . روزجمعه هفدهم کوچ فرمودم . کیشوداس مارو که جاگیردار آن‌نواحی است حسب‌الحکم ازدکن‌آمده به‌سعادت زمین‌بوس‌سربلندی یافت. روزشنبه هژدهم حوالی‌رام‌گده معسکر اقبال‌گشت .

چندشب پیش‌از این سه‌گهری به‌طلوع مانده درکره هوا ماده بخار دخانی به‌شکل عمودی نمودارشده وهرشب یك‌گهری پیش‌ازشب دیگرظاهرمی‌گشت وچون‌تمام نمودصورت حربه پیداکرد . هردوسر باریك ومیان‌گنده خم‌دراز مانند دهره پشت به‌جانب جنوب وروی به‌سوی شمال الحال یك‌پهر به طلوع‌مانده ظاهرمی‌گردد ومنجمان واخترشناسان قدوقامت اورا به‌اصطرلاب معلوم‌نمودندکه بیست‌وچهار درجه فلکی‌را بهاختلاف منظرسایراست وبه‌حرکت فلك اعظم متحرك وحرکت خاصه نیزدرجهت حرکت فلك اعظم درو ظاهر [۱۹۹ب] می‌شود چنانچه اول دربرج عقرب بودگذاشته به‌میزان رسید وحرکت عرضی درجهت جنوب بیشتر دارد، ودانایان فن‌نجوم درکتب این‌قسم را حربه نامیده‌اند ونوشته‌اند که ظهور این دلالت می‌کند برضعف ملوك عرب واستیلای دشمنان ملوك عرب برایشان والعلم عندالله تا تاریخ مذکور بعداز شانزده شب که این‌علامت ظاهرشده بود درهمان سمت شتاره نمودارگشت که سرش‌روشنی‌داشت وتادوسه‌گز دمش‌درازمی‌نمود. اما دردمش اصلا روشنی ودرخشندگی نبود الحال قریب هشت‌شب است‌که نمودارشده هرگاه منتفی‌گردد مرقوم خواهد نمود وازآثار او آنچه بظهور رسید نوشته خواهد شد.

روزیکشنبه نوزدهم مقام‌کرده روز دوشنبه درموقع سنبل‌کهیره نزول فرمودم روزسه‌شنبه بیست‌ویکم بازمقام شد. به رشیدخان افغان خلعت وفیل مصحوب رنبازخان مرحمت نموده فرستادم روزکمشنبه بیست‌ودوم پرگنچه مدنپورمخیم اردوی کیهان شکوه‌گشت . روزمبارکشنبه بیست‌وسوم مقام‌کرده بزم‌پیاله ترتیب‌یافت وداراب‌خان به‌خلعت‌نادری سرافرازشد. روزجمعه

مقام نموده روزشنبه بیست‌وپنجم پرگنه نولائی‌مخیم معسکراقبال گشت. روزیکشنبه بیست‌وششم درکنار آب چنبل‌نزول فرمودم. روز دوشنبه بیست‌وهفتم برلب آب کهنیرمنزل شد. روزسه‌شنبه بیست‌وهشتم سوادبلده اوجین مورد رایات فیوزی‌گردید. او احمدآباد تااوجین نودوهشت کروه مسافت‌را به‌بیست وهشت کوچ وچهل‌ویك مقام که دوماه ونه‌روز باشدآمده شد. روز کمشنبه بیست‌ونهم باجد روپ که ازمرتاضان‌کیش هنوزاست وتفصیل احوال در اوراق سابق نگاشته کلك وقایع نگارگشته. صحبت داشته به‌سیروتماشای کالیاده توجه فرمودم. بی‌تکلف صحبت او از مغتنمات است.

درین تاریخ ازمضمون عرضه داشت بهادرخان حاکم قندهار به‌وضوح [۲۰۰ الف] پیوست که درسنه هزاروبیست‌وشش هجری که عبارت ازسال پارباشد درقندهار ونواحی‌آن کثرت موش به‌حدی‌رسید که جمیع محصولات وغلات مزروعی وسردرختهای آن ولایت را ضایع ساختند تازراعت درونشده بود خوشه‌ها را بریده می‌خوردند. و چون رعایا مزروعات خودرا به خرمن درآوردند تاکوفتن وپاك ساختن نصف دیگرتلف شده بود. چنانچه ربعی ازمحصولات‌شاید‌به‌دست درآمده‌باشد وهمچنین ازفالیزها وازباغات اثرنمانده به‌مرورآواره ومعدوم شدند.

چون فرزند شاه جهان جشن ولادت پسرخود نکرده بود واوجین که ازمحال جاگیر اوست التماس نمودکه بزم روز مبارکشنبه سی‌ام درمنزل اوآراستگی یابد لاجرم‌آن فرزند را کامروای خواهش ساخته درمنزل اوبه‌عیش ونشاط گذرانیده شد وبنده‌های خاص که درین قسم مجالس ومحافل بارمی‌یابند به‌ساغرهای‌لبریزعنایت سرخوش‌گشتند وفرزند شاه جهان‌آن مولود مسعودرا به‌نظردرآورده‌خوانهای ازجوهر ومرصع‌آلات‌وپنجاه زنجیرفیل‌سی‌نر وبیست ماده به‌رسم پیشکش‌گذرانیده التماس‌نام نمود انشاءالله به‌ساعت نیك نهاده خواهد شد. واز فیلان اوهفت زنجیرفیل داخل حلقه خاصه حکم شد، تتمه به فوجداران تقسیم یافت درکل آنچه ازپیشکشهای اومقبول افتاده موازی دولك روپیه خواهد بود. درین روزعضدالدوله از جاگیرخود رسید وسعادت آستانبوس دریافت. هشتادویك عدد مهر به‌صیغه نذر وفیلی به‌رسم پیشکش‌گذرانید قاسم خان را که ازحکومت ملك بنگاله معزول ساخته به‌درگاه طلب‌داشته شده بود [۲۰۰ ب] به‌دولت زمین‌بوس مستعدگشته هزار مهرنذر معروض داشت.

حکایت پادشاه و باغبان: روزجمعه غره آذرماه به‌شکارباز وجره خاطررارغبت‌افزود. در اثنای سواری به‌قطعه زراعتی ازجوار گذر افتاد باآنکه بسته یك‌خوشه‌بار می‌آرد سه‌به‌نظر درآمدکه دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درین‌حال حکایت پادشاه وباغبان به‌خاطر

گذشت نقل است که یکی ازسلاطین درهوای گرم بەدرباغی رسید پیر باغبانی دید بردرایستاده پرسیدکه درین باغ انارهست؟ گفت هست . سلطان فرمودکه قدحی آب انار بیـار باغبان را دختری بود بەجمال صورت وحسن سیرت آراسته بەاو اشارت کرد تـا آب انـار حاضرسازد دختر رفت وفی الحال قدحی پرآب انار بیرون آورد وبرگی چندبرروی آن نهاد وسلطان از دست اوگرفت ودرکشید. آنگاه ازدختر پرسیدکه مقصود ازگذاشتن این برگهـا برروی آب چه بود؟ دختر بەزبان فصیح وادای ملیح معروض داشت کـه درچنین هوای گرم غرق عرق از فطره سواری رسیدن وآب را بیکدم درکشیدن منافی حکمت است بنـا بر احتیاط این برگهـا برروی آب قدح نهـادم تابەآهستگی وتأنی نوشجان فرمایند. سلطان را این حسن ادا بەغایت خوش آمد وبخاطر گذرانیدکه این دختررا داخل خدمه محل خود سازد بعد ازباغبان پرسید کـه هرسال حاصل تو ازین باغ چیست؟ گفت سیصد دینار. گفت بەدیوان چه می‌دهی؟ گفت سلطان ازسردرخت چیزی نمی‌گیرد بلکه از زراعت عشری می‌ستاند .

سلطان را بەخاطر گذشت که درمملکت من باغ بسیارودرخت بی‌شماراست اگر ازحاصل باغ نیزعشری دهند مبلغی کفایت می‌شود ورعیت را چندان زیادتی نمی‌رسد. بعدازین بفرمایم که خراج ازمحصول [۲۰۱ الف] باغات نیزبگیرند . پس گفت قدحی دیگرازآب انار بیارد دختر رفت وبعداز دیری آمد وقدحی آب انارآورد . سلطان گفت آن نوبت که رفتی زودآمدی وبیشترآوردی واین مرتبه انتظار بسیاری دادی وکمترآوردی . دختر گفت که آن نوبت قدح را ازآب یك انار مالامال ساخته بودم واین دفعـه پنج شش انار بیفشردم وآنقدرآب حاصل نشد . سلطان را حیرت افزود . باغبـان معـروض داشت که برکت محصول از اثرنیت نیك پادشاه است. مرا بەخاطر می‌رسدکه شما پادشاه باشید . دروقتی که حاصل باغ را ازمن پرسیدید نیت شما دگرگون شده باشد، لاجرم برکت ازمیـوه رفت سلطان متـأثرگشت وآن اندیشه ازدل برآورد . پس گفت یك نوبت دیگرقدحی ازآب انار بیار . دختر بازرفت ، وبەزودی قدح را لبالب بیرون آورد وخندان و شادان بەدست سلطان داد . سلطان برفراست باغبان آفرین کرده صورت حـال ظاهرساخت وآن دختررا ازو درخواست وخواستگاری نمود این حقیقت ازان پادشاه حقیقت آگاه برصفحه روزگارماند. القصه ظهـور این امـور ازآثار نیت نیك وثمرات عدالت است هرگاه همت ونیت سلاطین معدلت آئین مصروف ومعطوف برآسودگی خلق و رفاهیت رعایـا باشد، ظهورخیرات و برکات و محصول زراعات و باغـات مستعد نیست . ولله الحمد که‌دولت ابدقرین برسردرختی محصول هنوز رسم نبوده است ونیست ودرتمام ممالك محروسه یك دام ویك حبه بەاین صیغه داخل خزانه عامره وواصل دیوان اعلی نمی‌شود بلکه حکم

است که هر کس درزمین مزروعی باغ سازد وحاصل آن معاف باشد. امید که حق‌سبحانه تعالی این‌نیازمند راهمواره برنیت خیرموفق دارد.

چو نیت بخیر است خیرم دهی

روز دوشنبه دوم باز به‌صحبت جدروپ خاطر را شوق‌افزود. بعداز فراغ عبادت نیمروز برکشتی‌نشسته به‌قصد ملاقات‌او شتافتم ودر آخـر روز درگوشه انزوای اودویده بدوصحبت داشتم بسا سخنان‌بلند [۲۰۱ب] از حقایق ومعارف استماع افتاده بی‌اغراق مقدمـات تصوف منقح بیان مـی‌کند وازصحبت او محظوظ میتوان‌شد شصت‌سال ازعمرش گذشته است. بیست‌و دوسال بود که قطع تعلقات ظاهری‌کرده قدم همه به‌شاهراه تجرید نهاده وسی‌وهشت‌سال است است که درلباس بی‌لباسی به‌سرمی‌برد ودروقت‌رخصت‌گفت که شکر این موهبت الهی به‌کدام زبان ادا نمایم که درعهد دولت چنین پادشاه عادل به‌جمعیت وقت و آرامش خاطـر به‌عبادت معبود خود مشغولم واز هیچ رهگذر غبارتفرقه بردامن عزیمت من نمی‌نشیند.

روزیکشنبه سیوم از کالیاده کوچ‌فرموده درموضع قاسم‌کهیره نزول واقع‌شده دراثنای راه به‌شکار باز وجره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز تویغون را کـه نهایت توجه به‌آن دارم ازپی‌او پرانیدم. کاروانك از چنگك او بدرجست وباز هواگرفته به‌مرتبه‌بلند شدکه ازنظر غایب‌شد. هرچند قراولان ومیرشکاران ازپی‌او به‌اطراف تافتند اثری ازونیافتند ومحال‌نمودکه درچنین‌صحرائی باز به‌دست آیـد. لشکر میرکشمیری کـه سردار میرشکاران کشمیر است باز مذکور حواله او بود سراسیمه پی وسراغ و نشان دراطراف صحرا می‌گشت ناگاه ازدور درختی نمودارشد.چون نزدیك رسید بازرا برسرشاخی نشسته یافت مرغخانگی را نموده باز را طلبید وسه‌گهری بیش نگذشته‌بودکه گرفته به‌حضور آورد واین موهبت‌غیبی که درگمان وخیال هیچ‌کس نبود ومسرت افزای خاطر گشت وبه‌انعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ وخلعت مرحمت نمودم. روزدوشنبه چهـارم وسه‌شنبه پنجم وکمشنبه ششم پی درپی کوچ واقع‌شد.

روز مبارکشنبه هفتم مقام فرموده درکنار تال جشن نشاط و آراستگی یافت. نورجهان بیگم بیماری داشت که مدتها بر آن گذشته‌بود و اطبایی‌که به‌سعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان وهند چند تدبیرات بکارمی‌بردند سودمند نیفتاد واز مـداوای آن بـه‌عجز معترف گشتند [۲۰۲الف]. درین ولا که حکیم روح‌الله بـه خدمت پیوست ومتصدی علاج آن شد و بتأیید ایزد عزاسمه در اندك‌مدت صحت‌کامل روی نمود به‌صله این‌خـدمت شایسته حکیم را به منصب لایق سرافراز ساخته موضع ازوطن به طریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم‌شد کـه

مشارالیه را به‌نقره وزن‌کرده دروجه انعام‌او مقرر دارند.

روزجمعه هشتم تاروز کمشنبه پی‌درپی کوچ اتفاق افتاد وهرروز تا آخر منزل به‌شکار باز وجره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده‌شد. روز یکشنبه گذشته کنورکرن پسر رانا امرـ سنگه به‌دولت زمین‌بوس سرافراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن به‌تقدیم رسانید صدمهر و هزار روپیه به‌صیغه نذر وموازی بیست‌ویك هزار روپیه ازقسم مرصع‌آلات باچنداسپ وفیل به‌رسم پیشکش‌گذرانید. آنچه ازقسم فیل واسپ بود به‌او بخشیده تتمه به‌معرض قبول مقرون گشت وروز دیگر به‌او خلعت مرحمت شد. به‌میرشرف وکیل قطب‌الملك یك‌زنجیر فیل و به ارادتخان میرسامان نیز یك‌فیل عنایت‌شد. سید هژبرخان به‌فوجداری سرکار میوات سرافراز شد ومنصب او از اصل واضافه بـه‌هزاری ذات وپـانصدسوار مقررگشت. سیدمبارك را به حراست قلعه رهتاس ممتاز ساخته منصب پانصدی ذات ودوصدسوار مرحمت فرمودم.

روز مبارکشنبه چهاردهم در کنارتال موضع‌سندهارا مقام‌کرده بزم پیاله ترتیب یافت‌و بنده‌های مخصوص به‌ساغرهای نشاط خوش‌وقت شدند. جانوران شکاری‌که درآگره به‌گریز بسته‌بودند خواجه عبداللطیف قوش‌بیگی درین‌روز آورده به‌نظرگذرانید. آنچه لایق سرکار خاصه بود انتخاب نموده تتمه به‌امرا ودیگر بنده‌ها بخشیده‌شد.

خبر بغی وکافر نعمتی سور جمل: درین‌تاریخ خبربغی[۲۰۲ب]کافر نعمتی‌سورجمل ولد راجه باسو به‌مسامع جلال رسید راجه باسو سه پسر داشت مشارالیه اگرچه بسال ازهمه کلانتر بود غایتاً پدر به‌جهت بداندیشی وفتنه‌جویی پیوسته اورا محبوس و مضبوط میداشت وهمچنان ازو ناراضی وآزرده‌خاطر گذشت وبعداز فوت اوچون این بیسعادت اوهمه کلانتر بود ودیگر فرزند قابل‌رشید نداشت حقوق خدمت راجه‌باسو را ملحوظ ومنظور فـرموده به جهت انتقام سلسله زمینداری ومحافظت ملك و وطن او دین بیدولت را بـه‌خطاب راجگی و منصب دوهزاری سرافراز ساخته جا وجاگیر پدرش را که به سعی خدمت ودولتخواهـی به دست آورده‌بود ومبلغهای کلی ازنقد وجنس‌که به‌سالهای دراز اندوخته‌بود به‌او ارزانی‌داشتم. ودرهنگامیکه مرحومی مرتضی‌خان به‌خدمت فتح کانگره دستوری یافت، چـون این بیدولت زمیندار عمده آن کوهستان بود وبه‌ظاهر تعهد خدمات ودولتخواهی‌ها نمود به‌کمك مشارالیه مقررگشت وبعداز آنکه به‌مقصد پیوست ومرتضی‌خان محاصره را براهل‌قلعه تنگ ساخت و این بدسگال ازصورتحال‌دریافت‌که عنقریب مفتوح خواهد شد، درمقام ناسازی وفتنه‌پردازی درآمده پرده آزرم ازپیش اوبرگرفت وبامردم مشارالیه کار را به‌منازعت ومخاصمت‌رسانید. ومرتضی‌خان نقش بیدولتی وادبار ازصفحه جبین آن‌برگشته روزگار خوانده شکایت اورا به

درگاه والا عرضداشت نمود. بلکه صریح نوشت کـه آثار بغی ونـادولتخواهی از وجنات احوال اوظاهر است وچون مثل مرتضی‌خان سردار عمده بالشکرگران در آن کوهستان بـود وقت را مقتضی ترتیب اسباب‌شورش وآشوب نیـافته‌به‌خدمت فرزنـد شاه جهان عرضداشت نمودکـه مرتضی‌خان به تحریك ارباب غرض بامن‌سوء مزاجی به‌هم‌رسانیده درمقام خراب ساختن وبرانداختن من‌شده به‌عصیان وبغی‌متهم می‌سازد. امیدکه سبب‌نجات [۲۰۲ الف] و باعث حیات من‌گشته مرا به‌درگاه طلب فرمایند. هرچندکه برسخن مرتضی‌خان نهایت اعتقاد داشتم غایتاً ازاینکه او التماس‌طلب خود به‌درگاه نمود شبهه‌به‌خاطررسیدکه مبادا مرتضی‌خان به‌تحریك ارباب فساد به‌شورش درآمده وغور ناکرده او را متهـم می‌ساخته‌باشد. مجملا به التماس فرزندشاه جهان ازتقصیرات اودرگذشته بدرگاه طلب فرمودم ومقارن این‌حال مرتضی خان به جوار رحمت ایزدی پیوست وفتح قلعه کانگره تافرستادن سردار دیگر درعقده توقف افتـاد.

چون این‌فتنه سرشت به‌درگاه والا رسید نظر به ظاهـر احوال او افکنده درآن زودی مشمول عواطف بیدریغ ساخته درملازمت‌شاه جهان به‌خدمت‌فتح دکن رخصت نموده شدبعداز آنکه ملك دکن به‌تصرف اولیای دولت‌ابد قرین‌درآمد درخدمت‌آن فرزند وسایل برانگیخته متصدی فتح‌قلعه‌کانگره گشت‌هرچند این بی‌حقیقت‌حق‌ناشناس‌را بازدرآن‌کوهستان راه دادن از آئین‌حزم واحتیاط دور بود، لیکن‌چون این‌خدمت را آن فرزند به‌عهـده خویش‌گرفته بود، ناگزیر به اراده واختیار اوگذاشته شد. وفرزند اقبالمند اورا باتقی‌نام یکی ازبنده‌های خود وفوجی شایسته ازمنصبداران واحدیان وبرق اندازان‌پادشاهی تعیین‌فرمود. چنانچه این‌احوال به‌رسم اجمال در اوراق گذشته سمت ذکریافته چون به‌مقصد پیوست باتقی نیز آغازخصومت وبهانه جویی نموده جوهرذاتی خودرا ظاهرساخت ومکررشکایت اورا به‌درگاه عرضداشت نمود وحتی صریح نوشت‌که صحبت من‌بااو راست نمی‌آید واین‌خدمت ازومتمشی نمی‌شود اگرسردار دیگرمقرر فرمایند فتح این‌قلعه بزودی میسر خواهد شد. ناگزیرتقی به حضورطلب داشته راجه بکرماجیت را که ازبنده‌های عمده اوست بافوجی ازمردم تازه زوربه‌آن خدمت رخصت فرمود. چون این‌بی‌سعادت [۲۰۳ ب] دریافت‌کـه زیاده برین‌حیله وتدویر ازپیش نخواهد رفت تارسیدن بکرماجیت جمعی از بنده‌های درگاه را به بهانه‌آنکه مدتهـا یساق کشیده بی‌سامان شده‌اند رخصت نمودکـه به جاگیرهای خـود شتافته تاآمدن بکرماجیت به سامان خود پردازند وچون به‌ظاهر تفرقه درسلسله‌جمعیت دولتخواهان راه یافت واکثری بـه محال جاگیر خود رفتند ومعدودی ازمردم روشناس درآنجا ماندند نابودانسته آثاربغی وفسا

ظاهر ساخت. سیدصفی بارهه که به‌مزید شجاعت وجلادت اختصاص داشت باچندی از برادران وخویشان پای‌همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشیده وبعضی‌را بازخمهای کاری که پیرایه شیران کارزار است آن بدذات از عرصه نبرد برگرفته به‌نکبت‌سرای خود برد وجمعی ازجاده دوستی بتك پاخودرا به‌گوشه سلامت کشیدند. وآن بدبخت دست تعدی وتصرف به‌پرگنات دامن کوه که اکثری ازآن به جاگیر اعتمادالدوله مقرر است دراز ساخته ازتاخت‌وتاراج سرمویی فرونگذاشت. امیدکه همدربن زودی به‌سزای اعمال وجزای افعال مبتلا گردد ونمك این‌دولت کارخود بکند. انشاءالله تعالی وتقدس.

روزیکشنبه هفدهم ازگهاتی چاندا عبور واقع‌شد. روزدوشنبه هژدهم اتالیق‌جان سپار خانخانان سپه‌سالار به‌سعادت آستانبوس مفتخرگشت. چون مدتها از دیدار دولت حضور دور بود وموکب منصور از نواحی سرکار خاندیس وبرهانپور عبور می‌فرمود التماس دریافت ملازمت نمود، حکم‌شدکه اگر خاطراو ازهمه‌جهت جمع باشد، جریده آمده بزودی معاودت نماید. بنابراین حسب‌الحکم به‌سرعت هرچه تمامتر شتافته درین تاریخ دولت زمین‌بوس دریافت. او به‌انواع‌نوازش خسروانه واقسام عواطف شاهانه فرق عزت برافراخته هزارمهر وهزارروپیه به‌صیغه‌نذرگذرانید. چون‌اردو ازگذشتن‌ازگهاتی[۲۰۴الف] صعوبت‌بسیار کشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم روز سه‌شنبه نوزدهم مقام فرمودم. روزگمشنبه بیستم کوچ کرده روز مبارکشنبه بیست‌ویکم باز مقام اتفاق افتاد به‌کنار دریای‌که به‌سند اشتهار دارد بزم پیاله مرتب‌گشت اسپ‌سمند خاصه سمیرنام‌که از اسپان اول بود به‌خانخانان عنایت نمودم. سمیر به‌اصطلاح اهل هند کوه طلارا گویند وبجهت مناسبت رنگ وکلانی جثه به‌این اسم موسوم‌گشته. روزجمعه‌بیست‌ودوم وشنبه بیست‌وسوم پی‌درپی کوچ‌شد. درین‌روز عجب آبشاری مشاهده‌افتاد.آبی به‌غایت‌صفا وپرجوش وخروش ازجای مرتفع می‌ریزد وبراطراف نشیمنهای خداآفرین بتکلف دربن‌نزدیکی به‌این خوبی آبشاری به‌نظر درنیامده. نادر سیرگاهی است! لحظه‌ای از تماشای‌آن محظوظ گشتم. روزیکشنبه بیست‌وچهارم مقام نموده در تالابی‌که پیش دولتخانه واقع بود برکشتی نشسته شکارمرغابی کرده‌شد. روز دوشنبه بیست‌وپنجم و سه‌شنبه بیست‌وششم وگمشنبه بیست‌وهفتم پی‌درپی کوچ اتفاق افتاد به‌خانخانان پوستین خاصه که در برداشتم لطف فرمودم وهفت‌رأس اسپ از طوایل خاصه که به‌هرکدام سواری کرده شده، نیز به‌آن اتالیق مرحمت نمودم.

روزیکشنبه دوم‌دی‌ماه الهی قلعه رنتنبهور محل رایات جلال‌گشت این‌قلعه از اعظم‌قلاع هندوان است. درزمان سلطان‌علاءالدین خلجی رای همیردیو متصرف بوده وسلطان مدتهای

مدید محاصره نموده بمحنت و تردد بسیار مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت‌عرش آشیانی انارالله برهانه رای سرجن‌هادا درتصرف داشت و پیوسته شش‌هفت‌هزار سوارملازم او می‌بودند و آن حضرت به‌میامن تأئید ایزد سبحانه درعرض یك‌ماه ودوازده‌روز فتح کردند، ورای [۲۰۴ب] سرجن به‌رهنمونی بخت سعادت آستان‌بوس دریافته در سلك دولتخـواهان منتظم گشت واز امرای معتبر وبنده‌های معتمد شد. و بعد ازو پسرش رای بهوج نیز در زمره امرای عظام انتظام داشت والحال نبیره او سربلند رای داخل بنده‌های عمده است. روزدوشنبه سیوم به عزم تماشای قلعه توجه فرمودم. دوکوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن می‌گویند ودوم‌را تنبهور. قلعه برفراز تنبهور اساس یافته و این هردو اسم‌را ترکیب داده رنتنبهور نام‌کرده‌اند. گرچه‌قلعه درغایت استحکام‌است وآب‌فراوان دارد غایتاً کوه رن حصینی است‌قوی وفتح این‌حصار منحصراست ازین‌جانب. چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپهارا برفراز کوه رن برآورده عمارات درون حصار را مجرا گیرند. اول توپی راکه‌آتش دادند به‌چوکندی محل رای سرجن رسید واز افتادن آن عمارت زلزلـه دربنای همت او راه یافته وتوهم عظیم برباطن او مستولی گشته ونجات خودرا منحصر درسپردن قلعه دانسته فـرق عبودیت وخاکساری به‌درگاه شهنشاه جرم بخش عذرپذیرسود.

القصه، قرارداد خاطرچنان‌بود که شب دربالای قلعه گذرانیده روزدیگر به‌اردومراجعت فرمایم. چون منازل وعمارت درون حصار به‌روش هندوان اساس یافته خانه‌ها را بی‌هوا وکم فضا ساخته‌اند ودلنشین نیفتاد وخاطر به توقف یك‌شب نیز راضی‌پسند نگشت. حمامی به‌نظر درآمد که یکی از نوکران رستم‌خان متصل به‌حصار قلعه ساخته وباغچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالی‌از فیض وهوائی نیست ودر تمام قلعه به ازین جائی نه. رستم‌خـان از امـرای حضرت عرش آشیانی بوده واز صغرسن در بندگی آن حضرت تربیت یافته نسبت محرمیت وقرب خدمت داشته واز غایت اعتماد این‌قلعه را حواله‌او فرموده بودند. بعد [۲۰۵الف] از فراغ تماشای قلعه ومنازل آن حکم‌شد که جمعی از مجرمان‌را که درین‌حصار محبوس‌اند حاضر سازند تا به‌حقیقت حال هریك وارسیده به‌مقتضای عدالت حکم فرموده‌شود. مجملا غیر ازمعامله خون یاشخصی که از خلاص او فتنه وآشوب درملك راه می‌یافت دیگر همه را آزاد ساختم وبه‌هر کدام درخورحال اوخرجی وخلعت عنایت شد وشب سه‌شنبه چهارم بعدازگذشتن یك‌پهرو سه‌گهری به‌دولتخانه مراجعت نمودم.

روز گمشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ کرده روز مبارکشنبه ششم مقام واقـع‌شد. درین‌روز خان‌خانان پیشکش خودبه‌نظر درآورد واز قسم جواهر ومرصع‌آلات واقمشه و فیل

واسپ آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه‌را به‌مشارالیه مرحمت فرمودم. مجموع پیشکش او آنچه به‌درجه قبول رسید موازی یك‌لك وپنجاه‌هزار روپیه قیمت شد. روزجمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم. پیش‌ازین سارس‌را به‌شاهین گیرانده شده‌بودلیکن شکار تورنه تاحال تماشانکرده‌بودم. چون فرزند شاه‌جهان‌ذوق شکار شاهین بسیار دارد وشاهین‌های‌او خوب رسیده حسب‌الالتماس آن فرزند صبح‌پگاه سوارشده یك‌تورنه‌به‌دست‌خود گیراندم وتورنای دیگر را شاهینی که آن فرزند در دست داشت گرفت بی‌تکلف ازشکارهای‌خوب‌خوب‌است. به‌غایت الغایت‌محظوظ گشتم اگرچه سارس جانورکلان است غایتاً سست‌پرواز کاواك واقع‌شده شکارتورنـه هیچ نسبتی به‌آن‌نیست. بنازم دل‌وجگر شاهین‌راکه این‌قسم جانوران قـوی‌جثه را می گیرد و بزور سرپنجه‌همت‌زبون می‌سازد. حسن‌خان‌قوشچی‌آن‌فرزند به‌جلدوی این‌شکار به‌عنایت فیل واسپ وخلعت سرافرازی یافت وپسرش‌نیز به‌اسپ وخلعت ممتاز گشت.

روزشنبه [۲۰۵ب] هشتم چهار کروه ویك‌پاو کوچ کرده روزیکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سپه‌سالار به خلعت خاصه وکمر شمشیر مرصع وفیل خاصه باتلایر فرق عزت برافراخته مجدداً به‌صاحب صوبگی ملك‌خاندیس و دکن سربلندی یـافت ومنصب آن رکن‌السلطنه ازاصل واضافه هفت‌هزاری ذات وسوار مرحمت‌شد. چون‌صحبت او باالشکرخان راست نیامد حسب‌الالتماس مشارالیه عابدخان دیوان بیوتات را به خدمت دیوانـی بیوتات مقرر فرمودم ومنصب عابدخان هزاری ذات وچهارصدسوار عنـایت شد واسپ و فیل وخلعت مرحمت نموده بدان‌صوبه فرستادم. وهمدرین‌خان دوران از صوبه‌کابل‌آمده دولت‌زمین بوس دریافت. هزارمهر وهزارروپیه به‌صیغه نذر وتسبیح مروارید باپنجاه‌راس اسپ وده‌قطار شترنر ومایه ولایتی وچند دست جانور شکاری وچینی وخطائی وغیره به‌رسم پیشکش معروض‌داشت.

روزدوشنبه دهم سه‌کروه ویك‌پاو وروز سه‌شنبه یازدهم پنج کروه وسه‌پا کوچ شد. درین روزخاندوران مردم خودرا آراسته به‌نظر درآورد ودوهزارسوار مغل که اکثر اسپ ترکی و بعضی عراقی ومجنس داشتند بشمارداد. باآنکه جمعیت‌او متفرق گشته بعضی ملازم مهابت‌خان شده درهمان‌صوبه مانده‌اند وجمعی ازلاهور جدائی گزیده به‌اطراف ممالك رفته‌اند این‌قدر سوار خوش‌اسپه غنیمت نمود بی‌تکلف خان دوران در شجاعت و دلاوری وجمعیت‌داری از یکتایان روزگار است اما افسوس که پیر منحنی‌شده وکبرسن اورا دریافته وباصره‌اش بسیار ضعیف و زبون‌گشته. دوپسر جوان رشید دارد خالی از معقولیت نیستند. غایتاً خودرا دربرابر خان دوران‌نمودن کاربست [۲۰۶الف] عظیم‌مشکل. درین روز به‌مشارالیه وفرزندان او خلعت مرحمت‌شد. روز گمشنبه دوازدهم سه‌ونیم کروه درنوردیده بر کنارتال مندونزول سعادت اتفاق

افتاد درمیان‌تال نشیمنی ازسنگ واقع است‌بریکی از ستونهای این رباعی شخصی ثبت‌نموده بود به‌نظر درآمد ومرا ازجا بردرآورد. الحق از شعرهای خوب است: رباعی

یاران موافق همه از دست‌شدند — در دست اجل یکان یکان پست‌شدند
بودند تنك شراب در مجلس عمر — یك‌لحظه زما پیشترك مست شدند

در این‌وقت رباعی دیگرهم‌ازین‌عالم شنیده‌شد. چون‌بسیار خوب گفته آنرا نیز نوشتم:

رباعی

افسوس‌که اهل خرد وهوش شدند — وز خاطر همدمان فراموش شدند
آنها کـه بصدزبـان سخن میگفتند — آیا چه‌شنیدند که خاموش شدند

روز مبارکشنبه سیزدهم مقام‌کرده‌شد. عبدالعزیزخان از صوبـه بنگش رسیده سعادت آستان‌بوس دریافت. اکرام‌خان‌که به‌فوجداری فتحپور واطراف‌آن معین بود به‌دولت‌ملازمت سربلند گشت. خواجه‌ابراهیم حسین‌بخشی صوبه‌دکن به‌خطاب عقیدتخانی سرافراز شد. میرـ حاج که از کومکیان صوبه مذکور واز جوانان مردانه قرارداده است به‌خطاب شرزه‌خـانی وعلم سربلندی‌یافت. روزجمعه چهاردهم پنج کروه ویکپاوکوچ‌شد. روزشنبه پانزدهم سه‌کروه طی‌نموده درسواد بیانه نزول‌اجلال اتفاق افتاد وخود بااهل‌حرم به‌تماشای بالای‌قلعه شتافتم. محمد بخشی حضرت جنت آشیانی که حراست قلعه‌مذکور به‌عهده او مقرر بوده منزل ساخته مشرف برصحرا به‌غایت مرتفع‌وخوش‌هوا. مزار شیخ‌بهلول نیزدرجوارآن واقع است وخالی از فیض نیست. شیخ برادر کلان شیخ‌محمد غوث‌است ودرعلم دعوت اسماید طـولا داشته و جنت آشیانی را به‌شیخ‌مذکور رابطه محبت وحسن‌عقیده به‌درجه کمـال بوده. درهنگـامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یك‌چندی درآن ملك اقامت گزیدنـد میرزاهندال به [۲۰۶ب] حکم آنحضرت درآگره مانده بوده جمعی از قلعچیان زربنده که سرشت آنها به فتنه وفساد مجبول است راه‌بی‌وفائی سپرده از بنگـاله نزد میرزا آمـدند وسلسله‌جنبان خبث باطن میرزا شده به‌بغی وکافرنعمتی وحق‌ناشناسی‌رهنمونی‌کردند. ومیرزای بیعاقبت خطبه بنام خود خوانده صریحاً اعلام بغی و عناد ومرتفع گردانید. چـون آن صورت‌واقعه از عـرضه داشت دولتخواهان به‌مسامع جلال رسید. آن‌حضرت شیخ‌بهلول‌را بجهت نصیحت فـرستادند که میرزا را از آن اراده باطل گردانیده به‌شاهراه اخلاص واتفاق ثابت‌قـدم سازد. چـون‌آن بدولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنت‌را درکام میرزا شیرین‌ساخته‌بودنـد میرزا بداندیشیهای باطل خام طمع‌شده به‌موافقت ومتابعت راضی نگشت وبه‌تحریك اربـاب فساد و شیخ‌بهلول را در پیش چهارباغ که حضرت فردوس‌مکانی بابرپادشاه برلب آب چـون ساخته‌اند بـه

تیغ‌های بیباکی شهید گردانید. چون‌محمد بخشی را به‌شیخ‌مذکور نسبت ارادت بود نقش اورا درقلعه بیانه برده مدفون ساخت.

روز یکشنبه شانزدهم چهار ونیم کروه طی نموده درموضع بیره منزل شد. چون باغ و باولی که به حکم حضرت مریم الزمانی درپرگنهٔ جوست اساس یافته برسر راه واقع بود به تماشای‌آن توجه فرمودم. بی‌تکلف‌باولی‌عمارتیست عالی و به‌غایت خوب ساخته‌اند. از کار-فرمایان به‌تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه صرف این عمارت شده وچون دریـن حوالی شکار خیلی بود روز دوشنبه هفدهم مقام فرمودم. روز سه‌شنبه هژدهم سه‌کروه پا و گذشته در موضع داپرمؤ ورود موکب مسعود اتفاق افتاد. روز شنبه نوزدهم دو کـروه ونیم طی نموده درکنار تال فتحپور رایات منصوربرافراشت چـون هنگام عـزیمت فتح دکـن از رنتنبهور [الف۲۰۷] تا اوجین اسامی منازل‌وبعد مسافت‌آنها نوشته شده بود درین‌مرتبه به‌تکرارنوشتن مناسب ندید و از رنتنبهور تا فتحپور براهی که‌آمده شد دویست وسی‌وچهار کروه مسافت به شصت وسه کوچ وپنجاه شش مقام‌که مجموع یکصد ونوزده روزبوده باشد طی نموده شد. به‌حساب شمسی چهارماه ویك روزکم گذشته وقمری چهارماه‌کامل و ازتاریخی کـه موکب اقبال به‌عزم فتح رانا وتسخیر ملك دکـن ازمستقرخلافت نهضت فرموده تا حـال‌که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال باز به‌مرکز سلطنت قرارگرفت پنج سال وچهارماه شد.

منجمان واخترشناسان روزمبارکشنبه بیست وهشتم‌دی ماه‌الهی‌سنه۱۳ سیزده مطابق‌سلخ محرم سنه یکهزار و بیست وهفت هجری ساعت درآمـدن به دارالخلافه آگـره اختیارفرموده بودند. در ینولا مکرر ازعرایض دولتخواهان معروض گشت که‌علت طاعون درشهرآگره‌شایع است. چنانچه در روزی قـریب به صدکس کم و زیاده در زیر بغل یـا کش ران یا در تـه گلودانه برآورده ضایع‌می‌شوند واین‌سال‌سیوم است که درموسم زمستان‌طغیان‌می‌کندودرآغاز تابستان معدوم می گردد. ازغرایب‌آنکه درین سه سال‌به‌جمیع قصبات وقریات ونواحی آگره سرایت‌کرده و درفتحپور اصـلا اثر این ظاهر نشده. حتی درامان آبادکه تا فتحپور دو ونیم کروه مسافت است مـردم‌آنجا ازبیم وبا ترك وطـن کرده به دیگرمواضع پناه بـرده بودند ناگزیرمراعات حزم واحتیاط ازضروریات دانسته مقرر شدکه در این ساعت مسعود به‌مبارکی وفرخی درمعموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد وبعد ازتخفیف بیماری و گـرانی ساعت دیگر اختیارنموده و به دولت وسعادت ورودرایات جهان‌گشا به‌مستقرخلافت ارزانی فرمائیم انشاء الله‌تعالی وتقدس.

جشن مبارکشنبه بیستم در کنار کول فتحپورتـرتیب یافت. چون ساعت داخل شدن به

معموره بیست وششم قرار یافته هشت روز درهمین منزل توقف مقرر گشت. حکم فرمودم که دورتال را پیمودند هفت‌کروه برآمد. دربین منزل حضرت مریم الزمانی که بقدر تکسری داشته‌اند دیگر جمیع بیگمات وخلوت‌نشینان سرادق‌عفت وسایر بنده‌های درگاه دولت‌استقبال دریافتند. صبیه آصف‌خان مرحوم که درخانه[۲۰۷ ب] عبدالله پسرخان‌اعظم است نقلی‌عجیب وغریب گذرانید ونهایت تأکید درتصحیح آن نمود. بجهت غرایب مرقوم گشت. گفت‌روزی درصحن‌خانه‌موشی به‌نظردرآمدسراسیمه افتان وخیزان بطرزمستان هرسومی‌رفت و نمی‌دانست که بکجا برود. به‌یکی از کنیزان گفتم که دم‌آن‌را گرفته پیش‌گربه انداخت. گربه به‌شوق و میل ازجای خود جسته موش‌را به‌دهن‌گرفت وفی‌الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت. رفته رفته آثار ملال‌آزردگی از چهره‌او پیداشد. روزدیگر نزدیك مردن رسید. بخاطر گذشت که اندك تریاك فاروق باید داد. چون دهانش گشوده‌شد کام وزبان‌سیاه به‌نظر درآمد وتاسه‌روز بحال تباه گذرانیده روزچهارم به‌هوش آمد بعدازآن کنیزی را دانه طاعون ظاهرشد. و از افراط شورش وفزونی درد آرام وقرار درونماند ورنگش متغیر گشت. زردی به‌سیاهی مایل وتب محرق کرد وروزدیگر از بالازد واز پایان اطلاق‌شد ودرگذشت و به‌همین‌روش هفت‌هشت کس درآن‌خانه ضایع گشتند وچندی بیمار بودند که از آن منزل برآمده بباغ رفتیم. آنهائی که بیماری داشته در باغ‌فوت شدندودر آنجا دیگری دانه برنیاورد. مجملا درعرض هشت نه‌روز هفده‌کس مسافرراه عدم شدند ونیز گفت که آنهای‌که دانه برآورده بودند اگر آب جهت خوردن یاغسل کردن ازدیگری طلبیدی فی‌الفور دروهم سرایت کردی وآخر چنان‌شدکه از غایت توهم هیچکس نزدیك به‌آنها نمی‌گشت.

روزشنبه بیست‌ودوم خواجه‌جهان که به‌حراست آگره مقرر بود سعادت آستانبوس دریافته پانصدمهر به‌صیغه‌نذر وچهارهزارروپیه به‌رسم‌تصدق‌گذرانید. روزدوشنبه بیست‌وچهارم به‌مشارالیه خلعت‌خاصه مرحمت‌شد. روز مبارك‌شنبه بیست‌وهفتم بعداز گذشتن چهار گهری که قریب دوساعت نجومی باشد: به‌طالعی که تولا بد و کند تقویم

به‌مبارکی [۲۰۸ الف] و فرخی رایات منصور به‌معموره فتحپور نزول‌سعادت ارزانی فرمود ودرهمین‌ساعت جشن‌وزن فرزند اقبالمند شاه‌جهان ترتیب‌یافت واورا بـه‌طلا ودیگـر اجناس‌وزن‌فرمودم. وسال بیست‌وهشتم به‌حساب ماههای شمسی به مبارکی آغازشد امیدکه به عمر طبیعی رسد وهمدرین‌تاریخ حضرت‌مریم‌الزمانی از آگره‌تشریف گرامی ارزانی‌فرمودند وبه‌دریافت دولت ملازمت ایشان سعادت‌جاوید اندوختم. امیدکه ظل تـربیت وشفقت ایشان

برسراین نیازمند مخلدباد.

چون اکرام‌خان پسراسلام‌خان خدمت فوجداری این حدود چنانچه باید به‌قیدضبط درآورده بود منصب‌او ازاصل واضافه هزارویانصدی وهزارسوار مرحمت‌شد، سهراب‌خان‌پسر میرزارستم‌صفوی به منصب‌هزاری‌ذات و سیصدسوار ممتازگشت. دربن‌روز عمارات دولتخانه حضرت عرش‌آشیانی را به تفصیل سیرکرده به فرزند شاه‌جهان نموده‌شد. درون‌محل حوض کلانی از سنگ‌تراشیده درغایت صفا ترتیب‌یافته کپورتلاو نام. سی‌وشش ذرع درسی‌وشش ذرع مربع. عمقش چهارونیم‌ذرع وبه‌حکم‌آن حضرت متصدیان خزانه عامره به‌فلوس وروپیه مملو ساخته‌بودند. سی‌وچهارکرور وچهل‌وهشت‌لك وچهل‌وشش‌هزار درم وشانزده‌لك وهفتادو نه‌هزار وچهارصد روپیه شدکه مجموع یك‌کرور وسه‌لك به‌حساب هندوستان و سیصدوچهل وسه‌هزارتومان به‌ضابطه ایران‌بوده باشد ومدتهاتشنه‌لبان بادیه‌طلب را ازآن‌چشمه سارمکرمت سیراب امید می‌ساختند.

روزیکشنبه غره بهمن‌ماه به‌حافظ نادعلی گوینده هزاردرب انعام‌شد. محب‌علی پسربداغ خان چکنی وابوالقاسم گیلانی که دارای ایران چشم‌جهان بین‌آنهارا میل‌کشیده سربه‌صحرای آوارگی داده ومدتی است که درپناه‌این‌دولت به‌فراغ‌خاطر روزگاربسرمی‌بردند وبه‌هرکدام درخورحال‌آنها وجه‌معیشت مقررگشته. دربن‌تاریخ ازآگره آمده سعادت [۲۰۸ ب] آستان‌بوس دریافتند وبه‌هریك هزارروپیه انعام عنایت شد. جشن مبارك‌شنبه پنجم در دولتخانه آراستگی یافت وبنده‌های خاص به‌ساغرهای نشاط خوشوقت گشتند. نصرالله که فرزند سلطان‌پرویز فیل‌کوه دمان را مصحوب او به‌درگاه فرستاده‌بود رخصت معاودت یافت وجلد جهانگیرنامه بااسب قبچاق خاصه عنایت‌شدکه بجهت آن‌فرزند ببرد. روزیکشنبه به‌کنورکون پسر رانا امر اسپ وفیل وخلعت وکپوه مرصع باپهول کتاره مرحمت‌نموده وبجا وجاگیرش رخصت فرمودم ومصحوب‌او اسپی‌بەرانا فرستاده‌شد. همدربن‌روز به‌عزم‌شکار امان‌آباد توجه نمودم. چون‌حکم بودکه آهوان آن‌سرزمین هیچکس شکارنکنند دربن‌شش‌سال آهوی بسیار فراهم آمد وبه‌غایت رام‌شده‌اند. روزیکشنبه دوازدهم به‌دولتخانه معاودت فرمودم وروزمذکور به‌دستور معهود بزم پیاله ترتیب‌یافت.

حضرت شیخ‌سلیم چشتی: شب‌جمعه سیزدهم به‌روضه غفران پناه شیخ‌سلیم‌چشتی که شمه‌ای ازمحامدذات ومحاسن صفات‌ایشان در دیباچه این‌اقبال‌نامه ثبت‌افتاده رفته فاتحه خوانده‌شد. هرچند اظهار کرامات وخارق عادات نزد برگزیده‌های درگاه ایزدی پسندیده نیست‌بلکه دون‌مرتبه‌خود دانسته ازاظهارآن اجتناب می‌نمایند. لیکن وقتی از اوقات درجذبه

ومستی بی‌اراده واختیار بالقصدهدایت‌شخصی ظاهرشد ازجمله‌آنکه پیش‌از ولادت‌من‌حضرت عرش‌آشیانی را به‌نویدقدوم این نیازمندودوبرادر دیگرامیدوارساخته‌بودند. دیگرآنکه‌روزی به‌تقریبی حضرت عرش‌آشیانی پرسیدندکه سنین‌عمر شماچنداست وزمان ارتحال به‌دارالملك بقاکی خواهد بود؟ درجواب‌گفتند که حق‌جل‌وعلا عالم‌السر والخفیات است وبعدازمبالغه واغراق و اشارت به‌این نیازمند فرمودند که هرگاه شهزاده به‌تعلیم معلم یادیگری چیزی یاد گیرند و به‌آن متکلم‌شوند نشان وصال ماست. لاجرم آن‌حضرت به‌جمعی که در خــدمت من مقرربودند تأکید فرمودندکه هیچکس [۲۰۹ الف] به‌شاهزاده ازنظم ونثر چیزی تعلیم نکند تاآنکه دوسال وهفت‌ماه گذشت. روزی یکی ازعورات مستحقه‌که درآن محله می‌بود وهمیشه اسپندبجهت دفع‌عین‌الکمال‌می‌سوخت‌به‌این‌بهانه در خدمت‌من راه‌داشت وازخیرات وتصدقات بهره‌مند می‌شد مرا تنها یافته غافل‌ازآن مقدمه این‌بیت‌را به‌من تعلیم‌نمود. بیت

الهــی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید بنمای

ومن به‌خدمت شیخ‌رفته این‌بیت را خواندم. شیخ بی‌اختیار ازجای خــود بــرجسته به ملازمت حضرت عرش‌آشیانی شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود آگــاهی بخشیدند. قضارا همان‌شب اثرتب ظاهرشد وروزدیگر کس به‌خدمت آنحضرت فرستاده تانسین‌کلاونت را که ازگویندەهای بی‌نظیر بود طلبداشتند تانسین به‌ملازمت ایشان رفته آغازگویندگی نمود بعدازان‌کس به‌طلب حضرت عرش‌آشیانی فرستادندچون آن‌حضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال‌رسیده واز شما وداع‌می‌شویم ودستار ازسرخــود برداشته برسرمــن نهادند و گفتندکه ماسلطان سلیم را جانشین‌خود ساختیم واورا به‌خدای حافظ و ناصرسپردیم و زمــان زمان ضعف ایشان امتداد می‌یافت و اثرگذشتن بیشتر ظاهر می‌شد تابه وصال محبوب حقیقی پیوستند.

روضه شیخ‌سلیم ومسجد: یکی‌ازاعاظم‌آثاری که‌درعهددولت‌وزمان‌خلافت‌حضرت عرش آشیانی به‌ظهور آمده این‌مسجد وروضه است. بی‌اغراق عمارتی است نهایت عــالی، یمکن که مثل این‌مسجد در هیچ‌بلادی نباشد، عمارتش همه از سنگ درکمال صفا اساس یافته پنج‌لك روپیه از خزانه عامره صرف شده تابه اتمام رسیده وآنکه قطب‌الدین‌خان کوکلتاش محجر دور روضه وفرش‌گنبد وپیش‌طاق مسجد را از سنگ‌مرمر ساخته سوای این است. این مسجد مشتمل است بردودروازه کلان برسمت‌جنوب واقع است. در نهایت ارتفاع و نهــایت تکلف پیش‌طاق در دوازده‌ذرع‌عرض وشانزده‌طول وپنجاه‌ذرع ارتفاع [۲۰۹ب] دارد به‌سی ودوزینه بدبالا باید رفت تابه‌آنجا رسید. ودری دیگر فروتر ازین‌رو به مشرق واقــع است.

طول مسجد از مشرق به‌مغرب باعرض دیوارها دوصدودوازده ذرع است ازآن‌جمله مقصوره بیست‌وپنج‌ونیم ذرع پانزده درپانزده ذرع گنبد میان است وهفت‌ذرع عرض وچهارده‌طول و بیست‌وپنج‌ذرع ارتفاع پیشطاق است وبردو پهلوی این گنبد کلان دوگنبد دیگر خردتر است. ده‌ذرع درده‌ذرع. تتمه ایوان ستون‌دار ساخته‌اند وعرض‌مسجد ازشمال به‌جنوب یکصدوهفتاد ودوذرع است. وبراطراف نودایوان وهشتادوچهار حجره است. عرض حجره چهارذرع و طول پنج‌ذرع و ایوان به‌عرض هفت‌ونیم ذرع وصحن مسجد سوای مقصوره وایوان دریکصد ونه‌ذرع. وطول یکصدوچهل‌وسه‌ذرع عرض است وبالای‌ایوانها ودرو بالای‌مسجد گنبدهای خرد ساخته‌اندکه در شبهای‌عرس وایام متبرك شمع درآن‌میان نهاده، دورآن را به‌پارچه‌الوان می‌گیرند. واز عالم فانوس می‌نمایند. وزیر صحن مسجد را برکه ساخته‌اندکه به‌آب باران مملو می‌سازند. چون فتحپور کم‌آب وبدآب‌است به‌اهل این‌سلسله ودرویشانی‌که پیوسته مجاوران مسجدند تمام‌سال کفایت می‌کند ودرمقابل‌دروازه‌کلان برسمت شمال مایل به‌مشرق روضه شیخ است. میان‌گنبد هفت‌ذرع ودورگنبد ایوان به‌سنگ‌مرمر که پیش آنرا نیز پنجره به‌سنگ‌مرمر ساخته‌اند در غایت تکلف، ومقابل این روضه برسمت‌مغرب به‌اندك فاصله گنبد دیگر واقع است که خویشان وفرزندان شیخ درآنجا آسوده‌اند. ازعالم قطب‌الدین‌خان و اسلام‌خان ومعظم‌خان وغیره که همه به‌نسبت این‌سلسله و مراعات حقوق به‌مرتبه امارت وپایه عالی رسیده بودند چنانچه احوال هریك درجای خویش مذکور شده والحال پسراسلام‌خان که به‌خطاب اکرام‌خان سرافرازی‌دارد صاحب‌سجاده است وآثار سعادتمندی ازوجنات‌احوال اوظاهر [۲۱۰ الف] وخاطر متوجه تربیت او بسیار است.

روز مبارکشنبه نوزدهم عبدالعزیزخان را به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوار سرافراز ساخته به‌خدمت فتح قلعه کانگره واستیصال سورج مل‌کافر نعمت تعیین فرمودم وفیل واسپ وخلعت به‌مشارالیه مرحمت‌شد. ترسون بهادر نیز به‌همان خدمت دستوری یافت. منصب‌او هزارودوصدی‌ذات وچهارصدو پناه سوار مقرر گشت واسپ عنایت‌نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله درکنارتال واقع بود وبه‌غایت جای‌باصفاومقام دلنشین تعریف می‌نمودند. حسب‌الالتماس مشارالیه جشن روز مبارکشنبه بیست‌وششم در آنجا ترتیب یافت وآن رکن‌السلطنه به‌لوازم پای‌انداز وپیشکش پرداخته مجلس عالی آراست وشب بعدازخوردن طعام به‌دولتخانه معاودت واقع‌شد.

روز مبارکشنبه سیوم ماه‌اسفند ارمذ الهی سیدعبدالوهاب بارهه‌که در صوبه گجرات خدمات وترددات ازو به‌ظهور رسیده‌بود به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار سرافرازی یافته

به‌خطاب دلیرخانی فرق عزت برافراشت. روزشنبه دوازدهم به‌قصد شکار امان‌آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و تا روزیکشنبه با اهل محل به‌نشاط شکار مشغول بوده شب مبارکشنبه هفدهم به‌دولتخانه مراجعت واقع‌شد. قضارا روزسه‌شنبه دراثنای شکار عقدمرواریدی ولعلی که نور جهان‌بیگم درگردن داشت گسیخته یکقطعه لعل که به ده‌هزارروپیه می‌ارزید بایك دانه مروارید که هزارروپیه بها داشت گم‌شد. روزگمشنبه هرچند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد. بخاطر رسید که هرگاه نام این‌روز گم‌شنبه باشدپیداشدن آن درین‌روز از محالات‌است به‌خلاف‌آن چون روزمبارکشنبه همیشه برمن مبارك وخجسته آمده‌است به‌اندك‌تفحص قراولان هردورا درآن صحرای بی‌سروبن یافته به‌ملازمت آوردند، واز اتفاقات حسنه [۲۱۰ب] آنکه در همین‌روز فرخنده جشن وزن قمری وبزم بسنت باری آراستگی یافت، و بشارت فتح‌قلعه موو‌شکست سورجمل سیاه‌بخت نیز رسید.

تفصیل این‌اجمال آنکه چون راجه‌بکرماجیت به‌افواج‌منصور بدان حدود پیوست سور جمل برگشته‌روزگار خواست که روزی چند به‌نیتال ویافه درایی بگذراند. مشارالیه که از حقیقت کارآگاه داشت به‌سخن‌او نپرداخته قدم جرأت وجلادت پیش نهاد وآن مخذول‌ـ العاقبت سررشته تدبیر ازدست‌داده نه به‌جنگ صف‌پای همت قلم‌داشت ونه به‌لوازم قلعه‌داری همت گماشت. به‌اندك‌زدوخوردی کس‌بسیاربه‌کشتن داده راه‌آوارگی پیش‌گرفت و قلعه‌موو مهری که‌اعتضاد قوی‌آن برگشته بخت‌بود بی‌محنت وتعب هردو مفتوح گشت وملکی‌که اباعن جد درتصرف داشت بی‌سپرعساکر اقبال‌شد وآن‌سرگشته بادیه ضلالت وادبار بحسال‌تباه پناه به‌کربوه‌های دشوارگذار برده خاك مذلت وخواری بسرفرق روزگارخویش ریخت وراجه بکرماجیت ملك‌اورا پس‌سرگذاشته‌باافواج قاهره بتعاقب‌اوشتافت وچون‌صورت حال به‌مسامع جلال رسید به‌جلد وی این خدمت شایسته نقاره بدراجه مرحمت نمودم وفرمان قضاتـرجمان از قهرمان جلال‌شرف ارتفاع یافت‌که قلعه وعماراتی که ساخته وپرداخته او وپدراو باشد از بیخ وبنیاد برانداخته اثری ازآن برروی‌زمین نگذارد. واز غرایب آنکه سورجمل بـرگشته روزگار برادری داشت جگت‌سنگه‌نام‌چون اورا به‌خطاب راجگی وپایه امارت سربلندساختم وملك بازر وسامان وحشم وخدم بی‌شریك وسهیم بدمشارالیه عنایت نمودم، بجهت مراعـات خاطراو جگت‌سنگه‌راکه بااوسرسازگاری نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده به‌صوبه‌بنگاله فرستاده‌بودم وآن‌بیچاره دورازوطن درغربت‌روزگار بخواری ودشمن‌کامی گـذرانیده انتظار لطیفهٔ غیبی داشت تاآنکه بدطالع [۲۱۱الف] او چنین‌منصوبه نشست و آن بسی‌سعادت تیشه برپای‌خودزد. جگت سنگه‌را به‌سرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلبداشته بـه‌خطاب راجگـی و

منصب هزاری‌ذات و پانصدسوار سرافراز ساخته بیست‌هزار درب مدد خرج از خزانـه عامره عنایت‌شده و کهپوه مرصع مرصع وخلعت واسپ وفیل مرحمت‌نموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم. وفرمان گیتی مطاع عشرف‌صدور یافت که اگر مشارالیه بەرهنمونی طالع‌مصدر خدمات‌شایسته گردد ودولتخواهیهای‌نیك ازو بەظهور رسد دست تصرف اورا درآن‌ملك قوی مطلق دارد.

چون‌تعریف باغ‌نور منزل وعمارتی‌که بەتازگی احداث‌یافته مکرر بەعرض رسیده‌بود. روزدوشنبه بربارگی شوق سوارشده در باغ‌بـوستان سرامنزل‌گزیـدم. و روز سه‌شنبه درآن گلشن دلگشا به عیش و فراغت گذرانیده شب گمشنبه باغ‌نور منزل به ورود موکب مسعود آراستگی یافت. این‌باغیست مشتمل‌برسیصدوسی جریب بەگز الهی‌ودور آنرا دیوارعریض رفیع‌از خشت وآهك ریخته برآورده درغایت‌استحکام ودرمیان‌باغ عمارات عالی ونشیمنگاه بی‌تکلف وحوضهای لطیف ساخته‌شده ودر بیرون‌دروازه چاه کلانی ترتیب یافته که سی‌ودو جفت‌گاومتصل‌آب‌می‌کشند وشاه‌جوئی میان باغ درآمده بەحوضها می‌ریزد وغیرازاین‌چندین چاه دیگر هست که آب‌آنها بەحوضها وچمن‌ها تقسیم‌می‌یابد وبەانواع واقسام فواره وآبشار زینت‌افزوده وتال‌آبی درمیان حقیقی باغ واقع است‌که بەآب باران پرمی‌شود واگر احیاناً درشدت‌گرما آب‌آن روبه‌کمی‌نهد ازآب‌چاه مدد می‌رسانندکه پیوسته لبریز باشد. قریب‌یك لك وپنجاه‌هزارروپیه تاحال صرف این باغ‌شده هنوز ناتمام است ومبلغها بەساختن خیابانهای ونشانیدن نهالها صرف خواهدشد. ونیز قراریافته که تال میان باغ‌را از سرنو حفرنموده راه بەداخل وخارج [۲۱۱ب] آب را بەنوعی استحکام‌بخشند که همیشه برآب باشد وآب آن از هیچ‌راهی بدر نرود ونقصان‌نپذیرد ویمکن که قریب بەدولك روپیه بەهمه‌جهت صرف شود تا بەاتمام‌رسد. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم خواجه‌جهان پیشکش کشید از جـواهـر ومرصع آلات واقمشه وفیل واسپ موازی‌یك‌لك وپنجاه‌هزارروپیه انتخاب‌نموده‌تتمه بەمشارالیه‌عنایت فرمودم تاروزشنبه دران‌گلزار نشاط بەعشرت ونشاط گذرانیده یکشنبه بیست‌وهفتم بـه فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم وحکم‌شد که امرای عظام بەدستور هرسال دولت‌خانه را آئین‌بندی نمایند. روز دوشنبه بیست‌وهشتم بەقدر آشوبی در چشم خود یافتم و چون از غلبه خون بود، فی‌الفور بەعلی‌اکبر جراح فرمودم که فصدکرد ودردم نفع‌آن ظاهرشد وخفت تمام‌یافت وهزارروپیه بەانعام‌او مرحمت‌شد. روزسه‌شنبه بیست‌ونهم مقرب‌خان‌از وطن‌خود آمده سعادت آستان‌بوس دریافت وبەانواع مراحم سرافرازساختم.

نوروزچهاردهم ازجلوس جهان‌افروز

صبح مبارك‌شنبه چهارم‌شهر ربیع‌الاخر سنه هزارو بیست‌وهشت‌هجری، حضرت نیراعظم فروغ بخش‌عالم به‌بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت، وسال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند به‌مبارکی وفرخی آغازشد.

پیشکش شاه‌جهان: در روز مبارك‌شنبه غرهٔ نوروز گیتی‌افروز فرزند اقبالمند شاه‌جهان که غرهٔ وجه مرادات وفروغ جبههٔ سعادات است، جشن‌عالی ترتیب داده منتخب تحت روزگار از نفایس ونوادر هردیار، به رسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید. از آن جمله یاقوتی‌است به‌وزن بیست‌ودو، سرخ خوش‌رنگ وآب‌دار وبه‌اندام، جوهریان چهل‌هزار روپیه قیمت‌نمودند. دیگر لعلی است وزن‌آن سه‌تانگ به‌غایت نفیس، قیمت آن نیزچهل‌هزار روپیه شد. دیگر شش‌دانه مروارید که یکی از آنها یك‌تانك [۲۱۲ الف] و هشت‌سرخ وزن دارد. وکلای آن فرزند درگجرات بیست‌وپنج‌هزار روپیه ابتیاع نموده‌اند وپنج‌دانه مروارید دیگر به‌سی‌وسه‌هزارروپیه، و یك‌قطعه الماس که هژده‌هزارروپیه ارزش آن‌شده و همچنین پردله مرصع باقبضهٔ شمشیرکه درزرگرخانه آن‌فرزند به‌اتمام رسیده؛ واکثر جواهر آن‌را تراشیده نشانیده‌اند. آن‌فرزند نهایت دقت وتصرف طبیعت به‌کاربرده، پنجاه‌هزار روپیه‌قیمت قرار یافت. واز تصرفات آن‌فرزند نقاره‌خانه‌ایست از طلا ونقره. دربن‌تصرف خاصه‌اوست که تاحال به‌خاطرهیچکس نرسیده بود وبی‌تکلف خوب یافته، یك‌جفت نقاره مرسل نواز از طلا ساخته تتمه‌کورکه ونقاره وکرنا وسرنا وغیره آنچه لازمه نقاره‌خانه پادشاهان ذی‌شوکت است تمام را ازنقره ترتیب‌داده درساعت فرخنده مسعود که برتخت مراد جلوس نمودم به نوازش درآوردند. مجموع به‌شصت‌وپنجهزار روپیه برآمده. دیگر تخت‌سواری فیل که اهل زبان حوضه گویند از طلا ساخته به‌سی‌هزار روپیه مرتب گشته. دیگر دوزنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب‌الملك حاکم گلکنده. فیل اول دادالهی نام داشت. چون درنوروز داخل فیلخانه خاصه‌شد نور نوروز نام‌کردم. الحق فیلیست به‌غایت عالی در کلانی وجمال وشکوه هیچ کاستی ندارد. چون درنظرم خوش نمود خود سوار شده درصحن دولتخانه گردانیدم وقیمت این‌فیل هشتادهزار روپیه مقررگشت وبهای شش‌زنجیر دیگر بیست هزار روپیه. ورخوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل نور نوروز آن‌فرزند ترتیب داده داده‌بود به‌سی‌هزار روپیه برآمده وفیل دوم بارخوت نقره‌گذشت، وده‌هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده‌شد، واز پارچه‌های‌نفیس گجرات که کرکراقان آن‌فرزند ترتیب‌داده

فرستاده‌بودند. اگر به‌تفصیل مرقوم گردد بطول می‌انجامد. القصه مجموع پیشکش او چهار لك وپنجاه‌هزار روپیه شد. امید که از عمرودولت برخورد.

روزجمعه دوم شجاعت‌خان عرب ونورالدین‌قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند. روزسیوم داراب‌خان پسر خانخانان؛ روزیکشنبه چهارم‌خان جهان التماس ضیافت‌نمود. ازپیشکشهای‌او یك‌دانه مروارید که به‌بیست‌هزارروپیه خریده‌بود بادیگرنفایس که مجموع‌آن یك‌لك وسی‌هزار روپیه قیمت شد مقبول‌افتاد؛ تتمه به‌مشاراليه بخشیده‌شد. روزدوشنبه پنجم راجه کشنداس وحاکم‌خان،روزسه‌شنبه سردارخان روز گمشنبه‌هفتم مصطفی‌خان وامانت‌خان‌پیشکش گذرانیدند. از هرکدام قلیلی به‌جهت‌سرافرازی آنهاقبول نموده‌شد.

جشن اعتمادالدوله: روز مبارك‌شنبه هشتم مدارالملکی اعتمادالدوله در منزل خود جشن ملوکانه آراسته التماس‌ضیافت‌نموده به‌قبول این‌ملتمس پایه‌قدراو افزوده شد. الحق در آراستن مجلس وافزایش پیشکش نهایت اغراق وتکلف به‌کار برده اطراف تال را تاجایی که چشم کارمی کرد وکوچه‌هایی‌که ازدور ونزدیك می‌نمود به‌اقسام چراغان وفانوس الوان زینت‌بخشیده بود. ازجمله پیشکشهای آن‌مدارالسلطنه تختی‌است ازطلا ونقره در نهایت‌تکلف وتصنع وپایه‌های آن‌را به‌صورت شیر نموده که تخت‌برداشته‌اند ودرمدت سه‌سال به‌اهتمام تمام به‌اتمام‌رسیده؛ وبه‌چهارلك وپنجاه‌هزارروپیه مرتب‌گشته؛ واین‌تخت‌را هنرمند نام فرنگی ساخته که درفنون زرگری وحکاکی وانواع هنرمندی عدیل و نظیرخود ندارد؛ وبغایت‌خوب ساخته واین‌خطاب را به‌اوعنایت‌فرموده‌ام؛ وسوای‌پیشکش‌که به‌جهت من‌آورده موازی یك‌لك روپیه ازمرصع آلات واقمشه به‌بیگمان واهل‌محل گذرانید. بی‌اغراق ازابتدای زمان دولت حضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه تاحال‌که سال‌چهاردهم ازعهد سلطنت این نیازمند است هیچ‌یکی ازامرای عظام چنین‌پیشکشی نکشیده [۲۱۳ الف] الحق اورا به‌دیگران چه‌نسبت. دراین‌روزاکرام‌خان‌پسر اسلام‌خان به‌منصب‌دوهزاری‌ذات وهزارسوار ازاصل واضافه سرافرازی یافت؛ وانی رای سنگدلن به‌منصب دوهزاری ذات وششصدسوار ممتازگشت.

روزجمعه نهم اعتبارخان پیشکش گذرانید؛ وهمدرین تاریخ خان دوران به‌عنایت اسپ وفیل سرافرازشده به‌ایالت ولایت تهتهه رخصت یافت، ومنصب‌او به‌دستور سابق ششهزاری ذات وپنجهزار سوار گشت. روزشنبه دهم فاضل‌خان، روزیکشنبه یازدهم میرمیران، روزدوشنبه دوازدهم‌اعتقادخان، روزسه‌شنبه هژدهم‌تاتارخان وانی‌رای‌سنگدلن، روز گمشنبه چهاردهم میرزا راجه بهاوسنگه پیشکش کشیدند، واز هرکدام آنچه نفاست وتازگی داشت برگزیده تتمه به آنها مرحمت فرمودم. روز مبارك‌شنبه پانزدهم آصف‌خان درمنزل خود که به‌غایت جای بصفا

ودلنشین بود مجلس‌عالی وجشن پادشاهانه‌آراسته التماس ضیافت نمود. ملتمس اورا پایه‌قبول بخشیده بااهل‌محل تشریف برده‌شد؛ وآن رکن‌السلطنه این عطیه را از مواهبت غیبی شمرده، در افزونی‌پیشکش وترتیب‌مجلس عنایت اغراق به‌کار برده‌بود. ازجواهر گران‌بها وزرینه‌های نفیس واقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به مشارالیه عنایت فرمودم. از جمله پیشکشهای اولعلی است به‌وزن دوازده‌ونیم تانك که به‌یك‌لك وبیست‌وپنجهزار روپیه خریده بود وقیمت مجموع پیشکش از آنچه مقبول افتاد یك‌لك و شصت‌وهفت‌هزار روپیه شد. دربن تاریخ خواجه‌جهان به‌منصب پنجهزاری ذات ودوهزاروپانصدسوار سرافراز شد. لشکرخان حسب‌الحکم ازدکن آمده به‌دولت آستان‌بوس سربلندی یافت. چون درخاطر قراریافته که بعداز گذشتن ایام برسات درآغاز خوبیهای هوا به‌مقتضای جل وعلا موکب کیهان نظیر به سیر گلزار همیشه‌بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم [۲۱۳ ب] محافظت ومحارست قلعه وشهر آگره وفوجداری اطراف ونواحی به‌دستوری که خواجه‌جهان داشت به‌لشکرخان مناسب‌دیده اورا به‌نوید این مرحمت ممتاز ساختم. امانت‌خان به‌خدمت داروغگی داغ وگذرانیدن سواران محله خود سرافراز گشت.

روزجمعه شانزدهم خواجه‌ابوالحسن میربخشی، وروزشنبه هفدهم صادق بخشی، و روز یکشنبه هژدهم ارادتخان میرسامان، وروزدوشنبه نوزدهم که جشن روزشرف بود، عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند واز هرکدام آنچه پسند افتاد بجهت سرافرازی آنها پایهٔ قبول یافت. دربن نوروز قیمت پیشکشهایی که بنده‌های درگاه گذرانیدند وبه‌عرض قبول افتاد بیست لك روپیه شد. روزشرف به‌فرزند سعادت‌مند شاهزاده‌سلطان‌پرویز منصب بیست هزاری ذات وده هزارسوار ازاصل واضافه مرحمت نمودم. اعتمادالدوله به‌منصب هفت‌هزاری‌ذات وسوارشرف اختصاص یافت. عضدالدوله را به‌خدمت اتالیقی قرةالعین خلافت شاه‌شجاع امتیاز بخشیدم. امید که به‌عمر طبیعی برسد واز اهل سعادت واقبال باد. قاسم‌خان به‌منصب هزاروپانصدی ذات وپانصدسوار، وباقرخان به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار، سرافراز شدند. چون مهابت‌خان التماس کمك نموده‌بود پانصدسوار احدی به‌صوبه بنگش تعیین فرمودم وغیرتخان‌را که در آن صوبه مصدر خدمات شایسته شده‌بود به‌عنایت فیل وکهپوه مرصع سرافراز ساختم. دربنولا عبدالستارمجموعه‌ای به‌خط خاص حضرت‌جنت‌آشیانی انارالله برهانه مشتمل‌بر بعضی از دعوات ومقدمه از علم تنجیم ودیگر امور غریبه که اکثری را آزموده‌وبه حقیقت وارسیده در آن‌جریده سعادت ثبت فرموده‌اند به‌رسم پیشکش گذرانید. بعداز زیارت خط‌مبارك‌ایشان ذوقی ونشاطی درخود مشاهده نمودم‌که خودرا کم به‌آن‌حال یاددارم به‌غایت الغایت‌محظوظ

گشتم. [۲۱۴ الف] بخدا که هیچ تحفه نادر وجواهر گرانبها پیش‌من به‌آن نمی‌رسد. به جلدوی این‌خدمت‌منصب او ازآنچه درمتخیله او نگذشته‌بود افزوده هزار روپیه انعام‌فرمودم. هنرمند فرنگی که تخت‌مرصع را ساخته به‌انعام سه‌هزار درب واسپ وفیل سرافراز شد.

به‌خواجه‌خان محمود که سالك طریق خواجه‌هاست وخالی از درویشی و نامرادی نمی‌نماید هزارروپیه لطف‌نمودم. لشکرخان به‌منصب‌سه‌هزاری ذات و دوهزار سوار سربلندی یافت. معمورخان به‌منصب‌نهصدی ذات وچهارصدوپنجاه‌سوار وخواجگی ظاهر به‌هشتصدی ذات وسیصدسوار، وسیداحمد قادری‌به‌هشتصدی وشصت‌سوار سرافراز گشتند. راجه‌سارنگدیو به‌منصب هفتصدی ذات وسی‌سوار، میرخلیل‌الله پسرعضدالدوله به‌منصب ششصدی ذات و دوصدوپنجاه‌سوار، فیروزخان خواجه‌سرا به‌منصب ششصدی ویکصدوپنجاه‌سوار، وخدمتخان به‌منصب‌پانصدوپنجاهی ویکصدوسی‌سوار، ومحرم‌خان به‌پانصدی‌ویکصدو بیست‌سوارسرافراز شدند. عرب‌خوافی به‌منصب ششصدی ذات و سیصد سوار، رای بنوالیداس مشرف فیلخانه به منصب ششصدی‌ذات ویکصدوبیست‌سوار، ورای مانیداس مشرف محل به‌منصب ششصدی‌ذات ویکصدسوار سربلندی یافتند. تیهمل وجگمال پسران کشن‌سنگه هرکدام به‌منصب پانصدی ذات ودوصدوبیست‌وپنج‌سوار روزافزون‌خواص پسرراجه سنگرام به‌منصب پانصدی ودوصدو بیست‌سوار امتیاز یافتند. اگر اضافه منصبدارانی که از پانصدی کمتراند نگاشته شود به‌طول می‌انجامد. به‌خضرخان خاندیسی دوهزارروپیه انعام‌شد. روز گم‌شنبه بیست‌ویکم به‌قصدشکار متوجه امان‌آباد گشتم پیش ازآن به‌چندروز حسب‌الحکم خواجه‌جهان و قیام‌خان قراول‌باشی بجهت شکارقمرغه فضای وسیعی‌اختیارنموده بردورآن سراپرده کشیده آهوی‌بسیار از اطراف صحرا رانده به‌درون سرابرده آورده بودند. چون عهدکرده‌ام که بعدازین هیچ‌جانداری را به‌دست‌خود نیازارم بخاطر رسید که همه‌را زنده‌گرفته درمیدان چوگان فتحپورگذاشته‌شودکه هم‌ذوق شکاردریافته‌باشم وآسیبی به‌آنها نرسد. بنابراین‌هفتصدرأس در حضور گرفته به‌فتحپور فرستاده‌شد وچون ساعت‌درآمدن به‌دارالخلافه آگره نزدیك بود به‌راریمان خدمتیه حکم فرمودم که از شکارگاه تا میدان فتحپور دورویه مثل کوچه سراپرده می کشیده باشند وآهوان را ازآن راه رانده به‌میدان فتح‌پور رسانند. قریب به‌هشتصدآهو به‌این‌طریق فرستاده‌شد که مجموع یکهزاروپانصدرأس بوده‌باشد. شب گم‌شنبه از امان‌آباد کوچ‌فرموده دربوستان سرای منزل‌گزیده شده از آنجا شب مبارك‌شنبه بیست‌ونهم به‌باغ‌نور منزل نزول اقبال اتفاق‌افتاد. روزجمعه سی‌ام والده فرزند شاه‌جهان به‌جوار رحمت ایزدی پیوست. روزدیگر خود به‌منزل آن‌فرزندگرامی رفته به‌انواع واقسام دلنوازی وخاطرجویی اوپرسیده همراه خود به‌دولتخانه

آوردم.

روز یکشنبه غره اردی‌بهشت‌ماه الهی به‌ساعت سعادت قرین که منجمان واخترشناسان اختیارنموده‌بودند برفیل خاصه دلیر نام‌سوار شده به‌مبارکی وفرخی بسه‌شهر درآمدم. خلق انبوه ازمرد وزن درکوچه‌وبازار ازدرودیوار فراهم آمده انتظارداشتند. به‌آئین معهود تادرون دوانخانه نثارکنان شتافتم. ازتاریخی که موکب مسعود بااین‌تاریخ سفرعاقبت محمود نهضت فرموده تاحال که قرین سعادت واقبال مراجعت نموده پنج‌سال وهفت‌ماه ونه‌روزاست. درین‌ولا به‌فرزند سلطان‌پرویز فرمان‌شد که چون مدتهای مدید گذشته که از خدمت حضور محروم است وبه‌ادراك سعادت زمین‌بوس مستعد نگشته اگر آرزومند ملازمت باشد به‌موجب‌حکم متوجه درگاه شود. بعداز ورود فرمان مرحمت، عنوان آن فرزند، ظهور این مکرمت را از مواهب غیبی شمرده روی‌امید به‌درگاه سپهر اشتباه نهاد. درین سال به‌فقرا وارباب استحقاق چهل‌وچهارهزار وهفت‌صدوهشتاد و شش بیگه زمین و دودیه دربست از هندوستان و سیصدو بیست‌خروار غله ازکشمیر وهفت‌قلبه [۲۱۵ الف] زمین ازکابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام‌بخشی خیرسگالی نصیب وروزی باد.

از سوانح این‌ایام یاغی‌شدن الهداد پسرجلاله افغان است. تفصیل این‌اجمال آنکه چون‌مهابت‌خان به‌ضبط بنگش واستیصال افغانان دستوری یافت به‌گمان‌آنکه شاید بی‌سعادت دربرابر مراحم ونوازش‌ما مصدر خدمتی تواندشد. التماس نموده همراه برد و چون سرشت این‌کافرنعمتان حق‌ناشناس به‌نفاق وبداندیشی مجبول است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند وبرادر خودرا به‌درگاه فرستدکه به‌طریق یرغمال در حضور باشند وبعداز آنکه پسر وبرادر اوبه درگاه رسید بجهت تسلی ودلاسای اوبه انواع مراحم ونوازش سرافراز ساختم لیکن آنجا که گفته‌اند. بیت

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه   به‌آب زمزم و کوثر سفید نتوان‌کرد

از آن‌تاریخی که به‌آن سرزمین پیوست آثار بیدولتی وحق‌ناشناسی ازوجنات‌احوال او ظاهرشدن‌گرفت، ومهابتخان بجهت‌نظام سرکارسررشته مدارازدست‌نمی‌داد تاآنکه درین‌ولا فوجی به‌سرداری پسر خود برسرطایفه از افغانان فرستاده‌بود اورا همراه ساخت، چون به مقصد پیوستند از نفاق وبداندیشی مومی‌الیه آن یورش‌خاطرخواه به‌انجام نرسید وبیحصول مقصود مراجعت نمودند؛ والهداد بدنهاد به‌توهم آنکه مبادا درین‌مرتبه مهابت‌خان ترك مدار نموده درمقام تحقیق وبازپرس درآمده به‌پاداش کردار خود گرفتار شود پرده‌آزرم از میان برگرفته بغی وحرام‌نمکی را که درین‌مدت پوشیده می‌داشت بی‌اختیار ظاهرساخت. وچون

حقیقت‌حال ازعرضه‌داشت مهابت‌خان به‌مسامع جلال رسید‌حکم‌فرمودم‌که پسراورا با برادرش درقلعه گوالیار محبوس دارند. اتفاقاً پدر این‌بیدولت نیز از خدمت حضرت عرش‌آشیانی گریخته رفته‌بود وسالها [ب ۲۱۵] به‌دزدی وراهزنی روزگار بسر برد تا به‌سزای کردارزشت خود گرفتارشد. امید هست‌که این بیسعادت مخذول العاقبت هم درین‌زودی به پاداش اعمال خویش مبتلا گردد.

روز مبارکشنبه پنجم مان‌سنگه ولد راوت شنکرکه از کومکیان صوبه بهار است به منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافرازی یافت. عاقلخان‌را به‌جهت دیدن محله وتحقیق جمعیت منصبدارانی که به‌خدمت بنگش مقررند رخصت فرمودم وفیلی به‌مشارالیه عنایت‌شد. به‌مهابت‌خان خنجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست‌بیگ مرحمت نموده فرستادم. پیشکش روز دوشنبه به‌محمود آبدار که از زمان شاهزادگی وایام طفولیت به‌لوازم بندگی وخدمتگاری اشتغال دارد انعام مقرر شد. بیژن خویش پاینده‌خان مغول به‌منصب هفتصدی‌ذات وچهارصدو پنجاه‌سوار ممتازگشت. محمدحسین برادر خواجه‌جهان را که به‌خدمت‌بخشیگری کانگره اختصاص دارد منصب ششصدی‌ذات چهارصدو پنجاه‌سوار عنایت نمودم. درین‌تاریخ تربیت‌خان که از خانه‌زادان موروثی این درگاه بود و به یمن تربیت‌من در سلك امرا انتظام داشت ودیعت حیات سپرده خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود وجوانی عیاش طبیعتی بود. تمامی عمر خودرا می‌خواست که به‌فراغت بگذراند. به نغمه هندی بسیار بسیار میل داشت وبدهم نمی‌فهمید. مردی بی‌بدی بود. راجه سورسنگه به‌منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز شد. به‌کرم‌الله ولد علی‌مردان بهادر وباقرخان فوجدار ملتان و ملك محب افغان و مکتوب‌خان فیل مرحمت فرمودم. سید بایزید بخاری که حراست قلعه بهکر وفوجداری آن حدود به‌عهده اوست نیز به‌عنایت فیل سربلندی یافت. امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌انعام خنجر مرصع‌ممتازگشت. به‌شیخ‌احمد هانسی وشیخ‌عبداللطیف سنبلی وفراشخانات خواجه‌سرا و رای کنورچند مستوفی فیل مرحمت نمودم. محمد شفیع‌بخش صوبه پنجاب به‌منصب پانصدی ذات وسیصدسوار فرق‌عزت برافراخت. به‌مونس پسر مهترخان که حراست‌قلعه کالنجر به عهده اوست منصب پانصدی ذات ویکصدوپنجاه عنایت شد.

درین‌تاریخ خبر فوت شاه نوازخان پسر سپهسالار خانخانان سبب گرانی خاطر گشت. در هنگامی‌که آن اتالیق از ملازمت رخصت می‌شد به تأکید تمام فرموده شده بود که چون مکرر به‌مسامع جلال رسیده که شاهنوازخان شیفتهٔ شراب گشته وپیاله به‌افراط می‌خورد اگر درواقع این سخن فروغ صدق دارد حیف باشد‌که درین سن خود را ضایع سازد. باید که

اورا بطور اونگذارد وضبط احوال او به واجبی نماید، واگر خود ازعهده او بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که به حضور طلبداشته به اصلاح حال او توجه فرمائیم. چون به برهانپور رسید شاهنوازخان‌را به‌غایت ضعیف وزبون یافته وتدبیر علاج‌او پرداخت. قضا را بعداز روزی چندصاحب فراش گشته بربستر ناتوانی افتاد. هرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد ودر عین جوانی و دولت درسن سی‌وسه سالگی باجهان جهان نگرانی وحسرت به‌جوار رحمت و مغفرت ایزدی پیوست. از شنیدن این‌خبر ناخوش تأسف بسیار خوردم. الحق خوب خانه‌زادی رشید بود. بایستی دربن دولت مصدر خدمات عمده‌شدی واثرهای عظیم ماندی. اگر چه همه‌را این‌راه در پیش است واز فرمان گیتی مطاع قضا وقدر هیچکس‌را چاره وگریزنی، لیکن به‌این روش رفتن گران می‌نماید. امیدکه از اهل آمرزش باشد.

راجه‌سارنگه‌پورا که از خدمتگاران نزدیك و بنده‌های مزاجدان است نزد آن اتالیق [۱۱۶ب] فرستاده به‌انواع مراحم ونوازش پرسش ودلجوئی فرمودم، و منصب پنجهزاری شاهنوازخان را به‌منصب برادران وفرزندان او افزوده شد. داراب‌خان برادر خرد او را به منصب پنجهزاری ذات وسوار از اصل واضافه سرافراز ساخته وعنایت خلعت وفیل واسب و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم ونزد پدرش رخصت فرمودم‌که اورا به‌جای شاهنوازخان به سرداری صوبه‌برار واحمد نگر مقرر نماید. رحمن داد برادر دیگرش به‌منصب دوهزاری و هشتصدسوار سربلندی یافت. منوچهر پسر شاهنوازخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوار مفتخر گشت. طغرل ولد شاهنوازخان به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار ممتاز شد.

روز مبارکشنبه دوازدهم قاسم‌خان خویش اعتمادالدوله به عنایت علم فرق عزت برافراخت. اسدالله پسر سید حاجی راکه به‌ارادهٔ بندگی وخدمت آمده بود منصب پانصدی ذات ویکصدسوارعنایت‌شد. صدرجهان خویش مرحومی مرتضی‌خان به منصب هفتصدی‌ذات وششصدسوار باخدمت فوجداری سنبل سرافرازی یافت وفیل مرحمت نموده رخصت‌فرمودم. بهارتهه بندیله را بسرمنصب ششصدی ذات وچهارصدسوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد. به سنگرام راجه‌جمونیز فیل مرحمت شد.

در احمدآباد دوتکه مارخور همراه داشتم وچون درسرکار ماده نبود که جفت توان کرد به خاطر رسیدکه اگر بابز بربری که از عربستان خصوص از بندر شهروزفار می‌آرند جفت‌کرده شود اما نتایج آنها به‌چه‌شکل وشمایل بهمرسد. القصه باهفت‌بربری ماده جفت فرموده‌شد وبعداز انقضای مدت‌ششماه در فتحپور هرکدام یك‌بچه آوردند؛ چهارماده وسه‌نر؛

به‌غایت خوش [۲۱۷الف] صورت وخوش‌ترکیب وخوش‌رنگ؛ ودرین‌رنگها آنچه به‌تکه مشابهت ومناسبت دارد، مثل سمند که خطهای سیاه در پشت داشته باشد وسرخ سبز از دیگر الوان خوشتر می‌نماید، واصالت درو بیشتر ظاهر می‌شود واز شوخی ودیگر اداهای مضحك وانواع جست‌وخیز چه نویسد. اداثی چند مشاهده می‌شود که بی‌اختیار خاطر را به تماشای آن رغبت می‌افزاید واینکه درمردم شهرت‌گرفته که مصدر ادای جست‌وخیز بزغاله به واجب نمی‌تواند کشید اینجا یقین شد؛ واگر احیاناً اداهای بزغاله را یك‌طور مـی‌تواند کشید در کشیدن‌اداهای‌غریب وانواع جست‌وخیز وشوخیهای اینشك نیست که به‌عجز اعتراف‌خواهد نمود. از جمله بچه یك‌ماهه بلکه بیست‌روزه نوعی از جاهای مرتفع جسته خود را بـرروی زمین می‌کرد که اگر غیر بزغاله بجهد یك عضوش درست نخواهد ماند. ازبسکه مرا خوش آمد فرمودم که همیشه نزدیك نگـاهدارند، وهرکـدام را نامی مناسب آنهـا نهاده شد؛ و بغایت محظوظم ودر فراهم آوردن تکه مارخور وبز اصیل نهایت توجه دارم، ومی‌خواهم که نتاج اینها بسیار شود ودرمردم انتشار یابد. وبعداز آنکه نتاج آنها را بایکدیگر جفت‌کرده شود ظن غالب آنست‌که نفیس‌تر بهم‌رسد، ویکی از خصوصیات وامتیاز اینها نسبت به‌بزغاله آنکه بزغاله به‌مجرد زائیدن تاپستان به‌دهن نگیرد وشیرنخـورد فریاد واضطراب بسیار ظاهر می‌کند واین به‌خلاف آن اصلا آواز برنمی‌آرد ودر غایت استغناوبی نیازی میباشد. و شاید که گوشت اینهاهم در غایت خوش‌مزگی بوده باشد.

قبل او این فرمان شده‌بود که مقربخان به‌صاحب صوبگی ولایت بهار سرافراز گشته بدان‌صوبه شتابد. مشارالیه خود را به درگاه رسانید که زمین‌بوس نموده متوجه مقصد گردد بنابـراین روز مبارکشنبه دوم خـرداد فیل باتلایر ودواسپ وکهپوه مرصع عنایت نمـوده، رخصت فرمودم وپنجاه‌هزار روپیه به‌رسم مساعدت مرحمت‌شد. وهم دراین [۲۱۷ب] تاریخ سردارخان به خلعت و فیل واسپ سرافراز گشته بجاگیرداری سرکارمنگیر که در ولایت‌بهار وبنگاله برزخ است رخصت یافت. میرشرف وکیل قطب‌الملك که در درگاه بـود رخصت شد وفرزند اقبال‌مندشاه‌جهان برادر افضلخان دیوان خودرا به موافقت او تعیین فرمود. چون قطب‌الملك اظهار اخلاص وارادت‌نموده مکررالتماس شبیه‌کرده بود حسب‌الالتماس مشارالیه شبیه خودرا باکهپوه مرصع وپهول کتاره مرحمت فرمودم وبیست‌و چهارهزار درب و خنجر مرصع و اسپ وخلعت بـه میرشرف مذکور عنایت‌شد. فاضلخان دیـوان بیوتات به منصب هزاری ذات و پانصد سوار امتیاز یـافت. حکیم رکنایه بـه منصب ششصدی و شصت سوار سرافراز شد.

چون درین‌ایام عرس حضرت عرش آشیانی بود پنجهزار روپیه حواله چندی از بنده‌های معتبرشد که به‌فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند. حسن‌علی‌خان را که جاگیردار سرکار منگیر بود به‌منصب دوهزاری ذات و پانصدسوار افتخار بخشیده به‌کومك ابراهیم‌خان فتح‌جنگ صاحب صوبه بنگاله سرافراز فرمودم؛ وشمشیری به‌مشارالیه عنایت شد. چون میرزاشرف‌الدین حسین کاشغری در خدمت بنگش جان‌نثار گشت ابراهیم حسین پسر اورا به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار سرافراز ساختم. در ینولا ابراهیم‌خان فتح جنگ دومنزل کشتی که به‌اصطلاح آن‌ملك کوشه گویند، نشیمنگاه یکی را از طلا ودوم را از نقره ساخته به‌رسم پیشکش ارسال داشته‌بود از نظر گذشت. بی‌تکلف در قسم‌خود فرداعلی‌است. یکی را به‌فرزند شاه‌جهان لطف نمودم. روز مبارکشنبه نهم ساداتخان به‌منصب هزاری ذات وشصت سوارسر بلندی یافت. درین تاریخ عضدالدوله وشجاعت‌خان عرب به‌محال‌جاگیر خودرخصت شدند. روز مبارکشنبه شانزدهم به آصف‌خان کهپوه مرصع مع‌پهلول کناره عنایت فرمودم. چون [۲۱۸ الف] فرزند سعادت‌مند سلطان‌پرویز متوجه درگاه والاشده التماس نادری خاصه نموده بود که در روز ملازمت مبارکی پوشیده سعادت زمین‌بوس دریابد، حسب‌الالتماس او خلعت نادری وچره و فوطه خاصه حواله و کیل شریف آن فرزند شد که نزد او روانه سازد.

روز مبارکشنبه بیست‌وسیوم میرزا والی پسرعمه این نیازمند حسب‌الحکم صوبه از دکن آمده دولت آستانبوس دریافت. پدرش خواجه‌حسن خالدار از خواجه‌زاده‌های نقشبندی است. عم من میرزامحمد حکیم همشیره خودرا به‌خواجه نسبت‌کرده بودند. تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده‌شده؛ حسب ونسبت را باهم جمع داشت، ومدتها حل و عقد سرکارمیرزا به‌قبضهٔ اختیار خواجه بود، ومراعات خاطرخواجه بسیار می‌فرمودند. پیش از شنقارشدن میرزا، ودیعت حیات سپرد. ازو دوپسرماند: میرزا بدیع‌الزمان ومیرزا والی. میرزا بدیع‌الزمان بعد از فوت میرزا گریخته به‌ماوراءالنهر رفت ودوران غربت، مسافر راه عدم‌شد وبیگم بامیرزاوالی به‌درگاه آسمان جاه پیوست وحضرت عرش‌آشیانی مراعات خاطر بیگم بسیار می‌فرمودند. میرزاهم جوان سنجیده آرمیده است وخالی ازمعقولیت وفهمیدگی‌نیست. از علم موسیقی وقوف تمام دارد. درین‌ولا به‌خاطر رسید که صبیه شاهزاده مرحوم دانیال را به میرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا به‌درگاه همین بود. این صبیه از دختر قلیج محمدخان‌است. امیدکه توفیق رضاجوئی وخدمتگاری‌که وسیله سعادتمندی وبرخورداریست نصیب وروزی‌او باد. درین تاریخ سربلندی رای‌که به‌خدمت صوبه دکن معین است به‌منصب

دوهزارو پانصدی ذات وهزارو پانصد سوار سرافراز شد.

در این ایام بعرض رسید که شیخ‌احمد نام شیادی درسرهند دام زرق و سالوس فرو چیده و بسیاری از ظاهرپرستان بی‌معنی‌را صید خودکرده وبه‌هرشهری ودیاری یکی ازمریدان خود را که آئین دکان‌آرای ومعرفت [۲۱۸ب] فروشی ومردم فریبی‌را از دیگران پخته‌تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده است، و ازمزخرفاتی که به‌مریدان ومعتقدان خود نوشته کتابی فراهم آورده مکتوبات نام کرده ودرآن جنگ المهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که به کفر وزده منجر می‌شود. از جمله در مکتوبی نوشته که دراثنای سلوك گذارم به‌مقام ذی‌النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالی و خوش‌صفا از آنجا درگذشتم به‌مقام فاروق پیوستم، واز مقام فاروق به‌مقام صدیق عبور کردم، وهرکدام تعریض درخورآن نوشته واز آنجا به مقام محبوبیت و اصل شدم مقامی مشاهده افتاد به‌غایت منور و ملون، خودرا به‌انوار و الوان منعکس یافتم، یعنی استغفرالله از مقام خلفه درگذشته به‌عالی مرتبت عروج نمودم. و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آنان طولی دارد واز ادب دور است. بنا براین حکم فرمودم که به‌درگاه عدالت آئین حاضرسازند. حسب‌الحکم به‌ملازمت پیوست واز هرچه پرسیدم‌جواب معقول نتوانست سامان نمود وباعدم خرد ودانش بغایت مغرور وخودپسند ظاهر شد. صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تاشوریدگی مزاج و آشفتگی دماغش قدری تسکین‌پذیرد وشورش عوام نیز فرو نشیند. لاجرم به‌انی رای سنگدلن حواله شد که درقلعه گوالیار مقید دارد.

روز شنبه بیست‌وپنجم خرداد فرزند سعادتمند شاهزاده سلطان‌پرویز از اله‌آباد رسیده به‌سجود سده خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت. بعد از ادای رسوم زمین‌بوس بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم. دوهزار مهرود وهزار روپیه به‌صیغهٔ نذر و الماس به‌رسم پیشکش درینوقت گذرانید چون فیلهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت. راجه کلیان زمیندار رتن‌پور را که آن فرزند [۲۱۹الف] حسب‌الحکم فوجی برسراو فرستاده هشتادفیل ویك‌لك روپیه پیشکش‌گرفته همراه به‌درگاه گیتی پناه‌آورده بود، دولت آستان‌بوس یافت. وزیرخان‌دیوان آن فرزند که از قدیمی بنده‌های این درگاه است به‌سعادت کورنش سرافراز شده بیست‌وهشت‌زنجیر فیل از نرو ماده پیشکش گذرانید. از آن‌جمله نه‌زنجیر فیل مقبول افتاد. تتمه به‌مشارالیه عنایت شد. چون بعرض رسید که مروتخان پسر افتخارخان که از خانه‌زادان وتربیت‌یافته‌های این درگاه بود در اقصای بلاد بنگاله باطایفه مگهه جنگ کرده جان‌نثار شد. الهیار برادر اورا به منصب هزاری ذات و

پانصد سوار سرافراز فرمودم وبرادر دیگرش به‌منصب چهارصدی ذات وسوار سربلندی یافت تا بازماندهها پراگنده نشوند.

روز دوشنبه سیوم تیرماه الهی در سواد شهر چهارآهوی سیاه ویك ماده ویك آهو بره به‌یوز شکار شد وچون از پیش‌منزل فرزند سعادتمند سلطان‌پرویز عبور اتفاق افتاد، دوزنجیر فیل دندان‌دار باتلایر به‌رسم پیشکش گذرانید. هردو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم‌شد. روز مبارکشنبه سیزدهم سیدحسن ایلچی برادر کامگار شاه‌عباس فرمان‌فرمای ایران سعادت آستان‌بوس دریافته آن‌برادر گرامی باپیاله آبخوری بلورین که لعل برسرپوش آن نشانده بودند گذرانید. چون از فرط محبت و وداد وخلوص ومودت واتحاد بود سبب ازدیاددوستی وارتباط گشت. ودرین‌روز فدائیخان به منصب هزاری ذات و پانصدسوار سربلندی یافت. نصرالله ولد فتح‌الله شربتچی که محافظت ومحارست قلعه آنبیر به‌عهدهٔ اوست به‌منصب‌هزاری ذات وچهارصدسوار سرافراز شد. روزمبارکشنبه بستم امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌منصب هزارو پانصدی‌ذات وهشتصدسوار ممتاز گردید، وزیرخان را بخدمت دیوانی صوبه بنگاله اختصاص بخشیده اسپ وخلعت وخنجر مرصع مرحمت [۲۱۹ب] فرمودم. به‌میرحسام‌الدین وزیردستخان فیل عنایت‌شد. درین‌تاریخ حافظ حسن ملازم‌خان عالم بامکتوب مرغوب گرامی برادرم شاه‌عباس وعرضداشت‌آن رکن‌السلطنه بدرگاه پیوست وخنجر قبضه دندان جوهردار سیاه ابلق که برادرم به‌خان‌عالم لطف فرموده‌بودند، چون نفاست تمام داشت بدرگاه دیده نشده بود. مرا بسیار خوش آمد. روز مبارکشنبه بیست‌وهفتم میرزا والی به منصب دوهزاری ذات وهزارسوار سربلندی یافت وبیست‌وچهارهزار درب در وجه انعام سیدحسن ایلچی عنایت شد. به‌عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ فیل مرحمت نمودم.

روز مبارکشنبه دوم امردادماه الهی به امتیازخان اسپ عنایت‌شد. عاقلخان به‌منصب هزاری ذات وهشتصدسوار سرافرازی یافت. شب شنبه چهارم امردادماه الهی مطابق پانزدهم شعبان جشن‌شب برات بود، حسب‌الحکم لب دریا وروی کشتیهارا بانواع چراغان واقسام آتشبازی آراسته بنظر درآوردند. الحق عالی چراغانی ترتیب یافته بود بغایت خوش نمود. بمدت ممتد از سیرو تماشای آن محظوظ‌شدم. روز سه‌شنبه بیژن پسر نادعلی میدانی که از خانه‌زادان قابل‌تربیت است، به‌منصب هفتصدی ذات وپانصدسوار امتیاز یافت. به‌خواجه زین‌الدین منصب هفتصدی‌ذات وسیصدسوار مرحمت فرمودم. خواجه‌محسن به‌منصب‌پانصدی ذات ویکصدسوار سرافرازگشت. روز مبارکشنبه نهم بشکار موضع سمونگر رفته شد، وتا روزدوشنبه در آن صحرای دلگشا بسیروشکار خوشوقت بوده، شب‌سه‌شنبه بدولتخانه معاودت

اتفاق افتاد. روز مبارکشنبه شانزدهم پشوتن نبیره ابوالفضل به‌منصب هفتصدی ذات و سیصدو پنجاه سوار سرافرازی یافت. روز مبارکشنبه بیست‌وسیوم به‌سیر [۲۲۰الف] باغ گل‌افشان که برلب آب‌جمنه واقع است رفته‌شد. دراثنای راه باران فروریخت و خوب بـاریده چمن را تازگی و طراوت و نظارت بخشید. اناناس به‌کمال رسیده‌بود. سیر مستوفی کـرده‌شد. از عماراتی‌که مشرف بردریا اساس یافته چندانکه نظرکار می‌کرد غیراز سبزه و آب روانهیچ محسوس نمی‌شد. این ابیات انوری مناسب‌مقام افتاد. ابیات:

روز عیش‌و طرب بستان است　　روز بازار گل و ریحان است
تـوده خـاك عبیر آمیز است　　دامن باد گلاب افشان است
از ملاقـات صبـا روی غدیر　　راست‌چون آژده سوهان است

چون باغ مذکور به‌عهدهٔ تربیت خواجه‌جهان مقرر است، پـارچه‌های زربفت طـرح تازه‌که درین‌ولا از عراق به‌جهت او آورده بودند، به‌رسم پیشکش گذرانید. آنچه پسندافتاد برگزیده تتمه به‌او مرحمت فرمودم. باغ‌راهم ترتیب داده بود. منصب او از اصـل و اضافه پنجهزاری ذات وسه‌هزار سوار حکم‌شد. از اتفاقات غریبه آنکه تاخان عـالـم خنجر قبضه دندان ابلق جوهردار از پیش برادر کامگار عالیمقدار شاه‌عباس فرستاده خاطر به‌حدی‌راغب ومایل‌دندان ابلق شده‌که چندی ازمردم‌صاحب وقوف به‌جانب ایران و توران تعیین فرموده‌ام که در تفحص وتجسس کوشیده ازهرجا وازهرکس به‌هرروش وهرقیمت که بـه‌دست افتد تقصیر نکنند وبسیاری از بنده‌های مزاجدان وامرای ذیشان به‌جهت مجـری خـود پیوسته در در طلب و تفحص می‌باشند. قضارا درهمین شهریکی از مـردم اجنبی بی‌وقت دندان ابلق در غایت لطافت ونفاست به‌فلیلی درسر بازار می‌خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات به آتش افتاده وسیاهی اثر [۲۲۰ب]سوختن است. بعداز مدتی به‌یکی از نجاران سرکـار فرزند اقبالمند شاه‌جهان می‌نماید که یك‌پارچه ازین‌دندان را به‌جهت شـتی (مضراب) باید برآورد وچنان بایدکردکه اثر سیاهی وسوختگی نمانـد. غافل از آنکه سیاهی قـدروقیمت سفیدی افزوده واین خط‌وخال است‌که مشاطه تقدیر به‌پیرایه جمال او نموده. نجار فی‌الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این‌مژده را به‌او می‌رساند کـه چنین جنسی کمیاب وتحفهٔ نادر که خلقی در طلب‌او سرگردانند ومسافتهای بعید طی‌نموده به‌اطراف واکناف بلادشتافته اند مفت ورایگان به‌دست یکی از مردم مجهول افتاده وقدروقیمتش نمی‌شناسد وسهل وآسان ازو توان‌گرفت. مشارالیه به‌موافقت‌او رفته درساعت به‌دست می‌آرد وروز دیگر به‌خدمت آن فرزندمی گذراند. چون فرزند شاه‌جهان بـه‌ملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگـی بسیار

نمود. بعداز آنکه دماغ از نشاط باده آراستگی یافت به‌نظر درآورده بغایت مرا خوشوقت گردانید. ع

ای‌وقت توخوش که وقت ما خوش کردی

چندان دعای‌خیر درحق اوکردم کـه اگر صد یك‌آن بـه‌اجابت مقرون‌گـردد به‌جهت برخورداری ودولت‌او کافی است. درین‌تاریخ بهلیم‌خان نام یکی از نوکران عمده‌عادلخان آمده ملازمت‌نمود. چون‌ازروی اخلاص اختیار بندگی نموده بود به‌مراحم بی‌دریغ‌اختصاص بخشیده، خلعت واسپ شمشیر و ده‌هزار درب انعام شد، و منصب هزاری ذات پـانصد سوار عنایت فرمودم. درین‌ولا عرضداشت خان دوران رسید. نـوشته‌بود کـه آن حضرت ازکمال [۲۲۱الف] مرحمت وقدردانی پیر غلام خودرا با وجود کبرسن وضعف باصره بـه‌حکومت ملك تهتهه سرافراز فرموده‌بودند، چون این‌ضعیف پیر ومنحنی‌شده ودر خود قدرت وقـوت تردد وسواری نمی‌یابد، التماس داردکه ازسپاهیگری معاف نموده در سلك لشکر دعا انتظام بخشند. حسب‌الالتماس اوحکم‌شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سی‌لك دام جمع اصلی اوست ومدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمـور ومزروع شده به‌جهت مدد خرج او مقرر دارند که آسوده ومرفه‌الحال روزگار بسر بـرد و پسر کلان اوشاه محمد نام به‌منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافرازی یافت، وپسر دوم یعقوب‌بیگ به‌منصب‌هفتصدی وسیصدوپنجاه سوار فرق عزت برافراخت. سیوم اسدبیگ به‌منصب سیصدی ذات وپنجاه‌سوار ممتاز گشت.

عزیمت سیرگلزار همیشه بهار کشمیر: روز شنبه غره شهریورماه الهی‌به‌جهت اتالیق جانسپار خانخانان سپه‌سالار امرای عظام‌که به‌خدمت صوبه‌دکن مقررند خلعت‌بارانی مصحوب یزدانی عنایت فرمودم. چون عزیمت سیرگلزار همیشه‌بهار کشمیر درخـاطر تصمیم یافته نورالدین قلی رخصت‌شد که پیشتر شتافته نشیب وفراز پونچ را حتی‌الامکـان اصلاح نماید، ونوعی سازد که عبور چارواهای باربردار ازکریوه‌های دشوار به‌سهولت معبر شود، ومردم محنت وتعب نکشند، وجمع کثیر از عمله و فعله این کار مثل سنگتراش و نجار وبیلدار وغیره بهمراهی او رخصت یافتند وفیلی به‌مشارالیه عنایت شد. شب مبارکشنبه سیزدهم به‌باغ نور منزل رفته تاروز یکشنبه شانزدهم درآن گلشن [۲۲۱ب] نشاط به‌عیش وانبساط گذشت. راجه بکرماجیت بهلیله از ماندن‌پورکه وطن مألوف اوست آمده سعادت آستان‌بوس‌دریافت. فیلی وکلگی مرصع به‌رسم پیشکش گذرانید. مقصودخان به‌منصب هزاری ذات ویکصدوسی سوار سرافراز گشت. روز مبارکشنبه بیستم فرزند شاه‌پـرویز دوزنجیر فیل پیشکش آورد و

داخل خاصه حکم‌شد. به تاریخ بیست‌وچهارم ماه‌مذکور در دولتخانه حضرت‌مریم الزمانی جشن وزن شمسی انجمن‌افروز گشت وسال پنجاه‌ویکم به‌حساب ماههای شمسی به‌فرخی و فیروزی آغاز شد. امید که مدت حیات در مرضیات ایزد جل‌سبحانه مصروف باد. سیدجلال خلف سیدمحمد نبیره شاه‌عالم بخاری‌راکه مجملی از احوال او درضمن وقایع وسفرگجرات مرقوم قلم صدق رقم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتم وماده‌فیلی به‌جهت سواری او با خرج راه عنایت‌شد. شب دوشنبه سی‌ام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه به‌عیار کامل رسیده‌بود در عمارات‌باغ که مشرف بردریای جمن واقع است جشن ماهتابی ترتیب‌یافت، وبغایت مجلس آرمیده وبزم پسندیده گذشت.

غره مهرماه الهی ازدندان ابلق جوهردار که فرزند سعادت‌مند شاه‌جهان پیشکش کرده بود فرمودم که مقدار دوقبضه خنجر ویك‌شصت ازآن بریدند بغایت خوش رنگ و نفیس برآمد. به‌استادپورن وکلیان که درفن خاتم‌بندی عدیل ونظیر خود ندارند حکم شدکه قبضه خنجررا به‌اندامی‌که درین‌ولا پسند افتاده وبه‌طرح جهانگیری شهرت یافته، بسازند وهمچنین تیغه وغلاف‌گیری وبندوبار آن‌را به‌استادانی که هرکدام درفن خود از یکتایان روزگارند فرموده‌شد. [۲۲۲الف] الحق چنانچه خاطر می‌خواست ترتیب یافت. یك‌قبضه خودآن‌طور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود. از جمله هفت‌رنگ محسوس می‌شده بعضی گلها چنان می‌نماید که گوئی نقاش صنع بدکلك بدایع‌نگار از خط‌سیاه بردور آن تحریر کرده. نفس‌الامر آنکه بحدی نفیس است که یك‌نفس نمی‌خواهم از خود جدا سازم؛ واز جمیع جواهر گرانبها که در خزانه است گرامی‌تر می‌دارم. روز مبارکشنبه سیوم به‌مبارکی وفرخی در کمر بستم واستادان نادره‌کارکه در انمام آن نهایت صنعت ودقت به‌عمل آورده کارنامه ظاهر ساخته‌بودند به انعامات سرافراز گشتند. استادپورن بعنایت فیل و خلعت و حلقه طلا به جهت سردست که اهل هند آن‌را کره گویند وکلیان به‌خطاب عجایب دست واضافه وخلعت وپهونچی مرصع وهمچنین هرکدام درخور هنرمندی خود نوازشات یافتند.

چون بعرض رسید که امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌احداد بدنهاد جنگ کرده فوج اورا شکست‌داده بسیاری از افغانان سیاه‌باطن را علف تیغ خون‌آشام ساخته، شمشیر خاصه به‌جهت سرافرازی او فرستاده شد. روز شنبه خبرفوت راجه‌سورجسنگه رسیدکه در دکن به اجل‌طبیعی درگذشت. اونبیره مالدیو است که از زمینداران عمدهٔ هندوستان بود وزمینداری که بارانام دم از تقابل ومساوات می‌زند. این‌است بلکه در یکی از جنگها بررانا غالب آمده واحوال او دراکبرنامه به‌شرح وبسط مذکوراست. راجه سورجسنگه به‌میامن تربیت حضرت

عرش آشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی به‌مراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده ملکش از پدر و جد درگذشت. پسرش گجسنگه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات مالی وملکی خودرا به‌قبضه اختیار او سپرده بود. چون [۲۲۲ب] قابل تربیت ونوازش دانستم اورا به منصب سه‌هزاری ذات ودوهزارسوار اعلم وخطاب راجه وبرادر خردش‌را به‌منصب پانصدی ذات ودوصدوپنجاه‌سوار سرافراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم.

روز مبارکشنبه دهم مهرماه حسب‌الالتماس آصف‌خان به‌منزل او که در کنار دریای جمنه اساس یافته رفته‌شد. حمامی ساخته درنهایت صفا ونفاست بغایت محظوظ گشتم، بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت وبنده‌های خاص به‌ساغرها نشاط وخوشوقت شدند. از پیشکش‌های او آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به‌مشارالیه بخشیدم. قیمت مجموع پیشکش او که گرفته‌شد مبلغ سی‌هزار روپیه بوده باشد. باقرخان فوجدار ملتان بعنایت علم سربلندی یافت. پیش‌ازین حسب‌الحکم ازدارالخلافه آگره تادریای اتك دوطرفه درخت نشانده‌خیابان ترتیب داده‌اند وهمچنین از آگره تابنگاله؛ درین‌ولا حکم‌شد که از آگره تالاهور برسر هرکروه میلی بسازند که علامت کروه باشد وبه‌فاصله سه‌کروه چاه‌آبی، تامترددین آسوده ومرفه الحال آمدورفت نمایند و از تشنگی و تابش آفتاب محنت و صعوبت نکشند. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم مهرماه جشن دسهره ترتیب یافت وبه آئین هند اسپان‌را آراسته به نظر درآوردند وبعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل به‌نظر گذشت.

چون معتمدخان در نوروز گذشته پیشکش نگذرانیده‌بود درین [۲۲۳الف] جشن تخت طلا بایك انگشتری یاقوت ویك‌مرجان ودیگر جزویات‌پیشکش کرده. تخت تغزك ساخته‌شده قیمت مجموع شانزده‌هزار روپیه باشد. چون ازصدق عقیدت واخلاص آورده بود به‌معرض قبول مقرون‌گشت. درین‌روز زبردست‌خان به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار سرافرازی یافت. چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت‌شام به‌مبارکی وفرخی برکشتی نشسته متوجه مقصد گشتم وهشت‌روز درمنزل اول توقف‌شد تامردم به‌فراغ خاطرسامان نموده برآیند. مهابت‌خان از بنگش به داکچوکی، سیب فرستاده بود بسیار تروتازه آمد، لطافت تمام داشت، از خوردنش محظوظ گشتم. باسیب خوب کابل که درهمان‌جا خورده‌شد، وسیب سمرقندی که هرسال می‌آورند طرف نمی‌توان نهاد. درشیرینی ونزاکت وراست‌مزگی هیچ نسبت به‌آنها ندارد. تاحال بااین نفاست و لطافت سیب نشده بود. می‌گویند که دربنگش بالا متصل به شکرندره دهی هست شلوزان نام، درآن دیه سه‌درخت ازین سیب هست وهرچند سعی نمودند، جای دیگر به این خوبی نشده. به‌سیدحسن‌ایلچی برادرم شاه‌عباس ازین سیب

انوش عنایت نمودم تامعلوم گردد که در عراق بهتر ازین می‌شود یانه. عرض کرد که در تمام ایران سیب اصفهان ممتاز است بنهایتش همین‌قدر خواهد بود.

روز مبارکشنبه غره آبان‌ماه الهی به‌زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه رفته فرق نیاز بر آستان ملایك آشیان سوده صدمهر نذر کردم. جمیع بیگمان و اهل محل به‌طواف آن آستان ملایك مطاف استسعاد جسته نذورات گذرانیدند وشب‌جمعه مجلسی عالی آراسته‌شد. ازمشایخ وارباب عمایم وحفاظ واهل نغمه‌بسیاری فراهم آمده وجدوسماع کردند. هرکدام درخور استحقاق واستعداد [۲۲۳ب] آنهـا از خلعت وخرجی وشال عنایت شد. عمارت این روزه متبرکه بغایت عالی اساس یـافته ودرین‌مرتبه باز تصرفات بـه‌خاطر رسید واز آنچه بود بسیار افزود. شب‌سیوم بعداز گذشتن چهارگهری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد وپنج‌ونیم‌کروه به‌راه دریا درنوردیده چهارگهری از روز برآمده بودکـه به‌منزل رسیده‌شد. بعد از دوپهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم. آخرهای روز بـه‌حسن ایلچی بیست‌هزار روپیه انعام شد وخلعت طلادوز باجیقه مرصع وفیل‌مرحمت فرموده، رخصت انعطاف ارزانی داشتم؛ وبه‌جهت برادرم صراحی مرصع که به‌شکل خروس ساخته بـودند و مقدار معتادمن شراب درو میگنجید به‌رسم ارمغان فرستاده شد. امیدکه سلامت به منزل مـراد برسد.

لشکرخان را که به‌حکومت و حراست دارالخلافه آگره اختصاص یافته خلعت واسپ وفیل ونقاره وخنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. اکرام‌خان به‌منصب دوهزاری ذات ویکهزارو پانصدسوار وخدمت فوجداری سرکار میوات سرافرازی یافت. پسر اسلام‌خـان است واو نبیره‌صاحب‌سجاده غفران پناه شیخ‌سلیم است‌که محامد ذات ومحاسن‌صفات ونسبت دعاگوئی ایشان بداین دودمان والا درا‌وراق‌گذشته نگاشتهٔ‌کلك صداقت رقم گشته. درین‌ولا از شخصی که سخن او به‌فروغ صدق آراستگی داشت استماع افتادکه درزمانی که مرا به قدر تکسری وضعفی در اجمیر دست داد پیش از آن که این خبر بـاخرش‌به ولایت بنگـاله رسد روزی اسلام‌خان درخلوت نشسته‌بود ناگاه اورا بیخودی دست می‌دهد. چـون بـه‌خود می‌آید، به‌یکی از معتمدان خویش که بهکن نام داشته واز محرمان اوبوده می‌گوید کـه از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاهنشاهی به‌قدر گرانی دارد و عـلاج آن منحصر [۲۲۴الف] در فداساختن چیزیست بغایت عزیز و گرامی. نخست بـه‌خاطر رسید که فرزندی هوشنگ را فدای فرق مبارك آن حضرت سازم لیکن چون خـردسال بـوده هنوز تمتعی از حیات نیافته وکام دل برنگرفته مرا برحال او رحم آمد وخود را فدای صاحب و

مربی خود کردم. امید که چون از صمیم قلب وصدق باطن است دردرگاه الهی مقبول افتد. فی‌الفور تیروی به‌هدف اجابت رسیده ودرهمان‌زودی اثرضعف وعارضه درخود احساس‌نمود فاما مرض اشتداد همی یافت تا به‌جوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی‌الاطلاق صحت عاجل کامل از شفاخانه غیب به این نیازمند کرامت فرمود. اگرچه حضرت عرش‌آشیانی انارالله‌برهانه بااولاد واخفاد شیخ‌الاسلام توجه مفرط داشتند وهرکدام را درخور قابلیت و استعداد تربیتها ورعایتها فرموده بودند، لیکن چون نوبت سلطنت وخلافت به‌این نیازمند رسید به‌جهت ادای حقوق آن بزرگوار رعایتهای عظیم یافتند، واکثری از ایشان به‌عالی‌مرتبه امارت رسیدند وبه صاحب صوبگیها ترقی وتصاعدی کردند. چنانچه احوال هرکدام در جای خود نگارش یافته. چون درین‌موضع هلال‌خان خواجه‌سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگیست سرای و باغی ساخته بود در آن مقام پیشکش گذرانید به جهت سرافرازی او قلیلی گرفته شد. از این منزل به چهارکوچ در ظاهر متهره ورود موکب مسعود اتفاق افتاد.

روز مبارکشنبه هشتم به‌تماشای بندرابن ودیدن بتخانه آنجا رفته شد. اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی امرای راجپوت عمارات به‌طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افزوده غایتا در درون چندان شب پره و ابابیل دروخانه‌کرده که از بوی‌بد آنها یك نفس بند نمی‌توان کرد. بیت

از بیرون چون‌گورکافر[۲۲۴ب] پرخلل وزدرون قهر خدا عزوجل

درین‌روز مخلص‌خان حسب‌الحکم از بنگاله آمده سعادت آستان‌بوس دریافت وصد مهر وصدروپیه به‌صیغه نذر ولعلی وطره مرصعی به‌رسم پیشکش گذرانید. روز جمعه نهم‌شش لك‌روپیه خزانه جهت ذخیره قلعه آسیر نزد سپه‌سالارخان خانان فرستاده‌شد. دراوراق گذشته به‌تقریبات از کیفیات احوال گسائین جدروپ که دراو جین گوشهٔ انزوا داشت مرقوم‌گشته درین‌ولا او اوجین به‌متهره که از اعاظم معابد هندو است نقل‌مکان نموده برکنار دریای جمنه به‌عبادت معبود حقیقی اشتغال دارد. چون ذوق صحبت او پیرامون خاطر می‌گشت به ملاقات او شتافتم وزمانی ممتد در خلوت بی‌زحمت غیر صحبت داشته‌شد. الحق که وجودش بغایت مغتنم است واز مجلس او محظوظ ومستفید توان شد.

روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین نزدیکی شیری است که آزار و آسیب ازو به‌رعایا ومترددین می‌رسد. فی‌الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیشه را تنگ محاصره نمایند وآخرهای روز خود بااهل محل سوار شدم و چون عهدکرده‌ام که هیچ جانداری را بدست خود نیازارم به‌نورجهان‌بیگم فرمودم که بندوق بیندازد وبا آنکه

فیل از بوی شیر قرار وآرام نمی‌گیرد وپیوسته در حرکت است واز بالای عماری تفنگ‌بی‌خطا انداختن کاری است عظیم مشکل، چنانچه میرزارستم که در فن بندوق‌اندازی بعد از من مثل‌او دوی نیست مکرر چنان شده که سه‌تیر وچهارتیر از بالای فیل خطا کرده ونورجهان‌بیگم تیر اول چنان‌زد که از همان‌زخم تمام‌شد. روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را به ملاقات گسائین جدروپ رغبت‌افزود. بی‌تکلفانه بـه‌کلبه او شتافته صحبت داشته‌شد. سخنان بلند در میان آمد. [۲۲۵الف] حق جلال وعلا غریب توفیقی کرامت فرموده، فهم‌عالی وفطرت‌بلند ومدرکه تند را بادانش خدا داد ودل از تعلقات آزاد وجمع ساخته پشت‌پا بـرعالم ومافیها زده، در گوشهٔ تجرید مستغنی وبی‌نیاز نشسته، از اسباب دنیوی نیم گز کهنه کرباس کـه ستر عورت شود و پارچهٔ سفالی که دم آبی توان خـورد اختیار نمـوده در زمستان وتابستان و برسات‌عریان وسروپا برهنه بسرمی‌برد وسوراخی‌که به‌صدمحنت وشکنجه توان گنجید وارله درآمد به‌نوعی تنگ که طفل شیرخوار به‌زحمت توان برآورد بجهت بودن قـرارداده. این دوسه‌بیت حکیم سنائی علیه‌الرحمه مناسب حال افتاده. ابیات:

داشت لقمان یکی کریجی تنگ — چون گلـوگاه نای وسینه چنگ
بوالفضولی سؤال‌کـرد از وی — چیست این‌خانه‌شش‌بدست دوپی
بادم‌گـرم و چشم گـریان پیر — گفت هذا لمـن یمـوت کثیر

روز کمشنبه چهاردهم باز به‌ملاقات گسائین جدروپ رفته ازو وداع شدم. بـی‌تکلف جدائی از صحبت‌او برخاطر حقیقت گزین‌گرانی نمود. روز مبارکشنبه پانزدهم کوچ‌فرموده دربرابر بندرابن منزل گزیدم. درین‌منزل فرزند سعادتمند شاه‌پرویز رخصت شده به اله‌آباد ومحال‌جاگیرخود شتافت ارادهٔ‌خاطر چنان بود که او درین یورش‌به‌سعادت همراهی‌اختصاص یابد. چون پیش ازیـن اظهار پـریشانی نمود نـاگزیر به جدائی او رخصت دادم و اسپ قپچاق وکمر خنجر ابلق جوهردار وشمشیر خاصه وسپر خاصه مرحمت شد. امیدکـه باز به زودی وخوبی دولت حضور یابد.

چون مدت حبس خسرو به طول انجامیده‌بـود به‌خاطر صواب‌اندیش رسید کـه بیش ازین اورا محبوس‌داشتن واز سعادت خدمت محروم گذاشتن از مرحمت دور است؛ لاجرم‌به حضور طلبیده حکم کرنش‌کردم ومجدداً لغزش جرایم او به‌زلال‌عفو شست‌وشو یافت وغبار [۲۲۵ب] خجالت وزلات از ناصیهٔ او زدوده‌شد. امیدکه توفیق رضاجوئی وسعادت بندگی نصیب وروزی او باد. روز جمعه شانزدهم مخلص‌خان را که به‌جهت خدمت دیوانی سرکار فرزند شاه‌پرویز طلبیده‌بودم در خدمت آن‌فرزند رخصت یافت ومنصب‌او بـه‌دستوری که در

بنگاله داشت به هزاری ذات و هفتصد سوار مرحمت نمودم. روز شنبه هفدهم مقـام شد. درین منزل سیدنظام پسر میران صدرجهان که به‌فوجداری سرکـار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت. دوه زنجیر فیل وچند دست جانورشکاری پیشکش گذرانید یـك زنجیر فیل ودو دست بازگرفته شد. روز یکشنبه نهم کوچ اتفاق افتاد. درین‌ولا دارای ایران مصحوب پری‌بیگ میرشکار یك‌دست شنقار خوش‌رنگ فرستاده‌بود ویك‌دست‌دیگر به‌خان عالم داده و مشارالیه باشنقار شاهی که به‌درگاه ارسال داشته فرستاده آن خـود در راه ضایع مـی‌شود و شنقار شاهی نیز از غفلت میرشکار به‌چنگ گربه می‌افتد. اگرچه زنـده به درگاه رسانیدند لیکن پرهای‌پیش نماند و تلف‌شد. چه نویسم از حسن ورنگ این‌جانور؛ خالهـای سیاه، و هر بال وپرو پشت وپهلو بسیار خوشنما بود وچون خالی ازغرایب نبود به استاد منصور نقاش که به‌خطاب نادرالعصر سرافراز هست فـرمودم که شبیه آن را کشیده نگـاه‌دارد. دوهزار روپیه به‌میرشکار مذکور انعام نموده رخصت مراجعت فرمودم.

تعویض اوزان: در عهد دولت حضرت عـرش آشیانی انارالله برهـانه وزن سیر سی‌دام بود. چون نوبت سلطنت به‌این نیازمند رسید، حکـم‌شد کـه وزن سیر سی‌وشش دام باشد، ومقرن این‌حال بخاطرگذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا بایدکـرد. روی آنکه به دستور سابق سی‌دام باشد روزی گـائن حدروپ به‌تقریبی گفت که در کتاب بید که احکام دین هنود [۲۲۶الف] آنجا ثبت است وزن سیر راسی وشش‌دام نوشته‌اند. چون از اتفاقات غیبی حکم شما باآنچه در کتاب ماست مطابق افتاد اگـر همان سی‌وشش دام مقرر فـرمایند بهتر خواهد بود. حکم‌شد که بعداز این در تمام ممالك سی‌وشش دام معمول باشد.

روز دوشنبه نوزدهم کوچ‌شد. راجه بهاوسنگه را به‌کومك لشکر دکـن تعیین فرموده اسپ وخلعت مرحمت نمودم. ازین‌تاریخ تا یکشنبه بیست‌وهشتم پی‌در پی کـوچ واقـع شد. روز مبارکشنبه بیست‌ونهم دارالبرکت دهلی به ورود موکب اقبال آراستگی یـافت. نخست بافرزندان واهل‌محل به زیارت روضهٔ منوره حضـرت جنت عـرش‌آشیانی انـارالله برهانه شتافته نذورات گذرانیده‌شد؛ وز آنجا به‌طواف روضه متبرکه سلطان‌المشایخ شیخ‌نظام‌الدین چشتی رفته استمداد وهمت نمودم و آخرهای‌روز به‌دولتخانه که درسلیم‌کده ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد. وروز جمعه سی‌ام مقام‌شد. چون درین‌مدت شکارگاه پرگنه پالم‌را حسب‌الحکم حافظت نموده بودند وبعرض رسید که آهوی بسیار جمع شده روز شنبه غره آذرماه الهی به‌عزم شکاربوز سواری نموده‌شد. آخرهای روز دراثنای شکار ژالـه به‌افراط بارید در کلانی مقدار سیبی بود. هوارا بغایت سردساخت. درین روزسه آهو گیرانده‌شد.

روز یکشنبه دوم، چهل‌وشش آهو شکار کردم. روز دو شنبه سیوم بیست‌وچهار آهـو به‌یوز گیرانیده شد ودوآهو فرزند شاه‌جهان به بندوق‌زد. روز سه‌شنبه‌چهارم پنجاه‌آهو گیرانده شد. چهارشنبه پنجم، بیست‌وهفت آهو شکارشد. روز مبارکشنبه ششم سید بهوه بخـاری که به‌حکومت وحراست‌دارالملك دهلی اختصاص داشت سه‌زنجیر فیل وهژده رأس اسپ ودیگر جزویات به‌رسم پیشکش گذرانید. یك‌زنجیر فیل و دیگـر جزویـات مقبول افتاد. تتمه به‌او بخشیدم. هاشم خوشی فوجدار بعضی از پرگنات میوات بـه‌سعادت آستان‌بـوس سرافرازی [۲۲۶ب] یافت. تاروز مبارکشنبه سیزدهم در حدود پالم به‌شکاریوز مشغول بوده، در عرض دوازده روزچهارصدو بیست‌و شش آهـو گیرانده. به‌دهلی مراجعت واقع شد. درخـدمت حضرت عرش‌آشیانی شنیده‌بودم که آهوئی‌را که از چنگ یوز خلاص سازند باآنکه آسیبی از دندان وناخن به‌اونرسیده باشد زنده‌ماندن از محالات است. دریـن‌شکار بـه‌جهت مزید احتیاط چند آهوی خوش‌صورت قوی‌جثه را پیش‌از آنکه زخمی از دندان وناخن‌آنها رسد خلاص ساخته، فرمودم که حضور نگاه داشته نهایت محافظت وتیمارداری به‌کار برند تایك شبانروز به‌حال خود بوده آرام قرارداشتند. روز دوم تغییر فاحش در احوال آنهـا مشاهده رفت. از عالم مستان دست‌وپارا بیجا و بی‌قانون انداخته می‌افتادند و برمـی‌خاستند هرچند تریاق فاروق ودیگر دواهای مناسب داده‌شد تأثیر نکرد تایك‌پاس بهاین کیفیت گذرانیده‌جان دادند. دربن‌تاریخ خبر ناخوش رسید که پسرکلان فرزند شاه‌پرویز درآگـره ودیعت حیات سپرد. چون کلانك شده بود آن فرزند نهایت تعلق ودلبستگی داشت ازین سانحه دلخـراش بغایت متأثر وآزرده‌خاطر گشته اضطراب وبیطاقتی بسیار ظاهر ساخته است. به‌جهت دلنوازی وخاطرجوئی او عنایت نامه‌ها فرستاده این نامـور درونی اورا بـه مرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم. امیدکه حق جل وعلا صبروشکیب کرامت کناد که درین قسم قضایا بهتر از تحمل وبردباری یاری وغمخواری نمی‌باشد.

روز جمعه چهاردهم بـه‌التماس آغای آغاها بـه‌منزل او رفته شد. او را نسبت سبقت خدمت‌وطریقه بندگی وموروثی به‌این دودمان رفیع‌الشأن ثابت است، وحضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه در هنگامی که مرا کتخدا ساختند آغای آغاهـا را از همشیره مـن شاهزاده خانم گرفته به‌خدمت محل من مقرر فرمودند. ازان تاریخ سی‌وسه‌سال [۲۲۷الف] است که در خدمت من می‌باشد وخاطر ایشان را بغایت گرامی می‌دارم؛ وایشان نیز به‌اخلاص خدمت سلسلهٔ‌ما کرده‌اند، وهیچ‌سفری ویورشی به‌اراده واختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند. چون کبرسن ایشان را دریافت التماس نمودندکه اگرحکم شود در دهلی اقامت گزیده

آنچه از عمر باقی‌مانده باشد به‌دعاگوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده از آمدوشد محنت وصعوبت می‌کشم. واز سعادتمندی ایشان آنکه بـه‌حضرت عرش آشیانی همسال واقع شده‌اند. مجملا آسودگی ایشانرا منظور داشته حکم فرمودم که درد‌هلی توقف نمایند ودر آنجا به‌جهت خود باغی وسرای ومقبره ساخته‌اند ومدتی است که به‌تعمیر آن مشغول‌اند. القصه مراعات خاطر آن قدیم‌الخدمت مطمح نظرداشته وبه‌منزل ایشان رفته‌شد وبه سیدبهوه حاکم‌شهر تأکید فرمودم که درلوازم خدمتگاری وپاس خاطرایشان چنان تأکید نماید ازهیچ رهگذر غبار کلفتی برحواشی خاطر ننشیند. درین‌تاریخ راجه‌کشنداس به‌منصب دوهزاری ذات وسیصدسوار از اصل واضافه سربلندی یافت. چون سیدبهوه خدمت‌فوجداری دهلی را چنانچه باید به‌تقدیم رسانیده بود ومردم آن‌حدود ازحسن سلوک اونهایت رضامندی داشتند به‌دستور سابق محافظت ومحارست شهر دهلی و فوجداری اطراف‌آن به‌مشارالیه مقرر فرموده به‌منصب‌هزاری ذات وششصدسوار از اصـل واضافـه سرافراز ساخته فیل مـرحمت فرموده رخصت نمودم. روزشنبه پانزدهم میرزاوالی‌را به‌منصب دوهزاری وهزارسوار وعنایت علم وفیل امتیاز بخشیده به‌صوبه دکن تعیین فرمودم.

ملاقات باشیخ‌عبدالحق‌دهلوی: شیخ‌عبدالحق‌دهلوی کـه از اهل فضل و ارباب سعادت است درین‌آمدن دولت ملازمت دریافت. کتابی تصنیف نموده‌بود مشتمل براحـوال مشایخ هند، به‌نظر درآورد. خیلـی زحمت کشیده، مدتهاست که درگـوشهٔ دهلی بـه‌وضع توکل وتجرید به‌سر می‌برد. مرد گرامی‌است. صحبتش بیذوقی نیست. به‌انواع مـراحم و دلنوازی فرموده رخصت کردم. روز یکشنبه شانزدهم از دهلی کـوچ کـرده شد. روز جمعه بیست‌ویکم به‌پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد. پرگنه مذکور وطن مالوف مقرب‌خان است. آب وهوایش معتدل است وزمینش قابل. مقربخان در آنجا باغات و عمارات ساخته. چون مکرر تعریف باغ او به‌عرض رسیده بود خاطر را به‌سیر آن رغبت افزوده روز دوشنبه بیست‌ودوم بااهل حرم ازسیرآن‌باغ محظوظ گشتم. بی‌تکلف باغی است بغایت عالی ودلنشین آنچه دیوار پخته بردور آن کشیده وخیابانهارا فرش بسته یکصدوچهل بیگهه است؛ ودرمیان باغ حوض ساخته است؛ طول دویست‌وبیست ذرع، عرض دویست‌ذرع. ودرمیان حوض صفه ماهتابی بیست‌ودوذرع مربع وهیچ‌درخت گرمسیری وسردسیری نیست که در آن باغ نباشد. از درختهای میوه‌دار که در ولایت می‌شود حتی نهال پسته سبزشده، سروهای خوش‌قد به‌اندام دیده‌شد که تاحال‌بداین‌خوبی ولطافت سرو به‌نظر درنیامده. ازمردم راست‌قول شنیده شد که در ولایت‌هم بهتر ازین کم‌سروی به‌نظر درآمده باشد. فرمودم که سروها را بشمارند، سیصد

درخت به‌شمار آمد. دراطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته وهنوز درکارند.

روز دوشنبه بیست‌وچهارم خنجرخان که حراست قلعه احمدنگر بـه‌عهده اوست به منصب دوهزارو پانصدی ذات وهزارسوار سرافرازی یافت. سربلندی رای به‌منصب دوهزارو پانصدی ذات و هـزارو ششصد سوار ممتاز گشت. روز گمشنبه بیست‌وششم حضرت واهب‌ـ العطایا فرزند اقبالمند شاه‌جهان را پسری از صبیهٔ آصف‌خان کرامت فرمود. هزارمهر نذر گذرانیده التماس نام‌نمود. امیدبخش‌نام‌کردم. امید که قدمش برین دولت [۲۲۸الف]مبارك وفرخنده باد. روزمبارکشنبه بیست‌وهفتم مقام‌شد. درین چندروز از شکـار جرز و تـوغذری محظوظ بودم. جرزبور را فرمودم که وزن‌کـردند، دوسیر ویك‌پاو جهانگیری بـرآمده ابلق دوسیرونیم‌پاو وتوغذری کلان یك‌سیر سوای از جرزبور کلانترشد.

روز مبارکشنبه پنجم‌دی‌ماه الهی درمقام اکبرپور ازکشتی برآمده به‌راه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد. ازآگره تامنزل مذکور که دردوکروهی برگنه بـوریه واقع است یکصدوبیست‌وسه‌کروه هست. به‌راه دریا که نودویك‌کروه به‌راه خشکی است. به سی‌وچهار کوچ وهفده مقام طی‌شد وسوای این‌هفته دربرآمدن شهر ودوازده روز درپالم به‌جهت شکار توقف نموده بودم‌که همگی هفتاد روز باشد. درین تـاریخ جهانگیرقلی‌خان از بهـارآمده دولت زمین‌بوس دریافت وصدمهر نذر وصدروپیه به‌رسم نذر گذرانید. از مبارکشنبه گذشته تاگمشنبه یازدهم پی‌درپی‌کوچ واقع‌شد. روز مبارکشنبه دوازدهم ازسیرباغ‌سرهند خوشوقت گشتم. اگرچه از باغهای قدیم است و درختهای ساحل رسیده دارد و طراوتی که پیش‌ازین داشت نمانده، معهذا غنیمت است. خواجه ویسی که از زراعت وعمارت صاحب‌وقوف است محض به‌جهت مرمت این باغ اورا کروری سرهند ساخته، پیش ازساعت‌کوچ ازدارالخلافه آگره رخصت فرموده‌بودم. بقدر ترتیب ومرمت نموده. مجدداً تأکید کـرده شد کـه اکثر درختهای کهنه بی‌طراوت را دورساخته نهالهای تازه بنشاند وغرق‌بندی‌را از سرنو صفا داده عمارتهای قدیم‌را تعمیر نماید. ودیگر عمارات از حمام وغیره در جاهای مناسب حکـم شد که اساس نهد. درین تاریخ دوست‌بیگ که از کومکیان عبدالله‌خان است به‌منصب هفتصدی ذات وسیصدوپنجاه‌سوار سرافرازی یافت. مظفرحسین پسر وزیر خان به‌منصب هشتصدی‌ذات وسیصدسوار ممتاز [۲۲۸ب]گشت. شیخ‌قاسم به‌خدمت‌صوبه‌دکن رخصت‌شد. روزمبارکشنبه نوزدهم حسب‌الالتماس فرزند سعادتمند شاه‌جهان به‌منزل او تشریف ارزانی فرمودم به جهت ولادت فرزندی که حق جل‌سبحانه کرامت فرموده جشن عالـی آراسته پیشکش کشید. ازان جمله شمشیر نیمچه یکه‌آویز که کاروندیك است وقبضه وبندو بارآن از نیلم فرنگ تـراش

ترتیب یافته. الحق پاکیزه ومطبوع ساخته شده. دیگر فیلیست که راجه بکلانـه در برهانپور به‌آن‌فرزند گذرانیده‌بود. چون خوش‌صورت و خوش‌فعل است داخل فیلان خاصه حکم‌شد و مجموع قیمت پیشکش او آنچه قبول افتاد یك‌لك وسی‌هزارروپیه شد. وقـریب به‌چهل‌هزار روپیه به‌والده‌ها و ولی‌نعمتهای خود گذرانیده.

درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بهکر یك‌رأس رنگ که در خـردی از کوه‌آورده، درخانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود. به‌نظر گذشت. بغایت خوش آمد. از قسم مارخورو قوچ‌کوهی بسیار دیده شده که درخانه پرورش یافته اما رنگ به‌نظر درنیامده بود. فرمودم که بابز برابری یکجا نگاه‌دارند تاجفت شود ونتایج بهم‌رسد. بی‌تکلف نسبتی به‌مار خور و قچقار نـدارد. و سید بـایزید به‌منصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرافراز شد. روز دوشنبه بیست‌وسیوم مقیم‌خان را به‌خلعت واسپ وفیل رکهپوه مرصع سرافرازساخته به‌صوبه بهارتعیین فرمودم. روزشنبه بیست‌وهشتم برلب‌آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاه‌جهان ترتیب یافت وهمدرین روز راجه بکرماجیت که به‌محاصره قلعهٔ کانگره اشتغال دارد به‌جهت عرض بعضی مستدعیات حسب‌الحکم به‌درگاه‌آمده سعادت‌آستانبوس دریـافت و روز دوشنبه سی‌ام فرزند شاه‌جهان به‌جهت دیدن‌عمارات دولتخانه کـه به‌تازگی احـداث یافته ده‌روز رخصت‌گرفته به‌لاهور شتافت. وراجه بکرماجیت به‌عنایت‌خنجر خاصه وخلعت اسپ سرافراز گشته به‌خدمت محاصره کانگره مراجعت نمود.

روزکمشنبه دوم [۲۲۹الف] بهمن‌مـاه الهی بـاغ کـلانور به ورود موکب مسعود آراستگی یافت. درین‌زمین حضرت عرش‌آشیانی برتخت خلافت جلوس فـرموده‌اند. چون خبر نزدیك‌شدن خان‌عالم به‌درگاه رسید هرروز یکی از بنده‌هارا به‌جهت سرافـرازی او به رسم استقبال فرستاده به‌انواع و اقسام مراحم ونوازش پایه عزت ومنزلت او افزودم و عنوان فرامین را به‌مصرعی یا بیتی بدیههٔ مناسب مقام زینت بخشیده به‌عنایتهای سرشار مخصـوص ساختم. از جمله یك‌مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بزبان قلم‌آمد. بیت.

به‌سویت فرستاده‌ام بوی خویش — که آرم ترا زودتر سوی خویش

روز مبارکشنبه سیوم درین باغ کلانورخان عالم به‌سعادت آستانبوس سرافرازی‌یـافته صدمهر وهزارروپیه به‌صیغهٔ نذر آورد و پیشکشهای خـود را به‌مرور خـواهدگذرانید. زینل بیگ‌ایلچی برادرم شاه‌عباس بـامراسله شاهی ونفایس آن‌دیارکـه به‌رسم سوغـات ارسال داشته‌اند متعاقب می‌رسد. از عنایت ومرحمتی که برادرم به‌خان عالم می‌فرموده‌اند اگر به تفصیل مرقوم‌گردد حمل براغراق خـواهد شد. همواره درمحاورات خـان‌عالم خطاب می‌—

کرده‌اند ولحظه‌ای از خدمت خود جدا نمی‌داشتند وبه‌حسب اتفاق اگر روزی یاشبی در خانه خود خواستی بسر برد بی‌تکلفانه به‌منزل او تشریف برده بیش از پیش اظهار مرحمت می‌فرمودند. روزی در فرح‌آباد شکار قمرغه طرح افگنده به‌خان عالم حکم تیراندازی فرمودند. مشارالیه ازراه ادب‌کمانی بادو تیر پیش‌آورده شاه پنجاه‌تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند. قضارا ازین تیرها پنجاه‌تیر شکار می‌رسد ودوتیرخطا می‌شود. آنگاه به چندی از ملازمان اوکه درمجالس و محافل راه داشتند حکم تیراندازی می‌فرمایند. اکثری خوب می‌اندازند. ازجمله محمدیوسف قراول تیری‌زده که از دوخوك پران گذشته واستادهای بساط قرب بی‌اختیار آفرینها کرده‌اند؛ ودرهنگام رخصت‌خان عالم‌را درآغوش عزت‌گرفته التفات بسیار اظهار نمودند وبعداز آنکه ازشهر برآمده بسازبه [۲۲۹ب] منزل او تشریف برده عذرها خواسته وداع کرده‌اند. واز نفایس ونوادر روزگارکه خان‌عالم آورده الحق از تائیدات طالع‌او بودکه چنین تحفه به‌دست‌او افتاده مجلس جنگ صاحب‌قران است بالتمش. خان وشبیه آن‌حضرت واولاد وامجاد وامرای عظام‌که دران جنگ سعادت همراهی اختصاص داشتندکشیده ونزدیك به‌هرصورتی نوشته‌که شبیه‌کیست. واین مجلس مشتمل است بردویست وچهل‌صورت، و مصور نام‌خودرا خلیل‌میرزای شاهرخی نوشته وکارش به‌غایت پخته وعالی است وبقلم استادبهزاد مناسبت ومشابهت تمام‌دارد. اگر نام مصور نوشته نبودی گمان‌می‌شد که کار بهزاد باشد. وچون به‌حسب تاریخ‌او پیشتر هست اغلب‌ظن آن‌که بهزاد ازشاگردان اوست وبه‌روش او مشق‌کرده واین‌گرامی تحفه ازکتابخانه علیین آشیانی شاه اسمعیل ماضی ویا ازشاه‌طهماسب به‌سرکار برادرم شاه‌عباس انتقال یافته. صادق نام کتابدار ایشان دزدیده به‌دست شخصی فروخته، قضارا در صفاهان این مجلس به‌دست خان‌عالم می‌افتد وبه‌شاه نیز خبرمی‌رسد که او چنین تحفه به‌هم‌رسانیده و به‌بهانهٔ تماشا ازو طلب می‌فرمایند. خان‌عالم هرچند خواست که به‌لطایف‌الحیل بگذراند چون مکرر به مبالغه اظهار فرمودند ناگزیر به خدمت ایشان فرستاد. شاه به‌مجرد دیدن شناخته‌اند. روزی چند نزدخود نگاهداشته غایتاًچون توجه خاطر مارا به‌امثال این‌نفایس می‌دانند که درچه‌مرتبه است وازخواستن نیز در کلی و جزئی بحمدالله‌که مضایقه نیست حقیقت‌را به‌خان‌عالم ظاهر ساخته‌باز به‌مشارالیه‌لطف نمودند. در وقتی که خان‌عالم را به‌عراق می‌فرستادم بشنداس‌نام مصوری‌راکه درشبیه‌کشی ازیکتایان روزگاراست همراه داده‌بودم‌که شبیه شاه وعمده‌های دولت ایشان‌را کشیده بیارد. شبیه‌اکثری را کشیده بود. به‌نظر درآورد. خصوصاً شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب‌کشیده بود. چنانچه ما به‌هرکس از بنده‌های ایشان نمودم، [۲۳۰الف] عرض کردند که بسیار خوب

کشیده بود. همدرین تاریخ قاسم‌خان بادیوان و بخشی لاهور دولت زمین‌بوس دریافتند. بشنداس مصور به‌عنایت فیل‌سرافرازشد.

باباخواجه که از کومکیان صوبه قندهار است به‌منصب هزاری‌ذات وپانصدوپنجاه سوار ممتاز گشت. روزسه‌شنبه هشتم مدار المهامی اعتمادالدوله لشکر خود را نشان داد. با آنکه ضبط صوبه پنجاب به‌عهده وکلای ایشان مقرر است ودر هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار به‌نظر درآوردند. چون وسعت ملك کشمیر آن‌قدر نیست که محصولش به‌جمعی که همواره ملازم موکب اقبالند وفاکند و از طنطنه نهضت رایات عالیات نرخ غلات وحبوبات به‌تغییراعلا رسیده‌بود به‌جهت رفاهیت عامه خلایق حکم‌شد که بنده‌هایی که در رکاب‌اند سامان‌مردم خود نموده ومعدودی که ناگزیر باشد همراه گرفته تتمه را به‌محال جاگیرخودها رخصت نمایند؛ وهمچنین در تخفیف‌دادن چارواها و شاگرپیشه نهایت تأکید واحتیاط مرعی دارند. روز مبارکشنبه دهم فرزند اقبالمند شاه‌جهان ازلاهور آمده سعادت قدمبوس دریافت. جهانگیرقلی‌خان را به‌خلعت واسپ وفیل سرافراز ساخته بابرادران و فرزندان به صوبه دکن رخصت فرمودم. درین تاریخ طالبا به‌خطاب ملك‌الشعرایی خلعت امتیاز پوشید. اصل او از آمل است. یك‌چندی بااعتمادالدوله می‌بود، چون رتبه سخنش از همگنان درگذشت در سلك شعرای پای‌تخت منتظم گشت و این چندبیت ازوست. ابیات

زغارت چمنت بربهار منتهاست — که گل به‌دست‌توازشاخ‌تازه‌ترماند

*

لب ازگفتن چنان بستم که گویی — دهان برچهره زخمی بود به شد

*

عشق در اول و آخر همه ذوقست و سماع
این شرابیست که هم پخته وهم‌خام خوش‌است

*

گر من بجای جوهر آئینه بودمی — بی رونما ترا به توکی می نمودمی

*

دو لب دارم یکی در می‌پرستی — یکی در عذرخواهیهای مستی

روز دوشنبه [۲۳۰ب] چهاردهم حسینی پسر سلطان‌قوام رباعی گفته گذرانید.

رباعی:

گردی که ترا ز طرف دامن ریزد — آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریزد

گرخاك درت به امتحان بفشارند　　از وی عـرق جبین شاهـان ریزد

معتمدخان درین‌وقت رباعیی خواند، مرا به‌غایت خوش‌آمد، و در بیاض خود نوشتم:

رباعی:

زهرم به‌فراق خودچشانی که چه‌شد؟　　خون‌ریزی وآستین‌فشانی که چه‌شد؟

ای‌غافل از آنکه تیغ‌هجر توچه‌کرد　　خاکم بفشار تابـدانی کـه چه‌شد؟

طالب‌صفاهان‌الاصل است. در عنفوان شباب به‌لباس تجرید وقلندری‌گذارش به‌کشمیر افتاده ازخوبی جا ولطافت آب‌وهوا دل‌نهاد آن‌ملك‌شده توطن وتأهل اختیارنموده و بعد از فتح‌کشمیر به‌خدمت عرش آشیانی پیوست. درسلك بنده‌های درگاه انتظام‌یافته، الحال‌عمرش قریب به‌صدرسیده درکشمیر به‌فراغ خاطر بافرزندان ومتعلقان به‌دعای دولت ابد قرین‌مشغول است.

چون به‌عرض رسید که درلاهور میان شیخ‌محمد میر نام درویشی‌است سیدالاصل‌به‌غایت فاضل ومرتاض ومبارك‌نفس وصاحب‌حال، ودرگوشهٔ توکل وعزلت منزوی گشته از فقر غنی، واز دنیا مستغنی نشسته است. بنابرین خاطر حق‌طلب به‌ملاقات ایشان رغبت افزود وچون به لاهوررفتن متعذر بود رقعه‌ای در خدمت ایشان نوشته شوق باطن‌را ظاهر ساختم وآن عزیز باوجود کبرسن وضعف بنیه تصدیع کشیده وتشریف آورد؛ ومدت ممتد تنها با ایشان نشسته صحبت مستوفی داشته‌شد. الحق ذات شریفی‌است ودرین‌عهد به‌غایت غنیمت وعزیزالـوجود است، و ایـن نیازمند از خود برآمـده بـاایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق [۲۳۱الف] ومعارف استماع افتاد. هرچند خواستم نیازی بگذرانم چون پایهٔ همت ایشان را ازآن عالیتر یافتم خاطر به‌اظهار این‌مطلب رخصت نداد. پوست‌آهوی‌سفید به‌جهت جای نماز به‌ایشان گذرانیدم. فی‌الفور وداع‌شده به‌لاهور تشریف‌بردند.

روز یکشنبه بیست‌وسیوم در حوالی دولت‌آباد نزول مـوکب‌اقبال اتفاق افتاد. دختر باغبانی به‌نظر درآمد باابروت وریش انبوه مقدار یك قبضه. ظاهرش به‌مردان مشتبه در میان سینه‌هم موی برآمده اما پستان ندارد. به‌تفرس دریافتم بایدکه فرزندنشود. دراثنای مکالمه گفت که مرا تاحال حیض نیامده واین دلیل است برآن. به‌چندی از عورات فرمودم کـه به گوشه‌ای‌برده ملاحظه نمایندکه مبادا خنثی باشد. معلوم‌شدکه از دیگرعورات سرموی تفاوت ندارد. بنابرغرایب درین‌جریده اقبال ثبت افتاد.

روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم باقرخان از ملتان‌آمده سعادت زمین‌بـوس دریـافت، در اوراق گذشته مرقوم‌گشته الله‌داد پسرجلاله پیرتاریکی از لشکرظفر اثرفرار نموده راه ادبار

پیش گرفت درینولا ندامت گزیده به آشنایی باقرخان به‌اعتمادالدوله ملتجی شد که استشفاع گناه‌می نماید. حسب‌الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کردهٔ خودپشیمان‌گشته روی امید به‌درگاه نهد زلالت جرایم او به عفو مقرون گردد. درین‌تاریخ باقرخان اورا به‌درگاه‌آورد ومجدداً به‌شفاعت اعتمادالدوله غبار خجالت وندامت به‌زلال عفواز ناحیهٔ احوال او شست وشو خواهد یافت. سنگرام زمیندار جمو به خطاب‌راجگی ومنصب هزاری‌ذات وپانصدسوار وعنایت فیل وخلعت سرافرازشد. عرب خوافی فوجدار میانه دوآب بـه‌منصب هشتصدی‌ذات وپانصدسوارممتاز گشت. خواجه‌قاسم هفتصدی‌ذات ودوصدوپنجاه سوارفرق عزت‌برافراخت. به‌تهمتن‌بیگ پسر قاسم کوکه منصب پانصدی‌ذات وسیصدسوار مـرحمت [۲۳۱ب] شد. به خان‌عالم فیل خاصه مع تلایر عنایت نمودم. ازین منزل باقرخان‌را به‌منصب هزاروپـانصدی ذات پانصدسوار سرافراز فرموده باز به‌صوبه‌داری رخصت فرمودم. روز دوشنبه بیست‌وهشتم پرگنه گرهی که به‌ساحل بهت واقع است محل نزول موکب اقبال گشت.

چون این کوهستان از شکارگاههای مقرر است حسب‌الحکم قراولان پیشتر آمده‌جرگه ترتیب داده بودند. روزیکشنبه غرهٔ اسفندارمذ الهی شکار را ازشش کروه مسافت رانده روز مبارکشنبه دوم به‌شاخبند درآوردند ویکصدویک‌رأس ازقوچ وچهکاره شکارشد. چون مهابت‌خان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت به‌التماس او حکم‌فرموده بودم که اگر از نسق آن‌مهم اطمینان حاصل‌کرده باشد واز هیچ‌رهگذر دل‌گرانـی ندارد افـواج را در تهانجات گذاشته جریده متوجه درگاه‌شود. درین روز سعادت آستانبوس دریافته صدمهرنذر گذرانید. خان عالم به‌منصب پنجهزاری‌ذات وسه‌هزارسوار سرافراز گشت. مقارن این‌حـال عرضداشت نورالدین قلی از راه پونچ رسیده نوشته بودکه کریوه‌ها را حتی‌الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم. قضارا چند شبانروز بارندگی شد وبالای کوتل به‌ارتفاع سه‌ذرع برف افتاده هنوز می‌بارد اگر تایک‌ماه بیرون کوه توقف فرمایند، عبور ازین‌راه میسر است والا دشوار می‌نماید. چون غرض ازین عزیمت دریافت موسم‌بهار وشکوفه‌زار بود از توقف فرصت از دست می‌رفت ناگزیر عطف عنان نموده به‌راه پگلی ودهمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد.

روز جمعه سیوم از دریای بهت عبور واقع‌شد. باآنکه آب تا کمر بـود چون بغایت تند می‌رفت ومردم درگذشتن محنت مـی‌کشیدند حکم‌فرمودم کـه دویست‌زنجیر فیل بسرسر گذرها برده اسباب مردم را بگذرانند وجمعی [۲۳۲الف] که ضعیف وزبون باشند نیزسواره عبور نمایند تا آسیب‌جانی ومالی به‌نامرادی نرسد.

درین تاریخ خبر فوت خواجه‌جهان رسید. او از بنده‌های قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی بود. اگرچه درآخر از ملازمت من جدا شده روزی‌چند به‌خدمت عرش آشیانی پیوست، چون به‌جای بیگانه نرفته بود به‌خاطر من چندان گران نیامد. چنانچه بعداز جلوس رعایتی که درمخیلهٔ او نگذشته بود فرمودم، تاآنکه به‌منصب پنجهزاری ذات وسه‌هزارسوار سرافرازی یافت؛ وشرح‌احوال او به‌تقریبات در جریده اقبال ثبت افتاد. خدمات‌عمده را متمشی‌شد ودر کارهای طرفه‌گدی داشت. غایتأ از کسب قابلیت استعداد ذاتی‌او ودیگرجزئیات که پیرایه جوهر انسانی است بی‌نصیب بوده درین راه ضعف‌قلبی به‌هم رسانیده، روزی‌چند باوجود تکسر وبیماری در رکاب سعادت بسر برد وچون ضعف او اشتداد یافت ازکلانور رخصت‌گرفته به‌لاهور شتافت ودر آنجا به‌اجل طبیعی درگذشت. روزشنبه چهارم ماه‌مذکور قلعه رهتاس مخیم اردوی ظفر قرین گشت. قاسم‌خان رابه‌عنایت‌اسپ وشمشیر وپرم نرم‌خاصه سرافراز ساخته، رخصت لاهور فرمودم. باغچه‌ای درسرراه واقع بود، سیرشکوفه کرده‌شد. ازین منزل تیهو به‌هم‌رسید. گوشت تیهو از کبک لذیذتر است.

روزیکشنبه پنجم میرزاحسن پسر میرزارستم به منصب هزاری‌ذات و چهارصدسوار ممتاز گشته، به‌صوبهٔ دکن تعیین‌شد. خواجه‌عبداللطیف قوش‌بیگی تیز به منصب‌هزاری ذات و چهارصدسوار سرافرازی یافت. درین سرزمین گلی به‌نظر درآمد، درون‌سفید، بیرون‌سرخ؛ وبعضی درون زرد وبیرون‌سرخ. به‌فارسی لالهٔ بیگانه می‌گویند، وبه‌هندی تهل به‌معنی زمین است. چون‌گل‌کنول مخصوص آب است این‌را تهل‌کنول نامیده‌اند یعنی کنول‌صحرایی.

روز مبارکشنبه نهم عرضداشت دلاورخان‌حاکم[۲۳۲ب]کشمیر نویدرسان فتح گشتوار گشت. تفصیل‌این‌اجمال، بعدازرسیدن‌او به‌پایهٔ‌سریرجاه وجلال، رقم‌زدهٔ کلك وقایع‌نگارخواهد شد. فرمان مرحمت عنوان‌باخلعت‌خاصه وخنجر مرصع‌فرستاده محصول یك‌ساله ولایت‌مفتوحه به‌جلدوی این پسندیده خدمت عنایت‌شد. روز سه‌شنبه چهاردهم مقام حسن‌ابدال نزول رایات اجلال گشت. چون کیفیت این راه وخصوصیات منازل درضمن وقایع یورش کابل مرقوم شده به‌تکرار نپرداخت، واز اینجا تاکشمیر منزل به‌منزل نوشته‌خواهدشد. انشاءالله تعالی. از تاریخی که درموضع اکبرپور به‌مبارکی وخیریت ازکشتی برآمده تاحسن‌ابدال یکصدو هفتادوهشت‌کروه مسافت درعرض شصت‌ونه‌روز به‌چهل‌وهشت‌کوچ وبیست‌ویك مقام طی‌شد. چون درین‌سرمنزل چشمه آبی وآبشاری وحوضی درغایت لطافت واقع است دوروز مقام فرموده، روز مبارکشنبه شانزدهم، جشن وزن‌قمری ترتیب‌یافت؛ وسال پنجاه‌سیوم به‌حساب شهور قمری از عمر این‌نیازمند درگاه‌ایزد جل‌شانه به‌مبارکی آغازشد.

چون ازین‌منزل کوه وکوتل ونشیب وفراز بسیار درپیش بوده به‌یک‌دفعه عبور اردوی کیهان پوی دشوار نمود. مقرر گشت که حضرت‌مریم‌الزمانی بادیگر بیگمان روزی چندتوقف فرموده به‌آسودگی تشریف‌آورند. ومدارالملکی اعتمادالدولهٔ الخاقانی و صادق‌خان بخشی وارادتخان میرسامان باعمله‌بیوتات وکارخانه‌جات به‌مرور عبور نمایند وهمچنین رستم‌میرزای صفوی وخان‌اعظم وجمعی از بنده‌ها، به‌راه پونچ رخصت یافتند وموکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب وخدمتگاران ضروری روزجمعه هفدهم، سه‌ونیم‌کروه کوچ فرموده، درموضع سلطانپور منزل‌گزید. درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسید که در اودیپور به‌اجل طبیعی مسافر راه عدم‌شد. جگت‌سنگه نبیرهٔ او وبهیم [۲۳۳الف] پسر او در ملازمت می‌باشد. به‌خلعت سرافرازی یافتند، وحکم‌شد که راجه‌کشنداس فرمان مرحمت‌آمیز باخطاب رانائی وخلعت واسپ وفیل خاصه به‌جهت کنورکرن برده مراسم تعزیت وتهنیت به‌تقدیم رساند.

از مردم این‌مرزوبوم استماع افتاد که درغیر ایام برسات که اصلا ابری و صاعقه‌ای نباشد آوازی مانند به‌صدای ابر ازین‌کوه به‌گوش می‌رسد واین کوه را گرج می‌نامند وبعداز یک‌سال ودوسال البته چنین صدائی ظاهر می‌شود. این حرف را مکرر در خدمت حضرت عرش‌آشیانی نیز شنیده‌بودم. چون خالی از غرابتی نیست نوشته‌شد. والعلم عندالله.

روزشنبه هژدهم چهارکروه‌نیم گذشته درموضع‌سنجی نزول‌اجلال واقع‌شد. ازین‌منزل داخل پرگنه هزاره‌قارانغ است. روزیکشنبه نوزدهم سه‌کروه وسه‌پاو در نوردیده موضع نوشهر منزل‌شد. ازینجا داخل دهمتور است. چندانکه نظرکار می‌کرد جلگه‌های سبز درمیان گل تهل کنول وقطعه گل‌سرشف شگفته بود و به‌غایت خوش می‌نمود. روز دوشنبه بیستم سه‌ونیم‌کروه کوچ‌فرموده، در موضع سلهورورود موکب مسعود اتفاق افتاد. مهابت‌خان ازقسم جواهر ومرصع‌آلات موازی شصت‌هزار روپیه پیشکش گذرانید. درین‌سرزمین گلی به‌نظر درآمد سرخ آتشین به‌اندام گل‌ختمی، امّاازو خردتر وچندین گل یکجا تنگ به‌یک‌دیگرشگفته، از دورچنان نماید که گویا یک گل‌است؛ و درختش مقدار درخت زردآلو می‌شود. ودرین دامن‌کوه بنفشه خودرو نیز بسیار بود در غایت خوشبویی، رنگش از بنفشه کمتر. روزسه‌شنبه بیست‌ویکم سه‌کروه طی‌نموده در موضع مانکلی نزول‌اقبال واقع‌شد. درین‌روز مهابت‌خان را به‌خدمت بنگش رخصت فرموده اسپ وفیل خاصه وخلعت وباپوستین مرحمت‌نمودم. امروز تاآخر منزل تقاطر بود. شب‌یکشنبه بیست‌ودوم نیز باران شد. وقت‌سحر برف‌بارید. [۲۳۳ب] چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی بهم رسانید چاروای لاغر جا افتاد

برنخاست وبیست‌وپنج‌زنجیر فیل ازسرکار خاصه شریفه تصدق‌شد. به‌جهت بارندگی دوروز مقام فرمودم. روزمبارکشنبه بیست‌وسیوم سلطان‌حسین زمیندارپکلی دولت زمین‌بوس دریافت. ازینجا داخل ملك‌پکلی است. ازغرایب اتفاقات آنکه دروقتی که حضرت عرش آشیانی تشریف می‌بردند در همین‌منزل برف باریده بود. الحال نیز باریده. دریـن‌چندسال اصلا برف‌نباریده بلکه باران‌هم کم‌شده‌بود. روزجمعه بیست‌وچهارم چهارکروه طی‌نموده درموضع سوادکه‌محل‌نزول‌موکب منصورگشت، درین‌راه‌هم اجمه بسیار بود ودرخت زردآلو وشفتالو صحرا صحرا شگوفه‌کرده سراپا درگرفته بود. ودرختهای صنوبر جوان نیز دیده را فـریب می‌داد. شنبه بیست‌وپنجم قریب سه‌ونیم‌کروه درنوردیده ظاهر پکلـی به‌ورود موکب مسعود آراستگی یافت. روز یکشنبه بیست‌وششم به‌شکار کبك سوارشده آخـرهای روز بـه التماس سلطان‌حسین به‌منزل او تشریف‌برده پایهٔ عزتش براماثال وافران افزودم. حضرت عرش‌آشیانی نیز به‌منزل او تشریف بـرده بـودند. از قسم اسپ وخچر وباز وجره پیشکش کشیده اسپ و خنجر به‌او بخشیده، فرمودم‌که بازوخره را بگریز بسته آنچه خوب برآید به‌نظر خواهد گذرانید.

سرکار پکلی سی‌وپنج‌کروه درطول، وبیست‌وپنج درعرض است، مشرق‌رویه‌کوهستان کشمیر، وبرسمت مغرب اتك بنارس، وبه‌جانب شمال‌کشتوار، وبه‌جانب جنوب گهکر واقع است. در زمانی که صاحبقران گیتی‌ستان فتح‌هندوستان نموده به‌دارالملك تـوران عنان‌اقبال معطوف داشته‌اند، این طایفه را کـه ملازم رکـاب نصرت اثر بـودند درین حـدود یورت مرحمت نموده گذاشته‌اند. می‌گویند که ذات ماقارلغست. اما مشخص نمیدانند کـه درآن وقت کلانتر اینها که بود وچه نام داشته. الحال خود لاهوری محض‌اند وبه زبان چنان‌متکلم وحقیقت مردم دهتمور نیز بدین‌قیاس است. درزمان عرش‌آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهتمور بود. الحال بهادر پسر اوست. اگرچه باهم نسبت [۲۳۴الف] وخویشی وپیوند دارندلیکن نزاعی لازمهٔزمینداران است همیشه برسرحدوحدودمی‌باشد، وآنها پیوسته دولتخواه آمده‌اند. سلطان‌محمود پدر سلطان‌حسین وشاهرخ هردو دروقت شاهزادگی به‌ملازمت‌من رسیده‌بودند. باآنکه سلطان‌حسین هفتادسال داشت در قوای ظاهـر اصلا فتوری راه نیافته، وتاب وطاقت سواری وتردد چنانچه باید دارد. درین ملك بوزه می‌سازند ازنان وبرنج، کـه آنرا سرمی‌گویند. عملا از بوزه بسیارتندتر، ومدار خوراك این‌مردم برسراست وهـرچند کهنه‌تر باشد، بهتر است. واین‌سررا درهم‌کرده سرخم‌را محکم بسته دوسال وسه‌سال درخانه نگاه می‌دارند وبعدازآن زلال روی خم‌را گرفته چها می‌سازند و آن را آچهی می‌نامند. وآچهی ده‌سالـه

هم می‌باشد. پیش آنها هرچند کهن‌سال‌تر بهتر؛ واقل مدت‌یك‌سال است. سلطان‌محمود کاسه کاسه ازین‌سر مـی‌گرفت ولا جرعه در مـی‌کشید. سلطان‌حسین‌هم ملتزم است و به‌جهت من از فرد اعلایش آورده‌بود. یك‌بار برای امتحان خوردم. پیش ازین‌هم خورده‌شده بود. کیفش مشتهی است اما خالی ازکرخی نیست و معلوم‌شد که اندك بنگی‌هم همـراه مـی‌سازند. در خمارش خواب غلبه می‌کند. اگـر شراب نباشد بضرور بدل شراب می‌تواند شد. از میوه زردآلود وشفتالو وامرود می‌شود. چون تربیت نمی‌کنند وخود روست همه ترش و ناخوش می‌باشد. از سرشکوفه آنها محظوظ می‌توان شد. خانه ومنازل هم ازچـوب است؛ به‌روش اهل کشمیر می‌سازند. جانورشکار بههم می‌رسد. اسپ، اشتر، و گاومیش می‌دارند. بزومرغ بسیار فراوان است. استرش ریزه می‌شود. به‌جهت بارگران به‌کار نمی‌آید.

چون به‌عرض‌رسید که چند منزل پیشتر آبادانی که غله آنجا به‌اردوی ظفر قرین کفایت کند، نیست، حکم‌شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند، وسه‌چهار روز آذوقه برگیرنـد. از ملازمان رکاب سعادت چندی بـه همراهی برگزیده، بقیهٔ مردم به‌سرکردگی [۲۳۴ب] خواجه‌ابوالحسن بخشی‌چند منزل عقب می‌آمده باشند. باکمال احتیاط وتأکید هفتصدزنجیر فیل به‌جهت پیشخانه وکارنجات ناگزیر نمود. منصب سلطان‌حسین چهارصدی ذات وسیصدسوار بود. درین‌وقت به‌منصب ششصدی و سیصدوپنجاه سوار سرافرازی یافت وخلعت وخنجر مرصع وفیل مـرحمت فـرمودم. بهادر دهمتوری‌که به‌کومك لشکر بنگش تعیین است منصب‌او ازاصل واضافه دوصدی‌ذات ویکصد سوار حکم‌شد. روز گمشنبه بیست‌ونهم پنج کروه ویك‌پاو، کوچ‌نموده از پل رودخانه نین‌سکه‌گذشته منزل گزیدم. این نین سکه از طرف شمال به‌جانب جنوب می‌رود. این رودخانه از میان کوه وارو که مابین ولایت بدخشان وتبت واقع است بـرآمده. چـون درینجا آب مذکور دوشاخ‌شده به‌جهت‌عبورلشکرمنصور حسب‌الحکم دوپل ازچوب مرتب ساخته بودند. یکی‌درطول هژده‌ذرع ودوم چهارده‌ذرع ودر عرض هرکدام پنج‌ذرع. ودرین‌ملك طریق‌ساختن پل آنکه درختهای شاخدار برروی‌آب می‌اندازند وهردو سرآن را به سنگ بسته استحکـام می‌دهند وتخته‌چوبهای سطبر برروی آن انداخته به‌میخ وطناب قوی مضبوط مـی‌سازند؛ و به اندك مرمتی سالهای سال برجاست. القصه فیلان را پایاب گذرانیده سوار وپیاده از روی‌پل گذشتند. سلطان‌محمود، نام این‌رودخانه را نین سکه کرده یعنی راحت چشم. روز مبارکشنبه سی‌ام قریب سه‌ونیم کروه در نوردیده برلب رودخانه کشن گنگا منزل‌شد. درین‌راه کوتلی واقع‌است به‌غایت بلند. ارتفاع آن یك‌کروه، نیز نشیب یك‌ونیم کروه؛ واین کـوتل را بیم

درنگ می‌نامند. ووجه تسمیهٔ آن‌که به‌زبان کشمیری پنبه‌را بیم می‌گویند. چون حکام کشمیر داروغه گماشته‌بودند که از بار پنبه‌تمغا بگیرند ودر اینجا به‌جهت‌گرفتن تمغا درنگ می‌شده بنابرین به‌بیم درنگ شهرت یافته وازگذشت کوتل آبشاری است درنهایت لطافت. پیاله‌های معتاد را برلب‌آب وسایه درخت خورده، [۲۳۵الف] وقت‌شام به‌منزل رسیدم.

برین‌رودخانه پلی بودکه ازقدیم پنجاه‌وچهارذرع درطول ویک‌ونیم ذرع در عرض که پیاده‌ها می گذشتند. حسب‌الحکم پلی دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه‌وسه‌ذرع، وعرض سه‌ذرع. چون‌آب عمیق وتند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار وپیاده واسپ از روی پل گذشت. حسب‌الحکم حضرت عرش‌آشیانی سرایی از سنگ و آهك در غایت واستحکام برفراز پشته مشرف برآب‌اساس یافته. یك‌روز به‌تحویل مانده معتمدخان را پیشتر فرستاده شده بودکه به‌جهت تخت‌نشین وآراستن جشن نوروز سرزمینی که ارتفاعی وامتیازی جشن داشته‌باشد اختیارنماید. اتفاقاً از پل گذشته مشرف برآب‌پشته‌ای واقع بود سبز وخرم، برفراز آن سطحی پنجاه‌ذرع گویا کارفرمایان قضا وقدر به‌جهت چنین‌روزی مهیای جشن داشته بودند. مشارالیه لوازم جشن نوروزی‌رابرفرازآن پشته ترتیب داده‌بود به‌غایت‌مستحسن افتاد. معتمدخان مورد تحسین وآفرین گشت. رودخانه کشن گنگا از طرف جنوب می‌آید و به‌جانب شمال می‌رود. آب بهت از سمت مشرق آمده وبه رودخانه کشن گنگا پیوسته به طرف شمال جاریست.

نوروز پانزدهم از جلوس همایون

تحویل نیراعظم مرادبخش عالم به‌شرف‌خانه حمل روزجمعه پانزدهم شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۰۲۹ یك‌هزارو بیست‌ونه‌هجری بعداز انقضای دوازده‌ونیم گهری‌که پنج‌ساعت نجومی باشد اتفاق افتاد. وسال پانزدهم از جلوس این‌نیازمند درگاه الهی به‌مبارکی و فرخی آغاز شد. روز شنبه دوم، چهارکروه ونیم‌پاو کوچ نموده ودر موضع مکر منزل‌گزیدم. درین راه کوتل نبود، قدری سنگلاخ داشت.طاوس ودراج‌سیاه ولنگور که درولایت گرم سیر می‌باشد دیده‌شد. ظاهراً در سردسیر هم می‌توانند بود. از اینجا تا کشمیر همه‌جا راه بر کنار دریای بهت است‌ودوجانب کوه واقع‌شده، واز ته‌دره آب درغایت تندی‌پرجوش وخروش می گذرد. وهرچند فیل‌کلان [۲۳۵ب] باشد نمی‌تواند پای خودرا قایم ساخت. فی‌الفور می‌غلطاند و می‌برد. سگ‌آبی هم دارد. روزیکشنبه سیوم چهارکروه ونیم طی‌نموده در موسران نزول فرموده شب‌جمعی از سوداگران که درپرگنه باره موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند.

وجه تسمیهٔ باره‌موله پرسیده‌شد عرض کردند که باراه به‌زبان هندوی خوك را مـی گـویند و موله مقام را، یعنی جای باراه؛ وازجمله اوتارکه درکیش هنود مقرر است یکی اوتار باراه است و باراه موله به‌کثرت استعمال باره موله شده.

روزدوشنبه چهارم دونیم‌کروه گذشته در بهولباس منزل‌گزیدم. چون این کـوهها را به‌غایت تنگ ودشوار نشان می‌دادند وازهجوم مردم عبور به‌صعوبت وزحمت میسرمی‌شددوش به‌معتمدخان حکم فرمودم که غیراز آصف‌خان وچندی از خدمتگاران ضروری هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند واردو را یك‌منزل عقب مـی‌آورده باشند. اتفاقاً مشارالیه دیره خودرا پیش‌ازین حکم روانه ساخته بود. بعداز آن به‌مردم خود می‌نویسد که درباب من چنین حکم‌شده به‌هرجاکه رسیده‌باشید توقف نمایید. برادران او درپای کـوتل بهولباس این‌خبر را شنیده همانجا دیره فرود می‌آرند. در زمانی که مـوکب‌اقبال قریب به منزل‌او رسید برف وباران باریدن آغازکرد. هنوز یك‌میدان راه طی‌نشده بـودکه دیـره او نمایان‌شد. ظهور این موهبت را از اتفاقات شمرده بااهل محل به‌منزل مشارالیه فـرود آمده از آسیب سرما وبرف وباران محفوظ ماندیم. برادران او حسب‌الحکم به‌طلب او دوانیدند. در وقتی‌که این مژده بـه‌او می‌رسد که فیلان پیشخانه بـرفراز کوتل بـرآمده راه را تنگ ساخته‌اند، چون سواره گذشتن متعذر نمود از غایت شوق وذوق پیاده سرازپا نشناخته و در عرض دوساعت، دونیم‌کروه مسافت طی نمـوده خود را به‌ملازمت رسانید، وبـه زبان حال این بیت [۲۳۶الف] می‌خواند. بیت:

آمد خیالت نیم شب جـان دادم و گشتم خجل
خجلت بود درویش را تاگه چو مهمان در رسد

آنچه در بساط‌او بود از نقد وجنس وناطق و صامت تفصیل‌کـرده بـه‌رسم پای‌انداز معروض داشت. همه را به‌او بخشیدم وفرمودم‌که متاع دنیا در چشم همت‌ما چه نماید. جوهر اخلاص‌را به بهای‌گران خریداریم واین اتفاق از اثر اخلاص وتائیدات طالع او بایدشمرد که مثل من پادشاهی بااهل‌حرم خود یك‌شبانروز درخانهٔ او به‌راحت وآسودگی بسر بـرد، و اورا درامثال واقران وابنای جنس سرافرازی نصیب شود.

روز سه‌شنبه پنجم، دوکروه گذشته درموضع کهائی نزول‌اجلال اتفاق افتاد. سروپای که دربرداشتم به‌معتمدخان مرحمت فرمودم، ومنصب اوازاصل واضافه هزاروپانصدی ذات و پانصدسوار حکم‌شد. واز این منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کـوتل بهولباس یعقوب پسریوسف‌خان کشمیری باافواج منصور حضرت عرش آشیانی که راجه‌بهگوان داس

پدر راجه‌مان‌سنگه سردار بود جنگ کرده‌اند. درین‌روز خبررسید که سهراب‌خان پسر رستم‌خان میرزا در آب بهت غریق بحرفنا گشت. تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم یك منزل عقب می‌آمد. در راه بخاطرش می‌رسد که به‌دریا درآمده غسل کند. با آنکه آب گرم میسر بوده هرچند مردمش مانع می‌آیند ومی گویند که درین‌قسم هوای سرد بی‌ضرورت درین چنین دریای زخار خونخوار که فیل مست را می‌غلطاند درآمدن از آئین حزم واحتیاط دور است، به‌حرف آنها مقید نمی‌شود؛ وچون وقت ناگزیر در رسیده بود ازغایت خودرایی و غرور وجهالت به اعتماد شناوری خود که درین‌فن بی‌نظیر بود، جدی‌تر می‌شود وبایك‌نفر خدمتیه ویك‌کس‌دیگر که شناوری می‌دانسته‌اند، برفراز سنگی که برلب‌آب بود برآمده خود را به‌دریا می‌اندازد. به‌مجرد افتادن از تلاطم امواج نمی‌تواند خودرا جمع ساخت، و به شناوری پرداخت. افتادن همان بود ورفتن همان بود. سهراب‌خان باخدمتیه رخت [۲۳۶ب] حیات به‌سیل فنا در داد. کشتی‌گیر به‌صد جان‌کندن، کشتی وجود به‌ساحل سلامت رسانید. میرزارستم را غریب تعلقی ومحبتی بااین‌فرزند بود. در راه پونچ از شنیدن خبر جانگاه‌جامه شکیبایی چاك زده، بیتابی واضطراب بسیار ظاهر می‌سازد و باجمیع متعلقان خویش لباس ماتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت می‌شود واز سوز وگداز مادرش چه نویسد. اگر چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غایتاً پیوند دل بااین فرزند داشت. سنش بیست‌وشش بود. در بندوق‌اندازی شاگرد رشید پدرش بود. سواری فیل وارابه به‌خوب می‌دانست. دریورش گجرات اکثر اوقات حکم می‌شد که در پیش فیل خاصه سوار شود. در سپاهیگری خیلی چسپان می‌نمود.

روزگمشنبه سه‌کروه طی‌نموده درموضع ریوند منزل‌شد. روز مبارکشنبه هفتم ازکوتل کوارمت عبور فرموده، درموضع وچه نزول اجلال اتفاق افتاد. مسافت این منزل چهارکروه ویك‌پاو است. کوتل گوارمت ازکوتل‌های صعب است وآخرین‌کوتل این راه است. روز جمعه هشتم قریب به‌چهارکروه طی‌نموده در موضع بلتار منزل‌شد. درین راه کوتل نبود. بقدر وسعتی‌داشت صحرا صحرا چمن‌چمن شکوفه وانواع ریاحین ازنرگس وبنفشه وگلهای غریب که مخصوص این ملك است به‌نظر درآمد. از جمله گلی دیده‌شد که به‌هیأت عجیب پنج شش گل نارنجی رنگ سرنگون شگفته واز میان گلها برگی چند سربرآمده، از عالم اناناس. نام این‌گل بولابنگ است و گل دیگر مثل بونی بر دورآن گلهای ریزه به‌اندام ورنگ یاسمن بعضی کبود وبعضی سرخ‌چهره، ودرمیان نقطه زرد، به‌غایت خوشنما وموزون. نامش لدرپوش وپوش‌علی‌العموم گل‌را می‌گویند ارغوان زردهم درین‌راه فراوان‌است. گل

کشمیر ازحساب وشمار بیرون‌است. کدامهارا نویسم وچند توان نوشت. آنچه امتیازی‌دارد مرقوم می‌گردد. درین‌منزل آبشاری برسرراه واقع است به‌غایت عالی و دیدنی. [۲۳۷الف] از جای بلند می‌ریزد. درین راه آبشاری به‌این‌خوبی دیده‌نشده. لحظه‌ای توقف نموده‌چشم ودل را از تماشای آن سیراب‌ساختم. روزشنبه نهم چهارکروه وسه‌پاو کوچ فرموده به باره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد. باده موله از قصبه‌های مقرر کشمیر است واز اینجا تاشهر چهارده‌کروه مسافت است وبرلب آب بهت واقع‌شده. جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف برآب منازل ومساجد ساخته‌اند وآسوده ومرفه الحال روزگار بسرمی‌بردند. حسب‌الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتیها آراسته‌دریـن‌مقام مهیا داشته بودند. چون ساعت درآمـدن به‌شهر روز دوشنبه اختیارشده بنابرین درمنزل مـذکور توقف صلاح ندیده، فی‌الفور بااهل‌محل برکشتیها نشسته به‌مبارکی و فـرخی متوجه مقصد گشتم. ده پهر از روزیکشنبه گذشته به‌شهاب‌الدین‌پور کـه ازسرکارهـای مقررکشمیر است رسیده شد. فرمودم‌که چنارهای چمن شهاب‌الدین‌پور را بشمارند. نودوچهار درخت به‌شمار درآمد. درین‌روز دلاورخان کاکر حاکم کشمیر ازکشتواره رسیده دولت آستان‌بوس دریافت وبه‌عنوان عواطف روزافزون پادشاهانه وگوناگون نوازش خسروانه سرافرازی یافت. الحق این خدمت را چنانچه باید به‌تقدیم رسانیده امیدکه حضرت واهب‌العطایا جمیع بنده‌هـای بااخلاص‌را چنین افروز عزت‌گردانید. کشتوار برسمت جنوب کشمیر واقع‌است. ازمعموره کشمیر تامنزل آنکه حاکم‌نشین کشتوار است شصت‌کروه مسافت پیموده‌اند.

احوال فتح کشتوار: به‌تاریخ دهم‌شهریورماه الهی سنه‌چهارده دلاورخان یاده‌هزار نفر سوار وپیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیشنهاد همت ساخته حسن نـام پسر خود را با کردعلی میربحری به‌محافظت شهر وحراست سرحدها مقرر داشت وچـون گوهر چك وایبه چك به‌دعوی وراثت کشمیر درکشتوار ونواحی‌آن سرگشتهٔ وادی [۲۳۷ب] ضلالت وادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خودرا باجمعی در مقام دیسو کـه متصل به‌کوتل پیرپنجال واقع‌است به‌جهت احتیاط گذاشت واز منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود را بـافوجی به‌راه سنگی پورشتافت وجلال نام‌پسر رشید خودرا بانصرالله‌عرب وعلی ملك‌کشمیری وجمعی از بنده‌های جهانگیری براه امن تعیین فرمود؛ وجمال نام پسر کلان خود را باگـروهی از جوانان کارطلب به‌هراولی فوج خود مقررنمود. وهمچنین دوفوج دیگر بردست‌راست وچپ خود قرار داد که می‌رفته باشند. چون راه برآمد اسپ نبود چنداسپی بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را درکل بازگردانیده به‌کشمیر فرستاد وجوانان کار طلب کمر خدمت

به‌میان جان بسته پیاده برفراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران‌بد سرانجام منزل به‌منزل جنگ‌کنان تا امرکوت‌که یکی از محکمهای غنیم بود، شتافتند. ودرآنجا فوج‌جلال وجمال‌که از راههای مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند. ومخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه‌فرار پیش‌گرفتند. بهادران جان‌نثار کوه دشوار و نشیب و فراز بسیار به پایمردی همت پیموده تادریای مرو شتافتند وبرلب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکراسلام ترددات پسندیده به‌ظهور رسانیدند. وابیه چك بدبخت با بسیاری از اهل ادبار به‌قتل رسید و ازکشته‌شدن ابیه، راجه‌بیدست ودل‌شده راه‌فرار پیش‌گرفت. واز پل گذشته در پهندرکوت که برآن طرف آب واقع است توقف‌کردند. از بهادران نیز جلو خواستند که ازپل بگذرند برسرپل جنگ عظیم واقع‌شد، وچندی ازجوانان به‌شهادت‌رسیدند. وهمچنین مدت هشت‌شبانروز بنده‌های درگاه سعی درگذشتن آب داشتند وکافران تیره‌بخت هجوم آورده به‌مدافعه ومقاتله تقصیر نمی‌کردند تاآنکه دلاورخان از استحکام [۲۳۸الف] تهانجات وسرانجام آذوقه خاطرجمع‌نموده به‌لشکر فیروزی اثر پیوست. راجه ازحیله‌سازی وروباه‌بازی وکلای خودرا نزد دلاورخان فرستاده التماس نموده که برادر خودرا باپیشکش به‌درگاه می‌فرستم وچون گناه من به‌عفو مقرون گردد وبیم وهراس از خاطر من زایل شود خود نیز به‌درگاه گیتی پناه رفته آستان‌بوسی می‌نمایم. دلاورخان به‌سخن فریب‌آمیز گوش نینداخته نقد فرصت را از دست نداد وفرستاده‌های راجه را بی‌حصول مقصود رخصت‌فرموده در گذشتن از آب اهتمام شایسته بکار برد. جمال پسراو باجمعی از نهنگان بحر شجاعت وجلادت بالای‌آب رفته به‌شناوری ودلاوری از آن دریای زخار خونخوار عبورنمودند، و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بنده‌های جانباز از آن طرف هجوم آورده کار براهل ادبار تنگ ساختند، آنها چون تاب مقاومت درخود نیافتند تخته پل‌را شکسته راه‌گریزپیش گرفتند، وبنده‌های نصرت قرین باز پل‌را استحکام داده بقیهٔ لشکر را گذرانیدند، ودلاورخان در پهندراکوت معسکر اقبال آراست و ازآب‌مذکور تادریای‌چناب که اعتقاد قوی این‌سیاه بختان است دوتیرانداز مسافت بوده باشد ودرکنار آب چناب مرتفع است و عبور از آن آب به دشواری میسر وبه‌جهت آمدورفت پیاده‌ها طنابهای سطبر تعبیه نموده درمیان دوطناب چوبهایی مقدار یك‌بدست پهلوی یکدیگرمستحکم بسته یکطرف طناب را برقله‌کوه وسردیگر را برآن‌طرف‌آب مضبوط می‌سازند ودوطناب دیگر یك‌گز از آن بلندتر تعبیه می‌نمایندکه پیاده‌ها پای خود را برآن چوبکها نهاده به هردودست طنابهای بالا را گرفته از فراز کوه به‌نشیب می‌رفته باشند، تا ازآب بگذرند، واین را به اصطلاح مردم کوهستان رمبه‌گویند. و

هرجا مظنه بستن رمبه داشتند بند و قچی و تیرانداز و مردم [۲۳۸ ب] کاری استحکام داده خاطرجمع نمودند. دلاورخان جالها ساخته شبی هشتاد نفراز جوانان دلیرکارطلب برجاله نشانیده می‌خواست که از آب بگذراند، چون آب درغایت تندی وشورش می‌گذشت جاله به سیلی فنارفت، وشصت‌وهشت نفراز آن جوانان غریق بحرعدم شده آبروی شهادت یافتند، و ده نفر به دست و بازوی شناوری خود را به ساحل سلامت رسانیدند، ودوکس برآن طرف آب افتاده درچنگ ارباب ضلالت اسیرگشتند.

القصه، دلاورخان چهارماه و دوروز در پهندرکوت پای همت افشرده سعی درگذشتن داشت، و تیر تدبیر به هدف مقصد نمی‌رسید تا آنکه زمینداری راهبری نموده که از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود رمبه بسته در دل شب جلال پسردلاورخان را با چندی از بنده‌های درگاه وجمعی از افغانان قریب دویست نفراز آن راه به سلامت گذشته هنگام سحر بی‌خبر برسرراجه رسیده، کرنای فتح بلندآوازه ساختند. چندی‌که برگرد وپیش راجه بودند درمیان خواب‌وبیداری سراسیمه برآمده اکثری تیغ خون‌آشام گشتند. بقیةالسیف جان به ملك‌ها از آن ورطه بلا برآوردند. درآن شورش یکی از سپاهیان به راجه رسیده خواست که به زخم شمشیر کارش به انمام رساند، راجه فریاد برآوردکه من راجه‌ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید. مردم برسراو هجوم آورده دستگیرساختند. بعد ازگرفتارشدن راجه از منتسبان او هرکس هرجا بود خود را به گوشه‌ای کشید، دلاورخان از شنیدن این مژده فتح وفیروزی سجدات شکرالهی به تقدیم رسانیده، با لشکرمنصوراز آب عبورنموده به مندل بدرکه حاکم‌نشین این ملك است درآمد. از کنارآب تا آنجا سه‌کروه مسافت بوده باشد. خواهر سنگرام راجه جموودختر جوهرمل [۲۳۹ الف] مردود پسرراجه با سو درخانه راجه است و از خواهرسنگرام فرزندان دارد. پیش ازآنکه فتح شود عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگرزمینداران فرستاده بود. چون موکب منصورنزدیك رسید دلاورخان حسب‌الحکم راجه را همراه‌گرفته متوجه آستان بوس‌گشت ونصرالله عرب را با جمعی از سوارو پیاده به حراست این ملك گذاشت.

درکشتوار گندم وجو وعدس وماش و ارزن فراوان می‌شود، وبه‌خلاف کشمیرشالی کمتر دارند. زعفرانش از زعفران کشمیر بهتراست، وقریب به صددست از بازوجره گرفته می‌شود. نارنج‌وترنج وهندوانه فرداعلی به هم می‌رسد. خربزه‌اش از خربزه‌کشمیربهتراست و دیگر میوه‌ها از انگوروشفتالو وزردآلو و امرود، ترش می‌باشد، اگرتربیت کنند یمکن که خوب شود. سهنسی نام‌زر است مسکوك‌که از حکام‌کشمیرمانده یك‌ونیم آن را به یك روپیه

می‌گیرند و درمعامله پانزده سهنسی که ده روپیه باشد به یك مهرپادشاهی حساب مـی کنند. و دوسیر به وزن هندوستان را یك من اعتبارنموده‌اند، ورسم نیست که راجه ازمحصول زراعت خراج بگیرد. برسرهرخانه درسالی شش سهنسی که چهارروپیه باشد می‌گیرد، وزعفران را در گل به علوفه جمعی از راجپوتان و هفتصد نفرتوپچی که از قدیم نوکراند به تنخواه نموده غایتا دروقت فـروختن زعفران از خـریداربرسرمنی که عبارت از دوسیرباشد، چهارروپیه می‌گیرد، وکلیه حاصل راجه بر جریمه است، و به اندك تقصیری مبلغ کلی می‌ستاند، و هر کس را متمول وصاحب جمعیت یافتند بهانه انگیخته، آنچه دارد پاك می گیرند. به‌همه جهت یك لك روپیه تخمیناً حاصل حصه اوباشد، و دروقت‌کارشش هفت هزارپیاده جمع مـی‌شود و اسپ در میان آنهاکم است. قریب پنجاه اسپ از راجه وعمده‌های او بوده‌باشد. محصـول [۲۳۹ ب] یك‌ساله دروجه انعام دلاورخان مرحمت شد. ازروی تخمین جاگیرهزاری ذات و هزارسوار به ضابطه جهانگیری بوده باشد. وچون دیوانیان عظام نسق بسته جاگیردارتنخواه نمایند حقیقت از قرارواقع ظاهرخواهد شد که چه مقدارجاست.

روز دوشنبه یازدهـم بعد از دوپهر وچهارگهری به مبارکی وفـرخی درعماراتـی که مجدداً برکنارتال احداث یافته، ورود مـوکب مسعود اتفاق افتاد. بـه حکم حضرت عـرش آشیانی قلعه‌ای از سنگ وآهك درغایت استحکام احداث یافته، غایتاً هنوز ناتمام است یك ضلع آن مانده است. امیدکه بعد ازین به اتمام رسد. از مقام حسن ابدال تاکشمیربه راهی که‌آمده شد هفتادوپنج کروه مسافت به نوزده‌کوچ وشش مقام که بیست‌وپنج روز باشد قطع شده، که از دارالخلافه آگره تاکشمیردرعرض پنج ماه وهـژده روز سیصدوهفتادوشش کروه مسافت به یك‌صدودوکوچ وشصت‌وسه مقام طی شده، وبه راه خشکی که ممرعام وراه متعارف است سیصدوچهارونیم کروه است.

روز سه‌شنبه دوازدهم، دلاورخان حسب‌الحکم راجه کشتواررا مسلسل به حضورآورده زمین بوس فرموده، خالی از وجاهت نیست. لباسش به روش اهل هند، و زبـان‌کشمیری و هندی هردوی می‌دارند. به خلاف دیگرزمینداران این حدود فی‌الجمله شهری ظاهرشد. حکم فرمودم که با وجود چندین تقصیروگناه اگرفرزندان خود را به درگاه ما حاضرسازد از حبس وقید نجات یافته، درسایهٔ دولت ابد قرین‌آسوده وفارغ‌البال روزگاربسرخواهد برد، والا در یکی از قلاع هندوستان به حبس مخلدگرفتارخواهد بود. عرض کردکه اهل وعیال وفرزندان خود را به ملازمت می‌آرم و امیدوارمرحمت آن حضرتم به هرچه حکم شود.

اوضاع وخصوصیـات مـلك کشمیر: اکنون مجملا از احـوال و اوضاع و

خصوصیات ملک کشمیر مرقوم می‌گردد. کشمیر از اقلیم چهارم است. عرضش از خط استوا سی‌و‌پنج درجه‌است. ازقدیم این‌ملک در تصرف [۲۴۰ الف] راجه‌ها بوده و‌مدت آنها چهارهزار سال است، و کیفیت احوال و اسامی آنها درتاریخ راج ترنگ که به حکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مرقوم است. و درتاریخ سنه هفتصدودوازده هجری به نوراسلام رونق وبها پذیرفته، وسی‌دونفراز اهل اسلام مدت دویست وهشتادودوسال حکومت این ملک داشته‌اند، تاآنکه به تاریخ نهصدونودوچهارهجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند. و از آن تاریخ تا حال سی‌وپنج سال است که درتصرف اولیای دولت ابد قرین ماست. ملک کشمیردرطول از کوتل بهولباس تا قنبردیر پنجاه‌وشش کروه جهانگیریست و درعرض از بیست‌وهفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه.

شیخ ابوالفضل دراکبرنامه به تخمین وقیاس نوشته که طول ملک کشمیراز دریای کشن گنگ تا قنبردیریکصدوبیست کروه است، وعرض از ده کم نیست و از بیست‌وپنج زیاده نه. من به جهت احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمدکاردان مقررفرمودم که طول‌وعرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرارواقع نوشته شود، بالجمله آنچه شیخ یکصدوبیست کروه نوشته بود شصت‌وهفت کروه برآمد. چون قرارداد است که حد هرملکی تا جائیست که مردم به زبان آن ملک متکلم باشند، بنابرآن از بهولباس که یازده کروه این طرف کشن گنگ است سرحد کشمیرمقررشد، وبه این حساب پنجاه‌وشش کروه باشد. و درعرض دو کروه بیش تفاوت ظاهرنگشت، وگروهی که درعهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه‌ای است که حضرت عرش‌آشیانی بسته‌اند، هرکروهی پنج‌هزارذرع است و یک‌ذرع ویک چهاریک حال دوذرع شرعی می‌شودکه هرذرعی بیست‌وچهارانگشت باشد. وهرجا کروه یا گز، مذکورمی‌گردد مراد از آن‌کروه وگز معمول حالست. نام شهرسری نگر [۲۴۰ ب] است و دریای بهت از میان معموره می‌گذرد وسرچشمه آن را ویرناک نامند از شهرچهارکروه برسمت جنوب واقع است. به حکم این نیازمند برسرآن چشمه عمارتی وباغی ترتیب یافته. درمیان شهرچهارپل از سنگ وچوب درغایت استحکام بسته‌اندکه مردم از روی آن تردد می‌نمایند، وپل را به اصطلاح این ملک گدل گویند. و درشهرمسجدی است به غایت عالی از آثار سلطان سکندر درهفتصدونودوپنج اساس یافته، وبعد از مدتی سوخته وباز سلطان حسن تعمیرنموده، وهنوز به اتمام نرسیده بودکه قصرحیات او از پاافتاد و درنهصد ونه ابراهیم باکری وزیرسلطان محمد به حسن انجام‌آراستگی بخشیده، ازآن تاریخ تا حال یکصدوبیست سال است‌که برجاست. از محراب تا دیوارشرقی یکصدوچهل‌وپنج ذرع طول، وعرض یکصدوچهل‌وچهار

ذرع است مشتمل برچهارطاق، وبراطراف ایوان وستونهای عالی نقاشی ونگاری کـرده. الحق ازحکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده.

میرسیدعلی‌همدانی روزی چند درین‌شهر بوده است. خانقاهی از ایشان یادگاراست. متصل شهر دوکول بزرگ است، که همه‌سال پرآب می‌باشد وطعمش متغیر نمی‌گردد. مدار آمدورفت مردم ونقل وتحویل غله وهیمه برکشتی است. در شهرو پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتی است وهفت‌هزارو چهارصد ملاح به‌شمار آمده. ولایت کشمیر مشتمل بـرسی‌وهشت پرگنه است وآن‌را دونصف اعتبار کرده‌اند. آب‌را مراج گویند وپایان آب را کمراج‌نامند وضبط‌زمین ودادوستد زر وسیم درین ملك رسم نیست مگر جزوی از سایرجهات ونقد وجنس را به‌خروار شالی حساب کنند. هرخرواری سه‌من وهشت‌سیر به‌وزن حـال است. کشمیریان دوسیررا یك‌من اعتبارکرده‌اند، وچهارمن راکه هشت‌سیر باشد یك‌ترك. وجمع ولایت‌کشمیر سی‌لك وشصت‌وسه هزاروپنجاه‌خروار ویازده ترکست‌که به‌حساب‌نقدی هفت‌کـرور وچهل‌و شش‌لك وهفتادهزاروچهارصددام می‌شود و به‌ضابطهٔ حال‌جای‌هشت‌هزارو پانصد [۲۴۱الف] سوار است.

کیفیت بهار وگلهای کشمیر: راه درآمد به‌کشمیر متعدد است و بهترین راهها بهنبر وپکلی است. اگر چه راه بهنبر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهدکه بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلی است ودیگر راهها درین موسم ازبرف مالامال می‌باشد. اگر به‌تعریف وتوصیف کشمیر بپردازد دفترها بایدنوشت. ناگزیر مجملی از اوضاع وخصوصیات آن رقم‌زده کلك بیان می‌گردد. کشمیر بـاغی است همیشه‌بهار، قلعه‌ایست آهنین حصـار. پادشاهان را گلشنی است عشرت‌افزا، و درویشان‌را خلوت‌کده‌ای دلگشا. چمنهای خـوش و آبشارهای دلکش از شرح وبیان افزون، آبهای روان وچشمه‌سارهای ازحساب وشمار بیرون چندانکه نظر کارکند سبزه است وآب روان. گل سرخ وبنفشه ونرگس خـودرو، وصحرا صحرا انواع‌گلها، واقسام ریاحین ازآن بیشتر است‌که بشمار درآید. دربهار جان نگارکوه ودشت ازاقسام‌شکوفه مالامال درودیوار وصحن وبام‌خانه‌ها ازمشعل‌لاله بزم‌افروز، وجلگه‌های مسطح وسه‌برگهای مروح را چه‌گوید: ابیات:

شده جـلوه‌گر نـازنینان باغ — رخ آراسته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست — چو تعویذ مشکین‌به‌بازوی‌دوست
غزلخـوانـی بلبل صبـح خیز — تمنای میخـوارگـان کـرده تیز
بهرچشمه منقار بسـط آب گیـر — چومقراض زرین بـه‌قطع حریر

بساط از گل و سبزه گلشن شده | چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سرزلف را خم زده | گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالوست. بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندارمذ می‌شود، ودر ملك کشمیر اوایل فروردین ودر باغات شهر، نهم و دهم ماه مذکور [۲۴۱ب] وانجام شکوفه باآغاز یاسمین کبود پیوسته است. درخدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زاروتماشای خزان کرده شده‌بود. بحمدالله درین‌مرتبه خوبیهای بهار را دریافت. خوبیهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد. عمارات‌کشمیر همه از چوب است، دوآشیانه وسه آشیانه وچهار آشیانه می‌سازند، وبامش را خاکپوش کرده، پیاز لاله‌جوغاشی می‌نشانند وسال‌به‌سال‌درموسم بهار می‌شکفد وبه‌غایت خوشنما است واین تصرف مخصوص اهل کشمیر است. امسال در باغچهٔ دولتخانه وبام مسجد جامع‌لاله نهایت خوب شکفته بود. یاسمن‌کبود در باغات فراوان است، ویاسمن سفیدکه اهل‌هند آنرا چنبلی گویند خوش‌بومی شود. وقسم دیگر صندلی رنگ است‌آن‌نیز درنهایت خوشنمایی است، واین مخصوص کشمیر است. گل سرخ چند قسم به‌نظر درآمد غایتاً یکی بسیار خوشبوست، دیگر گلی است صندلی رنگ بویش درغایت لطافت ونزاکت. از عالم گل‌سرخ وبته‌اش نیز به‌گل‌سرخ مشابه. گل‌سوسن دوقسم می‌باشد. آنچه درباغات است بسیار بالیده وسبزرنگ، وقسم دیگر صحراییست. اگر چه کم‌رنگ‌است غایتاً خوشبوی است. گل‌جعفری کلان وخوشبو می‌شود وبته‌اش به‌غایت از قامت آدمی می گذرد، لیکن دربعضی سالها وقتی که کلان‌شد وبه‌گل‌رسید وگل‌کرد کرمی پیدا می‌شود و بر گش پرده از عالم عنکبوت می‌تند، وضایع می‌سازد وبته‌اش را خشك می‌کند وامسال چنین شد. وگلهائی که در ییلاقات کشمیر به‌نظر درآمده ازحساب وشمار بیرون است. آنچه نادرالعصری استادمنصور نقاش شبیه کشیده از یکصدگل متجاوزاست.

میوه‌های کشمیر: پیش از عهد دولت حضرت عرش‌آشیانی شاه‌آلو مطلقاً نبود. محمدقلی افشار ازکابل[۲۴۲الف]آورده، پیوند نموده. تاحال ده‌پانزده درخت به‌بارآمده. زردآلوی‌پیوندی نیز درختی چند معدودبود. مشارالیه پیوندرا درین‌ملك شایع‌ساخت والحال فراوان‌است. والحق‌زردآلوی‌کشمیری‌خوب‌می‌شود،ودرباغ‌شهرآرای کابل‌درختی بودمیرزائی نام‌که بهتر ازآن خورده‌نشده بود. درکشمیر چندین درخت مثل‌آن درباغها است. نـاشپاتی فرداعلی می‌شود. ازکابل وبدخشان بهتر، نزدیك به‌ناشپاتی سمرقند. سیب‌کشمیری به‌خوبی مشهور است وامرود متوسط می‌شود. انگورش فراوان است و اکثرش ترش و زبون، انارش آنقدرها نیست. تربزفرداعلی بهم‌می‌رسد وخربزه به‌غایت شیرین وشگفنده می‌شود لیکن اکثر

آن است که چون به‌پختگی رسید کرمی درمیانش به‌هم می‌رسد وضایع می‌سازد؛ و اگـر احیاناً از آسیب کرم محفوظ ماند به‌غایت لطیف می‌شود. شاه‌توت نمی‌باشد، وتوت سایر، صحرا صحرا است. وازپای هردرخت توت تاك انگوری بالارفته. غایتاً توتش قابل‌خوردن نیست مگر درخت چندکه درباغها پیوند کرده باشند. برگ توت به‌جهت کرم‌پیله به‌کار می‌رود وتخم پیله ازگلگت وتبت می‌آرند. وشراب وسرکه فراوان است. شرابش ترش وزبون وبه‌زبان کشمیر مس گویند. بعدازآن‌که کاسه‌ها ازآن درکشند بقدری سرگرمی به‌هم می‌رسد. از سرکه اقسام آچار می‌سازند. چون‌سیر درکشمیر خوب می‌شود آچارش آچار سیر است.

انواع غلات وحیوانات: انواع غله بغیراز نخـود، اکثری دارد. و اگـر نخود بکارند سال اول می‌شود. سال دوم زبون می‌شود. سال‌سوم بمشنك مشتبه می‌گردد وبرنج از همه بیشتر، یمکن سه‌حصه برنج ویك‌حصه سایرحبوبات بوده باشد. مدار خورش اهل‌کشمیر بربرنج [۲۴۲ب] است. اما زبون می‌شود و خشکه نرم می‌پزند ومی‌گذارندکه سرد شود. بعداز آن می‌خورند؛ وآنرا بهته می‌گویند. طعام‌گرم خوردن رسم نیست. بلکه مـردم کم‌بضاعت حصه‌ای از آن بهته را شب نگاه می‌دارند وروزدیگر می‌خورند. نمك از هندوستان می‌آورند ودربهته نمك‌انداختن قاعده‌نیست. سبزی‌را درآب می‌جوشانند واندك‌نمکی به‌جهت تغییر ذایقه درآن می‌اندازند وبابهته می‌خورند وجمعی کـه خـواهند تنعم‌کنند درآن سبزی اندك روغن چارمغز می‌اندازد. وروغن چارمغز زود تلخ و بدطعم‌می‌شود بلکه روغن گاونیز. مگر آنکه تازه‌به‌تازه از مسکه روغن‌گرفته در طعام می‌اندازند و آنرا سداپاك نامند به‌زبان کشمیری؛ وچون هوا سرد ونمناك است به‌مجرد آنکه سه‌چهارروز بماند متغیر مـی‌گردد. و گاومیش نمی‌باشد. گاو نیز خرد وزبون می‌شود گندمش ریزه و کم‌مغز است. نـان‌خوردن رسم نیست. گوسفند بی‌دنبه می‌باشد. ازعالم کدی هندوستان آنرا هندو می‌گویند. گوشتش خالی ازنزاکت وراست‌مزگی‌نیست. مرغ وقاز ومرغابی سونه وغیرآن فراوان می‌باشد ماهی همه‌قسم پولکدار وبی‌پولك میشود اما زبون.

ملبوسات کشمیریان: ملبوسات از پشمینهٔ متعارف است. مرد وزن‌کرته پشمین‌می‌پوشند وآنرا پتو گویند. وفرضاً اگر کرته نپوشند به‌اعتقادشان اینکه هوا تصرف مـی‌کند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست. شال کشمیری راکـه حضرت عـرش آشیانی پرم نرم فرموده‌اند ازفرط اشتهار حاجت به‌تعریف نیست. قسم دیگر تهرمـه است ازشال جسیمتر و موجدار وملایم می‌باشد. دیگر درمه است از عالم [۲۴۳الف] جل‌خرسگ، بـرروی فرش می‌افکنند. غیراز شال دیگـر اقسام پشمینه در تبت بهتر مـی‌شود باآنکه پشم‌شال را از تبت

می‌آورند، در آنجا بعمل نمی‌توانند آورد. پشم‌شال از بزی بهم می‌رسد که مخصوص تبت است ودر کشمیر از پشم شال پتو هم می‌بافند. و دوشال را باهم رفو کرده از عالـم سقرلاط می‌مالند به‌جهت لباس بارانی بدنیست. مردم کشمیر سرمی‌تراشند ودستار گـرد می‌بندند، و عورات عوام را لباس پاکیزه وشسته پوشیدن رسم نیست، یك کرته پتوسه ـال چهـارسال به کار می‌برند وناشسته از خانه بافنده آورده کرته می‌دوزند و تاپاره‌شدن به‌آب نمـی‌رسد. ازار پوشیدن عیب است. کرته دراز و فراخ تاسرپا افتاده می‌پوشند، وکمری می‌بندند.

با آنکه اکثر خانه برلب‌آب دارند یك‌قطره آب به‌بدن آنها نمی‌رسد. مجملا ظاهـر آنها همچون باطن آنها چرکین است وبیصفا، صنایع در زمان میرزاحیدر بسیار پیش‌آمدند. موسیقی را رونق افزود. کمانچه وتبر وقانون وچنگ ودف و نی شایـع شد. در زمان سابق سازی ازعالم کمانچه می‌داشتند ونقشها به‌زبان کشمیری در مقامات هندی می‌خواندند وآن هم منحصر در دوسه مقامی بود بلکه اکثر بـه‌یك‌آهنگ میسرایدند. الحق میرزاحیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است.

پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم اینجا برگونت بـوده است. کلان نمی‌داشتند. مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه بـه‌جهت حکـام آوردندی. وگونت عبارت از یابوئی است، چـارشانه [۲۴۳ب] بـه‌زمین نزدیك، درسایر کوهستان هند نیز فراوان می‌باشد. اکثر چنگره وشیخ‌جلو می‌شود وبعداز آنکـه این گلشن خدا آفرین به‌تائید دولت ویمن تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت، بسیاری از اویماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده، گله‌های اسپ عراقی وترکی حـواله شد که کره بگیرند، وسپاهیان نیز از خود یلخها سامان‌کردند ودراندك فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیری تادویست سیصد روپیه بسیار خریـد وفروخت شده واحیاناً بـه‌هـزار روپیه‌هم رسیده.

مردم این‌ملك آنچه سود اگر واهل‌حرفه‌اند اکثری سنی‌اند. وسپاهیان شیعه امسامیه؛ وگروهی نوربخش، وطایفه‌ای فقرا می‌باشند که آنهارا ریشی گویند. اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن‌بی‌ساختگی وظاهرآرائی می‌زنند، هیچکس‌را بدنمی‌گویند؛ زبان خواهش‌وپای طلب کوتاه دارند؛ گوشت نمی‌خورند؛ وزن نمی‌کنند؛ وپیوسته درخت میوه‌دار در صحـرا می‌نشانند به‌این نیت که مردم ازان بهره ورشوند وخود ازآن تمتع برنمی‌گیرند، قریب دو-هزار کس ازین‌گروه بوده باشند. وجمعی از برهمنان‌اند که ازقدیم درین ملك مـی‌باشند و ومانده‌اند و به‌زبان سایر کشمیریان متکلم. ظاهرشان ازمسلمان تمیز نتوان کرد لیکن کتاب

به‌زبان سهنس کرت دارند ومی‌خوانند وآنچه شرایط بت‌پرستی است به‌فعل مـی‌آرند، و سهنس کرت‌زبانی است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند؛ وبه‌غایت معتبر دارند. اما بتخانه‌های عالی‌که پیش‌از ظهور اسلام اساس یافته برجاست، [۲۴۴الف] و عمـاراتش همه از سنگ، و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی‌منی چهل‌منی تـراشیده برروی یکدیگر نهاده.

متصل به‌شهر کوهچه‌ایست‌که آن‌را کوه ماران‌گویند؛ وهری‌پربت نیزنامند. و برسمت شرقی آن کول دل‌واقع است. ومسافت دورش شش‌ونیم کروه وکسری پیموده‌شد. حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه حکم‌فرموده بودند که درین‌مقام قلعه‌ای ازسنگ و آهـك در غایت استحکام اساس نهند. در عهد دولت این نیازمند قریب‌الاختتام شده، چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار افتاده ودیوارقلعه بردور آن گشته وکول مذکور به‌حصار پیوسته است. وعمارات دولتخانه مشرف برآن آبست. دردولتخانه باغچه‌ای واقع است ومختصر عمارتی دروسط آن، که والد بزرگوارم‌اکثراوقات درآنجا می‌نشسته‌اند. درین‌مرتبه سخت بی‌طراوت وافسرده به‌نظر درآمده چون نشیمنگاه آن‌قبله حقیقی، وخدای‌مجازی که درحقیقت سجده‌گـاه این‌نیازمند است برخاطر حق‌شناسی ناپسند افتاد به‌معتمدخان که از بنده‌های مزاجدان است حکم فرمودم که در ترتیب باغچه وتعمیر منازل غایت جـدوجهد به‌تقدیم رسانـد. دراندك فرصت به‌حسن اهتمام او رونق دیگر یافت ودرمیان باغچه صفحه‌ای عالی، سی‌ودوذرع مربع مشتمل برسه‌طبقه آراسته شد، وعمارات‌را از سرنو تعمیر فرموده به‌تصویر استادان نادره‌کار رشك نگارخانهٔ چین ساخت. واین باغچه را نورافزا نام‌کردم.

روزجمعه پانزدهم فروردین‌ماه دو گاو [۲۴۴ب] قطـاس از پیشکشهای زمیندار تبت به‌نظر درآمد. درصورت وترکیب به‌گاومیش بیشتر شباهت ومناسبت دارد. اعضایش پـرپشم است واین لازمه حیوانات سردسیر است. چنانچه بزرنگ‌که از ولایت بکروکوهستان گرم‌سیر آورده بودند، به‌غایت خوب صورت وکم‌پشم می‌باشد. وآنچه درین کوهستان بهم‌می‌رسد به‌جهت شدت سرما وبرف پرموی وبدهیأت است. وکشمیریان رنگ‌را کیل می‌گویند. وهمدرین‌ولا آهوی مشکین پیشکش آورده بودند. چون گوشتش نخورده شده بـود فرمودم طعامها پختند. سخت بی‌مزه وبدطعم ظاهرشد. از حیوانات چارپای صحرایی گوشت هیچ‌یك به‌زبونی وبدطعمی این نیست. نافه درتازگی بوی ندارد بعدازین که چندروزی ماند و خشك‌شد خوشبو می‌شود وماده نافه ندارد. درین دوسه‌روز برکشتی نشسته ازسیرو تمـاشای شکوفه پهاك وشالمال محظوظ گشتم. پهاك نام پرگنه‌ایست‌که برآن طـرف کول دل واقع

است وهمچنین شال‌مال نیز متصل آن، وجوی‌آب خوشی دارد که ازکوه آمده بـه‌کول دل می‌ریزد. فرزند خرم فرمودکه پیش‌آن را بستند؛ آبشاری به‌هم رسید که از سیرآن محظوظ توان‌شد. واین مقام ازسیرگاههای مقرر کشمیر است.

افتادن شاه‌شجاع از عمارت دولتخانه: روز یکشنبه هفدهـم غریب واقعه روی نمود. شاه‌شجاع در عمارات دولتخانه بازی می‌کرد. اتفاقاً دریچه‌ای بود به‌جانب دریا پرده برروی آن افکنده دروازه را نبسته [۲۴۵الف] بودند. شاهزاده بازی‌کنان به‌جانب دریچه می‌رودکه تماشاکند. به‌مجردرسیدن سرنگون‌به‌زیرمی‌افتد. قضارا پلاسی ته‌کروه درزیردیوار نهاده بودند وفراشی متصل آن نشسته بودسراین به‌پلاس می‌رسد وپاها برپشت ودوش فراش خورده‌برزمین می‌افتد. باآنکه ارتفاعش هفت ذرع است، چون حمایت‌ایزد جل‌سبحانه حافظ وناصر بود، وجود فراش وپلاس واسطه حیات می‌شود، وعیاذبالله اگر چنین نبودی کـار به بدشواری کشیدی. درآن‌وقت رایمان‌که سردار پیاده‌های خدمتیه‌بود درپای جهروکه ایستاده فی‌الفور دویده اورا برمی‌دارد ودرآغوش گرفته متوجه بالا می‌شود. درآن‌حالت همین‌قدر می‌پرسد که مراکجا می‌بری؟ او می‌گویدکه به‌ملازمت حضرت. دیگر ضعف براو مستولی می‌شود واز حرف‌زدن باز می‌ماند. من دراستراحت بودم‌که این‌خبر موحش بگـوشم رسید. سراسیمه بیرون دویدم وچون اورا بدین‌حال دیدم هوش ازسرم رفت وزمان ممتد درآغوش شفقت‌گرفته، محو این موهبت الهی بودم. درواقع طفل چهارساله ازجایی‌که ده‌گز شرعـی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد واصلا غبار آسیبی براعضایش ننشیند جـای‌حیرت است. سجدات شکراین‌موهبت تازه به‌تقدیم‌رسانیده تصدقات داده‌شده وفرمودم‌که ارباب استحقاق وفقرایی که دربن‌شهر توطن دارند، به‌نظر درآورند تادرخور آنها وجـه معیشت مقرر شود. ازغرایب آنکه سه‌چهارماه پیشتر ازین‌واقعه، جوتك رای منجم که درمهارت فن نجوم ازپیش قدمان این‌طایفه است بی‌واسطه [۲۵۴ب] به‌من عرض‌کرده بودکه اززایچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه‌چهارماه برایشان‌گران است ویمکن که از جای مرتفعی‌بزیر افتد وغبار آسیبی بردامن حیات ننشیند. وچون مکرر احکام او به‌صحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطرمی‌گشت. ودرین راههای خطرناك وکـریوه‌ها دشوارگذار همیشه اورا درنظر می‌داشتم ونهایت محافظت و غایت احتیاط به‌جای می‌آمد به‌کشمیر رسیده شد. چون سانحه ناگزیر بوده انگها ودایهای او چنین غافل می‌شوند الحمدلله که بخیرگذشت.

درباغ عیش‌آباد درختی به‌نظر درآمد که شکوفه صدبـرگ داشت به‌غایت بالیده و خوشنما. غایتاً سیب او ترش نشان دادند. چون ازدلاورخان کاکر خدمتی شایسته بـه‌ظهور

آمده بود به‌منصب چهارهزاری ذات وسه‌هزاروپانصدسوار سرافـراز ساختم، وپسران اورا نیز به‌مناصب امتیاز بخشیدم. شیخ‌فرید پسرقطب‌الدین‌خان به‌منصب هزاری ذات و چهارصدـ سوار نوازش یافت. منصب سربراه‌خان هفتصدی‌ذات ودوصدی‌پنجاه‌سوار حکم شد. نورالله کرکراق را به‌منصب ششصدی‌ذات ویکصدسوار سرافراز ساخته، خطاب تشریف‌خانی‌عنایت فرمودم. پیشکش روز مبارکشنبه دروجه انعام قیام‌خـان قراول مرحمت‌شد. چون الله‌داد افغان پسرپیرتاریکی ازکردار زشت خویش ندامت گزیده به‌درگاه آمد وحسب‌الالتماس اعتمادـ الدوله گناه او به‌عفو مقرون گشت وآثار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود به‌دستورسابق منصب دوهزاروپانصد ویکهزاروپانصد ویکهزارودویست‌سوار عنایت نمودم. میرك [۲۴۶الف] جلایر ازکومکیان صوبه بنگاله به‌منصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار سرافرازی یافت. چون به‌عرض رسید که لاله جوغاشی درپشت‌بام مسجد جامع خوب شگفته روزشنبه سی‌ام به‌سیر و تماشای آن‌رفته شد. الحق یك‌ضلع آن گلزارخوشی شده بود. پرگنه مورمهری که پیش‌ازین به‌راجه باسوعنایت‌بود وبعدازو پسران وجوهر مل‌مقهور داشت درین‌ولا به‌جگت سنگه برادر او که تیکه یافته بود لطف نمودم وپرگنه جمو به راجه‌سنگرام مرحمت شد.

روز دوشنبه غره اردی‌بهشت به‌منزل خرم رفته به‌حمام درآمدم. بعداز برآمدن پیشکش کشید. قلیلی به‌جهت خاطر اوپذیرفتم. روز مبارکشنبه چهارم میرجمله بـه‌منصب دوهزاری و هشتصد سوار سرفرازگشت. روزیکشنبه به‌قصد شکار کبك به‌موضع چهارددره که وطن حیدر ملك است سواری شد. الحق سرزمینی خوش و سیرگاهـی دلکش است. آبهـای روان و درختهای‌چنارعالی دارد. حسب‌الالتماس اونورپور نام نهادم. در سرراه درختی است هل‌تهل نام‌که چون یکی از شاخه‌های آن‌را گرفته بجنبانند مجموع درخت در حـرکت می‌آید، و عوام به‌این اعتقاد، که این حرکت مخصوص به‌همان‌درخت است. اتفاقاً در دیـه مذکور از آن‌قسم درخت دیگر به‌نظر درآمد کـه به‌همان طریق متحرك بود. معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه‌مخصوص یك درخت. ودرموضع راول پوره از شهر دونیم‌کـروه برسمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته، پیش‌ازین بیست‌وپنج‌سال است که من خود براسپی سوار باپنج‌اسپ زین‌دار دیگر ودوخواجه‌سرا به‌درون [۲۴۶ب] درآمده بودم وهرگاه به‌تقریبی این‌حرف مذکور می‌شدمردم استبعاد می‌نمودند. درین‌مرتبه بازفرمودم که چندی به‌درون آن درآیند به‌همان‌دستور که درخاطر داشتم ظاهرشد. دراکبرنامه مسطور است‌که حضرت عرش آشیانی سی‌وچهارکس‌را به‌درون آن درآورده متصل یك‌دیگر نشانده بودند.

درین‌تاریخ به‌عرض رسدکه پرتهی چند، پسر رای منوهر که ازکومکیان لشکر کانگره بود بامخالفان جنگ بیصرفه کرده جان‌نثارگشت. روز مبارکشنبه یازدهم برین‌موجب بنده‌های درگاه به‌اضافه منصب سرافراز گشته تاتارخان دوهزاری وپانصدسوار، عبدالعزیز دوهزاری وهزارسوار، دیبی چندگوالیاری هزارو پانصدی پانصدسوار، میرخان پسر ابوالقاسم‌ملکی هزاری‌ذات وششصدسوار، میرزامحمدمعموری هفتصدی‌ذات و سیصدسوار، لطف‌الله سیصدی پانصدسوار، نصرالله عرب پانصدی ذات ودویست‌وپنجاه‌سوار. تهورخان به‌فوجداری سرکار میوات تعیین‌شد. روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر به صاحب صوبگی ولایت تهته فرق عزت برافراخت، ومنصب او از اصل و اضافه دوهزاری ذات وهزارو پانصد سوار حکم شد، و علم نیز مرحمت فرمودم. شجاعتخان عرب به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات وسوار عزافتخار یافت. این رای سنگدلن حسب‌الالتماس مهابت‌خان به‌صوبه بنگش تعیین‌شد. جانسپارخان به‌منصب دوهزاری‌ذات و هزاروپانصدسوار سرافراز گشت.

درین‌ولا از عرایض سپه‌سالارخانخانان [۲۴۷الف] وسایر دولتخواهان ظاهرشد که عنبرسیاه‌بخت باز قدم از حدادب بیرون نهاده فتنه وفسادکه لازمهٔ سرشت‌آن بدذات‌است بنیاد کرده وازآنکه موکب منصور به‌ولایت دوردست نهضت فرمودم فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی‌که با بنده‌های درگاه بسته‌بود شکسته است. دست تصرف به‌ملك پادشاهی دراز ساخته امیدکه عنقریب به‌شآمت اعمال خویش گرفتارگردد. وچون التماس خزانه نموده بود حکم شدکه مبلغ بیست‌لك روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپه‌سالار روانه سازند ومقارن آن خبر رسید که امراتهانجات را گذاشته نزد داراب‌خان فراهم آمده‌اند، وبرگیان بردورلشکر صف‌بسته می‌گردند؛ وخنجرخان دراحمدنگر متحصن‌گشته وتاحال دوسه دفعه بنده‌های درگاه را بامقهوران اتفاق‌مبارزت افتاده وهرمرتبه مخالفان شکست‌خورده جمعی را به‌کشتن دادند، ودرمرتبهٔ آخرداراب‌خان جوانان خوش‌اسپه‌را همراه گرفته بربنگاه مقهوران تاخت وجنگ سخت درپیوست ومخالفان شکست‌خورده روی ادبار به‌وادی فرار نهادند. وبنگاه آنها به تاراج رفت ولشکر ظفر اثر سالماً وغانماً به‌اردوی خود مراجعت نمودند. و چون عسرت و گرانی عظیم درلشکر منصور بهم‌رسید، دولتخواهان کنکاش درآن دیدندکه ازکریوه روهنگهیره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود. تارسد غله به‌سهولت می‌رسیده‌باشد ومردم محنت وتعب نکشند. ناگزیر در بالاپور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه‌بخت شوخی وشلاتینی نموده، دراطراف [۲۴۷ب] بالاپور نمایان شدند و راجه نرسنگه دیو با

چندی از بنده‌های جان‌نثار به‌مدافعه غنیم همت گماشته بسیاری را به‌قتل آورد. منصور نام حبشی که در سپاه مقهوران بود زنده به‌دست افتاد. هرچند خواستند که برفیل اندازند راضی نشده پای جهالت افشرده، راجه‌نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جداسازند. امید که فلک دوار سزای کردار ناهنجار دردامن روزگار سایر حق‌ناشناسان نهد.

درسی‌ام اردی‌بهشت به‌تماشای سکه ناگ سواری شد. به‌غایت ییلاق خوشی‌است. این آبشار درمیان دره واقع است. ازجای مرتفعی می‌ریزد. هنوز بر اطراف آن برف بود. جشن مبارکشنبه درآن‌گل‌زمین آراسته پیاله‌های معتادرا برلب آب وسیاه‌کوه خورده محظوظ گشتم. دراین‌جدول جانوری به‌نظر درآمد ازعالم ساج سیاه رنگ است وخالهای سفید دارد؛ واین همرنگ بلبل است باخالهای سفید. ودرآب‌غوطه می‌خورد، و زمان ممتد درزیر آب می‌باشد، وازجای‌دیگر سربرمی‌آرد. فرمودم که دوسه‌جانور ازآن گرفته آرند تامعلوم‌شده که پنجه‌اش ازبابت مرغابی است یا پوست درمیان دارد، وباهم پیوسته، یاازعالم جانوران صحرائی گشاده است. دوقطعه ازآن گرفته‌آوردند. یکی‌فی‌الفور‌مرد ودیگری یک‌روزمانده پنجه‌اش مثل‌مرغابی پیوسته نبود. به‌نادرالعصری استاد منصور نقاش فرمودم که شبیه‌آن‌را بکشد. کشمیریان گلهای کر می‌نامند یعنی ساج آبی.

دراینولا قاضی ومیرعدل معروض داشتند که عبدالوهاب پسر [۲۴۸الف] حکیم علی به جمعی ازسادات متوطن لاهور هشتادهزار روپیه دعوی می‌نماید وخطی بـه مهرقاضی نورالله ظاهر ساخته که پدرمن زرمذکوررا به‌رسم امانت به‌سیدولی پدراینها سپرده وسادات‌منکراند وحکیم‌زاده دوگواه دردارالعدالت‌گذرانیده، وسادات یکی از آنها خرج نمودند وحکیم‌زاده گواه‌ثالث آورده دعوی خویش را به‌ثبوت شرعی رسانیده، با وجود این آنها منکرند. اگر حکم‌شود به‌جهت احتیاط حکیم‌زاده سوگند مصحف‌خورده حق‌خودرا ازآنها بگیرد. فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است به‌عمل‌آورند. معتمدخان به‌عرض رسانید که سادات خضوع وخشوع بسیار می‌سازند ومعامله‌کلی است، هـرچند درتحقیق و تفحص این‌قضیه بیشتر تأمل به‌کار رود بهتر خواهد بود. بنابرآن فرمودم که آصف‌خان درتحقیق این‌قضیه نهایت دقت و دوراندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه‌شبه وشک‌نماند. با وجود این اگر[۲۴۸ب] خوب‌واشکافته‌نشود درحضورخود بازپرس نموده خواهدشد. به‌مجردشنیدن این‌حرف حکیم‌زاده را دل‌ودست ازکار رفته وجمعی از آشنایان را شفیع‌ساخته حرف آشتی به‌میان آورد. غرض آنکه اگر سادات بازپرس این قضیه را به‌آصف‌خان نیندازند خط ابراء می‌سپارم که مرا باایشان بعد از این حقی ودعوی نباشد. وهرگاه آصف‌خان کس به‌طلب‌او می‌فرستاد از

آنجا که خاین خایف می‌باشد به‌بهانه وقت می گذرانید وحاضر نمی‌شد تاآنکه خطا بـراء به‌یکی ازدوستان خود سپرد وحقیقت به‌آصف‌خان رسید وجبراً اورا حـاضر ساخته در مقام پرسش درآمد. ناگزیر اعتراف نمود که این‌خط‌را یکی ازملازمان من‌ساخته وخود گواه‌شده مرا ازراه برده بود. به‌همین مضمون نوشته داد وچون آصف‌خان حقیقت را به‌عرض رسانید منصب وجاگیر اورا تغییر ساخته ازنظرانداختم، وسادات‌را بـه‌عزت وآبرو رخصت لاهور ارزانی داشتم.

روز مبارکشنبه هشتم خـرداد اعتقادخان به‌منصب چهارهزاری ذات وهزار و پـانصد [۲۴۹الف] سوار سرافرازی یافت وصادق‌خان به‌منصب دوهزاری وپانصد وهزاروچهارصد سوار ممتاز گشت. زین‌العابدین پسر آصف‌خان مرحوم به‌خدمت بخشیگری احدیان سرافراز گشت راجه‌نرسنگدیو بندیله به‌والا پایه پنجهزاری ذات وسوار فـرق عزت برافـراخت. در کشمیر پیش‌رس‌ترین میوه‌ها اشکن است. میخوش می‌باشد. از آلوبالـو خـردتر غایتاً در چاشنی ونزاکت بسیار بهتر ودرکیفیت شراب سه‌چهار آلوبالو بیشتر نمی‌توان خـورد. واز این درشبانروزی تاصدهم به‌مزه می‌توان گزك کرد‑ خصوص ازقسم پیوندش. حکم فرمودم که بعدازاین اشکن‌را خوشکن می گفتند باشند. ظاهراً درکوهستانات بـدخشان وخراسان می‌شود. مردم‌آنجا نجمد می گویند؛ وآنچه ازهمه کـلانتر است نیم‌مثقال بـه‌وزن درآمد. شاه‌آلو در چهارم اردی‌بهشت مقدار نخودی نمایان شد ودر بیست‌وهفتم رنگ گردانید، ودر پانزدهم خرداد به‌کمال رسید، ونوبرکرده شده شاه‌آلو به‌ذایقه من از اکثرمیوه‌ها خوشترمی‑ آید. چهاردرخت در باغ نورافزا بارآورده بود، یکی‌را شیرین بار نـام‌کـردم، و دویم را خوشگوار، وسیوم‌را که ازهمه بیشتر بارآورده بود آن‌را پربار، وچهارم که کمتر بار داشت آن‌را کمبارها ویك‌درخت در باغچه خرم‌بار آورده بود آن را شاهوار نام نهادم. نونهالی درباغچه عشرت‌افزا بود آن‌را نوبار خواندم وهرروز همانقدر که به‌جهت مزه پیاله‌کفایت کند به‌دست خود می‌چیدم. اگرچه ازکابل‌هم بـه‌داك چوکی مـی‌رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه به‌تازه چیدن به‌دست خود لطف دگر دارد، وشاه‌آلوی کشمیر ازکابل کمتر نمی‑ شود، بلکه بالیده‌تراست، آنچه ازهمه کلانتر بود یك‌تانك وپنج‌سرخ به‌وزن درآمد.

روز گمشنبه بیست‌ویکم پادشاه بانو حجله‌نشین ملك‌بقا شد والم این واقعه دلخـراش بارگران برخاطرم‌نهاد. امیدکه الله‌تعالی اورا درجوار مغفرت خویش جای‌دهد. از غرایب آنکه جوتك رای منجم پیش‌از این دوماه بعضی ازبنده‌های نزدیك [۲۴۹ب]را آگاه‌ساخته بود که یکی ازصدرنشینان حرم‌سرای عفت به‌نهانخانه عدم خواهد شتافت واین را اززایچه

طالعه من دریافته بود ومطابق افتاد.

از سوانح شهادت‌یافتن سیدغیرت‌خان وجلال‌خان گکهرست درلشکر بنگش و تفصیل این‌اجمال آنکه چون هنگام رفع محصول شد مهابت‌خان لشکر تعیین نمود کـه به‌کوهستان درآمده‌زراعت افغانان را بخورانند وازتاخت وتاراج وکشتن وبستن‌دقیقه‌ای مهمل‌نگذارند. قضارا چون بنده‌های درگاه به‌پایه‌کوتل می‌رسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سرکوتل را می‌گیرند، واستحکام می‌دهند وجلال‌خان کـه مردکـاردیده وپیر محنت کشیده‌بود صلاح‌وقت درآن می‌بیند که دوسه‌روزی توقف بایدکرد تامقهوران آذوقهٔ چندروزه که برپشت خودگرد آورده‌اند صرف نموده‌ناچار خودبه‌خود ویران شوند، آنگاه به‌سهولت مردم‌ما ازاین‌کریوه دشوار خواهند گذشت. وچون ازین‌کوتل بگذریم دیگرکاری نمی‌توانند ساخت ومالش به‌سزا خواهند یافت. عزت‌خان‌که شعله‌ای بود رزم‌افروز وبرق دشمن‌سوزبه صواب دید جلال‌خان نپرداخته بـرهنه چندی ازسادات بـارهه توسن همت بـرانگیخت و افغانان مانند مور وملخ از اطراف هجوم آورده اورا درمیان گرفتند. باآنکه زمین معرکـه اسپ‌تاز نبود بهرطرف‌که جبین‌غضب می‌افروخت خرمن‌هستی بسیاری‌به‌آتش تیغ‌ها سوخت. دراثناء زدوخورد اسپش‌را پی‌کردند و پیاده تـارمقی داشت تقصیر نکـرد. عاقبت باررفقای خویش مردانه فروشد ودر هنگامیکه عزت‌خان میتازد جلال‌خان ککهر ومسعود احمدبیگ‌خان وبیژن پسر نادعلی میدانی ودیگر بنده‌ها نیز عنان ثبات ازدست داده بی‌اختیار ازطرف کوتل می‌جنبند ومقهوران سرکوهها را گرفته به‌سنگ وتیرکارزار می‌نمایند وجـوانان جان‌افشان چه ازبنده‌های درگاه، وچه [۲۵۰الف]ازتابینان مهابت‌خان‌داد جرأت وجلادت داده بسیاری ازافغانان را به‌قتل می‌رسانند. درین داروگیر جلال‌خان ومسعود بابسیاری ازجوانان جان‌نثار می‌گردند. بـه‌یك‌تندخوی وتیزجلـوی عزت‌خان چنین چشم‌زخمی بـه‌لشکر منصور رسید و مهابت‌خان از شنیدن این‌خبر وحشت‌اثر فوجی ازمردم تازه‌زور به‌کومك فرستاده تهانجات را ازسرنو استحکام می‌دهد وهرجا اثـری ازین سیاه‌بختان می‌یابند درکشتن و بستن تقصیر نمی‌نمایند. وچون این‌واقعه بـه‌عرض رسید اکبرقلـی پسر جلالخان را کـه بخدمت فتح‌قلعه کانگره مقرر بود به‌حضور طلبداشته منصب هزاری‌ذات و هـزارسوار لطف فـرمودم وملك موروثی اورا به‌دستور قدیم دروجه جاگیراو مقرر داشته واسپ وخلعت داده، به‌کومك لشکر بنگش فرستادم. وباآنکه ازعزت‌خان‌فرزندی مانده بود به‌غایت خردسال، جانفشانی اورا در پیش‌نظر حقیقت بین داشته منصب وجاگیر عنایت شد تابازمانده‌های‌او ازهم نپاشند ودیگران را امیدواری افزاید.

دراین تاریخ شیخ احمد سرهندی را که به جهت دکان آرائی وخودنمایی وبیصرفه گوئی روزی چند درزندان ادب محبوس بود به‌حضور طلبداشته خلاص ساختم وخلعت وهزارروپیه عنایت نموده، ودر رفتن وبودن مختارگردانیدم. اوازروی انصاف معروضداشت که این تنبیه وتأدیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نفس مـراء ودر ملازمت خواهم بـود. بیست‌وهفتم خرداد زردآلو رسید. خانه تصویری که درباغ واقع است وحکم تعمیر آن‌شده بـود درینولا به‌تصویر استادان نادره کار، آراستگی یافت؛ ودر مـرتبهٔ بالا شبیه جنت آشیانـی و حضرت آشیانی، ودرمقابل شبیه مرا وبرادرم شاه‌عباس را کشیده‌اند. بعد ازآن شبیه میرزا کامران و میرزامحمدحکیم وشاه‌مراد وسلطان دانیال، ودر مرتبه‌دویم‌شبیه امرا وبنده‌های خاص‌را تصویر کرده‌اند. ودر اطراف بیرون [۲۵۰ب] خانه سواد منازل راه‌کشمیر به‌ترتیبی که آمده شده نگاشته‌اند یکی ازشعرای این مصرع را تاریخ‌یافته:

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارکشنبه چهارم تیرماه الهی جشن بوریاکوبی شده درین‌روز شاه‌آلـوی کشمیر به‌آخر رسید ازچهاردرخت باغ نورافزا یك‌هزاروپانصدعدد، واز سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده‌شد. به متصدیان کشمیر تأکید فرمودم که درخت شاه‌آلـو را در اکثر بـاغات پیوند کنند وفراوان سازند. درینولا بهیم پسر راناامر به‌خطاب راجگـی سرافرازی یـافت. دلیرخان برادر سیدعزت‌خان به‌منصب هزاری ذات وهشتصدسوار ممتاز گشت ومحمد سعیدپسر احمدبیگ‌خان به‌منصب ششصدی ذات وچهارصدسوار ومخلص‌الله بـرادر او به‌پـانصدی و دویست‌وپنجاه سوارنوازش یافتند. به‌سیداحمد صدرمنصب هزاری عنایت شد. به‌میرزاحسن پسر میرزارستم صفوی منصب‌هزاری ذات وپـانصدسوار مرحمت فـرموده بـه‌خدمت دکن رخصت کردم.

روز یکشنبه چهاردهم تیرماه حسن علیخان ترکمان به‌صاحب‌صوبگی اودیسه فرق‌عزت برافراخت، ومنصب ذات وسوار سه‌هزاری حکم‌شد. درین‌تاریخ بهادرخان حاکم قندهارنه راس اسپ عراقی وچندتقوز انمشه‌اززربفت ومخمل‌زربفت ودانه‌های کیش وغیره‌به‌رسم پیشکش ارسال داشته‌بود به‌نظر گذشت. روز دوشنبه پانزدهم به‌سیرییلاق توسی مرك سواری شده به‌دو کوچ درپای کوتل رسیده روز گمشنبه هفدهم به‌فرازکریوه برآمده دوکره مسافت درغایت ارتفاع وبلندی به‌صعوبت تمام قطع‌شده واز فراز کوتل تاییلاق یك‌کروه دیگر زمین پست وبلند بود. اگرچه قطعه‌قطعه گلهای الوان شگفته بود لیکن آنقدرکه تعریف می‌کردند ودر خاطرنقش بسته‌بود به‌نظر درنیامد. شنیده شد که درین‌نزدیکی دره‌ایست که به‌غایت خـوب

شگفته.

روز مبارک‌شنبه‌هژدهم به‌تماشای آن‌رفتم به‌تکلف‌هرگونه‌اغراق که درتعریف[۲۵۱ الف] آن گل‌زمین کرده شود گنجایش دارد. چندانکه نظر کارمی‌کرد گلهای شگفته بود. پنجاه‌قسم گل درحضورخود چیده‌شد ویقین که چندقسم دیگرهم بوده باشدکه به‌نظر درنیامده. آخرهای روز عنان مراجعت معطوف داشتم. امشب درحضور به‌تقریبی حرف محاصره قلعه احمدنگر مذکور می‌شد. خان‌جهان غریب نقلی گذرانید وپیش‌ازین‌هم مکرر به‌گوش رسیده بودبنابر غرابت مرقوم می‌گردد. در هنگامی‌که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمد نگر را محاصره کرده بود روزی اهل‌قلعه توپ ملك‌میدان‌را به‌جانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش‌دادند. غلوله قریب‌دایره شاهزاده رسید وازآنجا باز بلند شده درخانهٔ قاضی بایزید که ازمصاحبان شاهزاده بود، افتاد. اسپ قاضی به‌فاصله سه‌چهارگز بسته بود، به‌مجرد رسیدن غلوله به‌زمین زبان اسپ ازبیخ‌کنده بیرون افتاد، وغلوله از سنگ بود به‌وزن ده‌من متعارف هندکه هشتاد من خراسان باشد، و توپ مذکور به‌مثابه‌ای کلان است‌که آدم درمیان آن درست می‌تواند نشست.

درین تاریخ خواجه‌ابوالحسن میربخشی را به‌منصب پنجهزاری ذات ودوهزار سوار سرافراز ساختم. مبارزخان بـه‌منصب دوهزاری ذات وهزار وهفتصدسوار سربلندی یـافت. بیژن پسرنادعلی به‌منصب‌هزاری پانصدسوار ممتاز گشت امانت‌خان به‌منصب دوهزاری‌ذات وچهارصدسوار سرافراز شد. روزمبارک‌شنبه بیست‌وپنجم نوازش‌خان پسرسعیدخان‌را به‌منصب سه‌هزاری ذات ودوهزارسوار وهمت‌خان را به‌منصب دوهزاری ذات و پـانصدسوار، وسید یعقوب پسر سیدکمال بخاری را به‌منصب هشتصدی پانصدسوار امتیازبخشیدم. میرعلی‌اصغر پسر میرعلی‌اکبر موسوی به‌خطاب موسوی‌خان‌نوازش یافت

چون تعریف ییلاق کوری‌مرك مکرر شنیده‌شده بود، درینولا خاطر را به‌تماشای آن رغبت افـزود. روز سه‌شنبه ششم مـرداد بدان صوب سواری شد. ازتعریف‌آن چـه‌نویسد! چندانکه نظرکار [۲۵۱ب] می‌کرد گلهای الوان شگفته درمیان سبزه وگل جـدولهای آب روان درغایت لطافت وصفاگویی صفحه‌ایست ازتصویرکه نقاش قضابقلم صنع نگاشته، غنچه دلها ازتماشای آن شگفت. بی‌تکلف این ییلاق را نسبتی به‌دیگر ییلاق نیست و مـن وجهی بهترین سیرگاههای کشمیر می‌توان گفت. درهندوستان پپیها نام جانوری است خـوش‌آواز که درموسم برسات ناله‌های جانسوز می‌کند. چنانچه کـویل بیضهٔ خود را در آشیان زاغ می‌نهد وزاغ بچهٔ اورا می‌کشد ومی پرورد، در کشمیر دیده‌شدکه بیضهٔ خـودرا در آشیان

غوغای نهاده بود وغوغای بچه آنرا پرورش می‌داد.

روز مبارکشنبه پانزدهم فدائیخان به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات هفتصدسوار سرافراز گشت. درین‌تاریخ محمد زاهدنام ایلچی غیرتخان حاکم اورگنج به‌درگاه رسیده عریضه‌ای بامختصر تحفه ارسال داشته به‌سلسله‌جنبان نسبتهای موروثی‌شده‌بود به‌نظر عاطفت مخصوص داشته عجالةالوقت ده‌هزار درب به‌انعام ایلچی مقررشد، وبه‌متصدیان بیوتات حکم فرمودم که از قسام احناس آنچه او التماس نماید به‌جهت فرستادن ترتیب دهند. درینولا فرزندخان جهان‌را غریب توفیقی نصیب‌شد. ازشیفتگی باده به‌غایت‌زار ونزار گشته بود واز استیلای‌این نشاء مردافگن نزدیك به‌آن رسیده که جان گرامی درسراین‌کارکنند ناگاه بخود پرداخت و حق‌جل‌سبحانه اورا موفق ساخت وعهدکرد که بعدازین دامن‌لب به‌شراب نیالاید وآلوده نسازد هرچند نصیحت کردم که به‌یکبار ترك‌کردن خوب‌نیست، ازروی حکمت وتدبیرمرور ومدارا باید گذاشت، راضی‌نشد، ومردانه گذاشت. به‌تاریخ بیست‌وپنجم امرداد بهادرخان صاحب‌صوبه قندهار به‌منصب پنجهزاری وچهارهزار سوار سرافراز گشت.

دردوم شهریورماه مان‌سنگه پسر راوت‌شنکر به‌منصب هزاروپانصدی هشتصدسوار، و میرحسام‌الدین به‌منصب هزاروپانصدی پانصدسوار، و کرم‌الله [۲۵۲الف] پسر علی‌مردان بهادر به‌ششصدی وسیصدسوار، نوازش‌یافتند. وچون‌درینولا توجه‌خاطر به‌دندان ابلق‌جوهردار بسیار است امرای عظام درتفحص وتجسس‌غایت سعی واهتمام به‌تقدیم رسانیدند. ازآن‌جمله عبدالعزیزخان نقشبندی عبدالله نام ملازم خودرا نزد خواجه‌حسین وخواجه عبدالرحیم پسران خواجه‌کلان خواجه جوئباری که امروز مقتدای ولایت ماوراءالنهرند فرستاده، مکتوبی مشتمل براظهار این خواهش ارسال داشته‌بود. اتفاقاً خواجه‌حسن دندانی درست در کمال لطافت داشته فی‌الفور مصحوب‌مومی الیه روانه درگاه ساخت. دزین‌تاریخ به‌حضور رسید، وموجب انبساط خاطر گشت. فرمودم که موازی سی‌هزار روپیه‌ازنفایس امتعه‌به‌جهت‌خواجه‌ها روانه سازد؛ و میر برکه بخاری بدین خدمت مأمورگشت.

روز مبارکشنبه دوازدهم شهریور میرمیران به‌موجداری سرکار میوات دستوری یافت ومنصب او ازاصل واضافه دوهزاری ویك‌هزارو پانصدسوار حکم‌شد، واسپ خاصه باخلعت وشمشیر عنایت فرمودم. درینولا ازعرضداشت سندر به‌وضوح پیوست‌که جوهر مل‌مقهوررجان به‌مالکان جهنم سپرد، ونیز به‌عرض رسید که فوجی برسریکی از زمینداران فرستاده طریق احتیاط ازدست داده است؛ بی‌آنکه‌راه درآمد وبرآمدرا استحکام دهند وسرکوههارا بگیرند به‌تنگنای کوه درآمده جنگ بی‌صرفه کرده‌اند؛ وچون روز به‌آخر رسیده بود کارناساخته

عطف عنان‌نموده‌اند ودر برگشتن جلوریزان‌شده کس‌بسیار به‌کشتن داده‌اند. خصوص جمعی که عار گریختن برخود نپسندیده‌اند شهادت‌را به‌جان خریده‌اند. از جمله شهبازخان وتویانی که طایفه‌ایست از گروه افغانان لودی باجمعی از اقوام ونوکران جان‌نثار گشت. الحق‌خوب بنده‌ای بود شجاعت باخرد وآزرم جمع داشت. دیگر جمال‌خان افغان ورستم برادراو، وسیدنصیب بارهه وچندی‌دیگر زخمی برآمدند. ونیز نوشته‌رسیدکه محاصره تنگ‌شده وکار برمتحصنان به‌دشواری [۲۵۲ب]کشیده ومردم را درمیان انداخته زنهار خواسته‌اند. امیدکه دربن‌زودی به‌یمن اقبال روزافزون قلعه مفتوح گردد.

روز گمشنبه هژدهم ماه مذکور دلاورخان کاکر به‌اجل طبیعی ودیعت حیات سپرد، از امرای صاحب الوس بود. شجاعت را باسرداری و کاردانی بروجه اتم داشت. از زمان شاهزادگی به‌خدمت من پیوسته وبه‌حسن اخلاص وجوهر رشد از همگنان گوی سبقت ربوده، وبه والا پایهٔ امارت رسیده بود. در آخر عمر حق‌تعالی توفیق حق‌گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان، به‌همت او میسر شده امید که از اهل آمرزش باد. فرزندان وبازماندههای اورا به‌انواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم، واز مردم او چندی که لایق منصب بودند، در سلك بنده‌های در گاه انتظام بخشیده، دیگران را حکم فرمودم‌که به‌دستور سابق بافرزندان‌او بوده باشند، تاجمعیت‌او ازهم نپاشد. دربن‌تاریخ قوریساول باقطعه‌الماس که ابراهیم‌خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود، آمده ملازمت نمود. وزیر خان دیوان‌بنگاله‌که ازقدیمیان این درگاه بود به‌اجل طبیعی درگذشت.

شب مبارکشنبه نوزدهم کشمیریان‌کنار دریای بهت را دورویه چراغان‌کرده‌بودند واین رسمی است باستانی که هرسال در این تاریخ از غنی وفقیر هرکس که خانه درکنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن می‌کنند، واز برهمنان سبب آن را پرسیده شد. گفتند که دربن تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده واز قدیم این رسم آمده‌که در آن روز جشن کنند، ونام دته‌تروهااست ودته به‌معنی بهت است وتروها سیزده را گویند. چون درتاریخ سیزدهم ماه‌شوال چراغان می‌کنند به‌این اعتقاددته‌تروها نامیده‌اند. بی‌تکلف خوب چراغانی شده بود. برکشتی نشسته سیرو تماشای کرده شد.

روز مبارکشنبه نوزدهم جشن وزن شمسی آراستگی یافت وبه‌ضابطهٔ معهود خود را به طلا ویازده‌جنس دیگر وزن‌کرده ودر وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم. سال [۲۵۳ الف] پنجاه‌ویکم از عمر این نیازمند درگاه الهی به‌انجام رسید. وسرآغاز سال پنجاه‌ودوم چهره مراد افروخت. امیدکه مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد. جشن روز مبارکشنبه

بیست‌وششم درمنزل آصف‌خان ترتیب یافت، وآن عمدةالسلطنه به‌لوازم‌نثار وپیشکش‌پرداخته سعادت جاوید اندوخت.

در غرهٔ شهریور مرغابی درتال‌الر نمایان شد وبیست‌وچهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت. جانوران پرنده که در کشمیر می‌باشند بدین تفصیل است: کلنگ سارس، طاووس، چرز، لکلک، تغدری، تغداغ، کروانك، زردپلك، نقره‌پای، غرم‌پی، بوزه، اکالك، حواصل، مکه، بغله، قاز، کویل، دراج، شارك، نول‌سرخ، هربل، دهنگ، کویل شکرخواره مهوکه، مهرلات، دهنیش، کلچری، تتهری که ترکان آن را ومن اورا بدآواز نام کرده‌ام. چون اسامی بعضی از اینها معلوم نبود بلکه درولایت نمی‌باشند به‌هندی نوشته شد. واسامی جانوران که در کشمیر نمی‌باشند ازدرنده وچرنده بدین تفصیل است: شیرزرد، یوز، گرگ، گاومیش صحرائی، آهوی‌سیاه، چهکاره، کوته‌پاچه، نیله‌گاو، گورخر، خرگوش، سیاه‌گوش، گربه‌صحرائی، موشك‌کربلائی، سوسمار، خارپشت.

درین‌تاریخ شفتالو ازکابل به‌داکچوکی رسید. آنچه از همه کلانتربود، بیست‌وشش توله به وزن درآمد که شصت‌وپنج مثقال بوده باشد؛ وتاموسم شفتالو بود این‌قدر می‌رسید که به‌اکثری از امرا وبنده‌های خاص الوس عنایت می‌شد. روز جمعه بیست‌و هفتم به‌قصد سیرو تماشای ویرناك که سرچشمه دریای بهت است سواری شد. پنج کروه بالای آب به کشتی رفته در ظاهر موضع مانپور نزول فرمودم.

درین روز خبر ناخوشی از کشتوار رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون دلاورخان فتح‌کرده متوجه درگاه شد، نصرالله عرب را باچندی [۲۵۳ب] از منصبداران به‌محافظت آنجا گذاشت. واورا در رای دوخطا افتاد: یکی‌آنکه زمینداران ومردم آنجارا به‌غایت تنگ گرفت وسلوك ناملایم پیش داشت؛ دوم آنکه جمعی که به‌کومك‌او مقرر بودند به‌طمع‌اضافه منصب ازورخصت خواستند که به‌درگاه رفته مهمسازی خود بکنند. او تجویز این‌معنی نموده اکثری را به‌مرور رخصت داد. چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که زخمهایی ازو در دل داشتند و درکمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند وپل راکه عبورلشکر وکومك منحصر در آن بود سوخته آتش فتنه وفساد برافروختند؛ ونصرالله متحصن گشته دوسه‌روزی خود را به‌هزارجان‌کندن نگاه داشت. وچون آذوقه نبود وراه آب را نیز بسته‌بودند ناگزیر به‌شهادت قرار داده مردانه باچندی که همراه بودند داد شجاعت وجلادت داد تاآنکه اکثری ازآن‌مردم به‌شهادت رسیدند، وخودرا اسیر سرپنجه تقدیر کردند. چون این خبر به‌مسامع جلال رسید جلال نام پسر دلاورخان را که آثار رشد وکارطلبی ازناصیهٔ

احوالش ظاهر بود، ودر فتح کشتوار تردداتِ پسندیده ازو بـه ظهور آمده بـود به‌منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافراز ساخته وملازمان پدر اورا که در سلک بنده‌های درگـاه انتظام یافته‌اند، وفوجی ازسپاه صوبه کشمیر باسیاری از زمینداران وپیاده‌های برق‌انداز به کومك او مقرر داشته به‌استیصال آن‌گروه مخذول العاقبه تعیین فرمودم. ونیز حکـم‌شد که راجه‌سنگرام زمیندار جمو با مردم خود ازراه‌کوه جمو درآید. امید که درین زودی به‌سزای کرد خویش گرفتار آیند.

روزشنبه ۲۸ چهارونیم‌کروه کوچ شد واز موضع کاکاپور یك کروه گذشته برلب آب فرود آمدم. بنگ کاکاپور مشهور است. برکنار دریا صحرا صحرا خودرو افتاده روز یکشنبه بیست‌ونهم به‌موضع پنج‌هزاره منزل‌شد، این دیه به‌فرزند اقبالمند شاه‌پـرویز عنایت [۲۵۴الف] شده است. وکلای او مشرف برآب باغچه ومختصر عمارتی ترتیب‌داده بودند؛ ودر حوالی پنج‌هزاره جلگه‌ای واقع است درنهایت صفا ونزاهت، وهفت درخت چنارعالی در وسط جلگه، وجوی آبی بردورگشته. کشمیریان‌ستها بهونی می‌گویند. یکی ازسیرگاههای مقرر کشمیر است. درین‌تاریخ خبر فوت خان دوران رسید کـه در لاهور بـه‌اجل طبیعی در گذشت. عمرش قریب به‌نود رسیده بود، واز بهادران مقرر روزگار ودلیران عرصه کارزار بود، شجاعت را باسرداری جمع داشت، دریـن دولت حقوق بسیار دارد. امید کـه از اهل آمرزش باد. چهار پسر ازوماند لیکن هیچکـدام استحقاق فرزندی او ندارد. قریب چهارلك روپیه نقد وجنس از ترکه او برآمـد. به‌فرزندان او عنایت شد. روز دوشنبه سی‌ام نخست تماشای سرچشمه اینچ کرده‌شد. این موضع را حضرت عرش آشیانی به‌رامـداس کچهواهه مرحمت نموده‌بودند، و او دردامن کوه وفراز چشمه عمارات وحـوضها ساخته. بی‌تکلف سرمنزلیست درغایت لطافت ونفاست. آبش درکمال صفا وعذوبت. ماهی بسیار دروشناور.

درته آبش زصفا ریگ خـرد   کـور تواند به دل‌شب شمرد

وچون این‌موضع به‌فرزند خان‌جهان عنایت فرموده‌ام مشارالیه ترتیب ضیافت نموده و پیشکش کشید. قلیلی به‌جهت خاطر او گرفته‌شد. ازین چشمه نیم‌کـروه پیشتر مچهی بهـون سرچشمه‌ایست که رای بهاری چند از بنده‌های عرش آشیانی بتخانه‌ای برفراز آن ساخته. آب این چشمه از آن بیشتر است که توان گفت؛ ودرختهای کلان کهن‌سال ازچنار وسفیدار وسیاه‌بید بر دورآن رسته است. شب درین مقام گذرانیده، روز سه‌شنبه سی‌ویکـم به‌سرچشمه اچهول‌منزل شد. آب این‌چشمه ازآن فزونتر است. آبشار خوشی دارد، وبراطراف درختهای چنار عالی وسفیدارهای موزون سربهم آورده، نشیمنهای دلکش به‌موقع ترتیب داده بودند

ودر مدنظر باغچه باصفا گلهای جعفری شکفته. گویی [۲۵۴ب] قطعه‌ایست از بهشت.

روز گمشنبه غرهٔ مهرماه از اچهول کوچ فرموده قریب به‌چشمه ویرناك منزل‌شد. روز مبارکشنبه دویم برچشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. بنده‌های خــاص را حکــم نشستن فرمودم وپیاله‌های سرشار پیموده از شفتالوی کابل اوش گزك عنایت نمودم؛ وهنگام شام مستان به‌خانه‌های خود بــاز گشتند. این چشمه منبع دریــای بهت است، و در دامن کــوهی واقع است که از تراکم اشجار وانبوهی سبزه و گیاه بومش محسوس نمـی‌شود؛ ودرزمان شاهزادگی حکم فرموده بودم کـه برسر این‌چشمه عمارتی که مــوافق این مقام باشد اساس نهند درین‌ولا بانجام رسید. حوض مثمن چهل‌ودوذرع چهارده گز عمق وآبش ازعکس سبزه ورياحين که بر کوه رسته زنگاری رنگ، وماهی بسیار شناور، وبر دور حوض ایوانهای طاق زده ، وباغی درپیش این‌عمارت. و از لب حوض تادر باغ‌جوئی چهارگز درعرض، ویکصدو هشتادگز درطول وده گز درعمق، وبراطراف جوئی خیابان سنگ‌بست‌وآب حوض به‌مثابه‌ای صاف‌ولطیف که باوجود چهار گز درعمق اگر نخودی درزیر آب‌افتاده باشد به‌نظردرمی‌آید. واز صفای جوی وسبزه وگیاه که درزیر آن چشمه رسته چه نویسد . بعضی سبز تلخ و بعضی پسته وسیبکی واقسام سبزه سیرونیم‌سیر درهم رسته، ازجمله بته‌ای به‌نظر درآمد بعینه مانند دم طاووس‌نقاشانه، و ازامواج‌آب متحرك ویکه‌گلی جابجا شکفته، نفس‌الامر آنکه در تمام‌کشمیر به‌این خوبی ودلفریبی سیرگاهی نیست. معلوم شدکه بالای آب‌کشمیررا هیچ نسبت‌به‌پایان آب نیست بایستی روزی چند درین‌حدود سیرمستوفی کرده، داد عیش‌وکامرانی می‌دادم.چون ساعت‌کوچ نزدیك رسیده بود ودرکوتل برف شروع درباریدن‌کرده و فرصت توقف بسـار نمی‌یافت ناگزیر عنان معاودت به‌جانب شهر معطوف داشتم‌وحکم شدکه برکنارجوی‌مذکور دو رویه درخت چنار بنشانند .

روزشنبه‌چهارم به‌چشمه لوکابهون منزل شد. این[۲۵۵الف] سرچشمه‌هم‌قابل‌جائیست اگر چه الحال دربرابر آنها نیست، لیکن اگر مرمت‌کنند جای خوبی خواهد شد . فرمودم که مناسب آن‌مقام عمارتی بسازند وحوض پیش‌چشمه رامرمت نمایند . دراثنای راه‌برچشمه عبور واقع شد، اندەناك‌نامند. مشهوراست که‌ماهی‌های این‌چشمه نابینا می‌باشند. لحظه‌ای بر سرچشمهٔ مذکور توقف نموده دام انداختم دوازده ماهی به‌دام افتادازآن جمله سه‌ماهی‌نابینا بود ونه‌ماهی چشم‌داشت. ظاهراً آب این‌چشمه راتأثیریست که ماهی‌راکور می‌سازد. بهرحال خالی از غرابیی نیست .

روز یکشنبه پنجم باز به‌چشمه مچهی بهون و اینچ عبور نموده متوجه شهر شدم. روز

گمشنبه هشتم خبر فوت هاشم‌خان پسر قاسم‌خان رسید. روز مبارکشنبه نهم ارادت خان را به صاحب صوبگی کشمیر سرفرازی بخشیدم، ومیر جمله ازتغییر اوبه خدمت‌خان سامانی امتیاز یافت، معتمدخان به‌خدمت عرض‌مکرر فرق عزت برافراخت، ومنصب میرجمله دوهزاری‌ذات وپانصد سوار حکم شد. شب‌شنبه یازدهم به‌شهرنزول اجلال اتفاق افتاد. صفی‌خان به‌خدمت صوبهٔ گجرات ممتاز شد. سنگرام راجه جمو به‌منصب‌هزار وپانصدی وهزار سوار سربلندی یافت.

درین روز غیر مکرر شکاری از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد درجایی که آب تاسینه آدمی باشد دوکشتی پهلوی یکدیگر می‌برند به‌دستوری که یك‌سر باهم پیوسته‌باشد وسردیگر از هم دور به‌فاصله چهارده پانزده ذرع، ودو ملاح برکنار طرف بیرون کشتیها چسوب دراز به‌دست گرفته می‌ایستند، تافاصله‌کم وزیاد نشود ودربرابر می‌رفته باشند وده دوازده ملاح ته آب درآمده سرهای کشتی‌راکه باهم پیوسته‌به‌دست گرفته پاهارا به‌زمین کوفته می‌روندوماهی که به‌میان هردوکشتی درآمده خواهدکه از تنگی بگذرد وبه‌پای ملاحان می‌رسد، و ملاح فی‌الفور غوطه خورده به‌قعر آب می‌رساند و ملاح دیگر بر پشت اوحمل انداخته به‌دو دست پشت اورا زیرمی‌کند تاآب اورا به‌بالا نیاورد واو ماهی را به‌دست گرفته‌برمی‌آرد. وبعضی [۲۵۵ب] که درین‌فن‌مهارت‌تمام دارند دوماهی به‌دودست‌گرفته برمی‌آرند، ازجمله‌پیرملاحی بودکه درهرغوطه زدن اکثردوماهی می‌گرفت؛ واین شکار درپنجهزاره‌می‌شود، ومخصوص دریای بهت است. درکولابها ودیگر رودخانه نمی‌شود ومنحصر درموسم بهار است‌که آب سرد وگزنده نباشد.

روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت. به دستور هرسال اسپان را از طوایل خاصه وهرچه حواله امرا شده آراسته به‌نظر درآورده‌اند. درین‌ولا اثرکوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم. امیدکه‌عاقبت به‌خیر مقرون باد. انشاءالله تعالی. روزگمشنبه پانزدهم به‌قصد شکار خزان به‌جانب صفاپور ودره لارکه پایان آب کشمیر واقع است‌متوجه گشتم. درصفا پور بالا آب خوش است وبرسمت شمال آن‌کوهی افتاده پردرخت، باآنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت، عکس درختهای الوان ازچنار وزرد آلو وغیر آن‌در میان تالاب به‌غایت خوش می‌نمود. بی‌تکلف خوبیهای خزان ازبهار هیچ کمی ندارد. بیت

ذوق فنا نیافته‌ای ورنه در نظر رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت‌کوچ قریب شد سیر اجمالی‌کرده مراجعت نموده شد. درین چندروز پیوسته به‌شکار مرغابی خوشوقت بودم. روزی در اثنای شکــار ملاحی بچه

قرقره گرفته آورد . درغایت لاغری وزبونی بود، یك‌شب بیشتر زنده نماند . قرقره‌در کشمیر نمی‌باشد ظاهر درهنگام گذشتن ورفتن به‌هندوستان ازلاغری وبیماری افتاده باشد .

درین‌ولا خبر رحمان‌داد پسرخانخانان رسید که دربالای به‌اجل طبیعی درگذشت‌ظاهراً روزی چندتب کرده بود . درایام نقاهت روزی دکنیان فوج بسته نمایان می‌شوند. برادر کلانش داراب خان به‌قصد جنگ سواری می‌نماید ، وچون خبر به‌رحمان داد رسید ازغایت جرات و جلادت باوجود ضعف وتکسر سوارشده ؛ خود را به‌برادر می‌رساند وبعد ازآنکه غنیم را زیرکرده مراجعت می‌نماید دربرآوردن چلته شرط احتیاط بجانمی‌آرد فی‌الفور هوا تصرف می‌کند وتشنج می‌شود ، وزبان ازگویائی [۲۵۶ الف] می‌ماند . دوسه روزی به‌این حال‌گذرانیده ودیعت حیات می‌سپارد ، خوب جوان رشید بود . ذوق‌شمشیر زدن وکارطلبی بسیار داشت، وهمه‌جا قصدش این‌بود که جوهر خودرا درشمشیر می‌نماید . اگرچه مرگ و آتش تروخشك رایکسان می‌سوزد لیکن برمن سخت گران می‌نماید ، تابرپدر پیر دل‌شکسته اوچه گذشته باشد . هنوز مصیبت‌شاهنواز خان التیام نیافته بود که این جراحت تازه‌نصیب‌او شد، امیدکه الله‌تعالی درخور آن‌صبر وحوصله کرامت کناد .

روز مبارکشنبه شانزدهم خنجرخان به‌منصب سه‌هزاری ذات وسوار سرفراز شد. قاسم‌خان به‌منصب دوهزاری وهزار سوار ممتاز گشت ، محمد حسین برادر خواجه جهان راکه به خدمت بخشی‌گری لشکر کانکره مقرراست منصب هشتصد ذات وسوار عنایت فرمودم . شب دوشنبه بیست‌وهفتم مهرماه الهی بعدازگذشتن یك‌پهر وهفت گهری به‌مبارکی و فرخی رایات اقبال به‌صوب هندوستان ارتفاع یافت .

مراجعت ازکشمیر به‌جانب هندوستان : چون زعفران‌گل‌کرده بود از سوادشهر کوچ فرموده ، به‌موضع پنپرشتافت . درتمام ملك‌کشمیر زعفران بغیرازبین درجای دیگرنمی شود . روزمبارکشنبه‌سی‌ام درزعفران‌زار بزم‌پیاله ترتیب‌یافت. چمن‌چمن، صحراصحرا،چنانکه‌نظرکار کندشگفته‌بود. نسیمش دماغهارا معطرساخت. بته‌اش به‌زمین پیوسته‌می باشد. گلش چهار برگ دارد، وبنفش‌رنگ‌است، به‌کلانی گل‌چنبه، وازمیانش سه شاخ‌زعفران‌رسته؛ پیازش رامی‌نشانند ودر سالی‌که خوب می‌شود چهار صدمن به‌وزن حال می‌آید ، وسه‌هزار ودوصدمن به وزن خراسان بوده باشد . نصف‌حصه خالص ونصف حصه رعایا معمول‌است، و سیری به‌ده روپیه خرید وفروخت می‌شود، واحیاناً نرخ‌کم زیادهم می‌شود ، ورسم مقرر است‌که‌گل زعفران را وزن‌کرده به‌اهل حرفه می‌دهند وآنها به‌خانه‌های خود برده زعفران راچیده‌می‌آرند. وموافق ربعی‌که از قدیم بسته‌اند نیم‌وزن آن نمك دروجه اجوره می‌گیرند، ونمك در کشمیر نمی‌باشد

از هندوستان می‌برند . دیگر از تحفه‌های کشمیر پرکلکی است که جانور شکاری درسالی‌تاده [۲۵۶ ب] هزاروهفتصد پربهم می‌رسد وبازوجره تادویست به‌دام می‌افتد. آشیان‌باشه‌هم‌دارد وباشه آشیانی بدنمی‌شود .

روز جمعه‌غره‌آبان‌ماه الهی ازپنیرکوچ‌فرموده درمقام خان‌پور منزل شد. چون‌به‌عرض رسیدکه زینل‌بیگ ایلچی برادرم شاه عباس به حوالی لاهور رسیده مصحوب میرحسام‌الدین پسر عضدالدوله انجوخلعت وسی هزار روپیه خرجی عنایت نموده فرستادم وحکم کردم کـه آنچه اوبه‌مشارالیه تکلف نماید قیمت‌آن‌باپنجهزار روپیه دیگرازخود به‌طریق‌ضیافت بفرستد. پیش ازاین فرموده بودم‌که از کشمیر تاانتهای کـوهستان در هر منزل عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل اساس نهند ودرسرما وبرف درخیمه نباید گذرانیده ، اگرچه عمارات این منزل به‌اتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت وبوی‌آهك می‌آمد درخیمه استراحت‌نموده‌شد.

روز شنبه دویم درکلمپور منزل‌شد، چون مکرر بعرض رسیده بودکه درحوالی هیره‌ـ پور آبشاری واقع است‌به‌غایت عالی ونادر باآنکه سه‌چهارکروه ازراه به‌جانب دست‌چپ بود، جریده به‌قصد تماشای‌آن شتافتم. ازتعریف وتوصیف‌آن چه نویسد. سه‌چهار مرتبه‌آب برروی هم می‌ریزد : تاحال به‌این خوبی و لطافت آبشاری به‌نظر درنیامده . بی‌تکلف نظر گاهی‌است به‌غایت عجیب وغریب، تاسه‌پهرروزآنجا به‌عیش وکامرانی گذرانیده چشم ودل را ازتماشای آن سیراب ساختم. لیکن دروقت ابر وباران خالی ازوحشتی نیست. بعدازسه پهرروز سوار شده هنگام شام به‌هیره‌پور رسیده، شب درمنزل مذکورگـذرانیده. روزدوشنبه چهارم ازکوتل باری براری‌عبور نموده برفرازکوتل پیرپنجال منزل‌گزیدم . ازصعابت این کریوه ودشواری این راه چه‌نویسدکه اندیشه رامجال گذر نیست. دراین‌چندروز مکرر برف باریده بود وکوههای سفید شده‌درمیان‌جاده نیزبعضی جاها یخ‌بسته‌بودچنانچه‌سم‌اسب گیرائی نداشت وسوار به‌سختی می گذشت . الله‌تعالی کرم خویش ارزانی داشت ودرین روز نبارید. طرفه‌آنکه جمعی کـه پیشتر گذشته بودند و آنهائیکه متعاقب آمدنـد همه باریدن بـرف را دریافتند .

روزسه‌شنبه ازکریوه‌پیرپنجال‌گذشته درپوشانه‌منزل‌شد. باآنکه‌ازین‌طرف‌سرنشیب‌است لیکن ازبسکه بلنداست اکثرمردم‌پیاده‌گذشته. روز گمشنبه‌ششم، بیرم کله‌محل‌نزول‌اجلال گشت، قریب به‌موضع مذکورآبشاری واقع [۲۵۷ الف] است به‌غایت‌نفیس، حسب‌الحکم صفه‌ای به‌جهت نشیمن ترتیب داده‌بودند . الحق نظرگاه خوشی است! فرمودم‌که تاریخ عبورمرا بر لوح سنگ‌کنده برفراز صفه‌نصب کنند. بی‌بدل‌خان بیتی‌چندگفته و برسبیل نظم این‌نقش‌دولت

بر لوح روزگار یادگار است .

دو زمیندار دراین راه می‌باشند که مدار آمد و رفت و بندوبست راه به‌قبضه اختیار اینهاست، ودر حقیقت کلید ملك کشمیر ند. یکی رامهدی نایك‌نام‌است، ودیگری راحسین‌نایك گویند. ازپیره‌پور تابیرم‌کله ضبط راه‌به‌عهده اینهاست . پدرمهدی نایك بهرام‌نایك درایام حکومت کشمیریان عهده‌بود . چون نوبت حکومت به‌بنده‌های این درگاه‌رسید میرزا یوسف خان درایام حکومت خویش بهرام نایك رامسافر ملك‌نیستی گردانید . الحال درتصرف‌ودخل هر دو برابر هم‌اند . اگرچه به‌ظاهر باهم مدارایی دارند لیکن به‌باطن درنهایت عداوتند . درین‌روز شیخ‌ابن‌یمین‌که ازخدمتگاران قدیمی‌اعتمادی عمده‌بود به‌جواررحمت‌ایزدی‌پیوست جوان نیك‌ذات بی‌بد بود ، واز غایت‌اعتماد ، افیون‌خاصه، وآب‌حیات ، حواله اوبود . شبی که بربالای پیرپنجال منزل‌شد چون خیمه واسباب نرسیده بود وبه‌قدر ضعف هم‌داشت سرما تصرف نمود وتشنج کرد وزبان ازگویائی بازماند . دوروز به‌این حال زنده‌بود ودرگذشت. افیون خاصه به‌خواصخان سپردم وخدمت آبدارخانه به‌موسی خان‌حواله‌شد .

روزمبارکشنبه هفتم تهته معسکراقبال گشت . اکثر دربیرم‌کله میمون‌بسیاربه‌نظردرآمده بود . اما ازین منزل درهوا وزبان ولباس ورستنی وحیوانات وآنچه مخصوص ولایت گرم سیرست تفاوت فاحش ظاهرشد . مردم اینجا بزبان فارسی وهندی هردو متکلم‌اند. ظاهراً زبان اصل اینها هندی است وزبان‌کشمیری را به‌جهت قرب وجوار یادگرفته‌اند. مجملاً از اینجا داخل هندست. عورات لباس‌پشمینه نمی‌پوشند وبه‌دستور زنان‌هند حلقه دربینی‌می‌کنند. روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات‌عالیات‌گردید . مردم اینجا در[۲۵۷ب] زمان قدیم هندو بوده‌اند. وزمیندار اینجارا راجه‌می گفته‌اند. سلطان فیروز مسلمان‌کرده ومع‌ذالك‌خودرا راجه می‌گوید . وهنوز بدعتهای ایام جهالت درمیان آنها مستمراست . ازجمله چنانچه‌بعضی از زنان هندو باشوهر خود می‌سوزند اینهارا باشوهر درگور می‌آرند. شنیده‌شدکه درهمین ایام دختری ده دوازده ساله راباشوهر خودکه هم‌سال به‌اوبودزنده به‌قبر درآورده‌اند . دیگر آنکه بعضی ازمردم بی‌بضاعت‌راکه دختر به‌وجود می‌آید خفه‌کرده می‌کشند ، وباهنودپیوند خویشی می‌کنند . هم‌دختر می‌دهند وهم‌می‌گیرند . گرفتن خود خوب ، اما دادن نعوذبالله . فرمان شدکه بعدازین پیرامون این‌امور نگردند ، وهرکس‌که مرتکب این بدعتهاشود او را سیاست کنند .

درراجور رودخانه‌ایست‌که‌آبش در برسات به‌غایت مسموم می‌شود واکثر مردمش را درزیرگلوبوغچه برمی‌آید وزرد وضعیف می‌باشند. برنج راجور بسیار بهتر ازبرنج کشمیر

است . بنفشه خودرو وخوشبو درین دامن کوه می‌باشد . روز یکشنبه دهم در نوشهره منزل اتفاق افتاد . درین مقام به‌حکم حضرت عرش‌آشیانی قلعه‌ای از سنگ ساخته‌اند وپیوسته‌جمعی از حاکم کشمیر درینجا به طریق تهانه‌می‌باشند . روز دوشنبه یازدهم چوکی هتی‌محل نزول موکب اقبال گشت. عمارات این‌منزل رامراد نام‌چیله اهتمام نموده ، حسن انجام‌بخشیده‌بود . درمیان دولتخانه صفه‌ای به‌صفا آراسته ، نسبت به‌دیگرمنازل‌امتیاز داشت ، منصب اورا افزودم. روز سه‌شنبه در مقام بهنبر منزل‌شد . امروز ازکوه تاکوتل گذشته به‌وسعت آباد هندوستان در آمدیم .

پیشترقراولان به‌جهت شکار قمرغه دستوری یافته بودندکه در بهنبر وکرجهاك‌ومکهیاله جرکه ترتیب دهند. روز گمشنبه ومبارکشنبه شکاری رازنده آوردند. روز جمعه به‌نشاط‌شکار خوشوقت شدم. ازقچقار کوهی وغیره پنجاه وشش رأس‌شکارشد. دراین تاریخ راجه‌سارنگ دیو که ازخدمتگاران نزدیك[۲۵۸ الف]است، به‌منصب هشتصدی‌ذات وچهارصدسوارسرفرازی یافت . روزشنبه شانزدهم به‌جانب گرجهاك متوجه شدم . به‌پنج کوچ کنار دریای بهت معسکر اقبال گردید . روز مبارکشنبه بیست‌ویکم درجرگه کرجهاك شکار کردم . نسبت به دیگر بارها شکار کمتر آمد، وچنانچه دل‌می‌خواست محظوظ نشدم . روز دوشنبه بیست‌وپنجم درجرگه مکهیاله به‌نشاط شکار خوشوقت شدم . هفتادوشش رأس بزمارخور ، وغیره‌شکارشد. وازین جا به‌ده منزل شکارگاه جهانگیر آبادمخیم بارگاه دولت گردید . در زمان شاهزادگی ، این سرزمین شکارگاه من‌بود . وبه‌نام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنانهاده ، به‌سکنه رمئین‌که از قراولان نزدیك بود عنایت نموده بودم، و بعد از جلوس پرگنه ساخته به‌جاگیر مومی‌الیه لطف فرمودم وحکم کردم‌که عمارتی به‌جهت دولتخانه وتالابی واساس‌نهند وبعداز فوت اواین‌پرگنه به‌جاگیر ارادتخان مقررشد . وسربراهی عمارات به‌مشارالیه بازگشت. و درینولا حسن‌انجام پذیرفته بی‌تکلف تالی‌شده به‌غایت‌عالی؛ ودر میان تال‌عمارات دلنشین به همه جهت یك‌لك وپنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده‌باشد . الحق پادشاهانه‌شکار گاهی است . روز مبارکشنبه وجمعه مقام‌کرده ازانواع شکار محظوظ شدم . قاسم‌خان که به حراست لاهور سرافراز است دولت زمین‌بوس دریافته پنجاه مهر نذر گذرانید. واز اینجا یك منزل درمیان باغ‌مؤمن عشقبازکه در کنار دریای لاهور واقع است نزول اقبال اتفاق افتاد. درختهای چنار عالی وسروهای خوش‌قد دارد. بی‌تکلف نغزك باغچه‌ایست .

روز دوشنبه نهم آذرماه الهی مطابق‌پنجم محرم سنه یك‌هزاروسی ویك از باغ مؤمن برفیل‌تندنام‌سوارشده‌نثارکنان‌متوجه‌شهر گردیدم، بعدازگذشتن دوپهر وسه گهری‌ازروزمذکور

به‌ساعت مسعود ومختار به‌دولتخانه درآمده ، درعمارتی که مجدداً به اهتمام معمورخان حسن انجام‌پذیرفته، به‌مبارکی وفرخی نزول [۲۵۸ب] فرمودم. به‌تکلف منازل دلگشای‌ونشیمنهای روح‌افزا درغایت لطافت ونزاهت همه‌منقش ومصور به‌عمل اوستادان نـادره‌کار آراستگی یافته و باغچه‌های سبز وخرم به‌انواع واقسام‌گل ورياحين نظر فريب‌گشته . بيت:

زپای تا بسرش هرکجا که می‌نگرم کرشمه دامن دل می‌کشد که‌جا اینجاست

بالجمله مبلغ هفت لك روپیه که بیست وسه هزار تومان رایج ایران‌باشد صرف این عمارت شده .

فتح‌قلعهٔ‌کانگره: دراین روز بهجت افروز مژدهٔ فتح‌قلعهٔ‌کانگره مسرت‌بخش خاطر اولیای دولت‌گشت، و به‌شکر این‌موهبت عظمی وفتح بزرگ؛که ازعنایات مجدده واهب‌العطا- یاست، سرنیاز بدرگاه کریم کارسازفرودآورده،کوس‌نشاط وشادمانی‌بلندآوازه گردید. کانگره قلعه‌ایست قدیم، شمال روبه‌لاهور، درمیان‌کوهستان واقع شده ، به‌استحکام ودشوارگشای و متانت ومحکمی معروف ومشهور، ازتاریخ‌اساس این‌قلعه، جزخدای جهان‌آفرین آگاه نیست. اعتقادزمینداران پنجاب آن‌است‌که درین مدت‌قلعه مذکور ازقومی به‌قومی‌دیگر انتقال ننموده وبیگانه برو دست‌تسلط نیافته، والعلم‌عندالله. بالجمله ازآن هنگام‌که صیت اسلام وآوازهٔ دین مستقیم محمدی به‌هندوستان رسیده ، هیچیك ازسلاطین والاشکوه رافتح آن‌میسر نشده،سلطان فیروز شاه‌باآن همه شوکت واستعداد خوددرفته به‌تسخیر قلعه‌پرداخت ، ومدتها محاصره‌داشت چون‌دانست‌که استحکام ومتانت‌قلعه‌به‌حدی است که تاسامان قلعه‌داری وآذوقه بامتحصنان‌بوده باشد، ظفر برتسخیر آن‌نتوان یافت ،کام‌ناکام به‌آمدن راجه وملازمت نمودن‌خرسندی‌نموده دست ازآن بازداشت. گویند راجه ترتیب پیشکش وضیافت نموده سلطان رابه‌التماس‌اندرون قلعه برد. سلطان بعدازسیروتماشای قلعه به‌راجه‌گفت‌که مثل‌من پادشاهی رابه‌درون قلعه‌آوردن ازشرایط حزم واحتیاط دوربود، جمعی‌که درملازمت‌اند اگر [۲۵۹الف] قصد توکنند وقلعه را به‌تصرف درآورند، چه‌می‌توانی کرد؟ راجه به‌جانب مردم خود اشارت‌کرد درلحظه‌فوجی از دلاوران مسلح ومکمل ازنهانخانه برآمدند وسلطان راکورنش کـردند وسلطان از دیدن هجوم آن‌مردم متوهم ومتفکر گشته ازغدر اندیشید ، راجه پیش‌آمده وزمین خدمت‌بوسه‌داد و گفت مارا جز اطاعت وبندگی درسر نیست، لیکن چنانچه سربـازان مبارك گذشته احتیاط و دوربینی‌راپاس می‌داشت. سلطان‌آفرین‌گفت وراجه‌منزلی چند در رکاب بوده رخصت‌معاودت یافت .

بعدازآن هرکه برتخت دهلی نشست لشکری به‌تسخیر کانگره فرستاد وکاری از پیش

نرفت. پدربزرگوار من‌هم یك‌مرتبه لشکری عظیم به‌سرداری حسین‌قلی خان‌که بعداز خدمت پسندیده به‌خطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند ـ دراثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزاشد وآن حق‌ناشناس ازگجرات‌گریخته به‌صوب پنجاب علم‌فتنه و آشوب برافراخت ، وخانجهان ناگزیر ازگرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نـایرهٔ فتنه وفساد گشت ، وتسخیر قلعه درعقده‌توقف افتاد ، وپیوسته این‌اندیشه ملازم خاطراشرف بودوشاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره‌گشا نمی‌شد . وچون به‌کرم ایزدجل سبحانه تخت‌دولت بـه وجود این نیازمند آراستگی یافت، از جمله غزاهای‌که برذمت‌همت لازم‌شمرد یکی‌این بود. نخست مرتضی‌خان راکه ایالت صوبه‌پنجاب داشت بافوجی ازبهادران رزم دوست به‌تسخیر قلعهٔ‌مذکور رخصت‌فرمودم، وهنوزآن‌مهم به‌انصرام نرسیده‌بودکه مرتضی‌خان به‌رحمت‌ایزدی پیوست ، بعدازآن‌جوهرمل راجه باسو تعهداین خدمت‌نمود. اورا سردارلشکرساخته‌فرستادم آن بدسرشت درمقام‌بغی‌وکافرنعمتی درآمده[۲۵۹ب] عصیان ورزیده، تفرقه‌عظیم درآن‌لشکر راه‌یافت، وتسخیر قلعه درعقده توقف وتعویق‌افتاد. وبسی برنیامدکه آن حق‌ناشناس به‌سزای عمل خویش گرفتارگشته به جهنم رفت، چنانچه تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته.

بالجمله درین ولا خرم تعهدخدمت مذکور نموده سندرملازم خود را به‌استعداد تمام فرستاد، وبسیاری از امرای پادشاهی به‌کومك او دستوری یافتند وبه تاریخ شانزدهم شوال ۱۰۲۹ هجری لشکرها به‌دور قلعه‌پیوسته ، مورچلها قسمت شد ومداخل ومدارج قلعه‌رابه‌نظر احتیاط ملاحظه نموده راه‌آمد وشدآذوقه رامسدود ساختند ، و رفته‌رفته‌کار به‌دشواری‌کشید، و بعداز آنکه ازقسم غله‌وآنچه غذاتواندشد درقلعه نماند، چهارماه دیگرعلفهای خشك را به نمك جوشانیده‌خوردند . چون‌کار به‌هلاکت رسید واز مرآة امیدنجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه راسپردند وروز مبارکشنبه غره‌شهر محرم سنه ۱۰۳۱ هجری فتحی‌که هیچیك از سلاطین والاشکوه رامیسر نشده بودودرنظرکوته اندیشان ظـاهر بین‌دور می‌نمود، الله‌تعالی به‌محض لطف‌وکرم خود به‌این نیازمندکرامت فرمود، وجمعی از بنده‌هایی‌که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند درخور استعداد وشایستگی خویش به‌اضافه مناسب ومـراتب سرافرازی یافتند .

روز مبارکشنبه دوازدهم حسب‌الالتماس خرم به‌منزل اوکه نوساخته بود رفته شد ، از پیشکشهای اوآنچه خوش‌آمد برداشتم . سه‌زنجیر فیل داخل‌حلقه خـاصه‌شد ، ودرهمین روز عبدالعزیزخان نقشبندی را به‌خدمت فوجداری نـواحی قلعه‌کانگره مقرر فرمودم . و منصب او دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوار حکم‌شد ـ فیل خاصه‌ای به اعتقادخان عنایت نمودم .

[۲۶۰ الف] الف‌خان‌قیامخانی به‌حراست‌قلعه کانگره‌دستوری‌یافت‌ومنصب اوازاصل واضافه هزاروپانصدی‌ذات وهزارسوار حکم‌شد شیخ‌فیض‌الله‌خویش‌مرتضی‌خان نیز به‌موافقت اومقرر گشت که بالای قلعه بوده‌باشد. شب‌شنبه سیزدهم ماه‌مذکور خسوف‌شد. شرایط نیازمندی به درگاه ایزدمتعال وقادر برکمال ظاهرساخته مناسب‌وقت ازنقد وجنس به‌رسم خیرات‌وتصدقات به‌فقرا ومساکین وارباب استحقاق قسمت‌شد.

درینولا زینل بیگ ایلچی دارای‌ایران‌سعادت‌آستان‌بوس دریافت. پس‌از ادای‌کورنش زمین‌بوس رقیمه کریمه آن‌برادر والاقدر راکه مشتمل براظهار مراتب یکجهتی وکمال محبت بودگذرانید. دوازده عباسی نذر وچهارده رأس اسپ بایراق وسه‌دست بازتویغون وپنج سر استر وپنج‌نفر شتر ونه‌قبضه‌کمان ونه‌قبضه شمشیر به‌رسم پیشکش‌گذرانید. اورا به‌رفاقت‌خان عالم رخصت‌فرموده‌بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نیارست‌کرد. درین‌تاریخ‌به‌درگاه رسید، خلعت فاخره وجیغه وطره مرصع‌کاری وخنجر مرصع به‌او مرحمت‌شد، ووصال بیگ و حاجی نعمت که همراه اوآمده بودند ملازمت نمودند، وسرافرازی یافتند. امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌منصب دوهزاری وهفتصد سوارمقررگشت. حسب‌الالتماس مهابت‌خان سیصدسوار برمنصب‌مبارزخان افغان‌افزوده ازاصل‌واضافه دوهزاری ذات وهزاروهفتصد سوار مقرر گشت و صد سوار دیگر برمنصب کنگ نیز اضافه‌فرموده شد. خلعت زمستانی به‌عبدالله‌خان و لشکر خان مــرحمت نموده فرستادم. به‌التماس قاسم‌خان به‌باغ او رفته شد که درسواد شهر واقع است. درسر سواری ده‌هزار چرن‌نثار کردم. از پیشکشهای اویك قطعه الماس واز اقمشه‌آنچه خوش‌آمد برداشتم.

شب دوشنبه بیست‌ویکم به‌مبارکی وفیروزی پیشخانه به‌صوب دارالخلافه آگره برآمد. برق‌اندازخان به‌داروغگی توپخانه لشکر[۲۶۰ب]دکن‌مقرر گردید. شیخ اسحق به‌خدمت کانگره سرافراز شد، برادران الله‌دادخان افغان را ازحبس برآورده هزارروپیه انعام‌شد. دودست باز تویغون به‌خرم التفات فرموده فرستادم، روزمبارکشنبه بیست‌وششم به‌ضابطه مقرر جشن‌ترتیب یافت وسوقاتهای دارای ایران که به‌مصحوب زینل بیگ ارسال داشته بودند ازنظرگذشت به سلطان‌حسین پگلی فیل‌عنایت نمودم، به‌ملامحمدکشمیری هزار روپیه انعام‌مرحمت‌شد،منصب پیرداد افغان به‌التماس مهابت‌خان هزاری ذات وچهارصدسوار مقرر گشت. چون راجه‌روپ چند گوالیری درخدمت کانگره ترددات پسندیده نموده‌بود به‌دیوانیان عظام حکم شد که نیمه وطن‌او را دروجه انعام امتیاز نماید ونیمه دیگر بجاگیر اوتنخواه دهند.

به‌تاریخ سی‌ام نواسه مدارالملکی اعتمادالدوله را به‌جهت فرزند شهریارخواستگاری نموده یك لك روپیه ازنقد وجنس به‌رسم ساچق فرستاده‌شد . امرای عظام و بنده‌هـای عمده اکثری همراه ساچق به منزل مشارالیه رفته بـودند وایشان مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت. امیدکه مبارك باشد ، چـون آن عمدةالسلطنه عمارات عالی و نشیمنهای بس‌تکلف درمنزل‌خود اساس‌نهاده‌بودند التماس ضیافت‌نمود. بااهل‌محل به‌منزل او رفته‌شد به‌غایت‌جشن‌عالی ترتیب‌داده پیشکشهای لایق ازهرقسم به‌نظردرآورد، رعایت‌خاطراو نموده آنچه پسندافتاد برگرفتم . درین‌روز پنجاه هزارروپیه به‌زینل‌بیگ ایلچی مرحمت‌شد. منصب زبردستخان ازاصل واضافه‌هزاری ذات وپانصد سوار مقررگشت. مقصودبرادر قاسم‌خان به‌منصب پانصدی وسیصدسوار، و میرزا دکنی پسرمیرزا رستم به‌پانصدی ودویست سوار سرافرازی یافتند .

درآن‌ایام سعادت فرجام‌که‌رایات فتح‌وفیروزی در[۲۶۱الف]ولایت همیشه‌بهارکشمیر به‌دولت وبهروزی به‌سیر وشکار خوشوقت‌بوده عرایض متصدیان ممالك‌جنوبی به‌تواتررسید مشتمل برآنکه چون رایات ظفرآیات ازمرکز خلافت دورتر شتافته دنیاداران دکـن‌ازبی‌دولتی وکم فرصتی‌نقض عهدنموده ، سربه‌فتنه وفساد برداشته‌اند، و پای از حد خویش برتر نهاده بسیاری ازمضافات احمد نگر وبرار رامتصرف گشته‌اند . چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدارکار آن‌شوربختان برتاخت وتاراج وآتش زدن‌وضایع ساختن‌کشتها وعلف زارهـا است. بنابراین مقرز شده‌بودکه چون درمرتبه اول‌که رایات جهانگشابه‌تسخیر ممالك‌جنوبی و استیصال‌آن‌گروه مخذول‌العاقبت نهضت فرمود خرم به‌هراولی لشکرمنصور سرافرازگشته، به‌برهانپوررسید. ازگربزی وحیله‌سازی که‌لازمه‌ذات‌فتنه‌سرشت‌آنهاست اوراشفیع‌ساخته‌ولایت پادشاهی راگذاشتند ومبلغها به‌رسم پیشکش ازنقد وجنس به‌درگاه‌ارسال داشته تعهدنمودند که بعدازین سررشته بندگی ازدست ندهند، وپای ازحد ادب بیرون‌ننهند . چنانچه در اوراق گذشته نگاشته کلك سوانح‌نگارگشته به‌التماس خرم درقلعه شادی‌آباد ماند وروزی چندتوقف افتاد، وبه‌استشفاع او برتضرع‌وزاری‌آنها بخشوده‌آمد، الحال‌که ازبدذاتی وشوربختی‌نقض عهد نموده ازشیوهٔ اطاعت‌وبندگی انحراف ورزیده‌اند بازعساکر اقبال به‌سرکردگی‌اوتعیین شودکه سزای ناسپاسی وبدکرداری خود دریافته موجب عبرت سایرتیره‌بختان وخیره‌سرشود لیکن‌چون‌مهم کانگره به‌عهده‌اوبود واکثرمردم‌کارآمد خودرا به‌خدمت‌فرستاده‌بود روزی‌چند درانصرام این‌اندیشه‌کوشش رفت‌تاآنکه درینولا عرایض پی‌درپی رسیدکه غنیم قوت‌گرفته، شصت هزار سوار اوباش‌گردآورده ، اکثرملك پادشاهی رامتصرف شده‌اند ، وبه‌هرجاتهانه

بود برخاسته در بهکر بهم پیوستند، ومدت سه ماه در آنجا با مخالفان سیه[۲۶۱ب]روزگار دررزم وپیکار بودند. درین مدت سه جنگ حسابی شد، وهر بار بنده‌های جان‌نثار بر مقهوران تیره روزگار آثار غلبه وتسلط ظاهر ساختند. وچون ازهیچ راه غله وآذوقه به اردو نمی‌رسد وآنها براطراف معسکر اقبال تاخت وتاراج مشغول بودند عسرت غله به نهایت انجامید وچارواهـا زبون شد ناگزیر ازبالاگهات فرود آمده در بالاپور توقف گزیدند. وآن مقهوران بی‌عاقبت دلیر شده، در حوالی بالاپور آمده به قزاکی وترکی‌گری پرداختند. بنده‌های درگاه شش‌هفت‌هزار سوار از مردم گزیده خوش‌اسپه انتخاب نموده ، برسر بنگاه مخالفان تاختند وآنها قریب شصت هزار سوار بودند، مجملاً جنگ عظیم شد وبنگاه آنها به تاراج رفت وبسیاری راکشته وبسته سالماً و غانماً مراجعت نمودند . ودروقت برگشتن باز آن بیدولتان ازاطراف هجوم آورده وجنگ کنان تااردو آمدند . ازجانبین قریب به‌هزار کس کشته شده‌باشد . برین جمله مدت چهارماه در بالاپور توقف نمودند وچون عسرت غله به‌نهایت انجامید وبسیاری ازقلعه‌چیان زربنده گریخته و به‌مخالفان پیوستند ، و پیوسته جمعی راه بی‌حقیقتی سپرده ودرزمرهٔ مقهوران منتظم می‌گشتند بنابرین صلاح درتوقف ندیده به برهانپور آمدند، وباز آن‌سیه بختان ازپی‌در آمده برهانپوررا محاصره نمودند تامدت شش‌ماه درگرد برهانپور بودند ، اکثر پرگنات برار و خاندیس را متصرف گشتند ودست تعدی وتطاول بررعـایا وزیر دستان دراز ساخته به‌تحصیل پرداختند ، وچون لشکر تعب ومحنت بسیار کشیده بودوچارواها زبون گشته نمی‌توانستند ازشهر برآمده تنبیه براصل نمایند ، واین سبب افزونی غرورونخوت وزیادتی پندار وجرأت کوته‌اندیشان کم‌فرصت گشت .

مقارن اینحال نهضت رایات اقبال به‌مستقرسریر خلافت اتفاق‌افتاد ونیز [۲۶۲الف] به عنایت ایزدسبحانه کانگره مفتوح گشت بنابرین روز جمعه چهارم دی‌ماه خرم را بدان صوبه رخصت نمودم وخلعت وشمشیر مرصع وفیل مرحمت‌شد . نورجهان‌بیگم نیز فیلی لطف نمودند وحکم فرمودم که‌ده کرور وام بعدازتسخیر ملك دکن ازولایت مفتوحه دروجه انعام‌خودمتصرف گردد . ششصدوپنجاه منصبدار ویك هزار احدی ویك هزار برق‌انداز رومی وپنجهزار توپچی پیاده‌سواری ، سی‌ویك‌هزار سوار که بدان‌صوب بوده وهست وباتوپخانه عظیم وفیل بسیار به همراهی او مقررگشت ویك‌کرور روپیه بجهت‌مدد خرج‌لشکر منصور لطف نمودم‌وبنده‌هائی که به‌خدمت مذکور مقرر شده‌اند درخورپایهٔ خویش هرکدام بـه‌انعام اسپ‌وفیل وسروپـا سرافرازی یافتند . ودرهمین ساعت مسعودوزمان محمود رایـات عزیمت به‌صوب‌دارالخلافه آگره انعطاف یافت ، ودر سوادشهر نزول اقبال‌اتفاق افتاد.

محمد رضا جابری بەدیوانی صوبه بنگاله وخواجه ملکی بەبخشیگری صوبەمذکور ممتازگشته بەاضافه منصب سرافرازشدند، جگت سنگه ولدرانا کرن ازوطن آمده سعادت آستان بوس دریافت،درششم ماه مذکور فضای کنارتال راجه تور رمل محل نزول بارگاه دولت گردید، چهار روز درین منزل مقام شد. درینولا چندی ازمنصبداران که بەخدمت فتح دکن دستوری یافته بودند برین موجب بەاضافه منصب سرافراز شدند. زاهدخان هزاری چهارصد سوار بود هزاری پانصدسوارشد وصدسوار برمنصب خواجه‌عبداللطیف نقشبندی افزودم وپانصد سوار شد. هروی ترا این هاده رااز اصل واضافه نهصدی ششصد سوار سرفراز ساختم. یعقوب پسر خان دوران هشتصدوچهارصد سوارشد، وهمچنین جمعی کثیر ازبنده‌ها درخورشایستگی خویش بەاضافه‌منصب سرافرازی یافتند، ومعتمدخان بەخدمت بخشیگری ووقایع نویس لشکر فیروزی اثرسربلند گشته، بەعنایت توغ ممتاز گردید. پیشکش لچهمی چند راجه کماون ازبازوجره‌ودیگر جانوران شکاری بەنظرگذشت. جگن سنگه ولد رانا کرن بەکومك لشکردکن رخصت یافت، اسپ‌خاصه مع‌زین بەاومرحمت شد. راجه [۲۶۲ب]روپ چند بەعنایت فیل واسپ سرافراز بەجاگیر خود رخصت یافت.

بەتاریخ‌دوازدهم فرزند خان جهان‌را بەصاحب صوبگی ملتان‌سرافرازگردانیده‌رخصت فرمودم، وسروپا بانادری وخنجر مرصع وفیل خاصه بایراق ویك‌ماده فیل واسپ خدنگ نام و دودست بازعنایت‌شد.سیدهزبرخان هزاری وچهارصد سوار منصب داشت‌پانصدی ودویست سوار افزوده همراه‌خان جهان‌رخصت فرمودم. محمد شفیع بەخدمت بخشیگری وواقعه‌نویس صوبه ملتان سرافرازگشت. بهوال که از بنده‌های قدیم بود بەاشراف توپخانه وخطاب رای امتیاز یافت.

در سیزدهم درکناردریای گوبندوال معسکر اقبال گشت. چهار روز درین منزل‌مقام‌شد. فیل خاصه جیسنگه نام باماده فیل بەمهابت خان عنایت‌نموده مصحوب‌صفیا ملازم اوفرستادم، بەامرای صوبه بنگش خلعتهای مصحوب عیسی‌بیگ فرستاده‌شد. در هفدهم جشن وزن قمری آراستگی یافت. چون معتمدخان بەخدمت بخشیگری لشکر دکن دستوری یافت‌خدمت‌عرض مکرر بەخواجه قاسم فرمودم، ومیرشرف به بخشیگری احدیان، وفاضل بیگ به بخشیگری صوبەپنجاب سرافرازگشتند.

چون بهادرخان حاکم قندهار مکرر ازبیماری دردچشم خود عرضداشت‌کرده التماس آستان‌بوسی نموده‌بود. درین‌ولا حکومت وحراست قندهار بەعبدالعزیز خان مفوض‌گشت وبه بهادرخان فرمان صادرشدکه چون مشارالیه برسد قلعه را بەاو سپرده، خود را روانه درگاه

سازد. بیست‌ویکم ماه‌مذکور نورسرا محل ورودسعادت‌گشت. درین سرزمین وکلای نورجهان بیگم سرای‌عالی وباغی پادشاهانه اساس نهاده بودند، درین‌ولا به‌اتمام رسیده بنابرین بیگم التماس ضیافت نموده مجلس عالی ترتیب داده ودر تکلفات افزوده، ازانواع و اقسام نفایس و نوادر به‌رسم پیشکش گذرانید. به‌جهت‌دلجوی اوآنچه‌پسندافتادگرفته‌شد، ودوروز درین‌منزل مقام‌شد، ومقرر گردید که‌متصدیان صوبه‌پنجاب دولك[۲۶۳ الف] روپیه دیگرسوای‌شصت‌هزار روپیه‌که سابق حکم‌شده بود به‌جهت آذوقه قندهار روانه سازند. میرقوام‌الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهورشد وخلعت‌یافت. قاسم‌خان را به‌جهت تنبیه و تأدیب سرکشان حوالی کانگره وضبط آن‌حدود رخصت‌فرمودم. نادری خاصه باخنجر واسپ وفیل مرحمت‌نمودم، و منصب او ازاصل واضافه دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوار مقررگشت. راجه سنگرام رابه التماس‌مشارالیه‌رخصت‌آن‌حدودنموده سروپا واسپ وفیل‌عنایت‌شد، درین‌ولا باقرخان ازملتان آمده سعادت آستان‌بوس دریافت.

غرهٔ‌بهمن‌ماه الهی روزمبارکشنبه ظاهر بلدهٔ سرهند منزل‌اقبال‌گشت. یك روز مقام‌کرده به‌سیر باغ خوشوقت شدم. روز یکشنبه‌چهارم، خواجه‌ابوالحسن به‌خدمت فتح‌دکن رخصت یافت. خلعت بانادری وشال‌خاصه وصبحدم نام فیل‌وتوغ ونقاره به‌مشارالیه عنایت‌نموده شد. به‌معتمدخان خلعت واسپ خاصه صبح‌صادق نام‌مرحمت فرموده رخصت کردم،هفتم‌ماه‌مذکور کنار آب سرستی نواحی قصبه مصطفی‌آباد منزل دولت گردید. وروز دیگر به‌اکبرپور نزول فرمودم واز آنجا درآب جون به‌کشتی نشسته متوجه مقصدگشتم. درین‌روز عربخان خوافی فوجدار این حدود دولت آستان‌بوس دریافت. محمد شفیع را به‌ملتان رخصت فرموده‌اسپ وخلعت ومهرنور شاهی عنایت نمودم، وجیره خاصه به‌مصحوب اوبه‌فرزند خان‌جهان فرستاده شد. ازاین‌جا به‌پنج‌کوچ حوالی پرگنه‌کرانه‌که وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت‌گشت. وکلای او نودویك قطعه یاقوت والماس، چهار قطعه برسم پیشکش و هزارگز مخمل به‌صیغه پای‌انداز باعرضداشت اوگذرانیدند، وصدنفر شتر به‌اسم تصدق معروضداشته بود. حکم فرمودم‌که به‌مستحقان تقسیم نمایند . ازینجا به‌پنج‌کوچ دارالملك دهلی‌موردرایات اقبال‌گشت.

اعتماد رای رانزد فرزند اقبال مند شاه‌پرویز فرستاده خرجی خاصه به‌جهت‌آن فرزند ارسال‌داشتم، ومقررشدکه درعرض‌یك‌ماه بر گشته خودرا به‌ملازمت‌رساند. دوروز [۲۶۳ب] درسلیم‌گده مقام‌فرموده روزمبارکشنبه ۲۳ به‌عزم شکار پرگنه پالم ازمیانه‌معموره دهلی گذشته برکنار حوض شمسی‌محل نزول دولت گشت. در اثنای‌راه چهارهزار چرن به‌دست خود نثار

کردم. بیست و دو زنجیرفیل از نروماده پیشکش الله‌یار ولد افتخارخان ازبنگاله رسیده بود، به نظردرآمد. ذوالقرنین به‌فوجداری سانبردستوری یافت. اوپسر اسکندر ارمنی است. پدرش درخدمت حضرت عرش‌آشیانی سعادت پذیـربود، وآن حضرت صبیه عبدالحی ارمنی را که درشبستان اقبال‌خدمت می‌نمود به او نسبت فرمودند؛ وازودوپسر به وجودآمد یکی‌ذوالقرنین که آگاهی و شوق خدمت طلبی داشت و در عهـد دولت من دیـوانیان عظام خدمت خالصه نمکسار را به‌عهده اومقررنمودند؛ واین خدمت را نغزك سر وسامان کرد. دربن‌ولا به‌فوجداری آن حدود سرفرازگشت. به‌نغمه هندی سری دارد. سلیقه‌اش درین فن درست رفته و تصنیفات اومکرربه‌عرض رسیده وپسند افتاده. لعل‌بیگ به‌خدمت داروغگی دفتر ازتغییر نورالدین قلی ممتازگشت چهارده روز به‌نواحی پالم بشکار خوشوقت گشته، به‌سلیم گده مراجعت نمودم. دربیست ونهم نوزده زنجیرفیل و دونفرخواجه سر اویك نفر غلام وچهل قطعه خروس‌جنگی و دوازده رأس‌گاومیش وهفت شاخ گاو پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ به‌نظرگـذشت، روز مبارکشنبه سی‌ام مطابق بیست وپنجم ربیع‌الاول مجلس وزن قمری منعقدگشت.

کوکب‌خان را نزد خانخانان‌فرستاده بعضی‌پیغامها به‌تقریر اوحواله فرموده بودم دربن ولا با عرضداشت او رسیده‌ملازمت نمود. میرمیران را که به‌فوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین‌تاریخ‌آمده ملازمت کرد و ازتغییرسید بهوه به‌حکومت دارالملك دهلی سرفرازشد. درین‌تاریخ‌آقا بیگ و محب علی فـرستاده‌های دارای ایـران سعادت آستان بوس دریافتند ومکتوب محبت اسلوب از برادرعالی قدرگذرانیدند، وکلگی ابلق‌که فرستاده بودند به نظر درآورد. جوهریان [۲۶۴ الف] پنجاه هزارروپیه قیمت کردند. لعلی به وزن دوازده تانك از جوهرخانه‌میرزا الغ بیگ‌خلف میرزا شاه رخ به‌مرور روزگار وگردش ادوار به‌سلسله صفویه منتقل‌شده بود و درآن لعل به‌نسخ ثبت شده الغ بیگ‌بن میرزا شاهـرخ بهادربن امیر تیمور گورکان، وبرادرم شاه عباس کنده‌اند و این لعل را دربرجیغه نشانده به‌طریق یادبـود به‌من فرستاده بود. چون نام اجداد من درآن ثبت بود تیمنا وتبرکاً برخود مبارك گرفته به سعیدای داروغه زرگرخانه فرمودم که درگوشه دیگر جهانگیرشاه بن‌اکبرشاه وتاریخ حال رقم گردد وبعد از روزی چندکه خبر فتح دکن رسیدآن لعل را به‌خرم عنایت نموده فرستادم.

روزشنبه غره اسفندار مذ ازسلیم‌گـده کوچ شده نخست به روضهٔ منورهٔ حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه رسیده‌آداب نیازمندی به‌تقدیم رسانیده، دوهزار چرن به زاویه‌نشینان آن روضهٔ مقدسه لطف فرمودم، و منزل بـر کنارآب جون درسوادشهر اتفاق افتاد. هژبرخان که به‌کومك خان جهان مقررگشته بود به خلعت واسپ وشمشیر وخنجر وعنایت علم نوازش

پذیرفته رخصت یافت. سیدعالم وسیدعبدالهادی برادران اونیز به‌اسپ وخلعت سرافراز گشتند. میر برکه بخاری ماوراءالنهر رخصت شد، و ده هزار روپیه به اوحواله فرمودم که پنج هزار روپیه به خواجه صالح ده‌بندی که اباعن جد از دعاگویان این دولت ابد پیوندست رسانیده، پنج هزار روپیهٔ دیگر به‌منسوبان ومجاوران روضهٔ مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقسیم نماید. وجیرهٔ خاصه مصحوب او به مهابت خان عنایت نموده فرستادم، وفرمودم که در بهم رسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام به‌تقدیم رساند، و از هرجا و هربها که میسرشود به‌دست‌آورد و از کنارشهردهلی درکشتی نشسته به‌شش کوچ درفضای بندر این‌مورد اردوی کیهان‌پوی گردید[۲۶۴ ب]. به‌میرمیران فیل عنایت نموده‌رخصت‌دهلی‌فرمودم. زیردستخان به‌خدمت میرتوزکی‌ازتغییرفدائیخان ممتاز گشت، وپرم نرم خاصه به‌اولطف نمودم. روزدیگر به‌حوالی گوکل، محل نزول رایات عالیات گردید. دربن منزل لشکرخان حاکم دارالخلافه آگره ومیرعبدالوهاب دیوان و راجه نتهمل وخضرخان فاروقی حاکم آسیرو برهانپور واحمد خان برادر او وقاضی ومفتی و دیگر اعیان شهرسعادت ملازمت دریافتند. به‌تاریخ یازدهم ماه مذکور درباغ نورافشان که روی‌آب جون واقع است به‌مبارکی نزول فرمودم.

چون ساعت درآمدن به‌شهرچهاردهم ماه مذکورمقرر شده بود سه روز دربن منزل‌مقام نموده در ساعت مسعود مختارمتوجه قلعه شده، به‌فرخی وفیروزی به دولتخانه درآمدم.

این سفرمبارك اثر از دارالسلطنه لاهور تا به دارالخلافه‌آگره درمدت دوماه و ده روز به‌چهل ونه کوچ وبیست ویك مقام به‌انجام رسید. هیچ روزی درکوچ‌ومقام درخشکی و تری بی‌شکارنگذشت، یکصد وچهارده رأس‌آهو، پنجاه ویك قطعه مرغابی، وچهارقطعه کاروانك، ده دراج، دویست قلعه بوزنه، درین راه شکارشد، چون‌لشکرخان‌آگره را حسب‌المرض‌سامان نموده بود هزاری ذات وپانصد سوار برمنصب او افزوده از اصل و اضافه بسه‌چهار هزاری دوهزار وپانصد سوار سرافـراز ساخته به‌خدمت‌کومك لشکر دکن تعیین فرمــودم. سعیدای داروغهٔ زرگرخانه به‌خطاب بی‌بدلخان‌سرافرازگشت. چهار رأس اسپ وپاره‌ای ازنقره‌آلات واقمشه‌که دارای ایران مصحوب‌آقا بیگ ومحب علی فرستاده بود دربـن ولا ازنظر اشرف گذشت. جشن روزمبارکشنبه بیستم درباغ نورمنزل‌متعقدگشت. یك لك روپیه به‌فرزند شهریار تقدیم شد. مظفرخان به‌موجب حکم ازتهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر وصد روپیه نذرگذرانید. لشکرخان یك‌قطعه لعل پیشکش‌آورد. چهارهــزار روپیه قیمت شد. اسپ [۲۶۵ الف] خاصه مصاحب نام به‌عبدالله خان عنایت نموده فرستادم. عبدالسلام ولد معظم خان از اودیسه‌آمده دولت ملازمت دریافت. یکصد روپیه و صد مهر نذر او به نظــرگذشت،

منصب دوست بیگ ولد تولك خان از اصل واضافه نهصدی ذات وچهارصد سوار مقررشد.

جشن روزمبارکشنبه بیست‌وهفتم در باغ نورافشان ترتیب یافت. خلعت خاصه به‌میرزا رستم و اسپ به پسر اودکنی نام و اسپ خاصه و یـك زنجیر فیل به‌لشکر خان مرحمت شد. روز جمعه بیست ونهم به‌عزیمت شکار به‌طرف موضع سموگر توجه نموده شب مراجعت نمودم. هفت رأس اسپ عراقی بایراق پیشکش آقا بیگ ومحب علی به‌نظر درآمد. یك عدد مهر نور جهانی به‌وزن صد توله به‌زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردم. قلمدان مرصع به‌صـادق خان میر بخشی لطف نمودم. یـك ده از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فـاروقی مرحمت فرمودم. درین سال هشتاد وپنج هزاربیگمه زمین وسه هزار وسیصد وبیست وپنج خـروار و چهاردیه و دوقلبه ویك قطعه باغ و دوهزاروسی‌صدوبیست وهفت عدد روپیه ویك مهر وشش هزار و دویست درب وهفتهزار وهشتصد وهشتاد چرن ویکهزار وپانصد و دوازده تـوله طلا و نقره و ده‌هزار دام ازخزانه وزن تصدق درحضور اشرف به‌فقرا و ارباب استحقاق‌عنایت شد، وهشت زنجیرفیل که دولك وچهل ویکهزار روپیه قیمت آنها شده از وجه پیشکش داخل‌فیلخانه خاصه‌گشتند وپنجاه و یك زنجیرفیل به‌امرای عظام وبنده‌های درگاه بخشیدم.

نوروزشانزدهم ازجلوس همایون

روزشنبه بیست وهفتم ربیع‌الاخر سنه هـزار وسی هجری، نیر اعظم عطیه بخش عالم دولت سرای حمل را به‌نورجهان افروزخویش‌منورساخته، عالم وعالمیان را شادکام وبهره‌ور گردانید، وسال شانزدهم‌ازجلوس این نیازمنددرگاه الهی‌به‌فرخی وفیروزی‌آغازشد. درساعت مسعود وزمان‌محمود درداراالخلافه‌آگره[۲۶۵ب]برتخت‌مراد جلوس‌فرمودم. درین‌روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شهریار به‌منصب هشت هزاری‌چهارهزارسوار فرق عزت برافراخت. پدربزرگوارم نیز مرتبهٔ اول همین منصب به‌برادران من لطف فرموده بودند. امیدکه درسایهٔ تربیت و رضاجویی به‌منتهای عمر و دولت بـرساد. درین تاریخ باقـرخان جمعیت خود را آراسته به‌تورك ازنظر گذرانید. هزارسوار ودوهزارپیاده بخشیان‌عظام به‌قلم درآورده‌معروض داشتند، به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوارسرافرازساخته خدمت فوجداری آگره را به‌عهده اوفرمودم.

روزچهارشنبه با اهل محل برکشتی نشسته به باغ نـورافشان رفته شد، وشب درآنجا استراحت کردم. چون باغ مذکوربه سرکار نورجهان بیگم متعلق است، روزمبارکشنبه جشن پادشاهانه‌آراسته، پیشکش عالی کشید. ازجواهر ومرصع‌آلات و اقسام امتعه نفیس آنچه‌پسند

افتاد انتخاب کردم. موازی یك لك روپیه قیمت آنها شد. درین ایام هرروز بعد از دوپهر بر کشتی نشسته بجهت شکارسموگر که ازشهر تا آنجا چهار کروه مسافت است رفته شب بـه دولتخانه می آمدم.

راجه سارنگدیو را نزد فرزند اقبالمنـد شاه پرویزفرستاده خلعت خاصه با کمرمرصع مشتمل بریك قطعه یاقوت کبود وچندقطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم. چون صوبه بهار ازتغییرمقربخان به آن فرزند مرحمت شده سزاولی نموده ازصوبه الهاباس به بهار راهی سازد. میرزا محمد خویش مظفرخان ازتهتهه آمده مـلازمت نمود. میرعضدالدوله چون بسیارپیر و منحنی شده و ازعهده سامان لشکروجا گیرنمی تواند برآید او را ازتکلیف خدمت وترددمعاف داشته حکم فرمودم که هرماه چهارهزار روپیه نقد از خزانه عامره می گرفته باشد و درلاهور و آگره هر جا که مرضی اوبوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده و به دعای ازدیادعمر و دولت اشتغال نماید.

درنهم فـروردین ماه پیشکش اعتبارخان به نظر درآمد. ازقسم جـواهر واقمشه وغیره موازی هفتاد هزار روپیه به معرض قبول افتاد وتتمه باو [۲۶۶ الف] بخشیدم. محب علی و آقا بیگ فرستادهای دارای ایران بیست وچهار راس اسپ، دو استر وسه قطارشتر وهفت قلاده سگ تازی وبیست وهفت طاق زربفت وسه مخمل زربفت ویك شمامهٔ عنبر اشهب و دو زوج قالی و دوعدد نمده تکیه به رسم پیشکش گذرانیدند و دوراس مادیان مع کره که برادرم مصحوب آنها فرستاده بود نیز به نظر درآوردند.

روزمبارکشنبه به التماس آصف خان با اهل محل به منزل اورفته شد. جشن عالی ترتیب داده، بسیاری ازنفایس وجواهر ونوادر اقمشه وغرایب تحف به نظر درآورده، وموازی یك لك وسی هزار روپیه از هرقسم برگزیده، تتمه را بدوبخشیدم. سی و دوزنجیرفیل ازنر وماده مکرم خان حاکم اودیسه به رسم پیشکش فرستاده بود، پایهٔ قبول یافت. درین ولا گـورخری به نظردرآمدبه غایت عجیب وغریب بعینه مانند ببر، خط ببرسیاه و زرد است و این سیاه وسفید و از سر بینی تا انتهای دم، و ازنوك گوش تا به سرسم، خطهای سیاه مناسب جا ومقام کلان و خرد به قرینه افتاده، وبرگرد چشم خطـی سیاه درغایت لطافت کشیده، گویی نقاش تقدیر به قلم بدایع نگارکارنامه ای درصفحهٔ روزگار گذاشته، و از بس که عجیب بود بعضی راگمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند. بعد ازتحقیق به یقین پیوست که خدا آفرین است. وچـون نادربود داخل سوغاتهای برادرم شاه عباس نموده شد. بهادرخان اوزبك از اسپان قبپچاق و اقمشه عراق به رسم پیشکش فرستاده بود به نظر درآمد. خلعت زمستانی بجهت ابـراهیم خان

فتح جنگ و امرای بنگاله مصحوب مؤمن شیرازی فرستاده شد. در پانزدهم پیشکش صادق خان به‌نظر گذشت. ازهرقسم موازی پانزده هزار روپیه گرفته، تتمه را به‌او بخشیدم، فاضل خان نیز درین روز پیشکش فراخور حالت خویش گذرانیده قلیلی گرفته شد.

روزمبارکشنبه‌نوزدهم‌جشن‌شرف اعتمادالدوله‌آراستگی یافت. دوپهرویك‌گهری از روز گذشته بر تخت‌مراد جلوس‌نمودم. حسب‌الالتماس‌مدارالملکی [۲۶۶ب] جشن شرف‌درمنزل او منعقد گشت. پیشکش‌نمایان ازنوادرونفایس‌هردیارترتیب‌داده، در تکلفات‌افزوده‌بود. به‌همه‌جهت موازی‌یك لك‌وسی‌وهشت هزار روپیه‌برداشته‌شد. دربن‌روزیك عددمهر به‌وزن‌دویست توله به زینل بیگ ایلچی عنایت نمودم.

درین ولا ابراهیم خان فتح جنگ خواجه سرائی چند ازبنگاله به‌اسم پیشکش فرستاده بود. یکی ازآنها خنثی ظاهرشد. هم آلت مردی هم محل‌مخصوص زنان دارد. اما خصیه‌ظاهر نیست، و ازجمله پیشکش مشارالیه دومنزل‌کشتی است ساخت بنگاله بغایت لطیف و به‌اندام. موازی ده‌هزار روپیه صرف‌زینت‌آنها نموده بود. به‌تکلف پادشاهانه‌کشتی است. شیخ قاسم را صاحب صوبه الهاباس ساخته به‌خطاب محتشم خانی ومنصب پنجهزاری امتیاز بخشیدم، و حکم کردم که‌دیوانیان جاگیر اضافهٔ او را از محال غیرعملی تنخواه نمایند راجه سیام سنگه زمیندارسری نگر به‌عنایت اسپ وفیل سرافراز گردید.

درین ولا به‌عرض رسید که یوسف خان ولد حسین خان درلشکر ظفر اثر دکن به‌مرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد. وچنین شنیده شد که درین مدت که درجا گیربود، چنان فربه شده بود که به اندك حرکتی ترددی نفسش کوتاهی می‌کرد. روزی که خرم را ملازمت می‌نمود در آمد و رفت نفسش می‌سوزد. چنانچه در وقتی که سروپا داده درپوشیدن وتسلیم کردن عاجز شده بود، و درتمام اعضایش رعشه افتاده به‌صد محنت وجان کندن تسلیم کرده خود را بیرون انداخت و درپناه‌سراپرده افتاده ازهوش‌رفت، ونوکرانش برپالکی انداخته به‌خانه‌رسانیدند. به‌مجرد رسیدن پیك اجل در رسید وفرمان یافت، واین خاك توده‌گرانبها را به خاکدان فانی گذاشت.

درغرهٔ اردی بهشت ماه زینل بیگ ایلچی خنجرخاصه بخشیدم. به تاریخ چهاردهم ماه مذکورجشن کار خیر فرزند شهریار نشاط خاطر گردید. مجلس حینابندی در دولتخواه‌مریم‌الزمانی آراستگی یافت وجشن نکاح درمنزل اعتمادالدوله منعقدگشت، ومن خود با اهل محل درآنجا رفته بزم نشاط آراستم، وبعد ازگذشتن هشت‌گهری ازشب جمعه به‌مبارکی نکاح شد. امیدکه برین دولت روزافزون فرخنده ومیمون [۲۶۷ الف] باد. روزسه‌شنبه نهم درباغ

نورافشان به‌فرزند شهریار چارقب مرصع با دستار و کمربند و دو رأس اسپ یکی‌عراقی با زین طلا و دیگری ترکی با زین نقاشی عنایت شد.

دراین ایام شاه شجاع آبله برآورده به‌حدی شدت کرده که آب از گلویش فرونمی‌رفت وامید ازحیاتش منقطع گشت. چون در زایچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال پسر اوفوت شود، همهٔ منجمان اتفاق داشتندبراینکه اونخواهدماند، وجوتک‌رای به‌خلاف می گفت که غبارآسیبی بسردامن حیاتش نخواهد نشست. پرسیدم که به‌چه دلیل؟ گفت زایچهٔ طـالع حضرت نوشته شده که درین سال ازهیچ گذرکلفتی و گرانی به خاطرمبارك راه نیابد وتـوجه خاطر اشرف به او بسیار است، درین صورت‌می‌باید که آسیبی به‌اونرسد وفرزندی دیگر ازو فوت شود. قضا را چنانچه گفته بود به‌ظهورآمد و این ازچنان مهلکه جان برد، وپسری که از صبیهٔ شاهنوازخان داشت دربرهانپور فوت شد وغیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی‌ازغرایب نیست، و درین واقعات به‌تقریبات ثبت شده، بنابراین فرمودم که اورا به‌زر برکشیدند شش هزار وپانصد روپیه برآمد. به‌انعام اومقرر گشت.

محمدحسین جابری به‌خدمت بخشیگری و واقعه نویسی صوبه اودیسه سرافرازی‌یافت، به‌منصب لاچین قاقشال بـه‌التماس مهابت خـان از اصل و اضافه هـزاری ذات پانصد سوار مقررشد. محمد حسین بـرادر خـواجه جهان از کانگره‌آمده مـلازمت نمود. به‌بهادر خـان اوزبك فیل عنایت نموده، مصحوب وکیل اوفرستادم،هرمز وهوشنگ نبایر غفران پناه میرزا حکیم بنابر حزم و احتیاط که ازلوازم پاس سلطنت وجهانداری است درقلعه‌گوالیار محبوس بودند. درین ولا هردو را به‌حضورطلبداشته حکم فرمودم که در دارالخلافه‌آگره می بوده‌باشند و روزینه که به‌جهت اخراجات ضروری‌کفایت‌کند مقرر گشت. درین ایـام رودربهت اچارج نام برهمنی که از دانشوران این‌گروه است و در [۲۶۷ ب] بنارس به‌افاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت. الحق مطالب عقلی ونقلی را خوب ورزیده بود و درفن خود تمام است.

ازغرایب سوانح که درین‌ولا به‌ظهور پیوست‌آنکه درسی‌ام فروردین ماه سنه حال در یکی ازمواضع پرگنه جالند هرهنگام صبح ازجانب مشرق غوغای عظیم بـرخاست چنانچه نزدیك بودکه ساکنان آن ازهول‌آن صدای وحشت افزا قالبها تهی کنند. در اثناء این شور وشغب روشنیی ازبالا بزمین افتاده ومردم را مظنه‌آن شد که مگر از آسمان‌آتش می‌بارد. بعد ازلحظه‌ای‌آن شورش تسکین‌یافت، ودلهای‌آشفته ازسراسیمگی و هـول بازآمد. قاصد تیزاو

نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده از این سانحه اعلام نمودند . او درلحظه سوار شده خود را به‌مقصد می‌رساند و بر سر آن قطعه زمین رفته به‌نظر درمی‌آرد. مقدار ده دوازده گز زمین درعرض‌وطول به‌نوعی سوخته بود که اثری ازسبزه وگیاه نمانده وهنوز اثرحرارت وتفیدگی داشت. فرمود که آن زمین را بکنند. هرچند بیشتر کندند حرارت وطپش بیشترظاهر گشت. تا به‌جایی رسید که پارچهٔ‌آهنی تفته نمودارشد. به‌مرتبه‌ای گرم بود که گـویا از کورهٔ آتش برآورده‌اند. بعد از زمانی سرد شد وآن را برگرفته به‌منزل خودآورده درخریطه‌پنهان ومهر کرده به درگاه فرستاد. فرمودم که درحضور وزن کردند یکصد وشصت تـوله برآمد. به استاد داود حکم فرمودم که شمشیری وخنجری و کاردی تـرتیب داده به‌نظر درآورد. عرض کرد که در زیرپتك نمی‌ایستد و ازهم می‌ریزد. فرمودم که دربن صورت با آهن دیگرممزوج ساخته به‌عمل آورد، چنانچه فرموده بودم سه حصه‌آهن بـرق ویك حصه‌آهن دیگرآمیخته دو قبضه شمشیر ویك قبضه خنجرساخته به‌نظر گذرانید. ازآمیزش‌آهن دیگر جوهر برآورده بود و به‌دستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم می‌شد و اثرخم نمی‌ماند. فرمودم که درحضور آزمودند[۲۶۸ الف]. بغایت خوب برید برابربه‌شمشیرهای‌اصیل اول،یکی راشمشیرقاطع و دیگری را بـرق سرشت نام‌کردم. بی‌بدل خان رباعی کـه افاده این مضمون نماید می‌گفته معروضداشت. رباعی

از شاه جهانگیـر جهان یـافت نظام | افتاده به عهد او زبرق آهن خام
زان آهن شد به حکم عالمگیرش | یك خنجر وکارد با دوشمشیر تمام

و «شعله برق پادشاهی» تاریخ یافته.

درین‌ولا راجه سارنگ دیو که نزدفرزند اقبالمند شاه پرویز رفته‌بودآمده ملازمت‌نمود عرضداشت‌کرده بود که این مرید حسب‌الحکم از الهاباس متوجه صـوبه بهار گردید. امید که ازعمر دولت برخوردار بـاشد. قاسم خان به‌عنایت نقاره سربلندی یافت. درایـن تاریخ علم‌الدین نام ملازم خرم عرضداشت او را مشتمل برنوید فتح‌با شصت مرصع که به‌طریق نذر فرستاده بودآورده‌گذرانید. خلعت به‌جهت او ارسال داشته رخصت فرمودم. امیر بیگ برادر فاضل خان به دیوانی سرکارفرزند شهریار، ومحمد حسین برادرخواجه جهان به بخشیگری، ومعصوم به‌خدمت میرسامانی او مقررگشتند. سیدحاجی به‌کومك لشکر ظفر اثر دکن دستوری یافت، و اسپ به‌او عنایت‌کردم مظفرخان به‌خدمت میر بخشیگری سرافرازی یافت.

مکتوب والده امام قلی‌خان والی توران بنام نـور جهان بیگم: چون درین ولا والده امام قلی‌خان والی توران مکتوبی‌مشتمل براظهارنسبت اخلاص ومراسم آشنایی به نـورجهان

بیگم فرستاده و از تحفه‌های آن دیار به رسم سوغات ارسال داشته بود، بنابرین خواجه نصیر را که از بنده‌های قدیم و خدمتگاران زمان‌شاهزادگی‌من است ازجانب نورجهان بیگم به‌رسم رسالت ومکتوبی با نفایس این ملك مصحوب او ارسال داشته شد.

درین ایام که باغ نورافشان محل نزول بارگاه اقبال بود، بچه رنگ هشت روزه از بالای بام دولتخانه که هشت‌گز ارتفاع داشت خیز زده، خـود را برزمین‌گرفت و به‌جست و خیز درآمد و اصلا اثر آسیب و رنج درو پدید نیامد.

در چهارم خرداد ماه افضل خـان دیوان خرم عرضداشت او را مشتمل برنـوید فتح [۲۶۸ ب] وفیروزآورده، آستان بوسی نمود. و تفصیل ایـن اجمال‌آنکه چون لشکر منصور به‌حوالی اجین رسید جمعی‌از بنده‌های درگاه که درقلعه مندو بودند نوشته فرستادند که فوجی ازمقهوران قدم جرأت و بی‌باکی پیش‌نهاده، ازآب نربده گـذشته‌اند، و دهی‌چند که در زیر قلعه واقع است سوخته به‌تاخت و تـاراج‌آن مشغول‌اند. مدارالمهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزارسوار به رسم منقلای تعیین شده‌گرم وچسبان شتافته وسزای‌آن‌گروه باطل سر بـدهد، خواجه شبگیرزده هنگام طلوع صبح برلب‌آب نربده رسید، آنها آگاهی یافته، لحظه‌ای‌بیشتر به‌آب درزده خود را به‌ساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران تیز جلو متعاقب شتافته‌قریب چهارکروه دیگرآنهارا راندند بسیاری‌را بشمشیر انتقام مسافر راه عدم‌گردانیدند ومقهوران بر گشته روزگار تا برهانپور عنان مسارعت بازنکشیدند ونوشتهٔ خـرم به خواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما درآن طرف‌آب توقف نماید. مقارن‌آن خود نیز با عساکر اقبال به‌فوج منقلا پیوست، وکوچ به‌کوچ تا برهانپورشتافت. هنوزآن مخذولان بی‌عاقبت پای ادباربرقرار داشته بر دورشهرنشسته بودند. چون مدت دوسال بنده‌هـای درگاه با مقهوران در زد وخورد بوده انواع و اقسام رنـج وتعب ازبیجا گیری وعسرت غله کشیده بـودند و ازسواری دایمی اسپان زبون شده بنابـران به‌سرانجام لشکر نه روزتوقف اتفاق افتاد و درین نه روز سی‌لك روپیه وجیبه بسیار به‌سپاه منصور قسمت‌نموده وسزاولان‌گماشته مردم‌را ازشهربرآوردند وهنوز بهادران رزم دوست‌دست به‌کارنبرده بودندکه‌آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات‌النعش ازهم پاشیدند وجوانان تیزجلو ازعقب درآمده بسیاری را به‌تیغ انتقام بـرخاك هلاك انداختند، و به‌همین دستورفرصت نداده زده وکشته تاکهرکی که جای اقامت نظام‌الملك و غیرهٔ مقهوران‌بوده بردند. یك [۲۶۹ الف] روزپیشترآن بداختر ازرسیدن‌افواج قاهره‌آگاهی یافته با اهل وعیال و احمال و اثقال به‌قلعهٔ دولت آبـاد رفته بود، وجایی که درپیش جهاله و جمجمه داشت پشت به‌قلعه داده نشست وبیشتری ازمردم او به اطـراف ملك پراگنده شدند و

سران لشکر ظفراثر با سپاه کینه‌خواه، سه‌روز دربلدهٔ گهرکی توقف نموده شهری راکه به‌مدت بیست‌سال تعمیریافته بود به‌نوعی خراب‌ساختندکه دربیست‌سال دیگرمعلوم نیست‌که به رونق اصلی بازآید. مجملا بعدازانهدام آن بناها رایها برآن قرارگرفت‌که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمدنگررا محاصره دارند یک‌مرتبه تاآنجا رفته ارباب فساد را تنبیه براصل نموده و از سرنوسامان آذوقه‌کرده وکومک‌گذاشته باید برگشت، وبه این عزیمت روانه شده تا قصبه‌پتن شتافتند وعنبرمقهور،زورحیله‌ساز وکلانزد امرا فرستاده شروع درعجزوزاری نمودکه بعدازاین، سررشته‌بندگی و دولتخواهی از دست‌نمی‌دهم، و از حکم، قدم بیرون نمی‌نهم، وبدانچه فرمان شود از پیشکش وجریمه منت‌داشته می‌رسانم. اتفاقا درین‌چند روز عسرت تمام ازگرانی غله در اردو راه‌یافته بود و نیز خبررسیدکه جمعی از مقهوران‌که قلعه احمدنگر را محاصره داشته از طنطنه نهضت لشکرظفراثر ترک محاصره نموده از دورقلعه برخاستند. بنابرین فوجی به‌کومک خنجرخان فرستاده مبلغی به رسم مددخرج‌ارسال داشتند، وخاطرازهمه‌جهت پرداخته دولتخواهان مظفرومنصورباز مراجعت‌نمودند. بعد از عجزوزاری بسیارمقررگشت‌که ملکی‌که از قدیم درتصرف بنده‌های درگاه بود سوای‌آن موازی چهارده کروه دیگراز محالی‌که متصل به‌سرحدهای پادشاهی است واگذارند، وپنجاه لک روپیه به رسم پیشکش به‌خزانه عامره رسانند.

افضل‌خان را رخصت‌نموده کلگی، لعلی‌که دارای ایران فرستاده بودوتعریف‌آن درجای خود نوشته [۲۶۹ ب] شد به‌جهت‌خرم عنایت نموده فرستادم، وبه‌مشارالیه خلعت وفیل و دوات وقلم‌مرصع مرحمت شد. خنجرخان‌که درمحارست قلعه‌احمدنگرمصدرخدمات پسندیده وترددات شایسته شده‌بود به‌منصب چهارهزاری ذات وسوارسرافراز یافت، مکرم‌خان حسب‌الحکم از صوبه اودیسه‌آمده با برادران به دولت ملازمت مستسعدگشت. عقد مرواریدی به رسم پیشکش‌گذرانید. مظفرالملک ولدبهاءالملک به‌خطاب نصرتخانی سرافرازی یافت. به اودی رام دکنی علم عنایت شد. عزیزالله ولدیوسف‌خان به منصب هزاری ذات پانصدسوار ممتازگشت.

روزمبارکشنبه مقربخان ازصوبه بهاررسیده دولت ملازمت دریافت. درین ولا آقابیگ و محب‌علی وفاضل‌بیگ وحاجی‌بیگ فرستاده‌های دارای ایران راکه به دفعات‌آمده بودند رخصت فرمودم. به آقابیگ سروپا وخنجرمرصع وچهل‌هزار روپیه نقد انعام شد، ومحب‌علی بیگ به خلعت سی‌هزار روپیه سرافرازگشت، وبه همین دستوربه دیگران نیز درخورشایستگی خود انعامها شد؛ ویادبودی مناسب وقت به‌جهت‌برادروالاقدر مصحوب نام‌برده‌ها فرستاده

شد. درین تاریخ مکرم‌خان به صاحب صوبگی دارالخلافه دهلی وخدمت فوجداری میوات سرافراز شد. شجاعت‌خان عرب به‌منصب سه‌هزاری ذات دوهزارسوار از اصل واضافه عز افتخار یافت. شرزه‌خان به‌منصب دوهزاری هزارسوار وگردهر ولد رای‌سال کچهواهه به هزار و دوصدی ونهصد سوارممتاز گشت.

دربیست‌ونهم قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران‌آمده ملازمت نمود ومکتوب آن برادر عالیقدرمشتمل برمراتب محبت ویکجهتی گذرانیده آنچه به‌رسم سوغات فرستاده بود به‌نظر درآورد.

غره تیرماه فیل خاصه‌کج رتن نام به‌جهت‌فرزندخان جهان فرستادم. نظر بیگ ملازم خرم عرضداشت او را آورده‌گذرانید. التماس اسپ بخششی نموده بود. به راجه‌کشنداس مشرف فرمودم که هزارراس اسپ ازطوایل سرکار درپانزده روز سامان نموده همراه او روانه سازد واسپ روم رتن نام که دارای ایران از غنایم لشکرروم ارسال داشته بود به خرم عنایت نموده فرستادم. درین روزها غیاث‌الدین نام ملازم ارادتخان [۲۷۰ الف] عرضداشت او را مشتمل برنوید فتح کشتوارآورده گذرانید. دراوراق گذشته از شورش وفتنه‌انگیزی زمینداران کشتواروفرستادن جلال پسردلاورخان نگاشتهٔ کلك‌بیان گشته بود. چون این مهم ازو سرو‌سامان پسندیده نیافت به ارادت‌خان حکم شده بودکه خود به‌آن خدمت شتافته مفسدان بد سرانجام راتنبیه وتأدیب براصل دهد وبه‌نوعی ضبط آن‌کوهستان نمایدکه غبارتفرقه وآشوب برحواشی آن ملك ننشیند. مومی‌الیه به‌موجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهرساخت واهل فتنه وفساد به‌صحرای‌آوارگی سرنهاده نیم‌جانی به دربردند ومجدداً خارشورش ازآن ملك برکنده شد، وبه مردم‌کاری استحکام داده وضبط تهانجات نموده به‌کشمیرمراجعت کرد. به جلدوی این خدمت پانصدسوار برمنصب ارادتخان افزودم. چون خواجه‌ابوالحسن درمهم دکن مصدر ترددات شایسته وخدمات پسندیده شده‌بود هزارسوار برمنصب مشارالیه اضافه فرمودم. احمدبیگ برادرزاده ابراهیم‌خان فتح‌جنگ به‌صاحب صوبگی اودیسه سرافرازگشته به‌خطاب خانی وعلم ونقاره بلندمرتبه شد؛ ومنصب اواز اصل واضافه دوهزاری هزاروپانصد سوارحکم فرمودم.

چون مکرر از فضایل وکمالات قاضی نصیربرهانپوری استماع افتاده بود، خاطر حقیقت جوی را به صحبت مشارالیه رغبت افزود. درین ولا حسب‌الطلب به درگاه‌آمد. عزت دانش اورا پاس داشته به اکرام واحترام دریافتم. قاضی درعلوم عقلی ونقلی یکتای عصر است وکم‌کتابی باشدکه سیرنکرده لیکن ظاهرش را به‌باطن‌آشنایی کمتراست و از صحبتش

محظوظ نمی‌توان شد. چون به درویشی و آرزو گــزینی به‌غایت راغب ومایل یــافتم پیروی خاطراو نموده تکلیف ملازمت نــکردم وپنجهزارروپیه عنایت فرموده رخصت دادم که به وطن خود شتافته آسوده خاطرروزگاربسربرد.

درغرهٔ امردادماه باقرخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزاری و دویست سوارسرافــراز گشت. از امراوبنده‌های پادشاهی که درفتح دکن تــرددات شایسته به تقدیم رسانیده بــودند سی‌ودونفر به اضافه‌های لایق عزاختصاص یــافتند. عبدالعزیــزخان [۲۷۰ ب] نقشبندی که به حکومت قندهارتعیین شده حسب‌الالتماس فرزندخان جهان به منصب سه‌هزاری ذات ودوهزار سوارسرافراز شد.

درغرهٔ شهریورشمشیرمرصع به زینل بیگ ایــلچی عنایت نمودم ویك دیــه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزارروپیه جمع داشت نیزبه‌اولطف شد. درین ولاحکیم رکنا را به‌جهت‌شورش مزاج وبدخویی وعدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمودم که بهرجا خواهد برود. چون به‌عرض رسید که هوشنگ برادرزاده خانعالم خون ناحق کرده، درحضور طلب داشته بازپرس نمودم وبعد از ثبوت، حکم به‌قصاص اوشد وحاشا که درین اموررعایت خاطرشاهزاده‌ها کرده شود تــا به امرا وسایربنده‌ها چــه رسد. امیدکه توفیق رفیق‌باد. غــرهٔ شهریور حسب‌الالتماس آصف‌خان به‌منزل اورفته شد و درحمامــی که به تازگی ساخته بــود غسل کرده شد بی‌تکلف بسیارنفیس وبی‌تکلف حمامی است. بعد از فراغ غسل پیشکش لایق به‌نظردرآورده وآنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به اوبخشیده شد.

وظیفه خضرخان‌خاندیسی از اصل و اضافه سی هزارروپیه مقررشد. درین ایام به‌عرض رسید که کلیان نام‌آهنگری به زنی هم از صنف خود عاشق‌زاراست وپیوسته سردرپی او دارد واظهارشیفتگی می‌نماید وآن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا به‌آشنایی اوتن درنمی‌دهد ومحبت‌آن بیچاره دلداده درباطنش سرایت نمی‌کند. هردورا به حضورطلب داشته بــازپرس فرمودم، وهرچه آن عورت را ترغیب وتکلیف نموده شد اختیارنکرد. دربنوقت‌آهنگرمذکور گفت که اگریقین دانم که اورا به‌من عنایت نفرمایند خودرا از بالای شاه‌برج قلعه می‌اندازم. من از روی مطایبه گفتم که شاه‌برج موقوف اگردعوی محبت توفروغی ازصدق دارد خود را از بام این خانه‌اندازی من اورا حکمی بتو مــی‌دهم، هنوز سخن تمام نشده بودکه برق‌آسا دویده خود را به زیرانداخت وبه مجردافتادن از چشم و دهانش خــون‌جاری شد. من ازآن هزل ومطایبه ندامت بسیارکشیدم وآزرده خاطر گردیدم. به آصف‌خان فرمودم که اورا به‌خانه برده تیمارداری نماید. چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود به‌همان آسیب درگذشت.

بیت

عاشق که جان‌نثار بر آن آستانه ساخت	از شوق جان‌سپرد واجل را بهانه ساخت

حسب‌الالتماس مهابت‌خان منصب لاچین قاقشال از اصل واضافه هزاری ذات وپانصد سوار مقررشد.

شرح بیماری و امتداد آن: درسوانح گذشته ایمائی بر آن رفته که‌روزجشن دسهره در کشمیر اثرگرفتگی نفس وکوتاهی دم درخـود احساس نمودم. مجملا از کثرت بارنـدگی و رطوبت هوا درمجرای نفس به‌جانب چپ نزدیك به‌دل،گرانی و گرفتگی ظاهرمی‌شد. رفته‌رفته به استداد وامتداد انجامید. از اطبایی‌که درملازمت حاضر بـودند نخست حکیم روح‌الله متصدی علاج گشت، ویك چندی به‌دواهای گرم وملایم تدبیرات به‌کاربرد. به‌ظاهر اندك خفتی شد، چون ازکوه برآمدم باز شدت ظاهرساخت. دریـن مـرتبه روزی چند به شیربز وباز بـه شیرشتر پرداخت از هیچکدام فایده براصل نیافتم. مقارن این حال حکیم‌رکنا که ازسفرکشمیر معاف داشته در آگره گذاشته بودم به‌خدمت پیوست و از روی دلیری واظهارقـدرت مرتکب معالجه شد ومدار بر ادویهٔ گرم وخشك نهاد. از تدبیرات اونیز فایده مترتب نگشت بلکه سبب افزونی حرارت وخشکی‌دماغ‌ومزاج شد وبه‌غایت ضعیف گشتم ومرض روبه اشتداد انجامید.

دریـن قسم وقتی وچنین حالتی‌که دل سنگ برمن می‌سوخت، صدرا پسرحکیم میرزا‌محمد که از اطبای عمدهٔ عراق بود و درعهد دولت پدربزرگوارم از ولایت آمده بود، بعداز آنکه تخت سلطنت به‌وجود این نیازمندآراستگی یافت چون به‌جوهراستعداد وتصرف طبیعت از همگنان امتیاز داشت درمقام تربیت اوشده به خطاب مسیح‌الزمانی امتیاز بخشیدم، وپـایهٔ اعتباراز دیگراطبا که درملازمت بودند برافزودم. به‌گمان آنکه وقتی از اوقـات مصدرخدمتی تواند شد، آن [۲۷۱ ب] حق‌ناشناس با وجود چندین حقوق ومنت ورعایت مرا به این روز دیده وبه چنین حال پسندیده اصلا به دواوعلاج خود راآشنا نمی‌ساخت وبـا آنکه از جمیع اطبا که درملازمت حاضر بودند به قدرامتیازی داشت، متصدی علاج نمی‌شد؛ وهرچند عنایت والتفات ظاهرساخته به مدارا ومواسات تکلیف می‌نمودم، بیشترصلب شده درجواب می‌گفت که بردانش وحذاقت خود این‌قدراعتماد ندارم‌که متصدی علاج توانم گشت. همچنین حکیم ابوالقاسم پسرحکیم‌الملك با وجود نسبت خانه‌زادی وحقوق تربیت متوهم ومتوحش خود را ظاهرمی‌ساخت‌که از رؤیت اوخاطرمتنفرومتاذی می‌شد تا بـه معالجه چه رسد. ناگزیردست از همه بازداشته و از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را به‌حکیم علی‌الاطلاق سپردم. چون درنشاء پیاله تخفیفی می‌شد روز هم بخلاف ضابطه‌ومعتاد ارتکاب می‌نمودم رفته‌رفته به‌افراط

کشید ومقارن‌گرم شدن هوا ضررآن محسوس گشت وضعف ومحنت رو به فزونی نهاد.

نورجهان بیگم که تدبیروتجربه او ازین اطبا بیشتراست خصوص که از روی مهربانی و دلسوزی بوده باشد، درمقام کم کردن پیاله وتدبیراتی که مناسب وقت وملایم حال باشد شد. اگرچه پیش ازاین هم علاجی که اطبا می‌کردند به صلاح وصوابدید اوبود لیکن درین وقت مدار برمهربانی اونهادم وشراب را به‌تدریج کم کرده از چیزهای نامناسب وغذاهای ناموافق محافظت نمود. امیدکه حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کناد.

روز دوشنبه ۲۲ ماه مذکورمطابق بیست‌وپنجم شهرشوال سنه یک‌هزاروسی هجری جشن وزن شمسی به‌مبارکی وفرخی آراستگی یافت. چون درسال گذشته بیماری صعب کشیده پیوسته درمحنت وآزارگذرانیده بودم به‌شکرآنکه چنین سالی به‌خیریت وسلامتی به‌انجام رسید و درسرآغاز سال حال اثرصحت برچهره مراد پدیدآمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلای اومتصدی این جشن عالی باشند. الحق مجلسی [۲۷۲ الف] ترتیب یافت که حیرت‌افزای نظارگیان گشت. از تاریخی که نورجهان‌بیگم درعقد ازدواج این نیازمند درآمده اگرچه درهمه جشنهای وزن شمسی وقمری لوازم‌آن را چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت ونیک‌بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش‌ازپیش در تکلفات افزوده و درآراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه به‌کاربرده جمعی از بنده‌های پسندیده خدمت وخاصان مزاجدان که درین ضعف از روی اخلاص وجانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد بزم می‌گشتند به نوازشات لایق از خلعت وکمروشمشیر مرصع و اسپ وفیل وخوانهای زر هرکدام درخورپایه خویش سرافرازی یافتند، وبا آنکه از اطبا خدمت شایسته به‌ظهورنیامده بود وبه اندک‌خفتی که دوسه‌روز دست می‌داد تقریبات برانگیخته انواع واقسام مراحم به‌ظهورمی‌رسید، درین جشن همایون نیزبه انعامات لایق از نقدوجنس کام دل برگرفتند. وبعد از فراغ وزن مبارک‌خوانهای جواهروزر به طریق نثار در دامن امید اهل نشاط وارباب استحقاق ریخته شد. وجوتکرای منجم راکه نویدبخش صحت وتندرستی بود به مهرورو پیه وزن فرموده مبلغ پانصد مهروهفت هزارروپیه به این صیغه دروجه انعام او مقررشد. و درآخرمجلس پیشکشهایی که به جهت من ترتیب داده بودند به نظردرآوردند. از جواهرومرصع آلات واقمشه واقسام نفایس‌آنچه پسند افتاد برگزیدم. بالجمله موازی دولك روپیه صرف این جشن‌عالی وانعامات که نورجهان بیگم کرده به قلم درآمد، سوای‌آنکه به رسم پیشکش گذرانید. درسنوات‌گذشته که صحت داشتم سه من‌ویك دوسیر بیشتریا کمتربه وزن درمی‌آمدم، امسال بنابرضعف ولاغری دومن و بیست‌وهفت سیرشدم.

روز مبارکشنبه غره مهرماه الهی اعتقادخان حاکم کشمیر بمنصب چهارهزاری ذات و دوهزاروپانصدسوار ممتازگشت چون خبربیماری من بفرزند شاه‌پرویز [۲۷۲ ب] رسید به فرمان‌طلب مقید ناشده بی‌تابانه متوجه ملازمت گردید و به تاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمودآن فرزند سعادتمند به دولت آستان بوس مستسعدگشته سه باربر دورتخت گردید وهرچند مبالغه نموده سوگند مسی‌دادم او در زاری وتضرع افزوده بیشتر اغراق به کارمی‌برد. دست اورا گرفته به‌جانب‌خود کشیدم و از روی شفقت وعاطفت درآغوش عزت تنگ درآورده التفات وتوجه بسیارظاهرساختم. امیدکه از عمرودولت برخوردارباشد.

درین‌ولا بیست‌لک‌روپیه خزانه مصحوب‌الله دادخان‌بجهت صرف ضروریات لشکردکن فرستاده شد ومشارالیه‌به‌عنایت فیل‌وعلم‌سرافرازی یافت. دربیست‌وهشتم قیام خان قراول‌بیگی به مرض طبیعی ودیعت حیات سپرد. از خدمتگاران مزاجدان بود. قطع نظراز فنون شکار و مهارت او درین فن، از اکثرجزئیات خبرداربود؛ وپیروی مزاج من بسیارکرده بود. بالجمله ازین سانحه خاطرم سخت گرانی پذیرفت امیدکه ایزدسبحانه اورا بیامرزاد.

فوت والده نورجهان بیگم: به‌تاریخ بیست‌ونهم والده نورجهان‌بیگم به‌جواررحمت الهی پیوست از صفات حمیدهٔ این‌کدبانوی خاندان عفت چه‌نویسم. بی‌اغراق درپاکی طینت و دانایی وسایرخوبی‌ها که زیورعورات است ماددرهربه همتای اونزاده ومادر اورا از مادر حقیقی خودکمترنمی‌دانستم، ونسبت تعلق وررابطه محبت‌که اعتمادالدوله را با اوبود به‌یقین که‌هیچ شوهری را با همسرخود نبوده. ازینجا باید قیاس‌کردکه برآن پیرغمزده چه‌گذشته باشد، وهمچنین از نسبت تعلق نورجهان بیگم با چنین والده چه‌توان نوشت فرزندی مثل آصف‌خان بانهایت خردمندی و دانائی جامه شکیبائی را چاک‌زده ازلباس اهل تعلق برآمد و پدرمجروع خاطررا از مشاهده حال‌گرامی فرزند غم‌برغم افزوده و درد بردرد زیاده شد. و هرچند به نصیحت پرداخت سودمند نیامد. روزی [۲۷۳ الف] که من به پرسش رفتم چون ابتدای شورش مزاج وآزردگی خاطراوبود از روی شفقت ومرحمت حرفی چندنصیحت‌آمیز فرموده به جد نگرفتم و واگذاشتم تاآن آشوب فرونشیند بعد از روزی چند جراحت درونی به‌مراهم التفات علاج‌کرده باز به‌لباس اهل تعلق درآوردم اگرچه اعتمادالدوله بجهت رضاجوئی وپیروی خاطرمن به ظاهرخودرا ضبط مسی‌کرد واظهارحوصله می‌نمود لیکن بـه‌آن نسبت الفتی‌که اورا بود حوصله چه‌همراهی تواندکرد.

غره‌آبان ماه الهی سربلندخان‌وجان سپارخان وباقی‌خان به‌عنایت نقاره سربلندی یافتند عبدالله‌خان بی‌رخصت صاحب صوبه دکن به محال جاگیرخود آمده به دیوانیان‌عظام فرمودم

که جاگیر اورا تغییر نمایند و به اعتماد رای حکم شد که سزاولی نموده اورا به دکن رساند.

پیش ازین مجملی از احوال مسیح‌الزمان ثبت افتاده که با وجود چندین حقوق تربیت ونوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب‌تر آنکه یکبارگی پرده‌آزرم از پیش برگرفته التماس به‌سفرحج و زیارت خانهٔمبارك نمود. ازآنجا که درهمه وقت و درهمه‌کارها توکل این نیازمند به‌ذات خداوند بی‌نیاز وکریم کارساز است گشاده پیشانی رخصت فرمودم وباآنکه از همه‌قسم سامان داشت بیست‌هزارروپیه به‌جهت مدد خرج انعام شد. امیدکه حکیم علی‌الاطلاق بی‌وسیله اطبا وسبب دوا این نیازمند را از شفاخانه‌کرم خود صحت عاجل کامل کرامت کناد.

حرکت رایات‌عالیات بجانب کوهستان(شمال): چون هوای آگره ازممرشدت حرارت وافراط‌گرما به‌مزاج من‌سازگارنبود به‌تاریخ روز دوشنبه ۱۲ آبان ماه‌الهی سنه شانزده رایات عزیمت برسمت‌کوهستان شمال برافراشته شدکه اگرهوای آن ناحیت به‌اعتدال قریب باشد، برکنارآب گنگ سرزمینی خوب اختیارنموده شهری بنانهاده شودکه درموسم تابستان محل اقامت باشد، والا به‌جانب کشمیرعنان عزیمت معطوف‌گردد. مظفرخان را بـه‌حفظ وحراست دارالخلافه آگره‌گذاشته به‌نقاره واسپ وفیل سرافرازی فرمودم، ومیرزا محمدبرادرزاده اورا به‌فوجداری نـواحی شهرمقررداشته به‌خطاب [۲۷۳ ب] اسدخـانی واضافـه منصب ممتاز گردانیدم؛ وباقرخان را بـه‌خدمت صوبداری صوبهٔ اوده سرافـراز ساخته رخصت فرمودم. بیست‌وششم ماه مذکور ازنواحی متورا فرزند اقبالمند شاه‌پرویز به‌صوبه بهارومحال جاگیر خودش‌دستوری یافت. سروپای خاصه بانادری وخنجرمرصع واسپ وفیل‌لطف نموده رخصت فرمودم. امیدکه از عمربرخوردار باد.

چهارم‌آذرماه مکرم‌خان حاکم دهلی به‌دولت زمین بوس سرافراز شد. در ششم ماه به دارالملك دهلی نزول اتفاق افتاد. دو روز درسلیم‌گـده مقام فرموده به نشاط شکارپـرداختم، درین‌ولا به‌عرض رسیدکه جادورای‌کایته‌که ازسرداران عمده دکن است به‌رهنمونی سعادت وبدرقه توفیق دولتخواهی اختیارنمـوده درسلك دولتخواهان وبنده‌ها منتظم گـردید. فرمان مرحمت عنوان با خلعت وخنجرمرصع مصحوب نـراینداس راتهورعنایت نموده‌به‌جهت او فرستادم.

غره دی‌ماه الهی مطابق هفتم شهرصفرسنه ۱۰۳۱ هجـری مقصود برادرقاسم‌خان بـه خطاب هاشم‌خانی وهاشم‌بیگ خوستی بـه‌خطاب جانبازخانی سرافراز گـردیدند. هفتم‌مـاه مذکور درمقام بردوارکه برکنارگنگ واقع است نزول سعادت‌اتفاق افتاد. هردواز ازمعابد

مقرر معتبر هنود است وبسیاری از برهمنان وتجردگزینان درین مقام گوشهٔ انزوا اختیار نموده به آئین دین خویش یزدان‌پرستی می‌نمایند. به هر کدام درخــوراستحقاق از نقد وجنس تصدق اطف نمودم. چون آب وهوای این دامن کوه‌پسند خاطر نیفتاد وسرزمینی که قابل اقامت باشد به‌نظر درنیامد برسمت دامن کوه جموو کانگره نهضت فرمودم. درین‌ولا به‌عرض رسید که راجه بهاوسنگه درصوبهٔ دکن مسافرملك عدم گشت. از افراط شراب به‌غایت ضعیف وزبــون شده بود. ناگاه غشی بروستولی می‌گردد. هرچند اطبا تدبیرات بــه‌کاربرده داغها بــرفرق سر می‌سوزند به‌هوش نمی‌آید ویك‌شبانروز بــی‌شعورافتاده روز دیــگرمی گذرد. دوزن وهشت پرستارخود [۲۷۴ الف] را به‌آتش وفای اوسوختند. جگت سنگ برادر کلانش ومهاسنگه برادرزاده او هردونقد حیات درکارشراب کرده بودند. مشارالیه ازآنها عبرت نگرفته، جان شیرین به‌آب تلخ فروخت. به‌غایت‌وجیه ونیك‌ذات وسنجیده بود. از ایـام‌شهزادگی به‌خدمت من پیوسته بود. به‌میامن تربیت من به‌والاپایهٔ پنجهزاری رسیده بود.چون ازوفرزندی نماند، نبیرهٔ برادرکلانش را با وجود صغرسن به خطاب راجگی سرافـراز ساخته منصب دوهزاری ذات وهزارسوارعنایت فرمودم؛ وپسرگنه آنبیرکه وطن‌آنها است به‌دستورسابق به جاگیرا و مقررشد، تا جمعیت اومتفرق نشود.

اصالت‌خان پسرخان جهان به‌منصب‌هزاری ذات وپانصد سوارسرافراز شد. بیستم ماه مذکوردرسرای ابوتره منزل شد چون پیوسته به‌نشاط شکارمشغولم وطبیعت به خوردن گوشت جانورانی که به‌دست خودشکارمی کنم بیشترراغب است بنا بروسواس واحتیاط که درین امور هست درحضورمی‌فرمایم که پاك بسازند وخود مقید شده چینه‌دان آن را مــلاحظه‌می نمایم که چه‌خورده وخوراك این‌جانورچیست؟ اگراحیانا چیزی که کراهت داشته باشد به‌نظردرمی‌آید ترك خوردن‌آن می کنم. پیش ازین ازاقسام مرغابی به‌غیراز سونه میل نمی‌فرمودم. درهنگامی که دارالبرکت اجمیرمحل نزول رایات اقبال بود، سونه مرغابی خانگی را دیدم که کرمهای مکروه می‌خورد. از مشاهده‌آن طبیعت را نفرت بهم رسید واز خوردن سونه مرغابی خانگی ترك دادم، تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکارشده فرمودم که درحضورپاك کردند. از چینه‌دان اول ماهیکی خرد برآمد وبعدازآن بقه کلانی ظاهرشد به مرتبه‌ای کلان بود که تا به‌چشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که به این کلانی تواند فروبرد. مجملا از امروز به‌خود قراردادم که درا کل مرتکب مرغابی نشوم.

خان‌عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید به‌غایت لذیذ ونازك مــی‌باشد. بنابرین عقاب سفید را طلبداشته فرمودم که [در۲۷۴ ب] حضورپاك ساختند. اتفاقــا از چینه‌دان آن

ده‌بقه برآمد به نوعی مکروه طبیعت افتادکه ازیاد آن خاطرمتأذی و متنفرمی‌گردد. دربیست و یکم باغ سرهند مسرت افزای خاطر گشت. دو روز مقام نمودم. از سیروتماشای آن محظوظ شدم. درینولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت زمین بوس دریافت ومورد عنایت روزافزون گردید.

غره بهمن ماه الهی درنورسرا منزل اتفاق افتاد. منصب معتمدخان را از اصل واضافه دوهزاری ذات شش‌صدسوارحکم شد. خان‌عالم به‌صاحب صوبگی‌اله‌آباس سرافرازی یافت. اسپ وسروپا وشمشیرمرصع عنایت‌نموده رخصت فرمودم. مقرب‌خان به‌منصب پنجهزاری ذات وسوارممتازگشت. روز مبارکشنبه کنارآب بیاه منزل شد. قاسم‌خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت. هاشم‌خان برادراو بازمینداران دامن‌کوه به‌سعادت آستان بوس سرافراز شد. باسوی زمیندارتلواره جانوری به‌نظردرآوردکه مردم کوهستان آن را جان‌بهمن خوانند. دمش مانند دم قرقاول است، که تذرو نیز گویند. در رنگش بعینه برنگ ماده قرقاول است لیکن از جثه ده‌پانزده کلانتراز قرقاول است. دورچشم این جانور سرخ می‌باشد، و دورچشم قرقاول سفید. با سوی مذکور معروضداشت که این‌جانور درکوه برف میباشد. خسوراکش علف وسبزه است. تذرو را درخانه نگه داشته بچه ازوگرفته شد، و گوشت اقسام آن را از جوانه وکلان مکررخورده شده. توان گفت که گوشت تذرو را باگوشت جانورمذکورنسبتی نیست. گوشت این جانور به مراتب لذیذتراست. و از جانورانی که درین کوهستان بنظردر آمد یکی پهول پکاراست وکشمیریان سوتلو گویند. از طاوس ماده نیم سوای خردترمیباشد؛ و دم و هردوبازوبه سیاهی مایل از عالم بالهای جرز وخالهای سفید می‌دارد، وشکم تا پیش سینه‌سیاه با خالهای سفید، وبعضی‌جا خالهای سرخ نیز دارد. وسرپای بـاز وسرخ آتشین در نهایت [۲۷۵ الف] براقی وخوبی، و از سرنول تا پیش‌گردن نیز سیاه براق، وبالای سردو شاخ گوشتین فیروزه رنگ، وبردور چشم‌ودهنه پوست سرخ، و درزیرحلقوم پوستی گرد مقدار دوکف دست، و درمیان آن پوست مقداریك دست بنفش رنگ است؛ و درمیان آن خالهای فیروزه رنگ افتاده، و بردورآن نیز خط فیروزه رنگ کشیده، مشتمل برهشت کنگره، وبردور آن خط فیروزه رنگ بعرض دوانگشت سرخ گل شفتالو، وباز برگردن آن خط فیروزه و پاهایش نیز سرخ‌رنگ. زنده راکه وزن فرموده شد یکصدوپنجاه و دوتوله برآمد وبعد از کشتن وپاك ساختن یکصدوسی ونه توله شد.

دیگرمرغ زرین است که ساکنان لاهور سل گویند، وکشمیریان پوت نامند. رنگش از عالم سیه‌طاووس و بالای سرکاکل، و دمش مقدارچهارپنج انگشت است زرد، مانند شاهپر

طاوس وجثه‌برابرغاز. غایتاگردن غاز دراز وبی‌اندام‌است، و زرین‌کوتاه با اندام.ـ برادرم شاه عباس مرغ زرین خواسته بود، چند قطعه مصحوب ایلچی اوفرستاده شد.

روز دوشنبه جشن وزن قمری‌آراستگی یافت. درین جشن نورجهان بیگـم به چهل و پنج کس از امرای عظام وبنده‌های نزدیك خلعت داد. چهاردهم ماه مذکورموضع بهلون از مضافات سیبا، محل نزول اردوی‌کیهان پوی چون هوای مسیرکانگـره وکوهستان مذکـور پیوسته مرکوز خاطربود اردوی کلان را درین مقام‌گذاشته با جمعی از بنده‌های مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکورشدم. وچون اعتمادالدولـه بیماربود در اردوگذاشتیم وصادق‌خان میربخشی را بجهت‌محافظت احوال مشارالیه ومحارست اردونگاهـداشتیم. روز دیگرخبررسیدکه حال اعتمادالدوله متغیرشده علامت یاس از چهره احوالش ظاهـر است. از اضطراب نورجهان بیگم ونسبت التفاتی‌که مـن با او داشتم تـاب نیاورده به اردو مراجعت نمودم. آخرهای روز به‌دیدن او رفتم وقت سکرات بود.گاه از هوش [۲۷۵ ب] می‌رفت و گاه به‌هوش می‌آمد. نورجهان بیگم به‌جانب من اشارت‌کرد و گفت می‌شناسید. درچنان وقتی این بیت انوری را خواند.

بیت

آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود درجبین عالم آرایش بـه بیند مهتری

دوساعت بربالین اوبودم. هرگاه به‌هوش می‌آمد هرچه مـی گفت از روی آگاهـی و فهمیدگی بود. القصه شب هفدهم ماه مـذکـوربعد از انقضای سه‌گهری بـه رحمت جاوید پیوست. چه‌گویم که ازین واقعه وحشت‌افزای برمن چـه‌گذشت هم وزیرعاقل‌کامل بود وهم مصاحب دانای مهربان.

فرد

از شمـار دوچشم یـك تـن کم و از شمار خـرد هـزاران بیش

باآنکه‌بارچنین‌سلطنتی بردوش اختیاراوبود واین‌ممکن ومقدوربشرنیست‌که در دخل و تصرف همه را از خود راضی توان داشت، هیچکس به جهت عرض مطلب ومهم‌سازی خود پیش اعتمادالدوله نرفت‌که از پیش اوآزرده برگشته باشد. هم دولتخواهی وکفایت صاحب را مراعات می‌نمود، وهم ارباب حـاجت را خرسند وامیدوار مـی‌داشت. الحق ایـن شیوه مخصوص اوبود. از روزی‌که مصاحب اوبه جوارمغفرت ایزدی پیوست دیگربخود نپرداخت و روزبه روز می‌گداخت. اگرچه درظاهربجهت سرانجام مهام سلطنت وتمشیت اموردیوانی محنت به‌خود قرارداده دست از کارنمی‌داشت، لیکن درباطن به‌آتش جدایی اومی‌سوخت تا

آنکه بعد از سه‌ماه و بیست روز درگذشت. روز دیگر به پرسش فرزندان وخـویشان او رفته چهل ویك تن از فرزندان واقوام و دوازده نفراز منشیان اورا سروپـا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم. روزدیگر به همان عزیمت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه‌کانگره شدم. به‌چهار منزل دریای بان‌گنگا مورد اردوی معلی گشت. الفخان وشیخ فیض‌الله محـارسان قلعهٔ مذکور سعادت زمین بوس دریافتند. درین منزل پیشکش راجه چنتا بنظردرآمد. ملك او بیست وپنج [۲۷۶ الف] کروه ازکانگره دورترهست؛ و درین‌کوهستان ازو عمده‌تـر زمینداری نیست. گریزگاه همه زمینداران ملك ملك اوست وعقبهای دشوارگـذر دارد. تا حال اطـاعت هیچ پادشاهی نکرده وپیشکش نفرستاده بود. برادراو نیز به‌ملازمت سرافرازگشته، از جـانب او مراسم بندگی و دولتخواهی ظاهرساخت. فیلك شهری ومعقول بنظردرآمد وبه انواع مراحم ونوازش سرافرازی یافت.

به‌تاریخ بیست‌وچهارم ماه مذکورمتوجه سیرقلعه کانگره شدم وحکم کردم‌که قاضی و میرعدل و دیگرعلمای اسلامی دررکاب بوده آنچه شعائر اسلام وشرایط دین مستقیم محمدی است درقلعهٔ مذکوربعمل آورند. بالجمله قریب نیم‌کروه طی نموده بـرفراز قلعه برآمده شد وبه‌توفیق ایزدسبحانه بانگ نماز وخواندن خطبه، وکشتن‌گاو وغیره، که از ابتدای بنای این قلعه تا حال نشده بود همه‌را درحضورخود بعمل‌آوردم، وسجدات شکـراین موهبت‌که هیچ پادشاهی توفیق برآن نیافته‌بود بـه‌تقدیم رسانیده حکم فرمودم‌که مسجدی عـالی درون قلعه بنانهند. قلعه‌کانگره برکوه بلند واقع است و دراستحکام ومتانت به حدی است‌که تا آذوقهٔ لازم قلعه‌داری برجا باشد دست زوربه دامن آن نمی‌رسد، و کمند تدبیراز تسخیرآن کوتاه است. اگرچه بعضی جاسرکوهها داردکه توپ وتفنگ مـی‌رسد اما حصاریان رازیان ندارد. وبجای دیگرنقل مکان نموده ازآسیب‌آن محفوظ می‌توانند ماند. قلعهٔ مذکور بیست وسه‌برج وهفت دروازه دارد؛ و دور درون‌آن یك‌کروه وپانزده طناب است. طول پاوکروه و دوطناب وعرض از بیست ودوطناب زیاده نی و از پـانزده‌کم نی. وارتفاع یـکصدوچهارده ذرع. دو حوض درون‌قلعه دارد. یکی درطول دوطناب و درعرض یك‌ونیم طناب. وبعداز فراغ سیرقلعه به‌تماشای بتخانه درگاکه به‌بهون مشهوراست توجه‌فرمودم. عالمی سرگشته بادیهٔ ضلالت شده قطع نظراز کفارشقاوت [۲۷۶ ب] آثارکه بت‌پرستی‌آنها است‌گروه‌گروه از اهـل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می‌آرند وبه پرستش این سنگ سیاه تبرك‌می‌جویند. نزدیك بتخانهٔ مذکوردر دامن‌کوهی ظاهراً کان‌گوگرد است و از اثرحرارت وتابش پیوسته آتشی شعله می‌کشد وآن جـالامکهی نـام نهاده ویـکی از کـرامت بت قرار داده عوام‌الناس را

فریفته‌اند.

هنود می‌گویند که چون زن‌مهادیورا عمر بسرآمد وشربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت وتعلق‌کسه با اوداشت مــرده او را بردوش‌گــرفته سردرجهان نهاد ولاشهٔ اوبا خــود می‌گردانید. چون مدتی برین گذشت وترکیب اومتلاشی‌گشت و از هم فروریخت وهرعضوی درجایی افتاد، درخورشرافت وکرامت هرعضورا درآنجا عزت وحرمت داشتند. چون سر که نسبت به اعضای دیگرشریفتراست درین مقام افتاد اینجا را نسبت به جاهای دیگــر گرامی‌تر داشتند. وبعضی برآنند که ایــن سنگ که الحال منصوب ومعبودکفار شقاوت‌آثار است آن سنگ نیست که درقدیم بوده بلکه سنگی که درقدیم بوده لشکری از اهل اسلام‌آمــده سنگ مذکوررا برداشته درقعردریا انداختند. به دستوری که هیچکس پی‌بدان نیارست برد، ومدتها این غوغای‌کفروشرك از عالم برافتاده بود تاآنکه برهمنی مزوربجهت دکان‌آرایــی خویش سنگی را درجایی نهان ساخته نزد راجه وقت‌آمده گفت‌که من درگارا به‌خواب دیدم و به من گفت‌که درفلان مقام مرا انداخته‌اند زود مرا دریابید. راجه از ساده‌لوحی وهم به‌طمع زرکه از نذورات خواهدآمد سخن برهمن را معتبرداشته جمعی را به همراهــی فرستاده آن سنگ را آورره درین مکان به‌عزت تمام نــگاه داشته‌اند و از سرنودکان ضلالت وگمراهــی فرو چیده. العلم عندالله.

از بتخانه مذکوربه سیردره‌که به‌کوه مدار شهرت یافته عبوراتفاق افتاد. جایی نفیس است. از روی [۲۷۷ الف] آب وهوا وطـراوت سبزه ولطافت مقام نظرگاه خوش‌است. دو آبشاردارد که از فرازکوه آب مــی‌ریزد. حکم فرمودم‌که عمارت موزونی درخور این مقام اساس‌نهند.

دربیست وپنجم ماه مذکور رایت مراجعت معطــوف داشته الفخان وشیخ فیض‌الله به عنایت اسپ وفیل سرافراز ساخته به‌محافظت قلعه رخصت فرمــودم. روز دوم قلعه نورپــور محل نزول اردوی معلی گردید. بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلــی بسیاراست. چون تا حال شکارمرغ مذکورنــکرده بودم روز دیگرمقام فــرموده به‌نشاط شکارخوشوقت گشتم. چهارقطعه شکارشد. درجثه ورنگ وصورت از مرغ خانگی تمیز نمی‌توان کرد، وخصوصیات مرغ مذکورآن است که از پاگرفته سرنگون سازند تا هــرجاکه ببرند آواز بــرنمی‌آرد و خاموش می‌باشد، بخلاف مرغ خانگی که فریاد می‌کند؛ و مرغ خــانگی را تا درآب گرم غوطه ندهند پرهای‌آن به‌سهولت‌کشیده نمی‌شود وجنگلی از عــالم دراج وپودنه خشك‌کنده

می‌شود. از اقسام‌آن فرمودم که طعام بختند و کباب کردند بدطعم ظاهرشد. هــرچه کلان است گوشتش درنهایت بی‌مزگی وخشکیست. جوانه‌اش فی‌الجمله‌رطوبتی دارد. اما بدطعم است؛ و زیاده از یك تیرانداز پرواز نمی‌تواند کرد. خروس اگرچه سرخ می‌باشد ماکیان سیاه و زرد. درین جنگل نورپور بسیاراست. نام قدیم نورپور دهمهراست. بعد ازآنکه راجه باسو قلعه از سنگ ومنازل وبساتین طرح افکند به‌مناسبت نام من نورپور گویانید. تخمینا سی‌هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد. غایتاً عمارتــی که هندوان به‌سلیقه خود بسازند هــرچند تکلفات بکاربرند دلنشین نیست. چون جای قابل وسرمنزل دلگشا بوده حکم فرمودم که یك لك روپیه از خزانه عامره به جهت عمارات اینجا تنخــواه نمایند، ومنازل عالی درخــورآن سرزمین اساس نهند.

دراین‌ولا به‌عرض‌رسید که سنیاسی مونی درین‌نواحی‌می‌باشد که‌مطلق اختیار [۲۷۷ب] از خود دورکرده. حکم فرمودم که به‌حضوربیارند که به حقیقت اوباز رسیده شود. عابدان و مرتاضان هنود را سرب ناسی می‌گویند و معنی سرب ناسی‌آنکه تارك همه چیز، وبه کثرت استعمال سنیاسی شده وتفصیل مراتب‌آنها بسیاراست. و درطایفهٔ سرب‌نـاسی چندگروه‌اند از آن جمله یکی مونی‌که از خود سلب اختیارمی‌کند، وخود را تسلیم مــی‌سازد. چنانچه مطلق زبان‌را به‌گویایی‌آشنا نمی‌سازد واگرده شبانروز یك‌جا ایستاده باشد قدم پیش‌وپس نمی‌نهد. مجملاً حرکت از اختیارآنها سرنمی‌زند وحکم جماد دارند. چون به‌حضور آوردند تفحص احوالش نموده شد. استقامت عجیبی درحــالش مشاهده افتاد. به خاطــررسید که درمستی و بیخودی ادای خارجی ازو سرزند؛ بنابرین پیاله‌ای چندعرق دوآتشه‌به‌اوخورانیده‌شد. به‌نوعی ملکه این‌کاربهمرسانیده بودکه سرموئی تغییرنیافت وبههمان استقامت بود تا از هوش رفت ومثل مرده‌ها اورا برداشته بردند. حق‌تعالی رحمی‌کرد که ضررجانی به اونرسید. القصه در مرتبه خود غریب استقامت قوی داشت.

درینولا بی‌بدل خان تاریخ فتح کانگره وتاریخ بنای مسجدکه درقلعه مذکور فرموده شده معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد.

قطعه

شهنشاه زمــان شاه جهانــگیر ابــن شاه اکبر
که شد بــرهفت‌کشور پادشاه از حکم تقدیری
جهانگیر وجهان بخش وجهان دارو جهان آرا
که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری

به شمشیرغزا این قلعه را بگشود و تاریخش
خرد گفتا «گشود این قلعه اقبال جهانگیری»
۱۰۲۹ق

و تاریخ بنای مسجد را چنین یافته.

قطعه

نوردیـن شاه جهانگیرشهنشاه اکبر — پادشاهی است که در دهر ندارد ثانی
قلعه کانگره بگرفت بـه تائید الـه — ابر تیغش که کند قطره او طوفانی
شدچو ازحکمش این مسجدپرنوربنا — که منور شود از سجده او پیشانی
هاتف ازغیب بگفت ازپی تاریخ بناش — «مسجد شاه جهانگیر بود نورانی»

درغره اسفندارمذ الهی [۲۷۸ الف] جاگیروحشم واسباب ریاست و امارت اعتمادالدوله را به نورجهان بیگم ارزانی داشتم وحکم فرمودم که نقاره ونوبت اورا بعد ازنوبت پادشاهی می‌نواخته باشند. چهارم ماه مذکور حوالی پرگنه کهنوته محل نزول موکب والا گشت. درین روز خواجه ابوالحسن به عالی منصب دیـوانی کل سرافراز گردید و به سی و دو نفر از امرای صوبه دکن خلعت عنایت شد. ابوسعید نبیره اعتمادالدوله به منصب هزاری ذات وپانصد سوار سربلندی یافت.

وفات خسرو: دراین ولا عرض داشت خرم رسید. مشتمل برآنکه خسرو درهشتم ماه به عارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرده به جوار رحمت رب العالمین پیوست.

نوزدهم ماه مذکور درکنار آب بهت نزول دولت اتفاق افتاد وقاسم خـان به منصب سه هزاری ذات و دوهـزارسوار سرافراز شد. راجه کشن داس به خدمت فـوجداری دهلی ممتاز گشت ومنصب او از اصل واضافه دوهزاری ذات وپانصدسوارمقررشد.

پیش ازین قراولان ویساولان تعیین شده بودند که درشکارگاه کرجهاك جـرگه ترتیب نمایند. چون به عرض رسید که شکاری به شاخبند درآمده، بیست وچهارم مـاه مذکوربا چندی از بنده‌های خاص به عزم شکار توجه فرمودم و از قچکار کوهی وچهکاره یکصدو بیست و یك رأس شکار شد.

درین روز به عرض رسید که ظفرخـان پسرزیـن خان درغزنین به رحمت حق پیوست. سعادت الله پسر اورا به منصب هشتصدی ذات وچهارصد سوارسرافراز ساختم.

سال هفدهم از جلوس همایون

شب دوشنبه هشتم شهرجمادی الاول سنه هزاروسی ویك هجری، بعد از گذشتن یك پهر

ثرپنج گهری و کسری، نیراعظم فروغ‌بخش عالم، دولتسرای حمل را به‌نورجهان افروز خویش منور گردانید، وسال هفدهم از جلوس این نیازمند به‌فرخی وفیروزی آغاز شد. درین روز بهجت افروز، آصف‌خان به‌منصب ششهزاری ذات وسوار سرافراز گردید. قاسم‌خان را به حکومت صوبهٔ پنجاب رخصت فرموده، اسپ وفیل وسروپا عنایت [۲۷۸ ب] نمودم. هشتاد هزاردرب به‌زینل بیگ ایلچی دارای ایران انعام شد. درششم ماه مذکورمقام راول‌پندی مورد عساکرمنصور گردید. فاضل‌خان به‌خدمت بخشیگری سرافرازی یافت. به زینل حکم شدکه تا هنگام مراجعت موکب منصوراز سیر کشمیر، درلاهورآسوده بسربرد. به اکبرقلیخان ککهر فیل عنایت شد.

چون درین‌ولا مکرراستماع افتادکه دارای ایران از خراسان به‌عزم تسخیرقندهارشتافته اگرچه این حرف نظر برنسبتهای سابق وحال بغایت بعید می‌نمود و از حساب دوربود، که این‌قسم پادشاه بزرگ چنین سبکی وبی‌حوصلگی به‌کاربرد وبرسزاولی بنده‌ای از بنده‌های من که با سیصدچهارصد سوارنوکر درقندهارباشد، خود بیاید. اما ازآنجاکه حزم واحتیاط از شرایط جهانداری ولوازم سلطنت است زین‌العابدین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستادم‌که با عساکرفیروزی مآثروفیلان کوه شکوه وتوپخانه عظیم که درآن صوبه به‌کومك‌اومقرربوده به‌سرعت هرچه تمامترخود را به‌ملازمت رساند، که اگراین حرف مقرون به‌صدق باشد، اورا با لشکری از حساب وشماربیرون وخزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجهٔ عهدشکنی وحق‌ناشناسی را دریابد.

هشتم‌ماه مذکوردرسرچشمه حسن ابدال منزل شد. فدائیخان به‌منصب دوهزاری ذات و هزارسوار سرافرازگردید. بدیع‌الزمان به‌خدمت بخشیگری احدیان مقررگشت. در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهابت‌خان از کابل آمده ملازمت نموده، سعادت زمین‌بوس دریافت، و مورد الطاف روزافزون‌گردید. صدمهر به صیغهٔ نذر و ده‌هزار روپیه بـه‌رسم تصدق‌گذرانید. خواجه ابوالحسن تابینان خود را آراسته به نظردرآورد. هزاروپنجاه سوارخوش اسپه به‌قلم درآمد که ازآن جمله چهارصدسوار برق‌انداز بود. [۲۷۹ الف] درمنزل مذکور شکارقمرغه طرح افکنده سی وسه رأس از قچقارکوهی وغیره به تیر و تفنگ انداختم. درین‌ولا حکیم مؤمنا به وسیله رکن‌السلطنه مهابت‌خان دولت ملازمت دریافت. از روی قدرت و دلیری متصدی علاج شد. امیدکه قدم اومبارك باشد. منصب امان‌الله پسرمهابتخان دوهزاری ذات و هزاروهشتصد سوارمقررشد.

نوزدهم، ظاهر بگهلی مورد بارگاه اقبال گردید، وجشن شرف درآنجا آراستگی یافت.

مهابت‌خان را رخصت صوبه کابل فرموده، اسپ وفیل وخلعت لطف نمودم. منصب اعتبارخان پنجهزاری ذات وچهارهزارسوارحکم شد. وچون بنده قدیم خدمتست وبسیارپیروضعیف‌شده، به صاحب صوبگی اگره سرافراز ساختم؛ وحراست قلعه وخزاین به عهدهٔ اومقررداشتم؛ وبه عنایت اسپ وفیل وخلعت ممتاز ساخته رخصت فـرمودم. بیست ونهم درگهانـی کنوارمست ارادتخان از کشمیر آمده سعادت‌آستان بوس دریافت.

دوم اردی‌بهشت ماه درخطه دلگشای‌کشمیرنزول اجلال اتفاق افتاد. میرمیران به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات وچهارهزار وچهارصد سوادسرافرازگردید. درین‌ولا به جهت رفاهیت احوال رعایاوسپاهی مرسوم فوجداری را برطرف‌ساخته، فرمان شدکه درکل ممالك محروسه به علت فوجداری مزاحمت نرسانند. زبردستخان میرتوزك به منصب دوهزاری ذات وهفتصد سوارممتازگشت.

درتاریخ سیزدهم، به‌صوابدید اطبا، خصوص حکیم مؤمنا ازپای چپ فصد نموده سبك شدم. به مقرب‌خان سروپا، به‌حکیم مؤمنا هـزاردرب انعام شد. حسب‌الالتماس خـرم منصب عبداللەخان شش‌هزاری مقررگشت. سرافرازخان به‌عنایت‌نقاره ممتازگردید. بهادرخان اوزبك از قندهارآمده دولت زمین‌بوس دریافت. صد مهربـه صیغهٔ نذر وچهارهـزار روپیه به رسم تصدق‌گذرانید. مصطفی‌خان حاکم تهتهه شاهنامه وخمسه شیخ نظامی مصوربه عمل استادان با دیگرتحفها به‌رسم پیشکش فرستاده بود به نظردرآمد.

غرهٔ خورداد ماه الهی لشکرخان بـه‌منصب چهارهزاری ذات وسه‌هـزار سوارسربلندی یافت. به‌میرجمله منصب دوهزاروپانصدی ذات وهزار [۲۷۹ ب] سوارعنایت شد. از امرای صوبه دکن برین موجب به‌اضافه منصب سرافرازگردیدند: سردارخان سه‌هزاری و دوهزارو پانصد سوار، سربلندخان دوهزاروپانصدی هزارودویست سوار؛ باقی‌خان دوهزاروپـانصدی دوهزارسوار؛ شرزه‌خان دوهزاروپانصدی هزارودویست سوارجـانسپارخان دوهزاری ذات و دوهزارسوار، میرزا والی دوهزاروپانصدی‌هزارسوار، میرزابدیع‌الـزمان پسرمیرزا شاه رخ هزاروپانصدی ذات وسوار، زاهدخان هزاروپانصدی هفتصد سوار، عقیدتخان هزارودوصدی سیصدسوار، ابراهیم حسین‌کاشغری هزارودوصدی، ششصد سوار، ذوالفقارخان هـزاری ذات پانصدسوار، راجه‌گجسنگه وهمت‌خان بعنایت نقاره ممتازگردیدند.

دوم تیرماه الهی سید بایزید به‌خطاب مصطفی‌خان سرافرازگردید، ونقاره نیز مرحمت شد. درین‌ولا تهورخان راکه از خدمتگاران نزدیك است با فرمان مـرحمت عنوان به طلب فرزند اقبالمند شاه پرویز رخصت شد. پیش ازین به‌چند روز عرایض متصدیان قندهارمشتمل

برعزیمت دارای ایران به‌تسخیرقندهار رسیده بود خاطرصداقت آئین نظربرنسبتهای گذشته و حال تصدیق این معنی نمی‌نمود، تاآنکه درین‌ولا عرضداشت فرزندخان جهان رسید که شاه عباس با لشکرهای عراق وخراسان‌آمده قلعهٔ قندهار را محاصره نمود. حکم فرمودم که ساعتی به‌جهت برآمدن ازکشمیرمقررنمایند، وخواجه ابوالحسن دیوان وصادق خان‌بخشی پیشتر از موکب منصوربه لاهور شتافته، تا رسیدن شاهزادهای عالی مقداربا لشکـردکن و گجرات و بنگاله وبهار، وجمعی از امرایی‌که دررکاب ظفرقرین حاضرند، وآنچه پـی‌درپی از محال جاگیرخود برسند، نزد فرزند خان‌جهان به‌ملتان روانه سازند. وهمچنین توپخانـه وحلقه‌های فیلان مست وخزانه وسلاح خانه سامان نموده، فرستند. چون مابین ملتان وقندهار آبـادانی کمتراست وتهیهٔ‌آذوقه فرستادن، لشکرگران صورت پذیرنه، بنابرین [۲۸۰ الف] مقررشد که غله فروشان راکه به‌اصطلاح هند بنجاره گـویند دلاسا نموده وزر داده مقررنمایند که همراه لشکرظفراثرباشند تا از ممرآذوقه مردم تنگی نـکشند واینجا بنجاره طایفه‌ایست مقرربعضی هـزارگاه بعضی بیشتروکمتربه تفاوت می‌دارند، وغله از بلوکات به شهرآورده می‌فروشند؛ و درلشکرها همراه می‌باشند و درچنین لشکری اقلا صدهزارگاو بلکه بیشترهمراه‌خواهد بود. امیدکه به توفیق کریم کارساز به عدت وآلات سامان شودکه تا اصفهان‌که پای تخت اوست هیچ‌جا تامل وتوقف روی ندهد. به خان‌جهان فرمان شدکه زینهارتا رسیدن عساکـرمنصور از ملتان قصدآن جانب ننماید، واضطراب نکند، وگوش برآواز حـکم دارد، وبهادرخـان اوزبك به‌عنایت اسپ وسروپا سرافراز گشته، به‌کومك‌لشکرقندهارمقررشد. فاضلخان به‌منصب دوهزاری ذات وهفتصد وپنجاه سوارممتاز گردید.

چون به‌عرض رسیدکـه فقرای‌کشمیر درزمستان از شدت سرمـا محنت می‌کشند وبـه سختی و دشواری می‌گذرانند حکم فـرمودم‌که قریه‌ای از اعمال‌کشمیرکه چهارهزار روپیه حاصل بوده باشد حواله ملاطالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا وگرم‌کردن آب به جهت وضوساختن درمساجد بایدکه صرف نمایند چون به عرض رسیدکه زمینداران‌کشتوار باز سرتمرد وعصیان برداشته به‌فتنه وفساد پرداخته‌اند، به ارداتخان حکم شدکه گرم وچسپان شتافته پیش ازآنکه خود را قایم سازند تنبیه براصل نموده بیخ فسادآنها برکند.

درین تاریخ زین‌العابدین‌که به‌طلب خرم‌رفته بودآمده ملازمت نمود، ومعروض داشت که قرارداد اواین است‌که ایام برشکال را درقلعه مندو گذرانیده، متوجه درگاه شود عرض داشت اوخوانده شد. از فحواء مضمون وملتمساتی که‌کرده بود بوی خیرنمی‌آید، بلکه‌آثار بیدولتی ظاهرمی‌شد. لاجـرم فرمان صادرشدکه چـون او اراده آن داردکه بعد از برسات

متوجه ملازمت شود باید که از امرای عظام وبنده‌هـای درگاه [۲۸۰ ب] که به کـومك او مقررند خصوص از سادات بارهه وبخاری وشیخزاده وافغان وراجپوت تمام را بـه درگاه روانه سازد وبه‌میرزارستم واعتقادخان حکم شدکه پیشتر بهلاهورشتافته استعداد لشکرقندهار نمایند. به‌مشارالیه یك‌لك روپیه بـه رسم مساعدت عنایت شد وبه اعتقادخان نقاره مـرحمت فرمودم. ارادتخان که به تنبیه وتأدیب مفسدان کشتوار شتافته بود، بسیاری را بدقتل رسانیده و از سرنوضبط نموده، واستحکام داده بـه خدمت پیوست. معتمدخان که به‌خدمت بخشیگـری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم بـه‌انجام رسید حسب‌الالتماس مشارالیه طلب شده بود. درین تاریخ آمده آستان بوس نمود.

از غرایب آنکه چون درحرم سرای عصمت دانه مـرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت‌داشت گم شد جوتکرای منجم به‌عرض رسانیدکه درین دوسه روز پیدا می‌شود و صادق‌خان رمال معروض داشت که درهمین دوروز از جایی بههم می‌رسدکه به‌صفا وپاکیزگی متصف باشد، مثل عبادتخانه وجایی که مخصوص به‌نماز وتسبیح وامثال باشد. وعورت رمالی عرض کردکه درین زودی پیدا خواهد شد، وعورت سفیدپوست از روی شگفتگـی‌آورده به دست حضرت خـواهد داد. قضا را روزسیوم یـکی از کنیزان تـرك درعبادتخانه یافته بـه خوشحالی تمام تبسم‌کنان به دست من داد. چون سخن هرسه یـکی نشست هرکدام به انعام خاطرخواه سرافراز گردیدند. چون خالی از غـرایب نبود نوشته شد. دریـن‌ولا کوکب و خدمتگارخان وغیره دوازده نفرازبنده‌های نزدیك را به‌سزاولی امرای صوبه‌دکن تعیین‌فرمودم که اهتمام شایسته نموده به‌سرعت هرچه تمامتر به درگاه حاضرسازندکه به‌لشکرفیروزی اثر قندهارفرستاده شود.

تصرف نمودن شاه جهان در جاگیر نـورجهان بیگم و شهریار و برخاستن‌گرد فتنه وفساد: درین ایام مکرربه عرض رسیدکه خرم بـه‌بعضی از محال جاگیرنورجهان بیگـم و شهریاری حکم دست تصرف درازساخته، از جمله پرگنه دهولپورکه درجاگیرفرزند شهریار از دیوان اعلی تنخواه شده بود، دریا نام افغان را از نـوکران خود با جمعی فرستاده و اوبا شریف‌الملك ملازم شهریارکه به فـوجداری‌آن حدود مقرربود جنگ کـرده وکس بسیار از طرفین به‌قتل رسیده‌اند. اگرچه از توقف او درقلعه ماند وملتمسات دور از حساب ونامعقول که درعرضداشت خود به‌اظهارآن جرأت نموده بـود ظاهرمی‌شدکه عمل او بـرگشته است لیکن از استماع این اخبارمتیقن‌گشت که حوصلهٔ اوراگنجایش این [۲۸۱ الف] همه عنایت وتربیت که درحق اوشده بود نبوده، دماغش خـلل پذیرفته، بنابرین راجه روزافزون راکه از

خدمتگاران نزدیك بود نزد اوفرستاده، ازین جرأت و بی‌باکی بازپرس فرمودم؛ وفرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده، قدم از جادهٔ معقول وشاهـراه ادب بیرون ننهد، و به محال جاگیرخود که از دیوان اعلی‌تنخواه یافته خرسند باشد، و زنهارآرادهٔ‌آمدن به‌ملازمت ننماید وجمعی از بنده‌ها که بجهت یورش قندهـارطلب شده زود روانه درگاه والا سازد، و اگرخلاف حکم به‌ظهوررسید ندامت خواهدکشید.

درین‌ولا میرظهیرالدین نبیره میرمیران پسر شاه‌نعمت‌الله مشهور ازایران آمده، ملازمت نمود. خلعت وهشت‌هزاردرب انعام شد. اجاله دکنی با فرمان عنایت عنوان نزد راجه‌نرسنگ دیورخصت یافت که سزاولی نموده حاضرسازد. قبل ازین بنابرعنایت ومرحمت سرشارکه به خرم وفرزندان او داشتم درهنگامیکه پسرش را بیماری صعب دست داده بود بخود قرارداده بودم که اگرحـق تعالی اورا ببخشد دیگرشکاربندوق نکنم، وهیچ جانداری را به‌دست خود آزرده نسازم؛ وبا این میل‌وهوس که مرا با شکارهست خصوص به‌شکاربندوق، مدت پنج‌سال پیرامون آن نگشتم، درین‌ولاکه خاطراز کردار اوگرانی پذیرفت، باز بـه شکاربندوق توجه فرمودم، وحکم کردم که هیچکس را بی‌بندوق در دولتخان نگذارند. در اندك مدت اکثری از بنده‌ها را ذوق بندوق اندازی شد وترکش بندان بـه جهت مجرای خود بر پشت اسپ ورزش رسانیدند.

دربیست‌وپنجم ماه مذکورمطابـق هفتم شوال درساعت مسعود مختاراز کشمیرمتوجـه لاهور شدم. بهاری داس برهمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد را ناکرن فرستاده‌که پسراو را با جمعیت به‌ملازمت بیاورد. میرظهیرالدین به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوارسرافراز شد وچون به‌عرض رسیدکه [۲۸۱ ب] قرض‌داراست ده‌هزارروپیه انعام فرمودم.

غرهٔ شهریورماه الهی سرچشمه اچهول منزل نشاط شد. روز مبارکشنبه دربیرنـاك بزم پیاله ترتیب یافت. درین روز میمون فرزند سعادتمند شهریارتسلیم خدمت قندهار وتسخیرآن دیارنموده به‌منصب دوازده هزاری وهشت‌هزارسوارسرافرازی یافت، وخلعت خاصه بانادری تکمه مروارید عنایت شد. درین‌ولا سوداگری دودانه مرواریدکلان از آلکه روم‌آورده بود یکی ازآن یك‌مثقال وربع و دوم یك‌سرخ ازو کمترهردو به‌شصت‌هزار روپیه نورجهان بیگم خریده درین روز پیشکش کرد.

روز جمعه به‌صلاح دیدحکیم مؤمنا ازدست فصد نموده سبك شدم. مقرب‌خان که درین فن یدطولی دارد وهمیشه اوفصد من می‌کرده ویمکن که هرگز خطا نـکرده باشد دوبارخطا کرد. بعد ازآن قاسم برادرزاده اوفصدکرد. خلعت وهزارروپیه به‌مشارالیه و ده‌هزاردرب به

حکیم مؤمنا انعام شد. میرخان حسب‌الالتماس‌خان جهان به‌منصب هزاروپانصدی نهصد سوار سرافراز گشت. دربیست‌ویکم ماه مذکورجشن وزن شمسی‌آراستگی یافت، وسال پنجاه‌وچهارم از عمراین نیازمند درگاه الهی به‌مبارکی وفرخی آغـاز شد. امیدکه مـدت عمردرمرضیات الهی مصروف‌باد. دربیست‌وهشتم به سیرآبشار اوهـر رفته شد. چون چشمهٔ مذکوربه خوبی وگوارایی مشهوربود باآب‌گنگ وآب دره لاربه حضور وزن فرمودم‌آب اوهر با آب‌گنگ سه ماشه‌گـران آمـده، و آب دره لارنیم ماشه سبکتر شد. درسی‌ام مقام هیره پورمحل نزول بارگاه اقبال‌گشت. باآنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب‌کرده، چون رعایا وسکنهٔ کشمیر از طرز سلوك اوشکوه می‌نمودند اعتقادخان را به‌صاحب صوبگی کشمیرسرافراز ساخته اسپ وخلعت وشمشیرخاصه دشمن‌گداز به اوعنایت فرمودم، وارادتخان را بـه‌خدمت لشکرقندهار تعیین نمودم.

کنورسنگه راجه‌کشتوارکه درقلعه [۲۸۲ الف] گـوالیا مقید بود از حبس بـرآورده کشتواررا به‌اوعنایت‌نمودم، واسپ وخلعت وخطاب‌راجه به‌اولطف‌شد وحیدرملك‌را به‌کشمیر فرستادم‌که از دره‌لار جوی‌آب به‌باغ نورافزا بیارد، وسی‌هزارروپیه به‌جهت‌مصالح وآجوره آن مرحمت شد. دوازدهم ماه مذکورازکوهستان جمو برآمده دربهنبرنزول اتفاق افتاد. روز دیگرشکارقمرغه کردم. داوربخش پسرخسرو را منصب پنجهزاری ذات و دوهزارسوارعنایت شد. دربیست‌وچهارم ازآب چناب عبورفرمودم. میرزا رستم از لاهورآمـده ملازمت نمود؛ و هم درین تاریخ افضل‌خان دیوان خرم عرضداشت اورا آورده ملازمت نمود. بی‌اعتدالیهای خود را لباس معذرت پوشانیده، او را فرستاده‌که شاید به‌نیتال وچرب‌زبانی‌هاکاری از پیش تواند برد، واصلاح ناهمواری او تـواند نمود. من خود اصلا تـوجه نفرمودم و رونندادم. خواجه ابوالحسن‌دیوان وصادق‌خان بخشی‌که به‌جهت سامان لشکرقندهارپیشتربه لاهور رفته بودند سعادت آستان‌بوس دریافتند.

غرهٔ آبان ماه‌الهی امان‌الله پسرمهابت‌خان به‌منصب سه‌هزاری وهفتصد سوار سرافراز گردید فرمان مرحمت عنوان به‌طلب مهابت‌خـان فرستاده شد. درین‌ولا عبداللهخـان راکه به جهت خدمت قندهارطلبیده بودم از محال جاگیرخود آمـده زمین بوس نمود. درچهارم ماه مذکوربه مبارکی داخل لاهورشدم. الف‌خان به‌منصب دوهزاری وهزاروپانصدسوارسربلندی یافت. به دیوان عظام حکم فرمودم‌که جاگیرهای خرم راکه درسرکارحصار ومیان دوآب و این حدود تنخواه دارد درطلب جمعی از بنده‌هائی‌که بـه‌خدمت قندهارمقررشده‌اند تنخـواه نمایند و اوعوض این‌محال ازصوبه مالوه وگجرات و دکن وهرجا می‌خواسته باشدمتصرف

گردد. افضل‌خان‌را خلعت‌داده[۲۸۲ب]رخصت‌نمودم. فرمان‌شد که چون‌صوبهٔ گجرات ومالوه و دکن و خاندیس به‌او عنایت شده ازین جاها به هرجا خواهد محل‌اقامت قرارداده، به‌ضبط آن حدود پردازد، و جمعی از بنده‌ها راکه به جهت یورش قندهار طلب شده، و سزاولان به‌آوردن‌آنها تعیین‌شده رفته‌اند، زود به‌درگاه بفرستد، وبعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگذرد، والاندامت خواهدکشید.

درین روز اسپ قبچاق اول‌که درطوایل خاصه امتیاز داشت به‌عبدالله‌خان عنایت شد. دربیست‌وششم ماه مذکور حیدربیگ و ولی‌بیگ فرستاده‌های دارای ایران دولت باریافتند. بعد از ادای مراسم کورنش وتسلیم نوشته شاه را به نظردرآوردند. فرزندخان جهان حسب‌الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود. هزارمهر وهزار روپیه و هژده اسپ پیشکش گذرانید. مهابتخان به‌منصب ششهزاری ذات وپنجهزارسوار سرافراز شد. به میرزا رستم فیل عنایت نمودم. راجه سارنگدیو را به‌سزاولی راجه سنگدیو تعیین فرمودم که اورا به‌سرعت هرچه تمامتر به درگاه حاضرسازد.

هفتم‌آذرماه الهی ایلچیان شاه عباس راکه به‌دفعات آمده بودند خلعت وخرجی داده رخصت فرمودم. کتابتی که درمعذرت قندهارمصحوب حیدربیگ ارسال داشته بود با جوابی که نوشته شده درین اقبال‌نامه ثبت افتاد.

کتابت دارای ایران: نسایم‌دعواتی‌که ازنفحات اجابت‌آن‌غنچه مراد شگفته‌نکهت افزای مشام یگانگی باشد، ولوامع مدحاتی‌که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منورگشته ظلمت زدای غائله بیگانگی‌گردد، وعطربزم خلت وولای اعلی حضرت ظل‌اللهی وشمع جمع صدق وصفای‌آن نورپرورد الهی گردانیده، مشهود رای انوارومکشوف ضمیرمنیرضیا گسترمی گرداند [۲۸۳ الف] که بردل دانش پسند وخاطرآسمان پیوندآن برادربجان برابرکه آئینه چهره دانش وبینش ومرآت جمال حقایق‌آفرینش است عکس پذیرخواهد بودکه بعد از سنوح قضیه ناگزیرنواب‌شاه جنت مکان علیین‌آشیانی انارالله برهانه چه‌قسم قضایا درایران روداد وبعضی ممالك ازتصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود. چون این نیازمند درگاه بی‌نیاز مقلد امورسلطنت شد به‌یمن توفیقات ربانی وحسن توجه دوستان، انتزاع‌جمیع ممالك موروثی‌که درتصرف مخالفان بودنمود. چون قندهار درتصرف‌گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود می‌دانستیم معترض آن نشده از عالم اتحاد وبرادری مترصد بودیم‌که ایشان نیز به‌طریق آبا واجداد عظام جنت مقام خود درتفویض‌آن توجه مبذول فرمایند. چون به تغافل گذرانیدند مکرربه نامه وپیغام وکنایه وصریح طلب‌آن نمودیم

که شاید درنظر همت ایشان این محقرملك قابل مضایقه نبوده مقرر فرمایند که درتصرف اولیای این خاندان داده، رفع طعن دشمنان و بدگویان، وقطع زبان درازی حاسدان و عیب جویان گردد؛ وجمعی بیشتر این امررا درعقدهٔ تعویق انداختند وچون حقیقت این مقدمه درمیان دوست و دشمن اشتهاریافت و از آن جانب جوابی مشعربرردوقبول نرسید، به خاطرعاطر رسید که طرح سیروشکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله گماشته‌های آن برادرنامدار کامگار، از روی روابط الفت وخصوصیتی که درمیان مسلوك است موکب اقبال را استقبال کرده به‌خدمت اشرف فایزگردند؛ ومجدداً برعالمیان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر گردیده باعث زبان کوتهی حاسدان و بدگویان شود. بدین‌عزیمت بی‌یراق قلعه‌گیری متوجه‌شده، چون بالگامی فراه رسیدیم منشور[۲۸۳ب] عاطفت مبنی براظهار سیروشکار قندهار به‌حاکم آنجافرستادیم که مهمان‌پذیر باشد، وعزت‌آثارخواجه باقی کرگیراق‌را طلب‌فرموده به‌حاکم و امرائی که درقلعه‌بودند پیغام دادیم که میان اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله ونواب‌همایون ماجدایی نیست، والکائی که هست از هم دیگرمی‌دانیم؛ ما به‌طریق سیرمتوجه‌آن صوبه‌ایم، چنان نکنند که کلفت خاطر به هم رسد. ایشان مضمون حکم وپیغام مصلحت انجام را به‌گوش حقیقت نیوش نشنیده ومراسم الفت واتحاد جانبین را منظورنداشته، اظهارتمرد وعصیان نمودند. وما به‌حوالی قلعه رسیده باز عزت‌آثار مشارالیه را طلب فرمودیم، وآنچه لازمهٔ نصیحت بودبه‌او گفته‌فرستادیم، وتاده‌روزدیگرعساکرمنصوره‌را تأکید فرمودیم که‌پیرامون‌حصارنگردند. نصایح سودمند نیامد؛ و درمخالفت اصرارنمودند. چون پیش از این مسامحه‌گنجایش نداشت لشکر قزلباش با وجود عدم اسباب قلعه‌گیری، به‌تسخیرقلعه مشغول شده دراندك مدت برج وباره را با زمین یکسان ساخته‌کار براهل قلعه تنگ شد و امان خواستند. ما نیز همان رابطه محبت که از قدیم الایام فیمابین این دوسلسله رفیعه مسلوك بوده، وطریقه‌برادری که مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ‌نشین بارگاه جاه وجلال میان ایشان ونواب همایون ما به‌نوعی استقرار یافته که رشك‌افزای سلاطین روی زمین شده است منظورداشته، به‌مقتضای مروت جبلی تقصیرات وزلالت ایشان را به‌عفومقرون فرموده، مشمول عنایت ساخته، سالماً وغانماً به‌اتفاق حیدربیگ یوزباشی که از صوفیان صادق این خاندان است روانه درگاه معلی گردانیدیم.

حقا که بنیاد و داد واتحادموروثی ومکتسبی ازجانب این ولاجوی نه به‌مرتبه‌ای مشیدو مستحکم است که به‌جهت صدوربعضی امورکه به [۲۸۴ الف] حسب تقدیراز مکمن امکان به منصه ظهورآمده باشد خلل‌پذیرگردد.

بیت

میان ما وتو رسم جفا نخواهد بود بجز طریقه مهرووفا نخواهد بود

مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوهٔ مرضیه مسلوك بوده، بعضی امورجزئیه را منظورانظارخجسته‌آثارنفرموده، اگرخدشه‌ای برعارض‌الفت ظاهرشده باشد، به‌حسن‌عطوفت ذاتی ومحبت ارثی درازالهٔ آن‌کوشیده، گلشن همیشه بهاریکدلی ویگانگی را سرسبزوخرم داشته، همگی همت‌گردون اساس به‌تأکید مبانی وفاق وتصفیه مناهل اتفاق‌که نظام‌بخش انفس وآفاق است ،صروف‌فرمایند، وکل ممالك محروسهٔ ما را به خود متعلق دانسته به‌هرکس‌که خواهند شفقت‌کرده اعلام بخشندکه بلامضایقه به اوسپرده می‌شود. این جزویات را خود چه اعتبارباشد. امرا وحکامی‌که درقلعه بودند اگرچه مرتکب امری چندکه منافی مراسم دوستی باشد شدند اما آنچه واقعه شده از جانب ماست وایشان‌آنچه‌لازمهٔ نوکری وشرط‌جان سپاری بود به‌تقدیم رسانیدند. یقین‌که آن حضرت نیز شفقت شاهانه ومرحمت پادشاهانه شامل حال آنهافرموده ما را ازایشان شرمنده نخواهندساخت. زیاده چه اطناب رود. همواره‌اوای‌فرقدان سای هم‌آغوش تائیدات غیبی باد.

جواب مکتوب شاه ایران: سپاس معرا از ملابس حد و قیاس وستایش مبرا از آلایش‌تشبیه والتباس‌یگانه‌معبودی‌را درخوراست‌که‌استحکام‌عهود ومواثیق‌پادشاهان‌عظیم‌الشان را موجب انتظام سلسلهٔ‌آفرینش والتیام فرمانروایان جهان را باعث رفاهیت وآسایش ومسبب امنیت وآرامش خلایق وعبادکه ودایع‌بدایع حضرت‌آفریدگاراندگردانیده، مصدان این‌بیان ومؤیداین‌برهان‌موافقت واتحاد ومرابطت و ودادیست‌که فی مابین این دو دودمان رفیع‌الشان تحقق‌پذیرفته ودرزمان‌دولت روزافزون ما تجدید [۲۸۴ب] و به‌مثابه‌ای مؤکد ومشیدگشته‌که محسودسلاطین زمان وخواقین دوران است، وآن‌شاه‌جم‌جاه ستاره سپاه فلك بارگاه داراگروه فریدون شکوه زیبندهٔ افسرکیانی، شایستهٔ تخت خسروانی، شجرهٔ برومند ریاض سلطنت و ابهت، نهال بوستان نبوت و ولایت، نقاوهٔ دودمان علوی، و خلاصهٔ خاندان صفوی، بی‌سبب وباعثی درصدد افسردگی گلزارمحبت و دوستی واخوت ویکتادلی‌که تا انقراض زمان و اختلاف ادوار دوران امکان نشستن غبارخلل برساحت فیاض آن نیست شدند.

ظاهرا رسم اتحاد ویگانگی فرمانروایان جهان این بوده‌که درعین استحکام اخوت دوستی‌که قسم به‌سریکدیگرمیخورده باشند باکمال مؤالفت روحانی ومصادقت جسمانی‌که فی‌مابین به‌جان مضایقه نباشد تا به ملك ومال چه رسد، به این روش به سیر و شکار آیند.

صدحیف برمحنت بیش از قیاس ما

از ورود مکتوب محبت طراز که درمعذرت سیروشکار قندهارمصحوب سعادت نصابان حیدربیگ و ولی‌بیگ ارسال داشته بودند مشعربرصحت ذات ملایك صفات بود. گلهای نشاط وانبساط برروی روزگارخجسته آثارشگفت. بررای گیتی‌آرای آن برادرکامکارعالی مقدارمخفی ومحتجب نماندکه تا رسیدن رسول فرخنده پیام زینل‌بیگ به درگاه آسمان جاه، اظهاربه مراسله وپیغام درباب خواهش قندهارنشده بود. درحینی که مابه سیروشکارخطه دلگشای کشمیرمشغول بودیم دنیاداران دکن از کوته‌اندیشی قدم ازجاده اطاعت وبندگی بیرون نهاده طریق عصیان ورزیدند. لهذا برذمت همت پادشاهانه تنبیه وتأدیب کوته اندیشان لازم شد، و رایات نصرت‌آیات به دارالسلطنه لاهورنزول اجلال فرموده، فرزند برخوردار شاه جهان را با لشکرظفر اثربرسرآن بی‌عاقبتان تعیین [۲۸۵ الف] فرمودیم وخود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که زینل‌بیگ رسید ومراسله محبت‌افزای آن زینت بخش اورنگ شاهی را رسانید. آن تعوید دوستی را برخود شگون‌گرفته به‌قصد دفع شردشمنان ومفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتیم. درآن رقیمه‌گهرنثار درربار اظهارخواهش قندهارنشده بود. زینل‌بیگ به زبانی ظاهرنمود. درجواب‌آن فرمودیم که ما را به‌آن برادرکامگار هیچ‌چیز مضایقه نیست، انشاءالله تعالی بعد از سرانجام مهام دکن به‌نوعی که مناسب دولت باشد شما را رخصت خواهیم‌ساخت. چون طی‌مسافت دور و درازکرده آمده چندروز در دارالسلطنه لاهور از کوفت راه‌آسوده شو که ترا طلب خواهیم فرمود.

بعد از رسیدن به آگره که مستقرخلافت است مشارالیه را طلب فرمودیم که رخصت فرمائیم. چون عنایت‌الهی قرین حال این نیازمند درگاه ایزد است خاطراز فتح واپرداخته متوجه پنجاب‌گشتیم و درصدد آن شدیم که مشارالیه را روانه‌گردانیم. بعداز سرانجام بعضی مهمات‌ضروری به‌جهت‌گرمی هوا متوجه خطه‌کشمیرکه درلطافت ونزاهت‌آب وهوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است، شدیم. بعد از رسیدن به‌آن خطهٔ دلگشا زینل‌بیگ را به واسطهٔ رخصت طلبیدیم که خود به‌سعادت متوجه شده سیرگاههای نزهت بخش فرح‌افزای آنجا را یك به یك به اوبنمایم. درین اثنا خبررسیدن آن برادر کامکاربه عزم تسخیرقندهار، که هرگز درخاطر خطور نکرده بود، رسید. حیرت تمام دست دادکه کوره دهی چه خواهد بودکه خود به‌سعادت به تسخیرآن متوجه شوند، وچشم ازآن دوستی وبرادری پوشیده دارند با وجودآنکه مستخبران راست قول درست‌گفتارخبرمی‌رسانیدند باورنمی کردیم. بعد ازآنکه

این خبرمحقق شد درساعت [۲۸۵ ب] به‌عبدالعزیزخان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کامگار تجاوز ننماید و تا حال سررشته برادری مستحکم است و مرتبه و درجهٔ این الفت ویکجهتی را برابر به عالم نمی‌کردیم، وهیچ عطیه را بـه‌آن نمی‌سنجیدیم. فامالایق و مناسب برادری وصداقت‌آن بود که تاآمدن ایلچی صبرمی‌فرمودند شاید به‌مطلب ومدعایی که آمده بودکامیاب به‌خدمت می‌رسید. قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن‌آیا اهل روزگارنقض پیرایه عهدوصداقت وسرمایه مروت وفتوت‌راکدام طرف خواهند ساخت. الله‌-تعالی درجمیع آوان حافظ وناصرومعین باد.

بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تهیهٔ لشکرقندهارمصروف داشته فرزند خان‌جهان راکه بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل‌واسپ خاصه با شمشیروخنجرمرصع وخلعت عنایت نموده، به‌طریق منقلای رخصت فرمودم که تارسیدن شاهزاده شهریاربا عساکر ظفرآثار درملتان توقف نموده منتظر حکم باشد؛ وباقرخان راکه فوجدار ملتان بود به درگاه والا طلب نموده‌شد. علی‌قلی‌بیگ درمن را به منصب هزاروپانصدی سرافرازساخته، به‌کومك مشارالیه مقررداشتیم وهمچنین میرزا رستم‌را به‌منصب پنجهزاری بلندمرتبه‌گردانیده درخدمت آن فرزند به‌لشکرمذکورتعیین فرمودم. لشکرخان ازصوبه دکن‌آمده ملازمت نمود از تعینات لشکر مذکورگشت. الله‌داد افغان ومیرزا عیسی‌ترخان ومکرم‌خان و دیگرامراکه ازصوبهٔ دکن که محال جاگیرخود آمده بودند اسپ وخلعت لطف نموده بهمراهی خان جهان رخصت نمودم.

عمدة السلطنه آصف‌خان را به دارالخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهرو روپیه که از آغاز سلطنت حضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه تاحال فـراهم‌آمـده به درگاه بیارد. اصالتخان پسرخان جهان به‌منصب دوهزاری هـزارسوارسرافراز یافت. محمد شفیع بـخشی صوبه ملتان به‌خطاب [۲۸۶ الف] خـانی ممتازگشت. شریف وکیل فـرزند سعادتمند شاه پرویز را رخصت فرمودم‌که به‌سرعت هرچه تمامترفته آن فرزند را با لشکـرصوبه بهاربه ملازمت بیاورد. فرمان مرحمت عنوان به‌خط خاص نوشته تأکید بسیار درآمدن اونموده شد. درین تاریخ میرمیران نبیره شاه‌نعمت‌الله به‌مرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد. امیدکه از اهل آمرزش باد. میرزابیگ قراول باشی را فیل مست زیرکرد وکشت خدمت اورا به‌امام‌وردی فرمودیم.

چـون از ممرضعیفی که درسال پیش ازین عارض شده بـود وهنوز هست دل و دماغ همراهی ننموده‌که به‌مسودات ووقایع توانم پرداخت، درین‌ولا که معتمدخان از خدمت دکن

آمده سعادت آستان بوس دریافت، چون از بنده‌های مزاجدان وشاگـردان سخن فهم بود، و سابق نیز سررشتهٔ این خدمت وضبط وقایع به‌عهدهٔ او بود، حکم فرمودم که از تـاریخی که نوشته شده مشارالیه به‌خط خود بنویسد، و در ذیل مسودات من داخل سازد. آنچه بعدازین سانح شود به‌طریق روزنـامچه مسوده نموده وبه تصحیح من رسانیده وبـه بیاض می‌سپرده باشد.

دنباله جهانگیرنامه ـ نگارش: معتمدخان

درین ایام که همگی همت جهانگشای به‌تهیه لشکرقندهار وتدارك آن‌کار مصروف بود خبرهای ناخوش از تغییرحال وبی‌اعتدالیهای خرم بعرض می‌رسید وموجب توحش و توزع خاطرمی‌گشت بنابراین موسوی‌خان را که از بنده‌های با اخـلاص ومزاجدان بود بگذاردن پیغامهای تهدید وترغیب وبیان نصایـح هوش‌افزا نزد آن بیدولت فـرستادم که به رهنمونی سعادت اورا از گران خواب غفلت وغروربیدارسازد، ونیز براراده‌های باطل ومقاصدفاسد او وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا به هرچه مقتضای وقت باشد بعمل‌آید.

غرهٔ بهمن‌ماه جشن وزن قمری‌آراسته گردید. درین جشن [۲۸۶ ب] همایـون مهابت خان از صوبهٔ کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت، ومورد عنایات خاص‌گشت. یعقوب‌خان بدخشی را به‌عنایت نقاره بلندپایگی بخشیده به‌صوبهٔ کابل تعیین فرمودم.

ورود موکب همایون به آگره: مقارن این حال عرضداشت اعتبارخان ازآگره رسید که خرم با لشکرنکبت اثر از ماندو روانه این صوب شده. ظاهراً خبرطلب خزانه را شنیده آتش درنهادش افتاده وعنان اختیاراز دست داده بیتابانه روانه شدکه شاید دراثنای راه خود را به‌خزانه رسانده، دست‌اندازی تواندکرد. بنابرین رای صواب‌نمای چنین تقاضا فـرمود که به رسم سیروشکار تا آب سلطان‌پور نهضت اتفاق افتد. اگرآن بی‌سعادت به رهنمونی بدرقهٔ ضلالت قدم به‌بادیهٔ ادبارنهاده باشد پیشترشتافته سزای کردارناهنجار در دامن روزگار اونهاده شود، و اگرطوردیگر صورت بندد درصورآن بعمل‌آیـد. به‌این عزیمت هفدهم مـاه مذکور به ساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقع شد. مهابت‌خان بـه‌عنایت خلعت خاصه سرافرازی یافت. یك لك‌روپیه به‌فرزند داوربخش. ویـك لك‌روپیه به میرزا رستم، و دولك روپیه به‌عبداالله‌خان، به صیغهٔ مساعده حکم شد. میرزاجان پسرزین‌خـان با فرمان مـرحمت عنوان نـزد فـرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده شد وتـأکید بیش از پیش درطلب اونموده شد.

راجه سارنگدیو که بجهت آوردن راجه‌نرسنگدیو رفته بود آمده، ملازمت نمود. معروض داشت که راجه با جمعیت نیك و فوج آراسته در بلده نهانیسر، به‌سعادت رکاب‌بسوس مفتخر خواهد گشت. درین چند روز مکرر عرایض اعتبارخان ودیگر بنده‌ها از دارالخلافه آگره رسید که خرم از برگشتگی و بی‌دولتی حقوق تـربیت را به‌حقوق مبدل ساخته پای ادبـار در وادی [۲۸۷ الف] جهالت وضلالت نهاده روانه این حدود است. ازین جهت برآوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته به‌استحکام برج و باره ولوازم قلعه‌داری پـرداختم. وهمچنین عرضداشت آصف‌خان رسید که آن بیدولت پرده آزرم دریده روی به وادی ادبارنهـاده، از روش آمدن اوبوی خیرنمی آید. چون صلاح دولت درآوردن خزانه نبود به‌حراست ایزدی سپرده، خود متوجه ملازمت است. بنابرین ازآب سلطانپورعبورفرموده به کوچ متواترمتوجه تنبیه وتأدیب آن سیاه‌بخت شدم وحکم فرمودم که بعد ازین اورا بیدولت می گفته باشند، و درین اقبال‌نامه هرجا بیدولت مذکورشود کنایه ازوخواهد بود.

از تربیتها ومرحمتها که درحق اوبه‌ظهورآمده می‌توانم گفت که تا حال هیچ پادشاهی به فرزند خود این قدرعنایت نکرده باشد. آنچه پدربزرگوارم به‌برادران مـن لطف نموده بودند من به‌نوکران اومرحمت فرمودم وصاحب خطاب وعلم ونقاره ساختم. چون دراوراق گذشته به‌تقریبات ثبت افتاده و برمطالعه کنندگان اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه‌مایه توجه وتربیت درحق اومبذول شده زبان قلم را از شرح آن کوتاه داشتم. ازکدام الم خـودنویسم آیا کوفت وضعف درچنین هوای گرم که به‌مزاج من نهایت نـاسازگاری دارد سواری وتردد بایدکرد و به این حال برسرچنین ناخلفی بایـد رفت. وبسیاری از بنده‌ها راکه سالهای دراز تربیت کرده و به مرتبهٔ امارت رسانیده که امروز بایستی به‌جنگ اوزبك یا قزلباش بکارآیند به‌شومی اوهمه را باید سیاست فرموده به‌دست خود ضایـع ساخت. للهالحمد که ایزد جـل شانه آن قدرحوصله و بردباری کرامت فرموده که این همه را تاب میتوان آورد، ویـك‌طوری می‌توان‌گذرانید وبرخودآسان کرد. اما آنچه بردل‌گرانی می کند ومزاج غیرت را درآشوب دارد این [۲۸۷ب] است که درچنین وقتی بایستی که فرزندان سعادت‌گزین و امرای اخلاص آئین بی‌تعصب به‌یکدیگرتلاش خدمت قندهار وخراسان که ناموس سلطنت است نمایند، این بی‌سعادت تیشه برپای دولت خود زده، سنگ راه ایـن عزیمت شد، و مهم قندهـار درعقده تعویق وتوقف افتاد. امیدکه حق تعالی این نگرانیها را از پیش خاطر بردارد.

درین وقت به عرض رسیدکه محترم‌خان خـواجه‌سرا وخلیل‌بیگ ذوالقدروفدائیخان میرتوزك باآن بی‌دولت رابطه اخلاص درست ساخته، ابواب مـراسلات مفتوح دارند. چون

وقت مقتضی مداراو اغماض نبود هرسه را مقید فرمودیم. بعداز تحقیق وتفحص احوال چون درحرام‌نمکی وبداندیشی و بدسکالی خلیل ومحترم گمان شك‌وشبه نماندومثل میرزارستم بربی اخلاص وبدسکالی خلیل سوگند خورد تا گزیرآنها را به‌سیاست رسانیدم، وفدائیخان را که عیاراخلاصش ازآلایش تهمت ونقصان پـاك بود از قید برآورده سرافراز ساختم. راجـه روزافزون را به‌رسم داکچوکی نزد فرزند اقبالمند شاه‌پرویز فرستادم‌که سزاولی نموده آن فرزند را بالشکرظفر اثربه سرعت هرچه تمامتربه‌ملازمت رساند، تاآن بیدولت چنانچه باید به‌سزای کردارناپسندیده خود برسد. جواهـرخان خواجه‌سرا بـه‌خدمت اهتمام دربارمحل سرافراز شد.

غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی نورسرای مورد عساکر گشت. درین روز عرضداشت اختیار خان رسیدکه بیدولت بسرعت هرچه تمامترخود را به‌نواحی دارالخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتراز استحکام قلعه ابواب فتنه وفساد مفتوح‌گردانیده‌کاری تـواند ساخت. چون به‌فتحپورمی‌رسد در دولت را برروی خود مسدود می‌یابد. خجلت زده ادباربـاز گشته توقف می‌نماید. خانخانان وپسر او وبسیاری از امرای [۲۸۸ الف] پـادشاهی از تعینات دکـن و گجرات بودند همراه اوآمـده رفیق راه بغی وکافـرنعمتی شده‌اند. مـوسوی‌خان او را در فتحپوردیده تبلیغ احکام پادشاهی نمـوده، مقررشدکه قاضی عبدالعزیـز ملازم خود را بـه رفاقت اوبه درگاه بفرستدکه مطالب اورا به‌عرض رساند وسندرنام نوکر خود راکه سرحلقهٔ ارباب ضلالت وسرکردهٔ اهل فساد است به‌آگره فرستادکه خزاین ودفاین بنده‌های پادشاهی راکه درآگره دارند متصرف‌گردد. از جمله به‌خانه لشکرخان درآمده نه‌لك‌روپیه را متصرف شد وهمچنین به‌منزل دیگربنده‌ها هرجاگمان سامـانی داشت دست تطاول درازساخته آنچه یافت به‌تصرف درآورد. هرگاه مثل‌خان خانان امرایی‌که به‌عالی منصب اتـالیقی اختصاص داشت درهفتاد سالگی روی خود را به‌بغی وکافـرنعمتی سیاه سازد از دیگران خـود چه‌گله. گویا سرشت اوبه بغی وکفران نعمتی مجبول بود. پدرش درآخرعمربا پدربزرگوارم همین شیوه ناپسندیده مسلوك داشت و اوپیروی پدرنموده، دریـن سن خود را ملعون و مردود ازل و ابد ساخت

بیت

عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود　　　　گرچه با آدمی بـزرگ شود

درین‌تاریخ موسویخان باعبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید. چون ملتمسات اومعقولیتی نداشت راه سخن نداده، حواله مهابت‌خان نمودم‌که مقید دارد. پنجم ماه مـذکور کنارآب

لودیانه مضرب‌عسکر اقبال‌گردید. خان‌اعظم به‌منصب‌هفت‌هزاری پنجهزارسوارسربلندی یافت. راجه بهارت بندیله از دکن و دیانتخان از آگره رسیده ملازمت نمودند. گناه دیانتخان را بخشیده به‌همان منصب که سابق داشت سرافراز ساختم. راجه بهارت به‌منصب هزاروپانصدی هزارسوار وموسویخان به‌هزاری وسیصدسوارممتاز گشتند.

روز مبارکشنبه دوازدهم در ظاهر پرگنه تهانیسرراجه نرسنگدیوملازمت نموده فوج آراسته به‌توزك عرض داده مورد تحسین وآفرین‌گردید وراجه [۲۸۸ ب] نرسنگدیو به‌منصب هزاروپانصدی سیصدسوارسرفراز شد. درحوالی کرتال آصف‌خان ازآگره آمده به سعادت رکاب‌بوس فرق عزت برافراخت. درین وقت آمدن اوعنوان فتوحات بود. نوازشخان پسر سعیدخان از صوبه‌گجرات رسیده زمین‌بوس نمود. درهنگامی که بیدولت دربرهانپور بود حسب‌الالتماس اوباقی‌خان را به‌صوبه جوناگره تعیین فرموده به مشارالیه فرمان شده بودکه به‌درگاه‌آید. درین‌ولا خود را رسانیده شریك خدمت‌گشت.

چون از دارالسلطنه لاهوربی سابقه خبرکوچ اتفاق افتاد وفرصت مقتضی توقف و تامل نبود با معدودی از امراکه در رکاب منصوربودند وبه‌خدمت حضوراختصاص داشتند برآمده شد وتا رسیدن به‌سرهند اندك‌مایه مردم به‌سعادت همراهی سرافراز بودند. بعد از گذشتن از سرهند فوج فوج وقشون قشون لشکراز اطراف زیرکرده‌آمدند وتا دهلی‌آنقدر جمعیت فراهم‌آمدکه به‌هرجانب‌که نظروامی‌کردم تمام روی صحرا را لشکرفراگرفته بود. چون به‌عرض رسیدکه بیدولت از فتحپور برآمده روانه آن صوب‌گشته به‌کوچ متواترمتوجه دهلی شده به‌عساکرظفرطراز حکم جیغه پوشیدن فرمودم. درین یورش مدارتدبیراموروترتیب افواج منصور به‌صوابدید مهابت‌خان مفوض بود. سرداری فوج اول به‌عبداللهخان مقرر داشته از جوانان چیده وگزیده، وسپاهیان کاردیده هرکس را مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یك‌گروه پیشتراز دیگر افواج برفته باشد. خدمت عرض رسانیدند. اخبار و ضبط راهها نیز به عهده او شد وما غافل ازاینکه اوبا بیدولت همداستان است وغرض اصلی‌آن بداصل اینست‌که اخبارلشکرما را به او رساند. پیش ازین هم خبر راست و دروغ برطومارهای طولانی نوشته می‌آوردکه جاسوسان من ازآنجا فرستاده‌اند. بعضی از بنده‌های فدوی را متهم داشت‌که به‌آن بیدولت اتفاق [۲۸۹ الف] دارند، واخبار دربار را به‌اومی‌نویسند، اگربه‌فتنه سازی و درانندازی او از جا رفته اضطراب وبیتابی می‌نمودم درین طورشورش‌که تندباد فتنه وطوفان درآشوب وتلاطم بود بسیاری از بنده‌های فدوی را به‌تهمت اوضایع بایستی ساخت، باآنکه بعضی ازدولتخواهان درخلاً وملاً به‌کنایه

وصریح از بداندیشی وناراستی او حرفهای راست بـه‌عرض می‌رسانیدنـد، وقت مقتضی آن نبود که واشگافته، پرده از روی‌کار او بر گرفته‌آید، چشم و زبان را از ادایی که وحشت‌خاطر شوم او باشد نـگاهداشته، بیشتر از پیشتر درعنایت والتفات اغراق وافراط بـکارمی‌رفت که شاید خجلت زدهٔ کردارناهنجار گشته، از بدذاتی وفتنه‌پردازی بـازآید. آن مردود ازل وابد که سرشت زشت او به خبث ونفاق مجبول بود به‌خود پس نیامده، کردآنچه درخور او بود. چنانچه درجای خودگذارش خواهد یافت.

ابیات

درختی که تلخست او را سرشت — گرش درنشانی بـه بـاغ بهشت
ور از جوی خـلدش به هنگام‌آب — به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گـوهـر بـکار آورد — هـمـان میوهٔ تـلـخ بار آورد

بالجمله درحوالی دهلی سیدبهوه بخاری وصدرخان و راجه‌کشن داس ازشهرآمده به سعادت رکاب‌بوس سرافراز شدند. باقرخان فوجدارسرکارآورده نیز درین تاریخ خود را به‌اردوی ظفرقرین رسانید.

بیست‌وپنجم ماه مذکور از معموره دهلی گذشته درکنارآب جمنه معسکراقبال آراستم. گورهرولد رایسال درباری از صوبهٔ دکن‌آمده به دولت زمین‌بوس ممتاز گردید. به منصب دوهزاری ذات وهزاروپانصد سوار سرافراز گشته به‌خطاب راجه‌خلعت امتیاز پـوشید. زبر- دستخان میرتوزوك به‌عنایت علم فرق عزت برافراخت.

آغاز سال هژدهم از جلوس مبارك

شب سه‌شنبه بیستم‌ماه جمادی‌الاول سنه ۱۰۳۲ هزاروسی ودوهـجـری نیراعظم فروغ بخش عالم به [۲۸۹ ب] بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانـی فرمود وسال هژدهم از مبداء جلوس به‌مبارکـی وفرخی آغاز شد. دریـن روز استماع افتادکه بیدولت به حوالی متهره رسیده. درپرگنه شاهپور لشکر اقبال اثرفرود آمده هشت هفت هزارسوارسان دیده امید که عنقریب ،مقهورومنکوب گردد. راجه جیسنگه نبیره راجه‌مان سنگه ازوطن خودآمده‌سعادت رکاب‌بوس دریافت. راجه نرسنگدیو راکه درطایفه راجپوت ازو عمده‌تر امـرایی نیست به خطاب مهاراجه بلند مرتبه‌گردانیده راجه جوکراج پسراو را بـه‌منصب دوهزاری هزارسوار سرافراز ساختم. سید بهوه به‌عنایت فیل ممتاز شد. چون بـه‌عرض رسیدکه بیدولت‌کنارآب جمنه را گرفته می‌آید موکب منصورنیز به‌همان سمت مقررگشت وترتیب افواج بحرامواج

از هراول وجرانغار وبرانغار والتمش وطرح وچند اول وغیره به‌آئینی که لایق‌حال ومناسب مقام بود قراریافت.

مقارن این خبر رسید که بیدولت با خانخانان بی‌سعادت از راه راست عنان تافته پرگنه کوتله که به بیست کروهی جانب چپ است شتافته وسندر برهمن راکه راهنمای بادیه ضلالت وگمراهی است با داراب پسرخانخانان وبسیاری از امرای پادشاهی که رفیق راه بغی وحرام نمکی شده همت‌خان وسربلندخان وشرزه‌خان وعابدخان [۲۹۰ الف] وجادورای واودی رام وآتشخان ومنصورخان و دیگرمنصبداران که تعینات صوبه دکن وگجرات ومالوه بودند و تفصیل آن طولی دارد باتمام نوکران خود مثل راجه بهیم پسررانا و رستم‌خان وبیرم بیگ و دریا افغان وتقی وغیره دربرابر لشکرمنصورگذاشته پنج فوج قراردادند. اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته روزگاراست لیکن درحقیقت معنی سرداری و مدار کار بر سندر زشت کرداراست وتیره‌بختان بیعاقبت درنواحی بلوچپورنزول ادبار نموده‌اند.

هشتم ماه مذکورقبولپورمعسکر ظفراثر گردید و درین تاریخ نوبت چنداولی به باقر خان بود. مشارالیه را از همه عقب‌تر گذاشته بودیم. جمعی از مقهوران دراثنای راه خود را با عراق لشکرمنصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند. باقرخان پای همت برجا داشته به مدافعه‌آنها پرداخت وخواجه‌ابوالحسن خبریافت وبه‌کومك عنان تافت وتا رسیدن خواجه ابوالحسن مردودان تاب نیاورده راه گریز سپرده بودند.

روز چهارشنبه نهم‌ماه مذکور بیست‌وپنجهزارسوار بسرداری آصف‌خان وخواجه ابوالحسن عبداللەخان جداساخته برسرمقهوران بیعاقبت تعیین فرمودیم. قاسم‌خان ولشکرخان و ارادتخان وفدائیخان ودیگربنده‌ها موازی‌هشت‌هزارسوار، درفوج آصف‌خان مقرر گشت. باقرخان ونورالدین قلی وابراهیم‌حسین کاشغری وغیره مقدارشش‌هزارسوار به‌کومك خواجه ابوالحسن قرارگرفت. نوازشخان وعبدالعزیزخان وعزیزالله وبسیاری از سادات بارهه و امروهی به‌همراهی عبداللەخان تعیین شد. درین فوج ده‌هزارسواربه‌قلم آمد. سندرمقهور، لشکرادباراثرترتیب داده قدم بی‌آزرمی پیش [۲۹۰ ب] نهاد. درین وقت من ترکش خاصهٔ خود را مصحوب زبردستخان میرتوزك به‌جهت عبداللەخان فرستادم که موجب دل گرمی او شود. چون تلاقی فریقین اتفاق افتادآن روسیاه ازل وابد که سرشت زشتش به بغی وکفران نعمت مجبول بود راه‌گریز سپرده به‌مقهوران پیوست عبدالعزیزخان وپسران خان دوران والله اعلم دانسته یا نادانسته به‌همراهی اوشتافتند. نوازشخان و زبردست‌خان وشیرحمله که درفوج آن بی‌حمیت بودند، پای همت افشرده از رفتن او ویران نشدند. ازآنجاکه تائید ایزدجل

وعلا همه جا وهمه وقت‌قرین حال ایـن نیازمند است درچنین هنگامـی که مثل عبداللهخـان سرداری فوج ده‌هزارسوار را برهم زده و ویران ساخته به‌غنیم پیوست ونزدیك بود که چشم زخمی عظیم بـه‌لشکرمنصور رسد تیرتفنگ از شست غیب بـه‌مقتل سندررسید و از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت. خواجـه‌ابوالحسن نیز فوج مقابـل خود را از پیش برداشته درهم شکست، وآصف‌خان بـه وقت رسید. باقرخان تردد نمایان کـرده کار را تمام ساخت وفتحی که طغرای فتوحات روزگارتواند شد از مـکمن غیب چهره پرداز مرادگشت. زبردستخان‌وشیرحمله وشیرپنجه پسراو، وپسراسدخـان معموری ومحمدحسین بـرادرخواجه جهان، وجمعی از سادات بارهه که درفوج عبدالله روسیاه بـودند شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند. عزیزالله نبیره حسین‌خـان زخم بندوق برداشته بـه‌سلامت ماند. اگرچه درین وقت رفتن‌آن منافق مردود هم از تائیدات غیبی بود لیکن اگردرعین جنگ این حـرکت شنیع ازو به‌ظهور رسیدی ظن [۲۹۱ الف] غالب‌آن‌که اکثرسرداران لشکرعاصی کشته‌گشتندی یا گرفتارشدندی. به‌حسب اتفاق درالسنهٔ عوام‌الناس به‌لعنت‌الله اشتهاریافت. و چون از غیب نام زده اوشده بود من هم اورا به‌همین نام خواندم. بعد ازین هرجا لعنت‌الله مذکورشود کنایه ازوخواهد بود.

بالجمله مقهوران بدسرانجام که از عرصهٔ کارزار راه‌گریز سپرده روی به وادی ادبار نهادند دیگرخود را جمع نتوانستند ساخت، ولعنت‌الله با سایـرمقهوران تا پیش بیدولت که بیست‌کروه مسافت بود عنان بازنکشید. چون خبرفتح اولیای دولت به‌این نیازمند درگاه بی نیاز رسید، سجدات شکراین موهبت که از عنایات مجددالهـی بود به‌تقدیم رسانیده دولت‌خواهان شایسته خدمت را به‌حضورطلب فرمودم. روز دیگرسرسندر را بـه حضورآوردند و چنان ظاهرشدکه چون بندوق به او رسید وجان را به‌مـالکان جهنم سپرد لاشه اورا به‌جهت سوختن به‌دهی که درآن حوالی بود برده‌اند. در وقتی که خواسته‌اندآتش برافروزند فوجی از دورنمایان شد. از بیم آنکه مبادا گرفتارشوند هرکدام بطرقی‌گریخته‌اند، مقدم‌آن موضع سرش را بریده برای مجرای خود نزد خان‌اعظم که درجـا گیراو مقرربود برده مشارالیه بـه ملازمت‌آورد. چهرهٔ شومش درست نمایان بود، وهنوز متغیرنشده بود. گوشهایش را بجهت مرواریدهای که داشته بریده برده بودند. اما هیچ معلوم نشده که از دست‌که بندوق‌خورده. از معدوم‌شدن او، بیدولت‌کمرنبست گویا دولت وهمت وعقل اوآن سگ هندوبـوده هرگاه مثل من پدری که درحقیقت آفریدگار مجازی اویم و درحیات خود اورا به والاپایهٔ سلطنت [۲۹۱ ب] رسانیده هیچ چیز ازو دریغ نداشته بـاشم چنین‌کند حاشا از عدالت الهـی که

دیگرروی بهبود نبیند.

جمعی از بنده‌ها که درین یورش مصدرخدمات شایسته‌گردیده درخــورپایه خویش به مراحم بیش از پیش سرافرازی یافتند. خــواجه ابوالحسن بــه‌منصب پنجهزاری از اصل و اضافه سرافراز شد. نوازشخان به‌منصب چهارهزاری سه‌هزارسوار، و باقرخــان سه‌هزاری هزاروپانصد سوار ونقاره ممتاز گــردید. ابراهیم حسین کاشغــری دوهزاری هــزارسوار، و نورالدین قلی دوهزاری هفتصدسوار، وراجه را مداس دوهزاری هزارسوار، واسدخان هزار وپانصدی هزارسوار، عزیزالله دوهزاری هزارسوار، لطف‌الله هــزاروپانصدی پانصدسوار، پرورشخان پانصد سوار، واگرجمیع بنده‌ها مفصل نوشته‌آید به‌طول می‌انجامد.

بالجمله یك روز درمنزل مذکورمقام فرموده روز دیگر کــوچ کردم. خان‌عالم از الله آباد رسیده دولت‌آستان‌بوس دریافت. دوازدهم ماه مذکور درحــوالی موضع جهانسه منزل شد. درین روز سربلند رای از دکن‌آمده ملازمت نمود وبه عنایت خنجرخاصه با پهول‌کتاره سرافراز گردید. عبدالعزیزخــان وچندی‌که همراه لعنت‌الله رفته بودند خــود را از چنگ بیدولت خلاص کرده به‌ملازمت پیوستند، وچنان نمودندکه در وقتی‌که لعنت‌الله تاخت، ما را گمان آن شدکه به‌قصد مبارزت اسپ برانگیخته، چون میان مقهوران درآمــدیم چاره به‌جز تسلیم و رضا ندیدیم. الحال قابویافته خود را به‌سعادت آستانبوس رسانیدیــم. باآنکه دو هزارمهر به رسم مدد خرج از بیدولت گرفته بودند چون وقت تقاضای بازپــرس نبود عذر آنها را به راستی خریداری شد.

نوزدهم جشن [۲۹۲ الف] شرف‌آداستگی‌یافت و بسیاری ازبنده‌های منصب وعنایات لایق سرافرازگردیدند. میرعضدالدوله ازآگره‌آمده ملازمت نمود. فرهنگی که درلغت‌ترتیب داده بنظردرآورد. الحق محنت بسیارکشیده وخــوب پیروی نموده، وجمیع‌لغات را از اشعار قدما مستشهدآورده درین فن کتابی مثل این نمی‌باشد.

راجه جیسنگه به‌منصب سه‌هزاری هزاروچهارصد سوار سرافراز شد. به‌فرزند شهریار فیل خاصه عنایت نمودم. خدمت عرض مکرربه موسویخان مقررگشت. امان‌الله پسر مهابت خان به‌خطاب خانزادخانی منصب چهارهزاری ذات وسوارنوازش یافته به‌عنایت علم ونقاره بلند مرتبه‌گردید.

غرهٔ اردی‌بهشت ماه الهی برکنارکول فتحپورنزول اقبال اتفاق افتاد. اعتبارخــان از آگره‌آمده ملازمت نمود وبه نظرعــاطفت مخصوص گشت. ظفرخان ومکرم‌خان وبرادرمکرم خان نیز ازآگره‌آمده سعادت زمین‌بوس دریافتند. چون اعتبارخان درمحافظت ومحارست قلعه

آگره چنانچه از حلال نمکی مصدرومساعی جمیله وترددات پسندیده‌گردیده بود به‌خطاب ممتازخانی سربلندگردانیده به‌منصب ششهزاری ذات وپنجهزارسوارعنایت نمودم، وخلعت با شمشیرمرصع واسپ وفیل خاصه مرحمت فرموده به‌خدمت مذکوررخصت انعطاف ارزانی داشتم. سید بهوه به‌منصب دوهزاری هزاروپانصد سوارسرافراز شد. مکرم‌خان به منصب سه هزاری دوهزارسوارشد وخواجه قاسم به‌هزاری چهارصد سوارنوازش یافت.

چهارم ماه مذکورمنصورخان فرنگی که دراوراق گذشته احوال اوبه [۲۹۲ ب] شرح مرقوم گشته با مغروربرادرش نوبت‌خان دکنی به‌رهنمونی دولت ازبیدولت جدا شده بخدمت پیوستند خواصخان را نزد فرزند اقبالمند شاه‌پرویز فرستادم. میرزاعیسی ترخان از ملتان رسیده سعادت آستانبوس دریافت. به‌مهابت‌خان شمشیرخاصه عنایت شد. دهم ماه مذکور نواحی پرگنه هندون معسکراقبال گردید. منصورخان به‌منصب چهارهزارذات وسه‌هزارسوار، ونوبت‌خان به‌منصب دوهزاری هزارسوارامتیاز یافتند. یازدهم‌مقام‌شد. درین‌روزساعت ملازمت فرزند اقبالمند شاه‌پرویز مقررگشته بود. حکم فرمودم‌که شاهزاده‌های کامگاروامرای نامدار وسایربنده‌های جانسپارجوق جوق وقشون قشون به‌استقبال شتافته آن فرزند اقبالمند را به آئین لایق به ملازمت‌آورند. بعد ازگذشتن نیمروزکه ساعت مسعود مختاربود به‌سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، وبعد از تقدیم مراسم کرنش وتسلیم وادای مراتب توره وترتیب‌آن فرزند اقبالمند را به‌شوق وشفقت تمام درآغوش عزت‌گرفته نوازش ومهربانی بیش از پیش ظاهرساختم. درینولا خبررسیدکه بیدولت دروقت عبور از حوالی پرگنه آنبیر که وطن مألوف راجه‌مان سنگه است جمعی از اوباش را فرستاده آن معموره را تاخت و تاراج نمود.

دوازدهم ماه مذکورظاهر موضع سادوالی معسکراقبال گشت. حبش‌خان را جهت تعمیرمنازل اجمیرپیشتررخصت فرمودم. فرزند سعادت‌مند شاه‌پرویز را به منصب والای چهل هزاری وسی‌هزارسوار بلندمرتبه گردانیدم. چون به‌عرض رسیدکه بیدولت جگت سنگه پسر راجه با سورا تعیین نموده [۲۹۳ الف] که به وطن خویش رفته درکوهستان صوبه پنجاب ابواب فتنه وفساد مفتوح گرداند، صادق‌خان میربخشی را به‌حکومت صوبه پنجاب سرافراز ساخته به‌تنبیه وتأدیب اورخصت فرمودم؛ وخلعت وشمشیروفیل عنایت شد ومنصب او را از اصل واضافه چهارهزاری ذات وسه‌هزارسوار مقررداشته به‌عنایت طوق ونقاره سرافراز گردانیدم. درین‌ولا بعرض رسیدکه میرزا بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاه رخ راکه به فتحپوری اشتهارداود برادران خرد اوشبی بی‌خبربرسراو ریخته اورا به‌قتل می‌رسانند. مقارن این حال

برادرانش بدرگاه آمده زمین بوس نمودند، ومادرحقیقی اونیز بخدمت پیوست لیکن چنانچه باید مدعی، خون فرزند خود نشد، وبه ثبوت رسانید. اگرچه زشت‌خویی اوبه مرتبه‌ای بود که کشته شدن آن بی‌سعادت افسوس نداشت بلکه صلاح وقت ومناسب دولت‌آن بود، لیکن چون ازین بیدولتان نسبت به برادرکلان که بمنزلهٔ پدراست چنین بیباکی بـمظهوررسیده و عدالت مقتضی اغماض نیست حکم فرمودم که بالفعل درزنـدان محبوس باشند تـا بعد ازین آنچه سزاوار باشد بعمل آید.

بیست ویکم‌ماه مذکور راجه‌گجسنگه و رای سورجسنگه از محال جاگیرخودها رسیده دولت رکاب‌بوس دریافتند. معزالملك راکه به‌طلب فرزندخان جهان به‌ملتان فـرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود. و از صعوبت ضعف وبیماری اومعروض داشت. اصالتخان پسرخود را با هزارسوار به خدمت فرستاده اظهارتأسف وآزردگی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود. چون عذر اوبه فروغ صدق‌آراستگی داشت مقبول افتاد.

تعیین شدن شاهزاده پرویزبه تعاقب شاه‌جهان به اتفاق مهابت خان: [۲۹۳ ب]

بیست‌وپنجم‌ماه مذکورفرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکرمنصوربه‌تعاقب واستیصال بی دولت وگروه مخذول العاقبت تعیین شد وعنان اختیارشاهزاده کامگار ومدارانتظام عساکـر ظفرآثاربه صواب دید موتمن‌الدوله القاهره مهابت‌خان حواله شد.

از امرای نامداروبهادران‌جان‌نثار که‌درخدمت‌شاهزاده بلنداقبال‌مقرر گشتند به‌این‌تفصیل است. خان‌عالم، مهاراجه راجه‌گجسنگه سربلند رای، لشکرخان، منصور، راجه جیسنگه، رای سورجسنگه، فاضل‌خان، رشیدخان، راجه گرد هر، راجـه را مدارس کچهواهه، میرعبدالعزیز، عزیزالله، اسدخان، پرورش‌خان، اکرام‌خان، سیدهزبرخان، لطف‌الله،رای توایِن داس وغیره هم موازی چهل‌هزارسوارموجود و توپخانه عالی با بیست‌لك روپیه خزانه همراه نموده شد وبه ساعت سعادت قرین‌آن فرزند اخلاص قرین همعنان فتح وفیروزی رخصت شد. فاضلخان به‌خدمت بخشیگری و واقعه‌نـویسی لشکـرمنصور مقررگشت. خلعت خاصه با نادری زربفت دوزگریبان و دامان مرواریدکشیده، که به‌مبلغ چهل‌ویك‌هزارروپیه درسرکارترتیب یافته بود وفیل خاصه زیـن‌کنج نـام، به او وماده فیل واسپ خـاصه وشمشیرمرصع، که قیمت جمله هفتادوهفت هزارروپیه باشد به‌شاهزاده مرحمت فرمودم؛ وهمچنین نـورجهان‌بیگم خـلعت و اسپ وفیل چنانچه رسم است بـه آن فرزند لطف نمود؛ ومهابت‌خان و دیـگرامرا درخور شایستگی اسپ وفیل وسروپا عنایت شد. و از ملازمان روشناس‌آن فرزند نیز به عنایات لایق سرافرازی یافتند. درین تاریخ مظفرخان به‌خدمت میربخشی خلعت امتیاز پوشید.

مقرر شدن صوبه‌داری گجرات به شاهزاده داوربخش و اتالیقی او به خان اعظم:
غرهٔ خرداد ماه الهی [۲۹۴ الف] شاهزاده داوربخش پسرخسرو را به‌صاحب صوبگی ملک گجرات سربلند ساخته خان‌اعظم را به والامنصب اتالیقی اوامتیاز بخشیدم. به‌شاهزاده اسپ وفیل وخلعت خاصه وخنجرمرصع وتوق ونقاره مرحمت شد. خان‌اعظم ونوازش‌خان و دیگر بنده‌ها به نوازشات درخورمرتبه خود سرافرازی یافتند. ارادخان از تغییرفاضلخان به‌خدمت بخشیگری ممتاز شد، ورکن‌السلطنه آصف‌خان به‌صاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیسه فرق عزت برافراخت. خلعت خاصه با شمشیرمرصع به‌مشارالیه عنایت شد. ابوطالب پسر او به‌همراهی پدرمقرر گشت، و به‌منصب دوهزاری هزارسوارسرافرازی یافت.

سی‌ام ماه مذکورمطابق نوزدهم شهررجب سنهٔ هزاروسی ودوهجری درظاهر اجمیر بر کنارتال راناساگرنزول سعادت اتفاق‌افتاد. شاهزاده داوربخش به‌منصب هشت‌هزاری سه‌هزار سوارسرافراز گردید. دولك روپیه‌خزانه به‌جهت مدد خرج لشکرهمراهی اومقررگشت، ویك لك‌روپیه مساعده به خان‌اعظم حکم فرمودیم. الله‌یار پسرافتخاربیگ که در خدمت فرزند اقبالمند شاه‌پرویز می‌باشد حسب‌الالتماس آن فرزند به‌عنایت علم ممتازگردید. تاتارخان به حراست قلعه گوالیاردستوری یافت. راجه گجسنگه به منصب پنجهزاری چهارهزارسوار سر بلند گشت.

درینولا از آگره خبررسید که حضرت مریم‌الزمانی به‌قضای ایزدسبحانه به‌خلوت‌سرای جاودانی شتافتند. امید که الله‌تعالی ایشان را غریق بحررحمت خویش گرداناد.

جگت‌سنگه پسررانا کرن از وطن‌آمده دولت زمین‌بوس دریافت. ابراهیم‌خان فتح‌جنگ حاکم بنگاله سی‌وچهار زنجیرفیل به‌رسم پیشکش فرستاده بود بنظردرآمد. [۲۹۴ ب] باقر خان به‌فوجداری سرکار اوده، وساداتخان به‌فوجداری میان دوآب مقرر گردیدند. میرشرف به‌خدمت دیوانی بیوتات سرافراز شد.

دوازدهم تیرماه الهی عرضداشت متصدیان صوبه گجرات نویدبخش فتح وفیروزی گردید. تفصیل این اجمال آنکه صوبه‌گجرات راکه جای یکی از سلاطین والاشکوه است درجلد وی فتح رانا به بیدولت عنایت فرموده بودم. چنانچه درسوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاده وسندربرهمن به‌وکالت اوحکومت وحراست آن ملك می‌نمود. درهنگامی که این ارادهٔ فاسد به خاطرحق ناشناس او رسیدآن سگ هندو راکه پیوسته محرك سلسلهٔ نفاق وعناد و مترتب اسباب فتنه وفساد بود با همت‌خان وشرزه خان وسرافرازخان وبسیاری از بنده‌های پادشاهی که جاگیرآن صوبه بودند به‌حضورطلب نموده کهتربرادر اورا به‌جای اومقررداشت؛

وبعد ازآنکه سندر به قتل رسید وبیدولت عزیمت یافته عنان ادبار به صوب منلو تـافته، ملك گجرات را به‌تیول لعنت‌الله مقررنموده کهترمذکور را با صفی‌خان دیوان‌آن صوبـه وخزانه وتخت مرصعی که پنج‌لك‌روپیه صرف‌آن شده وپردله که بـه دولك‌روپیه بر آمده واینها را به صیغه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود. صفی‌خان بـرادرزاده جعفربیگ است که در خدمت پدربزرگوارم به‌خطاب آصفخانی اختصاص داشت. یك صبیه برادر نورجهان‌بیگم که به‌یمن تربیت من به‌خطاب آصف‌خان سرافراز است درخـانه اوست وصبیه دیـگر ازو بسال کلانتردرخانه بیدولت است وهردو ازیك والده‌اند. به‌این نسبت بیدولت ازوتوقع همراهی وموافقت‌داشت. لیکن چون درازل قلم تقدیر به سعادتمندی اوجاری‌شده بود مقرر [۲۹۵ الف] کشته که به‌دولت وامارت رسد حق‌سبحانه او را مـوفق‌گردانیده مصدرخدمات نمایـان شده چنانچه نوشته می‌آید.

بالجمله لعنت‌الله بیوفا وفادارنام خواجسرای خود را به حکومت‌آن ملك فرستاده او با معدودی بی‌سروپا به احمدآباد درآمده شهررا متصرف‌گشت. چون صفی‌خان اراده دولت‌خواهی پیش نهاد خاطراخلاص مآثرداشت درنگاهداشتن نوکر وفراهم‌آوردن جمعیت وصید دلها همت‌گماشت، و روزی چند پیشتراز کهتراز شهربرآمده درکنارتال کانکربه منزل‌گزید. ازآنجا به‌محمودآباد شتافت، وبظاهرچنان نمود که نزد بیدولت می‌روم و درباطن باناهرخان وسید دلیرخان وبابوخان افغان و دیگربنده‌های جان‌سپاروفدویان ثـابت‌قدم با اخلاص که در محال جاگیرخود توقف داشتند به مراسلات ومراغبات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظارفرصت نشست. صالح نام ملازم بیدولت که فوجدارسرکارنیلادبوده جمعیت نیك همراه داشت از فحوای کاردریافت که صفی‌خان را اندیشهٔ دیگرپیش نهاد خاطراست، بلکه کهتر هم این معنی را فراگرفته بود لیکن چون صفی‌خان جمعـی را دلاسا نموده شرایـط حزم و احتیاط‌مرعی ومسلوك می‌داشت نتوانستند دست‌وپا زد. صالـح‌ازتوهم آن‌که مبادا صفی‌خـان ترك محابا ومدارا نموده دست به خزانه دراز سازد وپیش‌بینی به‌کاربـرده با خزانه پیشتر شتافت وقریب ده‌لك روپیه به‌مندو به بیدولت رسانید، وکهترنیز پردله مرصع راگرفته از پی او روانـه شد. اما تخت را بجهت‌گرانی نتوانست همراه برد. صفی‌خان قـابو دانسته از محمودآباد به‌پرگنه کرنج که از راه متعارف برسمت دست‌چپ واقـع است وبابوخـان در آنجا بود نقل مکان نموده به [۲۹۵ ب] ناهرخان و دیگردولتخواهان بمکاتبت وپیغام قرار داده که هرکدام از محال جاگیرخود با جمعی که دارنـد سوار شده هنگام طلوع نیراعظم که صبح اقبال اهل سعادت وشام ادبار ارباب شقاوت است از دروازه که برسمت‌آنهاست بـه

شهردرآیند وفسایی خود را درپرگنه مذکورگذاشته،خود باباب‌وخان وقت سحـربه سواد شهررسیده درباغ شعبان لحظه‌ای توقف می‌نماید تا خوب روشن شود و دوست ودشمن تمیز توان‌کرد وبعداز جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت راگشاده یافت، باآنکه اثری از ناهرخان و دیگردولتخواهان نبود به توهم‌آنکه مبادا مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را مستحکم سازند توکل به‌تأئید ایزد نصرت‌بخش نموده از دروازه سارنگپور به شهر درآمده مقارن این حال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمـده داخل شهرشده، خواجه‌سرای لعنت‌الله از تیرنگی اقبال بیزوال وقوف یافته به‌خانه شیخ حیدرنبیره میان وجیه‌الدین پناه‌برد. بنده‌های شایسته خدمت شادیانه فتح ونصرت بلندآوازه ساخته به استحکام برج وباره پرداختند؛ وچندی را برسرخانهٔ محمدتقی دیوان بیدولت وحسن‌بیگ بخشی اوفرستاده آنها را به‌دست آوردند.شیخ‌حیدر خودآمده صفی‌خان را آگاه ساخت‌که خواجه‌سرای لعنت‌الله درخانهٔ من است اورا هم دست به‌گردن بسته آوردند، وجمیع ملازمان ومنتسبان بی دولت را محبوس و مقید ساخته خاطراز ضبط ونسق شهرپرداختند وتـخت مرصع بـا دولك‌روپیه نقد واسباب و اشیایی‌که از بیدولت ومردم او درشهربود به‌تصرف دولتخواهان درآمد. چون ایـن خبربه بیدولت رسید لعنت‌الله را با همت‌خان وشرزه‌خان وسرافرازخان وقابل‌بیگ و [۲۹۶ الف] رستم بهادروصالح بدخشی و دیگرعاصیان بیعاقبت چه از بنده‌های پادشاهی وچـه از مردم خود قریب پنج شش‌هزارسوارموجود برسراحمدآباد تعیین نمود. صفی‌خـان وناهـرخان از ازآگاهی این پای همت افشرده به‌دلاسای سپاهی وفراهم‌آوردن جمعیت پـرداختند و از نقد وجنس هرچه به‌دست‌آمده بودحتی تخت را شکسته به‌علوفه مردم قدیم وجدید قسمت نمودند راجه‌کلیان زمیندار ایدر پسرلال‌کولی وسایرزمینداران اطراف را به‌شهرطلبیده جمعیت نیك فراهم آوردند. لعنت‌الله به‌کومك مقید نشده درعـرض هشت روز خود را از مندو به بروده رسانید.

دولتخواهان به‌رهنمونی همت وبدرقه توفیق از شهر برآمده درکنارتال‌کانکریه معسکر اقبال‌آراستند. لعنت‌الله را به‌خاطرمی‌رسدکه شایـد جوقنوری وتیز جـلوی سررشته انتظام دولتخواهان از هم توانم‌گسیخت. چون از برآمدن بنده‌های حق‌گذارآگاهی یافت دربروده عنان ادبارباز کشید وتا رسیدن‌کومك توقف‌گزید وبعد ازآنکه عاصیان بدسرانجام به‌آن سر فتنه ایام ملحق‌گشتند قدم ضلالت وگمراهی پیش نهاد وبنده‌هـای دولتخواه ازکانکریه‌کوچ نموده درظاهرموضع بتوه نزدیك به‌مزارقطب عالم فـرودآمدند. لعنت‌الله سه روز راه را به ده روز پیموده از بروده به محمودآبـاد پیوست. چون دلیرخان نسایی شرزه‌خان را از بروده

گرفته به‌شهر آورده بود ونسایی سرافرازخان نیز درشهر بود صفی‌خـان به هردومخفـی کس فرستاده پیغام دادکه اگربه رهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحه پیشانی عبودیت زدوده خود را درسلك سایربنده‌های دولتخواه منتظم می‌سازند عاقبت شما وردنیاودرعقبی مقرون به‌صلاح [۲۹۶ب]وسداد خواهد بود والاعیال واطفال شما رامتعرض ساخته به‌انواع‌خواری سیاست خواهم کرد. لعنت‌الله ازین معنی آگاهی یافته سرافرازخان را بـه‌بهانه‌ای از خانه طلبداشته مقید گردانید. چون شرزه‌خان وهمت‌خان وصالح‌خان بدخشی با هم اتفاق داشتند ویکجا فرود می‌آمدند شرزه‌خان را نتوانست به‌دست آورد.

بالجمله بیست‌ویکم شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت‌الله از جـایی‌که بـود سوار شده عساکر نکبت تأثیررا ترتیب داد. دولتخواهان نیز افواج اقبال‌آراسته مستعد قتال وجدال گردیدند. لعنت‌الله را به‌خاطرمی‌رسدکه از دلیرآمدن من‌پای همت‌آنها از جای خواهد رفت وکار به جنگ نارسیده پریشان ومتفرق خواهندگشت. چون‌ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده‌کرد تاب نیاورده به‌جانب دست‌چپ عنان ادبارتافت وبه ظاهرچنان نمودکه درین میدان‌داری تفنگ زیر خاك پنهان ساخته‌اند ومردم ما ضایع خواهند شد بهترآنست‌که درعرصهٔ سرکیج رفته جنگ اندازیم، واین اندیشه باطل وتدبیرات فاسد از تأئیدات اقبال بود. چه از انحراف عنان او آوازه هزیمت برزبانها افتادوبهادران عرصهٔ فیروزی‌گـرم وگیرا از پهلـودرآمدند وآن بی سعادت به سرکیج نتوانست رسید و درموضع باریچه دایره‌کرد، و دولتخواهان در ده مالود که قریب سه‌کروه فاصله بود معسکراقبال آراستند.

صباح روزدیگرافواج ترتیب داده به‌آئین پسندیده متوجه‌کارزار گشتند وترتیب افواج بدین نمط قراریافت. درهراول ناهرخان و راجه‌کلیان زمیندارایدر و دیگربهادران جـلادت آثارکارطلب‌گردیدند. درجرانقار دلیرخان وسید سیدو وجمعـی [۲۹۷ الف] از بنده‌هـای اخلاص شعارمقررشدنـد و دربرانقار بابوخـان وسید یعقوب و سید غـلام محمد و دیگر فدائیان جان‌نثار قـرار‌گرفتند و درغول صفی‌خـان وکفایتخان بخشی وبعضی از بنده‌هـای شایسته خدمت پای همت افشردند، و از اتفاقات حسنه جایی‌که لعنت‌الله فرودآمده بود زمین پست وبلند بود و زقوم زارانبوه وکـوچه‌های تنگ داشت. بنابرین سلسله افـواج او انتظام شایسته نیافت. اکثرمردم‌کاری خود را همراه رستم بهادرپیش‌کرده بود. اگرچه همت‌خان و صالح‌بیگ نیزاز پیش قدمان ضلالت بودندلیکن بسیارنکبت آثاراو نخست جنگ باناهرخان وهمتخان افتاد و چقلش نمایان شد. قضا را همت‌خان به زخم تفنگ بـرخاك هلاك افتاد، و صالح بیگ را بابابوخان وسیدیعقوب و سیدغلام محمد و دیگربنده‌ها مبارزت دست داد. در

عین زدوخورد فیل سیدغلام محمد رسیده اورا از اسپ جدا ساخت و به زخمهای کاری به خاك نگونساری افتاد. ناهرخان به زخم شمشیرا ثریافت وقرین صدکس اوجان‌نثار گردیدند. درین‌وقت فیلی که درپیش فوج عصیان بود از آواز تفنگ روگردان شده به کوچه تنگ که از هردوطرف زقوم زار داشت درآمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سررشته انتظام مخالفان از هم گسیخت. درین حال سیددلیرخان از دست راست در آمده کارزار کرد. لعنت‌الله: ازکشته شدن همت‌خان وصالح آگاهی نداشت به‌قصدکومك آنها نیزه گرفته بارگی ادباربرانگیخت. چون بهادران فوج هراول تردداب نمایان‌کرده اکثر کشته و زخمی شده بودند از رسیدن لعنت‌الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودند ونزدیك بود که چشم زخمی عظیم رسدکه درین‌حال تأیید ایزد ذوالجلال به‌جلوه [۲۰۷ ب] درآمدوصفی‌خان از غول به‌کومك فوج هراول شتافت. مقارن این‌حال خبر کشته شدن همت خان وصالح به‌لعنت‌الله رسید. از نمایان شدن فوج غول وآمدن صفی‌خان پای همت او از جای رفته آواره دشت هزیمت وناکامی شد. سیددلیرخان تایك‌کروه تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان راهدف تیغ انتقام ساخت.

قابل بیگ‌نمك حرام با جمعی از مقهوران بدفرجام اسیرسرپنجه مکافات گردیدند. چون لعنت‌الله ازسرافرازخان جمعیت خاطرنداشت در روز جنگ اورا برفیل مسلسل نشانده یکی از غلامان خود را موکل ساخته بودکه اگرشکست افتد اورا به‌قتل رساند وهمچنین بهادرپسرسلطان احمد را نیز با زنجیربریکی از فیلان سوارکرده اجازت قتل داده بود. در وقت گریختن موکل پسرسلطان احمد اورا به جمدهر می‌کشد وسرافرازخان خود رااز بالای فیل به زیر می‌اندازد وموکل او در آن سراسیمگی از روی اضطراب زخمی به او می‌زند اما کارگرنمی‌افتد. صفی‌خان اورا به‌کارزار دریافته به شهرمی‌فرستند و لعنت‌الله تا برودە عنان ادبارباز نکشید و چون نسایی شرزه خان درقید دولتخواهان بود ناچار آمده صفی‌خان را دید.

بالجمله لعنت‌الله از برودە به بهرونج شتافت. فرزندان همت‌خان درقلعه مذکور بودند،اگرچه او را درقلعه راه ندادند اما پنج‌هزار محمودی به رسم اقامت فرستادند و اوسه روز دربیرون قلعه بهرونج به‌حال تباه گذرانیده روزچهادم از راه دریا به بندرسورت رخت ادبارکشید وقریب دوماه در بندرمذکور بسربرده مردم پریشان خود را جمع ساخت وچون سورت درجاگیربیدولت بود قریب چهارلك محمودی از متصدیان اوگرفته آنچه به ظلم و بیداد [۲۹۸ الف] از هرجهت به‌دست‌آمد متصرف شد وباز بخت برگشته‌های ستاره سوخته

فراهم آورده دربرهانپور خود را به بیدولت رسانید.

القصه چون ازصفی خان و دیگر بنده‌های حق‌شناس که درصوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته به‌ظهورپیوست هرکدام به‌انواع نوازش ومراحم سربلندی یافتند. صفی‌خان هفتصدی ذات وسیصد سوار منصب داشت سه هزاری دوهزار سوار ساخته به خطاب سیفخان جهانگیرشاهی و علم و نقاره سرافرازی بخشیدم. ناهرخان هزاری دویست سوار داشت، به منصب سه هزاری دوهزار وپانصد سوار عز امتیاز یافته به خطاب شیرخان وعنایت علم و اسپ و فیل وشمشیر مرصع‌فرق عزت افراخت. اونبیره سنهلدیو برادر بوریمل لونورهست که حاکم رایسین وچندیری بود. چون شیرخان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده به قتل رسانید و اهل حرم او به‌اصطلاح هنود جوهرکرده خود را به‌آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم به دامن عصمت آنها نرسد، وفرزندان و اقوام او هرکدام به طرفی افتادند. پدرناهرخان که خان جهان نام داشت نزد محمدخان (فاروقی) حاکم آسیر و برهانپور رفته نوکرشد چون محمدخان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او درصغر سن به جای پدرنشست. راجه‌علی‌خان برادر محمدخان آن خردسال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت‌گشت. بعداز چندگاه به راجه‌علی خبررسید که خان [۲۹۸ب] جهان وجمعی از نوکران محمدخان اتفاق نموده‌اند وقرار داده که قصد تو کنند وحسن خان را از قلعه برآورده به‌حکومت بردارند. راجی علی‌خان پیش دستی نموده خان جهان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سرخانهٔ خان جهان فرستاد که یا او را زنده به دست آورند یا بقتل رسانند. مشارالیه برناموس خود قدم غیرت افشرده به جنگ ایستاد، و چون کار برو تنگ شد جوهرکرده ازحیات مستعار درگذشت. درآن وقت ناهرخان بغایت خردسال بود، خان جهان حبشی از راجه‌علی‌خان التماس نموده اورا به فرزندی برداشت ومسلمان ساخت. بعداز فوت او راجه‌علی‌خان درمقام‌تربیت ناهرخان درآمده رعایت احوال به‌واجبی‌می‌نمود. چون پدر بزرگوارم انارالله برهانه قلعهٔ اسیر را فتح کردند مشارالیه بـه خدمت آن حضرت پیوست وآثار رشد از ناصیه احوال او دریافته به منصب لایق سرافراز فرمودند وپرگنه محمدپور را از صوبه مالوه به جاگیر او عنایت نمودند، و درخدمت من بیشترازپیشتر ترقی کرد. الحال که توفیق حق‌گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنان لایق بود که یافت.

صفت سادات بارهـه: سید دلیرخـان از سادات بارهه است. سابـق نـامش سید عبدالوهاب بود منصب هزاری هشتصد سوار داشت، به دوهزاری هزارودویست سوار وعلم سرافراز گشت. باره به زبان هندی دوازده را گویند چون در میان دوآب دوازده ده نزدیک

هم واقع است که وطن این سادات است بنابراین به سادات بارهـه اشتهاریافته‌اند. بعضی مردم درصحت نسب اینها سخن دارند لیکن [۲۹۹ الف] شجاعت اینها برهانی است قاطع برسیادت. چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خـود را نمایان نساخته بـاشند و چندی به کار نیامده باشند. میرزاعزیز کوکه همیشه میگفته که سادات بارهه بلاگردان این دولت‌اند. الحق چنین است با بوخان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزاروپانصدی ذات و هزارودویست سوار حکم شد. همچنین دیگر بنده‌های دولتخواه در خور خدمت و جانفشانی به‌مراتب بلند ومناصب ارجمند کام دل بر گرفتند.

درین‌ولا اصالتخان پسرخانجهان را به کومك فرزند داوربخش به‌صوبه گجرات تعیین فرمودیم؛ و نورالدین قلی را به صوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرافرازخان ودیگر اعیان لشکرعاصی که اسیر سرپنجهٔ مکافات شده‌اند محبوس و مسلسل به درگاه بیارد. دریـن تاریخ به عرض رسید که منوچهر پسر شاهنوازخان به رهنمونی سعادت از بیدولت جداشده به خدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز پیوست. اعتقادخان حاکم کشمیر به منصب چهارهـزاری ذات وسه هزارسوار سرافرازی یافت.

چون قراولان خبرآوردند که‌درین نزدیکی شیری نمایان‌گشته خاطـر را بـه شکارآن رغبت شد. بعد از درآمدن به بیشه سه شیر دیگر نمایان‌گردیدند هـرچهاررا شکارکرده بـه دولتخانه مراجعت نمودم. همچنانکه طبیعت به شکارش مایل است تا شکار شیر میسر بـاشد به شکار دیگر دستوری نمی‌دهد.

سلطان مسعود پسرسلطان محمود انارالله برهانه نیز بـه شکار شیر رغبت مفرط داشته و ازشیرکشتن اوآثار غریبه در تاریخ مذکور و مسطور است. خصوصا در تاریخ بیهقی کـه ازآنچه برأی [۲۹۹ ب] العین مشاهده نموده بطریـق روزنـامچه ثبت کـرده ازآن جملـه می‌نویسد که: روزی در حدود هندوستان به شکار شیر رفت و فیل سوار بـود، شیری سخت بزرگ از بیشه برآمد ورو به فیل نهاد خشتی بینداخت و برسینه شیر زدو شیر ازدرد وخشم خیز زده به قفای فیل برآمد، و فیل می‌طپید. امیر به زانو ایستاده چنان شمشیری زد که هردو دست شیرقلم کرد و شیر بازپس افتاده جان بداد.

مراهم درایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده کـه در حدود پنجاب بـه شکار شیر رفتم شیری قوی جثه از بیشه برآمده نمایان شد. از بالای فیل بندوقی بروزدم. شیربه‌شدت غضب از جـا جسته بـه قفای فیل برآمده وفـرصت مقتضی‌آن شد کـه بندوق را گذاشته شمشیر را کارفرمایم. سربندوق راگردانیده به‌زانو درآمدم. به دودست سر بندوق را چنان برسروروی

او زدم که ازآسیمه سری برزمین افتاد، و جان داد. و از غرایب آنکه در کول لوه بن روزی به شکارگرگ رفته بودم برفیل سوار بودم. گرگی از پیش برآمد، تیری بربالای مسند نزدیک به بناگوش آن زدم که قریب به یك وجب فرو نشست و به همان تیر افتاد وجان داد، و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت‌کمان بیست تیر زده‌اند و نمرده، چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می‌دارم.

در بیست‌ونهم ماه مذکورعقد مرواریدی به جگت سنگه پسررانا کرن‌عنایت شد. درین ولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندارپکهلی ودیعت حیات سپرد. منصب وجاگیر او را به شادمان پسر کلان اولطف نمودم.

هفتم‌ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از لشکرظفر اثررسیده به نوید فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد اتصال گردید وعرضداشت آن فرزند مشتمل بر حقیقت‌جنگ‌وترددات‌بهادران بانام [۳۰۰ الف] وننگ‌گذرانید.شکراین‌موهبت‌که ازعنایات مجدده الهی بود به‌تقدیم رسید. شرح این مجمل‌آنکه چون عساکرمنصور درموکب شاهزاده والاقدر از کریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه درآمد بیدولت با بیست‌هزارسوار و سیصد فیل جنگی وتوپخانه عظیم از مندو به عزم رزم برآمده جمعی از برگیانی دکن را با جادورای واودی رام و آتشخان و دیگر مقهوران سیاه‌بخت پیش از خود گسیل نمودکه بردور اردوی ظفرقرین به‌قزاقی بسر آیند. مهابت‌خان ترتیب افواج به توزك شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در قول جای داده خود به همه افواج وارسیده درسوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم واحتیاط بکارمی‌برد وبرکیان از دورخود را نموده قدم جرات وجلادت پیش نهادند. روزی نوبت چنداولی منصورخان فرنگی بود. در وقت فرودآمدن اردو مهابت خان بجهت احتیاط بیرون لشکرفوج بسته ایستاده بود. تا مردم به‌فراغ خاطردایره کنند. چون منصورخان دراثنای راه پیاله خورده سرمست باده غروربه منزل می‌رسد بحسب‌اتفاق فوجی از دورنمودارمی‌شود وخیال شراب اورا برین می‌داردکه باید تاخت وبی‌آنکه برادران و مردم خود را خبرکند سوارشده می‌تازد و دوسه برکی را پیش‌انداخته تا جایی که جادورای و اودی رام با دوسه‌هزارسوار صف بسته ایستاده‌اند زده زده میبرد وچنانچه ضابطهٔ آنها است از اطراف هجوم آورده او را درمیان می‌گیرند وتا رمقی داشته دست‌وپا زده در راه اخلاص جان‌نثار می‌گردد. درین ایام مهابت‌خان پیوسته رسل و رسایل صید دلهای رمیده جمعی که از روی احتیاط‌واضطرارهمراه‌بیدولت بودند می‌نمود وچون مردم آیهٔ یاس از صحفهٔ احوال او می‌خواندند ازآن جانب نیز نوشته‌ها فرستاده قول خواسته بودند بعد ازآنکه بیدولت از قلعه مندو برآمد نخست جماعه برکیان را پیش فرستاد و از پس آنها رستم‌خان وتقی‌خان و

برق‌اندازخان را با گروه توپچیان روانه ساخت. آنگاه داراب وبهیم وبیرم‌بیگ و دیگر مردم کاری‌خود را روانه گردانید. [۳۰۰ ب] چون به خود قرارجنگ صف نتوانست داد وهمیشه نظربرقفا داشت فیلان مست جنگی را با ارابه‌های توپخانه از آب نربده گـذرانیده جریده ازپی‌داراب وبهیم خود هم روی ادبار به عرصه کارزارنهاد.

روزی‌که حوالی کالیاده معسکراقبال گـردید بیدولت تمام لشکرنـکبت اثرخود را بتقابل فوج منصورفرستاده خود با خانخانان ومعدودی یك‌گروه عقب ایستاده برق اندازخان که از مهابت‌خان قول‌گرفته درکمین بود وقتی‌که لشکرها دربرابرهم صف کشیدند قابو یافته با جماعه برقندازان تاخته خود را به لشکرمنصور رسانید و همه راه جهانگیر پادشاه سلامت کنان می‌آمد تا به مهابت‌خان رسید. مشارالیه بـه مـلازمت فرزند اقبالمند بـرده به مراحم پادشاهی مستمال وامیدوارگردانیده، سابق بهاءالدین نام داشت ونوکرزین‌خان بود. بعد از فوت او درسلك توپچیان رومی منتظم گردید، چون خـدمت خود راگرم وچسپان میکـرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت دانسته بخطاب برقندازخانی سرافـراز ساختم، در وقتی‌که بیدولت‌را بدکن‌می‌فرستادم‌مشارالیه رامیرآتش ساخته همراه اوتعیین ساختم. اگرچه درابتدا داغ لعنت برناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیرظاهرشد وبه وقت آمد.

همان روز رستم‌خان‌که از نوکران عمده او بود واعتبارتمام بروداشت چون یافت‌که دولت ازوبرگشته است از مهابت‌خان قول‌گرفته برهنمونی سعادت وبـدرقه توفیق بـا محمد مراد بدخشی ودیگرمنصبداران‌که همراه اوبودند از لشکرنکبت اثراوبیرون تافته، به موکب اقبال شاهزادهٔ والاقدرپیوست. بیدولت را از شنیدن این اخبار دست و دل از کار رفت وبـر تمام نوکران خود چه جای بنده‌های پادشاهی‌که همراه اوبودند بی‌اعتماد شده،از غایت تو- هم شباشب‌کس فرستاده مردم پیش را نزد خود طلبیده قرار برقرار اختیارنموده، سراسیمه از آب نربده عبورکرد. درین وقت باز چندی [۳۰۱ الف] از ملازمان اوقابو یافته جدا شدند وبه‌خدمت فرزند سعادتمند پیوسته درخورحالت خویش نوازش یافتند: وهم درین روز‌که از آب نربده می‌گذشت نوشته‌ای به دست مردم اوافتاد‌که مهابت‌خان درجواب کتابت زاهدخان نوشته به‌عواطف ومراحم پادشاهی مستمال و امیدوارگردانیده، درآمـدن ترغیب وتحریض بسیارنموده بود، آنرا بجنس نزد بیدولت بردند و اورا از زاهدخان به‌گمان وبی‌اعتقاد شده اورا با سه پسرمحبوس گردانید.

زاهدخان پسرشجاعت‌خان است‌که از امرا و بنده‌های معتمد پدر بزرگـوارم بود؛ و من این بیسعادت را نظر به حقوق خدمت ونسبت خانه‌زادی تربیت فرموده به خطاب‌خانی و

منصب هزاروپانصدی سرافرازساخته همراه بیدولت به خدمت فتح دکن رخصت فرمودم. درین‌ولا که امرای‌آن صوبه را به جهت مصلحت قندهارطلب فرمودم باآنکه فرمان از روی تأکید خصوص به اوصادرشد آن بی‌سعادت به درگاه نیامده خود را از فدویان وهواداران بیدولت ظاهرساخت وبعد ازآنکه ازحوالی دهلی شکست خورده برگشت، باآنکه عیالمندی نداشت توفیق نیافت که خود را به‌ملازمت رساند وغبارخجالت وداغ عصیان از لوح پیشانی پاك ساخته عذرتقصیرگذشته درخواهد تا آنکه منتقم حقیقی او را به این روز مبتلا ساخت و مبلغ یك‌لك وسی‌هزارروپیه نقد از اموال اوبیدولت متصرف گشت.

فرد

چو بدکردی مباش ایمن زآفات　　　　که واجب شد طبیعت را مکافات

بالجمله بیدولت به سرعت ازآب نربده گذشته تمام‌کشتیها را به آن طرف کشید و گذرها را به اعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشی خود را بافوجی ازمردم معتمد خود و جمعی از برکیان دکن درکنارآب گذاشته ارابه‌های توپخانه در برابرنهاده خود به‌جانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف ساخت. درین وقت تقی ملازم او قاصد خانخانان را بانوشته دستخط او که نزد مهابت خان فرستاده بودگرفته پیش بیدولت برد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود.

بیت

صد [۱۰۳ب] کس بنظرنگاه میدارندم　　　　ورنه بپریدمی زبی آرامی

بیدولت او را با اولاد از خانه طلبداشته نوشته را به او نمود. اگرچه عذرها گفت لیکن جوابی‌که مسموع افتد نتوانست سامان نمود. القصه اورا با داراب ودیگر فرزندان متصل منزل خود نظربند نگاه داشت وآنچه خود فال زده بودکه صدکس بنظر نگاه میدارند پیش اوآمد.

درین ولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند راکه عرضداشت فتح آورده بود به خطاب خوشخبرخانی سرافراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان به شاهزاده و مهابت خان مصحوب خواصخان فرستاده پهونچی مرصع‌گرانبها به جهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد. و چون از مهابت خان خدمات شایسته به ظهور پیوسته بود به منصب هفت هزاری ذات و سوار سرافرازی بخشیدم. سید صلابت خان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و مورد عنایات خاص گردید. مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت او فرزندان

خود را در حدود متعلقه عنبر به صیانت ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید.

میرزاحسن پسرمیرزا رستم صفوی به خدمت فوجداری سرکار بهرائج دستوری‌یافته‌به منصب هزاروپانصدی ذات و پانصد سوار ازاصل و اضافه سرافرازگشت. لعل بیگ داروغه دفترخانه نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت‌خاصه با نادری به آن فرزند و دستار به مهابت خان مصحوب او عنایت شد. خواص خان‌که سابقا نزد آن فرزند رفته بود آمده ملازمت نمود و عرضداشت مشتمل بر اخبار خویش‌آورد. خانزاد خان پسر مهابت خان را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم.

درین ولا روزی به شکار نیله‌گاو خوشوقت بودم. در اثنای شکار ماری درنظرآمدکه طولش دوونیم ذرع و ضخامتش مقدار سردست بود و نصف خرگوش را فروبرده و نصف دیگر را درفرو بردن بود. چون قراولان برداشته نزدیك آوردند خرگوش از دهانش افتاد. فرمودم‌که باز به دهانش درآورند، هرچند [۳۰۲ الف] زورکردند نیارستند درآورد. چنانچه از زور بسیارکنج دهانش پاره شد. بعد از آن فرمودم‌که شکمش را چاك‌کردند اتفاقا خرگوش دیگر درست از شکمش برآمد. این قسم مار را در هندوستان چتیل می‌گویند وبه مرتبه‌ای‌کلان می‌شودکه‌کوته پاچه را درست فرو می‌برد لیکن زهر وگزندگی ندارد.

روزی درهمین شکار یك ماده نیله‌گاو را به بندوق زدم ازشکمش دو بچه رسیده برآمده چون شنیده شده بودکه‌گوشت بره نیله‌گاو لذیذ و لطیف میباشد به باورچیان سرکار فرمودم‌که دوپیازه ترتیب داده‌آوردند. بیتکلف خالی از لذت و نزاکت نبود.

درپانزدهم شهریور ماه الهی رستم و محمد مراد و چندی دیگر ازنوکران بیدولت‌که به رهنمون سعادت از او جدا شده خود را به ملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسانیده بودند، حسب‌الحکم به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافتند. رستم خان را به منصب پنجهزاری ذات چهار هزارسوار و محمد مراد را بمنصب هزاری پانصد سوارسرافرازساخته به عواطف روزافزون امیدوارگردانیدم. رستم خان بدخشی الاصل است نامش یوسف بیگ بود. نسبت قرابت به محمد قلی صفاهانی داردکه وکیل و مدارعلیه میرزا سلیمان بوده‌است. اول درسلك بنده‌های درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه‌ها بسر برده، داخل منصبداران خرد بود. به تقریبی جاگیر او تغییرشده نزد بیدولت آمده ملازمت‌گشت. از سیر و شکار وقوف تمام داشت، ودرپیش او ترددات هم‌کرده خصوص در مهم رانا، و بیدولت او را در

سایر نوکران خود برگزیده وبه مرتبهٔ امارت رسانیده بود. و چون من عنایت بسیار بـه او کردم حسب‌الالتماس او خطاب و علم و نقاره بـه مشارالیه مرحمت فرمودم، و یکچندی بـه وکالت ونیابت اوحکومت‌گجرات داشت، وبدهم سرپراه نکرده بود. محمد مراد پسرمقصود میرآبست‌که از قدیمان وبابریان میرزا سلیمان ومیرزا شاهرخ بود.

درین تاریخ سید بهوه از صوبه‌گجرات آمده ملازمت نمود و نورالدین قلـی چهل و یك نفر از مخذولان بیعاقبت را که [۳۰۲ ب] در لجمد آبادگرفتار بودند مقید و مسلسل بـه درگاه آورد. شرزه خان و قابل بیگ راکه سرکـرده ارباب فساد بودنـد در پای فیل مست انداخته به پاداش رسانیدم.

بیستم ماه مذکور مطابق هژدهم شهر ذی قعده فرزند شهریار را ازنواسه اعتمادالدوله حق جل سبحانه صبیه‌ای‌کرامت فرمود. امیدکه قدمش بریـن دولت مبارك و فرخنده بـاد. بیست ودوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگـی یافت و سال پنجاه وپنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و فرخی آغاز شد. به دستورهرسال خود را به طلا و اجناس وزن فرموده در وجه ارباب استحقاق مقررداشتم. ازآن جمله به شیخ احمد سرهندی دوهزار روپیه عنایت شد.

غره مهرماه الهی میر جمله به منصب سه هـزاری ذات و یك هـزار وپـانصد سوار سرافرازی یافت. جواهرخان خواجه سرای به منصب یك هزاری زات و سیصد سوار ممتاز گشت. مقیم بخشی‌گجرات به خطاب کفایت خانی سربلندی یافت. چون بیگناهی سرافراز خان خاطر نشین‌گردیـد او را از بند درآورده مرتبه‌کورنش دادم. حسب الالتماس فرزنـد شهریار به منزل اورفته شد. جشن عالی آراسته پیشکشهای لایق‌کشید و به اکثری از بنده‌ها سروپا داد.

درین ولا عرضداشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسیدکـه بیدولت ازآب بـرهانپور گذشته سرگشته وادی ضلالت‌گشت. تفصیل این اجمال آنکه چون ازآب نربده عبور نموده تمام‌کشتیها را به آن طرف برده کناردریا وگذرهارا به‌توپ وتفنگ استحکام داده وبیرم بیگ را باسیاری ازبخت برگشتی‌های ستاره سوخته درکنار آب‌گذاشته به جانب آسیرو برهانپور رخت ادبارکشیده خانخانان وداراب را نظر بند باخود همراه برد.

قلعه آسیر: اکنون مجمل حقیقت قلعه آسیربجهت شادابی سخن ناگزیر است. قلعه مذکور درارتفاع و استحکام و متانت از غایت اشتهار محتاج به تعریف و توصیف نیست. پیش از رفتن بیدولت به دکن، حواله خواجه نصرالله ولد خواجه فتح‌الله شربتچی بودکه

از ملازمان و خانزادان قدیم الخدمت است. درثانی الحال بالتماس [۳۰۳ الف] بیدولت حواله میرحسام الدین پسر میرجمال‌الدین حسین شد، و چون دخترتقابی نورجهان بیگم درخانه اوست وقتی که بیدولت ازحوالی دهلی شکت خورده به جانب مالوه و ماندوعطف عنان نمود نور جهان بیگم به میرمذکور نشانها فرستاده تأکید فرمودند که زنهار الف زنهار بیدولت و مردم اورا پیرامون قلعه نگذارند، و برج وباره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسند، ونوعی نکندکه داغ لعنت وکفران برناصیهٔ سیادت وعزت او نشیند. الحق (خوب) استحکام (داده) وسامان قلعه مذکور به مرتبه‌ایست که مرغ اندیشهٔ بیدولت برحواشی آن نتواند پرواز کرد. و تسخیر آن به زودی ممکن ومیسرنباشد.

بالجمله چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشارالیه فرستاده به‌ترتیب مقدمات بیم وامید او را از راه برده مقررنمودکه چون به‌گرفتن نشان وخلعت‌که فرستاده‌ام از قلعه به زیرآید دیگراورا بالای قلعه نگذارد. آن بی‌سعادت به‌مجرد رسیدن شریفا حقوق تربیت و رعایا را برطاق نسیان نهاده، بی‌مضایقه ومبالغه قلعه را به‌شریفا سپرد وخود با زن وفرزند بر آمده نزد بیدولت رفت وبیدولت او را به‌منصب چهارهزاری وعلم ونقاره وخطاب مرتضی خانی بدنام ازل وابد وملعون دین و دنیا ساخت. القصه چون آن بخت برگشته به پای قلعه اسیر رسید خانخانان و داراب وسایراولاد بدنهاد او را با خود به‌بالای قلعه برد وسه چهار روزی در آنجا بسربرده،ازآذوقه وسایر مصالح قلعه‌داری خاطروا پرداخت.قلعه را به‌گوپال داس نام راجپوتی‌که سابق نوکرسربلند رای بوده و درهنگام رفتن دکن ملازم اوشده بود سپرده، عورات و اسباب زیادتی راکه با خودگردانیدن متعذربود درآنجاگذاشت، و هرسه منکوحه خود را بااطفال وکنیزی چند ضروری همراه گرفت. اول قصدش این بودکه خان‌خانان و داراب را دربالای قلعه محبوس دارد آخررای اوبرگشت وبا خود فرودآورده به برهانپوررشتافت.

درینوقت لعنت‌الله گمراه با جهان جهان‌ادبار ونحوست از سورت‌آمده به اوپیوست. بیدولت از غایت اضطرارسربلند رای پسررای بهوج هساده را که [۳۰۳ ب] از بنده‌های راجپوتان مردانه صاحب‌الوس است درمیان داده به رسل و رسایل حرف صلح‌مذکورساخت. مهابت‌خان گفت‌که تا خانخانان نیاید صلح صورت پذیرنیست. همگی مقصدش آنکه به‌این وسیله‌آن سرگروه محتال را که سرحلقهٔ ارباب فساد وعناد است از اوجدا سازد.

بیدولت ناچار اورا ازقید برآورده به‌سوگند مصحف‌اطمینان خاطرخود نموده بجهت دلجویی و استحکام عهدوسوگند به درون محل برده محرم ساخت، و زن وفرزند خود راپیش

او آورده انواع واقسام الحاح و زاری به‌کاربرد. خلاصه مقصودش آنکه وقت ما تنگ شده و کار به دشواری کشیده خود را به شما سپردم؛ حفظ عزت وناموس ما برشما است. کاری باید کرد که زیاده‌برین خواری وسرگردانی نکشم.

خانخانان به‌عزیمت صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکرظفراثرگردید وقرار یافت که مشارالیه درآن طرف آب بوده به مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید. قضا را پیشتراز رسیدن خانخانان به کنارآب، چندی از بهادران جلادت قرین وجوانان نصرت‌آیین شبی‌قابو یافته از جایی که مقهوران غافل بودند عبورنمودند. از شنیدن این خبرارکان همت‌آنها تزلزل پذیرفت وبیرم‌بیگ نتوانست‌پای ضلالت وجهالت برجا داشته به‌مدافعه ومقابله پرداخت، و تا برخود می‌جنبید کس بسیاراز آب‌گذشت و درهمان شب مفسدان سیاه‌بخت مانند بنات‌النعش از هم پاشیده راه‌گریز سپردند. خانخانان از نیرنگی اقبال بی‌زوال درششدرحیرت افتاد. نه روی رفتن ونه رای‌آمدن. درین‌وقت مکررنوشتهای فرزند اقبالمند مبنی‌بسرتنبیه و رهنمونی سعادت ومشتمل بردلاسا واستمالت پی‌درپی رسیده و خانخانـان از صفحهٔ احـوال بیدولت صورت یاس ونقش ادبار دریافته به تـوسط مهابت‌خان به‌خدمت فـرزند اقبالمند شتافت، و بیدولت از رفتن خانخانان وعبورلشکـر منصور ازآب نربده، وگـریختن بیرم‌بیگ، وقوف یافته دل به‌پای نهاده با وجود طغیان آب وشدت باران [۳۰۴ الف] به حـال تباه از دریا، تپتی‌گذشته به جانب دکن روانه شد. درین هرج‌ومرج اکثری از بنده‌های پادشاهی وملازمان اوکام وناکام جدایی اختیارنموده از همراهی اوباز ماندند.

چون وطن جادو رای، واوداارام وآتش‌خان درسرراه بود بجهت مصلحت خویش چند منزل‌رفاقت نمودند. اما جادورای به اردوی اونیامد وبه فاصله یـک‌منزلی ازپی اومی‌رفت و اسبابی‌که مردم درین اضطراب وهول‌جان می‌گذاشتند او خاوندی مـی‌کرد. روزی‌که درآن طرف آب‌روان می‌شد، ذوالفقارنام ترکمانی راکه از خدمتکاران نزدیك اوبود به‌طلب‌سربلند خان افغان فرستاده پیغام‌گزاردکه از نیك مردی و راست‌عهدی تودورمی‌نمایدکه تا حال از آب نگذشته آبروی مردان وفااست ومرا از بیوفائی هیچکس چنان‌گران نمی‌آیدکه از تو. مشارالیه درکنار آب سوارایستاده بودکه ذوالفقار رسیده تبلیغ رسالت می‌نماید. سربلندخان جواب مشخص نداد و در رفتن وبودن تردد ومتفکربود وآن وقت از روی اعراض می‌گوید جلوم‌رابگذار ذوالفقارشمشیرکشیده برکمر اوحواله می‌کند. درین حال یـکی از افغانان‌نیزه کوتاه دسته راکه اهل هند برچه می‌گویند درمیان حایل میسازد وضرب شنیع بر چوب برچه خورده نوك شمشیربرکمر سربلندخان‌گذاره نمی‌رسد؛ وبعد از برهنه‌شدن شمشیرافغانان هجوم

آورده ذوالفقار را پاره پاره می‌سازند. پسرسلطان محمد خزانچی که خواص بیدولت بود بنابرآشنائی و دوستی بی‌اجازت بیدولت همراه اوآمده بود درین غوغا وآشوب اونیز بقتل می‌رسد.

بالجمله خبربرآمدن او از برهانپور و درآمدن عساکرمنصور به شهرمذکور استماع افتاد. خواصخان را برجناح استعجال نزد فرزند اخلاص‌کیش فرستاده، تأکید بیش از پیش فرمودم که زنهاربه چهره گشائی این مرادات تسلی نگشته، همت برآن مصروف دارد که یا اورا زنده به‌دست‌آرد یا از قلمروپادشاهی آواره سازد. چون مذکورمی‌شدکه اگراین طرف کاربروتنگ‌شده‌غالب‌ظن آن‌است‌که از راه الکه‌قطب‌الملك، خود را به‌ولایت اودیسه‌وبنگاله اندازد، وبه‌حساب‌سپاهیگری[۳۰۴ب]نیز معقول‌می‌نمود. بنابرحزم‌واحتیاط‌که‌ازشرایط جهان‌داریست میرزا رستم را به صاحب صوبگی الله‌آباد اختصاص بخشیده رخصت آن صوب فرمودم، که اگربحسب اتفاق نقش نشیند مصالح الکارباشد.

درین‌ولا فرزندخان جهان از ملتان آمده دولت زمین‌بوس دریافت. هزارمهربه صیغهٔ نذرو یك‌قطعه لعلی که یك‌لك‌روپیه قیمت داشت با یك‌عدد مروارید و دیگراجناس به رسم پیشکش گذرانید. به رستم‌خان فیل مرحمت نمودم.

نهم‌آبان‌ماه الهی خواصخان عرضداشت شاهزاده ومهابت‌خان را آورده معروضداشت که چون‌آن فرزند به برهانپور رسید باآنکه بسیاری از مردم بنابرشدت باران وبرآمدن او عقب مانده بودند به‌موجب حکم، بی‌تامل وتوقف ازآب‌گذشته به تعاقب بیدولت علم اقبال برافراخت، وبیدولت ازشنیدن این خبرجانکاه سراسیمه طی‌مسافت می‌نمود و از شدت باران وافراط لای وگل وکوچ پی‌درپی چاروای باربردار از کار رفته بود از هرکس هرچه در راه می‌ماند باز پس نمی‌گردید و اوبا فرزندان ومتعلقان نقدجان غنیمت شمرده به اجناس نمی‌پرداخت.

عساکراقبال از کریوه بهنکارگذشته تا پرگنه‌انکوت که از برهانپورقریب چهل‌کروه مسافت‌است به‌تعاقب اوشتافتند؛ و اوباین حال تاقلعهٔ ماهور رفت، وچون دانست‌که جادورای و اودارام را وسایردکنیان پیش ازین به او رفاقت نخواهندکرد، پرده‌آزرم نگاه داشته آنها را رخصت نمود، وفیلان‌گرانبار وبا دیگراحمال واثقال، درقلعهٔ مذکور به اودارام سپرده به جانب ولایت قطب‌الملك روانه‌شد. چون برآمدن اواز قلمروپادشاهی بتحقیق پیوست فرزند سعادتمند به‌صوابدید مهابت‌خان وسایردولتخواهان از پرگنه مذکورعنان مراجعت معطوف داشته درغرهٔ آبان‌ماه الهی داخل برهانپور گشت.

راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزدآن فرزند رخصت شد. قاسم‌خان به‌منصب چهارهزاری ذات و دوهزارسوارسرافرازی یافت. میرك معین بخشی‌کامل را حسب الالتماس مها بت خان به خطاب خانــی سرافرازی بخشیدم. الف‌خان وقیام خانی از صوبه پتنه آمده ملازمت [۳۰۵ الف] نموده به‌حراست قلعه‌کانگره مقررفرموده علم‌عنایت‌کردم. غرهٔ آذرماه الهی باقی خان از جوناگرآمده ملازمت نمود.

عزیمت کشمیر به مرتبه ثالث: چون خاطراز مهم بیدولت واپرداخت وگرمای هندوستان به‌مزاج من سازگارنبود دوم‌ماه مذکورموافق غره شهرصفرمقرون به خیروظفر از دارالبرکت اجمیربه عزم سیروشکارخطه دلپذیر کشمیرنهضت مــوکب اقبال اتفاق افتاد. قبل ازین عمدة‌السلطنه آصفخان را به‌صاحب صوبگی بنگاله اختصاص بخشیده بدان صوب رخصت فرموده بودم.چون خاطربه صحبت او الفت ومؤانست‌گرفته و او درقابلیت واستعداد ومــزاجدانی از دیگربنده‌ها امتیاز تمام دارد، بلکه دراقسام شایستگی بــی‌همتا است وجدائی او برمن‌گرانی می‌کرد ناچارفسخ آن عزیمت نموده به مــلازمت طلبیده بودم، درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت‌آستانبوس دریافت. جگت‌سنگه ولدراناکرن رخصت وطن شده به‌عنایت خلعت وخنجر مرصع سرافرازگشت. راجه سارنگدیو عرضداشت فرزند سعادتمند شاه پرویز ومدارالسلطنه مها بت‌خان‌آورده، آستان‌بوس نمود. مرقوم بودکه خــاطراز مهم بیدولت جمع شده و دنیاداران دکن‌کام ناکام شرایط اطاعت وفرمان‌برداری به تقدیم مــی‌رسانند. آن حضرت قطع نگرانی خاطرازین جانب فرموده به سیروشکار خوشوقت باشند و از ممالك محروسه هرجا پسند افتد و به مزاج اشرف سازگارباشد تشریف برده به‌نشاط دل‌وکام بخش، روزگارمسعود بسربرند.

بیستم‌ماه مذکورمیرزا والی از بهرونج‌آمده ملازمت نمود حکیم‌مؤمنا به‌منصب هزاری سرافراز گردید. اصالتخان پسرخان جهان حسب‌الحکم از گجرات آمــده دولت زمین‌بوس دریافت. درین‌ولا عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه دکن مشتمل برکشته شدن راجه‌کردهر رسید. شرح‌این سانحه‌آنکه یکی ازبرادران سیدکبیربارهه‌که ملازم فرزند اقبالمند شاه‌پرویز بود شمشیرخود را به جهت روشن ساختن وچرخ زدن به صیقلگری‌که متصل بــه خانه راجه گردهر دکان [۳۰۵ ب] داشته می‌دهد و روز دیگرکه به‌طلب شمشیرمی‌آیدبرسراجوره‌گفتگو می‌شود. نفران سیدچوب چند به صیقلگرمــی‌زنند. مــردم راجه به‌حمایت اوآن نفر را شلاق می‌زنند. اتفاقا دوسه جوانی از سادات بارهه درآن حــوالی منزل داشتند، ازین غوغا وقوف یافته به‌کومك سید مذکورمی‌رسند وآتش فتنه درمی‌گیرد و درمیان سادات وراجپوتان جنگ

می‌شود و کار به تیروشمشیرمی کشد. وسه کس به قتل می‌رسند. سیدکبیر آگاهی یافته بـا سی چهل سوارخود را به کومك می‌رساند. درین‌وقت راجه‌کردهر بـا جمعی از راجپوتان واقوام خود چنانچه رسم هنود است برهنه نشسته طعام می‌خوردند. ازآمدن سیدکبیر وشدت سادات وقوف یافته مردم خود را به درون حویلی درآورده در راه مضبوط می‌سازد. سادات دروازهٔ حویلی را آتش زده، خود را به درون می‌اندازند وجنگ به جایی می‌رسدکه راجه گودهر با بیست‌وشش نفراز ملازمان خـود کشته شد وچهل کس دیگرزخم بـرمی‌دارند وچهار کس از سادات نیز به‌قتل می‌رسند. بعد ازکشته شدن راجه گردهرسیدکبیراسپان طویله او را گرفته به خانه خود مراجعت می‌نماید.

امرای راجپوت برقتل راجه‌گودهر وقوف یافته فوج‌فوج از منازل خود سوارمی‌شوند وتمام سادات بارهه به‌کومك سیدکبیرشتافته درمیدان پیش ارك مجتمع می‌گـردند وآتش فتنه وفساد وآشوب شعله سرمی کشد؛ ونزد یك به‌آن می‌رسدکه شورش عظیم برپـا شود. مهابت خان ازین آگهی فی‌الفور سوار گشته خـود را می‌رساند، وسادات را بـه درون ارك آورده راجپوتان را به روشی‌که مناسب وقت بود دلاسا نموده، وچندی از عمده‌هـا را همراه‌گرفته به منزل‌خان عالم که درآن نزدیکی بوده می‌برد وچنانچه باید دلاسامی‌نماید، ومتعهد ومتکفل تدارك این می گردد.

چون این خبربه شاهزاده می‌رسدآن فرزند نیز به منزل خانعالم رفته به زبانی‌که لایق حال بوده تسلی می‌نماید وراجپوتان را به‌منزل‌می‌فرستد. روز دیگر مهابت‌خان به خانه راجه گردهررفته فرزندان او را پرسش و دلجوئی می‌کند و از تدبیر و سنجیدگی سیدکبیر را به دست آورده مقید [۳۰۶ الف] می‌سازد وچون راجپوتان بغیرازکشتن اوتسلی نمی‌شدند بعد از روزی چند او را به پاداش می‌رساند.

بیست وسیوم محمدمراد را به‌خدمت فوجداری سرکاراجمیرمقررداشته رخصت‌فرمودم. درین راه پیوسته به نشاط شکارخوشوقت بودم.روزی دراثنای شکار دراج تویغون‌که تاحال بنظر درنیامده بود به بازگیراندم. اتفاقا بازی‌که اوراگرفت نیز تـویغون بود. بتجربه معلوم شدکه گوشت دراج سیاه از سفید الذیذتراست، وگوشت بودنـه‌کلان که اهل هندکهاکـو گویند از قسم بودنه خردکه جنگی باشد بهتر. همچنین‌گوشت حلوان فربه را باگوشت بره سنجیدم‌گوشت حلوان لذیذ و راست مـزه است. محض بجهت امتحان مکررفرموده‌ام‌که از هر دویك قسم طعام پخته‌انـدکه از قرار واقـع تمییز و تشخیص کرده شود بنابرین مرقوم می گردد.

دهم دی‌ماه به‌حوالی پرگنه رحیم‌آباد قراولان خبرشیری آوردند به ارادتخان و فدائیخان حکم شد که اهل آتش راکه در رکاب حاضرند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و از پی‌آنها خود سوارشده متوجه شکارگشتم. از انبوهی درخت وبسیاری جنگل خوب نمایان نبود. فیل را پیشترراننده پهلوی آن را بنظردرآوردم وبه یك زخم بندوق افتاد وجان داد. از ایام شاهزادگی تا سال این همه شیر که شکار کردم دربزرگی وشکوه وتناسب اعضا مثل این شیری به‌نظردرنیامده. به مصوران فرمودم که شبیه آن را موافق ترکیب وجثه بکشند هشت ونیم من سنگ جهانگیری وزن شد. طولش از فرق سرتا دم سه ونیم ذرع و دوطسو برآمد.

درشانزدهم بعرض رسید که ممتازخان حاکم آگره به جوار رحمت‌ایزدی پیوست. اول درپیش بهادرخان برادرخان زمان بوده بعد از کشته شدن‌آنها بخدمت والدبزرگوارم‌پیوست، ومن چون قدم به‌عالم وجود نهادم‌آن حضرت به‌من لطف نموده ناظربرکارمن ساختند. مدت پنجاه وشش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و رضاجویی خدمت من‌کرد وهرگز ازو غباری برحواشی خاطرم ننشست حقوق خدمت وسبقت بندگی او زیاده برآن است‌که متصدی نوشتن توان‌شد. ایزدتعالی اورا غریق بحرمغفرت خویش‌گرداناد. مقرب‌خان راکه ازقدیمیان و باریان این دولت است به حکومت وحراست آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم. درحوالی فتحپور مکرم‌خان وعبدالسلام برادراو سعادت زمین‌بوس دریافتند.

بیست‌ودوم درقصبه متهره جشن وزن قمری‌آراستگی یافت. وسال پنجاه‌هفتم از عمراین نیازمند درگاه بی‌نیاز به مبارکی وفرخی آغازشد. درحوال متهره برکشتی از راه دریا سیر کنان و شکارافکنان متوجه‌گشتم. دراثنای راه قراولان به‌عرض رسانیدندکه ماده شیری با سه بچه نمایان شده ازکشتی برآمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه‌هاش خرد بودند فرمودم که به دست‌گرفتند ومادرآنها را به بندوق زدم.

درین‌ولا به عرض رسیدکه‌گواران و مزارعان آن روی آب جمنه از دزدی و راهزنی دست باز نمی‌دارند و درپناه جنگلهای‌انبوه ومحکمهای دشوارگذاربه تمرد وبیباکی روزگار بسربرده مال واجبی به‌جاگیرداران نمی‌دهند. به‌خان‌جهان حکم فرمودم‌که جمعی ازمنصبداران باتش خود را همراه‌گرفته تنبیه وتأدیب بلیغ نماید وقتل وبندوتاراج نموده محکمه وحصار آنها را به‌خاك برابرسازد، وخاروبن فتنه وفساد آنها رااز بیخ برکند. روز دیگرفوج ازآب گذشته گرم‌وچسپان‌تاختند. چون فرصت گریختن پای جهالت افشرده جنگ دربرابرکردند وکس بسیاری بقتل رسید وزن وفرزند آنها به اسیری رفت وغنیمت فراوان به‌تصرف سپاه

منصور افتاد.

غره بهمن‌ماه رستم‌خان را به فوجداری سرکار قنوج سرافـراز ساخته بـدان صوب فرستادم. دوم ماه مذکورعبدالله پسرحکیم نورالدین تهرانی را درحضورفرمودم که سیاست کردند وشرح این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را به گمان زر وسامان درشکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران‌گریخته به صدفلاکت وپریشانی خودرا به‌هندوستان انداخت، و به وسیله اعتمادالدوله درسلك بنده‌های درگاه منتظم گردید. و از [۳۰۷ الف] مساعدت بخت به اندك زمان پادشاه‌شناس گشته داخل خـدمتگاران نزدیك شد ومنصب پـانصدی و جاگیرمعموره یافت. لیکن ازآنجاکه حوصله‌اش تنگ بـود تاب مکارمت این‌دولت نداشت بـا طالع نیك در ستیز افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبـان را به شکوه خداوند خویش آلوده می‌داشت. درینولا مکرر بعرض رسیدکـه هرچند عنایت و رعایت درحق او بیشتر می‌شودآن حق ناشناس درشکایت وآزردگی می‌افزاید معذالك نظر بـه مراحمهایی کـه درحق او به ظهورآمده مرا بـاور نمی‌افتاد تـا آنکه از مردم بی‌غرض کـه در محافل و مجالس حرفهای بی‌ادبانه ازو نسبت بـه من شنیده بودند استماع افتاد و بـه ثبوت پیوست. بنابرین به‌حضور طلبداشته سیاست فرمودم. مصرع: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.

چون قراولان به عرض رسانیدندکه درین نواحی ماده شیری می‌باشدکه‌متوطنان این حدود ازآسیب او در محنت وآزارند بـه فدائیخان حکـم شدکه حلقهای فیل همراه بـرده بیشه را محاصره نماید؛ وازپی او خود سوار شده به بیشه درآمدم بغایت جلد وچسپان بنظر درآمد. به یك‌زخم بندوق‌کارش تمام شد. روزی به‌نشاط شکارخوشوقت بودم. دراج سیاهی به بازگیرانده، فرمودم که درحضور حوصله‌اش را چاك نمایند از چینه‌دان او موش برآمدکه درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزای خاطرگشت‌که نای‌گلوی این بـه این تنگی موش درست را به چه طریق فروبرده‌ا بی‌اغراق اگر دیگری نقل می‌کرد تصدیق‌آن ممکن نبود چون خود دیده شده بنابر غرایب مرقوم‌گشت.

ششم ماه بهمن مذکور دارالملك دهلی معسکر اقبال‌گشت چون جگت سنگه پسرراجه باسو به اشارت بیدولت به‌کوهستان شمالی پنجاب‌که وطن اوست رفته پوزش انداخته صادق خان را به تنبه وتأدیب اوتعیین فرموده بـودم چنانچه در اوراق‌گذشته ثبت افتاد. دریـن ولا مادهوسنگه بـرادر خـود او را به‌جهت سرکوب او به خطاب راجه سرافراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم؛ وحکم شدکـه نـزد صادق خان [۳۰۷ ب] رفته بـرهم زن هنگامه

مفسدان بیعاقبت گردد. روزدیگر ازسواد شهرکوچ فرموده به‌سلیم کده‌نزول اقبال اتفاق افتاد. وچون خانه راجه‌کشن داس برسرراه واقع بود ومبالغه والحاح بسیارنمود حسب‌الالتماس او سایهٔ دولت برمنازل اوانداخته‌آن قدیم‌الخدمت راکامیاب این‌آرزو گردانیدم، وازپیشکشهای او قلیلی به‌جهت سرافرازی اوپایهٔ قبول یافت.

بیستم ازسلیم‌کده کوچ‌شد. سیدبهوه بخاری را به‌حکومت دهلی که وطن‌مألوف اوست والحق این خدمت را بیش‌ازین هم خوب سرکرده بلند پایگی بخشیدم.

آمـدن علـی محمد حاکمزاده تبت: درینوقت علی محمد پسرعلی رای حاکم تبت بفرموده پدر به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهرشدکه علی رای بـه این پسر خود نسبت محبت و تعلق مفرط داشت واز دیگر اولادگرامی‌تر می‌دید ومی‌خواست‌کـه اورا جانشین خود سازد وبنابراین محسود برادران‌گشت وآزردگیها درمیان آمده.ابدال پسر علی رای که رشیدترین اولاد اوست ازین غیرت وآزردگی به‌خان‌کاشغر متوسل شده‌آنها را حامی خود ساخت‌کـه چون علی رای بغایت پیرو منحنی شده اگر زمان مـوعود در رسید بـه حمایت والی‌کـاشغر حاکم ملك تبت شود و علی رای ازین توهم‌کـه مبادا برادران قصد اوکنند و در ملك او شورش افتـد مشارالیه را روانـه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که بـه حمایت و روایت اولیای دولت‌کارش رونـق و نظام پذیرد.

غره اسفند ارمذ ماه در نواحی پرگنه انباله منزل شد. لشکری پسر امام وردی‌کـه از بیدولت گریخته خـود را به خدمت فرزند سعادتمند شاه پرویز رسانیده بـود درین تاریخ به درگاه آمده آستان بوس نمود. عرضداشت آن فرزند و مهابت خان مشتمل بـر سفارش و مجرای خدمت عادلخان با نوشته‌ای‌که مشارالیه نزد مهابت خان فرستاده بـود و اظهار بندگی و دولتخواهی نموده به نظر درآورد. بـاز لشکری را نزد آن فرزنـد فرستاده خلعت با نادری تکمه مروارید بجهت شاهـزاده و خلعت بجهت مهابت خان و خان عالـم مرسل [۳۰۸ الف]گشت، به‌التماس‌آن فرزندفرمان استمالت‌مبنی برعنایت بیغایت به‌اسم عادل‌خان قلمی فرموده خلعت بانادری خاصه مرحمت شد؛ وحکم فرمودم‌که اگرصلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند.

پنجم ماه مذکور باغ سرهند محل نزول بارگاه‌جلال‌گشت درکنارآب بیاه صادقخان و مختارخان واسفندیار و راجه روپ چندگوالیاری و دیگر امراکه به‌کومك او مقرر بودنـد خاطر از ضبط و ربط‌کوهستان‌شمالی واپرداخته سعادت‌آستان‌بوس‌دریافتند. بالجمله جگت

سنگه به اشارت بیدولت خود را به کوهستان مذکور رسانیده بــه ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت؛ وچون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب جبال و کریوه‌های دشوار به‌سر برده به تاخت وتاراج رعایا وزیردستان و بال انداخت، تا آنکه صادق خان به‌آن حدود پیوست وبه مقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را بـه قید ضبط درآورده، استیصال آن بیسعادت را وجــه همت ساخت مشارالیه قلعهٔ مورا استحکام داده متحصن شد وهرگاه قابــو یافتی از آن محکمه برآمده، بافوجی ازبنده های پادشاهی جنگ گریز کردی تا آنکه آذوقه کمی کـرد و ازکمك ومدد دیگر زمینداران مأیوس گشت و سرافراز ساختن برادر خـرد موجب اضطرار ودلتنگی اوشد. ناگزیروسایل برانگیخته به‌خدمت نورجهان بیگم التجا آورد واظهارندامت وخجالت نمود. به‌استشفاع ایشان توسل جست و به جهت دلجویی وخاطرداری ایشان رقم عفو بر جرایلد عصیان اوکشیده آمد.

درین تاریخ عرایض متصدیان دکـن رسید کـه بیدولت بالعنت‌الله وداراب ودیگـر پروبال شکسته‌ای چند به حال تباه و روز سیاه ازسرحد قطب‌الملك گذشته بـه جانب اودیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار به حال او وهمراهان راه یافت وکس بسیاربه‌هنگام فرصت سروپا برهنه از جان دست شسته راه فــرار پیش‌گرفتند. ازجمله روزی میرزا محمد پسر افضلخان دیوان او با والده وعیال خود بــه وقت کوچ گریخت و چون خبربه بیدولت رسید جعفروخان قلی اوزبك وچندی دیگر ازمردم اعتمادی خود را به تعاقب اوفرستادکه اگر زنده توانند به دست آورد فبها، والا سر اورا بریده به حضور بیارند. نام برده‌ها به سرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده دراثنای [۳۰۸ ب] راه به او رسیدند. اوازین حادثه‌آگاهی یافته والده وعیال خود را بــه جانب جنگل برده پنهان کــرد و خود بامعدودی ازجوانان‌که اعتماد همراهی به‌آنها داشت مردانه پای همت افشرده به‌کمانداری ایستاد ظاهــراً جوی‌آبی وجهله هم درمیان بود. سید جعفر خواست‌که نزدیك آمده به تیتال و فریب او را از راه برد هرچند بـه ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود درو اثـر نکرد وجوابش بــه تیر جانستان حواله داشت وبغایت جنگ مردانه کــرد. خانقلــی و چندی دیگر از مردم بیدولت را به جهنم واصل ساخت و سید جعفر نیززخمی شد و خود بــه زخمهای کاری نقــد هستی درباخت لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی‌رمق ساخت و بعدازکشته شدن سر اورا بریده پیش بیدولت بردند.

چون بیدولت ازحوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت افضل خان را بجهت طلب کومك ومدد نزد عادلخان وعنبر فرستاده بازوبند بجهت عادلخان و اسب وفیل وشمشیرمرصع

برای عنبر مصحوب او فرستاده بود اول نزد عنبر می‌رسد و بعداز تبلیغ رسالت آنچه بیدولت به جهت او ارسال داشته بود پیش آرد. عنبر قبول نمی‌کند و می‌گوید که ما تابع عادلخان‌ایم و امروز عمده دنیاداران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت واظهار مطلب خود نمود، اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت می‌کنم و درآن صورت هرچه فرستاده‌اند می‌گیرم والاقلا. افضلخان نزد عادلخان می‌رود و اوبغایت بد پیش می‌آید و مدتها در بیرون شهر نگاه می‌دارد، و به حال او نمی‌پردازد، وانواع خواری می‌فرماید، وآنچه بیدولت به‌جهت او وعنبرفرستاده‌بود همه‌را غایبانه ازو طلب‌نموده متصرف می‌شود، و مشارالیه درآنجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده به روزسیاه می‌نشیند. القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستن منصوبهای درست راه دور و دراز طی نموده و خود را به بندرمچهلی پتن که به قطب‌الملك متعلق است رسانید وپیش‌از رسیدن خود به‌آن حوالی کس خود را نزد قطب‌الملك فرستاده [۳۰۹ الف] به انواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نموده، قطب‌الملك جزوی ازنقد وجنس به رسم اقامت فرستاده به میر سرحد خود نوشت که بدرقه شده از حدود متعلقه خویش بسلامت بگذارند، وجماعت غله فروشان وزمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که اردوی اوغله وسایر ضروریات می‌رسانیده باشند.

بیست وهفتم ماه مذکور غریب سانحه روی نمود. شب از شکارگاه مراجعت فرموده به اردو می‌آمدم. اتفاقا از جویی که سنگلاخ بسیار داشت وآبش تند می‌گذشت عبور واقع شد. یکی ازشربتچیان شکارکرك خوان طلایی‌که مشتمل برخوانچه وپنج پیاله با سرپوش در خریطه کرباسی نهاده وسرآن را بسته دردست داشت دروقت‌گذشتن پایش به سنگی می‌خورد و ازدستش می‌افتد. چون آب عمیق بود وسخت تند می‌رفت هرچند تفحص‌کردند و دست وپا زدند اثری ازآن ظاهرنشد روزدیگر حقیقت بعرض رسانیدند. جمعی ازملاحان و قراولان را حکم فرمودم که همانجا رفته باز از روی احتیاط و تفحص نمایند. شاید پیدا شود. اتفاقا در جایی‌که افتاده بود به دست آمد، وغریب‌ترآنکه اصلا زیر و بالا نشده و یك قطره آب درپیاله‌ها در نیامده بود. واین مقدمه نزدیك است به‌آن‌که چون هادی برمسند خلافت‌نشست انگشتر یاقوت از میراث پدر به دست هارون افتاده بود. خادمی را نزد هارون فرستاد وآن انگشتری را طلب داشت. قضا را درآن وقت هارون برلب دجله نشسته بود. چون خادم او ادای رسالت نمود هارون به خشم رفته، گفت‌که من خلافت را به تو روا داشتم تو یك انگشتری را به من روانداری از شدت غضب انگشتری را دردجله انداخت. بعداز چند ماه

که به حسب تقدیرهادی در گذشت و نوبت خلافت به هارون رسید به غواصان فرمود که به دجله درآمده، جایی که انگشتر انداخته‌ام تفحص نمایند ازاتفاقات طالع ودستیاری اقبال در غوطه اول انگشتری را یافته برآورد و به دست هارون داد.

درین ولا روزی در شکارگاه امام وردی قراول باشی دراجی بنظر درآورد که یك‌پای [۳۰۹ ب] او خار داشت وپای دیگـرش خار نداشت چـون در نرو‌ماده ما به‌الامتیاز همین خارست بطریق امتحان از من پرسید که این نراست یا ماده، بداهتاً گفتم که این ماده است. بعداز آن شکمش را پاره کردند چند بیضه پیشینه از شکمش برآمـد. جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استبعاد پرسیدند که بـه چه علامت دریافتید؟ گفتم کـه سروتوك مـاده نسبت به نر خرد می‌باشد و به تتبع و دیدن بسیار ملکه آن بهم رسیده از غرایب آنکه نای گلوی جمیع حیوانات که ترکان آن را حنق گویند از سرگردن تـا چینه دان یکی می‌باشد و از جرز به خلاف همه از سرگلو تـا چهارانگشت یك حنق است، باز دو شاخ شده بـه چینه دان پیوسته و از جایی که دو شاخ می‌شود سربند است گـره طوری به دست محسوس می‌گردد و از کلنگ عجیب‌تـر است. جنق او بطریق مـارپیچ از میان استخوان سینه‌گذشته تادمغازه رفته و ازآنجا بـازبرگشته بـه گلو پیوسته است. چـرز دو قسم می‌باشد. یکـی سیاه ابلق دوم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست. آنچه سیاه ابلق است نرست و هرچه بور است ماده، و دلیل برین آنکه از ابلق خصیه ظاهـر شد و از بوربیضه ومکرر امتحان نموده شد.

چون طبیعت من به ماهی رغبت تمام دارد واقسام ماهی خوب به جهت من می‌آرند بهتریـن ماهیهای هندوستان رو هـواست و از پس آن برین و هر دو پـولکدار می‌باشد و در شکل و شمایل نـزدیك یکدیکر، و هـرکس زود تفریق نمی‌توانـد کـرد. همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت کمیست و مگر صاحب ذایقهٔ عالی دریابد که لذت گوشت روهـو اندك بهتراست.

آغاز نوروز نوزدهم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و نهـم جمادی‌الاول سنه ۱۰۳۳ هـزاروسی وسه هجری بعداز گذشتن یك پهرو دو گهری از روزمذکور نیراعظم که عطیه بخش عالم است به بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی‌داشت. بنده‌های شایسته به اضافه منصب وازدیاد مراتب سربلندی [۳۱۰ الف] یافتند. احسن‌الله پسرخواجه‌ابوالحسن ازاصل واضافه به‌منصب هزاری وسیصد

سوار ممتاز گشت. محمد سعیدالله پسر احمد بیگ خان کابلی به هزاری وسیصد سوار سرافراز شد. میرشرف دیوان بیوتات وخواصخان هریك به منصب هزاری سر بلند گردیدند. سردارخان از کانگره آمده دولت زمین بوس دریافت.

درین ولا به یساول و اهل یساق حکم فرمودم که بعداز این در وقت سواری و بـر آمدن از دولتخانه آدم معیوب را از قسم کـور وگوش و بینی بریده پس مجذوم و انـواع بیمار نگذارند که به نظر درآید.

نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت. الله ویردی برادر امـام ویردی از پیش بیدولت گریخته، به درگاه آمد. به‌عنایت بیغایت سرافرازی یافت. چون خبر آمدن بیدولت بـه سرحد اودیسه به‌توا تر رسید فرمان به‌اسم شاهزاده ومهابت خان وامرایی که به‌کمك آن فرزندمقررند به تأکید صادر شدکـه خاطرازضبط ونسق آن صوبه پرداخته بزودی متوجه صوبـه الهآباد و بهار گردند. اگـر بـه حسب اتفاق صاحب صوبه بنگالـه پیش راه او را نتواند گرفت و قدم جرأت وجلادت پیش ننهد به صدمات افواج قاهره که در ظل رایت آن فرزند مقررند آواره دشت ناکامی گردد.

دردوم اردی‌بهشت ماه فرزند خان جهان را به صوب دارالخلافهٔ آگره رخصت فرمودم که درآن نواحی بوده منتظراشارت باشد. اگر به خدمتی حاجت افتد وحکم فرمایم به‌مقتضی وقت به‌عمل آورد. به مشارالیه خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید وشمشیرمرصع خاصه و به اصالتخان پسر او اسپ وخلعت عنایت شد.

درین‌تاریخ عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه دکن رسید. نوشته بود که حسب‌الحکم فرزند اقبالمند شاه پرویز همشیره راجه گجسنگه را در عقد ازدواج خـود درآورد. امید کـه قدمش به این دولت مبارك وفرخنده باد. ونیز مرقوم بود که ترکمان خان را از پتن طلبیده عزیزالله را به‌جای او مقرر فرمودند، وجان سپار خان نیز حسب الطلب آمده ملازمت نمود.

وقتیکه بیدولت ازآب برهانپور راه ادبارپیش‌گرفت، میرحسام‌الدین نظر برکردارزشت خود افگنده دربرهانپور [۳۱۰ ب] نیارست بـود. فرزندان را همراه گرفته بـه جانب دکن رخت ادبار کشید که درپناه عادلخان روزگار بسر برد. قضارا ازحوالی پیشترعبورواقع می‌شود جان سپارخان وقوف‌یافته جمعی را برسرراه می‌فرستد واورا بامتعلقان گرفته پیش مهابت‌خان می‌آورد. مهابت خان مقید ومحبوس داشته یـك لك روپیه ازنقد وجنس ازو گـرفته وتحصیل نموده جادورای‌و اودارام فیلان بیدولت راکه درقلعه ماهور گذاشته بود همراه‌گـرفته آورده شاهزاده را ملازمت نمود.

قاضی عبدالعزیزکه درحوالی دهلی از نزد بیدولت به‌جهت عرض مقاصد اوآمده بود اورا راه سخن سازی نداده وحواله مهابت خان نموده‌بودم و بعدازشکست وخرابی اومهابت خان ملازم خود ساخته بود. چون رابطه آشنایی قدیم بـه عادل خـان داشت وچند سال بـه وکالت خان جهان دربیجاپور بـود درین ولا مهابت خان باز اورا نـزد عادلخان بـه رسم حجابت فـرستاد ودنیاداران دکن کام ناکام به‌تقاضای وقت وبرآمـدکار منظورداشته اظهار بندگی ودولتخواهی نمودند. عنبر مقهورعلی شیرنامی ازمردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز وفروتنی ظاهرساخت. چنانچه به‌مهابت خان ازعالم نوکرعرضداشت نوشته قرار داده بودکه درديولگام آمده مهابت‌خان را ببیند وپسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته درخدمت فرزند اقبالمند بازدارد. مقارن این‌حال نوشته قاضی عبدالعزیزرسیدکه عادلخان ازصمیم قلب اختیار بندگی ودولتخواهی‌نموده قرارداده‌که ملامحمد لاری راکه وکیل مطلق ونفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات او را ملابابا می‌گویند و می‌نویسند با پنجهزار سوار فرستدکه پیوسته درخدمت بسر برد ومتعاقب رسیده دانند.

چون مکرر فرامین به تأکید صادر شده بودکـه آن فرزند بـه عزم استیصال بیدولت متوجه [۳۱۱ الف] اللهآباد وبهارگردد، دریتولا خبر رسیدکه با وجود ایام برسات و شدت باران به تاریخ ششم فروردین ماه آن فرزند با عساکر اقبال ازبرهانپورکوچ فرموده درلعل باغ منزل‌گزیـد، ومهابت خان تـا آمدن ملامحمد لاری در برهانپور توقف نمودکـه چون مشارالیه برسد خاطر ازنسق وضبط آن حدود پرداخته به اتفاق اوبه خدمت فرزنـد اقبالمند شتابد. لشکرخان وجادورای واودارام ودیگر بنده‌ها را مقررنمودکه به بالاگهات رفته درظفر نگرباشند. جان سپارخان را بـه دستورسابق رخصت فرمود. اسد خان معموری را به الچپور بازداشت منوچهرپسرشاهنوازخان را به جانهاپورتعیین نمود، (رضویخان را به‌تهانیسر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید.

درین تاریخ خبررسیدکه لشکری فرمان را به عادلخان رسانید و او شهررا آئین بسته چهارکروه استقبال نموده جهت فرمان وخلعت برآمده تسلیمات وسجدات بجای آورد.

دربیست ویکم سروپا بجهت فرزند داوربخش وخان اعظم وسیف خان مرحمت نموده فرستادم. مهابت خان را به حکومت وحراست لاهورسرافرازساخته خلعت وفیل عنایت نموده رخصت‌فرمودم. منصب اوچهارهزاری ذات وچهارهزار سوارحکم شد. ملتفت خان پسرمیرزا رستم به منصب هزاروپانصدی وسیصد سوارفرق عزت برافراخت.

روزی درشکار بعرض رسیدکه ماری سیاه کفچه ماردیگر را فروبرده به سوراخ در

آمده، فرمودم که آنجا را کنده مار را برآورند، بی‌اغراق کفچه ماری به این کلانی تا حال بنظردرنیامده بود. چون شکمش را چاك کردند کفچه ماری را که فروبرده بود درست برآمد. اگرچه ازقسم دیگربود اما درضخامت ودرازی اندك تفاوتی محسوس می‌شد.

درین ولا ازعرضداشت واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابت خان عارف پسرزاهد را سیاست فرموده اورا با دوپسردیگر محبوس [۳۱۱ ب] و مقید دارد. ظاهرا آن بی‌سعادت خون گرفته عرضداشتی به خط خاص خود به جنس به بیدولت نوشته ازجانب پدر وخود اظهار اخلاص ودولتخواهی وندامت وخجالت نموده بود. قضا را آن نوشته به دست مهابت خان می‌افتد عارف را به حضورخود طلبداشته نوشته را به اومی‌نماید. چون خود سجل به خون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد، ولاجرم او را سیاست فرموده پدروبرادرنش را محبوس گردانید.

غرهٔ خرداد به‌عرض رسید که شجاعت‌خان عرب درصوبه دکن به اجل‌طبیعی درگذشت. درین ولا ازعرضه داشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید. نوشته بود که بیدولت داخل ملك اودیسه گردید.

تفصیل این اجمال آنکه مابین سرحد اودیسه و دکن دربندی واقع است که ازیك طرف کوه بلند دارد و ازجانب دیگرجهلهٔدریاست و حاکم گلنکده در اینجا دربندی وحصاری ساخته به‌توپ وتفنگ استحکام داده، وعبورمردم بی‌اجازت واشارت قطب‌الملك ازآن دربند متصور ومیسرنیست. بیدولت به رهنمونی وبدرقهٔ قطب‌الملك ازینجا گذشته به ولایت اودیسه درآمد. قضا را درین وقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان برسر زمیندار کروهه رفته بود. ازسنوح این حادثه غریب که بی‌سابقه خبروآگاهی اتفاق افتاد متردد ومتحیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم بازداشته به موضع پپلی که حاکم نشین آن صوبه است آمده نسائی خود را همراه گرفته به مقام کتك که ازپپلی دوازده کروه به جانب بنگاله است شتافت وچون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن جمیعت وانتظام احوال نشد و استعداد جنگ بیدولت در خود نیافت و ازهمراهان چنانچه باید ایمن نبود ازکتك گذشته به بردوان که صالح برادرزاده آصف خان مرحوم جاگیردارآنجا بود رفت. درابتدا صالح استبعاد نموده تصدیق آمدن بیدولت نمی‌کند تا آنکه کتابت اعتماالله مشتمل بر استمالت او میرسد. صالح بردوان را محکم ساخته نشست وابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثرحیرت زده گشت. ناچار با وجود آنکه اکثری ازکومکیان وسپاه او دراطراف بلاد متفرق ومتلاشی بوده در اکبرنگر پایهٔ همت استوار نموده، به استحکام حصار وجمع آوردن سپاه ودلاسای رؤسای خیل وحشم

پرداخت، واسباب وآلات طعن وضرب ونبرد وحرب مهیا ساخت. درین ولا نشانی ازبدولت به او رسید. مضمون آنکه به حسب تقدیربربانی وسرنوشت آسمانی آنچه لایق به حال این دولت نبود ازکتم عدم به عالم ظهورجلوه‌گرشد. ازگردش روزگارکج رفتار واختلاف لیل ونهارگذار برین سمت اتفاق افتاد. اگرچه درنظرهمت مردانه قسمت ووسعت این‌ملك جولانگاهی بل‌پرگاهی بیش نیست، مدعا ازین رفیع تر ومطلب ازین عالی‌تراست لیکن چون برین سرزمین‌گذار افتاده سرسری نمی‌توان‌گذشت. اگر او را عزم رفتن درگاه پادشاه باشد دست تعرض ازدامن ناموس وخانمان اوکوتاه است به فراغ خاطر روانه‌گردد و اگرتوقف مصلحت خود می‌داند به هرگوشه‌که ازین ملك التماس نماید عطا می‌فرماییم. ابراهیم‌خان در جواب نوشت‌که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده‌اند امانت با سروجان همراه است.

ضمیمهٔ جهانگیر نامه

تألیف:

محمد هادی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقدمه

حمد وثنای بیحد وسپاس وستایش لاتحصی ولاتعد مریگانه پادشاهی را سزاست که ذات لازم البرکات اقلیم‌گشایان جهانگیر را باعث اطمینان خلق عالم و سبب انتظام دوام سلسله بنی‌آدم‌گردانیده، تا به تحریك تیغ آبدار وسنان شعله بار تعریك متمردان نابرخوردار تهلیك اقویا و اغنیای‌کفار فجار فرمایندکه از میامن سعی و اجتهاد بلیغ و افشاندن خون فاسد مفسدان به پلارك بیدریغ‌کار سلطنت نظام وحال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمیان درعهد راحت مهد او بسر بستر امن و امان استراحت نمایند. و نعمت و درود و صلوات نا محدود برحضرت خاتم‌النبیین و سیدالمرسلین که وجود عدیم المثالش جهت رواج دین متین مبعوث بود به سیف و سیاست عدالتش منزه و مبرا از شوائب میل و حیف. و سلام علی التواتر والدوام بر خلفای راشدین و جمیع ائمه معصومین سلام‌الله علیهم و اجمعین باد.

اما بعد چون خاطرشکسته این بی‌بضاعت خاکسار بیمقدار دلیل‌طریق نامرادی محمد‌هادی از اوان اهتزاز صباء صبا و اوایل نشو ونما الی یومنا هذاکه شصت مرحله ازسنین عمرطی کرده به علم تاریخ وفن سیر رغبت دارد وبر اکثرکتب اخبار وآثار انبیاء مرسلین وسلاطین حشمت آیین به دیده عبرت بین عبور ومرور کرده است، ازآن جمله حضرت جنت مکانی جهانگیرپادشاه‌که از اعاظم سلاطین نامدار تیموریه بهندوستان بوده و به شوکت و شهامت معروف، وبه سیاست وعدالت موصوف آمده، هژده ساله احوال فرمانروایی خود را به‌شرح وبسط تمام خود به‌قید تحریردرآورده وبه نظراین قاصررسیده چون ساده وبی‌تکلفانه نوشته است دل‌پسند ومرغوب‌گردید وبه خط بد خویش دررشته تحریر کشید درآن وقت بخاطرناقص رسیدکه چون لب‌تشنگان بادیه اخبار به‌این مقام رسند ازته جرعه زلال حکایت

ماضیه متمتع نگردند وتشنه استماع آن باشند. بناء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تاآخر ایام حیات آن خسروجم جاه ازچند نسخه معتبرجمع وتالیف نموده به اتمام رسانید. چون خود ازتاریخ ابتدای جلوس تحریر احوال فرموده‌اند راقم ازبدو ولادت تا روزجلوس بر اورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق ومستزاد نسخه اصل جهت تکمله کتاب گردانید. ومن الله الاعانت والتوفیق.

ذکر اسامی آبای حضرت جنت‌مکانی: القاب واسامی گرامی آبای عظام واجداد کرام حضرت شاه جنت‌مکانی باین ترتیب است: ابوالمظفر نورالدین محمدجهانگیر بن جلال‌الدین محمد اکبر بن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب‌الدین صاحب قران امیر تیمور گورگان.

ذکر ولادت حضرت جنت مکانی: چون حضرت عرش آشیانی بجهت بقای کارخانه سلطنت وجهانبانی همواره ازدرگاه ایزد جهان آفرین خلفی که شایستهٔ افسرو اورنگ مسند آرای دانش وفرهنگ باشد مسألت می‌نمودند وباطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیلهٔ این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می‌بودند، تا آنکه بعضی از ایستادهای پایهٔ سریرخلافت مصیر معروضداشتندکه شیخ سلیم نام درویشی که در صفای ظاهر وباطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و بنفس گیرا و اجابت دعا مشهور، و از روی نسبت به هفت واسطه به شیخ فرید شکر گنج می‌رسد درقصبه سیکری که دوازده کروهی دارالخلافهٔ اکبرآباد واقع است می‌باشد، اگر این آرزوی گرامی حضرت با او درمیان نهند امیدکه نهال مراد به آبیاری دعای اوبرومندگردد و چهرهٔ مقصود درآینهٔ ظهور رونماید. لاجرم آن حضرت به منزل شیخ رفته به صدق نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند، و شیخ روشن ضمیرآگاه دل پادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت جاوید رسانید. عرش آشیانی فرمودندکه من نذر نمودم که آن فرزند را به دامن تربیت شما اندازم، باشدکه بتأئیدات ظاهری وباطنی شما بهدولت بزرگی وبزرگی دولت برسد. شیخ قبول نموده برزبان گذرانیدکه مبارك باشد ما هم آن نونهال دولت واقبال را هم نام خود ساختیم.

ازآنجاکه ازصدق نیت ورسوخ اعتقاد بود دراندك مدتی شجره‌امید به ثمرهٔ خواهش بارورشد. چون هنگام وضع حمل نزدیك رسید والده ما جده حضرت‌شاه جنت مکانی را از کمال عقیدت وفرط اخلاص به خانهٔ شیخ فریستادند درآن مکان میمنت نشانروزچهارشنبه

هفدهم ربیع‌الاول سال نهصدو هفتاد وهفت هجری بطالع میزان درموضع فتحپور بمنزل شیخ سلیم آن آفتاب آسمان جاه وجلال طلوع فرمود. این نوید روح افزا وبشارت نشاط آرا در دارالخلافه اکبرآباد بـه سمع حضرت عرش آشیانی رسید. جشن عالی وطوی عظیم ترتیب یافت وبه استماع این مژده خرمن خرمن زرنثارشد، وبه جهت ادای شکر این موهبت، حکم اطلاق جمیع زندانیان‌که درقلاع ومداین بودند شرف ارتفاع یافت، وبه موجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت وجهانگیری را سلطان سلیم نام‌گذاشتند.

اگرچه فضلا وشعرا درتاریج ولادت اقدس مضامین غریب ومعانی عجیب یافته قصاید غرا درسلك نظم‌کشیدند، ازآنجمله یکی «درشهوارلجه اکبر» ودیگـری «گوهـردرج اکبر شاهی» یافته اما خواجـه حسین هـروی ازقدرت طبع وحدت فهم قصیده‌ای گفته‌که‌کارنامه سخنوران‌توان دانست. مصراع اول هربیت تاریخ جلوس‌آن‌حضرت‌است ودوم‌تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی وبالزام این دوکارمشکل بـه معانی رنگین وتازگی الفاظ آراسته و این چند بیت ازآن قصیده است‌که به تحریردرمی‌آورد.

من‌النوادرالتاریخ

لله الحمد ازپـی جاه و جلال شهریار
گوهـر مجـد محیط عدل آمـد برکنار

طایری ازآسمان جاه وجود آمد فـرود
کوکبی از عزت و از ناز گـردید آشکار

گلبنی زینگونه بنمودند بـر دور چمن
لاله‌ای زینگونه بگشود از میان لاله زار

شاد شد دلها کـه باز ازآسمان عدل و داد
باز دلها زنده شد کـز مهر ایام بهار

آن هلال برج قدر و جاه وجود آمد برون
وان نهال آرزوی جان شه آمد بـه بار

شاه اقلیم وفا سلطان ایـوان صفـا
شمع جمع بیدلان کـام دل امیدوار

عادل کامـل محمد اکبر صاحبقـران
پادشاه نامـدار و کامجـوی کامگار

کامل دانای قابل اعـدل شاهان دهـر
عادل اعلای عاقـل بـی عدیل روزگار

سایهٔ لطف‌الـه آن لایـق تاج و نگین
پادشاه دین پناه آن عادل عالم مـدار

مجلس وی راسمای چارمین دان عود سوز
موکب وی را سماك رامح آمـد نیزه دار

نیر برج وجود و گوهر دریای جـود
از هوای اوج دلها شاهبازجـان شکار

پادشاها سلك لـولـوی نفیس آورده‌ام
هدیهٔ از کان گرامی بازجوی و گوشدار

کس ندار هدیه‌ای زین به اگر داردکسی
هرکه دارد گوییا چیزی کـه دارد گوییار

مصرع اول زدی سال جلـوس پادشاه
از دوم مولـود نوردیدهٔ عالم بـرآر

تا بود باقـی حساب روزهای مـاه و سال دان حساب ازسال وماه وروز دوران پایدار
شاه ما پاینده باد و باقـی آن شهزاده هـم روزهـای بیحساب و سالهای بیشمـار

حرکت حضرت عرش آشیانی پیاده پا، جهت زیارت و شکرگزاری ولادت فرزند به جانب اجمیر:

چون غنچهٔ مراد ازگلبن امید شگفت و شاهد مقصود ازنهان خانه خواهش قدم بجلوه گاه شهود نهاد به شکرانهٔ آن عرش‌آشیانی به تاریخ دوازدهم شعبان سال ولادت ازاکبرآباد عازم زیارت روضه منوره خواجـه معین الدین چشتی سنجزی قـدس سره شده پیاده متوجـه اجمیرگشتند ومسافت منزل دوازده کروه مقررشد. روز هفدهم بروضه منوره معلیه ورود سعادت اتفاق افتاد. جبین اخلاص برآن آستان سوده مراسم زیارت و لوازم عبارت بتقدیم رسانیدند وبخیرات مبرات پرداخته، کشتزار معتکفـان حـواشی آن روضه قدسیه را برشحاب سحاب کرامت سیراب گردانیدند.

حقیقت وطن و نسب حضرت خواجـه معین الـدین چشتی سنجری:

اکنون مجملی از محامد ذات ومناقب صفات خواجه‌بزرگوارنگاشته کلك بیان میگردد: مولد آنجناب سیستان است وازین جهت ایشان را سجزی نویسندکه معرب سگزی است . درپانزده سالگی خواجه والد بزرگوار اوکه خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت نمودند واز میامن نظـر دوربین شیخ ابراهیم مجذوب قندزی درد طلب دامنگیرهمت خواجه شد. قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند وبخارا شتافتند وچندی باکتساب علوم رسمیه پـرداختند و از آنجا بـه خراسان رفته درآن سرزمین نشو ونما یافتند و در هارونکـه توابع نیشابور است بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت به دامن سعادت آورده، بیست سال درصحبت شریفش ریاضت شاقه کشیدند و بهاشارت شیخ سفرهـا وغربتها پیشنهاد همت ساخته به‌خدمت‌بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم‌الدین‌کبری ودیگرمشایخ عظام واولیای کرام رسیده، بزور بازوی فطرت‌کمند طلب به‌کنگرهٔ مراد انداختند وخدمت خواجه بـه دو واسطه به شیخ مودود چشتی می‌رسد وبه هشت واسطه به شیخ ابراهیم ادهم، و قبل‌از آمدن سلطان معزالدین سام درحد رای پتهورا به رخصت پیرخود به هند آمدند ودر اجمیر اقامت کردند وخواجه قطب‌الدین اوشی درمـاه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابواللیث سمرقندی به حضور شیـخ شهاب الدین سهـروردی و شیـخ اوحدالدیـن کـرمانی بارادت خواجه معین الدین فایز گشته‌انـد و شیخ فریـد شکرگنج که در پتن پنجاب آسوده‌اند مرید خواجـه قطب الدین انـد و شیخ‌نظام الدیـن اولیا پیر امیرخسرو

دست ارادت به شیخ فرید شکرگنج داده‌اند وسلسله چشتیه بخواجه منتهی میشود.

القصه درساعت خبر اشاعت عنان توجه بدارالملك‌دهلی انعطاف یافت که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیای عظام ومشایخ کرام که در آن مصر کـرامت آسوده‌اند نیز فرمایند و بعداز طی منازل وقطع مراحل دررمضان سال مذکور موکب اقبال به‌آن سعادت‌گاه ورود اجلال فرمود ورسوم زیارت مراقـد متبرکه وطواف مزار قابض الانوار جنت آشیانی انارالله برهانه بتقدیم رسید. آنگاه نهضت عالی بصوب مستقرالخلافت اتفاق افتاد ودرششم ذیقعده بدارالخلافه اکبرآباد نزول اقبال رویداد. چون ولادت فیض‌افادت حضرت جهانگیری درسیکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن مـوضع را بـرخود مبارك دانسته درآن سرزمین طرح اقامت انداختند.

اساس شهرعظیم در فتحپور واجتماع خلقی کثیر ازنزدیك و دور:

در اواسط ماه ربیع‌الاول نهصد وهفتاد ونـه هجری حکم گیتی مطاع بتاسیس حصاری والا و عمارات دلگشا شرف ارتفاع یافت. و جمیع امـرای عظام و ملتزمان رکـاب نصرت اعتصام درخور مرتبه و حالت خویش منازل اساس‌کردنـد و بـاندك فـرصتی شهری عظیم درنهایت آراستگی برروی‌کارآمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین واسواق درکمال نفاست وتکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب‌گشت وانـواع بساتین بهشت آئین باعث طراوت ونضارت آن عشرتگاه شده بـه فتح پور سمت اشتهارگرفت و بعداز نزول اجلال در آن قصر اقبال از مقال این نام میمنت فـرجام فتوحـات عظیمه قرین روزگار خجسته آثـار شهریار معدلت‌کردار گردید. و در همین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانـی جشن تطهیر حضرت شاهنشاهی اراسته ابواب خرمی بـر روی روزگار گشودنـد. و روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر آن قدسی طینت والا گوهر را پذیرای عشرت فرمودنـد. و چون عمـر گرامی بچهارسال وچهارماه وچهارروزپیوست بقانون دانشوران باستانی وآئین دقیقه شناسان آسمانی درساعت مسعود یعنی روزچهارشنبه بیست ودوم رجب سال نهصد وهشتاد ویـك آن مظهرعواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند وجشنهای دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سواد خوان رموز انفس وآفاقی به نقاوهٔ دودمان فضل وکمال صدرنشین مسند افاضت و افضال مولانـا میرکلان هـروی کـه بسلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت وقطب‌الدین محمدخان آنکه بخدمت اتالیقی این برگزیده دین و دولت خلعت و امتیازپوشید وچون او بحراست سرحد نامـزد شد میرزا خانخانان را شایسته این منصب عالی دانسته عزافتخار بخشیدند.

تفویض منصب ده هزاری ذات وسوار به شاهزاده نامدار: درسال نهصد وهشتاد وپنج منصب ده هزاری ذات وسوار ارزانی فرمودند وبه زبان گوهر آمودگذشت که نظر بروفور رضاجوئی ونیك سیرتی وبیدار دلی وبردباری تمامی جنود سماوی اعتصام به آن نونهال دولت وابستگی دارد.

عقد فرمودن صبیه راجه بهگوانداس زمیندار انبیر بحضرت جهانگیر:
چون عمرهمایون به پانزده سالگی رسید صبیه قدسیه راجه بهگوانداس راکه از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود ودر زمره راجهای نامدار بمزید شوکت واعتبار اختصاص داشت به جهت آن حضرت خواستگاری نمودند و دولتخانه خاص وعام را آیین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند، وبه‌تاریخ پنجم اسفدار هرماه الهی سال نهصد ونود و دوهجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی به ورود مقدم اقبال توام منزل راجه را پایه آسمانی بخشیدند وآن بانوی حجله عفت وعصمت را بگوهریکتایی خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امتزاج بسته به‌دولتسرای جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی‌درخور این‌نسبت که افتخاراسلاف‌واخلاف اوست‌سرانجام‌داد و بجمیع شاهزاده‌های عالیقدروهر یکی ازحضرات عالیات ضیافتهای لایق فرستاد ومنصبداران واحدیان و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده خلعتها داد و بایـن سعادت افتخار جاوید اندوخت.

عقد فرمودن شاهزاده نامدار را باصبیه راجه اودیسنگه ولد مالدیو راجه ماروار: ودرنهصد ونود وچهار هجری حضرت شاهنشاهی را به دختر راجه‌اودیسنگه که به اصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجه های هند ممتاز بـود نامزد ساختند.
مصرع

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت به منزل راجه تشریف بسرده عقد ازدواج سعادت مناج بستند و برروی روزگار در عشرت کامرانی گشادند وراجه اودیسنگه پسرراجه مالدیو است که ازراجه های معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکراو به هشتاد هزارسوار رسیده اگرچه راناسانکا که باحضرت فردوس مکانی انارالله برهانه مصاف داده در دولت وحشمت عدیل ونظیر را ومالدیو بوده لیکن بـه حسب وسعت ملك وكثرت لشکرراو مالدیو فزونی داشت چنانچه مکرسرداران لشکر او را بارانا سانگا مبارزتها اتفاق افتاده و هربار آثار غلبه وتسلط ازآن جانب روی نمود.

ولادت سلطان النسا بیگم وسلطان خسرو از صبیه راجه بهگوانداس: همدرین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بعرصه وجود آمد و موسوم بسلطان النسا بیگم گشت. و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنج هجری هم از دختر راجه بهگوانداس پسری تولد شد حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام‌کردند.

ولادت سلطان پرویز از دختر خواجه حسن عم زین خان: نوزدهم آبان سنه نهصد ونودوهفت هجری درمشکوی اقبال ازبطن دخترخواجه حسن عم زین‌خان فرزندی دیگر بربساط وجود قدم نهاد سلطان پرویز نام گذاشتند.

ولادت بهار بانو بیگم از صبیه راجه کیسوداس: دربیست سیوم شهربور سال ۹۹۸ ازدخترراجه‌کیسوداس راتهور صبیه بوجود آمد بهاربانوبیگم نام‌کردند.

ولادت پادشاهزاده خرم حضرت شاه جهان از صبیه راجه اودیسنگه راتهور: سلخ شهرربیع‌الاول سنه‌هزارهجری بعداز انقضای پنج‌ساعت دوازده‌دقیقه ازشب پنجشنبه‌که درعهددولت‌جهانگیری بمبارك‌شنبه اشتهاریافته به‌طالع‌میزان به‌حساب‌اخترشناسان فرس، و سنبله به‌شمار منجمان هند در دارالخلافۀلاهور اختربرج خلافت ازبطن صبیه قدسیه راجه‌اودیسنگه قدم براورنگ وجود نهاد وتاریخ ولادت‌اشرف حامله چندین‌بشارت است‌آن جمله درین ماه مبارك تولد حضرت خیرالبشر صلوات‌الله وسلامه وعلیه اتفاق افتاد، و این موافقت ازمساعدت اقبال است وبه استشارسنت الهی‌که برسرهر هزارسال ازعالم جهانبانی بوجود آیدکه به معاونت توفیق ازل رسوم مذموم بغی وجهالت ازعرصۀ جهان براندازد. چنانچه قبل ازین پانصد وشصت وپنج سال رموز شناس اسرار یزدانی افضل الدین حکیم خاقانی ازطلوع این کوکب اقبال خبرداده و از محرومی دریافت وخبری نایافت‌آنوقت رباعی برصفحۀ روزگار یادگارگذاشته.

رباعی

گویند که هر هزار سال عالم — آید به جهان اهل‌کمالی محرم
آمد زین پیش و ما نزاده زعدم — آید پس ازین ومافرو رفته بغم

روزسیوم ازولادت اقدس حضرت عرش آشیانی بدولتسرای جهانگیری تشریف برده دیده را بجمال جهان افروز اوروشنی افزودند و درآن محفل جشن عظیم ترتیب یافته بودکه چشم روزگار ازمشاهده آن سرمه حیرت میکشید وچون قدم میمنت لزوم سبب خرمی ونشاط جد بزرگوارگردید به الهام غیبی بسلطان خرم موسوم فرمودند.

احوال عبدالله خان بهادر فیروزجنگ: ازوقایع این ایام آمدن خواجه‌عبدالله است به درگاه حضرت جهانگیری. آبای خواجه ازسادات کیارانـد وجـد چهارم ایشان قدوهٔ ارباب وجد وحال امیرسید عاشق است که احوال ایشان در کتب حبیب‌السیر ورشحات مرقوم شده، و والدهٔ خواجه خواهرخواجهٔ حسن نقشبندیست کـه نجیب النسا بیگم همشیره حضرت عرش آشیانی را در حباله نکاح داشت، خواجه در سال هزار با دو برادر خـود خواجه یادگار وخواجه برخوردار از ولایت حصارآمده ملازمت حضرت عـرش آشیانی دریافتند. آن حضرت فراخور حال هریك منصب عنایت نموده تعینات صوبهٔ دکن فرمودند وچون بشیر خواجه قرابتی داشتند حکم شد که درخدمات پادشاهی رفیق او باشند، واین‌والا نژادان به دکن رسیده هرجا کاری وترددی پیش آمد مراسم مردانگی وجانسپاری بدتقدیم رسانیدند، وجوهر خود را دلنشین همگنان ساختند. وچون بازهمت بلند پرواز و انـدیشهٔ ترقی مراتب، دور ودراز بـود متوجه آستان جهانگیری شده درسنه هزار و سه بـه خدمت پیوستند، ورفته رفته به جوهرشناسی وقدردانی آن حضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند. چون درسال هزاروهفت هجری ازعرایض دولتخواهان به وضوح پیوست کـه تسخیر ملك دکن بی نهضت جهانگشای حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست به تاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را به مهم رانا معه راجه مانسنگه وغیره امرا: صوبه اجمیرا تیمنا و تبرکا به تیول حضرت جهانگیری مقرر فرموده راجه مانسنگه و شاه قلیخان محـرم وبسیاری از امـرا درملازمت آن حضرت تعیین نمـوده درهمین ساعت مسعود به برکندن بیخ فساد راناشرف رخصت ارزانـی داشتند و غـرض ازاختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالك دور دست نهضت می‌فرماید هم مسند خلافت ازشاهزاده ولیعهد خالی نباشد و هـم حدود متعلقهٔ رانا پـی سپر عساکرکیوان شکوه گردد واگر چـه راجه مانسنگه به خدمت حضرت جهانگیری دستوری یافت اما بهاالتماس او بنگاله بدستور سابق به تیول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که خود درملازمت حضرت شاهی بـاشد و فرزندان وگماشتگان او سربراهی وپاسبانی بنگاله نمایند. وجگت سنگه پسر کلان خـود را به نگاهبانی آن ملك دستوری داد و درهمان نزدیکی جگت سنگه را سفر ناگریز پیش آمد و راجه پسر او مهاسنگه را جانشین خود ساخته ساخته به سرکردگی بنگالا فرستاد. و چون خطه اجمیر مخیم سرادقات گردیـد افواج بحر امواج وسپاه نصرت پناده بـه استقبال

رانا دستوری یافتند، و بعد از یکچندی خود نیز سیرکنان وشکار افکنان تا اودیپور نهضت فرمودند، وآن آشفته رای بیراهه رو ازکوهستان برآمده چند جا را تاخت و چون مبارزان لشکرفیروزی اثر ازپی او شتافتند باز سراسیمه خود را به شعاب جبال انداخت وحدود متعلقه او لکد کوب عساکر اقبال گردید، وبسیاری ازکفار شقاوت آثار در آن عرصهٔ کارزار برخاك هلاك افتادند، وزن و فرزند آنها به اسیری رفت، درینوقت خبر شورش بنگالا وشکست مهاسنگه به عرض رسید.

فوت والده سلطان پرویز: درپانزدهم تیرسال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم علوی شتافت وپردگیان حریم خلافت را به غم انداخت.

چون خوشامدگویان واقعه طلب‌گاه و بیگاه چنان وامی‌نمودندکه حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغولند ویکایك آن ملك رانا گشوده برگشتن ازعزیمت پادشاهانه دور است اگر درین وقت‌حضرت‌برگردند وپرگنات آنروی آب اکبرآباد راکه به‌معموری وسیر حاصلی اشتهار دارد بگیرند از محال رشد وشمایل عزت دور نخواهد بو و نیز فرو نشستن غبار شورشی‌که بتازگی دربنگالا ارتفاع یافته بود بی راجه مانسنگه صورت نمی‌بست راجه برگشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده شد ناگزیر مهم رانا به انجام نارسانیده به طرف اکبرآباد برگردیدند. قلیج خان‌که حراست آن قلعه‌آسمان سای بدو مفوض بود ازصدق اخلاص وفزونی عقیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافت، وبعضی بنگاله طلبان شورش انگیز به اغراق و مبالغه عرض نمودندکه اگرقلیج خان را به دست آورندگرفتن قلعه اکبرآبادکه به دفاین و خزاین مالا مالست بسهولت میسر می‌گردد. چون فتنه مخالفت هنوز سربربالین مدارا داشت حضرت‌شاهی سخن ظاهربینان را به سمع قبول جانداده به خان مذکور دستوری فرمودند تا به قلعه درآمد وبه نفس همایون ازآب‌گذشته به جانب‌الله‌آباد متوجه‌گشتند.

مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش‌آشیانی‌که در قلعه اکبرآباد بودند برهویدج عزت نشسته روان‌شدند تا آن خلف الصدق خلافت درةالتاج سلطنت را ازین عزیمت مانع آیند وحضرت شاهی ازین معنی آگاهی یافته‌پیش از آنکه‌مریم مکانی‌برسند سواری‌کشتی اختیار نموده به سرعت تمام به جانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آزرده خاطر به قلعه برگردیدند. به تاریخ غرهٔ صفر سنه هزارونه نزول رایات ظفر آیات در قلعه اکبرآباد اتفاق افتاد. و اکثرجاهاکه آن روی آب اکبرآباد بود به دست آورده به ملازمان خود جاگیر دادند. ازآنجمله صوبهٔ بهار را به‌شیخ خوبو مخاطب به‌قطب‌الدین خان‌کوکلتاش عنایت نمودند وسرکار جونپور را به لاله بیگ مرحمت‌کردند، وسرکارکالپی را به بیم

بهادر کرامت فرمودند، ونام‌بردگان را به محال متعلقه دستوری دادند وازرای کهنوردیوان سی لك روپیه خزانه‌که ازحاصل خالصات صوبه بهار فراهم آورده بودگرفتند.

رسیدن محمد شریف ازحضور اعلی و تصرف‌نمودن‌آن بیوفا درمزاج شاهزاده والاگهر: چون این وقایـع مکرر و متوالی بـه عرض عرش آشیانی رسید از وسعت حوصله و قوت بردباری نهایت دلبستگی که به آن جانشین خلافت داشتند اصلا ازجا نیامدند وشریف پسر عبدالصمد شیرین قلم راکه ازخدمتگاران حضور بود وبه خدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت بـا فرمـان عطوفت نشان مشتمل بـر نصایح گرانمایه وطلب حضور فرستادند. چون فرمان مـرحمت عنوان رسید آداب استقبال و لـوازم تعظیم واجلال بتقدیـم رسانیده خواستند که روانهٔ ملازمت شوند، لیکن بنا بر ملاحظه‌ای دور ودراز، این معنی را در توقف انداختند وشریف رانگاهداشته دستوری معاودت نداده اوبـه چاپلوسی وخوش آمـد گویی‌درمزاج اقدس جاکرده درانداك مدتی وکیل السلطنه شد وحضرت عرش آشیانـی فـرو نشاندن فتنه خانه خیز را اهم دانسته دل ازگشایش ملك دکن که نزدیك بکار شده بـود بـر گرفتند، وبه تاریخ پانزدهم اردی‌بهشت هزارونه هجری کارسازی آن ملك را به مردانگی و کاردانی خانخانان سپه سالاروسزاولی وجانسپاری علامی شیخ ابوالفضل باز گذاشته، به‌صوب دارالخلافهٔ اکبرآباد عنان مراجعت‌گردانیدند وبه تاریخ بیستم امرداد سال مذکور به‌آن مصر دولت واقبال نزول اجلال فرمودند، ودرین ایام حضرت شاهی خواجه عبدالله را بـه خطاب عبدالله خان نامور ساختند.

توجه حضرت شاهی از اللهآباد به صوب اکبرآباد وبـرگشتن از راه جهت رفع فساد وفتنه: در شهورسنه هزارووده هجری که رایت آسمان سای عرش‌آشیانی در دارلخلافهٔ آگره بود حضرت جهانگیرباسی‌هزاروده سوارآماده پیکار وفیلان نامدارروانهٔ دارالخلافه‌گشتند. اگرچه درظاهر اراده دریافت حضور والد ماجد بازمی‌نمودند اما درباطن اندیشهٔ دیگرکه ازلوازم سلطنت پژوهـی وملك جوییست مرکوز خاطر خورشید مناظر بـود چون خبرتوجه موکب ظفر قرین بـه این آیین به‌عرض حضرت عرش‌آشیانی رسید مسرت و انبساطی‌که ازرسیدن آن قرةالعین داشتند، بـه وحشت و تفرقه بدل شد و بعضی از امراکـه سخنان نفاق آمیز ازآن درةالتاج سلطنت به سمع آن حضرت می‌رسانیدنـد و بـواهمه دراز افتادند خصوصا جعفربیگ آصف خان کـه خدمت دیوانی داشت ازبیم هرزه درایی وبیصرفه گویی نزدیك بـه آن رسیدکـه قالب تهی‌کند. و چون موکب شاهی در قصبهٔ اتاواکـه در جاگیرخان مذکور بود نزول اجلال فرمودندلعلی گرانبها مصحوب یکی از معتمدان خود به

رسم پیشکش فرستاد.

در این اثنا فرمان قضا جریان صدور یافت که آمدن آن عزیز با لشکر انبوه و فیلان کوه‌شکوه خاطرمهر ناظر را به اندیشهٔ دیگر رهنمونی می‌کند. آمدن پسر به خانهٔ پدر به این شوکت و حشم رسمی نیست که از آن خلف الصدق به روی کار آمده اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجری او شد مردم را به محال جاگیررخصت نموده، جریده به خدمت شتابد و اگرشائبه توهم باقیست ومنشور مطمئن خاطرنیست عنان معاودت به الله‌آباد معطوف دارد، وهرگاه نقوش توهم وتفرقه ازحواشی خاطرآن فرزند ز دوده شود به ملازمت شتابد.

چون مثال واجب الامتثال به حضرت شاهی رسید متحیر و اندیشه مندگشت و در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم اخلاص رقم‌گردانیده به پایه سریرخلافت مسیر ارسال فرمودند. مضمون‌آنکه این فرزند با جهان جهان اشتیاق وآرزومندی احرام‌کعبه مقصود بسته می‌خواست درین زودی سعادت آستانبوس دریابد در اتاوه فرمان رسیدکه قدم جرأت پیش ننهاده به الله‌آباد معاودت نماید. عجب‌که اخلاص این نیازمند درباطن آن حضرت اثرنکرده ومشتی فتنه سرشت‌آن خدای مجازی را درحق این بنده حقیقی بدگمان ساختند، وروزی چند این مرید را ازسعادت خدمت محروم ساختند امیدکه صدق باطن این نیازمند درمرآت خاطر غیب ناظرپرتو افکند.

معاودت حضرت شاهی از اتاوه به جانب الله آباد: آنگاه روزی چند در اتاوه توقف نموده کوس معاودت به صوب الله آباد بلند آوازه ساختند. مقارن آن فرمان شد که صوبهٔ بنگاله و اودیسه به جاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم. کسان خود را فرستاده متصرف‌گردد. حضرت شاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بدانصوب ندیده عذر های دلپذیر معروض داشتند. چون به بلده الله آباد نزول سعادت ارزانی فرموده آنچه از لوازم سلطنت ومخصوص فرمان روایان والا شکوهست به روی‌کارآمد و ملازمان درگاه خطاب خانی وسلطانی یافتند.

ذکر قتل شیخ ابوالفضل: از وقایع این ایام کشته شدن علامی شیخ ابوالفضل است. اگرچه او از شیخزاده های هندوستان بود لیکن در خرد خرده دان و طبیعت دقیقه‌سنج نشاء یونانی درسر داشت و در تهذیب اخلاق و آداب ذاتی خدمت ملوك قصب‌السبق‌از اقران ربوده بود. بالجمله چون آیات ناسازگاری حضرت شاهی بر روی روز افتاد و همگی ملتزمان بارگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت اندیشی به جانب آن سربسر

آرای سلطنت گراییدند، ازآنجا که آن‌حضرت شیخ را با خود یکرنگ وبا حضرت شاهی یك رو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبد الرحمن در دکن گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد.

چون خبرطلب او به عرض شاهی رسید بیقین وجزم دانستند که اگرشیخ نزدآن حضرت رسد بترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او در میان کار باشد رفتن ما به درگاه حضرت شاهنشاهی صورت نخواهد بست، و درین صورت علاج واقعه پیش‌از وقوع باید کرد. به این اندیشه صائب راجه نرسنگدیو راکه به جمعیت ومردانگی دراقران خود امتیاز داشت، ووطن او برسرراه بود به استیصال شیخ گماشتند و او دل به این کار بسته، درکمین فرصت نشست. وچون شیخ به سرای بسرکه درده گروهی گوالیا واقع است رسید، راجه با جمعیت بسیارازسوارو پیاده شیخ‌را با چندی ازخدمتگاران که همراه داشت گردگرفت، وشیخ ننگ گریختن را اگرچه ممکن بود برخود نپسندید وتن به مردن داده، به قتل رسید. و راجه سراورا به الله آباد فرستاد. اگرچه ازکشتن شیخ خاطر اقدسی مظاهر عرش آشیانی به آزردگی فراوان و تفرقه بیکران در افتاد،امااز‌ین‌کارنامه دلیری ومردانگی حضرت شاهی به ملاحظه درآمد عزیمت آستانبوسی درگاه پدر بزرگوار نمودند، ورفته رفته‌آن کدورتها به صفا مبدل‌گشت. چنانچه بجای خود رقمزده کلك وقایع نگار خواهد شد.

فرستادن سلطان سلیمه بیگم را جهت استمالت و دلجوئی و آوردن حضرت شاهی را از الله‌آباد: چون آن والاگهر اکلیل خلافت از واقعهٔ شیخ ابوالفضل بغایت محجوب شدند، حضرت عرش آشیانی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستاده تا به نوازشهای پادشاهانه دلجوئی نموده، و ازحجاب برآورده، به ملازمت بیارند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسپ خاصه عنایت فرمودند ومصحوب بیگم ارسال داشتند. وچون بیگم به دو منزلی از الله آباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند، وسجدات مراحل بیکران حضرت عرش آشیانی به تقدیم رسانیده، به تجمل تمام درخدمت بیگم به شهر معاودت فرمودند. ومهد علیا آن مسرت‌القاب را بنوید عواطف گوناگون امیدوارساخته، رنگ توهمات ازمرآت خاطر زدودند، وحضرت شاهی درمرافقت والدهٔ معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه‌گشته چون به حوالی دارالخلافهٔ اکبرآباد رسیدند عرضداشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال داشتند. مضمون آنکه چون آن خداوند حقیقی و مجازی رقم

عفو بـردامـن تقصیرات ایـن بنده کشیده‌انـد امیدوار است که از حضرت مریـم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اقدس مشرف سازند تا رفـع توهمات ایـن فدوی گردد و حکم شود کـه منجمان حضور اختیار ساعت سجود نماید.

بعد از رسیدن ایـن عریضه حضرت عرش آشیانی بـه دولتخانهٔ والدهٔ ماجده خـود شتافته التماس شاهی را به عرض آن عفت مآب رسانیدند، و پس از آنکه خواهش ایشان درجهٔ قبول یافت، فرمـان عاطفت عنوان مشتمل بـر نوید استقبال مریم مکانی به فرزنـد اقبالمند نوشته این رباعی را که از واردات طبع جعفر بیگ آصفخان است بـرآن منشور سعادت قلمی نمودند.

رباعی

ای جسته زمـا بـرسم عادت ساعت — ادراك وصال را چـه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعـادت ساعت — ساعت چه کنی بهانه ساعت ساعت

واین نوازشنامه را به جواب عرضی بـه خواجـه دوست محمد سپرده اورا رخصت معاودت فرمودند. بعداز ورود این فرمان رأفت عنوان، حضرت شاهی بسرعت هرچه تمامتر به‌نواحی دارالخلافه رسیدنـد وحضرت مریـم مکانی یك منزل پیش رفته آن گوهراکلیل سلطنت را به منزل خود آوردند ودر دولت سرای ایشان قران‌السعدین اتفاق افتاد.

ملازمت حضرت شاهی: حضرت شاهی فرق نیاز بـه پای آسمان سای قبلهٔ حقیقی گذاشته تارك دولت برافراختند، و حضرت عرش آشیانی دیده اشتیاق بـه جمال جهان آرای فرزند اقبالمند خود نورانی نموده، ایشان را به دولتخانـه آورده وبـه حکم اشرف نقاره شادمانی نواخته، آوازه نشاط انبساط را به‌گوش دور ونزدیـك رسانیدنـد. وحضرت شاهی دوازده هزارمهر به صیغهٔ نذر و نهصد وهفتاد وهفت زنجیرفیل نـر و ماده بـه رسم پیشکش گذرانیدند. ازآن جمله سیصد وپنجاه وچهار فیل پذیرایی یافت، تتمه را به ایشان بخشیدند. وبعداز دو روز پون نام فیلی نامی ازغنایم فتح دکن کـه درفیلان خاصه به سبکپایی وخـوش فعلی بی همتا بود به ایشان مرحمت شد، ودستار مبارك ازفرق مقدس برداشته بـرسر اشرف شاهی گذاشتند ونوید جانشینی را بـه‌گوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند. چون حضرت عرش آشیانی درهنگام توجه رایات عالیات به صوب دکن حضرت شاهی را بـرسر دانا مقهور رخصت فرموده بوده وبه سبب امری که رقمزدهٔ کلك وقایع نویس شدآن حضرت مهم مذکور به انصرام رسانیده به الله آباد شتافتند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را با جمعی امرا برسررانا: درین ولا رأی صواب نمای عرش‌آشیانی چنان تقاضا فرمودندکه چون مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قرةالعین خلافت صورت اتمام پذیرد. لاجرم درجشن سهره آن گوهراکلیل سلطنت به موجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدان صوب برافراشتند، وجمعی ازامراکه اسامی‌آنها نوشته می‌شود به نوازش خسروانه سرفراز گشتند ودر خدمت آن درةالتاج سلطنت دستوری یافتند. جگنانته رای، رایسنگه، مادهوسنگه، رای درگا، رای بهوج، هاشم خان، قرابیکخان، افتخاربیگ، راجه بکرماجیت، سك سنگه، دولیت، پسران راجه موته، خواجه حصاری، راجه سالباهن، لشکری پسرمیرزا یوسفخان، شاه قلیخان، برادرآصف خان، شاه بیك کولانی.

چون فتح پورمخیم سرادق اقبال گشت، روزی چند درآن دارالسعادت به جهت سامان ضروریات توقف افتاد وخزانه ولشکری که به آن کاردشوارگذار وفا کند التماس نمودند، و ارباب دخل درانجام آن ایستادگیهای بیجاظاهرساختند. ناگزیرحضرت شاهی عرضداشت نمودندکه این مرید حکم آن حضرت را نمونهٔ حکم الهی دانسته به شوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده، لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیرد نمی‌نمایندوبیهوده خود را سبك ساختن واوقات ضایع کردن چه لایق است. مکرر معلوم آن حضرت شده باشدکه رانا ازکوهستان برنمی‌آید و هرروزبه محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی‌پردازد. تدبیر کارمنحصر درینست که افواج نصرت امواج ازهر سو درآمده کوهستان را قمرغه وار درمیان‌گیرند، ونیزفوجی آنقدربایدکه هرگاه به آن مقهور دوچار شود از عهده آن تواند برآید. اگر دولتخواهان به روش دیگر صلاح دیده‌اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال‌اند، حکم شودکه این نیازمند جبین سعادت را به سجود اخلاص روشن ساخته به محال جاگیرخود شتابد و درخور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردد.

بعد از آنکه عرضداشت حضرت شاهی به مسامع عزو جلال رسید نجیب‌النسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهراکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودندکه چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم به جهت قرانی که درین نزدیك واقع‌می‌شود تجویزملاقات‌نمی‌نمایدبایدکه به‌خجستگی متوجه الله آبادشود وهرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریابد.

مراجعت حضرت شاهی ازفتح پور به الله آباد: حضرت شاهی به ورود

منشور لامع‌النور از فتح پور کوچیده نزدیك متهرا ازآب جون عبور نموده روانه آلله آباد شدند. مقارن این حال حضرت عرش آشیانی یك پوستین روباه سیاه ویك پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص بـه آن حضرت فرستادنـد، و آن مسرت القلب الصدر سلطنت عرضداشتی مشتمل برسپاس این مرحمت نوشته این بیت را درآنجا مرقوم ساخته.

بیت

گر بر تن من زبان شود هر مویی — یك شکر تو از هزار نتوانم کرد

و به روپ خواص سپرده اورا رخصت معاودت ارزانی داشتند.

فوت والده خسرو: چون روزی چند در الله آباد به شادکامی گذرانیدند قضا را والده سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانهٔ عدم‌گشت. تفصیل ایـن اجمال آنکـه دریـن ولا پیوستی در دماغ آن عفت سرشت به هم رسیده سودا بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراهه روی درملازمت عرش آشیانی همواره به شکوه حضرت شاهی پرداخت ایـن غم نیزیاری آن‌گشت. در روزی‌که آن حضرت به شکار تشریف برده بودند پوشیده ازپرستاران افیون خورده سر به بالین فنا گذشت و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بوده انس والفت تمام به او داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه بی‌نهایت ملـول واندوهگین شد و بردل مهر نزل این مصیبت سخت‌گران آمد. حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثه ناگزیر وآشفتگی خاطر فیض پذیر فرمان از روی‌کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی خاطر عاطرشدند.

رفتن عبدالله خان به درگاه عرش آشیانی: از سوانح این ایام رفتن عبدالله خـان است به درگاه حضرت عرش آشیانی. چـون شریف خـان وکیل السلطنه شد صحبت عبدالله خان با او درنگرفت و او پیوسته در خدمت شاهی شکوهٔ ایشان می‌کرد. ناگزیر به رفاقت خواجـه یادگار روی امید بـه درگاه پادشاه جم جاه آورد وآن حضرت جواهـر اصالت و شجاعت از سیمای خان مذکور دریافته وشایسته تربیت دانسته به منصب هـزار و پانصدی و خطاب صفدرخانی امتیاز بخشیدند، و خواجـه یادگار را نیز بـه منصب عـزت برافراختند. در هنگامی‌که موکب شاهی از فتح پور متوجه الله آبادگشت، اگرچه حضرت عرش‌آشیانی رخصت یك‌گونه ارزانی داشته بودند لیکن ازصمیم دل به جدایی آن قرةالعین راضی نبودند بلکه ازین دوریها نهایت آزردگی داشتند وجمعی از فتنه جـویان واقعه طلب که هرروز مقدمه‌ای ترتیب داده، وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر می‌گشتند، درین ایام از دوام باده‌گساری آن حضرت بـه لباس دلسوزی شکایت می‌کردند، و از مؤیـدات خواهش

اهل غرض آن شدکه یکی از واقعه نویسان شاهی به خانزادی‌که در سلك خواص منسلك بود نسبت تعشق به هم رسانید و آن بی ادب شیفته خدمتگار دیگر شد، و هر سه به اتفاق گریختند و خواستندکه خود را به دکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند. چون حقیقت حال به مسامع جلال رسید فی‌الفور جمعی ازسواران چالاك به جهت‌گرفتن آنها تعیین شدند. اتفاقاً هرسه را به دست آورده در وقتی‌که آتش قهرشاهی در اشتعال بود به حضورعالی‌رساندند. بموجب‌حکم واقعه‌نویس رادرحضورپوست‌کنده‌یك‌خدمتگار را خواجه سرای‌کردند و دیگری را چوبکاری نمودند. ازین سیاست رعب و هراسی عظیم در دلها جا کرد و راه‌گریختن مسدود شد و این قصه را ارباب غرض به‌صدآب وتاب به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند، و خاطر مهرمظاهرآن حضرت سخت بر آشفت، و بر زبان الهام بیان‌گذشت‌که ما تا امروز جهانی را به شمشیر تسخیرفرموده‌ایم، حکم کندن پوست‌گوسفندی در حضور خود نکرده‌ایم. فرزندان من عجب قسی القلب‌اندکه آدمی را درپیش خود پوست می‌کنند. همین هرزه درایان فتنه انگیز به عرض رسانیدندکه شراب را به افیون ممزوج فرموده زیاده ازآنچه طبیعت برداشت تواندکرد نوش جان می‌فرمایند و درهنگام طغیان‌کیف و استیلا نشاء آن شورش‌مزاج به هم می‌رسد و احکام ندامت انجام سرمی‌زند، و در آن وقت‌هیچکس رایارای چون وچرانیست. اکثری خود را به‌گوشه‌کشیده مختفی می‌سازد و چندیکه ناگزیر باشند حکم نقش‌کلیم وصورت دیوار دارند. چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود وتعلق مفرط به آن درةالتاج سلطنت داشتند رأی صواب نمای چنان تقاضا فرمودکه به الله آباد خود تشریف برده وجگرگوشه را همراه‌گرفته به دارالخلافه بیارند، وبه این اندیشه شب دوشنبه پانزدهم شهریور سنهٔ هزارو دوازده هجری رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و برکشتی نشسته متوجه پیشخانه‌که درسه‌کروهی شهر برلب آب جون ترتیب پذیرفته بود شد. قضارا دراثنای راه‌کشتی برزمین نشست هرچند ملاحان دست و پا زدند درآن نیم شب نتوانستندکشتی را به آب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح درمیان دریا توقف واقع شد و بعداز طلوع آفتاب امرای عظام‌کشتیهای خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند، ونزد رموز خوانان انفس وآفاق ظهور این‌کریمه غیبی اشارتی بود برفسخ‌این عزیمت؛ لیکن شکوه آن حضرت زبان ما را بکام بسته بودند. بالجمله آنجا از پیشخانه اقبال نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید، و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید. چون ایشان به این یورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز به سبب افزونی بارش هیچکس از خیمه نتوانست

بیرون برود غیراز دولتخانه خاص وپیشخانه چندی از بنده‌های نزدیك دیگرچادری به نظر درنمی‌آمد وشب چهارشنبه خبررسیدکه حال مریم مکانی دگرگون، واطبا قطع امید نموده اند ازمعالجه بازکشیده‌اند.

واقعه حضرت مریم‌مکانی والده حضرت عرش آشیانی: آن حضرت به امید آنکه دیدار واپسین دریابد، عنان معاودت معطوف داشتند و به عیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسی پریشان یافتند و هرچند خواستند اندرزی وسخنی از آن عفت سرشت وا کشند زبان یارای گویایی نداشت. ناگزیر به قضای الهی رضا داده خلوت‌گزین کلبه اندوه گشتند، وشب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزاروددوازده‌آن مسند آرای بارگاه عصمت روانه کدورتکدهٔ دنیا درکشیده نقاب‌گزین خلوت سرای نزهت‌گشت وازین سانحه جهانی شورید وروزگاری به سوگواری درآمد وحضرت عرش آشیانی موی سروریش وبروت را سترده لباس ماتم پوشیدند وچندین هزارکس از امرا و منصبداران واحدی وشاگرد پیشه به موافقت آن‌حضرت رخت مصیبت اختیار نموده، وپادشاه جم جاه نعش را بردوش‌گرفته قدمی چند راه پیمودند، وبعد ازآن امرا به نوبت برداشتند، و تابوت را به دهلی روانه ساختند، و با دل زار ودیدهٔ خونبار به دولتخانه معاودت فرمودند. وروز دیگر خود از کسوت سوگواری برآمده وجمیع بندگان را از آن لباس برآورده هریکی را درخور پایه خلعت عنایت فرمودند، و جسدگرامی در عرض پانزده پهر به دهلی رسید ودر مزارفایض الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون‌گردید، وچون خبر نهضت موکب اقبال عرش‌آشیانی به صوب الله آباد وفسخ‌عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت مآب بقدسی سرای جاودانی، به حضرت شاهی رسید بی تحاشی وتأمل شریف خان را به حکومت بهار دستوری فرمودند ورایات نصرت آیات به ملازمت پدربزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبرآباد شدند تا غبارکدورتی‌که برمرآت خاطر حقیقت ناظرنشسته بود زدوده شود، ودرین مصیبت با والد ماجد شریك باشند وحضرت عرش آشیانی نوید حضور وافرالسرور آن مسرت القلب راغم‌زدای این ماتم دانسته جهان جهان نشاط وشادکامی درسرگرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور به ادراك دولت ملازمت سعادت اندوختند. و بعداز آنکه رسوم‌توره وآداب به جا آوردند عرش آشیانی فرزند اقبالمند را درآغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند، و بنده‌های اخلاص آیین به عیش و شادی قرین، و منافقان واقعه طلب خجلت زده، اندوه و غمگین گشتند. جهان را رونق دیگر پدید آمد. روزگارکه سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت،

فتنه‌ای که چشم گشوده منتظر فرصت می‌بود بـه گران خـواب غفلت افتاد، نقاره شادی بلند آوازه شد. حضرت شاهی دو صدعـدد مهر صد تولکـی و چهار مهر پنجاه تولکـی و یك مهر و بیست و پنج تولکـی و یـك مهر بیست تولکـی و سه مهر و پنج تولکـی بصیغهٔ نذر، و یـك قطعه الماس که یك لکـه روپیه بها داشت و چهار زنجیر فیل بـه رسم پیشکش گذرانیدند.

بعداز فراغ این مجلس حضرت عرش آشیانی ازبارگاه خاص وعام برخاسته متوجـه حرم سرای خلافت شدند، و چـون خاطـر قدسی مظاهر ازبعضی اطـوارو اوضاع حضرت شاهی قدری‌گرانی داشت، باطن شکایت آگین وچیزهای‌کهن را بـرون فرستاد وزبان معجز بیان بگویایی درآمد. بعداز آنکه سخنی چند عتاب آمیز گذارش یافت فرمودندکـه برمـا چنان ظاهرمی‌شودکه از افراط باده پیمای دمـاغ شما خلل پذیرفته بهترآنست‌که روزی چند در دولتخانه ما بسر برند تا تدبیرات به‌کاربرده، بـه‌اصلاح مزاج شما پردازیم و ایشان را در عبادتخانه نشانـده بعضی ازخدمتگاران معتمد را بـه طریق دیدبانی گماشتند، و هر روز والده‌ها وهمشیره‌ها نـزد ایشان آمده دلدهی وخـاطر جویی می‌نمودنـد تـا ده روز درآن سعادتکده به‌سربردند؛ وچون معلوم شدکه ازباده‌گساری وآشفته دماغی ایشان‌آنچه به عرض رسیده وقوعی نداشت دستوری شدکه بـه دولتخانهٔ خویش تشریف برند وچندی ازملازمان ایشان‌که از غضب حضرت عرش آشیانی بیم وهراس به خاطر راه داده بـه‌گوشه‌ها خزیده بودند باز آمده، سرگرم خدمت‌گردیدند، و حضرت شاهی هرروز به‌کورنش والد بزرگوار خود استسعادیافته مشمول انواع مراحم می‌گشتند.

خـواب شیخ حسین جامـی: دریـن ایـام مکتوبهای شاهزاده خیرانجامی شیخ حسین جامی کـه در سلسلهٔ علیه خواجه های بزرگوار بگدازدش جان وتن و آویزش بـا نفس هزار فن بی‌همتا بود به حضرت شاهی رسید مضمون آنکه حضرت خواجه بهاءالحق والدین قدس الله سره‌العزیز را در خواب دیدم که فرمودند که درین زودی سلطان سلیم براورنگ فرماندهی برآمده روزگار را به داد و دهش آباد گرداند غمزدگان عالم را بـه بخشش و بخشایش شاد سازد.

جنگ فیل شاهی بـا فیل خسرو در حضور حضرت شاهنشاهی: و از غرایب حکایتها که در آن روزهـا روداده آنکه حضرت شاهی گران بار نـام فیلی داشتند که در جنگ فیل بی‌همتا بود و فیلی کـه در برابر صدمات او پـا استوارکند در فیلخانـه پادشاهی نشان نمی‌دادنـد؛ و همچنین خسرو اپروپ نام فیلی داشت کـه او نیز در جنگ

فیل سرآمد بود. حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که این دو کوه گران سنگ را با هم در جنگ دراندازند. ورن متهن نام فیلی را از حلقه خاصه به کومك مقرر نمودند که هرگاه یکی از آنها بردیگری غالب آید و فیلبان از نگاهداشت آن بازماند، فیل مذکور از کمین برآمده کومك کند، و این فیل را به اصطلاح فیلبانان‌طبانچه می‌نامند؛ واین از تصرفات حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش به خاطر آوردند، وچرخی دلوه لنکرو اوجیاری نیز از اختراعات آن حضرت است. بالجمله حضرت شاهی و خسرو التماس نمورند که براسپان سوار شده از نزدیك تماشا کنند و حضرت عرش آشیانی در جهروکه نشسته، شاهزاده خرم را نزدیك خود حکم نشستن فرمودند.

بیت

دو کوهی آهنین از جای جنبید زمین گفتی زسر تا پای جنبید

بعداز زد وخورد بسیار فیل‌گرانبارآثار چیرگی ظاهر ساخت، وحریف خود را عاجز وزبون کرد. دریـن وقت بموجب قرارداد فیل رن متهن نام را بـه‌کومك‌آوردند، وجمعی از بنده‌های حضرت شاهی فیلبان را ازپیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند به جانب فیلبان‌انداختند و او بی محابا به موجب حکم فیل را پیشتر رانده روبرو کرد. اتفاقاً سنگی بر شقیقهٔ فیلبان رسید و قطره‌ای چند بر روی سینه او چکید. خسرو باجمعی از هرزه درایان به خدمت آن حضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن فیلبان را به مبالغه معروض داشت و اندکی را بسیار وانمود. حضرت عرش آشیانی ازین گستاخی و بیباکی متغیر و متوحش‌گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بابا می‌فرمایندکه در حقیقت این فیل هم ازشما است. سبب عنف وبی‌اعتدالی چیست؟ شاهزاده خرم نزدجد بزرگوار شتافته بـه لطف بیان و حسن اداگذارش ایـن پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند کـه ما را ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلا بـه زدن فیل و فیلبانان راضی نبوده‌ایم و نفرموده‌ایم. آن حضرت عرض کردندکه اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده بـه آتشبازی و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جـدا سازیم. حضرت شاهی بشگفته پیشانی اجازت دادند. آن حضرت حکم به گذاشتن وسردادن چرخی و بان فرموده هر چند تدبیرات به‌کاربردند اثری برآن مترتب نگشت تا آنکه فیل رتن‌متهن هم زبون شده روبه هزیمت نهاد و هر دو به آب در آمدند، وفیل‌گران باربرو پیچیده بود و دست باز نمی‌داشت. نـاگاه‌کشتی‌کلان درمیان حایـل شد وگرانبار ازشدت باز مانـد.

شاهزاده خرم به خدمت جد بزرگوار شتافته مراتب ادب را پاس داشته عرض کرد کـه شاه بهائی به این جرات وگستاخی رضا نداده‌اند و به دانستگی ایشان واقع نشده. دراصل سخن را بتفاوت عرض کرده‌اند.

ذکر واقعه هایلـه حضرت عرش آشیانـی ازیـن منزل بزینت سرای جاودانی: در همان ایام واقعه هائله حضرت عرش‌آشیانی رویداد. آن حضرت را درمدت پنجاه ویك سال سلطنت هرگز نسیم ناکامی برطرهٔ اعلام دولتش نوزیده وهیچگونـه پـای یکران اقبالش به سنگ درنیامده به هر جانب کـه عزیمت می‌نمودنـدی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودی وبـه هرطرف که قصدفرمودی بخت‌مانند تخت‌سردرپای عرش فرسایش داشتی. آسمان به‌کام او گردش گزین بود وزمین‌عبرام او در تمکین تـا آنکه روزگاربـه‌کار خود پرداخته وآن پادشاه جم جاه را از تخت فرمانروائی برتخته ناکامـی کشید اجمال این حادثه آن‌کـه روز دوشنبه بیستم شهرجمادی‌الاول سنه هزاروچهاده هجری مزاج اعتدال سرشت ازمرکـز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تب اشتداد امتداد یافته منجر به اسهال گشته، شاهزاده خرم ازکمال سعادتمندی متکفل خدمت بیماری‌گردیـد. حکیم علی‌که سرآمد اطبای وقت بود متصدی علاج شد و چون قضیه ناگزیر رسیده بـود هرچند به معالجه ومداوا پرداخت وتدبیرات بکاربرد اثری‌بـر آن مترتب نگشت و روی بهبود در آینه حال مرئی نشد. وچون سلطان خسرو خواهرزاده راجه مانسنگه وداماد خان اعظم بـود و درین دولت خصوصا درینوقت حل عقد امورسلطنت به این دوکس تعلق داشت بـه خاطر حق‌نا شناس قرار دادندکه باوجود حضرت شاهی چنبن ناخلفی را بـه سلطنت برداشته بـه ترتیب اسباب فتنه وفساد پردازند، وآن حضرت از غدر معاندان وقوف یافته بنابـر حزم و احتیاط‌که ازشرایط جهانداریست درچنین وقتی خودرا ازسعادت خدمت پدر عالی‌قدرمحروم داشته ترك آمد ورفت به درون قلعه فرمودند.

اقامت فرمودن شاهزاده خـرم جهت بیماری عرش آشیانـی در قلعه اکبرآباد بافراط جانفشانی: شاهزاده خرم بادل قـوی و عزم درست درمیان دشمنان و بداندیشان پای همت افشرده دولت ملازمت جد بزرگوار را از دست ندادند. اگرچه مکرر والده ماجده به آن قرةالعین پیغام فرستادندکـه درین آشوبگاه بی‌تمیزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وارقدم همت برجاداشته ترك عزیمت نفرمودند تاآنکه به فرمودهٔ پدر نامور ومادر بلند اختر، آن سریر آرای سلطنت نـزد آن حضرت شتافت وهر چند دربسردن شاهزاده مبالغه نمود بـه رفتن راضی نشدند. در جواب معروض داشتندکـه

تارایحهٔحیات جدبزرگوارم بـه مشام می‌رسد امکان جدایی در تصور نمی گنجد. و ازآنجا که حافظ حقیقی درهمه حال حامی وحارس آن عزیز دین ودولت بود در آن طوفان حوادث ازآسیب عین‌الکمال چنانچه باید حراست نمود.

ولادت شاهزاده شهریار وجهاندار: درین ایام ازکنیزان حضرت شاهی دوپسر متولد شدند وبه جهاندارشاه وشهریار موسوم‌گشتند. وچون قضای قادر قدیر وحکم خیر بر آن رفته بودکه انجام‌کارحق بـه مرکز قرارگیرد وجهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملك روشنائی پذیرد، این طایفه حق ناشناس از اراده باطل ندامت‌گزیده شرمنده وسرافکنده به خدمت حضرت شاهـی شتافتند وآن حضرت روز دیگر بـه ملازمت حضرت عرش آشیانـی تشریف برده درحالت نزع به دولت دیدارسعادت اندوختند وبرحسن استقامت شاهزاده خرم تحسین و آفرین فرموده آن سرو جویبار خلافت راهمراه خـود بـه دولتخانه‌آوردند. و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی‌الاخر سنه هزاروچهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت ازین سرای فانی به نزهت آباد جاودانی شتافت و روز دیگر بـه لوازم تجهیز وتکفین پـرداخته درباغ سکندره به جوار رحمت الهی سپردند. ولادت گرامی در نهصد وچهل ونـه رویداد وجلوس درنهصد وشصت وسه اتفاق افتاد وآن حضرت را سه پسروالاگهر وسه صبیهٔ قدسیه بودنـد؛ نخستین شاهنشاه عـادل با دل نورالدین محمد جهانگیر سریر آرای خلافت شد، دوم سلطان مرادکه درسنهٔ هزاروهفتم مطابق سال چهل و چهارم اکبرپادشاهی به ادمان شراب در ولایت دکن در گذشت، سیوم سلطان دانیال‌که در سنه هزارو سیزدهم هجری مطابق سال چهل وهشتم اکبرشاهی اونیز بـه افراط شراب خواری وباده‌گساری در ملك دکن وفات یافت. و اسامی صبیه‌ها اینست: شاهزاده خانـم، شکرالنسا بیگم، آرام بانوبیگم. بعد ازیـن آنچه مرقوم قلم مشکین رقم گردیده تألیفی است‌که حضرت جنت مکانی جهانگیرپادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود متوجه جمع و تحریرآن‌گشته‌اند و ازآنجا تتمهٔ اخبار را تـا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت‌که کلهم بیست ویك سال وهشت ماه وبیست روز بوده، باشطری از اوایل احوال صاحبقران شاه جهان پادشاه‌که بعد ازاستماع واقعهٔ والد نامدار ازقلعه خیر دکن بـه جانب دارالخلافه اکبرآباد متوجه‌گشته تـا برتخت سلطنت وفرمانروایی جلوس فرموده‌انـد، راقم سطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل‌کتاب چنانچه در دیباچه ایما به‌آن رفته الحاق نموده، و اراده و خواهش دارد کـه اگر اجل امان و فرصت دست بهم داده و دماغ یاوری نموده مجملی از احوال آن پادشاه فریدون فرجم جـاه راکـه رب‌النـوع سلسلهٔ سلاطین تیموریه هندوستان بوده ، من اولی الی آخره بـه‌سلك تحریرکشیده در ذیـل

این نسخه مندرج سازد وتشنه لبان جویای اخبار را به شادابی اظهارحقیقت سیراب‌گرداند و مفته‌الاعانت والتوفیق.

دنباله وقایع سال نوزدهم از جلوس مبارك

چون شاهجهان به بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدل‌گردید. عبدالله خان به پای حصار رسیده، محاصره نمود. چون کار بصعوبت ودشواری کشید وازهیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید، ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید. خاطر از قلعه جمع ساخته او را درنظرشاه جهان درآورد.

بعداز تسخیر بردوان متوجــه اکبر نگرشدند. ابراهیم خان اول اراده نمودکــه قلعه اکبرنگر را استحکام داده، بشرایط تحصن وقلعه داری پردازد. چون حصار اکبرنگر وسیع بود و آن قدرجمعیت که محافظت آن تواند نمود نداشت، در مقبرهٔ پسرکه حصارش بغایت استوار بود متحصن گشت. درین وقت جمعی از امراکــه در اطراف بودند بــه او پیوستند. سپاه شاه جهان به محاصرهٔ حصار مقبره پرداختند و خــود در قلعه اکبرنگر فرود آمدنــد از درون و بیرون نایره حرب مشتعل‌گردید. درینوقت احمد بیك خان رسیده تلافی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد.

چون اهل واعیال اکثری آن طرف آب بود عبدالله خان درباخان را ازآب‌گذرانیده بدان سمت فرستاد. ابراهیم خان به استماع ایــن خبر احمد بیگ خــان را همراه‌گرفته، آن طرف شتافت ومردم معتبر را به حراست و محافظت قلعه بازداشت، و سفاین جنگی راکه به اصطلاح هندنواره می‌گویند، پیش از خــود بدان سمت فرستاد تــا سرراه آن فــوج گرفته، نگذارندکه از آب عبور نمایند. اتفاقا پیش از رسیدن نواره، دریا خان از دریا گذشته بود. ابراهیم خان احمد بیگ خــان را بــه جنگ او روان‌کرد وکنار دریــا بین العسکرین جنگ اتفاق افتاد. جمعی‌کثیر از طرفین بــه قتل رسیدند. احمد بیگ خان عطف نموده بــه ابراهیم خان پیوست، و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت. ابراهیم خان‌کس به طلب بعضی مردم‌کار آمدنی به قلعه فرستادکــه وقت‌کومك است. گروهی از جوانــان خود را به ابراهیم خــان رساندند. دریاخان آگهی واطلاع یافته، چندکروه پست‌تروعقب‌تر حرکت‌کرد. چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکرشاه جهان از دریای گنگ میسرنمی‌گشت.

درین اثنا نتلیه راجــه نام زمینداری آمده اظهارکــرد کــه اگر فوجی همراه مــن تعیین کنند، در طرف بالای آب قریب به حدود متعلقهٔ خــود چند منزل‌کشتی را بــه دست

آورده افواج را از آب بگذرانم. شاه جهان عبدالله خان را باهزاروپانصد سوارنام زدکرد تاازگذری که او رهنمایی کند عبور نموده بر سراردوی ابراهیم خان تاخت برد، واو بافوج به رهبری نتلیه راجه بسرعت باد ازآب گذشته بدریاخان پیوندد.

چون‌این خبربه‌ابراهیم‌خان‌رسیدسراسیمه به عزم رزم شتافت. نورالله نام سید زاده‌را که از منصبداران تجویزی او بود با هزار سوار هر اول قرار داد. احمد بیگ خان را با هزار سوار طرح‌کرد وخود با هزار سوار در قول ایستاد و بعداز تلاقی فریقین جنگ عظیم درپیوست وعبدالله خان برفوج هراول تاخته نورالله رامنهزم ساخت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست‌و او مردانه ایستاده زخمهای منکر برداشت. ابراهیم خان از مشاهدهٔ این حال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بر فوج ابراهیم خان حمله آورد. رفیقان او عنان ثبات از دست داده طریق هزیمت سپردند و سررشتهٔ انتظام افواج از هم گسیخت، و ابراهیم خان با معدودی پای عزیمت برجاداشت. هرچند مردم جلو اورا گرفته خواستندکه ازآن‌معرکه بل مهلکه برآرند راضی نشده، گفت‌که مقتضی همت و مردانگی این کار نیست، چه دولت بهتر ازین که درخدمت پادشاهی جان نثارکنم. هنوز سخن تمام نگشته بودکه از اطراف هجوم آورده به زخمهای‌کاری‌کارش تمام ساختند، ونظربیگ نامی ازنوکران عبدالله مباشر قتل اوگردید. بالجمله سر اورا بریده پیش شاه جهان فرستاد، و جمعی‌که در حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان وقوف یافته دلها ازدست دادند.

درین وقت رومی خان نقبی راکه به پای حصار رسانیده بود آتش داده چهل ذرعه از دیوارحصارمنهدم‌گشت‌وحصار مسخرگردید وگریختگان‌خود رادردریامی‌افکندند. واگرکشتی به‌دست‌می‌آمد هجوم آورده‌غرق‌می‌گشتند وگروهی که‌گرفتاری عیال‌سلسله‌پای آنها بود رفته تلاقی می‌شدند و میرك جلائرکه ازعهده‌های آن صوبه بود دستگیر شد، و از همراهان شاه جهان عابد خان دیوان وشریف خان بخشی و سید عبدالسلام بارهه وحسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان‌نثارگشتند.

چون احمد بیگ خان با جمعی ازمنصبداران آن صوبه از میدان نبرد برآمده به صوبدهاکه که دارالملك بنگاله است، و اهل و عیال و اندوخته های ابراهیم خان نیز در آنجا بود حرکت نمود چون به دهاکه رسید احمد بیگ خان کام ناکام با دیگر مردم به ملازمت می‌رسد و مبلغ چهار لك روپیه نقد از اموال ابراهیم خان وپنج لك روپیه‌ازاموال میرك جلائر وغیره متصرف‌گشتند وپانصد زنجیرفیل وچهارصد رأس اسپ‌کونت‌که در آن ولایت بهم می‌رسد ازضمایم غنائم گشت، واقشمه وامتعهٔ وافر به قید ضبط درآمد ونواره و

توپخانه چندانکه در خود پادشاهان ذی شوکت بود به دست افتاد.

سه لك روپیه بـه عبدالله خـان و دولك روپیه بـه راجه بهیم و یك لك روپیه بـه دریاخان و پنجاه هزار روپیه به وزیر خان وپنجاه هزار روپیه به شجاعت خان و پنجاه هزار روپیه به محمد تقی و پنجاه هزار روپیه به بیرم بیگ بخشیدند، و همچنین به مردم دیگردر خورپایه و مراتب کم وبیش رسید.

چون از ضبط آن ملك واپرداخت داراب خان پسرخانخانان راکه تاحال مقید بود از قید برآورده و سوگند داده حکومت بنگاله را به او تفویض کردند وزن او را با یك دختر و یك پسر شاه نواز خان همراه گرفتند وبه عزم تسخیر ملك بهار متوجه گشتند. و راجه بهیم پسر رانا راکه درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدایی اختیار کرده بود بـه رسم منقلا بافوجی پیشتر از خود به صوب پتنه روانه گردانید.

چون صوبه پتنه درجاگیرشاهزاده پرویز مقرربود و ایشان مخلص خان دیوان خود را به حکومت و حراست آن ملك مقرر داشته اللهیار پسر افتخارخـان و شیرخان افغان را بـه فوجداری گذاشته بودند، پیش از رسیدن‌راجه بهیم پای همت‌آنها ازجارفت وتوفیق یاوری نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارنـد تا الله آبـاد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم بـه شهر پتنه درآمده آن ملك را متصرف گشت و بعداز چنـد روز شاه جهان بسیاری ازکومکیان بـه بنگالـه رسید وجمعی کثیر از متعینان بهار و جاگیرداران آنجا قرار همراهی دادند و از اطراف و نواحی نیز پنج شش هزار سوارآمده نوکر شدند.

سید مبارك که حارس قلعه رهتاس بـود با وجـود استحکام قلعـه و استعداد قلعه‌داری حصار را حواله نمود. زمیندار او جینه ودیگرزمینداران آن حدود به اراده رفاقت پیوستند. عبدالله خان و راجه بهیم را بطریق منقلا بـه صوب‌الله‌آباد و دریاخان را با فوجی بجانب مانکپور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود. چون عبدالله خان بگزرجوساپـور پیوست جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جونپور داشت نزد میرزا رستم به الله آباد رفت و عبدالله خان از عقب شتافته در قصبه جهوسی کـه برلب آب‌کنگ در مقـابل الله آباد واقع است فرود آمد و بهیم بفاصله پنج کـروه از الله آباد اقامت نمود. شاه جهان به جونپور رسیده توقف ورزیدند. عبدالله خان به ضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم کـه همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الله آباد فرود آمـده به کار محاصره پرداخت. میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایت جنگ و جدال افراخت، و از درون و بیرون صفیر

تیر و تفنگ پیام مرگ دشوار اجل درگوش دلیران می‌انداخت. فتنه و آشوب عظیم در آن سرزمین پدید آمد.

احوال دکن: اکنون عنان اشهب خوش خرام خامه را به‌جانب تحریر احوال دکن منعطف می‌گرداند. سابقا تحریر یافته که عنبر حبشی علی شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت به امید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهدهٔ او مفوض گردد. ر چون او را با عادلخان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که به امداد بنده‌های درگاه سلاطین سجده‌گاه آثار تسلط بر او ظاهر سازد؛ و همچنین عادلخان نیز به جهت دفع شر او تلاش می‌کرد که مدار اختیار آن صوبه به قبضهٔ اقتدار او حواله شود. آخر افسون عادلخان کارگر افتاد و مهابت خان جانب‌عنبر را از دست داده به کامروائی عادلخان پرداخت. و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاری وکیل عادلخان از جانب او نگران خاطر داشت مهابت خان فوجی از لشکر منصور به بالا کهات تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند. عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم‌گشته بانظام الملك ازشهر کهرکی برآمده به قندهار که بر سرحد ولایت گلکنده واقع است شتافت، و فرزند آن را با احمال و اثقال بر فراز قلعه دولت‌آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت، وشهرت انداخت‌که به سرحد قطب الملك می‌روم که زر مقرر خود را ازو بازیافت نمایم.

بالجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست مهابتخان تا شاه پور به استقبال رفته، نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت، و از آنجا به اتفاق متوجه ملازمت شاه پرویز گردیدند، و سربلند رای را به حکومت وحراست شهر برهانپور گذاشت و جادورای واو دارام را به کومك او مقررداشت. وپسران اولین وبرادران دویمین را به جهت احتیاط همراه گرفت وچون ملامحمد به‌خدمت شاهزاده پیوست مقررگشت که اوباپنجهزارسواردربرهانپور بوده به اتفاق سربلندی رای تمشیت احکام وانتظام مهام نماید. وامین الدین پسر اوبا هزار سوار درخدمت شتابد. به این قرار داد مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیرمرصع و اسپ وفیل مرحمت نموده وبه محمد امین ولد اونیزخلعت و اسپ وفیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرج عنایت‌گردید. ومحمد امین را همراه خودگرفتند. ومهابتخان از جانب خود یکصدو ده اسپ و فیل، و هفتاد هزار روپیه نقد، ویکصد وده خوان اقمشه، به ملا محمد وپسر او و دامادش تکلف نمود.

ورود موکب جهانگیر به کشمیر: نوزدهم خرداد نزول حضرت شاهنشاهی در

خطهٔ کشمیر اتفاق افتاد. اعتقاد خان از نفایس کشمیر که دربن مدت ترتیب داده بود بسر سبیل پیشکش معروض داشت. درین ولا بـه مسامع جلال رسید کـه یلنکتوش اوزبك سپه سالار نذر محمد خان اراده نمود کـه حوالی کابـل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان با امرایی که به‌کومك او مقررانـد از شهر بر آمده بـه مدافعه و مقاتله همت مصروف داشته، بنابرین غازی بیگ کـه از خدمتگاران نزدیك بـود بداکچوکی رخصت شد که ازحقیقت کار اطلاع حاصل نموده خبرمشخص بیارد، و ازقضا با آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه قندهاررا به جهت نا رسیدن‌کومك به شاه عباس حواله نموده و این معنی برمزاج شاهنشاهی گرانی داشت.

درین ولا او را حواله سید ونـام منصبداری فرمودند کـه از بندر سورت بسر کشتی نشانیده به مکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شدکه مشارالیه را از هـم گذرانـد. آن بیچاره در اثنای راه به قتل رسید. خواجه مذکور ازگشاده رویی و خوشخویـی وبی تکلفی بهره مند بود. امیدکه اهل آمرزش باد.

درهفتم تیرماه آرام بانوبیگم همشیره قدسیه آنحضرت بـه مرض اسهال ودیعت حیات سپرد. حضرت عـرش آشیانــی آن عفت سرشت را بغایت دوست می‌داشتند. در چهل سالگی چنانکه بدنیا آمده بود رفت.

درین تاریخ از عرضداشت غازی بیك به وضوح پیوست‌کـه یلنگتوش به جهت ضبط الوس هزارجات کـه یورت آنها در حدود غزنین واقـع است و از قدیم به حاکـم غزنین مالگذاری می‌نمودند قلعه‌ای درموضع صوار از مضافات غزنین ساخته، همشیره زادهٔ خود را با فوجی آنجا گذاشته بود. سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثـه نمودند کـه ما از قدیم رعیت و مالگذار حاکـم کابل‌ایم. یلنگتوش می‌خواهدکـه ما را بتعدی ایـل و فرمان بردار خود سازد. اگر شما شر او را از ماکفایت‌کنید و دست تعدی از ما بازداریـد به دستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر بـه او ملتجی گشته خـود را از آسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نماییم. خانزاد خان فوجی به‌کومك هزاره‌ها فرستادوخواهر-زاده یلنگتوش بـه مدافعه و مقاتله پیش آمـده در اثنای زد و خورد بـا جمعی از اوزبکان به قتل رسید و سپاه منصور قلعه او را با خاك برابر ساخته به ظفر وفیروزی معاودت معطوف داشتند.

یلنگتوش از استماع این خبر خجلت زده‌کردار خویش‌گشته از نذر محمد خان برادر امام قلی خان دارای توران التماس نمودکـه بتاخت سرحـد کابل شتافته خـود را از آن

انفعال برآورد. در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده های لشکر او تجویز این جرأت و بیباکی نمی‌نمودند بعدازمبالغه واغراق بسیاررخصت حاصل نموده با ده هزارسوار اوزبك و المانجی روی ادبار به‌این حدود نهاد. خانزاد خان به استماع این خبر مردمی که درتهانجات بودند طلبیده به‌ترتیب اسباب قتال وجدال پرداخت وبنده‌های جانسپاروبهادران عرصه کارزار همه یکدل ویکرو به جنگ قرار دادند.

بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع شیرگهر که در ده‌کروهی غزنین واقع است معسکر آراستند و ازآنجا افواج را ترتیب داده و جیبه پوشیده متوجه پیش شدند، خانزاد خان با جمعی ازمنصبداران پدر خود درغول پای ثبات افشرده و مبارزخان افغان و انیرای سنکدلن وسیدحاجی و دیگربهادران را درفوج هراول مقررداشت و هم چنین فوج جرانغار برانغار و طرح به آیین شایسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه و تعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود.

چون مذکورمیشدکه سپاه اوزبك درسه‌کروهی غزنین لشکرگاه ساخته دولتخواهان را به خاطرمی‌رسدکه شاید روزدیگرتلاقی فریقین اتفاق افتد. قضارا همین‌که سه‌کروه ازموضع شیرکهرگذشتند قراولان اوزبك نمایان شدند وقراولان لشکر منصورقدم جلادت پیش گذاشته جنگ انداختند وعساکراقبال باتوپخانه عالی وفیلان‌کوه شکوه آهسته وآرمیده بان انداخته وتوپ زده شتافتند.

اتفاقا یلنگتوش در پس پشتهٔ برغنچی شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصورکوفته و مانده از راه برسد ازکمین‌گاه برآمده‌کارزار نماید. مبارزخان‌که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را به‌کومك قراولان می‌فرستد و آنها نیزکس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن افواج قاهره‌آگاه می‌سازند یك کروه به لشکر مانده سپاهی غنیم نمایان می‌شود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود، یك فوج با هراول لشکر منصور مقابل می‌گردد و خود با فوج دیگر بفاصله یك تفنگ ایستاده عنان ادبار میکشد.

چون فوج مخالف بحسب کمین از بهادران فوج هراول فزونی داشت بهادران قول گرم و گیرا شتافته خود را به‌کومك هراول رسانیده نخست بان و زنبورك و توپ و تفنگ بسیار می‌زنند، و ازپس فیلان جنگی را دوانیده‌کارزار می‌نمایند و جنگ به امتداد و اشتداد می‌کشد، در چنین وقت یلنگ توش خود را به‌کومك می‌رساند و معهذا کاری نمی‌سازد و پای همت آنها از جا می‌لغزد و بهادران عرصهٔ شهامت در برداشتن و بستن و

تاختن و انداختن کارنامــه جلادت و جانسپاری بتقدیم رسانده مخالفان تاب نیاورده جلو برمی‌گردانند و هژبران بیشهٔ شهامت آن مقهوران بخت برگشته‌را تاقلعه‌جماه کوشش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبك تلف تیغ بیدریغ ساختند، وموازی هزارراس اسپ واسلحهٔ بسیار که مخالفان در راه ازگرانـی‌انداخته‌بودند به‌دست‌سپاه منصورافتاد، وفتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود به‌تأیید ایزد جل سبحانه چهره‌گشای مراد گشت.

چون این خبربهجت اثربه مسامع جلال رسید بنده‌های شایسته خدمت که درین جنگ مصدرخدمات وترددات پسندیده‌گردیده بودند هرکدام درخوراستعداد وحالت خویش بـه اضافه منصب واقسام مراحم ونوازش سرافرازی یافتند.

یلنگتوش اوزبك است نامش حستی بوده یلنگ برهنه راگویند وتوش سینه راگویادر جنگی سینه وارتاخته بود از آن روزیلنگتوش اشتهاریافته اکثراوقات درمیان قندهار وغزنین به سر می‌برد وچون مکرر به خراسان شتافته وستیزه های سپاهیانه نموده توان‌گفت که شاه ـ عباس ازو درحساب بوده.

کشته شدن فهیم غلام خانخانان: مقارن ایـن حال از عرضداشت فاضل خان واقعه نگار دکن به مسامع جلال رسید کــه چـون ملا محمد لاری بــه برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط نسق صوبهٔ دکن اطمینان پذیرفت، شاهزاده پرویزبا مهابتخان و دیگر امرا به صوب ملك بهار و بنگاله نهضت فرمودنـد. و چون خاطر از فتنه سازی و نیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت، و داراب پسر او در خدمت شاه جهان بـود، به صلاح و صوابدیـد دولتخواهان او را نظر بند نگاه می‌داشتند. مقرر شدکــه متصل بــه دولتخانـه شاهزاده خیمه‌ای به جهت او برپا کنند و جانان بیگم صبیه اوکـه درعقد ازدواج شاهزاده دانیال بود وشاگرد رشید پدرخود است با پدریکجا بسر برد، وجمعی ازمردم معتبر بر درخانهٔ او پاس دارند.

بعد از آنکه جمعی را به جهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند و خواستندکــه فهیم نام غلام او را که از عمده های دولت او بود و شجاعت را با کاردانی جمع داشت مقید سازند، او رایگان خـود را بـه دست دیگر نداد و پای همت افشرده با پسر و چندی از نوکران داد مردی داده جان فدای آبـرو نمود. در خلال این احوال افضلخان دیـوان شاه جهان که در بیجاپورمانده بود به درگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت ومشمول عواطف خسروانه‌گردید.

جنگ میان شاهزاده پرویز و شاهجهان: مقارن ایـن خبر نبـرد آرایـی

شاهزادگان با هم دیگررسید. شرح این داستان آنکه چون سلطان پرویزومهابتخان به حوالی الله آباد رسیدند، عبدالله خان دست از محاصره قلعه بازداشته به جهوسی مراجعت نمود و چون دریا خان با فوجی کنارآب را استحکام داده بود، وکشتی ها را به جانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر پادشاهی در توقف افتاد؛ و شاهزاده پرویز و مهابتخان درکنار آب مذکور معسکرآراستند و دریاخان ضبط گذرها می‌نمود تا آنکه زمینداران هیس‌که در آنحدود اعتباری تمام دارد سی منزل کشتی از اطراف به دست آورده چندکروه بالای آب گذری بهمرسانیده رهبری‌کردند و تا دریاخان آگاهی یافته به مدافعه و مقاتله پردازد لشکر پادشاهی از آب‌گذشت. لاعلاج دریاخان صلاح در توقف ندیده، به جانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز به اشارهٔ او به طرف جونپور روان شدند و التماس نهضت به صوب بنارس کردند. شاه جهان پردگیان حرم را به‌قلعهٔ فلك اساس رهتاس فرستاده، خود به طرف بنارس حرکت نمود. و عبدالله خان و راجه بهیم و دریا خان به لشکرپیوستند. شاه جهان به بنارس رسیده ازآب‌گنگ‌گذشت، و برکنارآب تولس اقامت نمود. شاهزاده پرویز ومهابت خان به دمدمه رسیدند وآقا محمد زمان طهرانی را با طایفه آنجا گذاشته از آب‌گنگ بگذشت وخواستندکه ازآب تولس عبور نمایند. بیرم بیك مخاطب خان دوران بفرمودهٔ شاه جهان ازآب گنگ بگذشت، و روی به آقا محمد زمان آورد. محمد زمان به جهوسی شتافت. بعد از چهارروز خانه وران با غرور موفور در رسید. آقا محمد زمان به استیقبال شتافت ودرآن‌معرکه دست برد عظیم وکاری شگرف‌کرد. خانه وران بعداز هزیمت سپاه خود دررزمگاه توقف نموده، تنها به هرطرف می‌تاخت ومی‌کوشید تا به قتل رسید. سر او را به درگاه شاهزاده پرویزفرستادند وآنجا برنیزه کردند.

رستم خان که سابقا نوکر شاه جهان بود گریخته، به‌شاهزاده پرویز پیوسته بود، گفت خوب شد که حرام خور بقتل رسید. جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم حاضر بود گفت او را حرام خور و باغی نتوان گفت ازو حلال نمك تر مرد نباشدکه در راه صاحب خود جان داده و ازین بیشتر چه توان کرد. بنگرید که اکنون نیز سرش از همه سرها بلند تر است. بالجمله بعد ازین واقعه خانه وران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد وآقا محمد زمان را نوازش فرمود.

بعد ازین واقعه شاهجهان با سرداران سپاه‌کنکاش نمود اکثر دولتخواهان خصوصا راجه بهیم صلاح در جنگ صف دیدند، مگر عبدالله خان‌که اصلا راضی به این نمی‌شد، و بعرض می‌رسانید که چون لشکر پادشاهی به حسب‌کمیت وکیفیت بر سپاه ما فزون دارد چنانچه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار و پیاده موجود است و لشکرشاهی از

نوکران قدیم و جدید تا هفت هزار سوار نمی‌کشد مناسب حال آن و صلاح در آن است که لشکر جهانگیری را در همین سرزمین گذاشته خود را از راه اوده و لکهنور بنواحی دهلی رسانیم، و چون این گروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیك رسند به طرف دکن متوجه شویم، ناگزیر لشکر پادشاهی از بسیاری‌حرکت وگرانی اسباب حشمت‌عاجز شده آشتی خواهند کرد، و اگر صلح صورت نبندد در آن زمان بمقتضای وقت عمل باید فرمود.

شاه جمجاه ازکمال غیرت و جلادت این سخن را به سمع قبول اصغا ننموده قرار بر جنگ صف داده، به این عزیمت پا در رکاب آورده، ترتیب افواج فرمود. در قول خود ایستاده در برانغار عبدالله خان و جرانغار نصرتخان ودر هراول راجه بهیم و بردست راست راجه دریا خان با طایفهٔ افغانان، و بر دست چپ بهار سنگه و غیره پسران نوسنگدیو و درالتمش شجاعتخان و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه وروم‌ی خان میرآتش توپخانه را پیشتر روانه ساخت.

مقارن این حال شاهزاده پرویزومهابتخان صفوف نبرد آراسته به عرصهٔ‌کارزارشتافتند وکثرت سپاه پادشاهی به مثابه‌ای بودکه سه لشکرشاه جهان را فرا گرفته حلقه شان درمیان داشت وورومیخان میرآتش توپخانه را پیش برد ویمکن که هزارگلوله توپ انداخته باشد. از غرائب اتفاقات آنکه‌گلوله بر کسی نخورد وتوپها گرم شده ازکاربازماند، وچون فاصلهٔ‌میان توپخانه و هراول فوج شاه جهان بسیارشد هراول لشکرپادشاهی به جانب توپخانه مطمئن خاطر تاخت ومردم توپخانه تاب نیاورده را هزیمت سپردند و توپخانه به تصرف مردم پادشاهی در آمد.

ازمشاهدهٔ این حال دریاخان افغان‌که در دست راست هراول بود بی جنگ راه فرار سپرد و از برگشتن افواج دست چپ هراول نیز ویران گردید. ناگزیر راجه بهیم کثرت مخالف خود را به نظراعتبار درنیاورده با معدودی از راجپوتان قدیمی خویش توسن همت برانگیخت وبرقلب لشکرپادشاهی رسیده به شمشیرآبدازکارزارنمود وجناجوت نام‌فیلی‌که درپیش بود به زخم تیروتفنگ ازپا افتاد وآن شیر بیشه جرأت وجلادت با راجپوتان جان‌نثار پای مردانگی قایم‌کرده آثارشجاعت وتهورظاهر ساخت. جوانان‌چیده وسپاهیان جنگ دیده که برگرد وپیش سلطان پرویز ومهابتخان ایستاده بودند ازاطراف وجوانب هجوم آورده‌آن یکه تاز را به تیغ بیدریغ برخاك هلاك انداختند و او تا رمقی داشت‌کارزارکرد، جان نثار شد وبهیم راتهور وبرتهی راج واکی راج راتهور باچندی ازمقهوران رزم دوست درعرصهٔ کارزار زخمی افتادند.

از کشته شدن راجه بهیم وبرهم خوردن فوج هراول شجاعتخان که رفیق فوج التمش بود نیزمنهزم شد، وشیرخواجه که سردار آن فوج بود قدم برجای داشته مقتول گردید. چون هراول والتمش ازپیش برخاست وجنگ بـه قول رسید فوج جرانغار که سرگروه آن نصرتخان بود تاب نیاورده طرح داد، وشاه جهان با عبدالله خان که دربرانغاربود وجمعی ازسپاه که مجموع بـه پانصد سوار نمی‌گشتند پای تحمل استوار نموده دلاوران به مقابلـه ترغیب و تحریض می‌نمود تـا آنکـه اکثری کشته و زخمی شدند، و غیر از فیلان علـم و طوغ و قورخانهـ خاصه و عبدالله که بـه جانب دست راست بـه اندك فاصله ایستاده بود چیزی بـه نظر در نمی‌آمد . درین وقت تیری به جبهۀ خاصه رسید و ایزد جل اسمه ذات مقدس را بـه جهت مصلحتی محافظت نمودند.

شیخ تاج الدین راکه ازخلفای خواجه باقیست قدس سره دورآن معرکه همعنان شاه جهان بودند تیری بررخسار خورده ازبناگوش سربرآورد. درین وقت شاه جهان یوسفخان را نزد عبدالله خان فرستاده پیغام کردکه کار بـه جای نازك رسیده مناسب حال و ملایم شان مـا آنست کـه بـا معدودی که همراه مانده‌اند، توکل به کرم الهی نموده بر قلب لشکر پـادشاهی بتازیم، تاآنچه رقم زدۀ کلك تقدیراست به ظهور رسد. عبدالله خان خود نزدیك رفته گفت که کار ازآن گذشته کـه برتاخت ونردد اثری مترتب گردد این دست و پـا زدن محض بیهوده و بیقاعده است. سلاطین سلف چـون امیرتیمور صاحبقران وحضرت بابرپادشاه وهمچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادی سعی و تلاش مکـرر چنین وقایع اتفاق افتاده، در آن حالت صعب ضبط احوال فرموده عنان از عرصه کارزار منعطف ساخته‌اند و به دشمن کامی قرارنداده، بـه دولتی رسیده جمعی ازفدویان که دررکاب سعادت حاضربودند، گستاخانه دست برجلوانداخته شأام اتی از عرصه کار زار بر آوردند و لشکر پادشاهی بـه اردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند. و ایـن قـدر را غنیمت شمرده بتعاقب نشتافتند. و شاه جهان به چهارکوچ بـر فراز قلعۀ رهتاس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعه داری خاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش راکه در همان‌ایام قدم بـه عالم وجود نهاده بـود با دایه ها وانکه ها در آنجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم به جانب پتنه و بهار نهضت فرمود.

چون این اخباربه مسامع قدسیه رسید مهابتخان را به خطاب خانجهان سپه سالارنامور ساخته به منصب هفت هزاری ذات وهفت هزاری سوار از قرار دواسپه وسه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و طوغ علاوه عواطف گشت.

احوال دکن: اکنون مجملی از سوانح دکن رقمزدهٔ کلك وقایع نکار می‌گـردد، کـه چون ملك عنبر بـه سر حد ولایت قطب الملك شتافت مبلغ مقرری کـه هر سال بـه جهت خرج سپاه می‌گرفت و درین دو سال موقوف مانده بـود باز خواست نموده مجدداً بـه عهـد و سوگند خاطـر از آن جانب وا پرداخت، و بـه حـدود ولایت بندر رسید و مـردم عادلخان را که بـه حراست آن ملك مقرر بودند زبون و بـی استعداد یافته غافل بـر سر آنها تاخت، و بندر را تاراج نموده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بـر سر عادلخان شتافت.

چون عادلخان اکثری از مردم‌کاردیده و سرداران پسندیدهٔ خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود، وجمعی‌که بـه دفع شر اوکفایت‌کنند حاضر نداشت، صلاح وقت در پای عزت و محارست خود دانسته درقلعه بیجاپور متحصن شد وبـه استحکام برج و باره ولوازم قلعه‌داری پرداخته‌کس به‌طلب ملامحمد لاری‌ولشکری‌که همراه اودربرهانپوربود فرستاده،وبمتصدیان صوبه مذکوربه تأکید ومبالغه نوشت‌که حقیقت اخلاص ودولتخواهی من برهمهٔ دولتخواهان ظاهر وهویداست، و خود را از متعلقان آن درگاه می‌دانم. درین وقت‌که عنبر حق ناشناس بامن چنین‌گستاخی نموده چشم آن دارم‌که جمیع دولتخواهان با سپاهی‌که درصوبـه موجود دارند به‌کومك من متوجه‌گردنـد، تا این غلام فضول را ازمیان برداشته، سزای کردار در دامـن روزگار اوگذاشته آید. درهنگامی‌کـه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه الله آباد شد سربلند رای بـه حکومت وحراست برهانپور بازداشته مقرر نموده بـود که درمهمات‌کلی وجزوی بـه صوابدید ملامحمد لاری‌کاری‌کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد.

چون ملامحمد بسیار بجد شد ومبلغ سه لك هون‌که قریب دوازده لك روپیه باشد بـه صیغهٔ مدد خرج لشکربه متصدیان آنجا داد و نوشته های عادلخان درباب‌کومك به مهابتخان رسید، وازو نیزتجویز این معنی نموده، بـه متصدیان دکن نوشت‌که بی‌تأمل وتوقف همراه ملا محمد به‌کومك عادلخان شتابند، ناگزیر سربلند رای معدودی در برهانپور توقف‌گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر وخنجر خان حاکم احمد نگروجانسپارخان حاکم بیرو رضویخان وترکمان خان وعقیدتخان بخشی و اسد خان و عزیزالله و جادورای و اودارام وسایر امرا و منصبداران‌کـه از تعیناف صوبـه دکن بودند با ملا محمد لاری بکومك عادلخان بـه قصد استیصال عنبرشتافتند.

چون عنبر ازین معنی وقوف یافت اونیز نوشته ها به بنده های درگاه فرستادکه من از

غلامان درگاهم نسبت به سکان آن جناب گستاخی و بی ادبی از من به ظهور نیامده به چه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من درآمده‌اند و به تکلیف عادلخان وتحریك ملامحمد برسرمن می‌آیند. میان‌من وعادلخان برسر ملکی که درزمان سابق بنظام الملك متعلق بود الحال اومتصرف گشته نزاع است واگراو ازبنده‌هاست من نیزازغلامانام مرا با او، او را با من واگذارند تا هرچه درمشیت حق است بظهورآید. آنها به این حرف او التفات نفرموده کوچ برکوچ متوجه آن صوب گردیدند.

هرچند عنبر به الحاح وزاری افزود ایشان بیشترشدت ظاهر ساختند. ناگزیر ازظاهر بیجاپور به حدود ملك خود پیوست، وبعدازنزدیك رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز می‌گذرانید وسعی درآن داشت که کار به جنگ نرسد؛ و ملا محمد با امرای پادشاهی سردردنبال نهاده فرصت نمی‌داد. هرچند او سپراندازی و مدارامی نمود حمل بر عجز و زبونی اوکرده در شدت می‌افزودند و چون کار بر او تنگ شد و اضطرار دامن گیر گشت، ناگزیر در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می‌دانستندکه جنگ نمی‌کند برگیها از دورنمایان ایشان گردیدند و جمعی گمان بردندکه ترك جنگ نموده برآمده‌اند ومیخواهند که گریخته بروند. درین وقت برمردم عادلخان ریختند و میان مردم او وعنبر جنگ در پیوست، وبحسب تقدیر ملا محمدکه سردار لشکر بودکشته شد. ازین جهت سپاه عادلخان را سررشته انتظام گسیخته گشت و جادورای‌واودارام دست به‌کارنبردند وراه فرارپیمودند.عنبر به‌آگاهی کارخودکرد وشکست عظیم برلشکرعادلخان واقع شد، واخلاصخان وغیره بیست وپنج نفراز سران سپاه عادلخان که مدار دولت او برآنها بودگرفتار شدند و ازآن‌گروه فرهاد خان راکه تشنهٔ خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساختند؛ و دیگران را محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر وعقیدت خان‌گرفتارشدند.

خنجرخان‌گرم وگیرا خود را به احمد نگر رسانید و به استحکام قلعه پرداخت وجان سپارخان نیز برگشته به بیرکه جاگیر او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت، و جمعی دیگرکه ازآن ورطه هلاك برآمدند بعضی خود را به احمد نگر رسانیدند وگروهی به برهانپوررشتافتند، و چون‌عنبر به‌مرادخویش‌کامروا گردید و آنچه درمخیله او نگذشته بود بر عرصه جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را مسلسل و محبوس به دولت آباد فرستاد، و خود به احمد نگر رفته به محاصره پرداخت. لیکن هر چند سعی نمود کاری از پیش نرفت، ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته به جانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادلخان بازمتحصن شد، و عنبر تمام ملك اورا با حدود متعلقه پادشاهی که در بالاکهات

بود متصرف گشت. جمعیت نیك فراهم آورد، و قلعه شولاپور را کـه پیوسته میان نظام ـ الملك و عادلخان بر سر آن نزاع می‌بود محاصره کـرد و یاقوتخان را با فوجی بسر سر برهـانپور فرستاد، وتوپ ملك میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولا پور را بـه ضرب دست وزور بازوی قدرت مفتوح گردانید. از استماع این‌اخبار موحش خاطر اقدس‌شاهنشاهی به آشوب گرائید.

در خلال این حال مکتوب نـذر محمد والی بلخ بنظر مقدس در آمد. خلاصه مضمون آنکه ایـن نیازمند آن حضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خـود می‌داند و یلنگتوش بـی رخصت ایـن خیراندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمدلله کـه تأدیب شایسته یافت. لیکن چون غبار نقاری درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده، امیدوار است‌که خانزاد خان را ازحکومت کابل تغییر فرمـوده، بـه جای او دیگـری را تعیین فرمایند. از آنجا که منجشی شیوه پسندیده است آن صوبـه بمدارالمهامی خواجه ابوالحسن تفویض یافت و احسن الله پسر خواجه به وکالت پدر به حکومت و حراست تعیین گشت؛ و فرمان شد که پنج هزار سوار خواجه را بـه ضابطهٔ دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند. و احسن الله بـه منصب هزار وپانصدی هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت بـر افراخت، و خلعت بـا شمشیر و خنجر و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید، و فرمان شدکـه خانزاد خان روانه درگاه شود.

مراجعت ازکشمیر به صوب لاهور: چون زمستان درآمد و خوبیهای کشمیر آخر شد، بنابرآن به تاریخ بیست وپنجم شهریور، رایت اقبال بـه صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت ودرساعت سعید درآن شهرمیمنت بهرنزول دست داد، ومقارن آن صوبداری پنجاب از تغییرصادق خان بـه رکن‌السلطنه آصفخان مقرر شد؛ ودرخلال این احوال به طرف هرن مناره که شکارگاه‌های خاص بود توجه فرمودند؛ و درین تاریخ خانزادخان ازکابل آمـده شرف بساط بوس دریافت؛ وچون خاطراقدس ازنشاط شکاروا پرداخت عنان معاودت به دارالسلطنه انعطاف پذیرفت.

درین وقت عرضداشت مهابتخان رسید. مرقوم بودکه شاه جهان ازپتنه وبهارگذشته به ولایت بنگاله درآمد، و شاه پرویز بـه عساکر منصوره به ملك بهارپیوست. در اوراق‌گذشته نگاشته‌کلك سوانـح نگارگشته‌کـه شاه جهان دارابخان پسرخانخانـان را سوگند داده بـه حکومت وحراست ملك بنگاله بازداشته وبه جهت احتیاط زن اورا با یك پسرویك برادرزاده اورا همراه‌گرفته بود. بعدازجنگ تولس وانعطاف عنان، زن اورا درقلعه رهتاس‌گذاشته بـه

دارابخان نوشتند که درگدهی خود را بـه ملازمت رساند. داراب ازناراستی و زشت خویی صورت‌حال را طور دیگر درخاطرنقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق‌کرده، مرا درمحاصره می‌دارند. ازین جهت نمی‌توانم خود را به‌خدمت رسانید. چون شاهجهان از آمدن داراب مأیوس گردید وجمعی همراه‌که مصدرکاری و ترددی توانـد شد نمانده بود، ناگزیـر ازآشوب خاطـر، پسر داراب را به عبدالله خان حواله فرمودنـد، وکارخانجات بیوتات همراه گرفته به همان راه‌که از دکن آمده بودنـد رایت مراجعت برافراشتند و چون داراب چنین ادای ناپسندیده به ظهورآورده خود را مطرود ازل وابد ساخته بود عبدالله خان پسرجوان اورا بقتل رسانید.

شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را به جاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان ـ معاوت معطوف داشتند و حکم بـه زمینداران آنجا شد کـه داراب را در قبل داشتند تـا دست تعرض از وکوتاه داشته روانـه درگـاه سازند. او آمده مهابتخان را دیـد و چـون خبر آمدن داراب به عرض اشرف اقدس رسانید به مهابتخان فرمان شدکه در زنده داشتن آن بی‌سعادت چه مصلحت به خاطرآورده بایدکه به رسیدن فرمان‌گیتی مطاع سرآن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت وگمراهی را به درگاه عدالت پناه روانه سازد. بالجمله مهابتخان بـه موجب حکم عمل نموده سرش را ازتن جدا ساخته به درگاه فرستاد.

درین هنگام خانزادخان را خلعت خاصه و خنجر مرصع بـا پهول‌کناره واسپ خاصه مرحمت فرموده بـه صاحب صوبگی بنگاله فرستاد ومقارن آن فرمان جهان مطاع بـه طلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانی داشت صادرگشت.

چـون در صوبـهٔ دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجهٔ تقدیرگشته درقلعهٔ دولت‌آباد محبوس ماندند، وشاه جهان ازملك بنگاله بـه صوب ملك دکن انعطاف عنان نمود ناگزیـر مخلص خان بـر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت‌کـه سزاولی نموده، ایشان را بـه امرای عظام روانه دکن سازد. و هـم دریـن ولا قاسم خان از تغییر مقربخان به حکومت و حراست دارالخلافه آگره خلعت فاخره پوشید.

درین تاریخ عرضداشت اسد خان بخشی صوبه دکن ازبرهانپوررسید. نوشته بودکـه یاقوتخان حبشی با ده هزارسوارموجود به ملکاپورکه ازشهربیست‌کروه مسافت است رسیده وسربلند رای ازشهربرآمده قصد آن داردکه جنگ اندازد. فرمان به تأکید تمام صادرشدکـه زنهار تا رسیدن‌کومك ومدد حوصله بکاربرده تیزجلویی نکند، وبه استحکام برجها پرداخته درشهر تحصن گزیند.

نهضت موکب کیهان شکوه به جانب کشمیر و سیر کوه: در اواسط اسفند سنه هزار و سی و چهار ارتفاع رایت اقبال آیت به دستور معهود به جانب کشمیر اتفاق افتاد. از وقایعی که در ابتدای این سال به ظهور آمد آنکه شاجهان بهولایت دکن رسید، و عنبر شروع در خدمتگاری نموده، به جهت هوا خواهی ایشان فوجی به سرکردگی یاقوتخان حبشی به حوالی برهانپور فرستاد که به تاخت و تاراج پردازند، و به شاه جهان نوشت که بزودی بدان صوب حرکت نماید. شاه جهان بدان سمت توجه نموده دیولگانو را مخیم ساخت.

کارنمایان شاه قلی خان: عبدالله خان و تقی مخاطب به شاه قلی خان را با فوجی تعیین نمود که به‌اتفاق یاقوتخان برهانپور را محاصره نموده به لوازم قلعه گیری پردازند. و متعاقب آن خود نیز متوجه شده در لعل باغ که در سوار واقع است فرود آمد. راورتن و دیگر بنده های پادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام ولوازم کارآگهی به تقدیم رسانیده متحصن گشتند؛ وشاه جهان فرمود که ازیك طرف عبدالله خان واز جانب دیگرشاه قلیخان به قلعه‌بچسپند قضا را در طرفی که عبدالله‌خان بود غنیم هجوم آورده جنگ صعب در پیوست وشاه قلیخان با فدائیخان جان نثار دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را برداشته به حصار درآمد.

سربلند رای جمعی از مردم‌کارکرده خود را برابرعبدالله خان‌گذاشته خود برسرشاه قلیخان تاخت، و چون اکثری از نوکران زربندی در کوچه و بازار متفرق شده بودند، شاه قلیخان با معدودی در میدان پیش ارك پای همت افشرده، به مدافعه و مقابله پرداخت؛ تاآنکه ازبنده های پادشاهی که با او بودند به قتل رسیدند. ناگزیر به ارك در آمده در قلعه را بست و سربلندی رای محاصره نموده کار بر او تنگ ساخت. شاه قلیخان ازروی اضطرارقول گرفته او را دید.

چون این خبربه شاهجهان رسید مرتبهٔ دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند، وهرچند مبارزان جان سپار و دلیران عرصه‌کارزار شرایط سعی وکوشش به جاآوردند اثری برآن مترتب نگشت، و از مردم روشناس شاه بیکخان وتیرانداز خان رسید. شاه محمد نقد حیات درباختند، و بارسیوم خود سوار شده حکم یورش نمود. از اطراف بهادران رزم آزما و دلیران قلعه‌گشاقدم جرأت وجلادت پیش نهاده کارنامه های شجاعت ظاهرساختند، وازاعیان اهل قلعه لودیخان با جمعی از برادران و بابا میرك داماد لشکرخان و بسیاری از راجپوتان راورتن‌علف تیغ انتقام شدند.

درین وقت که‌کار بر متحصنان به دشواری کشیده بود قضا را تیر تفنگی به گردن سید

جعفر رسید. او اضطراب کرده، بسر گشت؛ و از عنان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده، بسیاری ازبیدلان را بـا خود بردند. مقارن ایـن حال خبر آمد کـه شاهزاده پرویز و مهابتخان خانخانان با لشکرپادشاهی از بنگاله معاودت نموده، بـه دریای نربدا رسیده‌انـد. ناگزیرشاه جهان به وسعت آباد بالاگهات مراجعت نمودنـد. درین وقت عبدالله خان ازشاه جهان جدایی اختیارنموده، در موضع اندور نشست، ومقارن آن نصرتخان نیز جدایی گزیده نظام الملك شتافته نوکر اوشد.

ازسوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا عزیزکوکلتاش است. پدر او ازآدمی زادگان غزنین است، ومادرش عرش آشیانی را شیرداده بـود، وآنحضرت پاس ایـن نسبت داشته، میرزا عزیزرابزرگترین امرا ساخته بودند. ازووفرزندانش نازهای عجیب می کشیدند. درعلم سیروفن تاریخ استحضارتمام داشت؛ ودر تقریروتحریر بی‌نظیربود. نستعلیق را بغایت خوب می‌نوشت. شاگرد میرزا باقـر پسر ملا میرعلی است. بـه اتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی ندارد، و در مدعا نویسی یـد طولی داشت. و در لطیفه گوئی و خوش طبعی بـی مثل، و شعر همواری می‌گفت. این رباعی از واردات طبع اوست.

رباعی

عشق آمد و از جنون برومندم کـرد	وارسته ز صحبت خردمندم کـرد
آزاد زبند دیـن و دانـش گشتـم	تـا سلسله زلف کسی بندم کـرد

وفات خان اعظم درشهراحمدآبادگجرات اتفاق افتاد، و نعش او را دردهلی آورده به جوار روضهٔ سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیك به قبرپدرش به خاك سپردند وچون خان اعظم مسافردارالملك بقا گشت داوربخش را به حضورطلب داشته، خانجهان را بـه صاحب صوبگـی گجرات سرافرازی بخشیده حکم شدکه از آگره بـه احمد آبـادگجرات شتافته محافظت آن ملك نماید.

وقایع سال بیستم از جلوس اشرف

روز مبارکشنبه دهم جمادی الثانی سنه هزاروسی وچهارآفتاب جهانتاب برج حمل را نوآیین ساخت، و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد؛ ودر دامن کوه بهنربـه نشاط شکار پرداخته، یکصد وپنجاه ویك رأس قوچ کوهی به تفنگ تیرشکارکردنـد. ودرمنزل جنکرهتی جشن شرف آراستگی یافت. ازبهنر تا این منزل ارغوان زارهای عالی سیرفرمودند، و چون

درین موسوم کوتل پیرپنجال از برف مالامال می‌باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار، بلکه محال، لاجرم نهضت موکب کیهان شکوه از راه کریوه پونچ اتفاق افتاد. درین کوهستان نارنج بهم می‌رسد، و دو سال و سه سال بردرخت می‌ماند. از زمینداران آنجا شنیده شد که قریب نه هزار نارنج دریك درخت می‌باشد. درین اثنا ابوطالب پسر آصفخان به حکومت لاهور به نیابت پدر مرخص گردید. ودرین ولا سید عاشق پسر سردارخان به کوهستان شمالی پنجاب که ضبط وربط آن به عهدهٔ پدرش بود دستوری یافت و اورا به کامگار نامورگردانیده منصب چهارصد صدی و وپنجاه سوارعنایت فرمودند.

روز جمعه بست ونهم درمنزل نورآباد که برلب دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد. ازکهات بهت تا کشمیر به دستوری که در راه پیرپنچال منزل به منزل جایها و نشیمنها ساخته‌اند، درین راه نیز اساس یافته واصلا به خیمه وسایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست. درین چند منزل اردوی کیهان پوی به جهت برف و باران و شدت سرما ازکریوه‌های دشوار گذار بصعوبت گذشت و در اثنای راه آبشار خوشی به نظردر آمد که از اکثرآبشارهای بهتر توان گفت. ارتفاعش پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذرع. متصدیان منازل صفهٔ عالی محاذی آن بسته‌اند. ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند. حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی نقش نمایند تا این نقش دولت به صفحهٔ روزگار یادگار ماند. درین منزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آورند.

روز یکشنبه غرهٔ اردی بهشت قصبه باره موله که ازقصبات کلان کشمیراست به ورود موکب اقبال آراستگی یافت. مردم شهر ازاهل فضل وارباب سعادت وسوداگر وسایر اصناف گروه‌گروه برسبیل استقبال، دولت زمین بوس دریافتند. درین دومنزل شکوفه زارهای خوب سیر کرده شد، وبندگان‌حضرت وجمیع امرا به کشتی نشسته متوجه شهرشدند.

روز سه شنبه هژدهم درساعت سعادت قرین به عمارت دلنشین کشمیربهشت نظیر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد، اگرچه درباغ نورمنزل که درمیان دولتخانه واقع است آخرهای شکوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر ومنورداشت ودرتماشای بیرون شهراقسام شکوفه جمال افروزی می‌نمود.

چون بتواتربنوشته ودرکتب طب خصوص ذخیره شاهنشاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می‌آورد و اگربیشتر خورده شود آنقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد، حضرت شاهنشاهی به جهت امتحان کسی واجب القتلی را از زندان طلب فرموده درحضور خود ربع

سیر زعفرانی که چهل مثقال باشد خورانیده و اصلا تغییری در احوالش راه نیافت. روزدیگر مضاعف آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند. لبش بـه تبسم آشنا نشد تـا بهفنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد.

درین ولا حفظ وحراست قلعه کانگرا بـه انیرای سنگدلن مفوض گشت وداوربخش از گجرات آمده ملازمت نمود. درین ایام مزاج سردارخان از اعتدال انحراف ورزیده بیماری سوء القنیه به او عارض شد ورفته رفته منجر به اسهال دموی گشت وبتاریخ یازدهم محرم سنه هزاروسی وپنج درقصبه پنهان ودیعت حیات سپرد. او را در ده نوحصار کـه زادگاه او بـود مدفـون ساختند. درسال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون این خبر بـه مسامع علیه رسید فوجداری کوهستان شمالی پنجاب را به الفخان که‌از کومکیان او بود تفویض وفرمان شد کـه کامگارپسرش به ملازمت شتابد ودرهمین روزها مصطفی خان حاکم تهتهه رحلت نمود و بـه صوبهٔ مذکور به شهریارعنایت شد.

درین ولا از عرضداشت اسد خان بخشی دکن به مسامع جلال رسید که شاهجهان بـه دیول‌کانورسید ویاقوتخان حبشی با لشکرعنبر برهانپور را محاصره دارد وسربلند رای پـای غیرت وحمیت برجاداشته به‌لوازم قلعداری همت‌گماشته وپیوسته ازبیرون جنگ می‌اندازد و هرچند دست وپا می‌زنند کاری نمی‌سازند وبعداز چند روز خبررسید که مردم عنبر نیزبرخاسته رفتند. چون این معنی بـه عرض همایون رسید سربلند رای را بـه صنوف عواطف و مراحم سرافرازفرموده منصب پنجهزاری ذات وپنجهزارسواروخطاب رام راج که درملك دکن بالاتر ازین خطاب نمی‌باشد عنایت نمودند.

ازسوانح آنکه چون شاه جهان دست از محاصره برهانپور بازداشته بـه صوب دکن برگشت، دراثنای راه ضعف قوی برمزاج استیلا یافت، ودرایام تکسربه خاطر رسانید که عذر تقصیرات‌گذشته ازپدر والا قدربایدخواست. به این ارادهٔ حق پسند عرضداشتی مشتمل بـر اظهارندامت وانفعال واستغفارازجرایم ماضی وحال نوشته ارسال داشتند، وحضرت‌شاهنشاهی فرمانی به خط مبارك خویش قلمی فرمـوده روانـه ساختند. مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را به ملازمت فرستد وقلعه رهتاس وقلعه آسیر راکه درتصرف‌کسان اوست بـه بنده های پادشاهی بسپارد رقم عفو بر جراید تقصیرات اوکشیده شود وملك بالاگهات به او مرحمت گردد.

فرستادن شاه جهان داراشکوه و اورنگ زیب را: بـا پیشکش نمایان بـه دربار، ودست برداشتن ازآسیرو رهتاس، ایـن دو حصار استوار بعد از ورود منشورعاطفت،

شاه جهان آداب استقبال تعظیم بتقدیمرسانیده با وجود کمال تعلق و دلبستگی که بـه شاهزاده ها داشت رضا جویـی والد ماجد را مقدم شمرده این جگر گوشه ها را بانفایسی پیشکش از جواهر ومرصع آلات وفیلان کوه پیکر که موازی ده لك روپیه قیمت داشت روانهٔ درگاه والا ساخت و به سید مظفرخان ورضا بهادرکه به حراست قلعه رهتاس مقرربودند حکم نمود که به هر کس که فرمان پادشاهی ظاهرسازد قلعه را سپرده همراه سلطان مراد بخش به ملازمت آیند، و همچنین به حیات خان نوشت که قلعه آسیررا به بنده های پادشاهی حوالـه نموده روانـه حضور اوگردد وخود بعدازآن به صوب ناسك حرکت نمود ودرین ایام عرب دست غیب، که به جهت آوردن سلطان هوشنگ پسرشاهزاده دانیال وعبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمـده، دولت زمین بـوس دریافت. هوشنگ را بـه عواطف روز افزون اختصاص بخشیده، به مظفرخان بخشی فرمودندکه از احوال او خبردار بوده آنچه به جهت ضروریات او د کار باشد، ازسرکارپادشاهی سرانجام نماید وبه نوعی سامان سرکاراوکند کـه ازهیچ طرف گرانی خاطر نداشته باشد.

درخلال ایـن حال عبدالرحیم خانخانان بـه سعادت استانبوس جبین خدمت نورانی ساخت، و زمانـی ممتد ناصیه خجالت از زمین بـرنگرفت. آن حضرت به جهت دلنوازی و تسلی او فرموده که درین خدمت آنچه به ظهور رسید از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما. ازین رهگذر خجالت و ملامت را راه ندهید و بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی اشارت رفت کـه بخشیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارنـد. قبل ازین حضرت شاهنشاهی باغوای نور جهان بیگم و آصف خان فدائیخان را نزد شاه پرویز فرستاده بودند کـه مهابتخان را از خدمت ایشان جـدا ساخته بـه جانب بنگاله روانه سازد وخانجهان از گجرات آمده بخدمت شاهزاده بپردازد.

درینولا عرضداشت فدائیخان رسید مرقوم بودکه درسانگپوربه خدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم. شاهزاده بـه جدایی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند و هرچند درین باب به مبالغه وتأکید معروض داشتم، نتیجه‌ای برآن مترتب نشد. چون بـودن من در لشکـر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیـده قاصدان تیز رو بـه طلب خانجهان فرستاده‌ام که به سرعت هرچه تمامتر متوجه این حدود گردد. بالجمله چون حقیقت حال از عـرضداشت فدائیخان به عرض مقدس رسید، باز فرمان به تأکید تمام به شاهزاده صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده بـه خاطر راه ندهد و اگر مهابتخان بـه رفتن بنگالا راضی نشود جریده متوجه‌حضور والا گردد، و شما با سایر امرا در برهانپور توقف

نمائید.

چون خاطرفیاض از سیروشکارعرصه دلپذیر کشمیرپرداخت بنا برآن به تاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار وسی وپنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور ارتفاع یافت. پیش ازین مکرر بـه عرض رسیده بود که در کوه پرپنچال جانوری می‌باشد مشهور به‌همای ومردم آن سرزمین می‌گویند کـه طعمه‌اش استخـوان ریزه است، وپیوسته برروی هـوا پروازکنان مشاهد می‌افتد ونشسته کم می‌باشد.

چون خاطراشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم‌شدکه ازقراولان هرکس تفنگ زده به حضوربیارد هزارروپیه انعام یابد. قضارا جمال خان قراول بـه بندوق زده به حضوراشرف آورد، وچون زخم بـه پایش نرسیده بود زنده وتندرست بـه نظراشرف درآمد، وفرمودندکه چینه دان را ملاحظه نمایند تا خورش اومعلوم شود. چینه‌دان را شکافتند ازحوصله‌اش استخوان ریزه ها برآمد ومردم‌کوهستان معروض داشتندکه مدارخوراك این بر استخوان‌ریـزه‌هـا است، وهمیشه بـرروی هـوا پـروازکنان چشم برزمین دارد، هرجا کـه استخوانی بـه‌نظرش درآمد بـه نوك خودگرفته بلند می‌شود، وازآنجا بـرزمین بـه سنگ می‌اندازد تا بشکند، وریـزه ریزه شود. آنگاه می‌چیند و می‌خورد. درین صورت غالب ظـن آنکه همای مشهور همین باشد. چنانکه‌گفته‌اند.

فرد

همای برهمه مرغان ازان شرف دارد　　　　که استخوان خورد و جانور نیازارد

سرو نوکش به‌کل مرغ می‌نماید لیکن سرکلمرغ پرندارد و این پرهای سیاه دارد. درحضور و زن فرمودند چهارصد و پانزده توله که یکهزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد بـه وزن در آمد.

درنواحی لاهورابوطالب پسرآصفخان به‌دولت زمین بوس افتخاراندوخت.

شب مبارکشنبه سلخ ماه مزکور درساعت مسعود بـه لاهور نزول اقبال اتفاق افتادکـه یك لك روپیه به عبدالرحیم خانخان انعام مرحمت شد.

دریـن تاریخ آقـا محمد ایلچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا کـه یك دست شاهین سفید از آن جمله بود بـه نظر مقدس گذرانید.

از غرائب آنکـه شاهزاده داور بخش شیر و بز پیشکش آوردکه با بز الفت‌گـرفته در یك قفس می‌باشد و بـه آن بـز نهایت الفت و محبت ظاهر می‌سازد و به دستوری کـه

حیوانات جفت می‌شونـد بـز را در آغوش گرفته حرکت می کند. حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند. فریاد و اضطراب بسیارظاهرساخت. آنگاه فرمودند که بز دیگر به همان رنگ و ترکیب در آن قفس در آوردنـد. اول آنـرا بوی کـرد، بعد از آن کمرش بدهان گرفته شکست. فرمودند که میشی را در آوردند. فی‌الفورازهم درید و خـورد. باز همان بـز را نزدیك آوردند. الفت و مهربانی به دستور سابق ظاهر ساخته برپشت افتاد و بز را برروی سینه خود گرفته دهانش را می‌لیسید. از هیچ حیوانی اهلی و وحشی تـا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را ببوسد.

درین ولا فاضلخان را به خدمت دیوانی صوبـه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی هـزار و پانصد سوار عنایت نموده، خلعت و اسپ و فیل بـه مشارالیه مـرحمت فرمودند، و به سی و دو نفر از امراء آن صوبه‌خلعت‌مصحوب او فرستادند. و چون مهابتخان فیلی که در بنگاله و غیره به دست آورده بود تاحال به درگاه والا نفرستاده بـود و مبلغهای کلی از مصالحه سرکار برذمه او بـود و نیز از محال جاگیر بنده های درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود، بنابرآن حکم شد که عرب دست غیب نـزد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بـه درگاه بیارد و مطالب حسابـی را ازو بازیافت نموده، به خدمت شتابد، و اگر او را جوابی و حسابی خردپسند باشد به درگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد.

مقارن ایـن حال عرضداشت فدائیخان رسیده کـه مهابتخان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته به صوب بنگاله شتافت وخانجهان ازگجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت کرد و هم درینولا عرضداشت خانجهان رسید نوشته بـود کـه عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده، این فدوی را شفیع جرایم خویش ساخته، کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته، بـه اعتماد کـرم و بخشایش آن حضـرت نوشتهٔ او را بـه درگاه فرستاده‌ام. امید از مراحـم بیکران چنان است کـه رقم عفو بـر جرایـد اوکشیده شود. بـه ایـن موهبت عظمی در امثال واقـران سرافراز و ممتاز گردانید. در جواب او فرمان شد که. ع:

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او به عزاجابت مقرون گشت. درین تاریخ طهمورس پسرکلان‌شاهزاده دانیال ازخدمت شاه جهان جدا شده به ملازمت شتافت.

نامزد نمودن بهار بانوبیگم صبیه خود به طهمورث و هوشنگ بانو بیگم صبیه خسرو به هوشنگ پسران شاهزاده دانیال: قبل ازاین هوشنگ برادر خرد او به دولت‌زمین بوس سعادت پذیرگشته بود. درین ولا اونیز به رهنمونی بخت، خودرا به قدسی آستان رسانید و به انواع مراحم ونوازش مخصوص گردید، و به جهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که اصطلاح سلاطین چغتائی «کورگان» گویند فرموده، بهار بانو بیگم صبیهٔ خود را به طهمورس وهوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند.

درین وقت معتمدخان به خدمت بخشیگری عز اختصاص یافت.

چون از مدتهای مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر می‌کرد به تاریخ هفدهم اسفندار سنه هزار و سی و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد. چند روز ظاهر موضع لاهور مقام فرموده، روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور کوچ فرمودند:

افتخارخان پسر احمد بیگ خان‌کابلی سراحداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود وحضرت شاهنشاهی سر نیازمندی به درگاه بی‌نیاز فرود آورده، سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدده الهی به تقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند، وفرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند.

تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن به‌کابل رسید شنید که یلنگتوش اوزبك به قصد شورش افزائی وفتنه انگیزی به نواحی غزنین آمده مشاراليه به اتفاق دیگر بنده ها که ازتعینات صوبهٔ مذکوراند لشکر فراهم آورده بود. درین اثنا احداد بد نهاد قابو یافته به اشارت آن تباه اندیش به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوهٔ شنیعه آن مفسد سیاه بخت است پیش می‌کرد و یلنگتوش از آن اراده باطل ندامت گزیده، یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده، اظهار ملایمت و چاپلوسی نمود، اولیای دولت قاهره خاطر ازآنجانب واپرداخته دفع فساد احداد بد نهاد را پیشنهاد همت ساختند؛ و به همان استعداد و جمیعت از راه‌گردیده بر سرآن مقهور روان‌شدند چون‌خبر برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر اثر به آن بد فرجام می‌رسد تاب مقاومت نیاورده خود را به‌کوه اواغر که محکمه او بود می‌کشد وآن بی‌عاقبت‌آن‌کوه راپناه روزبداندیشیده دیواری درپیش دره برآورده واستحکام تمام نموده ذخیره وسایر اسباب قلعه داری آماده و

مهیا داشت. اولیای دولت ابد قرین، استیصال او را پیشنهاد همت ساخته‌به قدم سعی فراز ونشیب بسیارطی نموده به دره مذکور پیوستند وهمه یك دل و یك جهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آن گماشتند.

هفتم جمادی‌الاول نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت وجلادت دادند و ازهنگام صبح تا سه پهرروز آتش قتال وجدال اشتغال داشت. بعد ازسه پهر به‌میامن عواطف ومراحم الهی ابواب فتح وفیروزی برچهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید وآن محکمه بـه تصرف بهادران لشکر منصور درآمد. درین وقت یکی از احدیان شمشیر وکارد وانگشتری که یافته بود نزد ظفرخان برده می‌نماید و یقین می‌شود که اینها ازآن عاصی است و ظفرخان خود با چندی بر سرآن بدگوهر می‌رود و ظاهر می‌گردد که بندوقی به اورسیده و بـه جهنم واصل شده. هرچند منادی کردند لیکن مشخص نگشت کـه این تفنگ از دست کدام کس بـه او رسیده بـالجمله سرآن مفسدان مصحوب سردارخان روانـه درگاه آسمان جـاه کردنـد و ظفرخان و دیگـر بنده هـای شایسته خدمت کـه مصدر تردداث پسندیده گردیده بودنـد هـر کدام درخور استعداد خویش بـه اضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند.

وفات رقیه سلطان بیگم: درین تاریخ خبررسید که رقیه سلطان بیگم صبیه میرزا هندال منکوحـه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبرآباد بـه جوار رحمت ایـزدی پیوستند. زن کلان آن‌حضرت ایشان بودند.چون فرزند نداشتند درزمانی که شاه جهان به عالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن‌گوهریکتای خلافت را به منکوی بیگم سپردند و آن سریرآرای خلوتسرای قـدس متکفل تربیت شاهزاده والاگهر شد. القصه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند.

درخلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم واقسام نـوازش گردیده بتازگی به خطاب مستطاب خانخانان فرق عزت بـرافراخت وخلعت واسپ مرحمت نموده به ایالت سرکار قنوج رخصت فرمودنـد ومقارن این حال تمامی فیلان مهابتخان کـه قبل ازین‌فرمان طلب شده بود به درگاه رسیده، داخل فیلخانه پادشاهی شدند. ودرین روزها معروض گردید کـه مهابتخان صبیهٔ خـود را بخواجه بـرخوردار نام بزرگ زاده نقشبندی نسبت کرده و چون این وصلت بی اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطراشرف گران آمـد و او را بـه حضور اقدس طلبیده فرمودنـد کـه چرا بی‌دستوری ما دختر چنین عمده دولت را گرفته؟ جواب پسندیـده سامان نتوانست نمود. بـه حکم اشرف شلاق بست ورسا

خورده محبوس گردید. درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صفوی به خطاب شاه نواز خان اختصاص یافت. بیست و نهم اسفندار ساحل دریای چناب به ورود موکب مسعود آراستگی یافت.

وقایع سال بیست و یکم از جلوس مبارك

روز شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه هزار وسی وپنج نیرجهان افروز به برج حمل تحویل نمود و سال بیست ویکم از جلوس مبارك آغاز شد. برساحل دریای چناب یك روز بلوازم جشن نوروزی پرداخته روز دیگر از آن‌منزل کوچ فرمودند. درین ولا آقامحمد ایلچی شاه فلك بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه به او مرحمت فرمودند و مکتوبی که در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافته بود با گرز مرصع تمام الماس که یك لك روپیه قیمت داشت وکمر مرصع نفیس نادر به رسم ارمغان‌حوالهٔ اوشد .

در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلك سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته دریـن ولا به حوالی اردو پیوست. بالجمله طلب اوبه تحریك وکارپردازی آصفخان شده بود وپیشنهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار وبیعزت ساخته دست تعرض به عرض و ناموس وجان و مال او درزنند و این مطلب گران را بغایت سبك و سست می‌گرفتند و او برخلاف ایشان باچهار پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ یك جهت آمده عیال و اطفال اکثری را همراه آورده‌که هرگاه‌کاربجان وکارد باستخوان رسد و ازهمه راه وهمه جهت مایوس‌گردد برای پاس عزت وناموس خود بقدر امکان دست و پا زده با اهل وعیال جان‌نثارشوند.

فرد

وقت ضرورت چونماند گریز　　دست‌بگیرد سر شمشیر تیز

با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد آصف خان درنهایت غفلت و بی پروائی بسر می‌برد و چون خبرآمدن او به عرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالب سرکارپادشاهی را به دیوان اعلی مفروغ نسازد ومدعیان را به مقتضای‌عدالت تسلی ننماید راه‌کورنش و ملازمت مسدود است؛ و درباب خواجه برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی‌که مهابتخان دختر خود را باو نسبت‌کرد سابقا مذکور شد که او را نیز چنگ زده بزندان سپردند. حکم شدکه آنچه مهابتخان باو داده فدائی خان تحصیل نموده به

خزانه عامره رسانید.

چون منزل برکنار آب بهت واقع بود درین روی آب منزل گزید آصفخان با وجود چنین دشمن قوی بازو از سرو جان گذشته درنهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را در آن طرف دریا گذاشته خود با اعیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پـل عبور نموده و همچنین کارخانجات از خزانه و قورخانـه و غیره حتی خدمتگاران و بنده های نزدیك درکل ازدریا عبورنمودند. معتمد خان بخشی و میر توزك از آب نگذشته شب در پیشخانه بود.

ذکر عذر وطغیان وبی ادبی مهابتخان: علی الصباح چـون مهابتخان دریافت که کار بناموس وخان اورسیده لاعلاج درین وقت که هیچکس درگرد وپیش حضرت نمانده بود با چهارپنجهزار راجپوت که به آنها قول و عهد نموده بود ازمنزل خود برآمده نخست برسرپل رسیده قریب دو هزار سوار برپل می گذارد که پل راآتش زده اگرکسی اراده آمدن داشته باشد به مدافعه ومقابله قدم برجا دارند وخود متوجه دولتخانه می گردد. و از درحرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده بازپرس احوال نمود و معتمد خان شمشیر بسته ازخیمه برآمد. چـون چشمش بـرو افتاد از احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاه برچه وشمشیر دردست همراه داشت و ازگرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی‌شد و برسمیت دروازه کلان شتافت. و در آن وقت درفضای دولتخانـه معدودی از اهـل سیاق و غیره و سه چهار خواجـه سرا پیش دروازه ایستاده بودند. مهابتخان سواره تـا در دولتخانه رفته ازاسب فرود آمد. درآن وقت که پیاده شده بـه جانب غسلخانه شتافت قریب دوصد راجپوت همراه داشت. معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخی وبیباکی ازادب دور است. نفسی توقف نمایند تا من رفته عرض کورنش وزمین بوس نمایم. اصلا به جواب نپرداخت . وچون بردرغسلخانـه رسید ملازمان اوتختهای دروازه راکـه دربانان بـه جهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته به فضای دولتخانه درآمدند. جمعی ازخواصان که برگرد و پیش آنحضرت به سعادت حضوراختصاص داشتند، ازگستاخی او به عرض همایون رسانیدند. آن حضرت از درون خرگاه برآمده برپالکی نشستند.

درینوقت مهابتخان مـراسم کورنش بـه تقدیم رسانیده آنگاه بـردور پالکی گردیده معروض داشت که چون یقین کردم کـه ازآسیب عداوت ودشمنی آصفخان خلاصی ورهایـی ممکن نیست، وبه انواع واقسام خواری ورسوایی کشته خواهم شد، ازروی اضطرار جرات و دلیری نموده خود را درپناه حضرت انداختم. اکنون اگرمستوجب قتل و سیاستم در حضور

اشرف سیاست فرمایند. درینوقت راجپوتان اوفوج فوج مسلح آمده و در سراپرده پادشاهی را فروگرفتند، و در خدمت آن حضرت به جز عرب دست غیب که دستیار او بود ومیرمنصور-بدخشی و جواهرخان خواجه سرا وبلند خان و خدمت پرست خان و فیروزخان و خدمتخان خواجه سرا و فصیح خان مجلسی وسه چهار نفری ازخواهان دیگری حاضرنبودند. چون آن بی‌ادب خاطر اقدس را شورانیده بود ومزاج اعتدال سرشت را غیرت درشور داشت دومرتبه دست به‌قبضه شمشیررسانیده‌خواستند که‌جهان را ازلوث وجودآن بیباك پاك‌سازند،هر بارمیرمنصور بدخشی به ترکی‌عرض کردکه وقت مقتضی این‌نیست، صلاح حال منظوربایدداشت، وسزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدکردار را بـه ایزد دادگرحواله فرمایند، تا وقت استیصال او در رسد.

چون حرف او به فروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندك مدت راجپوتان او درون و بیرون دولتخوانه فرو گرفتند، چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر به نظر درنیامد.

درین وقت آن بی‌عاقبت خود عرض کرد که هنگام سواریست به ضابطه معهودسواری فرمایند تا این غلام‌فدوی‌درخدمت‌باشد وبرمردم‌ظاهرشودکه این جرات‌وگستاخی‌حسب‌الحکم ازمن به وقوع آمده واسپ خود را پیش آورده به مبالغه والحاج بسیارنمودکه برهمین اسپ سوارشوند. غیرت سلطنت رخصت ندادکـه براسپ او سواری فرمایند. حکم شدکـه اسپ سواری خاصه را حاضرسازند وبه جهت لباس‌پوشیدن و استعداد سواری خواستندکه بدرون محل تشریف برند آن ستیزه‌کارراضی نشد.

القصه آنقدرتوقف‌روی دادکه اسپ خاصه راحاضرساختند وآن‌حضرت‌سوار شده تادو تیرانداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل خود را پیش آورده التماس نمودکه چون وقت‌شورش وازدحام است صلاح دولت درین می‌داندکه برفیل نشسته متوجه شکارگاه شوند. آن حضرت بی‌مبالغه ومضایقه برهمان فیل سوارشدند. یکی ازراجپوتان معتمدخود را درپیش فیل ودو راجپوت دیگررا درپس حوضه نشانیده بود. دراین اثنا مقرب خان خود را رسانیده بـه استرضای او درون حوضه نزدیك بـه آن حضرت رفته نشست. ظاهرا دریـن آشوبگاه بی تمیزی زخمی میان پیشانی مقربخان رسید وخدمت پرستخان خواص کـه معتاد شراب وپیاله خـاصه در دست داشت خود را به فیل رسانیده و هرچند راجپوتان بسنین برچه زور دست وبازومانع آمدند وخواستندکه او را جای ندهند، اوکناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه داشت. چـون دربیرون جای نشستن خود را بـه میان حوضه گنجانید؛ و چـون

نیم کروه مسافت طی شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود. مهابتخان اشارت کرد تا آن بی گناه را با پسرش شهید کردند.

بالجمله درلباس سیرو شکار بسرسمت منزل خویش راهبری نمسود وآن حضرت بـه درونخانه او درآمده زمانی توقف فرمودنـد. فرزندان خود را بردورآن حضرت گردانید و چون ازنورجهان بیگم غافل افتاده بـود درین وقت بخاطرش رسید که بازحضرت شاهنشاهی را به دولتخانه برده وازآنجا همراه نورجهان بیگم بازبه خانهٔ خود آرد. به این قصد بار دیگرآن حضرت را به دولتخانه آورد. قضا را درهنگامی که حضرت شاهنشاهی بـه قصد سیرو شکارسوار شدند، نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهرخان خواجه سراکـه ناظر محلات پادشاهی بود، ازآب گذشته بـه منزل برادر خـود آصفخان رفته بود. آن کم فرصت خبررفتن بیگم یافته ازسهوی کـه درمحارست بیگم کـرده ندامت کشیده متردد خاطرگشت. آنگاه درفکرشهریارشدودانست که جداداشتن اوازخدمت حضرت خطائیست عظیم. لاجرم رای فاسد اوبراین معنی قرارگرفت، وآن حضرت را باز سوار ساخته بـه منزل شهریار بـرد وآن حضرت از وسعت حوصله وگرانباری هرچه اومی گفت می کردند.

دربـن وقت چهجو نبیره شجاعتخان همراه شد وچـون بـه خانهٔ شهریار در می آمد به راجپوتان اشارت کرد تا او را بقتل رسانیدند. بالجمله چون نورجهان بیگم ازآب گذشته به منزل برادر خود رفت و عمده های دولت را طلبداشته مخاطب ومعاتب ساخت که ازغفلت و خامکاری شما کار تا به اینجا کشید و آنچه در مخیلهٔ هیچکس نگذشته بود بظهور آمد، و درپیش خـدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتند. اکنون تدارك آن بایـد کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمدکار باشد، بـه اتفاق معروض باید داشت. همه یکدل و یکزبان به عرض رسانیدند که تدبیر درست ورای صائب آن است کـه فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بـه دولت زمین بـوس بندگان حضرت سرافراز شویم. چون این کنکاش ناصواب به مسامع جلال رسید ازضابطهٔ معقول دور نمود. همان شب مقربخان و صادقخان بخشی ومیرمنصور و خدمتخان را پی‌درپی نزد آصفخان وعمده های دولت فرستاده فرمودندکه از آب گذشتن وجنگ انداختن محض خطا است؛ زینهار کـه این تدبیر نادرست رانتیجه خامکاری و ناسازگاری دانسته پیرامـون خاطر راه ندهندکه بجز ندامت و پشیمانی اثری برآن مترتب نخواهد شد. هرگاه من درین طرف باشم به کدام دلگرمی وبه چه امید جنگ می کنید وبه جهت اعتماد واحتیاط انگشتری

مبارك خود را مصحوب میرمنصور فرستاده آصفخان بـه گمان آنکه این حرفها زاده طبیعت مهابتخان بی عاقبت باشد وحضرت به تکلیف او حکم فرموده مهر را فرستاده‌اند بـه همان قرار داد پای عزیمت افشرد.

درین وقت فدائیخان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بـه‌کنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند وامکان عبور متصور نبود بی تاب شده در تیرباران بلا و تلاطم فتنه بـا چندی از نوکران خویش فدائیانه روبروی دولتخانه اسپ به دریا زده خواست بشناوری عبور نماید شش‌کس از همراهان او بـه موج فنا رفتند و چندی از تندی آب پایاب رویه افتادند، و نیم جانی به ساحل سلامت رسیدند وخود با شصت سوار برآمده چپقلش نمایان کـرد و دست اکثری از رفقای او به‌کار رسیدنـد و چهارکس از همراهان او جان نثار شدنـد، و چون دیـدکـه‌کاری از پیش نمی‌رود و غنیم زور آور است و بـه ملازمت اشرف نمی‌تواند رسید، عطف عنان نموده ازآب گذشت شاهنشاهی آن روزآن شب درمنزل شهریار به سر بردند.

روز بیستم‌فروردین مطابـق بیست و نهم جمادی‌الثانـی آصفخان بـه اتفاق خواجـه ابوالحسن‌ودیگر عمده های دولت قرار بـه جنگ داده در خدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گزری‌که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد. اتفاقا بـدترین گذرها همان بودکه سه چهار جا ازآب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج بر جا نماند و هرفوجی به طرفی افتاد. آصف خان وخواجه ابوالحسن و اراتخان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط‌ساخته بودنددر آمدنـد، و فدائیخان بـه فاصلهٔ یك تیرانداز پایان تـر مقابل فوج دیگر ازآب گذشت؛ و ابوطالب پسر آصفخان و شیرخواجه والـه یار و بسیاری مردم پایان تـر از فدائیخان عبور نمودند. و هنوز جمعی به کنار پیوسته و بعضی میان آب بودندکه افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصف خان وخواجه ابوالحسن درمیان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت، دیگر کیست کـه سخن بشنود و پای همت برجا دارد. خواجـه ابوالحسن و معتمد خان ازین آب‌گذشته برلب آب دوم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر می‌کردنـد وسوار و پیاده واسپ و شتر میان دریا درآمده پهلو بر یکدیگر زده سعی درگذشتن داشتند. دریـن اثنا ندیم خواجه سرای بیگم آمده هر دو را مخاطب ساخت‌که مهدعلیا می‌فرمایند این چـه جای توقف وتامل است؟ پای همت پیش نهیدکه به مجرد درآمدن شما غنیم منهزم گشته، راه آوارگی پیش خواهدگرفت. از استماع این خطاب عتاب خواجـه ابوالحسن ومعتمد خان

اسپان خود را به آب زدند و فوج غنیم وراجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته، به دریا درآمدند. درعماری بیگم دخترشهریار، وصبیه شاهنوازخان‌بودند، تیری بر بازوی دخترشهریار رسید و بیگم به دست خود برآورده، بیرون انداخت ولباسها به خون رنگین شد؛وجواهرخان خواجه سراناظر محل، وندیم خواجه سرای بیگم، وخواجه سرای دیگر، درپیش فیل جان‌نثارگردیدند، ودو زخم شمشیر برخرطوم فیل بیگم رسید. وبعد ازآنکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچه برعقب فیل زدند و با آنکه شمشیر از پس هم می‌رسید فیلبان سعی در راندن فیل داشت تا به جایی رسید که آب عمیق پیش آمد، واسپان به به شناوری افتادند وبیم غرق شدن بود. ناگزیر عطف عنان نمودند وفیل بیگم به شناوری ازآب گذشت، وبه دولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند. وچون راجپوتان قصد تمام باینجانب کردند دربین وقت آصف خان پیدا شد وازنیرنگی زمانه و بیراهه رفتن رفیقان و بدنشستن نقش گله آغازکرده، روانه شد، و هرچند حاضران از ایشان به چشم وزبان نشان خواستند، اثری ظاهرنشد، که به‌کدام جانب شتافت. وخواجه ابوالحسن گرم راند وازهول و اضطراب، اسپ به دریازد، وچون آب عمیق بود و تندی‌رفت در وقت شناوری از اسپ جدا شد اما قاش‌زین را به دودست محکم‌گرفته بود وبا آنکه چند غوطه خورد و نفس‌گیر شد، قاش زین رانگذاشت. دربین حالت ملاح‌کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد. و فدائیخان باجمعی از نوکران خود و چندی از بنده های پادشاهی که دوستی و آشنایی باوی‌داشتند، ازآب‌گذشته بافوجی که‌درمقابل اوبود چپقلش‌کرد وغنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی درآنجا تشریف داشتند خود را رسانید.

چون درون سراپرده از سوار وپیاده مالامال بود برسر در ایستاده تیراندازی می‌کرد وچنانچه تیرهای او اکثر درصحن خلوتخانه نزدیك به آن حضرت می‌رسید ومخلص خان در پیش تخت ایستاده بود. بالجمله فدائیخان ممتد ایستاده تلاش می‌کرد و از همراهان او سید مظفرکه از جوانان‌کاردیده کارطلب فدوی بود، و عطاءالله نام خویش فدائیخان به دریافت سعادت شهادت حیات جاوید یافتند، وسید عبدالغفور بخاری‌که جوان شجاع بود زخم کاری برداشت. و چهار زخم به اسپ سواری فدائیخان رسید و چون دریافت‌که کاری از پیش نمی‌رود وبه خدمت نمی‌تواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و به طرف بالا آب شتافت و روزدیگرازآب‌گذشته به رهتاس نزد فرزندان خود رفت، وازآنجا عیال را برداشته به‌کرچاك ننده رخت سلامت‌کشید بدربخش نام زمیندار پرگنه مذکور با او رابطه قدیم داشت. فرزندان را در آنجا گذاشته، وخاطر از آنجانب وا پرداخته جریده به جانب هندوستان شتافت وشیرخواجه و اله ورديخان قراول‌باشی و اله یارپسر افتخارخان هر کدام

به طرفی رفتند.

و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دوصد سیصد سوار مفلوك از بارگیر و اهل خدمت به جانب قلعه اتك که در تیول او بود رفت، و چون به رهتاس رسید از ارادتخان خبر یافت که درگوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده به مبالغه بسیار نزد خود طلبید. لیکن هرچند سعی کرد او به همراهی آصف خان راضی نشد وآصفخان به قلعه اتك رفته متحصن گشت وارادتخان برگشته به اردو آمد. بعداز آن خواجه ابوالحسن به عهد وسوگند اطمینان خاطر به هم رسانیده مهابتخان را دید ونوشته به نام ارادتخان و معتمدخان مشتمل برسوگند غلاظ و شداد به خط اوگرفت که گزند جانی ونقصانی بعزت و ناموس نرساند. آنگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد. و درین روز عبدالصمد نواسه شیخ جاند منجم راکه به آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعدبود به شآمت آشنائی اودر حضور خود به قتل رسانید.

مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان والی بلخ به درگاه والا رسیده ملازمت نمود وبعد از ادای کورنش و تسلیم وآدابی که درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان که مشتمل براظهار اخلاص ونیازمندی بود با تحف وهدایای آن ملك گذرانید، آنگاه پیشکش خود را به نذردرآورد وسوغاتهای نذرمحمدخان ازاسپ وغلام ترکی وغیره موافق پنجاه هزارروپیه قیمت شد. عجاله الوقت سی هزارروپیه به اوعنایت شد. پیش ازین نگاشته کلك وقایع نگار گشته که چون آصف خان به هیچوجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اتك که درجاگیر او بود رفته تحصن جست وهمگی دوصدکس ازسوارو پیاده با اوهمراه بودند. مهابتخان چندی از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را به سرکردگی بهره ورنام پسرخود وشاه قلی فرستاده که گرم گیرا شتافته به محاصرهٔ قلعه پردازند. نامبرده ها در آنجا رسیده قلعه را به دست آوردند و آصفخان عنان به قضاسپرد وفرستاده‌های مهابتخان به عهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش اوگشته حقیقت را به مهابتخان نوشتند.

چون موکب گیهان شکوه از دریای اتك عبور نمود مهابت خان از حضرت رخصت حاصل نموده به قلعه اتك رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرمیران مقید و محبوس ساخت و قلعه را به ملازمان خود سپرد. و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس‌الدین محمد خوافی راکه ازملازمان ومصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور به دست افتاده بود به تیغ بیباکی

آواره صحرای عدم گردانید. ونیز ملا محمد تتوی راکه به سمت آخوندی نزد آصفخان بود وقتی که اورا زنجیر می کردند بحسب اتفاق زنجیرحلقه وار درپای اوکردند وچنانچه باید استحکام ندادند به اندك حرکت ازپای اوبرآمد. این مقدمه را حمل برافسونگری وساحری اوکرد. اوحافظ قرآن بود وپیوسته به تلاوت اشتغال داشت ولبهای او به تلاوت متحرك بود. ازین حرکت لب یقین خودکرد که مرادعای بد می کند وازغله وسواس وفرط توهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت.

ملا محمد با فضایل‌صوری‌وکسب‌کمال به زیور صلاح وپرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که این سفاك بیباك قدرچنین مردی نشناخت وبیهوده ضایع ساخت.

چون به نواحی جلال آباد نزول اردوی‌کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی ازکافران آمده ملازمت‌نمودند. اکنون مجملی ازمعتقدات‌ورسومات که میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد.

طریق آنها بآئین‌کافران تبت نزدیك است. بتی بـه صورت آدمی از طلا یا ازسنگ ساخته پرستش می‌نمایند و بیش از یك زن نمی کنند. مگرزن اول نازا باشد یـا بـا شوهـر ناسازگار واگرخواهدکه به خانه دوستی یا خویشی بروند ازبالای بام یکدیگرتردد می کنند وحصار شهررا جزیك در نمی‌باشد، وغیرازخوك وماهی ومرغ دیگر همه‌گوشت می‌خورند و حلال می‌دانند، ومی گویند که ازقوم ما هرکس بخورد البته‌کورشده وگوشت رایخنی کرده می‌خورند. و لباس سرخ را دوست می‌دارند، و مردهٔ خود را لباس پوشانیده ومسلح ساخته، با صراحی پیاله شراب درگور می‌گذارند وسوگند ایشان اینست که‌کلهٔ آهو را یا بز را در آتش می‌نهند، وباز آن را ازآنجا برداشته بردرخت می‌گذارند ومی گویند هرکس ازما این سوگند را به دروغ خورده البته به بلای مبتلا شده، واگر پدرزن پسرخود را خوش کند،بگیرد وپسر درآن باب مضایقه دارند.

حضرت شاهنشاهی فرمودندکه هرچـه دل شما از چیزهای هندوستان خـواهش داشته باشد درخواست نمایید. اسپ و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کـردند وکامیاب گشتند.

درین اثنا جگت سنگه، پسرراجه باسو، از اردوی‌کیهان شکوه فرارنموده به‌کوهستان شمالی لاهورکه وطن اوست‌شتافت، و مقارن آن صادقخان بـه ایالت صوبـه پنجاب رخصت یافت، و حکم شدکه تنبیه وتأدیب جگت سنگه نماید؛ وحضرت شاهنشاهی منزل بـه منزل به نشاط شکار پرداخته روزیکشنبه هشتم اردی بهشت در وقت مسعود داخل شهرکابل شدنـد.

درین روز برفیل نشسته نثار کنـان ازمیان بازارگذشته، به باغ شهرآرا کـه نزدیك بـه قلعهٔ کابل واقع است نزول اجلال فرمودنـد. روزجمعه غره خـرداد بـه روضه منوره حضرت فردوس مکانی تشریف برده، لوازم نیازمندی بـه تقدیم رسانیده ازباطن قـدسی مواطن آن حضرت استمداد همت نمودند؛ وهمچنین بـه زیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خـود میرزا محمد حکیم تبرك جسته ازحضرت حق سبحانـه وتعالـی التماس آمرزش ایشان فـرمودند. از غرائب اتفاقات که ازنهانخانـهٔ تقدیـر برمنصهٔ ظهور پـرتـو افگند پاداش کردار زشت مهابتخان است.

تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت و گستاخی درکنارآب بهت ازو بـه فعل آمد و امرای بـی‌حوصله با سپاه ازغفلت خویش خجلت زده جاویدگشتند و امری کـه در مخیلهٔ هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهورگشت، راجپوتان او بنابر تسلط و اقتداری کـه به حسب اتفاق رونموده برد خود سرو مغرورگشته دست تعدی وتطاول بر رعایا وزیردستان درازکرده وهیچکس را موجود نمی‌شمردند تا آنکه روزگار برگشت و دست فتنه آتش بـه خرمن هستی آن خـود سران زد. بالجمله جمعی از راجپوتان در جلگه‌کـه از شکارگاههای مقررکابل است رفته اسپان خود را بـه چرا گذاشته بودند. چون آن جلگه را بجهت شکار پادشاهی غرق ساخته بـه جمعی از احدیان حواله نموده بودند یکی ازآنها مانـع آمده‌کار به درشتی رسانید و راجپوتان بی محابا آن بیچاره را بـه زخم تیغ پاره پاره‌کردند. چندی از خویشان و بـرادران او واحدیان دیگر بـه درگاه رفته استغاثه و دادخواهی نموده حکم شدکـه او را می‌شناسند، نـام و نشان او معروض دارند تا بـه حضور اشرف طلب فرموده بازپرس فـرماییم و بعد از اثبات، خون بسزا رسد. احدیان بـه ایـن حکم متسلی نگشته برگشتند.

راجپوتان نیز قریب بـه آنها فرود آمده بودند. روز دیگر احدیان مستعد رزم وپیکار شده، همه یك جهت ویکرو برسردایرهٔ راجپوتان آمدنـد وچون احدیان تیرانداز و توپچی بودند بـه اندك زد وخوردی راجپوت بسیارکشته شد وچندی را کـه مهابتخان از فرزندان حقیقی گرامی تر می‌دید علف تیغ انتقام گردیدنـد، تخمینا هشتصد نهصد راجپوت بـه قتل رسیده باشند واحشام‌کابل وهزارجات هرجا راجپوتانی در اطراف ونواحی یافتند ازکوتل هندوکش گذرانیده فروشیدند قریب به پانصد راجپوت که بیشتری ازآنها سردار قوم بودنـد وبه شجاعت ومردانگی اشتهارداشتند به فروخت رفتند و مهابتخان ازشنیدن این خبرسراسیمه ومضطرب سوار شده، به‌کمك نوکران خود شتافت ودر اثنای راه نقش را طوردیگری دید.

از بیم وهراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود را به‌پناه‌دولتخانه انداخت و به التماس اوحبش‌خان وکوتوال خان و جمال محمد وخواصخان را حکم شد که تا این فتنه و فساد را فرونشاندند.

دیگر به عرض رسانیدند که باعث جنگ و مادهٔ فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست. هردورا به حضور طلبیده بازپرس فرمودند. جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد. چون کس بسیاری ازو به تیرو تفنگ بقتل رسیده بود ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبرده ها را به وی حواله‌کردند و او در نهایت خواری و رسوایی سروپا برهنه به خانهٔ خود برده، مقید ساخت و آنچه دربساط آنها بود به تمام متصرف شد.

درین ولا به عرض رسید که عنبرحبشی درسن هشتاد سالگی به اجل طبیعی درگذشت. عنبر در فن سپاهیگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت و اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط‌کرده بود تا آخر روز عمر روزگار به عزت بسر برد در هیچ تاریخی به نظر نیامده که غلام حبشی به مرتبهٔ او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی به موجب نوشتهٔ مهابتخانان، عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانده به لاهور فرستاد.

درین ولا خبررسید که شاهزاده های والا نژاد سلطان داراشکوه وسلطان اورنگ زیب پسران شاه جهان به حوالی اکبرآباد رسیدند و خاطرقدسی مظاهر از مژده وصول نباثر کامکار گل‌گل شگفت. لیکن مهابتخان به مظفرخان حارس دارالخلافه نوشت که نظربند نگهدارد و به درگاه نیارد.

چون توجه خاطر اقدس به شکار بسیار بود وشیفتگی آن حضرت درین شغل به حدی رسیده بود که در حضرو سفر یك روزبی شکار ممکن نیست که بسرآید، لاجرم درین ولا الهوردیخان قراول بیگی به جهت شکار قمرغه تورکلانی که اهل هندو آنرا باورگویند از ریسمان تابیده و ترتیب داده و پیشکش نمود. مبلغ بیست و پنج هزار روپیه برآن صرف شده، بنابران در موضع ارغنده که ازشکارگاه های مقرر این ملك است به متصدیان سرکار حکم شد که تور مذکور را به شکارگاه برده ایستاده نمایند و شکاری را از هرجانب رانده بدرون تور در آوردند و حضرت با پرستاران حرمسرای عزت به نشاط شکار توجه فرمودند.

شاه اسمعیل هزاده که جماعت هزاره ها به بزرگی و مرشدی قبول می‌داشتند با

توابع و لواحق خویش درظاهرده میربابوش فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم واهل حرم به منزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند وبیگم بفرزندان شاه ازاقسام جواهر و زرابن‌ومرصع آلات تلطف فرمودند. ازآنجا به‌نشاط‌شکارپرداخته قریب سیصد راس ازرنگ وقوچ کوهی وخرس وکفتار که بتوردرآمده شکارشدیکی که ازهمه کلان تر بود وزن فرمودند سه من وسی سیر بوزن جهانگیری برآمد.

از سوانح آنکه چون خبرگستاخی مهابتخان بـه شمع مشاهد جهان رسید مزاج بـه شورش گراید و با وجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شدکه بـه خدمت پدر والا قدر شناخته سزای‌کردار ناهنجار دردامن روزگار اونهند و بـه این عزیمت بتاریخ بیست و سیوم رمضان هزاروسی وپنج هجری با هزار سوار ازمقام ناسك تر بنگك رایات برافراشتند به گمان آنکه شاید درین مسافت به قدر جمعیتی فراهم آید: چون اجمیر مخیم‌گشت راجـه کشن سنگه پسرراجه بهیم‌که با پانصد سوار درموکب منصور بود به اجل طبیعی درگذشت، وجمعیت او متفرق‌گشت، وهمگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه مانند و اراده سابق سامان پذیر نشد. ناگزیر رای عقده‌گشای چنین تقاضا فرمودکه بـه ولایت تهتهه شتافته، روزی چند در آن تنگنای خمول باید گذرانید. به این داعنه از اجمیر به ناگوار و از ناگور به حدود جود هپورواز آن راه بـه جیسلمیر نهضت اتفاق افتاد، و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرج ازهمین راه به ولایت سند وملك تهتهه تشریف برده بودنـد، و این موافقت با چند بزرگوار ازبدایع روزگار است. چون خاطرفیض ناظر از سیروشکار گلزار همیشه بهارکابل واپرداخت، روز دوشنبه غره شهریور ازکابل به صوب مستقرالخلافه کوس مراجعت بلند آوازه‌گشت.

دربن تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز به عرض رسیدکه درد قولنج قوی بهمرسیده و ایشان را زمانی ممتد بـی شعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد. و مقارن این حال عرضداشت خان جهان رسید نوشته بودکه شاهزاده باز ازهوش رفت و درین مدت پنج گهری‌کـه دو ساعت نجومی باشد بی‌شعور بودنـد ناگزیراطبا قرار بـه داغ داده پنج داغ بـر سر و پیشانـی و شقیقه ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدنـد و بعد از دو ساعت دیگر افاقـه بهمرسید و سخن کـرده باز هوش رفتند. اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده‌انـد و ایـن ثمره افراط شراب است. چنانچه دو عـم ایشان شاهزاده شاه مـراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلاگشته کاسه سردرکاسه شراب کردند.

ملازمت سلطان داراشکوه و اورنگ زیب: دریـن ولا شاهزادگان‌گوهـر

سلطان داراشکوه و شاهزاده اورنگ از خدمت پدر به ملازمت جد بزرگوار آمده به دولت زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند، و از فیلان وجواهر مرصع آلات قریب ده لك روپیه پیشکش ایشان به نظر درآمد.

درین ولا از نوشته فاضلخان بعرض رسید که بایسنغر پسر سلطان دانیال مرحوم در امر کوت از شاه جهان جدایی گزیده به ملازمت راجه گجسنگه خود را رسانیده عنقریب به خدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید. و ازسوانح بهجت‌افزا که درین راه به ظهور آمده آوارگی مهابت خان است از درگاه. تفصیل این داستان به رسم اجمال آنکه از تاریخی که بداندیش مصدر چنین گستاخی گردیده مزاجش به شورش گرایید، و ظرف حوصله‌اش تنگی کرد. و با اعیان دولت سلوك ناملایم پیش‌گرفته دلها را از خود آزرده و خاطرها را متنفر گردانیده وحضرت شاهنشاهی باوجود چنین گستاخی و سوء ادب از کمال حوصله وبردباری التفات و عنایت ظاهر ساختند وهرچه نورجهان بیگم درخلوت می‌گفت بی کم و کاست نزد او بیان می‌فرمودند. چنانچه مکرر برزبان آوردند که بیگم قصد تو دارد خبردار باش، وصبیه شاهنوازخان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است می‌گوید که هرگاه قابو یابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد، و به اظهار این مقدمات خاطر او را از خود مطمئن می‌ساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و از آن رهگذر هشیار وبیدار می‌بود و جمیع کثیر از راجپوتان با خود به درگاه می‌آورد بر گرد و پیش دولتخانه بار می‌داشت کم شد، و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معهذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل به قتل رسیدند، و نورجهان بیگم پیوسته برخلاف او در انتهاز فرصت بود و سپاه نگاه می‌داشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می‌ساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب به دوهزار سوار از لاهور نوکر کرده به خدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیك فراهم آمده بود، یك منزل پیش ازرهتاس دیدن حمله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه پوشیده در راه بایستند. آنگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مهابتخان رفته پیام گزارد که امروز بیگم مردم خود را به نظر اشرف می‌گذراند. بهتر آنست که مجرای اول روز را موقف دارید مبادا با هم گفتگو شده به جنگ و نزاع کشد؛ و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند که این سخن به وجوه پسندیده معقول او سازد، و او حسب الحکم عمل نموده درین وقت به کورنش نیاید.

روز دیگر بسیاری از بنده های پادشاهی در درگاه فراهم آمدند و آن حضرت به مهابتخان حکم فرمودند که یك منزل از اردو پیش می‌رفته باشد. اگر چه او از حقیقت‌کار آگاه شد لیکن چون چشمش از جنگ احدیان ترسیده بودکام و ناکام روانه پیش شد، و آن حضرت متعاقب او سوار شده گرم وگیرا شتافتند و مهابت خان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت، و از منزل پیش نیز کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد. وحضرت شاهنشاهی درین طرف آب معسکر آراستند و افضلخان را نزد آن آشفته دماغ فرستادند. چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاه جهان به صوب تهته رفته او نیز ازپی رفته این‌مهم را به انجام رساند، دوم آصف خان را به ملازمت حضور فرستد، سوم تهمورس وهوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید. چهارم لشکری پسرمخلص خان راکه ضامن اوست و تا حال به ملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسدکه فوج بر سر او تعیین خواهد شد. افضلخان پسران شاهزاده را آورده معروض داشت که درباب آصفخان عرض می‌کندکه چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که اگر آصفخان را از دست دهم مبادا لشکری بر سر من تعیین فرمایند، در این صورت بنده را به هر خدمتی که تعیین نمایند بدان سرافراز شده چون از لاهور بگذرم منت برچشم ودل گذاشته آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت.

چون افضل‌خان عذر فرستادن آصف خان معروض داشت بیگم از حرفهای لغو او به شورش در آمده و افضلخان بازرفته آنچه دیده و شنیده بود پوست‌کنده ظاهر ساخت وگفت در فرستادن توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر به خاطر نرساند که به ندامت خواهد کشید.

چون مهابتخان از حقیقت‌کار آگاه شد فی‌الفورآصف خان را نزد خود آورده معذرت خواست وبه عهد و سوگند خاطر واپرداخته ملایمت فراوان ظاهرساخته روانه درگاه نمود. لیکن ابوطالب پسر اورا به جهت مصلحتی که رقم پذیرگردیده روزی چند نگاه داشت و به ظاهر عزیمت تهته وانموده کوچ برکوچ روانه شد.

بیست وسیوم ماه مذکور عبور موکب منصور ازآب بهت واقع شد، از غرایب آنکه شورش مهابتخان و هرج و مرج او بر ساحل همیت آب اتفاق افتاد و باز انحطاط اختر بد و زمان ادبار او برکنار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند ابوطالب پسر آصفخان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن وخواجه قاسم برادر اورا نیز عذر خواسته به درگاه فرستاد. و چون در جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو

و خانخانان ومقربخان ومیرجمله واعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند.

هفتم ماه آبان به ساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنهٔ لاهور چهره افروز مراد گردید. درین روز مسعود آصفخان به صاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شدکه برسر دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات ملکی و مالی پردازد و خدمت دیوانی به خواجه ابوالحسن ارزانی شد و افضلخان ازتغییر میر جمله به خدمت خانسامانی سرافرازی یافت و میر مذکور به خدمت بخشیگری سربلند گردید.

سید جمال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری راکه درگجرات آسوده‌اند واحوال ایشان به تقریبات در این اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل به جهت سواری ایشان لطف فرمودند.

درین ولا بعرض رسیدکه مهابتخان ازسمت راه تهته عنان یافته به جانب هندوستان روانه شد وتیز به مسامع جلال رسیدکه بیست ودولك روپیه‌نقد وکلای اوازبنگاله فرستاده‌اند به حوالی دهلی رسیده، بنابر این صفدرخان و سپهدارخان وعلی قلی‌د رمن ونورالدین قلی و وانیرای سنگدلن باهزار احدی تعیین شدندکه برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند و نامبرده ها متوجه خدمت شده درحوالی‌شاه آباد به‌مردم اوکه‌خزانه می‌آورده رسیدند، وآنها با زرها درسرا متحصن شده تا ممکن و متصور بود به مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند و بنده های درگاه بعد از زد وخورد درسرا را آتش زده بدرون درآمده زرها را متصرف شدند ومردم او فرار برقرار داده راه ادبار سپردند. وفرمان شدکه زررا به درگاه فرستاده خود به تعاقب مهابتخان شتابند.

مقارن اینحال خانخانان را منصب هفت هزاری و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرافرازنموده خلعت واسپ وشمشیرمرصع وفیل خاصه مرحمت فرموده با جمعی ازبنده‌های درگاه به استیصال مهابتخان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر به تیول اومقررشد. چون مهم جگت سنگه ازصادق خان سرانجام نشده بود واورا از دوستان مهابتخان می‌دانستند حکم شد که ازسعادت‌کورنش محروم باشد ودرین روزها مخلص‌خان وجگت سنگه ازکوهستان‌کانگرا رسیده ملازمت نمودند. ودرین روزها به مکرم خان‌که خدمت ملك‌کوچ داشت فرمان صادر شدکه او را صاحب صوبه بنگاله ساختم بدانصوب شتافته به ضبط ونسق آن ولایت پردازد وخانزاد خان را روانه حضور نماید.

وفات شاهزاده پرویز: شاهزاده پرویزازفرط باده پیمایی بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته ازغذا نفرت بــه همرسانیده وقوی بــه تحلیل رفت. هرچند اطبا بــه معالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود، اثری بر آن مترتب‌نگشت وبتاریخ شب چهارشنبه هفتم صفرسنه هزاروسی وپنج هجری دربرهانپورپیمانه حیاتش لبریز شد وکالبدآن مرحوم را نخست درآن شهر امانت سپردند وآخر بــه اکبرآباد نقل‌کردند ودرباغی‌که سبز کرده آن جویبارسلطنت بود مدفون‌کردند.

چون این خبربه مسامع علیه رسید رضا بقضای ایزد متعال داده زخم درونی را به‌مرهم صبروشکیبایی چاره فرمودند ودرسن سی وهشت سالگی وفات‌یافت. تاریخ فوت اورا بعضی از فضلا چنین یافته‌اند: «وفات شاهزاده پرویز». بعد ازاستماع این خبربه خانجهان حکم شد که‌فرزندان وبازمانده های ایشان را روانه درگاه والا سازد.

درخلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت وسوای آنچه به دفعات به او عنایت شده بــود چهل هزار روپیه دیگرمرحمت‌گردید وموازی آن از نفایس هندوستان به خان فرستادند.

درین ولا ابوطالب خلف اعتضاد الخلافت آصفخان به خطاب شایسته خان نامورشد و درین ایام موسوبخان ازدکن مراجعت نموده سعادت زمین‌بوس دریافت. درین ولامیرزا رستم صفوی بصوبداری بهار فرق عزت برافراخت.

درین هنگام ازعرضداشت متصدیان صوبه دکن به عرض رسیدکه یاقوتخان حبشی‌که درآن ملك بعد ازعنبر سرداری عمده تر ازونبود ودرحیات عنبرنیزسپه سالاری لشکر و انتظام افواج به‌عهدهٔ اومقرربود اختیاربندگی ودولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سواربه حوالی جالنابور آمده، به سربلند رای نوشته‌که من بافتح خان پسرملك عنبر و دیگر سرداران نظام الملك قــرار دولتخواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده‌ام، و نامبرده هــا بریکدیگر سبقت‌کرده پی درپی خواهند آمد.

چون خان جهان از نوشته سربلند رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمالت‌و دلجویی بسیار بـه یاقوتخان‌نوشته سرگرم این‌عزیمت گردانیدو به سربلندرای نیز مکتوبی قلمی نمودکه در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری‌کوشیده بزودی روانهٔ برهانپور سازد.

در اوراق سابق مرقوم‌گردیده‌که شاه جهان با معدودی ازبنده ها بجانب تهتهه نهضت فرموده چون در ایام شاهزادگی به اشاره والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوك

و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیك باید شد یمکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبارشورش وفسادی که مرتفع شده فرو نشیند. بالجمله چون بحوالی تهتهه پیوستند شرف‌الملك که حارس آن ملك بود سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرأت پیش گذاشت و با آنکه همگی سیصد چهارصد سوار از بنده های وفادار همراه بودند تاب صدمه آنها نیاورده، بـه حصار شهر درآمـده متحصن گشت. و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار دربرج وباره آماده ساخته بـود درین ولا بدرون حصار درآمده بـه مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند. وشاه جهان مردم خود را منع فرمود که برقلعه نتازند وعبث خود را به‌توپ وتفنگ ضایع نسازند. وباوجود این معنی جمعی از جوانان کارطلب برحصاربند شهر یورش نمودند، و از استحکام برج وباره وکثرت توپخانه‌کاری نساختند وناگزیرعطف عنان نموده دایره‌کردند، وپس از روزی چند باز بهادران شیردل زنجیرگسل مانندبرق لامع به قلعه تاختند وچون بردورقلعه همه جا میدان مسطح بود واصلا پستی وبلندی ودیوار ودرخت نداشت سپرها بررو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عمیق و عریض مملو ازآب بود پیش رفتن محال و پس‌گشتن ازآن محال تر شد درمیان نشستند وتوکل را حصار خود ساختند.

درین وقت شاه جهان تکسری بهمرسانیده بنا بربعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفرعراق درعقدهٔ توقف افتاد و نیز خبربیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست ویقین شدکـه ازین مرض جانبرنیست وهم درین ضمن مکتوب نورجهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابتخان ازصیت نهضت موکب پادشاهی سراسیمه‌گشته مبادا ازغایت شورش مزاج درراه غبارآسیبی به‌دامن پسران شما رساند. صلاح دولت درآنست که بازبصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند باروزگار باید ساخت.

مصرع

تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون

بنا برآن باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات وملك بهار متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور اتفاق افتاد.

این راهی استکـه سلطان محمود غزنوی از همین راه آمد فتح بتخانه از سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاه جهان به ملك‌گجرات درآمده از بیست‌کروهی احمد آباد

گذشته به گذر چانپانیر دریای نربده‌را عبور فرمودند و از کریوه چیرائی که به راجه بکلانه تعلق دارد برآمده ناسك تربنگ که ازمضافات دکن که مردم خود را درآنجا گذاشته بودنـد نزول نمودنـد. و چون دریـن ملك عمارتی نبود درهمان نزدیکی بخیرشناقته درآن سرزمین رحل اقامت انداختند. درین ولا آصف خان بـه منصب هفت هزاری ذات و سوار دواسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تـا از قید مهابت خان وآسیب جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنظم بود.

درین ولا از عرضداشت متصدیان دکن به عرض رسید کـه نظام ازکوتاه اندیشی وفتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر ودیگر تربیت یافته های نودولت را بحدود ملك پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمدة الملك خانجهان بـه جهت محافظت و محارست لشکرخان راکه ازبنده‌های کهن سال وکاردان است بـه حراست برهانپور مقررداشته خـود باعساکرظفر لوا متوجه بالاکهات شد وتاکهرکی کـه محل اقامت اوبود عنان مسارعت باز- نکشید ونظام الملك از قلعه دولت آباد سربیرون نکشید.

از سوانح این ایام‌کشته شدن محمد مؤمن است واو ازسادات سیفی بوده بـه سلسله نقیب‌خان‌قرابت قریب‌داشت. چون ازعراق‌آمد حضرت عرش‌آشیانی صبیه‌ساداتخان بنی عم نقیب خان را بـه او نسبت فرمودند. در هنگامی کـه عبور شاه جهان در ممالك شرقیه افتاد مشارالیه درآن حدود جاگیر داشت. به خدمت ایشان پیوست ویك چندی درین هرج و مرج همراهی گزیده ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بـود نوشته‌ها بـه مبالغه و تأکید فرستاده نزد خود طلبداشت، وآن خون‌گرفته ازخدمت شاه جهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد. چون خبر آمدن او به حضـرت شاهنشاهی رسید به حضور طلب فرمودند. هرچند شاه پرویز التماس عفوگناه اونمود مهربان نشدند، وآن سید زاده را درپای فیل بعقوبت سیاست تمام فرمودنـد. درین وقت نظام الملك در قلعه دولت‌آبـاد جمشیدخان نام غلامی حبشی را پیشوای خود ساخته مدار واختیار ملك ومال به قبضه اقتدار اوسپرد. ازبیرون او واز اندرون زنش نظام الملك را مثل مرغی در قفس داشتند.

چون خبر آمـدن خان جهان یقین پیوست حمید خان بـا سه لك هون‌که دوازده لك روپیه باشد نزد او رفته بـه افسون و افسانه او را از راه برده قرار دادکـه مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملك بالاکهات را تا قلعهٔ احمد نگر بـه تصرف نظام الملك بازگذارد ایـن افغان ناحق‌شناس که حقوق تربیت شاهنشاهی‌فراموش‌کرده چنان ملکی بسه لك هون ازدست داده بنام امرای پادشاهی که در تهانجات بودند نوشتجات فرستادندکـه آن محال را حواله

وکلای نظام الملک نموده خود را به حضور برسانند. همچنین نوشته‌ای به نام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت. چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید، اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم. هرگاه که فرمان بنمایید قلعه را خواهم داد. مجملاً هرچند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بر آن مترتب نگشت، و سپهدار خان آذوقه و ذخیرهٔ فراوان به درون برده، به استحکام برج وباره پرداخت ومردانه قدم برجا داشت، ودیگر نامردان به نوشتهٔ خانجهان ملک بالاگهات را درکل به وکلای نظام الملک سپردند و به برهانپور آمدند. الحال حقیقت احوال حمیدخان حبشی‌ومنکوحهٔ او بنابر غرایب مرقوم می‌گرددکه این غلام را زنی بود از غریب زادهای این ملک، و در ابتدایی که نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد این عورت به درون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاهی نبود می‌رسانید، و زن و دختر مردم رابه فریب و فسون بد راه ساخته نزد او می برد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخره آراسته به نظر او جلوه می‌داد و او را به مباشرت و معانقت پری پیکران مبتلا ساخته محظوظ ومسرور می‌داشت. رفته‌رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملک به دست آن عورت افتاد. هرگاه آن زن سوار می‌شد سران سپاه و عمده های دولت پیاده در رکاب او می‌رفتند و عرض مطالب خود می‌نمودند تا آنکه عادلخان فوجی برسر نظام الملک فرستاد وازین جانب نیزخواستند که لشکری تعیین نمایند. این عورت بطوع ورغبت خود وخواهش تمام استدعای سرداری سپاه نظام الملک کرده، و دلنشین ساخت که‌اگر فوج عادلخان را شکست دادم زنی مصدر چنین کاری شگرف شده باشد و اگر نقش بر عکس نشست شکست زنی چه اعتبار وافتخار خواهد افزود.

القصه این ماده‌گرم محتال مرتکب این امر خطیرگشته در مساق این یساق نقاب بر قامت نارعنا افکنده بر اسپ سوار می‌شد و همیشه خنجر و شمشیر مرصع برکمر می‌بست، و حلقه های طلا ومرصع که به اصطلاح هندوستان‌کره گویند در دست می انداخت، دیگر اسباب سپاهیانه و تحایف مردانه با همراه می‌داشت، و داد ودهش و انعام و بخشش را سبب می‌جست، وبهانه می‌خواست. هیچ روزی نمی‌گذشت‌که به سرداری رعایتی نمی کرد، و مبلغی به مردم نمی‌داد. بعد از آن که تلاقی صفین اتفاق افتاد از غلوجرأت دلیرانه با لشکر عادلخان داد مصاف داد و سپاه و سرداران او را به قتل و حرب و طعن و ضرب ترغیب و تحریض نموده، قدم مردانگی را درآن بحر وغا ولجهٔ هیجا چون‌کوه استوار پا

برجاداشت وآن غنیم ودشمن عظیم‌را شکست فاحش داده، جمیع فیلان و توپخانه را به‌دست آورده سالماً وغانماً رایت مراجعت برافراخت.

درین ولا بعرض رسید که چون امام قلیخان فرمان‌روای توران چند سال میرسید برکه ایلچیی حضرت شاهنشاهی را در ماوراءالنهر نگاهداشته او میانـه سلوك نمود چـون خبر بی عنایتی آن حضرت به شاه جهان، ومخالفت به والد والاقدر درآن ملك شایع شد، لاجرم قدوهٔ ممالك اسلام عبدالرحیم خواجه ولدکلان خواجه را با شرایف تحف و نفایس هدایا همراه میر مذکور رخصت فرمود ومکتوبی نیزنوشته مصحوب خواجه ارسال داشت. خواجه از اعاظم سادات و اجلهٔ مشایخ ماوراءالنهر است و نسبت شریفش به امام جعفر صادق علیه السلام منتهی می‌شود. و پادشاه توران عبدالله خان به خواجه جویبار جد بزرگوار آنجناب است انابت داده بود، و ارادتی صادق داشت. حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند وامرا و اعیان دولت را به استقبال فرستادند. و چون به‌کابل رسید ظفرخان استقبال نموده به شهر در آورد، و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری به تقدیم رسانید، و حضرت شاهنشاهـی در سه منزلی لاهور موسویخان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشواز فرستاده مسرت بخش خاطر آن سید عزیز شدند. و بعد ازو بهادرخان اوزبك که در زمان عبدالمؤمن خان حاکم مشهد بـود، و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت بـه استقبال شتافت. وچون خواجه به حوالی شهرپیوست به‌حکم‌اشرف خواجه ابوالحسن دیوان وارادتخان بخشی بـه استقبال او رفته ملاقات نمودند، و همان روز به شرف دست بوس آن حضرت مشرف‌گردید وکورنش وتسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی‌به جا آوردند، وقریب به اورنگ خلافت حکم نشستن فرمودند، و پنجاه هزار روپیه به رسم انعام تکلیف‌نمودند و روز دیگر چهارده‌قـاب طعام انوش خاصه با ظروف طلا و نقره به‌خـواجه فرستادند و تمام با لوازم آن با ایشان ارزانی داشتند.

درین ایام صوبداری‌بنگاله ازتغییر خانزادخان به مکرمخان ولد معظم‌خان مقررگشت، وچون مکرمخان به‌حکومت آن ولایت کامیاب مرادگردید بحسب‌اتفاق‌فرمانی‌بنام اوعزاصدار یافت و او برکشتی نشسته به استقبال فرمان شتافت قضارا غیر ازین دریای مقرر مشهورکه در بنگاله است ناله آبی بودکه‌کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون‌کشتی مکرمخان بـه آنجا می‌رسد به ملاحان اشاره می‌کندکه‌کشتی را زمانی درکنار آب بازدارند تا نماز عصر گزارده متوجه مقصدگردد. در وقتی‌که ملاحان می‌خواهندکشتی را به‌کنار آب رسانند بادی بهم رسید وکشتی را برگردانید وازشورش وتلاطم وحرکت بی‌موقع‌کشتی درآب‌فرومی‌رود

و مکرمخان باچندکس که درآن کشتی بود غریق بحرفنا می گردد ویك متنفس سرازآن گرداب بلا بر نمی آرد.

در خلال این حال خانخانان ولـد بیرمخان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی در گذشت. تفصیل این مجمل آنکه چون بـه دهلی رسید ضعفی قوی برمزاجش استیلا یافت. ناگزیر درآن عصرسعادت توقف نمود و در اواسط سال هـزار وسی و شش هجری ودیعت حیات سپرد. درمقبره‌ای که برای منکوحهٔ خود ساخته بود مدفون کردند. ازاعاظم امرای این دولت بود. درعهد سلطنت حضرت عرش‌آشیانی مصدرخدمات شایسته وفتوحات عظیمه گردید. ازآن جمله سه کارنمایان کرده نخست فتح گجرات وشکست مظفر که به همان فتح گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد.

دوم فتح جنگ سنبهل که لشکر دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانهٔ عظیم همراه داشت؛ و مشهور است کـه هفتاد هزار سوار فراهم آورده بـود. خانخانان با بیست هزار سوار مقابـل او شتافت و دو روز و یـك شب جنگ عظیم کـرده، لـوای فتح و فیروزی برافراشت.

سیوم ملك تهتهه وملك سند، و در زمـان حضرت شاهنشاهی مصدر کارنمایان نیارست شد. لیکن پسر کلانش شاهنواز خان با اندك مایه مردم عنبر را شکست داده چنانچه به موقع خود ثبت افتاد. خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود و زبان عربـی وترکی و فارسی وهندی می‌دانست وازاقسام دانش عقلی ونقلی حتی‌علوم هندی بهره وافی داشت، ودر شجاعت وشهامت وسرداری این یل‌آیتی بود وبه زبان فارسی وهندی شعرنیکو گفتی‌وواقعات بابری را به حکم حضرت عرش آشیانی به فارسی ترجمه‌کرده وگاهی بیتی واحیاناً رباعی وغزلی می‌گفت. این چند بیت ازوست.

غزل

شمار شوق ندانسته‌ام‌کـه تـا چنداست　　جز این قدرکه دلم‌سخت آرزومنداست
به‌کیش صدق‌وصفاحرف‌عهدبیکاراست　　نگاه اصل محبت تمام سوگنـد است
نه دام دانم و نـه دانه این قـدر دانم　　که پای تابسرم هرچه هست دربند است
مرافـروخت محبت ولـی نمی‌دانـم　　که‌مشتری‌چه‌کس‌است‌وبهای‌من‌چنداست
ادای حق محبت عنایت است ازدوست　　وگرنه خاطر عاشق به هیچ خرسند است
ازان خوشم به‌سخنهای دلکش‌تورحیم　　کـه اندکی به اداهای عشق مانند است

رباعی

زنهار رحیم از پی دل نروی　　بیهوده در آرزوی دل در گروی
گفتم سخنی و باز هم می‌گویم　　خواهش کاری همیشه کاهش دروی

چون راجه امرسنگه زمیندار ملك ماند و بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضداشت کرد که پدران من بسعادت آستانبوسی مستسعد گشته‌اند من نیز امیدوارم که به این شرف فرق عزت برافرازم، بنابران جان را تهور که از خدمتکاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی سعادت نموده اورا به قدسی آستان بیارد. بـه جهت سرافرازی اوفرمان استمالت باخلعت و اسپ مرحمت شد. وچون به مسامع جلال رسید که مهابتخان بخدمت شاه‌جهان رفت علی‌الرغم اوخانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند.

اکنون مجملی ازماجرای احوال مهابتخان نگاشته کلك بیان می‌گردد که‌چون اورا از درگاه برآوردند از راه تهتهه عطف‌عنان نموده لشکر پادشاهی به‌تعاقب او تعیین شد، واورا از هیچ طرف راه خلاص و امید مناص نماند ناگزیر نجات خود را در توسل شاه جهان دانسته، عریضه‌ای مصحوب یکی ازمعتمدان خود بـه خدمت آن حضرت فرستاد، و مضمون آنکه اگر رقم عفو بر جرایـد جرایم این بنده گناهکار کشند روی امید بـه آن آستان آرد. شاه جهان بـه مقتضای وقت از تقصیرات اوگذشته فرمان مرحمت عنوان بـا پنجه مبارك بـه جهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیـهٔ ناکامی قریب با دوهزار سوار از راه راج پلیله و ملك بهرجی متوجه شده در جرگهٔ ایشان پیوست و هزار اشرفی نذر و یك الماس کلان که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید، و به انعام خنجر مرصع وشمشیر مرصع واسپ خاصه و فیل خاصه سرافرازی یافت.

و درین ایام خان جهان نوشته های پی درپی فرستاده عبدالله خان راکـه درآن دور بود به آمدن برهانپور ترغیب وتحریض نمود، و خان بـه عهد وپیمان بدانجا شتافته، او را دید. و چون روزی چند در برهانپور گذرانید، خانجهان بـه اغوای اهل فساد ازخان‌فیروز جنگ بدگمان شده در روزی‌که با یك خدمتگار به خانهٔ او آمده بود گرفته مقید ساخت، و حقیقت حال را به‌درگاه والا عرض نمود. فرمان شد که به قلعه آسیر برده نگاه دارند. وچون عهد شکنی در جمیع ادیان ناپسندیده است خانجهان دراندك مدتـی نتیجهٔ آن یافت. شرح این داستان برسبیل ایجاز آنکه چـون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته بود، بعدازآنکه اورنگ خلافت به جلوس جهان افروز حضرت شاهجهانی ارتفاع آسمانی یافت پیوسته خود را بـه اندیشه های ناصواب و خیالات فاسده آزرده می‌داشت تـا آنکه واهمه بر مزاجش استیلا یافته برفرار داد وشب یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه هزار و-

سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبر آباد برآمـده راه ادبار پیش گرفت، وآن حضرت همان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفرخان و الله وردیخان و رضا۔ بهادر و پرتهی راج را تهور را با فوجی از بنده‌های درگاه به تعاقب او تعیین فرمودند، و نامبردگان در حوالـی دهولپور بـه او رسیده جنگ سخت در پیوست و در اثنای دارو گیر رضا بهادر شربت خوشگـوار شهادت چشید و پرتهـی راج زخمی شده در میدان افتاد، و خانجهان دو پسر خود را بـه‌کشتن داده خود نیم جانی ازآن مهلکه برآورده به جانب دکن شتافت، و به نظام الملك پیوسته محرك سلسله شورش و فساد شد.

مقارن این حال نهضت موکب جهانگشا به جانب دکن اتفاق افتاد و درساعت مسعود دولتخانه برهانپور به ذات جهان آرا رونق وبها یافت و اعظم خان که در دولت جهانگیری خطاب ارادتخان داشت با عساکر ظفر مآثر به‌جهت استیصال او بـه بالاگهات تعیین شد، و افواج قاهرهٔ پادشاهی را مکرر بـا خانجهان اتفاق مبارزت افتاده، هر بار آثار تسلط و غلبه از بنده های درگاه به ظهور رسید. لیکن دفع آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبار به جانب ممالك شرقی که مساکن افاغنه است معطوف ساخت، و خاقان گیتی ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفرخان و معتقدخان کوکـه ورشید خـان وچندی دیگر از امرا را همراه نموده بـه تعاقب آن مقهور فرستادند ولشکر فیروزی اثر در حوالی پرگنه سهنده که در بیست کروهی اله آباد واقع است به آن بی سعادت رسید واو از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پای جهالت افشرده بـه جنگ پرداخت و با دوپسر وچندی از منتسبان بـه قتل رسیده و خان بهادر فیروز جنگ سر بی مغز او را بدرگاه والا فرستاد.

به تاریخ بیست ویکم اسفند در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال به عزم سیروشکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراریست نـه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت نا سازگاری بـود لاجرم هـر سال در موسم بهار صعوبت راه بـر خاطر اقدس و مـزاج مقدس آسان شمرده خـود را بـه گلزار همیشه بهار کشمیر فـردوس نظیر می‌رسانند، و خـوبیهای کشمیر را دریافته و استفادهٔ لذات‌آن رشك بهشت فرموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف می‌دارنـد. پیش ازین بچند روز عبدالرحیم خواجه را سی هزار روپیه انعام فرموده بودند. درین وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند.

وقایع سال بیست و دوم از جلوس معلی

روز یکشنبه سوم رجب سنه هزاروسی وشش آفتاب جهانتاب ببرج شرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز شد وبـرلب آب چناب جشن نـوروز جهان افروز آراستگی یافت ویك روز به لوازم آن پرداخته کوچ فرمودند ومنزل به منزل سیرکنان وشکار افکنان طی راه فرموده، در ساعت فیض اشاعت بـه نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد. چون به عرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحرفنا گشته چنانچه در اوراق سابق بـدان ایمارفته. درین ولا فدائیخا را بـه حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده ومنصب پنجهزاری ذات وسوار وخلعت فاخره واسب عراقی ابلق فرستادهٔ فرمانروای ایران، عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند؛ و مقررگشت که هرسال پنج لك روپیه نقد برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لك روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لك روپیه باشد به خزانه عامره داخل سازد. درین هنگام ابوسعید نبیره اعتمادالدوله به حکومت تهتهه فرق عزت برافراخت، وبهادرخان اوزبك بـه حکومت الهآباد از تغییر جهانگیرقلیخان خلعت اختصاص پوشیده بدان صوب شتافت وسرکارکالپی درجاگیر محتشم خان مقرر شد.

انتقال وارتحال اعلی حضرت خاقانی از جهان فانی به سرای جاودانی:

ذکر این واقعه دلدوز و شرح این حادثه جگرسوز زبان سخن آفریـن وگوش دانش گزین برنتابد. آن را کـه دیدهٔ جهان بین بـرحسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده داند که سپهر شعبده باز چه باخته وروزگار جانگداز چه پرداخته.

نظم

نشستی چو برگاه شاهنشهی — گرفتـی جهان فـرظل اللهی
فروزنده افسرو تخت بـود — کریمورحیم وجوانبخت بود

بالجمله درین مدت که آن حضرت درکشمیر تشریف مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و ناتوانی پیوسته برپالکی نشسته به سیر و سواری خـود را مشغول میداشتند. روزی دردو وجـع به شدت کشید، وآثار یأس وارتحال بروجنات احوال پرتو افکند، وحرفهای که از آن بوی ناامیدی میآید بیاختیار برزبان جاری شد، و شورش عظیم در مردم افتاد. لیکن چون روزی چند از حیات مستعار باقی بـود در آن مرتبه بـه خیرگذشت و بعد از چند روز اشتها مفقودگشت وطبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید وبغیراز چندپیاله شراب انگوری به چیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمیشد.

درین‌وقت شهریار باشتداد مرض داءالثعلب آبروی خود ریخت و موی وبروت وابرو ومژه تمام افتاد، و هرچند اطبا به مداوا وعلاج پرداختند اثری برآن مترتب نگشت. بنا برآن خجلت زده التماس نمودکه پیشتر به لاهور رفته روزی چند بـه معالجه و مداوا پردازد. بـه حکم اشرف روانه لاهور شد و داوربخش پسر خسرو راکه نورجهان بیگم بجهت نظام‌کار آن برگشته روزگاروشرایط حزم و احتیاط به اوحواله نموده بودکه مقید دارد التماس نمود که به دیگری حواله شود، ازوگرفته حواله ارادتخان نمود.

و مقارن آن حضرت شاهنشاهی به‌تماشای مچهی بهون واچو و ویرناك‌نهضت فرمودند و در اثنای سیر خانزادخان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت، و یك زنجیر فیل خـوش پشت پیشکش کرد؛ وسید جعفر کـه ازخدمت شاه جهان تخلف نموده بود به ملازمت اشرف پیوست.

مقارن این حال رایات عزیمت به صوب دارالسلطنهٔ لاهور ارتفاع یافت ودرمقام بیرم کله به نشاط شکار پرداختند. کیفیت این شکار مکـرر در اوراق‌گذشته نگاشته‌کلك بدایع رقم‌گشته،کوهی است بغایت بلند در ته‌کوه نشیمن‌گاه به جهت بندوق اندازی ترتیب یافته. چون زمینداران آهوان را رانده برتیغه‌کـوه برمی‌آوردند و به نظر اشرف درمی‌آمد بندوق را سرراست ساخته می‌اندازند و همین‌کـه بـه آهو رسید از فرازکوه جدا شده معلق زنان آمده برروی زمین می‌افتد وبی تکلف عجب نمودی می کند وغریب شکاریست. درین وقت یکی از پیاده‌های آن مـرز وبوم آهـو را رانده آورد و آهـو برپارچهٔ سنگی جاگرفت، و چنانچه باید خوب محسوس نمی‌شد. پیاده خواست‌که پیشترآمده آهورا ازآن مکان براند، به‌مجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بوته‌ای بود، دست برآن انداخت‌که خود را تواند نگاهداشت قضارا بوته‌کنده شد وازآنجا معلق زنان به حال تباه برزمین افتاد. افتادن همان وجان دادن همان.

از مشاهده این حال مزاج اشرف به شورش و آشوب‌گرایید، و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدرگشت. ترك شکارکرده، به دولت خانـه تشریف آوردند و مادر آن پیاده آمـده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت. اگرچـه او را به نقد تسلی فرمودند، لیکن خاطـر اشرف تسلی نمی‌یافت. گویا ملك الموت به این صورت متخلق‌گشته بـه نظر آن حضرت در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از دل برخاست و حال متغیرگشت و از بیرم‌کله به تهتهه بـه راجور، تشریف آوردند و به دستور معهود یك پهر از روز مانده‌کوچ می‌فرمودند.

در اثنای راه پیاله خواستند و همین‌که برلب نهادندگوارنشد وبرگشت، و تا رسیدن

به دولتخانه حال بر همین منوال بود. آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بودکار به دشواری کشید، وهنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نفسی چند به سختی برآمد، وهنگام چاشت روزیکشنبه بیست و هشتم شهر صفرسنه هزاروسی و هفت‌هجری مطابق‌پانزدهم ماه‌آبان‌سال بیست ودوم ازجلوس‌اشرف همای روح آن‌حضرت‌از آشیانه خاك پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطه افلاك زد و درسن شصت سالگی جان به جان آفرین سپردند.

از سنوح این واقعهٔ دلخراش ووقوع این حادثهٔ جگرتراش جهان به شورش وآشوب گرایید. جهانیان سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شدنـد. دریـن وقت آصفخان کـه از فدائیان و داعیان دولت شاهجهـان بود به ارادتخان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید وحبس برآورده بـه نوید سلطنت موهوم شیرین‌کام ساخت لیکن او این حرف‌را باور نمی‌داشت تا آنکه به سوگند مغلظ تسلی بخش خاطرآشفته اوشدند.

به سلطنت برداشتن آصفخان داوربخش پسرخسرو را و بردن به جنگ شهریار

آنگاه آصفخان وارادتخان او را سوار ساخته وچتر برگرفته روانـه منزل پیش شدند، و نورجهان بیگم هرچندکسان به طلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد ایشان نرفت. ناگزیر نعش حضرت جنت مکانـی را پیش انداخته بـا شاهزاده های عالی مقدار بـرفیل نشسته ازپـی شتافت و آصفخان بنادرسی نام هندوی را بداکچوکـی بـه خدمت شاه بلند اقبال شاهجان فرستاده خبر واقعه آن حضرت را به‌تقریر اوحواله نمود. وچون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد براعتماد.

القصه آن شب در نوشهره توقف‌گزیده، روز دیگـر ازکوه بـرآمـده دربهنبر نزول فرمودند، ودرآنجا بتجهیز وتکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندهٔ های روانه لاهور ساختند، وروز جمعه درآن طرف آب لاهور درباغی که نورجهان‌بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند.

بالجمله امرای عظام وسایر بنده هاکه در موکب مسعود پادشاه مرحوم مغفور بودنـد چـون می‌دانستندکـه آصفخان بـه جهت استقامت و استدامت دولت شاه جهان این توطئه برانگیخته داور بخش را به سلطنت برداشته، و در حقیقت او راگوسفند قربانی ساخته، همه به آصفخان موافقت ومتابعت نموده، آنچه می‌گفت می‌کردند، وتابع رضای اوبودند، ودر حوالی بهنبر خطبه به نام داوربخش خوانده، روانه لاهور شدند. وچون پیوسته ازصادقخان

آصفخان را اثر بی‌اخلاصی ونفاق نسبت به‌حضرت شاهجهان ظاهر می‌شد درین‌وقت خوف وهراس عظیم به خاطر حق شناس اوراه یافت بـه خدمت آصفخان ملتجی گشته در اصلاح این کار استعانت جست وشفیع جهت تقصیرات خـود درخواست نمود، وآن مدارالسلطنت شاهزاده های عالیمقدار راکه ازنور محل گرفته بود به او حواله فرمودکه به خدمت ایشان سعادت اندوخته ادراك این دولت را شفیع جرایم خویش سازد، وهمشیره آصفخان کـه در عقد ازدواج صادقخان‌بود پرستاری شاهزاده‌هارا سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد فرق مبارك ایشان می‌گشت، وآصفخان چون ازهمشیره خود نورجهان بیگم مطمئن خاطرنبود نظربند داشته احتیاط می‌نمودکه هیچکس نزد ایشان آمد ورفت ننماید.

بیگم درین اندیشه‌که شهریار سریرآرای سلطنت‌گردد وآن برگشته روزگار درلاهور خبر واقعه حضرت جنت مکانی را شنیده به تحریك زن وفتنه پردازی آن‌کوته اندیش خود را به اسم بی‌مسمای سلطنت نامـور ساخته دست تصرف بـه خزاین و سایرکارخانجات پادشاهی درازکرده، هـرکس را هرچـه خواست داده، بـه فراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت، و جمیع کارخانجات بیوتات را از خانه و فیلخانه وقورخانه و غیره کـه در لاهور بود متصرف گشته، در عرض یك هفته هفتاد وسه لك روپیه بـه منصبداران قـدیم و جـدید داده بـه خیال محال همت مصروف داشت و میـرزا بایسنغر پسر شاهـزاده دانیال را که بعد از واقعه آن حضرت فرار نموده به لاهور نزد شهریار درآمده بود به جای خود سردار ساخته لشکر را ازآب‌گذرانید. غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در سینه دولت صاحب دولتی گذارندکـه سلاطین والا شکوه نما شبیه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت، وفلك شاهبازی بر سردست داردکه با وجود او صعوه و گنجشك راچه حد و یارای‌که درهوای همت بال هوس توانندگشود. قطره را به دریا نسبت دادن آب خود بردن است. و ازآن طرف آصفخان داوربخش را برفیل سوارکرده وخود بر فیلی دیگر نشسته روی بـه عرصهٔ کارزار آورده در قول قرارگرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان واله ورديخان و سادات بارهه در هراول‌کار طلب گشتند، وشیرخواجه و پسران شاهزاده دانیال درالتمش مقرر شدنـد. و ارادتخان با بسیاری از امرا در برانغارپای همت افشرده صادق خان و شاهنوازخان و معتمد خان وجمعی درجرانغارمقررگشتند و درسه‌گرهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد، ودر حمله اول انتظام افواج او ازهم‌گسیخت و نوکرانی که بـه تازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هرکدام به راهی شتافتند.

درین وقت شهریار برگشته روزگار بادوسه هزارسوار قدیم درظاهر شهرلاهورایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت. ع

تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی ازجنگگاه تاخته میرسد واینخبر دلکوب بهوی میرساند و آن برگشته روزگار برآمدکار خود را نسنجیده وبهبود خویش تفهمیده بـه رهنمونی ادبار عطف عنان نموده به قلعه درآمد. روز دیگر امرا آمـده متصل بحصار شهر برسمت باغ مهدی قاسمخان لشکرگاه ساختند، واکثری از نوکران او قولگرفته آصفخان را دیدند وشب ارادتخان به قلعه درآمده درصحن دولتخانه پادشاهی توقف گزید وصباح آن امرای عظام بـه درون ارك داوربخش را سریر آرای ادبـار ساختند و شهریار درسرای حضرت شاهنشاهی رفته درکنج خمول خزیده بـود فیروزخان خواجه سرایکه از محرمان ومعتمدان حرم سرای اقبال بـود اورا بیرون آورده به اله وردیخان سپرد و اوفوطه ازکمرشگشوده هر دو دستش را بـه آن بسته پیش داوربخش حاضر ساخت، وپس از تقدیم مراسم کورنش وتسلیم درجائیکه قرار یافته محبوس داشتند وبعداز دو روز مکحول ساخته، درزاویه ادبار بـه حال تباه وروز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند تهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند.

آصفخان عرضداشت مشتملا برنوید فتح و فیروزی به درگاه شاه جهان ارسال نموده التماس ساختکـه موکبکیهان شکوه بـرجناح استعجال شتافته جهان را ازآب و اختلال خلاص سازند. اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی به درگاه شاه جهان ونهضت رایات جهانگشای به مستقر سریر خلافت رقمزده کلك بیان میگردد. بنارسی درعرض بیست روز از مقام جنگیرهتیکـه منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روزیکشنبه نوزدهم شهرربیعالاول سنه هزاروسی وهفت هجری خود را بخیرکه درانتهای حد نظام الملك واقع شده رسانیده ازراه بمنزل مهابتخانکه درهمان روز به شرف تقبیل بساط اقبال سربلندی یافته بود رفته صورتحال معروضداشت واو چون برق و باد خود را به حرم سرای اقبال رسانیده خبر به درون فرستاد وآن حضرت از محل برآمدنـد. بنارسی زمین بـوس نموده حقیقت را معروض داشت ومهر آصفخان به نظرهمایون درآورد وحدوث این حادثه دلخراش برخاطرحق شناسگرانی ظاهر ساخت وآثارحزن وملال ازجبهه هویداگشت.

چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود وفرصت و توقف را مجال دادن دور ازکاربود ناگزیر بهالتماس مهابتخان ودیگر دولتخواهان روزپنجشنبه بیست

وسیوم ربیع‌الاول سنه هزاروسی وهفت هجری که مختار انجم شناسان ورصد بند بود نهضت موکب اقبال برجناح استعجال ازراه گجرات بمستقرسریرخلافت اتفاق افتاد وفرمان مرحمت عنوان مشتمل بررسیدن بنارسی ورسانیدن اخبار ونهضت موکب سعادت به صوب دارالخلافه مصحوب امان الله وبایزیدکه ازگرم روان شاهراه اخلاص بودند ارسال داشتند و جان نثار خان راکه ازبنده های مزاجدان بود بافرمان عالیشان محتوی برانواع مراحم و نوازش نزد خان جهان افغان که درآن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستاده تا اورا بـه نوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضمائر او وقوف حاصل نماید. وچون ایام زوال وانتقال او نزدیك رسیده بود راه صواب از دست داده به اندیشه های باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت وبـا نظام‌الملك موافـق مطلب خـویش عهود ومواثیق درمیان داده بسوگند مغلظ مؤکدگردانید ومقررکرد چنانچه سابق رقم پذیرگردیده‌که ملك بالاکهات را تـا قلعه احمدنگر بـه تصرف او بازگذارد ودریـن‌کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملك بالاکهات سوای قلعه احمد نگربه تصرف نظام‌الملك رفت.

بالجمله چون‌خانجهان قصد فساد داشت وارادهٔ باطل باخود مخمرساخته بود، نخست چنین ملکی را مفت ورایگان به غنیم واگذاشت‌کـه شاید دروقت بد بـه فریاد برسد. مقارن این حال دریائی روهیله‌که پیش ازواقعه حضرت جنت مکانـی ازخدمت حضرت شاه جهان حرمان سعادت اختیارنموده به چاندورکه داخل ولایت نظام‌الملك است رفته، بناکام روزگار بسرمی‌برد آمده بـه خانجهان ملحق‌گشت ومحرك سلسله فتنه و فساد شد. وآقا افضل دیوان صوبه دکن‌کـه برادرش دیوان شهریاربـود، اونیز بـه شاه جهان اخلاص درست نداشت. حرفهای پوچ به آن افغان برگشته بخت خاطرنشان نمود بالجمله جان نثارخان‌راکه فرمان گیتی مطاع به جهت استمالت خانجهان آورده بود بی آنکه عرضداشت درجواب فرمان قلمی نماید، بی‌نیل مقصود رخصت معاودت فرمود.

القصه خانجهان فرزندان خود را به اسکندر دوتائی وجمعی ازافغانان‌کـه ازصمیم قلب با او موافقت داشتند دربرهانپورگذاشته خود باجمعی از بنده های پادشاهی‌کـه بـه ظاهردم ازموافقت او می‌زدند وخود را ازشر او محافظت می‌نمودند. مثل راجه‌کجسنگه و راجه جیسنگه وغیره بماند وآمده اکثرمحال ولایت مالوارا متصرف شده و منسوبات باطنی وفتنه پردازی خود را برعالمیان ظاهرساخت وهم بزودی برگشته بـه برهانپور رفت و چون موکب کیهان شکوه بسرحد ملك‌گجرات رایت اقبال برافراشت عرضداشت ناهرخان‌که به خطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص ودولتخواهی خویش و اراده‌های

باطل سیفخان که در آن وقت صوبه‌دار احمدآباد رسید. وچون سیفخان درایام حیات‌حضرت جنت مکانی نسبت به بنده‌های شاه جهان مصدر گستاخیها شده بود از کردارهای خویش خوف و هراس عظیم داشت، رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق این معنی گشت. لهذا شیر خان را به‌مراحم خسروانه مستمال وامیدوارساخته به‌صاحب‌صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند. و فرمان شد که شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید. و سیفخان را نظربند به‌درگاه والا حاضرسازد. درین وقت سیفخان بیماری صعب‌داشت‌وچون همشیره کلان نواب قدسی القاب فلك‌احتجاب ممتازالزمانی درحباله نکاح سیفخان‌بودوآن ملکهٔ جهان به‌همشیره خویش نهایت محبت و دلگرمی ظاهر می‌ساخت مراعات خاطر ایشان برذمت همت ومروت حضرت شاهجهان لازم ومتحتم بود، لاجرم خدمت پرستخان دستوری یافت که به‌احمدآباد شتافته سیف‌خان را ازنظربند به‌حضور بیارد ونگدارد که‌آسیب جانی به‌سیفخان رسد، وموکب منصور دریای نربدا را از گذرباباپیاری عبورفرموده درظاهرقصبه سنبورکه برکنارآب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند. و درآن مقام دلگشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت.

سید دلیرخان بارهه که ازیکتا جوانان رزم‌آزما بود به‌ادراك سعادت زمین بوس‌فرق عزت برافراخت ومنصب او چهارهزاری سه‌هزارسوارمقررگشت ودرین جشن‌ازعرضداشت شیرخان معروض گردیدکه از نوشته ساهوکارام گجرات که بعضی ازآنها درلاهوراندمعلوم شدکه‌آصفخان و دیگر دولتخواهان که داوربخش را دست نشان ساخته به مقابله شهریار شتافته بودند و در حوالی لاهور با افواج او درجنگ رایت نصرت برافراختند، وشهریار در قلعه لاهور متحصن گشته در معنی به‌زندان درآمد، وخدمت پرستخان که به‌جهت‌محافظت سیفخان شتافته بود چون به حوالی احمدآباد پیوست به شیرخان به استقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده، جبین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت. و سیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه گشت، و حضرت شاهجهان به شفاعت نواب فلك احتجاب جرایم او را به عفو مقرون داشته، از قید آزاد ساختند. و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا ولی خان و غیره هم در محمودآباد به سعادت زمین بوس‌کافروایی مرادگردید.

چون تالاب‌کانکریه که در ظاهر شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت، هفت روز در آن مقام دلکش به جهت تنظیم و تنسیق ملك اقامت فرموده، شیرخان به‌منصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری ملك‌گجرات بلند پایگی بخشیدند، ومیرزا

عیسی ترخان را به‌منصب چهارهزاری سوار وایالت ملك تهتهه سرافراز ساختند. و بجهت نظام‌کارخانه سلطنت، و انتظام مصالح دولت، خدمت پرستخان را که از معتمدان و محرمان جان‌نثار بود نزدآصف خان به‌لاهور فرستادند، و فرمان عالیشان به خط خاص صدوریافت که درین هنگام‌که آسمان آشوب طلب، و زمین فتنه‌جو است، اگر داوربخش پسر خسرو برادر او شهریار و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند به‌صلاح و صوابدید قریب خواهد بود.

خواندن خطبه بنام شاه‌جهان درلاهور: روزیکشنبه بیست ودوم شهرجمادی الاول سنه هزاروسی هفت هجری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام‌لاهور خطبه به‌نام نامی والقاب گرامی پادشاه بلند اقبال، مسندآرای تخت سلطنت و اجلال،رونق و بها پذیرفت؛ و داوربخش را که دولتخواهان روزی چند به جهت مصلحت وقت وتسکین شورش بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشهٔ ادبار محبوس گردانیدند، و شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را باگرشاسب برادرش و شهریار و طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آوارهٔ راه فناساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاك وجودشان پرداختند.

درین وقت موکب اقبال به حدود ملك راناپیوست و راناکرن در مقام کوکنده‌که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امرسنگه به‌ادراك سعادت آستانبوس مفتخر ومباهی گشته بودبتدارك اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت پیشکش درخورخویش‌گذرانیده، سعادت جاوید اندوخت. وشهنشاه دریا نوال او را به انواع و اقسام مراحم ونوازش سرافرازی بخشیده، خلعت با دهکدهکی لعل که سی هزارروپیه قیمت داشت، و شمشیر مرصع وخنجرمرصع وفیل خاصه با رخوت نقره واسپ خاصه بازین طلا عنایت فرمودند، ومحال جاگیر او را به دستور سابق مقرر داشتند.

برکنارکول ماندل جشن وزن مبارك شمسی سال سی‌وهفتم ازعمرابد پیوندآراستگی یافت، وبتاریخ هفدهم جمادی‌الاول ساحت دارالبرکت اجمیر ازغبارموکب منصورمحسود بهشت برین‌گردید. به‌آیین جدبزرگوار خویش پیاده به زیارت روضه متبرکه شتافته‌آداب زیارت به تقدیم رسانیدند، و به‌اقسام خیرات و مبرات پرداختند، و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده، بنایان چابك دست مقرر فرمودندکه دراندك فرصت حسن انجام بخشید و به خواهش مهابتخان خانخانان سپه سالار صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مرحمت فرموده عازم دارالخلافه گردیدند. و در اثنای راه خانعالم و مظفرخان معموری و

بهادرخان اوزبك وراجه جیسنگه وانیرای سنگدلن وراجه بهارت بوندیله وسید بهوه بخاری و بسیاری از بنده‌ها به قدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند.

شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی‌الاول موکب فلك شکوه در ظاهر دارالخلافه اکبر آباد به باغ نورمنزل نزول اقبال ارزانی فرمود. قاسم خان حاکم شهر به‌سعادت زمین‌بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، و صباح آن‌که پنجشنبه بود همعنان بخت و دولت فیل سوار داخل شهرشده خرمن خرمن زر بریمین و یسار ریخته، دامان اهل حاجات را مالامال مراد ساختند. وچون ساعت جلوس میمنت مأنوس براورنگ خلافت وجهانبانی روز دوشنبه‌هفتم جمادی‌الاخر بوددردولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرموده مدت ده روز درآن سر منزل‌کامرانی مقام نمودند و بتاریخ مذکـور سوار سمند دولت داخـل قلعه مبارك شده در دولتخانه خاص و عام سریر سلطنت را به‌جلوس اشرف‌آسمان پایه گردانیدند و خطبه وسکه را بنام نامی و لقب گرامی خویش زیب و زینت بخشیدند، وطغرای غرای ابوالمظفرشهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی برمناشیر دولت ثبت شد وجهان‌پیر از سر نوجوان گردید و جهان را سرمایه امن و امان به دست افتاد.

تمت‌الخیر

حواشي وتعليقات

ص۱ ـ در باب تاريخ جلوس در كليه نسخ هشتم جمادى‌الثانى ذكر شده الا نسخه الف يعنى‌نسخه اساس ونسخه دال (دهلى) وترجمه انگليسى‌راجرزكه ببستم‌جمادى‌الثانى سنه ۱۰۱۴هـ.ق آمده است.

ولى اقرب همين بيستم است زيرا هشتم قبل از وفات اكبرشاه مى‌باشد و جلوس جهانگير ناممكن. زيرا اكبر شب چهاردهم جمادى‌الثانى وفات يافت واحتمال جلوس يک هفته بعد از آن به نظر درست تر مى‌رسد. وجهانگير خود در صفحه هفدهم درضمن ملازمت‌نمودن شريف‌خان مى‌نويسد " پانزده روز از جلوس مبارک گذشته درچهارم‌رجب سعادت ملازمت دريافت ".

ص۴ ـ راناسانكا: از راجه هاى هندو كه در اودى پور حكومت داشت. بابر در سيزدهم جمادى‌الثانى سال۹۳۳ او را در جنگى در كانوا شكست داد.

چهارباغ: تيموريان نوعى از باغى را چهارباغ مى‌گفتند كه در وسط چهارخيابان داشته ودر هر خيابان دوطرف درختان وگلهاى مختلف مى‌كاشتند (حاشيه اردو).

سكندر لودى: يكى از پادشاهان سلسله لودى افغان كه قبل از سلسله تيموريان در هندوستان حكومت داشته.

ص۶ ـ جاگير (جاى‌گير) پاره زمين كه سلاطين وامراء ومنصب داران ومانند آن دهند تا محصول آن را از كشت وكار هرچه پيدا شود متصرف گردند وبه‌اصطلاح ارباب دفاتر سلاطين هندوستان تيول وقدرى از ملک كه عوض ماهانه تنخواه نمايند (آنند). جاگير دار ـ دارنده جاگير.

ص۱۰ ـ راجه بهارامل، راجه بهگوان داس، شيخاوت: راجه بهارامل و راجه بهگوان (پدر وپسر بالترتيب) از امراى كبار حضرت عرش‌آشيانى بودند وبه منصب پنج هزارى رسيده بودند در لاهور از اعمال خيريه او مسجد جامع است كه حال اكثر مردم درآنجا به اداى نماز جمعه قيام مى‌نمايند.

ص۱۰ ــ راجه مان سنگه ولد راجه بهگوان‌داس‌شبخاوت این گروه را شبخاوت ازین رهگذر می‌گویند که در بزرگان اینها توالد وتناسل نمی‌شد ، درویشی شیخ ولی شیعاری به سروقت او رسید ، ودعا کرد حق‌تعالی او را پسر کرامت کرد ، مسمی به شیخ گشت و اولاد او را شیخاوت می‌گویند . در دکن وفات یافت (مآثرالامرا ص ۱۵۱) .

ص۱۷ــ احدی : لقبی که دارنده‌ٔ آنرا از سلطه فرمانروائی سایرین خارج و مستقل می‌ساخت . کسی که لقب احدی داشت فقط از شخص شاه فرمان می‌گرفت ولی سایر امرا و حتی نخست وزیر نیز بر او حق فرمان دادن نداشتند .

ص۱۸ــ جمدهر (جمدر = جنب در) با دال ابجد بروزن خنجر سلاحی است که آنرا در هندوستان کنار گویند بر وزن قطار ، واصل آن "جنب در" است یعنی‌پهلوشکاف و به هندی یعنی دندان عزرائیل .

ص۱۸ــ در سانسکریت　　　　مرکب از　　　　(جم = خدای مرگ) + دهار (در اردو : دهار) (دم‌شمشیر) است "دکتر راحا" (حواشی‌برهان)

ص۱۸ــ ابوالقاسم نمکین بن ملا میرسبزواری حسینی هروی ، یکی از امرای اکبرشاه وجهانگیر شاه ، وفات ۱۰۱۸ هـ.ق (۱۰ــ۱۶۰۹م) .

ص۱۸ــ احراریه : پیروان خواجه عبیدالله نقشبندی احرار : یکی از شعب سلسله نقشبندیه خواجه عبیدالله احرار در نزدیکی تاشقند در باغستان در رمضان ۸۰۶هـ.ق به دنیا آمد . ودر ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵هـ.ق وفات یافت . مزار خواجه در سمرقنداست . (دهخدا . تذکره خواجگان نقشبندیه ، ص ۴۴) .

ص۲۲ــ هموبقال . در ابتدا در قصبه ریواری نمک می‌فروخت سپس در زمان مبارک خان عدلی سپهسالار او گشت . او بدوا خود را　بسنت رای خواند ولی بعدا به راجه بکر ماجیت ملقب ساخت .چون سواری‌اسب نمی‌دانست همواره برفیل‌می‌نشست وفیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر داشت وی بعد از درگذشت همایون شاه با اکبر پسر وی مصاف جنگ داد ولی‌کشته شد . (مآثرالامرا ،ج۱ ، ص ۶۹ــ۴۶۸) .

ص۲۲ ــ مریم زمانی مادر جهانگیرشاه : او دختر راجه بهارامل بود . نام واقعی‌او را هیچ یک از مورخین ننوشته اند گویند که نام اصلی‌اش امبیرکوماری بوده به جهت اسکد اهل امبیر می‌باشد . وفات او به سال۱۰۳۲هـ و مدفنش شهر سکندرا　است .

ص۲۴ــ رانا اودی سنگه رانهور عرف موته راجه : پسر راجه مال دیو وحاکم جوده پور بود . دختر اومان متی که به جگت گسائیں مشهور بود درسال۹۹۴هـ.ق بهازدواج جهانگیر درآمد . (امرای هنود ، ص۴۸ از ترجمه اردوی جهانگیرنامه) .

ص۲۸ــ جلوانه : جلو در زبان ترکی لگام‌اسب را گویند وقتی که شاه به‌کسی‌اسبی می‌بخشید مهتری‌که اسب را به‌صاحب آن تحویل می‌داد چیزی به عنوان انعام دریافت می‌کرد که آن را جلوانه می‌گفتند . (آئین اکبری ، ترجمه انگلیسی ، ص۵۱) .

ص ۲۹ــ شریف آملی : از آمل مازندران بوده ودر سنه ۹۸۴هـ.ق به‌هندوستان‌آمده

درسلک بنده های اکبری منسلک گشت وخدمات معدد انجام داد، او در زمان جهانگیر هم عزت واحترام فراوان داشته ودرنزدیکی لکنهو در موهان وفات یافت ودر همانجا مدفون گشت (مآثرالامرا، ج ۳، ص ۲۸۹).

ص ۲۹ ــ رقیه سلطان بیگم: دختر میرزا هندال بن بابرشاه و زن اول اکبر شاه بود. در ۱۰۳۵ وفات یافت (بیوریج، ج۲، ص۴۸).

ص۳۴ــ شیخ نظام‌الدین اولیا: یکی از بزرگان اسلام، مزارش زیارتگاه خاص وعام است، ولادت ۶ صفر ۶۳۴هـ.ق، بدایون. وفات ۱۸ ربیع‌الاول۷۲۵هـ.ق، مزار او در دهلی است.

اعتمادالدوله: مقام وزیر اعظم یا اعتمادالدوله بزرگترین مقامات درباری بود. تمام درآمدها ومخارج مملکت از هرقبیل به اجازه او وصول یا خرج می‌شد. و تمام احکام کشوری و مالیاتی و لشکری نخست به مهر او و بعد به مهر شاه می‌رسید.

اعتمادالدوله، غیاث بیگ تهرانی پدر نورجهان بیگم وآصف خان سپهسالار جهانگیر بود. بعد از فوت پدر غیاث بیگ از ناسازگاری روزگار بانو پسر و یک دختر از ایران به طریق فرار روانه هند شد ودر سلک خدمتگاران اکبر شاه منسلک گشت و تا منصب هزاری رسید ودیوانی بیوتات اختصاص یافت.

در آغاز سال جلوس جهانگیر شاه به خطاب اعتمادالدوله سرافراز گردید. بعد از ازدواج نورجهان دختر وی با جهانگیر شاه خاندان وی ترقی شایانی کرد وبه منصب های عالی رسیدند. وی در سال۱۰۳۱ در نزدیکی کانگره وفات یافت. (مآثرالامرا، ج۱، ص۱۳۱ ــ ۱۲۷).

ص۳۵ ــ ایلغار. کلمه ایست ترکی ودرفرهنگ فارسی به معنی حرکت سریع سپاهیان بسوی دشمن، هجوم و یورش آمده وناظم‌الاطبا به معنی شبگیر وشبیخون ومسافرتی که در شب با تندی وچالاکی انجام شود آورده است.

ص۴۲ــ ارجن: پنجمین پیشوای سیکها است

ارجن مؤلف ادی‌گرنته کتاب مقدس سیکها می‌باشد این‌کتاب مجموعه ای از گفتار علمای هندو ومسلمان است باری ارجن با منظم کردن سپاهی از سیکها برپادشاه وقت شورید ولی در این امر توفیق نیافت وکشته شد. سیکها مرگ او را شهادت در راه حق دانسته و به عنوان اولین شهید او را ستایش می‌کنند. ودر تابستان هرسال برسر قبر او جشنی گرفته می‌شود (رک: سیکها خوشونت سینگ، عبداللطیف، تاریخ پنجاب، ص۲۵۳).

ص۴۳: غلورخانه، نگاه خیریه: این از ابداعات خاصه جهانگیر بود در تمام بلاد کم و بیش درسی مقام غلورخانه ها دایر کرده بود ومردم بی‌بضاعت ومستحقین از آنجا کمک خوراکی می‌گرفتند.

ص۴۵ ــ جشن وزن شمسی وقمری: پادشاهان تیموری از اکبر به بعد سالی‌دوبار

خودرا با اجناس مختلف وزن می‌کردند واجناس وزن شده را به مستحقین وعلما ومشایخ تقسیم می‌نمودند. سرتامس رو درباره جشن وزن شمسی وقمری جهانگیر به‌تفصیل پرداخته است. سرتامس رو سفیر انگلستان در دربار جهانگیر بود. تفصیل این امر درهمین‌کتاب در صفحه سی وهشت موجود است.

ص ۵۵: دل درنزدیکی شهر سری‌نگر (واقع درکشمیر) است وآبی بسیار شیرین دارد. تمامی‌گردشگاههای شهر مانند باغ شالیمار، باغ نشاط، چشمه‌شاهی، باغ‌نسیم، باغ نگین وغیره در گرد آن واقع اند.

ص ۵۵ ــ سلطان زین‌العابدین: اسم او شاهی‌خان ولقبش زین‌العابدین بود ودر نزد مردم عامه به اسم بدوشاه یعنی‌شاه بزرگ شهرت داشت وی در۱۴۷۲م وفات‌یافت.

ص ۵۶ــ زین لنکا: ساختمانی که زین‌العابدین در چشمه اولر ساخته بود. لنکا به معنی جزیره است. زین لنکا به مناسبت اسم زین‌العابدین گذاشته شده است.

ص ۵۷ ــ چک از جمله قدیم ترین قبائل کشمیر بوده است که مردم آن در دلیری و جرات شهرت داشته اند.

ص ۵۷ ــ شیرخان سوری: در السنه و افواه شیرخان به شیرشاه مذکور است نام او فرید و نام پدر او حسن است وحسن از طایفه افغان سور است.

او در محرم سنه ۹۴۷هـ. همایون پادشاه را در معرکه قنوج شکست داده سلطنت هندوستان را متصرف گشت وتا پنج سال حکومت کرده در معرکه کالنجر براثرآتش سوزی در اسلحه خانه خود را سوزاند و از ماده "زآتش مرد" تاریخ وفات او یافته اند (طبقات اکبری ج۲، ص۸۶ تا۱۰۷).

ص ۵۸ ــ ریواج (ریواس): گیاهی است دارای ساقه های سفید وسترِ بلندیش تا یک متر می‌رسد. در سر ساقه آن برگ بزرگ وپهن شبیه پنجه مرغابی می‌روید. ساقه اش لطیف و آبدار وطعمش ترش مطبوع، علاوه بر املاح معدنی دارای مقدار زیاد ویتامین (ث) می‌باشد، خام خورده می‌شود در پختن بعضی خوراکها نیز بکار می‌رود، شربت هم ازآن درست می‌کنند، درکوهها وجاهای سرد می‌روید، دربعضی نقاط ایران‌بخصوص خراسان بطور خودرو سبز می‌شود ریشه آن تا چند متر در زمین فرو می‌رود، ریوند از ریشه آن بدست می‌آید. ریباس و ریواج و چکری ورربیله هم گفته اند. (عمید)

ص ۵۸ ــ امیر خسرو: پدرش امیرسیف‌الدین محمود در شهر کش ترکستان‌اقامت داشت ودر غائله مغول به هندوستان فرار کرد ودرآنجا در شهر پتیالی مسکن جست.

دراین شهر بود که امیرخسرو به سال۶۵۱هـ.ق تولد یافت و به همان طورکه‌پدرش اهل فضل بود خود وی نیز به تحصیل علوم وفنون پرداخت ومطالعه آثار واشعارفارسی را پیشه خود ساخت تا دربن زبان رسوخ کامل پیدا کرد واز ایام جوانی به سرودن‌اشعار آغازید بطوری که وی را از جهت کثرت اشعاری که به او نسبت داده اند واز آنچه از او باقی‌مانده می‌توان شاعری درجه اول شمرد. او را از لحاظ وسعت افکار وکثرت اشعار

سعدی هند نامیده اند .

ص ۶۱ـ قور : ماخود از ترکی ، جبه ، سلاح .

قورچی : یکی‌از افراد دسته قورچیان‌است که دربعضی موارد هم ماموریت رساندن نامه و پیغام به‌وی محول می‌شده است .

قورچیان : مانند مخازن اسلحه متحرک وتیر وکمان و شمشیر وخنجر و تبر وسپر مسلح بودند . . . سبیل های بلند نیز از مشخصات قورچیان بود . (لغت‌نامه دهخدا)

ص ۶۵ ــ علی‌قلی استجلو ــ شیرافکن ، شوهر اسبق نورجهان بیگم که در آن وقت مهرالنساء اسم داشت . وفات ۱۰۱۶هـ.ق . لفظ "مظلوم" ماده تاریخ وفات اوست .

ص ۷۴ ــ میان وجیه‌الدین : وی بزرگ سلسله شطاریه گجرات ومرید خلیفه شیخ غوث‌گوالیری بود . شیخ وجیه‌الدین درسال۸۹۸هـ.ق وفات یافت . مزار وی دراحمدآباد است .

ص ۷۵ ــ شاه نعمت الله ولی کرمانی : امیر نورالدین نعمت الله بن میر عبدالله از اولاد امام خامس حضرت محمدالباقربن علی‌بن حسین واز بزرگان وقت بود . وی در ۸۳۴هـ.ق وفات یافت ودر قریه ماهان در نزدیکی کرمان مدفون گشت . مزار وی زیارتگاه خاص وعام مردم است .

ص ۷۶ ــ ختا = خطا (خطای) تعیین معنی نام کلمه که در تواریخ و کتب اسلامی بسیار آمده مشکل است . در هرحال به قسمت شمالی چین یعنی نواحی منچوری ، مغولستان وترکستان شرقی اطلاق می‌شده وظاهرا قسمتی از سیبری هم تحت این عنوان می‌آمده (قاموس الاعلام ترکی ، برهان حاشیه) .

ص ۷۹ ــ جل ــ چکاوک : پرنده ایست کوچک وخوش‌آواز شبیه به گنجشک وکمی بزرگتر از او .

ص ۸۵ ــ ولایت نظام الملکیه: سلسله حکومت نظام شاهی در دکن (جنوب هندوستان) .

ص ۹۲ ــ عادلخان بیجاپوری : ابراهیم عادلشاه ثانی‌والی‌بیجاپوردرسال۱۵۸۰م به تخت نشست ودرسال۱۶۲۷م وفات یافت . دوران حکومت وی بسیاردرخشان بود .

ص ۹۳ ــ معتمدخان ، محمد شریف موءلف اقبالنامه جهانگیری : از مردم ایران است چون به‌هندوستان واردشد بدستیاری بخت بیدار به دولت روشناسی جنت مکانی جهانگیر شاه فائز گشت .

ص ۱۲۸ ــ توره : توره بندی . رسمی‌بود که ده روز قبل از عروسی طعامهای‌گوناگون آماده می‌کردند و به مردم تقسیم می‌نمودند توره بیشتر از بیست‌ودو وکمتر از دو نوع طعام‌نمی‌باشد . (منشی‌فیض‌الدین ،بزم‌آخر ،ص۲۸ ، ترجمه‌اردوی‌جهانگیرنامه ،قدوسی) .

ص ۱۴۰ ــ عرس: مهمانی عروسی : مجازا به معنی مجلس طعام فاتحه بزرگان است که به روز وفات بعد از سالی کنند . چرا که رحلت از غمکده دنیا به منزله شادی

عروسی است . الحق عاشقان حق چنانکه سعدی فرموده :

عروسی بود نوبت ماتمت دگر نیک روزی بود خاتمت

(آنندراج)

ص ۱۵۱ ــ جهروکه : مراد نشیمن شاهی‌است که نخست وزیر در پائین‌آن‌ایستاده عریضه به حضور شاه می‌داد . وزرای دیگر هریک مطابق مقام خود به فاصله معینی می‌ایستادند .

جهروکه در شن علاوه براین محلی به نام جهروکه در شن وجود داشت که مانند سهار خواب با تراس می‌بود وشاه هر روز صبح زود درآن محل می‌ایستاد تا عابرین اورا زیارت کنند ومردم قبل از دیدار شده بر روی جهروکه درشن به سر کار خود نمی‌رفتند .

ص ۱۵۴ ــ بختر‌خان‌کلاونت: یکی از موسیقی‌دانان وقت که در دربار جهانگیرشاه وابراهیم عادلشاه بیجاپوری هنرنمائی می‌کرد وجوایز وصلات بزرگی می‌گرفت .

ص ۱۵۶ ــ وزری = وزرا : به زبان انگلیسی نائب‌السلطنه را می‌گویند .

ص ۱۵۶ ــ انگلیزان یا انگریزان : انگلیسها را می‌گفتند و امروز هم به زبان اردو می‌گویند .

ص ۱۵۶ ــ نشان پنجه مبارک : پادشاه گورکانی به منظور اعتبار بخشیدن به‌احکام یا سیماسهائی که می‌بستند پنجه دست خویش را در جای آن می‌نهادند برای این کار از زعفران استفاده می‌شد .

ص۱۶۰ــ عقده ذنب : ترکیب‌اضافی ، عقده‌الذنب ــ عقده ذنب وراس که عقدتین نامند ، در اصطلاح معمول در هیئت و نجوم است که در قمر محل تقاطع مداروی یا مدار زمین باشد یا به قول قدما محل تقاطع فلک ممثل یا مایل . (دهخدا) .

عقده راس، ترکیب اضافی عقده الراس، محل تقاطع فلک حامل ومایل قمر در سر دایره مفروضه . (دهخدا) .

ص ۱۶۰ ــ داراشکوه : پسر ارشد شاه جهان بود . تولد او در شب دوشنبه‌بیست و پنجم صفر ۱۰۲۴ اتفاق افتاد و در جنگی که برای بدست آوردن حکومت با اورنگ زیب دست داد کشته شد .

ص ۱۷۵ ــ مجلس عید آب پاشی : مراد جشن عید گلابی است این جشن در عهد تیموریان در روز تیر از تیرماه برگزار می‌شد . این جشن را عید ترکان نیز می‌گفتند . در این عید امرا وبزرگان صراحی های مرصع از آب گلاب خالص پر کرده به حضور پادشاه می‌بردند این امر اندک‌اندک میان مردم عامه نیز معمول گشت که بصورت تحفه هم آب گلاب می‌بردند .

ص ۱۷۵ ــ فلونیا : معجونی نشئه آور که جزء اعظم آن افیون و بنگ است سازنده این معجون حکیم فلون طرطوسی بود که در قرن اول میلادی می‌زیست . حکیم‌جالینوس نیز در باره فلونیا در کتب خود مطالبی دارد .

ص ۱۶۲ ــ کاروندیک : اشیاء ساخته شهروندیک یعنی وینیز .

ص ۱۷۷ ــ برکی : نام قدیم قوم مرهته این قوم در کوهستان کونکن زندگی می‌کرده‌اند وانواح ملک عنبر از آنها تشکیل می‌شد .

ص ۱۷۷ ــ قطب‌الملکیه : سلسله حکومت در دکن (جنوب هندوستان) که مرکزش گلکنده بود وقطب شاه همعصر اکبر وجهانگیر شاه بود .

ص۱۷۸ ــ کهرکی : نام فعلی اورنگ آباد که در سیصد مایلی شمال حیدرآبادواقع است این‌شهر وسیله ملک‌عنبردرسال۱۶۰۸ بنا شد . ملک‌عنبر خود آنجا را فتح‌آبادنامید ولی‌بدین‌نام‌شهرت نیافت بلکه به‌مناسبت نام اورنگ زیب به‌اورنگ‌آباد مشهور گشت .

ص ۱۸۱ــ دارائی بافت . نوعی پارچه زربفت که از پشمی مشهور به پشم دارائی بافته شده وسپس طلاکاری می‌شد .

ص ۱۸۲ــ تومن‌توغ : از اقسام پرچم بود که‌فقط به شاهزادگان وامرا داده‌می‌شد .

ص۱۸۲ ــ کیش : بر وزن ریش به معنی ترکش باشد وآن جائی است که تیر در آن کنند وبرکمر ببندند . و بر مرغان را گویند مطلقا خصوصا پری که بر تیر نصب کنند و نوعی از جامعه بود که از کتان بافند ونام جانوری است که از پوست آن پوستین کنند . (جهانگیری ، برهان ، رشیدی) .

ص۱۸۳ــ عافری : در ترجمه انگلیسی بیوریج این لغت به معنی فغفوری آمده یعنی مصنوعات چینی .

ص ۱۸۵ ــ شاه‌شجاع : پسردوم شاه‌جهان‌بودکه تابیست‌سال درزمان او ایالت‌دار بنگال بود . ولی‌پس ازسقوط پدر درجنگ با اورنگ رقیب برادرش ، بر سرپادشاهی‌شکست خورده و به جانب اراکان متواری ودرهمان‌جا فوت شد .

ص۱۸۹ــ قطب الملک حاکم گلکنده : نام اوسلطان محمد قطب شاه است . او پس ازوفات‌عم‌خود محمدقلی قطب شاه درسال۱۰۲۱ به‌حکومت رسید ودر ۱۰۳۹وفات‌یافت

ص ۱۸۹ ــ کورنش = کرنش : نوعی ابراز ستایش وسجده در مقابل پادشاه که از عهد اکبر متداول گردید و در زمان جهانگیر هم معمول بود .

در عالم آرای عباسی هم کرنش به کرنش بجای آوردن ، کرنش کردن وکرنش نمودن آمده (ص۳۱۳ ، ۲۶۲) .

ص ۲۰۳ ــ آسرم = آشرم : اصطلاحی در تصوف هندی ، خانقاه صوفی هندو ، طبقه چهارم از طبقات چهارگانه هندوان که به صوفیان اختصاص دارد .

ص ۲۰۷ ــ قلب الاسد (مرکب) : یکی از کواکب صورت اسد وآن از قدر اول است . نام دیگر آن زبره است . کنایت از وسط تابستان چله گرما (دراینجا به همین معنی آخر مراد است) .

قلب‌الاسد از اسد فروزان   چون آتش عود عودسوزان ، (نظامی)

(دهخدا)

ص ۲۱۸ ـ شاه بداغ : از اویماق میانکال سمرقند بود . او در زمان همایون واکبر شاه کارهای بزرگی به انجام رسانید . او در نزدیکی قلعه ماندو قصری بنا کرد به نام نیل کنته که پر از کتیبه هائی درباره حملات به دکن وخاندیس می‌باشد (مآثرالامرا ، ج۲ ، ص ۵۳۶) .

ص۲۲۵ ـ تانسین کلاونت : نام او ترلوچن داس وپسر مکرند پاندی از قبیله برهمن بود . گویند پدر تانسین را اولاد نمی‌شد تا اینکه براثر دعای شیخ محمدغوث گوالیاری خداوند تانسین را به او داد (۹۳۱هـ) . تانسین در خانه شیخ محمد پرورش یافت تا آنجا که یگانه استاد کلیه علوم وفنون گردید به قول ابوالفضل در آئین‌اکبری تا دوهزارقبل‌از اوکسی‌مانند اونبامده بود (مقالات‌الشعرا ، حاشیه۲ ، ص۱۴۰ ـ ۱۴۲) .

ص ۵ ـ۲۴۴ ـ تفسیر کشاف : تفسیرِ عمده ای از قرآن مجید به زبان عربی‌ازعلامه زمخشری است .

ص ۵ ـ ۲۴۴ ـ تفسیر حسینی : تفسیری است از قرآن مجید به زبان فارسی از ملاحسین واعظ کاشفی او یازده سال قبل از وفات خود به سال۸۹۹هـ. این تفسیر را جهت مربی خود امیرعلی‌شیرنوائی تحریر کرده است این تفسیر اول بار در مطبعه‌کیشور به‌چاپ رسید وبعدا به‌اردو ترجمه‌شده وتحت‌عنوان تفسیر قادری در دوجلدچاپ‌گردید

روضه‌الاحباب : موءلف جمال‌حسینی یا جمال‌الحسینی شهرت‌جمال‌الدین‌عطاءالله ابن‌فضل‌الله شیرازی ، معروف به صاحب روضه‌الاحباب ، محدث ومورخ ایرانی .وفات ۹۱۷ یا ۹۲۶هـ.ق .

روضه‌الاحباب فی‌السیرالنبی والآل والاصحاب : به فارسی در سه جلد ، در تاریخ محمد (ص) وخاندان واصحاب وی که آن را به نام امیرعلی شیر نوائی تالیف کرد . آثار دیگر احوال اولاد امیرالموءمنین ، تحفه‌الاحیاء ، الاربعون‌حدیثا ، وتکمیل‌الصناعه فی القوافی است . دایره المعارف ، ص۷۴۷)

ص۲۵۵ـ عین‌الهره : سنگی‌قیمتی‌است‌که‌شباهت به‌چشم‌گربه‌دارد . (لغات‌فارسی) .

ص۲۵۵ـ قبچاق : در نسخه سر سید احمد به صورت پنجاق ضبط شده که البته درست نیست . صحیح آن قبچاق است که جنگلی است واقع در میان ترکستان و توران . (لغات فارسی) ، بیوریج معتقد است که‌این لغت ترکی و به معنای اسب دراز کردن می‌باشد (بیوریج ، جلد ۲ ، ص۲) .

ص۲۶۰ ـ شوربای بوغان : بیوریج می‌نویسد این لفتی است ترکی وبدان زبان سوپ غلیظ را گویند .

ص۲۵۸ـ استاد بهزاد : کمال الدین بهزاد در هرات در سنه ۸۵۴ به دنیا آمد و در سنه ۹۴۲ وفات یافت . او در زمان سلطان حسین بایقرا وشاه اسماعیل اول صفوی می‌زیسته و تا اوایل عهد شاه طهماسب زنده بوده است . (دایره‌المعارف ، ص۳۴۱)

استاد منصور : یکی از مصوران با برنامه نوشته ظهیرالدین محمد بابر پادشاه .

این نسخه مصور از بابرنامه در موزه بریتانیا موجود است. (بیوریج، جلد ۲، ص۲۰).

ص ۲۷۶– عرض مکرر – یکی از مشاغل درباری که مسئول آن موظف بود عرایض مردم‌را به‌سمع ملوکانه رساند وبیز مشورتی‌خود را در آن باب به پادشاه عرضه‌می‌داشت (هیئت مرکزی دولت معول، ص۳۲۵).

ص ۲۸۱ – ام الصبیان: به صاد مهمله وسکون موده.ع. نام مادر دیوی که اطفال را آسیب‌رساند ونزد اطبا نوعی از صرع است که به اطفال عارض می‌شود. رازی گفته:

زنهار به تزویج نگردی شادان   باشدعزبی مایه راحت به‌جهان
زن‌صاحب‌فرزندچوشدعلت‌تست   دشوار بود علاج ام الصبیان

(آبندراج)

ص ۲۸۲ – شاهزاده اورنگ زیب: پسر سوم شاه جهان که بعد از زندانی کردن‌پدر خود بر تخت سلطنت جلوس کرد (وفات ۱۱۱۸هـ.ق).

ص۲۹۸– بزم‌بسنت‌باری: بزم = مجلس، جشن، بسنت = بهار، باری، باغ = جشنی که درفصل بهار در هوای آزاد می‌گرفتند تقریبا مانند گاردن پارتی امروز.

ص ۳۰۰ – کرکراقان = کرک یراق: در متون صفوی دیده می‌شود به معنای فراهم کنندگان‌وسایل، ناظرین‌خرید، پیشکاران، مینورسکی در حواشی سودمند خود برتذکره الملوک مفرد این کلمه را کرک یراق دانسته از ترکیب کرک به‌معنای ضرور وموردِاحتیاج با کلمه یراق یعنی تهیه اسباب کار (حاشیه ص ۱۷۸ تذکره الملوک).

ص ۳۱۳ – اکبرنامه نوشته شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه: وقایع تاریخ از آدم تا ایندم.

دفتر اول – مشتمل است بر سه قسمت: قسمت اول در تاریخ سلسله تیموریان، قسمت‌دوم درتاریخ‌کشورگشائی‌تیمور – تا پدر بابر. قسمت سوم از بابر تا مرگ‌همایون. اول شاهزادگی اکبرشاه.

دفتر دوم – از سال ۹۶۳هـ. تا ۹۸۰هـ. دوره سلطنت اکبرشاه.

دفتر سوم مشتمل است بر وقایع وحوادث دوره اکبری از اواسط سال هفدهم (۹۸۰هـ) تا سال۴۷ جلوس اکبر شاه (۱۰۱۰هـ).

ص ۳۲۳ – بشنداس مصور دربار جهانگیر که با خان عالم به ایران رفته وشبیه‌شاه عباس ودرباریان را خوب کشیده و آورد.

ص ۳۲۴ – باباطالب صفاهانی: یکی از مشهورترین شعرای اصفهان بود از ایران به هندوستان آمد وتقریبا سی سال در دربار پادشاهان کشمیرمشغول سرودن‌شعر بود ولی وی در آخر عمر خود در دربار جهانگیر رسانید وشهرت شایانی پیدا کرد. وی در آخر عهد جهانگیر شاه وفات یافت.

ص ۳۳۸ – راج ترنگ، ترجمه شاه محمد شاه‌آبادی از سانسکریت. شیخ ابوالفضل درباره این می‌نویسد: " که به‌حکم حضرت عرش‌آشیانی از زبان هندی به فارسی‌ترجمه

شده است ".

ص۳۳۸ ویرناک ــ ویر بید و ناک چشمه را گویند ، یعنی چشمه بید .
ص۳۴۰ ــ لاله چوغاشی ــ از اقسام لاله است که رنگش سیاه می‌باشد .
ص ۳۴۲ ــ میرزا حیدر (میرزا حیدر دوغلت کاشغری پسرخاله بابرشاه و مؤلف تاریخ رشیدی) .
ص ۳۴۲ ــ ریشی : درحقیقت درسانسکریت رکهی است و به معنای افراد تارک‌الدنیا ومشغول به‌خدا می‌باشد .امااین‌کسان چون اسلام پذیرفتند خودرا ریشی خواندند .
ص ۳۵۰ ــ ایلاق توسی مرک . این محل را امروزه توش میدان می‌گویند .
ص۳۷۶ ــ بنات‌النعش : دو صورت فلکی به هفت اورنگ موسوم است . هفت اورنگ کهین یا دب اصغر یا بنات النعش صغری ، هفت اورنگ مهین یا دب اکبر یا بنات‌النعش کبری . عاده هفت اورنگ به صورت اخیر اطلاق شود و آن به شکل خرس است وازکواکب او بیست وهفت درداخل صورت وهشت درحوالی باشند وچهار از آن جمله را که برشکل مربع مستطیل و روشن هستند با سه ستاره که بر ذئب اند بنات النعش کبری خوانند و بنات‌النعش صغری برابر اوست ازجهت مخالف (تحلیل هفت پیکر ، نظامی ، ص۱۰۲) .
ص ۳۷۶ ــ نظام‌الملک : مراد مرتضی نظام شاه ثانی است که از ۱۶۰۳ تا ۱۶۲۰ میلادی در دکن حکومت داشت مرکز دولت او دولت آباد واقع در نزدیکی کهرکی (اورنگ آباد فعلی) .
ص ۳۸۸ ــ مهادیو : یکی از رب النوعهای هندوان .
ص ۳۸۹ ــ سنیاسی مونی از طبقه مرتاضانی که عهد می‌کنند که در تمام عمر حرف نزنند . کسی که از دنیا وارسته باشد .
ص ۳۹۵ ــ فرمان جهانگیرشاه به شاه جهان : مطابق اقبال نامه جهانگیری این احکام‌ازطرف‌نورجهان‌صادرگردیده بود نه ازطرف جهانگیر شاه (بیوریج ،ج۲ ،ص۲۳۸) .
ص ۳۹۷ ــ به طریق آبا و اجداد عظام جنت مکان : چون همایون به شاه‌طهماسب قول‌داده بود که بعد از فتح هندوستان قلعه قندهار را به ایران پس خواهد داداکبرشاه نیز بر سر قول پدر ایستاد لیکن این امر هیچگاه به عمل نپیوست .
ص۴۱۲ــ عبدالله خان فیروز جنگ : خواجه عبدالله نام . از اولاد خواجه عبیدالله ناصرالدین احرار است (قدس سره) . وخواهر زاده خواجه حسن نقشبندی اواخر عهد عرش آشیانی (اکبر شاه) از ولایت به هندوستان آمده روزی چند باشیرخواجه در دکن بسر برد وهرجا کاری وترددی پیش‌آمد جوهر شمشیر زنی و رادمردی نمایان ساخت . او سپس در لاهور به شاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده به‌حسن خدمت ترقی کرد .در عهد شاه جهان هم خدمات نمایان انجام داد او در سال ۱۰۵۹ وفات یافت (مآثر الامراء ، ج۲ ، ص ۷۷۹ ــ ۷۷۷) .
ص ۴۳۷ ــ مشتمل بر استمالت او . تا اینجا نوشته معتمدخان بود که بعدازتصحیح

جهانگیر درین وقایع نامه ثبت افتاد .

بعد ازین یعنی از صفحه ۴۴۱ تا۵۹۶ از نسخه ج شماره ۳۸۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استنساخ شده است .

ص ۴۳۸ ــ بعد از نقل نوشته جهانگیر ومعتمدخان نگارنده تتمه جهانگیری محمد هادی این چنین می‌نویسد :

" تا اینجا تالیف شریف حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه است دیگر آنچه تا آخر به قید تحریر درآید راقم سطور محمد هادی از چند نسخه معتبر جمع نموده جهت تکمیل کتاب برآن مستزاد گردانیده است " .

ص۴۴۱ ــ محمد هادی موءلف تتمه جهانگیرنامه : در زمان محمد شاه تیموری (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱هـ.) میرمحمد هادی حوادث آخرین چهارسال دوره جهانگیری (۱۰۳۳ ــ ۱۰۳۷) وشرح احوال شاهزادگی جهانگیر شاه را با استفاده از اقبال نامه جهانگیری تالیف معتمد خان ومآثر جهانگیری تالیف کامگار حسینی اضافه نموده و جهانگیرنامه تالیف جهانگیر شاه را کامل ساخته است .

امانت با سر وجان است : دراقبال نامه جهانگیری معتمدخان جواب ابراهیم‌خان این چنین آمده است :

" ابراهیم خان معروض داشت که تا بندگان حضرت این ملک را به پیرغلام خود سپرده اند سر من است و این ملک . تا جان دارم می‌کوشم وحوبیهای عمر گذشته‌معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده . بجز این آرزوئی و آرمانی در دل‌نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده به سعادت شهادت حیات جاوید یابم (اقبال نامه جهانگیری ، ص۲۱۱) .

ص ۵۰۴ ــ عبدالرحیم خانخانان سپه‌سالار : وی پسر بیرام خان خانخانان و اتالیق و سپه‌سالار جهانگیر شاه بود . یکی از بزرگترین امرای دربار جهانگیر و پشتیبان ادب وفرهنگ بود . وی خود هم شعر می‌گفت واز شعرا سرپرستی می‌کرد و جوایز وصلات می‌داد و از اشعار آنها انتقاد هم می‌کرد و تا رفته رفته شعرایی مانند عرفی ونظیری و دیگران در دربار وی پیوستند وشهرت شایانی پیدا کردند . وی درسال ۱۰۳۶هـ.ق یعنی‌یک‌سال‌قبل‌از وفات جهانگیرشاه‌وفات یافت (برای‌اطلاعات بیشتر رک :جهانگیرنامه و مآثر الامراء و مآثر رحیمی) .

واژه های سانسکریت و هندی

آ

آسرم ، آشرم : خانقاه مرتاضان هندو

الف

اجنبی : ناشناخته
اچار : ترشی (آچار)
ارب : ده میلیون
اشکن ، خوشکن : میوه
انبه (به فتح ثالث وخفای‌ها) : میوه‌ایست معروف در هندوستان
اندر : فیل ، یکی از رب النوع هندوان ، خدای جنگ
اناس : نوعی میوه

ب

باجره : از اقسام حبوبات ریز
بادوجکری : باد تند
باری : باغ
بان پرست : جنگل پرست
بانس : نی
بانیا : طایفه خواربار وسبزی فروش
باولی : چاه
باون سر : باون دیو
بخت جنیت ، فیل : برنده بخت
بجی دسمی : از روزهای مقرر هندوان
بدر : رک ، بهدر
برچه (برچهه) : نیزه کوچک برچه بردار
برسات : فصل باران
برگی ، برگیان : یکی‌از قبایل جنوب هند
برهمن ، برهمنان (به‌فتح اول وثانی‌ومیم بروزن‌قلمزن) : بت‌پرست‌وزناربند ، حکما و دانشمندان
برهمن چارج : مشغول به کتاب الهی
برین : ماهی ، نوعی ماهی فرد اعلی
بسنت : فصل بهار از فروردین‌تاخرداد
بنجاره : غله فروشان
بنسی‌بدن : فیل ، مست الست
بنگی‌بنگ ، بهنگ : برگ شاهدانه
بن مانس : میمون ، بوزینه (بن : جنگل . مانوس : آدم ، آدم جنگلی)
بوکره ، پوکره ، بوکرا ، بوکری :گوسفندنر ، گوسفند ماده
بهانوره ، بهونره : مگس بزرگ عسل
بهته : برنج پخته ، دم کشیده

بهدر : مبارک
بهل‌سواری :ارابه کوچک که به‌کمک دوگاو کشیده می‌شود
بهمن : رک. برهمن
بهوگیالان : گروه مردم گهگران گجرات ، دزد
بید : کتاب مقدس هندوان
بیدانت : علم تصوف هندوان
بیکره :در زبان اهل‌گجرات بروت‌برگشته را گویند
بیگهه : اندازه‌گرفتن زمین ، مقیاس زمین

پ

پالکی : دو صندوق چوبی روباز که به دو پهلوی اسب یا قاطر می‌بندند ودو نفر مسافر در آن می‌نشیند و نیز صندوق چوبی در بسته یا پرده‌دار که مردم بر دوش می‌برند (عمید)
پاندان : جای گذاشتن پان ، برگ تنبول که در هندوستان و پاکستان مردم برای ذائقه دهان با آهک و غیره می‌خورند که دهان را سرخ می‌کند
پاو : یک چهارم ($\frac{1}{4}$)
نیم پاو : نصف یک چهارم ($\frac{1}{8}$)
پایان‌گهات : پایان کوتل ، پایان دره
پپها : خوشخوان ، پرنده ای‌از عالم زاغ
پتا : نام فرقه‌ای از هندوان
پردله : نیزه
پرگنه : زمینی را گویند که از آن مال و خراج بگیرند
پرم نرم : شال کشمیری
پندت ، پندتان : دانشمند ، دانشمندان
پوش : گل‌در زبان محلی ، درسانسکریت درختی از اقسام توت
پهاند : تور بزرگ
پهر : (به فتح اول) یک حصه از چهار حصه روز وچهار حصه شب باشد ، چه شبانروزی را به‌هشت حصه‌کرده هریک‌راپهرگویندواین‌درهندوستان بیشتر مصطلح است
پهول‌پکار : (در زبان کشمیری سولتو)نام پرنده‌ای
پهول کتاره : خنجر ، شمشیر کوچک
پهوچی : بازوبند

ت

تال : تالاب ، برکه
تانگ (دانگ) : چهار ماشه
تولکی : دومثقال و نیم
توله ، تولچه : دومثقال ونیم (برهان)
تیکه (تیکه‌دادن ، قشقه : علامت گرد روی پیشانی ، علامت ولیعهدی نزد راجه‌ها .پسرتیکه یعنی‌ولیعهد
تانکن : نوعی اسب
تنکه (به فتح اول وثالث وسکون ثانی) : مقداری از زر وپول باشدبه‌اصطلاح هرجایی (برهان)
تهانه ، تهانجات : قلعه کوچک ، مرکزیک ناحیه یا حوزه
تهل‌کنول : لاله بیگانه در زبان فارسی

ج

جاگیر : زمین یا ده بطورانعام‌کارنمایانی که از طرف دولت داده می‌شد .

جاگیر ، جاگیردار : دارنده جاگیر
جالامکهی ، جوالامکهی : کوه آتش فشان
جاله : بروزن لاله چیزی باشد که ازچوب وعلف سر هم ببندند وچند مشک پر باد برآن نصب کنند وبرآن نشسته از آب های عمیق بگذرند . در دزفولی گویند (برهان)
جان‌ببی : پرنده
جناجوت : فیل ، روشنائی براق (جنا : براق ، جوت : روشنائی)
جگت‌جوت : فیل ، نورعالم (جگت : دنیا ، عالم ، جوت : روشنائی)
جمدر ، جمدهر : از اقسام اسلحه . رک : تعلیقات
جگر : پشه
جوار : ارزن ، از اقسام حبوبات
جوتکیان : منجمان (جمع جوتک . جوتش و جوتس به‌معنی منجم واخترشناس است)
جوهرکردن : خودرا در آتش سوزاندن
جهروکه : بالکن
جهروکه درشن : دیداری‌ازجهروکه یعنی دیداری از بالکن
جهله : لجن‌زار
جی‌سنگه : فیل ، فاتح شیر (جی : فتح ، سنگه : شیر)

چ

چرن : سکه مس ، ۱/۴ روپیه
چک : طایفه کشمیری
چکاره : به زبان فارسی سفیده
چکان : جماعه کشمیر
چکور : پرنده

جمکوره : اقسام سبزی‌واسم‌لعل‌به‌مناسبت‌آن
جوکی : محافظت
جوکدار : پاسبان ، نگهبان
جمپه(جمپا) : بروزن تنها ، نام‌گلی‌است زردشبیه‌به‌زنبق‌سفید درهندوستان بسیار است وبعضی گویند هندی است و آن را رای‌چمپا هم خوانند (برهان)
جیته : یوز

خ

خچر : قاطر

د

داک‌جوکی : پست‌خانه ، قرار پست یا قاصد که گاه سوار و گاه پیاده نامه یا چیز دیگر از جایی به جای دیگر می‌رساند : چاپار
دام : سکه کوچک ، یک چهلم روپیه
دربت (دهربت) : از اقسام آهنگ هندی
درجن‌سال : فیل
دسهره : از روزهای مقرر هندوان
دلدل : باتلاق ، آبگند
دله زاک : ولگرد راه (دله : ولگرد ، زاک : درپازند ، راه)
دلبهره : نوعی شراب که ازبرنج درست می‌کردند
دودهارا : آهو
دهک : اسم پرنده
دهکدهکی : لعل ، نوعی گردن بند
دیره : خانه ، چادر
دیوالی : یکی از اعیاد هندوان
دیوتک : جانور غیر مکرری

دیوهره : بتخانه

ر

راجپوت : پسر راجه ، شاهپور
راتهور : یکی از قبایل راجپوت
راجپوتانی : زن راجپوت
راج ترنگ : رک . تعلیقات
راکس : دیو ، روح خبیث
راکهی : یکی از اعیاد هندی که به مناسبت خواهر بر مچ برادر نخ می‌بندد و آن را به‌عنوان نشانه حفاظت خویش از طرف برادر تلقی می‌کند
راون سر : سردار دیوان ، پادشاه سیلان که با رامچند خدای هندوان جنگ کرده
رای بیل : از اقسام گل
رای رایان : نفر اول در وزارتخانه که بر زمین (جاگیر) پادشاهی نظارت می‌کند
رتهه فرنگی : کالسکه یا ارابه جنگی فرنگی
رتن‌گج : اسم فیل ، فیل قیمتی (رتن : سنگ قیمتی ، گج : فیل)
رنجیت : فیل ، فاتح جنگ (رن : جنگ ، جیت : فتح)
رن بادل : اسم فیل ، ابر غرنده
رن راوت : اسم فیل ، جنگجو
رن متهن : اسم فیل ، صف شکن
روپ رتن : اسم فیل ، بسیار زیبا (روپ : زیبائی ، رتن : جواهر)
روپ سندر : اسم فیل ، زیبا
روپیه : واحد پول هندوستان وپاکستان
روم رتن : چیزی که هر تار موی او آراسته با جواهر ومروارید باشد .

روهو (رهو) : نوعی ماهی
ریشی : اینها مسلمان بودند وپیروان بابا زین‌الدین ریشی

ز

زم به : پل چوبی

س

سارس : سارس از عالم کلنگ
ساهوکار : تاجر
سرب ناسی : تارک گل
سرناگ : مار دیو (سر : دیو ، ناگ : مار)
سعیده : سرکوهی
سل ، پوت : مرغ زرین (ساکنان لاهور سل یا شن گویند ، کشمیریان پوت) مثل طاووس است
سوتلو (پهول پکار) : پرنده ای درکشمیر
سمرنی : تسبیح کوچک
سمیر : اسب
سنسکرت : سانسکریت
سنگرات : انتقال خورشید یا یکی از سیارگان از برجی به برج دیگر ، نام یکی از اعیادهندوان (پلات)
سنگرام : تفنگ ، جنگ .
سنگهاسن : تخت شیرنشان ، تختی که پاهایش بصورت شیر درست شده باشد
سنگ‌پارس : سنگی که فلزات راطلا می‌سازد
سنیاسی : تارک دنیا ، برهمنی که در درجه چهارم (آشرم) ریاضت و سلوک باشد
سنیاسی مونی : رک . تعلیقات
سون کیله : موز زرین

سوسه : از اقسام مرغابی
سهنس کرت : سانسکریت
سهنسی : سکه زر مسکوک
سیر : مقیاس وزن معادل۱۶ مثقال یا ۷۵
گرم ایران‌که ۴۰ سیر یک من‌است .
مقیاس وزن هندوستان معادل ۲
پاوند
سیوتی : گل ، از اقسام گل سفید خوشبو

ش

شاه بهائی : شاه برادر (بهائي :برادر)
شن (شل) : اسم پرنده ای درپنجاب و
کشمیر
شودر : طایفه چهارم هندوان
شورات : یکی‌از اعیادهندوان‌که به‌خدای
شیوا اختصاص دارد .

ص

صورت گج : اسم فیل

غ

غرگی : نارسیده

ف

فوج‌سنگار : اسم فیل (سنگار : زینت)

ک

کاه مونج (مونجی) : زنار برهمن که ازکاه
به نام مونج ساخته می‌شود .
کتاره : بروزن هزاره حربه‌ایست که بیشتر
اهل هند برمیان زنند و به کتار به
حذف ها هم مشهوراست (برهان)
کتوری : کاسه کوچک
کهچری : ماخوذ از هندی . خوراکی که از
برنج و ماش و روغن مانند دمپخت
درست می‌کنند و روی آن کشک
می‌ریزند (برهان)
کچواهه : طایفه ای از راچپوتان
کدی (گدی) : قوچ اهلی کشمیر
کرتهل : نام فرقه ای از هندو
کرور : ۱۰ میلیون
کروری (تمعاچی) :
کروه : (بضم اول وثانی به واو مجهول)
ثلث و سه یک فرسخ را گویند و آن
سه هزار گز است و بعضی گویند
چهارهزار گز و زیاد از این‌نیست و
آن‌را به‌عربی‌کراع‌خوانند (برهان)
کره : النگون
کلال (کلار) : شراب فروش
کلالخانه : شرابخانه
کلاونت : هنرپیشه ، طبقه خوانندگان ،
خنیاگر درباری
کمودنی : گل ، نیلوفر آبی
کنول : گل ، یک نوع نیلوفر آبی
کنول صحرائی : گل ، گل نیلوفری که در
صحرا و زمین می‌روید
کوتوال : (بروزن لوت مال) نگهدارنده
قلعه وشهر باشد و او را سرهنگ‌هم
می‌گویند وبعضی گویند این لغت
هندی است وفارسیان استعمال
کرده اند چه کوت به هندی قلعه
است (برهان)
کوله : میوه‌ایست کوچکتر از نارنج
کونله : از اقسام نارنج
کویل : از عالم زاغ ، بلبل هند
کهار : کسی‌که پالکی (حجله) را بر دوش

می‌برد
کهپو ه : نوعی از اسلحه دو دمه
کهته چهار : تمام فیلان
کهتری : قوم ، گروهی از راجپوتان‌هند
کهرنی : نوعی از درخت و میوه آن
کیله : موز
کیوره : از اقسام گل خوشبو

گ

گتری : کیسه
گج : فیل
گج راج : فیل . شاه فیل (گج :فیل ،راج : شاه)
گج رتن : مروارید خیلی‌درشت (گج :فیل ، رتن : مروارید)
گدل : پل
گرو : استاد ، مرشد
گره : مقیاس‌طول ، یک شانزدهم ذرع
گرهست : صاحب منزل
گل تهل‌کول : ازاقسام گل
گهکر : قوم ، جماعتی از مردم گجرات
گلهای کر : ساج آبی
گلهری : سنجاب
گن‌سندر : زیبائی‌فوج (گن :فوج ، سندر : زیبائی)
گوجران : جماعتی از مردم گجرات ، ازکهتران راجپوت
گور کهتری : معبد جوگیان
گونت : یابوی ، نوعی اسب
گهات : گذر
گهاتی : دره
گهربهل : درشکه یک اسبه یا بیشتر
گهری : ساعت برابر بیست وچهاردقیقه
گهوربهل : رک . گهربهل

ل

لحوری (لحونی) : شجرالحیوان یا شجرالحیات
لدرپوش : اسم‌گل (پوش : درزبان‌کشمیری گل را گویند)
لک : صد هزار
لنگور : از عالم میمون ، دم دراز
لوت مالاں : راهزن
لودلنگر : نوعی آتشبازی
لهدره : لذیذه ، از نوع خوراکی که از ارزن وغیره درست می‌کنند

م

مالگذاری : باج
مس : شراب
مگرمچ : نهنگ
مگه : کشوری درشمال هند نزدیک کوه اراکان در دامنه هیمالیا
ملاح : کشتی‌ران ، ملوان
من : مقیاس وزن‌هند (تقریبا ۳۸کیلوگرم)
منجهولی : ارابه‌ای که بوسیله گاو کشیده می‌شود
منسراج : اسم آهو
منسی‌بدن : مست الست
موته راجه : (موته :چاک)
مولسری : گل ، گلی‌است بسیارخوشبو
مهوپت (مهی‌پت) : شاهی

ن

ناشپاتی : گلابی
نورس : نام تصنیف موسیقی هندی

سند اندر: خدای برق (سند: شادی، اندر: پادشاه خدایان)
نواره: نوعی از کشتی
نواره جنگی: کشتی جنگی
نیلم: یاقوت کبود
نیلم مرتگ‌تراش: یاقوت‌کبود ساخت‌فرنگ
نیله (نیله‌گاو): نوعی از آهو یا بزکوهی
نیولا: راسو

و

وته‌تروها: یکی از جشنهای هندوان کشمیر

هـ

هار: گردن‌بند
هل‌تهل: درختی که از گرفتن یک شاخه آن تمام قسمتهای آن حرکت می‌کرد
هنسراج: اسم آهو
هولی: یکی از اعیاد هندوان
هون: سکه، سکه طلائی جنوب‌هند معادل هشت شیلینگ
هیضه: سوءهضم، اسهال

ی

یک انگی: نیمسیر ناری

بعضی از لغات ترکی و مغولی و اصطلاحات فارسی و . . .

آ

آل‌طمغا (آلتمغا) : مهر پادشاهان ترک که بامرکب سرخ به‌فرمانها نقش می‌کردنداین فرامین را مخصوصا "یارلیغ آلتون تمغا" می‌نامیدند

الف

اباعن‌جد : (بالفتح و فتح عین مهمله و سکون نون وفتح جیم) یعنی پدر را ازجد ، ودراصطلاح نحویان منصوب به نزع خافض گویند .

اچکیان : مردم اباچی‌خانه یعنی حرمسرا

ابلق : دو رنگ عموما و اسب دو رنگ خصوصا که یکی سپید ودیگری سیاه یا صندل باشد (معرب ابلک)

اجمه بودن : درختهای بسیار باهم پیچیده بودن

احدی (احدیان) : منصبداری باشدازانواع منصبداران واین از عهد اکبر شاه است وظاهرا به همین معنی در ایران نیزبود . در بهارعجم نوشته که جماعه‌احدیان تنها منصب‌ذات دارند و سوار پیاده متعینه سرکار باخود ندارند وگویند که احدی از طرف پادشاه برای اجرای حکمی بر امرا مسلط می‌شود .

ارغشتک : به فتح اول وفوقانی و سکون ثانی وشین قرشت وکاف وضم ثالث نوعی از بازی باشد که دوشیزگان ودختران کنند وآن چنان است که بر سر دوپا نشینند وکفهای دستها را برسر زانوها مالند وچیزهاگویند وهمچنان نشسته برسرپاها جهند و کفهای دستها را برهم زنند .

ارغالی (ارغلی) : ارگلی : قوچ وحشی سیبری وآسیای مرکزی . ارغالی‌هم آمده است

اسم اعظم : اسم بزرگ است از جمیع اسماء حق‌تعالی . بعضی درتعیین آن اختلاف بسیار دارند بعضی‌صد و نزد بعضی الحی القیوم وغیره

التمش : بالفتح وتای فوقانی نیز مفتوح و کسرمیم وسکون شین‌معجمه به‌ترکی به معنی فوج پیشین ودرلغات‌ترکی

نوشته که التمش به معنی فوجی که
میان هر اول و سردار باشد و در
ترکی به معنی عدد شصت نیزآمده
الکا : بهضم اول وسکونثانی وکافبهالف
کشیده ملک بوم وزمین را گویند
النگ : به فتحاول بروزن پلنگ ، بهمعنی
پناه ودیواریباشدکه بواسطهگرفتن
قلعه ومحافظتخود سازند .وجمعی
را نیز گویند که مردم بیرون قلعه
جابجا به جهت گرفتن قلعهومردم
ودرون قلعه بهواسطه محافظتقلعه
تعیین کنند وبه ضم اول بهزبان
ترکی سبزه زار باشد
الوس: بهضمتین و واو غیرملفوظ وسین
مهمله ساکن درترکی قوم و طایفه
را گویند واین مخفف اولوس است
انگلیزان (انگریزان) : انگلیسیها
اولچه (الچه) : بالفتح به ترکی جنسی و
مالوبندیکه در تاخت ملکبیگانه
گیرند .
اولنگ : بالضم و واو مجهول وفتح لام و
سکون ونون به غنه وکاف فارسی
به معنی سبزهزار ومرغزار
اولنگیورت چالاک : سبزه زار
ایل : بهزبانترکی بهمعنی دوست وموافق
و رام باشد که نقیض وحشی است .
درترکی ایل بهمعنیدست ،مردم ،
ملت ،گروه ،سال ،مطیع وتابع است
وایلاتجمع معمول این کلمه است
ایلغار (نمودن) : تاخت ، راه پیمائی
سریع ، حرکت با سواران سبک
اسلحه وتندرو
ایماق : قبیله وتبار (جمعآنایماقات)

ب

بارود : بر ورن و معنی باروت باشد که
داروی تفنگ است و بهلغتسریانی
شوره را گویندکه جزو اعظم باروت
باشد وآن را نمک چینیهم گویند
بازطویعون : باز سفید
بازوبند : آنچه بهبازومیبندند از زینت
آلات وسنگهای قیمتی و پارچهای
که برآن علامتی نقش شده باشد
یا دعاهایی کهبرکاغذنوشتهباشند
باشه : قرقی ، قوش ، پرنده ای است
شکاری و زردچشم کوچکتر از باز
بسیار چالاک و تیز پر ، به عربی
باشق میگویند
بخشی : نویسنده ، منشی (کاتبانترکنژاد
که برای مولان وترکان به زبان و
خط ایغوری مینوشتند
برکها ، برکه ها : حوضچهها
بزبانیان : قبیلهای از افغانان که مردم
دارای بز بودند مانند قره قویونلو
وآققویونلو درآذربایجان کهدارای
گوسفندان سیاه وسفید بودند
بکاول بیگی : خوانسالار ، داروغه مطبخ
وکسیکه اطعمه را پیشامراوسلاطین
قسمت کند
بگتر : بهفتحاول وثالث)زره ، جامهجنگ
که از تکه های فولاد درست کنند
بلارک (پلارک) : فولادجوهردار ، شمشیر
جوهردار
بندوق : تفنگ ،اصلش بندقکه لفظ عربی
است بهمعنی غلوله است وفارسیان
در آن تصرف به اشباع واو بهمعنی
تفنگ استعمال نموده اند .

چون شاه جهانگیر بگیرد بندوق
از هیبت او لرزه فتد بر عیوق
بندوق اندازی: تفنگ اندازی، تیری از تفنگ انداختن
بندوقچیان: تفنگچیان، تفنگ داران
بندیخانه: زندان
بنگش: به فتح اول وکسر ثالث بروزن رنحش، نام ولایتی ازماوراءالنهر وساکنان آن ملک را نیز بنگش گویند
بوزه: شرابی که از برنج یا ارزن درست کنند. درعربی بوز، و بوزه خوراکی را می‌گویند که از شیر وشکر درست کنند وبگذارند سرد ومنجمد شود.
بی‌دردی: بی‌سلیقگی، بی‌تربیتی

پ

پالیز (فالیز): بوستان، کشتزار، زمینی که در آن خیار وانگور وخربزه و امثال آنها کاشته باشند. جالیزهم گفته شده
پرچه: به فتح ب و چ فارسی وسکون ها پاره و ریزه
پشته: تپه زمین
پلارک (بلارک): بروزن تبارک جنسی از فولاد جوهر دار باشد وشمشیر و جوهر شمشیر را نیز گویند
پودنه: حلوان، نام جانوری است
پولک‌دار: دارای فلس
پولک: فلس ماهی باشد
پیشخانه: لوازم آبدارخانه واسباب سفر پادشاهانه مثل خیمه وغیره که جلوتر فرستاده شود
پیش طاق: صحن خانه ودروازه بلند امرا و ملوک
پیش قراول: پیشرو لشکر، سربازی که جلوتر از سایر سربازان به سرزمین دشمن برود

ت

تابینان: جمع تابین، زیر دست، فرمانبردار، سربازی که درجه ندارد
ترخان، ترخانی: لقبی است که در قدیم از طرف پادشاهان ترک به یکی از رجال ودرباریان داده می‌شده و او را از ادای باج وخراج معاف می‌کرده واختیاراتی به او می‌داده اند و هر وقت می‌خواسته می‌توانسته بی‌اجازه به‌حضور شاه برود و هر تقصیری وگناهی که کند موءاخذه نکنند
ترد نمودن: حرکت نمودن، آمد و شد کردن
تسبیح: سبحان‌الله گفتن، خدا را به پاکی یادکردن، نیایش کردن، ذکر خدا ومناجات. در فارسی به معنی سبحه هم می‌گویند وآن دانه های به نخ کشیده است که هنگام ذکر وتسبیح دردست می‌گیرند
تعلق آباد کثرت: دنیا
تغدری (توغدری): هوبره پرنده ای است وحشی وحلال‌گوشت، بزرگتراز مرغ خانگی ودارای گردن دراز و بال های زرد رنگ وخالدار، به عربی حباری می‌گویند ودرفارسی ابره،

تودره وحرز و جرز و حرد هم گفته شده .اورا برای گوشتش شکار می کند
تکه : بز نر ، پیشرو گله
تکه مارخوار : با خای نقطه دار وواومعدوله بروزن کارزار ، گاو کوهی باشد که آن را گوزن خوانند ، گویند مار را می گیرد ومی خورد وبعضی گویند نوعی از گوسفند کوهی است چون سوراخ مار را بیند بینی و دهان خود برآن نهد ودم در دمد مار به مجرد شنیدن بوی نفس او بی تحاشی از سوراخ برآید و آن گوسفند او را می خورد . اگرپوست این گوسفند را بر در سوراخ مار سوزانند همینکه بوی دود به مار برسد شوریده شده ازسوراخ برآید . گویندکف دهن این گوسفند پادزهر است
تمغا : نشان ، داغ ، مهر ، علامت ، مهری که در قدیم بفرمانها میزده اند ، علامتی که روی چیزی میگذاشتند
تواجی : سپه سالار ، سردار ، تواجیان جمع
تورد : به ضم اول بر وزن غوره ، به ترکی قاعده وقانون وطرز و روش می باشد ونام سربعتی که چنگیزخان از خود وضع کرده بود .
تورة جهانگیری : نظام وقانون جهانگیری
تورهوقانون چنگیزی : نظام و قانون چنگیز خانی
توزک : ترکی است به معنای انتظام و ترتیب لشکر ومجلس ودربار
توغ : پرچم وبیرق با نشان دم اسب . چتری است از عالم علم شکل پنجه برسر آن نصب کنند
توغلی : موج وحشی
توقوز (تقوز) : نه ، نیز هدایه وپیشکشی که نزد پادشاهان می بردند و عدد نه عدد مقدس به شمار می رفت
تیول : جاگیر مدد معاش ، (راج) ، در اصطلاح سلاطین هند پرگناتی (جمع پرگنه به معنای بلوک ، منطقه) که به سلاطین عالی مقدارو شاهزاده های نامدار تنخواه می گردد آن را تیول گویند وآنچه به بیگمات (شاهزاده خانمها و زنان منحص) به این صیغه مرحمت می شود "برگ بهار" است وآنچه به امرای عظام ومنصبداران کرام تنخواه می شود نامش "جاگیر" است (مرات اصطلاح به نقل از جلد ۲ ، مطلع السعدین ، جزء ۳ ، ص ۱۵۳۶)

ج

جرگه : صف وحلقه ، دسته ، گروه ، عده ای از مردم که دورهم جمع شوند . عده ای سپاهی یا شکارچی که در صحرا شکار را محاصره کنند جرگه هم گفته شده
جشن بوریاکوبی : کنایه ازجشنی وضیافتی باشد که درخانه نو کنند
جشن شب برات : جشن شب پانزدهم شعبان ماه اسلامی
جشن طوی : جشن عروسی
جل (سخنگوی) : به فتح اول وسکون ثانی نام پرنده ای است به قدرگنجشک ومانند بلبل خوش آواز است . جلک

بر وزن فلک تصغیر جل است و آن
مرغکی باشد کوچک وخوش خوان
جلدوی : بالفتح با ضم اول انعام یا هدیه
که از طرف پادشاهان یا بزرگان
به خاطر کار نمایانی می‌گیرند ،
جلدو ـ جولدو
جلوانه :اجرت لگام اسب گرفتن ، انعامی
که اسب سوار به لگام گیرنده می دهد
جلودار : نوکری که سواره یا پیاده جلو
اسب ارباب خود حرکت کند ، پیشرو ،
جلوداران ، سوارانی که جلوتر از
سواران دیگر به سوی مقصد حرکت
کنند (طلایه)
جلوس : برتخت نشستن ، تاجگذاری
جهاز : کشتی بزرگ بحری
جیبه (جبه) : لباس جنگی

چ

چارقب :زربفت یا طلادوزی (قب درعربی
به معنی سوراخ میان چرخ و پاره
گریبان پیراهن است وچارقب نوعی
ازجامه بوده که در قدیم پادشاهان
ایران وتوران وهندوستان می پوشیدند
چاپقلشی : دست دادن ، برخورد کردن
فوجی با فوج دیگر . چپقلشی نیز
آمده است
چغتائی (الوس) :اسم قبیله (ترک)تورانی
چلته : جبه ضخیم جنگی . یعنی دارای
چهل‌ته (چلته :چهل‌ته)زره نیم تنه
چنبیلی : یاسمین ، از اقسام گل
چنداول : به ضم واو گروهی و جماعتی را
گویند که از پس لشکر براه روند و
فرود آیند و راننده لشکر باشند .
گویند ترکی است . چنداول جنداول ،
جنداول هم آمده
چنگره وشخ‌جلو : شخ ازشخشیدن وشخیدن
لغزیدن ، افتادن ازجایی . شخ‌ساز :
یعنی افتاده وناهموار رونده
چیره : بر وزن حیره به معنی دستاری
که بر سر پیچند
چیره زردوزی : دستار زردوزی ، دستاری
که از نخ طلائی دوخته شده یاروی
آن نقاشی شده
چینی‌خطایی : چینی ، ظرفهایی که از
خاک مخصوص موسوم به کائولین
ساخته می‌شود چون این خاک ابتدا
در چین بدست آمده به این اسم
نامیده شد

ح

حضرت نیر اعظم : آفتاب
حلال‌خواران : مردم طبقه پائین
حویلی : خانه ، زمین دولتی

خ

خاروه : کشتی‌ران
خاصه : کنیزکی جهت تمتع ، غیر از زنان
عقدی ، خاصگان جمع
خاصگان : بنده‌ها ، غلامان
خالصه : ملکی که متعلق به دولت باشد
خالصات جمع
خالصه شریفه : ملکی‌که متعلق به دولت
باشد
خاوندی کردن : تصرف کردن به تصرف
درآوردن
خزانه عامره : خزانه شاهی

خط ابراء : خط رهائی ، نوشته بری‌الذمه ، از تقاضای خود دست بردار شدن
خمول : گمنام شدن ، بی‌سر وصداشدن ، گمنامی
خواجه : صاحب ، بزرگ ، آقا ونیز مردی را هم گویند که خایه اورا کشیده باشد
خواجه سرا : مرد خایه کشیده که درقدیم در حرمسرا واندرون خانه بزرگان‌و پادشاهان خدمت می‌کرده
خون گرفتها : واجب قتل

د

داءالثعلب : مرض ریزش موی سر
دایره‌ها : اردوی‌سرباران ، چادرسربازان
دمدمه و وسوسه : افسون وفریب
دم سیجه : پرنده کوچکی است به رنگ خاکستری وبه‌اندازه گنجشگ بیشتر در کنار آب می‌نشیند وپشه ومگس صید می‌کند . غالبا دم خود را تکان می‌دهد . دم سیچه وسریجه وسریخه هم گفته شده
دوپیازه : نوعی‌از غذا که پیاز زیاد دارد
دودامنی : کتان گلدوزی وملیله‌کاری‌شده

ر

رصد (نجوم‌هند) : به چیزی نظر دوختن ومراقب‌آن بودن ، درجایی‌نشستن وچیزی را زیر نظر قرار دادن و جایی که ستاره شناسان برای‌خود درست می‌کنند و از آنجا با آلات وادوات مخصوص ستارگان را زیر نظر قرار می‌دهند ، در فارسی رصدگاه ورصدخانه‌هم می‌گویند
رقص ارغشتک : رک . ارغشتک
رنگ : بزکوهی ،گاو دشتی .در سانسکریت یکنوع بزکوهی است
روزشرف : روز نوزدهم از جشن نوروز
ریواج : بروزن و معنی ریواس است که رستنی می‌خوش نازک خودرو باشد

س

ساچق : اصلا هدایائی که داماد به خانه عروس فرستد . این‌کلمه به همین صورت به همین معنی اکنون در اصفهان معمول است
ساعت نجومی : ۲/۵ گهری وهر گهری مساوی ۲۴ دقیقه می‌باشد
سال : به‌عربی کشتی‌وجهاز (کشتی‌بزرگ) آمده است وبه عربی سفینه گویند
سرادق :بارگاه پادشاهان را گویند وپرده بلندی را نیز می‌گویند که به منزله دیواری باشد که بر دور خیمه‌گاه کشند
سرشف : گل (سرسوه) ، گل خردل
سرکار : بخش ، حوزه
سرکار خالصه شریفه : حوزه دولتی
سنگ ماهی : به عربی حجرالحوت گویند و آن را در سر ماهی یابند و آن سفید و سخت می‌باشد .خوردن‌آن سنگ گرده را بریزاند و در علم بده (سحر ، جادو) بکار آید
سنیاسی : عابدان ومرتاضان هنود را سرب‌ناسی می‌گویند ومعنی سرب ناسی تارک همه چیز وبه کثرت

استعمال سنباسی شده
سوداگران . تاجران : بازرگانان
سورن انداختن : تاخت وتاز کردن

ش

شاتسی : طایفه افغانان
شاگردپیشه : اهل‌کار خانه امراوسلاطین
شاه آلو : گیلاس
شب‌برات : شب پانزدهم شعبان ماه‌قمری
که مردم آن‌شب چراغان‌می‌کنند
شجرالحیاء (شجرالحیوان) : گیاهی‌است
که از دست رسیدن مردم خودش
راجمع می‌کند یعنی‌خجالت‌می‌کشد
در هندی لجوری گویند
شش پرچه : شش‌گوشه‌ای
شکره : به کسر اول وفتح ثانی و ثالث
پرنده‌ایست شکاری از جنس‌باشه
لیکن از او کوچکتر باشد
شنقار : به ضم اول و قاف بر وزن گلزار
به معنی شنعار است که جانورسیاه
چسم شبیه به چرغ باشد وسلاطین
شکار کنند . شنقار شدن : مردن
شنواری : جماعتی از افغانان
شوایب (جمع شائبه مونث شائب) : عیب ،
شک وگمان ، آلودگی .
شوربای بوغان : شوربای غلیظ

ص

صاحب حالت : ولی‌الله بزرگ
صاحبقران : امیرتیمور ، کسی که در وقت
انعقاد نطفه یا هنگام تولد او در
بعضی سیارات مانند زحل ومشتری
قران‌باشد ولقب بعضی‌ازپادشاهان
ایران وتوران وهندوستان است .

صحت خانه : مستراح
صحن‌خاص وعام : قسمتی‌ازکاخ پادشاهان
که برای مردم خاص‌وعام مخصوص
باشد
صوبه : مملکت وکشور و ولایت
صوبه دار : حاکم ، فرماندار
صوبداری (صوبه‌داری) : فرمانداری ،
حکومت

ط

طرعی : رک . جل
طریق شدن : ناراحت شدن
طسو : اندازه ، پیمانه
طومار : نامه ، دفتر ، مکتوب دراز ، در
فارسی تومار نیز گفته شده
طوی : جشن
طویغان : سفید رنگ
طویغون : سفید رنگ

ع

عربیت : نوعی از ماهی
علم خلع بدن : علمی که بوسیله آن‌روح
را از جسم بیرون می‌کشد
علوفه : مخارج ، حقوق ارتش
عورات : اهل حرم
عیاذ بالله : پناه بردن به خدا
عین‌الهره (لعل) : مثل چشم گربه

غ

غرجه : یکی از قبایل بدخشان
غلورخانه : بنگاه خیریه
غلوله : توپ ، ساچمه
غونغائی : اسم پرنده‌ای

ف

فیشا : یعنی بسیار خوب است، الا فلا، بگریه شد.
فترت و آشوب : بی‌نظمی وفتنه که به علت نبودن یک حکومت مرکزی بوجود می‌آید
فدویان : نوکران، غلامان، خدمتکاران، پابوسی
فراخ‌دلی : بزرگ‌منشی
فرجی شال (فرجی) : خرقه، جامه‌ای مانند که روی جامه‌های دیگر پوشند
فرملیان : قبیله‌ای از افغانان
فغفوری : چینی
فلونیا : معجونی که از افیون و بنگ درست می‌کنند.

ق

قبچاق : در ترکی اول نام دشتی وصحرائی است از ترکستان، وطایفه‌ای از ترکان همان نواحی را قبچاق گویند
قبل نمودن : محاصره کردن، جلوگیری کردن
قجقار : قوچ کوهی، اصل ترکی قچقار است (کاشغری)
قراقلپاق : یکی از قبایل ترک
قراقویروغ : نوعی آهوی سیاه رنگ
قراول : نگاهبان، ماخوذ از ترکی سربازی که در جائی برای کشیک ونگهبانی گماشته شود.
قره قویروغ : آهو یا قوچ دارای دم سیاه. در هندی چکاره می‌گویند.
[illegible] : سرچشمه آبی در زبان ترکی، باغ و راغ آب هم می‌گویند. در هندی جال‌کوا (پن‌کو ا) می‌گویند
قشقه : نشانی که هندوان روی پیشانی می‌کشند و مقدس می‌دانند.
قطاس : حیوان دریائی بزرگ مانند بال و دلفین و امثال آنها
قلبه : مقداری زمین که برای یک جفت‌گاو کافی باشد.
قلق : ماخوذ از ترکی، رشوه، پولی که مامور دولت ازکسی در برابرانجام دادن کاری بگیرد.
قور : ماخوذ از ترکی جبه، سلاح
قوربیگی : قورچی، رئیس زرادخانه
قورخانه : کارخانه اسلحه سازی
قول (غول) : وسط لشکر در میدان‌جنگ

ک

کافر، قوم : مردم کافرستان (درپاکستان غربی)
کجک : چوب سرکجی را گویند که بدا کوس ونقاره بنوازند
کرسژی : حیله، مثل
کرک‌رافخانه : خانه پشم بافی
کلابتون : نخ طلائی که برای گلدوزی و کارهای زربفت بکار می‌برند
کوتل وگریوه : (کتل) : دره تنگ
کورنش (کرنش) : ماخوذ ازترکی، سرفرود آوردن در برابرپادشاهان وبزرگان
کوشه : کشمکاوی، تلاش
کوک، کوکه : برادر همشیر
کوکبانی : از اقسام آتش‌بازی که درمیدان جنگ بکار می‌برند.
کوکبه : دسته ای سواران. در فارسی به معنی فر و شکوه نیز می‌گویند

کولی‌طبعان: کورطبعان، ساده‌لوحان
کوت: از اقسام اسب
کهتر و زله راک: جماعتی فرومایه وولگرد

گ

گریوه های دشوار: دره تنگ و دشوار

ل

لاذله: عزیز
لغمانی (لقمانی): یکی‌ازقبایل افغانستان

م

مبارک‌شنبه: بنا به اتفاقات خوب پنجشنبه را مبارک‌شنبه می‌گفتند
مجالس‌کدخدائی: جشن‌های عروسی
محمودی: سکه‌ای در جنوب هندوستان
مشنگ: مزورین مشنگ نوعی از غله باشد که آن را به‌هندی کلاو و کراو گویند نخود فرنگی
معبد جوگیان: عبادتگاه مرتاضان
مقصوره: محلی از مسجد که جای خلیفه یا امام می‌ساختند که در حال‌نماز گذاردن بایستند واز دسترس بد خواهان دور باشد
مکیفات (جمع مکیف): آنچه که کیفیت وحالتی پدید بیاورد یعنی‌شراب وغیره
مگه: قبیله‌ای درنزدیکی‌کوه هیمالیا
مورچلها: مورچال، گودالی را گویندکه به‌جهت گرفتن قلعه در اطراف آن کنند
میرعدل: رئیس دادگاه، مدیرامورعدلیه

ن

نحمد: اشکی را در بدخشان نحمد یا جمد می‌گویند
نقش: تصنیف
نورگج: نورفیل
نول: گرداگرد دهان به معنی منقار مرغ

ی

یاقش: نگهبان‌کاخ، گارد پادشاهی

فهرست اسامی رجال

پ

خ

ص

غ

فهرست اسامی اماکن

ب

فهرست منابع و مآخذ

آجکل (مجله) ، اردو ، موسیقی نمبر دهلی ، اوت ۱۹۵۶م .

آنندراج (فرهنگ) ، تالیف محمد پادشاه شاد ، زیر نظر دبیر سیاقی ، تهران ، ۱۳۳۵ش .

آئین اکبری ، تالیف شیخ ابوالفضل‌بن مبارک ، لکهنو ، ۱۸۸۲م .

احسن‌التواریخ ، تالیف‌حسن روملو ، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ، تهران ، ۱۳۴۹ش .

اقبال نامه جهانگیری ، تالیف معتمدخان بخشی به تصحیح مولوی عبدالحی و مولوی احمدعلی . کلکته ، ۱۸۶۵م .

برهان قاطع . به اهتمام دکتر معین ، طهران ، ۱۳۳۰ – ۱۳۳۵ش .

تاریخ ادبیات در ایران ، تالیف دکتر ذبیح‌الله صفا .

تاریخ ادبیات‌ایران ، تالیف دکتر رضازاده شفق ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۵۲ش .

تاریخ ادبیات براون ، ج ۴ ، ترجمه رشید یاسمی ، طهران ، ۱۳۱۶ش .

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند (اردو) ، ج۴ ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۷۱م .

تاریخ زبان وادبیات ایران ، در خارج ازایران ، تالیف عباس مهرین شوشتری ، تهران ، ۱۳۵۲ش .

تاریخ مختصر ایران ، تالیف پاول هرن ، ترجمه دکتر رضازاده شفق ، تهران ، ۱۳۴۹ش .

تحول شعر فارسی ، تالیف زین‌العابدین موءتمن ، چاپ دوم ، ۱۳۵۲ش.
تذکره شعری پنجاب ، گردآورنده سرهنگ خواجه عبدالرشید ، کراچی ، ۱۳۴۶ش.
تذکره میخانه ، تالیف ملاعبدالنبی فخرالزمانی ، تهران ، ۱۳۴۰ش.
تزوکات تیموری ، باترجمه انگلیسی آقای دیوی ، اکسفورد ، ۱۷۸۲م ، چاپ‌افست ، تهران ، ۱۳۵۲ش.
ترکتازان هند ، تالیف نواب نصرالله خان مدائی اسپهانی ، تهران ، ۱۳۴۱ش.
توزک بابری (اردو) ، ترجمه بابرنامه به زبان اردو از رشید اختر ندوی ، لاهور ، ۱۹۶۶م .
تورک لغتی ، تالیف حسین کاظم قدری (به خط عثمانی) ، ج ۱ و ۲ ، استانبول ، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸م .
توزک بابری یا بابرنامه ، تالیف بابر پادشاه ، ترجمه عبدالرحیم خانخانان ، بمبئی ، ۱۳۰۸ق .
توزک‌جهانگیری ، تالیف نورالدین محمدجهانگیر پادشاه . چاپ کانپور ، ۱۹۷۳م .
چهارتقویم از دوسال ودرنگ سپهر ، تالیف علی‌اکبر جعفری ، راولپندی(پاکستان) ، ۱۹۷۳م .
دایرة‌المعارف فارسی‌آ به سرپرستی غلامحسین مصاحب ، ج۱ ، تهران ، ۱۳۴۵ش.
دیوان حافظ لسان‌الغیب ، چاپ قدس رضوی ، مشهد ، ۱۳۵۰ش.
روابط ادبی ایران وهند ، علی‌اکبر شهابی ، تهران .
زندگانی شاه عباس اول ، تالیف نصرالله فلسفی ، دانشگاه تهران .
سبک شناسی ، تالیف ملک‌الشعرای بهار ، ج۳ ، تهران ، ۱۳۱۶ش.
سرزمین هند ، تالیف علی‌اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۳۷ش.
سفینه الاولیاء ، تالیف شاهزاده دارالشکوه ، لکهنو ، ۱۸۷۸م .
سلسله های اسلامی ، ترجمه فریدون بدره‌ای ، تهران .
شاهان شاعر ، تالیف ابوالقاسم حالت ، تهران ، ۱۳۴۶ش.
شعر العجم ، تالیف شبلی نعمانی ، ترجمه فخر داعی گیلانی ، تهران .
طبقات‌اکبری ، تالیف‌خواجه نظام‌الدین احمد هروی ، کلکته ، ۱۹۲۷ — ۱۹۳۵م .
عالم آرای شاه اسمعیل صفوی ، بکوشش منظر صاحب ، تهران .

عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران، ۱۳۵۰ش.
عالم آرای عباسی، تالیف اسکندر بیگ منشی، تهران، ۱۳۳۵ش.
فرهنگ جهانگیری، تالیف میرجمال‌الدین حسین انجو ویراسته، دکتر رحیم عفیفی، مشهد، ۱۳۵۱ش.
فرهنگ عمید، تالیف حسن عمید، تهران، ۱۳۴۶
فرهنگ فارسی، تالیف دکتر معین، تهران، ۴۵–۱۳۴۲ش.
فرهنگ نفیسی، تالیف دکتر علی‌اکبر نفیسی ناظم‌الاطباء، تهران، ۱۳۱۷ – ۱۳۴۳ش.
کلمات الشعرا، تالیف محمد افضل سرخوش، لاهور، ۱۹۴۲م.
لغت نامه دهخدا، تالیف علامه دهخدا قزوینی، تهران.
مآثرالامرا، تالیف میرعبدالرزاق خوافی صمصام‌الدوله شاهنوازخان، کلکته، ۱۸۸۸ – ۱۸۹۱م.
مآثر رحیمی، تالیف ملاعبدالباقی نهاوندی، کلکته، ۱۹۲۴ – ۱۹۳۱م.
مقالات الشعرا، تالیف میرعلی شیر قانع تتوی، کراچی، ۱۹۵۷م.
مقالات شبلی، تالیف علامه شبلی نعمانی (اردو)، ج۴ (اعظم‌گر، هندوستان) ۱۹۵۶م.
منتخب‌التواریخ، تالیف ملاعبدالقادر بدایونی، کلکته، ۱۸۶۹م.
نتایج الافکار (تذکره)، تالیف محمد قدرت الله گوپاموی، بمبئی، ۱۳۳۶ش.
هفت اقلیم (تذکره) تالیف امین احمد رازی، کلکته، ۱۹۳۹م.
همایون نامه، تالیف گلبدن بانو بیگم دختر بابرشاه وباترجمه اردو از رشیداختر ندوی، لاهور، ۱۹۶۶م.
هند، سرزمین عجایب، تالیف مهرداد مهرین، تهران، ۱۳۴۷ش.
هند یا سرزمین اشراق، تالیف ع. وحید مازندرانی، تهران.

12- Indo - Iran Relation. By N.S. Gorekar.
13- Indo - Persian Relationship. By Riazul Islam. Lahore, 1970.
14- Influence of Islam on Indian Culture. By Tarachand. Allahabad, 1946.
15- Institutes Political & Military. By Timour (Tamer lane) Translated in English By Major Davy. Oxford, 1780.
16- Iran and India Through the Ages. F.C. Davar.
17- Memoirs of the Emperor Jahangueir. By Major David Price. U.S.A., 1968.
18- Persian-English Dictionary. By F. Steingass. London, 1957.
19- Persian Literature. By C.A. Storey (Sec.II.Fasc. 3). London, 1939.
20- Shah Jahan (The History of India As Told By Its Own Historians). H.M. Elliot. Calcutta, 1963.
21- A Short History of Muslim Rule In Indo-Pakistan. By M.A. Hanifi. Dacca, 1969.
22- The Sikhs. By Kushwant Singh. London.
23- Turk Lugati. By Huseyin Kazim Kadri. Cilt,3-4. Istanbul, 1943-1945.
24- Turkcede-Inglizceye Lugat. By J.W. Redhouse. London. Nov. 1890.
25- Tuzuk-I-Jahangir or Memoirs of Jahangir. Translated in English. By Rogers-Beveridge. London, 1909-1914.

R E F E R E N C E S

1- The Ain-i-Akbari, By Abul Fazl Allami. Translated in English By H. Blochmann, 1871.

2- Babar Nama (Facsimile) Ed. By Mrs.A.S.Beveridge. London, 1971.

3- The Cambridge History of India,the Mughal Period (Vols. III - IV) By W.Haig. India, 1957.

4- Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office. (Vols. I, II) Oxford, 1937.

5- Catalogue of the Persian Manuscripts. Part I. By Sachau and Ethe. London, 1889.

6- Catalogue of the Persian Manuscripts in the National Museum. Delhi.

7- A Dictionary of Urdu Classical Hindi and English. John T. Platt. Oxford, 1968.

8- The English-Persian Agricultural Dictionary. University of Tehran.

9- The English-Persian Dictionary. A.A. Muntazim.

10- A History of the Persian Language and Literature at the Mughal Court. By M.A. Ghani, Allahabad, 1930.

11- The History of India, As Told By Its Own ~~Histo-~~ Historians. The Mohammadan Period.H.M.Elliot. Ed. John Dowson (Mèmoirs of Jahangir) Calcutta, 1959.